

ورو عامی انورخین آمده است وخرومدیث بمک معنی است و بعض مدیث دا م<u>نے من محترت رسال</u>ت ما ، صلی اند جلید و آر و سلیم وصی بدو ما بعین دارند و خبردا دراخیا ر اوک وسالیمن وآیام منسیه ستعمال کنندور فع کابی صریح بود خیا کدکفته شدو کابی دیکر مریح خیا کدار صحاب و بالعین کاری و منحی معل کنیکه از را اخیها دیکر و فعل متوان گفت و کرد و جربهاع و فعل بدان اه نو دخیا کداراحوال آخت و انجارها ضیدو آبد حرد بنداین نرحکم رفع دارد داکرکونید دزرها ن انحضرت صلی تش<sup>عی</sup>یه سرخین میکردیم ماکونیدست جنین *است این نیزدر کام و* ت وبعض کوندسنت صحاب و ظفای را شدین نیراتهال دارد وصب ل ندرمال حدث راکونیدکدروایت کرده اند داست دنیز بغی سندآید و کامی بغی وکرمند وافها ا آن نیرافتد و تمن حدیث انچینتبی کرد د بوی اسنیا د از کلام بس اکر بیچ دا وی از روا ه حدیث ازمیان سا قط کرد د وان د آن بیویند آیر آنرا مدیث منصل خوانند و آین عدم منفوط را انصال والريخي بازيا دوسا تطاكرد دمنقطع كونيدوا من سقوط را انقطاع واكرييقوط ازمها دى سندوا وائل است الرامعلي واسندواين استعاط را تعليق ساقط تمكي باشد بابتيروكايي بندسا قط بودخيا ككدكو نيدقال رسول المدحلي المدعليه وتشارخيا ككم صنفين است وتعليقات ورتراج م يحيجارى بيارات وهران ميجاست وحكم اتصال دارد زيراكدويا ا نذاه کرد داست که درین کتاب خرصیخ یا د و بعضی ارا نها دا در مواضع دیم خصل نیز دکرکرده است واکرسته دارتخاست بعدارها بعین آنرا حدیث مرسل حوانید داین فس مالک نها که این کومذفال رئیول انسصلیاتند علیه و ستم وز دبعض محدّثین مرسل ومنقطع میک مغیایی واصطلاح اول اشهراست نز دفقها و محدّثین و حکم مرسل توقف مت نزدهمهد على بينيتوان وانست كرسانط نقة است يا نه زيراكد وايت ما معي ازما تعين بيا راست و درما بعين تقدوده اند وغرنقه ونزداما م الوصفه و ما كك رحنه الله عليها مقهول است مطلفا واشاً ن کوئید که ارسال بحبت محال وثوق واغیا داست *براکه کلام والعالب واکرنزد وی صحیفی بودارسا* کمینیود و فال رسول انتهای کفت و تزدا ما مشاهی رحمه انته اکر صدمیث ا مرس بعتضا دیا مد بوجن دیم مقدل ست واز ۱ ، ما حد د و تول ست بغولی تول د نقولی توقف و*اکر سفه ط* ازانشای است اکرسا قط درداوی است مرسوالی و می هم آتونها واند بضميم وسنكون عين وفتحضا ومجد والرساطيني بوديا زياده نهيهم ملكه ازدوجا ياشه جالزرامنقطع كونيد ومنقطع مغى شامل همافسا منبرا بدخيا مكه كفندشد وفسمي أرسقطيع آز، مدلس کوئید نظمهیم و فتح لام منده ه و فعل انراته کلیه خوانید و فاعل انرا مدلس مکسلام وصورتش ناست که را وی نام شیخ خود را نبرو واژشی که فوق اواست روایت کم ولفط كهمو بهماع است ساره وحال اكداروى ساء نداره خيانكه كويدعن فلان و فال فلان وليدليس مذموم و كروه است كرانكة است شودكدوى مدليس فميك د كراز لفذوران غرض ً مه تنا شدمتُل غای ساع ارتیج مجبت صغرس وعدم ها ه رشهرت و شرحال که سبب طعن کرد د و ندلیس درلغت مبغی عیب کالا پوشید ن است و مبغی انتماها واشته و ملام ا لنرآيد ولعض إكار حديث نيزندليس ميكروندا مامحدت ونوق بصبحت حديث واستغنا بشهرت حال ندازجرت اين اغراض فاسده كدندكورشد واكرور نهيا ويامتن ازرا وي حديث اختلا فی واقع ستو د نتقدیم با باخبر ما زیاده ما نقصان بامابدال دا دی مکان در دی دیکر مایتنی مکان نتی وامثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانید واکردا وی کلام خودرا ورمها ن صدیث آور دبیجت غرضی و مصلی آز درج کویند تلب ه این کلام منجرمیکرو دیکلام در دوایت سدیث و نقل آن بالمغی و درانی اختلاف است اکثر راند کی جازاست ه ، ارکسی که عالم اشد بعربتیت و ما هراشد دراسالیب کلام و عارف بودنجواص عبارات ومفهوات خطابات تا خطائک دوزیا دت ونقصان راه نیامد وعنعه پرو<del>ب</del> - بلفط عن فلان عن فلان ومضعن *حدثی داکونیدگه رواست کر*ده شده باشد ماین طرنق وعنعند از خوف ندلبسه مغینسیت بح*یت مشتبیاه و* التباس مذکوروم بر صديث كدمروع بود وسندوى متضل آلرامسند فوانند لصطلاح منتهمور جين است وبعض متقسل رامطنف مسند فامندم حبدمو توف ومنفطوع بود ولعض مرفوع لامسندكونيا مرخيد مرسل ومعضل وبمنقطع بود والمقيد مبوالاول وحصيب ل ولانقيا م حديث شا ذ ومنكر ومعال ست شا د درلغت فر د را كومنيد كدارميا ن جاعت پيرون افتد ودوم كل حدیثی کرروایت کرده شده است مخالف انچه روایت کرده انداز اتفات می*س اکر را وی آن تقذیب مردو داست واک* تقداست مبیل دراینجا رجیجاست عزید خط وضيط ماكرت عدد و دير وجور رصحات بس آزاكه راج است مغيظ ومرجوح راشا زومنكر عديشي كدروات كندرا وي ضيف مخالف كسي كه ضعف وي كمر بود ومعابل منكر معد ست پس درمنکرور و مف مرد و را وی صیف ندیجی صیف تراز دیگری و در شا د و محفوظ مر دو را وی توی یکی قری رازد کری وشا و ومنکر مرد و مرجع و محفوظ و معروف برد راج وبعض درشاذ ومسكرقيد مني لفت راوي ديكرقوي ماضعيف كرو واند وكفته اندكه مثنا ذهرجه روايت كندُّنقه ومنفر دبو دندان واربيج حاسب اصلي موافق ومعاضدا كن ناج وبعض ندثقها عتبا ركعنذ و ندمخالفت ومهنيان منكردا محضوص بصورت مكوره مدارند وحدمت مطهون بغبنى وبفرط خفلت دكنزت عليط رامنكر كويند ونهره اصطلاحات لامشاحة فبها ومعلل لصبيغة اسم مفعول أزنعليل امسنادى راكونيدكه وروى علل داسباب بإشدكة فا دح است وصحت آن و درمى با ندارا ابل مهارت و حذاقت در علم حديث والرحد شي دوايت كرده اند و را و مي ديكر نيزموا ش آن ر دايت كرده حديث اين را دي رامتا بع آنحديث خامندنصيغ اسم فاعل اين است مغي الأموران ميكونيد العدفلان ولدتما بعات ومسالعت موجب تقويت والمئداست ولازم غيت كدمتان ميا وي اصل بود ورمرتبد اكركمترازان باشدور مرتبه بنزم العب دامي ت آید و متابع اکرموافی اصل بود درلفظ و مغی طلاق مثله کمنند واکرموافی درمغی است نه درلفظ نحوه کویند و درمتانعیت نیزط است که مبرد و مدیث از می صحابی تبها واكراز دوصحابي باشعرا وماشا مدكوبندخ يانجه مميكونيدله شواهر وتشهد مبرحدث علان وتتبع طرق داسا نيد را تفصيدمعرفت تمامع وشاير وبيداكردن أن اعتمار والأ ب ل صديث تشبر قسم است صبيح وحرن وضعيف ضبيح مرائداً على است وضعيف مرتبهُ اونى وسن موسط حديث صبيح أن است كم مقل مهال ما الضيط تصل مسلس من المراق المراق

ده مهيج لغيره كونيد داكر حرنصان نشده ازاحن لداته ام است واكر درحديث صعيف تعدد طرق جرنقصان صعف وى كرده آن داحس لغيره كونيد د ظا بركلام وم درآ له در من تقصان در مرصفات مذکوره دارد آنا تخيري نست كه درجس لداته ضعف ونقصان درضيط است قط و ما في صفات محال خود است و درضعيف و مربع يو القيمان . را ه دار داکنون مغی عدالت و منبط باید بیان کر . ما تعریف این قسام منکشف کردد بدانگدیمراد بعدالت فکداسیت درشخس که حامل و ماعث کرد دا ورا برطارمت تقوی و مرزت و مراد متقوی المبتها سامهال مثیاست ازشرک وفسنی و مرعت و درا حتماب ارصنعیره اختلاف است و م*قارعه م اشراط امن*ت که ا**رطاقت** بیردن است ر اصرار و دوم مران که آن نیراز قبیل کهرواست و مراد مروت ننیز و اربعض خیات و نقائص ست که نه مقتضای پترت و مردانکی است مثل بعض میا حات دنیه خیانگداکل و شرب دربا دارودل در شارع عام واندان و ماید دانت که عدل روایت عام تراست از عدل شها وت و شاطست مرعبد را وعدل شها دت مخسص است بحروم او بسبط خانبیت مهرع ومروی است از وات و انقلال مختبی که شکر و قا در کرد در بهتنها ران و اقتم است ضبط صدر و ضبط کماب ضبط صدر مباد دا مثب و خط قلب ش منط كتاب نبها ماشت وصيات ان زوخه زما وقت دا وصب ل وجوه طعي تعلق مبدالت دانيج قسم داشته اندا ول كذب داوى و وم اشام وى كذب موم ضق جارمهالت نیجه بدعت و مرا د بکذب را وی آمنت کهٔ ابت شده ما شد کذب وی درصدیث نبوی صلی تندعلیه واله وسلم و صدیثی *را که مطعون است را وی دنی کذب مو*صو خوانندوم که ابت شده ازوی تعد کذب در مدیت اکرمه و قوع آن درتما م عمر کمیا ربود و اکرحیه تورکند د مکر صدیث و می مقبول میست ایدا بخلاف شام زورجون تورکند که آقالوا و مرا و محديث موضوع وراصعلاح محةمينا بيئارت ندائكه البته كأبت شو ووضع وكذب درخصوص بن حدث وحكم بوضع وافترا كحكم طن عالب است وقطع ويقين داملان دامنيت فان الكذوب قدىصيدى واليّانيّا مراوى بكذب الكرمشهور و معروف شده باشديد رُوغ كفتن دريخ اكرجه و قوع آن درحديث شوى صلى الله عليه والمرازوي بابت نشده وروايت مخالف بقوا عدمعلوثر ضروريه شرع نيزيمين حكم دارد واين قسم دامتر وك خانيذ جانج كونيد حديثه متروك أومبومتر وك التحديث وابنجنين كمي اكرتو ركند وتوبه وي صيح بوقود واما ات صدق وسیای صلاح درما صینهٔ حال وی لانچ کرد د صدیث از وی میتوان شنید وانکداحیا نالطریق ندرت <sup>در</sup>وغی در کلام وی درغرصدیث منبوی بوجو دآید*اکر دیمعصی*ت ست آه درت میده دیث وی موضوع و متروک ما تیرندارد و آما فسق مرا د نوی فسق درعلی است نه دراعتفا د که آمزا د خل مدعت دارند واکثرا ستعهال مدعت دراعتها داست و کذب ایرا کرچه و اخل فسق است ولیکن بجبت شدّت طعن وروی و تماین حکم اورا جداشیرده اند و آنا جهالت از نا مراوی بر مجتب طعن درصر بیگ کمیون نام وی معلوم کرود حال بی نيزمعلوم تخوا بركود وبتوان دانست كاثنقه مست ماغيرتقه خيا ككونيدا خبرني رجل واخبرني ثينج وآمرام بهم خوانند د حديث مهم مقبول بنو د كمراكزيسها بي ماشد كه انحاه بيمال لد والوجهم بعضا تعديل آيدخيا كدكو يداخرني عدل اواخرني تقداني اختلاف ست وصبيح نسنت كدمقبول نسيت جدتواند كدما عيقا وحود اورا ثقيضيال كرده ما شدو درنفس الامرنيا شكرس إلى المنظر المدينة المنظر الم كمويذا مرادرا تاهمه يدانندكه ثقداست واكراما مهاوق بكويدمقه ولاست آبا يدعت مرا دمدان اعتقا دجيرسيت كداحداث كرده مشده مابشد برخلاف المجيمع ونت ومعلوم ررول خداصلی اندهیه و سلم منوع شبه و ما ویل ندم و محود و عناد که آن کفراست و حدیث مبتدع مرد و داست و نز دبعض کرمتصف ما شد بصدق لهروسیا اسان مقدل است وبعض كفته اندكه مركد منكراست امرى متوانزرا ارمثرع كمعلوم است بضرورت بودن او از دين مردو داست ومركد نيوا بن صفت بوداكرج ومحالفا ادرانگفیرکده باشدمقیه است مانضام صبط و ورع و تقوی واحتیاط و منجاران ست که اکرداعی باشد مبدعت خود و درمقام تردیج و تزمین آن بو د و قبول مکنیز واکرنیزین ٔ لود قبال کنده کوانکه چیزی روایت کند کدمقوی مدعت وی بودبرین تقدیر مرو و واست وبالبحاعلای حدیث مختلف آید درا خدصدیث ازابل مدع وامبوا وارباب ندامهب زا تغذو جلما الاصول سيكويد كه اخذكرده اندجاعت أرائمة مدمث كه أفوقه خواج وازانها كه منسونبد تقدر توشيع ورفض و وكم اصحاب بدع واهراو جاعه وكم احتياط كرده اندوتورع منوده اندارا خد اً حدیث ازین فرق و مرکدام را نیا ت است انتهی و شک بیت که اخد حدیث ازین فرقها لیدار تحری صدق وصواب خوابد بود و با وجو دان احتها ط در عدم اخداست چهشوت رميده است كداين مروم وضع احادبث براى ترويج مدامه ب خود مى نووند وبعدار توبه ورجوع اقرار مدان ميكروند والتداعل وصب ل وجود طعن متعلق بضبط نتر نيج كفته اند ا ول ارجه فرط خعلت دو مُمَرِّت خلط سوم من لفت تعات جها رم و جمیعی سوء خفوا ما فرط خعلت وکثرت خلط نزدمک میکدیکر اندغفلت درسماع و تحل صدرت و خلط کنده ما وا دار کی ن و محالفت تعات درامسنا و یا درمین برانواع متعدده است وان موجب شذو ذحدمیث است و اعتبار وی از وجه وطعیم ستعلی بضبط مجبت آن باشد که آب برمالفت ثقات عدم ضط وحفظ وحدم صيانت ارتينيره تبديل خوابربود والاطعن يتروجم ونسيان داوى كدمدان خطاكرده وروايت برسبيل توجي كرده اكراطلاع وافتا شو دبرتو بهم وى تعرائن داله بران و درما فت علل دامسها ت كا رحه آنرا حديث معلا خوان داين اخض على محديث واد ق آنت وقيا م نتوا زينو و بآن كركسي كداوه شده است اولا فهم اقب وحفظ واسع ومعرفت ما م براتب روا و واحوال اسابید دمتون خیا که متقد مین ازارباب این فن لو دیذما دا رفطه نی که میکونید که معداروی مثل وی دین باب نیامه و کامن چپان بودکه عبارت معلل نزا قامت حجت قاصربوه و تنفیج وقعیین علت نتوا ندکر د برشال صیرفی د رنقندر مهم و دنیا را تا سوء حفظ مراد بوی آن دامت شداند أداصات او فالب برخطا وخط واليان اكثر ارسهو ونسيان منو دميني اكرخطا ونسيان غالب بود ما مساوى بوديا صواب واليمان ابن برو وصورت واص درسوء حطامت ومعترعد وكثرت صواب واتعان ست وسوءخط اكرلازم مال ورميع اوتات عركسي كرد وحديث وي معتربنو دواين فسرانيزشا وكويند مرراي بعض موثين واكرطانهي ُ غارض شده بحت عارض مثل ختلال عافظ بكربس ماه باب بصر ما فوات كتب مين قسم را فقي ملا مند واكرچيزي را كدميش اداختار كو واختلال حدميث كرد جدا ومتميز كردا منده ا

ار انچه بعداز وی کرده قبول کرده شود واکرتمیر کمرده و حدانساخته توخت کننه واکراشتیا ه بودنیز چین حکر دارد واکراین قسیمرآمابعات و شوا به پیدا شو و ترقی کندار درجه رد و توقت بمرتمه قبول و رجان و همین ست حکم احادیث متورومدلس و مرمل و صب ل حدیت میچ اکرراوی دی نیمی ست آراغریب با مند واکرد و بودغر برلویند واکرزیا ده ارد و بودمته برموسنتفیض خوانىد داكركترت رواة مجذى رسدكم توافق اليان بركذب حل نتوان كرومته وانركونيد وغويب رافر دنيركوميد ومراد مآنكه راوى يحي بود آست كداكر در كيث موضع مهم بينجيين فقدغوي مهت وکیکن امرافرونسبی خوانند واکرهم جامبیخین آمد و دمطلق بو دو مرا د مانکه از دوکس د وامیت آمدان سنت که جمه جامبیخین آمد واکر یک جانبی آمدان خربر بنو د ملاخریب باشد چها که کفته شد د بر بهين قياس اعتبارز يادت مرد و درمشهور وابن است مغني قول اشيان كه درين فن أقل حاكم مراكثرات فاقهم وآرامني معلوم سند كهغراب منا فات بصحت مذار و وحدمت على صبيح متيا مذنو دسينا نكه مريكي ازرجال وى ثقات ما شد وغريب كاهبي معنى شا : نيزآميه ازشذ و ذكه ازاقسا مطعن درجديث است واين است مرا د صاحب مصابيج كه دربعض إحاديث بطريق طعن ميكويد خراصت غريب وبعيض ارشا درا نيزممفر دراوسي تفيسركرده انا بي اعتبا رمني لفت ثقات وكفته امذصيح شأ داستِ وغيرشا دمغي فرد ثقة واكر درمقام طعن مذكورا شو دمعنی معالفت نقات است و صفحت لی حدیث منبیف مهتت که یخی ازین شرا ندامتره درصحت دحن یازیا ده مطلقا مغفر و گرود و را وی بعدم عدات یا عدم ضبط کوسها و وبانقلاع متسربود وبشذود ونكارت وعتت موموهم كرد دوماين اعتبا راقسا مضعيف متعدد ومتكثر كرد دوا فرا د اوتركيبا ومراتب صييح وحسن لذاتها ولغيرها مرتنفا دت است تبعا دت مرات و درحانت این صفات ما وجوداشتراک دراصل صحت وحس واین قرم مرات صحت را ضبط کرده و نعیین نمو د داند و اثمار کارا از اسایند ذکر کرده و کفنه که اسم عدالب وضبط بم رجال این اسایند راشا مل ست ولیکن بعضی زان فوق بصل ست امّا دراطلاق استح اسایند برسندی مضرص علی الاطلاق اختلاف است و لعبض گفته انداصح اساییند زین العا مدین از پرش ارجدش وبعض مالک را ازماع از ابن عروبعض کفته ایز زهری ارسالم از پدرش ابن عروصواب آنست که حکمرا سا دی مخصوص ماصحت علی الا طلاق منتوان کرد الافاکد در پنجام اُعلامت و عدتی ازامیایند درانجاد آخل اندواکرمقید نقیدی کنند خیانکه کوئیداضح اسا نبد فلان طبها اصح اسایند در فلان لمب یا د فلان مسیر درست مت والعداعل فلنت اُعلامت و عدتی ازامیایند درانجاد آخل اندواکرمقید نقیدی کنند خیانکه کوئیداضح اسا نبد فلان طب با د فلان مسیر و درست مت والعداعل فلنتیب عادت تر مذربت که درکتابخو دمیکوید حدث حن صبح و حدیث غرب حسن و حدث غرب حن صبح احتاع درحس وصحت خو دانسکالی ندارد کدهس ادانه باشار و صبح تیم مربرز نه بستان از برز نه بستان میرکتی نه بست میرکتی به سرکتی به سرکتی بست میرکتی به سرکتی بستان به بستان به سرک ج*نا تکادش*ت آما دراخیل*ع غریب وحسن امتکالی می آرند که ترمذی درجس تعد دطرق اعتبا رکرده است وآن باغرات منا کات دارد وجواب <i>میکویند که احت*ارتعد دطرق در حن زوتر مذی مطلق نسیت بلکه درقسمی زاوهت واینجا که حن را باغریب جمع کرده مرا دقسم دیمراست و بعض کونید کراشا رث باخیلاف روایات کرده کهزر داجفر غرب است وزربعض حسن با دِاومعنی وست که تنگ و ترو د دارد درانکه غرب است یاحس و قول بانکه مرا بحس نیجامصطار مثب بکا مایمیل الیه الطبع است بعید ا و تصب ل احتجاج دراحکام مجرمیج لذابة مجمع علیه است و مبرخ بین مداند نرد عاید علی و آن محی بسید کاست دراحتها جراکرد در رسم کمتراست و چون حدیث ضعیف تعبع طرق ء بتنج صن برمدآن نیرمیج به آست دانکه مشهوراست بمده کیت ضیعف درفضائل معمال معتبراست ندوغیران مفرداتش مرا داست ندمجری کان متعدد طرق داخلاس معيف صرح به الايمنه وبعض كفته لنزاكر صعف حدبت بحبيت سهء حفظ تعف رواه يانتسلاط ياتدليس بودا وجود صدت و ديانت منجر مميكر دومتعه وطرف واكراجتها تها م کذب را وی پایشند و فرفش خلابو داکرچه تعدو طرق داشته با شد منجر کرود و صدیث می و مضعف باشد و در فضائل اعمال مغیل و شاید که رمیصه رت محمول جوابد بود بخیر بس كفنة أمدكه بحق منعف بضعف أفا دونمي كند قرت را والا بين بني طاهرالف داست مقدر و حكسب ل حون مرات صبح متفاوت است وصحاح بعض اصحاد بعض بس مرائد مقرر زوجمه ورمی ثبن آن است کرمی عارمی مقدم است برسا برکت منعنفه ما گفته اما که اصح الکتب بعدکتاب استصبیح البحاری وبیس مناربه ترجیح کرده اند صبیح مسلم را برصير مخارى وحبهورميكومنيدكدابن ترجيح ماعتبارحسن سيات احاديث وحودت وضع وترقيب است ومانيدان وبهيج كتابي درعديث مثل صبيح مسلم دروضع ونرقيب ورعة د قائق اشارات ومماس نخات درد کراسان نیب واین خارج مبحث است سنی درصوت و قدّت وانچیتم علی سب بدان میرد د و مرصحت و توب بیج کتابی میادی سييم نحاری نيست مدليل و حود کال صفات که درصخت مقداست و در رحال دی وبعض توقف کدند در رجیح کی رود کړی ومشهور زرجه و ترجیح صبیح کاری است رصیح سار کابیته ه فی موضعه دا بعد علم و صدیمی *دا که جمع* شوندنجاری دمسلم برخیریجان صده یث متنفی علیهٔ دانند یا اخرجهالشیکان کویند د کفته اندکه مجیوع احا <sup>د</sup>یت شفرعلیه یه و مزار ومه صده مبیت وشش ست و بالجمایند مهر ب جمهور محدثین است که اعلای مرات مدیث صحیح شفق علیداست پسترایخ شفرداست بان بخاری بهترایخه منفرداست لم سیترانچه برشرطنجاری ومسلم باشد میشرانچه برشرط نجاری بود میشرانچه برشرط مسلم بود پشرانچه برشرط غیرمسلم دیجاری بودارانمهٔ حدیث که اقرام صحت کرده و اُصبح نود د أممع ع التسام بين رقيب هفت اندومراد لشرط نمارى ولشرط مسار كال است كدرها ل حدب متصف بصنعاتي ما شدكه رعايت كرده اندار انجاري ومسام ارضيط وعراكت وعدم شذوذونكارت وعنت ودربيان منى شرط كلام زياده راين أست كه در مقدمه شرح سغرالسعا وة كفناست والقداعلم وحسك ل احاديث مين مين من شرع منزيت د معجونجاری ومسلم واثبان استیعاب کروه امدتما مه صحاح را با بعض صحاح که نز دایشان تو دربشرط انشان نیز نیا رده امد چه جای مطلق صحاح نجاری گفت که نیاور ده این درین کتاب کرانچصی است وزک کردم بسی از صلح بر اومسلم کفت که مرجه درین کتاب آورده از احا دمیث صیح است و نیکویم که اینه با وروه ام دروی ضیف است و لابد درین ترک واتیان و جهتمنیص و ترجیخوا هربو دخواه از صیت صحت به ارجه مقاصد و یکروها کم او عبدانت بیش ابوری کتابی نصیف کروه است نام اومت درک نها وه است این خی ورنجاری ومسلم از احادیث صحاح فروکذاشت شه است انراملافی دامستند راک نموده و درمی تماب آورده تعض برنشرط شیخین و بعض برنشرط می ارایشان واجش برغرندط

يّا ن دكفتاست كداشان مين نجاري ومساحكم كردوالدكت يونيت احاديث غيرانجاش ن تحريج كرده الددرين و وكتاب وكفتكد درين عصرا جاعثه ازمت دعه ميدا شده الذكه زبالطين مراثه این کشا دداند که تمام انچرمی شده نردشا ازاحا دست مده بزاره مانندان نمیرسد از خاری می آرند که کفت یا دوادم من ارصحاح صد بزار مدیث و ارتفر محاح و ولیت بزاروظا براین مت كومير مشرط خود راميكنتها شدومبلغ انچ اراحادث دين كتاب آورده بأكرار بهفت مزارود وييت و مفتا د و پنج عديث آست و بعدار صف كرارچها رمزار وائمه د كونرز و على تصنیف کرده از مثل میج این خرمه کداورا امام الائمه کونیدا رشیخ این هبان است و این هبان دیشان او کفته است که ندیم مرروی زمین بیمیکس را که بیک داندصناعت سنن راه یا د وار دالفاظ صیمهٔ اورا وزیادت آنراغیروی کویا کدسنن واحا ویت هم بیش جنیم و است و مشل صیح ابن حیان شاکرداین خریمه که نقشت فاصل فها م بود و حاکم درشان او کفته است د و دوی ازا دعیه علم درفقه و ان و مصریت و وعظ واز تقون ی رجال بود و مشل صحیحا کم او عبدالندنیث بوری اسی فط لشفه که مستدرک نام دارد و بعض گفته اندکه درین قبا ب از وی پژ تساهل نيزرا وبإفته است وكفته نذكه ابن خريمه وابن حبان امكن واقوى اندازهاكم وهبتر ولطيف تزلندا زردى اسا نيدومتون وخيائخه مختارة وعا فطرضياى مقدسي دوي نيزصواج كدوجين میت آوروه کفته اند که وی نیزاحس سن ارستدرک و خیا که هیچه اوعوانه وابن لسکین **منتقی بن حارو د وابن کتب همرمضو***ص لصحاح ا***ندولیکن جاعد را نیها انتفاد کرده و راقص** يا العها ك رفته اند و في قري في علم عليم والنداعل و حسك آل كتب سته كدم شهوراند دراسلام عبارت اندا رصح نجاري ومساوج مع تروزي كدستن ابي واقد و ونسائي • بزيهض مرطا ست بدل بن ما جه وصاحب جامع الاصول موطارا اختيار كرده و دربن كتب سته اقسام اطا ديث انصحاح وحسان وضعاك هيموج واست وتسبيه أن بصحاح لطراتي تغلي ليت وصاحب مصابيج كمغيرم ويات بخابئ ومسارا حسان مام كرده است قريب باين وجاست دويقيقت ابن اصطلاح حديداست ارصاحب مصابيج وتعبر كفته أنمركم لتاب دار مي سنرا دارتراست بكردانيدن دى سادس كتب زيراك رحال وى درضعف كتراندو وجودا حاديث منكره وشا ذوروى نا دراست اين فكورات مشاجيركتب اندوميوطي در رجها الجائ العاويث الكتبكشر وآورده ازمنيا كتب متعا دزاست وشتل رصاح وصان وضعاف وكفشكه دروي عديني نياور دم كمموسكوم بوضع ماشد و باتفاق مُحدثين متروك مره و دو دو انداع دمولف در دیا چیک ب و کرم عاراتمهٔ صدیث کرده مانیز سان احال آنها ترقبی که دی نها دو و کرکردی و وکرا ۱ مراح اعظم کرم آنو خنیفه کوفی درین تما ب مروک ا شت و درک ب اسماء الرجال آمر امروجه تم واکل وکر کرده ایم و ما لندالتوفیق استخوال بخیا حدیک کینتاها بوعیدا لنداست و نام او می و فا مرمد پرش مهمیسل من ایرانهمین مغیروبنا بردز به نفتح موجده وسکون را وکسه دال معله وسکون رای و فتح موجده ویرانجاری کونیدز برا که تولدا د درنجارا شده ویجاری منزازعام و وکتاب اوکشته و اوراحیم بصحیح وسکانا عین جها و نفا میرکونیدزیرا که مفیره که حدا دست مجرسی بوده و بر دست میمان عفی که دران **را ن دان دان** به در سلمان و مخرسی را نیزنسبت بوی جفی گفتند **خیا کارنس**بات ىتئاقۇشا فىركەنىدونىجارىمىبشوا دىتقىدىي فىن حدث وام كەن بودە وا درا درميان مىزلۇن مىرلۇمنىيىن فى اسىدىث وماصرالاحا دىپ الىنبويدۇماسىرلمۇرىي كەمچەرىي ا تفاب است وعلمای زمان اورامدح وتعطیم بجدویی اندازه کرده اندومسام صاحب لصیح چون نردا ومی درآمدمیکفت بکدارمرآما بوسه زنم دومایی ترا باطبیب به بیاسا فه ا شا دین پاسیدانمدنین و ترم*زی میکفت ندیدهم مانید و و کرداینده است خدای تعالی اوراز طینت این امت دابن مذی گفته که وی ندید و است مثل خود و این خرمی گفته نمیست* زیر کبودی آمیان دا ما فرمحدیث و حافظ زاروی دیعضی علما در شان او گفته اند که وی آمتی ارآیا ت آنهی ست کدمهروی رمین میرو د و گفته اند که وی می رزمان خود در حفظ احاد وآیقان آن وفهم ما نی کتاب وسنت وحدت دمن و جودت و بحیت و وفورهه دیخاک رمرو <u>عایت درع دکترت اطلاع برطرق حدیث وعل</u> آن و دقت نظر و فوت حتهاه واستباط فروع اراصول نطیری نداشت و پدروی از ابرار واخیار واز آبل روابیت بوده و ما آبن میارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک وطه قدایشان دفا . بودوی رضی نشه شده متحاب الدعوات ِ حَی کدم را می کفت خداوندا د عامی مراجمه در و نیامستنجاب مکرد ان و چیزی برای آخرت نکاه د ارو ما درمنشه نیزمستی ب الدعوات بوده آورده اندكه محاري درصغرس ما بياكشت واطباازمعالحت وي عاجرآمدندا دروي مدركاه حق توجه آورده ذعاكر دامراهيم خليل القدرا عليالسلام درخواب ديدكها إومي . گفت خی سبیا نه و تعالی بصربسپزرا با و مازکردانید بسبب کترتِ دعا و بیمای تو و وی درصباح آن منیا برخواست و آورده واند که وی درده **ساکلی می مشد سبخه ط**روریث و درماید ده **ساکلی** غلط شیخ د ماردا د و درس شامزه مسالگی کتب بن مبارک و وکیع حفظ کرد و برکت اصحاب را ی اطلاع یا فت انجا ه پدرا ومع والده و برآ ورا و رامج برد و درس مزد و سالگی ک ب قضایای معابدة ما بعین دانصیف کرد بعیدارآن درمدنیه نرد قبر سیم مصلی الله علیه در ملم ما رنج کبیرالیف عمود و درست بای ما بتها ب بینوشت بس برای سماع و قراشط مصل متعدده ميا داسلام موده منقولت ازدى كدكفت و ومارم صروشا مركبت استفادهٔ حدث رحلت كردم وجیارمار به بصره درآمرم و درحیارشش سال آمامت نمودم واحصاغيتوا نم كردكه خيد نوبت ماميرتان مكوفه وبغداد درآمرم وكفت أزمزار ومهنتا وشخص ردايت حديث دارم وكتابت حديث ازايثان كرده ام وورمين عددغيران صاحب حدیث منبود ومشائخ او برمیج طبقه اندمیچ مابعین واتباع متبع داِقران واصحاب و و بعض طاخهٔ اومهستند کدازایشان نیزیجیت فواند که درصدبت ایشان ملاحظه کردرها رده واردی رضی تندعنه منقولت کیکفت لایکون المحرث کا قاحتی مکیت عمن فوقه وعمن موشله وعمن مرد و نه و خلائی کثیراز و می صدیث دارندمشل مسا درغیر صبیح خودو ترمدی دامن خریمه و فوبری و خرایشان و فریب بصد مبر*اد کس از نجاری و دامیت حدیث دارند رحت*ه امتد علیمه و علی سایرعبا دامته الصالحین آورده اند**که ن**جاری درعات تمول بودعالی کدار پدرمبراث بوی رسیده بود و حوان مرد دسنی وصاحب مروت ومتورغ ومتحاط بود ورجهیم امور د تصدق مرفترامی منود وطالبان علی حدیث ،ارعابت بسیار ميكرد ونبايت قليل الأكل نُود خيا كدروزى مدويا دام مايسته ادام ميكدلانيد وبردايتي حيل سال مان خرش تخورد چن بيار شداطها كفنته كداين مرض بيزنان خشك حزردن

عارض متعده پس مبالغه شرتبی امان اختیار کرد مرولیت که نوشی درنما زبود و زنبور پیغده نوبت او رامنیش زد و نما را فطع منمود رحمهٔ اند علیه رحمه واسغه و کافله ونجاری را غيراين حامع صحيح كماسيا است انبذكماب اوب مفرد ووفع اليدين في الصاره وقرائت خلف الاما مه دبرالوالدين وماريخ كبيرومارنج اوسطوه ماريخ صغيروخلق افعال عاد رومسند كبيروتفسيركبيروكما ب الاشربه وكآب الهبه واسامي صحابه وكآب وجدان وكتاب علل وكتاب كني وكتاب مبوط وكتأب فوابير تَتْرَابِ نَصَعْنَيف مِنَا مِرِي لِيصِي حِيلِ المع مِنْ وسيده مَا مَدُه ورعداص بوكِ رَابِعين رضوان لقد عليهم معين احاديث وآماً ووووا مدون نبو و **ورسی تقییف بوج دنیا مده زیراکه دا نره خط**الیشان بواسطهٔ مرکت صحبت رسول انتیصلی تندعییه داله وسیار و فرب مان انحضت نعایت دسیع واد مان طنفا وكسيلان نود ونترنزاع وخلاف وفيا وي و واقعات كه ماعث برجيع وماليف كرد د كمتر بوجو دآمده بود دنير آلورده امذكيصي به را ار يُوشتس اعاديث نبي رده بودند ما مبا دانعضی از آن تقرآن مخلوط شود و در ماومی نظراشتباهی والتباسی مدان لارم آید و نیزاکتراز ایشان عارف تصنعت کیا بت بنو دند و تدوین احادث ب سنن دا ٔ ما دور آخرِ عصر ما بعین بید آ مدنس جاعتی شن مهری و ربیعی بن ضبیع و معد بن ابی عروبه و غیرانشان متصندی این مرشر نبیک شند و تصنیف مرم اتی ا عيهه همودندا را ني كدكبارا هل مليقة ما لتدبيدا شدند و تدوين وماليف حديث مرترقيب آبواب فقه بنيا دكردند ما كك كدمينواي ابل مدنيد بو دمؤطا نصيف كره دانجها اراحا دیث اہل حجازمیش وصحت وقوت داشت دران حمع کرد دارا نوال صحابہ وقیا دای ابعین ومن بعیرہم درج نمود و در کمیرا بومح فی عبدالماک بن عبدالعربا بن جریج بیمین ول مضیم درشا مرا بوعمرو عبدالرحمن اوراعی و در کو فدسفیان توری و دربصره حا دبین سلم مرکث کتابی تصنیف کرد بعبداران سریجی از عیان علای مجتهدين اليفي نمودند وازكبراي مجدثين مثل حربن حنبل واسحاق بن رامهوبه وغيراشان مسايند نوشتندو دربعض تصابنيف ترتب ابواب فقد نمودند وليكثر وسيج كدام ازبن مولفات صحيح حدمث الأفر فتعيف تميز ننموند وا ول كسى كه درصيم مجرد تصنيف كرد بخارى نود وا طلاع براين تصانيف مرونست که کفت درخواب دیدم کدبینیا مبرصلی مقدعید درستم حا ضرشدند ومن در مفابل انحضرت است دم و مروحه روست من است واآن سر در را ما دمیگیزوکسه دا ازرونی مبارک وی*میرانم واین واقعه را برمعتبری عوض کر*د مرکفت توخیان شوی که از و تی دروغ را د ورکنی دامین واقعه وتعبیرنی*رمرا باعث ومنوکدنشه رمالیف* و متحرر هجیم حامع و به شوت پیوسته که بخاری گفته مین صبیرها مع خودرا ارششصد منزار صدیث تخریج نموده ام و صلته خترینی دبین الله و کویند نجاری درمه ت شانز ده سال تصنیف صبح بیمنوده وکفت درنیا وردم دراین کتاب الااحا دیٹ صبح برانچ ترک نموده ام ازاحا دیٹ صحاح مبٹیر آست وتصنیف آن درمسریا سے امرام ودوج کے حدیثی *را دران کیاب درنیا ورد و کتابت کرد مااستخاره منود ارخدا و ند ثبارک د تعالی د د و رکعت نماز کذارد و بردایتی آمه و کیفسیل باب زمزم منبکر د و دورگعت ماز* خلف مقام میکذارد و مرحه نزد وی صحت ن قین می پوست دران کتاب ایرا دمنیمود و ابن عدی ارجاعتی اُرشوخ خود نقل کرده که نیار از کتاب خوانی است ورمدنيه درمِيان فبرومنبر صَبْرت رسالت نپاه صَلَى لقدعايية وسلم تنفديم رسانيده ومهرتر حمثه كه نيوشِت دو ركعت نماز ميكذارد و و حية وبن ميان نقل كاه مدنيه آن كفته امذ که مسودهٔ کما ب درمسجالها م کرده باشد و درمدنیهٔ مطهرهٔ انرا به بیاض مرده وار ومنقول ست کهفت کتب خودرا شدنو بت تصیف کرده و آران کذئت تیمفیخانو ت كەمخىلف مەرە وكفتداند شايدكداحا ديث دا بران حضرت عض ميكرد ورج به بیاض مرده ام وکزت اختلاف نسخ نجاری اربن حبث ست ونبنج و ی در حقیقت روا بات اس . علما وغطها آورده اندکه درخاب ویدندگرنجاری فرعون سپنیرصلیا تندعلیه وسلمیرفت د مهرقدم که انتضرت برمیداشت نجاری مربهان محل قدم می نها دوجمهوا على را نندكه كاب ووصحت مقدم است برجيع كتب مصنفه ورحدميث ما تكي كفته اندكه اصح الكتب بعدكيات الدصح والنجاري وشيج شهاب الآين المجيم درشرح صبيح لنجارى كفته كه جمله احاديث صبيح نجارى مع التعليمات والشوام هالنا بعات ومع المكررات منه مرار دمستصد دستا و وحدث است والشاط كمررات احا دميث مرفوعه آن دو نزار وششصد ومبيت وشه حديث است انتهي و درنيي ميان علماى صول حديث وشراح مجاري اختلافي نيزهر خنابته علم اعلى واقرب اسانيدا حاديث جامع صحيح اوائن است كدميان او ويغمير صلى ندغليه والدوسي مشدواسطها مشدوبيت ودو حدثيث مع المكر ات ازاين علم اعلى التركيب من المداحة والمن المنظم على المنظم المنظم المنظم المنظم المنظم المنظم المنظم المكر المنظم ال فبيراست وماسقاط کررات شامزوه ونسياري آزمشائخ وعلمائ نقات از راي حصول مرادات وكفانت مهات و قضاي حاجات ودفع متيات ا بات و*را مصحت د*شفای میادان و درمضائق و شدائیدخوانده اند و براد رسیده ومقصود خود را دریا فته اندواز را ماند ترما ق محرف د انسه نز واين مغى نزدعلمانى حدبث بمرتديشهرت واستفاضه رسيه ميرحال الذين محدث ازامِسا ذخو دمستيداصيل الدمن رحمة الدعليه نقل كرده كه كفث قرميب صدوبست بارصیم نخاری را درو قائع و حمات برای خود درای مردم خوانده آم د مبرنیت کیخوانده ام مقصد دحاصل شده و تهم مکفات انجامیده بهت و میان علیا امیر مینی تخرشهرت رسیده است که صیح نخاری را در پهیچ شدتی نخوانده اندالا که نمات دکشا دازان شدت حاصل شده و درمرکشتی و مرخاندگان کتاب بوده وخدا و ندلعا فی آنزا ازغری و حرق نخابرام شند و ززد نقات و ثبوت رسیده که نجاری متجاب الدعوات بوده و درشان قاری صیح خود د عام حین سرکردا

وَ. كوقَصَيْد فعا ك بينا ري وحمَّل لله عليكه وردواندكه معربن اسمعيل ون انطلب علُوم ورصلتِ ملاد وملازمت مشائيج عارع شدبه مجارا كه وطن ومُولدا فإلمّا ً رکشت ابل نجارا تعطیم و کمریم داخترام او نموده یک فرسنج رای اواست قبال کردند و قبا مردران کمونیک مرای اوز دندو درانیم دو کم نیرروی نشار میا فتدنس به تربی درنجا را بو دومیشته ماجا دمیث و افاده عنوم اشتغال داشت بعضی اراصی ب غرض و حسد حاکم نجارار اران داشته که نجاری را استدعا نمود که صحیح حامع خود و تاریخ کبیرامیار نا سیاع آن دوکیاب ارتونا مجمعین اسمعیافیرت و داد را کفت من حارنی کردانم علم را و نمی رم آزا مدرسرای مردم اکرا و راحاحتی مهست مجنری ازعلم ایدنزدمن حاضرشود درمسبومن یا درسرای من و عامشنو د و روایتی اکه والی مجاراات معامرد از مجارخاص ما اول دا د معین مها رد که درآن مجله غراشا نبا خدواسهاع صدب خو د فامدنجاری درجواب کفته فرستا وکه من نترانم که قومی دا دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم بیرا برا مرسبب وحشت شدمیان فاری و صاکم نجارا دمنی آن شد که حاکم امرکرد که محمد من معبل ارنی را میرون د درنجاری از ماره میرون آمد دلیکن چون وقت در رسیده مود و بی سبب تشویش و فت او دادند مروالی کا وحمون اعيان آن ملبه كها دى دايين امرانفاق موده لودند دعاى مدكرد وكفت اللهم أربهما قصدو تنّى به في نفسه جوا ولادمهم والإليهم خدا وندانهاى اليشا نراخراي انجه م. برگرد. قصد کردندمرا بدان درزایهای ایشان وایل واولادایشان می تعالی وعای اورا درشان انجامی قول کرد ماهمی این افراند از ان افران سادیشده بعزل والی دمانکا ویرا بردراز کوش ما ده نشا ندند د کرتید کر دانیدند و ندامیکر و ندکه نسرای موکاراین است و در زندان حبس کردند با برومآن جمعی زاعیان کدباوی موافقت کرده بودند مبریکی به بلای کرفارشد بر ، وهٔ عرت خلائي کشتند شعب منه قرم ا دا صدامنزله حل ايضا وي پرايجُوان ساروا نقل ست کيون *جاري انبرون دفت واين خربسبرفندرميد*ا **بل سرفند کنوبي باونو** داردی اسندعا مودند که سیرفند آیدنجاری بجانب سیرفند توجه نوروچون اخریهٔ خرتنک رسید که زدیک سیرفنداست معلوم وی شد که ایالی آن بده اختلاف دارندو در <del>توران ک</del>و ران بده درانجا توقت کرد تا بدمبنیدکدا مرمرحیة قراریا برشبی از ملاحظهٔ اختلاط خلافت واختلات ایشان و خوف و قوع ورفتهٔ ایشان که نیجربدین کردو الول و در کتبک . مدعا برداست وكفت الاتم فدضافت على الارض مبارحت فاقبضني اليك خدا وندا تنكث آمده زمين مرمن باابن فراحي كمددار دلس مردار شرسوی خودبیس در همان ماه آنجا خسته شد د و فات بافت و ولادت تجاری در روزهم عدایداز نما زعصر تیزدهم درما و شوال منداریع دستعین و مائة سباره مجارا و و فات دی یخرهٔ شوال سندست وخمسین و ماینن مو در حنیه اتند وخطیب ابو کر بغیا دی سبند*غویش ارعبدالواحد طرا دیسی قط میکند که گفت بپنیا مبر راص*نی اقد علیه و تل وبدم كه ما حمعي اراصى ب استاده بودند وانتظار مى كشيد ند سلام كردم مران حضرت جواب سلام من ما زداد كفتم ما رسول التدسبب توقف شما درير بموضع وسارتقل است كيون ويرا وفن كردندرا بحيطيتها أمشك ارقسرا وميدميدواين رامحه قرتى ازغاك تربت أو سيشام ميكردند ومردم بزمارت مي آمدندوا زخاك تربت وي تبرك مي بزام خیانکهٔ معالی رتریت و پیداشندنس مردم پنجرهٔ از میب مرسرتریت و ترمتیب دا دند و مردم خاک ما حول پنجره می ردند و همان رایجه می شنیدیند و ما مدتها می مدیدآن رایسا با فی بود نطنه به سرحاکه تو مکذری و برداری بی کل رویدو لاله روید امذر ته وی کالی بهنشین درمن ترکرد و کرندمن جان خاکم که مهتم آنسخوال مسلم او انحرمبلم بن اتنحاج بن مسام بن وردبن کوشا دانقشِری نسبا و نیشا بوری وطنا ومسکنا مکی از علی می اعلام امت و مناظ منت است و در فن حدیث مفتدر وکیشور ومسارا را را کباین فن ویکی ارمتقیان ومبرران این عمر شریف بوده و قدوه وعمده وای<sup>س</sup>ا د نزد اش اسلام حاست کرد اروطن خویش درطلب چدیث با قطاره اک<sup>ا</sup> ف وامصاره اطراف عالم و مهاع حدیث منوده درخراسان اریحی بن کی دامتی امن را هروره وغیرها و درری از مورن محدان جال بجیم و از ابی غسان مسمعی وغیرها و درعات ارا حمد بن صنبل و عبدالقدین مسافتهی و وغيرها و درجهار ارسعد سن منصور وازايي مصعب وغربها و درمصرارع من سواد و حرماتين يحيى وغيرتها وهمينين روايت مديث دارد كدارك رحل وحفاظ عصرخودكه فوق اولوها اندو رطت كرد به نغداد جندبار و تخديث كرد دروى وروايت حديث كرده اندازوى طا ثيفه آزمشائخ وعلما وحفاظ عصرا وكدور دخه و بوده اندمشل بوجاتم رازي وموسي بزيا ارون واحدين سله وابوعيسي ترمذي وابو مكرين خزير وغيرم وخلائق بسيار كحصواحساس الثيان متعسرست و درصيم محرد كما بي تصنيف كروه كدعلها آخرة المغ بقبل كرده الدخا كدصيح نارى و درصيح خولش كفتد منه مرجيصيم بوه آنزا دربن كتاب آورده ام ملكه انچه ران اجاع كرده بو دمدا وردم و كفته كداين مسندصيم خودرا از مرصد مزار صدب مرع نصنف کرده ام وابوعمرو من حدر ن حبری گفته که ابوالعباس من عقده را که ارمحرین آمیبل نجاری ومسلمین ایجا حرارت مرع نصنف کرده ام وابوعمرو من حدر ن حبری گفته که ابوالعباس من عقده را که ارمحرین آمیبل نجاری ومسلم من ایجاریت ىفت آن ہم عالم است واین سم عالم مار کررکفتم وی ہمین کا کھفت سپتر کفت یا اماعرکا ہی غلط می گندنجاری درا <mark>طن شام و وکرمیکند درجای ب</mark>ی ارا نها رام کمنت ووکرمیکند ورجاى دكومنام سپ كان ىردەمى شودكەن دوكس اندوا مامسلىم تمروا قع ئيودا وراغلط وخلىب ابد كرىغدادى كفتەكەمسلىم بروى كردەاست ئىجابى راونظر كرد و برت م علووى وراست ميرد درابرما وى وچون نجارى ورا خرعر خود بدنشا پورآ مدمسلم ملازمت اوكردونخدمت وى بشا فيت ولبيار آمد و رفت كرد مروى و دار طلني كفته كه اكم انحارى بمى بودنىيرفت مسلم ومنى تمدوما مجلىمسلم أرمستفيدات أثار مجارى ومقتئسان انوا راوست وابوا حدكه شنج حاكم ابوعبدا متداست كفته إريت كدمسل كالراحاديث ا تا ب او درکتاب خدمتنز ما آورده وبسیار دلیری کرد که با و منسوب نساخت و درصی خواش ازا و روایت کرده وامندا علم واعلی اسا نیدم سا آن نست که میاک و موجیم مها و تدهیه و سلم حیار واسطه با شد و مهشا د و خید صدیث درصحیع او این حال دارد و مسارا خیرار صحیح مصنفات دیکر شرکت اند مسند کبیرو حامع کمبیروکتا ب علل

وك ب اوام محدثين وكتاب تمينروكتاب من ليس له الاربو واحدوكتاب طبنعات تا بعين وكتاب محضرمين وشيخ مح الذين نووى درمقد منه شرح مسام خيش آورده كدم كه اذكيت واسعان نطرما مل كندور ويعيم مسلم وطلع شود برائيدا وابداع منوده است دراسا بنداحا ديث وترتيب آن وحسن سياقت وبدليع طربقت آن ازنفا مسر تحتيق وجوا هرمرفتي وانواع ورع واحتياط وتحرى درروآيات ولمنيه واحساى طرق حديث وضبط متغرق أن وغرابن امورا زمحاس واعجوبات بداندكه ومقتداى سانس است كديبيج لاحق تعدارا ومدورد . وكسى كدمها وى مل مدانى اوباشد در وقت وزمان او درغايت فلت است و ذلك ضنل امّد يُوتيد من شياء والممّد ذ وضنل لعظيم ونز د مبهورعلما كما ب وي مؤكمات المجار ست درصحت ومنانت ونزد بعضی از مغاربه کتاب او مرج است برکتاب نجاری آمان ارمیشیت حروت وضع و ترقیب و حسن سیان ست و اربیج احدی ارعلمای اسلام تصريح باصحيت صبيح ورصيح نجارى واقع نشده وبيشك صفال كصحت بران دابراست كدانفيال سندد عدالت وصبط وجفط واتفاق رجال وعدم شذوفا وعلت است درنجاری *اتماست و شوط نجاری دران صفات اوی داشد ولا* دست مسلم درسال دوسیت و حیار دبقولی درسال دوسیت دمشش ووفات او درنیشا پژیب کیشنهٔ مبی*ت و حیارم ه ، رجب سال و دبیت*ت و مشصت و مکت و مدفن او درخا **هربده خیشا** پورو اقع شده رحمّه متسعیب انځوال ها للث الوعبدا تله ه **اک**ث برخش بن الک بن ابی عامر من عمیرن انحارث الصبح انحمیری بیشوا ومقتدای دارالهجرویعنی مدینیطیتره بوده کان تقدامونا و رعافتیه با محدّا حجّره ی ارتبع ان بعین است از ما ضح مه بی این غرواز معرین المنک در واز زهری و حاعه دیمراز با بعین و تبع با بعین روایت حدیث کرده ویمی بن سعیدا نصاری ورهری بااکم ارشیوخ او داره با بعین اندازه می ت حدیث کرده اندواین جریج وسفیان توری وسفیا<sup>ن ع</sup>ببنه و او زاعی وشعبه ولیث بن سعید وابن م*یارک و شیافی واین و مهب* و خلائق جیشار و طوائعت علمااز دی تاجا منوده ومجلالت شان وتقدم او درعلم وحفط احا ديث وتقوى ودرع وى قائل شده و شاخى درشان او كفته لولا ماكث وابن عيدينه لذهب علم اهل اليحارومهم ارشافيكم منقول است كه درج اوكفته ا ذا ذكرالعلماء فالك النجم و درتعريف كتّاب ا وكهمؤها است كفته ماتحت اديم السماء اصح من موهاء مالك و درآن زما ن صحيح نحاري و ..... متولف نشده بودند و دبب ابن خالد که یکی ارکبارا ال حدیث است کفته که درمیان مشرف ومغرب میج احدی مرحدیث رسول صلی اقله علیه و سلماین ترازالک ا نیست وازا ۱م مالک منقول ست که کفت کم کسی با شد که من اردی کمات حدیث کرده استم که بیش من نیا ۸ ه وازمن فتوی کوفته ووی در تعظیم واحرام حدیث رسول خداصلی الته علیه والدوست الما تصی الغاته بیکوشید و چون شخص لطلب علم مدرسرای والک آمدی جاریه خودراکفتی کربرد و بریس این شخص که فتری میخواید اگرفتی فتری میخوایم الك ميرون آمدى وجواب فتواى اوتكفتي واكركفتي حديث منجواتهم اورا نبشا ندى وغسل مازه رآدردى ولباس ياكيزه يوشيدي وخود رامطيب ومنظف ساختى و و سا ده نبها دی و بربالای و سا ده با مهیت و و قارنیشستی ایکا و ستوری دادی قاآن شخصر درآمدی و درا حدث شنوا ندی آورده اند که مارون رشید درایم مطنتا غود بزمارت روضه رسول صلی الله و علیه و سار آمد مالک مدیدن وی رفت جون ملاقات واقع شد و مجلس سیش و مصاحبت و محالمیت مانجا مررسید مالک خو <u>۔ ت ک</u>زبیرون *ایدما رون گفت اکرمنفتدای مسلیا* مان فضل فرماید و هرروزنز در کیٹ ماحاضرآبیرو فرزمنان ماامین ومامُون ازومساع حدب گنندمنت ازومرہاست مالك بكرا هيت دروي مكرسيت وكفت مديا مميرالمومنين لا تضبع في عزه شي رفعه امتدالعام وثي ولايا تى بغيى مكذار ولسيت كروان عزت جيري را كه ملند كروان دو ازا حی غرث نه علم خریست که مجانب وی میانیدند علم بانب کسی رو و و بروایشی انگه اعزک انتدعکم از مینیر که اصل و قلهٔ شماست ماشی و پیدا شده برشمااست که از ما غرر دارید مارون با آبضا نب درآمد د کفت صدقت ایها الشیخ کان مذا مهفوه منی فاسته ما علی راست گفتی ای پیراین سهوی لغزشی بود که از من صا در شد سیمت انرا برمن و بگذارا زا ازمن نسل مین و ۱ مون را مررسرای ۱ کاک و تا دی و ۱ کاک اثیا نرا انتخام اردادی که دیگرطالب علمان را و مهمدران صف نشأ ندی که دیگران وا آورده ا ندکه ۱ رون مرما لک زرتی فرشا و مالک سنجد مشکل را ن خود کفت که این ال رانخا مدارید و خرج نکمینه دمعدازآن بارون عالک کفت که اکرتوبا ماموا فقت کنی وهزمجرت ما باشي كما ب تورامشهوركردا بنيم ورواج و مهيم وهدرا بزمهب تووموافق كما ب توبيا رىم الك كفت حاشا ابن كما بي است كدمن براندازه علم و دانش خود حبح كرود و فرا هم آورده ام وشاید که درانی خلا باکرده باسم و دیگری د زما ترازمن با شدد یمران را مین توردن چیمنی دارد امآن مبلی که امیرالمیمنین فرسیا دو تیا راست و امانت نها ب من منطع بردارون با زمین فرشاه بارون اعتدار منورومبلغ کوفتِ شافعی کویدو مدم برورمرای الکث اسی چنداز اسیان خراسانی ونعباً خیدازنع ال مصری نسته که ندیده بود مهرکز لنى برآن كعنت من شرم ميدارم ازخدا و ندتعالى كدبرزمين كدترت رسول صلى القد عليه وسآل وأن باشد سواره برآن روم ومآلك ارتعظيم ومحبت مدنيد رسول صلى القد عليه كالم باضی الفات کوشیدی دمبرگزاز مدنیه بیرون نرفت الا کت بارمرای مج نمنت عمرور مسجد انتخاب انتدامی انتدام و مرافقت در میدانند ولاوت وی منتخس و وتسعين ازجرت يا احدى وتسعين ماربع وتسعين واسبع وتسعين وه فاتش درسال صدومها و وندبود والتداعل بالصواب الحبوال مشا فعي هوا يوعبذ التدميّان إدريا العباس الهجرت يا احدى وتسعين مااربع وتسعين والسبع وتسعين وه فاتش درسال صدومها و وندبود والتداعل بالصواب الحبوال مِن عَمان بن شافع مِن ما بِثب بن عِيدَين عَدين واشع ب مطلب بن عبد مناف القرش المطلبي ورامطبي بدائ ان كوليدكم مواعلاى اوخيا نم معلوم شدُم طلب بن عبد مناف است براور وشم ن مبدمناف كه مترسيني است صلى الدعليه وسام اورانسبت نجدا وشافح كردوش في گفتند ونسبت بوي بدين لفظ كنند وكديند كها درهبديزيدن اسم وختر المشمابن عبدمنا فتأنست كدجدا مخفرت آست صلح التدعليه وسلموه ادرشاخ خلده جنت اسدبن بامشم بن عبدمنا ف خوابر فاطرعنت اسدكه والده اميرا لمؤمنين عليمست

رضى المدهنه وكونيدكه درشاهي مامحن مبته بمزة بن القاسم من زيد بن محسن بن على ان الى طالب بس الام شاخى را الين جدات نسبت ببعث بنوث ابت المشدواوروه المكدشاخين ا ب من مات با آن صرت كرده ورحاليكيمواني رسيده ماليده بود ويدرا ودرروز برصاحب رابت مني الشم بوداز جانب ال كتراسيرمسل فان شدفودية خالش داو ومسلمان شت وولادت شاخی درغره بوداو نفولی در عسقلان بود و نعولی درمنی اورا مکه بردندونشوه نما درانجا یافت دوی مفت سالدبود که خط قران کرد و چون ده ساله شدموهای ملک با <sub>دوا</sub>شت و خد برمسلمین خالد که دوآن زمان مفتی کدیووخوانده و چون پا نروه سالدکشت علمای عصرا و داندن فتوی دا دند بعدازان رحلت بمدینه کروود زمت مالک منود وارشافی منقولت كدوراتبداى امرمراميس بسيار بود بشعرو بسيارهي ورزيدم آنزانا رسيدم بهايه كدمرنيا يدمثبل آن بايه مكر ذوحط عظيم روزي درسا بيخانه كعبيشسته بودم ويهيكي ريزدمن بنوداما هقب خود شیندم که کونیدهٔ میکفنت با مخدعلیک بالفته و دع الشعروهمازوی منقول است کهبیش ازا دان ملوغ سیفیبرراصتی انته علیب دیستر مراسب دیدم که امن فرمه دیم مین کفتم ایک یا رسول المدفرمود از کدام قومی توکفتم تو فرمود نزدیک من آمی و دمین بخشا ی جنان کردم بس آب دمین مسارک خود متعداری کرفت وبروون و فاس من فرکست فیرک . مف بارک ایندفیک دیربعدازین وافعه درم<sup>ا</sup>یمنی دخلامی ورمدیث و درکلام عرب واقع نشده گفت چن نزدیک **الک**ث رفتم الک کلام مرا**شنید ساعتی نظری ا** بسام**ن موافع ا** ستى بەد رېسىكەنام توھىيىت كقىم تەكىنىت يامىخى بېرېرنو تېرس از خداى تعالى دازمعاصى مجتنب دمىخىزراش بررستى كەتوراشانى مىظىدىرست دىددميان امت مىخومىلى تىجىي وت مين مذتى لازمت كردم اورانا ارتحصيل على كرز دا دبو د فراغ عاصل كردم وجون ا مارت سفراز وخواستم درحال و داع بامن كفت الى حبان مبرسيتي غذاى تعالى درد ل توفور القا فرموده است پس اطفا كمن آن نور دا بظلمت مصيت وشاخي روايت دارو از ماكث وسفيان تس عينه وعبدالعزير درا وروي وغيرهم خلق كيرورواست كردوازوي احزينا منا وا پوژره مزنی وغیات ن ضائق بیا سوره ه ایک بداره رمت ، لک برمبدا درفت دوسال ای اقامت نبود و علی می ای بردی میع شدند داخذ مدیث وفقه اروی در وکتاب قدیم خودرا ورانی تصنیف منوده بعداز مکه ما رکشت بس نوسی د کرسغداد رفت بعداران خرمت مصرکرد و تبدریس ونشرعارم مشغول مت و وکتب جدید دراي نسنف ودواوره المركف إنيف ودراصول دين حياره ومجلدود رفوع ارصدمتها وزاست واز احرصبل منقول ست كركفت انشاخيم امنح حديث رسول راصلي به وسترارمندخ آن وخاص آزا ارعام آن ومجل آزا ارمغسل آن با شافعی نه نشستیم ارحس بن محدر عقوانی منقول است که کفت **مرکزرت فی درنیا م**ره ام ا**لاک**واحد بن صنل بزد ویل بود و از وی استفا ده می کرد واحید درعقب ناز با میکیفت الله اغنولی و لوالدی دلمحدین اوربین لشا فی و می کفت شافعی شل **آفتا ب** است مبرروزرا ومانعا عا فیت است مرمردم را وکفت سی سال ست کدشب کفدرانیده الا که وعابرای شاخی کرده ام واستنفها رحبتهام برای او وا ورده اندکه بحبی بن معین که راس وزنمین بایت است باحد بن صنار کفت چه دو ده است ترایا احد که اکال علم و زهر سیاده برمین نعایشا ضی میروی احدکفت اگرودست میداشتی توعلی نقط در او نزیبا ده میرفتی رئیساً رفعلها و کے کہ وانش نیاشدش روزی نئک داروز دانش تموزی و محدین جس شیبانی درمقا م هرح شا فی گفت کدوی کتاب اوسط ابومنیفه را ازمن بعا رہے کونتا وتمام آرا در کیشباند روز حفظ کرد دار عدمای دقت او مدح دنیای بلیغ بروی نقل میکنندووی در خط د ضبط حدیث د فقه وعلم فصاحت ومعرفت و شات و ممکن وحسر می و وسیرت وجودت رای و فراست وشجاعت وحسن اخلاق و کرم وجود دسنی دت و مرقت درجه کال داشت داز ابومخی غوامبرزا ده شاخی منقول است که گفت شام در مکٹ سٹب منید بارمیفرمود تا جاریہ وی مرای وی جراغ روشن میساخت و درسایج اغ کتابت میکرد ومطالعہ می نمود انچیمپی است فبدازان میکفت مواغ برداریس په نذکر وتفكو استنفال مى مودىس مارمانك ميزدكه جراع سيارازا بومخدر سيندكه رومصباح حياراده مى كروكفت وزمار كي ذكر صلامينية وجوا أكلمات اوست رضي تقدع شيعينا على الكلام مالصيرت وعلى استنباط مالفكرونيركفته من وغط اخاه سرافقد نصحه ورآنه ومن وعط علائية نظه , فضحه وشائه وفرمود زينة العلماءالتقوى وحليته حرانجلت وجه لهم کرم النفس وهم ارشافعی منقول است که کفت اکرعلمه اولیا می حق تعالی نیستندنس وراد رآخرت ولی نباشد ما اتخذا متدوتیا عاقلا قط و کویند که ما رون رمشید باشا فی گفت من رسیده است که نوغذا بیکاه می خوری حکمت در بن جیت کفت برودت آب وطبیب مهوا و قلت ذباب وحسم او وطبع در مواندا حسب سب بارون كغت مزامبت القصيدة ووى كفته انجيعلما دانييت ومرفقراست بإنماغت وخشو دلودن مان وصبر مؤدن وفرمو دفترعله اختياري است وهرصال فهطواري واورده اندكه مزنی در و قت موت برسروی رسید و پرسید که چکونه صباح که ده و چه حال داری درج این کفت صباح کردم مرصد دارتحال ذردنیا ومفارقت از براوران دمنی وبرصددآت ميدن جام موت وبسرسياى كردارخ درسيدن وبرخدا وندتعالى وارد شدن بعدادات دركريدشد وابيات حيدى خواندورها ي عفو ومغفرت الهي وجان دا د و لاوتش درصد و نبجاه اربهرت و و فاتش روز مبعد ملی فا ورحب سال دولیت وحیار و درجهان روز بعداز غاز عصر مدفون کشت بقرافهٔ مصرو قره مبامشهور زار و ریزک ا به رحمه التدهيمية احوال امنا م الحك بن حنبل ا يوعب دائمة احدين محدين صنبل بن ال بن اسد بن اوليس بن عبد الله بن اسد بن رميد بن فرار بن معدين عدمان مینیوا ومقتدا بوده درمدیث و فقده زید دورع وصاوت و باوشناخته شده می ارسفیم و معروح ارمعدل نشوه نما وربنداد یافته وطلب علم وتخصیل مدیث در آن سیر برسر برسر برای می میرود. وباركروه وبعدارات كه ارساع مديث ازمشاخيج آن ناحيه فارغ شدرملت منود ورقعسيل سندعال وسماع جديث ازوطن فويش كموفد وبعبره وكمرو مدينه ويمن وشام وجزيره وكنابت صديث وسماعات أرملها ومشاشخ باد فدكوره منوه و وروايت دارد ازيزيد بن ارون ويمي بن سيدتمان وسفيان عيينه وسناخي وخداتش مبيار ورواست داندازا دمشائح عظام وعلى ي علام ش محدين سميل مجاري ومسلم بن مجلج فشيري وابو درهدوابودا ودسجت ني و خيرات واسحق بن دابويد ورح بع

کفته احدبن منبل حبت است میان خداوندونیدکان او برزوی زمین و شافعی در شان او کفته از بغیاد بیرون آندم و نگذاشتم در انجا اصدی دا که اورج وافقی واعلم فرده باث الزائعدبن عبسل احدبن سعيددارمي كويدمن نديدم يهيج جوان راكداحفذ باشد مرحديث رسول خداراصلي متدعليه وسقم إزاح دمن حنبس ومسندا ودرميان حردم مشهور ومعووف ست و درآن مندزیا ده ارسی بزار مدیث مهر کرم و کتا ب او درزمان اواعلی وارفع واحیج کت بوده روایت کرده اندازوی ثقات که کفته این مندخود را انتخاب کرده امراخ زیاده از مهفصد و بنی ه فرار مدیث از ابو دا و دسجتها نی منقولی است که کفت میالست ا احدین حنبل میالست آخرت است و یا دبیج چیزارا مورد نیا و مجلس ا دمنودی آور دهانا له حدبن منبل فتراختیا دکرو دمبنتیا دسال برآن صبر مزود و از بهیچ کس بهیج چنری قبول نکرد محدبن موسی کویداز مصد مرای حسن بن عبدالعزیز میراث ا وصد نبرارد نیار زرمنها لرده مبغدا د فرنسا وندوی از انجارت کمید. رکه مبرکی مزار دینا رداشت برای آحدبن صنب فرنستا و وکفت یا اما حبدالتداین از وجهمیرا شه صلال مبن رسیده است بحیرانها ها وبرهيال خودنفقه كن احدكفت مرابيج عاجني نيست بآن وبيبج ازآن قبول ككرد سنحسبه كرجيكره آنو دخرم مشرم ماد زرمهتم كرماب جثيد خورشد دامن ركنموا ذومي درا صبروتوكل ومستغنا ودرماب ورع وتقوى واحتياط حكايات عجيب وغربي نقل كرده اندكه دلالت دار د مروصول ويدرجه على ومرتبه نصوى درين ماب رحمرا يتدعليه ومرتب واسغه کامة رباعی وست ودل امرح پتهی ترخوشتر وازادی ماز مرحه خوشترخوشتر عیش خوش مفلسانه کیٹ حیثم دن اُرعشرت صدم ارقعسر خوشتر ازابودا و وحیت ا مغةل است كدكفت دويست بشخص دا ازكما رمشا مخ حديث وبين باشههج كيث داخل احدين فبل نيافتح وازا بوزرغه دازمي فخول است كدكفت حبيا ك من كيف كس حشل إحدين أ حنبهن ديمه كغنته ذرعليرد ابدواه درعلم وزمروهة و وجميع نيكوني إعلى ألمد فن كويرو راصحاب امراط ديث بغيرصل بالقدعلية سلم اضطارا حدين جنونست عبدالتدين ا وید کراصی ب مدیث درمجلس او حاصم بنیل ضحاک بن خلاحاضر شدنه و کفت آیده آبد کردانا شویدو حال انگه درمیان شماخیسی فیست و درانسنا و نومت اشان مینمردا لفته ذورميان اي من مرفقيه است رئيسيد كوكيب آن كفته زمهين ساعت حاضرخوا برشيدبس جون مدرمن بيدا شد كفته ومختيق المرويمي الدابوعاصم از كاريتها ورورا دبيكفت بكذرو مالانشين كفت كروه ميدارم كدبا بركردن مردم نهما بوعاصم بإالم محلسر كفت أين أرحما فيقدا دميكي ست انتكاه كفت كركشا وه مسازيد براي أفجلس كأ میرکشا ده ساختندواورا دربرا مرخوونشا ندو بروی مسڈ اتھا کردو وی درزیا ہے ابکفت دبگری ریسیدو حواب شغید دیمچنین مسائل می ریسید: اوجواب مساثل کیانت ا بوعاصم کفت این ازان مردانست کدرردی دریامیروندند ارآنانکدردوی زمین میروند دازاتوای جمج واست ای براین علومقام ورفت مکان وقت مدسب واجهاد ابيناه ماجل واكرم آن است كرشيخ الشيوخ قدوة اوليا قطب الاقطاب فرداحا بعطوشيخ مى الدّين عبدالقا دررصي القدعنيه وارضاه حامل مذمهب وتابع اقوال إو ا ست ودر بهجذالاسرار نوشته است درمن قب وی و کان یفتی علی مذہب الشاخی واحد بن جنبل و ازائیا ظام میثود که ان حضرت را احتما دی بود که موافقت واست میکی ازین دو خرمهب ومشهور ومغراتن است کداشیا ن منبلی خرمه به ندو ذکراشیان ورهها با دواقع و ثابت است وامندا علم ولادت وی رحمه متند در درار بع و مستین و مانته و سحبتا نی یکی از انجداست که رصلت کرده و رطلب علم از وطن خویش واطراف عالم را طواف منو ده دربن طلب وجمع کرده ا حا دبث را وتصنیف منو ده ومشایخ عواق وغوا وثيا م مصرو جزيره را ورما فنه ولغذو يحتبل حديث ادانشان منووه وروايت حديث كرده أرمثيا تخ كبا روعلهاى ذوى الاقتداره مندمسلم من ارامهم وسيليان بن مج ويحيى من معين واحدمن صنبل وغير مهم ورواب كرده امذازا وبسروى عبدالتدوابوعبدالرحمن نسائي واحدبن محرّمن ضلال وغيرهم وأبوداؤه دركصه وساكن بودما وبه بغداد درآنده مرانب متعدده وتصنیف کتاب خود در بغداوکرده و اهل من ماحیه روانت سنن او اراو منوده و عرض کرده **ر**سند براحکرین صب بسر به بادرا و ستب ن مودارا بی دا دُومنقول است که یا نصد مزار صدیت رسول صلی انترعلیه دسلِم آرمشایخ در قید صبط و صطه کمات درآورده ام و منان خو در اازین یا نصه مزا سیامه سیرین برون آوراه کو درآن کناب حیا رمزار وششصد مدیث ایراد کرده ام کرصیراست وانتخه نردیک کاب است وآدمی داز جمله این احادیث که دراین کماب اورده ام میآ مديث كا في است اوّل انما الاعمال مالنيّات دوم من جن اسلام المرو تركه الايعينية سوم لا كمون المؤمن مؤمناً حتى رضي لاخيره ايرضي لنفسيها رمان الملال مین واق انبوا مهین وبنیما مشتبهات انبحدیث وابو کمیخلال درشان وکفته که ابوداؤ دمیشوا بود و درعصرخود مقدم وبصفت زمر و وربع و بصارت ومهارت دادا ارفن حدمث موصوف ومعروف ابوس**یما** ن خطابی گفت کتاب ابودا دو کتابیت شریفیب که درعار دمین کتا بی مثل نوشته نشده بعنی تعداز نجاری دمسام دارانو منقول است ككفت درسن خود مدشي ايراد نكرده ام كه علما ي حديث إجاع كرده باشنبترك آن وكفتا بذكه اكرمردي باشدك زد وي بيج نباشد الكسن الالمص تعداران كتاب ابودا ودامتياج ني افتدادرا بحيري ودراحكام مجرو خروى كس تقنيف كرد وجون تعنيف كمد وبرمردم واندكشت درميان مردم مثل مصعف كم تمنع في كروندبان ومن لعنت بني كروند آنزا وموسى بن بارون كويدا بودا و دورد نيامخلوق شديراي مديث و درآخرت براي بشت وابوطائم من جبان درن ان او كفته كرا إ كهيكي ارمغتدايان رفدكا داست ورفقه وعلم وحفظ حديث ونسكث وورع واتقان ولادت او درسال دوسيت ودوو و فاتش درسال دوسيت وميفيا دويج لوواح توهانى المصيي محدب عيسى بن بوره بن موسى بن الفني كرسلى ترمذي نجي أرجلاى اعلام وأرض كو حديث سيّدا ما م حليه الصارة والسلام وأرثقات محيطه اوده ومراورا در صدیث وفقه میصالحیاست وکتا ب جامع وی ولالت دارد رعظم قدروانساع حفظ وکثرت اطلاع و غایت بنجوا یو درین من ومثل آن کتاب فدین

فن وشل آن كتاب دراين باب مولف نشده در ذكر علل حديث وصبح وتحسين وتصنيف آن وبيان ما سب علما أرسلف وصلف ومشرح انتقلا ف مجمد ان و در ثبان ا الناب جامع اوكفته اندموكا فسلمجهد ومغن للقارواب كروه حدث دااز صدراول ازمشائخ مثل فتيندين معيد ومحدوين غيلان ومحدبن شبار واحدبن منع ومحدبن المشنى وغيا بن وكبع ومحدين اسميل وغيراتيان وروايت حديث دارند اروى هلاتي بسيار ما نندمحدين احدمموني ويوثيم بن كليب وكفته اندكه دراسا نيدوى نيرنلاثي مبست وكي علي ورسنن اواين جال دارد وأن ابن حديث است كدما تى على الناس نهان العها برمنهم على دينه كالقائيض على الجرومسلم والبرداؤ وثلاثى ندارند دچون تصنيف كرد ما مع حود راعرض كردار مرهای حباز وعواق وخواسان وپندیدند آمزا و مرضی افتا و الیان را و شامل البنی نقینف اواست و آن از است کیتی است که درین باب نقینیف یافته و میامن در پات بسيار ومبثيها رداره وخوابذن آن راى مهات مجرب اكابراست ولادت ترمذي درسال دولست وندوه فات او درسال دولست ومبغتا ووندبود والقداعكر احوال بشتا بوغبالرهمن مناحد مبشعيب بزبجربن منان النسائي بنجي ازمغاظ صديث وعالم ومشار ايبه ومقدم وعده وقدده بودمبينا صحاب الحديث وجرح وتعديل ويمترمبن العلماء درا ول تنّ بي نوشته كه آزاسنن كبيرنسا في كونيد وآن كناطبت جليل الشاخ كمثل أن نوشته نشده ورجع طرق حديث وبيان منج جرآن وبعدازان اختصار كردارا ومستى اختەمجىتى ، بىن دىسب اختصارات ئىن دوكەپكى ازامراي زمان ازوپرىسىد كەھراطادىي كتاب توصىچ ستىڭفت نەپيىق نامىرا مركرداورا نېوشتىن جىچ مجرد بس مجتزر از آن انتخاب بمود و مهرصه بث را که درامنیا و آن منکلم کرده ومعلل داشته انداز آن کیاب استفاط منو د و چون محدثیان کو نیدر داه النسایی مرا د ایشا ای مجتز باست داین تا ب مخصرندان تماب کبیرو بهجنین کامهی که کونیدکت خسیه ما اصول خسینی ری ومسله وسنن ابودا و د وجامع ترمذی وهمبتهای نسانی خوانند حاکم اکترا نيث يوري كوريشتيدم از ابوعلى نيتًا يوري حافظ كه چها رففرا ارخعا ظ حديث بين إل الاسلام ما وكردا وال ام الوعبدالرحن نساع كي نبدد ونيزارها كم منفول است كيشينها ازا بي أمحس على برغم دارفطني مبش أزمكه وماركه كفت البوعبدالرحمن مقيد مراست برمركسي كه جلماريث وبرجرح ونعيل روا وآن فدكور شوو درزمان خود وبود درغاسته ورع نمی نبی که درمنن خریش روایت از صارت من سکین ما میطریق می کند که قری علیه وانا اسمیع و در پوایت آزوی نمی کویه صدنیا واخیرنا خیا که در روایت و کوی اوشیاخی هارت در کوشه بیهان می شدخیا تکه هارث اورانمی دیدلیک و اوازاورا می شنید و از دی استهاع صدیث مینمی د واین هارث ها می صالح و قاضی مصرر کو دونسانی رتو<del>نیا</del> ه دارد از کبارمشائخ منل قتیبه بن معید وانسها ق بن را مویه وعلی من شرم و محمدوین غیلان وابو دا ورسجتها نی ور داست معدیث دارند اروی جراعتی ارکباره سنب الوحبغرطي وى وابو كمرين السنى والوالقاسم طبراني وميرجال الدين محدث ميكوروازشيخ عبدا فتدما فعيمنقول ست كدرتاريخ خوداً دردو كدا بوعبدالرحمن حدين شعيب النسك بمعنفات ومنعتداي زمان خو و درمصرسكر داشت وتصانيف او درآن ديارمنتشارست ومردم بسيارازا داخذ ونمل حدث كرد والذبس ارمصر مرشني اند وابل آن ماحیه نوبتی درسبی ما وگفتند حدم میکوئی درخی معاویه و چیجبز قرضن او وارد شده او درجواب سایل گفت لها پیرضی معاویه ان نیخرج رائس برائس حتی تفضل وروا الكفت بني شأسها ورامينج ضيلتي الالامشيع التدلط زيس مردم برخاستندو دردي يجيدند وبيج منها كردند وحيدان زدندش كرتا ارمسي بيرون أوردندوا ورا برايردند وازآن جب بيارشد و درآن بياري رفت اردنيا و روايتي انكه ككير دندش وازآن حبته بيارشد و ديگه د فات ما فت دميان صفا دمره و مذقون كثت و مهيم ما فعي بخصا فيص درضتن ميرالمومنين على دامل البيت عليهم النحية والسلام لضنيف كردتاا ورا كفت ذجرا فيضائل صحابه ديكرنمي نويسي كفت ماعث من ترانيف آن بود کندرومشق در آمدم مروم آن ما حیدرامنحوف یا فتم ازامیرالمرضنین علی حواستم که خدا دندنعا بی ایشا مزا براه راست آردب ب آن کتا ب مذکور را مالیف کردم داه کیشا آن بود کندرومشق در آمدم مروم آن ما حیدرامنحوف یا فتم ازامیرالمرضنین علی حواستم که خدا دندنعا بی ایشا نزا براه راست آردب ب آن کتا ب مذکور را مالیف کردم داه کیشا روزر درهمداشت و کرروزا فطارمیکرو وموصوف بود کفرت جاع وجها رزوجه داشت ومیان شان تسمیکرد و دراس آن سراری نیزمیداشت ولادت نسامی فی درسال دوسیت و پارزوه ازمجرت و وفاتش درسال سصد وسه انځوال مېن ماحبه ۱ بوعبدامتد محربن تزید بن احبّه ارتبی مولام انقرومنی کمچ ارمینه ولا بان وحاه <sup>ال</sup>ا احادیث لغه ومخیراست وصاحب سنن اراصحاب ۱ لک ولیث سلع صدید کرد ورصلت منود ورطلب حدیث ببلاد و کما ب او یکی از کتب اسلامیداست کمین العلاما صول سنه وكتب سنه مشهورشده ولصبياح سنه نيز تعبيركرد والدلوني صفي خاري وصبح مسلم وسنن ابي واؤد وجامع ترمدي ومنن نسائي وسنن ابن اجهون می نان صریبی دا کومندر دا وابجا خدمرا داین است کیششس تن درین مش کتاب روانیت کرده اندوجیون کومند رواه الا ربعبه مرا این میا دامند غیرا دنجاری ومساوان اح را چندهدیث نمانی مهت و وی درماب ضنل فروین درمنن خویش مدیث ایرا دکرده و بر وی در کمآب وی اُدینیمت طبعن و حیب کرده اندازان میتیت که آن صیتی است منکرانموضوع ودرفضل قزمین اعا دیث بسیار آمده وز دمخدگان آن همهموضوع است و میسده شخصی بودند واضعان که آنها را وضع کرد و ولادت این ماجیم ورسال دريت ونده وفات و درسال دوليت ومفيا و وسد بود إحوال دا دمى الومق عبدالقدين عبدالرحمين برالفضل بن بهرا مالسمر قمذى الدارمي بجي أدخط مديث وازعلاى اعلام دين وشيخ الحفاظ والمسندين است ما زود وروع و دمانت وصيانت موصوف وكتاب ا واز اخس كرب حديث الرست روايت واروازيزوين اجه وحال بن الل والنضرب سيل وحية من شريح رواب كردواندازوى كبارعالى محدثين ما ندمسل وترندي و قرماني اورد واندكستضوي والكرداحد بالمال از ابوالمنذ دحوا ب كفت بني مشناسها وراتبحتيق كدور و دراركشيرغيت برا دران ما ازما له فراكيريد عبدالقد بن عبدالرحم واعليك فزاك السيد عليك فزاك السيد

ادابن جذرى دسيدمن اصل الماس بعدرسول اقتصل تشعليه ومترس بن جزى درجاب واين كلام كفت وابن جزى داكما بيت درموضوهات حديث كدافرا واكرده است ار وتعا درنست وضع وحاديث وحكركرده است دروى رسيارى أراحا ديث بمرد توسم ومخالفت الخيرة وى بودارهم وشيح بن جوعشوا في دربياري أرمواضع مردى يجب كرده وكفته اهما ونيبت مروى درنسبت وضع ما جاديث ولا وث ابن جررى درسنه عشروطسا ئة دو كات! و درسنه مبع وتشعين وخمسا ئة درمه دولت النا صرلدين القدوابن جزرى داكما بيت شهرتنا تلبيا بليسرميان كرده است دردى طريقها ى كدراه ماغة است شيطان لطوا تفيف مردم و دافع شده اندور بيعت وخدد ف ستنت خصوصا برطائف صوفيه ومبالحورة ور د وانخارباً بینان و درانچیننول است ازاین قرم اره کایات بغلیمال وطفی که در نسبت کرده زرکان بین طابع علیته را بجر د حدان دحاقت با دجه د اکو تما بهای خود را مطارساخته ست و مجلمات غریب و **حناییت عجیب ایشان و مختیقت این نیزار ت**لمیسا ملبیاست که بردی ازین را و درآمره و مغرورساخت دری اکرچه سوکند میخوشم را خها رعام و تا نت *ست ما تباع آن کننه زیش نیومب*ا و انتدالصالهین و کیکراز اطاقها وزدی آرهداعتدال دررد و تشیع دلالت برخلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی ارمنکران نیطا به علیهٔ مست ما نرنع ختیق دادد با ایشان دسیدی احدرزدق کفنه است که توزیرکرده آند ناصی ن زاین کتاب دی که مورث سوه طن است برکما دشرایخ و کفته که دل دانفرشها وزلتها میرا شده داده ست حدم عصمت وغتيمال ومنا بقيقة يرولازم است سترزلات اعروجغوات كمبارواكرنباكهان درمقام لغبيمت وتذكيرنب رآن صلحت فندبا يدكنس ضرول كندبي تغيين رفايل زيرا كم سرزلل عيروا جساست والفيا ف درجى لا زم وديانتى كرمصا مب ومتوب مواى نفس باشد معلول واينطرتي اسل است و تنظيم وتتمتي حواب دا مداندار الم كفته است ابن خرى أفراط كرده است ورسان أميطا نفده المكادكرده است ابشا نرامجوامها محاض فهازما بب قوم مرانج وجع ممكندمها ن طريقين واصلاح ميد دمين الغريقين وتقرر وتحرير موده است نراشيخ اما ما مل عفيف الدين عبدا تقذ يا همي درواليف خدد سيدي حدبن دروق داكتا مبيت ومِن مين مين سن تعل عد الطرقيه في البحريين الشريقية والحفيعة كدسلوك كرده است دروى طريق لفعاف وبيا ن كرده است عن را بي تحلف واعتساب كاتب حروف را تعليم وآن كما ب را وامبازت وا دروايت ن سيدى الشيخ القطب الام عبدالة باب تنى وترجركر دم من بغب التركي و دخير من الرميا و درساله مرج البعرين في المجيمين الطريقيين وبالتدالة وفيق وبهم لوداب وزي علاما منس وكلن مغرور شديع وففسل وجاني خود وبود متعب غليظ ختن عماما التدر اجيد بودا زطريفه قوم ومحب واعتفادا شان وسخت تراريم ر اند دربغدا دبوده ورزمان كرامت نشان شيخ مح الدين عبدالقا دجيلاني وممروم بو داربركات مجت وسنصيدت باشيان وسلوك ميكرد بان حضرت طرنية اجتماب واتكاردا اعاذ مااتلد كالتي تماكم بودكه تعسيف ميكردكمات درذكرراء وعبا دزمان خو دارىغداو وغيرآن ازبلاد وتوشيح وتجبل نيكروا زامجيها وكرصةت تييخ وشمرو مشد واست بين حال زوى حبل وغرور لغلام وعلم وفضائ تبييخ عالم عارف كالن خاج معمدا دميا قدس متدر وحدوا فاض على استغيدين فيصد وفنزصد رفصول مشدكدا رتصانيف الشاكن است ودكرا بن خورى تتغريب وموده اندكه بواشيه أمحا فلاافتح عبدالرص بن على بن محدير على البعدادس المعروف بابن بحزى بودام ما فطاصيح تبحرصنف دراف م علوم دوسيت ونيجا وتصنيف كرد وبو ومراورا قول ما مزدها ص وعام وبود ولاوت وبغداو ورسنه تمان وخسامة ووفات يافت درمضان سنتهيع وتنعين وخسمائة وبريون آورده شدار فندان واسط ومنهان مايدور جانخار بيرسال بسيد الكادم برشيخ عبدان درفطب الاوليا وباج المفاخرو بحبت أمكا دامن خردي مذكور رشيخ وغِروي ارشيخ الالمعادف وبوداين انكار دى ارحيد فلان ومبيد رشيطان وغرور وعجب وي درا تجار دی برایشان و حال اُکامجله کلیات و دکرمقا مات و **صافات ایشان ومطرز میکردا ند کلام خ**ودرا واکرسلامت میها مذابن جزمی رفطن و انکاروی برمشائیخ وعلمای ماطن بإنبده وسلامت منيها نةسلب ومتحل يحلل محاسن وبود بسروى محالدين يوسف محسب بغياد ومتولى شدندريس مدبير مستضربه دا مرطا يفرزارخا مادا أابنحا كلام خاجه مجدا رسات لمُفَدِّرِهم الله معيد رحمة واستدوكاتب حروب كويدا صلح التدميّ أنه وصانه عاشا فدكه ديدم من درحرم شريب كميزاد با الله تشتريفيا وتعليما دميا له والكه و دوروي ذكرانس وا وانكارا وبرشيح مي الدين عبدالعا درجيلاني مولف آن رساله ميكويد برداشته بردندا ورا بعض شائيخ وعلما درصرتِ شيخ عبدالقا در وطلب كروندار شيخ عنوومنع وتجاوزاروي من عفوکرد شیخ عبدانها در رضی انتدهنداز وی ودرکزشت ارجریهٔ وی بس مفتم من برسیدی انتیخ عبدالواب و ذرکرد م قصایین ک<sup>ی</sup> ب داند م<mark>حکایت عموصر</mark>ت شیری دالز این فری سر کفت شیع عبدالوباب اسمرُ متدعلی دلک و فرمود وی مردی عالم مهدت کبیات اسمرُ مدنجات یا فت زین ورطه و کفت با فلان شیم عبداتها در زرگ است و شان اوعطیاست وایکا رایشان نبرها فل ست مدای تمالی نخا بدارد ازآن و فرمودح سبحانه داده است اورا افضل و کرامت انچه ندا و واست غیرا و را اوشایخ نسال الله العافيه والعاقبه النجاكينون وقت ن شدكه شروع كنم درشرج كماب والتدالية في وكريم الرفي تقدتها مدًا وا دحدار مرهامدى برمزيمة وي كداب والتدالية في وكريم الرفي تقدتها مدًا وا دحدار مرهامدى برمزيمة وي كداب وربرا بربغمت ومربرصف كال مېرمغى دېھردحە درمېردفت وېرميكا ن(دازل مارېدرو **جودا** مه دا نصال ما ب آست مرضدا مى دا دراج وائل ست بوي ومخصوص است بوات اقدس دى كەمخىنىدۇ ، جميع نعم *در*در دکارتيا مهالم و خال مهر کانيات ومتعنف مجييج کالات ومفيض *ل خيات اس*ت وخالق افعال نبد کان وتوميّن ومندواڻيان واقتدار مخشد ژوم چمک ن او<del>پ</del> د با قطع نطرار و هرد مرکونید کان و مشایش کننده کان حمد وی سبمانه بردات کامل لصنعات خودش در کلام قدیم دیست آبات وافعان **و افار ک**لات وافام آلاء واسباغ نعامی طفی ومات است وباوه والن جون مركز ومندكال وامثنا وتخميدوات مجيروشكرنعم غيوبدخ و واحب شداختا ل ين مرغودن وزبان بحروثما مي حضرت وى كشو دن البيركفت يخلك ه ونستنعمته و نستغفو م حدميكوم المجرم الواد انساني ملكة المدمخارات جهاني وروماني زبان قال د ما الآن كريم في الانعام د الافعال را دچون صول بن اثنان وتنميم ولميل كن اغايت عليه وخلياست ياري مجوم و مدواري نيوا هماز حن وتري مي نمايم از حل وقيت خو ووطلب آمرزش مكنيماز وجود نقسان وتنقير ورتوران واداسي حلكن بروجه صدف واخلاص خياكه بدودكا وصديت حقرا شايرا أكرزاول وآخرتمام مح آنيد كداه شكوخدا غراسم ويدجها

رجستوئ ن بزند باجهاج روكفت وكوى آن حونيه بصد بزارنهان كركنة ممكنيت كه حدوث كركسير بضت خدا كويند ويغنو فد بإلله فين مشوو وانعشينا ونياوميا اخدا ازبدى باى نفهاى خود كرمين منتبطأت كمفألانا وازبدهاى كردار باي خود كه حددات مقدس باشرب ربا وسهعه خلق دا تبات حل و قرت نفس بالحكارة تبعال باس منع حتیتی باتواز آلاو د وا م نتما با نصدی رای تصنیف مدیث با یصه رد رضی بیت داخلاص طومت با تعیمیه درشکر نوفتی برخمت عظیم و حطیهٔ کبری ماتکالم باطل ولا نغی و خفنت از ذکر سی تعالی باتها ون درهما دات وطاهات وارتمکاب مومات و کر د بات مطلقا مئن بھیک الله فلامضتل که و مرکدرا و نهایدا ورا خدای تعانی ک هیچ کراه کننده مراورا و مکن نی**ف لله فالاها دی له و مرکه کراه** کرداندا ورا دی تعالی نیست هیچرا نهاینده مراورا و ای کلام اکرمیخراست از میان و تع واثبات توهده تفروق در دایت واصلال درمعن طلب ومثوال مرات وصلا و و فایت ارضلات ست ارصرت و تی سبی زینی داه نماینده و مراه کننده و خروکسی زیس علا کر بالا برامیت ونکابدادارضنالت که تو قا دیم بر مرحدخایهی وتحتیق آن است که داست و ومغی دارد مکی دا ه موه ن مغیر میان کردن دا و دنشا نهای آنرا وامن دا اسنا دیقرآن ومبغی میلاتشا عليه وسارنوان كروكدمب بدايت نويغا كليضلالت دابشيطان واصنا م دوتم راه بمزون بغي ردن مقصد ورسانيدن بآبن داين كارهنيث خرسي ناست وازفروش ننايد و جون درمدن آمد ماست كه مرطبه كه در وى تشهد منوه مامند دستى ست بريده بينى مقطوع الركة ومفايره آور دمصنف شها وتين را كوفت والشهد ل الكافة وگواهی میدیره واخیا دمنهایم درمبیر جزم وقطع که منسیت بیرخدای مزامی در میشن خرات داشت که مست بخیرج صفات کال ومنزه است ارسات بعض زوال ج وعل والانشوا الدرآن مال كمتهاست ونميت انباز مراوراتها دة نكون للناه وسبلة كوابي ون كراشد مررسكاري دازات و وزخ وازوزاب و عقاب بعدوم خاخدا وندتعالى سبب ودستا ويزولو فع الدّر ولي التكفيلة ومراندكردايندن بإيهاى سنت ورّب ورضاى برلى تعالى داضامن ويذر فناروان ت كەنصىدى واخلاص ومواطات ظب ومرافت طاہر وباطن ابشد ماضمة اشقامت برآن ، روزآخرخا ككەر قرآ محدرسغو، بدا ترابندس فالورنيا اقدمثم إ وآور دن صيغه جميع وجد واستعانت واستغفار ولفظ واحد درمثها وت تركي نست كدراً نما ملاحظ كثرت وروًّ ت وانبحامحل مشابرتم و مدت ذات وسقه ط اسوى لقديس ول مقام فرق است ومًا في مرتبه جميع دنيز كفته اندچ ن شهادت اخي إست رسيل خرم ، فطع از اهري مروثهي كمه طانق وافع مائند منرا وارنبست كيمصنف انبيغي رامتي دكر دو كمرارنف خود كلاف جذا مرانق ومطانق ودبيل إممان وأشبك لميات يحمل ا عَكِيك و ويسوله وكوس ميد برسيل خرم ونيين كرمين خدا وفرت ده وست بخلق الذي بعشه وطوق الأبيال و قَلُ عفِي الما يها *ان مجد که صفت واخیست که برانگیخت و فرنشا دا ورا انتد تعالی درخالی که را مهها برایما*ن ماید به سرخت شده بو دنشانهای آن و خسب اینوا دهها و فروستا بودرثونیهای آن و و هنت ان کانها وسبت و بی بیا دشته بود کرانهای قری ن وکل بضیر کرانه فوی برجیری کدا فی اسرح و جهل می کانه او است و پوشیده شده بُود ح*اسی ن و مراه نیط ق*ل میان تواند *کدانبیا و رئیس ماشندصلوا*ت القید *و سلامه علیالهجم*ین *وآنا کا گیردا*ن ومشایعان ایشانندازعلمای مین ورایخ طرت تقین و مراد سام پیدا مندن آثار و فرونشستن انوار ومست کشتن ارکان اثبان ترک عمل بود بانچاشان غلق رنشیریع بموده و حکوموده وواضح وروش کردانیده الذاراعال خلاق وأداب وعلهم ومعارف ونزك علووتخلق وناذب وتحقيق مدان ومراد تحبيل كان انشان عدم معرفت مزملب ومنرلت وماسا بتي حرالتنان وجها لدمرا وتطرف بما ن علهم واعال وآداب وبإضاف وتحسيل صفات مرضيه وتكميل خلاق حميده باشته كدمران برتبها وإن كامل كمقصد ومقصود سالكان طرتي حج یت توان رسید و مراد از هفای آمار و خبوا نوار و و مین ارکان وجوم کان عدم سوک انبطرق درهایت دامتهام تیمیسیل و کمیل ن خشبیل صلطات المتصوب کا عليئه من معالمينا ما عفا بسرو واشت و مبذكر دايية انحضرت صلى فتدعليه وسلرحتها ي خدآ تدابي وسلام ا ومازل ما د مروى ارمحلها ي نشا نُه طرَّت ما ت شده بو د و رما نظران و سالکان ره پوسیده کشته اکرچه کورچشان ماهن ان شیصینموند و بدن رسیدند ما وجود غایت خره رو کال وضیرم آن يشَّغِيْمُو، إَلَّعلِيلِ فِي قَا مِينُ كَلِيدُ الْمُعَتَّحِبِ مَنْ كَان علي فَاوتذر فتى وا و ورباينيد وسهما إندعليه وسلّم أرعلت هيل وشرك برقوت دادن مَلْمَةٍ في ی را که بود مشرف رموت و داک یا بود برکوشه و کوانه از را در است وسلوک نزی رو طریق مستقدر ا با بود برک رخره آتش دوزج بین بن ملیج بود بغول جو بنا منزعا ثبغا حرة من اتنا روما وبحائز توصيحاتهمان است كدلاآله الامقد محدر مول القداست وعليا فبالترنسخ بعيام المستعنى مماروم المواري است ومن مايم منيدكه مقدح آورده شده است وميرحال لدين موتث فرموده رحمرا متدعليه كمدرواصل سوعها وجيع نسخها ضراركناب مشكوة عيل بيين بي نقط مصوشد يهني الميخنا تمنت كالخته شدورها سب كديفين محيفوا نندوبران تقدرهم أندبوه كمشق ماشدوزخل مغي كينه ما ازغلل مروز خلل كردوز خلا كالمعنى كينيا وكميندوران إلىامان بودندوه زرتشنكان درتيه حالت ومناولت حيان ومركروان كشقنه واقتداعو بالصواب انتهى كمقمن ونجدانوغي غيرم معمدرومغي تشكي بإسني كان ومبي وا سبنه آدواست كاللال عمع يفي لصدورهم ان تصرعوا بكل اليمني الشدومتعلى ينفي كردد ونيرجي وارد ومني ان برزاست كالايني وأوضي سبيل أقع ول مدني لي ا دا دان بَسِلْكِنا دروش كردانيداه جات دايمان دام مي كرفوا دروه والأراه و اطهر كنو ذا لسّعادة كمن قصل ان يملكنا و بويدا وبيدا ساخت كغما سعاه ت ونیک بختی را برای کسی که قصد و آنهک آن و اشته اند که اکث کرد آن کنجار اوم اد بنجهای سعادت اسلام وایمان داحیان وطاعات دعیا دات و توجهات

لمتقفائ ين مقاة شاست وعلوم ومعارف والوار واسزار كم نتايج وموابب إين مكاسباند وهركه إين كنوزود خاثر داكروا مدسعا وسابدى أرفير حبت ويضائ صرت غت وديوارو تعلى وتقدير نضيب وي كرود ولاه ل ولا قوه الاباتسد كنيرُ من كموز لرمنته اشارت مآن السمارزة ما ويتد درمن قال بعيت اسيرلذت تن انده كورنه تورا حيركنجها است كه در **كات جان** ه ایست اکورندمیان والضاح را و دایت واخهار واروز کنیمه دت که هارت ارمان شریعیت دلعادمن است رای مهدکسان مستخاه را ده سلوک و تصدیمات مایدوها نه فاینده اش فرجون ختفع <mark>آن ایساح والحیا راثیا ن ام</mark>ده فائره ونعمان باشیا ن عائدمیشود کویا ان ایضاح واخیا رایا ن است ومبرجی کردهسرکرمرم می المتفاکه شاخ بسا كعن فان الهسكت في في ويلايستد البيكاريت كدون شخي كامي داندراساوي وخوام كاسلوي ديميار دكويداة بعددا مناف است الباب تواريخ داخيار داك اوّل کسی که بین کانتخانز دکیست ومشهر انست که اول کسی که تخلواین کایمود دا و در پغیر است علیه اتسلام دا تول د کمونیز در شرح مدکو راست دانند علیره تغیر رکام این کایمود دا و در پغیر است که آمانه عدوصلة وتشهُد ذكر عشودكه برسى خيك درزدن بسيرت وطرتعه وأحادت حضرت بغير صكال متنه عليه وسترشام غيثه ووراست بني يدوسوا رنيكرو واللا فأكفا علما حيث ويسورون شکه نام به میروی کردن مرخیری را که منا درننده و به په اکشته است ارمشکوه آن صرت معلی آمند علیه و سار مشکرته روزنی در دیدار کدند و مدارد و جراغ در وی نهند یعنی طاقحه ترمیشکرده بينهما بك آن صنيت را صلى الدعليه وسلمطا قى كەدران جاغ مانشدوا فاصنه نورمقبتسر از دامستار كەمزارجراغ ست نحلة منورما فلاسترىف منزلەز صاحا ويتشان ولطيغه قدسيه منوره وردل طراوشا ببرلغ مامونق افيتد كمزيمشل فروكمشكرة فهامصباح المصباح في زعاحه الايتدالا عنصنا مجنبل للته لأبته الانتبهان كشفه عتصام خيك دن حبل رس بهان منح بهداوكشا دو كفن كشف كشأ ده ورمبنه كردن تين تسك حبتس وخيك درز دنجبل خدا كدسيد ومسدومهول مجاب فرب وي كردوعا نمینه د کررساین کردن واشکا را سیاختن وظاهرکردا نیدن انتصرت صلی اندعلیه وسای و مرا د بحیرانقد ما عهد و سیانی کست که خدا و مدرسی نه و تفالی مبوی مید کان خو دارمهال فرموده واکن ابمان وتوحيدوا قرار ربوميت والترام طاحت وعباوت ومررورالست ألثيا كآن عهدرا برسته وقبول كروه وامثيان ابن جدرا بواستط تعلق واح ما مدان ومبعه ، را رواح بجت بن تعلق وارتحاب قدائح ومعاصي كه بيدا شده فراموش كردند ويبغران صابات الله وسام عليه آن ومدرا بيا و مرد م مبد بندخصر صب تدرس عليه على ملو افضيلها وانحلها برميا فيضييج وكشفى صربج آمرا ظاهرميا ردومآ بايت إينه ومغرات ماهره ماكيد واشات ميكند ولميكر بدكدان عهدرا لجائ آرمة ما محكرا وفوا بعهدي اوف نعبه کم خرمهی ندونعالی نیزعهدی و وعدی کدمنعیمقتم و رضا و قرب در دُنتِ و جه کریم خودگرده و فا نماید نطب سے چون که درعهد خدا کردی و فا ازکرم عهدکت مکه دارت خا یزمان اونونعبدی کوشدار ناکها و ن*ف عهدکم آیدزیار انجهاعت را که وافی بود* واند مرهمهاصنیا فشان افزوده اند ته یک عهدخود کری آدری سرنه فلک زیرها<del> میجوی</del> وتوا مذكه مرادبحير ابتدقوا ن مجيد ماشدخيا نكرورخرآمده است كدالقرار حبل لتذالممدو دمن بسياءالى الارض ميفرما بيرقران رمين خدامست فرومنز تبذأ آسهان مازمن ودرما بنضائل لقران ان صدیت و ما نندان میا مدانشاء متد تعالی و مبنی کورس سبب رسیدن ماب چاه کرسبب نه کانی ست میشود عمار بقرآن مبب وصول ماب علم وموفت که و سیار حیات جا دوانی است میکرد دیاخیانکه خیک درزدن برمن سبب ملاّمت ازافتا ون درجاه ززاه تیاج مآب آن میود تمسک بقران سبب نجات و خلاص ورکات حذیم میکرد دوشک نمبت ا تحقيقت معاني قرآن وفهم مقاصدان مينرسيت كرمربيان وكشف ن صرب ميل تدعيبيه وسلم كه اراحاديث معلوم منيو دوكا ن كناب المصابيع الذبي صنافعه الإسام وبودكناب مصابيج المينصنيف كرده ورابيتيا ومقندا درعصره وونصنيف كونه كونه كورس حنري را وحداكردن يعبس نعبض تنطي بمعرصاد وبفتي نيزكه ومعي كونه واصهاف حبه اوست محى آكسنه زنده كروانيده سنت وسنت ولونت روش وطرنعه وورشرع صدست رسول اكوينيصلي تقدعليه وسارا عرازقول فعلو تقريب كأورمعه ممكدث الخداخضيت رآن مواطست كرده ودليا بروجب آن نباشدآ زايزسنت كويند وتعف بالمواطنست مع ترك واجيا بآيزاهيا رمزده المذفامع ألكذه فيفخدكنيذه وخواركردا سندهم ويذعت بيرون آوردن رسمي نو دردين وخليفت مفهوم آن درشرع وبيان قسام والنواع آن درماب اعتصام مكتاب وسنت كفته آيدان ويلدنعالي آويج كينت المام است انځسېن ، مشريف وي بن مسعود نام پررنررکواروي آلفواء بفتي فا وتشديدرا پوستين د ورصفنځ شيخاسټ که اميکارمکر د النعوي منوب بغښورکه دېږي مان هرات ومرو و درقاموس كفته بعثه ربفتوطده السيت ميان برك وسنرص ونسبت بغوى برغرفيايس معرب كوشور ومح السندا يومخ الحسين بن الفراء منسوب باوست دعالب دراسم مركب مرحي نست بخروناني افتدوكا مي مخزوا ول يراتمير خيا كدمعدى كينيد درنسبت بمعذكرب وبعلى درنسبت بيعليك وآن قريه رابغ نيزكومندو واين بهكا ما صباج ماعندار منود ودرنست واورازيا ومميكن فيها كادرسبت مدجى وبإي كوبيد ودرنسبت بغرنه غرنه غراره ومرازيا ومميكن فيها كادرسبت مدجى وبإين كوبيد ودرنسبت بغرنه غرنه غراره والمرف فاعده قراروا دواندف للته د وجند بلندگردا ند خدای نایبان ما مرا و تمجل جوال ام مح اکست الاست که وی شیوای زمان و مقتاری عصروا دان خود دو و مفتی ایل اسلام و قدو و ارما تقی واسوهٔ اصی ب حدیث صنرت سیدانا م علیابصله ولسلام وصاحب تغییرسیمعا کم النزل ومصنف کاب شرح البند واورافقا و کاست در مذهب شیافهی مشهورهها دای تغوی ودرمولفی دکرفها وای شیخ حزور آ قاصلی حسین نیز جمیح کرده و در زمان خود میشند و مورث ومفسر بوده و در علی فرانت تیجها أعام د كه نندة بي تحليفه وحثوث عيش و فترميكي النيد درا قل عال بوسينه دراكل نباخ شك التفاكر دى جي امهاب وتلافرة وي تحليف كوفد وكفته ندكه فال خشك خورونه مررضه ضعف بدن است قدری زرنیت و برواتی زمبیب مان حزرش میساخت و وی عامع بددمیان غلم دعمل دموفق بهای طرنقیسلف صالحین و دروجه لقب وجی السنة ورده الذكرج ن تماب شرح السنة والاليف منود المصرت صلى المدعليه وسلم را ورواقعه ويدكوم وداهيك المديحا احييت سنتي زمده وارد تراخداي تعالى خاكل

بالإيم الغراد مرح لأب

ننده داشى توسنت ما ووى فقدا برقاض صين كداد شابرهاى شافي است فوانده ودوامت مديث ادمشايخ اعلام كدددان دى بودد داشته وجا قداد شانخ وعلما و روی کرده و شیخ اوالنجیب سهروردی یکی ارایشا ن ست و تایت در شوال سال با نصد و شانره ه از بهرت بوده و سن وی در شا قرات ذوى فاضى حسين واقع شدرهما الله تعالى رحنه واسعه لنجيع كالب منعف في المبديود أن بمسايج ما مع زين كنا بهاى مديث كه تصنيف كرده شد درباب وا منى دراب عليات واحتفاديات واحكام ايمان واسلام ومانا عد كمراد الست كدار جله جامع رير كت حدث آست والاكتابها جست درعديث كدم مع زاراً ن ست ما مراومبالغاست درمه ح كما تلبراى رغيب طالبان انفاق مى افتدوصورت جواز دارد ما اكدا خوال صدق دروى غالب ست چه باغتبار حريم تعاصدوم طالب ديني كما رم حمه مري ن درغات قلت وندرت است اكرچها عتب رمد دا طادب وروايت بيشتراب دواتندا علم ولضبط شوارد الاحكاد بيث و اوا بب عد او دركاب معابيج رئكاه ميره الادين محدث فرمو وكرمرا وشواردا حادش است كدمي براست وركتب اصول وثموا ضيع ارادانها ورأن كمتب رطاب ن حدث تم إست بس كويا آن احاد بث اذ الثيان رسيده وكريخة ومراد طبرا بداحا دثين است كدولالت كن برمغى كدماه ومقصر وأست ادان خي است بسركه ما كدمز حش نداز طلاب وما برا دم حي است دراي كدمي اسب ولا نوام يت ا مصنابيجانده مسف شود ووتوحش مرون آمده و درقيد ضبط مجيع شده ومانوس كشة ولما سلك وضى الله عند طويق آليخضنط وحضف ف آلأسا نبيب ككا عند معضلًا فلادويُن رفته است شيخ خشو دما د فعلاى تعالى أرو دركما ب مصابيج را واختصار وكوباه كردّ ن بخن وامرا خراست اسّا د بإى ا حاديث راسخ كرده مذ دراً ا واحراض نوده اندران بضي ازما قذن وسره ارما سره حداكن ذكان وتميزنما ييدكان صيح حديث ازخرصي زراكه جه نصحت ومقما حاديث منظر دراسا نسائما ظاهر مثود مدشی که اسنا دنداشته اشد صیران ارسفه متمر کرده واسنا و دراخت با رخواندن کسی و کمددادن حفری و روداشتر منحن یکونیده آن و در اصطالع می شرع کانت طرتق بتن صديث است بروجي كالمفيت رواتيت أن معلوم كرد د و حاصل ن كرزهال واشنام كه رّدايت مديث كرده اند و من مديث همارت است ارانج ومدارتما مركز سنا د ماکورمیکردد ومرا دارمندف اسنا دامنیا ترک دکرمنوج خوابد بود چه کاری کیمصنف شریکوه کرد و زیاده برمصابیج این ات که وکرصیایی ومیان مخیره در تبعظ بمصابيج كوابهال این د وامرکن و و تواند که مرا د با سا دمنی صطایود که دی ست طرق قراست و دکررهال ا جعرفیکن شولف اکتفاکر ده مذکر موزیر خیا کارخوانکیت تكردم حديث دابايشان كومانسبت كردم ما تخرت مىلالقد عليه وسلم وباين دحيذكرصا بامخر ازراى تبرك وماكيده ابدبود فافهم واخراج وتخريج درهف ارها باس فن إراد حدث است ما سناه وركماب خيامح كومنيدا خرج الشيخان مأخر حالشيخان واداك بين حرامند كداشيان وركماب خويش من مدرث والمسادش آورده الد بس مُراق ميكور مغربة أو بحر في در المانيد برصاحب مصابع سخ كرده اندوان كان فظله وانكمين الشفات كالكسناد والرحيب تعل شيخ مال كدوى تتمقية إز ثقات أست مثل شاد بغي عكم أن وارد كيركوما اراداها ويث وسيادكرده و تفات حية تقاست وآن دراصل لغت مني اغمادكر دن واستوار داستن إست برايان اطلاق ميكنندر شمر متراستورد شته شده ورروات لكن لييك ما فبدا عكام كالكيفغال كرح نقل ماحب مصابيج بي دن دارجيت بودن دي از نفات اندان دوركين غست را بى كدوروى نشانها و علامتها باشد ماندائي وران شانها و علامتها نبا نندوا علام لفتي بنروج علم ست بنتوير بمعنى علامت وانرى كدرلالت كندروج د جري واخعا آنيزا برین درن جیج علی منبر میروسکون فامغی زمینی که درآن اژهمارت بنود واز امپیج نشانه ناشد واعلام وافغال نخیرنم و رلفلامصد رنزر واارت خا ستیزیک التیجید مثالك واستوفظت منطب طلب يركروم ونيكي واستمارغداى تعالى وتوفيح تبرازوي ربيعل خير فاعجليت مأا غفله بس ببداراستماره وطلب وفتر شانه والر مصابیجاً زانی نشا بهٔ وعلامت کذاشته بود **بونی رک دکرر اوی ازر** شول مهلی اندعیمه و سار دراجاد میت کتاب بسیا رکرده بودمن در مرحدت اقرام دکران کردم و اودم مخنج احا دیث بردجه که درمبرمدیث بخصصیمعلوم شو ذکر د دو دمن ایرادآن درمبره دث نصیصه نود م اکرچهاصطلاحی که درصها و حسان منا دواست محلاحلوم میتود که وقیم أول مديث يختراست مردويا مكي و درقسيروم أرغراشان وككوبس ورمرودت بخسوم وكركروم كيأو وأوالا محد الكتفنوين والتنفيات الواسيغيرين خائوري ا ووصنَّتُهُا تَ خود المان كِراستواركننَّه وكان كارا مُزومغُوان واستوارواً شمَّة شركا (في كثابت وستواره يا رجا الدوعلومدث مثل ابن كالمتصمَّة في التصميّل ابن أ لمابن أتجاج أنفشيري وائ عكلانته كالكبن انس أكرمبكي وابي عبد لأشمع بسياديس اكشافى وانى عَدلالله احك بن عه سلل كشبان وإن عبى عرب مبى التهدي وابي داؤد سلمان بن الاشعث كسقستأنى وأبي عكراكوش لحكرن شعنب النشائي واني عكرا للتعجل وبزبل بن ملك الفزويني وابي عيرع عَبُواَتُحِن الْعَادِمِي والْأَحْس عَلَى نَ عَمَالُا رَضَلَيْ وَالْكَبِيرَاحُ وَالْحَالِينَ ٱلْكَسِينَ الْبَهِفِي وَالْأَلْسِينَ وَبَيْنِ مِعْاَمِهِ ٱلْفَيْعِ این سپره ه تن انداز ایم معیث که اما دست را پاسامیندی که دارند در مصنفات خو دایرا و منو و ماند وصاحب مشکرة اما دیث را مانیان نسبت کرده و اندکستا كه مغيرايشان نيرنسبت كرده خاككفت ويخيرهم وفليل ما هو دغيرامشان وبسيارا ندك است وكرغيرابشان ويون ماي آن و وكركسي كويران نقا دبرصاحب مصابع ازجبت تركيه ذكراسسنا دآمده بود واكن خود مهزز باقتبست چدندكركما ذين مصنفان اسناه ذكر نياخت اربراي وضمان وتهمي كويلاني

اذادنسب أتحدبث ألبي كاتى اكسندن الحياتين صلى لله عليه وسلم ومرست كمن جن نسبت كردم عديث را بسوى بن ايركوكيش الخ اردم وردا شنه صدت راموي أنخ يتصلى المدعله وتلم لا تفير قل فريني المناحث عنو فالمحتف فريرا كما بيا بيخين اسا داورده اندو فارع شده اندازاسنا داوردن و فارغ وني نيازكردانيده انده راازا وردن اسا و وسودك الكشب فالكابواب كاسوده أو برسه آوردم وترنب دادم كتابهارا وبابهارا خاكم آورد محالسندورمصا بجفايية إشد فيها ويروى كردم وبركريهم بي ونشان شيح را دركت والواب وترفي أن سردكاري سوسته كردن وسخي تكوراندن وسوسته كفتن واقتفااري فواشدن وبركر مدن ا برتمره و سکون مثلثه وبفتحه نشان مایم یغی چین و مکتب وابواب <sup>را</sup> شرقب نیک دکرکرده و تراحم و نخرا ما ت ازا رد حدلانس وطرق مایب آورد ومن نزیمان می تعدال تغییرا وتقدم ذما خرد كركره م وبيروى ومفودم وعادت مرمعنفان داكرميح شام مفرائر منسوع مرشا وافواع مطالب داكتاب ما مهندو دروى الواب وكركن وشتما موجر يوعي ذآن بر فیا که تا بالطهارهٔ کونید در وی از وضو با بی نشد دارغسل بی دی رواز تیم با بی دی رواز در سرا بی فعلی نشد در سا جنگی آن نوع خیا کمه عساخیات وغسل حدد مثملاً ا را منحد دنسل ساحت و رباب مزانجه درفعه ولأرت خِرى و كروكز كردخيا كها تصدر كردى ف رخيا كدكفت وقسمت كالحاب بنا الباعلي ثلثه ما پونخش کرد م برای راکدورکاب بود بنیتررته صل بیشترای آن کفت که امک باشد کم بی ازاداب مته صل باشته باشدخا کمیزعدم حرا برندانشاء متعلق اولعا ما المتحتیم الشبخيان او احب هيا اول ن ضول عاديثي كه اخراج كرده وروايت موده انداز امرد وشيخ ميني ماري ومسلم يايكي ازان دوه آكتفيك **وميا** وسنده كردم مُركتُ غين وان اشترا فها النيو الرياب زشره الدوران احاديث غيرشني وروات كرده الذار المرد كم غيارتيان لعلو د وجنها في لو وأيلا زهت بلندى بانيرشني ورروات ورفت شان شان ور ان که با مجود روابت اشان حدیث را نظیاج نیفتد بروایت دبکران در تبوت اصل صحت حدیث کرچه ورا میند فراکید دخل دارد باحسول اختصار در دانکه مریشی را کهنجاری ومسل مرد ور وابت کرد انددر اصطلح محدث منفق عليده انند سنرط انكه مبرو وازيك صحابي روايت كروه ماشند واكريكي أشيمين ازيك صحابي روايت كرده و ديكري ارصى بي ويكرا نرا در اصطلاح متفق عليه نخانندمج باليثيزان يجرفى شرج نخبة الفكونا ميعامكا اورده غيوهها من ألا تهي أكمن كودين وفصل وماذان شقصل عاديتي ست كه آورده الماكزاغي شيخين إزاما مان كركزوه شده آندو فالنهاما انشيل على معنى اقباب وفصل سؤم ازفصول لنتي بزيئيست كدور كيرنده وفرار سنده است مرمعني كم مفسو داست ا زباب وعقد کرده شده است باب زبرای آن من ملحقا ب منالسبادٔ ارخیز بای کرسانیده وجسپانیده و درجم آور ده شده است کرنمارب ومشاکل **دمواقی پش**ار است مقصروماً برامع مياً فيظ فتعلى للتربطة بانخابدات ورعاب شرطي كه كركرده شدكة ن ذكرراوي وبيان مخرج ابت در مرحد بني وان كان ما توريا عن السّلف والمُنطف وارحها بُشِيل مرمني ابكه در فصل وم است ا نورومنقول باشد ازجاعه كيبيش كدشته اندوطاً بفيكيبيش لأسّان المرميني شقدان وممالخ یعنی انچه درفصیل سوم آور ده ام انتزام آن نکرده ام کهالته جدیث مرفوع تحضرت رسالت صلی انتدعبید در سالما سند ملی بعض از او او افعال و تقررات **صعابه دمن بعد جم**ا لد مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شدکه آنزا در اصطلاح نیز حدیث می بامند دا بن فصل یادت که مصنف آورده در مصابیج نیست دور مصابیج مهمان دوتشیخ دل وُمانی آور وه وا نهارانیرمغیون بعنوان فصل نساخته ملکها ول راکدا حادمیث مینین مانشد میرد و بانیجی مغیون کردا نیده لقبول خودم کالصوبی و مُانی راکدا خاد بت معنون ساخته بقول خو دمن لحسان ونشمه لين مجسا ن اصطلاحي عديداست اذمهاحب مصابيج والادبني اعا دميث صحاح وضعاف ننزم بالأعتبار تغلب كفتدعون غالب درين حادبث حسان أست مهمداحسان كغته والتداعلم وصاحب مشكة وعنون ساخته بغول خود لفصوا الإول والعنسر اللا ونضا ثالث أزميش خودآ وردو وازكتب مكوره احا دميث التقاط منوده جه أرشنجين دجه ارغيران وبعنبي زاقوال واثا رسلف نيزمان ضيم كرده و درميجا نيزؤكر اوى إنا صمابه وغيرتهم ووكر مخوج ارائمه مذكورين الذام منو داست نتم إنك ك فقال ب حل بثا في ماب بيتر تعدانه ونستن متعدات مذكوره مداكل مدرسي كه تواكر كم كن ومناه عديني دا درما بي ازالواب اين تماب وهال أكرصاحب صماييج أن عديث داور آن ماب آورده ما شد فلك عن مكريوا سقطه بس آن كم كرون وميا متن زمت بمصابيجاست كمن أن كرراسا فونوده والواخدام والنوجب ك الخوسند متر وكاعلى اختساده ماكيابي توبين وكررا ازمها ديث كذات شده راخضا رخوش اومضموما أليد منا مدوا مرادره شده بعري آن مدت تمام واقي آن ضن داعي اهتمام اتوكدو الحقدير أرحت واعي ماعث امتهام واعتباميكدادم آن حدث راراختصارش ماالحاق ميكيز وميرسانم تمام آزالغي انجامري خوا دلود كدباعث ماشدرترك وامحاق امّاء عث رزك آن بر اختصاران ماشد که ماره است از حدیث درا زمناسب ماب و مارهٔ دیکرنه یا یارهٔ مناسب این آب و پارهٔ دیکرمناسب به باب د کرنسر اکرصدث ماس دوصفت امر . انز داخفعا رگردم واکرشیخ نیزان دستاختصار کرده من نیزیایع وی شدم درهایت این نساسب آنز ار بختصار گذاشتم دم رحدث که نیران و وصفت یا فتح تنمه انرا و محیق كردانيدم اكرجيشنج اختصا كرده بأشده توانذكه عث وداعي ترزك والحائن غيابين غن نيرما شد فافهموان عنوب على لمنالاف في كنصلين كراطلاع يالي وديده درشوي راختلاف دردوض ول ومانى نجوف فسل ماك كآن محل خساب من خكر غير أنشين بين في الاول وآن خدوف برناست كه وموضي ورف و و دكو ها في الثاني و فكرشين درصل ماني نيه صاحب معابيج نفراري كودا و ماست احا ديشي كودر شرم اقل آورده ارتجاري ومسلم سب وانچدر فترما اي آديده ارزي رخاري ومسلم نرغم دومن تعبني اراحاديث فصل ول البيريخاري ومسلم نسبت كرده ام وائنه بكررا درآن ذكركره وخيا كرورف ل ول اذباب سند لاضوء وورفص ول ازاب فضا كالقلا

رفصل إول أزماب السلام من كناب الأداب ومرأن وبعض إزاماه بيث فصال في دامنست برنجاري ومسلم داده ووكرا مينان ديران كرده خيا كاروضات في اناب لايقراد ميداننكر وغيران وازينجانسبت قصور ونقصان بمتبع واستقراى صاحب مصابيج لازم مى آيدفا علم إنى مبدك منتبعي كلاب أنجمع مبن الصحيحين للمسب<del>ل كم</del> وبالمع الكصول بس مدائد عذرمن درين مخالفت و وليل مرابرين نسبت اين است كمن بعداز مپروش كردن وتبسيع تفحه غو دن من بن ووكتاب را يكي كتاب حبيدي كدوروي حير كروه است ميان صحيرنجاري دمساودا حا ديث اين جرود كتاب را بهرآورده و كركتاب جامع الاصول ابن اليرجزوي كهرروسي جرشش كتاب دايكما جه كرده العبارات على مجيعي النيئة بن ومتنيم العما دمنودم وكديكر دم مرصى عجارى وميرسا ومرمتون العاديث كدرين دوكتاب است ولواندكه اد بين اتها اصل مخاب اتها بانندنهم مين الصتي وماس الامول كه بنزايشروح انها الديين مطان وموال وجودا عاديث شيخ مصيين الثيان است ودوكاب فدكوراكردينها ت بایشان کردم اکرچینیج بغبرایشان کرده اشدو اکردراینهانیا فتر نکردم اکرچیشیخ کرده با شد داکتفا بچیج بین الصحیحی برج مباسل الصول نکردم اکراکتفا سیکردم مابری آن بود که بنده ميكفت شايد كدرصيحين ونرايثان باشد واكوكتف تصبيحه وبين أنها ميكردم ميكفت شايد كدر جمع برنصيحية وحامع الاصول ماشدس هرجها ركتاب دا تتتبع وتفصر نمودها وثوق واعتما دشود وطني قوي حاصل د دبسيست يربسيب كرمن كرد دام ويعدم صحت انجه صاحب مصابيج كرده أما وشيده نما مأكمة تتبع مجير ومتون نها وجمع بين تصيحين و حامع الاصول كمشتمل بدراها ديث صحيين مقيد فييت كردرذكر شينين وكفسل في آما درذكر غيرشيني ورفضال البيتي وتصنوكت وسنر عيرين بايد كردنا معلوم كرد دكه ابني متناحب صلبيج درفضل قل دُكر كرده ونسبت شينين دا ده حدث غيرشينير باست كالاتيني ومصنف بوكراً أنها تعرض كرد أرجبه فهور مرا د ووضوح آفيتهم المتدالتوفيق وأن راتيك لحفلا فافيي دفنس ألك ومن و اكرم بيني وبدا في اختلاف ميان من وصاحب مصابيج در لفظ عدميث ميني وي عدميث والمغظر أوروه ومن مفط وكرفنل لك من قشعب مل قل كلطا دبه بس أن اخلاف الشي ارتعب و تفرق وكرنت وراكندكي اسانيدا عاديث است كدرا مهاي ي يث اندور طربتي واسادى مديث باين لفط أمّده ودرط بقي ديرواسادى كرم نفط ديم آمده ولعلى منا اطلعت على الك ألك وليها ألكن سلكما الكشيخ وخليته عكه و نسايد بودكه من اطلاع نيافته با شهر روايتي كه سلوك كرده است شيخ طريق آنرادان لفط آن طريق بافته و قليلا منا يجلل قول والدكيست كدمي يا بي قوكه يكوا من این کلام راکه منا وجب ف هن والکو وا به فنی کنب الک سُول نیافتم من بن روایتی که صاحب مصابیج آورده درکتبِ اصول بینی تما به ای انگر که اصل ما ما روايات اندواعم دورين باب برانها است الكوجيل ف خلافها على الميريم بافتي من المرايي كمشيخ وكركرده است وركتب صول فاذا وقفف عليك ىس چن داقت شوى تورىن قول من كدميكوم فاحسب القصود إلى لفيلة الكروادة بس سنست من قصور وكوّه بهي دا سوى من ازهبت كمي دانش ودرياً فت من الا الحيجات اكتنيخه ندسوى دركاه شيغ ودر ذكراين ككه تتضليم احترامست بيني اوجهان است كذماما وبرزمان نتوان آور دكربام دركاه او وبرجين فباسلست ذكرحضرت ومجلس خلم ونواب وهاز ان كه دراشال انبقام ذكركنند دفع اللقه فلك وه في لكل وكبن طبذكردا ندخه ای نبال بزركی و مطست شیخ را در مرد و سرای ها نتا ملک من الله عن ا شيخ ارنسبت قصدرواين منزه بودن اوازجت غدااست واين لفط راتختيقي وبياني است كدرشرج وكرُشُّده است وحيم المقسبن ا ذا وخض على خـ للـ عـ بخشاه ومحتركم ماد خداى تعالى كسى داكرجون طلخ كردد بروجدان روايت كشيخ درمسايخ ادره ومن سافيام دركتب اصول بنهنا عليد بيدارس رد وأكاه كردند ارابران وأوشد فاطل ين آ**صقوا**ب ونبایدهٔ دا راه داستی دریا فت حق تنبید دارشا داکر رحقیقت حمل کنند منصص بزه ن حیات بولف خوا بدبود والا مراراست کردن کما بساست برطری مجود - وتبديل وتعييرها تعليق والشي تركماب والشارت بعان وتنبير كرون رأن ولم ألك جند في التنفير والنفته في وتعمير كروم دركوششر وتوانا أي دراز كاويرن و عِستن دِتْفُصِرُ دِن وَتَصْغَعِمُودِن احادِيث وروايات مُعَلَّهٰ إِرْكتِ اصول بنِ**ف والْوَمْتِ وَالْقَالِّر**اندازهُ لوَمَا ثَى ورسا فَى تنتير وتَصْغَيْمُ ون احادِيث وروايات مُعَلَّفُهُ رَكتِ اصول بن**ِف والْوَمْتِ والْقَالِّر**اندازهُ لوَمَا ثَى ورسا فَى تنتير وتَصْغَيْمُ ون احادِيثُ الله على الفا كونزاه فه ورخطها امرى متعارف است ميان ارما ب تصنف وفقلت ذالك آليختلاف كالصباب فاكردم أن اختلاب روايات را خيانكه وفتماني لركوش والتغير وتندل ومنااشا واليكموض فتعبعنه من غن بواحضه بفي اوغيرها إبنت وجميفا لناه تخلتارة كرد وبوشخ ورمصابيح راض وخداروي از مريث غريب ضعيف باغرغرب وضعيف شاذ ومنكرومعلل مان كردم وجرا را مشترواندى است كربيان كردم وجرا نرائحت ايانت وجريامري وكروانتدا علوصا لمرهبتهم المكتب م الفاقدة الرائز الله رث كروشيخ بسوي المائي وركت الصول است و كفت غريب الصنيف مثلافقات خينه مني كديس تقيق تتع وبيروى كروكم الرارك الثارك ومتعرض نشدم بربيان طال حدمث أرضعت وحسن وضعف وغوامت وخرآن الدهج مولضع لننفض كردرموضعي حيدا ركما بكري روى كردم وبأ وجردكه دي اثررت بحال صدت کرد ومن کردم از رای غرضی وآن غرض است که بعضی ارطاعها ن بعنبی ارا حا دیث مصابع را نسبت بوضع و بطلان کرد و اندیس مولف از ترمذی وغیره تقل کمده لاین مدیث صبح است یا حسن میت مشلاتا توهم انها باطل کرد د وغرض دیم انکه مجال نه دردیها جدمصا بیج کفته کهاع آص منود وا مراز ایراد حدیث منکروح ل انکرد د و بی از تماز منكره مهت يس مصنف بيان ميكنداز المجبت الخلارس كذاقال العيسى و وجنا يخيد معاض عملة وكم استِ بإسااست كدمي ما بي جام دااركماب من كدمشكوة سره به مسایان کرده نشده است درآن موضع را وی آن ازائمه مذکورین دخالت حبث لم اطلع علی دلیه بال وزک بیان درجای خوا بدنو د که مطله نشده ام بررا وی آن مشاکه بیان کژده نشده است درآن موضع را وی آن ازائمه مذکورین دخالت حبث لم اطلع علی دلیه بال وزک بیان درجای خوا بدنو د که مطله نشده ام بررا وی آن ياض س*ې گذاشتا*م من راي كوشتن مام آن را وى مفيدى دركناب فان هنوب علكه فالحفد به مبر اكرمطنع شوى نواى **فاطب** داي كا

وركتا ب من پ لاش د پيدينته كردان آن آبنما د نبريس ورموضع مبايض ما مرا وى را استسن الله جن آك نبيك كرداند خدا دندنعا لي جامى ترابين عمل وبضى ارحلما مما تسيخ لاتن محد خرری و غیر دی تبیین مواضع مهما بمنو ده امار و رکنا رکتاب ما مرا و ی نوشته و دراصل کماب بیاضی کدمصنف کذاشته کجال خودگذاشته امعلوم کردکتبین این ت ودراکشنے درین زبان درامس نوشته شده است و درها شده نوشته که دراصل مبایض بود واین نوشتن عارضی است چنا که منظر درمننی مشکوه فل برمیکرد دوسه سیستانگی دًا مها دم این تماب راجشکوه الکصابع د مرتسمیه اکدشکوه طاقیه که دروی چراع نبهند ومصابع جمع مصباح مبنی چراغ بس کویا مرکب اراحا دی<sup>نی</sup> تشید کرده مجراغ کردها مى بخد شخص را درسائي طرق ايمان ويقين ومنورنسكر داندول ورا بنورها وموفت دين ونيرمصابيج كذام كتاب مي لسنداست درجوت اواست ولين كتاب مشتل مت را*ن خِها کوما* فهمنتا میابنیدر بواغو اسال الله النوهن و میواهم از خدای تعابی تزفیق را برتصنیف این کتاب بروجه مذکور واتعام آن کرادرسایرانبور واحوال ت دا دن آست کسی آنجاری د درون علما آفریدن الله نعالی است قدرت و قرت طاعت را در نبده و الّها غانهٔ و الْهَ لا و الْهَ مِنا منظ ومنواهماز وي تعالى مارى دادن وراه راست نمودن را درين تاليف و درسا ثرامو رومنوا هم نها دراشتن ازخطا درين كتاب دغيو و متبسير ملا الفصل ومنواج انضداتهان كردانيدن انجابنك ميكم ازاوان منضعني في أتكيلي قروب للهاك دسوال ميندازخد ومدتعال كدنفع دسا ندمرا سبب اليف اين كتاب مدزمني بتوفيق مطالعه وتعليرور سائيدن عاديث آن بردم ولعدا زامردن رعطاى اجروانواب ورضا وخوشنودكمي كمزركتراست حبيع المسلمين والسلاك وهومسلمانا هسبت الله ونغم الوكبل سراست ما خداي ووي تعالى نبكر وكيواست و وكبيل *سال ست كدكا رخو درا با و بكدارند* شعب محارخو درا بخرا باركدار كمت كم بيم ادين بتبركار وللامول وللاطوة الكرباللق العزيز الحكيم ونبت جنشره دورشدن ازمع صيت وقت وتوالاي رطاعت كرمخداى كدغراست وحكو ومغي ورزحكم ورشيح اساع صنى زكتاب معادم خواج شدانشاء التو العلى لعليم وجون زشرح خطب كتايب فارغ شديم وقت آن شدكه نشيح احادث آن متعول شويم وما بعدالتوفيق مجتما التبسيره مدائكة مصنف رحمة التدعليبين ارشروع در دكركنب والواب البذاكر دمجدبث اتما الاعمال باللياث مجتهد بثبيية ترغيب طالب ربخسين يخليع فنبيت ومجومة بفام ورطاب بن عاشرنف وتخصيل آرزش بيه اغراض واعراض وكويا درآمذن دررا وطلب بن علم كررا بدرت بجرت سبوى خدا وارد وهمني كاخلاص فميت ورانحا شرطات درنيجا ننزآبيد وبهمبرين عارى تتده عا وت اكثرازمصننفا ن ابن عليركه اتبدا كننه تصنيفات حأوره بابين حديث خياميخه نحارى كدسركرده ابن طاليغه است نيزكرده خطا اي كفنة كديم تقليا مشاخخ امتحه مبداشته تقديم حدث انتالا عال التيات را بيش زمرامري كها تبداميكر ذيدازاموردين والممذصدث إنفاق دا دند رفضل وشرف بين حديث وتعظيمور وى تعظم وقع وكثرت نوائد وى ووى اصلى عطبراست الاصواعين وتعضى على آن را نصف علم داشته باعتبا دائمًا عال بهدد وقسراست علبي وعالبي ونرييتكم احال غلب واصل فارن واكراعت رنوقف صحت ولواب تمامها فالزعبادات وعادات رحن نبيت مبالند نمايند واين صديث شركف راتمام علم ومجيع وبن لارندنيز لنمایش دارد واما مرشا فنرکفته که این صدیث درمفتا و ما ب ازابواب دین دخل دارد و ما مکه مقصود و تمی رخرامتند ازاین عبارت کمبروتم الفاست رصر دهنبه مرحه دارا ، مبالغه شعارف شده والآوي وربيشة زاين ابواب واخل مت حيافت معبا دلت ومعاهات وعادات لا تعد ولاتحساب شف وغيبت وربهرها وخل دار وتيريكم دين متفق ندرص حت بين حدث ومعض زامترا ركفته وتغيّش مال ورمعة مه كرده شه واست فالالمصتف عن عزابن الخشّاب وضي فضه عنه فال فال وصول اللّه صلى الله علي ومتلم رواب استادا برالمون جرا الطاب ككفت كفت بينه فدامس التدميد وستم انها اللاعنا إلا بالتباث غيت عنه درواد الجا أن مدكا بتى تعالى وتقدس كمريه نيها مى ن درككرمه وايات والشهرا آسني بن أمده ودر بعض لاعمال البيات مى كالمراتن وديعض لما لينة بنيز آمرة وتصو حمراه از چثاین عبا رات یکی ست بینی بهیع مل قلب و اغذونزگ قول وضل و عبا دات و ما دات بی فیتت مقبول و میتیجود نوانی <sub>م</sub>زائیمترت نورهات انکراها لی وقعراط مبض مصدد الماته خياكه نما زمثلاً دين قسم چين ثواب نما مذمعت نيرنبو د و جا تژنبا شد وقتى د كي وسياع لو <u>کي خيا</u> كي د صوانيجا نيزوا مصروط منيت است دليكن بي منيت مبايز و دو و ما <del>روايكا</del> مى نيت درت كره د منهب الم الوحيند النيزيل ست وزوائمة وكروض في فيت ورست بنؤه ونماز مران جايزنه و ما در بنت درام الصد تقرب الى المداست ين مركاركه كندراى خداك وبقسدامنا لامرو للب مناى وي كنده بايد النت كمينت كارول است نها وكفس ماجت بنود و كرز بان كويندو ول غافل بالندا عتبار زارد و اكروف فيست ورول ماصل كرود ورزبان بنايديا رزبان مناون آن دوزبان كمندواخلاف كرده اندعلما درمنيت نما زمبياذا تغاق بهررآن كه بجركفتن مامشروع است كذ للفظ فبيت شرط صمت نما راستهايج أتناست كرشرط فيست وشرط واشتن تخطااست ولمبكر فيتها كقدا مذكه اكرزوان نيزكو ميندريته إست ومستحب نازون بآدل مواق وطاور وطلام مطابق ودوفيز فلقل معني ميت والمتح آن دول خرک الفاط آسان اشده متحدثان کویند کردیوی ما روایت از صغرت رسول مسل اقد علیه دستر میاید کرنت بزبان گفتی مهیدن قدر آمره است کیچون ننباز برخامتی افتدا کرکفتی اکر حرب ب فادون مرا خود الله مند عدد و بدویج می در به مسلم می می می بید می بید می بین می در در می می بیرن به روسی می ر ویروانده بودی برا نیه نمودندی می طریقه سنت و اتباع آن نست که برخت مرا اعضاد کنیده اتباع کاروسی و اعبار می و بدرسی ایدر اطریت نماید برفس انجد شارع کاروسی باشدمته عنود كذا عالى المحدثون دانتا لا تمري منا هني ومنست مرمرد رانصيب أرعمل ونواب آن كوانچ منت كرده و درنس روايات المالكل وي الدر برياوت لفظ كا وايجابه موكد ومغرر كلام سابق است ومودى وآل برد وكلام يحي است كدعل في منيث مبيح ومعتبر منود و برعلى داغتى و بدمضوص مدان ونفيب بدروا زعمل مهان است كدمنيت آن تخرو مثلة اكرعلي باشد ار مناسمته دوی توان کردخیا کد بفتری کرویب وخویش واست چنری بدواکر به فیت فراوید دوطاطهٔ قواب وی کمند تواب صدفه بیا بدنصار رحم واکرفیت قوات کند نظر قاب

صله دحمزد بإيدنىعىدقه واكرمرد وكندثواب مردويا يدوكاها بشدكه شفسر دريك عمل خرشوابها ى متعدده بواسطنات متعدده وكددان ولدوبرسد شرقا نشسه ديمسجد مكيث عم وکیکر دروی نیات متعدد ومیرود برمزنیتی توابی عاصر کرد دیجی آنی وارو شده است کهمشی برت نشاست ومرکه درمیری مدآبد کو مازمارت و درهافت خدا دند تعالی و فکیشت -است مرکزم که منها فت را زان خو دکندیس من منت احرارای فضیلت وادراک این کرامت ما بده و م انتفار نما زیجاعت و محکر *حدبیث میجه برکه انتقارنیا زمی روکو با درنا زاست نس کو یا آن نما ز را که انتقارمی رومیکذار د و ثواب آن حاصل میکند دمرا دازمرا بلبت که در کرمید ما آیها الذین آمنرا احبر و او* مبايروا ورابطوا والع سده است نزوين مغرين بمين بت ودرمديث آمره كه انتظار صلوة لعدار صلة وموجب فموضلايا وكفارت ذفوب ورمع ورمات است وكر رفزوه فكم الدما طافذكه الرماط سوم تنحا ماشتر كوش وحشره سايرا عضا ازمعاصي ومنهيات كه دركوحيا ومازار بإ واقع شونه و درمسانوان محضوط ماند حيا رهم منسية اعتما ف وكفته اندكوم م ودراند بایدکه نیت عناف کندکه تعول آنگنگر که دا قل عناف ساعت است نواب آزا دریا به و باین فضل مندم کردد واین هماد نیت که حصول رآسان ب ومردم التحسيل نفاف فالإل غرنج قصدصلوة وسلام مرحضرت سيدانا مصالاته تقليه دستمر وادحقه ديكركه در درامدن وستمدن مسيوسنون وما فواسث وفضيلت وثوا بی شهار دار دستنسبه مخود رای دکرخدا و ندع و علاوت قران ما رای شنیدن آن ما برای تذکیر و ترغیب مرد م بران د داخیا را مده که مرکه برو د ما مرا د درسی برای دکر و تذکر ؛ شد ما نندمها به فی سنیال بقد و ننزآمده که چیچ قومی درمبتی از پیروت خدا نینشدند و ملاوت گران و مدارست آن نها پر کمرانکه کرد کمنندایش زا ملاکه و بهوشد ایش را خرمت متحقیق قا ادراک تواب ج وعروفیا که دارد شده که مرکه وضوکند وسبی رو د ونما زیدارد ، شدا در اثواب ج وعروضومی در میوشرنف نبوی صلی تد صید و مرمشتم فعدا فاده و بستفادهٔ علم وامرمعروف ونهي مُنكركه درمسي بجبت احتماع طوا يف مردم حاصل ومتيه مميكرو دبهم قصدريا رت براور ديني كه درراه خدا مدوكند وسي قصه رساهم وترو آن ترضي سه ما شدیا در وی در آید بارد بست نفکر و مراقبه وصرف قرت فکرته در امورا خرت و استغفا را رکقصیرات بسبب حسول فراغ وجمعیت خاطر در مسجد که درغیران دس ندبد و واز قهم حنبه رباطن وآرام دل وانصال بشايده وق واستغراق درمشهر و دات مطلق محسول و و ق و بذرامنيت ازرو حامليت مسحد که مخاخ است مقتضائ ما وضافت منب*ی حاصل ست مشرف کرد د و حنول موسی دخو دارا عمال آخرت و معال عبا د تئست اکر درا عما* لطبعی شهرانی نبیت را کار فرایدثور سآن دریا به جیرها می اس د کرمش استعال ملیب در وزصعه یا درسایراتام مقعداتباع سنت رسول صلی انترعلیه دستای ویش را دوست میداشت و قصد تنظیم سجد و دفع روایخ کریدیم مزدید ازخود وازخیرخود و ترويح بهسايكان ومجم نشثيان ازملامكه وبني دم وقصد سرداب غيبت ركسي كه غليت اوكند بروائح خبيثه أسبب تن دمعمين غليت نبغته وقعد معالمي وماغ ماما زه كرد دوا فطنت و دنمازیا ده شود و درک عکوم ومعارف نماید و حراین مرکورات ا ما اکررسی مجرد لذات حبها نی و شهرات نفسانی وخود نما نی کندمحروم از ثواب ملکهمشحی ملامت و عمل د دس معلوم شدکه مدار کا روحصه ل تُواب برمنیت است و حراط سیغنی را تطرن حال د کلیت دکرکر د تقفیه لیمو دانرا دسیان کرد درشال خرنی و فرمود فین کا منت هیمی منه که الل لله والحي وسولدس كسي كه بندرآ مدن وادوطن سوى خدا ورسول وى ونيت طلب رضّا وانَّها ل مراشيان فيعرفيه الحي لله واسيل ويشوله ىپ بېرت د وىيوى خدا وږول رېټ يغې مقبول ات ولوا ب حفيم پردن مترټ و من ځانت ھے الد الى دينيا بېسېې چا و در رواتي مدنيا وکسې که ېېرت ويېوي کا وبرائ تصيرتن كدرسه مدان أوكعمراته مينن وجهان يالا شدنهوت وبراى زنى كه نتاح كمذا ورا ندراى رضاى مبدا ورسول غدا واقنا ك مرابتان فعيرته اليه لمألفا النب ديس مجرت وبوي حزي ست كمهجرت كردواست نسوى أن مغي سيدن مدنيا ويخابيركر دن بزن وبصريج ذكر كودارا خيانج ورفقرة اولى كروازهب كرامهت موار ذكرانا وزن و كرار درا ولى بحبت استاراً و واستمدى وكرخدا ورسول است ونيزمين وكركر شامل باشد مېرجنير راكدراي آن جوت كند بطريق كليت وعرم و اشام كرو وصورتي داكم نیت دران مشوب وممزوج با شدکه مهم قصدرضای ش دانتمال مرکه و مهم صول دنیا و تروج امراه و برین نقد پرنیزار صول تواب فاتی منو د و تعدر فعیت ثواب دریا بدیر قرامخمار وبعضر كونيد كدرصدرت شركت اصلاثواب سنوه وطنه براحا ديث مهدرين ست يارب كمرضيت مل خاب بود وانتداعل و ويتصيص أكرا مراقي توميك ست زراكه وي ندديات چه ما دیدنیا انها سرحه اسای ش و شاخل از ذکرا داست یا ارجیت زیا دت تخیر دستی مذاک اتبال وا فتنان مردم نران مبتیته دسخت نراست از ذکرش وزریای مرتبا دین مانع تروشاغل ترونز *سیکندس*ب ورو داین حدیث قعیشه مردسیت که معلب زنی که وردا مقیس میکفتند ومغنیه بود هیرت منو ده محد نیدفته بو دمیرها ل اورابز میت صلى المدعليه وسترع ف كردند سرل ين مديث فرموه و المبدأ أبن مردرا حها جرام غير منج المرند و العض ارشراح صير مخارى كفته الذكرو و يحضيه وإجراء فبركر أن أست كدهر برالى بني من ن نسأى وبيدد ورهايت ميكرد تدكفا وت دا درنسبت وجون نوبت اسلام دسيد وهمييت حرب كمترشد ومسلما مان ببريوا ريشدند درمنا كحت ببوت كموه نما بسيارى ازمزد مربد نبليع درتزوج نسابيرا تمخضرن صلى التدعليه وستمراس حدث وزمود واين وحباقرب واوحداست و درصحت فحل جوا مرقبي منزابت فتخيا از کلام شیخ ابن حرد رقیح الباری طا مرکرد و وانندا علم مدا کا بهرت ورگفت ممنی ترک وقطع آیدمو در عرف شرع را مدن از مین زمینی دیر کطلب مرضیات حی حل وعلا ومجرت دراسلام مرد و وجه واقع شده اول انتقال از دارخوف مداراهان خیانکه تعنب صحابه دراتبدای اسلام محبشه مجرت کر دند ما ازخرف مشروف دمشرکان کردرا بان ما شاند و خیانگر بعض رکم مربنیدر فت دمیش زمیرت رسول صلی اسد علیه دستم و مستقرا را مراسلام و ما نی فتقال اردار کفر مرارا سلام و این بعیداز تمکن و بتقرار تخصرت مهلى التدغليه وسلمود ورمدتنيه وهجرت موه ن مسلمانان ازكه وغيران مدنيه بود وهجرت درآن وقت ماعتبارغالب تصنيص بافية وواذكه بسوى مرتيقا ذان

فتح كمه ولعدارقع كمدرطرف شداخضاص وأنكه درعدبث آمره است كدلامجرة لعدالفتح مرا دبدان هجرت أركداست زيراكه كديعدارمج وارالاسلام مثعر وهجرت بنتحال وزوادالكقرعلى لعرم بركراران تعدمت بودما متي اندتار وزقيامت والبنبث مرا ديقول آخصرت صلى لقدها وسلم لاتنقطع لهوة حتى تنظيعا لتوم بمقطع في شوديج ت ومطرف می کرده ها منقطع کرد و قویه ومبنه نکرد و در مای آن بغی مار فرتمیا مت و مزر دمجرت دربن مدمثِ انتقال ار دمن است بغیروملن خوار دارگد ما شدها غران بدنید ما خوان ب رضای شی باغیروی تا هجرت مبدی دنیا واماهٔ نیزشال باشده و برت رامنی دیواست خاص که برخت حقیقی ن ست و آن برآندن است ارمولی طبیعت و ترک کردن اسخیهٔ نهی کرده شارع از آن و کوده واشته از دواین درمدیث آمده که للها جرین هیره انتدعهٔ بینی هها حرجیه می کامل کست چزراکه نهی کرده است اعتد تعالی از آن چانکه جها داغس دا حماد مکل ا خوانده متعق عبه مدمث متعق عديني نكورمقد مدمعلوم شدمديشي راكوريندكه غارى ومسلم بردوآنزا از يك صحابي روائيت كردوه اشد دحدث انما الاحمال بالنيات رااكثرا نمية المراقة على الما المراقة على المراقة المراقة المراقة المراقة على المراقة ار وبان دارشابرال عدیث دوسیت دنیا وکس اند بلکا رست میرکس ریا ده وقعض ایمنت مدکس کفته اندوا تندا علی فا تل در در خبار وار دشده کذنیت المومن خبرمن علود این عديث اكرجه إصطلاح فتدثين موميز فصح تنشيت الأموشوم بوضع نيرشده ودرتوجية ن علمارا آوال ست والكونيت تنها براقران فلم التراب وأست واجروثواب وأنتاج نحلاف عمل حارج كدهما دت بودل ن وزت ثواب رأن مرقوف رفيت است و درحاث آمره است كيم وقصد دفيت صنه حسنه كا مدهو لهيد و نرائده كدم كوكون فلا . و مان ما شدکه برخیز دونما رسخه کودار د نوشته مشو د مرای و می نواب نهجه اکرچه نعلی خواب با مند و تهجه از دمی فوت کرد د و حکایات و اخیار درمین اسب ميا راست و خبراً ني اكدمحامليّ والرميّ ن موت لا حرماني ورمح معرفت دايد دازين معدن رآيد فاضلّه وسُرب ترغوا بد بوداراني ازغيران حاصل شوداريس بن عبدا مقد تشتری رحمهٔ الله علیه آورده اندکه فرمودخدای رتبالتزه ازعش با فرش مهیچه مکانی نیا فریدکدز و دی تعالی عزیز باشد از دار مبده مرتبی حلیه مرحلی را کوامت تغزموه غزررا زمعرفت خوديس غزرترن نعتبها بغرزرين مكانها كفاه اكرمكاني بودي غزز زازان معرفت خودرا درآن نهادى و فرمود خيين بمت منده كيغزيرتن مكانها بانزه عی تعالی بغیزد کرحتی مشغول کرواند و بی و ب کسی که آثر ایکه و بی ای درجای نشاین مدرکند و بیان دیکری دا مشاکد و جذا لت اگرخت ارعل منسرارت را تما کارفزی دار ومآق است وعمن بامدار و فانی و خلود و دوام مبشتیان و د وزخیان در بهشت و دوزخ موجب نیت است که دا عمی است واکر بقدرعمل بودی بهان قدر از زمان بودی که عل كردندوجه رابع آكر وعل رما عارض شود ومران معلوا فام كرددى ف غريت كدر ما طن است دربا مدان راه ندارد ودرا بارا كره كدمه ككر حون اعال مدكان مآسمان مى رند حق تعالى ما تعني إدات ال مغرويد الق ملك الصيفة الق ملك الصيفة بنياز النصيفة داران صيفة داران كلصكويد ما رخدا باس وسنخ خركونت وعم جركره وما وقزاشينيديم و ديديم و درديوان حنات وغبت بمؤ وبم حكونة تزاعبنداريم خلاب آيد كه لم يردبه وحبى تخيست آن منب مآن غمل رضائ مرا ولعض و كررا از ما كارزا أم في فعلان كذا وكذا سبوت درامه وعمال فلان منبده عمل خيررا طك كويد خدا ابن من كارْكر د وكيكونه نوليه خطاب آيد كه وحمي نتيت فيركر ده وقصد كرده است وحيا خامس اکداعال خریبی وانداز واست و منبت مؤمن مهمتنع تمراست و منوا بدکه مهمه را بوج دار داناهم مهمه نتوانمد کر دس ژواب منتزت را عدی فیت و خیران طاعا ورمنيت ومحدود ومنحدرنه وبرين قباس نتيته الكا فرسترمن عوكه منبت تمامه معاصى داردا ماعلش محدود وتنصر دربضي أدان است كذا قال بعبض المشايخ الصرفيه چەن نباست دېك والداريا ئېست پىحاصل چىتش بوريا ئېركاندوعل خلاص نىيت ، درجان ارىند كان خاص نىيت ئېركرا كارازىراى چى دوركاراو بيوسته مارونق بود ماك كرداً في على ازريا مستبع ايمان تورا بانسد ضياً وما تبدالتوفيق كلاب الكانبياات ايمان درشرع حبارنست ازكرومين واحتفا دادو مدانخ بيغه خداصتي لتدعليه وسكم اززد خداستعالي آورده وسبنده كان رساميده وآوردن وي آرامقيين علوم سنده وكرويدن خواور وجداهوال بودخيا ككركويند مرجه مخيا رمول التند صنال تشد عليه وستم ازرز خلا تيعالي آورده حل است يا برسبيل تغضيل خيا كمه حدا حدا مبرحكم كدكرده ومرحير كا آورده انمان آرند و كروندوا يمان اجالي در جسل و اتصاف بايان كافحات وكيلن درجها بيان تفصيل غيرا كحلامت وبيا بدرات كمعرد دانستن صدق بيغير وشاختن حي درصول مان كافي نودتا مرتر تعثقا ت كه نفادس ابر المه عدن كويندرسه والطن رأن قرار وآرام منخرد ما حال ال مكرو عيا د كه دين و دانسته را وجود والنجار ميرفيته والحا ب و داستن صدق مغرصل تندهليه وسلوكفرس ورزيد مذسرون رود خيا كه فرمود وجَحَدُ واساً وأمستيقنتها الفسورة و فرمو د تغرفه كأنون أما ومنطقة ا يمان من تصعبت فلي ت واقرار زبان سُرط اجراى الحكام است أكر الغي اران نباشد مثل كنكي واكرا وما حج إمان آدرد وسان ساعت بمرد ودرايني قسمي وكراست كه ما وجزا تصديق واقدار حيزى كنندكه شارع أنراامارت و معامت كغرسا ختدمت مسرية وصنم وشدراً روامًا لآن بستركب بن مورنيز محكر شرع كافراست أأرجه فرضاً تصديب واقرار واشته باشداً في عل صالح و اخل عنيقت ايمان فيست مكه شرط كال وست وايمان بي على ما قص بوداً مهنوراسم المان بروي اخلاق بإمد وصاحد غانداكراستناف واستحلال مسيت كلنداكر جرمنيره بود ندمه الم صقت وجاعت بنست وصاب وسلف مهم برين احتقا داوده الدوالد وفاسق ومرم بكفتندو فكا اسلام بروی اجراه پنموه نده ورمتما برمسلمانان و فن میکردند واز بعض ملف صحابه و ما بعین و خرایشان منفول ست که الامیان تصدیق القلت وا قرار با لکسان و عل بالأركان ملوداتيا ن كامل سن ورمين محول است انجياد محدثين ضغول سن مدائل مذكوره و تصريح محققيل نيان عبان اكرج يعبض طوا برها رائ بينان مُوجم

غيبت ينزوخيبت كرون نزدانيان شكننده مثوم است وروزة كال كاست كهجيعاعف وحاس داازنا فرموده مثرع بإز دامند ورمصا ومثتى أدرم خلست مبغني كرم كردن ا وسوختن وهون درذوختن وكداختر بفسراست باين علاقه ماه روزه لارمضان مام كردندواين دحه برتفديري درست افتذكه كفظوم يضان إذا وخلاع شرع بود وكومندكد دروقتي كمه شهر رمنیم و ند در آن وقت برد اکرم دور و ماستان و الداعم و بیجیرا کندیات بیجیرار ارکان اسد، مراین ست که قصد کنی خاند کعید در کرند ری مناسک جردان البكه سببلا كرخراني رفت دراه ما يف بسوى دى ومراد ماستطاعت نزد كثر على زاد وراحلاست ونزوا ما مالك بركسي كدفرت بيا ده رفتن دارد نيزوب متطاعت است ومعتددرين ماب غالب حال ست وبرين وجه دجه د درما منا في امن طرنق مبود چفالب در دى مدى مت است اكرد دموسر شرم وصی بدرای جهاد درکشتی نششهٔ ندبس رای ج نیزردا ماشد ومسقط فرصنت نکردد دورهدیث آمده است کدافضین تنهیم اکسی <u>کست که درکشتی خ</u>ی صنود و نیزا مره که هی اتحا قبض واح انيان يي داسطه كك ميكند فأل حون الخضية مسلى التدهليد ومستم حقيفت معنى سلام داميان كرد كفت آن مره صل قت راس سمير بست كرمان كردى فيعكننا لعجساً لع و وبصل تعدم رضي تدعنه ميكويدس كشات داشيم و حال نمردر اكرميرسد أمحضرت داصتي اتد عليه وستي وتصعد توميكندا والم چەرىپەن نطا بردلالت ىرجىل دا دانى دار دولصدىق باين ھارت اشا رىعلىمىڭ دېخىقت مېنىڭىختىنىپ نىزاكەجىرىنى بود كەرائ تعلىرد تەكىرمىمارا مەلود مادان حضرت ببرسده وي صلى الله عليه وسلم بيان كندومتي بيشنوندوستجديد الزايا وكيرند داين درا خرصدهات الخصرت صلى الله على الخطب في عَن الذهالا لفت المروس جن خردادى ازمعنى اسلام خرده مرا از حتيفت اليمان كمبيت قال كفت الخضرت مسلى التدعكية وكم أن <mark>دفومن ما</mark> للنسس حقيقت مان ث كديكر دى غداى ندات وصفات بثريتيه وسلبتيه وى وتهذيه وتقديس وى نعالى كنى ارجميع نقا لصروا اداث صدوت وملاتك فيروا بما ن آرى نفرشتكان تقد تعالى كەجسەم ئورانىداند قا درېرتىڭ كاپ شكال مختلفە دىند كان خدا بىد كەجىغىرانى كىندا درا ومتصرف آنددرعا لم ما دىن دى قالى مخصف ئىستندىزنى ۋمردى وما صفات شان درکتاب وسنت واقع شریاست و کمنب ه وایمان ری متجابهای حق تعالی که کلام قدیم او بنده میردار حرف وصوت و فرسا د مآنها را برمیز بران خود بایره و مروف واصوات ورانواح با رانسند فائد بای واسطه کمک مسمع از ورای حماب وهمه کلام خداندخی و آمات و قرآن مجیداففتر انها است از صیشت فصراحت و صامعیت و کفته اندمجر م آن صد و حیارات نبی وازان منزل برشیث و سی برا درب و دو برا مهم و و کویرا مهیم ما قبی حیارکتب مشهرو راورت وزبوروانجیل و و مان والقدا علمه ورئىسالمه وابها فتحترى ربيغامران وى تعالى كه فرشا واست ايشا نرانجلق رأى موايت ايشان وتكميل معاش ومعاوا شيان ومؤمد كردانيده منوات وات ابيان وردن سرانبيا ني فرق دراصل منتبت ووا جب است احترام وتغريه ساحت عزت ايشان ار دصمت نقص وعصرت ايشا أن أرج يع كمنا إن خرو و بزرك ميشرار نبوت ويسراز ومي مهن ست فول محار والمخد معفى ارمفسان وابل فصعن خارار معنى اداشيان من دوس و دا و وعليه والسلام نقل كرده المرميونسية واكربهت بخيلا ونسيان است وصيحوا ناست كدرا دران بوسف بيغيه منوده اند واسخيه درقران مجيدماً دم نسست صيبا ن كرده وحما بموده مبني برعوشا ن قرك داكس ومالك اميرسدكه برترك اولي والضنل كرحه يحدمنصبت زسد مبنئ خودم جرجه خراج مكويد وهناب نبايد ديكررا محال فدكه تواند كفت وانيحا ادبييسه ر عایت آن و آن بین ست کایکراز مهانب مصنرت عزت مبعض نبیا کدمتوه بن در کا ه اند نتیا بی رود از مبانب ایشا ن کدبنن کان خاص و نید تواصعی و دلتی و انکیاری صادر کردوکه مو بیم نقصر دو دارا نباید که دران دخاکه نیم و مرافقا و درخ میدا نبیاصلی تندعد دستر آن است که مرحه خرمرتهٔ او بیت و مقا دواست صندت اورانا میاست و وی جد ضنائل و کالات مشری داشانل و درهمه داسنج دکامل واقبوم اکی حضر وایمان آدی روزب بن که آخراز مندم دو دوم وأن عمارت است ازمدت مديداز ما بعدموت ما قبا مرقيامت إدراتمان دربيشت واعتقاد كني كمبرحيشارع مدان خرداده وبصحت رسيده اداح الخرت ازعذب قبرونعيران وعلامات قيامت ونغخ صور دبعث وجزا وحساب وميزان وصراط وحنت ومار مهري است وتغيمين بالكف ويتبر وشتره وايمان آري مايكم خى تعالى مرجيزر ازنيك ومددرازل دانسته و تعديركرد واست ومرجه دركاتيات واقع منده وميشود جمه تعضا وقدر دارا دات ادبهت جا كاوزمود إمّا كلّ شيّ ضقام بعدر وما دِج دآن مند كا زاامرونسي كرده و بندكان دا در فعل حكسب و خلي دادر و ثواب و متعاب داران مترتب ساخته و در متيفت ثواب فضر اواست و عفائب عمل ۱ و وخلق *اسبا*ب وترمیتب مسبعبات جهد تبقدرا واست واین مسئله و برحه و ره ب ایمان ندکورشده ورحله همبین شرح ومی<del>هن ک</del>شته است و دره ب الایمان مقیرما تحتیق ریمنام وتغفیل ن کرده شودانش و انتدنعالی و طالب مساوق را باید که تعسومسائل زایی قبل خال و مجث و مدال تصبیر نهاید دورشک و شهد منیفته والخي صرورتى است زآن دررسا لديكيل إلابيان في تقويته الاتعان ميان كردها يم وثابقدا تتوفيق وبدائخه ورتعض وكرسوال دحراب اسلام وچه ن ايمان اصرابيلام است ومفدم ران خائد کلنه شدوجه آن نا مراست و وجه تقدیم و کراسلام را یمان سوک طریقه ترقی است خیا یکه مبدایشتیش میان میان صاب کرد کم مرتبکتیل وتورداييان واسلام وأعلى داتب ومقايات است خيائكه زمورة ال صل قت فال فأخبر بن عَر الكفايات كذت المرد بان صفرت است كفتي مين خرده مرا از احسان کمچیت چن دربسیاری از آیات واحادیث ذکراحسان واقع شده واثرا درجه هالی نیاوه و مرتبه کال داشته اند بعدندا ستفساراز منی اسلام وايما ن أرحيَقت احسان نيزسوال كرد ما المردين برتمام وكال مبين كرد رومنى احسان نيكى كردن است وآن بروه وجداهلاف مي ابدنيكي كردن بردم ما بغام و

اكرام ونيك كرون فعل دا برد حدثميل ونجويدوا تبعان وخيا كديايد وشايد مجاآ وردن أزاكوياا نيجا نيزاحيان كردن است نتفسه خرد ودرخلا ف اين صورت فللمام ومدى كرد ن است با او مطاصل من اخلاص وصندروخشوع است درعباً ومتع الن مجتبيقت شرط محل كانشان صحت اسلام وايما ن است قال كفنت الخصرت \_ دسترور میان حقیقت احسان ان دلخترک الانتریکا خلعه بنوا ه احسان عباوت گرون ست خدانعالی را چانکه کویا می مبنی ورا وشک مبت ه کسی داکد این حال ما سند وربهایت همیت دلعلیم و ا حبلال و حصوع و خشوع و حیا و سوق و ذوق و محتت وانجذاب حارد دو داین مقام مشایر هاست و مستغراق در دریای دوق وصندر وفرد ترازان مرتشه ما قبداست کراکا و بودن است ار نظراتهی و علم وی تعالی مجال مین خپاکدفرموو فان آنکیب تواه کاقامی براکد در دریای دوق وصندر وفرد ترازان مرتشه ما قبداست کراکا و بودن است ار نظراتهی و علم وی تعالی مجال مین خپاکدفرموو فان آنکیب تواه کاقامی براک نيستى توبانيحال كدكوا مى بني وداعبا ون كن ورا باين صفت كه حاضراشي ذين كدمي منيد ومي ترا درابيعيورت نيزعوف وخشيت واحتياظ ورحركات وسكنات ومنبط ورعات افعال واحوال واوب وطامنيت وعدم النفات بيمين وشمال لازم مال خوابد بود جينا كديكي درحضرت بإ دشا هي كدما فظ ورقيت ومشابدا حوال اوت ا منا و مابنندم بال مبیدی وترک وب بردی تنک کرد دوآنی ما وجرد آن ماظر وثث مهجال یا دشا ه بود ا درا حال دیکر وحضوری ولدتی دیکر باشد که فوق آن متعده رسود وقول سيّدعا بدان واما معارفان صلى التدعليه وسلم وجلت فو عين في لصلة ورمقام اقل است و ما لا تروكا لترازمها ما يت تما مهُ عا مدان است ثم فهمْ و با بعد در طاعت وغبا دت سته مرتبه است میکی انکه بهمان قدر که ابرای و مرکند از اوای واحب چنا نکه قضا داجب کردو د کرانکه احکام ارکان وشرانطانها أنزانجا آنده كم موجب صدل رضا وترتب ثواب جزيل كرده و باطن نيرازه وق عبا دت وښدى متىلى شود د مايا ترادهمه انست كه درمنا مومومعبود و حضورات ا قدس دی*م تعرق بایشد و درنماز کدافض* و عبادات وآنکل تراما س*تاست محا دانی معنوی بقدس دات آ*لهی تعالی *شاینه ما صل برت که باطن مینورا منیت آن* نهنگا میکرو و که کیفت آن جزء مذوق نتوان ما منت رزقنا امتدوا نین صدیث امکان روئیت حنّ تعالی درآخرت اسنا، ط متران منودکه درد منیا به ترا کم حجّ حیما لجازانا محروم ومحوب است وچون بن حماب براخته کا نکث تراه انک نراه کرده خیا نکه درآخت واقع شدسترون دیگر موم القیا تراسحدت ولهدا در صابت روئیته وصتّ کرد و اندمحافظت مرا داینماز درا ول د فروا حران که میقات ر دمیت ماری تعالی است درمشت مینی ماکنشهرو د دات بهمرسد و منهی مستعدّ روا تصری کرد و که قوت بصیرت در دی درآن نشاء ت ابداع خوامر ما فت فال صل قت کفت راست گفتی بهین ست معنی حسان که بیان کردی آ بتآکه من ی دین و کال آن برفقه د کلام وتصوف ست داین حدیث شریف بهان بن مرسّه مقا م کرده بعبلام انشارت بفقه است که تنصش بهان بر ا عمال واحکا م شرعیه فرحیه است وایمان اشارت با عتقادات که مسائل اصول کلام آند واحسان اش رت ماصل تصوف که عبارت از صدی و خیا الی انتداست وجمیع تمانی تصوف کدمشامخ طریقت مآن اشارت کرده اندرا جربهمبر معنی مت وقعه و تعتیف و کلام لارم محد کواند که میریم کی ویکوا تمامی نه پذره وصورت نبدد و تصوف بی فقه صورت مذبد د زیراکها حکام آلهی بی فقه شنا خندنشو د وققه بی نصرت تمام نیشو و زیرا که عمل برصرت توجه تما می نیزیره و مرد ربی ایما ن صیح نکروه رمثال روح و حسد که بهجکدام می دیری وجود کیرد و کال نیزیره وازایسی فرمود امام الک رضی انتدغه من تصوف وكم تبيفة فقد تزمذق ومن تفقه وكم تنصوف مفيد تفسق ومن جيع مبنيها فقد تختف كال جامعية ايرباست ما في ميرزيج وضواوا لتروفي من ابترا لأرم الألا وچون احکام دین دمغا مات قرب ویفتن بهمبین کشت اشارت نفیا مرضامت دوجود علامات دا مارات کرد ما تبنید کرد و ما غث ترا له ارتحادت وتحسير كال خيائم ومووفال فلضوبي عن لكتاعه كفت غرد الخصرت صلى تندعليه وستربعدارا نكدبيان كردي اسلام وايمان واحسأن ما خبردهما ا ذوقت قیامت کی عائم خابد شد و قیامت را ساعت با وجود طول ره آن ما عنیا رآن کویند که قیام ا ویکایک شود درساغتی با بحت اکم با وجو دامن مها طول وامتدا درُزوحَ تعالیٰ کا کمیاعت دارد وساعت در بغت معنی پارهٔ از زمان غیرمعین ومیدود و دراصطلاح ام حساب نجوم کمیزو از بست و حیار خرواز روز و رثب فال کفت انخفیرت صلی امتدعیه وسیرمالله شول عنها ما کیلین کشاتل نبهت اکس کیرسده رئیده اورا ازوفت تیام ما حت داماز اركسي كەيرىسىدە ست ىعنى نىستىمىن دا ما تراز توبدا ن يغنىمىن و تومېر د دېرا بريم درما دا ئىستىن كۈكۈكى بېرىسائل دىمسئول مېيى جال دار د كە از اجز خدا دند تعالى كىسى غدا غدو دى تعالى ميچك ما إز ما نكر ورسل برأن طلاع مدا وه قال فاحبر بي عن اسال انها كفت بس اكر علم بدقت آن نتياري خرده مرا از علامات قيامت ونشانها بأو الله التعليف الاصلار بنها كمفت بخصرت بحي ارنشا نهاى قيامنت اين است كرزا بدرا و الك ومربي خود روزا ويل و ميان مرا و ازاين عرارت شراح دالل ت اکثررآ نند که مرا دیدان ازکثرت اتخا د سرادی است و پیدا آمدن داوزا **در کان** کهنست مها دران خو و محیت بنسست میرران مولی و میدانده ها مالک اتما لا عتبا را نكه امرال دى مدار نموت مها مُرو داجع ما ولا داست و يا با عتبا رتصرف ولاه در مال والدور صيامش با و ن صريح يا دلالت آن بالعرف و عا ه بود ان این طال مرفیامت را بجبت و جو در قد و تنغم و جروج از دائره توسط وا عندال دراسیاب وآلات معیشت آست که مفعنی بخروج از انتفام احوال و منيا و واختلال است يا بجث بشغرام آن كزت حبار وبسياري مبدآورون واسيرسا فتر إيشان وشا يدكه درين ميان تعضى ارا ولا د ، ورآن حرد را ندكروه وم ساخته مبارند و ما لک انها شوند واکرظا مرمنخر در که ما وران ایشانندخو د دامیم وستمربر ملک ماشند واکرخا مرکرو و بعداز مملوکیت کا دشوند یا بجهت انکرکژ

جها د باعث استیلای مسلما مان برملا دکفروغلبه و قوت اسلام و کال اواست و چرن برکالی را زوالی در پی است مخرومنذرما نیما و انقطاع دور د ولت اسلام کردها قها مرن*قامت است وما بحبت استازا مرسوءا د*سا ولاد ما *احهات وعقرق آنها ومعالمت كرد*ن ایشان مُنسَ معا بله ملاك وسادات اكركو نيدكه كُرت حباد ما ستی مرطادگفردرا ول اسلام لسبار بود وظامران است که علامات قیامت در خرره ن پیدا کرد د حواش انجدا ول اسلام نیرانخرزه ن است نعست انجی کدشته واکر در آن وقت نیزنصفی زعد مات قیامت میدا آمد دو رنباشد و نی*زشا بیکد درآخز* ما ن جیا د و است*یداشتیرازمیش ترکر* د د وامتدا علم دبیفرکونید که این *اخبا راست به بیع احهات* افز ورآخرزه ن بغب واحوال مردم دررعامت احتكام واختلاط حلال وحوام وشايدكه بحرت تداول ميتى وزرداد مشترمان بدست فرزندان افتد ومضرب فلدالاقدر مهاج صا وق آید ونعض کونید کهان کنایب است از را مبدن دا بان موک وامراً رکه چون موک و حکام شوند با دران ایشا ن دخل رحایا می ایشا ن ماشندوا میشا ن موکیط وند ونست با نها واین نیز در *آخر زم*ان میدانند حضوصا دراننای دولت نبی عباس و رؤسا وا کا *را کرگفته شو د که رستها تباکه بر*ای مامنی<sup>ث ا</sup> س و حال يخد نضه ريا تي كدكر ده شدشا من وكوروا ما ث است جوا بزائحة موصرفش نفسر النمراست لد نفطش مُونث است ومغنى اوشاً م و وكوروا ما شامت نخنت از هند نغطنه واً حلال شان حضرت برور د کارتعالی اکرچهاطلا ق رب ماضاً نت ترغیر وی سبی نه آمده مامرا د منبت است و چون حکم دروی مخینیین درابن بطریت ولی خوار دو در روایتی بعلها آمده مجای رمتها و بعله نزمه نی رب وستداست واکرمعنی روج بود پنز مبعض توجهات مدکوره صاد فی است جاکگا سی کنیزی درنبد کفار آورده و ۱ ورا ما درخود فا دا نسته ترفیج نمایدو وطی کمند یا در صدرا ول ۱ و استنکاف داشتند از وطی ما و درخود فا دا نسته ترفیزی در براثر والقدا عام واب توتك الخفاذ السواخا المالة وعاءالشاء كوازعلامات قيامت آن امت كه برميني تواي مفالمب رمينه ياين مرمنية تنان فقراج المدكان كوسفندان رايعني به منی فتر مبنوا را باین صفت که **بتطاولوی ف ا**لبه قبان تفاخره کمبرکنند بریکه کردنها و و فا نها یغی فقرا و با دیانشدان که همیشه یفقرو فا قه و مولت در مهامانها میکذرانینا وكوسينيدان كداحرا موال عرب است ميجوا نيدندمغزز ومعتبركره ندو درشهر بإساكن شؤندوخيا لها مبندنيا كنيذ وسيكد كمرتفا خرنما بنيد واين نيزعلامت فيامت ونشان تخوزه أن است كدموجب اختلال دى انتظامى قهائب عالم وماعث عزت وبزركي آلاذل داسا فل وحمّال دسبب خفارت والإنت اعالى واكاروصام امت آورده اندكه ذوالقرمنن درعهد وولت خودمهمه را برحرفتها وصنعتها وكارم كهائباعن جدموروث بو دومناسب حال مبرطا يفديو دميداشت وتغييرونندمل دايدان داونمزاز من والمان وسلامت وانتطا مرکا زمانه و دلت اوابين بود و درصيت آمده است كه قائم نشود قيامت ما نگه ما شند نبره ورمختمند ترين مردم در دمناليمان ما بیغردان ونزآمده *است که ارعلا*، ت فیا کم*ت است که پیکان نسب*ت وزبون با شندویدان مگیند دغالب بوشیده نم*اند که علامت فیامت ارصغ خوکه می بسیا* دنیا خِنَا نَكُرد رما بُ اشْرَط الساعة ما مانشاء مهند نعالی و لسکر اقتصه رفزمو درزد کرامن دوچیز که مَرکور شد کرمنی ماقتصای آن کرد ، ما منا والله علمه فال محمد علم بن خطاب شم أفطلن این نتوالها کردا نمرد و جوابیا شنیداز این خرت صبی تقدعاندو سنم پترروان شد فلیشک مله اسپ در مک کرد م من زمانی برن و برن برن برن من المان من المدعلية ومسلم كه المرد كدبو و توريش كفته كه مرا ومساعتى طويلا است بعني درازي وكوما مبي المرنسبي است ورمش اين فضيحيب و وراز دوني نسرت بدم أران حضرت صلى الله عليه ومسلم كه المرد كدبو و توريش كفته كه مرا ومساعتي طويلا است بعني درازي وكوما مبي المرنسبي المست ورمش اين فضيحيب وغربي الختصابي حال ومقتضا ي طبيعت استعمال دراشفسا روسوال وي بود وصبرزا ني قصير وكليار دروي كثيروطول بود ودرروات ويوم بره آمده كم نست دا دا نمردیس فرمود آن حضرت صلی الله علیه دستیر مازکردانیهٔ و میاریدا و رایس رفتند ما بازکردا نندیس فربرندچز رانیم فال کیلے پیر برگفت آن حضرت ملا ماعرانك وجب من السَّائل اي عرآباده ملى كدوداين مردسوال كمنده قلب كفتر من الله و ومولاد أعكم مداورسول مداون وابراا مير و ميراند و رضي المدعنه المعين كه حيات المصرت صلى المدعليه وسلم الراشيان النفهام واستعلام ميكرداين كليميكفتندو دا وا دب و دانش مران ميدادند: غال هذا الجبر شبل كفت أنضرت مسلىندعليه دسلم اين سوال كننده جرئيل بود وحبرئيل اسم *سريا ني ست معني وعبدا* بتسافا كم **بهُم آخر بنيكم آم**رشها درحالی که تعلیم *سیکندمشما در دین شمارا و قواعدوا حکام آنزا و استا و تعلیم درایتی مجرشل مجت* با عثیت اوست بسیوال ربیات انحضرت جواب ایرا و شنوامانی اتن صهابدرا وارواقع جون سرس عامل وحي ومبلغ علم است نسبت توليم نوبي حكمتقيقت دارد غايتنت دراينجابين احكام معلوم و ومفصورة توكيروتجد يمكم بآن بود وارانها معادم متدكه دين عبارت ازميع اسلام واميان واحسا لاست وشريعت ما ماين مجرع است و كابي دين براسلام محصيصه ننزاطلاق يا فته خاكرا تَنْ الدَّيْنَ عَنْدُ اللّهِ الاسِكامُ وشريعيت ميزما حكا م فرعيهُ فقه يخصيص مي إيد خيا كل شريت وطريقت وعيفت كوينداين مرسته بيزشعب واجرا وين الذوجينية ت حقيقت شريعيت است ما الجديدان ميان أورده المذ وتحقيقك آن برشند والخدشنيده الدهيا ما دريا ببدمة جزي ويكرمنا زاج الجمادين بنی است دونیشه و و مرکه غیران فهدخلا کند وانندا علم الصواب و واله مسکلم رواست کرده این مدیث رامسلم ذاکره پنجاری نیزانزا روایت کرده ست ولیکن ندازعرب دراصطلاح بوریث متفق علیدنیا شد ونجاری ومسلم مردو با بنداین ارابی مربر ونیزر وایت کرده ایذ ولیکن با صدیث عمر مخالفتی ورالفاظ داردخا كوكفت و دواه البوهي وض معلفالا وروات كرداين مدث را الوميره ، في لفتي ومغايري كه ما مديث عروارد و فهد و در مديني كه ابو مبريره روايت كرده است البينين آمه كه وإذا رائيك الكفاة العراقة العمم المهم ملولع الكوض و نشان فرب في مت آنت

له حون ميني توبرېنه بايان برېنه تنان كران كه نخان بين ، دان د بيخوان راصاحب دك و حاه و حاكم في خيس لا بيكه چې الكرانته علم قيامت و د نت برياشدن دى داخل ست درآن پنج چرکه منداندا سیج مجی کرخدی تعان بهم فی ایمر پسترخ اندازای میان دنید بن نیج چرکه از مرخدا دانداین آیت راکه ان الله عندن حلم اکستاعه درستر کرخه می ما ما داوا نه زوخرا وعرفيامت كه كي خوابور سيد ومنبخ ل الكفيت الأهده وزوا وبت علم اران كه خوابد فرساه ما أخرات كه وكيلم أفرأ فالأرصام وميدا لمددى تعالى مه غيروي كصيبت ورشكم زن ما وسيرا دخروا أم . ذا کمیٹ غدآ دمنیدا ندمیج داتی کمچه کا رخوا ہزکر د فردا وَکامَدْرِی نَفْسَ بَیَارْضِ تَمُوتُ ومنیدا ندمیجیک کملام زمین مبرد و مرا دا ناست که بی تعلیم لهی مجساب عقل میچکه است. مغداكسي آزانداند كرائم وي نعالى اززد خودكس را بران مذبوحي والهام منفوع لبك وعن إب عرضي لله عنها ولادت وي ميش ازوجي بمك مال وداسلام آوردم ا پررنز کوارخود درصنعرس ولعض گفته اندمیش ازوی آورده وابن میجه نشده ها ضرنشد میررا ارتبه صغرس ودرحفورا و احدرا اختلاف است وبود وی رضی اقتد عنداز ابل ورع و زمروسخت احتیاط وریخین و توقی درفتوی وقوی دمشقیر بود درا تباع سنّت جابرگوید رضیا مدعنه نیبود چیجی از اکرا کایم اگرد بدنیا یا میل کرد و نیا بوی اتناب عیرضی اقد غیر فال قال وصول الکار صلحالی عَلَيْهِ مِنْ اللهِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ اللهِ اللهِي متدار منول منه وكالمنت يول كوابي دادن بخدائي خدا تعالى وتقدس وسيغيري مخرص لتدعيه وستمرط فالم الصللي فدوتم برياكردن نماز وكذاردن أن راست ودرست ولمبلاء الكافخ سوم وارن زگوه ال والکیج حیارم ج کردن و حصوبه وصفان سرم وزهٔ ارمصان داشتن ستایگردند مسای نی دانجانه که این بنج چیزتواعد و دعائم وارکان آمند داین مانه اسپها برااست منفوعكي بحديثي البيه هربرة وضيل للمصنه ورنام وي اخلاف بيارات اشرعبدالرص است وعبدالتدنيز كفنة الدودرجا بليت نام اوعبالشمل به أوديا عبدعروها آمده روی کینت بحبت نیا داشتن وی کربهٔ صغیره دا زباه و درس ست اسلام آور د درسال خیرکد سال مؤتراست از بهجرت و حاضرت آنرا ما آنخضرت بعبازات مازمت کرد ومواظهبت نمودم طلب علم دقا نع شد به سپری سگرویو د ازاحفاصی به و بود حافظ متین متبت ذکی تقیص حب صیام و قیام و ذکر نسیج وتهلی رضی متدغه فال قال و سول لاته صلی لاته علی آلا و اس ارت ازابي مرير كركينت كفت بيغرض لندعليه ورآ الايمان وبضع وسبعون شعبان ايمان الفياد وخيد شاخ است بضع بكسره وبفتونز آمره ما معددات ازسة ما ومكه فعار شبده نما مركه شعهای ایمان ازاخلاق واعمال د واجهات وسُنین وسنهات وادا ب برون از حدوحصوا حصااست وتعیین عدد مقوض لعلم شارع انت شایدکدا صول احکا مروتواعدا با ن اجعها من عدد ما شد که فرمو د هاست و دربعض وا مات شر ت وخید نرانده واختلاف این روایت شاید که بحت آن ما شد *که ا*طا ب مهر د وعد دصیحها شدنس کا بهی این رااعتبارکرده فرموده و کاهی آزایا بجت انگه آول دحی بعید د کمبرآمده ما شید د و قتی دیکر بعض ایجا مرد کرران افروده شد و نسخو هنة امد که مفضو دار ذکراین عدد حصر ونتیبر بنسبت مزد بیان تعدد و کمنرارت واین توجید در عد دسبعی*ن درست افید کدرکران دربیا* نهمغی تخشر متعارف است نه کرستین مالکی وكريضة رائد رسبعه بنترخالي أرميا فاتي ماين مغنيت مكرا كمقصود مبالغه درمكترات ويعض على ازراى بيان شعب ايمان بعدد معين متصدى كشته واين خالي وتكلّو میست چه به بیاری ارانواع دا فراد آن ارحیط به بان اینیان میرون افتا ده و محماشعب ایمان ما و جود نبی وزار صحصروا حصا راج است ما صل و احدکه نمیمالفسر بخصیل بداء ومعا د بنخسیه کال علمی دعلی و آب صحت دراغتها د واستها مت درعل ست *چنا نگه در قرآن مجید فرمو ده* آن اَلَدینَ قَالُورْنَمَا اللّه نَمْ مُسَسَّعًا مَرُّ او درطا منع و انخصرت صلى مندعيد ونسار منداء ومنها مي آنزاريان فرمود تعبل خوافضلها طول لا الدالا المتأرين المنا بي المن منه من المنا ا باست دامیان آوردن *سٹ بدان ط*ید غاصاً الماطلخه الکھنے علی القیو و فروترین دسپترین آن شعبها دورکردن اینجا مذرکندمرد م رامنل خار وسنک ولیدی ازداه وظل مراز دورکردن مرداشتن اِست بعدازا فنا دن واکر مهمازا ول نیندازندوراه را پاک مدارند نیز حکود ورکردن داردیکه مراد مطلق ترک اندای مروم وازا را شیان نی بختیقت این رفرنسیت تبرک دجود و دعوی مهتبی کرمیداء همریشر و رو قباع است شعب کردارخار دستک نیداین جدر مزلود کننی و حودخه دهمریدا ازميان طاقبناء شجعتمن آلك بطأن ومثرم داشتر بزار رتكاب منابهي وما ماستنها شعثه علمهايست ازايمان وعده است دركار دين ولهذاا وراجدا أور د تخصيص ذكركه دحا دنغتاغروانكساري است كه حارض مشو دا دمي را ارترس كا ري كيعيث كرده منوران و درشيع مراد عان سيرتي است كه باعث مبكردد بررميز كردن أزمانوها وانع مي آيدازتقت ورق وحيا اكرچ محطبيعت وجنلت بيدا آيد وليكر وروجود حياى فشرعي اختيا رنبده وريامنت وراد خلى ست خيا كدورسايرا خلاق وتهذب آن سيدالطا بغه حنيد بغُدا دي قدس انتدستره الغير فرمود ه الحيا حالة متولد من رؤية الآلاء در ديه التغيير حين منبره نعتها ي خي درخو دبي امدازه مي مبيند و درا داي خي شرك ا تعقيرشا ووفيا يدبيدا مئآيدادوى شرم منفئ عكبه وعن عبك لله بن عبو وحنب الله عنصم العبريس بروبن العاص بن وائل سيم وبهم ا بن عروب بنی ست از ویش عابرعالم مهائم کانم بود وازیدرد واز دوسال خرد گربود و کاتب احادیث سوی بود ا بو مرره گفت که فرق میان من ورسی مهر بود که ومي اها ويث منوشت ومن نمي نوشتم ومحتب ابل مبت بود اكر جرجت رضائي پر ركه تخفرت مسلى تندعيد وسترا ورا مدان وصيف كرو ورمي بوذي مرا و دراصل نام جرم و بود عاص اتخفرت مسلى تعمل وسنر عبدا تندنا مركز وفال فال وسع كالتصليل تضعل فت عبدالتدس عروس اعاص كفت بغير فدوملى ستفرد سولمك المركب كالمكون من لسان في وسلان كالكي مسلات الدوسلان الدوسلان الدران وي ووست وي الرائية ست كميذه فالمنزا كوله وبرسب زندور بجاند وغصب وتضيعس مرست ونبان بمبت كاست كداكثرا نواع ليفراياين دوهضه برباشد وزبان معرامت أزانجازان

ا نسان ست دمیشر کاردار دست می آمید و تقدیم لسان مجبت اکداید از بان غالب تر دسخت تربود و *در کذشت*یان دابل زمان در سند کان درافته دایدای دست خرمی م

منود وكتاب در مكرزمان است مكروروي مدست وزمان مروداندااست وتطبيص مسعانان ما غندارغالب واقع شده والآكافوان كدفهي ومطيع الاسلام باشندوين حكروا خلافووا ر دایت این حیا نامن سام الناس واقع شده واین عام راست کذا وکرالسیوطی در به رتقار پرمرا دایذانبا خاست داتا بخکمشرع بهرچه آیدا زر جرد مفرب وشتم ما بژ بو دو دربیض مواضع خ واحب كردو ببت بهل حكمترع آب فردن خلااست وكرخان بغترى مريرى رداست ومردانت كرسلما فراصنفشل فامت كدمردم را يذا كلذومسلمان مايد برين صفت مايند و مركة ماين صفت ما شدكو مامسلما ن ميست ندائد مركه اين صفت دارد تنها مسلما ن كالاست اكرچه دربا قى احكام داركان دين تعبير كندخيا كمه طوران كو ساش دربی از ار و مرجه خواهی کن که درشریعت ماغه زین نماهی نبست و حقیقت مراداین ست که برکه با دای حفوق بردر د کارتعالی حتوت خوا محا می کارد مان کال است ما آلها آجوم بر مان بنا الله عند و هجرت کنند وکسی ست که ترک کنچیز را که نسی کرده و با زداشنداست مدای نما بی ازآن و اکه هجرت ورشیع منبی میرد را کال از دار كفريدارات مام دكرنين أرفتنه دين است وابن راميح ت ظاهر وكونيدو مهوت ما لهذا نكراً رموطن طبيعت مرآيد وارامخ نفس وشيطان بدان داعي امث بكرزد وتُرك وبدو رعت هموت رای بن عضامت و هرکداز و تم این غرض ماصل شد و رمعنی مها حراست اکرچه در و لهن باشد کمرا که صدرت هجوت و لها برآن نیز واجب کرده چها کم ا درزها ن انحضرت بودصًا بي تندعيه وسيركه تمسيل إزا از كمه بدينه واجب بو وهجرت كرون ومقصودا زاين حديث است وترغيب وبهاجران است برترك مناهبي مايخود ، اكتفى نكنيذ و مدان مغوورنه بيانه بيا خاطرانها ست كرصه رئيساً مرا درنيا فنتذ بحصه ل ثواب آن شرك منتها نه هذا لفظ آليفا د بجباين حدمث كدنموكور شد نفطانجاری ارت که دی ماین لفظ صدیت کرده و با روایت مُسار قدری مغایر آی و مهانفتی در لفظ دارد دنیا که گفت و انسام ان دخالا سا الکالنج ملی الله علبه ه ه سه این از انجیس آمره که مردی برسید ارای رست صابی تدعیر دسیم ای الکسیلیس نجی کدام کی ارسیم مان سراست قال کفت بونیم خود لم الكُشْلِق مَن مَن كَشَانه و ويرسل بن خَرِكه والمهاجرين بهجوانهي اللهُ عنه ينت ونل تهرعبارت مولف مرًيه است كه باشه فعافي وعَيَّى الذَّنَّ بن الك بن النفرالانصاري الخرجي خا دم رسول متدصلي متدعليه وأسلم صد كرد اتخفرن را دوسال دوراً مدور صدمت ودي بشت يا ندسال ووانتقال كردسمهم ورخلافت عررضي لندعنية ما تفقه كنندمردم مردى دوئ خرصي ليات كدمر دميصره سنه حدى دنسعين ماقت دبسياراست رضي لتدعمه وآن حصرت صليا التدهله كلم ا ورا بالنماس دالده اش دعاكره وردنيا ودين وردين حكويدا بآ دردنياعمرا ولصدرسيدوا ولادا وانصدمتها ورشند ونخلستان و درسال دوما رميوه ميدا و خال خال وينكول اهتر مسلى هند علك موسل للا بئوس أحد كم حنى ألعين إحب البعد ايمان بن آرديكي أرشى ونس كرد ومؤمن كامل الأكام المرمن ورت واشتر ترمرسوى وي س طالت و في لك والنّاس الجمعين از پُرسُ و فرزندانش و مردم بهمه منفوث علبٌ قد نشأ ن بيان مُومن كالمانت كريني مؤدا صلى بعد وسلم محبوب ماشد نرومومن چداربدر و فرزند كه كالمطبيعت وجبات محبوب ومرغوب اند وجيسا ترمروم كما بشان علافهاى محبب ومردت درميان دارد ويجلت وچه اختهار وباید دانت کرمت و و تسراست یکی چهار کفار اختیار نبده بیردن است و محکطبیت و جبلت می اختیار با نها ایخدا بی دارد واین قسیم خارج میث ا بخرورين است كەنتىلىف شرچ دىرىھىس ئوچنىل ئەمىرو دىپ مادېحت درنيچا مېقىنچا بوگود كەخقىيا رُدرآن مەخلى شد دىتىلىف درآن جارى كىرد دىس مرا دېلىپ بىلى زجيرما نب الخذرت است صلى مندعك وستم ورا دائ على بالتزام دين واتباع ستنت ورهايت دب وائيا روهاي وي صلى متدعليه وسترم كه ومرح غرا وست ش دولدووالد وابل دال دمنا ل خيانکه اصی شو د به ما کفنس خود د نقدان هرمجهب نه فوات خق دی صلی انتدعیه دستم خیا مکه حال کمرا صحاب نود. و وکرنفسر قرانها ککر خائر دردعای انژرکه محیت خن مل دغلارا ورواستایست و فرمودالله احباحیک احتبالی من بنسی و مالی و ولدی زیرا کرد در محت و لدو والداختیا ردا مرخلی مهت نزد *مِ درتن*کیف<sup>ا</sup> متن بدان *اَ صبیت خودشد تی د هری ما فت کشن تحلیف بدان نخر د مخیات خود مرحق صل دعلا با ولهٔ دا دریعغیر بردایات وم الها م* ب ردللعطشان نیزآمه و که اختیا روا دروی نطقاً مرضی نبیست یا اکرزندیج و ترمتیب رعایت کرده فاین مرند دا که احبیت نسبت بواید و دلده صل کمندس این بنسبت نفوس ایشان منز ت که آن حفرت صلی مند علیه وستم انتظر رضی امتد غدیر مید کرچال صبیت و داد و مث مبداری دنس ماغیوار اینرشرک م کروالی کفت ت ميدارم ونفنس را وفرزمان ومال ومنال دائير دوست ميدارم بين ن صرت مهايات عليه وستردمتي رسين عرزه و تصرفي كرد ويرييا اكدن حال چسبت وجكود مى ديا يى كفت ساقط شرحت الع ال وآ ، محت نفس م نورا فيست بارد كم دست رسين **يو**زد ويرسيعا كنون **يركي كفت مريسا قطاش** منبت نوبارسول متبصلی شعلیه دستم رباعی عمرم هم چرف دروفایت با دا حان و دل وین من فدایت با دا معبوب من نطان و دل وعرتوائی مرجیزم ختار بهت ا دا و بدانگدنشای معبّت و باعثه مود ت حس با احسان داین بردوصفت از مخترفات بکلل دتمام منحدارت در دات میز کائیات که اجماع اکل خلق متنظم القد علیه دساً و درجيقت منصرومقصور است دروات كامل الصفات صرت وامب العطيبات بل حبلاله آن ضرت مِرَات جال وكال بيت بس معيت را خوا وانسبت مخسرت غزت کنند یا محضرت رسالت صلی اندعلیه دستم و ارند مره و مهیم ست و مجتمعت بردیکی ست رباعی میم هست داری هم و و و کرم میزده هایت داری بهجهن در امُستم و بهاحسان محبوب تولگ مردوآیت داری وعند نخال فالی وسول انتصالی منت علید حد شکم ادیم از آنسر رواب است که آنخرت می اندوایم

او تعليم ويزبيت

فرموة ثلث من كن بنيه مغصلت كبركه بشدكة ن مضلت دروى وحب بعن حلاو فالانجان م يسبب بن منصلت شرين ما زاو ذو ت كميروبا يُربابنيدوسيروسَجُور واورا خدامتها لإزُلونِ كِلْمَكِيمُ ان الله الله وخيائكه اخرست مهدار دُكاناخة يشر، وَلَ مَنْ وَرخ منعَنى علب ه ابوالغصنول د و **وکلان ترد** وازآن حضرت صنابی تندهایدوشلی بسیسال و معین کفته اند بدوسال د و و دا دست و پیش از عام الغیل پرکیسه مو و د معاون معنول به و **وکلان ترد** وازآن حضرت صنابی تندهایدوشلی بسیسال و معین کفته اند بدوسال د و د و دا دست و پیش از عام بدلوام وسقائيآن بوي والدبو وقديم لاسلام بو دوليكن بنهان سداشت زام كمه وترا مدن وبغزوه بدريم المشركان كمره وجربو وعرادش دوسشت آزا وكروم ين زموت فالفال وسولاً فته مسلّ لينته عليه وصلم كمنت كمنت بغيرض صلى مدعيه وسلم خداف ظعم الايمان جشيه فزاه يان ما من مضى إلله بمعيصلى اللدعليه وسام وكرفت وراجيريخ دوسلوك كروط بي اتباع اورا دوا ه مسلم د دراينجا اشا رشت ابكر دلها ى سسليم از امراض خملت مهكر و ةنغم كيند ملذائذمعا خي خاكة نوم كيند بغوس لذائذا طعه وسلاست ملب و عاميت ازين مراض إين سيچيز و و ميركه زايين بو د طاوت ايمان في دنيه وتن ولذت وأنمير وفك كارتعكس مود والأآن نعرت كروخ اكله بايست كراتلخ إبه وعن إب هرب فا مضى لله عند فال فال وصول التعصلي الله عليه في يت صلى للدعليه وسلم والذى نفس محل مب وسوكذ كبراى كدتهائ وات محدد وست قدرت وست الإسمع بي احد من **له نه الاحدة** نشن<sub>و</sub> دمرابديم ليزين امت و زسد خررسا انت من بومي داست جاعت الامدة كونيد كرونستا و ه شده است تها دوننده امهل آب الاکان ملی اصفاب المتا و کمراکه اشداکه از این وزنه بینی مرکه خررسالت رشمنید و است شدر و وی عجزهٔ من وَکروید مين من كا واست ودائم در دوزن موداكر مازابل كتاب اشد دوا ومسلم وعلى بي موسى الاشعرى صى بي مبل كبيريت ام اوعداللد وبتر واشعر بهنب ول زيس بمكامده ومسل ن شدو بحرن صبشه كرد بعدازان ورفتي بملازمت آن حضرت صلى متدعليه وسلوا مدوبا نعام واكرام ومديه وشا *ب امكيّاست من لندعنه ف*ال فال درول *ن*ته صلى نتّه علبّه وس لِهُ لِ لِلكَتَّا بِ كِلِ لاَن سِهُ رِوسِيت زابِ كَتاب مِهِ دِي إيضائي كُه أَمَنْ بِنبتِيهِ وَآمَن يجبت واوج وآن يان آور ويجصل مندعليدوتم والعب المحدوك ذا دى في الله صفى والبد ووم از ن كر بذك كموك كس ست جون واكندة خدا ازواجه فزموده وا واكذح الكان خود ماازمذات كدفرا يندووسيل كانث عنده اصفه بطله هاسوم دسيت كدوزز وس واس كدوط ميكردا ورانجو كمكه كدواشت خاكم بما فاحس ما ديه بايرادب كروآن وا مراوب موخت ورآ داب تعلق احوال واحلاق ونك كردتا ديب اورا وعلها فاحسوبة بليمه أوامة بالوواحكام بسنكيث كرد تعليط ورا ونكبه كرون ، ويب وتعليم است كدبر وجي كروكه بيبا بدكر و وبغد ركفايت كردنه كم از آن وبعطف وتزمي كر در يعبئت وتر المراعة في المنزوج بنا أسترازا وكروان يا رامس كاح كروبا وى فله اجوان براميز درا دواج است كرابكة اكيد ومبالغام واجه و دک بی و عبد مملوك راطام راست كه دوم كردند و اا آن مرد را كه دا ه داشت و شوت اجاین درا درباراها ق و زوج است و انا دیب و هاه بت ابنجا نلار د وابنجا نير توطئيم سفتاق وسسيهال عماق مزوج است متفوعك به ما مّذا كدم كوسند تقد د إحر سبعد د عوجه إي ت ت سباسعت وزا و تی که مراین که راست کدامست که مخصوص و ممتاز کر د ایندات ن رابدان بندكه مرا دشوت دوا خرومفاعف و رست درتها مُراعال شل نهاز وروزه وخرآن مثلااكر دكران دا و هنداست اثبا ن راببيت باشد و سروره ل بتديؤ تنيم بشياء والتداعم وعرا برجسورص التدعنها فال فال دسول الله مسلى الله کی سر یا انچه در حکوا وست مشل حزید قبول کردن وصلی منوون و درامان درآمذن بآ اکا صدور يت اين اكام درو وبعث موالف للوه وبولوال كموه وتا أكدر م وارندنا زرا و بدمند ذكرة دا ووجب قبال منتي بها دسّا فكرهبا دات أشارت تبام وكال وست بتان اكان اللام ومع كفته اندكه ترك واحبات وفائعن الرربان تباويل فاسد نيزقيا الأبت كرد دخيا كمصديق اكبرض أمش منع كنند كان ذكرة وكالم الدكر اكسنتي واكسما راسلام بورطى إزان دخان قرمى ترك ومبند و بآن مصرود ائر باشنداه م ماميرسد كربايثان ما كهند وتحضيف وه اكوة بذكتهته بردن بنه است صلع بالمت في الشائعة بعبا دات بعنيه واليه ورقران مجيد نيرم ووبهم ذكوراندوشا يدكر درايز قت جزاين دوعبا دت فرخن شده باشعفا ذا

موامني دماختم واموالمم إزوارندازس خنهاى فودا وه لهاى فردا الإنجو كالمنكآ مدما زناكندمثلا اوراسحكرست وبقصاص صدبا بيكشت بإميال كدروى واحبياست ت رقبول وبدودان وزنديقان كداكرسا بيدونظا سروركر ل منه عنه فال فال بصوال بقد صلى الله علك وس بلننا دروى مآردبسد اكعراست وأكل ذبيعننا دميز وذيجر دوشده ادا فذلك المشلم النتب له ذمته ذمر ذما مركبه ذ ال معريمغ عهدوا) ن وضل ن حرمت و تني يدواين بميمعاني زد بت مسمأنان درآمده اندفلا مخفره التله فی ذمیّنه بسعدُرو عهدست کنه کیند مذارا در فرم مبعني غدروعه يشكني كرون وأنتفأ مذكراس سيحزكر دربنه ذكرار كابناسلام ازشها رتين وعيرآن مج ت ومون ذکر بنروارند وأكل فبئيها نيز محضوم بالسلام ست ومهو و دبئيها رانميغ رند و والبغادي وييمل بي مسروة رضا بديخة فال في يراص لل المته عليه ويسلم فعال يركف في أعابي المحضرة دائن على على ا من مراوسطل كردان بركاري كم ا ذاعلت ىتىدان وبنودى مواح دارموه ووالموثبات واعتدال ميزنع وفتورد فالوكفية استقام الامزعة لمال ووشيع ككم هنه كهتبقه

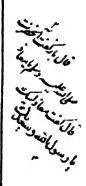
إلى واطون فريط ورقوا علايق وفرو وكاسقامت برداشتن بغراست بإخلاى كماب وسنت ومراص معنا دسا فتن واست بخصيل مكات راسنو در وسي أرفضايل ووا ار وعرب المعلى الله رض الدعنه فالباء معبل الى دوسول الله صلى الله عليه ومتله من في كن مدروس است از طارك از مشروب راوزكا دأوا بوكرصديق مضل تتدعنها ومناقك وقرا خركتاب مذكوركر دوانشاء امتدتعا الكعنت امدمروى نبوى ان حضرت مهل تند عليه وسلم إزا بل يخد فإخران و مامه ما زمین عراق مقامل غور وسخد درا صوانه مین میند ما کومیّد خیانکه غور بغتیر غیر بسیت را <sup>ن</sup>ا مرا اول اس<sup>ا</sup> براکند وموتی لدميكويد وكننمه ونغقه تغتج نون است رم را زاحکام اسلام وفرایکن وی و تواند که سوال زخته شینه مکر د وباشد و عدمه ذکرشها دنین بجرته ر وشك فعال لاالاان لطوع دينت بخفرت م كل الله علبَد ومسّا وصبامشِهو ومضاّن و وكمرازاكا مسلما في دوزه واسَّنَ ، ورمضان است نعّال صل على غبره بركضت مع ه برمن جندوز ه دمضان فال كفت ٱنحفرت لمسلى المدعديدوت لولا العافظوج مينت بية جزر دوزه رمصان كرآنكددوزه نفل ارى فال كفنت لا ذبرج بديس دميثول الله و ذكركر دبراي آن رميني خطياصلى متدعليه وسلم الزكوية زكوة رافطال هباعلى غبرها يركمن آمز وآباب سن برمرج نب يمه صدة منتل بي فأل كفت طليه فا حبوا لوّجل ميرسيّت وا د ورخت موانله لا ا ذمل على هذا ولا انفع صنه بمذار وكندك زياد ومنكور اين وانف كم كيم كان وجياين كلام ورمدت. باين مرد اكرراس ، وكان صدى بفتى مېر ەنبرروات ... پروسلو آزابرای وی و ما ناکه در ایوفت ح فرض نشده بود میآن سر داز آبل حج بنو د و تسرینه زِ دیوفت واجه الحبدمرا دنغى فرصليت نازوروزه وزكوة مو وجآائ فرصو دوازانجا لانعها يدكه سيسيح جذ د كميردراسلا ح فرص نباشدب بسكك ثنا خبيرة بين حديث يهدويج طامثال وباذا كخرطيس فكركروه جيزي نباشد وعوابي عب مس صرح مير الله عنه مسأ ت آن حصزت صلیا ملدعلیه دست پیمینز و و ساله بو دیا با نزوه ساله باخدا فی که در آسنت و جبرسٔ را وه بار دید و در دیدارا جرا انباس و در کفتار باوتزجان الغرآن وشلطان للعنسدين ودئ كمسيندا ميالمؤسنين على بن ابي طالب بود وبو وعا خل طبيرصبور وبو دطوال لمكأ ت كدايشًا زابًا م دى يخانند واكثرنا حهاى مّا إلى يجبيل ست كدب مدران ميؤنن لما الموالنيق حرب آمذ يبغر براص لحافة صلبك مقط فالد مشولية یت این قرم ا و مسن الیونی ی فرم د کمسیت این جا عدرسولا ن شکب را وی است نا لوا و بعید ت بين ورامدى جاى فراخ و كابى كليًا لا وسهلائز با ن صنم كمن فيند ليني درامدي و ابي فائد خدد و حاى زعرد ملاير را عنبر خرا با كلاند ا بل تتدعليه وتنام أنيتوم لأ في لواكف سنطرا قالمك درستيك منيراني كه بائير زاالا فرمشع الحل م كر درا بهاج. يمثير دندو محارب لا درين ا بها حرام ميد استندىج بت تعظيم داشتن اين ىقابل بېيدا ولاً دمىن بن ارو درميا ن رسيد دى خرىلېيدى لىنت دمى رست بودخى ا مام خىگىل ب*س چې* مرس شرة الدوايم وفاقة للينفذ و درائيم بعل كرون أن علم ا وابيان مشت ما وتخبره ندخل كخزم وأرفع مرده روايت است وسدًا لعظ عركا لمنشرج: ورِرَ

وفدع بالقبيل فضرشصل لتدعليه وسعرا ازاشربه وبطره فمعضوص تمنوه كذكرانها بيايد فامهم با وبع وخداه عن ا وبع برخ مودا بصرت ايشا والجها فصلت وإزداشت اشازانها وضلت لمهم بالأبمان بالله وحسده امركردا شازاء بيان آدردن بنواتنا فالك كمنت تخفرت لمتدوون ماالايمان بألله وصلع ريابيعبيت اعاده كانتها فالواانثه و دسوله اعكى لمركعت دخدا ودسول خدا وانا زاست ابن ا دب حماس و درحفرت مؤت صلى تتدعلب وتتاكيم والمجريج يتياسيكم وماراً داین کاکفتندم اکرمیخ دنزمین استندی تما کسکنت ک صفرت بیان آوردن جداشها و خان الاالعالی امله وانتحت مع قبل الله کوایی داد واکست با دست نوایتهای درسالت مصبی متدعلیدوتیلموا فا مالفتدانیهٔ وا مناءالزکوهٔ مصب مردیضان و جاین *پیکامرک*ود بدان اینهاست وانکدمج وکرنگر و وجآن کررکذشت واليان بغلاتغنيرا برجها وجزكر وزراك ينان البغالسلام ست وقول ووان معطوا المخسين المغنم والمركرواين كدوسي من الفنيت وراً وتركره بران جا وبجبت بتهام بذكآن براكه ابشان بل مبا دوده اندوم بإربسكر مند يخاوض ومبغ كفته انخ تسرآن حهارا قاست صواه المعطامي فرح باربيثو و وذكر شها وت براى تبرك است درياكه وموس بود واندومقرمان وبرين وماعطاى فرا مل بيان ابتدو مده بشدون المهاعل د بع جاست رسوال شربه وكفيركم وبان شربه وطهدون فض ت بس نهى كرواز جهار فلووف خا كخد فرمه وعلى إلى عنظم منى كراد فونتم فيتم ما مى جدوسكون من وفتح فرقا فيدكوز كوسند الدماء ونهى كراداز وبا بضم ال وتشديد باي موجده مدو ده كدووه ي نيزغادون غريب اكدومتيت ما صرى كربر كو آن مبالزند والنظهر و نن كردا زنقير مغيج لزن انفرمبني كا ديدن ومراد بخ دخي است كم وندو دروي امنا بنا والفك منى دانزمت مع موقع ناوفاى شده نبفت طلاكرده شده وزفت كم غارى جويكون وخيط ست كركم تى داند آن مالند ، آب ندرايد وآزا قارو قريم كرسيد و قال لحنظواة ولخبر وبعتن وليافكم وكفت بصفرت صل متدعد وشرود داريان كامها بااي كل تداوا يستشياد وخرد ميدا منهاك فراكيب شامند متغف علك ولغظه للبغآيب مإنكره ومزير بطروف يانهاز بهتعال انباست مطلقه جريم بالغدوا ختاز ازنشه وثبار بالصغره اداني آن ياني ستاز نفيع وغبب ذائدا كمت ورآن زيرا كيشته ولسكار درنها بثيتهم أبده لهذا دداعا وسيثآمده است كمانتياز ديرشكها كمنيجت إكمانشذا و واسكار درّاج يرم كمشد وكمترتئ بدوا وحردّان جهور تراننذ كه حرست آبين دراتبدا لمي ملكا لودكدس لغدونهام دريخ يرخرونع وتبرة أدوموا وآن شيترو وبعدا ذان ايي كوننج شد ويخرج شاحذ فبزال صلى من رضي مدعن بعنم عين وتخنيف مومده انتسابي ا بر و حافزت و عقر اول و المنيدا وبدرا طوير جميل و ويي از آنها كرم علروند قران را فرستا داوراع رضى التدعند سبام ما ضي ومعت م و ذكرا و درا خركاب واسام بالبدريا ينفاله فال ومول لله صوالله عليه في روايت است ازعا وة بن صاحت كدكمنت كفت بغير ندامتي الته عليه وسع وحولد عصابه فمن بودنداز دران وي عصاب كمبريين ما حت از ده تا حول واجوني ن لا نشركولها دالله مشب كالمرامية كمندوحد كمندم الم العيت اذبيج است كرا ببركة عدى مند و باكسي بيفروشد وانت خر والبسنت وي خانكه وبيع وست بروست بنيزنند ويمعا ببت نيزعا وتترب جارىشده برسيغ يبعيت كمندرا كمدشر كمين كردائي منجدا جنيى داما وباشراك بتبديتى است بايا وعل ولادنسري اء وزدم كمسنب والإفرنول أرزا كلمسنديرة لا فقسلوا آولا د ڪيمه ونکشير ولا وخودا ميانکه عاوت ما لمبيت بردکداولا و سورا زخف فقر مڻ تندولانا نوام جستا ديلص في ونه ونياريه فکوئيد دوغي اکه لېدامميکنيد امرا مېزلول د چېکه و اکتاب که سيان دستهای ځره وي بې م خرو د مين از دا ته اي اکنانت دارند چه متيان وافرا بهان باشد که زيمېز خود پداکنند دمره مهازآن باک دمبرا بشند بی پیدامیکنداز دل **؛ مضائرهٔ و نبا بریمانهای فاسده د آل دمی چری درسی**نداست سیان دستها و با بااست بایک دسته افزا بهت وبالجبتة اسنت كداكثر كأروبار مدست وبإمشيو وأكرج تهيع اعضا درآن دخل وارندواين سرسدوجه مداصل غصبو دكمج لاست يامعنى بدياكرون سيان وست بإوبإ بإي خرة اسنت تشتط دارره مهرده ميكونندو واديجيا كرويم وترسيدنيد والاضصط في معروف وسفوا في كمنيد وامر كميشنا خترى شود ورمشرج معروا وامرمشر وع ومقابل ت كشاه تأني و د در شرع و دو وين ما مرام و في في في الما والمج على لله بركس كه وفاكنها بريا بعت برع ادلاز مرات برضاك معند و أواب أن سالم معلى طاب في لك مشبيًّا وكس كربسدو كبندازين كما إن مذكور عيار شاك مبزيا فعوف مد في للدنها برعقاب كرده شور بسب وي درونيا خيا كدرو و شورو س آن متاب كردن كفارت المشت مراورا وسعب مو وعنوآن كنا وشود رورا وزت راً ن عنا بي زبند و من إصاب م في لك نتيبتا وكس كرد حري زُل إن بي سن الله عليدية موشداورا خداى تعالى دوى مين ظاهرنشد كناه وى ومدز ده نشد ترا صفوا لمساحة عليه ويا وي وي وي الله مذخرات بهوي خلااص مشاعص خاعنه اكرخوا بدخواج تعالى وركذروار فوي وعقاب ككند وإن عثاغا غاغبد واكرخوا بدعقا ب كند اودا واين مذهب ابل سنت وج است حقاب اص وعفود مغوت نعيا شدواين مدين عب است باينان عنا بعناه على فد للت به به بت كرديم وعهد راين شرطك مذكور شديت في المعرف المعمل المعند من المعدوما المشهو است ازامها ب شجره ازني فدره معنى ما معربط في است از الصدامل شابؤه امضدق است ودوازد هغؤه ومبرا ما مصنة خاكره ونام اصعدين الكنبئ سناولست وبدراه نيرص بجاست كالمخرج ويشوق للع كفت ادبعيا مندى بردنكه بغير خداصلى المتعصب وللفحاضحي ورروزه يدقوا والعنون فتح مبزه وسكون ضا دجمع اضماة است و دى در إصل ام كوسفندى ابت كدقوا بزكر وه شود بروز كونيزاه لأق سيكندا وفيظر شك وماست كر مدرو وامنى إلى ميفط رآمدالي المصلى مدى يدكا مفطل التسلوب كزينت آن صفرت والعاليد

شربها خذنان وزاه ن فيزدهد درسالت مرشوب بعيد كا مريضند و دركوشرم نشستندني ازد ها مصلمانه المجروم خاندفطال مركفت تحفرنت قل تسره ما معشى المتشاء اى ره ه زنان مضل ف*ی نصدق کنید و مهدچزی در را ه خل* فاقتی ار **بینکن اکتراه ل ا**لتا و ز*راک به رشی دری ده شده ام بینی دا ما بینده شده ام باخاردی ایکشف وعیان کشمانیین* بل وونخ ایدمین پشیزوردوننج طاینززان بشندومردان کمترظلی برما وسول اختربر کمنندزنان دمیجینی و چسبب دنان شیزیزایل و دخ اندفال منکثراً للعرکمت آتخریصی بتبا كؤبسياره كمندشما اى زنان لعنت دابعني ورحرف ويحايت كعنت ونؤين رزبان زمان بسيارميرو وصغلعنت داندن ود وداندا ضرحيتها بي است بنده دااز دركا وحمت هٔ د واین کمسرم کا فرا راست و دسیم شخصه میم مرا داندا ای د اکرچه کا فرماشدشا یدکد د آونسلمان از ما لمرد و د گرا کزیقیر پیده دروت ا ورکزواین برنزارع معلیم کرد دخپا کمر با یا رفة بزمعلى منيت وبصف وبغوان ميان لعنت كردخا كذكونيد يعنت التدعل لكاوين ولعراتند الهود والنصارى ولعنت كابى معنى بعا وازرهمت حاص متعام قرب برآيد واينجمضوص يكا واست واطلاق ن يغركا ونيز تقيسه تعليظ وتشديدا مده والمجدالينت كرون صنت لايماست واكراً كمنس تعلى في يتنهم بقائل ازكرو دوم كمنون العشبير وكوا بعمن يمكيد شوه الزازن اكر ما زوخت ازشو هردیده باشد و کمیار کونعمر کردکو مد مرکزاز تو روی کی ندیده ام کدامیا ، فیالی دیش وهشیمی برخی بین میشیم برخی بین میشیمی برخی با درجه با كذاقالواحا وابتسن فافضعا وعبغ لديده ومبريح كادنا قصاسعتل وديها اخصب للباكوحل لحاذم بالمهمد ونإي يجيعن لعد مكن بده ثرور بايده ترمعل مري والاكتضابط وشادات وركاره بارعودا زيازشا فلن ومأ منفسان وعفكنا وعفكنا كمنتذزنان ومبيت نعضان ينء وعمل ويجيمعوم ذان كروآ زابا وسول انتدفا لالبسشة المراة مثل بضعف شها ده الوحل كنت أو منت كوابئ ن درشرع جوم يُركوابي مردح كوابي ووزن كايي كوابي كورمت ملن بلي كفت ذاري وجي المراد مثل المث المات ن نغصان عفله اكنت تخصِّت صلّى تسعليه وسور رخير و ويكوابي زي نسبت كوابي مردا زنعضا نظفن فاست كدّان عقدار تغة وتخفط ويخوشها وت وا داري نبرا رد كرمرد وارد فال اللبق ع المعتقل ولويضم كمنة تخضيت متل ندعله والتراته بينت كرج قض مي آروزن ما ديني ندوروزه مندار والمن بلي فال فل للعص نفصان مدينها كنت تخضيت متل متعليه وستم ر بن المعلامقان بن المصحف بديش خداى تعالىت وزن ما دينجا اختيارى نيت وليكن بمين بداكردني مان ربيم ومنع كردن وي عادات نمردازانقعان كرد ليت درم زهن دا زورهُ مردان منعني علب وازنجامعادم شو وكرزيا دت عبا دت سب زيا دت ديرايت ونقصان ن بين نقصان و كرچ بفضان و بعذر ماشد المدا ترا عال خرارا والمارة كوازا ببذرونته يكدوست خائيريض مساورا أواب وافاعيا وات كدىعذر مرض وسنواز وي وشهرو د مبوبند وطا برصيفاً مينت كدمبت يركدمسا و دريض نيت و وام دارند والآلي بخلاف الغرك زاذا بهنتات كذاقا لاطبي وعزابي مورزة رض ينزسه فال فال وسول القصلي لقد على دوستافال القد معالي ابن أدم كنت فديجا منبت مدونع كردمافرد نمآدم ولعريكن لعرفنلك وروانيت ومزررا وراكسنبت مدرونع كندم كريرورد كارعالم إزجت بودن آن كالمتبرا ودما في ترثيعه ويت وأشلهني لجم مېنلەنىلەن دەشام كەدرا دىنەلىكى دىشام كىندىرا خاما ئىكىن بىيە اجاي، دىنىت بىر دەغىكە دىلەن بىيىدىن كا دىلىنى يىركىنى دىركىزا زىم كىندىدا خاماتىك خ*ا كنخ*نت مداكرده است موة كمنيب دين قول اح اخاراً كهاست تعالى شأنه مدان السبت عنم إيداح اذا عا دت داخا كذفور و ولبس او المخلئ بالعون على عن اعاد فله ونيت نخنت پيداكرون وا زودم صرف بعج وآ ورون كسانتريه باز اراتكني بعداز بلاكت شدن كلياعا وه آسانترا دا بداست چهدوانند كشكستد ما بازېم رسيس باز تهتا داخراع كرد ن وايش مدم وحوداه ودن وارج كايت نسبت بآدميا دلت وآلازه خدا ومدتعا في كه قادر طلق بت بمدكب را شرائحا آسان وشكامنيا شدواين قول ومي بت كرقان بالمراشد اوراكه مانداكونظرمير كارفوا مه واحاشتمه اماى ضوله انحنال تقدولها واء وتسامره آندم بربس كفتل واست كارفت خداور ندراجا كيضاري سي راكونيد ويهو وغير راحلياتها وشركان ويشتغ زاكونيد كدوخران خدا وندان ودون في والمشتريم بين المن ألمان أوله ألمت ولاست مرا مديقا لي را در دابتيت وستخلاف ومراورا في الحرادت وغيد يقاص وعيب وكومفا وصفات كالكاذابي لازم متى بيضا كدوسود واما الاحدالصيد للعنبى لموالد ولمراول ومنجان دروات وصفات غيمان كبرج بمقاجر بالذكرزا بموزائيره شناكا ولرمكن فسكغوا احلعاميت مهشسل مانديج كمادان نغيزه ووامت كمثل وجهباشدا ولداذيها ن برآيديا ولددانيزا لاست ودينيزش بدرميان ووفي و واجذا بعيباس ود روايت بهامرا بغيز كمهم كمواها مشخمه اماغي والاوشام وادن وميمواف ولدي كفتل واست كدمرا ولداست وسبيعا فال اعتنصاحبه او ولدل وياك ونزواهن اذاس كه كبرجذ نصابا فأدنفرام ودمع فروامات واواست بمائ ووواما البغارى وعزاني هويرة دخ إندخال فال دمول انتدصل اقتدعل مدوم كمرفال التدخيل مُستخدا صانعالى وُونه في لون آوم مريخ المرا ورنداً وم وميكنيم زياك كمره واست زوم جراض نينم لذاكن دراك بسب الدهر وشنام يكندا بالدور وزكار ما وزمار را جا كذر دمخيت تزول بالبكايت زنياندورود كادكنند وبدكونيدوا فاالدهو ومالكي منم وبرميني فاص ومدر وتعرف ونسب كردن بهرامشعراغ فاطيت ونقرف واست كوبا وبرام فافترض حيره فيوان والمقط كمنص في المعتم أي في على التقريض في معنون است الحاسمة المناسخة الديروك الكان الديا فاللدبرس الصفيروب كمثرا نرد برازيها والتياست شبلي أرائد خطا كأما كيث والماد تعاديس مجمسة كالعانيم كرود وباقتلي نعل انتقام جودت منى ندارد كراكذ وبرمبني عاص يمتعرف وارندوا ما الديرنعب بزروبية ووجه وأما ويستعم كالنستك فعوس وي عرنست مقرف ا وست البسك كليف وسيداح نباك تدي كرد د زراكيون فا عاصيتا واستسبروى وافع شو دكدا فأ بعث العربيت فيهته فاستهده بدى بشديد نزر وابساسه المليللل والفادم وافرث ما ودون اديدا فكم ميناط بب حرسن ما دور شاروزي أأبعه فينعين وتغذهلية وبخراز ودي للانتيق يصفها فتبعنه فالهفال وسوارا فتعمل إضعله وسلما احدامسوعي أضى

مزاقه نست يركي ارزان وابركره كارث والمانون لله الولد بنواندراى ويؤدنده أبات كيندراى وكالخبشا يشلغاب وساوست فرعبا فهرو وفهرية نذرست وسلاست ميداردا بشاظا زعلايا وآفات وروزى ميرسا مدايشا زا با نواع مغ وعتبتت عبر كابرشتر فيراست بركروه وصدوى فيع است ومراد بعبرورشا يضعالي صدم محل انتفام ازكنابيكامان مبغويا تباخرومبوركج إزاسما جيني كهجاست تعابى وتعترس وحليزلوب بعنصبوراست ليكركيا بهكا ما فصودا برينو وشايد وروخي و كونشتام كمث و ورحليل مريب بدوع بمعا ذرمني تبعذا داكام جار ومنماى ليثان سنسلف ادخارج النعدصروجها است ودكؤكمات بغيرى اداك يذكودكرو ودمض فال كمنت معاذي كمنت ردف النى ودمن دونيه غيرضاصلى لقدعليه وستاعل معا ورزك تصرت ملاتيطيه وسلوميا انجت داضع ومدم كلف رين وكسواد شد داست س عاذ ميكور وكالم وعَنْتَ بَحَضَرَتُ مَا يَ سَعِلَهِ وسَمِ واربو وم و رحالي كه لعبد لحد بعب الهُمْوَخُرُهُا الرحل و دبيا بين وميانَ خَضَرَت من يأسَّدُ وسَمَّى كم عِنْ المَعْرَبِي اللهِ وسَارَ عِنْ المُعْرَبِي عَنْ وَمِينَ المُعْرِبِي اللهِ وَعَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَاللّلَّالِي اللَّهُ وَاللَّهُ وَاللَّلَّالِمُ وَاللَّهُ وَالْ بغير وسكون بزو وخاج مح كمسودات وسروم فيرو وتشديد خاج فترور كرم مقعد ومعا داريني اين وتسا وستا زهزت متل تشكر ومنروم والمار والام شريف مي خعال بركفت آتخفت بامعا فدهل مل دى ملعن التدعل عبا دره الهدائرة دريال يعبث فاحذاكه واحبكروانيده استدنبه كالغ وبكر فوث والرشروب وماحق العما على قد وسيت في ندكان رضاكدلا زم كردانيده است وي تعالى رخ د مفي و كرم خو د فلت المتدور يسولد اهم كفتر خلاد الماريث فال فان حل لفتر على المعباد يمت اتحفرت فإنتعليه وسلميس درشي صذارندكان ان بعبل وه والاجثم كواجد ششبتا امنت كريتند ادما وكشركت كرداننده وي فرايين بشريستى كمنندا كانصى كردا مخذواخلاص ورندورها وت وحل لعبادهل انتدان لابعدن ب وفيدكان مفاآنيت كفاب كندم لاد شرك ميد شيئاك واكرك كرواند اوى مزرا اكوراد الرك ىپەنىندەدە *آنەستىكەداپ ئىدىشلىمذاپ كاۋان داكر د*است صالى*رە داخطىك بەرە*دەخىلىك دېرە بالىنداخلالەنىتى **يەرلىلىلى** بەرەپ ئىرىم يامنىيات نه وفع وض نزر د وخروش الندي كى داشتى دائر واست وازوزوش فيدي در المرافظ مرسود فاللادلمتني هم فيتكلوا ومو د المحفزت بثارت مده مرد مرا ما بيخرا احما وكلندران ري. رك نيه زعل المتعلق البي فوقانيت ده وكسركا ف أزانجال منهجهما وفي لوانية ترى به دسكون وضم كاف يزر وايت ستاز كول بنج إساد ن يوني على فطيعه اكوين ويجام فوا حا ذه پنيديت آاكذنه كرد آنحضرت ألتجابش كنيعا ذرصل مدعز دانست كزيم من م آن مان بت كرنوم دسلماني و دند دستا د بتاليف شره يأشده برا آن وي تسويع وكليفات ابت شده قفتيا مرونهي ستقامت كرفت خروا ديار وايت كردازا معدازا مربوج بشليغ و ورد وعيدركنمان علم ويسان تبين سبت مجاعة ضعص و دكرا كالكب ندفها كلان عديث بيذه معلم ره دوروات كرقبا فاكرنه البصنت يووند وعن المن رض تنفذان المبتي صلى تتنعلب وسكرومعا فد دبغه على لاحل فال رويت ستاذا مُركم تخفرت فريخال كمعا فروين جامعا فدفا ل كفت معا ولبتبك با وسول القدوسعد ملتدابتا وي وارم ورصوت ووا ن دواري تواى درول مصب لل تسطير ويري يرم وافال لغت أتحفزت إ وكم يلمعا خفال كنت سا ذلبك ماوسول المتدوسعد ولي ثلثار بارنداكرة تخفزت سا درا ومعا دارج كركفت و دروي كيدوسا مغاست دراتها باس كام وسياروبوشيارك معاذراى ستماع والمعنى كبت احاب وفوا لدرداري بت ومعنى عديمتارى اول ومافقت كردال تعنى أراده ام خدبت طاهت ومؤفقت وموفقت وبغرا ويميزاني قال كفت مخضرت هامن احديشهدانلاالدالاالتدوا بمخدادسولانقدميت بيركركوابي وبدوكروك الزفواعيب ومحتفات أوست صدفامن فليدارر ويصدق واضلام لمتي دواموا ا زنتائيكنب ونغاق الاحدمد افتعطى لننا وكرا كزوام كردانه خداني الكاري وبنده را را شرع و زخ كرائ كافوان ساخة شده است با حام مكود اندروي فلود و در مار والي سبب كوير لايجكهية انزول وانعزها وامرونوا بى بو د وحربهر بكمنت كرمراد كفترا بطيهت با دائ ق ووينبرآن وبعض مترا مدراداً نابهت كزز د مدم وتوركفت وبرران مرود فال كفست معاف با وسول انتها فلااخيريه الناس يريز سانم فه خروش بردم د افله ستبشر وا براث دت مند آن وفرش ل ونربان فال كمنت بخفزت افلا يكلوا كون كغروبي ومها براي احما ديكنديكن قرك سيبنين واخبي عامعان عندموند برخردا دبارج سرويا ارجهات ساذز دموت ودناثما انصتاح لفك ن عياد نهياه ولمنه وركما عام فرك بعنارين الامطابر منهدم كرو وكرشي ذاخاريش زنها زكمان المودمتعن عليدوعن الحدف وأرزنا وساروها وقادات وغرب وتركت وخارا والمام المعيق الماروم بامانشاء تدتنا لدرك تتوست فالكفت افبت لبني كمع زيراصيل تفعليدوس كم وعليد ووكبعن دما كاكزو ومخفرت جا يمفيرو هوغاظرة آتضت درواب ودموالملبله وفللمسنبغطا بترازكم ومآل كمتقيق بالإرشده ودوكرارا بجال ازرائ تحتيق ونبست مزيدا طلوح وديووال ثرمغي كيند كامبان وكروات ورو تانت وتقطم يكنديآآ كذا كاحال موسا قبل نظرازا ن فرين لذ ماسان وي درم ينيام شديه ذكرا الذينبت نيزة اندبو دوا تداموخنا ل بركفت مخفوت هامي با فالنست بيجنبه وكمنت لآله الاالقد شيما متكلن لك بتيره رضفادا ركار وبيجانج الكمنت وكردا لادخ للجندة كراكزم وركان بدر مسنت ااو دمي عيفلت متومق ان دين وأن سرق الم در آمية على الروز اكروه ما شداك منده و وزوى كروه ما شدفال كفت مخت وان دين وان مرق مي در آيداك وراكروه واشد و ودوي كروه واشد وجله سنبطيغ والوذرماذا فاومكروا زرائخين ونبثيت ولواندكركرا وفافاه وازحت كالهرور وحتى وشكركذارى فمست في فاطلا باشد بازميكو مدفلت كغيروان فيلف وأ سرق فالكفت تخضرت وان دنى وإن سرف فلت اركفتم وان دبي وان سرف فال كفت تخضرت وان ذبي وان سوق على وخ انعتابي ويهر والدير يستعدار بعظ في المرق منخاك للدن شتل درفام بنتح اعنظك ومرادرهم انف درنياخارى وانتيا واست باكابهت وناو وزاستها وكروه استغواب ووالمي عملك وامطيعه محوب ووجه والمناكت اد دير حكركد وية بهرجب خارى وسكست وادرا باكوه وجرراً فآورد الاستهنك وحركي بندفلان برعم ادا يكدكرد وكفت بنع فيدارد وكاف إيد وافدامة قات

ىلبى



جدنا دبودا بوورده كالمتحديث كردبن حديث قال مبكغت كربي كروان فالغذ المعافد فاخترت وع خدراى تذكاماً فكالده كريمتني كالدانغ الغالع المتاليات ارو دشام س از محدب ما فيكب عركدبت وبنوزم لنت الدول ب منعز علب ما فرانيديث واشال ن ولالت دار درا كر مولكري واست ومرتم برمي وارد بست ما جنده ضزت برود وكادتعالى منبض عكما ويارشفاعت دسول كم انتبطيه وسكريا بعبدا زمشنيب و ورآور وبص دركنا ما ما صربت ولع و درنا ورا وال وال وال الست كردين لا باست وجاعت الهت كه فاست كم واست وما له فرن فرنست واحا دين ميرودار باب باراست واجماع سلف أفيحار وابعي بيرين ووواحقة است میزانغهودا بی پچسته دمواشا ن بهر و و خرسیاشا کلمنت کرفاست پیم نیست دمحارست در نا روع و اخراست د دحتیقت ایمان داشا ن کونیدکه آدسیونم نبر پیمو سشت درآيد ماعث ميكود دا درارع ستماه وغودر وارتكاب معاصى وفتاق فخر وميكونيدكا براجقها دمردم را از دبغر للت وقد شريعيت مي رآرد وزين البت كاليكا مات و دعیات درشا بعصا و که درود یا فرنساراست و آن کافلست در انداروا زجان کرخوابندر مکی صیبت خلاسکندکررون زحدصرواحصا ماشد و نیار د ها علما ما ن کنام کار مدت عرد نیا ماشد که منت بزارسال ب و در رسین ۱۵ مات بفتا د بزارسا لکرده وصد و داین کلیصیدی واخلاص ثبات و د وام راکن بی عرف شافئ ونمالعث ذشكت وترو وكادكي سان نيست حضيصا ازابل فبق ومح ذكرولها بحاشيان ملو ومشواست رترا كم ظلمات وشبهات واقغدور ورط ايخياف واتحلال وباوج ذفستاكم مديق بيتي صليت وبغلبشرت ونعنم مصيني نهركوه وحوف وجنع وفزع وغرم ربؤرة ويقار ولم شديقتضاى وحدة كرح مبدوادى بست كريختبد وبعدا زخرا ومزادا داج عبزا ومقاب كردا في وسبت در رديم تدايشاء وبغواريد وموا مزرا ككروعن عادة بن الصامت رمنى روز فال فالدسول فقصلي فقعلب وسلمن شهدان الداله الآاتشوحده لامترمك لدواق مهلعده ودمولدوا عليحده ورسولدك كراى ديدخ اكميت ومحترق وكايى ديدعير برفضاست درسول واستاد ه *ریفادی ک*ا درا نشد یا ارایتیسکونید و درشها دت *رسا*لت وی داست رسی د ک*ه شکردسا استا دن*د واین لعث، دکویی و بُرکرهیدیسرواه خواس متعالی س<sup>ت</sup> يهريم باشدوج آبهدداعبدا تتركيمونيدزن داا ترامته خوانندوزن ومردبه غلام وداه وندكا ن روروكارتعا لياندوظا برآن ست كايئ وربضا ريلهت وماكيرا واست وطبيركمة نبت قدف وشم كريه واوراميرو ندوكلندالفاهاالي وبروميس فضتها فاست كالكند ووسا واوراسوى مريم مبسى وا الميا متدانيخت كوندكيج والخلك يبدانده بي وساطت يدرواسسا صاوى درولا دت الزجت ككوكرد وركه داره وفت صغيس منظركا ط اسرا كميكا بانبدو ووح منه وعيسى رومبت ما درا زخاستی اورارو به بیت آن کونید که احالهات کده یا و لهای مرده را تجایت خوی دنده کردانید امراد خدا و ندر و حاست ما درا در تحریت تی او ساطت مل ه وه والبحن المناوحي وكوبي و بركه شتح بهت وآتش و وزخ ي بت احت له العا بحنث و داردا و داخدا تعالى در بشت ابتداء بإ معبا زحذا ب على اكا ن عليه فر العل دآنخ دارد وكانعل نكتط يدواي معديث حريح هت در خرسبابل منت وحاعت مشغن علب ويخزعرون العاص دخل سترعذاذش بصحاباست انعقلاى ويثروا باكآنا بهيدفال كعنت عروب لعاص لئبت لبنى آربيم يراصلي لتتعطيب وسله فغلت ليسطيم نبلث فلابا بعلث بركفتر أنحص تدعلي تدعليها كم وإنجل يست دبهت خودا تاميست اسلام كنم زاولا با بيكت را كمدلام ولنسبعين فيخالع وفرغ ميرد وخوا نده اندفلسط يمبئند بسرفائح كوآتخفرت صلي تدعير وستروست ت بدى بركشىدم نىستغەددافغال بركىنت كخصرت ما لك باعروج شرزا دركادىكنى دجادست كئيدى عروفلت اورتانا خشىرط كىنترىخ الم ى فلىنان منفولى كنترائ شرط مكنور آمرو مد وموك في كريشان كده ام فال كنت تخريص التعليدوس فراما على على على الأنسا معدم ما كاف فيلد آيامندانية أي عروية بي مدان كيسلام أورد أي فكند ورطوف كرداند بركما الي اكريش أز أن و د مطلله وغيظ المرواط لجوف فلدم ما كان جنلها وينداني ك هجرت وكزغة الذوارصب مداداسلام بدم يكندكما فمزاكه مثران اوبوده وان الجيفيدم ماكان هبلا ومندا فاكرج برم كيند جزيرا كرميش الآن و داركنا فان برم حرت وج محضوص سب تغييظلم ودرج قرلى سعم ظالم نرامه وحديني نزدين باب ورود مافته والتداحم رواه مسلم ودرصيم كآمده است كيمرد برابعاص دروقت وشاقلت وضطاب بساره ينود وميتا ميكودبيوي بسانسين فيروكغت كعيلين لمطرام كيني بدراميدواد كمشس كمعجستا دسول هداوك شنر ومفارت وكاراكوذه كغنة بالوزعرسط لت يسترآ برمهت بالتوقيآ والادخن تهيام دميش طرسول متنع دوبا وي كارنار فكرده وكرمعيا و ساوت وبيته ويم ما ياد وست ترميروم في المحضرت شده و درضيت ويده وفرمان ردارا وكشد و ديم النا معدا بيضت الارتها ومكيشه وواخها ي ويبيش كده و دريخا افراطها وتعزيلها رفته وحيرة واخشده است ماحاقت كاركن بدياشد واتداع والحسل شاف لمو وماريحن الجده و وومدتي لده شده اندازا بي جريه و دومها بيروركما ساميان ور ده است أول حديثي كدوراول اوابن لفظ است فأل اللبه فعالم أخا اغني المشبر كاعض الشبر لعوا ألاخ ة ومرتث منكرها رزام مت كذركر كيركن ووحدث رافى ملب الوماء والكبران شاء انتدنعا لي لعنس ل لتالي عن معا ذفا ل فلت كفنسا ذبيجا كفتم بإرسول انتعاخبى يعلى بغلنى كمبنية وبباعث بخص المنا دخره ملابع كمد كم ردم ادربشت ودودك واندرا وازخ فال كفت مخضرت لغدسا لمتعضفهم خير بسدئ وكارتي زرك واندلبسبي على فهبره فتععلب وبدرشي وتربني كاربرات الصت ركيكاك والمآزان العالي والمسرع سائين كاردا مركره ليتبلخ ونغب المعد ولانشهك بدشت بنامجادت كميضا لاوثر كيظ كمينا بطاوي ضريا وتنفيط لتصلوخه وأرما زدا وفي فيالي كي وركاة والمحسمة سننان وروزه واره ورمضازاد مخولبهت وصدين يارت خائركعبدا شفالاا وللطي بواب محنبر ببزكمت كفنيت داه نداير وراي كيكي كياناتها مي درايما

بربايكة انها دابتوا خودا لقنوع يستذروزه واشتريكم سرواردكدا نعم كميما زدسيدن برمعيت بصائمي يتضع شهات ونبشر شدان والعسد فلتوالحنطبشة وصاكه لطبي ردميكه اندوموسيندا تشكاه واكابطثح للعا لمنا دخائيسرومكيوا ماكيت كالتيني طلقاميرو وموسكردا ندميى ابحكات لعسنات مبذهبن الشبئات ويكرج معروبن ترسيص نغ بغيهت و دلات توى دار دبصدق دع يكدا ن يحبّت ولي تسالى وصلوفا لرّحل في جوف للبل وخاذكره يعرو و دريان شب نيراذا بواسنجرو داه وكما مُفيض اوار وسبب لمغنا في حليّات سب بت كرروزيا بين خوفاع ب شبعه ماشقا لصت شبار طلب مد فلام بتروا والتحضيص لي تعليه وستلم زباي ستشاه فيضيلت الماشيس ومدواي آيت كاكه واعبلون است مما سنى يكي آفات كردوروكارعالم تعالى وتقدس شايشمكند شبخوان وبدواز ارتسروجت ووردار مدكان را واز انجيمولى كريم ووطلا بشائزا زختها داده انعاق كندكازا ومينوا يدكم فيانتكر إتخ پنه ن داشتشده است اشارا در دارگون زاتوبسب وارد آرام و قذت وسرد چهرانیان کرد دا زنفهای بشت و دیداد مولی تعالی دخرای خوم میکود ندومیکدار و ندندازشپر را و میداد ندومیکدار و ندندازشپر را و میداد ندارش را و میداد ندارش از میداد می از می ثرف مديج داست كاست ببجو بركاين بهرو ومدار وصرش زوج و فرفا ل تبزيخاب كرد تفضي صلى متداليد وسلانا سوردين وشعار تمتا فضل خلاص الملاج الميام الموساع المرافع المام المرافع المام المرافع ا باص وسرم کا رئی دین که دین نیآن ده. دکمیرونها کررنست بجید و عمود و دا دمایم استون می دران بن ریا بود وقت و کال بنرونها کمفاندستون و نسسنامه وله منایم اسبند کی ا وبنكده بالأاته وارتقاع كبرو و ذروه بمسددال ومماكنكا نالندراكونيفا كأوروج ل نبتذكوه داكونيدون ام بنتيرين والتشتر فلت ملى وتتافيت وشوق الربه سملع و دريا فيطان يوظيره ايريس باشماع صفات عطيروى فيترشدكعنت بليكو وراه فارابدان ما وسول التعمل تسطيره وسرفا لومود وأشل الكمرالانسلام سينا داركان والسلام بتساره مان مساوم المسترود ما والسلام وين وجمود والمصلون وشواخين فماذاست كرفوت ميار مراصابي يمتع لمانى و ووفه سنامه الجيها و ولمبندى والخين كارزاركرو لئست باكا وان كرميا ولخ روين مغلع ولمبندي كميو وج ويجا ووكادا ردن غالب واره ميا ند درصورت نيزندې دار د ندفال الااخبوك به لاك د للتكلد ميكون آخضرت خرد به ترايخ يى كدقوام ونطام ان به چزا است كد مكور شدند و د كك شارب سالهم مت و ماكسيا و كما اخاواركال دبهت وطاك كنبش مدان وام بذيره ونفادكرد وطاك كميهم فتح آن مرد واكده تورشيكه مدكابل كنت كمسرو فقيهرد والكونيد وردايت صدث كمسرمهت فلمت فلي كفير من مرد علاما بابني المقدم التبطيه وسلم فاخد بلسافه مركرف كخفرت ملاسطه وسلرز بالشرمنيخ وداواشارت كرديان وفال وكفت كمف علبلت هفال وزوار بنسرخ ووكامها ماين امني والخافث مركفتهم بعرت تبب وستغهام بالبخل تقدوا فالمداخلاون بمانتكل عبدائ فريض لي يوليدوسل اكوف وكركرده مينويج يحدي كريخ البيكنية اب فال كلفك علمتك كريداه ورتو بامعا فدع بغريب والكرا وخدا بصب وولده اصل عاست و بلاك يغري باخلاص شوئ د وقع درين ورط كه دراوا فيا ده وكفته ارك اي بطال ست كريم اين عاده درد با تصب سرو د ومع في مع وفي من عرب المناطق المعاملة المع وهل بكبلنامن فالنادآ بامار ومردم اورتشس ووزعلى وجوهم مرروا عاشان وعلى مناخ هرشك اويت كرعل وجهم كفت با علينا خ مكنت ومنازع مغ خوات فيع مع وسكون فوق في المنظمة سيراكيدوى وإصابعني ودونبغه تأرر وانجارا ومزار والمن والمفرضت ربني فتركه مبند ترياخ إى رواست بيني ومرا ورد وزخه بالدار الاحسداد المسغلهم كميختا بالثبا ويكهجرون التيكا تهذو لامتياط كونيدونيك ماارند شناسندوه مينهاا زالابعثي تينكسند وحصافع جمع صيده استاع بآينج دروكروه ضو دازلشت بكبس و درد روكرد ونهني كرده نسفودسان فتكث وتونيك ومدشب ويدثنك ومرؤ كمنتها عبان هايرط عبباراكثروا خلباست جبرجه بآوميزا درسدازمات وعلادردنياو آخت اكثرازره كدرزبان رسد نظم مبرحير بآومي سدرزبان مهاذر آفت دبان رسد بهجيه آمر زبانيكفي أنخ آمر بانتخردى وكراعكنا واستكتو خوش اخوش بروزخروى وواه احل والمومذى وابن ماجد وعزا بي مامة رض اسفنا سراو صدي ست من ما و وقيوال معلية وتشديرا بالصحامية اخلاف كردهاندورنب وتخ اباباد باتعاق ركبنية وسأكن شدمصرا معدازا فانتقال كردهممع وفاسطيت دران كثيراد والمياست واكثرصيت ويخزوشا سييع يستنة وستقانين او احد في أن دراصدوتعون سندد به توم فت لصحابه السام رقول كنوال فال وسول للدصل السيعلب وسلم فاحب منته والبني فقد كركي و وست داردكري اراى خداد وثيم و استرب ضاواصلي تقوصح لقد ومدبرا يضا وندمررا بحدا بننيم كاركارا بحداب دومرد كندبطا بصائ واراده وحدا لتدكند مبيت وطرابي وكريم منسراي وويم خشرابي والمبري والمجي ويرضل سنكل الابهان برختي كامل وانداما وجود وراجيكا لامان وراي ويفاص كيتمام كل صديقان ست رزفا الترابع وادد ورواب وادو وووا مالمرمان عن عانقانس وروايت كوالاترين ادما وبائن مع تعلى موالخبى اتقدم وتاخيع في البيض ونغاصها بيها فاولهت وهبه ووبعد يشتر مذي بي في يهتو الأما والمعثلة المسكل اعاندة معوى لي دورض معدفال فالدسول اقتصل المتعطب وسلم اضط الامال العب في قدواً لمغض فاتد فاض زرع الما ووست واشتاع تكري الرجب خادكين دشتل نصتغدا رواداودا و دمنی پرشعین میسید. دشتل نصتغدا رواداودا و دمنی پرشعین میسید به است دو دن بیگل فا**خل** را زاعال و کربستان بهت که باعث دبنای میسید نشواست وچوهیست **مل**یکرد**چا کلیسیچک**و بهجيرا ووست ندارد كرراى خدا ودشم فدار وكرراى خدالا برباحث فوالمراو درافث الجميع اوامروانها ازجميع فواي واشال بين حديث زجامة المكل فدكوا بمامع جميع مراتبا سلام واليا واحان ونضرنا أماحكام شرعب وآواب عليقيت واسراوجيفت ستاه وخوال كمنه بطيا تشعليه كداكر كالماخي ما ووست دارد كعلعام خرج وبفقرا وملي ميورا نمايرج وستي ذج متعقلا واكركا شاذراد وست داردنا طواز وكهوند وآنزا وسيؤدنياسا زداريي وسي ذازجت ضلاست وعزابي عوبرة رضي تدعنه فالفال وسول اعدصل المصعلي وسلم المسرا سلوللسلين فسلنه وببره سلمانا كافكم ككس بست كسلاست ندسلها فان دزنان وى ودست ويشيرح ابن ديضل ول ورحديث عباد تشريع وكدشت والمقيق في لمنها لمثا على مائهم ولموا لهدور مركل في كهاست كامي بد مدوم اولا برخونها ي ووالها ي خوينا بريا شندار وي كام في ادفون والاث الأح شرع نخام كه فلا بدوث مرج است بناار والعام واجان ومسلوئه هي اخلاف الحلام فيان وليكي في مراد باسلام إبان كالسنة فؤة انية اكيد وتوراول انت وبإسلام سلامت مردم ومرتب مداخت ودبا عالى ويعيها أثخت منزه معايت سنوسبت ومنافي كماان دست تققامه ووكنان بازاكم ادكم وملاكمت نبافطا بروشائع بستعابت بخواره وآفت وست تحليب بالمعاقم ويمث كالمافليلي

Secriff of the second

المعارد وطوكم يووجات ولدنيستناريع كسبعيرة فاخ فالفال وسولالتدصي اقتصل وسالنفثا وجوجبنان ومود وصلت امب كدانده اخطائ ودافا لوسا مروى با روسول المسمأ المرجب أن ميت من مجتبان وكدام أماكن وفصلت كرواجب كرداندوا خراج ودرافال من مات بشقالت بالقد شبيتا كركم برود وحالي كشر كعيث كم واست كرواجب كرداندوا خراج ودرافال من مات بشقالت بالمتحب برود وحالي كشر كعيث كم واست كرواجب كرداند والمراج والمتحد المتحدد ال دخلالناد در كماره بند ونخ را دميشه باند د آن ومن ات الماديثر الطب شسبنا دخل محيد بدود ما الي كر كركت انتخد بيزياي د آندد بشت معال إدرا لي معط مسلوع الجهر بوم منهتف فالكتاه وداحل وسول لتذكفت بهريه بوديما نششك ديني بنواصل تشعله وسكم حناا وسكوجى درمالى كع وندابا الإكروم زهنف نغريم جاجي كه ونده فوع أحتا زمردا وأس ݴﺩﻩﺩﯨ<u>ﯧﻨﯩﻐﻪﻕ</u>ݞﻪﺩ*ﺑﺠﺎﺣﺘﻨﯩږﯨ*ﺋﯩﻴﻨﯩﻐﻪﺩﯨﺴﻮﻟﺎﮬﺘﻪﭘﺮﯨﺒﺎﺩﻩﻗﺘﯩﭙﯩﺮﯨﻴﯩﻠﻪﺳﺎﮬﺘﻪﮬﻠﻪﺩﺩﯨﺴﯩﯖﯩﻨﻰﺩﯨﺎﻧﯩﻠﻪﮬﻨﺎﺩﻧﯩﺒﺎﮬﺎﺗﻘﯩﺮﻧﯩﻨﯩﯟﻩﺭﻩﺩﯨﻜﻪﻧﮕﻪﺩﯨﻦ ﺑﯩﺠﯩﻨﯩﺮﯨﺘﯩﭗ، ﭼﯩﻨﻪ*ﺭﻛ*ﻪﺩﯨﻴﺎﻧ**ﯘﺗﯩﻦ** سيان ثيابي بالبت زياكمنيت مريك معابني ستادوى ونيز ويوني سنطار واستنا داست ومركد درسان ومئ سنطروستنداست باميان بينا فاين اعظرا مترم كآر مذوريا ومكندونها برمني فايام والميتاد كزكه كماذميان شبشها لح يينادنيا طايريافطهج نمضا فياست وردًّا بأحوب فاعطافعلم شا برركت كرة تضير صلى الدوارة كارن وزه ني كبرشت كربا أنيا حروخشه خاان المضلع حوضا وتيديم اكرتها يافتنو ومخنزت وكفننود ورسائيده مود بويكرو بل خانع شمغ يغان صاارنافي الصواح فعظع بارة انجنزى صراكردن وفزعنا بغيث وزع برد ومبنى يرتسيدن به فالبانجنيت ترسيلنا ولاتوتم شدن مروبت وبغيغ وجودة مآن ورطام خاكر بخلتن وكمزان شدن ولهذاكفت فغنا بيس متا ديم اجرجا ووكزان شعيع مت نشستآن دارجا بي بايم بحيجان ورس الركيوم حدا أفا وجاف ت برو تكامه عكنا الولعن فزعبس وده خضيكم ترسيده بابثار بنجاز فادت مبتى والتجابي سبت سرور كانيات صال سديد وسلم زابو برريه عنوه ودو واقع جون باشد كراك وزيام والغايز غاب وى واطف وكرما وثبت ونباج لمياى بأدبيث ونهستنان وام درجان بابهنيت سروا بخابي روادكا بي نيت فخيست لبني درسول فقد نس برون كدم درحا كيكري بغيضوا ماصلا المتناها تتحلب تسلم حنيانيت حاد طاللانضارة المرمت في اكدري وانصار وود لبي الجناد من في اراكة بواست والطواص من وياست ومحيده ست ببتان ورب وريطال كندوكو ياكاوبرره بنياره قريذه ديافت كآخفرت دريره تبالغابه بود كمبلهشا بممت وى وياديما يمنيع الادرسيدك بإن دريافت فيهيث دفت ربوي سرناف تعظيمن ورزى ويخسيهى وزنوش خلات بكال احدلمه باباب كردميم كماكان بانطاري كبرايم كأزادري ووكميم وآن بستان طلياجد برظافغ وديم آن بستاداكويا وآن بستبع ونديا اوبررة بجبت قلق واصطرابى وداً وفت واستيافت فاخاذه ببخل هبوف حاثط بركاكه ويدمهدول فنركدد رم كددرسياف يادمن بوخا دجدانها بيكبروك وكبسان اود وبجزكو نيدخا بدنام مردى بودك تحاه ازآن اوبو ووبعناه لبروخار حراجزى أبيخاندورا اليري فانوين وفارم بنتي والربيع لجعدول ورس بني مبرات يعزي بأداويت فالكنت اوبررة فاحنفوت بركردا ورده وستوبا بخودا المنجا بخود داورت بعل والما أم ف المصول مقادنه وداى عبر واكدا ورون وربراني شستر وفين ويون فل ملت على سول اعدب والدريغ بنوا به على عليد وسلوال بركان الخفر مغرق المستن المستن الملح عروره مبردائت أتمضزت نادرا مدنى مادرته الطاجود اكتاكه ما المبستري والمتشف والأوق بمبت استفاق وكميري والمتراث المتحديد والمراشات فعلن في المبررة بأرسول افته فالهاشانك ومردم سيطل ومدكاد ينهج فهمى المتكث برالمنه فافعت فابطات علبنا فحشه بنااي تعشطه دوننا خوعنا فكزيز خالله التلام برره المام ختساع الدومون يك ل والغود وكمنت كيه وي الهيالية بديا طابها خاسق و درنمت كم دي باليان عظيم

ب ودم تخيين كررسدب كدم مل يجسنانونا حنفزت بدي كمم من درجدول كالجنفة الشلب فباكذ درم كمردوماه درسودان ودورتمام فقر برخوا خراي وسكاست المجدائي ورك اناصابت كرومه ودالي فما مكال مجتت و دوستى بهت واحتنارا و داكم من ورطوت وكستانى دا وسائي من مناليس والتي ما يرومي ورايد درب من خنال بركفت من بااباه وبدة واعطاني فلبده وادرا فليض دانات لي والمسكان يشرص وي تيم وتخصص فعلي بهت كاشدكان جن كرما خرودكد ربند وبعن مردم وصاسبتي ترساي كده والم د دا دن عليري مبسسولت وآميا في شيهت امثارت است بالمعنت آتحضوت مل تسويل مسلوبي بيرونه بامهت وآساني كارانيان به وزن ارتاست رثات وندم و بستقامت مي خانغور دآمنت ء تدخ ستغمطا لاذهب سعلى حائين بركهت بإينليره لفناحة لمعين وداء حذا الحائط يس كم يثرك زادبراي تبادلة بحالك الكالملة ومايك بتى دنوت بنيرسه بلغناجا فلب ومعاليكه ينكي سنده استارينها دت داعى فبنتوه ما مجسند يراث براد ادرار سنبت ميني خوه اولاك **بركايي فالميست مشق**هت الم اولىن لفيت جوس يخذركي بثركرم من ودع سرفنال بركفت عموا حالى لنعلان بدين يعلين إا باحوبره فلت حا ناف نعلا وسول للشكف كم ين يغيض انعط المعطيرة سكية ابنتى وساده است رابنه كالكامن لبنت بشهدان لآاله الآالة مسئلفنا بهافليد بركاما فاستكم كراي ميديد باي لم بعنب لا وبشف وبشوار من ميست فضوره بهبن ثدابي بهن دعرسان دوليا في صفرت الالت به برزم إنها دم رمت دو وظال الدجع بركه نت يمراز كرف وسول القدم ماز ركثر مبوي ينبغرا سال العطيد وساقه ت و دکبنی و رسیده آمد بالهی عبد فاذا هویلی نوی برناه که م ما کاه وی وقت برنیت وانزیجهیم وسکون کند دنبغیتر بهدور وایت و بردوانت فعیری بن خال دسول ا بركهنت بميجوا سلّم المتعلب وسلمالك بااما هوبرة مست تراديكادسكني وجاميك أدائه برزه فلت كفنه كومين كمدم را فاخبوند ما للعصيفي برخردا ومهادرا بآنطي كفوسا و بوهبى املان كم ميني شارت دا دويجنت كرس ككروبي وبربلاآ لالات فضوب بين ثديى ضوبا يخ وشلاسنى بيرن وع درميان و وبشابى يزون وتضت كافآ وم ببتعد خود طا للصيع بير كمنستا ينكره فغال وسول لقدبركغت ينيفواصل ليستعلب وسلكرها عمرما حللتطلعا ضلت اعجريره انتش كآكيزكروي وينعجب برزوي وبرءداء الكروانيدكا ورافا لكفت عمرا وسولما فتتبرا فياغث يا ووسيدين فذاى قوما واجشت الماهومة منعلهك آيا رائمني وفرسادي وبرره را ما مندج و وحكر دكتي من الفي ينه عدا في الآلها لآاتند مستبينا بما فليه ويتوه والمبينة خال مع منت تنفيها د وسلور تری وسا ده ام اوراکاین شارت دیدهٔ ل فلانفعاکفت هریر که این همرا فایی این این استار میان استار برای می می این می این این این استار المان استار المان استار المان مره را كالكنندفال وسول لعدب كهن بين اصلى تقعلد وسلافنا هدري واصلت كديشتن وم ميني كذاره بتارت مده اكدندون واباشر مراكون كالزام وكالمسترية نبه ه صابي تبطيبه و سلم آوي كورو و بالنيد و ياز كردا مدا بو بهرور و كذار د كرث ارت د به جوا نبرآنت كرم رضاي مذفو كو شتا زز دا تحضرت لي مسطرة وسلم كايرا بها بي بيت ومشار و المنظر المنظم قكوسبكونسانيهت واكراشيا يميشنونداعتما وميكنديراً بضائكينو ومعاذ ومود اذاسكلوا وليكفايت رصت وشفعتنا ولإيثان يجبنيا حساس معنيج بشدواطا صنب بتنجغ يشخو وبركن وثهث وجون والتاسع آنصلت وآماعت كذارتا علكندواكراموط توانجاب ميد وحواق خليسكره وازث رتبا زمدانت فاضروا بتدانفق معه مسلوعن معاذبن صل مفي ويغدفال فال وسول فقصالي لم خایط بحنه شها و خا ان که آلمه الاانقد کلیده بن بست کواپردا دن سبتای کلیط تبرجم یا قور دن مناتبح باشیا دمواد وانوای تومنان سبت یا مقارت و دن به بازد می این می باین الماست کو یا بهنود کا ە دەيىنساچ *استىچا ئىھىيكىزاس*ت دواھ احدوع چىمان *رىئى دەخە درىناقب وي در دۇرىنا*قتى خلفا د*رآخولقاب يا بدرىغى ت*ىتىچنىڭ ل روايت *استارخى ئەكەن*ت ان د**چا لامن اسمى**اپ مدوسلم بن فوفى دربنا كراينيه شد المحضرت صلى ميليه وسلوخونوا عليمه ابذو بكيرشد ندر فوت الخضرت صلى تسويله وستم حتى كايسبها بو دىبغى أذايشان كەدروسى— قشلىفترو وسىسىدىدىن نىنىراكەنىدەر خامىسى كىنتەم بەسىدىن نىنرەشىطان كەدران سىودى بېردى باشد ويورىسى محراوا وفيخطاات وبمغنى وسورلفاد و دروسورل كلنزم رووآ ماست فالضمان وكنت منهم كفت همان وبودم من أكن مردان كغيفة يك بود ندكر دروسوك من في بناا فاجالس على م بس ورأ ناكي نفي شسته وم كذنت دبرع سعروسلم وسلام وا وعرفل الشعود بركا ونشدم بعرو وبخرشتوني وسلام وي فاشترك عي الميل الحي يربع ويروسوي و كررضي اعتنه مأ مواحيلا حنى الماعلي مها سروي وردندا وكردم والكرسلام كردندرس ووفعال ومكوما حلاقاهل فلافود على خبل عموسلامه جدداثت تبن واكد دكزوي رباد وكوكوس سلاما ولانيكا جاسسلام وبخفى فلتعاهلت كفتم بكرده امايكل داكرترك روسلام جربت يسخ بذائم كرده ام فعثا ل جموجلي وانتسلف فعلت بركع تتع بليجذا سوك ثريس تيجنيق كرده توآزا قال كمنت عثمان فبرخلت تمغتره القدمان موت المفارت بخداس كنداكاه فث يم كوك ذشة ويوسلت ونؤكاه ثدم كرسلام كردة توفا لابومكر صدق عقان كمنت بومربع بتغري المعتماع بوثوق بصدق وي نت فل شغللع في خللطا وتحتين زوانت رّادًا كاه شدن مرو دهروسلام و منطوط يضلك جل بركفتم كدي نجنين ككفتي بنداشت مرا اناً فامرى فال نستاب كرماه ومعيزت كامرفك كفتر وفي العدمة لي فبهدم إند ضائ في ودرا صلى قدمل وسلم فبل ن نسناء لمعن غاة عدا الامريش كالمزير ما المناطقة بذلك كغنت وكرجني رسده امه كخضرت اصل تسدعيه وسلماز بجات يارخ نشالبه مرات ومدوئا وكروره تركاب إو فلت لد والجانت واى وكفر در وما درمن مداى و با دانت لعق بها ومراوارتري من مجات و من بلت ويرسيد في لأف دست كال وب ولا أكف تصلى د مل دوم ورجل و من و وقد مجمع و و من و من الماسمة إلى مؤكمنت أب يغيلت كنتم الدسطيان سعا بجامت فما الامرم بيث بماست في أرفيال بركمنت كتحفزت صلى بعدوسا معن في لي كله المنظم المنظم المنطب والمنطب والمنط والمنطب والمنطب والمنطب والمنطب والمنط ظاچ*ردم برم بين*طالب شدودها برفول كردعم آن كاردعم الخفيل ونجات بس كالميرا كنسرانجات سيدواه احل را كخرطبي ديرشدج نجاء با الأمركف والرنهت كعادما برليمون

باشديع نات درويازاتش وزخ وخلاص كيجزنت باماد بالمرانج اكرمردم وآل فاد والذار ويبشيطان وهي بياده وج ويرايت وارتكام بالصيبينجات فآليجيت ومودا كالماست كمتعن برايب بخاشا ذاقر ونعضت وماوست المأزمت ي وجب صنائ قلرخ استاجل كرب في خيخ وكشيطان وزيد وردينا وصول تنوي سنانتي يوشيره خاندكر وروح اول ذاين ووح نعرت زداده ثما تضي دردايت كرده است كم بركدرد وميداندا آوا لاانسدامى درّا ديشست دا برح بيكوم كم نيسيدم كخفوت اصل دروايت كرده است كم بركدر و وسياندا آوا لاانسدامي دراييم و المرادم و ا روا بودكه بيط كالوالود بالسلام مهت عثما كأحاصل بالبدكرا كأكونيذ واعيش كرد وي خي الدوم تشار وميت معينت وشدت عرب والإحراب كمار وبالتراكز والموسك والموسك بطائ خاكه وق حدیث درا فطواست و در روایت محدب چرکدرت بیمان وسلام کر در وی می و کردسکالم او را پرشکایت پیش او کمبردب کهنت او کمرچرنسکرد را ادر وکردن سلام بردا درخود المنتاعثان بغيلسوكندنشسنيكة زاوم جدبث كردم نفرخ ددام وككنت درج وا وي حديث كرد كافت ديفاف ثيطان كرم نداخت ديفن جراه داكد وست ندارم كدرنا لأرتهزا المن ما المن المراب المار المراب المراب والمراب المرب المرب المرب المرب المن المرب المربع المربي المرب المربع المر وبغنها كالعنت ويكيدون كارث كارت ومزون فيطول تدهيد وسروا والتجيجات ديره مازاني يشكره كانداز وشيفان ونغسها فامركعنت يتيجناصل سعليدو المرخات بديرهما والكا مديثاين كركونية وكاراده معمود مازدموت وقبول كزدروا وابييل فاسنده وقال ليعيرى فدوائدا لعشروسنده وبكذافي مع الوامع للسيوطي وشيخ النجاع فليج ووشارح قل وى ويكس كف كدواد وسورايج كدز د كدوم وراك جنيذا نعضايين وانقط افوار وانقطاع ساسد كآن و وفدروع فالمضالد اندسم وسول الحدر وايتاست في تعداد بالاستو كانفعنلا ونجا كالمحاسات قديم لاسلام روايت كرده الزويل المؤنن على البطالة بن ونسستاه اسو دازجت كخطيعنا وياربيب وبود دراصل مقدا درج ووبي المبكندي ورذكواهما كالم بدبها يدانشاه الددايت ميكندكرو في نديغ خوا واصليا لله على دوسا بغول كيست المهيغ على المالية ومن في مدري من مدولا ووانفت وكارخ ونفائه بثمل وبنقيم ودال معاخت وكلنح ووبنع واوواءي عصوه بشمع غيز وراد رببت مرشها وتوهيااست وربدب وربادها وصوافاك المضام دآني اشتفا كخرعاوت باديشينا فكا يرميزما يرميع كان بده شروجه وه وجها ديه وهي الاادخله كله الاسلام كما كنرى د مآر دضام تعالى دَما فار كانها مدر مع ننخ اخلا مترج بزُر طالبرا مره بعزي ود فلبل بدكاردا متدتنا لايكار وربرخانط تبرمغرت تحضى كعزيد ووبجار شخصى خادسكد دبسب كالفها ككرفه وداما بينوهما عدية كيفرز وخالب كيروا ندخواى تعالى لمانيا شاكا منبعله معناها برسكيدا ننصاى تعالى شازاازا بآل وكرونده ما الحوبذلم اخار وزبون كداندا شازاف بمنوف لحاب مطيع ومنقا دميثون مآل كاسابتول فاسوح الماء كله بهرخلها سيدرآ يدخلت مقدادميكو يكفتهن فبكوالحللبن كلدخته برميا شددين برمرضا ادخا لبرتم يدربهاديا نطوحا اوكرة وطاه لمسل وعب وحب برمب مغيري وفتح فزن وتشدير وحده كمسوره انصنعاي يهت وابغ فيتراث وخاصى ووات ستاريع حشروا تدفيل لدكفته شدموه بسبن بنزادر وفي ترتيب كردم دمراج لوتهد مبكدر تركن وسالغنو دواكن البسق بنيت لاآلدا لكانقدمغنا حليبنة كالميشبت كركنا دوميث ودبان دراي شبت برمهد يكركنايت ستعل ويشطهت بآنبا شدكال للي كفت بهب فراري لآلالا آندكل ونترس ولكن لعبلل خناج افالذاسنان وليكرتبت يسير كليدي كرنه وميان وركر آكزا ودادنما نهااست فاعتبث بمغلل لعاسنان فيخلك بسراكر مآرى وكليدى اكداودا وندانها استنافى مِثْ وليى نووالالم بغيطلت والذك ومنيشود باى قاسنا زاكه يستارا من المين المستارية وكيم وصدة كريم وراكم من شبت ما بنا ن ومقرا بي فرندات و ورجات مقوا بي معودمة دراتيان الست وواها بخادى فنوجذ ماب وايت كروه است يخيث وابخارى ورزجد بابى وا زنعليقات واست ومغربقي ورستدر معلوم شدوع ليدهو برة ورخ المعال المال وسول لعصلى ليستعلب وسلافا احسنل مدك أسناه معيون نيك كردانيد كازشما اسسعم وداين يصدق اخلاص سلام آور دخل سنديم لها تبكث ببشواشا لما سربرك ريك كالميكندآ والوشته يثودبه وانداك سبعا تكذضعت المنصعض ومنش كمسف ومبني كالتهت وكالسبشة ببلها فكشبينها وبركارى ركسيكن وشهيث وعان كالطم كمانجاى يجه كي بده استنابه معدراندا زه صدق واخلاص وكيرصغات وخراى مدى كي كي سنى لخاللة ما اكر الاقات كندو بشرك برخداى اعتلادا ينتي وم درك ولغابي خدار الدوت است منغ في عل وحن فبامامه دخل دخان ومبله شال وسولهدروايت استاذابي اركردي يسييني خوادا صلى بدعل مدوسهما الايمان مبيت نشام صف ودرتها ما فالكمنت انختز سليله على موسلم إغاسي غلصه سنلت جون أد ووشحال كردا مرتاعل كي كصادر شودا زون بي كانت قي داسيد في دركاه وي تعالى وساء فك سبيعتك والدوكم يوجل اردا مزابدي كدازنودج وآييجت خف هذام كرابت معدوحاب فامت متومن مرتق كميري رست يماني زراكا يطلامت وجو دتصديق ويقير بخدا داحكام وج فشار ليمان برونكوت وجزا اعالهت ويكاينها ضعيقين واحباست يقير آوردن وآن جيئ بتنجائ فالسشينج المهام فارف عبالوناب للتقلي لمكى تنسس لسر وحدواوص النيا فيحددرسا وحراكمين تعدرالية فرفوده است مايطاست كمالك عامي ادارينس كمدون مباها رومنيت اول يتعيدكم باندك خدا كاست بحبيع صفات كالهوصوف و مهرفته عالم دودا زننع وخروض و منع وصطاح المجركو تقدريا واست وفائدن آن عدم النعات است بوى خلوقات دخرد وفنع و وجود وعدم ايشان و وم او كردن ومستوارد استرجما بيت خداع القاداد ررسايدك ارن وفائدة آن مبال دطلب وصعر ود واضعال زد فقد سباب سيدايتر كرون و رخ الحال واب وعائدة آل قدام مؤد الست رطاعت ودوريود الفي عصيط م يقيركه ون داملاع خداى تبالى ديوال بده وبمعال و فائده آن عى كردن دراصل خلاج دما لغدد آن شيخا بعطا داننداسكندرى دركم آب كاميزما يدث دجوت هلي أنزه شدة في ست برفدت طاعات وبشيمانغ بردول دوجود زلات فالكمنط كم وم باوسول العدفما الميم يسعب نبه ونشاج استركك وريكار نره كاربيت خال كنت كمغنيت كي استعليه تما فلعاك في غشك شيعيج النجلد ورؤات تيجني و ما يُركند ورتو ومزو وسار وزا ومناه الأبيان وترانيكي ول تووغش يح مكود مدان مي يخفرعه بسر بمبالا كالح وراكاين شاك تست كورو

زه است دارا بست من شفت علبک فریم هلب کن دل خود ۱ ه مراه قلب قدری بست متح بی کرنیون می در این این می این می این می است دارا بست می شفت علبک فریم هلب کن دل خود ۱ ه مراه قلب قدری بست متح بی کرنی و می این می شود می این می می اتنت كددين كابغبى ست ازنبره زولها مؤمنان كممشواست مغلا يحصيت وكدودت كريكك ابرميذار دوبرما كيتا كاردون زابد وانت كفاى قلب ومعام عبرس كردالك المرمي وكان خغود ومتعادخ شندخيا كامغروكان وصربث واجاع ما فةنشؤ دوا فإل عمارة كيما منطاخ المنسائي بالمنجي فحال مرقبي للمنظم والمعامية والمعامة والمعارض المنات المنطاع المنطاع المنات والمعامة احل وعن عرون علب وبنات صحابي سيدم ما حارم دراسلام صاحر وي ملازمت ثرف وبسلام أورون ووصت شدن حالى نفواس وحلالتي يت وربي مأصر وكركت واسلام رض تنفذ فالكست المستدوسول فقد تدمينم برخ وصل التنصليد وسل دروت كأتحضرت دريرو ودا تبدائ المام فلت بركفتر ما وسول العص معك في بعد العمر كميت الوسني وفق وا وراسلام فال ووعب كفتة خضت وفيت ماريد رايون وونده موادي وايو كروملال بت وبعف كفته ندم وبعيد نيين مارزات وول ول صيبت وزياكدور وواي فارسل كده كر ومعاويرولال واكالنا كدارادى بسست ازو وعدرادا كخرار بستقبال وابدو ومعداد شيرع مهام وواماك كاكتفت كدا فقت عوام كرد رادر بالمروم وما يمروم الكافا وومي فلت حاالاسلام كنترصيبت علااستا مكل وخصال في الكفت تتخذت صل مسعلية سلم لم نب التكلم واطعا الطعام وى وزم كدون ويخ وطعام خواندن بردم خالبامتصودُ وكوكا دم افكا ويمائه صفات ستاك كيتفاكود فازيمكا بهنا مكراين وصفت كتواضع ونعا وتاست واصابت أرأنها بحق السدايي وصفت دخل واصليع ومحال الل وله فأكها ديث ورجاب الي وال صنا يخلفورود يأقرات ونسبت بركس مفاتي ذكر وكساست لأنركال واست وبمجذب كلام درقول وفلك ماالهمان كمترسيت أمان وخصال وشعسيك فال فرمووا لعسبوو السهاحة كعنة اندمعس تأنيضال مايصروسماحت ستاول شارست تترك منسيات وثنافي بغعل مامورات خيا كوتعني كرده استايراا ماهر يجبرى رضي بسعنا تولوغوا لعطي بعيتاله واسماق علادا، وانصل تدفال كفت عمرور عبسه طلت كفتم اى الاسبلام اعضل كعام سلام من كجلام كما زاحلاق وصفات سلام فاضل ترتب وازسيا فان كدام فاضلوم ته فال كفت المختر ص بسطيه وسيمن سلالمسلاف ومده كريس لامت ندسلها مل درنان وي و درت دى فا لكفت عروب سيفلت كفتراي لايما وافضل كدام ايا يعني كدام كانضال وتعسيميان ضليت فالمخلف كمنت فاصلين شعب ميان في في شرب كاصل على وصعب كذاست بضروا نفي نجلت فال فلتاى بلصلوفا فضل كدام فازيغي أم كالذاركا وإفعا لكن فاضدست فالطول الفنوت كفت ودادني تعار تجزت بعان متعددة مده طاحت وخشوع وصلوه ود حاوقيام وسكوت ومراد انجاقيا مهت وعما دااخلا صاسب كولول فياط فعن مستاه والمجا سيده مسين مائندكطول تعافضت رست ومسيض كويند ودادى يحده ومسيض نبذكه ودما رستبطول قياط خشابهت و درد وزسيده ود لأمل مهر ويرشعر منواسعاده خركور ساختايم يستي راندکان برد و رکهها و بی در فغل فضیلت قام توا، ت وآن بت دفضیت سج د بهات زل دخته ع و خرم جفنی فضیلت قیام بست کوشفت در و بی شیروندمت زماده ژاه لمنت هرور عبسيون مهازا براجهام واركان سسلام رسيدم دحواسآ رشينيدم أخازجها دكراعلى واربع اركان برئيست برسيده مركفتم فاي لجيف فالهجيف جواده واهربني دمه كفت جادكي بى كرده شده اسب نكت دو وى و يؤتشده خول دين إسب وسوار برد و بكار رفت ولا جنايت سى وجهاد درمرد اكل وجاكروه باشدكه بانم ترسيده ونبر محض اجسرت دارده وانضينت ومال دنيا باك رفته ودنيا مديئ خورده وجون زافضا اركا فيا زريسيدا فضااوهات ورانير تحتق كردوغا البامتعسو وكشس والدنماز شب وقيام أن يو ٚڟڶڟٮتلى اساعات اضغ كعنت كعتم كدام كايزاوفات باكدام كايز راعها م انتسب ابتهام فاضارت فالهجوف للبل الآخر كعن شارن بكردرجان بآفوات كان واكت جهامه ستيا نج واكرششران واخان درث لكرود سيسلغريان رواه احدوع فعاذ بنجبل فال بمعت دسول لا كفت شيد ميني خدارا صلى بعد وسلوم في المعت من الحال بعد كالمركم عاما لندخدا داويثرآ مدجاسة زشاء دالاجشهد مدشبشاء دحالكيز كيئ يكردا نداوى بسيج فيزاو وبسيا يجنس وكبنار د ماذا ينجا درا وبسوم ومضان وروده واردماه دمضا في اعفوالمايخ توداوراك الحاوا اقصار وكماز ورور محسا فضليت والهريت وعميت كهااست إركاة وج دريوت وخنث وما شديا ماد وروزه واورخا فيضل وكرم كوكان قدر شرف وفظ که ار این که دو و ترک وافض کمینو ده مات د برکتاین دوی دت مخخن دارخ صیت است و بنوزشتت ما قبیت داندا عار فلت کفتراخلاا بشره هم اما سیرت میم برد مها ما دست فال دعه والوافره د كذار مردم والمكاكن فشرح اين في انهاكذ شاحت دواه احد وعنه اندسا لالنبي وبهزنه ما ذروايت ست كدوي برسيد في فيارا صلح الصعليد مولم عزافضل الاجمان رخاضا يربا فوادايان وخصال وي فالاز مجنب لله كفت لضلا بغات مما لين بهت كهركرا دوستُ داري لا ي ضادوس خدادارى ونعل لسانك في وكوالقدود ركاروارى زماج وراور ما دخرا فالكفت معافدهما فداو لعداز آل جيم البعداز آل جيم عندما ألى او كواف الأما جيت باوسول المسفال مخسللناس الخسي لمغسك كغت اكدوست دارى درم وإجرى كدوست دارى درنسزخ دراوة كوه لحهما مكوه لنغسك و ماوش دارى درت زارى وخرص وارى ونفرخ دراوة خرواه بهاش وسيمكس فيدنش واهاحل ما سالكما فروهلهمات النغاني ببدرسان كما انكره ونشانها ينفاق وكماه كرواكم ورثيع روي مدي تيري فيتراوهدي واقع بهك ومت ديك شده بروز الخيري وصغرواست و مرتب كروشفا وساست بعض زرك تروش نيع را زبعض وحدد وخدارا في احاديث فكريف خبايد ومحضيت دمان لكآنحصيت ما يسعله وسلمآني رووح تده تقريط خان دما كما يعضاناً به كركرده و ذكرا في مروقت د كرك اشتدوروا ناجلا الدريهان درشرح مقاليصندر انعض المساف فغ آورده كدك راغيت فون على ريخين وزناه والطت كدن و دروى كددن و خروم سكرى كددر وكم واستورد و كوشت نوکتناول کردن و الکسیخیسبک فترج کرانا د نشام کردن وکوایی دروزع دادی و ربیلی روی وروزهٔ ماه در ایسار چداری دروخ و درای قطع دی کردی و

وبديسلانان في مجاندن وا زجكت كا والتكنيرة والمتمان خرون ودونن وكياخانت كردن ومانين اردوت كذاردن وازوقت ودكذابندن وزكاة خرم نبروق اسلانان بوته كميك و در دغ وجزت بني صلى در معايم بني را را معنوان در ولي معين د شنام كدن وكواجي ميذر ديوشيدن ورشوت كفي وميان بردون ن حنك ارج تن وسعايت زدسلطان و در وامرمره ف وضي تعضالفدرة ترك داون وكآن بعدا زعفوواكوش كرون وحيانات راسونتري زبيابرويي سببتن درندادن والزجهت خدا ااميدو ون وارتعان فارتدو ون وارتعان على المريث من والمايت ا بمطروحا على فالتحاك وه باذن فلمادكر ودن ميترد وكروه وحبشيري كه ذكركروه شديشيرانايه والتينيخ بكي وآن كمان كينت تستيف كدو يسمي زوجب دنيا للمداليا والمنطبط بنصعود داستاستا ذعباتنديهع درض يدعذذ كرمناقبص اؤه وإزشما دبت دركابط مطلناقب ددكوك تبغ كويبت دخلي يبطفال فال وجل كنت جمدا سريععود ككنت دخمايى الذنس بخدوسندا ويدر المرار والمرار والمراجع والمتناعي فالل والمتعوانة ونداو وخلفك والمراري والمرارا وا حال كزتوميان كدوي بدياكرده تراواكرمنيان ككركن ومان كديداكنذه ونركيك استثنا يدتعالى كمراوه ومدكسرون أنترشحص وروات وصفات كيمخالف بودمورا ورافعال واسحام وضريحا لغطير اندوح تعالى انصيهت وندويت يرستان اكرجد مبازا انسغطاه محالعناه تعالى نبياننده أيكونيد ولكيج آناها م يستبدند وتسطيم كميندكو ياشل وانداد مدانده احتقاد واذكه اشازا در ضاب خدا واميرانند و الممازك ميرمت در وجود و درخاليت و درجادة فالمعلى كفتاً مزدبيتر بعبار كوكدام كناه زركت فالان فلولك خشبه فانطبع معك ن ورود و در ار العداد العرب المراس و المراس المرازي و المراس المراد و المراس و المر فل ولا وازبهت خف فركه ما في ولا واعقا وخاليت يرور وكارتعالى بهت كبره نرويه تراين قيداز رجت كرد بالملاحظة ضويره المالخين في مود فالم فيك كفت سيركد لوكنا ومعدازها زركتهث فالان ذبخ حلبله حاولته فرمود ناكرد وبتستياز وبهرا يأتومن تقييرهما ويقارس ووقرا معلى خدغا فزلاه وفصد مبلها يوثء وسا وضايه تابراي عامرتها وضعاى مان مع ندكا فطم خ وم كمندوم لي والنبز للابعون مع القلكما اكرَوَا بمسائك ني اند باصلى تسائى حداى ديم را ولانبشل والننس الحث يجوا الكرابي والنبث والكرابي والنبط المعامير والكرابي والنبط المعامير والكرابي والنبط المعامير والكرابي والنبط المعامر والكرابي والنبط المعامر والكرابي والنبط المعامر والكرابي والنبط المعامر والنبط النبط المعامر والنبط المعامر والنبط المعامر والنبط النبط المعامر والنبط المعامر والنبط النبط المعامر والنبط المعامر والمعامر والنبط المعامر والنبط المعامر والمعامر والنبط المعامر والمعامر والمعام كده كمره نيدهاست ضائ تعالى شن ككيري شبره حبا كزحد وتصاص والمه بوفون وز ما نبكت الامة فالزاسين كم ساعت وترتب عدار آن كميند واذبن يستعلم بيبو وكرمنصو وانصر بياه طن قلودنا است مآن هذه لاي حشدنيا دن تشبع وتبنيويارها بتنصيم هالسئ لمهشب كائت شنه تناب وعزع بالتسبيع وفال الإدسول لتنصل لقت على وسآل الكِثّا ناه ل برواري انذا لامنواله والمت كرين كدواندن وست بخلار وحوديا ورعاوت ومرادت كونهت بروع كرمات و وكرشرك بمستآن بست كما كرشرك بودندو تبازا م يستيد ندوم مبغن تقاعت كاسلانا زانسع اينشسك والمششده مرادر بااست بانهاستا ذارتعاه وعطي كالملابق وكيريجا بندك ادرو بداوسلما فالأبلق شرجى وظام بصويث وكآمنت كريجا نبدولاد وبدرعل لأطلاق كميوما شدولكي يرادجه البت ككفتث بقرئيك عادبت وكرو دخابيدن بدروما دركا فونغي كمغير مبيان كأرد د درست نيت ورفق ومرما في فودن لازم بست اسانبتاني كريض يسعنه اجزت دسالت مدوكعنت يارسول تسدأ درمن زدم كده است ودئ شركه ومعرضارت ذايا بطارح كم ما وي ومود كم جا كود د بالبروالعدّيبايد وهالمفهم والعمن الغوس دكيادكناه لصيوسوكس ورفع خرون رج كاكمذشته ست خاكرك ييمينو كمه وم كفتر و درواق كمره واست وكفتريس بعيمين معجا يرجني يوكذراكوند وعمش معنجه طروا ونهت وايت سنعيموط ميدم حاصبن ا دركماه و درايتش وزخ وبعض كونيديدغ وسس كذبر روغ سوكنده روما ال سلماني دامر *دقیکڈشڈرائی ک*ده *شدک ارکامائیڈ ہسوک ذی روی چنرچا جم ک*رڈ و نمزداً زاکفارت است کفارت پدېرداد بزماً بخلاص خود و وا**ه ابخا دی بی واب**هٔ احدوشها د قالونی مداكهم الغمص ودرروابت نوشادة الزوريني كواي دادن مبروع وهشده مجابان ساليخسس متعن علبه يبصبث مذكور روات عدامدن عروكه وروى واليراينوسي كميك اذا فوادغ ريهت وروايتان كه وكن جابحه اليماين توسق شادة الزوداست تنقطيهت وعراب عرورة فالقال وسول العصل المتنعل وسلم اجذبوا السيع المونيات كيو شويرة زكت وبسيعضست داكه الماككسندكانذ فالواكنست وصحارما وسولانسدوما حن وجيزاند وكدام فآت بمضلت فالبكنت تحفزت كاسروسي سالمالشوك باعترشكتج ادرون بخدادالسع وحادوى ووفيضليم وتعام ونرمهم وكارد وبعض كونيدكه أمرض إوروست باد فع محازخ وتواندكرد وجالى درحاست يرشر عما مدكفة كرسوكرون كغرمت بقا وجا فانصحار وخربشان كآنذكه ماودا باركثت وبعض كونيدكما كومسروحات كغراف وبالمكث كالآن ودنكر وكمابت وتبخ ورسيدن بهج منج ودمل وتنعبده وتعليم كون وو رخترية بيجسدام ستدوه فالنفسالني وتمانقدا لأبلع تبيشترخ أي كروام كردانيده استخدامتها فالمرجى واكل الربوا وخردن ريأوا كلهال ليتم وخرد والتربي والمؤلى وم الخصف ونيتت دادن وردى وانيدن روذجك كلؤان وصف جنبيين ورفش بمنسده فاكمركودك رودونا مهشكرا نده بوي ثمركي درزخ وشبغت واددهام شاكبار ودهاؤوه لإد ومساذا تضيفه واجرشد وردووارماف ومذف للحسنات للؤمنات الغافلات واذكبارات وشنام دادن زبازا نايسامسانا فخافل نبركارى وأوصر فنف شاداتيكا وابرشده فقتنغص لذكوربت ادتهجا بعصبت منعظ عليعوعند فالمفال وسول اعددها فالهريره دوايت أست ككمنت كمنت يمنين صلحا يستعلى وسالاي وكالواف عنايت وهرمنيين دنا منيند دناكنذه دراتي شنكام كمدناه كمندوحا لاكفهل لتعيين ذانى دروقت دناكداي بلما يطنيت مرادنغ كمايا يطل بهت ونووتث مياست باركاب فاومها كغرا ورنهادا كالعلامة والساوق من موق وهومومن ووزد كالكندور وكاسنده الكاميرون وي كندوحا لأفراد مؤس ولايتوب الجزم بالمتربط وهومومن وف وشريرا نس المري منيث ومال كأرزرت ولابنهب فعيد بوفي لثام لهيه بالصاده بهنه بهاه بعاده وموقوس وعارت ينك كم فارت كرون كرسيسار مدم وموقا ورآن فارت كرد جيثهاء بؤورا وكمزان بمانند درآن بي تشكارا فارت مكندها نكيروم وروى مينكرندو خيالندو قدرت بروخ آن ندا رندوها لأنكروي نومن

فاست كردي ل معسوة سيام ستحضوما بابيهفت وربي لت وشد بغير فن معنى است كردن ونضراك فاست كرده شده و درصيت مرد ومني مل ب ولايغوام مكويني وبوئهن وجانت كيكندك زشما ازفينت بسنكامي كحبانت كمندوما لأكونك ليست خلول فيانت زغينت ودزديدن ازآن بش ازمتت ومبن علة خانت نيزآمه وسابقا ومعدليث کزشت *که ایا بلی با از واجا کواجا کمدیس دور دار در در دار میخه د را زار که ای نمکورشنخ چلب وی در واجهٔ امن* چپاس *و در دارید و روایت بیجاست این این میکارشنخ* کمپروی و در دارید و دارید و در دارید و در دارید و در دارید و دارید و در دارید و دارید بتناك بن تبنل وهومتومن ويكث ويك بوي مبك درمال أؤ وريست فال عكم مذفل لاين عباس كونت عكر يدك فادم وروى و كاتسار جو درا و ولا التي الت يراكبت بنيعالابهان منديجة يكثده يثودايا لانتفو فالعكل لعنتابه استلخير كثيده منود وشبك بنلصاعب نمانوهما يرتبكك ا بهاس ما بانشتان و دو در مکد کردراً وردا کمنتازایتر سرون وردا کمنتازا زید کیران رای مو دن صورت رکشیدن ماکی مخت محلوط مزوج بو د ما دات و مهراتیک بهَ مذفان فاحب حا والبدير لكرة ركزت التي تصيت بإزم كيان وي وشيات مين اصابعه و بازدر يكدكروداً ورد ا كششا دا راي ينو و بصودت هو وظايرا مدینآسنت کرع داما ن معبار تونیع مستاست کرانگراز تو به منی لغهی وی دارند که زجوم و کرنستن ست جا نکرد را خصل این از صرف ای مرره سا میرکرچون مرون کمیازان کال ما م*لّ ما ما*ن وفا ل اوعب الله وكفرّات بخارى در توجيان صدف ونطبرة ى مذهب بل سنت وجاحت وا يوعدا مشكنيت بخارى **ت طيراً وحرّ لابكون صفرا مؤمنا فأص**اً نياشدا ينجض كناب كالسلان كال والابكون لعدنو والامبآن وتنيبا شدمرا ورا در ورجالت نورانيت امان كدمراد ملان كالايهت هدفا لفظ البغادف ابرعبارت ككفتيشر عيجارت بخاربيت والبنين فالهرشدك عل زووى واخل عيستا ميان نبت الكيموب كالواست وباطل شدكه بعض مردم كان بيرندك عل زومحد بروايا لياست وارجات مركة ندكوالامان تقدين بالبئان واقوار بالكسان وعمل الزكان بيعبارت ميريها مامغليا كالسهت زدايشان ونزد بهرا بالسسنت وحاعت والينوني ا درمواضع ويميرشوح و ملاترازار كفتاع وعناببعوده فالفال دسول الله صلح آبته عليبه وسلواب كمناف ثلث نشان بمانق ينصلت بمست واحمسكردا ومكوده استصراب عجادت وا وافيصام وصلى فزع افدمسلم واكرم روزه ميدارد ومازم كذارد وكان سبرد ومركويدكم مسلمانا غ شانعنا تبريعدا ذاخلاف عارى وسلم زاوت ونعقا والي عمارت اتعاق دارند دردوابتان ميجزك تخضرت حلى متعله وسلمآزان ن مناة كفتهت افاحد شكذب ويخ كويد دروء كويدوا فياوعل خلف ويويه مده كمذخلات كمغ ووفائمند بآنج وعده كرده است كميجبة صرورتي كمبش بروكفته مذكرين ترمقدري ست كه وعده كندنيت خلاب وفاي وعده ازمكارم اخلاق ست وتغصيل ورماسا وعد بيامه واخاا وبكن بغان وجون بالمنت بها دوشو دجرتى اسخرنزووى وعمستما وكرده شو دروى فيانت كمذا بهيضلت كانشا بنافق ثهت مجلتع ياتنا تهزا وربرتعت رصاح صال بجنينت منافق بنيت عكدادآنت كراي صفات لايت العاقة ومراواتكال ممانا لأنت كدارتيا ماك ومسترا باشذه وربيا ماطريخالف خلابرة تتجا كذما ورا دل باز بان کمانیت وسلمانا با میک بایرهنما شعادت کمندوم رم که ن استان ایران کوکسید ورفترن تیجنیفت نغاقک و دو و التحل و و وعلانات نغاقی تثلیم و و بت ويمتيتت الواندار وتخدرمؤنها ريب الانصاف البصفات وتشديد وتغليط است المك ني كابي هفات دا ديد وبعض كغذا مدكر بابن كلام المخصرت صابية بابركلام أنحفرت صلّى لتدعليه وسلّم نشان دا دصحار داراته خاص فعان كه در زمان أتخفرت بو دندصل التدعليروسلم مذكرصفات بشان أاجتنا أكندورجذر باشدان مجت ابث ن ونغيرياجيان ماكرة ماضيف نشوند وباعث بيجائ شركز وازنج امعادم شيو دكر درمونه ان محاران صفات نود و وواول طاهر رتهت منفق غلبه وعنصدالسن عقوفال فالدسول انتصلى تشعلب وسلاديم من فبدجا وضلت الدكرك اثنايي جافضت دروى كان منافغا خالصا بالتكل منافق ما ده وكأنيزش ايان ومزكليته بدحضلذ منهن وبركه ماشد در وي مكحضلت أزن جيافصلت كان مبد حضكف كالناف باشددروي كمضلت ارنقا ب دوور حنى مدهها ما أكد كزار دانصلت راوآن واصلت بن ا ذا او بن خان و بانت سرده شود وعسما دكرده شود بروي انتك ندوا ذاحله كنب وح ك كند وروع كويروا ذاعا هدعند وج معدند دب كنوم شكة يزديت بغظاف وعده كرديب وفرد بط حرازا واست وإ فاخاص هجزو چون مبرل كندو كادك بهم دروع كويدوسركتي ورز دوتيا كاندمنغ علېد ده نام عمر من ان عمال الله الله الله الله الله ا كالشاة العَائزة ببن العنمبن السنق وشال ومانندكوسيندي ستائل وترو دميان وكالكوسف دنعيوالي صده وره ودميكند ومرود سوي كاكميار والحف ئ وبوي برياز دنگر با يخد کمينيا نکرمن فت کاپي بحانسطانغ مي پيرو کاپي بحانسطانغ د کرمرو د و د وروني کميندو داع چا ره ما د کمت را ميکوند کرم که و تا زي يا بد لموالنصل لثنابي عن صفعوان من عسال بنتويين تندير ميرتم جهلة رجهابي هتى ماكركج وزومديث و درايشان و وارز د وفؤوه برا وأغير طاخرت مكونيدك عبدا سين عوداز دى دوات دار درض معنف فال فال بهودى لصاحب فكنت صغوان ككفت بودى رايخ درا ذهب ساللي عنا النى برالأسبوئ بزدى كدوي غيري كيندومردما ولاينيم بداندخال لدصاحب يسركمت مراولا يارا ولاتفابني كوكيونيهت اندلوهمعك برستكوي الربننودار كايزالكان لداد بع أعن برئته المدراوراجار جثركناية استازفات سرور ووستى لى حيرورو شادى دروت اجروبنغ ايدويون فم ومحنت ر سدهللم درنفلوا رئیت کرد د دچون فوشی و شا د کار می باینجنی کی تستید در کشته و کار می که کشته و دوا تداعلکه ماداکست که کوار کار این که این که در کشت و دوار تناوسول اقلابی که در که در که در در اوان تفارته و دارد در که که در که د

بودئ فبيضدا داصلى لسعله وسلهنا علاحن لشعاقات مبنات برب يدند آمضنت داصل سعد بيسلم درا يتناع برويدا أي مبادر بغيم يسرا است كداد باي ىتە آيات بىنات مۇات دىي مايىلىلىدە بىشىغا كۆۋىو دولىلدا تىنامىرى تەرىئات يىنى يىدىغا دىمساواشال كەدىكى بىران كەرەراردا كەرىكى كىنى دەرارات خكوداستاطهم اخكيماديان وطلهث واخرب معض كيندك آتفزت محال وهاب والمراب أرت كذكر والازم فوات ويُركن دادا كام دين سيدكاتم وابهت واين والم جاب الساوم كي كويندخ الكرود علم الإعندي خركشة است كوميز كويندك آتفزت محال وها بدار وكرم واست كروات الماشو واطهم ويرزيا و واركازا رواد أو داركا جاب الساوم كي كويندخ الكرود على المركب واست كوميز كويندك آتفزت محال وها بدار وكرم واست كروات الماش و دامكام ويرزيا و واركازا ووارشا و واد و وبعض كونيد مراد كايات منيات بيريهام به يحيام كالمصندع علاست ونشا نندرسا دت كركح دان كاكند وشعا وتشا كوم كابتدوا براي كام خلام ومدوم ددميع المضال وسول اهدبركمنت بنيجزاص لمايسعل مدوسا لملافيتوكيا ماقله شبشائر كينكر دان ديزاج را ولاحث هجأ ودزدي كمندولا تزبؤا ورأنا كمندولا لغتلوا المن ومانته الآمالين وكنسيدوا في اكدوا مكروانيده است ضالى تعالى شرك والكريق شرح ولا بنشوا ببوئ وبزر يخضى اكرباك ومزارب از آيخة مت يمكنيدا وراوز لمطنت وقوت وزوداست لبغنك تابهت ما ورابكياه وآذار دسا ندوط كمت خاكز وسلاطن كل اميكاز نقراولا مدروغ الحرفتى سلطان سوى كوكر كأخذا وندس ومعادره ميدهنده لانغيروا ومحسن كمنيدولا فاكلوا الحووا وروانخ ريدولاتعنان فاهتصنية ودثنام زناكميندد نأكيه يسادا ولأنؤلوا للغوا ويوحا لخصف وبشت نبهي وروي كغرد انبذاً تُوكِخن وزُجنَت كا وَانْ ابني ابن حكورُ مرحمة ايت المهت تمامتُ معدا زبيان كُوكُوكُ الإهروم مود ست وومو دوغلب كما خاصد الهجود و رشا کربهو د پیچضهم **ان لانقنل وافع للسیات کرتماو زازه دکمند دبیغانی نور**ز مد درشکارکردن رونیشبنه کرنده اندشما ماازآن وکونید کرسانلان و **مح**ز ياساخة ودبهرا كمخصوص بث ن بت در دن مفرد بشته كمدند وازنظر بعربح سُوال كدنديس تخضرت ملى تتعليد وسلمّان را ذُكر كرد و ديم را كمفرد بشتر و دند إ برميت دا دند فا ل کمنت صنبان هنبلادل میه و وجلید بس و سددا دندا آرچ ویهو دی برد و دست و برد و پا*ی تخفرت* صلى للدعلب وسلم وفيالانشه لمافك بف وكفت ذكوا بحديثم كوسلم بواصل سقيه وسلم بيني ونستم ونسأ فتم ترابيغ بري فياكو بهو ومي نهستندوا بن شاد سايماني بيت دا ذهان وقبل با دئ شد مكافها رهم وسرفت ست كه دمشتندوا بيان تهامه فت سنت مكرتصدين بدخ إكد درماخ وتخيذ تا في نهت وازيخ بت فال كمنت بحضرت مل مدهكمة ولم فاعنعكمان تلنعوبي برجه ما دسمار دشمارا داين كدا ذعان وقول فائدوما بستكسن ومرافحالكان وافخة كنشذان و ومروكرواؤ ديني علبعاليساه وعاديدان كا ېزالهن فدومېد بنی د م*اکده رور د کارخ* د داکتېمنيخ اېړيو دا د فود نداره يېغيري مار و د قامت دلا بد د مای د يميستجاب شده با شد**م ل**اتينوري اربؤد ندان داؤ دسميت نوا برشدويهو دتابع ومخوا بندست ومواشازا فلبوشوك تنوا بربو وافاغناف البعناك انفنلنا البهود واليشيم كماكرتما بستكنيرتا وكمذاديم ويهج وراكبشتم يود واير فراي عربت ازبيو د نامهود كدكنت فوانير مسترؤات البت وهركزداؤ دعليات ماماري عامكرده بت و در توست و عكوز درخوا برووي درتوراة وزبورة تلتدوسلارهله خاتم لبنديين ودرقي ناسنح فائداديان ومبض كونيدكربيو دقائل ودند بنوت آتحضرت صلى سدعليه وسل عرس صفوحا وأتخضرت ابني لامرم بنواندم و دلیجانی لام شبوند چدر و غربیمی روابات و آنحفت حل سده می اید و دوی کرد که نیرت اوه شده ام کاف کنس به مارم آمدت بی می آن دواه المؤمذی وابودا والمنساني وعزا مزفا فال دسول اصصلي مسعليد وسارتك من سلاهمان حضت ستانعدا مدلامان دوامدا تيكا كرنا تندنيا بايدان وافتروا زيغ ركنده و الكعت همزفال كازآن بيعزه زايتا وياذكه كمغت للآلدا لاانتدلافكعزه مذنب بيان كمناست بغيظ فرمان وكوآزا دار كلركو مربب كمابي كمصا وركرد دا زويا كرحركيره باندودراين دواست مروا خوابح واكدكونيدموم بإز كام معيت اكرصغيره بودكا فركرود ولا مخنصة من الاسلام بعل وسرون بيار وحكو كمربر أمدل وازسلماني برعل بدكين و درين دهت مرقول مغزله داكونيد منده مارنا كمبيره ميرون محكيدا زمسلام اكرجه درين آيد دركووايث ن ومطرا ثبات كمنسند درايمان وكغروكويندكم مكتب في نتوا وركافووزفات افترالت دار دفيريس كافو والجيها وماض مل بعثني للدو كإزاصول دينهت كاكارزاركردن لملاداتم وشيرست اذاكاه كرا كمنيخ ووشاده است مرفد يتحا وامركه واست يما والحي ل مغالل أخوه في المعدا المعمال أالكركار زاركن من أقيام الهت ورآخر أن دجال اوبعدا زخروج دجال إجرج وأبير ومحال كارزار ماايتا كنتكرددوبي السياج كارزارفا ننشوند وبعدار فأيان ويحافرى رروئ مين فاندا فريعيته حادمنتي كردد لابسطله حورحا ترويا عدل عادل اطل منكروا وحرب حباد راجور سلطان حائرومدل معطاعا ول معنى هازينيت ركته هاواكرجه بادشاه ظالم وفاسق بأث دوبرها اع جب ست فيهت وجي بآمدن باوي ازباريها وكركفته شو وكدء رجائر محل كالمعلل كردوا البطال مدل ما والمتصور فيت بس فع كارج ذفائم وارد جابش كنت كمقصدد سستوى رو وحالت است ينهم في كفدل ت جرنبرم مكردارد فآل كنيون مالت ومبامر فالنو مدم وف الكفار ومدم خسياج نبائم مت حالى نت كانها د منيند ومحاج مان نتوندار يحنت فر و دولا عدالكا فخرواً المجمان ما لافكل سوط صوبرايما ن وروك ست تبعّد يات أترى واخفا وآكر برجه ورامالم يرود تبضا وقدرا واست تعلل دوا واجدا ؤ دوص اب حربره فالفل وكسوالعه صلى للعله وسلم اذا ذي العبد خرج منه الايمان دون اسكندنده برون كابداده كامان هكان فوف داسعكا لطلة بريا امان بالأي سروسي ماننها مان وطلام خرط الم محديرجيث بيكنذ راشل رباخيه باستعث ومانندآن وأيرصورت ثمالي هث مرامازا وبرحزرا و رآفا لم شابي هت مباتخه ام دينا اعلمت وكد مندمتال وت وظار شال ما ي سيومل دررمانل و وتحييق ل كده واحاديث وارده درآن وردهما داران ورشيع ذكراه شده

و در تشبل مان سارت است کو اکرچه بنده مجهت نها و از کوامیان نورانیت وی رآمده است ولیکن بنوز در بها و دسامیجایت اوست و معلقا از وی منعار ق اشده که با زنیامه خاتم ومود فاذاخرج من دلك لعل بروين من مرون في مربده وفارغ ميكره دارة اعل أثبت كدرناات وتعريب للويح مت كريم معال بمدايت حرزا وجرفرزا دجع ألبد الابهان ؛ زميكرد دوكه يرموي نبده ايان وواها ليممذى والوواؤوا لمنصل لثا لمشعن معا فرفال أوصَّلَيْ وسول العدكنت مبعا فاندرُ زفه ودُرابِغ يرض اصلاله علب وسله بعشر كلاات برمخ فاللان فوالله شبه كمنت نازكروان مجواحزى وكوكا كيزرا وان هنلت ووفت اكريث ترثوى وسوخة شوى ويفقهم معاف رفع يو ووصيت كردا ورا باخد غرميت وسالغة ومو د درآن و وكم إزاج ضت نيزاذن كرد و لانعنن والدبلت ومرخان مدرو ما درخو درا و كم خلات فرمو د كالث الح دام كم فعل ماح ببنند والأم المتان مخزج من اصلك ومالك اكرح فوايند ترار بروي كمدل دن ن وفرزند و وال وكفته اندائر مبابغه و تأكيدات ورين بصواحب بيت برون م الالن نصبه ولافؤي صلوه مكفوية منعدا وترك كم فيار وض اويده ودانسة فان وليصلوه مكوية معلى زراككري ترك كدمنا زوص العبر صلى وتت مند فعلا يتغينق بزارت و د درشدار دى عدضاكه مابرچ مان يُومنا نيات شده است وظا برحدث وجهة قل أدك صلة ه است وجمين خربت في و معض المُذُو يكرو در ميز برق بن المدرد و تغرز کرد ونیدورندان دوم د دکفته اندکرصی بیسیم کماه را مشم کمترمنداشتند کمروارک صلوه را ولانشی من خوا و ابریمنوش حزرا فافعه واسکا پرم دشک شرب خرد دسر مرکماه و مدکاریت حبر ما دایما ن وطاعت رغمل تسرع عالم نت بمدرفت مغوذ با تدرقی لک واماله و العصب نه و دور دارخو د را از کماه و مزادات فانها بمعصبة حاسخطا للدر ياكسنه كارى وودم كرفيته وبيرض كآمي وأباك والمغادمن الزحق ودوارخ ورأا زكزي وفطيك وان وان معلت لمتاس كرمي ملائة وندرده اين ينرسانغهت وقا مده بهانت كرسابقا كفته شده كه كين سلما نازيين وكا وكريد وا ذا اصاب لناس موت وانت جنهم وجون رسيدره ماركم از و با وطاهون دحا آکذنو درایشانی فاثبت بین جابیخو دیکسشره برون و و حکوان ست که درشهری که و بایداکرد دا زاسخابرون بناید رفت وارجانی کمریم بای ترانیا بد ستاست و در حكم فرامار زصناست والواعثقا وكذكه الأنكريز دالبة ملمرد والرمكريز دالبة مباامتي ندكا فركر و تعود بالتمن فلك وانعن على عباللعن فللم ربيعياح دارزبا دنى الغ دبالالم فغته واجب كربكه وبتت ولامز فيعنه عصالعا مياه ربدا رازايت وعصابخه درا وزن لشازاراى اوب واحتم مي العد وترسان اشْارْ انصِتىن فدا دواه احد دعن حد نعبة فال المنا النفاق كانع لمعهد وسول للدُص نيترنانما بصابي بمغطيط الصرص مسبب ررول مدمل تسمِليري وزداد بود ومرمنا فعديض سعندكنت نعاق نود كردر زمان غيرضا صلى الهيما عليه وسلمط ما البورا ما مروز درزمان افا غاهوا لكمزا والابمان يرمنت كركوا الما بعنى درزمان كمبريث أتخضرت وميان وتتمرو وندمؤمن كافرومنا فق وحكرث رمعيت وران مآن بودكرمنا فقان را درحكرسلانا يصديث تندوت والبيثان منو وندوتومغر ا النان كردنداز جت حكمتها وتصلحها كدران بودا ما الآن كي كماند والروضاطا مرشو د وثابت كدوكه كإنهاق كميندونيهان كوثميورن داورا قتل ميكنيم واحكام كمزرو مي حراميما رواه البغادى مانع الوسوسية وسوسه دراص لغت وازرم وآواز واكواز برائية نمان خال وزآن وانديشتُه ومراد اينا صديث مفتري خاسطان الماني دخواطرر دیدکه باعث کرد د برکیز ومعصیت و آنخیه باعث با بیان وطاحت کرد داراالهام جانند و دسوس بغتی واو و کسینر بیم بایمغنی بت و معنی میلان بینه آمره و کرمین رسته له شوالوسوامن ابعض بدان تنزروه اندا لفصل الاول عن الحصورة رص سفر خوال فال دسول السطالة عليد وسلوان للد مخاوز عن المني مرسك مدارية ت مه صل ودها خرك وسور كرد ما به زسيها بي ين بها لدنعل به ما ده بهم كرده مرا به را ولم كلر يا بكنت بينها كه نا دركون وسيطان مدافي سوس مهدمدو دنحاط مسكذرا ندناا و دا كمنند باسخ كرنا مدكفت درخاط وسوس م كيندنا كونيد فنيؤليند و رآن واخذه منيكنند وابرل ينواص الجهت مرحوثيمي تسي بإتسفله وسلهت وامرد كمران مداباخ ذومعا فبدو ذرمتف فالمبتر وظالبرط سيتكنث كرنده مغرم معصيت ماخ ذبؤد وباين فداند معفل فعلما وحواسبكنث نت كأيزور نعنزكا يكيافنا وبخت ماروآزا لاجر نامدع عنوستانهم استاازجت عدم متساروجون ورول فعا ووبا في لندوورسا طرواندار فتربرهم والأرابات وارا فضل ورمت تخصوص والشان رفياس وليساكي آن نرمرف عهث زايرابات ومبداد جوال الجوامة فكشة آزائج لونيدار ليست داراني ندئوا خذه نبيت وما ميل أرندو زمائه اعل منوسيند مكدا كوصدكر ديشرما زواشت اخترا مدوخومهتر حسول إلى وصوايا آن حاد ت دحد وجزم رآ رجها نكار زحان وي سيح الغيمنيت فرا كرد رخاب سباب ميتا منت واكرمهاكر درسكندالبة ربن تم مؤلفذه است مداير على الله الله المعائد واخلاق دميرونيده ماخودات راعا والماره المعام ما مدوا بت نبت كرا فاخرم دارد مثلاء زرز المعصب است د بنده مرا باخو د و لكريز ما مينت ومواخذه را فضل واخذة ز ما نه ملكه د رحد دات خو كرميت ووترازبار زاوعند فال وجهزا بهرره روايت كلفت عاءناس فاصعاب وسول العدآر ندماغ ازياران فيرم السطير والمالنبي ويغير الت علبه وسلمف الوه بررسين التخفرت رص التعليه والما المجلد فانفنسنا برستى كه المياسي وردائ ج وارد وساور في واطرما بنعا على المسلمان الميكام م جزيكينت زرك وسبركان وكمده ميدارد كارناك كمويد ورزا الدرة زافال كعنت تضرت صلى سفليد وسلم وفل وعبد عنوه آيا تبيتا فالقديث المراجية وكواني رزا أوردن آن خرزا درىغنهاى خدفالوانغ كفتنا رئ فيتم فال خالاصي م الايمان فهوداي كمان فين وكروه بندست محض ليان ستر زياك بجستا خيفا ديبلان و

وحوف وخثيت في وتعظير المراوات واين مهداراً أروتها بج ايدال بت جدقي بدائت من مصلة والكورد الرصدق ايمان ب وواه مسلم وعند فال فال والكوي صلى لتدعلب وسلرا بالخ الشبطان احدكمه م كيشيطان عي ارشما راين سطان لمبيرة شد الجازت طيرج و واحوان ويد لمركز ما ترشيطان جن والنروار مذيشة و ن انده رحدت کینده مذکو رکرد د و در صفت وسوسه واضلام معوض البيست ومرجع و ماراين کارا واست فنعلول برم کوييث خلی کمنا کریدا کرد فلان چیزدا کو میدا کرد فلاج پیزدا ولا میمیکوید درجوارشیطان پیدا کرداین بردا برورد کارم چنی پېلول تا بانچامیوسکرمیکوید پیشیطان من خاتی و د پداکر در ورد کارژا فا فاعلغه پرح <sub>ن</sub> رسدشیطا <sub>مان</sub> قول دا فلېست عدن جا د*ند پرځ نیک وجه یرکی زشما بخدا از شیست* و با بیکر با را تیا زین وسوسکج شيطان وازبجت ومجادله ما وى وربغانسترازمجلس تغييريالت نيزئو زهت درآن چانكه درحالت غضب رابي فع دوونشا ندن آن كفتها مدر راكه درمناظره ومحاليطا فتحاب وساكوس فمزمدا مارت شراوست وتواندكه آن لعركت سات ومغالطات عالب بدو قدرت رد فع آن نباشد بسرخ بستعاده بمجاه وتترق حل فطلب فعرشرا وى وكريخة إذا المهل كسم الها دى مبل نو د واعل قيام استعاده ومشتعال رباصة وزكد وتطريفه لذن تعلقات وتصفية فلب لنتوسن عيار بهت ومحرد مستعاده زبا بط في نيت وليكن في زمران كارات بوشيده ما ندكه أوال كردن كرم جل مدمعدا زتسائي كنطل مدانخا جا برامسا دست ومسازم ما تصربت زيراكه برحيموصوف بخاوسية ورتحت التدكلي درآ مربعدازا كنب خلق الترتعالى وكعت كمريض مدنامعتول وتمناقض كتف فاضم مفظ علبه وهند فال فال دسول المصلال وسلم الإرا الناس بېنا ولون مېنت يېتىندىرد مكرئول وكغتكومكندىكد كرېروم مجادلت ومحاجت يا بانغىرە شىيطان د طرىق د سوسەد حواطر حىنى بېمال ھەذا ئائكىكىتەت داين قول كىنتا المخلف پيداكرد خداخل رافن خلاله لديركه پيداكرد ضاراتن وحدمن دلك شبئا بركه كي يابدادين ول دانيج سوس جزيرا فلبغل منك بالله و دسله پرام كه كويرا رای دفع آن امیاب وردم مجذا کدننره هنیل زآن واییا بی وردم بیغیران و کدآور د و اندنرسات اوما از به نقانص بهانیچران و انسااست که درصدین سابیم کو شدا زرای قطع را مجا دله ووسوسس وطیرکفته کرآن کارکزت بپرقاحب کرد د ندارک آن کارامیان ۱ بوشیده ماند کرکنز رتفدیری و دکه بطریق صدع تعادصاد رکرد دا آگر رطاي يحن ونباطوه بابكديكها بروح خطورو وسوسه بانغنه وشيطان ماشد كونو دبيها كوآن بشك كرسخ وجرثرد بدكرده و د د كفته شو د كاكرات و ل بطريق تقاد بهت بوقع ل دى آمنت استه ورسله تحديدايمان است واكربط يخطور و وسوسهت اربراج فع وسوسس در فعلحان بت وظا برشن حنيدرت فاخم منفئ عليد وعنان مسعود فا فالدسولا مسعلي مستعلبه وسلمام تنكون عدا لاوفد وكلبه ولبد مزالجن بستانها ميسي كالكركز تبني استده استروى ويصعاب ي جنيان وفرنبه من الملافكة وويهمصاحب ولي زوشكا وبين براد مهاد ووين بت يكي وكركار يدسفوا بده دروسوس فكذا وربسر دكيروسي كاريك اسكندوالكا منما پیخیرو دربعض وا پات آمده است که زائیده منیشو دا دمزا د را فرد ندی کرا گذرا ئیده میشو دا زجن انداکتان و دی ایمزادیمی مند فالوا وا بالت کفت رصی برو و درانزارا دُ مكيني وداخل مدارى دريعوم وزانزوس رجن بارسول اهدفال كفت تخضرت صلى سعليه وسلم دا فإى دخود را فياضل بهم مدارم ومراز وين ازهن بت ولكل المد اهانت علب ولبرضاتها لي مارى دا دمراوفاك كردا نبدروي فاسلواين بفظرا بدو وحدروايت كرد والذيكي رفع ميم رصيفير ضارع معلوم معنى و إيمانت كدر حتبجانه وتعالى ور مرازه برسلامت می نمازسشده ی دازآفت وسوس می میزه وی منعا د بسنوس و دم بغتیمیم را <u>فا</u>راضی بدی سلام آور د فرین د این دوستمال دار دیما کنهلاگا مغنی سند او انتیا دو در ان رداری ست وانیعنی راجه و جراول ست و در معضروا یا ت اصریح فاستسار نیرانده دیرا کنه سلام معنی میان تشد وایمان د<sup>و</sup> فرين بن زجوج سيج محاسبعا دنيت درانكمولى تعالى جنيب ودراصل سوليدوسلم ابيضل وكرامت مما رولخصوص كرداينده باشد وصاحب نها يكفي كوحدث كالتضيطاك آدم كا وسيطان أوسمات به بنين فلابار في الامجنب برس من ندم بريج خرو دريه عال مريني وطاعت دواه مسلم وعن ادن رضي دين فال فال دسول المت صلى التدعلب وسلمان المشبطان بجزى فالانسان مرسى كشيطان سيرود ورآوم محت الدم اندرف يؤن درمين ويقعود جرباج ساوس وي وراوم بیان تصرف و مگن دست راغوا واز را ورد ن او راغایت بصرف و مکرد اکرمل رظام کنند که دی مذات خود در مدن آدمی سید و دنیرد و ربا شدچی شیطان زاحرام لطیغیت که می ود داحبام كسينعه كم يهت غيا كراتش و بواوطا برازت بريوا يعم نزم بن غي والاعلمة فيجلب وعزل بهويوه فالفال دسول اعتصلى العدعل بدوس لم علم فن آدممولود منت دورندا لكَ دعمير دائده شده الاجمية السبطان حبن ولد كرا كذيبايد برستاور بسطان وم خلاند در باكام كدزائده مينو وفيا كرايزاسك دور ميرداندا ورافېسـنهل صارخاً پير آوا زميكندآن رائيه و شده د رحاليكه و ما دميزمد و منيالد وكريم كيندمن ميال شبطان از دست و دي شيطان يني كريم كيند كيور منهم زائيده شديع بن سبب ست وغرض بهين ديم سا وكردايندن فرد ينب از فطرت سلام و درآ ورد بي رضلالت وف و دروج د وي غبري بمواليه ها جزمريم و بېروننى كەمىلى علايت لام تكراين بېردوتن زمن علان دافيا دونغره بېرد ند دمطرا زجت دعائ درمريم دو د ريت و را ارنت رشطان دقبول كردن رور د كارتعالى د تعتبس وعاى اوراككفت وافإعبذا كك وذريهام ليضيطان لرجيم وتفرد عيلج اوروي عصمت ازين ولالت منكند رفضل بيان وصري سيدالمرسليرج اليسطيرولم ج مرتخ ضرت دافه خال ويخوات وكرا مات است كرميسي كي ذانبياد منت وتوا مذكر درمغ خواصفتي است دكرد رفاض نو دخيا كاستروبهت كدفع في كالمها في فضاح بندي نه وکفت بنده صغیف محرداین سطود مواب کنت که انحفرت صلی تدملیه و سلمستشی *ستازعهم نی دم و آخضرت خربس*د بوازا حال مورندان آدم خرخو د ومقام آو د<sup>ر</sup>

ما رنادخ واعلى اترا كيشيطا زا درنهام ولا دت بدى دست تقرف رسد و معضان أمار حان كفتها مركه تموم كلام كدميكويد و محاورات حارج مياشد و ذوق وحال قرسة به الريخ برئية من كفت والدع مب والم إجلال فأن كرنان ع دين ربراً مذين كروي سنام ومرسد متعلى على موعند فال فال وسول العصلي العد عليد . مله وهرر وایتازابی هررواست رضار میشد کرگفت کفت استحضرت صلامد علیه و سلم صباح المولود حبن بغیغ فرغه من المشبطان آواذ کردن و ما لیدن ورندم با می سرو م فدانت م درخلاندني سور نشيطان وزغه بغيرون وسكون اى دبغين عميطلانيدن بزه و درخت بوسايد دمغلى د داخوانز ومنفوعلبه وعن البريض مين فالفال دسول التدصلي المدعليد وسلمران المكبر بضع عرشد على لماء نبرستى كالميس بخسة غنتن ودارآب وساخار تترويخروشوكت وسطوت كرمراد نهاد ت رروئ آب مي كليدات جيمة عالى اكزاازاب كمروم سندراج ست واكرركما راك ست علاانسكال شديعت سيراماه بضلنون المناس بترى انكيزد وميغرستيم نوهها به و درا که در ملاو نُقته می ندارند مرد مراسرا ما هم مرسر بغتیمین هما و کسرا و تشدید با بار ها الشکرکسر دستم به نوستند از نیج من باسصد با حیار صدو فقی نمعنی سخان از ما و دراصامعنی کاختن نقره وطلااست ما خالص که دواز آلایش و مال وفر ندومخت دراحت د کنا ه د حذاب وخرارافتنه ازآن کونید کهم محلامتحان وازمالیش اراد خادها مند منزلهٔ اعظمه هدفهٔ نوین و کیتین اشکرمائ میطان ارزه ی در و می قدر و مرتبرزرک ترین شاریت ارز و می قند و کمراه کردایدن و درمخت مدامن مردم دامنی مركفتذا كلزززه ويحقرب زومغبرتهجي احدهم فبفول محآيد كارآن شياطين عنيزة الديرب ميكويد فعلت كذاكر دم مرجنين وجذي ري وفتذ فبغول ما شى بىرسىكورابلىزىكردى توجزرا وك خى تركار را فالكف أنخضرت صالى تدعليه وسام بجار بردات آخضرت سالى معليه وسام مج كاحلام فبغول بترماً بدكازت أن وبرسكوريما توكند حني فرفت مدند وسبام أفه ندشتم آن وزندا دمرا كالكرد براى الكندم سيان وى وسيان ن ولى فال هند سنه منه منيّ ويت مي داراً لمدين تنيّي و دراازخو د وافغ انت ومُنيومينيويار ومرّ د كارنسي توفال الاهنس كعنت عشَّ كرما وي جديث سنا زجا براداه فال كانيم م مرج ردا كهنت ب لففاراكه فلبنى مديد رئار سكرد الميس ك كرى و دراواين لفظ داجا رنها و مرفيد تيكفت يا يجابي وكفت بردواهمال وارد و واهمه ائدن درمغناه ترميان مردورن ووحرتشد بالمبسر آزا كفته ندكه ما دشفرق حدائي انداختن بطلاق بالنهست مازن رشوى سرام كرد د ووطركه كمنه حرام افتدو فرز مذي كم زار پرامزاده باشد تیرین ماوادلا در نار روی رند به شنبه شوندو ف او کنند و معصیتها ورزند و ماعث خرایی ماه و خواری یی دم کرد د در دنیاو مسنبه تنجین کافته اندورا اريكام ومكربت كدنفة شودما وتمفيق القاع عداوت وصومت وحكت وعدل باشدسيان زنان ومردان تااز كلد مرحداني ورزيد وعملع كمندوفرونندا الب ين وروب تطع من المعت ولاوآ وم كرد و واراعم وعند فال فال وسول العصل العطب وسلما فالشبطان فعل بيره فان بعيده المصلون في حزبرهٔ العرب مریستی که شیطان نا اسید شدازین که بهستندا و را نماز کذارند کان درجز زه عرب و بزییس و ی حدر مین و رسول و عرض در شرح تبغصیل فاضلا روات نقل کرده ای و زمی بر بسر نرم آبخت خواندکه محیط ست بهی در مای فارست در دم و نبل و دحله و فرات و لکن ندا المخراش بلنجه مرولیات مطابع ا مقام رفلا نيدن وحبك وصومت نداخة إست مها نابل خرر معرب وطمع واميد وارد درآن جها نكد بعدا زائحضرت صلى بدعليه وستم ورميا فيتت حروب ووقا افاددواه مسلماندا كأمعنى ويضيطا جبيت ومردم فليكبت تورث كالمترسفي وت فوشيطان وارتداد ست ومرادم صايئ منان ما دبر ماسدار م بعدا زَا انْهَا لَ ورد كابعضلى زمُومنان بعدازاً نصفرت صلى ميطيه وسلم مرتدك شدّد و نابع سينيكذاب شديد وبراه كفروعها وفرتسند وجواب دا د ه كواتخضت صلى تسط المنفره وكان كفزوار تداو وزرند للكخردا داز نااميد شدن شيطان آن يجبت تحيد دريافت ازشوكت وفوت وجهستماع وكزت ومنان وليكو وجود فااسة و چها قع شدرِسهٔ ناتی با باین حدیث و آن قصنیه بات مینه مقصو د آن خصرت هلی میلیدو سلم اخبار به شازا نکد و دلت و شوکت اسلام بجابی سدکه شیطان نا امیدکردو دکر معدا زود ارتدادى واقع شود ندعدم وفزع ارتدا دقطعا واير بقريزغالل زبعدى منيت حبطا هرومتبا دراز زنا اميد شدئ شيطان عدم وقوع آتنت وكناية استارا أوج عليكي فيهكم مرادصل مزمنانىد ومراد معبا دست ميطان ها دساصنام وأكرج إصحاب سيمه وما فعجالا كوأه مرا والدتدا ورفشذا ماعبا دستاصنام كمزد ندانتهم ممكن بتسكيك كعنيت ومعناين حديث اخار بهت ىعدم تبدل دىن دانىدامة فاحدُه مسلام دعود دبلت كفُروم شراك رسبل تترا لاد و وام خانج قبل از نعبت بود واين منا فات ندار د ما رتدا دكر كم مرندك تسلكا كرعبا د ضاصنا لدنيرتنا فات نداره واساعل الفصل لثابي على بهاس رضامة فها انالنبي روت استازا بهاس تررتنكي تغيض صلى المدعلبه وسليعاء وجل آما و مردى فقال بركفت آنجرد الخاصد ف نفنى فالشيئ بدرس كاربخ بريوم اضرخ درائيرى زوسوسدان اكون حمذ احد للى مرآمذا يركم مريخ اشت وم وست دار شده رست بنوى ن ن ن المحاومة از كلورون مدا جركه عديث مكنم الفن ورد ما في وردن آزا همهد تضم و في مرد وسر مختت وحم مع وي عني كرم بهوزم ومات المتت فاكتروسياه ونابود ووم بركآن في نت كه وفينم وارم رز بان رم فالكفت كفرت صلى سعليه وسلم محمد للعالذي ووام ه الى الوسوسة من خدائراك بازكردانيدام آن مردرا يا ايرخيطا راك درنعن في داختو ونسوى وسوسداور دومهي قدر وركدرانيد كنشت كعلكذ بدان وردبا فاردام تائزاخذه ميتُدا و دارات رواه الوداؤد وعن خصعود رض مينزنه فال فال دسول السصلي لل عليد وسلران للشبطان لمده «بن آدم مرستى كرسُه ارتهت بغردندا دم والملك لمسة ومروست وانتراميت بوى والمدنيتيلام وتشديرميم اذالمامهت بعنى ووودا مدن ونرو كبت شدن ورسيدن يعني بمشيطان إوست

وبهرفيشة وبردورا باوكاداست فامالمة الشبطان فابعاد بالشوفاه كارشيطان ترسانيدن ست بدبرة لفتن كاكراين كارخركردى مبدى وقارخوابي كارخوابي كارخرار ر دى وخود را بعادت وى كنهشتى بنقرونوارى بتبلانوا <sub>ال</sub>ى شدونك نېب دالى وكنېت بدرونع كردن كل بهت وا ما لمدا لملك فابعا د جا يحني ولف دې وا ما كارفېت نو بددا دن*ت به نمی و نسبت راسی کردن هت بخی* و انداخته نقیریت در دارشه و را نست که دزیمی و عده میکونید و در بدی وعیدا ایجب اصل بعث فرقی منیت بری را د در کرخاطلا مكندون وتمضيص تعدري بت كوكل خروستر مذكور نبانندونز ووكربرو ورارا ندفن وحدف لك سكري سايد آزاميني وعده خرر اكدائه الكباس فلبعل وندمن للديريج كربوا مذكرة فازخدست بعنها ورست ازخاب مت ولطف وي فلجعمل الله بير با بدكة تسكركويد وناك ذخدا را تعالى نا وهن وحدالا فوي كسركه بايد الدركر والارتبطان فلبنعوذ ماهدم السشبطان برع بدكرنيا وجه يبخذا انوسو يئشبطان فثرفؤاء بترنوان آنخضرت على مدعليه وسلم مؤفيضون ين صديث ومؤيد وي ن آست والشبطان بعكم الففوشيطان وعده ميكندشما رابغتر بعني كميكيديا كرانفاق ميكنيدمال افترمنيويد ومأمركه والفيشاء وامرسكيند يبخل وعرب بخبل آفت ووانديا مطلق معاصى اواست كذا قال البضاوي وآخات ابنت والملدبع لكم مغفوه مند وضغلا وخدانيغالى وندميد برثما درانغاق آمرز بدائا مان وزياده رآاع بني ثواب رانفاق ميدم زياده آنچانغاق کرده اید در دنیا وآخت و مؤففت آیت بحدث بجبت کست کیچون لا ملک پنوپ نجاب بی سان پروعدهٔ مغفرت دفض ل روی تعالی درمغهٔ ملک ست د وا ۵ اللحصةى وفحال دوايت كرداين حديث دا ترمذى وكفت هدفا حدّ ببشيخ بببان حديث فرب ست ومغى حديث غريب ودمقد يمعلوم شد بداكاين حديث شارت بس مبه خواط وايرع لمازد قائق علوم وتمهت ويتسنست تمينيخ اطركر لعبداز كال تعقرى وتصفيفك وتنويك ننو ديفيرج مشهودميان فحوم نست كرخواطرها دضم ستستعقابي ونفسا الجملكة وشيطاني ووج ولمتنزما والبنا مذكورست وركت وتم وبدق قرتت وبعضا زمنا خرين أيحكفنا بذكر خاطراكر درشهوات مباحث نفسا فيهت وأكر درمحومات است سيطاني واكرورطاعات استنكى واكرورقط ارماسوى مندست حقاني وصري شنخ عارت كالماعب الوماب تقلقدس مرورسا أنهي سمريفا يتح لينيب في معزقة خواطرالقلوب بأعظ ومفيد درشرح جزي اذآن فل كرده ايم وعن الجب هو بوه دخل مقد عذات وسول المتدروايت ستازا بي هرره كيغير خِداصلي للتدعلب وسكه فال كفت الإزال المناك مبشاء لوف صفى بفال هذا بميشده ندمروم كديرسنداز كيدكره اككفة بيشو دايه بخزا خلؤالقه الخنان فم خلؤالله يداروخدا يعالى فارتراب كربدا كردخدا يراكز وحراد تعيا وتُعكر فافا فالوافدلك يرح يهو ندالبًا في قول افولاً كوئيتما اى ساسعان باى دوابطال يهوال و دخطي وسوسه وخاط اعتدا حد ضرا كازبت وروات وصفاً خ و وبيم است القدالت كم فدنسيدي تريخ اجهت بوي كريغ واوهت وم دروانج ومقاصد قصد مدركاه او دارند لدملېد ولم يولل را واوسي يكريا وزا بُدات ه ارمسيئه ولدمكن لعكفوا احدوميت مراور وتهما ومانذيبي كي واير صفات منافئ محاوقت است وخرخا لق رانسًا بد مُدلسُبط عن فسبا رو مُلتُا بِسِر ما بدرُ رعب ما زوُرا يصفات تعلى زارخان جيپ خو وسدمارك پښنبنو د آن كل ت را و تفل كر د زيكه با و ي مذكي ازآب د م تي مديوار بي كته مرا و مهند از وخوار و مشتر شيطان مټ وا و را مانريست در د في شيطا وتراو وتحضيه طب بسايجهت كمشيطان وراج ببياند وبب نعد ما متنه مل لله بطان الحيم وما مركه تعاده و مديندا ازآ اج بورانده شده و واه او دا في دوسي ذكر حدىبة عروبل الاحصن فاب خطبة ومالغور انجامهة كذكركني مدية عروب الاحرام كورمما بع درايا بي كركده واست درباب طبر روزنري تأكر ماسبت ويآياب ظهر تروميتر تها ما الله المعالى المنطق المنطق المنطق المالي المتدسلي المتعليد وتسك النابي الناس وبساء لوف يخطو العدا بهديرا لدروم كريؤهسا سيتندا ذبكذكية اكزميكونيدان ولاا للتحناق للشئ ضايتها لى پدياكرده بهيزيرا فم خاني القدع وجبل به يدياكره ضدا دا و واه الجنا وي د وايت رواي بين رابخا رئ يرابط كه مكورشدولمسكروم سرماروب إرينطاست كمفال كفت آتخصرت صلكا بعسعلب وسلوفا فالعدكعت ضايخ فيبلا فالمنك لابؤا لون بيؤلون مريش كاست وتميش سكونيدما كذاما كذارج لبيتا يصبب ينبئوال كندانها يترتسياوكا ونرميما يدازا حالآن حثى بعولواهدنا أأئر يكونيان قول اامتدخلا لخلفان خافا متدعزوجل وغزعمان بن الج العاص قائق من ست عامل كردانيدا ورا بغير في المراط الله وممران ود درجات جصرت صلى مدعليد سلم وخلاف إلى برو ووسال زخلاف عمرضا متعنها ونعدازو فاتآ تحضزت على مسطيه وللمج ونأهيف عزم ردت كردندو ككه نتابى كروه ثقيف بو دبيثما آخروم ورسلام يسناشيا ول رردت بسر كمغشّاه بازنيامكم ومرمدكشتذر وايت كرده انداز ويحربص وسعيدن للسيب ومادرا وكعنت چون منيغ يرصل مديد وسلم اليوم طامز و مرد وايت استازعتمان برا بعاص كركفت فلت كعنم ﻪﺭﺳﻮﻝﺍﺳﺪﺍﻥﻟﯩﺸﯧﻄﺎﻥﻓﺪﯨﺤﺎ ﻟﻪﻳﻨﻰﺩﯨِﺲﺗﻰﻟﻪﻥ ﺩﯨﻦﯞﺍءﻯ*ﻦ ﻣﺮﺳﺘﻰ ﺷﯩﻴﺎﻥ ﺋﺎﻟﯩﻜﯩ*ﺪﺩ ﺩﻩﺍﻧ荽ﯩ*ﺮﯨﺪﯨﺪﻯ ﺩﻩﺭﺍﻧﻐﯩﺮﻝ ﺩﻩﺭﻩ ﻳﯩﻦ ﺩﻩﺭﻩ ﻳﯩﻦ ﺩﻩﺭﻩ ﻳﯩﻦ ﺩﻩﺭﻩ ﻳﯩﻦ ﺩﻩﺭﻩ ﻳﯩﻨﯩﻦ ﺳﯩﻨﯩ*ﺮﻩﻟﯩﺴﻪﺍ *ﺳﯩﻨﻰ ﻳﯩﻨﯩﻠﯩﻜﯩﻨ*ﺎ تواءت رابين و دزرك مى ندا ز دمرادران و در وسوسس مى كندمراحنال دسول العديبركه نت ينم خراص لديملېد وسلم فداك شېطان كانوم نوم او توميان ما زنوم ميكند واءت دار وسنيطاني ست كدفعال لدخنزف بفتهم ومراه راخزب كمي طاوزاى ونفتج مرد و ونضاو لى وفيخانيه ومكراو لى وقيوانية وربروه بون اكريت واربعت آن غيطان تكردر ماروسوسمى امدا زد ففرب دراصل مبنى وشت يارك كنديده داكونيد فاخاا حسسها بدبري في المنتوج وثايز ساكر بيري ويوريا بالن وسوسس افتعو خالقا مندير *نام و يخيلا لآن شيطان و*الفناعلى بساوك تمكنا وتعن كريجاب بي وسه بار ومعنى قل ورصرت بوبر بره معلومت رضعلت ذلك بركروم م أزا فا دهه يست عنى بس دوركه انيدخدايتما لى اورا ارمن دواه مسلم وغن الغائنة محتل روايت ستارة اسر بمحد بن ابر كرصديق رضوا بالسيطيم عبيرك ادعظا على بعير في العالم المعلم الما يستريخ وانعنل الماية ما خود ست تقديود و رفيع القدرها لم فقيا مام ورع كزالحدث بعدا زقتل يدرش محدين أركمية بمائد دركنا رعا بشتصديقه ووي برجالها من أبي لعابدين ست

صروا مرمورة وصدا دري م م خصادق المتنت اصري والمنيخ وعمروى بقاديا بفقاد و دوبو در صيد سان دجلاسنا لدكه مروى يسيدا وما فغال بس كفت آن مرواني اهم في صليف من بم سينه در نمازخود ومرو دخاطرم بحان يكرووسور ميكندر شيطان كرتونما رئمام درست كاده وركعتي زنماز توافقاده است ووجر وتن في البوي بي تصدان ورانا بها شتها ب خرآن هېكتوفل على برب ريشو دان وېم رين و در دايتى فيكربابى وصده داي جيم رت يدى زرك وكوان منيا دا يطل ريس فعال لد بركونت قاسم يجم مرات بردرا امض فصلومك كغدرد رناده وأعام كم فيار را وكوست مذ يكفية شيطة وانتبار كم فيسوئه ورافاند لن بذهب فدلك هنك بسر بسيكه برزمنرو وآبع بمرد وسوسس ار توحني فنصرف فأأكذ بازميك وى نواز مار بعدا زامضاوا مام آن وانت تعول وحال كرتوميكو في بيني شيطان ما الممت صلوبي أرى تعام كرده ام من ما دراچا كذاؤم كوليكي قبل منكن سخته اواعا و منكز اربغرة وشكست كارتووابراصلي طنيمت وروفع وسوس كوبسو شيلطان كادنكند وركفته اوزو د وواه مالك ورمكايات شاريخ آورده الموجود اموو كرشيطان در نما زوج آمد وكنت كرا زكروا داين فا زراكه خوب كمدّار د ه كنت بازمنكر دانخ كذار د م خبا كلاز دست بآمد و حد دميكنم ازتقصير خو د مبر كامت شيطان كفت مسابل كل درنمار مازكردان كدنمارهاي سابله نبت كغنت مازمنيكردانم تدبيرجه شدب كهاح كرد شيطان وكفت س ترااز ناصحانم وخيزوا و توام نمازهما ويفطيم سي ومتعام ومنرلت بوترذ خلافة فلا ومدوقة شاذرفيه مواجت كمزينزت خداوندتعال النخبه بيلوسي كمنتاعاده مديكن واصي شدم ريبتي معام خو دكفت خدا قبل فكيني فاري اكعنت برورد كارمن كربيمت قبول كينفس وكرم خوارج لوا فق مراو زياده وابرياز وستاس في تديوروس مركاكزاا عاده كنزم شيطان بخذول بدورف دبايددانت كفرض ازين مبالغدر د ز كونساري شيطاج دفع وسي وستن دا هآننت نداعل درست و نا تمام كندومها بدد رآن اصطابت مبتويان في از عنما دركرم هم كه بره كذكفايت ست كريهت ي بشد ومدا كماص وسويس دينيا **عماد ترا** اوات لزور وم كرتبطا عالم نفس توبب وسور كرثبطا عالم آفاق تب رمرزح وارمنية الذكرف وم يحيزي وزور د فع آن خرتفا فاق مله وعل تبيض شيطانيت زدى دا درطهارت عجازم كا في موسس ما و عند بسرجاك درطهارت كال شكت وشربيو وبهائجا فازميكروا زراى دفع وسوسس ما ببالابهان ما لعند دخه الغاموس عدر تجرك قضاويم وفي لنايه قد رآني قضاء وه ومكركره وأكبي نعالى ازامور ولبكون نيآمده وليذالفدر فيجي تقدير بنو ده ميثود وقضاكر ده ميشو د در و محارزا ق واعار نبدكان و درخرا لغة قددىكون وحركت ندازة كرده ضداى ربنده ادمي وازرج بادات ظاهرت دكقصا وقدد بكيصعني تشوكا بي فرق نسند وكويذ قصا حكم ازى بست وعذره قوعاكن ودلايزال ه ابنيغ قضام بق باشت رقدر من كوفوه ومسوائله ما فهشاء ومبثت وعنده ام الكناب مووانبات عبارت زفدرست وعذه ام الكتاب شارت بقضا ورحكس لفطالق الم قدرمعنى قفدران آمد وقصامعنى بداكرون روفق أجابكومو وفطضه هي سبع سهوات فطعتر يابني خبالقلما بوكائر عبارت انتقديرا شدوكل ومعوف شان عارت الصا والمام فوالى دركتاب المقدالاسني فينشدج الاسماء المحذكيفة كرحكم ست وقصامت وقدر مهت متوحركرد دارساب بجاب بسبات حكمطلق مت وي بيحا نرسب بمرسبال ستجمل و مفصاوا زحكم نشعب متعنع ميرد دقصا و عدر من برآيه كي مل وضع كسباب ما متوكرد ديجان بسببات كاوبت وقائم كردن ساب بليدو پيدا كردن في في الديرة المان وكواكب وكا تناشين وخال كمتغيرو خبل ننينود ومعدوم تنكرو وكاوفتك احل وررسد قضااست ومتوحرد اندوكي بالباجوال ودكات تماسه محدودة مقدور محوبه بجان بسببات ماد تُكنين بنظ لمخط قدرست ببرحكم مدسرا ولي كل وامراه است كالاصروفضا وضع كل رسباب كليدوا أمدا وقدر توجايي سباب كليسببات معدو وه بعدد معيركي دنيا دت و نفصان كمزد وازاينيا استكريه حرازضنا وخدروى تعالى رون زودور يادت ونقصان نيذير دتعالى فنانروم ادباء يان بعدر تهنت كايمان كريم كرم جرج ورعالم واقع ميثو داخيم وشاؤكرداربندكان وخرآن يمنفدر آتسي وبرور دكارتعالى تعذركروه كائنات داددازل وبمريحاتي وسيح ذرهاد تقتريروى مدرزودوبا وحودآن بندكازاد ركروارخود امتيارى بت كروا في عقائب نترت كرد دونصور وتدريان سلوجم عبان قضية تعذر وخسيار ورّت فواب وعقاب كران كالاوصوى تمام دارد وركت كالمرتي تعتيق كان كرده اندوآ كيزدبن يحمقوان كعنتاين قدرهت كميا بدوانست كرمينك ورآ ومصفتى ست كاورااختيارخوانندكد ديره و دانسته ساغتي شوق ففوت يكارز ووجانب فعل وترك رام دكيرى تزجيه مكندرضلا فنجكت دتعش كماصلا درآ لضغيار ندار دبسرخه بسخرك كوندوكات وممثل وكانتها دبست باطل بشدواين ومشابر بمعليم بست وبخركات ومشتعلى شده كرم چنودان تقدر افتهت ومريارا دت وسيت حق وبداكرد وإدات بين بعب قدرينز فاسد و دكوندا ومخا قراضال خود است وستقلب دركاروبار خوديشقية مالهان فروقدرا شدخا لذام عارفان ابعدا مدحعنهما وق الم التبطيع حلى الرالكام ومو د لاجرولان و ولاجربدا برر و مستشتر ور و كارسجانه و تعالى د رخلو ايجا اشيا اساب ونرابط بطارة بسرمان عادت بداكرد واست جانج آتش رابي سوختر و كركردن و آب راي تركردن و سراب ساختر وطعام راي بيرشدن وتيغ رابي ربدين بمجلق و ايجاوا وبت ولكير بدخلتتاين بسباب واكزخوا بدبي سببغربيد إكندوا كرخوابها وجو دسب يزايجا د نفرا يدآوى وتصدوخ تسيار أواست مريداكد واحتفالي فعل و ما ويبداكن چاوست و دخ دا ساب دمسبات و تُرانِعا و شروطات م درعط صنا و قدر داخل ند و منافات بآن ندارند و امرونهی کام بوبیت وعبو دیت است و قوام عقاب تقرف ا در ملك ومعل القدما بشاء ومج كرما برمب ولابسال الم بفعل وم بستال ن و درخر بندج اما ديث زيرني ارزي بعلوم كرد و وكنة ابذكراي سرست كاييج كي ازانبيا واوليادا كالطلاع ماده اندواي برجزدردا دالجذكم كالطهو وهبقت ست خلام كاردد وايته كاجزد وآبناه ل نشودا بنيذ يغزاند وظا بهانست كرمرو دانبيا وخلاصابل اصطغا سلات سدوسلا عليه وعليهم عين ني كامستني وابدو دكعوم اولين آخريل وراداده وحنائق شاكلهي وذه اندوا تداعم وطريهم الفصل الاول عن عبد الدون عرف فال فال دسول انتدكم أسعب سي محروك لمنت بغر خدا صلى استعبد وسلم كنب استعفا د والمخلائ زشت في بنا لي امدار واحلام خلقان دامية فات

كردانية كزاد ربي منوط باحزاتي فاربرا وبعض وشلخا زائجشتن وبعفر كونيدمرا ونبيشن تعذير ويتسيآ بانا ستجا كزملاف آن زود داي وماست وظامرا زنوشن ثابات نتوش حروفنا دربوج ومانسآن عبلال ويجنل للتعوات واللامض ميترازيد ياكروتني سمانها وزمينها بمخسب بنالف سينها مبزارسال مرا دطول مدت وسالغه درنما دياست سيان تقدره خلن مهاوات دارض زلفيه وبمتحديدان جدد بحضوح نراكوبيتن تقديرمقا ورخلق وازل ست بيرتعيب يتآن بعددي عبراززه ن درست شعررونيسروا كركمات داجتيفت آن كوكنذوميساچ ابن و مل ناشده توا خك تعتررودا زل باشد وكتابت متا ديرد دانزال به دپش ازبدايش آسمان د زيين متبت مُروره كما لايخني و ديجا كلي هت كدورشي وكآن كرده شده دست فال وكانع مشه على لللوكعت آنخصت قل متعليه وسقروب وعرشين سجاز آب بيناوي ورتعبير كيه وهوا لتنهج خلئ المسهوات والأدحن هست بذاتام وكان عهشد على لماء كنه نعني مشران بداكر واتسمان و زميج سشر آب لو دو عالي سارا بشار بو درا كزع شبر شوتآب نها ده ومتقل بان بو دره م بي المسللال كروند تراكزا ولها وث ازاجام عالم كربوج واكده أب ست وبعف كفته اندكه آب ربشت بهوا به وانتى وساحث كث ف كفشار داير آيت كورش وآب منحلوق اندميش خل ما دات دارض وشنها رج كفة كدمراد تباكب در ما مينت مكراين آبيت زيوش حاكي وي سجانه وتعالى وكسنه وحمل كدرات وريابا شدمغ أيكذها ملان ومنس در دريا انتى دىبغۇلغة لەندىرون وشنبر تاكنىت ازىقدا ئىلىت واىتداعاردوا ەسىڭدوغالىن يى فال فال دسول التىصلى ئىتىھابىدوسى كەشتى بېغىل دەپنىك ومراد بعني أنوالي وبيجارى ورمضا كامور مضغف اى وقلت عمل توكير ومراو كمبس ثوانائي وملدى وركدزا نيدن كارابعةت داى وتصبيخ م وكبس بغتج كاحت وسكون تحاميض وواه مسسلم وعزلب هويؤه بضايستوني فالروسول التنتسكن علبه وسلماجه أدفم موسيق عند دفقا خصومت كروندواختي بمؤوند بمكيكيآ وم وموس عليها السلام زور ورد كارعؤ دقر رعلني بيني وكيزارعا لم كرعا لمعلى وماني وعالم حقيقت باشدمبلاقاتنا دواح ودآسمان يا بزنده كردا نيدن درعالم برننج يا بزنده كردانيدن آوم د رزما ن جائت موسى ليسما السلام كذا قالوا هيؤا دم موسى بينخاك بتجيت آدم رموسى تغصيل بي تقلينت كەفال موسى كنت موسى دم را انت آدم آلەنى خلفك انتىدىب دە توكەدى كەپداكرد تراخداى تعالى بىد قدرت دو نفخ دېكىيىن دە ودميدورتوازروح كيمضي كردائدا وراتبشريف وواسجد للصلا مكند وساحدروا يدمررا وسيكان ودرا واسكنك في جنئ وسكوت واوترا وربشت خاص خود ما صبطت التناس عظبة خلط لي الأرض بتروه واكلندى قومره مرببب كنابى كردى روزين كوالم جطدا رادم وجو ونمل مهمت ورسبت يبودى وورمها بخااولا و م آوردی بهرسبب وو دافتاد ان وی اشان نیزرز مین فقاد ند بسط وجو دانیقدر و مرتبکرتو درشتی مناسباین کارکرد مقصود آنت که بایستی کرکماه از توبوجو و نم آمد ففالادم امت عوسى للذى لصطفاك توسالندو بكلهد بركفت آدم درج اسبوسى قرآن بوسى كركز ديراض ايتعالى بينيري خذ وكلام و وبراسط واعطا ليا لا الحاليج و وا درّا الواح فبهالملبا فكالشف دران لواح بالصرخ يريث ازاحكام دين كألفات كندمت مأومراد الواح يختاامت ارزمزد بأفوت كه توريت درآن نوشة فرودا مد دكونيد كرضحامت تورا مهفا دشترا ربو دوقواه نحزوى درسالي تمام ميندو فزمك مجبا وزديك كرداينه ضابتالى زابرر كامغزت فومساجات كمنسنده ورازكوينده ونبكروحيدت القد كتنب المؤومة عبل فاخلق بسرا فه كوكيمند مرت باختي التدنعلى واكدنوشت تورا فراجش لأاكذب واكروه شويمن فالم وسهادا وبعبن عاما كعنت موسى وشنش شدتوريت مِتْن بِداشدن وسميل الورات فوه قديم بت وكبر وشق وورااه اح ماغ أن دراسندت ما شد ومراد وبال الماين عالم بت اسا ي كرز دخداست كه بارسا لأشد فال ائيعني افالأفناومي على انتخلت عملا محنت ومآيو بولامت يمنى مراربن كدكره مم كارئ أكدن مته على أناعمله يوشناست خداتيعال رمن وتقديركره وكدكم تأزا فيلان مخلفنى بادمين سنذ شراز كنيد كندما كورس فال وسول اقد كمنت بني خراصلى تندعلب وسلم فيخ الحم موسى برغ لياً مرآدم موسى دا بي جب رواه مسلم بوشيده نماندكه وعودا ساقط وامرونهي ومحرو وفرم وغماب وطامت منافي بالعين فضاو فدرميت ومرد وأستانه مكران نزواخل تقدريت بسط المكالم تستاب ومروب امرويي تحوكرد وآ وم عدالتلام *نطق عبيت ونطر تبعد رفوم*و و وهرد ورجق ند زيرا كداين محاحه و مساطره انشان درعا لم حنيف نه ورعا لم سباب كر سائط درآن حائزنا شدولهذا آدم عليالتلام نيردرحات خوكفت وتنبا خللنا الغنسسن لجوا ذاين لوتريطا هرشدكهم للافات اشان راحيا كآدم ورزمان حيات وعليهم لبت امدس على استدم درعاً كم خينت واتداعم وعن ابن مسعود فال حدّ ثنا دسول المتركنت بي عدد مديث كرد مارا ينرخ واصلى الله عليد وستم وهو ىل وف داوست داست كونيده كرخروا دامت رابرستى درست كغته شده كرخردا دضاتيعا لى اورا راستى بديث اراست كما ن خلفي بسد كريدر شكرها و وبدالشريخ شكاكآ منى ست بجعع في على لعد وابه كورده ميشود وكذاشة مينود ورشكما درش رحم وى اوبعبن بوما منطفة بس روز مصورت نطفه انغيرى كدورو يهرو دازايتر حاريهم شرمكون علطة مثل دلك من أسكره ونطفرخن سته عنت سن جير اوز وكورش من عند مثل فدلك يتركره وكوثت ياره جل روز وكرثه بعبث تسالب ملکا بنتر نوستد خداتیعالی سبزی می دست را طامتر دانت که و سا دن و شدنه به مصفعهت و لیکرمراد و رشا دن دست بعدا زید اکر دن سخوان و پوست و دست و با و ساختراه معبور تقصی فیا کارات و آینعلوم سیکرد دو کلام در بنیام بارات واراه از آن در شرح ذکرکرده شده ست داینجا کند ایت کدوکران در بری حرمه ساسب ت و آلی نیت کوکرد انعابى شانة فاورب كدود كيت لحد تعبورت أوهم أوندن مدين رتب وندريج زانفقان فدرنات ماشا للداز كال فدرت ومكت است جه درخاق مسياب ورشيتها

ر ان فدرنها به تعد و ه ومکتها ی نوعاست کزئیداکرون بی سب مو د و نیزورین تعلیم و لمقیریند کال ت د ررعایتاً تی و تدریج د راموره و خیانکد درخلی سمانها وزمنها درششر و تبل اير كمقد كفته المدومح قفعان نزلغه بأركداين كمنه تمنيه واعلامهت مراضا زآما ككروصول كالمعام والمواسعيد ن مدان والمعال معان ورجه والتقال ا زهوری بطوری به پهچند یا بدکه ورمرات سکوک کیزند تا بنیابت رسدنهان اندانغد رایک<sub>ه د</sub>ه انجها بعدا زندام خلعت ونشوئیدن میفرشد<mark>ت شار کارک ک</mark>هت را داده م وامر ميكندوي مقالي وُسُدَرا با دو بجليات موشق جارحزوان نوشتر غيروشن مقا درسا مقد رخلفت سما وات وارخ ات سنت آتي ما بهجاري شده كداز راي ماكسيه وتعترير وتعقد رسايق درافت نیرنونیده و رصدین دیروآ مد هاست که نوشتن میان و دهبنم بت و سرنوشت عبارتا زاکنت و در روایتی مده که و صحیفهٔ نرمنویسنده کیشب علد به مراکع و شیعل منده ما کص كار لمغوا مهروا زئي وببتي واجلد وميوسيد مت وراو راكت مبرق أمربو وكجوزا بدمرد واجل مدتى معلوم كرباي چنيي و كاري نبهند و باحل كابتى ما مان مّت مراد وار ندكه نمام عرس وكابه واخروا بهمامل كابى معنى كرك نزآمد و دفله وميزسيدرزق اوراك حنوا بهرسيدان طعام وشراب وسائرتنا فع ومرافق وشفى وسعبل ومينوسيدكه ببخت سنة مي نيك يمتن وعاقبتكا رادجييت ووربعضاحا ويشآؤلا أومضيح ومصائب لإكده بينى كالأسفوخا لهركه وررونئ نين كحاخوا بكثت وكحاخوا بخضت ومرد وجا زمصائب وحوادث بوي خوا بدرسيد و الاربي اوتها معدازات وج شده باشد والتداعل فربغ هندا لترح بشروسيده مبشو دور . وي روح ظاهر بن صديفاً نت كدوش إيهور بش أزوميدا بوج ودراورون جاس وربدن وورروات بيتى يؤششن بعداز دميدن دوح آمده واسكن وايت بجارى ومسارا صحواتها ست والساعلم وجون نوششن معا وت وشقاوت باوج ونوشت عل خامي اثت سا آن که و ومود فعالذی لااند غېره پرسوکند*ا کمنيټ کومنيټ پېچې خدا غ*ړوی ان حد که لېغل هال کعبند مررشي ورېښي *که کازشا پرښيد کا د مايان کار مان کار ا* مان کار صابح خصابكون ببندوبدنها الافداع أأكزمنيا شدميان وبهوميان مثبت كرمقدار كديت كمايئات ارتوب سافت وورآمدن ببثبت فغسب فيحلبه الكناب رميعت سيندو مبني منيا يدروي سنرنوشت وي كدور تقدير زفته و درتكم بوشة شده است زشقاوت فبعل عبل اهيل النا ديسركار مهند كارناى دو دخيان از كغزوف وفبد بعنلها بسراتي درد وزخ وافاحد که لیعل علاهلالناد و مدرنشکه یمازشا <del>آر باعل مکند بعل</del> دورخیان حتی مامکون مدند دمینها لاد داع تا اکونمیا شدمیان او ومیان و وزخ کر کورت فهسبى علىدالكناب يهبست ميندروي سرنوشت وبعل جل هدا لجينة يرعل كنديع لششيان فبعضلها بسرج وآمد ودبشت ومرادآمنت كدكاجي يببل فدد تتخيننك وانع منيو ووليكن غلباطف ورحمت وي القضأكرو ه لانفلاب مروم ورُبِشة إليّان زئرَ عاب بيتراً مده اسب آناً عكس خيال درعايت فلت و مدرت والحديثة علي ولك منفع ليب وابي هديث ولالت كروراً ن لاعتبارَ فإنداست و درىديت بنده بعرج نزايد ونعم م قال مبيت حكم سنورى ومستى بدرجا متساست كسند واست كاخرى جالت كذرّه ومايدوا باست بهنطبت طاعات ومرضت اوفات وخفظا ن ازمعاصي مبت رئيسة اكارميا دابه مي جم آخرهر ما شد وخا تمريخركر وووا يهني خواساس معضروم كدشنته ن خرقصا و فدرازعل شقاع بشوند والكارسعي درع كن نند وكويندي ن معادت ونسقاوت و دخول دبنت و مارېمدىبا بقرقضا و قدرېت و مردىپ مروشت شدنى ستعمل التحديث عائر يغضطنا رنزينس زفهم تمديد والفقدر تشخض حواب وا دكه عاكنيد ومرسس فوفيق وا وه شده است براي خبري كآفويده شده است بيني قف تما درعل وانخاركرد ويثما آزامعيدا زشفيذت تصاوقد رمعني مدار دحدامرو مني ارتشارع وار دشده وشمارا قوت فهم وخطاب داده و درشما قصدي وختسياري كم مدارع لي واندكرو بيداكرده بېلايد دراينجاچزي خواېد يو د كېجېت آن ښد كارا امرتوان كرد دا زايشان فعل طلب توابه و د دا ز فعل د كړتوان مارز د <sub>ا</sub>شت وا**لاامرونهما فائده نخواېد بو** د ووښاد بغيان داسودى ناكرد كزاويه نعامض بت كمنآن تواندرسيد وبسااسراركدنيده دا آبان طلاع نبود وجيشيقت بسيحل وبيحشيشي كبشف آن موقوف مؤد ووي تعالى الكليكك وبركه در فكت خود صرف لنظم فابتدب من دبشاء وبرج من ديشاء وخته ي الامستلية در بيهام ابن التيك كولاد بيك التقاب فعل وهم دبشا لون وتحقال وارباك انعة اندك كليف مرونه بمقتصاى صفت ربومت وعدعيو وتياست و فائره آن لإز كلنون كلم واراوت واطهار تصانق وأظن بداكر ودكه سعيكيت وشقى كدام ومطيع كهيت و عاصى كدو ورحقيقت اطها رمقتعنيات سماوصفات وكالات حذواست ومقصودا زايجا وعالم نبهر بودكنث كزامخينا فأحبب فالحوف واقتداعا يحباتي لاأمو رأوعن سهبال على كينت وبإيوالعباس لعض كفتا مذا وبحير لل ببعد بن لك ساعدى منوب العدي كعت الضارى ترقل ورا ويدرا ورجحت ست و مأم اوخن لو دمعنى يزمون ببرآ تحضت صقابة تبطيه وستمهل كمها ومبعني زمين زمو وروقت رصك أتحضرت صقابته عليه وستلما بزده ما الوبو وفاتاه ورساصر في تشعير و بعض كفشا مذهما ف شكبن وومآ وكركم ستكرم ومدنه ازصى رمنى تبعث فال فال دسول اقتص هل التعصيل التعديد وستران العبد لبعل عل المناد بررشى كهنده برآية م كنداميل فاردورخبا زادافدمن لصالعينيذ وحآل نكروى دروافع موجب سانغزانل وحوعاقت كارا رمشتيان بهت وبعل عل هوالجند وقراصل لنار وكاهن كيند كالأثبتيأ د طال كذور واقع از دوزهانت وانما الاهال ماليخامنم ومنة عنها راعال كولجانها ماخا مدركها معلهة مهمان عنهار واروخيا ككرنيت ونواتم وزن ساحد وتعا مصابح ويعضا تدهرد وروايت منعن علب وعنها لبشة رضي رعنافالت دعى وسول للقه كعن عائشة طلبيده شدمغر مثرا صلى تقدعلب موسكرالي جباذة صبي من الانصاد موم مبارة كودكى ازقدار الضارا ما زكدارد وخباره كمريره وقيهرد وآمده وبعض فروقي نهاده اندكه كمبرين رراعك الكيرسرراميت فعلت بركفتهن بإدمول اقته طوبي لحسالوشي ونيء ومراين ودكت لاعصعو ومن عصاف المجند فمويي ش<sup>ت</sup> کعتی بجبت پشتی و د ناه دراعتقاد و بی لریم لماکسوء کزده است مدی ا و لدمیل وکد و د دنیا فتهست کرافطال پس *کعت آنحضرت تمای*ا میملیدو

مج بدقان ا

ند كونت وا درسب خورد سال دست كونسكا

ا وغبر فه لك اين مدانعة واو و سكولي مرد وحوانه وانه ومعنى برتعدر فترحب بنه و دكراً يا واقع تسراكن نوميكوئي كه وي شيخ المروميني أنه ويرتغب والمعنى بين منابع المروميني والمواقع من ورتعبر ووجآزا فاومود بإعاثشة أنا تقدخل للجندا هداه اع نشررت كضايتعالى بداكره ازبائ بشتجاء دمهتي ومزادا ربدان خليهم لحاوج في اصلاك بالمثم بداكره ايث كر رائ شبت وحال كزايشان درصيهاى بدران و وبودند وخلى للنا داهيلا وبداكر دنباء ما رائي نش بل وسنرا وارخلفه مطاوهم في اصلاك با الم بداكر واليا زاراك اليشش حالاً كذايتًا ن درصلهاى بدران و د ندو واه مسلم طاهران صربيّانت كر درآرن بهشت و د وزخ منوط ومربوط معل كي رينيت كلا بييخ تفدروقفاي آني و وي تعاليع في ا زختی و دا به پیشتا و نیدخواه عل نیک کندو مبصل ارای و وزخ پیداکرد و کار بای مُرکند یا زپراههی اکردای دوزخ آونده شده است می درا بیا گرای دوزخ آونده شده است می درا بیا گرای دوزخ آونده شده است می درا بیا گرای دوزخ آونده بس توزم و آگیی اى هائشكه وى شني آما آنجدان فروريات دين جم كتاب وسنت معلوم شده واجماع ايل فين رآ بينعقد كشيانت كواطفال بهان ورمشت ندو وراطفال كانوان سدقول استادل ورآمدن درآتش ووم توقف سيم درآمدن درمشت واب قول صحيح رسبت جدلف ورت از دبن معانيم شد ، كدر ور دكا رتعالى سكيا ميجك برا عذاب ممشد وبعفه كغشا ندكه عدم ارتضامي مخصر صقاية وطيرا يرين فاازعائه كمرض تدعنها بحبتآن يودكه دروه كالغب بود وشبذم باماين ادرو پدرا يرصبي جيصتع بعرا بوينهت درحكوبايان وصوا قبالنت كرصدو را يحج لأا *صفرت نتوت صلیالندعلیه وستمینیان* وجی بود که کراطفال شرکیدج رهبنت که مروبیت از ن وحی م*کرایشا*ن در مبشت خوا مند در ي امده است واتداعام وعزعلى رض دري نه فال فال وسول التعصلي التسعليد وسلم ما منكوم فاحد ميت زخرا به و فل كث مفعله من الذا ه ومتعتر بهاخة شده است عبي شست والآتش و ورخ ومقعل من الحبنة ويؤشة شده اسنهائي شت وي زبهشت بعني عين شده است كدووي ت و *بشته کدام به* خالوا کفت صحابه با دسول اهدا فلامن کل علی کنام آیا بچر بن دشته شده است و تیسین کرده شده است *به کیشا دا در دبشت* دو و زخ جشا د کمنیرین وشتر خ وندج العل *وترك كبنيم ما ما زباك يون و دا* من و در منت و دوزخ مثن زعل تعيير شيد على منا ندب عمل المعتقب خير المعلق المعل السعادة ويتم فق ومتها كردامنده شده أست مرعم معادت را واما مزكان من أمل الشغاوة هنب ببسر لعل الشفاوة واءكري ست درسا بقرتقذرياراً بل تعاوت ومها كردابنده ميثود مرع شّعا وتّرا یعنی دم وسا بقهٔ قصا و فدر باعث بُرک عمل منیت زیراکدیرورد کا رتعالی بحکمتی د بوبت اس کرده و برمند کا جست عنو دیت آمنا ل آن لازم شده وهمارا علامت عاقم وشقاوت كردانيده است وابي نزداخل قصا وقدربت وربركس كم تقذرين وه كدع اجركر دسكند وربركر تقذيركر وه كنخ ابدكر ذميكند وثواب وعقاب تصفيت كدور فك عودميكنير **مرتمة بماين خربتاً كرچون قصا و قدر ست علرا بي جونيم در رارمنيت بثر فؤاء بسرخوا نه اتخضرت قل ستايد و تارات اليان قول بي آب راك فاما من اعط جا يقي و صدف** مستديمان مخربتاً كرچون قصا و قدر ست علرا بي جونيم در رارمنيت بثر فؤاء بسرخوا ند اتخضرت قل المناه عليه و المناه على عالمحسئ أكسكه دا دصوق ل را يامعلى ها عات را ورِمبُركِروار نا فومو د محق وتصديق كروكار أكذنكي از بملاما تالمت بعنى لأتحديا منه اكذبك از بمله السنام الآمة أمنام آت كامينت دنسند بتيره للمبسرى بس زوكي آست كومتياكروا نيرا ورارا بحاكالى كدورى ومفض كآبانى مت كدورا مرديشت والمامن مخل والسنعني وكذن كالجيني فسنلېتى ەللىسىزى دآماكى ئىخلەرر نەمال يا باداى جەم مەردە شەم كان دېميار شەربتەت دىياار ئەيىم قىي دنىدى بۇرنىي كردى ئوپتوھىدومت اسلام يىز دىك سەرتىي روانيا ورارائ همالى كورى مت مبتوارى ورماتر ورزاتر ورزاست متفي علب وعزابي هروه فالفال دسول القصلي القدعلب وسلمران التكنيع في ان ادم برر تنيك خدارغالي نوشته وتقديركرد هاست آبوم صطلة من الزفانصيب وراارزا احدات ذلك الأميالية وريبا بدآن بفيب جؤد را اززا البته ومحاله بتجيم وتخيف لام بغج لينيرونو بعنی دیدن نطال بالدمعنی لامحاله لا مدوالشه معنی تعنیروکردیدن بود ومعنی درش رآن دهرکشارحان کفتایداکنت کررور د کارتعالی آدمی دانشد بارز ا اثبات کرده نجایج اس وقتى كد مدان لذن ما مروم مراع وركيب شهوت وميل مباوالية أيضيب ارزما بوي مرسد و درميا مرلكن و يصعال في مديدار دازا كاي اكسنوا مروميكذ را معض ارتفيعت رنا الدادخال فبج ورفيجات وملىنداز و درزناى مجازي كنظرحسام وكلام وام ستخبا كأفرقو دفوبي العبن النظوم بن أح ثبم نظروامت و وفي للسان المنطق ورنائي بالتي جرام بهميفطين زناى كوش ورست وباو دل والنفس كانتي وتشته عي بغن آدم كرزوم بكند ونجوا بد حاهن جربصد في ذلك ومكېن مد وعورت مرد و زن كابه لصريق كنيد ورست سكرداند آرزوى نفس وشهوت وراواطاعت مكذا وراود ررزام فيفد وكابى كمذيب كميدو دروع سكرداندا وراواطاعت مكندوا بالمحارد الزنامة مفطهدا يبجدب رانجارى عمهرو وروات كرده اندو درآ الجتفاق وارندوفى دوابه لمسلر و درروا تيمسل آكمتنزداست بران نجيس آمدك فالكفت آنخص تاتسطي تستطيط المين والمنطب ا مناونی وشتشد مرآ دمی نصیب و بی زنامد واقع و لك لا محالد و ریابتده است و می زاالبتالعبنان دفاها النظریشها رنابی این نظروام ست والا دفان ذبنا همیا الاستماع وكوشها زنائ يشاب فيندن فناه سرامات واللسان ذناه الكلام وزبان دناى اوكلاح مدامهت والبدذفاها البطش و دست زناج ى كزنس وفخاليتما *ىطش علاكر*دن وسخ**ت كرفتن والدحل ذفاها الخط**ل وبار نامى وى كامها بندن ورفع ليت سبحان آن والفلب بموى ومتمنى و دل دوست سيدار د وآر زوميكند وبصار وللعالم في وبكن مد وتصديق كينداز اوج وتمديب كينداز اوعن عمران بن صبيل رصى الدع يصم او فتي الدم ويتحار مسكون تحابي محالى شهورب المام ورد ويزمروا ابومېريه تاس ال دېښېما دى افقا ده بو د ملايكسسلام سكود ندېروى كيبارى داغ كردېس الا يكينيان شدندې د، شد با را كدندان سرو كافت بنو د دربصره به كازام يا

سول سمل سيليدوسل قدم ونهنسل أعران بجصير ضلي تبعيز واريت كمندا ف دحلين ف ذبية فالاكرد ومردا زهبليز بريعنبريم وفتي تاي اومنون باومز وكمنت دما وسولها تقداب مابعلالناس الموعرفره مراكا ايزع سكتدمردم اروزيين دردنياك وارتلاعات ومكلحون فبد وكوشش منيا يدوسي مكتدوران اشي فضف علمهم آياخ واست كقصاكرده ت برابُ ان دع کرد وشد و وصفی فیهم و کذشناسته بایشان من مل وسبق از تقتراتی که بیش فذاست درازل الحضا بست خبلون میه یا واقع بست ورجنی کاستعبال ن چنرو پیش ته نید و رزه تآمیده مینومینند معتدت واحتیار خو و تو کمنیه ناشدیشان یا نفضاو قدرمها الماهم مع فلبهم لآمیزی کآور و واست بشاراآ زاپنیرایشان کوت المجهد علمهم وثابت شدها بنتجت وبرمان بإيشان بلهورصدق نيميرمجزه لينجيب فصأو فدرسابق منت سنيلزن آمده والمرونهي كرد وانعدومروم ازمش خو وبعقدت وختسيار طاعنطينة ت مورز ، خِإنكه منهب قدريات فعال لا بس كنت آنحيزت من استعليه وستم منتام ئ ستقبل مان شي خطيط على مع من وشده است رآ دميان وكدنشة است . گوئىسىدېنى ذلك فى يخابا ھىغى قىچىل ەنىدىن آج دىيەصدى رآن دركاب خەاست كەنوبو دويىنىس ھەماسى ھاغىرى ھاقىغى ھەنىنى دىلى دىلى دىلى ورقى سوت واعتدال رسمتضا بحکت ومعلمن ترکیب قوی وآلات ندمدا نصنعه هنموا فهام کرد د و تعابل تکلیف و صدورافعال و د وافهام هخور مامور حبلیه وقرضایا می طبیعیه و و ترکیب جب شهوات سرعيّه وا دُلعَقليّنلقه علم مّعدّات نعيليْد و بقد بق صريّ و رقول وي سجانهت صنوتها كدولالت واروكدَكن يم يَخلق وتفدرا وبت و واحد نابهرية كغنما وسوله انتبلت دجل شابس رديجان وافااخا فتعلى فنسى للسنث دريتهم بغنخ دزا راوعند نتت وزاآب ولااجدما ائزوج بدأ المسناء ونمايم إزاح بي كرخ مران فاي أكانه بسنا ذفه في الاختصاء دادي كويدكويا وبهروه باين وتوري في وأتخفت صاباته عليه وسلم ورحضي شدن فال هسكت عنى كفت وبرره من فاسكت عنى كفت وبررة من فاسكت عنى كفت وبرات والمناطق والمنا ومآن بخ اخسك على مثولت مشل ذلك خسك عنى ترفلت مثّل ذلك نغال البنى بركنت ينم يؤاصلى تسعب وستعيا باهو بوه حف الفلها أنث المائي الماثع مفهم يخري كم يتركه دامت كاينامت ادكدنه بهذروفا دغ شدن دكات كافاض عطر وللطاؤ ووين شخرع بانتج برحفاد فداست شدايست وودين تعديداست و مرورمها ما تقدر وكرنحتان كاكذا خصارا وراضخ ونقضا بعنه جيا دخروش رشدنئ تت و درازل تعذراً بن فتخا لم شدائح ضاكن كمروا براذن وخضا مليتوبيز و رى وَبُستن و رقعلع هضومينا يده و د ربعض منزمصا بيح فاخصّروا فغشده برلفطا المرافضهار بمغيمي ك تعلول دركلام بعني جون دبستى كه برجيع عدربت مبدل نكرو دينجي تا ووترك غراض كأبط مكذارخ تصار وتسامرا ومرجيح الهي وتهديد ربسخا والرامراول بت وبرأ في ورثا في فاحتم رواه البنجاري وعن عبدالتدبن عرف فال فالدسول المتعلقا علىموس كألن فلوب بنيادم كلقها مرستى كددكه في فرزنه الكادم مهد مبر الصبعبن فن الصابع الوجن ميان دوا كنت ندا ذاكت ن فليتعالى خلب واحداين دبها دردوا كمنت وى ل ست كرب وفه كبف ديناء ميرداندان كيدل اجا كرينوا برومادآن كدوى تعالى قادر بت رنصف درعمي اشا ميرونديا اي كام باعتبار ونم مروم وعاد تايشانت كرنف بانزد سكرته از نظرف در بهشائ معدده والا رحض يدورد كارتعالى ما زېمه رارو كمك ال تراكز و خطل و د وايل سان واملاق اصابع رجضرت حى از مشابها تأست و ددنستا بهات دو مذهب است بعبض وقف كنذ وعكم از شخصرت بي حواله ما بند و بعض *آزا ب* وحيمنا سيت حما كمنسند دمّا ويا فايند و بلحيا يراوصفت جلال وحيال وقهرو ب وتقرب بانبطاعت ميمايد وثبا بي نسوي محصت واشارت كسي كلاين تقديف وتتليب ورغايت رعيت نعو ذ ونهايت اثيبت واضافت رجيا الي زحبت معتصب وأأكف ضبطيجت تربت بدا شارت مهره ومتمضرت توا مذشرحالي وطالي فرفا ل وسول للديت كفت ينبريذا صلى اعتبيعليد وسلمراز راي تبليامت يتعزوص الدم صدف الفلوب العربض اي رخداى كردانده ولها بوى طاعت وعصيت صوف فلومنا على طلعنل كردا في لها بي رابوى طاحت فو وثامية ت كصنع خمه ازرائ والستاست ملاو وصيفت دعا دائ ليّانت آنجاخ ذاعدال وستعامت ستريف وتعليب جرا شد د واه مسلم وعن البهرة إلى ولمانته صلى التشعكب وسلرما من مولودا لابولد على لغطوه ميت بسيرا يُده تُده مكرا كذزائيده ميشه ورفعات فطرو دلغت معني كافت و فيداكرو وفي في امه ومعنى خطرت خاطقت مولو داست كرزائيده مبنود ومراد مان هالتي وبيني كرساخة كرنزه وأما و مكنده است اورا راي معرفت خالتي وتسبول واحتيار ديرا سلام وتميز يسان هي و باطل بداع صفت عقل فركية آن درهو بهزوات وى كهمكن كرد د مدان ربده ، وقبول خو كرند د نظر صحيح كار فرمايد وعوارض معارى مكرد وكوار نظر صحيح كرون و برديل ملام " بت بود ن *رارد واشارت کو بانعوارخ م*غوا خود خا بواه **چوداند** پس پرو ما در و به بود به کرد اندا درا او منصحاند بایضرا فی کیندا درا او مجسساند یا مجرسی پیدازندا درا یا تباعیت ومطا دعث وتعليدوي بهازا وعدم ستعلل فطاكه مدان دريا مدح اونيزكيذميان حق وباطل بجبرو فهرا ورديرجذ وميدارند وباوج ونفرسيجيرو دريا فنتهق شابعت ابنان ميكندوا دین ام اینها به والعنه بسومات دامنهاک درلذات و شهوات جمهانی مانع از نظر جرج و در را فت بی نیز در رکه بتوید و تساس کریست که باعث است رقعلبدوا تباع ایشان و آ مراد بعبواخ شحانه وتعالى فعلوفا فقدا لتى فطوا لنا سعلهها لامنيد بالجل اللدنبا كز درآ فرصديث مذكوركر دوا ككفته شؤوب البصفت ووتبديل عيا مرمتويد وتنصيرا ويهي لا بة بالخل سيجون درسة آميرحوابش كمايين ستعداد ونهيوي وريافت تسمين كقطعار وال نيذيره ومكرينيت تبريل وازالأ آن جيستعداد ونهيؤ بركز مبدل مكرو واكروضا طلا مقتضائ ن دود ونطصيح كمند واثراك بطنورزسداين هنعدا ويحالجؤ داست وعستاست بروي واكرما نغل ظنوراثران بوجود نمني بدوائم وستمرميا ندآ ومنيا ويرتيتفا كي فالوفيا منك كم يزدين سلام ما كرص في عظام ركت نزدار ما مبعثول ملعيدوافطا وسيحيض بخيره لود است ريحبت شيزح اركى دًا بازندار ندوا عُميا ندرمِحبّ آن وادبي كفتا ندمع خياتك

درارل در با بالشیا

الفطرت سيريجبل ات راختيار دين الام ومراء بولا دت رفط آن بنت كمونو و است مجنيت رصعت اسلام الفعل بعيازان مدرو ا در كافرمبازند باينعبت ليأكئ كمراست مر انقاف مولو دسخسفت والمكازم كارمار والمت معقولت مداره ونيزوى تبديل ينربهت كراكذ بالندل لعالى التراق وادندكه ندما مدكر تبديل كخاره وايات عافظ الاسلام إعلالم أعلى لمازدين اسلام هت آمده امار دمهان بت كفت شديعين سنعدومتيه أسلام دائيده شده اكرافتي دخارج بيش فمل مراخيا دميكو آزاد ورستسرح رماده رب سخ كرده شده و دجوه و كرارا ومنو ده وشده است ابنجا انبغد ركغات استداراً ن شبه كرد ولا د تسولو درا برفطرت سيم وعدل قويم وعروض في است ابنجا ارتفارج زائدن مهميه بىلامت وعروض نقصان بىرازان بعبول خود كا مننيخ لېھېمدا دېچېمدا جېعداء خاكرزائنده مىبود چار ما ما كام سايرالاعضا و تنتج لمفظ مبحول ېت ازنېج مبغى دا يا نيدن و ما يې كن زابند فافرا ومتولى امزناج كرو وخائلات كومي يخيتون لغظ ومرشدح يشترازان واقتده هل محسون فبهامن جلها أواصاس كيندوم مينيشا وكأن بها يزائده شدمهج سيرين كوش اوست ياب بريده دا واكرا دخارج أفتي جال وبن عوض منيت يمنيان مها ندكره ومفرم فول ستركفت وحواند أنحضت ملاهتي وستلم بنات وافطوه امتعا لنح فطوالنا ش عليها لازم كريد فلقت خداما كريداكرده ومرائ ارآن ووائم كشيد رمنصائ كالمبد والمخلف لعدنيت تبديل ونغير بريدا شرضوا واونها فيولغير و تبديل واوازا فلك للدبن الغبرآ يهني وببغطوت وتعتفاى وبي يزارت ودرست أست منغن علبيد وعزل في وسول للشعوى رض بسعه فأل فام فبنا وسول للدا ببوش فأنت كإيشا دميا ، وضُعِيْوَا نَدرِا ج عظ وتذكرِه واهمّام مؤدِّجال ابنيرضِ اصلى للسعليد وسلويجن كلات بنج يخفطال بركنت كخصرت صاله دعليروسلمان اللدنعالى لامنام بررت كي تنتظ نواب بكندو فأفل منينو وارحال نبدكان واحوال مائكانات برنج نسير كالمريت زآن بنج كله حابئ كمشاره الكفته الدوكليد ومرولا بنبغ لله النهنام ونم ميازوي ومي زوا وراكنوا كنديني الهتروي وابودي ويتدمغارشداين كمركل نختير إجازخواب فاكرد فالممن ودوجواب لازم نيابد كارسوم يخعف للمنسط وبوضعه بست ميكند قسط ما وبالامي آزا حشط كمبرُواف وسكون بين صمارمغني درق يدبس ورمعن كيت و وكرمېسيط الوّذ والمن بښاء وبعثل د مينی واځ ميکندا تندتعالی درق دامهرکوامنجا پر و تمکنے کردا ندرم ميؤابه ونسط معنهذان نرآمد وانبغنطا هرزومها سبترست تحديث أيده ككعنت بيده الميزان يخفط ورفع ومغنخ فطميزان ورفع آن وزن كدن دراق بندكان كرنا زلهشاز جاب نقدره اعل لنبان كرصا مدهت مرركاه و بي زن تعالى و دانا نيدن مقادرًا نه أوشكا زاكر مركل ندرة بالهارميت بقول مسبي ني وتعالى كل وجمع وفي مثان وبأكروى تعالى كمسكندد رطق ود مران صدل و باين ويطل مؤكد ومقرر كار و ومكرد وكدلا ينظى كدان نيام ستجدبركه در برلحظ وبرآن تصوف وي وسترما شدهواب كرون وها فل مود و اودا مزاوارم وومكن بشدكاريها دم موفع المسعل للبل فساعل النهاورد كشندمينه ووالارده مينود سوى دركاه ويعلها ي نبدكان كروشب سكندين وعلها كا دوررودسكنندوهل لمفاوه بلعل اللبل ورد كهنته ميثو وعل وزبيش ذعل شب بيني بنوزروزننده وعلى درآن واقع نشده كعل شب الاميرندوشب رسيره كاعل و ببذه ودرين مبالعذاست ودمسادعت ملائكه وكل يعجل عباو د دا تمثال مروسسوعت عروج الثيان بجالع وض ومساعدهما وات و قدرت ايشان برنص عمال درا وفي ساعت حيزوت مهان رور وشجب را في فولا غرى و دامرا و آن باشد كرروانت مشيو وعل شب بيل زرد اشتر كان و زوعل و زييل زرد اشترع ل و مركي احداحدا مدركا ويسرمو عرض منيا يندوانهعنى ازعبارت طام ترست وليكبح وت وبلاغت ودمعنى ول شيرست واير كله نيرموكدالا ينبنى دا نهايم ست كل بنجريجا را لنور برد وحسبها ندوتعلى وتعدّس وزات بعنا وارجلال واشع عطت وكرما يكوكر مهوشن وتتحرسكيد ونزد ملاحظه وشابره أنصفول وبعبائرواين دو محتبت راحي كانتهت كمجيب اشان وعق ما زيوسا ومده كورنسيت إفاب وصتبها زتعالى مامجوب بتوان كمعنت كرمحوب بعلوب ومقه وحاجب ووطرمحت كونيدك منزست بذات فودازوب تعزز وتنع بعطت وحلال وكرا وتوا مذكر معنى وى إست دكروى بها محتب ارتب شدت طور وغايت رورخيا كردرم وساساً فأب كرون بسارتا بدد بده داخره وتروكروا بذو دوسيت صغات كانوار ذاتندرده اوبندوذات داجزور يرده صغات مشابره نتوان كردوا دراك داست يسمكي نباشد وبرجد دراد داك درآمد ومشبو وكرو دوزصفات مستعقمتنا ورا من بت مرمه اندینی در رای فااست و انجه درا مذینهٔ مایدآن خداست و اکزیره مصفات رسین رفت مدودات مجتری بناید کاننات بهدد را صدت ذات منته کان وصنم اكردندخا كأونو دلوكشف كالحيقت سبعات وحجد حااض لحالب دبسى ومن خلف اكرد اشتماين رده دابه كيذ سبختاً واددات وي برحز داكه نهاسيت دسیده است نبهی آن پزیھروی تعالی که خلی و بل شنج بھرامت تعالی محط است تماز کا نیات و پوسیده است بنها بات آن میت سست ازیس پرده کفتگری فی قر چون برد مرافقدندتواني وزمن وسبعا تصمنين ممعسجهت بعنموسكون شاغرفات دماد مدان يؤروج اوست درقانوس كفته سحاة وحاندا نواره والوار ومسبحه ازآن خانندكه مبنيدكان ومشابه ه مكندكان النبيهي كويند وتبزر وتقديس اوكنة ضقالي ديمبت ميبت ودمثت حلال دات وعظمت اوتعالى ثار د واه مسلم وعن ابهم في مضادرعنه فال فال دسول انتدصلى متعصل و وسلرب للعصلاى دست و وكرم ارتعالى ربت كنايت ازفايت زمادت فنا وكال وبعث ونها جودعطاى مها دوعم والدلائغنب جا فعف أصوبتي منسان داورمب فغدوعطا معاءاللبل والمهادرينده ويراكنده سن دري من وروزيني وانى تعطاله وسيرين وسيلان كردن بالاسطر ما منتديه رانيت بارندوا داميم ما انفن منطل المتماع والادخ فرد بدراك معدالانعان واصطاكروهاست وى تعالى اذآن زكريد إكرده استكممان ورنيني افافه لريني مافى بده بسررستى كراعطا وانعاق وكمن اختر براكرور دست وبو و وكاف عصه على للاء وبودوروف بداكرد في مان وزيرة مسل ورات شرح الخلد ورصيف ول زاي ضل كذشت ومب مالم إن ورست فدرت وكمت وسترازم

بخفض وبوقع بستسيك وبرميدارة راذو المثخطأ ينكذنت مشغفي علب حوفت وواجة لمسالمره وردوايتى مساما انيخبا آمره كريم بالفته مالمثى وستداست خدا باستنجون عطافالب د. خداست د باشیجنوص مین او کرکرده فا لابن بمنهر نوش کفت ابن برگزشی سلم ست حدیث دا باید نظمه انتصاد الایعب ضها شکی للب ل والمنها و معنی فرور حدیث و درجای المائی الآک لفت و پزیران لعنتاست ملآی ست زملان چه در مونث سماعی ست و ملآن لفظ مزگراگرر وایت تصیح باشد بدرا تا ویل محود واحسان میوان کدو و نیرمجای نفته شن که ورد و در معض الفاظ تعدیم ۱. د ماخ ئ نزرد والاعلم وعند فال سشل دسول الله وجمازا بو برره روابتات ككنت رسيده شد يعيرض اصلي المتعطب وسليمن فد وأدى المشركان المفال شركان كعال ربهشت انديا در و وزخ وزاري جمع وريت ست وآك في لحن وا نراكونيد صغار باك روم ا داينجا صغا را ندفا ل كفت تخضيت ملي تشييب وسسم و دج اب سائل الله جلم بماكا بواعامل خدايتها بي دارات سيخري كدم وندان على ندكان متفي عليمة ظاهر من صدف إين نما مدكر معلق كرداندا ماطفال شركري البحم وانتهت بروروكارتعالي مأت ۵ رایشا ژاک اکر دنده میاندند و ملینه میرسیندردیمل مکروندیس آناکه و استدهش که کا فری مردی د دارتش وایرینی میمی سبت کما دیخیست کیجو را خواهرد معلوم شد که حل حتقال متعلق فو بردن و در طغیلیت میں رسیدن و تحدیثه ننج و مرد ایابن یا برکوجیه مغیره ارد و فرض آج نه فالد و منیز را صول دین و خصاج شریعت معلیم شد «ست کدموانغد و کما ایکاران مرکسا نا ن که رنقد برطوا عمرازات نصدور مآيد منفيهت وازاطفا كضعيف ترقتوت كمة الداحق واولى باشدو بضرورت دين علوم هت يضتعالى مركناه ماكرده وكسي انكيرو وبعض كغتار فدكم تطفتها صابی مه طبه و سلخ زداین سوال کا بنیده نشدا خصیفت مراطعال شرکه جوحی کرده نشیخیری بسوی او درایج ب پرتع قف کرد در آن ماوانت واخصیتی فن درکشعن و زخم ساران ئة معداييك درآن اشدميرج اب وادر بهني كردا و معنى عدت كن كرخدا داناتر بت بهنيه اكتشايشان مانت و مايخة البدود قاط ل شيان كه درمشت و وكند ما وراتش ويرجا كا ب شؤر وزمنع والباعل وبذا بسبعلما وراطفال شرك منج لعث است بعض سكوث لرده توقف ورزبيره اند وبعض معلم آني خلق وششخ بأكدكزشت وبعيض كمغنة دا شان بدران و اوران جزو با شند درا تسرحاً برور دنیا تا بعران با نادراحی م کووبعض فتا مذکر سولو دیون مشرانی بن و خسسیار مرد ولات اوس و و نیائل شد و رجیح کرد ما صف طرا وَلْتُ ازا باحَنْتِ وبعضَ كفته الذكه درمشت ورَائيد وليكنّ ربنبيل تتقلال ملاً، ويهشيّان بأشدشل غدام لموك ورفضور منازل شان وبعض كونيدكم و رحاي و مكير باشد منيا ريشت و د و زخ به معدب د**مه آب**نت که و تف کرده شو د در شال شیان و جرم کرده نشو دیه پیجانب و پهیج**و**ل زیراکی جرم دریاب بی وصواخه از حایب رسو**ل میمان تسطیم و ساختیم** درت باشدوا بخود یافذننده وحدثی فطعی دین بب ورو دنیافته و برح کفته اندرای و قیاست خودگفته مذیا زاخارضعیفهٔ و پهیه زفته اندبی و جب شد توقف کذا قال لتورث پسی *و، تذعل*الفصل لثا بين عباط بن لصامت في ل في ل وسول ا فتد كمغنت عبادة من *لصاحت كعنت عيز بعذا صلى التع*لى الما ول ما خلى التعلى لم المريد رسى كه تبرجز كربيدا كردخدا يتالى فلمهت خنال لداكك مركفت ماورا بزبير فالهما اككب كعنت خروبيم فالكعث خدانيتا لأكلث لفعد د نوبس جيزراكد معتدركروه شده است فككث ما کا ن وصاه و کاثن الح الابل سرنوشت قارآنجذ و دو آنجینوا بد و تا ۱ مه کرکسته شو د که نشیری تا د بروک تا تاکان وصاه و کاثن الح الله با براکسته شود و که نویست و اردوخوا صلی ته علیه پسلومنبت را ن خو دو کون و ما کیون میزی نیم بیش از ابو و ومعدار اخوا به بو در نبت بران تقدیر وکتاب یا کویمکسا تبا و رصدیت ول ارمضل اوا معلکا ا در پین از خلی اوات دارض و در بنیا و نهارسال و بودع سنس آنه جر کازمان راب و کفتی که دو اند کارت محمول دستیت خود باشد و در از ال و دها میرطا بر تعییر عدود دار د برآن زمبی تعدیه و میروخلی قلی زورلایزال است خپانچه اولیت خلق او ولالت بران دار د وجون ک حصیمقا ویرو رلایزال بود ما کان ملفظ ما صی و رست آمد *ى* واها لىنمەنى وخالەرنىڭ خىپ اىسىنادار داپ كرداين دايرىدىنى د*كەنتان دەرىيىنى دار دىلىنا دو درمقد تەمىدە شەكۈات م*اۋى مەينىت كۆكۈل وبها ذودف كذارينب معلوم شدوعن سلوين بسادفال مشراع وزالخطاب رض سيزعن هذه الابذروات است ارساري اركرازكرار ابعين بهت وتعرو فاضافه فما د ورع بو د وا زاولبای خلابود ومینچک در مان دی روفصیلت بی نها و ند تو فی سنة ما مُرْتِصُ کفت رسده شدعمر بالحفطاباز تقسیر آن که دا خا**خن** دی<mark>لے مبخل در هم</mark> خدمهم الآبه وچ ن كرفت و رِبَورورد كاترًا ي ممرًا زئيسًا ي يَا دَم ولا دا يُنازا خِائرا زئيسًا ومُ دَرَيت بويطئ اوربآور دوا زئيت مركدام از ذريت ذريت اورا برآور دومجيني ، قيات خا كربطيق توالد وناسب إجوابدًيو وليكر في لنت وكرا ومرو رأور دان زريتا راّ بث وي مخرو ازهت آنگزهنو كروي بوالبشرواص مجاست وازهت المخصف واحتجاج والمرام أولاً ه آدم دست ازيهود وغيهم مغض معسدى كروزنيا ق مبتندوته أم آيت البينت والمسهده على انعنهم وكواه كردانيدانيا زارداتها ئ فيان فال كعنت رور وكا وانيش ويعالي لمسك بوتخرا ينتم ررور دكارشافا لوابلي شهد فاكمنة آرى وروكاره في كوابي داديم رربومية وان تعولوا بوه العنبية افاكمةا عن هداخا فلبن ايركواه كوفترا شازا بنطاتها اثيان تهبت آن بو دكرم والكونيدر وزنيامت كه وديم الزايغا فل سرجون يرسيده شديم والضطال زاين في فال يحركمن يموال بي وال محت وسول الغشر شديم بغير خيام المعالي علىدوسلدب ألكيفا رسده مينداز منيادكيت فغال بركمنتآ تخفرت صل مدعلي وسلم انا لتعنطاق وم درتسك فعاتنا ل بداكردا دم ما مؤسس خطه ويمين و بستره ليروكم نِت آدم را بدست و دات اوسے محضرت شعالی بطری مجازات احدار امرکروں ملی را بدا ن خانکونید اوشاہ شری باکرد باکندکان دیکراند وچون امراوشاہ کو در کویا باوشاہ خوج باكرد وتخصيص مبريجبت تشريف والرام ادم وذريت وسرويث تده است كهرد ودست خداوند تعالى بدايت وبالجزاز فتسبيل مشامها ساست كالمجتبيفت آن مغوض والماكمي المخت مند ذوبة بسرو لآورد صفال التيت دمروم كفتت دريتي ففالخلف هوكلة للبند بركفت خابتعالى دشا ولتيان بداكروهمان جاحرا لر ت وبعل احرا المجنبة بعلون وبعل الهشت الم كمند فرمسيخ الهن في استخدج مند و دمه بتاؤا درنت ومرابس. و فاور داراً وما عرورا از ذريت خلا

ردانعا ۱۰ بقد پرسین مربوغ بایمای د د آرد بیشت آکا

خلف على المنادوبعل هدل لناديعلون بركنت بداكره مانيه لارا كاتش ومبول كاتش كالمكن ذهال وجل خنها لعمل بركعت مرد كاضحا بدبرح بشجب يشتعل وكليف مران و دج حزفائده كميندي كارسول افتدفغال وسول القديركفت يميزوا صلى لتسعلبه وستكرانا تتعا فاخل لعد للحندة استعل يمل احل ليخذة برستك ضايعال جن يدكم بذه دارا ب شت در كا مسيار داو دا كارشتيان حفيمون على على العل على كعند أأكنيميد ركاري زاراي شتيان فب خلدبه المجند بين درار داكن منده داكات مود بشت واواخل لحب مللنا واسدنعل حل إصاله ناوحئ عوت على عل فاعا ل حل لهنا وفيه خله به المناد ديون بديك زنده دا لإتح تش دركار م كم دا ودا كار و و زخان آاکزسمه در کاری زکار نای و ورخیان بس می در آروخدایتعالی آن منبده را با چل در د و زخ مینی در بشت و دوزخ که همی درآر د بعل می درآر د و عل علامت بآنت و معل ت بسمل إى كبنب م فائد ما تصبيت وميمعنى وارد دوا معالك والنمع انحصا بودا ؤ دوهن عبدا عقد بن عمره دض فال خرج وسول انته كفي يسم س عرون العاص برون مديعن ارمنا يسمز خدا مي التسعليد وسلم وفت بديد كنامان وما لكرور برو ودست تخضرت ملى التيمليوسي وكناب وفنال بركامت كفرت صلح لمصنعلب وسلمائل ووسعاه منان الكئامان كامى درياب كرهييتاين ووكاب وجيوشنانذ ددآن بل ويكوسدُد النبي وضور فتعبيت المعنه جورت ومباكغة ورسيتن والما وتبتن مان وتسكوح لصوابر كتحيت ولحودنا بدوخرخ ورا تعدكيت ومعنى قي حي اشابه وسامع والما يرتصور لندكر المارت والثارت كمذبول أثارت مسكوس أكثر ورخابع وعلاحس نيايده وجون كشف كروه شدم آتحفر شحقل تدهليوت فرحيلت يوامروم طلع نبد ركزان فيأ كأشبد وخفاى فما ندورا فيثيل وتقيو كرد معناص ورقلب وفي الجيؤلوا دردستاوست وحاكا ككرد رخارج كما وبينيت ويونشترنه وابل طرفيار ماسه كالشفه لونيدكه وجودك المرسيقة بي نائيريجاز واويل المتحجب الأسلام دركيمياي سعاد كيفت واتيان خاص اربوام مدوية بب كي اكلاتي خاصل كرد ومرها مدا انعلوم كبب دتعلم حاصل منيود مرح اص الكليب تعلم از زديرور دكار عليم مليم آزا علم له في خاند وكير عامد درخ ب منيدخاص نزا درسداري بشايده ممانيد وحكايات شايخ درا معاب بسيا داست د<sup>ا</sup>ركياب لاؤما ما مدانشاءا متد تعالى دء ف جواحات الرقيمية حالت و دُكيف ستبدلاسلين **ستالاسلين سيالية عليه** ستو كمكيطه برصرش كآمنت كصحابراآن ووكمآب نيرمز دوليكم صغر فآنج درآنها بو دندا نستند وسشائخ كفية اندكه بركا وايخقا ونداردا بيائ تتبقيت نوت ندارد فلنا الاكعشيره دربسيا بيمك ك ولاين د وكماً ب ما وسول العالان نخير فإ كراتم خرجي تو ما راوار يتمهر س خرخرت وتيا خرد بداراً آن فغال للذي بشي مها الميني بسركف آن تحضرت عوات الام ذرجا ات كا ورورت داست وي وهذ كالمناج من وب لعالمبن أن ميت ازرور وكارمانيان هنداسماءا هل كبنة واسماءا بالمغروض كلم وركاب المساي شيانيا ونامهاى مدرا لاشان ونامها في تسييها بالتيان ببت تعيين مير تواجل علي المزهم سياحال دونده البي لتفصيل راخوات ن فامها في تسييها بالت كدمعدا تقصيرا مدر ورآن خ صد ومجبل نوبسند كي خيدين شد فلا بزا د هنهم مرح يخيري سالغه درصط و نعيل كرده شنده را ده كرده منيشو د درات بلاد كيرى كه نوشته نشده است درايت ن درآمد فح مغض منه مدوكم كروه منيشو والايثان ما النا نهاكم نوشترت واست كسي مدررودا وبالم ميث ترفال للذى في شماله بسركيفت بحضيت مل مدين والمراك كاب واكروروست چيوى و د هذا كنامين دب لعالم ن خداسما على المناد واسماءا واحتر وفرا كل زراح مل على اخره والانبغي و الماري ظهر شدفغا لاصحابه ضبالسل بركفتنديا دانت خضرت متلاته يعليده تأمير ما بجائيت على أوسول العدان كافام وفلاف عند اكوست لبرى كرداخ وشده استاز وخطال بسكنت آتحضرت حتل مدعليه وسلم درح اسابتيان مسعاد واكبزه انيدعمها نيخو درست غيرط بن جق وفا ديوا وبجوئد قرت صلاً وطاعت كمنسيدا وراكذا قال لطيبي وبعض كمنشا ند كرقاديوا فاكبدسد دوااست بعنظل كنيدباعال ج وسادوه سنقامت دا وميا زروى كنيد درعل ودور دورزو بدوا ؤاطا وننت كمخنيد و درمج يالبجا ركفته كيطلب كنيدسدا دراييني برماوا عدال داميان افواط وتعزيط واكراز آن عافرآ كيدويب آب كنيدو وربعص ووايات وقربواآ مده يبنى نزد كيك دانيد د كرازا مبم صاليه عاص كغم كنيد وازتضا و قدر دكت فالمعبنة مجغنمله بعلاهل معبنة بس بدرته كيهشت خمكرده ميشه ومراورا معبل شتيان وانعلاي عل واردع لكند دريت عمريم كاكه باشدنيك مآخضتم كارا ت بود وان صاحب الناديجنج لدمب ل صل لنبا د وان عل حي عل هدل لنبا و د و زخي خركروه ميشود مراودا بعل ؛ و زخيان والرجيم كند برع كه با نشر نفرة الرديج بيتراشارت كردينم جناصل لتتعليد وسلم يبرمه مرد و دست و دوق ل معنى شاريطياً آيرو دراحا ديثاين لفظ ، نيعتى بيارواصنيره فال سبره و فال رئيسه وقال بينيا **فنبذه ایرانامت مرد وکشی از مرد و دست بسرشیتخود ونبذا مداختی نیزاد دست بجائب بیش پیرس این انسیز بیرکرد دا نداخارتیک کمارن مربیت کررداخت کرده شده آت** ادأآن وانداخة شده است بيرنشت شدفال مبتكفت تنصيص تل متنطيد وسلم وينع ديحة من العبا درواخت يرورد كارشما از كاربند كان يني تمام كرده كوايث زافر بغ ف الجند فو فوه بيضا لمسعبي كروبي وردشت وكروبي وردونخ وواه المنوم بن ي وعن بينؤام و كميزائ عي وزاتي مي ست جديث او درر ويست وا وخزا يسحا بي د كرست حيث اودر فرير في ست كذا في بياح الاصواعن أبه روايت ميكذار ميرش فال فلت كنت كنتم إد سول العدا دايت دف من في في أن غير فنا أراف وعسائي المسويري مكنوا بآنها ورق يضمرا فتخاف جمع رقديض وسكون بعنى فنون كرم متزيا دركلووبا زو مبندند وحكم اوآكمنت كرتبرآن وا دعيه مايؤرته باشد درست بهت والاحرام والمعتميل دركنا كالطبوالرق عي يدوحدواء مثلاوى مد وخروم از دارو لمى كرتدا وى كينيم كان وتغافه نقينها ونيه الميك نياه ميؤيم بدان ويوسيم كيزا فقا مكن شل سروره واشان صلوفهمن فلدواهد شبئاآيا بإرسكردانداينا ارتصنا وقدرضا بغالي فررافال كنت تحضرت حقيا تدعليه وستم هي من فلدوامته اير فيزا بزاز مأرقضا وقدير أته إنداكر فهستدهت وتقدير زفة كمشفامجشد وباه ومداساتكنا دانيرميترها مركردانيد وتعدر سافات باسب وشارط ندار ديمد داخل تقدريه وتعديهم ورشاق ال

ومحيد وبيج إزاحاط وى برون وودواه احدوا لنحمان وابنماجة وعزابهم ترف فال خرج علمنا وسول العدكفت اوبرره برون المازخانه بالبغير فواصلى للسعلم وسلرويخ نتنا ذع فالمف داعف وتاع ميردي درسك فقاه فدركع لأست وحكونات فغضب حنى احروهبه يرض كرفت اتخفزت صال تدهله وسلراآ كاسرخ روى بأرك وى حنى كانما هني في وخبل مدل أمان آائك والكسته شده است وربرد و رضاروى والمالى ارضا لا عبذا موتوس كفت آيابات بالهوباليور ش احد زا دسلت له کوآیاس فرتا ده شده ام ربع ی ثما مینی شما دا اربطاعت وعادت که ده اندوم اربی طاع آن شما فرشا در بحث کردن درقضا داخل بینیت آن کولتی ا ادرابوى كنداريد وبعام شغول فويد وبقضاجى راضى باستيدا مناهلك من كان فبلكر حين شاذعوافي هنداالام باك نثر مدكسانكده ونديد شرارشما كم يخامك منارع وبحث ميروندورت نقصا وعدر عنهت علب كوعفت علب كوروكذم يؤما سوكندميؤرم رمثما او وجب ميروا خربهما ان لاتنا وعواه به كزاع كنيد داين مروواه الغومة روات كرداين صبث رابان لغطار مذى و وي كين ماجه بمخوع زع حربن شعبب على بب عن جده وروايت كردا بط صرائع از مري شعيب ادبير شرن ويكش وعيش محدث ى ە درحاي كېرندكى برد وحديث درىغى تىخد باشنىد و درىغانىغار و درجاى كەۋرلغىلومىنى برد وموافق باشندىنى كورندخا كەدرىتىد كەشتەرچى الى ھىست وسول المقدكمت ابوري ائعرى ضالنع شنيدم بغيرضارا صلّى لقدعليه وسلّه بنبول كيفت الالمتدبع الحي خلظ دمهن فبضمة بررستى كعذاتها ليريرا وداده مرااتهن ا رنعاك في الصحاح قبضة الصنم كميشة از برجيزي وبغتج نزائده ومرادا بجاستنا دنعاك مت فبضها من جميع الادحل كرفت أنااز تمام زيرج برموضع وي بيني امركر و فاكتها كمرفت إن غجاء سواا دم على فل والاوض بس مدرًا ولا وآدم مرا خازه زين وتعا وت اجسزاي آن مخلف و رصورت وبرت منهما للحرو والابيض والاسود وبس فالت مبعن ذائشان سرخ وبعض مغبر وبعض سياه وبعض ميان سبرخ وسفيد وسياه والسهل وانحذن وبعض زم وبعض ورشت سس بغيرسي في سكون وكسران ج حيرا لل شرى و دس زم ضدحزن بنبته وسكون مين درشت والمعنبث والمطبب ومعفر لميد ومعفر كاي والخسش ووش وخيات زنيي وره كرزو ما تدوطيب صدوى واس جاراز صغات باطناست وبمارا وللانظام ورواه احدوا لنرمذى والوداؤد وعنعب لالعدب عمره فالسمعت وسول المتصلى لتستعلب وسكر بغول الأتسخلخ الم فختظة بدرسي ضايتعلل يداكره خلتح ذدا درّاركي فالغ علبهم من بؤوه بس مبنيافت رخل ُ نؤرؤ دفن اصابه من خلك لنو ديرك سيك دسيدا وداداك وداهبتك راه رست فت ورسيبهم المان وطاعت ومن لخطاة صل وكس كرزيدا وراداآن نؤركراه شد وزسيد أنقام فلذ لك فول حف العلم على العدس أريم تكافيا خنت شدول تعتي كذنث كرآيخ وانست حذا درا زل اذاحال خلاق لزجات وصلالت وواه احل والمنى مكنة اندكدرا ونجازى واسسهت واخرال اردك يحضهص النطشد ومراد بطلت يخدمو لندرآن دبوالى منس وشوات طبعت كسبب ضلال وبلاك ست ومراد منورمضاف بحق نورى كديداكروه ويحسبحا ترازا فأمات بميندوي بزه خشد دانغنوآ فاق ادولا كاحقليه وتقليه ومراد ماصابتآن يوراعتبار وانتفاع وستدلال مدان بروجود بارى تعالى وصفات في وعيعت دبل سلام يس بركا واستقبالها د مات كندومان واردآ مات مستى ومنفع كرداندراه رست يافت وبركر الخوست كر بايت كندوموه مرداندارا ن وركراه شدخيا يخرفو داوم بال مبنا فاحيدناه وحعلنا لدبؤوا وفرمو ولفن شوح القد صدره للاسلام هوعلى بو دمن دتيد برمعلوم شدكه دايت وضلالت شيتن عن وتعديرا واستعباه علا اكر كفتيشو وكربيداكة خلق دطلمت ورجه وقتاسنا كرمراد تآن وقتاخ اج ذرارى زطنور بني ومهت س كاتم يمهم تدمى و ذئد ومها قرار كروند ريومبت حق وارضلات بيح طامرت واكروقت ولات وخرج المخامس است بيمنور مز ونطرت ندح بشرآ كزدرر و زالت كما تؤاركر د ندريوم يتبحن بعض يخنب كرد ندوب خركره ازجت فلئيسطوت جلالهي يس كها كديمين كويت كرق اهاكدرايان نوربهت را واصابت كوندارا وآنهاكه كره كرد ندمحروم فاندندا زآن نور ومرا د بغطرت كمولودا ندرآن تيؤ ومكل ذاصاب ح تهت مزد نظر مجرواي مافات تنسن طبيعت بيآد مازهيشت روحانب متيئي رشده مات ست وازمينيت اخسانيت متي عن وضلالت وبعدار وصول محد بلوغ اصابت فعار ميريز وقي م ى والغاى فد وترجيح باب روما نيت الرحض وي واكر كن تري كوم نعن الهاره وعنور ورط طلت وطلالت ما ندوسا تعامعلوم شدكه ما تبعد ولاى فغل تاست والتراجير الثاره ب الفرتينديو وعلوه ارا دت التي بت و باحدث فطرت منا فات ندار د فا ونم و با تدالي في وعن الدن في التين فالكان وسول لعد كعنت المربو بنم يفور اصلالته مكرمكتوان منول بساد كمن المرا من المعلم المنطوب تبدك فلي علم درنك اي دانده دلها انطاب الدار ارد ارد اردار المرج د بغلام اصافت قلب بذات شرغي كرده و درهيمة خطلب عاراي متاست جه وي بالدهليدوسل المون العاقبة ومحفوظ القلب ست وايخيد يرجمع المقيم تعسو واصليلتين بتعليم المست بطرق يعمل وكايت ولهذا لنركفت ففلت ما بني للقد امنامك يغير ضداصل مدعليه وسلوامان ورديم ابتدوهما جشت مد ويديني كآوردي توآزا ضاتخاف علبنا برآء متيرتي و دول دین دایان دا و تطرق فور و نقصان مبان کاندعا میکنی ال نع کفت آن خفران صلی دوسلم آری تیسم رشما از آلفلوب مبل صعبی خال بع الله زراکدولها ک كبف المثاء ميكرداند ولهارا فانزيوا مردوا والمرمذى وان ماجة وعن ابع ومى رضا مون مال الوسولة سلى المدعليه وسلوشل الملب مال وشاك لو دمل وكش ارمال كالي ديث باوس خلاف انذرى سن ورزم وشت كربغليها الوماح خله البطق كوا أن بردابا دائ خلف دسكردا ندطا بركزا بجائب بطبي يجنب ولمسب داخاط وحوادث كتقفا وقدراكه عارض حادث ميثوندسكردا نذوواه اسي وعن على فال خال الماقة روائي سنا زعام تعنى رضي متنع ذكه كمننك منت يغير واسكم القتحليد وسكر لا ونم عبد معنى ومن ماريع ايان فح رد ورئوم ينب كرد ويبع بنده ما أكزاما أماد

ميراضلت مشهدان لآ ألمالا الله ولف وسول القد صداول مرايان ورون وزبان الهي داون بوصافية الترتعالي بيم بري ع منطري كه بعثن الجن را كنية والمادة راا تدمغا ایجاب کا فرخاتی و وقومن الموت و ومایا ن وردن بوت مینینهای دنیا و ملاکط و بحسح آسنرا میراد آنت کداختما و کند کدموت نجر برور د کارتعالیات نیطبیت <sup>و</sup> ف وفراج يداوع ستبعضاى ايدان وت والبعث مبدل لموت سيوم بيات ورون برا مكيفة عقالى ندكارا وزنده كردايندن ايشانزا مبدا زمرون وبوص البغل وجارم ايان أوردن بتدرآني كدورازل مركانات راازجوامروا واصرو ووات وصفات ما مرتعدر كروه وتعييغ وه واست دوا مالمزمذى وإبن ماجة وعن عباس من سيعهما فالفال وسولا فتدصليا تقدعليه وسلرصنغان مزامني لبسطه افتا الاسلام نصبب لمرجبة والفدوية دومتم انداز متن كدنيت مربث زاوروي سماخيي وآن دوكروه اندكدام اندكي جميده وكيرى فدريه وواه المؤملنك وفال هذا حدب بتغنيب مرئبهم وازارجا ومبن خريت وزك بهزه نيزلغتي بت طائعنكه قائلند بآايخ ا ما ن واسماست وتسميًا ميا بيام مهت خونسرگردا نيدن وساقط كرد را شانت عن اواكثر رانند كه خرب بيت كه كونيد نيده را فعل نيت واو را مرحلي و خت بياز ودآن اصلاز ونسبت هغل ويخنزون كنبت هغل يحيا قرامت چانزاكشيا كشت وجري وان شذوا يشازامجره نيركونيدوا ، فدرين وب ندبعة زيجبت كارايشان آزا ومذهب أتسنت كه نبدهٔ خاتل ضالحة داست وستعقرت در كارحو د وساتفه قضا و قدر ره بنبتج دال مت وجربه را نیزیفتج انجان د بحبت شاكلت وی اصل کون با است نبدیجم وصاحب كشا ضبجت متعصبكه ورغدبه باهزال وقدرواروا بالسسنيطي وجرينجا مرجبت كمزعل ووحينت آييان وآخل نميدارند ونبده داخا تقافعال بئيكونيد واين غلطاست زياكه باسنت وحماعته مازاهبارتيا زمضديق واشرار دارند وعن سبب بال دارندنه قول مدعل وندمبها بشان توسطاست ميان جرو قدافر وليكر فيمريه فيرين مدا كداين جثز واشال صريحاند در كمفيرقدريه وجرب وليكرجوا كأنت كرسارعت نبيبا مدكر وتبكفيا والهراوا ويل وندز بإكان الخضار كغرمتكنيند ولاص ميتند مدان الكربنا ومام كمرزيذ ا وكغروت كن يكند كمبّاب وستنت وبذام يجود مينمانيد و راصابت ق وليك خيطا كروند ونيا فتنزّازا و فرق هت سيّان از ومُكفرواً تنزام آن وقول مُحتا ما زهما عامت ممين بت واحتياط وأينّ وانهكره وشدهايم انكفيرا فاهبرجه درشان لشان وافعشده استارآ بخدولالت دارد بركفرارا بخروتشديد وسالغه درتضاياست و در محتاين اهاديت نيرتز د بعضائه علماي مقدنين ست والداعم وهنان عمررض مدعنها فالمععت وسول انقد كغت ابج سررض لدونها شنيدم ينبضادا صلا القه هليد وسلد بغول ميكفت مكون فيامني فرورد ن درزیره من*ے یحیاصور تی جورتی دیر درالا*کن و دلک بی لمکن بن با لغی و داکھنے در ترزیب وانحا کسندہ تھی<sup>کا</sup> وانبجامعاه مشدكه قدريا المهمجاعه ست كمشكرقدرا ندنرا ناكهثت قدرا ندخا كأيشاق باسكونيدكواين امهمامنا سب تروا وليرتبت خذلهم مسد وواحا بوحاؤه ودوى المؤملنى كمخوه والايرجديث معلوم كرد وكدورا يلهت نيوضف ومنع واقع شدان بهت خبائذ وراممها بقدبو ووختيق واردشده است حديث بوقوع آن ورآخرزه ل خبائك ورباب الاحوازكة بفن يايد ومغ كعنزا مذكر مراداكست كداكردرا يراست ومنع وافع سيشد درين فرقه واقع ميدوا ساعلم وعند ومهم ازن عربت فالفال وسول القصطالة الفلاد بذمبوس عدن الامدذ وور قدريه كانخار قدرمكنند وسكونيدكه سنده خالقا فعال خودات مجوس مابرامت اندينج الواحقها والمقارات المامشا بطال واحتماد بحوسهت كدفائل نستعد وآلد واثبات يكنند ووقا دررايزوان وعهسرس وميكه نيدين الغفرو وكرينط ليشر ومبض علما راءم سالغدرفة وكفتدا مذكعال ليثان مرترا دحال محرسة كوانبات شدكاى لاتعدولا تحصى كندان وضوا فلامغودوهم اكرميا رشوندها وت كمنيدات را وان ما فوافلا تشهد وا واكر بميزد ما صنورات البني ما زكمنيد رضارة ايشان بين دمايت كميُدود ؛ بايشان ديمتوق سبلام زوده الشجبات وذبعدا ذمات وواه احل والوداؤ ووعنع مطال فال وسول لتدصرًا فتسعب وسكم لأبخالسوا هلالغدده منتنكي سيدابل فدرولانغا كمؤهم وحاكم نسازيا يشازات فأزفته بعنج كمفإئد درآ يُكرئيه ومناا فيخوببنا وببن فومنا والمتق آمره وحاكم دا فأتحاكم ودرتفنيرقاح كداذاسما يحسنا كالتي ستعلى كفشا ندكشا يذه ابواب رزق ورحمت برنبدكان وحاكم ميا فايشان وبعبغ كفته كنزك مراد مفاعخت ايشان اتبدابجا وله ومناظوا بالشان وتحث فزلع دراهمة دمّا باحث برا مُارت شُك وشِهد كرود وازيجامعلوم كرد دكرسلامت درسد بابسمحا دلدوم اخاست بالل برع سعصب كمضردم كيند در جمعًا و ومتيوا ندكه مراونهي ذابتداي كلام ومباسطت بالايشان باشد وابن عنى نسياست بغول متفرت لاتجالسوا واسدوا غلطاست وزرك مصاحبت واختيارمحا نبت خصوصاً أرت ومدال وقيل وفاه ابوداؤد وعنعائت فأرض تدينها فالمك فال وسول لعدكنت كانشدض كمنت ينير خواصكي ليشعب ومسلوسنة لعنك مشكرسن كلغت كده المهل فشازا لمسنه حافقه لعنت كما وايشازا خوابيعال بهل يبطروها شيهت باجون كعنت لعنت كرده ام ايشا زاكو باكسي يرسيديوا لعنت كردى يشازا جواب واثو رد ه استانشا زاخلا وابنجنه کالم ایل میتاسنیاف کونید و کل نبی مجاب و هینم فرول کرد ه شده است دعای و دار معدا کلامی ست کرد کرکه وه شده مجم تغريعنت براشيا طانخا فله نفح مكافيا نتدكا زآن شش كسرا كمن بهت كدزيا وه كنذه أست بركتاب خداميني درآرندهٔ وروي حزي كدنيت أزآن اليحيف كننه ولغطانياى اوداخاكا بلكة بكوندس وادبكاب متنصب كالع شدادوان عنيره وكفته اندكدوا شكراد كما جا تديح انتدبا شدوادا وه حكم ازكماب درست ست وشائع خاكركت معنى وش موست والمكذب بغل واقعد دوم إذاك شيرك كريك نده تقدر اكهيت تعالى شاندوا كاركندة وازاجا كوقد رايكندوا لمنسلط بالمجهر بسيدم تسلط وقروغد بنمانيده رمره متعظم ومكرليع ذمن لألكقت ناكرامي وارجمبه كردا مدكسي اكيخواركر دامينده است اوراضانيعالي ومهن ل فاعتلاقته وخوار وستيدركردا تديي كعزركرداينده است اوراخدا بيعالى مرا دخلكم يسلاطين وا مرائ جررا مدكرمهوا فاضرف ظلبه فحتران وفاران وفاسقان وجابلان داغ زدار ندومسلما نان وصالحاك

وعالما ن دا وليل كردانند والمستنع المحيم الله جرالله عنده ترسرم ضاراك كريه ست وانج كرد ركرده واست ارزنير جعين كوار جسدام خوانند ووراي بن دبيرا حل كونيد كمسرحا و ستماكسى كدممند و رزيج سرم جزي كرحوام ساخة صنعالى دران شائ كاركرون و درجت بريدن و مانندآن و دربعض نسخ سسرم البيضية بالمدونة وتراقية على المروانيد حزراكه والمست وتورثته كفتكا يضعف ست اذكر ليمنت ورامص ارت دراي الم معني وايتآن صحيفيت بقياس فذا ينجين باخته ست واسلعم والمسخل من علي عام والمتا بنج طلالكردائنده ازاولاد وقوم ومتب لافرق بترج زيراكه وامكرداينده است ضدايتما ليكول فاباشان فبائدابيا وثرك تعظيم وتقصيرورا دام صقوق ايشان واكرف ستحلال وام علقاخواها ذحع خداى تعابى ونقدس وحترت بنيرصل أتسوليه وسكم باشد ماغرآن سب ستحقاق نجروهنوبت أمتك كين درينجا ببثينه ويخت تراست ميتخضيص يجتب زيا وتنابهتا كا و اكبدد وكتديم ومالغه دروصت باتداز جب ريادت شوف وجهاع في وتعظيم وحرست وطيكف كسن درم جترتى بيانداست يعلى ذا داولا د وقراست جري زموات وا استحلال نابدهاك وهاب ورآن شيترمت كدا وج دسشرف فردند مي واست فأرتاب محرات كندجها نكدوراب نسابه مليرة تخضرت صابي مديد يوسي واصشده كدبركدارهما ای دنان بنم بر تان نامید و سنام فاحشه و بر کاری کندهذاب روی جند کرد د و در دینا تنبیهت مرشرفا وسا دات اک کردمحرات کزدند و معصیت اور دند و چنک موست شا ووات رسول تدصل تدعليه وللمنفندو بدائ بغرورن فدميت سندى دروى وننويش بدار كمدان روى كارزشتكني عجب عبيل وجلباعجب يليح وصبيبي ولمجيث ا خذى شفرازًا نُ شرك كداهنت كرده النيّاضدا ورسول خدازك كنندى سنت من بنه وارتاب كنندهٔ بدعت رك سنت كريطرين اتخفا ف انتيتا وسل بمديع غيس ست درستحلال محروت وماندآن وباسترات فق دواه البيه في شالمن فل و دنب في كنامه روات كرواين حديث راستي در منط كه نام كما الوا وروابتكر درزين دركتاب ذو وعن مطوب عكامس رضي مدغ يضمين وتخفيف كاف وكمسيم ولميين مهدومرا وراصحبت ست معدد داست دركوفين بهين كمي حدث دار دبس وتعفركغة اندك ثناخة نشده است اورجحبت وامدعلخ عال فال وسول القدص في القدعلية وسكرا ذافض القديعب لمان بجوت بالبض جون حكم وتعدر كمذخراى تعالى مرنبه وأث ندكاك كبهرور زمني ارزمينا جعل لدالمهاها جذكر واندخدايعالى مرآن منده واسوى آن زميجاحتى وكارى انجبتانكار وآنخاجت درآن زمين برو دوميرو مبيت ذكوش مروم باصد بزارا رمحنت وزارى سنيدا فمكرروزي ميدوانديا اجلءارا وواه احلوالهنم لمنحى وعن المشنط فالفلت روابت سنازعا كشكفت كعنم باوسول الله فودا المثنبن اطغال سلمانان كدروه اندصيت حالات ادرسشت اندياور ووزخ وراري محع ورية استفاكرا رى مع ربية فالمن فاجا فخ وسودانيد واندين وانديني كريدرا الج و در *رشت اند با ایثان فغلت به کهنتم* با دسول انتد ملاعل سیل در رشت میروند نغی*انیان عل خیرگز* و ۱ ندیون در دست میس يرى كه بو ذماين دراري مل كسنندكا آيزاا شارّه مقبضا وقدر رست چون عائشه صلى تتعنها تعجب كرد كبييل در ربشت حيكونه روندومو وبتحب مكرج بالمفال ااكرجه تُنَّا مدكه درعد الله على بشد وتقدير بروى حنه ن فقة فلت كفتم فل دا دي للشو كبن به المفعال شركاز العراب فالمن المن المتح ومو داينا ف يُرار بدران خوداً مواينان دارند فلت ملاهم فال القداعل على المواعد منه على منه من المراه المرد والمود المود والمن معود فال فال دسول القصر القاعلية و لمالوانگ تمالمو ؤد فرنی لنا د وائده زن کورکندهٔ فررندع و رار نده واکراس کارراز مان کردند ومو و و و دخری کورکرده سنده دواها بودا فرد واشکال درایج. ائت كدوا ئده صحييح ست بو ديل و دراتش زجت كونش امو و د و كطفل ست وبهيه حكما ه مكرده و كغربوز زيده حكونه در انتشاط تبد و در د نصابي شكال مضطرت د ها مزجوبها متعدده يكاككم ووده آزجته آن وراتش ست كدازا طفال مشركرت ورفتل ورد وزيج كمفنا وقدر است جائك دراحا ديث دكم إكده است وبارج تبسبا رصاصب عباسح اين حدث را درین باب آور ده وا نهاکه قائل ندکه طفال شرکین درا تشروند تا و مامکینداین مدرث را با ن کدم ادبوائده دایداست و بود و ده و در بت معنی لود و ده ككورمكردا طنعال رادابه بامره دروبعض كفتا مذكه وروداين حديث درمادهٔ مفاص بهت بهركه كرده وابرج كمازعالم غيب است وغيرازاراي قويسس توان كرد دحته قالي كاميكند نبدكا ن خود مرجه پنوابه و وي لي ست بقتاخ منولام را وتواندكه آن مو دُره بخد بلي فع رسيده وكفرو رونيده باشد و بالحباج دين أب سنتره خيا كذه بنوا ما والي والي ونهب صيحتهان تقف ستدوا تنداعه النصل النالنظ فالحدا المترواع وطار فالمنط فالفال وسول التسحير المتعطب وسلم أفا تتع وصل وغالي كالمعد منحن بدرش كنصانيعالى فارع شده ومنتي شده تعدرا وسوى برمذه كدا زمخلوقات ادستان بنج حزوجون فراغ محال بت رحق هزوجب لداو مرافئ تبديل وتفيتيكوه *ٔ ولغ برداحتن دا کاری سب را آن مایی خیر کرد متبول و دمن جلد و علد و مضیعه و انژه و د فلدینی دارخ برنده و تعین کردک مرت عمروی خیریم* شدازعل برنده كيه كار اخوا مدكرديك يأبد و فارغ شدار صفيح مرنده نبتجب بردواص لغت جائ جلونها دن رزين دمراد اينجاسكون به ومراد باره وكات بغي عميع وكات وسكات سندكان معدر بهت درازل يامراد بغيض ما وموت واژوكت و دروالت حيات ميضوع اثرارت استا قارت و ژوميني شارت مسافق ومرا دردن برح ربنده رساذم فع ومافق وواه احل وعن عاششة دخل منا فالت يمعت وسول المتدكنت عائن ثني م غير فرا واصلح المتدعليد وسلافي سينست من بخلونه شئ من الغل دكرير يخ كذد وجث كذد دجزئ دسائل وامحام قفاه قدرست لاعند بوطله بمدة برسيده ميشود واذا فكاف كددج ونقامت ومنج م كله ب لدنب الهنه وكسي ين كند دران رسيده نيشو دازا ك قصو درجرون م ست ارموض كرون و درافا دن درسل قضا و صريب على ميت دريوكرو

و د*را فآ دن درآن مکربیشش قتاب ر و زقیامت بسه بهتر بهت که ایمان بدان بیار* ندوسکوت میان *در زند و بعل شع*فول بهشند د کا دش کنند که فامرُه ندار<sup>وق</sup>ابن هاجهٔ وعن ابن الدبافي ل روايت مت رابن ديلم كدارتا بعين بت كدكفت الميك بن كعب فعلت لد آمم نروا بي كعب كدا نقل الصحابه واحلبات ن بو ديسر كفتم مراو راكه فل وفع في فيض شيح مذالمف دنيحتيق اقا دورول وجنرى ازشك وشبسه ازر بكذارا كذبه بقضا وقد راست امرونهج بيت وثواب وعقاب حيروا شارت كرد مقول خود في نغنسي كدآرا زقبليا وسيح وهلت نغس بو دهجند نثنى مبتليخوان رازاها ديث أتحضرت صلّى متناسية وسلم اليخي كمواز ميشرخ د لعل المدان من هديد من فلبي شايد كمونيتها ليسرد أن شك وشهد فغال بسركعنة إبى يكعب عنى كوازالد كوشبسد مراواستبعا دمرا تعذيب ومئواخذهٔ پرور د كارتعالى بند كارا وبيان كر د كدوي طآوعلا مالك لملك على لأطلاق ست ويميملوك ويند سكندبر حينوابد وبرتصرف كدمالك ورماليك خودك فطلم فباشد وكفت لوانا تقديخ وجل عدن العل سموافه واهلاد صد الآنت كرضانيا المعالي عداب يسكرد تمائيا سماينا وزين زاعنهه وهوغبظا لمطم عذاب يكرد وميرسدا وراكعذاب كذائشازا وحالاكذه بضالئ فيظاركن نده است ماشازا ولوجهم كانت وحث خبوالم مزاعا لمرداك دهمن سيكدوا بشازا ميبو درحمت اومهتر وسود مندترمرا بثيا نراازعلهاى ابثان ببترهث رت كوكرابيان مقدر درجمع كاننات عموما و دراحوا فافنس آ وجصوصا ارواجهات است و برا ربى نكند بادى يسيع على ذاعل اكروب عظيم بات برون ون قدرت بشروشرط است مردراً مدن بشت را وكفت ولوالقفت مثل احد دهبا في ببل الله واكرف و *ىن ئەندۇە اصىطلا درزاە خىل*ما ھېلما ئىنەمنىڭ ھىئى ئومق مالىغى د قبول *ئىكىنداڭ چىل دا تىدىغالى از تو ئا آنكا يان ئيارى قبضا و خدر* وىغىلمەن ما اصابىك لىرىكىپ لمغطبك وتاأكذ مان كمآنخ يرسيده است زاخ درا كاكم كمذردار تو وزسدرا وان ما اخطاك لمد بكن بسببك ومباني كمآنخ كذنته سنان ووزسيده است توخو درا أتخرب مترابس ويضري بسند وكفونى كدبسي وكوششش مريسيد وچون زسد كمؤنى كه اكرسعيم يسيكرده مريسيد وبايدكديدا فيكه رسيدن ومارسيدن جربقضا و قدراكهي ست تعالي ثثأ ولومت على عنو كمنه كالدخلالان واكرفرض ميري يزيران حال وعستقاد وايمان مقدر برآيي ورمج كئ آتشر و وزخ رافال شانبت عبدللقدين مسعو دكفتا بالذي پترآتدم عبداتند برسعو دراكدام بخصوصا آن بخصرت صابا تدهلیدوسلم بود و درشان او ومو د واست كداخه شدم بهی ست برحد دری اضی ست ها ل مثل دلك بر كفت ا ود فأنتين كرابي كعب كفته و وفعًال تعرانبث حدنه بعن بنالهمان كعنت بتركرم حذنية بهميان كرصاحب سرسول مسطل تدهير وسلم و وفعًا لم شاف للتابي ىنتەنىنەنىزەنىدىمان خىنىشانېت دىب بن ئابت بىتر *تىدىر دىدىن ئاب راكەنېزازعىلما چىجا بى*ود مىندىنىنى خالىنى بىس مەپ كردىيدىن ئاب مراازىغىر جىللەند لممثل ذلك انذآن دواه احل وابوداؤ دوابن ماجه انيجامعلوم شدكه ينجديث بغربو دصلى سدعد وسلم كمرابى بزكعب دابي سعود وصرنع أسا ديخزل ودفع آن بحضرت صلى مدعليه وسلمنمو وندوز مدبن ابترفع منو دوعن فاضان وجلاالئ بنعى روايتاست ادنا فع كدمولاى ابنعرست وثعا كزلحدث است ديلي ومعض *كفة إندكا زعرب ستكمروي آما بن قدرا رضي دعيمها ف*فال بركهنة الصروب بع مسركها ف فلا فالهؤي عليلك لمشلام فلا كمام وي مردى مردى مردى كه دريدا كرده مود واين بنجت اورد منجا باندرتوسلام بعني ترب لام ميرساند ولفطء في حجين بت كهيكونيدفلان خوا بايند مرفلازا بإربلان سلام ومرا ديمان بت كسيخواند رتوسلام چدېركاه خواندرد سلام و ني نيخ اندر وي مل م براست م كم يد ينوا ما نيدا وراسلام فغال بس كفنتا بعسسرا فه ملعني كذل حدث تبقيق أن ياست كدرسيده است مراكدو مل صاف مورده ويعلا ت درويرج يزرا كىنو دەلىت بغى كەزىب بقدر دانخارآن فان كان فىلەھلىڭ بىلامېت كىتىتىتى كەدات كىلاتىغوا مەن يالسىلام مىمخوا ما ئادوا زجان بىر بىلام كا وسول المنّهُ بْر*ىسَى كدن شنيده ام*نِعِيرِ خِدارا صلى إصعاب وسلوبغول مكِمنت بكون مع أمني ميا شد درامت مراوف عدن ا الامدة تأكفت ميا شد دررامت شك<sup>ا ا</sup>وكل داين بغظ فرموده باآن حسف ومسنع اوطلاف فحياهل العثل ودرزين فودردن وتبديل صورت كردن باستك ذآسما ناربين درابل قدر ميتم بناكداندآ زآ واز ينجامعوم *رطورا بن مدعت وحدوثا بن مذہب درا و حضرزه نصحا* به بو در رضوا *ن سولیم مجین* دوا ه المؤم<sup>ن</sup> ہی وابو داؤد وابن ماجیه وفا ل المؤمن ہ صلح ا غرب بخيتزارها رت دحمع كردن بيان صفات د رحديث و رمقد مرمين شده است وعن عليے رضي ديومه فال سئالٹ خدېج به رضي دروني استازام لاؤمني عاكمة رسيف يجالني بنيروب لى تدمليه وسم عن ولدبن ما فالهافئ مجاهليد اردو فررنه ازغ اتضر تصلى معليه وسكركمروندا ورا درجا بايت كرمال نهاجسيت دربست نديا وردونخ ففال دبسول المقد مركفت بغير خلاصلى أنتدعلب وسلترهما فى المناداتن مرد وفرنندد آتن ونيز اندفا لأمنت على صلى تشخب فلما واى الكواحد فى وجمعها . فال مب بركاه كد ديد تخضرت صلى امتدعليه وسلّم اثر ناحزشي لا دروي مديح كمعنت لو داېټ مكا هغها لا مبغض اكر به بنيمكان يونسندلت آن د وورندرا درحيارت وخارجي دو و ا ذنغارهت آتى تعالى پرينيد دشن ميدا دى وليزاد ميشوى زايشان والغضيه حاسا بعداد مّا زجت اشساع كسونرر وابتاست واين صيغه وراحا ديث بمخير بسيار آمره فالمت لفت خديحه ما وسول اعتبه فيلدى منك بس وزندس كدارنوشد ومروحال اوصيت وأن صداقته كرا وماطيب وطاه لعتب بست بجب ولا وقياه ورمبادي طهور وين سلاكم فالكفت تحضرت صلى تدخلكات وزنر وكدانس ودفئ كجنيه ورسنت ست مذفال وسول اهدبتركفت سيم خذاصلي اهت عليد وسلمان للومن ب واولاده والجنية مرتما كەسلىنان دۆزندايلىشان درېشىتلىندوا ئالىتىكىن وا ولاد ھەفئ لنا دەرىتىكەكا ۋان دادايش نەر د دىنخ اند ئىر ئۇ دەسول اقدىتىرۇا ئىزىرخدا صلىلە ھەلىد ومسلما زبرا ليستشا درانكداولا دما بع مدران وازبراي دمي تومم خرجيجال كرده بودكيون ويمسلمان شده است ورندان وي مراه وي درست فواهندو د اينا يتراكدواً للن إصوا والبعثهم ودرينهم وأكف في الما ما وردندوبروى ردندا شانا أولادا بنان ابايان واخرأت البنت كالحفنا بهم فدرتبنهم بوست كرديم

بان وذريت يناز دوا واحد وعزابه وبره فالفال دسول لقد صلى اسعلب وسلّما خلفاتها دم مسيطهم بركا مكربي اكرد فدايعالى آدم دامال بدبد قدرت بنت اورابا امركر دوست موتق ارارهام كم مالد هنمطهم خلهم كلهمه فيسبرون افا دازيت آدم برآدم بنموسم منتخون وسيدره هوخاله فهامن دربادالي بولملقها كضابتعالى بداكنذهٔ اوستان اولا داردم ماروز قيامت جمير جاري كدورنجا بوالدو تناساخ ابد بود و ذرائر ذريا سأزنبت بنادم راكم ندوچون از بمرازنبت ومودنست بوي دا د وجعل بېن عېنى كالدښان منهى وكردانيدميان د دخېنم برآدمى ايزاكوميان وبېسامن يو د ربي ولمعان از نو روسيص بېنځواو وكسرموحده وصا د مهما دخشش في وخه على الدم بتروض كرد و وامنوداب زاراً وم فعال مير كفت آدم اى وم إى رور وكارمن من هؤلاء كيستنداين كسان كال فدو بلك كعت رور وكارتعال إن ال ولا و توثه واى ديمالهنهم بسرديدآدم روى الزائيان فاعجبه وببصرما ببن عبسبه بخ سسل دار دم را لعان و ووشرك سيان دويم آن دويو و فعالى دوين هذا بركفت ا دَماى پرور د كارم كِيتِ لِيه د فال ما وُ دَيفت پرور د كار نعالى اين دا وُ دِعِيم بهت پوشِد ه مٰاند كه ارزوسشل كه ن بيت ان دوچتم دا وُ د آدم را لا زم با يكه بريق واكل فال وارنيد والماشد ثبايدكه درآنجا آنئ باشدكه درحينها ومآزاخ ببنو دندوا تايعين بك كه يؤروا معان سيدرسل مشيترو مّامترو كالمفرخوا بديو و ما اكذشهور بهت كوفضل كلي فنافيضل خرائيت فغالاى وبكرح بليعموه بركف وردكار راج درواندة عراورا فالستبن سنة كنت بروردكا ركردايده امعراور تصت سال فالج ن آدم ماداد عيهما التلام ومشس ووورا بطه ووا وومحبت بديالتكد كمنت ومب وحده من عرى ادبعبن مسنة اي بروره كارم إفزون كروا ورازع مرج بإسال اعمروي مرصد سال بالم فال وسول القد كنت بغير خلاصلي السعليد وسلوفا انفضى عالدم الااوسب سنذبس كاه كدنت عرادم كرحل الكراق اندوع وأدم ورآني شهور ست برارسال بودجاء ممالتكلوت آمآ دم را مكت اروح باك ورفض كندفطا لأدم اولد سبطي عجي كادميون سندأآ ، اقى ما مذه اعتازهم من جبل سال فغال بركفت ملك اوت بآدم اولد منطها ابنك دا ودأتا ندادى وات حل سال داكر متيع وست سيرتراكد دا وداست جغي ادم جني د دربه بس مكر شداد مربس مندر ولا داو و بدا شدميان ابنان نزائار وهني ادم و واموش كردآدم نهي تدنعالي داورااز اكل خبيره فاكل من الشير مي خردازآن يخبيره فنسبت دومبنه بي واموش كردندا ولاداو ويداند ورايشان سنزواموشي وخطاا دم وخطأت دويشه وطاكرة وماد واحتها دكشجره دارمعير جمل كرد دخطا كردند درية او وخطا ما شيان داه يافت يعني بي مصفت كاروليا وخطا ازاصل دم دور واولاد واز آنج سرات كرد و واه المؤمذي ما دانك من اندك كارآنج واقع متازه ي علالت لام عن وجود آمدكدن باستجاب بي وندك مدور ال كارتكم حبب وطبيعت ودكبيداميك يزعتعالى آزا ورستراز ورص مرزوبرى وكرس فباكذه رحدث يشيب بالجدهم وتشيب فيضلتا فالحدث الدواست معقدوخ شيار ومضا احكام حبت درانبيا باقى كميزاند وازآق سنره منستندو قدض ذكك في موضعه واساعلم وعنالي للدوداء عن المبغى وروايت مستازا بي لقرر والماريني وسيكم كفت كنفرت صل مدمل وستم خلل التها دم حبن خلفه بداكرد خداى تعالى آدم را بنام كربداكردا ولافضوب كفنه البمنى بسرو وصقالى دست قدرت فرديا امركوتي كرزنشاند ست دمرا فاخيج ذرمة ببضاء بسرون آوروذ ريت مفدوا كانهم المن دكويا اينان مورجا ي داندود ربعض ننج كالمسم الدروا فتشده مغم والمهميني مردا ريد ورين تعتربيان بايض ميكندخيا كد درمقابل اكتشبي يحمركر و رتغديرا ول بيان مغذار هت وضوب كمفغه البسهى وز دثياً ريحيا ورا فاخيج فدوية سودلوبس في اكورد ذريت بياه كانهم الحيم كوياك ايث النشائ ندوريا بي فطأل للهنى في عمد بير كمنت مرآن كروه ولكرو وط براست بووندا في لجند اكو خطاب آبن كوده المييني کلام بخپین و دکر بر مدسبوی شبت دا کرخطام ملا که مت که مخیا زحال بن کروه مانشان میکومند معنی به و دکرای کروه مرسبد و مدسبوی تبتیا سرمیر تجنبتاین کروه را ولاا والی و با ندارم اذا آن الشاخ المحتبة كردم بشرارصد ورمل الك ومتصرف طلق م مروسني المرم الكنات في كلفنه و در معض ننخ في عذا البسديم الى لمناد وكمنت سراك و دوركتغصي ودكعنعب بودندلوى تش دونخ دوب ولاا والى دواه المحدوعنا بي نضوه بنځون وسكون خا دمجرام اومنذدرن لكت ابع فع كنزلى ريث ازسنة ميع ومائة ان دجلامن اصحامبالبنى روايت مستاذا بي نضره كرد مازيارا بينم برصلي القدعة بدوسال بعد القدار كغير بيشودا ودا يوعد اسد دخل عليد اصعلبه دم اكتند بدى بالان اوبعودونه ورحالتي كمبيا ريرسنى كيردندا وداوه وسيح وحالة كذا ومبرييت فغال لدمام بكبك بركفتند يا واكتا وراجين مركز الديغل وسولكا أ ما كنته ات زاينم خِداصلي بعد عليد وسلمه خان شادمك بمرازموي روت و دويت وكو ما مكن زا تما قوه حنى فافحاني يستر بر قرار دا مآن را بهميجال ودرا زكرجه وم بهش را تن آانكه الماقات كنى كرمش فى راجوض إدر ربشت يا درجاى ديميا زمواقت وصات ميني يميك لى وحال كو تخضرت صلى مدعك يوسلم ترابشارت بالافات فوروا وه ولامداً تانى سلام نود فالسط كمنت اوعدائد ارى بندوشارت داده است ولكي معت دسول احتد ويكرين شيده ايم ينبضا راصلي للدعليد ومسلم بغول من اناتسىء فحصل فبض بمبنده فضدة مدرس كفدايتعالى كونت مدست داست فودستنى ين مباعدان وميان داواخيى مالم باللاخوى وكوفت مباعد وكروا مرست وكروفال وكفت هذه لهلاه وهلاه لهداه ابن قبضه واين مماعكه در دست راست إندماين رست بعني بشت را واين ماء دريك در دست مياندم و وزخ راست ولااماً وباك زمارم والما ودى فخذاى للبضنان فأو درمندا بمومنها أنم وركدا كميم زين وفضام من بيني اكروب رق فصرت نوت صل وعدر ولم باست مان ودر أتمن بشت باقرام الم يورد كارتعالى بسياز است وفا درمطلق برجيخوا بدكندوكنت كري درآرم دروست بركراخابهم ومن كمنم درد وزخ بركراخوا بهم و باك ندارم ويحكم مل نيرىدكه كيويدك وزكارت المنازة والمنازي والمنازي المنيت بعضى النفر فاكفته المذكر كويتنت فالمحام والموالي والمينان حاصل ميتودوكي

نحف لاا با بازساحت سینه یا برون بنی شد و برخیال مبتنی مستان صحابه با وجود شارت به یالیت کذا ویالیت کذا یک کمندای کاسٹ کوسفندی بودمی آمراذ بچکر دندی و بخرر دندی و بر وال فکندنگا و دیری کفتای کاش من کیا به دو دمی و خاک به دمی و ایر تختیم و میایی است که در رساله تسلیل از کرده شده است دوا دا حد و عن این عاس رضی مدعنماعی المهی روایت ستان است ماس زينم يضاصلي للدعلب ويسلم فال اخدا للدالمشاف فنطه ينج الدم كرفت خدايتعال عمد طالا ذريتي كربيرون ور دازنبت وم بنعان بتيجون مام واديب نزديك يعاجرهات لدوطائف وإبراست مرادىبقول راوى وتعنيركر دنعان راوكعنت بعنع فيغنا زجب وتبجرا رآن وادى ازعزفات فاخوج منصلب دكل فد دبان ذوأها پسبرو كي وردهتالي ازاسنوان لث آدمهرورتيي اكربيداكردة زافنتهم أبائ لمشه بن يد مدري الندوكروات الداريبة كأوم كاللاد الندموري المحرو نتم كلمه هدفلا بيركام كروا اليان روبرو قبل بنم يعني وجبت وروبوفال السبت بومكوكمت پرورد كارتعالى آيا نيتم برپرورد كارشما فالوا ملى كفت آرى ښې تو پرود د كاره شهد ما كواېي دا ديم برومبيت تو وسخى كرد ن ياي د داري شار كاره خاله سيمان هت وهيمل تن شئي قديران مغنولوا دېمالغېزيد اناكهٔ اعن هدن ه غافلېن *انزييدرو زقيامت بدرستى د* ما بو ديمازيره ان غافل وي**ېز**لوا انما اشرك ا ما څنامن خبلا *ب*کويکه روزقيامت كنثرى نياور ذيدكر بدران إمين لاماويكنا ذومه من معرفهم وبوديم افريت بعدازايشان بسراقيدا واتباع كرديماشيازا اضفلكنا بماضل المبطلون آيبس الاك سيكوقها ه *وا كبر دا دا بل بطالت وايب خي أدايثا ن عذرنشه و زيراكه خذميّا ق تبويدا آنهي رببره حديان د زريت واقعشده وبعنبان باخبارها دخورمه بن دا دند و تذكار منو دند د واه احل عارفان كونيد* كاين ما دوادن بمدالت براى فافلان ويخيران بو دوالا بوشندان بداردل كوش وش كوال وحوام بشنوند ميت الستازاز لهم بانشان بكوش بفرما وقالوا بلى درخروشس علی به **را صغها نی دانمند که روز با** برا یا د داری کعنت خپان یا د دارم که کوئی در یونرو د سربهری فد*سس سره کوید*که درین خریف است صوفی را دی و فردا چهاو د آن روز را مهنوزشب درین وصوفي ورجهاج ونهستانتي ومحققان كونيدكرد رعالم آكة ماصني وستنعتها مغو وآسني جمعال هت ليرعن والتسباء ببيث سأنخه زح منيت غافل كمينفس ماضي ومنعقبات كالتكال ب مرورا بنياصلوات مدوسلام عليشسرو دموسي احياني كرا بفتاد برارنغ نبئ اسرائيل بيج من آيتيتي من التيتي المران مي مندكيموسي درحيات خدم آمد تداكزا زماضي مبديرواين كلام را تعتبقى ست درمتعام خدو مذكور وعن ابى بن كعب يصارى ست حاضرته رغمة؛ ولى را وبدر را كات وحى والواصحام ولمعتب ببلالقل والحضرت حلى المروشد كم مامورشد كمسوره المركن ا تعمول بروی خواند نساری رضحابه و تا بعین از وی روایت دارند رضاته یمند واحال وی در بسیاری زمواضع مذکور است فی هول هدر وایت ستانایی رکهب در تعسر تول خدا خرجی وانداخل دمك من نتلى دم من ظهو دهم نه دبنهايم دايرة مندرا كرحيا بين كعب صحضرت حتى تنهير سلم مكرده وليكرج رحكم مرفوع هت جامتال يراجا ربي سماع ارزسيدارا رصلي آم عليه وملم كانيا تبدي كذورمفذ مكذشت فالكعنسا بياب كعب جمعه وأبهم وردرود دكارا بثيازا عبغلهما ذواجا بب وسط كركروا ندايشا زاصناف بس كردا نبرمشرصو وهم تعييق حنطغهم ببطوبا كودنيدا بشازافتكل إبرسخ كردندايث ن ثواحد عليمهم المعهد والمبشاق بيرَوف رايثا دحدويما زا واشهدهم على لغنسهم وكواه كرد أيد اث زارزدا تهاى اثبان الست برمكركفت أياخيتمن رور دكارشها فالوابلي كفته ذآرى و پرورد كاره أي فال فان اشهد علې كوالسيع والاد ضبر السليع كفت دوكار تعالى بس مدرستى كدمن كواه ميكرم ربثما مغت آسمان ومبغت ديين اواشها جله الماء كطادم وكواه ميكيرم ربثما بدرشما لأكداده مهت اكرا كاركندايي ستشهاد وابل قرار لكوام وبنداب ن يتماو أب كواندربتما واكفتاندا ولانارت ست بصب ولائع عليده الى ربعث رسس كديا و دبندائيا والمجتلاب معيدان فعولوا بوم العنجد في الميغلط بالم لحو ئدير و زقيامت دانا نو ديم لا ما بيضتب اعلوا اند لاالد مخيجي مدانيدكه بدرسي ورستى كرشا راينيت كيمنيت م يسيم عبو د يخرض ولادب غبري ومينت برور و كاجرب برم ولانشه كوابي شبئنا وشرك كزوانيد مجب براان ساؤسل لابكروسلى بررش كدي رائحام مت كدنوستم سوى شابع تران هو و را بدا كرون كوعه لدى ومبثه الخياري و وبهد شما راعه دمرا وسما بهراوا نزل علېيکر کمنځی و فرو و آرم ريثماک آبهاي و د را فالوانشه له فا مافك د ضا والله نا گفتندايشان کواېي دا ديم اين که تو پرور د کار ما ي ومعو د ما في لا د ب لناعبه والاالدلناعنيك نيت پرورد كاربآخية ومنيت معوده لاخذ فاوزوا ميث لك براة اركردنداكن و وضيع ليم كا دم ورد شتشدومشرف وعلى كردانيده شدرايط آة مهياسلام بنظراله عدد رحل كرنخا مسكند بجانب ايشان فواى الغنى والعفهر بروميآ وم أوكزرا ويخاج داوحسن الصورة و دُون خالمك و دين يوصورت را وپايان روكمزاز 4 وذبيكومورة يعنى بهددايسان نيافت معص غنى ومعض خير ومعض جؤب صورت ومعض مدصورف النجيخلف دراشكال وصفات واحوال هفال دب ليلاسوب ببن عباحك يركهتآدم اى رور د كارمنۍ په اړارې كزدى مايان تا اكه مهدند كان تو اندمصب رع ندكانمان كې مخبول وان پروو د حبيت ځالاني حباب ان شكوكفت پرور د كارتعالى زمب آن سویت کردم دیراکدم بی وست میدادم کست کرک ده شوم اکردر اکیسان بریمیال و برکیصفات مآخ دیره چینت شکرد چو بیا دری و در به برگی چنست و چون دریا *پذشکورشلاد رفتونقری فواغ وقت وسلامت ادآ فانتهست کدوغن*امنیت *و بکذاو دا یا*لاندباءمهم **شل لسرچ عل**هم المنود و دیرآ دم<sup>نز</sup> از درسایی دریش خ<sup>ود</sup> انتذج إعهاكه عيا مدرانيان روشني خصوا بهثبا فخاخ وحنالوسالذ والبنوة محنسيس كردانيده شدند ينجيل بعهدويران دكيرز باده رجدالوشت وربوبت دررسالت ونبوت تاح أتهنا اداكندوا زصده أكن برون رآبند واحكام وسشرائع واحكام آته كابق رسانندا ذيج معلوم شدكه درميا ن بنوت ورسالت فرقي مست خيا كدوركت كلاميه مذكور است وموفيله والبصدر عالت ونوت مذكور بهت ورقول ح مباوك ومغالى واخاخذ مامر البنيدن متباعهم وجون كفتم اكررور وكارجانيا يم زيميزان بمان التاك مررسات ونوت الى فلد، قرل وى تعالى وعبى بن وم يما م مرت يغيرية وا فاخذ فامن النيب ن مبا فهم ومنك ومن بن و ابراهم وموسى وعبسى بن بميكاف ه ملك لا واحده دميس بريم درميا ل رواح آن ذريالت زرميا ل جبام ا بنان چون رعيسى على اسّلام دومانيت ما اب تو دوستى بر وح انتربو داورخوس

بجهن خت وېم درميان روله كذاشت فا دسله الى و بريس فرت وختى لى يى اكروچ بو د د دميان رواح ىسوى مريم على ها السيلام فنحل شعن لمي اند دخل فره جها يره يفكرده شده ازاي بكسب كميسى درآ مددرم يمازوا فأقنى دواما حدوع لببالد دواء رض بسيخه خال بنجا بخرجند وسول افتدكنت ابوالدرداء درأنائ كمؤيم على وسلم ننغاً كوماً مكون مذاكره وكفت وكوميكرد يم خراكر بدامنيه و وجاد شه كرو د ميني كنيم كرب نط فضا و فدراست ما زمر نوبيدا مينو د بي ايما يتا نداكره فصاكه نده وترناع وحدل و دمنوع منيت ولهذا أتحضرت على لتدعله وستلما ميثا زاازات منع كذد وزح نمو د بلك جواب دا و وتعليم كذو اختال دسو ربهت وانحمقد داست قطعا ستغير ننكرو و و دكركر و مثالي ازآن و آ انطلق مردم بت لضبه عا معني سرت باطل وكدقا ما زوال دنغيينيت نجلاف خلق وى مغتج خامعني صورت خلام كريشغيره ويحبب خلام ريك فت آتحضرت صابات عليه وسلم إغام معثم بمبيل والعن م يحافد عضدة فج چەن نېنو ئەلىپى دا لەجنىيد ددۇرنىدا زجاپى خودىر ىىضىدىكىنىيد وبا وردار ئىدا ئالەيمكىپ وافاسىمىغى بوجل تىنېھىنىلىغە دىيەن ئىنىزىد دى كەشغىرنىد دىجداشدان ۸ فوامه ب*ر بصد بن کمیند بدا*ن دما و رندار مدارّا فامه نیصبولی ماجها <del>جلبهٔ رزاکه بدرستیآن مرد می کرد د و مازی میسوی صنبی کرمجول ومخلو<sup>ک</sup>ا</del> شده است رآن صفت ومتعدرکشته روی سن آیذا و دا کیور کرک او بده اندو تقدراکهی مرآن رفته کیفند باشد بهرکزاهمتی و نا دان وکول نیکرود و روکس نرز وا ما آکو در ظاموس عادت امصاحت ومخالطت واناور رك مايد ومعوارض حوادث كول ونا دان كرد دياكول بت كدمعوا رص ورياضت وتحب ربروا ماصغت شود آن نيادا برقيل آ یخ د را کسس ۱ ست کرمجول و مخلوق رخله ای آ ده و فضا و مدرا کهی درحی و چهنی پرکز تغییر و تبدیل پذیروند و در باصت ومجامهت وسعی و مللب درا تناصتره کمیرمیرو و ودراين دواه احد وعنامسلة رضى اسعنها فالت روايت استازام المركفت ما دسول العدلاتزال مصعبك في كلهام وحع بمشير في كمرسدرا درمرسال دردى من لشاهٔ المسهومهٔ الني لكلت «زآن كوسفند زمرواد كرخور د ه بودى بينى ديغيرفال كغ*ن آنحض صلى بسيلي وسلم ما*اصابنى شئها منها زسيد *ماجيزي ل*زدر ازآن كوسفندا لاوه ومكنوب على مردآن جزيوشة سده وتعديركرده شده ربين وادم في طبغنه وحال كرادم درطينت ودكناية استاد تعدران وطينت بعنهار وكل لمت آمده نام المولوطا برومحازكره وكست حدوث دوم كوسفندز برواركر وحضرت صالى مدهليه وسلم اور بجقيقت رد و فرمود كاين بم تبقد را كهي كدد رازل رفية دواه ابن احه جامياتيات عذامي لفبري ن قومل زمته عدوا بالهواكدا كرمغزار و معض روا فط الشدائ ركده الذعذاب قررا واحا ديث مشروع كه قدرسترك تران محدتوته و ره دیافتهت وسلعنصالح بیتل زطنورا بل مبعت واکارات ان مهاتفاق د نشته اندر شوت آن د همتفادیدان مؤلف خواست رحمه انتبطیکه اثبات کیدا کراد که وارده دريناب وغدائب شتن بت ا زعذب مبني وع ومنع زراك منه ع مكند و با زميدا رقتحص الزمخالفت ليرونها يشتق سنط غداب مبني خرج خطا شاك كدور آ اخذومها كافآ دبخ فحاشناك آب داكدر وتره كردا ندعذا بنزعثين تخفئ اشغع في مكدرسا رد وبعن كونيدشتن ازعذ الستعنج كبشيري وعذات بخفوشن ومبخوا بالدو ماين بلا قد عذاب ما م كردند ومراو مقرعا لم برزخ بهت كه واسطاست ميان دنيا وآحزت وتعلق وارد بهرد ومقام ندان كوككمرده ما و راه كوركنندجه ما مرد كان كور و درآت نسوختار دند و د<sup>ا</sup>رت کم **جابز ران تجلیل و ندالا خروی زا آن کرازاخرواصانجوانت دوازا واعرنا آخران باخی ما ندویرو رو کارتعالی و تعدّ سرمندرت خوو** يسيح إزعلوه قدرت دى بركي نزود واكرخوا بديم مدارج بسنرو روح دامتعلى تسارز وجا في خينه وعذاب وكمهرو مغمت د بديرو رد كارتعالى ربيم چينرواور ت رعبائب مدرت وی در ملک و ملکوت نکا وکند و بدیدهٔ مصیرت و رآن کارد بسیر چیزا از عبائب وغوایی نکرنگر د د ببت کند مرحیخواهد روح کومنت که مداور نیا نس كي هت و درتصدين بغداب قروامثال ن مقامات وصلح و هلم دا فوي كنت كامان ما يه ندكه ملائم و ما روكزه م وكرندن ايشان كدوراها ديث والغشدة ا ر ال وجال وکنه کا نرمینیرو نه در ما مرد روحو د آن را مان ندار د زیرا که عالم ملکوت رنجیشه سرتوا بی مد آزاچشی دیکرست که بآن توان دید واکتیتیم سرمًا نيارا آن نيز نوان ديد ني مني دجرِسُل ديغيصِت ما تتأعليه وسلّم في كلّه ومن شبت وحكايت مكرد ديام حق كيندرا نيد وصحامه درمجاب جدنشسته ميو دندو مني ديدندو مأ ا پيان مي ور د ند واکر د رانجار د د ميهت فکاما ن سازاين ما مدکر د چون نو را پيان د در د را که د رند نه نه کار د د کار پير شکل منيت تمتعالي از خرک عقل و تير فامن کا برارد وا دالها دی داخلاب کرده اند که غداب و رقبرزنده کردا نبدای لیت است با در مقابله در کشش وج با دی باینوع و یکوکیرور و کارتعالی خوا میرو مارا بدریا فت کنر ت كه باحدادست خيك غيطا براحا ديث والست رآن ونزكفذا ندكهات دا در مام بدن وي درآكيدخيا كذور دنيا بوديا بحرف بي ازجب زاي ويحيطل ت صيهت كغدّاست كالإين قواصحيهج هت مبترومناسب زمان زولآدمى نباشدكه بينيع حيات ومحل و داكيمست واكريمس قدر مداننذكررو ر وكا و تعالى دررده والتي يدأك ذكرما وجزي ازالم ورجت درياب وتحهتها وميركفاية است والمداعل بتنبية الحال الغصل آلاول عن البواء ن عازب وعلى مت ول مشام دیش از آن صغیتمرد ندا و راحاضرشد احد را وغراکر دیم**ره آنخضرت با**نزد ه غزده را و نزول کرد کوفه را د فتح کرد رسی را وحاصر بو در احل برض درحها وصفه و نبروا عزالبى دوابت كنداز نيرصلى للدعليد وسلمفال لمسلما فاستل هالعنوشه لمالكآ لدا لاالقه وات يخل وسول لقد ومودسلان دومك ْرِسدەنئود درقرُوابى بىدىدا بورسىتىتى ورسالت متوصلى مەنىلە وسىلم فىن لك بىل نىڭوابى مرادېت ىتول ئىدا تىعالى كەرمودەاست بېلېت لىدا لىغاب المنوا هالفول النامت في المهوذ الدمنا وفي الاخرز أبت ورجابي سيدار دخدا تبعالى مؤمنا زامبول ثابت وردنيا و درآ حبت بعني ين تبثيت مؤمنان برقول ثابت

كر دريل يت واقعشده است مراد مآن وار وثبات درجاب وسوالي بت كدمون و رقر رسيره منشو دكيكسيت برور د كارتو وكسيت بغيرنو وحسيت دين و وشها دندجواب زمرمر خربت حيد ين المام مهين المعنى و والمؤودر واين و كينظ الني ين ين ين عن المن عن المني صلى المدينة وسكر فال والمن المنواما لفول التامت نزلت في عذا ما لغبر وزودا تده است درشان عذاب ومنا للعمل وملت كغة يشو دمرا وداكيت برور دكار توجعنول دفئ للد برسكو بديرور وكادس خديت ومنى معمل ونغم تا مقدست صلى فقد علبد وسلمية غن علبد تغط مصابح بنجنين ست اذا قيل امرير بك وا دنك ومن مرك جون كفته ميشود مراو راكست برور د كار تووهست دين تووكست مغم تو فبغول دبى الله ودبنى ألانسلام ومنى محقل مين كويديرور دكارمن خداات ووين سلام هت بيغيربن تتمرست صلى مدعليه وسنكم دابن لفطائم والخرست وعن اهس رضايت عذفال فال وسول اهد صلى الله علب وسلمان العبدان العبدان وضعف عبره مرستى كبنده جور بف ده شود دركورش و يؤلى عندا صحابه وروى كرداندا زوياران وى اندلېسمع و نيونغاله د مرسنى د وي ميتنى ئى سنو د كوفت نغال اصحاب ايغنى وازيا بهاى شازاكر ردينى بدوندا فاه ملكان د ما مداورا د وونشته فېفعل فد بس م فانتران ووستر و والم خولان ماكنت تعول ف منا الحل بس كونيدان و وستروسكنتي و درق مير ولمحد مين ما ارص كرميكونيد المضر المنوي ب رصلي المقلب المسكروا ثارت مبزا بأخفرت صلى لتدهليه وسلم ما ازجت شرتام ومعنورا وست دراذ لان اكرجه غائبات ما بإحضار دات شريف وي درعيان منيطريق كه درقرشالي ارحضرت ع صلى مدعليه وسلم حاضرمياخة باشند مامشا بده ممال حالي فواى اوعقده اشكال كدر كارافآ د مكشا ده شود وطلت فوان منور لغاي د لكث ي اور وشي كرد د و درا بيجا بشايت شا قان غرزه واكداكر راميداين شادى جان دېند ورنده وركور روند جاي آن دار د شعب ر درطلت نواق نوكرجان دېم څېنسم غمينت اكررناه رخت پرتو ي فت. ب عاشقان بدل حبث ورا زباشد توبيا كراول ب ووصبيماز باشد فاما المؤمن فبفول الأمون كمصدق فصل وكال و دلداد فه في عمال اواست سكوبدا شهدا فع بدا مدودسولد كوابع ميدم وبدل وجان يب كويم كروى بدرُ وخاص مذا وفوت وهُ رخل وست فه فال لدانظوالى مفعدك من النارس كنت ميود مرد كراك كا وكن من نسب و داراتش و و زخ کر رای توانا و و و ساختر و دند فلامل للط دمه مفعل من ایجند بنمقیت برای دواست رای و خدا تیعالی کابی نسست توکه در د و نظور و ئىنسىتىنى ئېشت جواهاجىمىا بىرى مىندان يوئرىم د ومائى اكدازد وزىخ بىت دىېشىت دىمكت درىمۇ دىن برد دىماى سنت كەنسىج دىرودىنىدا يەركىجىت خلاص شدن بتيؤه وزخ و وكماخضاص فيتربعطنه مبثت وكا فرداحال رعكس لرجام بود واما المنافئ والحافي فبفال لعماكنت تفول هدا اليصل اءمنا قرة وكاحت ديس كغثيث بهيع احد مكفتي تو درخان برديعني موتصطفى ستل تسرطيه وسرخ فبغول الاحدى برصكو بدمنافق وكافو منداغ و درنايم بكنتا فول ما بغول الناس بو دم من كرميك تأمود ثنا تې خپر کنتند مردم و درني هم عنيت كارا فه خال لد لا د د ب ولانلېت پر كفته منتو د مراه را درنيا فتى تونت لخو ونخواند كى وت ازا باطبعت كردى باخى را واصالمية ت و دواو را با بدل كردند و درتین متیت وجوه بسیار هت كر درشرح آزاد كركروه ايم و بنجوب عمطا وقان صل مبل ورزه ميثو د بر كيك زمنا في و كافر مطارق از آين علارة مع مطرقه كمسرهم وسكون طاخاب كتيم كان صوبتي زوز في طيم تسديد فيصبح في البهم عهامن بلب غبالم غلبن بس ويادم كندكا فرفو بادكروني كرم شند ونا . به زدیک داست بنرادمیان وبرمان که اینا رانی شنوانند تا قاصد و اتبلا و کلیف بجای اند داران بغیب ایند و صرف نی نکرد د و مراموحی انقطاع میک ایمعیشت د دو تقلیه با مهن وانس بت و تعلین تبین دراص رخت سافروستم و می و برخ نینیه مصون را نیز کونید جا که وزمو دانی ماک فکرانقله کیا گیا سدوغی کی لذا فی العاموسس مَنْ علبِ وَلِفُظُهُ للبِغادى اين مَديثُ رَاجَارِي وسلم إهروورُواتِ كُرَدُ ها ندوليك بغظ وي مرتجار تملاست نمندبِ وراحا ديثُ صحيحاتيخه مُكور شده همير نجات مِن و مٰدابِ كا فرومناً في هت وا يطل يُومن طبع خوا مدبو د و مُذكور نشد ه كه حال مُومن فاسق ميست ايا و را غذا ديم - تأبنيت بيركفته مذكوم مُومن فاسق من وجوز ر به من مطع است مذورت رت وفتح اب بهتت واشال آن در اینانیرست رکینا شدا ما در مرتبکتر ما بتواند کونوغ آن عذاب نیرکنند کرا کمذ داستی است ضوا غرت اورا والداعلم وعنصدل تندمن بمرفحال فال وسول العدصلى للدعلب وسلران احد كرا ذلعات عض علب معفعده مرتشتى كازشمايون مروطا مركظ تودروى وموده ميشو داولانشستها ووي بالغلاذ والعشبي دربا ملاد وشبائا وان كان من اصل لحينية فمن اصل تحينية اكرباشدميت ارتبستيان نوده ميشونوتسكا ئانتْستىكاه ىشتىان وانىكان من اصل المنا دفين اصل المنا دواكر باشدا رُدودنجان مؤدُّه ميثودنَّستنكاه ويمانشتنكاه دوزغان فيفال هندا مفعدل صفى بتلط فقدالبد وحاللهم فدير كغنديث ودرابط بخ شست بست موقوف وستظراش ولآمه كي زاماآن وقت كرا كمزو تراخدانيعا بي سوي ياب وي وزورة است متغنى على مروى فل المناعز من المنهو ومد وخلت عليها روايت أث ان عائشكر بهو دي في وثا مروى فل كوت عذا بالفوس وكروار وضيرا اسفرافغالت فها اهافدك القدمن عذل بالمنبوس كمنتكنن بهودتيم مائشرانياه وبدرا غدايتعالى ان خلاب فروجون مائند رضي تتذفف عذاب قررا انشونام أزام كنشنده مران اندوف بندائت زافسا كته دسول العدس سندعا شيغم منا راصلي لعدعل وسلوع فالمالفواد فذا يه المرده را فدات در قرمه استند فغال نع علاب للغيوس فرسود اتحفزت صلى تدعليه وستم اترى علاب قرض و "ابت است فالت حالث فدادابت دسول ا ت عائشه بسنذ برم م يغير ضادا صلى لقد على دوسكر بعدازار وكابت صلى صلوفه الانعوذ ما نقد من عذا بالنوكدكذار وم يسير ما أي اكراكز سنعا دوباه جست بحذا أرعذاب وجستمال واردكه تحضرت ملى اسطير وستم نزيش ل زكفتن بهيو ديه عذاب قررا نميدانست ووجى مدان ينا مده بو ونير لزآن وحي أمركه عذا

درقرها شدبئ بعائشفردادكد غذاب قرح ست وكسنعا ذه اروى معدا زنما زور وخودساختار زاى تعليم بتت ياسعلوم تخضزت صلى تسطير وسلم ودوليك بيتو وبعدا زشيندن مخن يهووراتفاقافا ويابقو ذنيز كمرد وعائشان تن خروارمنو ووبعدا ريرسيدن وى بعوذ بجركرة باتبنيه وتذكيرنيزا وراوا يركي ولى واطهراتها لات است والدعلم صغي علبيد وعل دمېرېن تابت اىضارى د فى كات وح از احارضتا قائم مغرائص چىن جوت كرد آتحضزت يا د ده سالىد د وصغىرىند شدندا درا در بدروحا خرشدا حدرا وسارشا بدراكد ىعدادى به د وی نیزیل زآن که بن این متر دند واتن را ونوشت وآن را در را ما ما بو کرونقل کرد درصحف د ررزه اینمان رصن فال مبنا دسول افتد کفت زید نوم ب درا نیا تی کم بیمنر ضاصلى انتدعلهد وستدفئ حافطلبنى البخاوم دودبوت فهربئ نجادراك قبلا يستاذا بضارعلى بغلاله سوادر بسترى ومرتضن صلى دعدو ومخوعه صلى بدعليه وسلم انمصادت بلذاكاه رميدوخم كروانيد أتخضرت صلّى تتدعليه وستقردا ازنشت مودحيد بغيجهما وخبيدن وميل كرون فكاوت فلفيد مين يكويخ بو دكه منبداز د آنحضت راصل مدعله دكتم رزمين وا ذا افرسينها أوخسية وناكاه فرا بود د رآنج اشتركا ينج ففال من بعرف صحاب هيذه الافهر سركفت تحضرت صليامة عب وستم كه منساسه صاحبا رأين قبرنا راكه و فريت مرا منه فال وجل فاكعت مردى دين شيئاسم فالْ فَيْنَى ما بول كعنت تحصرت صلى سعليه وسلمس كم كه كى مرد واندود م کدام زمان را مالم رفذاند فالنشالنت ورزمان شرک مرده اندومشرک بوده اندهال پر کفت تخفرت صابعه صلحان **بزوا لامه نبلنان و وه**ا ایرایت ميني كروه آوميان متبلا ساخة مبثوند و آزمايش كرده ميشوند و ركور مايء وفلولاان لامله اهنؤا بسراكرمنيو ويرتسس و ملاحظة اكذكو دكمني برشامرو ماي خو درا ويرسسم كوركم ون نونيته ازعالم لدعوت افقدان بسمعكر بآئيه وعامكره م خدايغال راكرب إنتما را مزعذاب الفبح الذي اسمع مندچيزى زغداب فركرى شنوم مل رآن بعني أكرب نويشا آه ار غذا ب را دکرمرد نای خو درا درکورنی نهید در پنجا اشکال ی آرند سر که هذاب قرخبا نمه درستسری عنوان کنند شدمو توف برد فن کرد ن بنیت و خداتیعالی کرخوا بدخد آ كندمروه رااكرهه باشد درميوا بادرشلم مى وخرآن ويرامركره وشده اندمونسان مدفن استرك أن ازايشان جبت بن ترس حيكنايش دارد و توجيكره واندازاين شكال بينيد وجملك آنده ادآسنت كاكرنسز بدعذاب فرداح كني ووبشتي عارض شيو دشماراكر سيختس وميقل كميزواند وقوت وفرصت دفن بني فاندحنا كذورميان ماشيندان تعليص بحيصيت راكنيت ك اكر شيوند كارخانه معيست معطل ومنقطع كرد دبيس ك في ازجت خوف عذاب ست ملك سبب فوات عقل وبريدن بيوش بت وكم لأنكم اكر شنويد عذاب مرد فارا وبشت وثيتى ٔ عاصل بکرد دشارا از شایدهٔ اموات محدِ بکنز و بینه نی توارند آمد با نشان مانجیز و کمفیرکنیده و دخه بخیرا ککد طبایغ رند کان مجبل ست بربوشیدن جمیب مرونای خوده و د شريعت نيزار بدان كرده اندكداؤكروامة ماكم بالحيزومقابل محاحضو رمردم وجهتماع الثيانيت بس درصوا لماى بعيد مبندا زمذ ماكس كانجازو وونشنو دعذا ببالشازا ومقلع نكرو وبر عيها بمايشان والداح بشاجل علينا بوجعد فنال بنرتورا وردآ تحضرت صل لتبطيروس رابروى مبارك خود بركفت بغوذ واجادته من عذا وبالمنازيا وج بُديخدا ذعير آتثن فالكنتآ تخفت الماصصيد وعمانعوذوا ماهدمن عذا وللغبى يوبرينجدا لزعذاب قرفا لواكنتنصى ببغوذ بالعسن عذا بالمغبونيا ميجزئم كنجذا لنصاب قرفال فرمق أتخفرت صالم تدعليه وستم ضو فدوا بالمسمئ لفنن ماخل منها وما بطن ينا حوئد كنزا ازفتنا ازآيج أشكار بست انفتنا كرمجد تعتق دارد وازايخ يوشيده است كدبرك ستقدارد مآنجيظا مرست برشاوميدانيشماآ زاوآنحيديشيده است بيثماو منيانيآ زافالواكفتندمها بأمعوذ مافتدمن الفنن ماظهم فهاوما بطن فال ومود مغو فدوا جامع من فنن الدجال به ويُدر بندا ذقلهٔ دح ل فالواكنت من بعود واما عدمن هنه الدجال دواه مسلم العضل لثابي عن إم بده فال فال دسول الله صلى ا علېد وسله افاغير لمبت الماه ملكان اسود انماز د فان جوكني و ميشو دمرده مركنيا ورا ووشنه درصورت دمي ورنت كو ده نثرب به د كنامحول بت جفيت ج درسابى دښتى دوشتى يباشدكد د رئكهاى د كيرىنىت ياكنات ستاز قيخ ظوونشاعت صورت ماكبو د چېشىم مرادىدا ن تيزتىز كامكردن د كوشيم كروانيدن دېسشته اندخيا كخم وشن عباب ونتمن تاه كندنيثم ركرد دوسيابهي وشيره شو دوسفيدي فبايد وبعض كفت اندكءب وشمزا كمبو وثيم إزآن وصف كندكدروم دشمنان وساندوا يثان كبود بظال الإحداها المنكر وللامنوالمنكم كمنه مبئود ونام كروميشو ومركى ازآج ووشنة داشكر بفتح كاف ومرد كيريا بكنهم وومعنى أشننا وموشل ندشتق اذكرت برمكون وطابرآنت كدنكرو نكيزنام دوشحض بيث كربسر هرميت ثنبل حاضريت وبعبط كفيا ندكه نام دوكروه است وهركدام ازاين دوكروه را افوا ومبشمار بهت ومينر لهئد ونغيزام وُشترًان عاصبان هت وْرْسْنُكا بصطيعا رَا مَامِ مِتْ روبشير بِهِ والله العلان ماكنك بقول في هذا الرحل بير ميكونيدا ك و وُشْرُجه ميكفتي و درشا *ناين مرد*فبغول مين يكوديب درجاب يسؤال هوصبالله ورسوله دى نده خداست وفرشاده او واشهدلن لآآله ا لاالمته وان محتل عبي و وسوله فبغر فلكنا نعلما نك تعول هذا بي كوندان د ووشيت وديم اكميد استرك توسكوني ال جابرا ميني يماى ايان در ناصيه طال و ويده بوديم تمريني لدي خرج پشر*شا ده کرده میشو دمرمیت دام رقبش بفتا دکرد ر*هفتا د کرکمایت استان محت ومبالغه د راکن زمد دمعین مژبهنو دلد مبند میترد وشن کرداینده میشود مرمیت را در وجش منهال لدندر سركنة منيودميت داخواب ومسترحت كن فبغول اوجع الى العلى فاخبرهم بين بكر ديرت بازبركردم وبروم بسوئ الفائنو دبس مردمهمات زاازيجال نوش و دخانجيفريه ورشهروب راخي يدود و قيبندكويد كاشكى روم وك ن خو درابين وحانوش و درا باي ن بايم علولان مكنومة العروس سيركنته يو دعريرا خاب كيمونواب كردن خصى كوكدخدااست وعروس مرد ورن برد وراكونيدا لذى لا وفظه الااحب صلدالبد آن ووس كربيداد مكندا وراكوموب تريي خانه وی زدوی چیددار کردانیدن از برسنوش نی آید وموجب وحشت میکرد و ومنیواند برسس بداد کرد کرمجیب بیا مدو بدار کرد اندهی مبعث ۱ العد من صفح

الم المحالية المحالية

ذلك لأأكمنرى راكميزوا وراحذا بتعالى ازين والجاه وي وان كان منا ففا فال واكرما بندميت ما في مبكو مدسمعت لمناس فولاً ببنولون شنيدم من روم واكرميكو يذعن اورخاري يتى تخضرت ملى التدهيبه وسلم خلك مشكد بر كفترمن نيزمان زآن من وتكذيب أوكروم اورا الاا درى ورنى ايرضيفت حال رافه مؤلان فعل كتابع لما فك تعول ولك بسريونيا وشنا يتمين ودم اكسياستيك توسكوني زامين فنان كود رروى ويافتدو ومفال للأوصل المنقعاب بركمنته ميدو دمرا مين بهمرابى روى بريع اوراه للنوعل ويتربه *رم که ده چد دبین رون هنظف* اصلاحه *دیرختف و مبتدل میکرد دبیلویای دی مینی بیلویای دست بجانب چپ تلید و پیدی چپانجان است فلانزال جهامعی الپیشیا* ست وی د رُدزین مذاب کرده شده حتی بیعت داهد من صغیعه ندلات م*ا کذی را نکزدا در اخدا تن*عال از آن خوابکاه وی دواه المؤمدندی و عزالهوا ه بن عاذب عن دلیا صلجا للصفليد وسلغظ لكنتآ تخضرت صلي بسعليه وسلم مأثث ملكان مخبلسائه مآيذه يميء ادرفرد ووشتهري نشانذا ودانج غولان لدمن دمك برس كمونيد مراوداكي توخينول دبی اهد پس *ميکو پرشوس پرورد کا دمن خداست في*غولان لدما د ښك *پس ميکونيدمراو داصيت دبن ت*وخينول دېنې لاسلام *پس ميکويد دين ميل سيام ا*م با مناال حل الذي بعث فيكريس كيونيدميت ما ل مردي كدرا كنيخة شده است درميان ثما فغول هو دسول المدصلي المدعب ومساريس ميكويد مؤرجي و فبغولان له ومامل ومك يرم كونيدم لوراج دريا باندرًا يغل كباد انتركه ويرسول خدا ست فبغول فرأت كمنا سانقذ فاحنت بد وصد قت پرم كي مدئوس واندم كتاب خدا دا برامان آور دم بوی وکرویهم خذ للت فولد برآسنت دا دبتول خدا و ندتعالی بثبت انتدالد برامنو امالفول المثابت الامه و بین مین در این و کراپ فرا ورقربهآن وجكيذكور نشدفال كفت كخضرتصل مدهي يوسلم خبنا ويحدمن لمسهاءا نصد فصب ي بركوا ذميد بهآ واذ وبذه اذاكسمان كرداست كعنت بدرمن ظابرلغظ آنست كدآ وازد هنده حق مل عاشد سيداكر دركي واز زياكر دلالت كذر مراد وحستمال دار دكه نوشته را فرما مدكمآ وارز وبدازحا ب وي تعالى فافوشوه ملجينيا ير كردابند وكميتزندراى ومي وشي دفوشهاى بشبت واتخا روايت بنيج بمرم ستازا وكشس والبسود مرامجنيذ وبوشايدا ودا دنوشششا بهشت والمخامآ بالكدالى انجنه وبشائدداى ودرى بويهشت فيفخيرك وميثود راى وى درى بسوى بشت فالكفت تحضرت يي لدوليه وسلمفائيهامن ووها وطبيها بسرتا يدئون ارداحت ورحت ونسيما دبسشت وخوشي وخوبي وخوست وليسيطا وبفهامهل مصحوه وفراخ كرده ميثو دمرموم لادرجانب مست كدكشا وه سنه هاست دري سوي آتيا بدنظروي ورصديث سابي كدثت كومخت ورقرموم ببغها ووربغتاد كرنهت وكعنه شدكه آن كناية استاد منحت ومبالغدورآن به عدد معين ومالع نرمخد بدونعيديا آن رائ موسلما فالطبث ومدىصررا كالمخصيص رتغاوت درجات وضل اكه يتعابى واما الكافى فلكرموغد واء كافرىپ فه كركردَ انحضرت صلّا لله مقضئوتا ودافال فومود ومعجا ودوحه فخنصيسلا وبادآ وروه بيشود دوح كا وددتن وي ظابراي كلمام در زنده كروانيدن ستجفيقت خامخدوردا ، اسخت کرد د صناب وی وسیت حِشِیماً زا وانتداعلم و ما مبد حملك مجیلساند و مهمینید کافردا د و وَسُنهٔ بس می مشانندا و را فیغولان من د پس کمونید ویرمیسندکسیت پور د کار نوفیغول پس میکویدهاه هاه وای کاربهت کرچران و د مشت زده و درد ناک کویدخیا نکرام آه و وای وای لاا دری میدانم و درنی فهلولانلهما دمنك يرميكه نيدمرا وداجيسة بن توفيغول بس يكورها وهاهلاا ددى فلولانها هذا الحسل المنت عنت فكرس كورسيط لاير وكوتيخ *ت درسان ثما فبغولهاه هاه دلادد*ی فبنادی منادم الشهاء ان کان پیر *آوازمید به آواز د بهنده از آسمان که در و خوکفت آن کا وُکسندانم چه آوازهٔ دیلی ملکا* ومغت مترصطغرصلي بسدعليه وسطوع ايوارآن درمهشرق ومغرب رفتربو دندا ندح معنى دار ديدانكدد رمومن بحبت لطاعت والفيا د ويعمد يمكنت وتبشرت واكرام اخات نبإخت زوركا واكرحيؤمن وكانوبأ عنبالرآ ومنيش بهرنبدكا لأوندا آمجت ورصامخصوص كؤشان هث فاغرشوه مرالنا ووالسوه مرالمنا والخيجوا لدعلماا لحيالمنا ويعجبتك *را ماه و شارانش و بوشایندا و دا پوششی د کتباید رای او د ری بسوی آتش خال کعبنه آنخطرت صلی مسطیه وسلم خ*امله من وها و پسمومها پسرم کم پرکا *و دا ازگر*کا ة منساتش و با دكرم آن كعزاج معردار د قال كفت ويغبغ علب و جي و تكت كرده بيشو در كا فركورا وحتى تحنلف هبندا صنادى د ما اكن تحلف و متبدل سيكرود ورقواتني الله هيوي وثريغ بضرالدا عجاصه مينوسلط كرداينده ميغو دروى وسنستأك كوروكهت كنايش ست ازجى مسسرى وثر نفقتى وبي رقبى كدتغا فالهزروار ويدان حال ريشاجى دنیشنود وکوشنی شدبغرا د ومالهٔ وی ورح نسکندر وی معدم ذبه نمن حل مِل با دی لانه کامبیت از آن و مرز بر مکرمیم وسکون را و فتح زای مجرینبشد بد نوامنه اندلو صوب ها جوب لصاد مزاما بنجني مرز أينحت وزرك زاكرز ده شو ديوى كوبى رابرت ميكرد دخاك فبضرمه ها صوبة يتمي زمان وشد مرزرز وني فيصبح صيحة يس وا دكند آق فويا وكردي دهمه عهاما بين للشي ف والمعزب بي شيز دا وازآن زون را برجه درميان شرق ومغرب ست ازحوانات وما دات نیزالاالتغلب کومن واسن کدایشا زانی نواند بهت حکتی که درصل اول درصد بشان کدشت هیصیو نوا مایر کاؤم که دخاک و نابود شدیعا د صدالی و خربست بازآورده میشود در بدن وی جان میراها ده روح و دنده کردانیدن کافرد رتو کررمیکنند داین رای تند مدهاب ومرا بغد د رآنت وخرای انگارا و بست بعث داعاتی وح رطبي كفتك ربن تقدير د رقرد واحيا باشده و واماتت خيا كمدمع في درتنسي كريميه درتبااتمتنا امّنت بن واحييننا المنتبن كفتا بذوياس صديت تسك كرده ومبضّاً اولیمېمېپ اید وختارت که در دنیاات ارا ده مو د واند واچای د لی د رقبروا مات د وم سیدانیدن بعدا زجاب نوال ملکین داهیای د وم بعث ونشور د بر **برنقدرازا قرال یث ن ظاهرمیُّو دکرمرزه را بعدا زسوال وجواج منود ن جای نسستاه در پشست و د ونخ و فیخاب بآن میرانند و در و قت بعث زنده میروز** 

وازاحادت كمذكور شدندمعلوم مكرد دكمروة تا قيامت دركور در عذاب ومغت ورنج وراحت بيباشد داين كرروح اورا باث رباوج دموت وتقلق روح سدن جابخ نعود وا دراك زارُان ونناخت!واین زایراوما است فدّر واسام دواهٔ او دا و دعی تنمان رض سینداندانّه اکان و ف علی فهر مکی روایت استاز عنمان کم *حبون مايت دبرسركوره ميكوي*ت وبسيار*ميك بي*ست صيح بهل بحبث *ما آكز ترمياحت دين خ*ود دا بهشك خنبل لمد نلزكوا بجن فروا لمناوخله بنكي بر كهنته نينه مرحتها ن را وكرميكني و يا دم آري بشبت و د و رنج را و دري و مليكي من هغال وميكر في ازاس بعني زايت در رستر قر و كرايسترم يا وكرد ن عذاب آن فغال ان وسول اللديسركينت عثمان كيعرض اصل إللاعليدوسلم فحال كنشهت ا فالفيجا ولصن لم مسا ذل الليخية بريستج دبستى وترتيبي ليت ادمزلها تكونت د به *اگر رست کهان عذاب فرومنت آ*ن فالعده اجبه منه به جری کیب از اوست اد مناز ل دیر دهیتها ج کیراتهانر مهتاز آن وان له بینیمنه واكررستان عذاب وبس كخيصدا ذا ومت يحت ترمت ازآن خيا كمه ورعا لم ظام كما به كارى داكه درحض يسلطان مادنداكرد دا ول كمدن لعلف كردند وآسان فتنديعها زويآس ن ترميشود واكرهما زاواسجيد ندكا ريحت ترمل فت رفال كفنت عثمان وفال دسول اعد وكعنت يتمرض اصلى المصحب وسلم ما واست منطاط نديده ام جيسے نظري بي رشت و مايونشن امركز الاو الفيرافظع مند مكرائز ديدن كور زشت را راكنت كرمنت وث تت را يا دويد وعشر ما مغص كرواند دوالانجا وابن المبعنوة لالذمانى مذلحدب عزب وعندفال كانا لبني وبهازعتمان سريض ليزبر كركمت ودبنير ضاصلى السعلبدوسلما ذا فيغمن دفق المهت وخن على دج تن من وجت اذكودكرون مروه مي ستا دروي خطاً ل بسر كيفت استغن والعنب كم طلب وتشرك يدمرا ودخود وانرسلوا لدما لمناثبهت يترتعلبيدو درخونهب يرامفى مارمغداكه ثابت داردا ورا درحواب والككه فإ مداكآن بسنال يس درستركه ومأكمون رسيده ميشو د وواه الوهاؤ د و درين مديث ت مرد نا را و استغفار وطلب مرزش مراك زاسب حمت است وجمع لاست منهب مث انج ابل تنت وحماعت رضوال ا عليهم عبين درعفا مدنوسشة اندو في دعاءا لأحياء للاموات وصفيحت عنهم نفع لهم واين دعا وطلب بشيت تلقيق غزيت كمعبدار وفركين ندوستحب ست زوبسارمخا ارثا فسيه وملفضفيه وحديثيازا بيامار رضى امتدف المره كدكفت رسول فعداصلي مدهليه وسلمج ومرد مكارز إدران مثما ودفه كرديدا وراور كينشد روى خاك بالمدمية مرد مازشما زو سروی و مکوید یا فلان بن فلانزوین نوست یکویدار شاوکن برارهمت کندخدایتعالی را ولیکن شما نین شویدن پرکوید یا دکن فلان بی فلان نوست یکویدار شاوکن براهمت کندخدایتعالی را ولیکن شما نوشته با در می استهادهٔ ا ده آلاالاا تسدوان محت. اعده ورسوله واكزراض شده كمضواسيّه ليرورد كارتت ومحدص إصطبه وسلمبغيربت وسهام دبريتت ووآن ام الوجون كفت لين مدا سيكودكي اذشكرو كميردست وكميررا وميكو بدبرون آشيدا زبيترابي نبده حركاردا ديما با وتحاكون كيصتبحا ندوتعا لي تقين كردا و داجرت ورامروى كفت يارسول للداكريام ما درميت مدانيم كونيم وكابنسبت كنيراورا ومودك بتكن كحواما دريم بهتائتي دخوامدن اول سورة بقره مامفلي وتشنعرآن لآمل سول مزآمره اس کنذا ولی وافضل باشند وازبعن علما شینده شده است که کوشند ادرائل فقه ذکرکنند موضیلت دا رد و باعث نزول دحمت مشامسیطال دکو**شار والفن بات** دمخة رآن ست كنواندن وان رسير قبر كمروه مربت خلافا لبعضهم كذا قال شيخابن اهمام وعن ابي سعب ل بضايسينه فأل فال دسول القد كفت اوسعيد خدري كفت ينه يزماصلى معليدوسلولبسلط على الكاو ف فبره مرارز ركاشة ميتودركا فوركورا ودشعه ودلميعون نتبنا يزدونه لأدنا فنهسه وفلل عد حفظ فألمك *ى كنذكا ؤدا با اگذر*يا ميْد دقيامت مُنبن *ئير*فوقا يه وكسريون اد لى دنشنديداكن *ا ريزدك كارُزاا ژ*د ن*ا كوين*دليخرندن ست دمنس بنيجيون وسكون با بهيريهما لرفتن بدنداهاى پني وآن نيسنركزيدن هت دمنصو دارز وكربرد واكداست لوان ننهن منها نضافي الادض اكراژ د في از آن اژ و في ومرزند و رزيي ما انبيشين كا نمى روياند زين سيج رنبره را بعني مهدا ذكرمى دم وى سوخت ميثو و وخفر نفتي خا و ربنتي خا وسكون خا و و العنهمدود و مرد وروايت است وطاها للها ومي روايت كرداين صرت دا ما براهظ دارمي و دوى النومذى هخوه دروايت كرد ترمذ جانندآن تعني برد ود دمعني كي ست و درامنط مختاف وفال سيعون مليل المنعد ف ون وکفت زمزی مبنیا دبجای نود و ذرکه در دوایت دارم وافعشده ایریش وماد سهردومبا لغاست و عاضلی با بعد دموکول بشارع بهت ومبعظ علما وج مناسبتی دکرکرده اندخیا نوطیسی آزانقل کرده وکننه بهت که درصدین سره اخت کرخی سجانه و نقابی صدر بمت آونده که یارا درین دنیا فرووت وه است که مرصر ما ای که درعای مِت زاد ت دنو دوندار العلى التجهان كامد است و كا فرمون مكذيب احكام الكي كرده و هي عبوديت اوا د اينمو ده است بجاي ريمتي از و ما الكراوا و الموردة و م یکویمانستعالی دانو د وندسم ست که بهریکیازآن مادیا بدا ورد و کافرچون کارآن کرده در را ربیرعدد می از د نامی روش کاشترانتی واقر به کشت که ای اروکژدم کا مفات نوسيد داخلاق مكوم بيه است ونها يدكه اصول خلاق درعلم شارع باين عدد ماشد و بوجي نو د وند توان كفت و ما عتباري بهفقا دارجاع توان بو د كذفهيل والداعل الفصل التالنعن جابر رض سون فالمزعبا مع دسول السكفن جاربرون آديم ، بغير خداصلي السعليد وسلدللي سعد بن معاذ حبن فوق بويع به ادكاذاكا برونتباى الصاربود رضي لدعنه وفات افت بينى رجازه اورفيخ فلا صلى المديس المالاد والماركة اردبروي فيرخدا صلى المسعلدو سله و وضع فی فئره و نهاده شدمعا ذور و برش و سوی علید و را رکرده شدخاک دوی سبعه وسول اهدت پر کردینم برند صلی اهدیمانید و س *ښجان سومنسجنا پرېتيے کرديم ايز* طوملام تيے درا زيا زمان درا زنتر کې ټوکم اې کېرراً در د تخفرت هال سرمليه وسر وګفت الداکرک کې کېرراً ورديم ې

المراجعة الم

が、

فنبل بركفتشده وبرسيده شدروا وسولاهد لدسبعت فركوت راى وبتيركردى وكميرا وردى فالكفت كخفرت كالدعليه وسلم لغد نضا بؤعلى مدكا العسال لصالح ضوه يغني تبيبه وكمتبه آزانجت كنتم كتبخيش كرديدرين بندؤها ليقروي حث ونعيدان يحند بمآكك شاده واد وسرون وردخدا يتعالى زين دشوار مي تنكي ولبتيبه وكمتبه رائ سنخلاص ي یر دارزمن شدت ما بجت تعتب و استغراب از مشاهدُ واین حالت و واه احملازین حدیث معلوم کرد د کذیکی قروصنعطر ان میباشد اکرچیست مردی صالح بو دو رفایت صلاح وجیر د صالح اسعد بن معاذ بو دکسجت موت وی وشرب بدو در مای آسمان رای وی کشاده شد و مهنا و وشته رخبازهٔ وی حاضر کردید واین محت تعقیری که در حضرت و ساز و جی آخید بإستشاكتي رابي جاري شده شل ورود حنرمر بركي را والداعل وعزان عمرفال فحال وسول هدر واستاستانا برع ككفت كفت بينير خواصلي الله علب وسلمه ورق سعد بميقا بعدا زد فرج ی هذاالذی بمخرا لدالعولش آیا کمنسی که کرمبند بهت وی وشش د در روایتی بده است ا تبزالتوشس لوت معدین معاذ و در روایتی و مغنيان كلام اقوال ست يكما كزيخرك وتهتزا زكنايت ازارتياح ونشاط ست بيني نشاط وفرح مؤدندا بإع سشر بجبت صعو دروح مأك ووس ا زجه عطنت وكرامت وز ديرور د كارتعابي ثانه يا كمانية ستان غطرتان موت وشدّت بن حا دُيه خيا مُدُم كومند ببوت فلا ني زمين ماريك شد و قيامت برخواست يا انتخسرو نخون إز فتدان وجو دمشسرین وصعو داهمال دکیته وی خیانکه آمدهٔ که رزمین واتنهما ن سیکریدرموت صالحان از زمین کانی کهمل سیکرد بروی وازاتسمان محلی که صعو دسیکردهمل او رآن وجو ومبارك ميكروا نيدانها را ونوجيه وتعليل بغرج وسسرورخيا ككه دروجها ول مذكور شدموا فتهت بايخيد درحدث دكيرآ مده است كرجرئيل زواتتحضرت صلى المدعليه وسلم آمد وكفكييت ازامتت نؤكه امشب مرد وساكنا رسماوات مدان مسرور وستبشير شدندب وزمو دانحضرت صاباب عليه وسلقراين باشد كرسعد برضعا د وقط يموت وى درغزو كأحندق مركزا وضخت لدابوا مالسهاء وكشاده شدراي وي در كاي آسمان بجبت يزول رحمت روي ذآن باراي صعود پاك وي رآن وشهده سبعون الفامن لللاتكة وحامز كرديداؤ يبني رضازاه ومنقاد بزار وشقان لعك ضمضه شفي عند تبقيق تك كردشده وقبض كرده شده قبض كردني سخت بشرآسان كرده الروشا أوي يشوارى دواه المنساجي وعي اسهاء منبشابي مكرد*من ليعينها* فالمتبغام وسول للعنصطاعه عليدوسيل خطببا كعنت سما ذخابى ك*رصديق ايشا وتتخفرت حل ليدعليه وسع ودحا ليكنظبغوا ننده است* فكم فننة العنمالني بغنن فبدالم عيس كورون تنقر راكراز مايشرك وه ميشو دوروي روفها ذكو ذلك خيج المسابي نضجة يسريركا كارد أتحفزت صالي مدوس وسقرآراناليه مدو وما درآورد ندازترس وسيستان المانان البدني فطعرو واه العجادى معكذاروايت كرداين حديث دابجارى بنجنين ومهيون در وداد الدنساني ورباد وكرده است نائج بالثجا حالت بېنې و بېزان افيم کلام د سول انته حلي انته علېه و سلمه اليدن و فريا د کردنۍ که ۱ نع شد و *ما نگر د ي*ر و درميان *آمد ميا* د ميان وميان وميان وميان وميان و ميان و مي التخصزت صالاب عليه وسلم داميني خيان ونيا و ونا له ارزمردم را مكه سخ المحضرت صل بدوسلم كمنيوم ومرنث سنيدم ونفهيدم فلما سكنت صبحنهم بسريركا وكرنشت وأرام يافت الدوفرا وانيان فلت وجلوب في كنتم مردمردراكرزويت بدوم إى بادك للدفيك اى ردركت كند دركار توخداى تعالما فافال وسول الله حركفت بغير جذا ملكا علبد وسلرفي خوله درتهن كلام خود فال فال كنت تروكف تصفرت صلى مديد وسلم فعل وسح الحل تكرففنون في المبو دخيته في كرده شده است بوي ركشما در فشا فذاخة ميثويه وآزمايش كرده ميشويد ورقرفا وتببامن فلتنه اللهجال فنؤكه لزديك بفتنه دجال بهت درغايت شدت ونهايت محنت ونيزد جال دعوئ بوبيت كند ومردج المجزواضط ارما قوار ربوبيت ويمغنون شوندميت نيزحتمال دار دكر يحكوفا لتاضط ارجون ميب وفطاعت ودشت وشتها رابهبنيد درقيذا فندوجون رنوي ريسنركسيت بروكا نويا بيغرية ازرتسر حزى كويدكه نبا يدكفت نغو وبالتدم في لك وعزجا مورض اسعند عزالنع صلى الله علب وسله فال ادا احضا للبت الفهور واست كذحا بازيغ يغداوك وراتورده ميثودمرده وركورمثلت لدالشمس صناعز وجمامتشل ساخته بيثو دومو ده ميشود مراورا فاسبخبائله دروفت غروب ميباشد زر دوكم تناب صبحب بمبيع عبلنه ديس نشعندميت ورحالى كدم لدبرو ومبشرح وراوببلول وعوبي إصلى وسيكويدماخ و كمذار يدمراك غازشام كمذارم ما بآن ومشتحا وكيكويدك كذاريدموك خاز كمذارم يسازآن يجه نوا مبيد ما يعبداز فوانع ازسُوال دحواب مكويدٌ وميكندكه درا بل خارُخودنشتهت واين دلالت رر فامهت حال وي ميكند كوما منو ردر د نيااست وتخواب فته بو دودلا واردررسوخ ويء دادا بي فسالفرق ماومت ومواطبت وي ركن در دنيا المحضيص مغرب يجبت مناس سكورند وخرب وقت شام هوين شهر بكاند درآ ميصيان كرد دكر كحيات شيئد وجركاركمذ نظمر توزلف رئهستني رييت شدهان اكنون فقاد شام فوسان كحاروند مازشام غربيان وريآفازم ممائهم ونيانفضتر دازم دواه ابن ماجه وعزابهم برفاعزالبني صلالا معلى وسلمان للبت بصبرالي لفيريد رشكيت بارميكرد ومرود سوج مغيلس الدحل خصطره بس من شيند بانسائذه ميشو ومرد يعني مروصالي وركو رحو دغير في خوالم شعوب درحالتي كدنة رسنده است وزمفتون بيني مين وخوشحال و فإرزع البال واصل تغب بغيضره فتحيين عجمتي وسكوكآن راكيني ثروفتن فرعفال فبهكنت بينركفنه بيثود ويرسيده ميشود مراو داكد درجيد يرج لمت بودة وردنيا فيعنول برمكز كمنئ فخ للاسبادم ودوين سلام فبفاله احذل المجبل بيريسيده منيو ويسيت صغتاين وونجوز ستاحتما وتوبى فبغول مختر وسول العدبي كبيريد ويحترونن عذائب حاء ماما لنبنات من عندا للد الوكوما وامنوات طامروم ويدا والزرد ضراف مد فغاه بريضد ين رديم الوراور مت كود بستيم فبفال لعد هل وابتا لقدم منت که آنخصرت میل سطیه وسلم از نیس خدا آورده کنته میشود اورا آنا دیدهٔ تو خدارا کدمیکو ئی از پیش خدا آورده مجدد لیل میکوئی و دربی سخان و است در مصدق اگراوزشا منت که آنخصرت میل میلی میلی میلی است. غدااست فيغول مامدغني يلحمل ان بدعل للذب س كويد بنريسد و نمي نزد مرسبيح كي راكه سبنيد حذا تبعالى و نعتسس را در دنيا و ليكن من بدليا طهور صدق اوم

: تابی

بيات فهزيها وفرجذ فياللناد بركث دوميثو داراو واشكافي بابتاتش دونخ فهني فينيث مااست ونبشد م نيزاً ده است وقبل كمبرقاف وفترا بسيحاب وجت وجهز دربه جافنظراله مديحط يتضعلون فامكند كانسك وقيع وى وى بنيا و داكري فيكذو بإيال كندمبغ ويعض لاي كمايت سنا زار وحام وشدت رابنا كانش : دېم ورېم افا د رايمه کې د خال لدا نظوالی ما و فالعالمد د رکخته مينوم ان مرد د *اکټريجان چري که کا پرېشته است ژاخدا پيخالي ا*ران و د د بعض نينونر ندکور نربوج له فرّحبهٔ هنِل کینهٔ نیسکِ ده مینه دمرادر شکافی بمان بسنت فیظولی فصرفها و ماخها بس کاه سکند آنکا کرنسندا و دانکاه کردن بسوی فرقی و مازی و ق ت است فغال لده فامنعه لك ايرجائي سُت تت على ليعنبن كن زراكر ربيني واريان برده ترورهات دنيا وعليد مت وهم رين يعير إريا مردى تو وست تظام وكسران بردو صحبح بت وعليد بلعث وبهم رابيان ويقين رائم تحديث ودار فرروز قيامت ان شاءاللد مغالى اكروب سد مت حوالي التعالى والتعالى و الإزرائ سبرك دخيش واطهارشوق ودخبت سترخا كمبماري والميتلاي واكوينه خاطرجمع دار مرشوى وخلاص منيوي ن شاءاللد تعالى ومجيلس لاجبل لسوع في خوم وننامذه ميثو ومرد بدور وتبش وسوء بغير بي بضم برد ولغة است فوعامشغو ماتر ساكي مغترق فيفال لد ونيمكنت بس كفند ميشود مراه را درجه حال وكدام دين يوقو نوفيتول ببسب يديا دوى مندائم ودربى يم فهال لدماه فاالرسل بس كفته منو دراور جسيت وصعنا يزدفي فول سمعت لناس بهولون ولاففك ويرسكون شيذم ردم را ميفتدسخن ربس كفتهن نيرات اخبويها له وجذه والعبدة بيرك ده ميثود مراور أشكا في بجائب شبت فبنطوالي وهودها ومافهها برنظ سكند سبوي في وان كريست ديرك وربست مفاللدانظوالى ماصوف القدهنك بركفة مدود والكاه كريسوى يرك باذكروانده است خداتها فازتو مربغ ويخيط الى النادفنغلوالها تحطر بعضها بعضا يترك ده ميشود مراوراتكافي بسوي تشرد و زخ ير نظر مكند سبوي و ومي فيدكري كند بعض وبعض افيغال له هذا مفعل بركه نين ودمراورا ايطائ شست استعلى الشلت كنت برسك بوداه تو وعلبه مت وبشك مرده ية وعلبه منبت لن شاء التد دغالي ورشك بريخ تمنيوى اكزه سياست صدا دواه ابن ماجه باب المعتصام باب الكثاب والسندة فالعراح الاعتصام جنك درز دن وفيك درز دن متباب وسنت وافتقا وآورد تكتبت آن وع لردن هت بانجد درآن د دخشده و دور بودن از بدهت و مرمها بال موا ومرا د مکتاب وّان محدمت وستنت بعنی سرت وطرفیسلوکد وروین آمره ومعنی کونموظیت رده مراحضرت مرصل الدعليدوت ومراد الخي النجامرونه كرد وشده است بدان درغ كتاب بقرن مقاطب العضل الاولعن عالمت أصل من فألت فألت ال وسولااته كفت فانشك منت يغرخ أصلى المستعلب وسلم من إحداث في إم فاهذاك كي مؤيد يدكرد وردين كواس وين روشن وبودااست مالمبس منسه جزراك بنستار بهن بغلصات كردجنري كدمنيت وركتاب وسنت حرمحا ونيستبنط ازوى وندحكر دبقيت وي كتاب دبث لل شداج لع وفياسس ا ومراد چرليت كمنحالف ومغير آن المدفهودد بس جزا أكس اطلومردود است متفى علم دوع خارفال فالدسول الدصلي المدهلبد وسلركمنت والمعتر من وطبر العماد مد صورة خائز سنت تخضرت مل ميليه وسلم وداما بعدفان حنوالحد بت كناب اقد بترييخان كآب خداست كرفيان مجدبت وخبوا لمعلى عدل يعمل وبتري طربيها وسرتهاى نبك طرنتيه وسيرت ممرست على مدعليه وسلم وشوالا حودمحد ثالفنا ومتربن جزيج خريبت كروبيداكروه شده است وروين كدومت عبارت أذانسته کل دب عد صلاله: وبربرعت مب کابی ہت د واہ مسلم بدا نکر برجہ پراٹندہ بعدا پنجرچوہا سولیہ وسلم پیشناست وادا کی مؤقی صول دبوا عکسنت اوست وقیاس کردہ شده است آن زا رعت صنه کویند و آنچیخالع آن باشد مدعت و صلالت خواند و کلیت کل دعت صلالت محول ربی بهت و بعض دعمة است که واحب است چانچه تسل و تعليرص وتؤكر مدان معرفت آيات واحاديث حاصل كرد ووضط غرائب كتاب وسنت وديكي فيرائيك يضط دين وملت رآن مهوقوف بود وبغض يحسن وستحب مثل نباجي والملا با ومبعض کروه ه انتذنقش کا دکرد ن مساحد ومصاحف بقول مبحض معض مهارشل ذاخی د رطعامهای لدنیذه واباسهای فاحزه لبرطیکی حلال اشد و باعث طغیا غاخرت نشو ندومها حات د *کوکه در* زمان مخضرت صابعه و معلی و د مذخیا نکرسری وغومال دما نندآن و بعض برم **خامکه مذا به ابها مدع وا بهوارخلات سنت** ومهاعت وآنخ جلفای ربث مین کرده با شندا کرچه بآنمغی که در رنا آنخ خریت مقل شعلیه وسط بخوده بدعت است دلیکه این متر متر متر است و میراند می میست و میراند. زياك تخصرت فرموده است رسما با دكه لا زكريب مدينت ما وستنت خليفاي رشه بن ارض مديخهم جمعين وعن ابن عباس ضما مبير خال فال وسول العصل الم سلك الله علنه وشرو الشدنده ترييرهم اذكره مسلما ناسوى خداك الدملها فالعماد السايد درننت مينى ساست د بانمينى لعدكومذ آق سره راكد در كيات فركبند و درشه ع ميل كرد الارخى باطل و مراد ما لها و دوسرم ارتخاب و الميني كراكونه كالمدوري المنهكر والمام ا زآن د ورنه چهد دخاپخ کنته و خاک که دن و شکار کردن امعلی کما نا ن خانکه مذہب برجه اس بت که جنج اکم طاعت در بن میں مضاعف میشود مصیب شائر مہر بیکا دارو ا است در مقام قرب نیع تروفه ترمت ولهذا وی رضی مدعنه قامت مکه را کروه د استداز جب کا بد شت حرمت و تعظیم این شریف پر برفت و در طاء ص سكونت ورزيد ومبلع في الانسلام سن في الماهليدة وومطل كنذه وراسلامطرندي المست راوشعاراً زاج الكلون وكرد ن وبرر وى رزون وكريان واكرك ربرمرده وفال مدرض فطيرد واشال ومطلب دمام ابغبر حتى ومطلب كندة خوان مردرانا حقلهد بن دمه راي مجرداً كذبريز دخون وما وراين فخرضي وكوكر چذون كين يطلقا مذموم ومنوع ست وليكيقص ممروخونريزى مذموم تروفتي يحترمت كو يسقص دنسن معيث و واستا و ايدوريافت كرم لطلب كمن مذ

وفوابند كهمعيست داايط لهت حال فاعل نجفوا بربود ووادا لبغادى وعن البعروة دض لدعل مذفال فال وسول اقتصلى للدهليد وستلم كل احتى بل خلول لحدة بهاستىن مى د مآنىدىبىئىت دا الامن ابى ئەكىرىم مەكىرى دەنىل وەن لىي كىنىڭ دىرىيدە شدا دا تخضىنتە مىلى تەتىمىدە سىلىم كىرىكى دىلىرىش كىرىكىكى دوكىيىت پر شخضت متل تدعليه وستر درجات نكد كرش كرد واكرتكر د برد وشمرا ذكركر دا زرائ ما د ت ايضاح دسان قال كمنت من اطاعتي دخل الحدث كريكوان مردا دركان ما د ت ايضاح وسان قال كمنت من اطاعتي دخل الحدث كريكوان مردا دري كندموا وچک در زندکتاب وستنت در تیرمشت اومنه صابی خلابی وکی پیفرانی کند و پوت ور ز د تابع بهوا بینسر کرد دبیتی تو ترکشی کرد و در نیار سبت او والا کیجا وعن ابرر صابعة فال جاءت ملاتكة اليالني كنت جاربهاع التخضرت كآمدنهما قداز فرشكان سوى منبصل التدعلب وسلم وهوفا أتروها أكاكن تحص خوابيده بود فغثا لحيا ميركه نتنقل وسيكركوا فالصاحبكم يعدفاه شلا بدرستيك يربا دشا راكا مينت ميني واستطعات وأشخضت وأصابات يمليه وسترقصته وحالطهي بهت واطلاق صاحب وأتحضرت صلى تتدعليه وسلم تسبت بملاكيه باعتبار صحبتي بت كالآلط صل بهت فاضى والدمثلا يبن فركمند وسان مائيد والآن قصه وحال را مايداند وآ فال بعضهما فه فامتر كفتند بعضل ذآن وسُدكان كه وى دروا ساست ما وكرون مراد داچ فائده كذكرني شود وفال معيضهم ازالعين فائمذ والغلب بغيثكما مُرمعفى زا ښا كوښما و درخوال ست وليك د له دارېت وارجال دائې څخفرت صلّى متد موسي مرارك مې د بېرې د اي د مي د د ا شریف و به بدار بو دی واتیخ دحضرت و به ما استرعلیه وستم مرکورشدی شبیندی با نکرد رصدت کنده است کرننا م عینای و لا نیام طبی خوا کوار فرکروندا تفیقت د*حال هجیب اوکفت*نه شابه کمنیل دجیل بنی دا دا تصّه دحال محبیا تحضرت قیارته مله و سندایر فیصه وحال مجبیب است که مردی کو و مسار فی ماه و دوله و مث درآن سرا مأ دبررا و تاثبر برم و صردال مسلطعامي بت كدر دم راكن يخواسند و فيزوال نزآمده است و درمدرت كده است كزانقوا ن درما و المعامي بت كدر دم راكن يخواسند و فيزوال نزآمده است و درمدرت كده است كزانقوا ن درا متدويعت داغباويفرسا وأن و ئ كنواندمردم ماران طعام فن إحام الماهي وخل للأد واكل من الما د بلاس كه ما ينح دا داك هواننده دا در كدور مراوه وردازان طعام ومن لمرجب الماهي لدمهضل المداوولم فأكل مثل لماث عبذ وكسركه اجابت كزدآن خواننده دا درن مرساداً ونخود دا ذا تبطعام فعثا الخاق لحبط فله المديني فيضهها بركنت ذات واشكارها أي كييتم عبت اين قصّه وابن كراراي وتلابغهمدكه مرا وحسيت فال معينهم الله فالمؤولين مركعة ننزمين كالشال كدوي ودخوا ساست وفال معينهم الالعبن فانمسه في نمر*دخواج ول بياداست فغ*الها بيها فكردند ما ديلآزا وتنفت ذالدادا بجند سراد *ببراكدنيا كرده شده ببشت ل*أت والملاعي **محتدم** نواننده مردم ما بآن طعام مورست صلی تنبیله و سلم وطعامی اکرساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن ختاب و از م مواننده مردم ما بآن طعام مورست صلی تنبیله و سلم وطعامی اکرساخته شده و مردم را بدان خوانده شده این مرد از در مر لرى انز فكز نكروا زجت سوى وب باطلاق مرورضنالي و نعترسس كرجيط بي شنبه ست فن لطاع متلا اوچور يحريفومو و و مندايتا ل بنوا مذبه كي يروان دواكم داصلّ لتدميه وسلّم فعنالم طاع الله يستحبثن ومان برداري كيندمدا رأوم عصص صحلا فندع صحك للدوك كينزا أيك دمخدر دص الدعلي وسنم سؤاتيجية خداما ومتل حقل تدعليه وسلم وفق مبن لناس محدفرة ميزكنده است مها ن ردم كا فروموم عاصي مطبع مرك تصديق وي كردموم بيث و مرك مكذب ي منود وبركه هلكندمغ مودؤه ويهطيع مابشد وبركيمل كمندعاصي وزق منبتج فاوسكوات اجتفظارق ومبعض نشد يدرآ بلغظ ماضلي زنغريق فرضبط كرده اندو يكارنا مهايما مِصلِ تَدهليه وسنَّم دروّريت فارق مُطلاست بيني فرق کنده ميان چي و باطل اي چيزي درگياب لوفا باهبا زامصطفي و کرده کدابر قبيته روايت کرده است کوسيح - مسال تدهليه وسنَّم دروّريت فارق مُطلا است بيني فرق کنده ميان چي و باطل اي چيزي درگياب لوفا باهبا زامصطفي و کرده کدابر قبيته روايت کرده است کوسيح مرح ادمين كنبت كدم بمروم و بعداز مرفح رقليعا مي يمرو وحتى ست كه كلم تشييد از زونته خود ومنيكو مركم آنخي كفته مثير و دبي و وي كوابي مبديه رصدق من وبرحيا كا ت منداوند تعالى رای ثماخرمید برشما دا موان و در دحکایت بوخاکر بگرازه اریسی ست اکده که سیجمنت فارقلیطانی پیشما را تا آگزیزوم مرونچون می آید بویجیخند علم داركنا لمان ومنيكو مدخى دا زميش هؤ د وسياست مسكند شما رامج وخرسيد بوشما دامجوا دت وغوب كرم كديشما دا بارار وبيا ن كمينديشا را برحرارا و'وي كواچ مسد بدرا ي مرجأ يكدكوا به ميدهم ميدا يلو ومي أرم من راي شما مشكها ما وي كرد و يني و يل وتفسيرًا و واه البيغادى وعن احد في المجاء علاقة وحط الي از واج النبي كفت انرض ستعان صحاربوي نان نمير صلى لتدعلبه وساكر دبيالوع عباد فالني ورعاليكر يرندان از ارتعادت غير سالي التعطيه وساكر كرج مقدار يود ظا اختا بعابيرح يضروا وه مُشّدندبعياً وتشاتحضيت والتدهليروستم وبيان كردندان وأبج طتره كرجا وشُانيًا لأينعذربو وكانخفخضا لوها تبشد بدلام كوما كماس تشتن كم مندشة آن هبا دت را و کالی شاق آن بو دکیجون قدر و مرتبهٔ اتحفرت صلی استعلیه وستم بزرگ زو مبند تر هت طاعت دعباد تا ومبنی ترخوا بر بو و و کی ارد ب وتشه ومامنصوب تبعي يواشت ذفئا لوابركغ تذان يخنه فالني كحااير اذبي وسكى لتنصلب وسا لله ما تعندم من دينه وما مّاخ وحال كرخيميت مرزيده است جنوايته الى در درا كني بيش كدنساست ركن ما ن او دا كني يس و دا وراكني نير دار بخلاف اكدمحاجر آمردنيره شدن كنانان ونداستنداك ورأن وسكن فكرسين كاندك عبادت از صزت وي حقل تدوليه وسقر مثرت از مرس ست ازجت كال مرفت ووو مضورو تمام احسا بصى درعيا دت ونزآن فخصب ولحورهمت وكالثنقت اوست بإنسته و در وى تعلير عابيصة وففرن المل وعيال مت ونز منعام إعدال واداست عمل ست وب اشدكر تكيروالنسراط درعل معنى بغوروملال كردوه ورتوج فيغوان دنوا التحقيت صل مدعليه وسنفركر قرآن يحبد بدا فأطق است وكا يهاقوا لكسنت كابن لأتديب است متخضرت دادمبان بسل تعالى فكاكمذوب جود واشتذ باشرجا كمنصاصب مربذة ذؤ وما كمويدكف لمان والمخشدم وفاريخ

اب مل باش وبهنا ، شديم يارحية ن بندوين و نداشته ما بنند و توجيشه ولامنيت كيون سالابليات المقربين فغا للحدهم إما ا فاخاصلي اللبيل بيرينين يكازا آن سرس الامريس عدر دم كذماز تبزايم ورشب باهيشه بنتمام عرويمام شب وفالا الاخواما اصوم المها وابل وكفت ديرى برد ورميدارم روزميث والاا وظووتي يمرون وراو فالالعوام اعنول النساء مكعنت وكيري وشهيديم ززمان فلاافزوج الباميرة حسين مبشاكرا يرمروزن نداشتاست مرادطابيت واكرداشته باشد مراء الاعزال اطلاق ودورُك نوح بعدات فجاءالنيصلى تقدعلب وسلمالبه وفغال برآمة تضرت بدي شان بركعنت انتمالذ بن فلف كذا فكانس سُرَد ميفية جن جينياما والتدلى لاخشا كرونداته وباشيد بجدا سوكند مرستي ومنجقتي بركارترينها يمرزه بزانفا كهاده بربيكارترينهما الممرضرا يغالى الكفاصوم واعطو وليكرم يرج وزمايم وميكشا يمانه رور والعنكابئ يدارم وعهومنيعارم واصلح اقدفل ونبازميكنم وكواب يزميكيغ والتوج العنساء وكاح مسكنز نبازاه ممانيسكيغ بالشيان فمش وغبيعن سني فلبس سنى يرك ياء اخ كنداز تنتهن بسر كمنيت كنراز العادم ومن على عليد وعن الشنه وطوار يأنه الاست صنع وسول منذ لفت عا شدر ويني بغداصلي مترعليد شبهاعل وخص فبديس آساني ردوروي ومسابله مؤدينها جنست اردياعما جنضت فرمو دمرامنت دا و جنصت دريسة آسابي ونسابخي دركار وجنص بخصت واون و آسانى كردن هنئ عنه وامبرتن والمرورة ووورى جستدازا آعل كروهى بعني بإلى ملانت مداج خست عمل النذ فيلع خدلك وسول القدير رسدا بنرخي جدا لاصلى التدر لمدفخطب مخلامتذ فرغال ببرخطبخوا ندبي ثناكره خدا دامېربعت ما بال الحام مېنې هوزه زالىننى اصنعه د چيست حال قومهاى كەنزە كىكىندازىمى كەمكىزم تىزا و منوايمة بن والتدابي الاعلهم بالتدبس خداسوكند بدرستى امن تهنيه واناترين لثانم عبدا واستدهم المدخشيدا وسخت ترين لثانم اروبي سيدن مرضا دا يعني بالمجود كال تغذى وترماكارى وجضت عل منكيزانيان كيا نبد وحيكس ماشندار مكنيذو درحيقت عل جضديث فنمويج نسا اززفيلغ أواطها رعجز وضعف ببشريت ومشا بدؤ تخفيف وحيق پرور د کارکه بانصفام میت آن که مولمیت کیرد وله زاخره و ماندکه خدایتعال و وست سدار دارع کرده شو د چضتهای چشفی علبه وعن داخ بن خلهج روزن كرم صحابي نضاري ست حاضرت مرردا زجهت صغروحا حذشداحد دخندت اورا رثيثا بدرا ورسيدا وراثر وكعنت تحفرت كواجي فيكا ت وُسبت حلوت وی و رزه ن میدالملک من مردان نته لمات وسبعیر و بو دهمرویج شنه ارونسش و مبعض بفتا مذر رزه ن معاویه و فات ما فت فحال مل نعى مقدصتى القدعلب وسكمالك مبنه بمنت قدوم آور وآعفه سنطيسة عليه وسلم ميذرا وهم أمجرون النخل وحال ايا بارمد يذكنن بيدا دندخرما اواصلاح ميكرد ندوس سكروانيدآ زاوآ جبذ بإئىدلة تلافه زرا درشلوفه ما ده وراكرند تا باذن خداآبية بكرود لوماً مرون لعبينج ما وسكون بهزه ونسه باوصلا واست ومضم ووجي بهرا ورويا بي سندوم روايت ست فغال بْرِينت ْ تحضرت حلّ يسْتعليه وسلّ معطريق ستغمام نكارما دخينعون راي جدم يَسْيَتْما اين كما وافكا دخينع و نفد و برايم ما وقدم وعادت وشميم وسيروجان عمل أبره رزمبكردا نيخسسرا لافال ومود لعلكر لوله ضعلوا حان حبواث يركأ لزنكنيدشما اركاردا باشد بترجوب اجبا بلبينياست ومرَّزا مَا نُرى ظاهر نسيت مُاكرُكما ا واولى بالله ونتوكوه مبر مذا تستندآن كار را فغصت بسركم آور وحسه بالرا ، كم ثبايخوا فال كفت را وي فان گروا في لك لديس تسداي ان في متركز المسترين المرام الم ٔ فغال *سرلعنت عمد شقل متر مله وستم*ا نما افا بشبی مبترم *یک شبر*اندا ام منز دلبشی من ام در من مراد ما در از از ام ام منز دلبشی من ام در منزوج و منزوج من از ام از ام ام منزوج از ام منزوج و منزوج و منزوج از ام منزوج و م وكاربند يدّازاوا فه الموكمّ دشيّ من دأب وجون بغرائم سمارا چزي زراى وحسبها وخود فانما اغا هشر رينيين كدنشر شايد كخطا نيز كمبغ أيده ارت جريحا ورروايت ا ا ماصل کر آنخصرت صلی تسعید وستم احبّ، دخو دا زان منع کرد و بود بی کرومی کرده شود بسوی وی دیریاب چیزی دیا که دیدآ زااز امور حالمیت وعادات آن و تاثیر زادر نيادت ونعصان سعقول اينت تى كُونط و الدوران مآ اكد ثنا يدّ ازاخاصيت باست دوران بجريان عادت اكتى تغالى ولحسب واجم كمروبنع ملكرفوم واكركمن وبرياشه د در مدیث داالتاست رَاً بلدَ (تمحضت داصلی متعلیه وستم التفاقی نو د بارشال ایر ارامور دیا و په وستعنی نو د فرض دی بال فرجت عدم مغلق عادت دنیا و ... آخت مبان و *ایمسخام خ* دوی کررسالهمو دمتعلق مدین دحون دیدکه مآرز اخاصه تیست برایاعاد شاکهی ومنعنی در برنی به وار دنشده سکوت فرمو د واغلاض فهو د و امنت معن*آن بخبره ربیعض و*ایات هم دین قصیه آمره که فرمو دانتما علم بسور دنیا کم شا در ناتر به بهار بای دنیا می دویدی داند می دانشخانی مدان بست والا آنخضرت **صلی انت**د ملی والاتهت ازبهدودمه كاراءى ونيا وآحرت دواه مسلمه وعنابى موسي كالتال دسول التعصل بسعلب وسلائ اشلى وشلها ببشنا لتندو ونباس بنيت كر المقدوحالين وفقدوحال خبرى كدوسها وه است ابرور وكارتعالى مإن حيراره بن دشيعت وآن خرميدهم ازعذاب بيا وآخرت رعدم اميان وطاعت كمثل وحلا في الفال انداعة ومال ردى وتكرّ مرقتى ركب كيت مرد ما في مانى داية المعلق عبنى اى قرم مريت كدر ديده امك كرا مدوي في والنا المنذبو العربان وسرستان مرخرف رسانده ربهام معنيا يرسخ آنت كه عادت وساو وكريون كالشكر راميديد كدمغارت مي بدرمبنديند وحار دابرسته كمرفت ليند رسیاشت وکردر دو دمبکردایند در قدم و دمی اید واعلام سیرو که تشکری بغیارت می تدیا و به تا ن کدرا چنسبردا دی دشم بیکذا شدند چوی شی با میدیدها را ار بدن مکشید و لمبند مبکردانید بایخبت برمینهمیما مذبعدا زا ایشل شد و رم امرانکها نی کرتریده میشو دا زان و شهد بنبت درآن واین برد دومعنی دراندار انتخاص صتى تشطيه وستم ردحا تميدادم ومداست زجت طنورصدق درخروى ووجود كال فاختار وقوع غداب كدخرسد بدمهان فالعجاء لمبرو وتقريرد والمدموني وى شادىك شاد كىتىد وكمرزيد اىجات يا بدازقل وغارت فاطاعد طائعند من وغد برف را ن ردارى كروند و ماورد اشتد خرا مزدا مبعني ازقوم

مرورین

ا و فا دليجا سن فتئد وكرنج تندشاشب وا دبيجارا بفتي بزه وسكون طل و كبسر بيزه وتشديد وال سرد دوج خوانده اند دا والمعنى بيرازا ول شب آخرد أن سيرد راخ شب وادا الم وا وكداست فامطلعوا على مصله دين فتسذ بآبهتكي ونرمي وارّام خود ومهليم بفيحسيرونا ومبكون فأرّوا بيشاست وطيبارزيز وي دركيا مبسله مل مهلته بصبيم وسكون ناوّبا ازلام نیزر دایت کرده میخوامیرم شکار می فیدو مبدست رفتند و که نام می مینی که ندایم دخرر ساننده دا و با و نداستندخراو دا طائع دندا و در داند. در از داری داری کرده میخوامیرم شکار می فیند و که میشد و که نیس کردند آیم دخر رساننده دا و با و نداستندخراو دا طائع در کار در این فاصبعوا مكاهم برمب يحردند وباستاد ندبجاى خود وكر فتصبع الحبلبتن بس صبيحروا فيانزاك وورآ مرسسرات ن در وقت صبح فاهلكهم وأجاحهم ببراكاك كردان این زاآن شکروغارت کرد وازیخ رکندایشا زا ف**ن لاعضل با ح**لاعنی بس قصهٔ وحال کسی ست که فرمان برداری کرد مرا و با در داست خبرا فاننع ما جنت م**د**یس دا كرد چرزاكه آورده امهن زارندير في شريعيت وهنا من عصابي وكذب ماجئت به من الحن وحال كركم سنيه الى كرومراه در وغ دانت چنيراكه آور ده الم بن زاارخي صلفتى علبيد وعنابيه يرفئ رض سعنفال فال دسول تقد صلى مدعليد وسلم خلى كنل دجل سنوف كاداحال جحيص لردي ست كاووخ تأتش داخل اصابي ساحو لها بس برکا کهروشس نشدا تشرح دم کامها میکرد اواست با روش کرد آستان کامها دا کهردا دا سن یا روشب ندری نها که کرد آشراید و در روایت بجاری وله آمر پس نمبر*واجع رجل هن جع*ل لغزاش وهدنه الدواميالتى تغنع في لنا و دايتا و مذر وانها وابرجنبد ب*ا وكر كمها دع*ا ديثا بالست كع ما نست كرمي فسند درّونش بفيعن فيها مئ تسند د مآتن شركا فووخناست آمزد وحبعل مجخص و درايت واكرو و منع كيندوبا زميداردآن دواب النافآه ن درآتش ومبلبند وچره ميشونداك و دايرآن روه بازيمآيدان اها دن دانش فبنطر بنها بفتع ونا وفاف وماى مهدم شدده بسراز د حام سكنند وم فقندآن د واسب ورانش مكر واندنشهٔ ملاك فافا اخذ كو بج وكمين كالناديس كريده ام عاى بندازارشارا وبار: دارندهام شارا از آتش وا نع تفخصون فبفها وشاار: دحام مكنيد ومى فهنسيد درآن وحجز بضبط و فتح بروسكون في نيزكندًا ند د زاس درآخ مع مجزه بعنم وسكون حابى سبترن اوشتان غرمبنى منبع وايركياب است دشدت منع جد مركيخا بدكه يكرا بارد داردا ذحركت حبكت درد ندوروي بمردح بكرد حارا وراحصوصاح ولأبازار ا بمرومها لصبيدن بروي كنشارد وازمبت خفك وءثدن بندا زاروا كمثث فنعورت هدناه دوابذا لبغا ويحاين دوايت بخاري بهت ولمسكريني ها ومرسلم دا انداوات باختاف درمبغ الغاظ وفال فة آخها دكفة استمسلم دريايان دوايت خودا يجارت داكه فالكفت الخضرت صلايده المعضلي ومثلكم بسرآن كأدرحال من حال شمااست كرصدو داله بي اكدى رم ونواجي ومند جت ما بيار كرو و وور بايد بو دازانها روشه في واضح بيان كرده ام خيانگركسي كرات و سهرور و دشما در وي مي خير و با ميدارم مرتبها داازآن *خان كون* دوافا اخل كم بيج بكرعن لنا وم كبيرنده ام ماى منذاز ارتها دا الآتش وكردم كي هليعن كناده الم عن لنا دبيا نيدسوي و وثيريد آزاتن فكغلبوبى سيخالب كمكنيدا وجره ميشويدربن وتتيخون فهاوم فأتسيد درأتش وتغلبوبى تبتديدنون وتخنيف آن بقاعده سخويرد و درست ست دليكن وآيت نبتدبدُن ست مَنوْعَلْبه وعزابي وسي قل فال دسول ابسد صلى السعائية وسكم حثاها ببننى لتذبه مزالحد دى والعلم خريري كم فرشاده است واحذا بَارِيحَرْ دمات وعلمهت كمثل لعنبث الكتبي محيش مارا وبسبيلاست كاصامل وضا رسية كاران ميني افعلنك منها طائف وطب الإبن ميرة والآائ ميرة طع نطيف وماك وطب اذا رص تنيروليذك وماصنضيث وطائفة وطيتيم وورفع مذور وابت فبلظ لماء نديفت آن قطيئ ديم فروبرد آرافا فتبط الملاء والعشد ليكتبي بيروبان كمياه بسياردا وكأهنره مقصوره روزن لأكباه تربا شدياختك ومبضح ضوم مختبك دارند وعشب بضم صيج سكون شيركا وتروكانت منها احادب وبود معضاي أأن دبين مهرجت الركام اردآب اور و د فرونرد أراور د يا مندواحا د بهيم و دالمهام حدب وسي ست معلى دروي دوايت دموج د دراصول سنني و قاصي هيام كه يتيم يروايت لرو وشده ايدما دصيبي خلاف و در فامرس ورده است اين نفظ دااز صدب درما دعوجم و دال مهدد معتق اربي خطر را اجادب بدال معجر واحازب بحارمهما و زار واجار درا و دال ر وایت کرده اندو بعض اخادات کمبرمنره وخای معجیخففه و دال معجیخففه در آخرماً جمع مئونت نیزر واین کرده و مهانی العاظ درستر جرمبر شده است و معجیمان حل است. بمرامسكنالماء كابدنشقان مين بإفنفع انقه هيا الناس بيرسو دمندكروا نيدحدا تيعالى بأخ مديسب أفيكه كالشتهردم راو دراميز ننيخ فنع امدريغي فنع واقر ر. درآن بيل شاد فنهي وابس ونشيد مدمره وسفوا و نوشانيد ماكن به و درعوا وزهعت كرد مديات و درمعض وايات بجائي رعوار موا آمده از رعي بنجب ايدن واصا منهاطا ثفنذاخوى ورسيكأن بإران طائغه وكريا اززيرل نماهى فبعان بيستكن طائفارز مين كمرفيعان كمبرقاف وسكه اليجمع قاع مبنئ مين يموار فراح وبعيف كفتا بذريبن يكثأ ارزويا مُداونا وراونا و نعار وات اخِالْمُن موولا منسك على فلنت كالكفراك فالكفران خفد في دن الله بس آميج ع مركورها كريست كفرته وعالم ووا ما وزرك شدورون خلاونفعدما بشنى للدمه ونفيكردا وربخيرى كدفرتنا دمراخداى تعالى مدارج فعلمه وعلمه بدوانت بزاو دانانيد ديكرا زاوفقه وربغت بمبغي فرماض وي ففربك قاف آميدود شرع ببغظم ويوماضع مخفد مغيرة فا و ورصيف مهرو و عجد وايت آمده فكان اكثرواشه سنت ومشل في مبذلك وأنسا وحا كسب يرر زا تستآنج وسلد ماست مرا خداتیعالی آن کنایت ستاز کترومهم توحه واقبال مدان ولد بغیل هدی اهدا لذی اوسات مه ون پذرفت بهای حداراک وشاده ت. مام ریج م تفزی کبید مراکزاز آدمیان ووقسه وكركروه شرقة غيرس وغيضفع مان وارزيه نبزؤ وصتموكر بافت مقفع بآب وغيضقع مدان ونمتفع نزد وصبم تمامي منتبي ومشمرات بكي عالم عائبوغته معلم رتبال دمين كم كغوروا دآب وسو دمندكر دميازآن و رفات هو د درويا نيدكيا ورا وسو دمندكر دانبدغيرخو درانيزد مكرما لم معلم غيرتعبركه نوافل وريادات على كرد ودرايخ مبمع كردا زمام تفقه يؤرز يدمرشان مينى كدات دروى واركرفت ومردم مدان متفع كرد مدينه وآكم سرنباشت ويؤحروا لتعات بجان علم كزو وقطعانشنيد ماسيند وبدان عمل كمزد و

تعديمه وخواه وروين ورآمد بانز درآمد وكافوشداين وررئك شوره زمين بت كاقبول كزواك اوكاه نداشت كزاوزوما نيدجزيوا بطصل مني بت كوميط المراجي وكاري وكاوم ومكى بيات ككنترشو دكومتما ول عبارت ست ازكركي مشوكرد واجتها دمنو د دراق واستبناط كردارا الصحني كاشدوا مراركر وشركت وسيا واو درا تاجي على مستقد ومي شركها بهها كاززين رآيد وثرات وشائج رآرد و أن فهارت سنا دسى دخر كرد وجمع نود علرا وي بهاشتا نا وَجنس ارا بانت دا واكرد و با بال بساند في كزم دشي وضافاتي ووعاه آن واردع وعن عائشة دص سعفا فالت ثلا دسول العد كمت عائز فوانيغ برخواصلي العدهابيد وسلمراين ت راهوا لذى فزل علبات الكناب منذا بالت يحكم أ كغفرات على دعيد وسقل يكت الماتخ كرفره وواست وما مذكوا لااولوالالباب وحاص مستح يثيا ميت كآن خواى كدفرشا شهدد بغظاه دمعني هُمَنَّ أُمُّ الْكِنابِ البَيْهُ اص وحمد أكاب الأكزر واشتباه وحسنما ل حجع بآنها مر تشأبات رخلاف كالروالفاظ ومعاني إشكالي واشتبابي ست وابي وقتمت كأكست كروجي شكل وشقيهت وبعيمبين ومحسكم ومتي وكيوست كرمث بهت ڛڔۣڝڔڹۣؾؘۅۮٷٵٮٳڟڵڷۺٵڔڔؠۧؿۣؠٞ؋ٮۘۮٷۘڡۧٵۘڷؖڶؠ۫ڹٛٷٛڣؖٷٛڣۼؗڔۮڹۼڣؖڔؖٳؙڶ*ؽ؋ڕ*ۮڔۮڷؠٵۺؙڝٳۻٳ۫ڹؖٳڟڵڡٵ؈ۧۻڹؖڿۅٛڹؘڡٵۺٙٵ۫ؠػڡڹؙۮۑۄؿڬؽ ڿڔٳڒؽػ؞ڛٵڒػٲڔ؋ٵڹؠؠٳڽۅڝڔۅڹۮٳۺڮٳڸ؞ۺۺٳ؞ۮٳڔۅٳڹۼٳٵڶڣڵڬڋؚۮٳڹۼٵءۘڴٲۉڟ۪ڋٳڔڔٳؿڟٮڴؚؖۮڽۻڗ۬ٵۄۄۄٳۮڔۺٛػۅۺؠڣڹڟۯڹۮۄۏڔڰ َ طُلْبُ رُونَعُ وِيلِ وَعَيْعَتْ مُعْنَى آنِ وَمَا يَعْلَمُ فَا وَمُلِكَ إِلاَّ اللّٰهُ ويندا زِصْيَعَت من *فَا زاكهَ آ*ل و بارُسْتَ آبائ ست مُرْضِدا وَالرَّاسِيْحُ فَ **فِي اَمِنْ أَمَنَا بِهِ وَاسْا بِيَا وَاسْاءُ مِنْ الْمُعْلِقِينَ وَاسْاءُ اللّٰهِ وَالْمُعْلِقِينَ وَاسْاءُ مِنْ اللّٰهِ وَالْمُعْلِقِينَ الْمُعْلِقِينَ الْمُثَارِبِهِ وَالْمُعْلِمُ اللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ مِنْ اللّٰهِ وَاللّٰهِ مِنْ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ مِنْ اللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ مِنْ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ وَاللّٰهِ عَلَيْهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ اللّٰهِ اللّٰهِ اللّ** درماه وينداييا في كيونيد اليان ورويم منت بكر برجيدا وحتقالي بت حربت اكرچهنما مردك وزنداييا في غينيد دقينا بهمان زوبرور وكار ما است حريح كام ومتابه ومنجم كم ما ه دا ده اندنست به واورا دراین شهااست کنمدهٔ آن ما مارمخ وسنست علما است که احدام ارندرجصول علم و درکت حائق بشیا و ما گینگر او او اا ایک بای و نید پذیر منيثون عرضدا وندا بجفل خالف فالك فال وسول لتدكفت عائش كفت يغير ضراصل الدعليد ومسلّم فا ذا وأبت دربعض وايات كبر مراكم ومطاب بعائث معن جواه بني واي عائشه وليكرجراكة روايات بغنظ خاست بغغا خطاسام معنى جوابه مبني تواي خطب ومؤيداي وايت است انجكفت كدوعن وصلوداً بهم وزومسل أيماكه ورصيغ بمع يعني وي بينيع لمان الذبن بديعون مانشامد منة أكب في اكيروي مسترير اكتشابهت اركتاب فلولتك لذبن ما م الله براكان الذا المروه و و و و و و و و الكروه و الت ايًّا راحداى تعالى دروّان مقوح دنه ١١ لذين في قلومهم نيع خيائم ورتعنياً رسيعكم شد فلحد دوهم مس ربه كمينيا زايثان ومجت ماريد با الشيان وبزار بأشيدان راه وروش اشان منفن علبد وعن عبدا تقدبن عمر وفال مجوت الى وسول التعصلي تقدعلبه وسلم بوما عبدا تدين عمره برابعاص كفت رفتم ويغرو وقت يخركم البوي تخضرت صلاقة عليوسلم وزن فحال كعنت عبدا مدهنمع اصوات وحلبن اختلعا فحالعة برشيني آنحضن صل مسدوسل آواذ لمى دومرد كاختلاف أبيكرد ندوجدل ونزاع ميؤوئد وآيتحا آدايا وآن نخوج علنا دسول لعدب سرون كمربه بغم خداصلي للسعليد وسلم وجها لغضب درجا ليك ثنافة ميشود ورروى مبادك وي خثر فغال برمن مروداتما ب وشبرا فكند ومبتذوض ىلاھنرفى الكئاب ب*لاك شەندىك ئىكەيىش لەنىما ب*ودند ك*ۆلىسىپىل*ىغلاف *اشيا ن دركى سېرا داخىلا ھ*نيت كە د*رسا*ر ومؤدىكره دئلفه ومدعت مشال ضلاف درىنسن فرآن ما ورمعني كمحاز غنيت دروى اجتها وزاخقا ف علما دراستنباط امحام ما ورعلوم كمدما وى ومفد ماستاط وشراك الماج المان ت د باعث توسيع داره دين ومنت وسميشيو دندسك برآن و نهي كرده نشده انداز آن لكه مأمور اندبران دواه مسلم وعن معلى بنابي وفاص رضي تسوينيكي ره بست مبزًا زاحال دى دراسامي بل مدر د م آحزكتاب بيايدانشاء امتد تعالى فال فال وصول العصلي العصلية وسلمان المعنظ المسيلة الميما ميثة ً ز*ر کر به با با ن درمیا ن سلمانان از دوی کنا* ، من شال عن شی که یجوی کل لناس کسی ست کدیرسیداز شارع از چیزی کیمام کرد ه نشد و مریت بر مردم **خورم فی ان ستم**لهٔ ب*رحامگرده شدانچیزازجت بسید بی یاین لنز*ید وتغلیط استانجت بودن **حرد**اً نطام و با قی آر **وز قیاست و مراوی است و کریطری کلع**ت وتعبّت م<mark>ی</mark> وألا اكرى قاج لبؤال كردد وبعز تربتع واستبنا ومبو ديرا برجسكم ندار ومتعن عليه وعزار هرز ومن بسيمنه فال فال وسول فتعصل لتعمله وسراكم يكون فخالخوا تزمكا د حالون كذا دون مباشد ، رآخر زمان تبييكن شد كان دروغ كومان معنى مماعدُ باشنز كره و درا مكرة ملبيس درصورت علما ومشايخ وصلى وازا بالمضيت وصلاح غايند مآدر د حالون كذا دون مباشد ، رآخر زمان تبييكن شد كان دروغ كومان معنى مماعدُ باشنز كره و درا مكرة ملبيس و رسيد . من ابسط علاوآراى فاسد بجوانده دجال شتل زدحل ست بعنى ملط وبليس فأفوتكم من الاجامية عما لمصمع واانتم ولاآ ما في كمركز دنيما ا زاحاد شِيَّتَخِ نسَّنهُ والدِيشُ ونهدِرا ريشما يعني بيتان وفهت واو ما ويوني يا عاديث يعينه بهت مع يا عامدارين أن والخبار ومن ينه فا جاكه والعام بالعموس د ور دار پیخه د ما ازایشا ن د و در دار بدایشا زا ازخ « لابعندا و نخروالانهنشو منحر « کراه کردانندایشان شما را و در فتر و مها نیندازندشما را مقصور دستنداه و است قر رفت وبن وتهنداز در بهزاز معبت ارباب مدعت ومخالطت اشارخ صوصا الهاكر دعوت كنند وتكبيير فالأند فمنوى جون مبي الجبير آدم روى بهت بسرير دستي شايد دام حف درویت ن بدرد ومرد دون تا بخواندرسیم آن جنون زا کرصیاد آورد ما بکت صغیر آفید مرخ را آن مرخ کرسد کادمودان دوشی وکرمی بهت کادودگا ميروميْرى ست د وامسىلم وعند وهم ذا و برره روابت است قال كفت كا ناه لمالكناب بغرعي فالنودية ما لعبوانيذ بود ننابل كمآب كم يؤاند زنادريت را زباره إنى دمنت بيودو ووبنسروغا بالعوبية لاحاللاسلام وبايصكرو للمعتق وابي عربي دايمسلمانان فغال وسول لعدب كفنت سنجيض صلى تقيعلهم وسلدلامشده فحااحل لكناب مضدق كمندد بالكآب ادبه حيزتا يركتحيب وخانت كروه باشند ولامكن يوم وكذب بنرسنر كمنيلان لأوم جيزتا يركده تتعكيفة

باشد زراك توريت دراصل ق وصدق بت وليكن يشاق در معين ماضع تومنياكرده وتغييراده واندب دربر منق كنندصد ق وكدن بمنس بت وفولوا آمنا ماهدوما افزل البناه كوئيد بطبق مماليدن ومديم بخداو بجيز كمفرو والورده سنده است مبدئ الابدا فالتخاكة أتنجاك فرسوده است وما اوكفا مؤمني وعلبني وماما بغادى وعند وبهازا بوبريره است فحال فالدوسول اعدصلى أعدعلهد وسكركيغ طلوءكن ما براست مرودا ازدوى درويح كفترا زيجد شبجلها سعع ايزورث كمذوكه يدبهر يينم كركسي سيسيح در وغي كمزيد وليكر برحاب نو د بخصية وتفتيش و وايت كنديم وجد مباست در در وفع كفتريز ماكه مركد ما حال بن بو دالبته در در وفع افتره و فالتقيهت بهكتج نشنيده است راست نخوا بربو يمقصو و زج وشع است ارتخديث بجيزى كرمعلوم مشيت صدق آن و وا ه حسلو و درمعض مننج روا ه البخاري و درجامع الاصول بن معرث دا ک لم*وابي داؤ دا ورده وانتاع وعناين مسعو درضائي عنفا*ل فال دسول السصلي المسعلبه وسلم عامن سنى بعثه ائت*رفي امند قبل بنيت بيريغ يرى كر*ر ت ورا خدایتها بی دراست وی شیلن من و در تعبض و ایات فیات تبنوین الا کان له منا منه حواد بون ک*را که نو*د ندمرآن میمیزرا ازامت وحداریان وا**سما**ی ماخذه بسننه وتبندون مامي وبودنما وراياران كداخذسكردند وعمامن وندبست وطانقيه وي ديروي كددند كروي وحارى ومحن ومخلص ناصرومعين اكونيدك خالص . وخلاف ونفاق مشتق ست رحورمبغي خيط لص ماران ومحلصا رعيت ماكرحواري كونيدنيز بهمينغنى ست وَالْرَرَانِيدُ وَاصل دِرسَمية ما صرومحلص محوار ماصحاب عيسى عماندكره وفتانيان كازرى ودوكا زرراحوارى كونيدزراكده يهفيدوياك كيندجا مرادحون لثيان زيبان سايرناس بصدق افلاص دنصرت واعانت عيسي عممتا زبو وندفوش شدبهم مستخلعرا بابطلافة وارى كفتند وبعض كفته أندك شمياصحاب عثيري واريس يحدث لطهث كانث باكسيكرد بدنيوس خو درا بالفينسس بردم دا ازجرك جملي بسلوطاعت ببلانان غيابشا زانيزهار كافتند بوشيده نهامذ كدربي تقذر درتسر يمغلص ناصرتحوا رجيح اجتباج سفال يسمأ ذهوا يدييسيم حاحت منيت بلامشمرتا كهاوم كركه ما يصفيتا ومجان وانضارواعان ابنيامماغ ديركرنه رطرتي اصل ندوحاوف فجمع خلف ست بكون لام ومجع خلف بفيرلام اخلاف آيد وخلف دراصل لعشتك نكريس لأكبها يروحا فشيرا وبودليكم فالب دداستعمال خلف بسكون لام درشره فسادآيد وبغتيلام درخه وصلاح خيا كوكونيد فلان خلف صدق بدرخو داست د فلان خلف سوديرم مغرما بدكه برعنيرااصحاب شدمخلومي والصرومعير بعدانا يجاعه بمآيند فلوف كرصفت اليناك المينت كرمه فولون ما المانع لحون سيكوندم وم جزي كدفود منكند ومفعلون ما الابوع وألام كرده ت. نشده انه خام خصفت علمای سوء داماء سو، استاعا و نامد مرفی لک فن خاهد بعرب به هوموس نبرکه کارزارکندان زا برست نو د و تغییر به و درج مسکند کارخائی ظلم و ف افيانوب ويؤم كاملهت ومنهاهد هم ملبسانه هنومؤص وكسكح كارزا دكنافيثا زانهان ومنع كسذو دشام كمذو بدكويد ونعيعت كذابشا زابزان ووافرنيوني بست كيمضكان کال دارد **ومن جاجب ه ه**غلب **د ه**ومهن وکرکی کارنا دکندایش زا برل خود وانکار داشته باشد رایشان ومخودن دستام وشغیرشو د دل دی بش بر<sup>ک</sup>ه افعال داحوال بشال پونین مُومنِت ورورهُ با بالٰ زامیان ولبس و داء و لك من لایمان حباخ دل ومنت سرازای برزنز کمان متدار دارُنز دل و درصدشی دیروار د شده است که و ذلک خیمه ىت *زا زمانت ايان است* دوا دمسلم ويخابه و بر<u>هٔ رصى سر</u>ى خال فال دسول لا يسطى له على دوسلم من دعا الى هدى كركم سخواندكسي اسوي اه داست وارشا وكندماً ب خواه بغيل ايقول كان لدمن الاج مثل ليو د من طبعه الشدمرا و دانغرو وثواب مقدا رمزونا وثوابها مكها نيكه يروي كنه اورا وعل سيكند بسدايت ولانبغض للتعن لمجووهم مشبيئا كمنيكندآن بغيرتو شائجا وراازاجرنا بايشان خيري ابيني با دحوداً كذات كسازا حرنا وثوابها بتمام وكال حاصل متيوداين شخص عوت كننده دانيزًا سبميكرد د زيرا كأحرا مليث ن ببسبيل وكسبا ثيامت وجهبه ائيكاين اعى دا تماست كيرد دبسبب دعوت وارشا دا وست كعمل وست وهن دعاً آ **صلالهٔ كان عليد من الانهم ثل غام من منعه وكمريخ اندكري الجرابي شدره بل زبره بجبت كراه كردايندن اوايشاز أسمقدار زبيهاي كسائيك بروي كنذاو داوكراه شوند كلفة** *ا و*لا بنفصن لك من الما مهم شبط كم نسك آن و شاكر و دا از آنام ايشا ميزرا د وا معسل وعند فال فال دسول هدصلى مدعب وسلم يدا الائسلام غرب ابدا ند دين سلام درآغار كارغوي وتنها وسيمسر وسبعود كابلا ورانجام ست كه بازكرد دغرب وتنها وبهجيان شو دكه درا تدابطان و درست رم اير كلام و و وجارت كآركو د باسلام ت كدوره تمناست وربن تقدر مقصود تشبيا واست بغراكه درشركايذ ماشندتها ودورا زابل واصحاب خود ازجت كسيلمانان كراعوان وانصار ماشد ماما دوابلا سلماما كاشبندمطريق محا دوربن فقد يمرادغرت وقلت مسلمانان ماشد دراتها بي سسلام كما ذا وطان رآ مدند و هجرت مؤ دند وخرتنى بندسد و دنو دند و مازکشتن لشان درآخوي وقليل بخبائك ودابتدا بودند وظاهرة ل آتحض ت مقلي تدوله وسطول للغوماء ناظرد رمغن لمنيست يميغوا برؤش جؤبي اجمع زاكر ورآخران قدم ستقامت نُّبَ دارندوشك بَمِنابَ وسنت مَا يَنجِأ كُرُورفصلُ في زحديث عرورعوف بياييه دواه مسلمة وعند فالخال دسول لليصلي عده بيدوسلما والأبمان ببأدنا هنره وتقديم دابرذا كالحالل بنيذ بدرشكها ميأن بآرنيكر دمآيد وسخذو وبازسكر د دبسوى ميندكه إطراصها واست و درصدت كركه د وفصل في ببايد سوى يجازكفته كرثها مل كمره مرزاست وتوصيان بها بخائم فأذ والعبدذ الحرجها جاكر با زسكرو وومروالهوي سوران هو وجوشف ويجم منو سريعاي مهماز كأنوسوراخ ماروماندان وتحضيص البشب بجسقاً منت كاين الدوركة الدن وواجم شدن در و قاريخت بريستار وقار دير دواب ونيرا وردن وي معبد دراً له ن درمورلخ وشواراست بمخبر دري للما بي مبعدان پجرت سیکود دیجانب میندومی درآمیز و وادمیکیرو دراً ن چا کررآوردن وی اذا ن مکرنا شد و مبحض کفته اندکه پرات رشاست ازاحال ایخنسرد و مان که دیرتیک

ه وجودسمانا ن كمترثود وخدر مديدوجودآن ادرباشد ومستونت كواير في استاززه جنسروج دحال كدخرد رمديد مطره علم ويريرآن دمان موجو دنبا شدخا كوازا حاديد عفوم ميكود متفوعليد وسنن كرحد بث الي موردة ورايحام مت كروكتيم مين الهرره واكداوك امينت ودونى ما تركككم في كما ما ماسك وركاب ماسكتج وحديث معاوية وجابره وكالمرا والمائية في المائية المائية المائية ومدين والمراول الوولا والمائية في المائية المائية ومدين وكرك وراول الوولا والمائية في المن المائية والمراكد وراول المواقعة في المائية ومدين وكرك وراول المواقعة في المن المنافعة من المراكد وراول المواقعة في المراكد وراول المراكد وراول المنافعة من المراكد وراول المراكد وراكد و ثوابين أت كدوراً فإكات مُركوم مت ان مشاعا تقد مغالى ويشيده ما ندك آنجه مذكوركرده است درين حسنه صديث معاور نيبت وصد شطار مركورت ده العنصل الثابئ عن دبيع ذالجوشي بضم يم وفترا ومثين بعج دمشق فقلاف است ديصحت وي وبو دفقيه أسكت درزس معاويه روايت مكندا زعائشه وسعد وابي مررور وايت مكندار وي بر ره خوایشان کا آلی بنی انتدکفت آمده شدیغی خواصلی احد علید و سلریی کی دا و داوشته خلیل لد بر کنتر شدم آخضیت داصلی سدعلیدوسلم رد به رخشته الشما سيحد ديده تو وللشعيع ا ذنك و با يدكربشو دكترة ولبعقل فليك وبايدكه بداندول ومنعرا فين صديث مها المصنمون صديث حاربهت كدورضل او لكزشت برحاصل ت لیکن وش ناست و دل بداریس این بدراه میش کری شنود و می خدفانی منت محضرت ملی مدومه یوسلم فنامت بایی و سمعت ا خاای عقل فلي بب خاب كروشيم وشيندند برد وكوش ودر بافت دل فال فيل له سبيد بى دا دايس كرده شدش وكفيت دراك مترى باكر دسيوى افصنع مأ دبي برساخت يبدكري كنجا ندمرد مراراى طعنام فزاحيا ماللاعى وخل المعطوب كركج ياستحداد ويدميف كمغشخوا المادبه وخ ردازان طعام له ماخت شده بود و وصح عند المسبل ووشد وشداروي آن سيديجت قبل كردان عوسالودا با وجدة كودو س محض وزياى فائدة أكن مهت وسدر ا ودآن نعنى وخوضني ومن ليهجب اللاعى وكدي احابت كزوداع كالمدوي فالملط وولع مياكل من إلما أو ددنيا مدمودا وتؤردا ذاق طعام وسخط عليده المسبب وشركر وفاط خ شرار وكالم شدارق سدفال كمنت آن برسندًا باراوى فاللدوبوالسبد بسرحدانيعال مباكرات كستيدارت كرناكرو داررا ومحل المراعى ومحاصل بسيدير أسكر مراه **لمعام نيواندوالما** الاسلام وسألا بارد وشديم شبه باسلام ست والمأديذ اجحنذ وطعام كرماض شده مشت ونغيا وست و رصرت ساتي داربشت راكست وكأور بغيراد وحولي سلام سب جداً مالكا بدارساخت وبأدرخ وبرد وحانغي شست استطافتم وواه اللادمي وعزائي دافع مولا يخفنرت ولرعك سنطو ويرنختينا ورا بأنخفرت وجن بشارجي أ سکهٔ وکردا و د*ا آنخصت صلی مدعلب سیستهما حزث دا حدد احضدق دا وشا* بدد پیراکدمعدازآن بود وحاصرتشده در دا اکرجه و دسسلام اوبیش از مدرمام و مهراسمه و درو<sup>ا</sup> آم رو کهنیت و مات فرطافه علی ضال فال بسول العنصل العنام بعلبه وسلم لاالعنبن بضم من وسکمون لام وکسط احداد مشکرتا حل و دیکند ما بدکه ما میریسیم عملی معلت وآسانس ومرعت ويرون نيامدن بطلب علم وحدث بأبنه الامرام الوي دراج الدم آيد كي دهماً حكاراه علمهم عااموت به ٔ آبنا مرکرده امین بازی که ده ام از آن فیلوله احدی *ب میکویی کوینداغ فروان را دستا بیشنو آن*زاما وجل ما بی کنام بعدا میشاه *خریم برای کی بیاد می* است وك خداصال منظليه وسلم زحال مضى زابل جبل و واعت و تمبرك شقاعد وشكاسل ندازهما كردن مجدب درحاكم كمه افترنيشو دورتران وكان سيبر ندكا حكامة بالندبا كأدراحا ويث بسايحكام مهت كددروآ تصرينيت وجنجا كمرقرآن حجت ستحدبث بغيبزيت بمجت است وخا كمرآ تحضرت صابع مدعليدوسلم واقرآق عطاك عداخا فأقا *وهردووج است فيا كذوره ب آيده بيايد* رواه احل والوداؤد والتومذى وان ساجه والبه هي المنطق والمين المفاتل من معلى بكرب *كميرا محاله كالمكا* صرا آمد در وفدكنده شماركره ميشود اورا درابل شام صديت وى درايشانت استابشام سنتسع وثما نين والاحترى ستول سترفال فال وسول العصطيا بعد علبة ، وجنب واهجازنفگودان قراس بهت وغیرشلو آگزیتا بخدیا شهد و آن حادث شاست و تواند کمداد مها ملت در عدد و مقدا دماشد چانکزار «حدر شيدكذز د بكالست كهردى سيروستعنى رتخت و د نواغت افا د وميكو يتعليكه لمدخه فما المغزان لا زم كريدرم و واين و آم فيركد سابددر والنازملال مرحلال كردانية والوكروا فكفيد وماوحداغ فبدمن وامرفينهوه وغرى كساسد دروى زوام مرح سرام كروا فيدازاو كمند ووصفه العان كايتا زطادت وسودونهم مت كتبع وشرة طعام مبتي نت باازكروهما قت كتفم ورفه موجب كاسكرد دوانها محمد وسول العدكا مومراقله وبدرستي زي كرمرم ت ينميض اصاباب عليه وسلم شل چزليت كروام كر دانيده است خدا و درمين لننخ المااست كيعني والااست معيداد آ بينال چذو درب النيخ ابت شده رسنت سي و مذكو رمينت دركتاب انتدو فومو دالالا يميل لكوالمحا والعنعيل آكاه باشدمه لامنيت يرشا داكوثت خوا بل كدورخانا عباشد حستراز كردانغروشي كراته إكو يرسند كونيدكرا تصلال ا سباع وحلال منيت برخلاه ندبشك لماد درندنا شل شيروكرك وسك وماندآن والالفطة معاهده وطلال نيست لقط يمعا بدلقط يغبرلام وفيحقاف ل رواشة نده اززمن وبكون في في اضيرواكز است ومعالم كمروفت كامرد دجازات كركيمها ن ووميان و وعهديود ومراد يوى درحديث نماست ديسين ما ميكه مال شده باشر صلال نيت باكدوج ال وي معصوم است خِائر كم السلمان ن است الاان لمب خفي خياصا جها كمَ اكُوني نياز الشراز التعليط الكياوك معابواستا بكادومىنى فقراند ككي كذالك كمذارداً واخت ركرك كأبا فاست دوم اكذشي ليضير طب كددها دت ينادمندي في باشدوكف ونكوي العطيفري

اشده فرن الافطور آن اكريح تج بشد حائزات واحكام تقطيق في رباب ي بيا مدان والتد تقالى ومن نول بغوم فعلهم ان بغروه و كازاحكام كر كري بث شده و دركما بالتذوكر أن منستامينت كدكري زول كندر قوى وفوه وآمد راب بالبرام است رآمتهم كومها في كناكن من وابعط بي منت واستحال من وابحاث راكهما في كودن وجب فيت بكرست وبابروت وسيرت ابلاما ليست ولنداايطكرا وصورت ننطوره وكمفت حلال فيت وقوم داكهما فيكنندمركري اكرزول كدراب الضاكد ورواي كونت خان **لرب**ې وه خلدان بېغېم مهم و سکون يمينۍ کرواف بېتل فواه دېر *اکرمه ان کن*ذانيقه *مراکنسروا پرمه پريد دراه داکاچای خال و د کې د ازا شا*ن مل داورا يعنى جاتي غارد كربكيرد وامثيا أيسخني دمت بالآن بشده اندكرتوان كرفية واجسينيت والمبنواف ورمقصور وبطام إن كلام اظرد روجب منياف فاسلتنب نيدك ايصهكم ددكسي بست كامضطربت واكركم وخوف بلاك داردجا كأودحالث مخصيبا شدوبعن كفترا مذكآ تخفرت مولي درطير وسكاره ومكان وادى ومفاوز برند ونجورند بسرخت كرفد تشدكار رابل قرى كدرا بجازيان مهما فى كندواكر كمنه بعضوبتات اليرياشد كربكي بدازايشان غاراما ن مت دارص سيل زجغها كذحكم بودك مركدان غينت مدرو دمتاع اوراب وزند وبركد منع زكوه كذيضت الاورا بكيرند ومعض كفتا فدكيهما فيكرون مركسني اكدزو وكبند وبهسا مي المام والم بود مېراز آن نسوخ کنت نېرمنيت زکوه دا ساع د داه ابودا څو د رواي کر داين مديث طابو دا کو د تا اينجا و د دی للانځ پخوه وکلاا بن ما جدالی فولد کا حرماهد وروايد د د د مېروز آن سنوخ کنت نېرمنيت زکوه دا سام د دا د د د د د د د د د د د د د د د کاللانځ پخوه وکلاا بن ما جدالی فولد کا حرماهد وروايد مچنیر دایش از اسکارتا در این اور این از این اور اکرالالا توجیل الآوه ذکر کرده اند وعن العرماین که برعین سمارد ا بسيع ملاودا وبالمي تتتآنيصحابي استازا بلصفه وازكرمكنزكل كدؤو وآمده درماسلشان آزكريز ولاها الذبن اخاماا الحاتا لينجله بالآداز وليكرو بشام وسكون يحيم ومات فيمين وسبعيرض لسيغدفال فلدوسول العدوامن ربياد كينست شايعني جغراصليا للعنعلب وصلريغ فطيغوا ندفغال يركفت يمخفرن إعجأس ادشاكتيرنه ويتختآر كسنة خودبطنا فالعدل يجيع شبتا العماف هذا المغوان كان يروك خدايتعا ل حسرام نكردا ئيده است جزرا كيفز كردر برجسة آل سنه الاوابي واهقا بدو مدر شيكيين بخداسوك تتحتينول ركرده ام ودعنطت ويندكروه ام وهنبت عن الشباء وباردانتهام ردم ماانض لح الفالمذال لفوان مدرستيكا تخامرونهم وعظارواهم موت اصل الكفاتي وبرسيك خداى تعالى طل كزدانيده است مرشما دكر درائيدخا شائل كمات أمكر ما ذن ولا ضي مبدنياءهم وحلال كزداند. است مرشما دار دن مان ميثا زاد ركفته خزم وخسرج وماننآن ولااكل ثماده وملال كزمانيده استخدرون يومى يايشازا فااعطؤكم الذع عليهم وقيتك مرشدا بل كتأب ثما راج يكرز لشانت رخرر وسيساج دواه اوهاؤ ديتوا اردايه مديث راابودا ودوف اسناده و دراسا دوي شخض بت كدنام وي اشعث بن تعبذ المصبصي است قل كله ف بَيْمَيْن سخ كرده شده است دروي كدنية استان ومصبعي مجسيره وتشديدصا دمهمادا ولي وبفتي سيم دخفت صاديركمنذا مذنب بسبري البرى كام آن صيصارت ودرقاميس كفيرك مصيصر وزن مين نام شرول ست بشام وتشديد دا دومنينو دميا وحذه بم زوما جن بيساريد روايت ست حال كنت صليفا وسول عد ما زكذار دبا ما بيني است كريعيم جذا صلي السبعليد. وسلدندات بوم كروزي ثوافيل علينا وجيد بيتروت حرود وارج مه ك خود فوعظ نام عظه ملبعثه نير بذكر و ما دايند كردن سخند رسان ومؤثره قول بليغ اكذه يول وي مقصو درسد وباغ نكويسره وبليغ فيري كديبارت خود كرصيراربد فدوق ها العبون مشك ديختاذا كالمعظيم بنها ورف بذال معجد فتريثه كمساخنيم هوجلت صفاالفلوب وترسدوئ زولهافغال دجل يركفت مردى بادسول السكان هدن مع عطف مختع ت خیخض دروقت و داع کرد بل زنید فصیعت برهیکر دینست چیزی شنه و نکوار د و مرد کینتنی ست کموید و دالحاز نشدر و داع درحلت نوکرفتا مشود و محزون ميكرد دفاوصنا بروصت كوامين فيرون كبرن مواف تءول بايا بدوار زاز و دففال وصبكد ننفوى لقديهكت ومستصكيم تمارار برب زكارى وترس ارصداوالسمع والطاعة نبا شد و آیک مفصو دمیا بغداست درخرد می تشنگی و تواند که نبر و گوشته نائیسیسلطان کبربود چربی فقد <u>را طاحت وی ب</u>نافران و مواد و می از مقول خدد فافله من معش منكريع بدى رنزاكر درست كاكس ميزيدانشا عدازمن هذبي ك خلافاك في اين سائية اليرب الخامر إسكر الماريات ا متشكميهاكره دازاخلاف واشتارت كرويجفط تقوى مقول خود فعلبكم يسبنن في سنة الخاخاء الواشد بالميكل زم برمير خوصت مرا وسنت غليفهاي اكرابل شد ورسنا دوراً شد ودشاه **بسامان وبره ب**و د**ن طلان** غی *دمرادنج*لفا می دبهشدین**جل**فا می دیجه د بهشتدا ندو **برک**ررسیرت ایندن رو د دمرا ف*یزس*نست کی نوه این دار در برگرمهایی خود مجتى بداكيد وعقبقت منت خلفاى دبث دين ضي مدعنهم إي سنت بغيربت صل مدوليد وسلم در زما أن تضرت ضلي ليدها بدولية الدولية والعبدار وني درزما الدينا واجها فترومشهو كرشته ومضاف ابثيان شده وحوائ فلناس ووكر كم كآزا مجبت لغافت ابثيان مبعت بندارد وردك ومنكركرد دوصيت كرد باتباع آل بسرج فعلفاى التربيع إنا سرانشا ناودمول فيسنتنبى بهت واطعاق عجمت مِآن توان كردنيا كزوف أرائع أنذب لأآل بها لغدكرد در وصيت باتياع سنت ولمسر يؤتكوا بعلجف درن نيديبسنتس وسنتغلغاى سشدين وعفتوا علمها بالنياجان ومخت بنيدبسنت دندانها دا ويحكرب مداكزا فحض كزيرن دنوا مبذموار دنداس ولاحفاى وندا مناكآ بها طاخراس علودا خراست مقل كونيذ ومعنى نياب ومطلق أخر است فرآييوا باكع ويحل فاتبالامود و دور دار بدخود دا از كار فاي ويديد بشده وكر درنه التي مخفرت

اصلاسه والمان الشاعي الشدين بوده اندفان كل معد ثذيد مده في المائي ومنده معتاست وكل مدعد من الله وبرم عن المائي المستسب دواماحد وابوٰ داؤُدوا لنوْمدني وابن ماجد اين مديث ماييم *باكرس وايت كرده ا*ندا لااخنيا لعرب أكرا المصلوث كريس مت كرترين وابن عم وكركر ده اندفعي أزكزار ددا *پنه کننا خصلی با دسول است کمرفت از وظفا موضلاکر ده اند وغن عساله من مسعود فالخطلنا دسول اهدصلی ایستعلید و سلوخطا کعنت این سودکشید آنخفرت* المرلى متنه وضط داست الامراست داشا لغابيد شرفال حدالم مبعبل عديث كينت تحضرت حلى مدوير وصلم بيخط داكرداست كشبيدم دا وضااست ف خدوعن شمأ لد تيرشي خطباى د كيادها براست كفط وازجان جيري وفال هذه سبل وكفت إبحابها استعلى كاصببه فنها شبطان مبعوا البدبر زاريابها شيطانبست كسيؤاندم دمراكم كتاه وبرون مىروا زراه واست وفحا وخانة كخفرت صالىدها يدكاسوا مكتب را وان هذا حل سنفهما فالمعود الهبذيروردكام عالم سغرا بدكابخاه من ست راست كمه و دم ثما را يسميد و كينياتزا وكغراتي بين بهت كرولا متنبع كالسبيل خفواني مكرعن سبسبلد وبروى كمنيد دابها داكجيب وراست بيسيفه يغاديا وخلفه وطرق دائعته بريث ن كزداندا والهاشماراه و ور نرندا دراه داست دواه احد والنسائ والدادم ما كدد داين مديث ودرا صادت وكمركد درم في ا یاما دن عددا رخطوط درنظرنا مدهرب اگذورمدارک درنشار آیت حدث روایت کرده است کاک اتحفزت هایامدهلید وسلخطی سازی وفرمو داین سیل شکدا مدارك دمينر كرود بركا إزار برواز ده راششراه بسمب كرو دبيفتا و و ورا ه يوشيده منا مزارا فراق كمت بنقاد وسفرفه ورحدث صحيح وار دشده است بيكيز باسطايق كمددم بمغربه وشعيه دخوا رج و برسيه دمنجاريه وجربه ومشبه و ناجيه بعدا زآل بمعزله رامي وخوارج مبت ومرجد رانيج وبجاريه راسه وجرس ومشبه واتفريق كمرده وفرقه باجرا باسنت وهماعتن ومجموع بنشا و وسه فرفه شدانتن كاكركوب وكوزمعلوم است وراه خدااست و دیکیم درابها نیاراست و هر فرقه دعوی میند کرراه راستاست و منهد می وجوا مثل کمد کدارج می منت كهجود دعوى نمام شو د ربان ما يد وربان حقامينة المهامنة ومجاعت كايروس سلام قبل مده است ومجود عقل في هنية وتنفيط احاديث قأثى تمفين تذكر ملف صالياز صحار وتابعير بيجيا فيمر بعب مهم مرايج تقاد ورأي طابقه بودها ندوا بن مدع وبهوا در مذابهب وإقوال بعدا زُصدرا واحادث شعه لمعنة مقدير بيجكيه سرآن وزه واشان تسبرى وده امذازان وتعدا زحدوث آت لط صحبت محبّت كربين وقرم واستند قطع كرده وردمنو ده ومحدثه إصحا بمشهور فعصده كمدنا ومالا حكام اسلام رآبها افآده والدفعة الحربائ الهباربعه وغربهم ازانها كددرط فأيشان لوده الدم مربري نهب بوده الدو اشاءه ومازيد سكة أمدّا صول كلام ابذنائيد مذهب سلف موذه ويدلا ياعفليآزا اثبات كرده وآنجيسنت دسول صلى بسيعليه وسلم واهجاء ملف آني فمدّ بو ده مؤكد ساخة ما مذا ولحه في الم ايثا كالإسنت وجماعت فقاده اكرح إرنامها دخامت امذهب واعتقا دايثان قديمت وطرها بشاكا بالماع احاديث موجمل الدجليه سهوهم واقترآ بالأرسلف وحمافهم برظاهرت كمء عندالعرورة وعدم مستما درعتول وآرا والهوائخي دكران مخلاف شام تعنرله وشيعه وآنها كدراعتها دات برطريقة اشانا تنتشبث فبلسفه واسترسال أراوا والمراكم مؤده دستأئيخ صوفيا ينتقده وجمحتفقيل يشان كداشا دان طريقت وزناه وعباه ومرتاض وتنورع وتتفي ومتوس بخباب بخاوسري ازحل وقوت نفسر بورها ندمهرس فيسا بوده اندخِا كادكت بعمدهٔ ابن بعد ومكردد ودرتعرف كمعتمد ترين كتابها بلي فوم بت وسينج النيوخ شاك لدين بهرور دى ورشان و كفية است لولا التعرف وف عقائه صوفیت کاجاع دارندرآن ور ده که میفغاندا پل سنت وحماعت است بی زیادت ونقصان ومصداق می کیفترانست که کتابهای حدث وهمیش وف وسيرونوا يريخ معبره كدورويا دمشرق ومغرب شهور و فدكورا ندجمع كمنسند وتقحفه فما يند ومخالفا بهيسندكماً بهاداميار نداقطا بهرشو وكعظيف عظل جهيت وبالعجارسوا دخطم در ديرل سسلام فربب بإسنت وحباعت استءف ذلك ولغضف بالايضاف وتجنب عرابة عصب والاعتصاف والديقة لالحق وبويه ديال عن عدل المدين عرف فالفال دسول المدحل للدعليد وسلم لا يؤمن احدكم حنى كجون معواه نبعا لما جنت بداما ن في دي كارش الكاكر بالشربوا م فنراوة بع شربعت كرمراد شابعت است درعهت قاء وعل درعيا واستروح كال دنسليورها باحكام وي صلى السعليدوس وعيث حق وباعثهٔ هو میں مراو نفزایما کا مال ست والطبعیت و رافتیا ر دیراب لام و اعتفاد حیست داست مرا د نفراص ایمان ایمات و فرمو د موا ما بع تتغ ومنعدم كرود ذراكا نغاوانعدام آن مطلفاه كمونيت وكالنزنسية موجب جب وتواب زكالكنت كرموا باشدوما بعرحي ومنقا دامرا روايت كرداين حديث ومجالند وبرتشرج النته وفالالنووى في أو بعبنيد وكفارت ام نووى درجيل مديث غوده فداحد مت صيرووب أوي كام المجيد باست فام صبير وعن ملال بالعادت لني مغيم وفق زامي وكسرنو يصحا واست أمر آنحضرت در و فدمزنيه درسال غواز محرت وت سنته شيره و كم أنون بينة فال فالد سول الله مرفان لدمن الاج منالجود من عليما برمد رسى كرم اكريل سازاج و أواب نداراه و الهاى ك في كارسكند با تصسنت من عبران بنفص ه فلجود هم مشبيعًا بَى الْحَدِيم كرده شودكب بسبة وسَرَّ وكراً كمُسرِي الذاحرة على كاركندكان جني معنى جم آن عاملان الجسيدة كما ل وتمام حاصل شيود وبهم الي حيائ سعنت كمتنده ورواح

 وكسر

ر من والطال كيك

وبنده دامقدادا واى إث زياب سيكرد وص إبنه عام مدعد صلالة لابوصاها اعدو وسوله وكرك رجتى يداكد دع تضلالت كرد ص بنا والضا ورسول خدا والمعالم بعت صندكه وروي صلحت بن ونقوب وترويج آن است دكان عليد من إلا يخشل آقام من على جالا منعض فدلك من إوفداد تقرأ المدرّ بكنسل بزه مقدار زبها ي كميع كالمناح مبعث كم منك وآلى ربهها من مشارج نبيي د سنسرج ايخديث وسن و مآن و آخوفضل اول و رحديث بيريره از روايت سليكترثت و داه الغوم ذى و وواه ابن علجه و كالمبرن ا عبدلالعدن عروع لببعن جده وعزع ونعوف الفاري ستما فرندرد واوسكونت كرد مدند دارض فالفال ومول للدصل إسعب ووسلران الدين لباززالي اهجاذ كافاد ولمبيذ لليجها زئوام عبارت ورحديث وتشدرا ذفعيل ولكذنت الأأكداتني الالمدنة كعنت وآمنجا الالحازكرتها لركموه مرزيروه وست جأكراتني فترتانا سبع رود درآن منام بان ضيلت مديد مطرويو ووريم عام ما ربغ النصب مين ويما الديع فيما وتشرفيا والداع ولبعفل اللبن من مجايز د مِرَّن نِها مِيج بددين زره مِيجازوميكيدِا ورالمجا وسكره بارمبكرد د سوى و وقلتكظ مرشو د فتر وستولى ردندا بالفرد ف ديا درآخرمان در وقت حب وج دجال خانكها معفلالاد وبدمن وامل عبل مين مستركوم ورائدن وأزار ويضع مره وسكون واد وتشديد بازكومي ومبض مخضوص إده وارتدان الدبن مبثا غربه اومسبعود كامدًا مدرستك وربيدا نده استغربية تها وسسانجام است كربازكر ددخيا كذبو وضلولي للغرعاء ويخرخ ضكى ادم غربيا زاوهم الذبن بصلين مااهند الناس ف بعبدى نسلنى غرباتك الانكومياز ندحزراك بدساخة الذمروم بعدازم فارتسنت وواها لنومذى وينصب العدف عمروفا لفال وسولهم صلى لصعلبه وسلملياً فبزهل امني كما النعلى بني لع ما شكل يركز ما يدرامت مر فاند اتخدا كده وكذشت رني مرائل حد العل الغل النعل وافق ومطابق إكلي كمروامل الريك أليت كرحول غليريد وزندطا فاسآبنا رمكد كمراندازه كرده مبسرندا رارآنيد وكوسده وبتانعل انعل دصدو مبغراندازه كردن وريد الضلاما وطاقوالنعل ولنعل تذكون وسائل نتال شدورموافقت وويز سكد مرصف فكان كان منهم منابئ أمدعلام بنه كأكراد دارني سبائيل يحرآمد ما درخو درا بعنهما عكرد ما وتتحاشكا وا شده رامت س كركم ميكندان فعل شينع را وكفنا مذكر مرادميا درز وخديد راست يعنى صورت دار دكك با و ويشقي دا يرفع لك ذكر ما مغ طبعيانني شبي بهزاه است اه درزو وشير ركتها دراواست صورت له كان داردار خوت عدم انعطبي وان بني اسها ملافعة في على بلن ويسبع بنها خو مدرسي من ارائيا جادتك ربيغا دودونهب وتعنمفا صخط فلث وسبعبن ملذ وصاميته نداست وأيزآ نهاك ايان آورده انذورو مقبله دارندر بهنتاد وسدنب داصول عقائكلهم فخالمناي ا الميلينا وستى دما تمن و دنخ استندم سه واستفاد والابهت عل أيرك وقد اجينر درآيند وقول كاركه فوب نسترو اجيمطا في معنو السالط المعاد والم كريك بلطت فالوامن هى كفته نصحا كبيت آن مك بالمت بادسول احدفاله ماا فاعليه واصحابي فرمودا بالمتى مت مراكم مراكم بالبند وواه الغيمذى وفح فظ احدوابي وافدعن عاوية ودردوايت مام حدوابى داؤدا بنعاولينج تركبره است كتنفان وسبعون في لناد وواحدة في المجذؤ وهي المجاعذ المائبة ا ووولت در آشن و وخ اندوابل کت مت در شبط سری اعدات ازمت اجتماع آیشان رکواری و آبی اجماع کرده اندراک مت کراه داست بوده اندوا برجه ارت بزود می وا أكده است كرواند سبخير في احتى افوم و مرستى كشال منيت كريرون فوام أرمد داست مركز وهما كر بمنجادى عام فلك لاهواء روان مينو دياايث العني ركت سكندد ردك وبنايشان فيهواكم تنزق ت دنداً بها والهوجع بوئ عنى ما دره نعن وشوت وكينوانده استايشا را اكن خرب كابنجادى الكله عصاصد خيا كزرات مكندكاب حفاد وكلب بفتي للع صلتيبت كعامض بيشو وآ دمي أذكرنين نسكت ديوانه وستول ميكرو د برويض سدُه اينوليا و رابت ميكندا روي بديكري ونبترا نذكريجا نبيات نكاه كمند واكركمندفرا وكندو بطاقتي دارد وبباك ارتشنكي مبرد ونتوانذك أسبغرر ووايب كاي بست كعيرزد مادة أن ربنائه بدياه وستوادم كيرود واروي الوارت كينددرك وبي خاكر ومود لابع عندع في ولامنصل الادخلد باق منما ما دصامشر سير رك ومندى كما كمذور م كدات دران وتنبرا بل مواب مسام يعلت بجيت استركم صاميش مستولى كرددواع اخر دراروي تولدنود وطران اروى مدمكين ووكنفها كرعلت معت وجوا درا بالبوا وخا كيصاحب علت كلساراك بالريدون والأالزاخور وتشنبيره بين بالهوا نطوين كمرزندوتواندارا وستعنيد شدوم وماران بمرنده درما ديرجبل واور يجت حابي بندنسأ ل سداعا فية وعزاي عرض بعينها فال فال وسول المصل العصعكبد وسلوان العدلا بجمياحتى بررستك ضوالى تعابى كرونتي داست مرا وفالآمذ يحلب كاوي ستكري بالمتراست موكفت عليضاة بكراي وايضيب ومنقبتات كرور دكارتعالي يآبت رور را مرام خصوم كرداينده است كبه حرراً كانقاق كننرسبني و ثواب مؤد و مداهد على مجاعة ووست قدرت داهما واكتبى رجاعت است وأيركما بتاست دخط ونصرت صقعا لايل حي راار ابدائ جلق وحوف عداى دين وتوفق وي سبحاندرات إراز راي ستباط احتلامها ردر مافت حق وجوال خلاف كندومنفرق فوندزاً مل كردا مغضلة عصمت وسكية اونوست مفدام وفاسد كرداندا حوال اوبرد فأكردا زاتني أمخضرت حلى معطيه وسلم واصحا اورض للاعنمر ترآن يودندومن مشدن مشذ فتالنا ووكركمة تها افتدادهماعت مروك مياذسوا وعظما نداخة بمثيود درآتشره ودخ شداول رصنع يسعلوم مست ودوم يجاب ومعلون سنرآمه وبخدد دردين كنده دواه النحدندى وعند فال فال دسول احد وسسار أبجر روايت ست كفت كفت بغر بزداصلي المدعلبد وسلج منبواالسوادالاعطر بروي كندسوا دعظم اسواد دراص مغنى سيابي ست ومغني مورواكزار فردم نبربا بدخيا كرسيا وكشكر كويندكرنت وزيا دتيكزا ومرادحث ويزيا ببع آن الرُّعل ورات حانب فن فله فافع من منت في المناو وواه ابن حاجه فعن حد منط والمنطق فنع والمنط المست والمرعب ورحاست والمعاوت ووديع والم

ابن لعاصم في تساست نيزنياده كرده وعزائس فال فالدوسول الدكفت الرككفت والمينه بضاصل المسعليد وسلم بالبجل فلادتك مضيع ويشيى يريري كروان كصير كناه شام كني ولبن فلدك غشل حل وطال كزمنية ورول وكدينه ومداوت وسيع كيدا فاصل بركه كارع طبنم ستتم فال بتركفت كخصزت صل مدهلي وسلم راي مع وغيب ين كا ما منى ونىلكىن سىنى اى سرك من وارى رائىسىت سنى دورى ئىرىنى ئىنىت و من احسىسىنى فىغىلىسىنى دكرى دوست داردسنت مرامى تى وكشتن طريق وسيرت كسئ استى ومبعث واعث رآك ست وعزا صني كان معين في الجندة كسيكره وست دار دمرامات رام ورشت خيا كذ عار ورثره است كالمواء مع حقية ودرصينتا نثارت است باكذومت وشترينت يغيراصل سدعليه كسلم ورشعبت تتحضرت ورفتهت ادست صلاحه ياسطهي عاج كم كداك زفا الشددواه اللحمذى و عزامه برزه دص *هنوخ فا*ل فال وسول الله صلى الله عليه وصله عن عشك لبني صلحنيا دامني *كري يك درد ندوع كمذربنست ن زدف وامستهن وبسيرون كمد وأبيا* ادمىنت وتغصيره ن ددآن فلدا بيما مذشهبل برم دوداست بزد وثوار ب دشهر كمايت لمستاذ يافترنجات جد دشعت درآن ومعول كالضيلت وثواب رآن دواه البهقي كأب الذهدله من حدبت ابن عباس رض اسعهما وبنجائز ورمعض منح باين بست ودرحاشيان عبارت نوشة وعزجا بعن النبي روايت استار بهار إزيغ جرف واصلي المعطب جبن انا دهم وفي كرامد انحضرت صلى معليه وسلم ازعرض مسونه فعال بركفت عمرانا تنهير احا دبث من هجو د مغجبنا مدرستي *كما مي شنويم حديثها وحكا*يتها را ازميوه وخوست مقد مارا آن احادیث وصحا بات افتی کی نکف بعضها آیا مینبی ورای میزی کنویسیم مینی دان احادیث رافعال به کفت اتحفزت صلی مدیمی و می مطربی زجوم انلامنه و کوناننم آیستی پرشا در دین اسلام و در بود دی دینی آم و کامل کیخاچ مدبنی د کرنیا شد تا ازام که آب چندی مکرید و سنفاده نماید کالخوکت آلبه و دُوالنصافی در ترقیق غانوتورت درود دونصارى دافا دند درتيارت و دادى تباه لفد حبدكم فعالتجيل آور ده ام من وسترست را بيضاء نفيد وياك وصاف وركات ۔ *وشیہ دمراازا شبیاہ والباسس د*لوکان موسی جہاما ہیں حدالا امناعی داکر میپر دم**رسیٰ مُرمُ کنجایش نداشت اورا کربیروی من جیجای فرم او و<b>تما ن**م مردم وخ شدينه يسينهن دواماح مدواله بعض شعب الاندان وعزاب سعبدالحتددى فال فالدسول العصل تسعل موسله والحاطب اكركا بخروحال ادعل هسنداه کاری کمذازحت به ده کوسنت اکرح قلیل شدوامن الناس بوانه نه وایرنا شدم دم ارتشد که می و بینی در وی کمیریشدی زمدیعنی کمراه کمرداند وكرم الزراه نبردكذا فيلوطا وآست كدرا دعامة إزين شدوبوالن حمع مأتته است بغنيخي و در صربت آمده است كدورنيا يبيشت راكه كي اين شهرا يا وبوائق اورا ولقن يررد فا *آرْدانجا وعَشُ وَحَى وَسُر وخل لِجندُ مِ دَرَّدِيشِت ف*فال حَبِل *رِينَ سَردَى جا وسو*ل اهدان هدنيا البِومِلكَتْبَرِي النا*س دَرْسَى كَامِكَا والروا* ووروا والميارة ومدوم بعدازاين صال خوا به نود فال وسبكون فئ فرون بعيدى كنز آين رص ما مدعد وسلم آدى درا بنها ن بسيار بهت ورانجام ست كرميبا شد درحها عهما كربيدا شوغه بعدادمن بغنى غطع نيشود خراز بهت من مللقا اكرح بغاوت كدنقبك كرّت ودرآ وزمان نزما حيخاب يود كريط بقاً تقوى وسنت فامت خوابند منو و دواه المؤمل وعزابيع بره دخل منطف فالفال وسول العدصل العدعليد وسلمانكرفي فعان من نزل منكريمشود، امهد برسيكرش ورزماني ستيدكه كركة ككذادش وم كير ن ده است بدان هلك بلاک مینو و وعقاب کرده مینیو دا و دار آن منه مافی خاص علی نهم بعث برما ای مدیم با در ما نی که مرد کمیز دا داری منه می باین ده میک با ت مدان خات ميا مدار عذاب و نواب دا ده ميشو درآن واين درسنن دنوا فل خيات خوامد بو د والا در دائض ه واجبات رک حصورت دار د و تعفير كفيراً په را دامرمعردف و مهیمگراست که در را ما دخوت و فریب! ن ره دن به دچیق طاهرو د د دولت اسلام قوی دا مدا د وا عانت ارمسلما نا ای اصل و استماع و فول تح **متوقع ک**رما و حواد در تك المرون مي اعذر نك بود مجلاف آحت رنان كه كار ربعيط آنت أكرامذ كاراً أن بم يوجه و آيينسيات وموجب حرك و دواه المومن مي وعن الجيام المدفعا ڣؙ**ل**ەسولىاسىصلىلىدىلىدوسلىماخلۈچەسىدەسەيكانواغلىد*، كۈەڭدىيىچۇم)سىل نەلىنى كى*ودى*زىڭ نا*لااوبۇالى*چەل كۆك*ردادەت دىج شنيه وتعصب ترصح كنذ مزم بطبل ا وراندا زندنبا بحق الفرفوا وسول الله يشرخ اندينم برخدا صلى للدعل وساجعك بدل ونصومت كافران وارداست ما صنوبوه لك للاحدالا بلهم وفي وخصعون دواه احمد والترمّدة بحط بزعاجة وسب ونيرس ويتالي الما وحركم مي دندوكفنندن كابدارعيعي-منسند واكرعيسي كرمعبو دمضاري ست مجكوا آيات درد وزنج باشد كاراضي *يمرك ت*با فانزما و ماشنوا يجاميوها بيكه لها ضرفي لكَ لَكُ لَكُمْ مُورِي مُعْرَضِهِ فِي مَا يَهِ مِن مَا يُوكِرون مَرَكُون مِد كريط بي حبل وضومت مِ منعبد و ن الصيالا المام منو وريا كركار اعبارت وغريقلام الله مغي خايكس باي علاالمسككس والثان مدانذ كلغت والبخيرات باوجود البحض بت وجد ل ومتصيل ين م يكوندواً ورده الذكاري ويكران فتح المراة مين وفيرا در تسندالف كيكا وشركان بودايج ب كرد آخفت مال مدهد وسقماه واكعنت واى بوج وسط بال بودة توزبان في مؤد وعل دنو الدوسول المد وروايت اذا من ورند كيني يضاصلي له على ومسلم كان بغول و دكيم كينت لانشف و داعل بغنسك يونينسا ي و د بار كاب رياضات وتجابرات ثنا وكذف طاقت آن مارد والزام آن بفرخ دوسرام كرداندن آنچيم به كردانيد واست زارور دكار تعالى آسان كرد واست بيما فبشد دا در على آسي شود كيف ليوض يغالى بثما ووض كردا مذارا وشماراطا قت ادام ق كن باست و در ايندو ب*اذكر ديد ف*ان فيما شد دواعلى مشهم خيش دا عدع بمهم پرس برستي *و مخت* 

بدندكان بغنرع وباقحا ندكان ايشا نندور صومها ودرياصوم وبنتي يجيبا وتخالفها المفتنة يست تن كفت خدا دائيان خلك مناجا حرفت للصوامع والمد با ومسير آسينت كمير د *در کلیسای بها* بان دههامنده اسلاعوها ما کمکناها حالهم رببا نیخ کرد ایراک دندایشان خردانیدیم آزا داشیان دمراد رببا میشدد دم اوت در باصت دامیطا ا زمرهم و پوشیدن دلیس وانداختن زنخه یا در کردن و ربد ری آت مردی و کرمین یکوه و میا بان واشال که رابها بان وزا بدان امل کاب میکردند میرمنوما برکدا مثل را میزارا آدن هزداخ اعراع منود مذب*خ نخه ارانیان و حرکردا* نیم و دراخ آیت میزا میضادعوها حق دعابنها پسرهایت نوانستند کرد آراحی رعایت از دره اند کا مراحد را نخواری فرد شدندنى كها ائتياكا كفضت ندشن شكهاى كهده ونههاى كان وماميخوريم وى كوشيم واسابش كينيردين مديشه حان مكام كوابيت بالستركمة تار وخوابي آورد مدابا في محدكوا راصدق بنج مب ت كرمون وكداخ رخار مق مطلوب أست كلقال ولم كوله ومال بلافكو معالذ ون وواه الوداؤد وعن المد مورة رض ميترنسه فال فال وسول العصلي التكليد له وُد دا كه ماست قات رُنبِ شرحه ل و حوام ويحكروم نشاب وإشال سنجلال وسيرام طاب أست ومغ مح ومنابر وفعل اول ورجت مدران وفتقادك وطيتكزا وومواالمخاع ووام كردا فدوام را عأنشه رمن معلوم شد ومراد بإشال قصص موعظامت فاحلوا المحالة ل يرحلال كردابندهلان البغيم لكن واعلوا والمحكروكا دكندي وامنواما المنشامد وايان ريبتناب ومداندك كني وروضنا لاستاذات فاست اكرصيا مدان يرسيم واعبني واما الامشال وجرت كرمدوبنبية شويد باشال هذالفظ المسابيع ايتكؤكركر ده شدلفظ معاسح بهت و دوى البهج خير شعب الابهان وروات كرده است بهتم در كما تبعب الامان ولفظه ولنظ بتنفيظ فاعلوا فالحلال واجدنوا المحله والمعوالمعكم يسرعلك يملل ويرسنرك والدوام وبروي فسيمجكم اوق لاودامنوا بالنشاب وعسروا بالاشال عالجود است ولفط معا وينغى وسقى كاست وعنافه عباس رض استعنما فال فال دسول التصل الله وسلوالا وفلته امكام شرع مدنوع است الرسن ديشل و حكي ست كطام ويهوما ال بره بو دان او قائبعه بهم ما مبت وسِيروى كريزلوا و بن عبد وحكى بت كريدات تابره بود ل و فاجلنبه بس بنركز آن و كيروشواز آن واح اختلف عبد وطريس كريدات كاحرا وررشد وغلو فكله إلى عديمرب يا وما بحداد توقت كرد آ فطلب كن مشدد بوايت داكن دواه احل لفصل لميتا لشعن معاذ نه صل فا أخ لمران لىشىبطان دىئىيالانسان م*درسى ئىيطان كۈك دى سىت بىيزد دىريا ئيازا كەازىماعت بايدىس بېك سىنى*كىنىشى لىغىم اندك*ۇڭ كوم* باخذالشا فه ميكيوكوسنند يكرزنده است وادن كيرنده است بله والغاصبة وميكروكوسفندي كددور ونده استاز كلبن فرن والمناحبذ وكوسفندى ماكر كمت عانب لغاده ا الاست بهت واجا كمروا لشعاب و و وردار ميخو دياا زابهاميان دوكو ومعصو د نراكد بي زميان جماعت ومروين علبكه ما محاعد والعاملة ورثيما با وكدلازم كميب معاعدا واكرراا شار ساست بآكزيمة يإساع الزوجمبور بهت جاتفا قامل درم إعلام ا ت دوا ما حدوع لى ذد فال فال دسول لعد صلى عد على دوسله من فاد في الجماعة شهراك كرم الكردم احت دامند دركت برست فغ لم خلع وبعث ف الاسلام عنعنف يبتحيق ركشيد دبغذا سلام دااذكره وجؤد يغمج ساكن شنركه شا ميازقية كسلام وبنداحكام آن آبد و دبطه مكريرا وفتيآن نزآمده دميماني كه دروى جنرحلقد ما ذنر وبرطقه وركرون كوسفندول وارتده برطفه وارتقك كونيد واماحل وابووا ودوعن الك من احتى وسلار واستارنام مالك برياض مطرق وسال خال خال وسول العصلاب را و بن ان اسلواها منسكم بم اكنه شدام درميان ما و ويركوالنه كراه منيشويد ما دام كريك درمز زيد بان دوير الآن دويركوام ت كناب العدوسنله نه ته مذار سول معليه وسعم دواه في للوطاء روايت كرده استاين حديث ١١ مام الكت ورموطا كام أكم تأسب مام الكت است وموطامقه به من المدور مقدّ مركز شت بسر كهند متو دكه ما لكنافح معي نييت ما حديث او ل د اصطلام شهور دوایت نا بعی زرسول خدم الى مدهليه وسل دمعنى مفطع سير مرس كرده واول آست كريماى رسلانعليقاكويدكر مبني حذف والساداست وهن خضبت مضمنيرة فقضا دمعجتين من المعادث المثالي بضم المناشر وخفيف ميرمض أتمل و دوسيت وى اخلاف استاس إيهام ويدرس والونور عركف الدرصي السب وهجاكندك البي تفداست وابن عبداورا درطبقدا وليار تابعين كركروه وابرجل ف دركتاب تقات اورده ووى كفتركس دريهد رسول مدصلي مدعليد وسلرم دم وباوى بعبت كروه ومصافحة بوده امروا مداعلم وبعضى بطافطيف مرلضا وكفتاند ظال فالدسول العصطى احدث فىم ملجعة وَبدِ مِذِنكره دَمِيسيح وَمَى رَجِت دا الاوضع خلها من السندة كأكر رد الشندشد اندا ودرتعاد ومرتدا دسنت وجويط مداث يجست دا فع نت باشد به مقامل فامن منت قامع معت خواً به تو ونمسك بسند خوم فاحلات مل عذيه حايّ ورزد ليسنت اروا خاك شربهت ارنو مديرون عت اكرحصنه بودزراكه باتباع منت بيداميثود يؤرو كمرفيارى بيعت ورم كم ينطلبت شلارعايتآ دار خلاد كسنه خارود يتنت مبتراستان بأي ماطو مدرر ويمالك رعايت آداست ُرثی کمندمجام دَّے بُرک اوزل کندا زاکن وابه و وی سیکرد دترک افضا از آنا مرتبات اوت هلی آزار برج طبع وخترکویزمیرسد مغو و با درمن و لک و واه اجل و عن حسان رمن است خال و در وابت است ادصان بن مات كشاء وصحا بيشه در به واواحى درماي كرّ ذكركروه سنده است كعنت ما ابناج في مدرع في ومنهم بدر حرق يعتى اور ديرج والانت الدمن سننهم شلها كراكك شدخواى تعالى زسنى درديرات استانداً ق شلابعبد ها المهم الى بوطلنبرد بسبرا مبكرد الدونم يونسترا سنت رابوي نشا وزقيات وواد المادى وعناوا مبهن بسيرة ابع تقتص الحدر شاست بي نطير نا بع و وحدث ودرا بل كرسنا

فالفال دسولالمد منتابهم بسروك كنت رسول خداصل سدعليه كسلم من وفرصاحب ملبعة كريسة طيرة تجيرك زغداوند رجت افغدا على عدم الاسلام برتحتي مركة بروران كردن ديب المام چدد رتوقيروي شخفات واسمانت سنتامت واريك شديوران كردد نابي بسلام دلهم وقايس درنوقر وتبحيا تمسنرآبا وازباي المعام والدو يربب بتعطيم و نرويح سنت دحا والبهع غن في شعب للهجان وسلاوع لين حياس دمن له ين خاخ المن والمسلم النبع ما بند كري بابع و : وَوَازا بيتر به وي كذا حكامي اكدوا مغالعنى للابغارا واستنما يباوديض يتعال وربائدا ذكراجى وروثيا ووفاه بومالغيمية سوعا نحسساب وكلهار داورار ودقياست أزبري ويختصاب وفخت دوابذنال ووررواني ينجد إرده است مناقن مح مكناميا معلامينسان الله مناولا بشغ فاللاخ فكركريرو ككذكنا بيض كراه نشود وردنيا وربخت كزور وراتش بت مثرفلاهنه الابداب نيتروانه بخصرت صلى مديسهم يآبت رافمن لنبع هدلت فللهبنسا والإبشوع مركزكريري كذكراب اكرسبب بإيت ممتدو وببخت كرو دحاصل كمذولوت ونيا وآخت ورشاصب ويرفي وميتاست ميت رجى سعادت اكرحدست تواغ كردة كرنكنج وينا ودين ضرت است رواه رزين وعزابن مسعود رضا مدعنان ىت ئابىمى دەكىغىج*ۇ ياصلى لىسىمىل*يە وسلىغال كەنتىن ئىدىمىنلاصواطامسىنىغىما كردا نىدەات مىداتىغال قىقىددىنا لاردا ماتىخە دراداست و د واحکام تسرآن تصوحال امراست وعن جنبنی لصی اط سوران واز برد و جانب آن امراست د و با رهٔ شربت فهما الواج فعی در آن د و بارهٔ شهرد با نوه به خانه وبردرتا پروسه است نوق شندوعند واساله واطاعاع وبرسرا شخصی ست دخ اننده است مردم را مغول استغیموا حلی العواط سی دیدرا را مولا مغوحوا ويجزو يدوفون ذلك دلع والاي آخواسذه وكربت بلعو ميؤانيروم اكلله عبدان بغير سنبتا من المك الايواب بركاه كقصد مكزسذا ارسنهٔ فان که نشه بدور را زآن در او دور دور دورانال ميويدآن اعي و عبك لا تفغه واي ربو کش اين درا فافلتان تفغی فليد و مرد ترکت کي و آن در راسد آ اورا واكرميدرآ بن عذا باليم كمنتى دروى تعرفنه و بشربان كردائخصرت صلاف عليهوسلما يشل الدمرا داراً وجبيت فاحبوا فالصواط هوالاسلام ببرخه دا و وكفتُ لدما والأوجبيت فاحبوا فالصواط هوالاسلام ببرخه دا و وكفتُ لدما والإ طرقي سلام ست كدبراياه بهشت ما و دان سيرسندوا واللعواب المفعلة عما وماهد وخردا وكدورنا يكث ده كريرد بها رآن فروشته افعالى ست كرس إمكروا بنده است خداتيعا پئو والمهضاه حد وحالله وسان کردار پردههایی فرومهشترصد تا می خواست کرمیان نبده ومحارم بستاست کرازآنها نکذر و وفاصاح با دوارنده اس ازآن وأزجارت ستاز احكام وي جمازوا فالعاهي على وأس المعداط موالفرآن وبيان كروكدم ادبداع كدربرراه ست فرآن ست کمیخا ندمره م دا براه رست واناللعى فففه واكيوانده استالاى تسرآن موواعظاهد فى فله كل مومن آل بند دمنده ادجاب خداست در دل مرمين وطبر آزاتف يراز كبك كرده كالهاجم يكندوناا يزبلث دفرآن ودنيد به كارتوال آمنت كدراه منها بيرونشامناى راه بيان ميكندا ماقبول فآدايات ونپدىنېرىت دن مدان ورفتى او ورسيدن بقبصو د تبوفيق آلمهي و *ەدا بدا نالهام مىكندو در داه ى پىدا آر درزفا اسد* دوا ە د ذين روايت كرداس *جديث دارزي بازا بهي*عو دو دواه احس والبيه في خشعب الاجان ورتوت ردآ زااحد درسندخ دومهني دشعب لايا رجن لنواس بغتيون وتشديدوا ومن سمعان كمسرس فتح أرجحا ميت ساكريت موكمنا المؤمذى عندوبهجذ بروايت كرتزني س بهمان ۱۱ فد ذکر حضیمند و دیکه اینت کرز مذی ذکرار داین حدیث را محقراً داتنچ روایت کرده اندام مدوسیتی وعزا ف صعود رضی درخه فالهز کان مد وكه سنوالمبر ودراه راست رافلبسة فنهن فلهات بسرما بيكرو دراه راوا فقداك ذبك الكيجينيق رعام كذشة لمذفافي المحلي وتمن علبه الغدنية بريدر شيكي زندكا اليميركده منيته ورات لازفته واتبلادرد مرام بنحزا امرمعو دورز ما بعود وباتا بعير كعنت ومفيحت كرد ومراد مر دبهاصي برا داشت وبزندكا ولإمان ما بيجو درا مزصحا بينيا مكركفت اولمثلث اسحاب مسلصلي المسعليد وسلمكا فوالضل فسن مالهمة النهروبها يادان محدا ندكربود ندفاضل الزارك وإنيانت دريايت وابدها غلوما ونيكر كالهنتادروى دلها واعمعهاعلاه دورانديشة زارروعهم وافلها نخلفا وكمرازروى كلف وتصنع وريا ومراعات سوم وعادات كدمتعارف ستسيان بردم وسجلف آزار جؤد نهنب وتكلف مغنت وكرفتزكارى ييؤمو د ج ديج دحودها ون وشكلف بينرآسيده كارى كروو ولإسندا دماجت وبروك نطا فمت اخنادهما وولعجد في فلبه ولا فأحد وبنه دكز دانيكا غداريقا لازباج عبت بغيرو دصلا بسطيه وساى رد مستريم عي ينه ليل مت وافضلبت والحليت صحار بعني و ن رور دكار نعال ازميان تمار خلائق اشازار كزندوما باخت علوم شدكدا يثا بهستر بنباتي واخيا داست بوده اندوج ام يغونسس اشيان بالخانسك الموارد بالبت وأيان قابل ترولا ئق ترخيا نكد دروآن محد يميغها مدا ادجعم كلمة فالنفوى وكانوا أحقها واهلها وبود ندسزاوارترولأن زكلب تقوى وستح ترمرآنا درآثارا كده است كريور دكارتعابي نظركرد درتمائه ولهاى بندكان ويأفت والمحمد هر وش زویاک ژبیه نها د نود منوت دا درآن و یافت دلهای محابه داصاف ترولائق ترسیس کزید را ی صحبت وایث زاوای **جود ملاپر ست**یا کئیمیسی مخط غيند وكآنها كديادان يزبإنسده مرمان يحدرسول مسصلي مسطره رضي مسعنه وحمؤ درسائه ترميت وبوده وخدست كروه بانندومنود ياك وصاح نستره ومبردة كال زسده باشدىرىدا ك شائخ دا مبندكه درمندستائيان يحدد رصرير تنظرا بين عصب كم جنوت وي ملى مدهله وسلمها كدم يكدد و كومنا في باست دومنا فعا جؤ د معيدا زنزول - تقاد فاعرف الم فنسلم مين باسيدرا عاشا الضلاليث زا واسعهم سورة توريشعين شده وازميا ايخلصان حداكشته وخفيحت ورسوب شده بو نديغوذ بإلىديم بهوءالاحر على تزهم ديروى كنداث زاور ويدرنت ن باي ثيان ونمسكوا بما استنطعتم من اخلافهم ومبعره مخيئت در زنيد بآنچ تواينداز ويها وروشها ي بينان فانه كانوعل لهدى المستغبم بسيدرستنك بو دنداي ن رواه راست درغايت رستي حال سدابه سعود ما آن رزك وعلوشان در دين كوننم صلى الدعليه وسلم دري وي وي سروو

رمنيت اوين رمني مبابهم مدراص شدم را يهست و دراي را من مثر الأحدم او را درا درا بي معود رست ني يقين و تسفيم مدكن در ماي المان و دواه و دبن وا حارانع والتغللب رش ويزاين وسول للدوايت استأدجارك آود وارزيع فيضا صلى للسحليد وسكرينسف فمزا لؤدع النؤااد ودبيت فغال بركفت عموا وسول المس عدن ه نسيمة من المؤود اين خرابيت از وريث فسكت برخا يوش شدا تضنت من ارعيه والمخبيل بن أيره دايت ومركم نواند برخ اندن كرفت و وجه وسول العصالي لمنهنبروما تأكذروى باركة تحضزت حلى دمدي وسلانعا لصاب كيشت أعضنب خنال الويكو دمنى لمصعند يمثلنك المتواكل يركهنت الإكويمرا كريند تزازنا ويكر نذكان بينى مرى توقيتي مغلى بغظ دوصافا فالكارشت ما فاي حا وجد وسول الكدني سين حالتك درروي مبارك غيرمذا بدداست صلح المسعليدوم خارنياه بيجهم كغذا انضتم خذا وخنزر مواحنسها وضبناما ععدد مأ واضحت يم نخذا باركج وى رورد كارما است وبا لاسيلام وبنا وراض شديم بابر وعجل فلبا ودامنى شديم تجيمسه لي معليه وسلم كم نيراست فغال وسول الديس كنت نيم بزدا صلى اعدعلد وسلم والذى غرج لد سبك سوك د كذاكر الما ده میشود و د درخهسیده در درست ولوکان حبا واحدک مبولی لا مبعی داکرمه دمهی زنده و در میافت زمان میزی *در برین سیردی می*رد مرا دواه المل دیمی عتد فالغال وسوليا سم السعليه وسلم كلاى لا بلسخ كلام الدكلام النفي الكرام الله بالنفيك وكام مدائنه كي دكام وكلام المدنسخ مبضد مبضاو كلاجند انتي كيد بعض و مبعض انتج تينيروت يوحم شرعي بت بحكى دكر باي صلاح كار دين وملت وآن دوتي يست باين من عكم بست وبال كرابي عكم اين مروع بو د واست و در واقع تغیری دَبدهی منیت و کیمچ جسلم دَّ ما ول ظاهر معلق بو دا زِمان و قت چان ما ید کدکویا تعیرث دوننج رحیا رشم هت ننج کمانب کمایا بحديث وتنخ مديث كمثآ في ليك فيا مراي حديث ولالت دار دكر تسنج بحيثث كما كتا الزنبان دي رب كرمرا و كلام في البست كر بطريق داى وجب اشدزبودا البصديث النوح است والداعم وعزامن عويض ليعنما فال فالدسول القصلى للسعلب وصلرا فلحا وتبنا بنسني بعضفه ابعضا كتني الفؤات برتى لعديثها كامنخ ميسكرد مندنع عن الهجولم منفخ كردايندتي آن جض كالعض واكدادا قوال وكننخ الغرآ كاسف كردايندن احاديث باشتكا كابروبا وسم فركور ورست كمق واين هديث انتجا جهيث مابق بأشدو عذاب مغلبة للغشني عنها وقيح شير بينوب سيبك ذاحدا دح دصحابيت أما دحربم ونام بدرا وناشب شهور شايكينية ه و زنام او و نام پر داوخه لاف سیار دست سه و در آمنت که ذکر کرده نشده و دازا باست سندان سند کرده در شام و و فات مین ان فال فال و سول العصمالي علبدوسلان العدوض فوائض مررست كفداى تعان ومزكردان يعفل الكوائس سن فلا مضبعوها برضائع كردا بدوي وح مهمات فلا مننهكوها ووام كردايد معض يذارابين شكنيومتآزا وسالغ كمنددربارك كردن ومتآن وحده دوافلانعنل وهادبت حداراب كدريد وتجاو ذكنيدازآنا وسكت عن اشباء من عبر النسبان وسكوت كرد انعض خرا وبيان نفرموده آنهادا في كزفوامين سرده باشد كرفواموشي بروي وابؤد ملك يمت كرد وأسان ساخت لاربرشا فلابنحثواعنها بركارش كمينده نيرسيانة ما ووى للاحآد بشالشلانه اللافطون روايت كرداين سعدين دا واقطني والقطن علاسيتان بغداد وارقطني ننبت باورست بإلاما والمحديده فألكت كنا مبلعبل ومادوم وياست كرمتعل ست بمتاب وسنت واكبح وفشراست بباوى ومتعاصديها ويعلوي كرموقوف مت معرفت كتاب بينت ت وَنو ومرف وخاك وعله مع وميت ومقا مداكني شعلق است اعل واضلاق وعقائد وابينا بمرعله سعا لمت است وعله سكاشفه و دريت كبعيدا زسلوك طربق حق وصد ومها فاكتسبت سنكشف كرود وموفت وات وصغات واضال في مجانه وها بي معنايد وأبي اعلم حتيمت وموورانت وانذ محرمديت ميكا ما لم بعلم بريمل كند آنچه دانستده خوا نده است ازعله طا مررو زى كردا ندو بجنندا ورا خدايتعالى علم آنچه ندانسته ونخوا نده وگردنه و اقتوا المتده مع كما تعدير النارت ماجعا ت برد وسكد كرنسبت تن وجان ويورت ونغواست واحاديث وآنيا ت كرورشا بطر فضيلت أن وار وشده شامل جرابي تسام م إتب ودرجات آن المصل الآول عبدالله معروفال فال دسول المدصل إصعليد وسلولغ والحامن والحامن استانعان والمري وسنربيت دااك چه بی باشدطه برازآیت آیات قرایاست دلیکرد لال برسانیدن احادیث نیزواد دح واکن ، وح واکن شنگروشترست دحا طان و میشا را مذوحشیمانیتکعنا **چندا**وشده است برکا د ربها نیدانی حادیث بطرن ولی امور باشیرو بعضلی آیت کلامی در دوار ندکه خید بهت فائد تخشید بود و دانست می می کدراد واشتر شدن به للاز بغيل جامع الكل فد لكرنما زاحا ديث انتصرت صلى الدمليروسلما زرة بديل ندب منى تأود وكررسا بنداز مراكزي كم مروحد واعن بى اسوائىل دى كات كند دخرد بسيد بكي بشنو دارنى اسرائل ولا سيع ومنت كذابى و معديث كردن الأيان الدار لميُسُل مكى وجرب لعنياط ومفايت انتسال سننتقل دحل أخذ ضابط جون سابقا انتواندن لادبيت ونوشتر كالعضع كرده ونوموده بحدك كم تحير ديها در كاردين و دوكرا بخدد كردست وربت بزينعا كذوه فساله اندار بابران انصور مبارك الشاف المالية ا بشنوره ما دیخدیش کیدن از نع واحکام کرمنوخ بسته ننه نیست و درک بایشان آبات فرسیب و و قائع جدیست کرمیتا فاقع لیکرد واکردر روایت احتیاط و **رسیون تل ک** 

ما بدره دنيغ منست م مقعه وحرث وابقاط است واين ب وسعتي ار در وبسس كُذكفة انده م محدث ضيعت درفضا كاموال حار است كذا فالواوي كذب على معل ا ٨٥ صلانا ووهركد درون كندور من وآني كمنزام من استادكندس بدكه كمريعا بي شست عدا ازآتره وزخ مقعد دمبالغهت ورشع لنعضع حديث ودروزي نحفرت صايا مدهليه كالرجدراى ترعنيب وزمهي بالمبعوا ماست وازح إكباراست وتعاق وا مام محت رج نى والدا الممحد مع كميزا واخر كموزيهشته ورجائل حكم يخاو ذما ده دق*ی پوضع حدیث بعقید برگزیب و ترسیب بخرنکر ده وار پز*سین کهااست وی گزنت که وضع مدیث ور وایت موضوع حرام *است بگردیب*ان وضع و وا ه البخادی و کمیسی والمغبرة بن شعبة فالافال دسول المدسلي المدعليدوسلوسره ومغروك وصحائ شهورا مكنندك كف المخزت على سولدوسلم ف حدث هي عمل بفهوا حدالكاذبين كركه حديث كندازس كعبي كدكان سيبروك آن صديث درفع است ميراك نسر كال زورفع كونيدكان و درجواب أيست زياك وباغ كاه نسرك شرك شداورا دراشاه شكذب شركيت و دوز رآن بري صنم با و في آن مرد و روايت سن مبنى طن و بفتح بغي او علم سنطيخ المبغي المنظ المراد و ور عدم وادروابت صديث بعتن كلزب كأرث رطابو وطركين كطعيست وبعبغ كفته اندملكه باحمال كدر ، وشلهه درآن بسيندر وانبا شد وصور نتوان كرد وتفعيد كلام كذاكر ظن خالب درجان صدق لم شعط زاست واكرد رجائ كذب بو دجائز ندد درصورت تشك جوار وعدم جواز برد ورا بروطا براز كلام شنح بن ے وزیر کی و دانائی می خند دران ومیک مدویات يمن برحا الدمله خعوا بفطها في الدبن كريم يؤابد حدابته الى وين يكي افتنيه كرد انداورا دردير ففس بعيرتا ولاتادرك سكندمعانى كباب وسنت دا ومرسر يحقيقت مرادازان ففدودا صل مغني خ وفطنت دست ودرع فنشرع فالسبكر مرعل ماجركام عليوا غا انافاسم والتعطي ونميتمن كوسمت كنسنده وخداميد بدم كراسنيوا بدوبر ويخوا بدا زخة ومنسم دردير باغيان متأن عليه وعناب ببردة رضاي تتنسب فالأفال وسول العصلي الاعتلبد وسليا لناس معاد ف كمعاد فالنه هب والفضد لردمان كابها مذمان كابها عطلا واستره يغيم فادت نددر مكارم اظاق ومحاس صفات وانعازه استعدا وجهرو ت كاستعدا دو قاطبيت آن داردكد دروي بعسل و يا قوت بيداكرد دوكاني د كرستعدا وطلا ونقره دارد وكاني د كرتم و مرسر ويوند وخ وهرفئ للانسلام نيكا ليآدميان ورجا لمينت نيكان فيث ننزو داسلام يعني پركيمقبضاي ستعداد و فالبيت ذات ورجا لهيت بنك مراج و دونت داشت وصفات نیک داشت و کار نای کیک کرعقلا و ابل عرف آزایسند ندم کرد بعدار در آمدن در دیس ممانی پزمنها ت حمیده وا فعال كزيده اردى دچ و آريب رقيعا بليت ببغلب كنروح استوروم غور بودي كنطلاونتره وركان خاك ممزوج وخلوط مياث و ومعدار ورآمدن و داسلام وكدا ورباضت آلایش بدررفت وخاند سند و منورهم ومعرف ن شنورکشت و بهمان ستعدا د دیج د آثروصفات را قران خود در دین فائق آمده قول وى دوم وافا ضهواه وى دفتيشوند وعاديب اموزند وصاحب بعيرت ورآن شوندا أرئاست اكد دردين مدار بحساعلم ومسرضاست واكرثرف من و الاست ذات آن مع باث معتبرت وبي ألى عتبار نفارد ولهذاكفته المدكوضيع عالم سترازت رين جا بل مبيت حا فظاعلوه ا وبرور كرور وصفرت شأه بركم فهيت ادب الأمق ضرمت بود دواه مسلم وعن أن مسعود فال فال وسول الله صلى إلله عليد وسلم لاحسد اللاف ثن منيات مدكر درم وكسر من كالاسدروا بودى بود جم مسفكونيد مراحجه انجاع بطه بست كدار دورو البست كآنجه وكري ا دا د ندم انربات دواس حائزاست ا ماحد كري ارتازة بي د وال ىغىت غارست ما ژنبو · ) نەسنىدان دىكلىل تىخىصىص فتباط بىن · وكس كاكۆ درېرصىنت محمودە تىبارنىپ كېسنى كال عبار داېتما م وشرافىن وقىغىلىت بىن دوصىنى تا كانصفات نهسيا ومرسلم إبذاكن وكسركوا شد دحل فاها ولعمد اله ولهروى ستكدوا واوراضاى تعالى الى صلىلند في المحن مريحات وي تقام آمزد را بربلاک کردن و حرف کرد. بآن بل در طاعت و فرمو دهٔ خب احراز کردان حرف مال بطرتی راف و در نامرضیات و بلکه منبخته برای بلاکه و نتیمها بلاک انت رت ست بج له دمین فی مثیدار دازان چنری ۱۱ دری و سرخیات و دحل فاه ادر ایمکٹ و دولیت دیکرکہ دا دا ورا خدا بی تعالیکت را بینی جادین بوشیری باختیجی بعا ومعلها يرتهزوع كمنيد يرسسكم يكندسين مردم راج تعليم كندآزا و دراكرُروا يات الافاتنية لكرم وتاى انيت يغيج رمينت كرور وفصلت كالحار كوالعبفة كأخوكو شدند وتورثبت كفت كروايت اول افتراست متناخ علبدو كحذابه يربئ مضابئ شند فال فال وسول للصلى مدعليد وسلم إخامات الكنسأ فالمنطع عند عله چون بمدوآوی رسده بیشو دازومین توار باد از بری کرسک خواندما زور وزه وچووز کان وترسندا کاردن کمان سدمل صد فلنجا دعد نمی صدق روان کیمبر وج المرو باني باست مانند وصفا وسبلها ي فيرزجاه وحض وسعدور باط وماندان في كذبيان ودصل ال دروي اليهرة وبيا مداوهلم وبنفع ويد معرك نفيكرفته يشود بانتجابيم وتضنيف عكد كمتابت وامتاخ نيزوا مدعم اوولل صالح مل عوله بافرز لمريك كداركد هاكندا ورامعدا زرفتل فزارع المجون وزندان وي الده وبوج أتعده است زاعل وشرده ك ثواسات بوج مس سه و واه مسلم وصنه فال فال وسول العصلي للسعليد وسلم فغنس عن يحض كريد من كوم للانباك كهره الي وآسات د مدد ووركرداندارمسلما في مذوبها ما زاندويها في ساحها والدوه وخيا كذكر اركووسست كراه كرده باستندنست العصفند كومانعن كرب وطلام فيديدكرداند خوانیعا لهازآ نکسس ندوه دا زاندوبها بخ شدرت ومن دیرعلی معسر دکیراتها ت کرداند کار رخصی کددر دشواری فاده ماست خاکدوامی ربکیدن و مافت و موا

ا دای آن عاخ آمد چنی و بد بدر مدان و امراا داکسند باکرا درااست زوی خب دو بخشد با مهاتی دید تا و فت آسا نی دیدان مدین للد بنا والدنونه آسان کداندروی وسنوه سلماس فوه اصدفيا لدبنا والامنوة وكركي بوشصيب ملازه اور وكندا ورايابوث عودت ملمان ربنزا بجاوبو شدخرا يتك ودا در دنيا وآخت والعدفي عون المسلح اكان المسدق في في المبيد وضائ تعالى دريارى كماد ن مبنده امر المرتبذه وريارى كردن بادرة واست بد نغ بهروه كاشد ومن سلك طريفا ملهمس هنده علما وكسر براي لأسل كمندور ومهلى ازمادم دين اكرجا مدك باشد با مرا دبطري وحرار وجره وسعرازا ساريج الم وتعليرونصنيف سهل عدله مد طويعًا الحالجينة أسَن كروا مذخراي تعالى *وكمنسرا بسب لوك عل قا الحرامي ميوي شر* جلم اليوفق دلم رائل صالح كرسبب خلصت كرد د فالجنمي وم تي ببت في ببوت الله ووابع نيا نيدكروبي ورخار ارخابها بم خلاميني خاريك ملون کنا ما بعد بخواند و آزا بطرین و ر د و وطیفه سید <sup>به د</sup>سید و مبذا د سوند بلنهم و بخواند آزا با ک*ید کر* و تعبی*کرنسند کو د کررا و بحث ک*ز سرا كمد كمرخوا مذان و درست بضرو دراست كمسرود اصابعني ياصنت مديست نيزا مدايسة قوم بة لاوت و در بهدي ما السكينية كالكرود وآيد راشيال وام الجرفي المينيان قلك مراب استرات وينا دخف اسوا ارد ول مدرد ودوصفور مع المتدست و با دمیکندانشازا مدنعالی درمهان جمعی کرز دا و میدمعنی ملااعل از ملا کُرکه هربان خاب مُدّس کا درنسان می کرز دا و میدمین ملااعل از ملاکر کرده به میکندانشان امدنعالی درمهان جمعی کرز دا و میدمین ملااعل کرده به میکندانشان میکند که در است. بعصبان بعيم يكردند ميت سبنرم وصاخوم خواندبار ورخلوت كنوبي فيب جسد بيثيه كوب وزاز رشك ومنابقاء مدعله لمدجه عبد دنسبه وكسكريس المختطع لا مینی پرکتف پرکرد درمل پرچنب دمنسبطالی دار دجرا بیقصان کمند بیت بندهٔ عشرشندی کرک منب کرچ می که درایراه محلان برخال پرختین وعنه فالفال دسول العصليا بعدعليد وسلماناول الناميغ عجب بوءالفعه بدرش كختير بردي يحسكركرد شودروي وزقيامت ازحت مدم گرکه *لاح درع*ا چیرالسنشنه که مردی *بست گرشته شد در راه خدا خایی به به او دهنرت پرود و کارتعلل و تقدس فعرف معشد پس پیش* نست ودراكر وعطاكروه و دربعض منغ نغريصيغيم عواول مجير استنجب وايت مغيضا بيرشناسد ويغمت صدادا واغراف ميكنداكن فطال فاعلت جنها بيريخ در راه قوفال كعنبت سيكويدر وردكار معالى دروفي كفتى توكار زائير وموالا البي ضايهن ولكنتك فالملت لان هال ويح وليكل زاركروي راي ما يخلق و ما مرواواتم يــرست مغلى مبل مستحتير كفرنسشد ويافتى توعض خ و وحبــزارى لم نودا ايملن كرازم ج طله بنوام معضعت على ويجهد بشرامركره ميشو دوليمنك ت وي كدك سيدا و دارز من رروي مركب بده بشود حلى الحضي المناقر آا كما خافي فيود درانش دونيخ و دحل مغلول لعلم و كرمرد كم آمينت علم اوعلمه و آموال آثا وقوأالفران دخوارز فالخامه صرف فعد فعرها برتجور ده ميثوذا ورايع شياسا ندا ولاخلا يتعالى نعتها يحود دايس مثينات وي الغميه الماليجا مغربيط مجيع دراسد فال فاعلت فيهامكو مدرور دكارتمالي سرح كاركروه تو درسكركذاري أنغمتها فال معلت العلمة علمله وفوات فبال لفؤان مسكور آردا مؤتم عارا و بدم زاوخا رزم فانعراز بهر رضاحة وقرآك افغال ميمسيكوروى تسال كذبت ولكنك معلت اصله لبفال افك عالد ودفي كنتي وليكري آموختي علم الكبرندوج ر توعا بي وخوات الغران لبقال انك فادع وخوا نه وكراً الفته شو دكه توخوانندهٔ و آنی ففاره بالسيخة بر كفنند مرد مان زانرام مع منعب علي وجعه برله كرده يود شود برزم برروى وي خي المفي في للنادية الله نوافة مشود ورتش ورحل وسع اهدعليد وكرمرد ك فراخ كردايده است خارتعالى روي وزي و ئاف لملال وداوداست ودادكوزكونها بجل كلديمال افابئ مبغعرف مغيا ضعيضا فالبفاعلت فيها فالكما تمكت من سيبراعف لنبغ جها الااند نرد نکزشتم ببرمایی اکدوست میداری توکده بشود ال درآن را ه مگزگرهرف کردم درآن این صابی فی ل مکنبت و لکتات مغلت لبغال هوسط دخیر وعبد مراهني فئ لناداز ورازتم معلوم بيشو دكركشيدن نيارنده ورسوا كردن مثيرو دراز راست دواه مه ولكن بنبع العلة فببض العلاء ولكره زميك وموما بريدن مماسئ لغاله مبئ عالما كأكنع والخيكذارد وباينده مداردسيدعا بيءا ودردواين لمهت عالم يسنط قيها خعلى ه دؤسا جالاسكيزمبرد وسيان وم ما بلائ ارؤسا بعنهزه وتنوين روز بضنول مجة رئهس معنى مرومرود خاكذ دردوا يشخار كآمده وورد والتصيار وساتيح ِدە مىشەندخافغابنېچىل*ېپ قىتى پىدېندىغا دەنش فىست*لوا ياضلوا بىرىم *جۇڭگراتى*يە جرد كوازاكرا ومكيند منغن علمه موعن شمنول ادكهار ما بعين أمد وثبت وعبالت وادعل على يهت را بعادت ف التصنير الصلايد والمدوسل وريافة وليكويرب ينت ده وكفته اخييرون منيت كمرّا كددروي كسي بست كروفع كرده ميثودا زا بل آن باكن شغيّ نازايشا ليست وبودوي خي موفع ميضعود واذكبالمسي

<u>اسیل</u> اثنادالیکا

بئها لكنت ثنيق كافصيله يعبس سعود بلكالناس فسكاخ بسره ومياس يصعود تذكير كمرد ونبروهم يتسيزيو دمردم ما درم دونوثيثبز فغال للدوحل كمنتصادكا مردى جااماعب لمالي كينيت عدار رب معود است لود دت المك فدكون الى ومراتيز دوست مدارم كاستى نذكير كردى وادا در مرروز قال كفتاب سعود احاايه بغنی من ذلك اكا دیش در تیك شان بهت كه بزمیدار دمراه زير سه در برره زلف كوه ازامكوبن كه با خوش ارم كه لول كردا نرشا ملوان الخوالكر ملكوعظه و مبر ريءه دربيابه شاداربندكنتره دوقت نشاط ومحاتسبل وعدم الالكاكان دسول اقتدخياني وبغيرت اصلاحه علبه وسلر يخولنا لمباتسه ورياده الابيخلت عفا ت بالمشغني لبد وتؤل نجائ مي ولام منى متنافرات ومنعند دراص بغيط لبكردن زينيت وحاص كايع وكاه يرسيدان وخرك فتح رقا ارو ديست خياي كونيدندا وتفقدحال فلان سيكندو تبخرنان وبيجلى لامريسن وانفاتيخول وتخون مرووبكين مغى است وبعبض تجول بجارى مدار والدين كدوه اندمنوطلب شه خت حال نشاط آيشان درحال المان اشد وروايت شهو ومترك درصى آمده تؤنداست بخائ جي والم وعن احتفال كان النصل احساب وسلما وانظر بجل الحقا تُلْتًا روايت سنازانككنت بود أتخصيت ملى بدول يوليدوس ويكينت سني الإزمكرونيداكر سرا وهي علهمند عافر كرده ميثود وي شهيشيده سنود الكاف زوي فالما ان ماديث كان والمستدوك المادة كستراد ولا تجالك المنتي موللت تع فقربوا فا الن على فرونسا عليم وجون ي المركف وسع إمري وي المركز باب ن سلطهم مُلتَّاسهم ميداد دابيُّان سكرتاينِ ميكونيدكرا دا يا حا ديث جي<sub>و</sub> دنعل مريج معلوم شده است *دسلام* داد گخفرت مل *دويت خدود ما داد گخوري كيا ديش خ*وجي ه بصديث دا در توجايست *يکا گذراد آنست که يسلام لويل هيذان يک*وت اقرم *اخرشو د و درو انطلبند دسلام ديرابي هيست مشعابف وسغون بستان دوري انگرايي مياست ايگام* وبآحدك زوايشاك يراداذ دفست كدن رقوم وقت ممتداستاناه ل درآمد في الوزايّدن قرجيه يُزّاك اس درايك الركيب دو و بارسلام كغننده وروي كطلب ندبادسوم الميخنت واكل نديه بدركشت ونخهب سبت دواه اليفادي وعزلى مسعودا لامضادي الاسعود دكايت والاسعود دكوعه إدرازي معود مفني سنارشهم وظمام محاس عنة ين عروا لانفاده خ زشه روزدك ست فال جاء وحل لل النه كنت اوسعود آمر دي وي زيصلي إلا معليد وسله هذا ل بركنت آمزيا فدا مديع لي مررش كه بازه. لامجول ذابداء واماء بزناندن داحلا زسرتوت سنري كماني برخاه ملني برسواركر والصراؤشترى يده فظال حاعب كدى يسرف مود أسخصنت عمل وهليدوسلونيت فأثج لشروين كانترمان تواج تسديده كايكرد خال دحل كركنت ردى باوسول اعدافا ا دلدعلى ف مجمله من امريكن ذا زادك كيروا مكدا نداودا وبربها ودم شترى خطا رسولها لا در كفت بني بنداصلي المسحليد وسلم في اعلى خوفلد مثل الوفاعلد كرك داه مايد رخري برم اعدالت اند مذوكنذ كاميرو والات في ومكون من وي الك شفرنيلم لمست ايخدبث دادرك بالعلم آورد وواه مسيلم وعن جرمي فالكتابي صدوا لنها وعنل وسولي العدر واستار كُ ولائم اخلاق دم يسد المونين عراورا تسبير برعث عم سداد كعنت بوديم ا درميا زُرو ززد بغير خداصل مدهليه وسلم خاءه ويوهو ( و بآم مّ بمبنا بي العالم وكيم ويُرون أمرين المرين والمسيم كليري خليات بين وسفيد واردفيا مجاع باشداوا لعباء شك ويت يا الباكنت وما بقي فيزيع وازهيربت منعلل كالمسعوف ممشرع دركرد وإخت عامنهم من صفواكرات الدنسك مربو در معدادات ما الغيمكندومكور والم سازبنوائينم وى درد غرب واياب خمدردكر فلهل ورآء آتضرت مل دولي وسلم درخان شرخيج بنيرا مَربعداددا في وتحفر بنو دومزى درخان فت فالموملة فاذن وافام برون دمود الااكاك وأن كويد وكمشرار وسبرانا وكعت وكررا وزولا اصلى بيرخا زكمذارد التخضيص الدوليدك لم نشخطب بينخطيخ اندخال السنجانك أتيت اجا المناس إنتواد كامه وما يقوكرت يدروروكارخود والإستريان نام والملذى خلفكوم اخس جلعافي آن بدورد كارى كريها كوشما والنكذات كما يختى تركيب فدائيا كاب ود ما فلاوال ودري ب وكالقدى ورعات مؤارهام بت والآبدا الحية المتمو ددموركاشريت ودرقتن كرتصدق خيريت وآنك تباريهت كانقوااتق والمنظونعنوما فلقت لغد بيبسنرميضا باوبا مدكن كم دينونهم حبش فجرتياتها ى ڧ دجل دوكۇنىنىغىق تۇمت بىنىل ماضى دىجىن مىنىزىجىزىم ئۇربېرىق دىركىت ئىكىسىنى مەستىنى كىلىن دالىردىكى يىلىنىدىك دىرد هدمن صومه من مسلع وممن مسلع يمزه ازد بارخ دا زربيرخ دارجا يرخ دازيما تأخ دائيما نتخ و بهدم جديا بدوبرجان دست بآيد منى الولد بشن فو فآكذونودنف فكنداكيم يبطنسه اباشدفال كفت جررا ومحدث فبالع وجل فالامضا وبصوله بركورد مودئ والضارمياني اكركا وت كفند نعيري فها زديك بو ت وى زبواند ا نست كذا بل فله عوت عميتي مع اخ ا مركف وى زبرد استراج في تامنست بدائت معتفا يع المناس بعيدا ذا ديدا ي شفر وم درا و دو ن صد قات على السا كرمين والمعام وبناب الكذيهم مدونوده المورد في معامها وكوم نسخ الفائم في آمه توده ارطهام معامي المدارز مي زرك ولم زار ويوحف وأجت وحد وسولا ة الكرويه وي باكيم ينجف ما ماصلى إعده لبدوسيلونيه لمل مدوش ميكرد دانوشما لي كاندم في هبذكو بأكروي بم مكاوتم بيهت إبر إفظ دا ووني

ردائيت

صطكرده اندكايضم وسكون المهما وضما وبنون بعدازوي وابريا ووسفكف اندكي كافي دكوي كددركوه افنذو دروي سمركرد ووديوظ في كددروي وعن بل كالمهار موصفعود تشبيه رويما كالمحضرت است ملى درد يعليه والمروشي بصفائي أن كورك مع كرد دوبعنائي روي كم وظرف ما شده بعضان أكرة ابل صديث بهدج مر وكرارده اندوس وج ديم يضبم وسكونيال معجوفتع وبالبعداز وكالمي وحده ومشهور مهيج مبرج بترم كرده قاضعايض وآزا دومعني كفته كانقرة زراندو دواين للغاست دروج جروات آن دوج برمزراندو دوتنبيداد روى سارك ما دورو بوانيت مان فغال دسول العدبير كمنت بعيرخداصلى مدهلبد وسلما زراى افضل رديكه اولآورد صورا وبعمارة بته وكروندمن من الاسلام سنه حسنه كسكتنب دوبياكرد دردير بهان له وروشن نيك ادرمردم فلدا بهما وأجمز عل بما من واست والبكن موفو كرده وقواب كركم كاركرد مآب سنت معدار وى من عبران بغض من لجودهم شع بالكوكرده شودار ثوابها بايث وجزى ومن في في الاسلام سند اسستها وكيكران ويداكودرسلانا بن داء وروش مبكان عليدو ذره ما وورد من المهامن بعد من من ان بغض من او داده شيء شدرو ما دكما مآن وشن باركسي كادكندا آن بعداده ما اكرُكُمُكرده شود ادبارنا لي ليثان ينزى وواه حسيل يشرح اين ديث دوص ثما فارباب لاعتصام بالكباجا لمده تغذل خسن طلما الإكان على لن آدم الاول كمناح نصعها كشدينيشود بسائنسى طوكرك الشدريس وم كختير بسرو دنعيدان كناه خوال يفسك شدت ليوم خية كهي ت كهبا در مقل ادريني دم اشارتات مبقة كنتر على الموار التي شوع البيد وسند كوهد من معادمة وزود باشدكه وكركنر مدرمياتيا لاديش منيت الإدارة زامني في عاب ثواب مدنه والعمد أن شاءا عدنعالي من بسرتوا مع الايركز كراب السيالية المنت المنعم الثاني في من والعمد أن شاءا عدني المنت المن چالمسامع لالى دداعى مىيى دەشى دواستاستان كىرىن قىرىرا تامەلېت كىنت بودەم نىشىستىلابوالدردا، دىسىدەشق كىرواق فىقىيمۇكىران كەياتى خەسكىت كىستام بنهد شاق بن كعل مخاءه وحل ففال مبركدا والدرداء دامردي سركفت ما اما الدوداء الخنج بمنك صنعد مبنذا لوسول مدرتيكيراته وامزار ندر ينمرف واصفاطة لجلهت بلغى انك يحتل مُدعن دسول العدازجت تَيْدرج يشى كرسيره ست مؤكدة خرسيد بلي الإنغيرض والسحليد وسلعا حيّت ديوفال فاني معت وسول العدكفت ابلارده ويرم وثيكيم بتنيده ميغيرف الماصليان عليد وسلم يغول سيكفت من سلك طويع المبلب ف دعل كركم رود دايي اك *وع الم الازعلوم دين س*لك للدم وطريغ أمن طوف اعجذ خبر وأو داضايعًا ل رابى از لها ى شِت والصلاكة يتضع اجتعنها وضي لطا لد ذوي ودابجت كضامند يطالب لم مرطالب لم راوضي خاج كنيت است ازليجا نبط انقيا دورج ع برجمت والغطاف ومكم يهم وطل على يطريق صل تعريض عالى ست بدول يدار دخص ماطا ب على منا يرحال زما في طريق على مطابق من من يركم المنظم من المنظم و واكدان بري التماع على خانز و له كينه وطواف الديكر بياليا في سراك ست ما يرض خيخ اليز طائك راجيًا لب على در دنيا است يا در آخت يا در مرد و والداعم وا في العب خفول من السموا ومن في الاوض و بدر شكاطه آرسا مرفض عله و دعام يكند مل ك وبركد ورسال ليستان ملاكوم كرد دريوا باست ملاكا النفي والحبشان في حوف لملاء وآمرزش خياب عام ايا ورميا نات بزناجال كفلندكداد تما ييوانا ساست وليكرخ ضبع فركوا بهاوالثارت كوسا أسماج ركيت علمام كيديمه عيشت فهيان درآن ستخوا كزواحشده استجميطون وجمريزون وسب دعابه بإعالم وعلم أأننت كرصدها لمعلم بت ومب حزي لاصافعا كميت كرصلاح ووجود وبقاجي مقصو دونو لامع في برشت برور وكارتعا كي هرضفف مرعا لبعمر استغفار ببت فزاري بزي كدوامل يكددوار ويخ بشان وازبين حديث معلوم ميكرو وكركنا فاجالم منفورست بشغفا رابان ميزاسمان براورا امنا واستعفار والميموان فضال لعاله على المعلى المع كعضغال لغرلبها لمطالب دعلى سائرالكواكب مدرند كيفعوها لم رجا بيجو لصغاه وشب جار دميم تبرا أفي لاكتبند كردها لمراماه تمام كم فوروئ مرجا دركز قراسي جوأن فائره علم تسعد لي متهم ساعلاتستغال مى بعبادت ستعاد قات وى عمور بدار بيع فالدُّهُ وسن وكارات منوده وصف وتعات ماشتغال علم تسبير وتصنيف وخوان بنمايد وكاروي أمشر علو ويربيروين ا نشرور وللتنال آن دردين كثروا وفرونفي آن والماترون مرتبت لاحرم ضل مي عيادت بشترو دخيا كازاءاديث وميرضوم مكرود والالعبل عيور وفذا الافلياء وبدر تعريبها وازاح بغرنب كعودين وإنشاذان اغفي ندوخودانيا حب عمار في في وعائك فرمود واف الانتباء لعربو د ثوا حبنادا ولا درهما وبرتسم ينجان وارت كردانيده اغرمين يسترك والمتناسس مبدأزخ دعاين كدن ولاونددم واطفا ودفوا العداء وتمذا ثنانبارت كمطرافن أحذه أحذ يجنطوا فومركئ كفت علما وتوكرك كزائل كفت نفيم الذيره سعادتنا يأواكست يتخهركعوا بتقوكم نصراء بكيكوازو كضيتهام اوقف كزود باندكازك ووادا حلوالثومذى والوداعجد والنماج لذوالدادى ومها ماكفومذى فلبس وكتبره أم مذى دا و يميث اقيس كثيروميجكير رفيس بهت خاكو أولف ذكركر و است ويحاري زاينجو و دريا كيثر او رده ندريا مضرم الحلام يست فيكوركم الوالدر داوروات كرديما ولانعكفت إواما يإمك صحامب ومندك تبابل عص كرحد كلال وست كركروه ثدير غيفرال الساعليد وسلم وحلان دومروا حدها عامدوا لآخ عالمر كانهآن دمدوعا ايرت وديموا لم مينى يسيره شدازحنوت وكدام ازيها فاضترت فنا ل دسول اللدب كفت يتم فيرا صلحا بلدوسل فحسال لعدا لرحلى العابلا

كمفنط علااد فاكرففا جالرجا جمزفنل اببت مادناى ثماخالا مكردكاين مهدا نعاسناه اففلآ تحضزت صلاحك يمله يحسلم راملا عدرسار استحصوصا وكفاز برادال بتكونت ينبضوا صلى للدعليد وسلمان لعدوا عدل لسبوات والاحض كالعملة في يحوها ررتني فيدادوث كابي ودراتها نهاوك ان منام وجددو خه وحدثي الحويت وناما بس وآب لبعدلون على عبل النا أس الحني برب بدرو دميزستد زيقل كمندره مروم خراميني حرويمت وودراثهم ت ومتعدى كردد والفيزم بشرارها دت كرفيرتعد لميت دواه الليمه نهى رواية كرداس مديث رابا بلان و ذكركر و دارم إرقيمته لا وكركر و مشدند مرتخصرت اصاله يعطيه طرد ومرد و فعال وآور وكواحد مشرا باعجارت كفت رسول خلاص بعيد مرح صنال لعالم على المعلم العالم على العالم على المعلم الم لا محذد دبي اوتنا بصحاليت بسريره أياك بن انسته خرندا كوتيمد شاست وازعلا ونضلا دمثده ست دواه المؤمذى وعزابيه برؤة فال فال وسول السصليا بسعله وإزبرحاك ويركب خودقول كيندوعل والبيكند ونظرا فهكيندك مدرى ففيروخ مسكويد بعص بزركا فكفتا لنكاكري مخرج فازمار ويسطا مي ببنود وبهما يبخ فاخذاه فوقيه وم ره رامنان رصاصتر ورستانيات وينا كان علازا بالم جارم ىت ئادىياعلەن تېرىنىن دادىتىنى دىستىكەدان وارىپ كىنى باخلاف ئىخاص تىلمان دىلى ئانىلىغ ئىدد ئاخلاف ئايى كارنى كارنى كارنىڭ كارنى كارنى كارنى كارنىڭ ك دوكن وتسانده ازكت شكررسند برادم اجاب كركون واركيجواك كمص كماركا شأرجست وموالواسه للقائد السأ كالمؤان سسرعي عدوتو لمحسسه من شدوها ه المنجم لمذي جه وفالالنومذى هذا حدبت عزب وابواه بم بزاه ضلالواوى بضعف فى لىعد ب*ٺ ميريا زنزي بي جرويت كرده ا* دورنزي فتارج يت فرست ودرصيت وعنان عباس منادعهما فالفار دسول المدكف كتب نعيف واصلا المسعليدوس ويشعطان زنبرادعا بداكم واد مغفيره لي سنك داده شده است و دافهم د دبرقفطن مدارك دمرار دال يومي مردلي وتبيوان واكدراد عالمامحام من ثريت وهاصيل انغ ليجوز والايجوزت ببرلا مدييف رخوا بديوان والمرش والمسترك فمذشخها ومعصيت وستحلال فيؤام افعاد وكافونوا بدلتيت يجالاف متعيين نداه م اص غرب على اسلم وسلمة وماد معياد ريجا على بت كصرور في قت مسلما ما الهت شلاج ن داسلام درآ مدادت برويج ونت صافع وصفات وي علم رنوب يتايان أنأ جيجه نيت مازد رامدوجب شكر موضق علم احجام صلوه وجوائه صال كدوا حجه ييتعلم احجام صوم وركاه والك نصاب كرديد وليم مشرانآن ومغل نمذعا صافت وجرأن فواست عاصيره نعام فآكونة المجتمع قوا محام زوشوايهت واحب كدد وعلى بلالقيام في حيث كدروع ومعاه ومعوف فات نتوسو واطروتغاس تعيف لنداه شك ضيتك جوابط ق ستعدد مرهايت كرده شده استام عن تعبض قرقي خوابد باخت وصدت داميان قوتي سيدانوا به شدويا بطرق واحوالي الميم ترج منوالسعادت فدكور شده است دجا بذكريت وحزابه هبراه فالمأفال دسول اعدصل المصطب وسلوخسلنا لامجنهعان بخت منافئ دفصلتا كيمع نيتورد دمناق حسن يمت والاضاري للبرا كي من مستعنى أمور وشن يك ويمين لصل منهاه راست مياينها في المتعاره كرد مدراي مئت كان وروش كي كرد فرط وخشا في ويطافت دردرافيت المكا يره متسود وضيح توص سلاله البيايين وصفت باشد وتعليفا وتنديدات وراما وبغلاف ين وصفت بفيد وواه المؤمذى و ديسن نيزه الدادم فيرزدكو است وعن إلنوفا ل

وملأتكذه

ع ارفياس ا ازابشان

> . مایعنی

۲ واماد

فال دسول اصصلى بسعليد وسلرم بعلا للعلمكان كمناده لماحقى بركلا كنطول شامط يماء دوركان لاكذ ثناست ويوشك اه كذشة وكاء آمرز بره شوديم بشاناس كده امت الكاله المال معل من المدين المدين المدون والمدون والمال الأوج كراز لاربي كراز المدود وأريك والمرج باليروام المام والمالم مالي والعادى وفالالؤمذى معلكا تضعيفا لاستاد وابوحاؤوا واوى بيضعت زنبى دين مدشنى كروه وكفتكا بوداؤوك ام دلي نفتة ولهارث استاذا باكوذوقك ول رئه علافطر صلى دفعال منهوجون دائره علوسيع و بيضايتك السعلب وسامين سشاع عاعل يركزريس ومنودا والمجريدة والكيمة بتيروش كالطم البح ووالعبمة بلجام مغ فاديحام رويت وددال ترة جزور كاست كان كالزاعل بالشارك أزاد فأنع مجيارات فاجت المجاوعه ما تتنا معادي ودواه احدوا بوداؤ دوا لثومان ودوافها بن الل معاين شرواست وشاوى المام وى دارية و تراف و داوز و و النام و دويات و المنطق و المنطق و المعالية بلمع خلليا لعلم ليميا بخبدا لعلماء بروطب كمذحوراً ابراء كمستر كلمادد يجث وكفتكوى كلم يغيغ ودالاربار وباعلما ومباءت وخاوث فايدموان اولبما وى بالضناع كمذعا بألفيخوان ما و درّ كانداز دايشازا ا وبصوف مد وجوعا لمنامسي لبيد ما زار كاكروا ندر دمهاي دم اميري و دوحاصا كهذا وارماه وحرف كرأزاد كا بداراغ اصطلب داردد وكرداه واصليعالي وإكترج وزخ واكتكر حبلت والبيعت شوفي زرباو واعريفن الدمعذودات ورواجي كمفاردخا كأدرص شأكتده اشارتي ملافح لقشده است وكفتا فاكيجون بروروكا وتعالى خلاج كامرى شركين وخ زكة منحط ستساحا وشاكروا مذي نيقيار واعياد نعني الفنها آيرها ن ورد دان مربوع دا بین کور وجو دفردند و میدر شوت درمرد و دن <mark>کونده که واخته ارسکه کوسل و دخ</mark>ت نمایندهیند در وجود عاد مید اکرو و ، انتون اختا و موجود از مین از مین از و ما انتون اختا و موجود و انتون اختا و موجود از مین از مین از و مین از می اتيره اكرتيفي وغابتاك بلهرومني طال مده كرودازا فازرك وتعلمنا العواف إلى المالي وفالانسكة فرموده اندا تبغ فيارد ونسأل سوالعافية دوأه المؤصل بحدابن ماجذ عنابن لحابس عليدوسله ص مناحله المبغني مبوحه الدكري بايوزدعلى انصنر على طلب كده شود رابط فرواته مرسوا كهي ورخا . بنجيو في تخووج المدنوا فاراده مؤد زامنيت كآن دوللنساع دماحقركروانند بيت يارمنوي شرح نياكه بهرو ذكرد آكزومف رزرا رميغ وفتربود بامراداكنت كالزعلمات فانعله من وكزاوبيلادنياسان ذخصهنا شدصداد كانتعم أبصل بافشدوا نطوم مبعيجيدو كمروبه في وطالب علي وكدد يحصيرا مهاوءوض فافيوا فسام عسدم بربيا مينود وميكفت كامن بلة دنياسان منطوم ويرا وطبي شلاسخ إيمع ظائن وحلمانيز مقل كرده والدعر لا نبع لم والالبصلب وبدع وضاعن للدنسا ناموزدا وعلم الزازا وعلم ستع بما ارديا دارخا دلال ست كيكوه الخار فواتك ستأدك اكتروبلت انتصارطل علم بهت دراصاب وونويا والاشرس زما يديغ إدرزيجل وعام محودم ماشد ورمزئ درحدث فما الاعل لإنسات دصدركماب وأصفعه بعنی دیجها تعنیر فاست کنتیر عمولی امنه می فرس بدو طام حدیث میانداست در حوالی کسیان در آمد ریشت بسرم اد در آمدن شد مامنون و محلصان که اصلا عداب مسید نيدها كوشل ترا ولادراحادث كده است وبعن كفتراندكيون بندكا زادم عشربها رندي فيوش فرشت بشام إثباتن نندنا ازيموم وحشت لاحتا مرموق واصطينه بت يجت دناي كرزكوم كرود رواه احمد والوداؤدوا بن مأجة وعزان سعود فالفا شاقةت كرديرا بتجفان ببخش محدما شدومغل يخالهوه وعلومنسذات وزيادت محت ومرودات دردنيا وآخت ميفوا ينضارت ونا وضايتنا لي شنه وكالمهم مفالني ثنيد كلام والمحفظ ليم إدكوت ووعاها وكرد آور دوكا وآ شن كردىعداد ما وكوخرتيت كرارة نذكار واحاهعا وكمذار وآزاد درسانيديعني بردم بمخا تكشفيه جذا كما امت بعينها رسانندوج د در ار دارندهٔ فقه کوفته است مدی که فقه تراست از وی به ت وإيهديث دلالت دارد ركز كونع لصديث باللفظ ما مدو درنقل المعنى علما واحتلاف مند ع حلات وحاذق دست معرفت متعضیات معام و سرار و نماش شادات و ما دحود آن حل الغفا اول و خضرا و اصفرارت خاکارت دارش است و درو تو ومذوخ لربكح دشت خفاف والغافآ الضقف است ثلث لايغل علبهن فلد مسلور حضلت است ككيذوع اوت ميكند إ ىت لەھىغىلىدا ئىجىدىنى خۇا ئىدە نەمىنىچا دىرىنولى دىنى كىسىم يەھەرىيىنى كىسىنىدە دىمنى يادا كىنى خالىل ھىنى چات دىنى يادىنى دىنى كىلىرى يتومن خانت واله كايران ا ومشيقي ستك درشرج فكور بستكن حصلت كدامات كالخلاص العل المدخالص والدوجل العضد الدوآن نظريم عدور با بالمد الم تعلى العلم العدخالص كالدوجل المطاعمة فرخ وعون يزدوا لنصبعية المسبلين ومدخ يؤابي وخازدتي وسلما زأوا حاست كرون ايشا زاولو وجلعته عدوسيم لازم كرض جاحت سلما مازاوبرون يتباد وليآن فانعظوا

رونا الم يكوكري كدورا بالثيانت وراء المدمع بي عبش برد وآميدوا مجلت الزام حماعت است ومن بنتي ميروكر آن برد و روايت و وحز ايكلام ببرنت للغل كجلام سابق مني نفرانده براكنت كيون رغيب كرد راولي كنيشنيد داستا ذحفرت وي دكركر فآنخدمقوي مؤيد آيا بشراه اخلاص عمل راي خداد فسيحت يو مهاعت ملهانان نوداداس كزورصول كنرو واتهام نبزر ووطي كفته كركلامهابت نوطيونه بداي كلام است ومقعد دادا بايمين كلام است تعظيم المرتبد والشفق فلي أ دُواه الشّاصَة إلبِه عَيْنَ المعضّل وايت كُراين صدفُ الاء مثاني ويتوريغ *ل أممّا أب يتوليت نابي ع*ودو دواه احمدوا لمؤمل بي والوداؤ دو والدادى عن زمدين فايت وروات كدها ندَرُان يجكران زيدرُني سالاا فالمهذى والما داؤد ليربذكا فلشلا بغاعليه فالاآخوه كأكزان يجكران زيرني سالاا فالمهذى والماداؤد ليربذكا فلنسط بعناعليه فالاآخوه كأكزان وكركزه هامناس كالأحجز ت وعنلن مسعود فحال معت وسول اع*دان بسعو دكفت كشيد مِنغيرِ داما*صلي إعدعل مدوس عه زد تار كودانىغدا يَعالى دى اكشنيدا زاجر لااز كلام بيم بسايد آزاه خيا كاشنيد آزا فرم جسلغ لوي لعمن سامع بس باكسكير هٔ اَلَ مسنى جِيثِ بَهِضَمان حدثيتا بِي مُست بالكَ تفاوي دربعض لفاظ واقع بهت د واه النوم فري وا**ن جاجدا** عن الحيالى دداء وكغية انكة كرورطلب حديث وخطاوتبليغ ويخوضيا بينطا لمرمز وجهب إلى وادى كبت ايندها وصفرت رسالت بناء صلى مدعليد وسلم ميري وكرودنيا وآخرت الله المرمز وحزا زعباس كالخال دسول المدصليا بسعل بدويس لمراه فأالمحد مبشصى أنما على خريز كزير يريز كردويا اذمن كيويزاك مبدانيد بقير فإنسي كادور المأ دروغ ربست*ی رمینغیتی* فن کن میعلی منعدا فلې فمنوا مفعده حزا لناوس *که یود فع ربند دمین میه ود انت پس طیرک کی*دو ان از مین میم و مناور از انتاز من مندم و مناور از انتاز مندم از انتاز مندم از انتاز مندم از انتاز *درصینیاول ک*نشت دواه الغیمندی و دواه ان ماجه بین نانصه موروحاً بولیریک کود *در نزرداریا حراریکام را*کاتفوا ایجه پیشی بی ایوماعیلی وعند فال فال دسول آ صا إلىه علىدويسار من فالنه الفران يرؤيه فلينكوء منغيل مزالنا دكم كم كوير درتسترائن رائي عقاد قارخ واكتر مناخ دواشد المدير ويكروا في سيخه ا ازات ونغوف دوابد ودروات خيركم واست من فال 1 الفرآن بعبو الكرير يونوكن دروان عافله بلوء مفعده من لذا دروا ما ليزم في وعن جنده بغبجهم ومنموال وفتيوال نزائده ماما بوذريفعاري ت وليكوا بفركوه كالميتاوست دمناف اوكزاست و دروجي مواضع فرشترشده است وجنب ع يدايسكا بزمها مبت كرويهري ۰۱۳ م نوی سیران دوی دات دارند و حذر فشری نزد کتاب مکوریت و کفته اندشه و آگست که دیلقی بهت زنسری د درص نینجه صابح قشیر کاست ما دین صدیث کدام کمآن ایس سراد ام عرفال فالدسول المسصلاله على موسلين خالف الفرآن وأبدفاصاب فعنال خطاء بركع يددو آن ويخرك زدران يشرع ويرصوب كذودر ياميتي ضلاكردية بألاجه درواقع يتي قنوالي تفاتي فأدا ماجون درتصدوطري آخطأ كرد حكوضلا فارد وائن عكسط المجتبدات كالرجيفطا كندرصوا ليست بعني فيراح وقواب وكلام زميقا تفييه دار دمجراً أيتسايست وما وياض كرج كذك وادخ بمدريت بمعنى خنيقا لاتكراع تفرير يدرنساك جبزت التصابي مدعلية وسلم درست باشدة ماوي كذور في الكوركة والعداد البراك ويركة والعداد المركة والمدار والمركة والمركة والمدار والمركة والمدار واين شبط وافقت قواصر مبت وقوائين شرع درستاست والكيطرو وامالنوم لنحى والوداؤد وعزلك هورؤ رضاريخ فالأفال وسول العصليا المستعلب وسلمرا لمواء يحريم سيعن ببيد هنجيل ضريعيه ماراح بست مرور شيب ما يايدوان سنادماني داردود ويعضرا ضافنة شده است فالهمع النبي صلح المستعلبه وس سندادون في المرآن كست عرور غيب رير تا زميك تنية تحضيت صار مدير كاكتدافع و ناقص كنيد در قان وهال وزاع ميز دند در آن فغال بركينت آنحضرت صايد عليروس انماهلك مزكان فيلكه هفأ بإكنث ندكساني ييث إزشما و ذيدكريا بصفت كمدض وإكفاك معد تعبضه ببعض وندكآب خدادا بعض زابعبض بداكرون ساقض الآباتك ينمالف آن يتاست وآن كالغابن ادخلط معفرآ بايتاست مبعث مدم تذييبان تحكومث برمجل ومبدف يضوخ ومغنى والنسيانت بقول وكدفور ووانما نول كناقبا ما *دود د نامه است کنا حث اِگلاکتصد ویمیکند بسین ا* ملاتکل بواحیط مسیص*ص مرکذ یب کمید بسیر آزام* بیض علیم شده خطولیا *بر*انی مابنداز *کنار*ی ما مدان مسركوئدومان كمنيد وساجعلني فكلوه الحتالميه وكنجذ غانيد وزيدعونما موان بركسيار ميرازا مداننده اويشي اسدنعابي ورسول وصابي مدالي وسع والعضا في الذمراو ومشدورهصاحت بوده اندوآن لمنت وكسش وطي وبلوزن وابل مرققيف وبربل ني تميهت اورده اندكاول كروا فان اشد ملعف فيمث صالى دىلارد ما دوي ن رباز و تبكلمدان فى كەرتخىن تىسالىدىلار سارىن خوت فاتىلىغاس كەنكەردا پەردىرى دىپ داپر شەكەركىس ماغت أدنا ولميلومني فيما وجوانى كاله وفرمسا صف عدده لمونيا يدوسلادا سلام بغرساد ولرربها ن لعنت دادكد يدثوني تبليرا بي كوصدين واستصل عفرفاروق معني لدوني المعام عند كمرده بو دوامركر دمجوا في الخات بحبت شابدُه اختلاف مردم ما كمد كم وتكفي معض ومن اونا يا ذاك لغات كجيري اننگ دُسنن شد خريك و محاب ويا قى ماند مبعدا ذاهيا في ارسيد تقراء سبع باساند مصاوبا في ماند اخلاق كردي ف يتمرو بودارا دعام واماله ووف وخواكذا نجيميا فان والماختيار وترصيحتك فأدماست ومبعن كم يندكه وويحروف سبعة إوا سنكهميران واستانبه وسبور واعلام سرانيت ارمحت ملة وورست محدث وجنب واشالك يترزيب وبسفيه فتحا في ودد شه المدوان والميتني

بحبب بحبب

ازامرونه وقصصر واشال ووعظ و وعد و وعيد ومسف مقبعا ئد واحكام واخلاق وقصص واثرال و وعد و وهي تقنيه كرده ابندوبعض كونيد كدم ادم نبعث عدد محضوم منيت بلكه را د توسعه وكرت موسيفت دا المنعني ستعل مكنندزياكاين عدديست كدفاعده زال ومكان رآيست كذا فالوا واساعلم فسكل آبذ منها ظهر وبطن آراته الارووث سبعدك والأرار المرايخ الراب و دربسن بسنغ كل آميمنه واي خلام وارجني راحع مواليست ميني والن وآزا طاهري ست و باطني را ومطالبرني يمرا بل ما وصفرت و باطني والمطالم ع مراد بغلا بریخیها په کیندازا هنبرد باطرایخیکشف پیما مداراتا و مل دندگرخیمتعلی برایشاست و معیم کویند مراد بغار میان و دن بهت مران و بطن علكردن بآن ايرادنطرواء ت وتلادت است وبطريخم وتدرياط ليفط وبطريدن بإداكنت كقصوف اكث دخلابه فابهت ودرباط بقدار ولكل حدم طلع بضميم ومخطاى مان وبمطلع شوند وحدمع خطرف ونهايت ميني بركت زظرو بطور إحدج بهانتايست وبرحد ونهايت رامقامي به ودرآن حدونهايت يسطلع ظرنق اعومبت است وحلام كي ظاهر عنى قرآن ما ويتعلق بهت ومعرفت اسباب ول و اسنح ومنسينج واشال ويسطل عطري مرك بعداد صول أن ربطون والعلاع افترضا كالفياسة من جسال مروان معال على وبك لكفرة لنفطيك وتحليروح وتخلير ا بازاب بدخالی و و و بعض کفته اندکه مرادی احکامتریم ست که تعیین و ده و حدور و د است و هر کیاناحکام او داموضی ست که بدا ایطلاع اشت رم چکرو تما نه آن صدو واهكاه ومواضعاطلاع مآبط صل بنود كم مرحضرت رسالت راصل بسيميه وسلم وعلما را درآن طبقات منارل ومتفا مات استصافو ف معبض ومعاني ويكر نيرنيقة بند وآلني لمركز السياح والعام وخامه فينشر حالمسنية وعنصيلاللدينع وفال فال دسول للدصلي للدعليد وسلمالعل فلثذ مواصل بيستعيركم على يحكم است اشارت بكتاب متوقعت مير ما يتعجا يجب آن است كما في الكتاف صلاو است ومحفوظ استازاهمال واستباء وهرج وبسباز واستاز تمثابها ئىت دىمۇمۇم دى دومائولىنىت مىغانى سىسىدان ويىسىنە خانى ئىرى ئاسىنى ئىزى ئىسىسىيى ئىزىلىدىدۇ يادىي بىلىن كەشلەق كەرلىرى بىلىن كىلىن ك مركه متغذوا متبغطا خاذآن ومابراعتبا دآزا مساوي ومعا ول كماب وسنت واستدا روتعيلؤا فيافيض كرد ندتبنداً كأعماكم شاواديب است پرمام امنه هدنیآن شد*ام دن بره دارت کما و سنت واجها*ه وه کسروما کمان حسوی نه لک هوفی به بر*ه کربستا* زمواده لوج به اربراک ولابعغ فضا درلغت بعثاديا دمة صندنعقوح غيول ضنول ست غالب كره درالا يعنج آيخ خرشنت وجي فضول كسي كيشعنول استُدما لايعني مبت برحية فالأسدون ففدات ففل خوالى ففل رواه الوداؤ ووابن ماجد وعنعوت بنمالك الاشعيع بعابية اول المزيرة وبود بادى ايت تجي كونت كردنيا مراء وفات يافت دروى شدُّلت كوسبعين فال فال دسول العصلى إلاه على وسيام لابفص لص معنى علاجه اردبيا لصت وتصَّيقاً ازأن وقاح كرفيدا بردجي كهت كويرويخاندومعنى وعظاكفتن بيدوضيت ادن نراية فاصاعط ماكونيدوم إداينجا انميني بتصيفها يدكرق فنيخ اندو وعظامتك والااحس ترحاكم داميكو پذكوريد دم ما وخرد بالثياز از جنب اره ضيه ما دا ولعنبادكرينده پنديز شوندا وما مور د باكركم امركرده است ا دداحاكم و ماذون ومجاز بهت ارزييش و يمي عكم اجتسكاميريت اوجعنال يامدى تكبر تعجب كازرا بطلب ياست واتباع هوارياسكندوتصد ذييج بدوخمة النجائ عجبهت وديعين وايات محمة الهماريز كدما زحيا وعجب ابن وایت مااصیحوا ولی در شته اندها مدایطه و در در نیمواست و رفط و عظین اذن مام در ایرامام دا نا راست بصالح رعیت و مدمان راست بازان و اکرخو د کمونید بیداکندا زمیان طا در کارده و ققوی و دیانت ومیانت و کر طع و ترج قیدت موصوف بو د وازجل و خیانت و میعت دور با شدوازیجا استباط میلون کرد کرتصد ر ریجادم شخت باج عظاها رثا نخلاف ایشا ج این دخ اکمه شنوان برحب و بهری کمنتاوه بری زشارهان کفتا مذکدور و دار صدیت دخطایست کیمنوخ است با موام و برک دواه ابوداؤد و دواه الدارى عن عرون شعب عناب عن جده وفي دوابذ اوماء ددر دويت دارى دراداكم منى درزره بدل لغظا وبخفال كودر وايتابوها ودواقع شده وعنابيه برؤنال فال وسول احدصلي احدهب وسلون افئ بنبرع لمركز فرى وبرمير كازأ تذحلي عزافا شفتامؤد ورسيدان وبمسلاجه باحث ايرفوى وعلركه وساخ مستا وشده الاكرمداما وجودمرد في كرامل از وي رسيده باشديس مع افعام في سنقا باشدواين بفتريرى است كافقاا ول رلفظ معلوم باشدوا و رارلفظ مجهل نيزخوا نده اندومه غرايينو د كه مركز فتوى دا ده مشدبي مقم باشكرنا ه اوركم كوفتوى دا ده استاد را كونه غرايم ومناهثاً دعلی احبید و کرکی امرکد درا درخو دراکوشورت کرده است وی وصلی تطلبیده جا موجع لمیان الرمث کانت عجبی کاری کدیداند کوصلاح کاروی درخواکی آ فغل خافه يرتجت تجانت كدا ودا استشار دكزن كددرصدث دكروا حشده بسته يميني حارد وواه ابوحا ؤو وعزمعا وبذفال إن النبركف يسماوري مزيزا صالمهم وسليغ عن الانعلوطات بن دازا غلوطات ممغ غلوط وصري في خلوط بي مره نزاكره كلام كدد خلط انداخة و دكسي امران وازامغالطك ركوب الوصد الما برمنده سلمنن ورسوا كردانيدن اوكمذوباعث بنيختن وسنبرد موجب عداوت وابذاكر ودحرامهت وبعفركفت اندك كربطراق هزاومكا فات الس خانكود كيرياد دمغالطا بداخت آن ديكرنيزا و دا و دان بنيط ( د محكومَ سناءُ عَسنَةَ عَنْ الْحَاما الله عن الله عن المام المربوسف رج ورمحاس فارو التي له د*ا لاما* دوا ه ابودا وُدوعنَ اببعد برهْ فالفال وصول المدصلى السعليه وسلم يغلموا لفراتُ ما الفرآنُ بيرد بين المن وتركزا وعلواكما وبياموذانيدردم لافاني عفيوص زيوكه ويتبنى كرده ميشوم وبرد بشتدميثوم اذعلاه مراد فوانفراه كام كوفره لازم مستعل وإن دروج بجون درمقا بإثوات واقعشده

م دبعض راداه كام خوا بربود كردستنت واقع شده است وبعض فراه كالمواديث مراد واستشار وا ه المؤمل بى وعن لمى الدريداء فحال كمنامع وسول العصفت ابودرَواء ثوم ىلى ىى مىلىد وسلەنىغىن بېجىرە الىيالمىرە دەنت *تىخىزت مىلىدەلبەسلەپىرى*خە دابىدى كىمان دىنردىدىجانى<u> آن كويا دەنىل دەن دەرەدە كەر</u>سى وم آثر ، وزيع وي صل مدفل و سرخه فال هذا ا وان بخلس منه العليمن الناس بنكفت بي تتأليات كددر بوده شود دروي هم وي ازبردم حنى لابغال دو ا من د على بيئ يَهُ اكذه ورباشدادماريوميرو واما لميم فرى عن لي**عروه و وابد**ا كه داستاذا بهر<u>ره بعل</u> تروات وابرع ارتفا صيف سن بحا كانگرة ال حال السول صال دهده والكرجويا وي بيرره رايغير بنيت بانكه وي اينافظ كفته جابى وى لفظر واية ورد مقصودات كدوات كردا بوبرره الانحضرت صال سيعليه وسلم كدفرمو ووشك ا ن د جنر ب الناس كما والامل زويك ت كرزندم دم مكراى شرائ كنيت از روت سروطول مزمطلبون العلم درما بكطف مكت عام افلا مجدلون مه و دروارت دروام زنرى فال ادعلب فا الديم الكين احداء اعلمهن عالمالملدسنة يرتا يبنيه يكاءا ترازعا للانأيم مقره دواه المؤمدن ي وفخت حامع ا دن کنت نعیان چینیک زاصی به گلک کوشیخ شاخهیت مراد آنخضرت صلی مدهایونسی ازمام مدندک فرمو د داست ۱ ما لک ست و مشله عن غیب ک الی وافی و مانداین سني برجينيه منقول سنتازعبوا رزاق كدادكها وشاهر أيترص ونتاست ميني ويخركيف كازعام مدينا الممالك مراداست فعال السيخي من موسي كفتاسي ربيركم ارشاكردان منيان برجينيات وسمعت امن عيدبن فا معدفال هوالعمل إلااهد وشنيهم برجينيدا ككفت العالاكدر صديث مكولات مرى ابداست كدور مرسد بود وازعلما وزفاد وت خدر ودازاولا وعرب لغطاب واسعد وناع سرى نام وعب العذم زبن عبد أللدين فارابينيه لخلف مرتدي عيال زاق نجان قل كرد ندكوعا لم مرينا م مالك الفت وج بر بربانت اکر داعری براکست و نام مری زاد کوشهورست هداند بن عروبهض باضم هجر برانی طالبت و کلام دینجا درشت بطول د تنصیل کرکرده ایم و بوشیده نمازکد درتعمق نستی خراد ارتعالم مدنید نیم برامجال کمنی ساختها دخود بطریق طن کفته و چوانام مالک در را مانخ در مجدیث و فقه و چیمک دوا است ممازنود و باین ملده مطبخت و صیحتی ارتبا و هارسی خاص است طنه آن مهت که توان بدی حل کرداه با وحود آن در زمان وی ولیسره میشار وی دربی ملبره درانیا فعالم و محتمعان ۱۹ و و دا اندکه خارج از عدمی و معارض م وظا كرنت والداع كيسصدوق كام منوفطا ماحا واستازحا لآحنسه رامان كمعاو وميغصره تقنصر دور مرنفط تره خانجا ذلعبط احاديث ظارم بكرو وكذاقيا والرقباق تستاري واساطم وعندوهم زابي بررة روابت است ككفت ونها اهلمه واصوب غير كوابرا فظالو برره است واعرينظ اصلى والكانخ فوائده عن وسول العدد آنجي سيدنم أن غر برا الطلا عليد وسلوين وساست دفال كفت محصرت صلى معليدو سلم افا مدر مترك خارى عزو حل مبعث مرا كغيزد وسي سكن لهذ والاحد والانفعار إس نفع الهر والمنافع ويق ي المركل ما تعد سنة برسرة اي برصد ال مجيع لها وبنهاكن اكن اكن الأوار و ما دوباي ليرت بن وداووا ما بودا و و ما كالأمرد م أنا يجد جِها ن فهيده المركه المستنفل مشادامت كريما زميكرد وازميان بإن ما ن هو دېجب ديدونصرت دين ترويج وتفويت منت و قبلع وقمع مرعت ونشر علم واعلای کلميک كردرأية ول فلان بود و در ما ته دوم فلان وبعض كنة امُدكا ول حمل رعمه م مستنخواه يك كموا شدما حمعي بشندر يركز أي قع مشو در واحد ورجمع وبير خضوص نيبت بعلم افتضامك شا و ست لموك امراد واواصحامصری وزاد دعباد وهمای و دارباب سرو تواریخ و نمینا واسخیاک اموال و بشیارارعلما وصلی دمصارف خیص کننده باعث ترویج و تقویت دین کردند وجميع طائعنه اكدبوجو دايثان قرحى وكالى دروهى ربياكيدانتي واكرعم ملاووديار نيزاعتباركنيذ ناشا يدكد دركيزمان ذرشهري يكى يامجاط بيدا شويذبا بي صفت د وريناث م والتفع وعزا واحبيهن عدا لوعزا لعدن يغيرص ومكوفئ الهوينوك ست بعذره بن معدكه دفرنب باستان خذافه أما لأوسول العدكنت البيري عبدالم كادنة أتابس بتكنت ينيجدا صلى الدعليد وسلر يحبل فاالعلد يرسيارندويا ويكيزدا يرجم دابغي كم آج سنت دامن كالمخلف علوله انبرجاعت بركبيده ازسلف عادلان ينان كتابيته روايت كرده اند منعون عند مخرب لغالبن و درك تدور إنداز علوتني از مدكان درام ورايحت بفيتديل حرماجل تغيير بفطايا دمعنى وانعقال المبطلبن ود ورسكنند دروع رستان للطلان را دانتال دعوى كدوج برى كاراتن دكليست بالغضرة وارشغرى يأقول والبجانات كذب ست وفا وبل لعباه لمين ود ورسكند تأوياحا بلازاك سيرود التسرآيات واهاديث داتا ويلكنندوا ذظا بركردانند وواه البيه ي في كما بالدخل رسلارهات كرواب البيتع دركاب ودكه مضام واردبط يتارسال من حديث معنيدة منالولب ككثرار وايت استازم مولان وكثر لغائب ومروم خلاف وارندورو ويعفر كفتة تعمدا دامو فه ليكيريس ووه ت نتست ونسعيره ما تيم مهاذ رفط مدر اكرنيخ ث كوة ايخيروا فتشده است وصيح يعان بن فاعربون كافيال و دروى بنياز اخلاف است مبيضا ورثعة ومعص عيت و دركاشف دېږي عا د بر فاعد ومعان بن فاعدېږد و مذكوراست او كذيقية بر باد له يكدان وي روايت ميكندمعان بست بنوري را بېرې همدار حمل بعدري و د أص كما بدينًا بيان استار روا مانبيقي أقول والعذري وسنذكره من حابر وزُديك شدك ذكر كزم ديث جاريا كدوروي كليدوا قط ست فانما شعناه العي الشوال بنيت شفاي سره درماندك تسج كريرسيدده زعل بحنطاب المنبم ودرباب يتمان مشاعا دمد دنحالى العضال الشعل لحرير ساقال قال وسولها درصا ومعطا وسلمن جلوه الموت وهو بعلل العلوك كي با باوراموت وحالاً تت كو علب كينده العبوعة الاسلام ادنده وقوى وابه وكواند بآن علويكاً والمركز حاصل كندال وماه وياولات وشلات نشاف وا فبهند وبين النبه بن ورجد واحده في الجند بس إلى وسائ فيلن كيا يتفادت ورنست اين مبانوات درق يا وبحضرت البياصلات المدوسلاع ليع عدم لنداً كيدكرو ورجرا بواحده وواه الدادي وعن مي مسلا وجاره أيت بطرتي دسال فال

يونيا. دونيا

ن مرید م

ونكي

بدروغ بدروغ نوال بن م

بيك

سئل دسول اهه كنت پرسيده ثبيغ جنس اصلى المستعليدة ومسلم عن وحلين وال دورد كا فافي بي اسوائيل و دند در بي سيز احده اكان عالما بصلى المكؤية كاذآن دومرد وعلم كسكود نازفوخ افريحلس جعلوا لناس ايخبرية مئشست بسم كهرضت روم لاعروا لايخ بصوم المنها روبغوما للبيل دمرد د کمیر و زه میداشت روز را و بیاربود و فعاز میکذارد درشب و وی نیزعالماست کمارا ول یا را ر ملکر تواند که مشیرازا و باشد لیکن صرف او قات بعبادت میکند زنبشرع و و و تعلیم آن الجااضنل بسيده شدانآ تخنيته لاسط المكدام كازان ودرد فاضاتره تواب يائده تراست فال وسول المدصلي للدعليد وسلمض لحذا العالم الذي يصلى المكؤوبة نتريجلس فبعلوا لناس لخنبود بادئيم وعاتم كومنتراس ست كومك أيزمن ايترى نشست وضيرم كودردم وعلطى لعابدا لذى بصورا لمها دويغو اللسل الهردعا بدكر وزومداشت روز داوما ذم يكذار دورتب كعضلي علے احدنا كم جميمضل مايت رمردى كا دنى وبت باية رمستا زخما و وا ه الدا دمی 🗣 صلى للصعلبه وسلوخ الرجل الفعبه فحالدبن نكوردى ستأكر ففراست دردس وعالم ست احكام أن ومنطر درتن افي اجنيرا لبدنفع الرحمت باج ونيادنند كي ورده شو دوي فائده رساندردم ما واناست فغي بجندا غني بفند وواه وذبن حاصل متراكدائه يحالط لمآنست كميخانج كردا ندخ درامون خلق وميا كنذمصا جست حلق وطيغ كمذدرمنا فيايشان واينزمنقط يخرد دسطلقا وتركبا فائده كلم كمنز لمكاكز مردم تحلج ومضطرا شندوى فبانك عالم دكينات دكدا فاده علمند كاري فردرت وآيد درمروم وفنع رسا بذاتنا زاوا فاده كذواكر مجانج باشندوس تفاده نمانيد مياز كرددا داليا ا . . ا ... پف دنشر طربن فاضم و عن عکومید مولا مارها من کل دختهای کمرو د و اصل می زر راست ازا بام غرسعی س اندرما علم کمال دراز علی تا معتقداست و معین مردم را دروی خلاف است و بخاری کفته که بافتر سیری برا ازاصی آب فود کرا که احتیاج سکیدر عکر مرات جع ومانة ان ابن عباس فالحدث الناسك إجمعة وفر وايت يك دكفت ان عامر اورايا نفاط ويرا صديث كرو وخط كرير دم را وربغة مكبارفان ا ملب الزنبن واكرابام آرى زصرت كرون دسفة كياروزيا دت مرائ خواى مي صديث كروم نفية دوبار فان كثرت هنلت مواحت والريسه اسخوامي مرحت كريسه ماروزما *ا زسار كركة اول خوابي ساخت مردم را ولا نمل* له نيا**س هه نا ا** لفوآن و ل*ول س*از *وسته وميار مردم را ازاير ثبت آغ طاين زاكيشو*ق و د وق *در آن جانو*ل به فائ المنوم وهم في حد مت من حديثه في بريم رج التركب فرد مرا درا جل كلايث در المن خود بالتي فقص عليهم به مقصوا في رايش ووهلكوا في فظط عليهم حدابتهم بسب ري الثان في يت منافع لله ويواييب آن كرد دكمول كردا في ليا زاولكن انصت وليكوفي ويشر فا ذا المروك برق في كنوا والتماس فانيدار وحديث والمعنل تهم وهم فبشت فهوغدي صربيت كالثيازا وحال كذاب فوخردار ندحديث زاخوا ومنحج نبايات كدمروم وآنند ياسني ومواكر سنوج مل بشد ت این خوش ندارند و دعظ دخیعت وشدندن تسرآن! ناخش نما دند و دراغ فهشند و بهیت درخ ندمار میمنیلی درقطیخ ایث بهشدمیری به آور این از از آین کی آب د ونطربصلحت وقت با پیخاشت و آنجیار چاس فرمو د ه است مجکم خالب ونطرنطا برخرمو د ه است رضی معرف وخود درا بربردم خزين ودهاست وانظوه السيعين الدهاء وترك كوته خرفه اسجع ازدعاداك ربطف باستداسب استفوع وتضرع كردد فاجتنب يرمه فأ وكميوشوانآن فانئ عهل ت وسول المعدير ديستركه وثاقة م خير نداراصلي المدعليد وساروا معايد وياران ودا لابفعلون فدلك ينكرذ مينح دردعا بتكف وآنخه واقتشده است دراؤميسه مالأره ارتحع وكالمناكمة استنجا كادر معن مواضع وزوائي زاقا دهاست بقصدوا راد، دواه البخارى وعن والمكذ بنائ شنه من الأسفع بسرمهما وقاف محامست المام ورده در من المركة تحفرت ما السولية وسلم توزيش مرك كردازا بل فدو وززول كرد بصور معدارا آب المف وربب المترس صدرا العرمافية ومعفر كفر الذنود وبشت رض العين فال فال دسول الله صلى إلله عليد وس لبذاحرد ثواب كي جب بطلب وشفت كدر متعاو تخصيل عادي شبده است ديكر نواح صول عام و تدريس وكا اخوا مدكره ما تواسيمل كم مبان فوام كرد فان لدوب وكد كان لد كفناه في الاجور والردر منافت على العام والمدن المدراء كي نصيد بوداكرمدست مفروعلى فورواكرند وطلب علمرون مم معادت است مبت كرجنوان مدوستده مردن فرط ياريت دوطلب مردن مقصودها مأن طلم كفت كرحست مقصدداد بهريك دمطان دريطك واءالكادمي وعزاب هروه فالفال وسول احدصلي الدعليد وسلموان بماملي المؤمن من علاوه معيدعوفه برتبيكاذآ يخيمي يوندد وميرسدسلمازا ازثواب كردا دوى ونكهائ ئ پرل درجه لمساعل و دختى علىست كدامنتآزا و داكستى ننع المدنبنديداكده وريع جدونته وتعني وبال وست بدادكترت تعليم وستاحت و ولل صالحا توكد وفرز نربك كرداركد كالشت ودا ببدازخودا وجصعفا وقي تبنديدا باسع كي بارث كذا شت اورا با وهن كرد درجالت حيات خودا ومسيدا بناه ياسب كراً وردا ودا ا وبلنا الابن المسببل مبناه ياخاركر با ي سافوان با كردآزااوهنوا اجاه يوئهكروان باختآزا وصل فه اخجهام فالدفي صحنه وحبونه باصرفه كررون وردآزااز الحذود رزرستي فروحات بخواله چرندرست نبودخانکدو بالت مماری کوامیجت دار و فلحقد من بعد موفدی و ند و مرسد ثوار این فراآن سلما زامیذا زمردن کردآور داری ایجت ماکیدا ايت على سيخصص مدويجت البنمام بشارجي ومعضلي نشارحان كغشا نركه شعلق مصدقه مسته ومغلى آمست كأمصرف اقما ندميدا زموت وي ما واحل صدفي جاريكرو

واكويندك انعاكرشت كآئز بأقي مماندان تواب ممين سيهزاست علم ولد وصد فه عاربه وابني مفت خيز كركر دعوابس كالمينجا انج بعدازهم وولد وكركر وبهم داخل صد فخائست وواها برجاحة لحافى طاليالعام يدرسك يفدى تعالى دى وت دىبوى ئەركىرد درائ ايىشى كىرد طرىقى رادرطى مەسھات لدالى لمبت كويمين ودركرر بام ودوركردا نمهرد حميتها وداا ثلث عليهما الجند فنوا وثواب دبهما ورا درمقا لأبرد فحث ت كورندراد بخب چنرافتاده وفضل علميخبر من فضل عيادة وزيادتى دعدا رجانك بندر بهرب اززيادتى دعبادت كا صلا معمر تعوی الم من المرتب از درع وصرا من كرد و بك عنى المت دواه البه في ف شعب الانمان وعن ابن عباس من سوخها فال نلاق وساعة من اللهل خبر من المباعدها در ركفتن الم وخواند البيكريم وبحث وتحقيق مناكره كرد ن علم يك عن از شب بترب تراس زنده كرداندن تمام شرو منار لداردن دران حامليان ومعنى داردي: نده كرداندن شب راكو ماكشيك دروي رنخ ندند و نماز كنند درآن برد داست وبطاعت وهيادت كردن درآن زنده ميكردنده ففال كلاها على خبرس فسنرم و وتنفرت مع الديم الدور المرد ويجار الهرد واشار في بت وقائند زركم وكارتيك ممينند واحدها افضل عن صاحبه وليكر بكرازا اءاعطاهمس كرسنوا بدميد مرايث زابه عالي له و ما رجا نُف د مُرُوشغول مُناكرُه علم ندس م آموز مدفقه را ما حديث او مايت ومآموزان بيامال ت ومتعدى بغيرفه حافضل بيابيت فط ضرّرًا مَنارَحاعُ أولُ وا نما بغشت عبل ا وور ومريّ انكخ يستُده ام ووستاده نسطي ه ام كم آموزانده على وتعليكندكم المهن حفظ على أهنى ويعب ن حد مثلث المحد بنها كسيك وكرو ورسانداست واحل صديث از كاردين شار كفيرًّا ادند اشتر اشدومعاني بفنسده بعند المدفقها راكيزوا وراضايتعالى فرت صلی سیلیه وسلی نشته اندم کسی دادا بوارج می و ده و فقیر تقبار میسی مع کرد به مرحدیث درمایی د مکروا ول ما لین کی معداز خدیرت این شوعزا مش من مالك فال في ل دسول احد صلى الارعليدوس *تنا در دی جد د زبرگرفیروست خر*اما ا جود ننی دم معیداز *صقعالی جواد زم از سان و اجود همن معیدی وجواد ترین فیمانسا* و دربعض ننع اجود بم بعنی و ترین برکدم دهبا علم علما فلنتی و مردنی شت که مام این برنی کرده ارایکی باین بو مواه پیمید اسبی او حداره می کیروز قیامت تها ماندامیری کهم او او تا بعان دخاد مان شند او خال احده شک دراو بی ت کیجای میرو صرو است واحده گفت بعنی تیخف مرفال نهومان لابشيعان وبرازانس كركنت كخفت من اروار واليرسلود وحويي بنينو ندمنه ومن العلم كرسريم ورمل كالابمان روايت كرداين مستحديث ماكر كالزا ولارر داءامت و دوازانس بعتى دركاب شعب لاميان و فال وكفت بيتى كه فال الامياً فيلي الدوداء كغة استامام مددر صديثا فالدداء كرد فيضيلت خطار بعين يشروايت كوهفا من مشهو دفيما ببن المناس متايع ويضور سان دم ولبس لدا سنا دصیحه و مست دورا اساده بی در او از بعین خودگفتان هدیشه بنداست و دیگراه داطرن تنود و است که پذیرفتر و اتفان دارند برجواز علی بیت ضعیف درفضاً لاعما خصور ساکه اُندکیا را زا تلق بغیرل کرده و عمل برا صوره اندو ها نعون بنون با بعی دا برعا مرفقیه معترفت می دادی به می دا برعا مرفقیه می درویت

ينطان بسودوا وموى والهربه والهاس ورمايت كندازوي برى والجنيذفالفال عبدا مدين مسعود منهوما ن لايشبعان صاحب لعلم وصاحب المثا ، ووبع مسينيُّونما إعموا بل دنيا ولاجسلوما ن درارنِستنداين دوسريعن وقدر ومرند اما صلحب العسار فيخدا د رضى المارص المرسرين ا دوسيكن وسيكن واسترا مرض بهرابن لاولعا صلحب المدمنا فبخا وى ف الطعبان د المام و باديم بسابت برود درركتى وصيان فرقوا نيرخاندعب ما للساسارا مهادي ونيا ورهينيا ل تبعث يؤاكؤى يركهت واكلاا ف العلينيا ف لبطغي إن وآءاسسنغنى فحال فالكنت عود للكاتؤ ينى للجائب كركرها ي ع إبنت زيادت وحرير ملاد كمين المنا بمغثى المعدمن هيا وما لعلم اءكدوارواست درضيلت عما وخوث وشيتايشا لينضاورها ي وازايث ن درواه الدادمي وعن اوج بامريخها خ<del>دا</del> خال فال وسول العصلى للعصليد وسلرا ن اخاسا مزامنى *بردني يسبغ بردم زاستين س*بنفغهون بحث الدې*ن زد يک بنش کتن*غ کننده فغيرشون**د** مين وبغوقون الغرآن ونبونسد *واكن دا* بعنولون فالئ الامراء فنصيب من دبنا الم *ميكينيت دما بجاما دا برميرسيره ميكيم وينا والنب*ان ونعنولمهم بد مننا وكوشيبكيريم ذابشان بادين هو وولامكون فدلك ومنيشود و داست كليرم عكرون سيان تعقدد دين تقريام را وسلاطين ونتيج ميد بدقربايثان كرخرر ونسرن را كإلا بجنبتى من المتنا ما لا الشوك فا كريده منيشه وارزقا وكرخارة قا ونام وزختيت خار دار كرميوه ندارد كن لك الإجبني من فريهم الاجبني المرزق منبث وازقرب امل كميضران ووبال وزيانها مى كدزبان بيان وتعبازاً تن كو ماه استانيغى معدف مستناني غهوم كيدد وستشي ماحذف كرو تتبزي وتعام فالصحل المصيب لحيط المعطابيا كعنتهم بالصياح تبثنا كرشت يجارى وسلم دابوداؤد واحمارست فتهامون صنف من كوما يؤابرانان تثني صنف كدكناة زابغها صان كمناز فرسانيان كردنوب وخطامارا ودمعذف كمدن بآن كرزيان ويحتنا لمثان خان وخدانت كربان توان كرو روا ما من حبة وعن عسيل المدين مسعود رض لدعن فالوان العمل العلم يصانوا العلماكره ديكابل طمخاص يهشتنده ومضناختذ قددآزا ووضعوه عندا هيله دحينا دنده دابلآن دقاع لاياسيا ووابدا عيل ذمانهم بآلينة مثمثة بعببه المامل را ب ودرا در اكر مركعونت علم كام ار دعام نيون او واكلها رو ولكهم مذ لوه لاهل لل بنيا وليك بالطاه ورياحت ندعار الراح نياد وكاه ند تهتنداذا بشا والمال الماليا الح مبعن دمناهم ابيا ندر امار من الماين الفاف اعليهم برخ ارت درز دامل فيا وسك د آمند درنظراتيان مهعت مله كرشند منمير ما اصلى المدعليد وسأمنع مكنت عن جعل المموم ها وأحداهم خوندك كدروند قصداى ودراك مقد كوت است وج آونت مقصود مدار دكفاه العديقالي في دبناه بندوشو داورا خداية ستعددونيا كاوداومن كمشعب مدالمهموما حوال الدبنيا وكسيك تنزق وريتيا وكرداندا ولاتصداى اوكاحال وبريثا يناى ونياست لعهبال اللدف اي او وينها معلك بكرورواندار دموانيال كدر كدام كي از دا ديهاى ديا واحوال دنيا بلاك كرد رداكنسرجه وا وابن ما جدة روايت كرد ين مدايت كرد و المال العلم مرو دواه البه هفي في تسعب الأيمان عن اب هم من ولد وروايت كرماز ابيتماز البيسرانقل من حجل المموم الحياني والمرت الروايت المروع عن الماش اومحصعيا ولسدى وفها زماله استانس وليكت دروه وليكويشدن وي ويخلاف است وازبيارى دناسيئ سينده وثينا لافرى وابصنيدوفيالشا ولذوى روايت مكنداذا علام مشهود مبلم ديث فزاه ت بوديك ذار وسعده ديث روايت كرده كفت يحيى بمعين بودجب ريج في كرم كرده دياح شرا الدياج الخدواني وبوداعش كه وتتنث ده ازدي يتجياوني مدته بغنادسال ولادت اور وزقل اعتبي واستنشذ ثمان واربعي بأنه ودروتي شيغي ومناقباد بسيار بهت ومبحزاه راسد لمحدثير كفته اندخال فال دسول اهد خت چش كه درًا صرابت كنت پنجیز راصلی اعد علب و سدل آفذ العد النسبان آفت مغزار شی ست داین دخیعت تنبیاست داخل ارز اثرت سب بی که جب سیاج ا آيداذار كاب معاصى شاغل خنوديا وشاعب آن جائدا امت الغركفت سشعر مكوت ال وكيع سو وخفلى فاوصا في ل كالعاصى فال بعب وخفل مل وفغل السدلا يسطهها من واضاعندان مغدّ ومع بالمعلد وضايع وباكردايد وعلماي بت كرمديث كن جلوب إموزى أن ابغيام علوت باكن وواه الدادع وسيسلا وعن عنهاني من عرمين محنساب مضايست فال لكعب روايت است ازنينان فورى كرجروالنظاب كنت مكوسباح اردام فياريا لعد كليستند ضاوندان علم مين ايناك الك علم مدورو يغتاست علمدديث ن وستح آينده اندكاث ازار باسطم توان ورب بهيز الكسآن چيوسني آج زيكويندفال كفت كعب الذبن بعلون بما بجلون ارباب كم انكساني كمك مل كنذ آب في المنت مرافيطاب في المحيج المعلمين قلوم العلماء برج فريره يك شيدوز وميت وركت علما از دلها علما فالالعلم مستكعب العرار ويكثير علم الذولها في الملع درال ماه وونبت داسام إثيامه بياكنته امذالطريب إلاسو دذيا بالمريخ شيرازا كسرميازد وباطبط كرم كفنق دشواداست منوى طبع بنيد و وقرزهمت بثولى طمع كبسل ه پرجده أويكوي طمع دارج وفياست پرميتى ازان فيت مرطعا نماسى منقولستا دُستينجا بوالعباس بري درس و درابدا كارخ ود درمرود مكنية افادم وازروى كديم شناخت مبعث دجهم وحضدهم وجوي فليل ودوم اطركزشت كرشا مازم كايرد التناآ وادوا كسلاة فحالدي كرا اعلين والخاوس وواه الداجي وهزالدخ والمتعمل فحكم المعى استلائها وهراسين وسرواد بده والنائض وضعيت والماحد كذكروي يسيعنى رزد وابن عير كفت الديث في وابن عدى كفتر متوان مديث أ نوشت ويدرا مكيره يميرا ميت عزاب والمدال وجلالني كنت يسيدوى نيينا ملي اعدهب ومسلوع فالشواذ بري ايدم ديا ازدرن مردكم وكمانيده حنى أفق بهن بعاب ودعرك كنة كشرعنى دعي مرور بزنا يرشيكيند فلانصشعالياس ومتكونيه شوالياس كردديست صنعيف وخرنز سبعني ينيك ونيكتوسيياي يث انؤده خرج شيرهت نغال يسكمنت أتغوت ميل كم على المنافظ المين جن المنشى فريبيه والزشيد وسلولي عن المنبي والزخرج ولحدا ثلث كم تمنيكم

معإيسرطيه وسللم تكدراسه بارودداً فوقت ذكركدون روم دوفث لصغاء ولصعا كمذيحضهم بدي بضاطرشوب يخوش فايدو بعبداذا لخبارك استبجون ببال كديفار فاس أأذكركر و مزبق الك والمأوكي كمابت شمفال يترفهم والاان شوالشوشى والعبله العداءاكا مابتيدك بترين بالصابط اندوا ف مبلختيرخبا والعبلساء عبرسيك يميك أيخان كخاجل الدديراكعلما خبوما مندوروم العرافيان يبربره فيكافيتان وخلق تيراب سكندك ادبردم ويكرو واحاللادمي وعن كحب المعرواع فالخلن شسوآ المناس عنداه منزلة بومالنهدة برستيكاز مأيدته يؤزون وازروى قدرورته روزقياست كالمسلافة عبلسه عالى ستكرفا أمانيك وازماخ وكا الميكندبان وديعض فسخ لاينتنع بصيغة مجهول سنرتقي كجرده اندبينها لمى كنفع برده لينشو دبعلوي وتبرك تعليمه تدريس وتصنيف بالترك لربعروف وسوا كمكروم ويدام است حديث؛ ويرره كدد آخض لكيك دروى بعينة مجول ست البتدواه الدادمي وعن ذمإد بن حداد من ما الصنتي مكونيمة نيه سدى كوفية بي بهت شيئه اذعرو على وتنداروى غيروفا لفالهديم كفت كفت مزعم والمنطا بصاري سعل مغرف ملجده الأمدادي آيات اليح يغيث كندناي علازو وران كيناكزا ودم ىتىچىت ئىتاردا ئىغىنىنىت ئىساسىيەت فالىلاكىنت دىيادىن ھەرىنىت ئاسم فالىھىلىمە دىلا العا لەكىن چىمىنىگىنى ئىسى ئىسى ئىلىن ھەمكى كەلەن الى حلعال المنافئ والكناب ومبال وزاع سنفتان كمآب خواد والخاضا ودين اسلام ووحكم مبال نقائ تسمدال وزاع مبده يرشب أبطارونا وبلات وانعدكم تك وكيك درد بريديد وحكم الاعمة المضلبن وسم كرد واراع وركك المن دكان فل ندرو فق بوجي شهوت فود وجردكره وكم ال واطاعت آن ووا و العادى وعن المحسن فال العبله علمان رواية ستاريح بعربي في المعنى المناس فعلما الفلب بريم على ستكور ول است فلا للتا لعلما لمناضع برآن على مت مدد مدد مردم وكطلب ومسترشده است ازبرور وكارتفال ورادعي مانزره وعلي السيان ووكي مت بسرن ال كترايش كرود رول ونوا في فرخت ولدا ميت طرح نبدول ندياري تود عرح ن رس دند ماري شود فذلك جدا المديخ وجل على الآدم بي ارعار سرز العجب مداست رادمياري بآن الالهام دا و خوا بدكست كوشما دا و مهدا بدان كاز كرديد وازيجا كفته ميشود واى حابل كميار و برعالم متناه باركه ديده و دانستكراه شدو درجا مغذا والختسا و وحاه المداري وشيخ مختق حادث بالدامرا بإجعاءا مدالا سكذرى ودكرا حيكم غيرا بدك العلال فعهوا لذي يبطنى العددشعاعد وكشعث وللقلب فتاح علم باست كربمسترد وفيات كالعراق ورسينشعاع خود ماككايتاذا متشارانوار وأمارها لياست شار بشعاع آفتاب كررزي فضد ومنسط كردد ورافك ذادندل رده واكوعبا وتناست انتجاب افعاذ فهم واوراك حتایق شیا وشخه امه بعب سیمحدر علی کی الزیزی نسرم و علما ضرحلی ست کتاب و تمکی شده درمیندو صورت بدت در آنی میاکدورچ دیجا بدبر ول صورت بند و در وی ما يامورنبك ومدومغيدان لصابه ورسينس مولد وبكرا وكبذار وبدرا وابرجل وفلباست كراكم مده انال جلامات بدايت مبوي سينوآ تخيبا موذى وكمسط بحل كالمحال الاست يطلت شهوت رآن غالبآمده مزدا ميشا ودارده است ومنح كفته امذكهم فعطره قت وصفا بجلب ست كسباعث ست برزج وردنيا ونزد يكسكوا نغده است يبئبت ود وار انهاد نده اد دوزخ ومورشخ ف ورحا ومعرف آفات نفوسس طهارت واست وايري واست كعل ندار وصبحا ندرد ل بركيمينوا ما د بذكا ب و دنه عزر باي دمعنول ومنعول والمعالم عره فع دونهٔ مت عمامها در که باعث کدد و معلام مون باشد مدان کریم مکاشف کوانر و نست به دادل داعزد داست و نانی داعم و دانت خوانت و نانی داعد و دانت خواند و عن ای حد برق رض استعدفا لمصفطت من وسول المدكنت اوبرره يادكر فرتم أرتي ترجث اصلى المدعليد ونسلد وعاثبت دوزن را ازمرو درمين وايت والعام ورع آمره و معامهم هبارت ستاز محلك كرجمع شده دروي طي كفترتسبيردد ونوع علمرا بدوظف باعتباما حواد بشما لهريب برجزي كدرد كري بنيت فلعا احد، ها خيلت فله واكازان ووعاى ملهر راكذه كرده اما زا درميان شاواما الآخز فلو مبتك فطع هذا البلعوم واوعد مراكر رأك زمكم أزا وظام كروانم ربده ميشو وابر بلعوم مضمها يهوحب ودا وكذرطعام انعازخ إكردا وي تغذير و ومبنائ و دبسن جوى لطعام دواه البخادى وكفته اندك قول دادط احكام واخلاق *است كعشترك است* سبان خام وعوام وثانى على سسار كوم في ومست الانفيار انجت باريك ويستسيك آن وصع وصل ونها بنان ومنع وليست خام له والما المام والعرفان وبعضاين رحاب كفنا ندكر مرادبا فاحبار فترج فساد ورائهت ونجامس كأتخضرت صال لاعليه وسلم خردا دعاودكم باكلمت من دست بعضل بمكا وقليش حنابه بو وواوبرره ميحت اكونهمها يكنماميث زائباتم اكم بامراد احاديث است كددرا واسامه وابهروه والواليث و درستانيا ن بود دا بوبريه مبنزو كمايت بعضاها وليخباد سكينت والمنالمي البج بريع تيرسيد آسا داكه بكشندا وداخ اكن كيفسك عوذ بادري بارة الشهود بارة الصبيان يا ميج بميخدا ارياد شابي شعبت سال وا مارف حشيره الحاشارت مبكره بامات يزيره يمعاه يركزبسرشعست سال عقيع اغت وحتفا لصتباب كردانيدو عابئ برره لاوبرف ادعا لمهيزا زان واصدا عوديث يده خانوكا كرواوا يرقجا كم نغي المرباط فيروج حنائق واسسادات كرفهموام ما فنرسد وافتا آن صلحت وقت أشده صلاح روزكار مبض طلاتي ودميشك دردار كاعطرود يسخيني علمه امست بسر كاره است والثارت مإك ودكلام نوت وادباب ولايت بسياداست وكلوا لنهسس على قددهم لمحسسه تزاشارت بآن يتواندن وولا مربخطا بربي كا بالحنى ويرشريع بيراحيتي واحتيقتي خاج بودكودرمان آل قى وفرضى باشدكري ل صرعوام زسد فاكردا تسهره مندب بخيرى وارندكرز دانيا ل شكرو مذموم باشدوانيا ل صفعه والخاما لاه ووكوا برعدية بهاشنده منازاف واطهاراك زخبت باستدرب بخالفت اولدويها وعارش ست ماواكرك بدعظها تق وسسعادً است وما قيع بست وليكر يرصوب اليهري الأق بخرى وكواست ككفة شد مذاكن هم وح وفوائ كد مركورشد ويرخضيع للجهرية ما واجوده كيوا فانعطها مصحابوعد بنهايت وكمراو والبراوخ الماد مبيق

م مومان م ايبي ديوست وادراع وعرصوا اللدبن مسعودة الدما اجا المناس من جلرمشيتنا فيلغل مه اى دان الشيديركس كما نيفررا ازمل مهرس ايركم وآزاوم لي بعلب فلبغل المداعله وكسك واندآنا بدكرتنوب كريس ورتزاع المراس كويرك ضادانا زاست ما المعبنانيها فهنا المسلمان تغول لما الافعلرس ورسك إدم ومودانس اب كرئى توجيب راكه في الحاه على تنييملوم زميول و دريافت ايركينية الموانت ذع نطاست عابي ست منى تيشهو است كدا اورى نفعت العلم فالا لله فعلال نشاست خابنيا ليينمين واصل عديوسم فل مأا سشكك على حراج وما ا ما من المنكل بن كم إي موسل ليديد وسل البنك مثما م رتبيغ وين وتساك إنها مزدي وت مران تكف كنذكاك كربند ذرج وجزراكا بآل يتستند ميني تراني ومسيا فاند وامروسا يداني هيكندميكيم وميرسا فهويج بادني المتحادثين والمراسا والمراسات والمر اشاه خامضه کرمنم مان زسده دوی هنرآن کردن دسی ومردرد نشتهای اص مختصاست منفی علید منقولت کازه رایخطاب خیاستاند و فاکیک و انتجارسدند کرمنی چسبة فكروم ن درنيافت فيرو د بل خاه تعنى علوط ست كه نام چريي زمين واكه ومعلام مت اكتفيم معلى مندماجت نيست و فكردن در دريافت ن تكف و الايسل وهن إبن مسبوبن نام ومحدست ذكرارًا بعيل سند بدرا وسيرن كاتب سن ولك سن ويعليد ويا آيتي و وجوع كي والسازوي ويري بم منطل العالم دېن اير عم كاب دست دين ست بغي فام د بات ين بدوارت فا نظر واعن ما خد ون د مبكريس كا مكند د بينيدا زيرس كيريد درج و ما اشارت است اېمام د مبل درمه فت حال اوی درونوق و دیانت دخط و درج دست تا بارکرفت از برکه روایت کنه مرما از بار خوخ از ایل بردی پیجست که دبانت ندارند و برای ویج ندیست خود وضع و اقرانمایند رواه مسه لمروعن حن بعنه ازشاه ميماربت اوعراس كنيت اوست ومانع مرماه واوراصات بسيرسول سرصال سرصالي وعليه كوسله ونزدا وبود ملمنا فعان وكعنص ردين يرف اصل مسطيري سلم برجينه ابرود ، روزق مستازفت موقائع رض معضوا ك مامعشى الفياج استعنبي الديمة وآن خوانذكا ك ووكرز رربال داريد بالموطماً آ دعل ندارند ابت دراست بالبشيددراه داست برديد فعنى مسهقتم سبغا بعبانا يتقيق التهشده ايتما بابتات باسترجين كاص كاست كاكسانا كده مأفتانها فأمل مسلام ومحائر رسول ضالاصلي مدجه بروسوا وينتان بتسك كنذ كمآب وسنت مبنت كنذود ريابند برجزرا وهركد معدازا يشان ببايد كرييم كمندشل حلالك زمد آبخ رسيده الذانيان ببت سابقيت دبهام وسبعتم بليؤمول نيزر وايت كرده الديغي ببقت كردندشارا دبيثن متى بردند برشا انصائيك متعدف ودندوس ندباس تفا وسارك ويتستقيموان اخذ الميمها وشما لالعل خلللنم ضلالا بعب الم واكرميكيدش اليسدديدا وجيد ولاست راويكذاريد راه راست والراسنة تجنق كراه شويدكرا ندن عند ميد دركان ده دودد دراز دواه البخادى وعنابهم و من من عنه فال فالدسول استصلى استعلب وسلم تعوذ وأما سمن جب بعنجيم وتشديد باجا همرسا ورده واطلاق كرده سند درصرت روا دي زجت بودن اومقعراست بياه فحا لحاكفت ذصحار وارصول ا وماجدك يون ومستجب ون وم ماداست اذآن فال وادفئ جيم ومود وادى ستدرد وزخ كرم عودمند جهنم كل بيم اربع ما تذمون با ميجوياذات دوزح بروونج امصد باربعن فهال فبيسيج وشليغ وموخ استكدد وزج اروى بافيح بدجعاى دوزها لاديا جبتني وخ كمايت ستاز فايت شدت ومحنت ودوى مراديم يفت تعود است بزبان ويروره كارتعالى فادراست كدوزخ ما بنويرآر دخيا كازلوا مرآيات واماد بشمنوم كرد د قبل كفتن محاربارسول الدومن مدخلها وكدى درآساق وادى الفالقا المرافيان ماها لميزمودي دركيندا وراقراق خواندكان ريكنذكان ببلها يخدد ووارعالمان ومتعبدان براطلات يابرج موارتوا يخاص كميدد وحيادت بحراد است والماتك وكذاات ماجة فوذا دفيه وزبا وكرده استلبط ودهديتان كلهماك وانمن البغض الغراء الحياهد المذبن بزو وون الامواء وبرشيك انجودكش وكثرتن نواىبەى نىڭاڭسا فەندكە ملاقات مىكىندە يىجىت مىدانىدارلايىزىجىت كىچە دىيازانجىت اەرىعوف دىنى ئىكريا بىلوق كېدواكاه و فىچىت مىدواپدا ئالىلى فالالىجا دىلى معنى لمجودة كفتاست عادبي كازراء بالنحديث است ونام اوعبداري ويحدبت روايت يكنداذاعث ويي ربيعيده تسنيغروتسعدي أتدراد ما مراحا كراله وظا لماليان ماروندكان ودن وشريستهاذ ناسدوعن علي من ويرسطال فأل وسولها وسعليه وسلم بوشك ان ماكي علم الناس ذمان زديك كربلدربردمدونكارى كلابعض الاسلام الااسمد باقانما خازدي لمانى كزاه وى عليوى فارمل أثى لدي المغران الارسعدو باقانلداز كال مه وأئير عن ومرور بينساكن تجديروف وافعان الماغاظ بي تدر و تعكر ورمعاني وعمل وامرونواي أن مساحل هم عام فاسجده مايت اليا والاست كرد مكني مد وي ادنباعها دت وذكرى وديس ملم خانخور دوهى خواب من الحدى دما لكذاك المدوران است اربهات ومروم ادت حلمه احروج شومن تمت ا ديما لسمهاء وانشناها بشان برزين مردم اندكو أيتمان وداريم تهمان ورزيري وكيهاوطا كركمنا عن صندهم تغنيج المغبت خاوز فايتان رويع كالمرفقة وبالمشرد رويع مانت نى لەق تىمكان دېنىم ئەود دازىم دايىش ن زىمىكرد دىسلەكردا نىدى خەلىندا ئىلىلىن ئادايىڭ ئەيدا ئىركىنىدا ئىركىنىڭ ئىسلىكى دايىلىلىن ئىركىنىڭ ئىلىلىن ئىركىنىڭ طلام اروى مكارداد فارازرون كارسش مآرد وواه البهوفي شعب الايمان وعن دفأ دين لمب الصلاف ستانف أرى بيون في مرسو في تخف ت مل سرم يرسم مجده بوده اونهجيت كردوعا فركدابنها ولأتخفرت صوالبجليد وسلم وصنومة روابت كينمان ومجوف بطالك وايالدرداومات فحاول بالمصاوية فال ذكرالتهض نيدبن بببية كؤنم يرطي للسعليدو سبلم شبتا جزيوان فتده أبلافنال مي فرود أتحفزت مواسفيري سوذلك عنداوان ذها بالعلم وناكفت واتبلن ووف وتره وبستانعا فيلت كنتر باوسول الله وكبت من عب العبلر ويكن بدر ومرويني فعذاً النوان وحال كما يزيم سرا والمسايرا علا أم

The state of the s

كوب ودما وبغبرته إمناؤنا امناؤهم ينجمنسا وابيلوه وبرايض وطالح بوما لفيمشة تاردنقاست بجريد ويعام ودفعال تكلفك علع وما وبين أخفيت واسعد يوم كريرة الادرتواس زيادان كمنتها والعدمن ففع وجل بالمدمن ورشيكة دم م يرتبكان ميروم تاوانا ترون فروى ودرمينه كمنعددان كام بنغميده كالدي وسرآن وملهارتاذ يودخاندن واستراكنت وبركيف الدوكانت كاكرد والخينين أولمس هبال هالمهود و ، مبؤغ ن اكن وحذ والابخيل *آيانسيتناده جافريو دودنداري كيؤانند وّرت وايخابه الاب*جلون (بنيءٌ حساج جهراع*ل بكندين كايرو دك*ند انبازاان تنج درويت وابخب المت دوا ما حمد وابن ما حبه و ووى النهدى عند بخوه وكذا الدادى عن الحلمامة رعات كردان موا البي مغفا كدخكوريث ماحمد وابن لهجاززيا وبربسبد وروايت كروتر مزي مهازدتيا دبي لمبيده اندآن درمنى تحسد وددلفطامختلف ويجيزرها يشكرد وارج لمتعاكل يسكون كا حودفالفال بلبريسول العكنت بمصعرد كغنتهم تنجيب اصلح إعدهليه وسلمينعلوا العلروغكوه المناص بابوز يعطره وبأنيكا مده م لا تغلوا الغواقتنى وهلها لمناص بإمود بدؤائغل كامرايا مغروائغن اوبيام ذانية آزار دم ما ضلحا الغوآن وهلوه المناس بإمود بيست كرزوبيا مركا الزامردم ما فالخياء كاعفبوض زياك بدرستي مدوى ام كعيان يده بنوم وفتن كرده ينثو دروح مرفت تمام شدى كاردين وتبيغ احكام آن والعلم يس وعلم ووباث وكرفت تنده بيكردو و درىع من من من من من من من العين مركرد وبطه الفنن وبدامينوندفتها وبالا المرفرت وطود كم مند وحفظ بنات افتان بى وبند ئاڭ مخلف مينونددكس ديم ومن ميمايسن فوافل لامجد ان احد اضصل بديهما نن بيمسيح يواكيم كمندسياق وكس جبرا كنذح اانبط وواه الدادى والدا وطلتى وعزابه بوخ رمخ الشرند فالفال وسول المعصل للععليد وسلوم تأرج لمرابخ فتعبه عالعلئ نغ كرقه نيشه وازوم يجلي كمثل كنز لامبغلى صنه فئ مسليل المعصح حال كئي بست كددا والميشود وصف كرد وتيشو واروى وردا وحسرا وواحا. الملادى تمام شنكة سايس والحديد وديه يآية آزاكة ساللهادة طهارت ولنست بعن ذافت وياك بهت مذبجاست وطود بغيرطام ه دېرىغې ئېزىكىدە شودىدى خاكەن خاك دىغى كېرنىدۇر دودۇھايى خاي بىت دېرىئىرچ الئا ذكركردە ايم دداصطلاخ قالىدتا د ادماسته كالزامد ثكوند دازنجاست عتيقي كآزا خبث خانده وحويصم واوبعني صدر ومنتي عنات كربيا ويصوكرد ومثو ومنهور مهنية وتحتيز أكست كالمتي مصدون آ ورتنياه منستاين سالغاست درمايءا دتح سبرها رشك برشاميت كرخبعنا وإياك برسده مباسبت آلصف ميا يضونه تدكاميان ديست ككام ثرك يشيزاذان كردهمي وصوميت دكنا وائها والبراوان بييث دمغائروك إزرا ووصنيريث دكرصغائروايين مرتبضع ايدائابث ديام بتأكما والاليميكند واطرتا ووصوما كم مكرداند طاهروالوض ختا نگرمزد به به بنازست خاکرد کرند وملکا نا در لبضبعه آجها نکرمزد دبستنا ندوج ن ماز دل ورست نیست کویا خدا داست میاننده کوشیرمیا بخدا د حاکمن وضعاً لقام ورا مراركان وثراؤها نصفى بت و وخلصفي كرومصني وحمقت وزرا ويل رجيب كفتا مذكرامان رحت تعليان روال وتحليه مبضائل بت ومراومطه ورخب تحليات واس مرزموني لهرا دبشعل مغضعت باشدها نماكازوا شهراست كالساءارست وكلمغي سنروا شديعني باروا بست لزايان بالضند يرحهس بايرا وجبيات نطرد وليكس بهنسين مبالعهمة ياكرداض ست دوشيتت بيان وامحسد دهديم فخوا المبزات والعرد ريمكندترا دومه على العين بركيكيا والمحدد ريح ديرجيدات ثراب يا مدكر فرازا يرسان ووصيعيان إلعا بد هديمُ لكان اومُ لاما مِبن السهوات والأرض واين و وكليرسكندما مرسا فت لاكسيا فاتماها و دين ستواوشلاشك اومل ست كم مثلان عنه منتاشيه بإحكاكمنت بغفاصفره وربيرتعتريها بيفوقا يندوبا يتحتا يزبرو وامكره ولغظ تشذطا برستكرد وكالمندومفروبا عنبا دجوج وحليهرواحدد وجرش أكشش كرسسيحا وللطوافسة بتزر وتقليس دى تعالى دائت واستكتما في زير ورجود ما مناست چير وره كواچه بيد به و ولالت دار دريكي ذات دصفات وي تعالى وتعترسول وصدي وال و مغقبان والحديدا فادمست كالاستاء ومغشاكبيه اليستازشماره واست بأبطاع وداكهت بآن وثك بنيت كالايكات بمقائق وصادمكرد وارفائل ويهجب يروثه روف دام<sub>و</sub>لت آن برتبه ندارد وما وح داکن فعن مخسد ا داسع بهنت دو بی <del>تشک</del> فات وصفات واسما ويوتي كالمأفواد عا لم ميطا مراواست وريم يند ثوا سأركي فإزا المعرد الفائد وحر يذروب ادخش ست ومان ما ن طا بيشد كواكركونيد رسكند در من واسمارا وبرحدور زم فاسمال ست يا رسكندة اعهام ادرست بيرونيكي ن امليهمان ودير إبري معين كمثون است ذكر والزارة الدكاكات باشارتمام عادوا ما العسلوة وزدماز وكشوكنذه والمستابد وح والورمعامف وباروش كنده دوه والمسلوة نده است بعان ص ومواره بار وار نده ارط نست اجل وضاجه بي ورق آن جميد فرمود ان الصلوة من هي من الخفيت اعول انكري مب ت روزقيات كروان كردوسش وى وجانبات موندا تصابخ إكرونو وهم بسعى بن ابديهم وما بمانهم والصدفة برهان والدركين واود الوجاسد زروج ربادل ومحبت قري ست رصدق وهري مباي ومحبت يروروكار تعالى يحت مت رطاب جب دادر كان قرم فاست كروا والمست معاور ذرعا كي بلع دكيبًا لهو دك يمتعيب حندين ويارجلى و دن وطاحت ويها لي يشكيا فحكرون دبلايا ومصائب وشناك والعوقة است بعيضا اتم وكل ونورو ووانشا دروا تصيبًا فأساف نواره واه ما ذرآنا ك فهر وموجع إلمنته برجساء والمؤخ واوروش فكفة بالجهائل بستاد فدمشام شكرينست كرماه كارده بردين بام

مبهت و تا يبطاحات دعها داستا ناقسام مراند يمترامست كمرا وبعبرو بغامهم باست د بغزية ذكرصادة وصدود خاكر دركرية واستنيموا والقسارة مراه وبهشتاندوا لعران يجيه لل اوعلېك د وآن ديداست دېيود و د دكنده رياد كوي وي وي د د كنه وېشتى ودا ويا برزيان تو د صوت كنده د تو اكوم و كړوى د تاه و نداست كالمان ام ويغال مها دميان بدادم كننهر كياذا بنان وغدوه معنم مراده ارطاب ع قرآ راكد الأفاب مباتع منسد بس فروشده وحرف كنده است زان فؤد دركارى كيترواست ما وغفلفها الومويفها يرآن ادكنذه استنفر إان حذا سغواى مقالها بالكركواننده ومساكرداننها مستا درا ازباى حذاسه ينجون ر وزشرادم كارى توجرور ومآرنده است اكة آت كارآخت دا مبناخيد قرجع نود طلاح كدن خدرا زمذاك وت واكرد نيارا بآونت ونيد وترجيع و باكث وخود را ودومط مذاب فكذ ببت بدنيا ذا في كم عبي بركا بخطيق وزجسرت بي دواه مسلموف روابه ودر واين اسراي اده أمره ست كرولا آلدالا الله والعداكيم ثم لكن ما بين السماء والارص نخه كات ماصبعباج ونهامنه كورلها حدهدن الروابدني لصعيعه برانا فتام إن روايت دادر صير سام و دميريجاري بسندولا في كما سائحبساري ونروك بقري كرجامع استيان عيمين ولافت عجامع وز درجامع الاصول العائية ضحاح سراجع كرده ولكن ذكرها اللازمي وليكن كركرده استايع وايت را دارمي مبرل سيعان والمحل المعديني سلميان لسرولعدوسد تدكما كأميراكسوات والارخ كفتدو وارمى بجابى ن لآدالا اسدوا سداكر مثلأن براليما ووالا رح كفترس فركرون صاحب سابيح بري وأي درض إول درست نباث وعنامه ويره رض يعتب فالفال وسول الله صلح الملاعله على ما يحيا الله بعد الخطا با ويرفع بدآلك تهاماه ننايمهما دارعلهاى وموسكنن خداى تعالى بب آن علهاكنا فازاد مبندم يكرداندب بيضايا يهاى كلكندكان مودداصل ودن وبالكردن يبينراجا كلاترونشاك ماند وماديجكانا لكرزيدن دمخشيد فكنه امت ماسودن ومسترد فكهنا ارديوال عمال واتغاق بهت على كرمرادكما بالصغيراست فالموا ملي كعشب بذوحار بل راه نبا والمابي كا بارسول العدف ل فرموة العلما النيت اسباغ الوضوع على المكارة بمام وكال كدن ضو درسايدن بهارا درم وابي كرم بيدسانيد درج مام سفت ونافوش من *چنا کند درجانت بما ری دختی سرا شلا و کنرهٔ المخط*ا الحیالمسیا چیل در بیاری کامها در رفتر پیونی برخیا کند میراد ناند و تواند کهرا در فتر بوخار داشتکی باشكىببببار كامماست واننطا والمصلوة بعدللصلوة وبزوراه واشتر بنازرا ميدا ذما زيغفان وقت كيزارد ومنازآنده دا أتطارر دونبشيندوج واكرآبد وتشرباني ونجة ماشد فل لكواله ماطايه منت رماط حقيقي كازار ماط توان خواند واصل ماطانا فيهشتن سرحدا سلام درمتنا بالإمثنا وبشانيا وبشانيا والمستنبي المانياني وربعتزاسيا ن و دلهاي ودرا دراي برايغ تطونشته راي نما زودسي شائه نشستن درسومهت درمتها باشيطان لشكرا داست ادخل كمندوتوا مذكرات دستماماعا لأمكه ماشدكم مركورت زيدار باكا بنام بذروا بهاى وآيت على وابغنو معلوم كوواندموى نفن وقت حد منتما لل بن انس و درصيته م ماككيني برم وكه فذ لكم المواط فلنلكما لموباط وحدمونهن كمردكرداينا يربغظدا دوباريج فتفاكثير تقزر وواهمسلم وفحف دوابد النمص فلثا وورروات زمزى مهادكم كردانيدوا بإغراض سترصاحب عبايي كدوض اول وردوسها ركاركردايندوميك تنت كدسوان صديث داان الكركا وردوبا ركمرركردانيدوازخيرا ككتفوه اصلا كمزليت وعزع ثمان رض سعنه فال فال وسول المدصلي للمعلمه وسلومن فوضا فاحسن الحضوي كرك وضوكت دس كدومز اليني رعاب سنوا واسان خوجت خطابا منجسل مى آيندانان وارتما يرق وطنى يختيج من عنت طعنادة آاكنى رآيندك الحارز رافان وساندات ويصول فهارت متعن عليدو عن لي هويرة رض معن فال فال وسول العصل العدعليد وسلماذا يؤضاً العد للسلم عن فرسيند بدئه مله ن والمؤمن شك اوي ستغنسل ويجد ببريث يدروي وديني من ومجد حل منطبع فنظوا لهما بعبن بديرون كآيدا دروي ي بركنا وكاط كرده است بري كاك وبروي شيخ وينها جني مع الماء بمراه أب اومع آخر فطوالماء وكفتذ برون كيند بآخ فطره ازفظ كاساكرج دروى بنداز فيمزنك الحاق في فيوند الجوي مدوك الن واكران بحثوار يم يَ يَكِرُو فا واغسَل مِد مِدْ حَجْمَن مِدْ مِه كل خطبت ذكا نهطستنها مِذَا مِع الماءا وَمِعْ آخُو فطوا لماء يرجُ ن يشويه بردودست رابرون في بركنائي مكيفت آنكناه رابردودست وبعنى كمايي كريست كرده بهرأه أك بابراه أسترها أفانقل بهائك فا فالعنسل وحلب وتوج كل منطبك فمشنها رحلاه مع الماء اومع أنو فطوا لماء برج روايث يدبردوا بخو درايره ن كايد بركما بهك رفة است بسوي تهردوا باد آب يا تحف وظريها كاست خيج بهنشا مل المناقل كالكنبرون يماتبا زماى وضوياك ذكناه دمين معنو دواه مسلم وعزعتمان رض يعففال فال وسول العصلى العصاب وس ملوفه كنومة منت مسيدى ملمان كعاضر شيوداورا ودرمر سدوقت فما زفز مجنسن وضوء ها يرنك يمكندو فرى فمازرار عايت سنروا والراج خشوعها ديئب كيندخنيع وضنوح مادلاواين ال رعايت آداب ظاهرو باطايست چا كمذدر و ترسان بشد ونغار يحبه كاه دارد وتما يمت وصه رران كار و پخوان شخو نباث وبدن وجاره وريث مارى كمندوي واست روى كردا ندوشم زبدد ومعفزى بتعصاحفه ردوش بمبتن خصت كرده اندومتر كونت كدر مادوج اذا كاجرادك نيروس تغييرول صبحانه والغبن هم فخنصلونهم خاشعون كفتها فكه خائف وتذلا بتندونطوا ربحده كاه لازفار ندادره واندكا تخضرت كالدروس والطريجاب إسمان ميا واغظار وى ى بعد والرياشية ال مدمندات نفادا بجان معده كاه وروات ستى آخضت ما در معدد سلمردى درمار ريس راي كردور واكرت ومردول وى ين خشوع كيكو قصا ما و وبعض كفته اندكر درقيام نظر مجده كاه دار د و در كوج دانيت باي و در مجده بجا بنباني و در قعود ركمار و در تحقها و يكركم ندركوج ما درا

تخفيعن كجوكه ديود ذكركم وزياك كيع مقدركود است ونيزكي مخت راست كالمعلى وداكفتا شاده است مجلان جد وكررز ميافقاد واست ونيزركيه عاص مانسلانا ن است و فازيود ومفارئ كوع بالشدالا كانتكنا وملاهناها من الف نومة كيك كندومذو فازرابا يصغت وسنت كراكز ابثدا بصغتا يه فار فيشذه وكوننده مورا بشانار كدواست وكان مالر بوت بكبرة وادام كربرج ديارد وندوم ماكناه كريوراان ذات وزو دربعض منغ المرأت وسنديتني كندكنا وكبيره راواين رواب بجب عنظام تاست وا والحبب وابت ويروعفو واكنت كرومزو ما رسم كندكا وصغيره واركرو واوخد للا الدهر كلد واركفارت ودن ما دكنا والهب مستخضيه والأكرورا وخد الما الدهر كلد واركفارت ودن ما دكنا والهب مستخضيه والمراد د ان نارد و واه مسلّه وعند اند ؤ مشّاه برازمهٔ اص *است و من خرکه و خرکه و فیغ ملی ب*د به فلتّا پر بخیتاک بربرد و دستخ د سرا رثوختم **من** بندين مبرات دروبن كرد و درمين كرد وبغثا ندمني استنثارتبائ للذمين ف ندن عبدانات كردن دروى كذا استنشاق كيسندم وذكر سسنشا تصفرو كم ستشاق فزيا ل ويجد ثلثا برشست رويج دور دار برضي خسل مدما الجهي الآلوي ثلثا يرشبت دست داست فودا كاريخ ريار فرعنسل مده البسري الحسالي فكثا بترشبت وستجب خ ددا كاريخ ربارته مسير بواسسة بترسيح كردبيخ دوسي كذرا يذك وست وبسير فيعنسل وعبلعا لبمنى ثلثا مبترشبت بائ استخ دما سط برشما لهسمى مُلتُنَا مُرِوسِبُ صيبِ خود واسرنا ريحيتن إيل خال وربا بعن العض بايد شرفا ل وابت وسول الله مبيكم نشاحمًا في مديهم غيرنس ما واصلى للعمصلية لله فوضا مخو وصوفى هذا وسورد مأند وصوى كالينت مرفالهن واصا وصوف هذا بتروم واتضرت ما استعيد وسلمكي دمو كمنز اندوموه كامنت لم وكعنبن مشركذارود وركعت فمادىعداز وضووا قوامنت واكرشت كنده است فاضلرباب ويا بجدات فعنسد وفصعا ببني ودعا ليريحات فيكندنعن خرورا وريع وكمستنجنه بحازيحا يات دنياها كرخوا طرعارض كرو دوآزا و وكهنب ووار كزد وافيصنورها زنداروريا ن ملارد وبعض كفته انذكره ا دبعره مخدرين بفنها خلاص وحدم عجب ماوه هت وأدكيم عنوله ما قفل م صند منيد آمرنيده مينو دمراكك مراا تخييش كونشتا سنادك الداد واين حديث والات دار درب سجاب ما رنبدار ومنو واكروس كذار ديسنت دا تبسي لفايتاست ومنيتانيه ذا زنحيتا وصوبه سنت كروصة حزى منست بطلق نمازرا نيت كنداما در درآ مده بيحدينيت تحيله سجد مكندز راكه يخت معنى تعظيرو سلام واوق ست برسخية الوضو سنی نواردا است دملاحظ عطرت ومشا به و دروها منیت و کی کرفصد بغطیرک و رویسان م و به بهای فیار د و مازاصلوم تعصود ندار بهت و و طویل و محصورای نمازی ا رنماز را محصور پرشکروم بنمازنماسب نبست کدا قال اندالی شفی علیه و افضاه البنا دی و بحق عبد انبن عامون بمین و کوفیات محاولات والی و در محارز مامعایی ميداز لإدرا دعنبترك ومصفيان معبدانا وغراكرد ومصردسنتهان ومنسيري وايت كرده انداد ويحامروا عجامب وضلق كترازنا نعتر كذافي امع الاصول و در كاشف كغيرضي في مرمي فيديون وصفاع والدره شدخ اس محدرا ومردم فالفال ومسول اهدصلى المدعليد وسيلم عامن مسلم بنوص غيست بيرسلما بدروض رادم هنجسن وضوأه تسربنت مازه وضيحة ولانقر بغوه عنبصيلي وكعذبن يترابيندس بكذار دوودكعت مفيرا عليها بفلبه ووجهه ورحاليكوي شيرابيندس بكذار دوودكعت مفيرا عليها بفلبه ووجهه ورحاليكوي شيرابينديس بكذار دوودكعت مفيرا عليها بفلبه ووجهه ورحاليكوي شيرابين ت برآن و ودعت برايخد وردي وديين فيه بروماطرخ ووورر وايتي مقبلا بنصب آمه وارج سباءانط برزبت ا لاوجبت لدانجن في واجبكر دورا وابغض اكريتنا وعن يم بن الخطاب رض من سن الفال وسول الدصلي المدحلية وسلوا منكون احد بنوضاً منت الراياي كاكه ومؤلد جنانع او ايت بندا الما فاكال دومورا واين ستك را وي ست فريفول سركويدا شهدل الدالا التدوان عمل العباره و وسولدو بي دوابه ودرده ين يخذ كريريا شهدان لآله الااقته وحده لامترب لدواشهدان مخالعيده و دسوله الافتحت لعابوا للبخ خالثمانية اه ور دراو دادر فاس بست كريت ورست ميدخل والمصاف احداد بردراين درناك خوا بريجب مازيستها را كري ساركد ومركل زانها را وركفت وكابي مركداً بشتنوانده بيهاب شت بست كونيذ ماهم بمكذا وواه مسلم في مجيعه بيغ بروايت كردارج بن اسردم ميخ د والحيدى في فواد مسلمه يخدروات كردا لامري جمع يليقيم وإجادت كنهام لمربت وكذاه بخدر واستكرام الانبرق تجامع الاصول و ذكرالشبه يمعى لدبن النو وي آخوه كربت مسلوطيما وونباه وذكرره است المهذ وي يرشل جيج له وآوزورث لم رومي كداروات كردم آرجا برجارت واكدا لهجم لذى وزياده واست برشا وترتج مزيله في حادالكم احسلين بن النوايس واجعلني من المنطه من والمعل بشالمانني وواجعي للسندن الصحاح وصي وات كردواست كذا صاحب عبر ومراح وآن صرت انيت كمن فوضاً فاحسن الحضوء الى توه وخدر ش البيت عم والشدا في الالالدوصده لاركيه واشدان محدعبده ورسود الاحياني مواتوا مرج مبلغ الي تطرين وواما لنحمهنى فخ جامعة صدينه الاكلم فاشهد ملان عول دويت كرواست زاز مذى درمامع وبعينه كريواب كرين ازكر ان محداك آزا صاحب صابع وكر له و هست وزندی دکر کوده دارع شرص استاز کولف برصاص مصبای که ای مدیث که درصی اتورده و دهیم منسبت کل درجامع تریزی ست و آزاد درصان نیا بیآورد و دا کوزی ويستصير بنزارنا والتطيدوا بالهنى ورشاد تيزنكث مات نزذكروه وامنا كي وازحاكم دوستدرك بي بركور و وكسجانك اللهم ومجدك شدايلا كالاانت استغنى واتوراليك و عنابي هوبرة فالفال وسول العصلي معليه وسلران امني بدعون بوطانع فنغرا محلن من أأدا لوصوء سرت كاست والنع بشوندوي يراسبي بىئىت يەنىكەدە مىشوندر د زفيامىت غرىجىل لاتى ئاردىنى دۇنىيىن يۇتىنىدىدى ئىرىنىدى كالورىنىكەدرىپتى ئى سېدىبانىدە يېرىنىزى دەخىمەم ئىنىدۇ ب*ين كر*هوبيار دست وبايلى وسفيدا شدوا يرايستدا ورروز فيامت وي دست وبام يرمنيدوروش وزان و تا بابا شنع بيك أن تومج و في استعلاع منكران المجلم الخواجة

كارور الفائم المراد والمراد والمراد المراد والمراد وال

مركه كي ميتحاه اذشماك وراذكندخ أخودما بايدكه كمندكه ومينا ومتضغ فالاستاست وذكرتمي كمرور أكربرو ولاذم كديم اخروش فربرش ترمره مرور وروست وي واصباح أقيقي وارند مخلاف فسنه ومقدام كرحا وتسبيارات وران والعطوا طالت فرما كالبشدك المفق حبدنا بإيان وقره واركوستسرع كوثن وكرميا لخوشويدوا طالت يخر كاكرابها اء لائ شِنتُ ومدوازيخ أمعلهم شودكونو ورسوخ يمضه مرح به بنود ملكه سلى لم قام روي شدول المنسكر وطيرا فورا بابيض لوجه والدام متعنى علب وعدند فال فال وال المدصلي المدعب كوسنكر فبلغ الحلب فمن المؤمن حبث ببلغ الوضوء ميررسا وثنان وضو دردست وبالم توض كم تحراص والاست المناكرمير وخوومبعنى بمليد يودمراد واشتبا فذك بشدنيا نرا دردست وبلخا به بود وردكرد وشده استابن وح بآكنط يكسبط وسكوالجام بسنيسيا وسينتاست والمخصبن يوراستهى بغبتها ومكون للعه مضيطا ومكون لاما — وتشديدها است ومجاحا وعامت كرميتنا وإرمليعل مراود اشت أكعيمجا زبود وواه حسسلوا كعنص لماثنا يختعن وثوطان دعلي مشجرت فالفال وسول احدصلي اعدعليد ومسلم استغيموا استعامت ورزيداجمال ورراه داست دويد ومرابحب وداست كمنيدوم شرمان مطريق سقيرات يدديو الهرى بود درفات صعوت فرمودو لن مخصوا وبرنطاقت ماريدكه ستقامت ورزيد وصول كذروته كام وكال مكن غيبت كرسيانيا وخلاصا صفياراصل مدمدوا ومبعنى ذاكل وليا دارفدروا ندازؤمها بعت ومحا واستجتبيت كتصرت صل لدعليدوسلم وفاكساخ من لكريث الاحرمبنب وانجاسخي بسته مثوديها بصروم ورثول فخفريض فحما عليه وسل كمرومو دثيتنى موره بو ديركروا مندم اسوره هو د وكفيةا مذك بياث ارت ست با مرفاست كالمشقر كم شدت وطنست كالضخطرت صال مدعلي وسلم والريام بجبست مست بو دكرومو و وكمت فاب مكك ولهذا مخضيص وأمهو دكرد والاايرامرورسورة مثورى نيزاكده ودرانجا وكاستنيت والتيخيز بسايدوخ وكخضرت ملياسه وللمين ستفلت ومحض سلامتات كتوسم لواعوجاج درائجا صورت زورد ماذاغ ألميكوكما طعنى فامغسم اللهم ل وسلمليه ويسكم كرد بعدم طاقت ربتقات وابعاى قاه دجمع ا فعال عاحال منبيكر دراً يُذعمده وخلاصُها داستاست اكروروي ستعامت ورد ندو راست إستندنذ راك و ملاقي م يقصيك كرده بالشندو آن ما زاست بيرض مرو دو المو انخبوااعكما لكرالصليغه وبانيكه بترن ومقت ترجلهائها غازاست بس كاجار يبشروط آزا ورهايت كيدآ داراً زا واواكم نسيجة وكآزا برازا والثارت ومودميقدة أتذكآ زائضعنا يمان كفنة وآن وخووطم رشاست وكفت وكامجها فيظر على إلى ضوا الاحتمين ومحافظت تخدوا ضياط نؤرز درعاب سنره آوار وضوكركها ماركل وارده بجدبهت كعا دداره حكال واكذ دواه ما لك واحدوا من ماجية والدادى وعن امن عمر صخاسته خافال فال وسول العدصلي العد مر سسنات كميكه وصورار ذرطهارت نوشته شو دراى دى وفي كمطام إمرا واكن فوا مدبود كه ودا ح سبن إى كدستعير بهت برفعل زياده مراق صنه نيرخيل مرادآ سنت كدوه وضومنونسيند بريكي بده ما ارزائ كالمنت كرتوبهم كرده فشو دكر وصنور وصنومت طائع است طكرر وي نيدتر المبوعود رجنات مرتباست وكفيرا مذكارج تعيد ا ميانة وو ومنومارني كذارده باست ومنايغل ومعيض كمروه والمستاند وضوا كونماري كنمارد بعدار ومنوى فل دواه النيم مدى الفصل كناك عن جاج رخلي يغنفال فال وسول الدصلي للدعليد ومسلم عضاح المجندا المصلوة كلديبشت ومقدة ددآ ددآ ددآ وأدنا والتراكك والمنيشو دودشية نبزي ماز درآور ده منيشو د واپي ابغه د ناكيد ېست درمحافظت دېرمازكو يا خار درحكم ما كابت كركم أن درآمدن ديوشت ميرو د وله دا تعبيار وي ما با ركرومانده بانكردشت مخت المسلوفالطهوو وكليدنا ذومقد يراوطارت است بيطهف رت مقذوداكدن استئا شدوواها حمد وعن شببب بفتر شرجم وكريزي وسره من اسب د وح بغیراوسکون واو و درنسینشکوه مهیدوا قع شده است بتوسط لغطام میان شبیب وابی وج و درمین کمنت میمیزهی بست ویک دراکش گیت اسماءالرص ل ای درج را خدونام بدرش فعيكفتند يضرفون ربيرتفند رشعبيب روز رجعيب دوايت ميكذيمن وحل فواصحاب ونسول اهدان مرد واريادان تغيف الصرارات ول الادكين غرب اصال يليم سلم صلى صلوه المصبع كذار د ماز باراد وافعاداً المروم برخ اندسوراه روم داخا لنلس علب وب شنبت واء ت بح شد كاركب فالمسل يسرون لزكمذارد وفازع ثدازان فال ومودما مال افوام بصلون معنا جيست حالة ومهاى كما زميكة ارزما بالانجسب وذالله كنف كمند لهارت داود حايث كم تدمنه وأواكنا واها بليس علبنا المؤآن اولئال ووسنسده منكره انذرا قرازا كواشان ويخاص وتدكادات رعاقام اوراكت رسيدرس مهوات الدوسلارعليه بآن مرسب ومبلات شان ورحالت واءت وآن عدد نما زكه **حلزمالات وا**فر ساوقات الحست وتوسي عن المسالم في واحد مها والمستاري خوبعغ آداب دمن كذعباد ن مغفود لذا تهت مشاثركرد دح حابئ كإلكي مبصاحبت ونحالطت ا بالحنث دجت كرفتار باشند وشب ورود با بشابط بشند و واه العنسا بى وعن و من بن سلم فال على هن دسول الله رواب استاز مُردى لزنب كير من بي فتع لام كونام بي كانت كنت شرواي كلمات راكه خكور منو ني نيم بناصل الله يعلم وسلم في مبدى وفي بله وردست من دردست خود مرك الدي بستان كفت الكثران مرايا انكشان خود را وعند كدرة نها دارك ورست بنج بار معنز في في الكنت أتضرت مل الله مليدم النسب بموضع للبؤان سجال مدكفت بضع فرال ستواعم مدنقه جهلاؤه والحريد كفتن ديرك ذبيب التا المغارنت بسحال للدا الحدمد تهارير كندنيوان لا نىلامتىنى كىنىتانى وابات كالات ستوسيحان ديراز نقائه ولات دارد دانيى كافى رّبت مجديثى كردرا داباب كذشت كدفره دامى دريا كالمان والكام مملهما ببزالسماء والادص واساكركفن يميك دسافئ اكسأ كاسان وزمايت والصومين الصبرور وزمنع عربت وجشرك ميتا الدودكاما فالممرا بهطا عات وانصاحج روزه قامع تربهت مثوات فنراك ياعشا ذبيعا صيب مضعنا يباك با شدو د دبعض والني نوشت كدروزه والفعت عرجوا مدّا عتبارشب وروز وكوفرة

مبرورد وذاست بريضت مبابشدوا لمعله وونصعت كملاجات ولمبارت نصغا بيانت تبعيلين درصيث اطان بابكذشت وواما للجدندى وفحال حذا حدبث سن وعن عبدالماندا لعنسا بحى بنبهما وتخفيف ون وكربوصده ومايهما ونسب بعنهج بطابه يطابي زماد والإمرائ يزيننا لأوبعنوكفة اذهرا لدومنا بجصحابيت والجنب درائ المنال في الدوسول السمسلي الصعليد وسيلها في نوصاً العبدا الميمن في من من من الدور المنطق المنطق العبدا الميمن في المنطق العبد الميمن المنطق العبدا الميمن المنطق العبدا الميمن المنطق العبدا الميمن المنطق الم مَّ نِهُ كَا لِنَ وَمِنْ مِن الْحَالِمُ مِن الْعَطَامِ الْمَالِفَ وَحِن مِنْ مَا فَا مَدْبِعِدَ لِآبَ كِون وروى رِدِي مَلَّى نِسَانُ وَعِن الْمُعَلَامِ الْمَا الْعَلْمُ وَعِن الْمُعَلِي وَعِن الْمُعَلِيلُ وَعِنْ الْمُعَلِّمُ وَمِن الْمُعَلِّمُ وَمِن الْمُعَلِّمُ وَمِن الْمُعَلِّمُ وَمِنْ اللَّهِ مِنْ اللَّهُ مِنْ مِنْ اللَّهُ مِنْ مِنْ اللَّهُ مِنْ مِنْ مِنْ اللَّهُ مِنْ الحنطا بامن وتجد وجون ميوم روى ودابرون كآسندكا الازروي حضي مخرج من خنت امنعاد عبنبد الكبرون كأنيداز زبيرم سىروبد يوي سل مد مدخوجت المخطا مامن مد مه مرح وه شوندم د و دست و درابرون که یند که ایاد به دو دست وی پیخی پخیرم و کفت اطفا د به مه ته آکز برون يتيندا درزناخان برو و دست وى فا دا مسع مواسد خوجت المحنطا بامن دائسد حنى يخرج في الذب برج وسيم يكندبرو وي التيكنية وفا دا مسع مواسد خوجت المحنطا بامن دائسد حنى يخرج في المحنوبية والمائية المنطقة والمرادي والمرادي المرادي برون تهندن دا فاز درد وكوسشون في نياسعلوم ميشو د كوكوشا واخل رست غيا كأيذ بهن غفيهت ولهذاست رائ كوش لب حدايتكي ند هكر به التسر كرفته المدكوش نيز سيح كننها كذبيا بدفا فاغسل دجلب ديخ جتا كمخطا مامن دجلبه مسئ غخرج من مخت اخلفاد دجلبه برخ يهني يدرد وياج ودابرون كم نبكانا وازروو ا بي وي آكنبرون ى آنيداد زيراخا ن م دوبي وى مي مع منواز بركنا بان بك ميشود تركا ن مىشىبدا لى المسيحة وصلوند فاخلة للدنيرميات دفتر و دبوي مجدو ما زكارة اوزيا د ټيرباک نند لايز نمانا و وسيکرد وسبب رفع درطات وما فلهميني يا د ټي آيد خيا کومارزيا د ت رومن انقل کوميدو ولد دلد دا مافله وانند و تهجد را راي مخرزته مافله و نهست که ما بردى وخربود و واه ما لك والدنسائي وعن لي هومؤه رض يخرسه ان دسول الدصلي المدعليد وسلراني للفيرة روايت است اذا به برره كه تخفيت حلي مان مدينه ماكونا مشريقىع <sub>ا</sub>ست ما زيارت كند والمركزشي بابل الصفر والمومقر بفتيميم وشلتنا الباء ومكر ومنع بالزاكده فطال بس فرمو و أمخض صلى ديد دسم المسلام علې كروا وفورم قومنې ن سلام رشما با دا بل *ري كروه مهانا* ن واما ان شاعا معد مكم لاحفون *وردستيكه اكرخافو كستر بست شيما د*نه وشارا دریا نبدکانیم وکاژان شاءامدرای طهار دعنبت ونرک مذکرخدانوو بل وتحسیر کلام ست زرای سک ترد دچ رسیدن موت و محق ماموات بعنی است و معیما زا که انحضر مصلی معيه وسلم ذكر النهان المتعود والمين المرافع المرابع المين المين المرابي المرابي المين المرابي المرابي المين المرابي المين المرابي المين المرابي المين المرابي المين المرابي المرابي المين المرابي وآرز ويرأي كاش مرجك أنيك بامن فرمبديديم لإدرا جه وذا بغركة فاكرنعدازا ين يانيدفنا لوا ا ولمسسنا اخوا قلط كغذ بسحارك بآتضرت مل مدهديود ماآيارا وينجا في كينايا والنستيرا دران توبا وصول المعدفال أفنم صحابي فرمو دشما مصاحا زين وان ورفيق كاه وبيكاه وخواص وركاه ميندواخوت سلام امرى عام ب كرم ومثما ما الشال واخواننا الذبن لمرماً فوا معده داددا وكالكب فانزكر درمالم خارج بنا مرماند بنونعدادا ن كؤلى د ندكه بنيك زاؤداس فيا سنامت خودابا يرشاخت و دريافت ما شفاعت بى د احدا د وا حانت مَا فكاني زافعًا لحايك منت نصى يكبف نغوف من لدمَّات بعد من احتك يجود ميّناس كري كروح ديّا رواست لذاست و وندرهُ واقش زا بإ دسول امعدفغا ل بركفت آنخفرت صل استعليه وسلم إ دا مبت لوان وجلا لد خبل غرجج لمذخود بهيداك أثرًا بت مثو دكه وي سنت كمراو دا اسيان ومعيد و في سنيد دست وبا مس طهرى حبل دهمهم ميان سبان يكرسياه خالص كيك كازمردم وكرا لا بعوف خبلد آيا في أن انزرد بسبان فو دراك مفيدروي مفيدوست وبالنرومي اسان ديركساه يك رئك مفالوا ولي كفتذار مى شناسد عاد سول العدفال ومود فا هرماً نؤن عزل هجيلي من الوضوء بسرمت بي تريد يعنى دروصات عيا اركا أروض شلاسيا بصفيد دست وباوم شناسمانيازا بايهامت ووض بفها ووفع آن بروور وايت سعدادا بيث رت واوم ومت مرح ويغود را ووم واغافرطهم على للحيض مرسبةت كنده ديني ونده ام إيشا أزآء كاروبا دمنغرت ذنوب رخ درجات ايثا زادر دركاه وزساخة كردانم وفرط نبخته الإنبيش و دّا اسبالتك *دسیا ناه دلو وکوسی پایک د*دی و وخراک رست کمندومبرین سبت حل لوخ ونرو د دسقصه د تهیه جمع بسبد میآلات رود قیاست است صل مده به وخواه عناخیر لمج لمدوعنابي الددداءفا لفال وسول العصلى يسعليد وسأرا فااولهن وذن لدبالسيح وبوط لتنهم فمركضني كيام كرتيج ماده ميتؤ دمرا ودامبجده مروز قياست وافاا ول من بوخ ن لمدان بوفع وأمسد ومنجنتزك بهم كما ذن كرده ميثو دمراء وأكبروار د رُخِ د راازمجرة عيقت اينال در مدیث شفاعت *منرچ که حفزت می اسمیلیش سا در رای و*نت و در کاه مریت باریتعال درآنیده سیده رود و تا یک بخد تررد بی میجود نها ده باشدیس می در رسد کمسروا المحصط اسيميه وماويخواه المحبب من جيمنواي ما داره مثود راوكم برجيه كاشنده شودار توبه الخضيت على مدين المدعد وسلم بردارد ورنان شفاعت علائق بكشايد وفيتا شفاحتنبا بيضا كمرفره وفانظوالا طامبن ملبى بسناع وميكنرب ويضلق كيهشا ووالديثير وودمت وبعيض فاعوف لمفي جن ببنا لاحمير مثناسا مستخ وداالأ مياليها يميرومن صلفي شلف ولي منيار مهر وماندان ليستماع واردحام طن وعن هين شاف لك وي منظ زمان است فرو انداك وعن شهالي شل فدلك وانعان بيب نذآن ففال دجل يركفت مردى ما وسول المعدكبف مغوف امذاؤه م مبن الامري ينشناس لمت خود دا اذميان متاكد كذشا منهما ببن في إلحاضا درميان مدنى مريدكميان نوح بست أامت وتحضيص نوح بجبت نهوت واستعيان غيارها لابشارا فنج نزاستا كدنت المفخفال بركفت هم عريج لون من أوا ومنوع استمريخ مجيل ناؤاثره صلعبول حد كذلك عبرهم نسيت بريسوني بأبيضت وسينع يوث فاذات الي كواكرجه ومنوحيا ختاشدا ، ايريكواست كفه دا (وصوب باي فت خاط ايريكا

ه از نیجا لازم نی آید که دیما از وصونیا نکه بعض مردم از نیجافه بده اند واعد فقه ما نهم به نهم ما بها مهم و می شناسم شارا یعنی ست فو درا باین که واده میشود ایشارای می اعال شان دست الهاست اشان واعرفهم دستي بن املهم خدر بنهم ومن اسام شانزا بن كديروند شي شرايشان ورندان خود رشان دخار بن صديث مغرم سكرد وكرامي وصفت تب ما جهش نت فریتان این استان طور باشدا اطعه کخشه که در کاین و دست از رای مرد مع وافهار کامت اشارای سنور و منزوا مداملروا و احسار ما الوضوع باب دربيا بصراف كرواحب كرداند وضورا واكن خركم ست كرمشكند وضوى بابزا و واحب مركر داند وصوى دئررا وموجب ضو وسبرآ واكرو پختيفت ارا د اصلوا متره وبقيام وليكفا تقرق مغودا موجب صفن زمتوان كعنت وجى ككفتيث كالمنسل الآول حن أبهو برؤه رضاب يخدفال فال وسول المدصلي اعدعاب وص لمعن ف قبل كرومىينتو دو دريت بخافته خاكر كي شكست شدوصني دي حتى بنبوطناً المكرب ارقوقاين بدخ كيان ست كرّب دار د داكراك نلارد يمرا مدكر د خاك ، وظورت ندانشته باشدر آنها كداورا خاقدالطهر رسادت مآنئ مي وضو وتيمرا كؤلب از راي نكا بدانست دمت دفت داريشيان با فتريب وخاك و تأدرت را تكوم *تفهزو واكوافية قضاكنة ولهختا دانيست فرد بعض باقط ميكر د دحن حينية ماز وبقول مع خاكذار د وقضا نكنه منسف*ي عليمه وعن آمن ع رصني *دويه ما خا*ل فال دمير لمؤه بغبوطهو وقول كرده نبشه دنمازل طبارت ولاصد فلخع ت بدومطانی خات برستم کرد د وطا آرنت که مرادا بنجامه م یا ب ب على رضي معينه كدُهنت و دهم ميردي مذي سبياركنذه و ، زي نفتهم ميرون ال و كمبذال معجروت مديا نيزآمد رطوشي كه درآلت مرد در د ، ت ملاعبت ال ربيجة تعجران اشال الني مسء دم كرشرم يرشنم كدير تغير ليصل الله عليد وسلم كوكرا جبيت وجبخسال مرمنوا دعينا والانكل صادا درحضة برتصني بت وتنبارت واكا درا ذكر حكايت ثهوت وآخيت على است مباشرت رنان زواحها رنساسب تبا فاوت المعذى اوپرفرم ودم عما دبايج و دلاكما *زخلصان دركاه بو دكربيسيا زحام كناه الماطلاق ه*نداً لا پ*رپرسيدم خاد آنخف و دا كما و خا*ل ميركمنت آنخف المسرك منت آنخف المسرك منت آنخف المسرك لم ذكره وبنوصًا بنويه *در مرب و منه المت*حود دا وخوكن دير فري وضيعنوا باشد و و دى بواو و دال مهار وزن مذي ا أتبيت غليظك يروك بديعدا ذلول نزمرج كردارد وتيئ كرائيرت وجيد بيزيرون ليروب عشافيت متفؤعلبه وعزايهو يرؤ مضا يبوزفا ل سمعت دمه لمرابځا د و ما ومل ېټ يکي کړمرا د بونه و ټيب دېټ د د ما پيڅستن ېټ از را بی د ورکر د رجمپه از بت وليكر إجب كم دواتيلاً على و دبعدازا المنهزج شدخيا كمركفت فال المشبيخ الإصام الإجل يجبى إلمه ينصاح للصبابي درشرخ المندكفئرك ينصيث دلالت دار دروج مصفوان نورد لأيخ نبخت شده آنش منسوخ بست بجديث دكمركه روايت كرده استآن الوداكو و يشرفان كمزارد ووضونكرد وبجديثها بمسلحكه يبزوها خفصل مكورسا ميكنت نزد كمسكردارزم بخضرت صاليبيعلبه وسلمهيوى ربان كردهشده رابس بخرروا زان ببزابتيا وبمثآ وخيتاه بحدثيط بركفت بوماتف كالازآن خضرت ملاسيليد بسلم كررك كرد وضكردن ااذابخ مساس مريعام ومتريخ منفرعلبدوعن جامر بن مهرة صما فأست فامرزاد وسعد باي وقاص ويرش رصحاميت زول كرد كوفده وفات يافت سلابع ومعدول بعيرا فدحلاساً ل دسول اهدروايت استازجارب بمرة كرمردي يرسيدغ يرفدادا صل سيليه وسلم انتفضاً من لحوط لغنم آيا وصو كمنز زخورون كوشها ي كوسفيدان فالكفت نوصاً وأن شئت لم تدوُّصًا الرميخاري مَزَّين وأرميزاني ومنوكن وأل كفت أزد ويرسيدان فوضا من لحوم الإمل كا وصويم از ورد ن كوشيا الأرقي صومكن خورون كوثث ثنزومشهورا زندهب مامم جائزكفتشدها ككفتشودكر تعدرارا دمعن لغوى زة إسان وشتمتر وكوثث كوسفة وسيت وحال كؤدموس كعلت مشرعت اوا بشت تمتر بالشدزكوشت كيسفندوا وليعلم فال بالديسيةكن برواصلي هيم إمين الغنم أكاما زعنوارم ورحابخ شد بادك الامل من ادبيا مكزارمها زونسسه تا متران فالافهو ولى كذار وكفته الدك فاردن ماز بنسبها وسرافيها وملت كابهت يتركنوك وقت وفويتضودهل إمث بسيدي ترزن وحنب لكنها نجلاف كومفذا ل كرساك كأدم رواند و واه ح أشران ككها ازحكم شاطرا بذو درروا تمكمه وكركونا ن برسرشطاني بست ونراتده كرسك ياه شيطان كالمصت ومرشطيلان وولث كمزار بددرحاني ودرصرك بهرين ليتره كرمن فدال وارابها بن ستاند وعن البهر وفال فال وسول الدصلي الدعليد وسلم إذا وحلاحل كمرفئ مطند شيئا ڝؚڹ ۫؞ڔڮٳ۬ۯؿٵڎۯۛٮؖڲڿڎڝۣڒڮڹۣۼؿڔٵڎؚڎڂڹۺۜڷڹڧٲۺڮٳڠڶؠ؞ؖڷڂٛڿۥۛڡ۫ڹۮۺڲٲڡڵٳۺۺؾۺۮڔۅؽڮٳۜٵڽڔۨۅڷٙۿڗٲ*ۯڰڿؽۣۯڔٵ*ڎٵڹ؞ڧڵٳۼڿڿ؈۬ڵڛۼ ڛٵؠؽڮؠڔۣڎ؈ؽٵ؞ڡٳ۫ۯڛڿڔڬٵڽؾٲڛؾٵۯڝۮڣڞڠۻٷٮڔڍڮؖڡٮڮٲۯڛڿڔڶؚؿۻۅڶٳۻٲٮ۫ؾ؋ۺٵۯؾٵڛڎڮٷ؈ۯٳ؉ؚۮ۪ٵڎۅؽ؋ۻٵ؆ٙۯٳڡ؈ۄڔڛڿڔٳۺؾڗڰ

درنشیکا درنشیکا بسبه عصوفا اوبجبد ربيعا أأكز شنو وأدارى الإساربوبي وابيط متبارها لباست وتعصو وصول يتسيل ست براكمان ويازشكم كردية وازي شنود ووي نيابرواز ينيامعلوم كرددكم نة شديل الشباي واقع شود وصوى جديد ما خطوب منود زيراكه بعيب تن الكركر د واين اصل جازات وشك فيت كاحتياط درا عاد أه وصوحوا برود مهاهدهب وسلمشوب لبنا نوثيث رافضم موعنعبل مدن عباس فالان وسول المدارج اركفت كيغيضا دسها و *ومو دید شیکیمریشرا چربشیست ک*رمیبا بدازآن د نان است وازینجا معدم کرد د که مرحه د نا زاچپ کمند ماچی از آن درون ای اندوخ ف آن باشد که درشکام و ورو<sup>د</sup> ، نیا بده ای شستن از ای سخت بست متنف علب دوعن مومله او منه راء و سسکون تخیهٔ سل سازم آور دیش را در دو ما صرف آزا و سین کر . ت كاسلام او دررا ه منياست و م*ى كميزت الخضرت صال ديكليد و سلم حجت* واولا*م احج سلامت دوصوت بنج هل دسلم و با* قياها ل و درموضع دكير ت ا ن ا لنجصلی بسعلهد وسلمصلی استها بعد الننځ یوضوع واحد *دوایت کمندکه تخفرت مل دیدی سلم کن*ار دی نماز وروایتی پیما وحسيط خفيد وسيرد وموزه خود فغال لدعم لف صنعت البوم شسبتا يركفت كخفرت صالى معديه سلم عرد في مدخ تتين كردى والرون نصنعه نودی *دکسی دیگردافغ*ال عمل صنعته باعرمن و دیخفزت صل سیمبه کاسلم دیده و د ب*نشر کرد دارم آل بیمرد* وا مسلم م*یلانما* و تشمینی آن او د ک رای برماز مازه و صور دیلا درروز فیچ که از رای تعلیم تب خدماز بری صور کرد و بعض کنته اندکی تبدید و صوفرض بود ر آخضرت صلی مدهد و سال آمروی مرکرده شدم بسال ا لمؤاكة يةوص رباسي برفياز ربيركسس فيمض وادبسرائة وينسع فوكشت وليكرج ونسطيطهم الامهت والداحم وعن سو مدمضم سيرجه لدوفتح واوبن لنعان مضرون وعا باست تضار جا ضرشد بيتدا لرضوا فيأوكو يندكه حاضر شراعه وأومينا الوستان شام وهو *وى والْثا ل*ات ا مَعْ خُرِج مع وسول العدرواين كِمُنْكُربرون آميرا بِنميرضا صلى عد عليه وسلى عام خبرودر الغزوا فينبروني العالم العالم تبون بوذىدورىيدندىسبهاء بشيهما وسكون اومدوهي من الدين خبير وصها نام وضع يهستا زرو كمب خيرصلياله يتبطلب توشه الاليماه بود فلم يوت الابا لسوين مرآوره ونشد كمرسون فامومه فتنجى برام كرد تبكره نصوني ليركره وشدفاكل وسول الله ميركيز ويغير فيواصال للعظير وسلم و وهضمنس ومضمعننا بيمضمف كردته خنزت حال رجليه والمهنم خرويجا نيزفيصيلى لعينى حثما تبغوذ كمزارد المخفز يصابه مبريمه ومنوئز ومتبابعت وي تيزكرديم مرمه ملائخ رد آي ينجيتو د باتر فرطوا حبرز ورواه البغا دى النعسل لنابي عن امهر فه مغل مينه فال فال ديسول الله صلى للدعلېد وسلم لاوضوءا للمنصوب او دميخيت ومزوجب دريهورت خاص كماداً وا دشندن يا دې يا مشربين از وومه شکمود درحامشيدنوشتاست كرنروا مام ممد بترقه أيزو ضابخنداه اين قوله كتاب خرق وشرح آن كاش والمحكت خرب شابهت بافتات دواما يعم وحاحا حددوا لنومذى وعن على صفا وحن فال روام كمآذه بإلوس عهم مركعت شا لنالني رسيم غربراصال على موسلي للذى ايم ذى خال ن المذى الوستومن المنى لينسل واراد تغير مل مواسك المراح السرام مفروض وازمنئ الرجيب كمنئ برسيده دوويك تبتريب كرمذى وحرسانتهاه مياق في منك ذائز ذكرو ويوشيده نا مذكر وفعوا ولك زشت كروبي في مينتهم و المت كرخو ونيرسيس مقعا دوم دّنا *دا تخفرت صل مدخلية سلم يسيد براشا دسُوال نجابخ* د مجازمت ياقعنيُ تعدد بو د وارايط خروا ه المؤمنذى وعند فال فال دسول العصل الصعليد يكل لموة الطهود *هيب ذكرهي باخازه ددا مدن دوان بي نايت كرد دطها دت ست ويخيمه*ا النكبير **خيركيرام سي كرد دميان بركا دي خينا واست ك**بيرات يخريخه كمركين دانيعنى سننباك داى حجه سسامى نبدند وبعض فاكيش ل ووجال اودوام ميك و ويخليلها المنسلبم وخري كم بآ زاد نما زم نيدوآ يخيط مكرواينده شده بو و مان ملاكرد دسلام دادن ست جنائن مومراج للاحام آمير برجيح سارم شده بودها لكرد دوباس مديث فعيها لك احدثه مراد رفازوض كويذك فطا بردلالت داردك تحليل بخاآن عاصل كذود وزد ماسلام دادن دخ منيت بكرواجباست وحكرواجباتنت كداكر مدازك وبدنمان حائر باشد والصفت تفصان واكرنيان كمذبحة مهو واجباكرو و وخرائك في ادصلامازما رنباشد ودير باحسي اوالىست كالخضرت صلاسطيه وسلموى العليمان فودوذكر سلام دروى مكرد واكروص ودى البيد وكردى وواه روايت كداين صديث را بنتيطه وسكوالعم فالخال ويسول المدحسل المستعلب ومسكرواي استانعل جلزكه أنصالبت وكغة انداودا بمبر كيب حديث است موديعض منغطيق برجلي است وأ ت ا ذا دنسا احد ك*رچ ن كذكر د يا زشا يعني بي وخون دب را كدنا دى درا دمع*ا د فلمپنوشا *پرنا بيك ومؤكن* و ولانا فوا النسبا نداشازادرد رای شان و عجب زمیم عزینتر میره منهم که در جزو مراداینجا دراست چرن کرکده ضادا که خارج دست ان در وشکننده سن سرور در در این سال و عجب زمیم عزینتر میره میران میران میران با در است چرن کرکده ضادا که خارج دست ان در وشکننده طهارت ما ذكرك وكي علي طرو شدية راست الآل واع المتعلق برباده بت تبنيكر وق بالناجي الينفة ربليدي انع ادتقي خاسكة كي الماسكي الماري المراق الماري والماري الماري الماري والماري و النزمذى وابوداؤد وعن معاوبذن البي سعبان ان النحصلى لليعلم وفسلمفال أنما العبنان وكاءالسدني تندرد وجيشه كموندرو وكادبج وا ندروشك فبأل ورمتيسين ومنم فإكده وتحفيف احلقة درومقصو وآكت كيون كسيبياداست كويا بدواست مردرا وومرون في آمداد دروجي وادى ويحبنت بند ادآن كث دوميشود وبرون كامدار درون مل دخيا كلفومود فا ذا فامت العبن استطلي لؤيجا وبرج ب خوام كيده ميترك بديترسسرد بروار اينجاات كرخوام كتيه

رزه ناقعن صواست كسبب سترخاي روهدم صبط ا واست مجلات بهيئت كيراز حوسس وركوع وبجو د بروج سنون كرمتعد درا أتي كم بالشد د وا والل وي وهن جلي منايد عدفال فال وسول العصصلى هديمله وسلمه كلعالمسدا كعبنان ندر بربرد وخبهست خرفا بافلينوضا بركدك نواب كذبرع بركه وضوكتدووا ما بودائي وفالالشيظ للمام مح السند وحداه معلده فافئ عنوالفاعدان جوف ضورائم ادرفركس ستكنشة والبكتدا صوع فالمن رمهت مديره اذانر فالكآن اصحاب البنى كفت انربودنديا دان نميجيلى للدعليد وسليليظ وف العشاء انتظارير دندكزاردن نمازعشا داكركي آنحفرت علامدو به يرفت ايشازاحني فخفني د وُسهم أأكزم إوا وس وصغيدباشد واذاب حديث فضيعوا تبثنا يوزم فاعدمعلوم نشد وخراك افسام واسرساتي كدم بعادية دييسعلم شعاشدوا حابو واقو والتم مايى الااند ذكوف مناعون مدل كأنت كررنني كك *ىت ندىندە بىيونىي كىمىخى ازىشكوا*د دواھ المنىمىنى وا بو دا ۋىدىنى بىرۇ بىنى *دىكەن بىيىمى دىنت صغوابى ھايىۋىشىزا سەئەرا درزاد*گا ورقرية فل قالت فال وسول استعلى استعلب وسلما فاسل حدكم فلبنوض وساس كذكونش اكت روي و ورس مرك وفكن دوواه ما لل واحمدوا وداؤدوا لئومنى والمنسائ وابنماجة والدادى وعزجلن بجل ضايعنفا لاستل وسول السصاي السعاب وس لد حام وخشاره ایداست فطلق برجل که وارهای بیطلق فرکورسا تواست و درشری رفع شقبا به یکرمیا بی واسم بهت و کرکرده شده ام مخاد عليرك لمرسيده شدان كلمساس كمون رواكت حزد رابعداز وضرآ بالمشكنده ضوايانه فالي دهل هوا لمابضعة منسه فرمو وآنح عزت صال مدعليدك ا داناندام مرد و درر داینی منک کای شدود ر دوایت تریز کالامضع تمیزا دی خیران شک کا دی دمضغیرورن لعمّها رهٔ از کوشت مقداد آنحه خاکروشو دلام *رمبني كوشتاره دمبع كمنتذا مدبشية الضطفيع عدد مغ نتقاخ صف سنة بن كاف أيسراعمنا بي يروواه ا* بودا في ووا لينمرن وا للنسائع و و ا بن ماجهٔ بمغوه ما كانتناخ مضربه كمضّلف فيهت سيان علماى ندبب وسنول ذصحا زنزه لا خاست واحا ديث بمِختلف كده امامتُها فن وا ام مالک واحمد بأنفاض فيتاً بكرزدا والم مدري مطلقا كرشا مل ذكرو درو فرج امرأه أست ما فعن مت و در مذهب المان درسرا مُراف فرج هذو درا اخلاف مت ونزد ثنا فعيمه فركر ماطريك ويما ت ورواتهاذا ام معدوضه به فرمست مندوج وزدا ام اوجنيفه واصحاح مصطلعانا قض بيت خانيهمسك فاما حديث بسرواست كم مكورث وعماليا ارصحار جائز والك درموطار واست واست وليل مورث ونيس جالي ويها بيات كدرس الخيفان اليب وعدواض ما مان فيس بهار الدرش كدرس مكورشدو شنادنر جالاً نار طی وی نعل کرد م کیفت میدانم سیسے کا اِصحارہ اکرفتوی دا وہ بات د به ضوازم کر کوارع ومخالفت کرد واست وی دربر فیوتی کخرصحار دا وا مام محد دوموطا خ دا الكيره ادسلف د مآن روايت كده و دوسندا ي هينونيزا و رد وا زهل وهمار وانظياس ضايسة بهر وايت كرده ككفتندباك ماريم كرمني و داسل لوشت ماره امد فختی شت میا لیمناه ازاب مجامل وابت است کهفت کو آکر تحریب مانی و ذکر به درالیسب اکرا وازابن معود و معدبرای و فاص فزیشل کی که ده وارسی المؤمنين على دابيسعود وحدنفة واليمان وهمارين برومعد من بي و فاص وصحابه وارْسيدين استركنفي بمطاء بن بيراس وغير بهمار أفعير هج ل تعدم منفض فعل كرده مسخالعنتكها ويث دريط بببت نسخ مبعثم ومعض معوا بدنود ومحالفان مهكويندكر صريث طلق جلى كمتمسكرة غياست منسوح است في كأمؤلف كعنت كرفا اللنبيذ إلاثما لمدبعه فلدوم طلن زأك اببرره اسلام أورد است بعداد فدوم طلق سيط ئىدھەللىنىنونى بىرىمى<u>ت طىن جى</u>لىنوخ سەلان اجاھىرە أىس ياسلام اوبرره درسال بفتامت دوفافة فيرو قازم طلق جل درا ول بجرت دروقت بهاي كيشر دف لسرالا رسماع اليهرره مشافرخوا بروا والصماع طلق وفيل ووي الجدام وندسول اهد وتغيق واستكرده ستا وبررماز سنيضوا صليا بسعلبه وسلوفال كالمن أخض تا صلاد يديدون لم اذا فصني حد كرب بده الى دكره جون رسا كازنتا دستاخه دمانسيئ ذكرخه دلبس ملبنية وتبلبغا متنع دوالي كرفت درميان ذكرو درت وي يزيمانل فلهلوط ايريار كرون وكزرا كسيرواه الشاعع في الدا وضلى دوايت كروايصيث ما دا يه برره نشاص د دادىكن و دوا دالدنسانى عن بسن ه دروايت كرما زانسا في درس من مغول لا اندلر بل كوكم كزن لن فكرنكردان عبادت داكد للسروين وملبغانشي ان كلامت اضابت وضغير كورت المراسلام طلق برعلى إسلام الديرر هضم توان كرد رتعدم ماع طبق بهاع ابهرره تمراكذ أبت كردد وفات طلق شراذا سلام اليهريه ما معلوم كزد عدم قدوه طلق الأحطرج دبعداد رجوع وي دان وماتت ف ويح كا زاين دوارس والمراق والعبدادهماع المهرره فسيده بالثربصيث وي النع و دحديث إلهروه ما ذعكر ونيزابو بريره كلفت كشندم اد التحضرت على مدعلي وسلم عركفت كمنسا تحت مل ملاسم والمراف المرافع الدو كرم في المستده المستدكم في لأف دري المسيل المستده المستده المستده المستده المستده المستده المستدان المستده المست عابسكونيده وذكته إصول مديث بعض مردم ما معزا سلام اوسى اقرنيا من من اندو ايث الديخ كرد كركرده شدوار د شدماست وعن حاشند فرض

عنافالتكا تالنى صلى عدعليه وسلريبل بعض إذواجه ما تئةر م كنت كود آتض منصل موليد وسلم الديس ميكرد بعض إززا ويؤدرا ان صدي مناوم والم لايناكنا شايغ ددانت نثرب لمي ولابنوضا بشرنادرد وومي كيرو وامابو داؤد والمؤمدنى والدئدابى وابن ماجذا يصار تبطف فيست ميا لضغيره الم أئمزهرد وكبيرا ثبئد زصغيزا قضرات ونزدما ما قض نبيت مشك اثيا وتكبت وكاليست كياقالا كمشتئم الميشاء اء نزد كامرا دلبمه ونياجهاع است خانكه دركت تغييم لوم شده است و دليل حديث عانشاست كد درميجي آيده كدكفت كد درنما زشب كه تخضرت صل ليدهليه وسلم مريخاست مي بو دمهن د رخواب ومي بو د مهرد و بإي من درمجده كا وأنخفية على ا لم ب و به جده میفت خارم کرد با بای مراه می شدیمتا با را وچون رمنیاست بار درما در ما با در از ما باد خارمیکرد ولا بدد رخار کرد ن اساس واقعیت بس مرکردن میران میرون خارمیکرد با بای مراه می شدیمتا با را وچون رمنیاست بار درما درمیکرد مها با در خارمیکرد ولا بدد رخارکرد ن ساس واقعیت بس مرکردن مُرَاة نا قطن الشدواين حديث عائشه كه مذكور شدازم و توارغا تشاست وليكن شا عنيه دراين حديث عزيز ارزي كأير لعن كم فت كدوفال المرم ان عي الم بصيحت ل احصابنا بمال اسنا دعره فنفن ها منشه في مناها دايندين كرء وه از هائشهُ روايت كرد واستصيم منت زيراكه دروى روايت جبيب بن ابت است ازعروه وجبيب بن اب سماع ازعروه ندار د وظا**هرها رت مُولف موهوماست با**نكيموه ها زعا كشيهماع ندار د داين **غلطاست زبراكسماع ۶ د ه ازعا كشيرشهور و ثابت وتتحتواست وابنيعنيا** بنظرد رهارت ترمذي درجامع دى ظاهركر د دخيا نكدد رسكسرح نقل كرده ايم واين حديث را ارامهيم ، كي نيرار زماد وعلما و نقات بابعين بت ازعائشه روايت كرده است و درا نيزز من طعن كده و المبالسنا وا بواهبم النهي عنها ولي خرج عليت ان وارتهم من والله و الوه الوه الوه الوه الوه الم المهم عن عالمشة وا بودا و و يُزكِف كا ين حديث مرسل است بحث كذار الهيم هي از عائش روايت كرده و وي زعائش ماع مار و وجواب ازين كلام آنت كر حديث مرسل ره بهضعه وعن ابن عباس فال اكل وسول اعداره اسركهنت فردين پيچندا**صل** اعد عليد**و** سلم كفناكوشت شانددا مقرصه عبد مهريم وسكون سين كان يحند بسرايد وباك كرد دست و ددابلاس كدبو دنه باى وى شفام فصلى بهترا بينا دبس كذار ما رزایه معلوم شدکه وضویخور دن طعام مخیت. واحب نشو د ویزاز سخام علوم شدکه شترجست و د ما ن اکرمپ ریشی وآنو دکی درطعام نبا شدنا زم پیست **وسی** کمبیریم ملیس و بلاس زفارس سرك سنه بنهيم وواه الوداؤد وابن ماجة وغنام سلمة الفافالت وبت الى النبي لسرصلى لسعب وسلم خبنا مشوما فاكل منه مثرفام الحيالصلوة ولمرضوخنا لمسلمكنت نزد كيكرداندم بوى تتضزت صل سيمليه يوسلم بيلوى رباين كرد مشده ما بيخور داذان ليتراليتا دىبوى خاذ و ومنويخود دواماحمدا لفصل الناكث عنابى وافع مولاي أيخصرت صلى ديليه سلمود اما واسلم رفول شهور فالساً مدر وكينيت قبطى ودونخست فلام عبسس صلى سيعذ بود سكذا وكردآ تخصيت صلى لدهليه وسلم او داحا ضرشدا صدرا ومشابد و كيراك بعدا ذا واست فحال اشهسال وى لرسول السمسلي السعلبه وسلوبطن المشاؤر وايتاستازا بي افركنت كوابهميد بمرتبحتية ودمن كرباين مياضم راي أتخفرت صلى مدهبهمو ا خذدا ينتخي ودشكما شداد دل چب كروخ آن مثرصلي ولرمبنوضاً ميتيخورة يخضت حلى ديليدوسا شكركوسغنددا ومنازمي كمارد ووضاكيرد و واحمس شیاهٔ دیمازا بدا نع بهت کمنت بهدیزوت ده شدمرا درا کوسفدی فنعلها فی کافل دبس کردایدا بردا فع آن کوسفندرا در دیمی نیزد فل حل وصول آ ى*ر دَا بَنِمِجِٰ ا*صلى لصعل وصلم فغال ما هدا ما اوا فع *بركفتاً نحفت صل ديل سيسيت ين ك* درد *يك ستاجل ا*فع فغال شاه ا هديت لنا بكفت ابورافع اين كوشت كوسغندى ست كرمبدر يومنا ده شده است رابي مإر سول السه فطبخها في الكف كرد برنجها م أزا داين كيب فال فاولني الدواع با اما وافع فت . أتخذ تصل مديم بيرسلم بده مراستوان ست! مبحورم على بارا فع وآنحفرت صل مديم بيسلم واكوشت ذراغ وحشس مل مرجبت كذر و دنيخة و زم مكشت فناو لمند أكن واع ابورا ميكيديس ومآتخفرت لسائد مقليه وسلموا دراع مثرفال ماولني الدراع الآخرت لست تخضرت سمراداع دركيفنا وللدالد واع الآخوم واوما وراع ومكرقم فال فاولنى المن دلع الآخونيكِفت عفرت بده مرازاع برفعال بركهنا بوافع با دسيول اعدائما للشاه فد داعان في بشد كوسفند لا كرد و دريع وبرو و دا وه شد و كم إذ كا ال لمراما انالئ سكت لناولئني ذراعا فدداعاما سكت الاوبشن برتنيكية اكتفاميش مايي ونی کسی در اجزد و دراع نیبا شد به آید سیدادی تو مرا دراعی معبد دراعی ۱ دام که خاموش میودی یعنی میدا دی دراع برونیدم طلب در مطربی میخوه کو یا که در طهورچری داده کارید بطرتيخه ق عادت مشروط است كوارّان كارند و ترد د دا ميان اه ندېند احلى در ما د معين غير دا داعلم شدعا بماء په تولساتي خواست كواران كارند و ترد د دا ميان اه مين معرفي يون مبارك خودا وعنولا طواف صابعه وشست كانهائ كشتان خود والأيجامعلوم منو وكدوش تدوست بعبارطعام تام وست سترش طيست شستر القانية شرفا مضلي ترات ديخفة من ديوي سلي كذار دما زوزعا والهم ووجلعن في ملحا ما دوات بازكت تخفرت من مديد و سلم وي ل دوي ل دا فيريا في تزو اب ن انت رواها كل شدخل المسعى فصلى وليمس ماء بري وروائخ فرصل مدوليه سلم أن كوث مرواب روا مرسورا بركم ذار د من ذلا ومساس كروا ب روا و احس دوايت كرد اين مديطا ممانا بهافع ودواه الدادى عن أبي عبب وروايت كرازاه رمي لا اندار مبذكن خدعاً بماء الي عن مراكست وكركود وارماي جارت واكارتم وها ماتع أن وعزا بس بن مالك فالكنت فاولى وابوطلي ذ حلوساكفت انرم ومرج إين كعب والطليشة ومايس مع حائلت فا كلنا ليحا وخبزا برخ دويم كوشت وفاديرا

لفردعوت وصوء بسطلبيع لآب وصوافغا لالمدمنوضا بركفتدا لعا وطلى باي ومنومكن فغلت لحدل الطعام الذي ككنا بركفتم فضو كميزا زجهت اين طعام كمنورديم الفظا المؤصام فالطببات سركمت دائسان وضومكن زخ إى اكصلال لمدنو وشامت من هو خبر منك ومن كرده استاز وي سيكه تراست دو مي من يرخاص المدهو ما برماد بوضوكه دربعن حاديث دافع شده دست ودنان ستله سياه فيار به نازننج و واه احمد وعن ابن عمر يضا مدن بالمول روايت ستارا بعمريسك الحجالي أقه بوسدا دن مرون فوددا وجسها بميب موس كدن مردن ابرست فودمن الملامسة انجا المساست ميتى كذكركرده استأزاح تعالى وروائع آولامك في التساعة وايجام ضوكره مبان بعدادا ن مان كرفازا بقول فرد ومن هبل امرأ ننداو جسهاب له فعليدا لوضوء و*سيكيوس كندن يخ* درايام است وصور وامما للت وعن من عمران عمرين تخطاب رضى مينها فالدان المبلة من المرفخ وشأوامها هم را بخطا سبکفت که دسس کرد نادهمانگسراست پروخ یکمبندا زان می تا رد دا است دار د تراغ کید را مراه آن قص وضاست چا که ندم ب شا هنی دخصوص زن جبی ساخته دایشا دلات دارد يمسر خزاجني نزأ قعز باشده ماناكدابن أرزده خفيصيت برنسيده اندو دوسندا بحنيغا ذعطابن بى رباحه زبرعباس كمره ككفت رسول خداصل مدعليه يسلمىس فالقباد وخشام لاين مديث اسنع بات دمرمديث ديكرراكر خلاف آن وارونده وصدوراين كمؤلف ذكركرد وبني جسكما بنابتدوا مداعلم وعزع من عبدا لعز بزعن عنم الدارى فال فالدسول العدصلي العدعلب وسلم الوضوء من كدم سائل مغرواج استاز برفون والبرج كفيرض منبه جني ست وزدائم ثلة القريمان کمپیرون کی بدا دراه بول د خانط ستیا د باست یا غیرمتنا د و مجت کاین حدیث است و روایت کرده است کزاین عدی در کال زرند برنایت و دارقطنی د روی نخر کرده وواهما الملاد فطنى وفال عمرين عبدالعز بزلد بسمع من عنهم الملارى ولاوآه روايت كرداين جديث را وحديث سابن ادار تطني وكفت عمر وعبالغز شنيده است حديث ازمتيم دارى كه ازصحاراست و نديد هاست او داريرا كه و فات تيم دارى در رز ما ن خلافت اميل لمؤمين غل تنف د ولا د ت عمر رعب البغرز بد**ن خالل وب**زمد لن محسسه مجعولان ويزيه ب لدوزيه بمجدر ادر وأقابن صيت ندمول ندوج اسآنت كرصرت برس زد مامتول آ و و رجالتاین دوما وی مذکوراختلاف است و اساعلم جاب احد با مخلاء ادب کا مداشت صدم چنری و بعض کنندا مذکز کا بداشتن چزی را کوستو د ه است از کفیار و کر تغصرمعاني وركاب لآداب بإيانتا اسدتعالى وخلامنة ومبدآ مبت جاود راص معنها بي خالي المفصل الأول عن ابي الوسب لانصارى رضي سعنه فالغال لى العدعل وسلما ذا المبنم الغا نطع وبائيرش افساع جت دا وغائط دراص زم يست مغاك اكين ديران الطلاق كرد ندر بليدى ردم دخب راى قفاى حاجت درايخ پيطي نبشينذ ميغوا پرچين بيائيد فا نط دا و برل نرچرچ کم دارد *خيا کربيرې ب*ي يفلاکست تعنبلوا العبسلا وکا کست ند بوه ها برگ وي کني<sup>د</sup> سوی قبله وزنثيت دبه يجانب كتولكن منشه فوالوعو بواوليكرد وبهجائب شرق كنيدو بالجائب بنرب المجعيص مديئه طهره است على اكزا السلام والتجة زراك قب إيمينه خومت ومدميثما لى كم معطم است مبرج ل حرادكندا داستغبال و استعدا رقل بضرورت روی د بشت بجانب نوش با مدکرد و در دیار ما قب اغربی است بسراکرر وی شرق بقيلا فتدمت عف عليد فال الشبيخ الامام محى لسسنة دحداه يعنى صب سيكف يست كدهد والعدمة في العيماء بي صدي ټ اما چې البنيان فلاما*س ۱* در د يوار *کر د راور د ه دخانها د عار تهايير کې بنټ اکړر* ويېښې په ريانت کان قضاميا مند بوالعبل مستغيل المشام بت ومدو فلراوروى آرنده شامرا وكدباشام معابل فاده است كداكرر وي مجل ارتد بشت بجان شام افتدوا كربشت بقبا كمندروى شامكرد دبس زاين جديث معلوم كرد وكالبشت بقباراى قضاى حاجت درخانها درست باشد متعنى علهد وماكوامشا مخلف فاست نمهك اماعظما وعنيغة منت كدمتعة القلود استدماراك دربول وغاقط واماست جدد صحاوج درخابنا ونردامام سنا فتحسسوام ست درمواند درخابنا و برجانی می از علما از صحابه و ما مبیری مربعب میم رفته اند و بروایتی زامام احمد در رست در رست تعبال دشمنی از امام و جنیعه نیزر وایتی در صدم کراستاستد با برجانی حمل از صحابه و ما مبیری مربعب میم رفته اند و بروایتی زامام احمد در رست مد با رفعت بی مدر از مرا و جنیع نیزر وایتی در صدم کراستاستد با كورده ونبركغته كماكرناكا وستعياف إنشست خافل ذان بابدكه كمرد وبغدرام كالصحبت ابعضيغ حديث نهاست كركنشت و درآيخا فرقي كمزد ومباضح انعديثان وآنت كرثايدان شيازنني اشدوا كرمعلوم ثو وكرمعبار نهاست شايد كآتحفرت صلى يدمسلمان جانب قبلا ندلي ركشته ماثدوان جرآزا درنا فتدوق نفادران مرده ومتعام تعاصاميكندك بتمق ومختن توان كرد و ديرشرح من وريجاب اراست والدمام وعن سلمان دض ميمن فال هغاما بعني دسول المدروات افسلمان فارسى وازاكا بصحارات واحال تربيف وى ديعض واضغ وشيث دواست ككفت نلى دوارا يعنى غير داصلي للد علب وسلم ان لمنس فعبل الغبيلة لغانطا ويول ازروكي وردن ابتباراي آنجاز وشاشروآن النستنج والهمبن ونبى كرداد نهستنجا كردن المبست و دربعض لنخاوا ليستبخ

اه داین کوشه د درات با کلخ از بل کواتنجا برت چپ کندلا دوست راست با میکونت داین بیند کموه واست به طریقی آنت کوکلن دست راست کید دهمند بست پ بحنباند وبردعضورا بجان كليخ زكلنيدا بوعضو ومبغر كغة اندكرنها زاستنجابيمه بإرخائط است زدرول واين ولضييف است وبغض سواح كلفات كركروه ووتسيع جاري أن پوشیده ماندگارفته کلوخ مرست چپ و رستهاکردن بدان نزیم ایت و ماجت با تی کلفات بیت و تمام کلام درشیرهاست و استفاشتر ارتخواست بنتی نون و سکون جمیانچر بیون آیدا لىت يغي*ط نبخ را بازالاً آن دنج*ر مغيى ريدين درخت و پوست كشيدن كومفدنيز كيدوچون مى رد وميك يخاست دا آرا سنبخا نام كردند وان كمنسه من کملشد اهجاد ونهی کردار بتنجاکردن کمبزر رسنگ و مانندان واین ذهب مام شاه نیاست کرکو بید در متنجا ابته رینک بدیکار بر د و ندهها و مرکنیزهمهایس نقاوت ونطافت ستاكريه كبرازان حاصل كرو دبجست حديثي كدوج بيخاري زهدان دبن سعود رضا بديؤاورد وككفت آبديني بضاصل بدعليه وسلم فالطرابس الم ب پس و *سکتا فیم دسرکینی پراه این و د* دم دهر د دس*کت اگرفت در کیریرا بر*افت دازینجامعله م شدکدد دسنک بهمکفایت دارد وا فرام سه داحب بیت و تسکه اینتا بامية صيت مُركورا زسلمان است وتحدث عائشا كمنت كمنت رسول خداصل مدهلية ومعلم جون دو ديل زشما رأى قضاى حاجت فود بايدكه بإك ك فررسك وارج شك بقير كنى باى تريم بود وامرابى وجوب شايدكونى راى كرابت بود وامراي ستجاب وبمجني بايدكه باشدمهما بين لاحاديث وان هنساني بوجه عاو بعظم ونهيكردار استبخاكردن سركين وبليدي دمي باستخوان وعلت نهربع في كوميز كرنت كرسركر يجي است واستحوان مسا است كرنجات راء ورنكرواند وصوار آنست كرنهي يجبت كمنت كرم ترشينيا ياندخا كأازحديثا برسعودكربيا يبعلوم كدد وواه مسبلروع نانس فال كان دسول هدكنت النرويغي خياصلي لسعكب وسبلما فياوخل اكفلاء بغول جن مددا كمآنجاز دميكفت اللهمائي اعوذ مك من الحنث وانحنيا متث خداه نداينا م يجيم توازختُ وخبائث ملعل علب دخت بعنه خا واجمع خبيث بلغظ فذكروجائت جمع غبيثه للغظ مؤنث مرادار ذكوروا ناشت بباطين إ فدكا فآتها بناهيج يدوبضها وسكون بأنزروايت استصبني لميدى وتوا فذك يخنف جلى بغيم باشدو درين وزن مخ وسكون مردوم كم مدخيا كو دركت ورسل وبستعاذه بجت النت ككف ومزال محاحضور شاطس بهشنج الخيدس يح درصدث وكرسا مدخاب اكرمرا منع سيكند ذكر خدا دا درين حالت خيا كرجمه ورعلما رانت رتفص اسكند ومسكو مدكر درا ما كري ساخته شده است را مي خلاص النجابة ابن وعارم بيش ارز درا مدان سخوا فدو درغير ا المكر يخواند درا وان شروع كردن دران ما نند دام جامر رزدن وخوان وكفته اندكراكر فرام بشركند در بنوقت والخواند نرزمان ومركد منع منيك وحار مسدار د دكر خدارا درهمه حا جاكامنعتل استأذاه مالك حسياج واردبا يتغصل وعزاون عباس دسي ريئها فال موالني كنت كذنت يغيص لا المدعلب وسيلم وبنوي مروكور فغال بركفت آخضة صلاسعلية سلماهما لبعد مان مرستيكه صاصابي ووتبقق عذاب كرده ميثوند وما بعدن مان في كمبر وعذاب كرده نيشوندي أكابها زرك ميني کا نایشان یادر کاری کیشاق در شوار بو در مبرکردن از آن سا کرای چنردر دین کارتی کشت و نساعتی ندار د دیجکوز چندیا بشد که تلوث بول و ملسر بهنمیا ز نشایع و قباش عظیمیهٔ وردين خاكر فرمو واما احدها فكان لأبست مؤمل المول المركزان وصاحب قرما لش كن و دكريده منكرفت دروقت بول وكشف بيكروعورت خودرا يايرو في كتر *سان خود ومول و نا دند استا زان خو درا داحتیا طینکرد تامیر مدشا تر بودی دانغ خیاست براج مناسب بردایت یککیمد براست چنا نگیمن*ت و بی و دابغه اسلم الالبسنة ومن لبول و دررواین د کروسر اربت كه طلب زابت و مای شكردا زبول و بن مسياطين كرد در صويول و دراستنو و در را وايتي كميلاب تدبري نبراند وارزات ، ودرر دایتی لایستنتر منون میان دو قا داستنا رمبغی خشایدن وکشید می کنند و را نظره از بول که در دمی نده باشتیمام میرو می دواما آلآخو فیکا بمشى باللمهم إذوا اصاحب وبوكيب بودكيم فرتب بوي ميزين وغرونني وسانيد في نقل كرد ريني كي ابد مكرى بقصالف وواخار واين التبح والنيغ شنائع ابت وزدبعض علماانكارات ودروآن محيذ فيمت كرزه درجانى كفرمودهمتا يزمنشاء بتبغهم و درجديث كده كتقتعا لماظر فميكيذ كبسي كمدد وروميات ودرجي كمبركم بإحباركفت كدامك ودا ورتوريت عظرخوا مزه كعنت بخرجنه كردن ومو دكرة ما ازقيا نزعظ ترمهت كعنتا ذسخ جيجا تقاجا وشكرد وجذد بهشراى كرسداآ مدفوا خذج ملرة وطدة لتركفت كفوت صالده ما شاخي ما انخوا كتربو و فشغها منصغين برماره وكرفا فياخ ترماً بدوياره فرغ زقت فقوكل وأحك فو بسر تجلانيد در هروري ازان دوياره را خالواكفتند صحار ما دمول اعد لرمنعت هذا واكردي واير فعل ينجاب بار ان ان ان الله المار المنت الخفرت صلى الدعلب وسلم لعلد ان مخفف عنهما ما ليعبلب اكردمان كاررا باسية كرسك وايدو وعدال الاي وقتر أآنزان كترماندام وحشاخ ماره وخشك نشونده تعفن علب و درتوح إين حدث علما ما اخلاف است كرنا بالمهدد امشت تحنيف عذاب تارين ولوبالعثرا خراج مست بعبن مرمعراً بندك بائ والنت كونيا نات ما زما في كرتو ما زما فرت موري و مرادب في دركر مير وكن مِن مشكل الا بسبة ويجور والتي والتي الماني ت دحات نك شكة نشك من التبيغ اص بني يكي بت و آكرهام ست برشي البغن الت بروج وصائع و وصدت وصفات كال واست وتسك لنذاينهما هامنيديث درانداضر بهنووكل ورميان رقبور وخلابي كوازانكثا بإعلم وقدوه أشراح حدث استاي قال اردكده واست واندلض بهنو وكار ارقبورتنبك بن حدث الخارموده وكفتكا برسحى اصابدارد و درصدرا ول نوده وبعض كفتا مدرنا ي يخديد وتوقت آنت كالخضيت صلامه يسلط شفاعت فواست ديخفيف هذاب يرخ والم اده شداره با مستخل شدن آی شاخ و کار اعل فاراست دین عنی دا دار علم و کر مانی کفت کرد رج بده خاصیتی فیت در د فع عذاب دنبو دان کربرکت دست مبارک سیدانبیا

صلى مدين اكرودست بسائي كمورمرده ولان وروان مرده ورايعبيش دردن وبعض كديدكر علم كندخ مركول ست بلم نوب ما در نجار بسر باشدو درجا مط لامل ازبيده صان صفي سعبة وروم كدوي صيت كرد بدرا ورود ن دوجريده درقرش شايدكدوان جاسر فأبند وسب بجات كرد ع داعث ق حديك بالندوع فالجد مورة رض دوكار كال وسول المدصلي المدعليد وسلم اتعوا اللاعن بريزيدان ووكارك مبيعت ونغري بنوندفا لواوما اللاعنان كنتدمي بنيت اي دكاركسب بعنت ميوند با دسول اعدفال كنت كخضرت صلامه عليدسم الذي تبغلي فصطوب لمناس اوجي ظلهم كرتفائ اجت ميكنددر راه مردم الدرسائر ایشان بنی زیردهی کسروم درسائیآن می نشینند و مجست میدارند و نوارم یکندها که عا دستاست ر د رم رسایه دریاک ثابت شده است که تحضرت صی اندهید وس براى قصابي حاجت نشت واضافت خليمناسب بنعنى ست وكفته اندكه مرا وبراه بنست رابهاست كدسوك است زمهر كوبطيق ندرت كسا ذانحام يكذر و ونيزكفته اندكه مراور أ ت دا فآد دانخصرت صل مدعلیه وسیم آرا کرمته بجای آن ننا دب سهتر بی دهشما و بو د و وی را درا بوم لمي و كرنرا زصحا ياست فارس سول مدو درحصور وي مررا اختلاف است واحزادت بري كدمعدا وا شده مات نتدا دیع وخسیره مبغرکنته اند د رخلافت امرا کمرینه علی نوت کرد و دیمرشا برا د را حاضر شد و دسخد م که دبخیدیث مرا د کدام کلی زاین د و اس أونداك فيأكم حباكر داندونان ماازآ وند ماجنري اردفان ومني درآك بنيتد وكمامت طبعي بيندار دوآكر درحديث كمده امر ات جوره ن سنفرم نرد مراد آست كه كوزه را از د بان مبارك حبام يكره وآب بسبغنه منوره وتما ما پرخن در باب لا شربه بیاید و اندا این انحتالاء خلا **س نه کوه بهبنسه وجون باید کمی از شما در آب خانه بس باید که کیروآلت خو د را برست راست خود از جست کا بداشت دست راست از تو به تر بوث که مرضوع** ا زرای لیبات است ولا منهسی بیب و ما بد که استخانکند مربت راست خو د طرق استنجا از بول معلوم شدخ اکانه مساس ت بأكار متغن علب وعزابيه وبرة فالفال وسول المد صلى الاعلب وأس معنى بناف المن وسابقامعلوم شدكا منشا وستلزم ستشاق ست ومن است خابو مز وكسياستناك يرسنك كلوخ بايركه كمزاز مريكند وكام درين كنشت والجما استعال تماركه مغني تنكريزه است ومراديان ستخااست ومبغى يخدكره ن سيراكيلاز حره مبغت كروبعض ان صديث را ريميغني نرمه ل كرده اند دبخن دران در فصل اول موعزا نسرفال كان النيصلى يسعلب وسلم ببهخل لخلاء فاحل اناوغلام بوتتخفزت صهر هم درمه کم منطلادا بهرمبیه شیم و بسرکی د مکروکفته اند مراد بدان م مسعو داست کها دا وه ومسواک دنعلیر چشرت صلی مدهلیه وسلم واله و می بود و اوالفنه ت ا داوهٔ من ماء ا داوار ارات دا دا ده کمبرهره ظرف مغیرار حب مرکرساخه میشود را یک کرمان طبارت کنند و عنی فه درمیدانترم می ان غلام غراما ا و نون وزای منتوحات چری در وی سنانی باشد متعداز نیمنره یا ایدگی کلان ترو عادت شریف به دکه خاد مان خره را همراه انتخارت صلی استماری کم بر زم كنذر مينجت اراى بول اكلوخ ماز رمين حداكندرا ماستلخا باستروكند درييش خارواغواض كمرفيس فبني بالماء استبخا سكرد آمخضت صلا اسعله وسكم مة يجهاره ما تعلي*ركت دمامت حذد راكزشته بآب بعبار استبخابلان* حب وهضل ست منغن علبيد الفصل المثابي عن المن فال كان المبني عب لمرافيا وحل لخلاء نوع خايم بدح وبمخواست كه داكير درسو ضاميك شبرا كنشتن فو درا ازجت بو د ن فمش كلره بمج إبنيا داصلوات السطيم أحمعيرنا نداكذاكرنا م خداه رسول خدانام وي بإخرونام وي ببث بمرجب كردار ديانه والداطور وا واو واقو والعنسا لجشرف ث حلن صبيحزمب و فال الويداؤيد ها فاحد بيث منكراً بن صيف را ترمني والوداؤر و نائي روات كرده الذ وترمذي كزاح وصحيحوانده وابوداؤ دمنكركفته ونسائ أزهرد وساكت مذه وبخن د وابيشه وضع ملال نوبنه و درر دات بوداؤد وضراكمه محاى زع بعني مركضه تكاندست يكثيدويماي بنادوعن جابورض يبيزخال كان دسول السصل المدعلب وسيإاذا ادارا المرابطك فاتمخ دراوا ملا زمكشيدن حني كإواه احتل منتط بكه أتخضرت صلامه والمرجون يواست صوارا يغرقبضا بالنساني بردن يرفت أآنجا كدمنيد بداور الهيبيري والزنظرغائه وارد كرمعنى باست كديم فيزينا بجاي كدم وانشتر دراتنجا كساووا زمنيدومغلاول أطهمت واولى است كالانجفي وبراز بغتج ا دراصو معن فضأي وأسع اس كناية ميكندوبي اذقضاى حاجت انساني ازجت كوامت تصريح ماسم حاص وى ما آنج اورامج ثيم زمنيذ كما عرف و فأه ت زود المروت وحسياط وا دب د واه الو داق د وعن البي موسى رضي رغيا فألكت مع البي بو دم يا بغيرب باسر عليه وسلمة بومروزى فادادان مبول بس فواست مخفرت ملاسطيه وسلم كول كندفانى دمثا في صل حدادس مراخض سالدعليه وم

انضادي

ىرىنج ديدارى هنال بسروب كرد نغرفال بترومو دا ندا ا دا دا حد كمران مبول چون دا بركار شاكر بول كند فليم فل بلولد برع مرك طلب كندرابي واخ ديينجانيا انذا يجاكه واروزم باشترات زيرنا يدور ثنا شابول زمد وواحا بودا ودوعن احتى دص فحال كالطالبي صلى اصطب وس م وتتخصرت صلاحه عليوسل كريون بخواست قصابي حاجت السابي المدبوخ وثوبد بهنداشت حايزه وراحتي بديومن الارض أكرز ديكه تررواه المؤمدتي وابوداؤد والدادى وعزابيه يرتمني كأفال دسول السصا إعدعلب لولم ونميتمن دائ ثما دنصيرت خيزواي كمراننديد رراى وزندان خو واحله كمرا ذا الملنما لغنا شط تعدير كيمثما داخون وارد فلامك تغبلوا الغبيلة ولامتسنك بووها بيروي نارر قباراه بثت ندبيدا ولاوا مرنبلت فأعجا وامركره أتحضر ر دن سهنک در بتنجا و هی هن الروث والرمه بنجرراً وَتُدَّدِّيمِ ونهي كُرداز بتنجاكردن بسركن و عدره و ك په درصواافيّا د مهاشد والا بغيروسيده نيزماُ زمنيت مكه مطرق وي ويفي لن بست خطيب الرجل مينينسه ونهي كروازان كه تنجاكنُ دمرو مير ورن نزهه چه کودار د و ستطانیم بنی است زراکه پاکه مکرداند حیدرا مازا ایمخاست د و اها من ماجه و اللادمی وعن **عالمت** فا لت كانت بل دسول اهدصل اعدعلب. وسيلما لبميز لطهو وه وطعام بدكنت مانش و دوست *داست كخفرت ميابدول، وسلمرايي* كم بزاهت ونطا فت تعلق دارد دازراى طعام كه كل ازا واكنت وكانت ييده البسرى لخلانك وما كان من أخى وبود دست ي حنجا وانذآن وآنج بإندازمبنر ببدج كروات وواها بوداؤد وحنها فالمت فال وسول العص كمراذا ذهاي الحيالغا تطفلين صب معيد بتلتية المجارجون رو دكارش الموي تبخارس الدكر برد باخ دريس هن كه سبخاكند و ماك كرداند ما نها خاهنا مختب عند رياكه مرستي مرنك سند كي مكندرا ملوه الاستعال آب مينه و ن مدينك يال كردانيد وازارُ مربيًّا اره د داصا طهارت دحوا نصاره حاجب آب نیبت داکر مآب نرند مت است خا که درفعها بالشان صدن ای لوب ماید و بعض گفته مذکرمنت است در زمان خاکه هم انصرت الرالومني على صنى اسعنا ورده كومود آمنا كومش ازشا بوده اندمل مناخت نده تنديثك شرحزى وحاجت نودا شازا آب اشمامي يُدريدني دوا ه احدوا يوداؤدوا لمنسابئ واللادمى وعزأ يتصبعود رضهريؤن للفال ديسول أمدّصلي المستعلبية وسأم لانشينيا يالووث وكا ما لعظام استنجا كميّد *سكوج ستوانها فالمغ*اذا واخوا نكوم فالجيئ ذراكه دوث وعظام توثه ويُؤكر دوان شمااست *دح فاندو د ربع خروا يأت آم*ه است استخوان خوراک جنیا ناست در د شخوراک چار دا نا بهایشان واصا دت مجمد عرجی درست است کیجار وا نا بهایشان مع ایشان مطلبه از وا نام المستخوراک جاری از مان المستخوراک بازی از مان المستخوراک بازی از این است در مان از این است در این از این ا ً يرح بتخانى من مند كَرُكُور آن كوشته بهت كخت دا شناست ورو تى نه كلا كمه دروى دا نهاست كرروز خنت خررده و و اها للخصيذي وا كنسيا لي الااف**د لرم بذكر** لكربنا في دريم واستاين بغطراك وا داخوا فكومن لمجن وعزر وبغع من فابت فال فال لى دسول عد كعنت رويغ برم وفتي واو وكروا وصحا استدبره يالم يركدانيا ورامعا وتدرط المسرب غ اكرد اوبعتدا نتدسع واربعي ومرد شام نتدبت ونمه كف كعنت مرايغ بخواصل وعلي والموار وفع لعل للجبوغ خطول مك بعدى كوينع شايدكر زندكاني درازكرو و ترابس اذمن و دريا بي مردم كاكرنم ننها دارج رسوحا بليت دا ورك وميذ بعضاع ال مذي افاحيول نامس ان من هغل لحب له يرجرد ه مردم ماكم مركزه و ندر شيخ د وااكر رانندكرم و مرغول كردايد اليش بهت بحلف وعلاج وسب بح كسنت كما يرقي ثوايت الجعل آمنا ليكوز أ لما في منشوا بأكت حزات كن زهال ومعط كفية مذكرها دينا برح بهت و دكر آزا درمع كهاي حيّن ميكو ندم بعيري كمروه شداد ا ومعض كفيا خدما دعقه لحيدونسروحاست ما را وزنند وروي ويشند مامر دم نشاندا ونفلله وبؤا باكسكي علا ده ساز دو دركردي مرند و را كفايركوا والمهايين كرد ندوا خمَّعا دميكرد ندكرايس ببنارسدن وزيا نظ كرودج يتمرز خاصت پس خركرده شداراً ق بجبت تنبير**اً كم**ند ترميك وتعدير ما و**مدخ ك**فدا ندمرا وب يا بنريم و دركون المغلالة راجي فع شرمدا واستنج بوجيع دابد اوعظم استبخاك بيرس فكنه واربايا ت از نیجامعلوم بشود کدار کار آبورجا بهت د کرو ات ارجه از کها ژنبانسدسب براری و بی رضا می خید بدرسى كمحداز مركوان كار كند نزادار ونواصط خ دح كونيد وا ما بو دارد وعن بي ماربره فال فال دسول السمسلي المسعليد وم يدكا يَاركنديني بعددطاقُ شد دايرًا دوط ترات كَيَّا كُذر جَرِتْ رئيل كند داير ط يق احد و وهم كذو وميل دهيم ر است كشدو دو دو تيجب وآخذ معل كمدد شهراست كند وامجرج ورشو د وابتدا و اختستام مجازم است شو د ومعضى يطريق الضيّا ركر د ه المزمجت بيجيح وتعضيل ط بنيدين واول صحيح تراست وتمويم ايرابرى واحب بليت بلاص والمهت ونبره وكالخ يتار دار دخ الخير فرمو دمن فعل و خال حسن ومن لا خلاج بيري كميزايار رابي تتين ميك كرده باشد وكركم كيكنديه فيست زه وكناه وسكوه مناسبتم فلموض وكسركي استعمال مجاره كندداستنابس لايدكوة تكندوم خطار المتحال كيونيزارا د مكرده اندمن فعلى فل ڝڹۜۅڡۛڹڵؙ۬ۮڵٳۅڿڔڬۜڮؙؙؙٚڬڹڔڛۼؖؾؾؽڰۼۘ؞ۅڰؖؼڬڬ؞ڛۻؾڿڿ؋ٳ؈ۻؿۺۄؙۑ؞ڹؠۻۼٳٮؾڬؾڷ<u>ؿٵ۪ۼۣٲڔۘؖۅٙٳۻڣؠ</u>ؾۅڡۄ۬ٳڮڸڣٳؾۼڶڸ

فلبلغط وما لاك مبلسانه فلبدلي وكركي بخرد طعام بسرج في كيخلال وندان كث رس مدر بدارة والعظرة عايدورون كاردازكوش في مرب سرط مرك فورد وملت والكشت كانخ بخلال ازوندان آمدغال معلوط نون مباشد وكاراركوشه الني بركار دواكستديا شدكه خواكوده منست هلال ست درم مورت واكرخوا كالوده بيقيره بهرد وسلم أست ومحول رجورت حدم يقيهت أكرفرمو دمن فغل فغال حسن ومن لافلاح ببر وبعض فتا ندكعات درم رد و استقدار وكرابت طبعار ربهت دداول درخو وردكن مت و دراني درانداختروها وحوداً ديجنير بت اكر نمذيك بست داكزنك دحرج بيت ومن الخيل لغنا متط خلبسه عورت نشودفان لرمجدان لابجع كمثلب امن دميا مراكرنا بجرئ اكريده كندران كيمده تدركهم یخ دکندآن بل کیے ادبیت بحاندہ میکرد ونبشدید تا پردوکرد دمراه را د نقبا راستد با بھیت کسنت کد درمیٹر مدامرجا برر دومتوا ن کردوا المعتبه غاهل بى دم برده كرد كريك بشدراي آن فرمو د مشرك شيطان بازي كيند منستكام آدميان ومرادباري كرد ك شيطان برداشتن برده انييش ك شاد في بن له و بعورت امیثان و انداخته برشاننه بول رتن و حایات و نیسنزاً دی چون پرد و کمنه و تشریورت نما بدر • سوسه مینداز دمردم را بطرگرد گن بعورت بیرس ده ما مدکرفت ما ماه میشیم شيطان بسترددواين بردوكردن ربك والين يتلف ومباض كردن مرى واجبنيت المرمن فعل فعل احسن ومن لافلاح و بركيك فرم بكذر وكسك دروا ا بودا ود وابن ماجه والدارى وعن عبدا مدمن مغفل صنم مروفته في عروفته في مسدده صابيت الصاب في ساكيت دريد را بعدازان فت بعره ونباكه النجاسراي و وكات ايت دران روايت يكنداز و جرب و يوات نته تع ومنيه فال فال دسول المدصل المدعل بدوسلم لا بدول احد كمرف مستهد بايركول يخناكئ ازشما ديخناكا مخ د وسستجام داص آب كرع شركر و ليست بيانآن بصطايخ نياطلاق كردنداكرير آب برد بود فربغ لنسيل جند بشروج نيا مسكند درآن جائياه بعبي دورا انعافلك واكنددها بخسل لزآع تلكند وآنجا اوبنوشاب ياوض كندرآنجا انجذ بايدكندفان عامذ لوسواس مندزيا كاكزور وسرس ذيجابدا مبنو دكرجين واكند ه معام و بانهما جا هنو که در از اکان ما که بخسب کرد دواز انجاچکیده می سردی می افتد و دروسوسس می فکند درفته رفته تهمکرمیکرد دواین درجا بمیت کات را در و می مامد و میا می *ٺواکجا پُست کاک بدرمیرو دور کیتنا بی سن با کینیت در به تعدیرینی با تینزیاست بیخیم د*واها بودا ؤ دوالنه مذّی وا لعنه ونسائية كريمزده انذائ بغطداك تعدين لمفيد اومبوضا فبدهم بعدارا ورده انذكه درجا كالأعن لوب بايركرد وطت بمين ت كروقي ديميز وتنجاعه كرده ميشود ما وضوسا فيعق - *ميكرد دوليكر بحربخ دكزنكر د و*اند وعن عبدا عدىن مسيحبس منتجرين ممالول واخرى وكرجرم روزن زكس صحاميت شاخ الاسلام **بعري ت** ومدينا وبالناست فالفال وسول أمدصلي المدعل ومسلملا بولن احدكم في عد باميد وللنزي أزانما وروراخ ومج تبديح بمغرور مالي اكن وفان خنده وكزنده وعلت نتكانت كدشامه مارى ماكرومي درسوراخ ماست كدكم زدون شكونيدكسو داخا سكرج ببياشد شايدكر فرربي ساندو درحكايات مرهبت كەرسىدىن ھادەكدانكادانصادات درسوراخى ولكە دىنيان دراكتىندوا دار دردا دىدەشىرى داندىكەمنىن لىنىڭ كەمكىنىتى سىدىر جادەرا دانداختىرد ويترك خطائكة َّ وله وله الجيداقيدوا للمشابئ وعن معاخد*ون إذا كاجعام ه هنا ما بضار است واوال شريف وي ديعين ما يضع فشترنته وا*لت فال فا ل وصول **اعد صياج**يا علبه وسلمانفوا الملاعن لشلشة برسنرمد كارراكمولعنت وطأآندا ليواذف الموادد كالتجا زكردن دعا اليكردم فرو دم كيد ومباسركا ماشا فأر بواردها ای کآباست شاح بروج ی کمردم برای بخافرو دآیدو فا دعه الطوبی و وم درما به کیجای بوب مردم ست مینی مامرورانیان والطل و سیم درزه میکیم بردم درمائياه مخ نشيند وخارم سيدوند وأحابو وأقرد وان ماجه وعزلي سعبد كرم بعند فال فال وسول اهدصل اهدعله البعبلان ببضروإن لغانظ بدكبيرون نامنيد ومردكم وندم وتآنجانه دم نشك زكاشف بزعن عودها كشاده ورمينكنذه امذامها فدخورا ببخد ثمان درجالتيكم سخ ميكندبركيد كرفان العديمقت على خدلك زياكه خلى نعالى دشم بيكيردآ نها لاربي غل شنع دورا زمقام شهرم ومروت دوا واحسك والوحاق ووان ماجه وعن ذيد بن ادفر رض معنفال فال دسول المدصل المدعلية وسليان هذه الحش شاطيرايند وحشوشس جمع حزاست بنتيجا وضنز آمده داحل منهات ونخاسبان وحا وت مردم بو دكيمير از باكتبخانها درمنازل فضاج اجت أيخا ميكود نديسراكها شطابي كمخانها را نام شدفاندا الحذاحد كمرايحناله فلبغل رحين بايد كازشا آنجانه لابدك بناه بجويد يخبران خائث جيء وكويدا ببكار داعونه مالعيث والمخبأ متت تعيير فيفا وتحيق مغلى كلام درضل الدرمدين كشمعلوم تدواه الوداؤدواب ماجة وع على رض بينه فال فلل دسول المدصل المسعابدوس المجنوعو دات مخادم بوميائ بهائ والمام رادميان ادا دخل احده المغلاوة وخوا مدرآ دركانان يحلصا عاجب ان بغول لمبتكم كمورسل دوا ها لترم نى وفال دنا حدبت غرب واسناده لبريه وى فترات زنرى لاين مدية فريات واساد وى نيت رزاكه كاررا و ما في يمم و عمد ارتيا ومردمه اخلافاست كمتعاسته يازوعن عالمشنط رضابيه منافألت كافالني صلي للدعلب موسلرا ذاخيج من المخالاء فال كفت عائش كرج دري رام المخرس مل مليه شافوز ترمغا ميكفت هغوافك ميني طليم خدا ونوا ازتوآ مرزش ترا دومعي ياكل دووج كفته انديكي كآمرزش بخوابه أزفوات ذكرحي رنبان درجابت وارتعت وروغاتتي ك كارش العام وبا في داشترة يؤسودكند وبرون فكندل يخدريان داردخا كوارضرت اس كدوض الت ايتعليم كردد وبعض فينشأ يخفظ الدكر ذكرمنا سيام الآنت

نريشك داحياج وتدسخ وقنزه وتقير سيحتجازا زنقائف وجيب وواه المؤمذى وانماجة واللادى وعزامه ويؤفال كان النحصلي ليسطم وسلوا دالن كغلاء اتبئ معاع بى نؤ راو دكوة كمنت بوبريه رض به داتحفت صلى سعيده سلم ي ن منطادا م كه و مدهم له داآب در تودينيترا ومكون وا واكوندي خدواز ر وی بنک کاتورده میشود دروی کلهی و صورترساخته شیود یا در کو مغینی اوکسرو صورتا کنده و سکون کاف آوندی کدان چرم کات خورده میشود و وضوما خته شیو د دروی و درشد مطام الاصول كفة لوحزد ازجدم كأراصود يهراه داريدوا ورائ كالمراست المراقات كدكابي مآن طون كآورد وكابي دين فاستنبح ب استفام كرد أخضرته الا درآوند ديم فوصاب صوركي كغذا مذكامه عالى صوت كالنبت كدوخ ويقريك ستنجا درست فيت ادرآن ظرف كاستنجاك ده ومؤكمندا تفاقاك مانده تو د ما كمران قدركفا انده بركب دكيد وطرف دكيرآ ورد وبعضارين صديث خيان هنيدها ندكراً كآوند وصوفرآ وندستها باندست استواسة علم دواه ابو داؤ دوروى الملامع و النسائ معناه وردايتكرد دارى ونان مناه جديث البغط ويكروع فالحكم بن سعبان تقع است وسفركة انذام ومنيان و كاست حديث ووضاست ودرماع المافقاف سناب مدالكيفة كرسماع اوز دم صحيح است ووركاشف كفتاره واصجت است وصدف ومضارب وبجاري فتركدوى دريا فآست يحفزت واصلي لنى دينمجن اصلى لسعلب وسلمواذا بال فوضا ونصفحه حن واسكر وضوياخت وآسيبا شدم جؤودا روا والوداؤ وو با دخ وكنه أندله دموضه وخ است ازازار وبعيفه كه اندكه راد ساشد ق في رئيست ونياست أب ستخايعني ون ول ميرداستنجام كمرد بآج وصور سن متد دحال کمنیآزایات کریاشده بو دواین سیطری ور بعداد وضوراي فع تطرق وسوس كاكرتني درا زار ما فترشود دروسوس راه بأيد دنعا إمتاستكن والاأنخصة صلاب علية سلمعصوم بمطراست زوسو بسس كذا فالوا وبعض كنسا بذكرابي فعزول ول بهت امبادا تقاطركندجيك فالجزلول آ بات كربصر براتده كرج بصورك درسول خداصل بسرميدو ساره فانع ميشداره وفهركرفت كعيفهم وميا شيدر فزيخ و وعزا مجد ولعني منو وفتيميمه بإمليت وفخط فاصرا وفيزقاف وسكونا يمتحنة ومحارات معدو وارت دابل مرندوكم ورا ورفيقيؤا برطرمئ امل أيمنه باست ودركاشف كغشك رقعة فأشرابت فالمدا لمرفدح منعبلان اسيدنت رفيقك وامرزا داه ام المندي يحررض الدعها است دوايت يكندك بود استخفرت دا موالده اليسلم فدح المخينة عبرعين ممعء دمبني ويب ولفط حمه آورد باعتبا داخلاست يا باعتباراً كذازجومها ميمخلف بود والداعل ورقام كسر كفترك هيدان بفتيجين ديضيخنس ت واین قدم زچوب درخت خرابو د تعت سیروه ببول خب و با للب له با ده میشد کابهان فدح در در پرجهاریا نیا تحضیت صلی در تعد سر کرد می و در کاری عدري زر باوخآن دار آن قدم است کاور ده اندکسخضار تشنیل نادانتها ماس و لاتحض تهابدها پیسلیم ارادان قدم مخورد و مارنده بو دبوي پیستور اندا تايندنت دراولا داديرموج ديودرواه ابودا ؤروا لنسابى وعزع برخلاعنا فال وآتي لني كمن يمور مرايغيم اول فاقمًا ومهل *كرد لاستا*ده فعال *ب كفت تخفيت ها بسعد يسا* واحر لامثيل فاحمًا و *كرابيت*اده فابلك فاحمًا بعيد عرض سون سويرس و ل مروم الثيَّا بعداران كآت غفرت صلى مدغد وسعم مهركر ورواه المزمذى وابن ما حبد وهت مراتفاق دار ندركوابت اشا دوكردن وبالتحريج نزيري يتلارم آمد وكشف غورت وتجنس فتا بمروت واكومؤلف بكويد رمقا سرعك فاللشيني الامام محب السنداد حيثا الاستعاب فلصيع عن حذبفذ فال فالتنبئ خبير ليميت رسيده استاز طفية برايمان ككفت ميغير صلى لله على موسلم سياطة ونم خاكروزكروي افيال فائمًا يرم لكرداتيا دومتن خالم بد فيل كان ذلك تعب د كفتر شروات ويومية ا ين دين كرد داين بولُ زد آني تحفرت ملى سويليب لم التيا و وبجت عذري داين عمل وعندجا الميت و دكه بدرآمد و لمت اسلام بيوت مبيدير سام خيرا ما معليا بصلوق والسلام ومبعث ودازل يتمنيم كارماخلاق ومحاما فغال زوال يدرفه تول كردن جمرضا بدهنا با زنقاباي عاديطا مليت بود انجبت مذرك كمنزاورا مارض شده بودا مذر مكم يت بعض كوين مد در دي بوده در سخوا جلب وي كرمان شستريشوا دبود وطاقت نشتر. نداشت وبعد كوندكيوك باليبا د ه مول كردن دا ما مِشافعي رمن قد و حاكم حديث زابري آورد ه كرول كرد آنحضرت صلى سرحليد سلامينا د م يجبت دردي كردررون و وزلوجي ه عذراآن بو دكه المي شتن هاي و دنحكو حز درت ايتا د وكر دزيرا كيفا كداليكية جائب لنديو د وحان د مريبت ونشه . السده در من به كام تسف عورت لا زم آمد رحما حدارات را م ميكذرند واكرجاب لبندرار وي آمد دسيافت دان وسباط درغالب زم و ملبندم بالمبت وقل ند کرفتار تخفیت صال میان از این از و تعلیمت به دوآسانی کردن ران دیون فراننی کرد کرفنا بردر توم بهت طست کرمان کند کرینی نارسی ا ت ود عدر عرر صلى مدوره على نزكفته اندكه و كانسات ايتا وه بول كردن كاه وا رنده تراست دروايس أو امكدوا وقت وراعلة جارض و وكد اران ملافظه مداشت كيفير أدجان بكريد رآيد وما وحود آن بني كردازان واما درفعل أتحضرت صلى استعليم سلح اشاك شاري وسم توان كرد ويخروان بنورا المنعسل الشالث عن عانست وله العينة فالمن من حد تكوان النبي صلى المعليد ومسلم كان بول فائما ما تشكفت مركفرة بيثما والوكن الموام كروات الموام كروات الموام أخسده ويواست كذما نياولاما كان ببول الافاعدا زياكه انخفت صلى مبعدير سلمول انبكرد كمرشت وطاه احسد واللخمذى والنسايي وتطبيق بصير

بحديث عذافية أكنت كمعا تشخران طخ دميد بدكدورون خانشا بد مسيكرد و دراتجا بركزنديده كايت ده بول سيكرده باشد وانجر مذيف ديد دربيون بو درآن نزا دربود بني رعذرك بيان كده شدونا دهكومعدوم دارد وأتخير منى راعذا داست بيرون دائره امتياداست وعن زمل من حادثنا غنا لني صلى المدعل مدوسلمان جهرشا عليداله الماه فخاط ما اوسى البعدريه ولأرمولا فأتحفزت كاورامتنا فأتحفزت ميكفتندوزوج زينب ودونام ودروان ندكوراست وذكراه درباب ماقبالي مبته درا ببايدروايت كمينداذآ تخضنت كيجرئول كماورا وكافازوي وراءن ويباي وفعلم والحضوع والصيلوه يرتب لمركز ومرس جم كتحضرت ومهل وسارون واوذا در تعليرضغ ودكه بأرام حوك ومفازكذار وومحضة منودو باربطرن تعلوكردخيائيه دراكات كمداست وتعديغ بولآسانة وستاد نعلون فالمراخ يخدمها لوضوءا خدة مع خلار حارت النت كضار راج بحرس ماشد ومعنى بأشدكه بركاه فارغ شدهر بال و وخور فت كفي الأسايل شد و تركر د مآن مذام وجربل دران سنها نتم ناتصورت بشرو دکر ای تبلیغ وحی وتعدار کام را تخضرت کمره بو د و تو اند کرمنما زراجه مآنحضرت باشد و تقدیر مربل دران سنها نتم ناتم ناتی برای بین و دکر ای تبلیغ وحی وتعدار کام را تخضرت کمره بو د و تو اند کرمنما زراجه آ بعداز وصود ماشدران ورمزج سرمضوكرد أتحضرت بعداد دبيرن فعل حرشل دمركاه فارع شدار دمنوكرفت كع إدار دبنى فيهزدا وواه الئومذى وفال هذا حدبث غرب وسم وكفته ومحدرك مبينا بخارئ اشتيدم كسيكفت اتحسن مزجل للعاشي إلواوي منكولحه ببش حرابرجي ربعير للحارث زجل طلب كرداوي بن مدث سته منكوليدر علىم شدُواحدون ائى وا بِوَعايْرُو دارقطى اُدرِ ضعيف بدارند وعن حا فَشُدُ وَضَى الله عنها في لت ما ل دسول الله كمنت عائش بول يَرْيَخ لمدفيفا همرخلف مكوزمن ماويره وشادم رابخطاب دعته تتحفزت على يبعيد وسيركوز ؤازاك وردست كرفته فغال ماهدنا مركهنت سارات ماحرور يح كزفرات دران الماء موصاله يركف عرابيت كدو ضيك ودران فالكنت مخفرت على معيدو عمما امت ان الوصنا المرده نشده امن زدركا ه أله بطرتا يجاب كروض كمنه رقت كروا كهنم و لو ضلت لكان ست فه واكرسكردم بطرق لروم و وام يرمني مليار درحكمواحبك مردم دران برج ميكشسيدند وازيني معلوم ميثودكا تحضرت صالامد طليده وسلوان برك ميداد اولى وفصل ابح مادبدان كروه انصاداندفا ل وسول العدكنت ينيرخ اصلى إعدعلب ويس ما درطهارت كردن ومبالغدران مناطهو وكموس يتبطهارت ثما ويسكون يكنية آزادم الغميما ئددرك فالحامن فطالله لم من الجمنانية وضاميك يعداز حبب شدن خائز بهرسما مان يخدم كينندو المسنبيخ المياء واستبجّا ميكيزاب بين بعداز استبناكم أ وخذه ميكود ميآن حضرت صايان عليه سلود بن فعل لى الاوى صاحبكم والعيك كمري رشيكين بالمنيم مني الانارية المنطق المنطق المواجع الماريك المواجع المساجية المراجع المساجعة المراجع المساجعة المراجعة ال شاداخ ويحتربير احنى كمخلعه ةالوش نشترتانحا ذوك لان وخرارة مكبيط ي مو ومبدراي قضا جاحت نشت وم ستعيرب لغان باين كردسل بصني سيطنأ واسفلا واحكام ستنجارا وكفت اموفأ وثلا منست غييل لضبه سل واللغظ للمضموك ين حدث المروم وعن عبلال حن دوایت استان عبد ارمی بجند منهات نام ا درا و است و نام بررا و امبدان مطاع است شهد شبشه ا درث ده عمامیت شندا دبری استری در ا فال خرج علم بنا و سول احد کنت برون کرم با بغیرف دا صلی اصلی و صلروفی بده الل دفاهٔ و دود در دست ایخوایی مایده م وقان من قات براد بسرم كدروى جب ودونها وصفها بريجب أن خرت صلا يعليه ساك براوط كم دايداً زادرميان و دوم دم مرحك بنيشت صخت صل مده يوم خال الجهابري لك دب عماني جرفعال معضهم بركمت كادمافعان كم حاصر و دودا يجا انظر واالهد بدول كا بؤل الموافي النوبي المدريجا اين دول كذر ده ديرش في خود كرفر في الخرول مك دن فسمعه النبي بس شيدايين د بغيجه المالم المسلم على داي واي واي دريجا

ويريه واليث كدورتعام المارزم وشفقت كونيدو دروناكي بركم وجهلكرافآه واشدكستي فوونجلاف وياكه بإيكالي ست كمستي بهلكربود وايه تعام كرجيه تعام آن ودكركوين لماعلمت ما اصاب صاحب بني لمه البُهل في نائس توكه جرريد ما ومصاحب بني سائيل اميني ۱ ۱ ایراز خامین طرف و ترخه آنتخفیت صال بدعلید د سادیو د که فرمو د و یک بحازايشا زاكا نواادا أصابهم البول ودندنى رائيل بجودي شربيت خودي ويرسيدبدن ياجا زايول قوضوه بالمفاديض يربدنوآ تمغنع ازبدن اياجا بريا کار د کافتها هربس منع که و باز داشت آنک راشا زاحندن<sup>ا</sup>ب می فهره پس خداب کرده شدان شخص *در قبش جبت نبی ک*رد ناوازای **جنل شبید د آخضرت صال مدهایدو** زرا با دخو د بو دن نامری معروف وستحه نیبی کرد ناسائیلی قطع محل مجاست را کدامری مشروع ومعروف بو د در دیرایشیان و اس ت پنجفهٔ فی کدمنه ونهی صاحب بی سرایل مذموه وقیح و دمجار رویت و ایکن قبطیه نظرازان کی طبیقطیع وقوص کرسب تصرر درنسرومال ست محل منبع وانحار مینما میرکا آن پست که و را دبنیا معند ور دارند و تعذیب کندا ماتسترومجاب در بوال مریم محود و سیاست شرعاً و تصلا والخوال در فات فبار بست که و در از مدور و از موال و الموال و الم وابنهاجه روايتكردا ينحدن راابوداؤد وابرط حبازعدا ومن وجندو دواه المنسآق عندعن الي مومى وردايتكرداً زانسا في زعبا وص مدكورازا ويهرس شعرى ومن مروانالاصغولهينه آمده است درارنع تجاري ومنبت تابع است نغازا بعيرج وروايت كرداو دامسار ونجاري يك حديث فال وابتيا منهموا فاخ ولحلنه م مروا كلي صغرك ثبقاست وازطبغة رابعاست أزتا بعيركينت وبدماين تمزكو منبا بذشترا ربروا رخو درابجان بسبله المتحلس مبول لمها يتغربنت درحا ليكربول ميكذبجان قبله يا داحل خلات يركنتن بإاجاعبذا لوحن كنيت وعراست البسرف وخوعن هدفا آيمنيت كنجيق نهكره وشده استاذين بغياذ بول وديجاني قبرخال ولإها هخ عن وللت في المغطا منار عربني رومننده استازبول رون بوي قريم طلقا ملكيني كرده ننده استازان كردياي كشاده وصحوا كرديهان و وقليفري حائل باشد فاخدا كان بلبك ومبل لعبلة شيئ ديسنوك برء دابندييان ودون فبيرين كرترك ومأكر بستب فلاباس برمنيت إك دواه الودا قرد وعن كمن فحال كمان لني وينهر جي كي يست فله وسلم ا ذاخرج من كخلاه فالجون رون مي ما راتخانه يكفت المحد للدالذي اخصي خالاذي شكر مرخدا ياكدون بوازم جركم ريخاند وارز دوكر داند و كمرو وأمريس بب بذاه بلاكست وحافابي وصت دا دور لميندمرا زاحتياس آن مارآمد ربرو دنا برامآن دوا هان ما جيذ وعناين م فاللافلم وفلأبجن طالني بركاه كتقده مآوردند ليجيان ريان ريغمر صلى المدعليد وسلم فالواكنتذ بأدسول اعداندا مثلتان ليستنيط ببغط اوروثمة اوجعا بضماعه مدوفيتيديني كريمت خود را داست نجاكردن ليشان شنول بركريا ينشت فازا للدجعل لناجها وزفا زياك ضاى تعالى كداينده است راج درس يغرروني خراك يث ن ومركبر علف جار والا مايثان ت وكنت حسمال مرد و دارد و تصريح وآبنانها بم والعلوضة الادسولا هديس منى كرد مارا بنيجب إصلافه علم مكوم عن *خ*الك *دا آن و* وا آه بودا څخ د ما سيا لك سوك ديغت معنى ليوج سوك ك*ېرپ يا ليدن دند*ان *چوب د راچ كېريدان برالعلاق كنيخيا كېرسوك وسواك ده نامت س*ت ماتعاق خصصارند وصنو وزدنما زنرز وشا فغي ويستراز مخبر وطنرمؤكد زاست وكويندكره بل حرث درفضل مساك واقع شدهاست ومنافع ملاك دردتير في مبرأن بسيا راست ومساك كردن درماني ز در ون من تبعل و د ما ريكرو ه داشتا پزخصوصا زدعلماوكرا د ساد مهاموال تعب مستحليت وزد ومنو و وات و آن و زر د بي ندا في تعبيرو ال سبب خاسبانيا بي مايكو ياكرشكي باغوردن طعام مدبوجي النبراج ستحب تراست وسواك بدكران درخت المغ باشر دازا لاك متزاست واحاديث بزراك واقعشده و درسطبري بمجياج ضربا مدودر درازي مقدار شوا ر ظول كيرهب مو د كيشتن كوشت د ندانت و در معض وايات عرضا وطولام ردو واقع شده ويايد كدرها المضمضة بشد واكرمسول بدانشو دمايكي دندان ندار د منايت كميند وسقازان صدنتي درياب بنيه زروايت كرده وازعائثه برضايية خهانيرآمره وبحائدكه درشيا شدنيز درستاست الغصل الاول عن ابي هو برفا رض استعنفال فال وسول المدصل المدعلب وسلم لولاان الشف على امنى المني ويم اكذ وشعت ندارم مليت ووالا موظم فيا خيوالعشد اينان اخركردن عشارا و درصديت ديميها بيك ما دو دائك شب و ما لسواك عند كل صلوفه واجب كرداي نمرمول كرداج أرد برما را وسوق كام دال ست كمت وانفي بياب ت وزد شا فغل بصد مشمحرل بطا مارست كدليي بهذا زمر إك مستحب دار تد ورزد ما ماد وقت مرما زاست را ج صو وز دانصا فارع بني طا هر زاست ويسواك ، اوة خود وكنيت كيروندا ورا فرم و باوالني حو البي خفية شيندر سية تراكيان متندكعنت منربع وعباسدوسا فومو و مررك تين فياين . تُربِ كَفنظ نتا بوُريج وَسْرِيحاز حمُا صَالِيت و دروا قعهُ حمل وصفه يا ويو د تقه عرجا نبقل نستمان وسبعين فال استملت عالمث وكلت يربيدم عائشه ارتكا منه بأئ يحكان ببدأ دسول العد كرام جزوي كارآغاد شكرو ينبر جواصلي المدعليد وسلم افاحض فيلبنه ج دي درآ مفار ودامين تحنث كارى كديران ورآمان دخانه كوجيح بودفالت مالسواك كعنت عاشا باسكردمسوك بعناول كورخانه ى در ومسوك ميرد وابن كالزابت طع ثريف وجي صبحاشرت وابل و دشا مدر بجت طول كمت دمجار ا مردم تغیری در دنا ایک سردین داه یا فتر باشد و از اله آن به اکرم و اقدم سایشت واین دیفتین تعلیمات کمرت را محرب با ایل درخایت نظافت د نام به درخالط و محبت با ابتان وتولطيبي ككمنت كدرراه خازسكوت ميورزيدو كآرجت تغيرى بدنائ شريف والمانخ التفائي فينيت جيها هازمجا لدرا فلد إحوال ومسحديو ديرما ورواكم نتاز ينت كدبكوت در العناي المارية وبعض كويندك ابتامبوك كمايت است ازكذاره وجناز نعل كدروصور كي سياك ميلود يغي جي دفان درآمدي اول كارى كردى ماز

نغ بودواد لطروواه مسيلروعن حذبف فرض ديمذ فالكان وسول العدكمنت مذيفة رابيان وبميز واصيا ابعدعلبدوس ت ويكر ي كيزوميكود فاه مإ لمسواك وبرج ورامباك تهيد بعني كربجوداست وبجود بعني واح يواناز . وی زنده دران وی نبایی دیوقت ادی کده اندونس الشاوب کادکاره دخه من کومندمغه <del>دارد سارک در درایمت ک</del>یم ، داست کندوخمرا مها مهاک نا پین*جا کا (ربا*رُ دست داست<sup>ل</sup> تبراکندوترخ را می *داست<sup>ط</sup> اسها*م و می و مازا زابهام مایج. ليشتندد وصيت ينومو دندكايها دادكغ لجهراه كنندشا يدكما فيثان داد آنحاسندج استبنا ططرشد واداعلم وغ ت ورا موام بنده الخالث الست بيج يوسك مناك جركها وآخاج عرشو دخصرها امّه كه كاركنند والأشتان بأني ن درشت وأله ا الم المناجماع اوساخ الت بمل كورار دشل ف وكوش و تبغل والما الن و نسف الإجط مفتم ركر د ن بوي بل الت وطوي كرد ن ونوره زدن بيسنه جا كر المت و او يي واوقى ا زُوق ا قدم برجان ست أن تحال كويا به ذاك سيات مرستاند بالارادين إزاحال بين و دصال ميد وعليهم عين رباعي حزبان كل كالشيط تنهد ودار الامراديت ديمركرون بول إستعال روایتی بناند و مونی آن باشدن اس لدى ندومجيخارى مساروز دركتاج ن دېچنډې کردخه بې درمعالم السندي نام کتاب و استعن ابې د ا څد بر و اېدهاد ب ما مدوخان نتاست نددا ما ومنيغه والكام دواكتهما وبعضي زنا فعيوا زشعار اسلام است اا كاجتماع كندا بل شهري رَكِ ن محار بكندا ما ما ايثان ونا كدا وان و

اشال آن دواجب ست زدشا فني وبعضي زالكي ومما حُديكر إزهل بريعال ونسا و وقت ختان بعض كونيدر وزيمنتم ست فجان يعتم يتمني في وتعمل فرد بعض مال وز دبيين ما وزو معفر بروفت كنوابندو الحيايا يدكي فبالزبلزع بو وخصيصا زو ماكرست والايحت قامسينت ترك واجب كرتني دستا مزا المدوا كذر ومعن وايات المدامست كصار معدا زملوغ فرق ادبيبغ اينجا بلخ شدى فيت بكيمنه لغوي لادست يغ بعيدا زرسيدن مررخ قت دس تينوا بيهل كمخاط ايت كفائ او دم بكونيرا لغصل المتالي عن عالمست لمرا لمسواك مطهره للغرسوك ليكنده دستردين وطهر نتيميرد كون طا ومبن كمسريقي ت مربر در د کار را پایرضای درسن براک سب کتیل و تمتیوضو و پالی د برایمت که مقد دمنها جات و قواءت و آن و ذکر والدادى والنسابئ ودوى المخادى فيصيحه ملااه رصيخ دبالساد بعل تتغليق درام وكرآن درستدر كذنت وعن الحدا ومبصا بالفارئ تبدركة أخضت الدرور المراول يحت زول ك إد بع من سنن الم سنل. جياضه ايستان نتهائ فيان ماي دارين فات مار دكرز ما دوم ط ب ركردير يبهدينا اقضاركرد يا وانوقت مدم تقدار وفي فعد وقتى كرزيا مروت دا لاحاصنت خرز بيمنل تحلياست وآدم والتحديث يباريمنيت وبروي المغنان وردايت كرده شيو دالخان يحاليجيا است انتقام جا كذر شوفطرت نكورشد و درسعن وبات والخاكمة و كمطرى مملودت بديون وكغيا مذكاري واست خطال تصحيفهم حاشا كاذىندانيا بانند واكررادخعا سوئ ستيس كالضعفا نفرارايست ست دايم سانق ودكذا فالواوا لمغيطو والمسبولك دوم خوش ووصومه والكردن والمنكاح وجهاره ازسنر إنبيائيل وترويها است كردرما أرامم ارزمراتهم مااريع مسيون ومشروعاه بهرد وروايت است الابنشوك وللان بنوضنا كالكرسك كريني الأكوف كمديس بالمدار موك والمدار والمراك مثر الدوم منتراه مدوا بوداؤد وعنها فالمت كان المبنى وبهادعائن ودايتاست كنت وينيرصلى للمعلم وسلوب ت كرسوك بعائشددا دكريده ديخ ونعكروه بديدر واه ابو دا څخ د وادبياسعليم پينو دكمسوك دا كمارك كردندواز دبري نادص لحيرة مذذمؤن العنصل آنثا لمشعن انعرضي ميجنمان الني صلح ابسعلب موسلمقال اوابخ فالمناك كرت تخفي ما سعديسا كمنت مينيخ درا درخاب كرسواك سيزمسواك فياعني بعبلان احلهما اكمين الآخ كاذآن ووزركراست از دكرى فناولت السواك الاصغرضهم ابرن وم سواكرا خوردزاذان وورا فعبل لي دوميقى زائن عمران صديت راتى قصديمنا منرر وايت كرده اندككفت ديديه غيرضوا راصل مدهلية سليكروا دمسواك انبرك ت كراكز الطروبن بردد مام ودوعن الحل مامذان رسول المدوايت ا مدجر آزا نريك ترس فوم وصدث عائش كآسا مدنز أظرورنس تسوك كرد وال البالعندست دررهاية الفال الرامروكردا وردولي وفضلت بالقناواة عادت المركم دمه بانى صلى دادر كليف وحميا وواما ليمنا دى وعن عائش ومنى رونها في لت كان المني صلى المستعلب وسد د بی استنان کیپ د ما از سر پرسیس به بی دندان ما از س بنیج آن مینج که دن کار د و ماندای رسنگه الكومل لآخ كازآن دومرد زبكرودار دكري فاوجى البدق ت كاعط السوّاك اكبرهاره سؤَّك زركرين دوادوا ما وداؤد وعنهما فالت فالرسول المتلح للم نَعْضَلَ الصلومُ الني بسئاكَ لما زيا و وينو و دروُاب مَا زي يُسوال كرد ومِنتو ديراي وي على الصلومُ الني لابسناك لها برنسا زي كرمواك كرد ونيشو د مرآن را مسبعين ضعف ابنت وحين داين كنايت ا ز

كرتاست والدهنون يعددات والإطرد وأه البهوني فنشعب الابمأن وعن لبب سلمذ البي سنديم بالممريج ف ادشاب إسبرا علامات الأمرا داسع الرها يتاصالنقها والسبقة المدنية روايت كرده امذا زوى زهرى ونسعى وفيزيشان استنقرار بع ونسعين قناار بع و ما تدعن وزعم بدين خالد المنجمة في مهاي شهورت المتألكونة ب دَيل في تخشيرا لمام معاويّه فا ل سمعت وسول العدكمنت تُعنير مِن غيراً وصلى عدعلب وسياريتول كينت لوايا ان اشي عالم يخ لكذورشعننا زادم ستخدد الاموهم بالسواك عند كلصلوله بإنيده جبرك لانفراني بصراك كدن دارد مرزاز ولانوت صلوه العشاء الي فلت اخرسكردم مازعشارا أدودا كمنتب فالكنت بوسمه فيكان ومهربن خالله بسود وزيدين فالدهشه بالصلوات في المسجد ما فرشيد ما زارا وسحدو نه د*سوك در بوش و*موضع الغلدمن في المكانب بجائ الازكوش يوسيده الابطوم الحي المصلود الااست في مناه راي ماذكور بعدادة وبياءة والإيجابي وينجود ووا والنهدندي والوواؤوا لااند لرمبن كحركة متتكليدا ؤوذكر كمزده استايره جارت داكرو الاخ ت صلوفه العشاء الى ثلث للبلوف ل النومذى مذاحد بن حسن صحبير ماب سن ل لوضوء من مع من است ومن ويفت من المراير وراه وروشس كبدو وبشرع مبنى تخيارونهى كروم منبرخدا وخوامذه مردم رامل صلى لدعليه وسلو كمنبا روكر دارا زآئحيا زل نشده مدان كماب بسدو كابي ميني ستحث دلات كذرك ن تاب خداً ياسنت بغيرها إحماع يا تمياس و كابهي معنى خيراطنت كرده أشخصت حالي مدعليه وسلم رآن ابرك حيانا ايب اصطلاح است و نا النهشه ورشنت ميا اليهوليان مرادبن هضوا نيجا افعال واقوال ينمير بهت صلح مدعليه سلماز والعن مسترج أواب ك دروض ميكروا لفنصل الأول عن ابدج وبره فحال فحال وسول ا عد صيلي اعد عليد له لتبطظ احلككوض يؤمه جون بياركرو دكلي ازشما ازخواب ووفلا بغنس و دربعض وايات فلانعنس بوزكي كيد مل ويس بدكه البته فرونر و دست فو فى الافاء ورا وراكب في بغسلها فلنا أو اكرمنو مدوست راته ار دست شسة كريش وضونت ست بأن حدث ابت ست وا كونعيد ماخية أزا بوق رخاستن زوا يجبت نت كيچن بران بلادكم سن غالباه ال استنجا خاشان بسنك وكلوخ مياشد دجون يؤار وندسب كرمي واموضع ستنجاعرق كندو باشدكد دست آمنجا افتدو لمبدكر د دفيجة فرمو د **فاندلابددی ابن با** نت بد ه زیراکه در می پاید کارنتما کرکاٹ کرد مینی کا و دو کا افتار دست وی مرصف مرمو د کنخت دستها دانشو مندور . د دم از آن از طرف بمريد و وضوسازيد وايرلهري ستوره سخه است كررط بق احتياط مراجب كركرده اندرز وض و واجب واكرنشو يُدوست ماكرات فرور دنیرماک سیماندز راکه ملید شدن در و وفت دات مینه بینت ومجرد توسم جهستمال ست الاز دا مام حمد طبل که دست شدر انعداز رخواستانی خواب و اجب کوید واکر ماشت با مذار واستركرد دوما مددانست كدداص منت شستدوست درابتداه حضواد وقت رخواسته لإخواراست مابر بمنت كدمذكور تندم بعدا زاتن منت شداكرجه درجوت بالتدوز وبعض نظر بنا برحديث نيتت ك معرض من من وصل من خطاب وعند فال قال وسول الله صلى الله على دوسلوا دا نبغظ احل كمرمن منامية فنخصاجون سياركرد ويكازشما ارتقاب خو دبعدازان وضوكمة فلبسسنلذة ملثا يسرا مديم من غثيا ندبعه ازات كردن دآن واصل سنتام براكنده أماضة جرزا فافالشب بطان ملبت على خدشومه زياكندرستدكت بيطان يكندويا شددرن مني وي وحابها صفي وجي بحقيقت اس واضام ومقعاطا فاولَ واطلات البين مارة فاصرطري اسلم وامثال بي مورارشاره مان خروا وهم يابست كأنمان مان بيرآ ور د وازبيا ركيفيت آن مكوت كرد وبعض ويالناند وكونيدا ومرا ورخوا ليفطاط وغباروا قدار ورمني كميسائي خاويف واغ ومحال مداع قوائ دراكياست جمع كرد د ومانع آميدا زا دائه جي نلاوت وفهمها في آن د باعث كرد د رفطوت ... بل زرعا پیسخصوع وخشوع وایها هرمرضیات شیطان دیسان در انجانشت چیا کدفرمو د تبرک سمته رطعام شیطان مراه بیخورد د تبرک در زدخواب مخوار میکرد واین نیزاحمالیم كيت وطرن والساوج كروردين والدعرم مغن علب بدوهنيل لعب لماهدين ونب بن علصم وكنترشد مورد بدين درداكازكبا دانعادا ، وخوصدیت و چنباست وا وراها کی وطنی رسول میلیان علیه وسلم کونید فا ماسیاز کذاب شارکت وصنی جیسرت قبل بوم! خرق منته ملت و ر ندونما را نيازاكينيت ومزي*خ تخفرت* فا في**خ** على مدر بدي*رريخيا* آ فل عا موصور مطب يحداندين ماكها كدرا وجودان كد ووبار مشمض واستغنثي ثلثا يتآب دروبن نأخت ومغيشا ندمي لامعلاز كباندا بارشعن كأبد مدمونين وتأبن الى المرفط بن برنشت بردودست دادودوبار تابرود آرنج تفرمسير دائسته مبدله بديترسر كردرمبارك فو دست *زربر حضو کذ*رایندن ایراندام **خاصل هجا و احد بوی**تر پردم دو دست دا زجانب پیش بیان بیس معبادان تعنبه کردا قبال واد با درانتول و و که میگایم واشدة فازكر دسيرا دبش انرخ وينز فنعب جبا الى خغاه بتررد مرد و دست دايجان تفائ ودمنى قال منيت منز و حدهماً بنوازكر وايدم و و دست فو دراحتى وجع الى المكان النهى ملاً منذ الكذبار المرجاي كوافازكرده بعروالآنجاانيغلي بالات وكيفيت ميسر بروضنون وسخيانت كرشدار به وووست ليكشف ومزم وابهام ومباردا حبادار وومرد وكت دمت دانيز حدا وارد وكمشد مليكت مذكور دابجانا بيش سترمس كندبرون مرد وكوش خور دامبر وابجسام ودرون مرمك امرسا نیت کرد دُنهانی محیط دازشر کرنفل کرده کهبند مرد وکٹ واصابع را بیش خود و مکشدازانسوی تفا بردجی کدور کیردتمام مررات مرسے کت بهرد و اکشٹ برو و کیش پیکستسل

، ۲ ن میطا مق

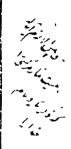
The said to said the s

۴ کون فعامدادان بدروه «ساریس روکبد چنگ المكرودات فطرق زراكاستيعا مبلك تصورينيت كمرابطرق نيرسيكوش أب مرمنيات كرائ كرمسوكر دواست دان بردا تدهنسل وحلب في ترشبت بردويا يخودرا درن ستر پیهامد دی واقع نشده و درصت د کراکده دکشت بیارا و ماکزه نشت و درامیا دیث د کرد کرمد دینیه رسم و اه میا لک واکدنسایی روایت کردار میتند در موطاونها نی درسن ولایی داژ دیمنوه و مربی داؤ د را مانداین جدت است که مالک ون نی روات کر د واند که در معنی کیاست و در لفظامنا لغیر دار د ندگر ه لم نجامع وكرد استآزامام عامع الاصول كمامع محارستانعه ومؤلف ازي جستاخ است بعام بمعاب كمصرت والمفط خكور وصحاح آورده ما أكؤازحديث شخه بنيت وآيخ درصامه ستآمنت كدئوك ذكروه بقول خووجي الملغن علب ودرجيث نحارج سراتمه وكه هبتك لعب ما عدين زمبر س عاصم فيضنا لناوضوء وسول العركنة شدع بالدبئ بدراك وصوكر إبخ عليم ابهج وصوى فيجب احتلى الاعلباء وسيلمر فارعا بالماء ببط بأيوندا نامند على بدب بير بير*ير كردا وند راوريخ آي الأن ربر*د ودست فرفينسلهما ثلثا بيرست مردودر راازا ونعضضض واستننشغ من كمت واحده برك وروي تنزكر والممار يني درانا فاستحرجها بسرون ورو در بار نعرا وخل بله يترد تورد دست خود را فاستخيجها بس بروه يآور دازا فغسيل ويجبد غلث ايرشت روى و داريار شا دخل بيان فاستيجا فعنسل مد به الحالم خذبن موغن من من من روز و در و درت خو دراسر و رؤور در زا برن شبت برد و دست خو درا تا ریخ د و د و با رمثرا دخل مدر و فام بسند بوائسه بنرداورد دست و درايس رون وردارايس كرد سبخود فا فغل بيد م**د وا د ب**ويس رد د و دست و درا از مان بيش داور دازمان بيرخا يومور بدالح لكعب بن بزشت برد ويا يخ درا ، برد وثرا نك نثرفال هكذا كان وصوء وسول العديركين يجذبو وضوي يم له عليد وسلما بغط حدثة فق علي*ت كردم حايجات والنظ وكركرو كمؤلت كفتان وات الك نسائي بهت وقول يُولف كركنت و*فخف و وامد فاسم بومدأ بمغندة واشدخ ذهب جااتى قفاه نزودها حنى دجع الى المكان الذى مدَّامنه مُتَحِسَل دجلبِهُ إِيَّةً از تنق على المي خور أمه فا فل بديدوا در داين موافي به بخرصا حب معابيخ ذكر دو وسي كرد ما الهوات كاك ولي في بهت وترجزاً كاوشته شدوا ما اين روايا د كرِك ذكر ميكند نيز زميم إين و درمصابيج مُدُور خا كذي يدوف د وا مهذ فمضمض واسسننشق واسسنند قلت المتلب غرفات من ما عرب و دوم بي دوم درمنيكره وبنيشا زميني اتربار سبكفنا ذات وبعض نسخ صابيح وستعنش موح ونسيت وفحف اخرى و درروايت وكراز منوع لليخبر إكده كوفضه عض واسك وأحدة بمضمض دواشنشاق دوازيك كمنتك فقعل دلك تلث بركرة الاساروبي دواجة لليخادي ودرروابي د كركو صباري سي أنجيكيمه ﻪ فاهبْل بالواد بو موهٔ و احل ه پر*سے كرد نرو درايات الكرد*برد و دست دا د ب*انكرد يكبار نقيعنس*ل دجلبه الح الكعب بن *ترش* ابردوياي ودرانابرووشتالنك وفي اخرى لدودررواتي دكورخاري الكره فضمين واستنتى فلث ما فامن عزفه واحدة يرآب دروان كروفوشا بذي اسادانك كفتاك وغود نبخ غديكيا داكبر داشتر بدست ونغران يري كيشت بداكذا حاديث وروايات دُرخم صدو بمنت في تحلف مديو فرائده و درمض كيفوض منصل وصل ومجموع صور مخمله آن منعدداست جابك درشرج بهاب كرديم ولمرب ثنا خي بقول مير تجينت كدمرو وسيع فدكم ندم بيك عنص كيذ معداد آن تدنشا ق بطريق وصل ومذب خفي ، مفرفركند صاحدا مطريق خصا بالمجموع ششرغ فد باشد و مهرد وطربق دراحا ديث كمده و توايد كالم بي باخ بي حياية بالمع عن المعرفي المعربي من المعربي من المعربي المعر بصفة علحداست بس جمع كرده منتو دميان نها خاكر درساراه صفاولا مدحدتني كموافق قايس انتدراج است خاكر دعلاصول فقتم قررشده أست وسميرني زفاقوي فلريقل رنهت بنرزدا مام وطنيفه ونصابهم رواست نردا مام شامغي و ترمذى از شا وغي روايت كرده كدكفت جمع كردن ميان ضمضه واستنشاق حائزاست وجدا حداكرون بهرمك عميات و تتوارم بيظافي درميانئ ندوالداعل وعن عبداهد بن عباس رض *ينينما فا*ل في ضا وسول اهد كنتاي عام من كريع ينجف ا شأعفادا يوه كالموالم وووعلى هدازياده كردركيا يشنته وواه اليفادي وعن عيدا للعدمن وفيدرض لاينا النبيضيكي مابن مو پذین عدانسدی به م*ذکورکنت وصوکه دیم کنفیت میابه بعد و ساویشت اعضا دا دو ایار* و ماه البخاری و عن عثمان *رضائینم* تتأنغمان كددى ومنوكرد درموضع كدنام وبينغا عارست وكويندك لمحررض لعدغه برون سيرصفه باكرده بو دراي شعساتاه مردم ا وآبجا شينه دوثعرخاندوآنئ دادح ينزسكفتندوشفا عدصع متعواست يسنى جاني شست فغال بركغت يمثمان الحااد مبكرو ضوع ومسوليا ويدآيانمايم وندانائ يعتت دون يخرض صيلى للدعك وسيلم فوضاً ثلثا ثلثا يصفرك دعمًا يض ليع زريه ادواه مسيلم يراداها ديث معلوم شدكغ لمام يك يك ماربود ورزاني ودوووما ووقتي سه ماروغال الوال سه ناربو والايكارا قضالات رمغدار فوض كدومندي آن درست مودود وووما برما نظاست درتطير والرا نورعلی و زخه نده اند دسب بزید تواع مضاعنت جهد کردانده وسرسه ارکرنهایت مرز تغیروم انعابیت و دیا دت برمدنندی و کیا و زوارلیف و طواست و منه عذاست و این بصورت زيادتميت ومبني فقصان فيانكردرصديث كمده وباوحورا أيطل وضونميت و دبعبغل فأدبين غسامع اعضاميار وبعض م ارد وبعض كميار نبراكده وابراصورتها مي د ده است کدراحا دیث در و دیافته واینمرای ای جاز و نوسیع دارُواست وز د معی کیارشت به دبی خراست نصبت ترکسنت مشور و **میگر**کنت که وجب خمیست ا

جت صتاحادیث دار ده دران دا مام محدد رموطای و دکفته کهشتن به با رفهل بت داکتفاید وبار کفایت است دیکیاراکر باساغ داکل اثندنیرکا فیاست ندمها بی فیفناست دیگا كفتكردوس زارم زياده ربدرا واكر كمنزوام بنكويم ومشهورا فيختى آتنت كدكروه است كالهت تزيي وعن عبد العدمن هم وفال وجعنام وسول الا البتيرا لمي الله علب نه وسله من مكذًا للى المله مب في أذ كرب مديره على ذا كذا عماء ما لطوين أ أزرب ديمار برآبي كردر داه كربود تعجل فوم عند العصوشا فكردندواضطلا بمنود ناكروني دروضوكردن زونماز ديركوماكه وقتنا زئتسانند وسيكذشت فنوخشوا وهم عجال بسروضوكردنداين كروه وحالأكزاشان ثتابي كندكانندودوخو وعجال كمبرمين وخفت جمير وسرت عيميرو وروابت كمدوم عناجل عبى ثنابان فانتهبنا البهم براسديم البيتان واعفابهم نلوح وبالنياي يه ي بيان بودايود كرين في كالم عنه المراء زيد به بنات في الدر وسول الله بركفت ينم فراصل الله علم و واللاعفاب من النا دواي بر ازاتش دوزخ ويانا عث عذاب ووغيثيكي بإشها و دلنت ومل أنهاكر د و درغنيت عذائ توريصاحب ماشها كة مغيركر دند درشستر آج يحيل كي عذا مخصوص انيها باشد وموافطا مرق وبل مغين عذاب وبلاك مرونا مرواد ملت دردوزخ استبعنوا الوضوء كابل وماممن يدوضورا فياخربي حزوا زافزاع عضوعنه ولخشك فاندودر صديني دكرآمده است كدا مقدار كمينا خرجتك ماند وضود رست بنود رواه مسلمه و درين حديث وليالت راكنشتن بالادروضو فضاست كرتزك آن دعمد فرمود ومسحكما بت نيكتدورين مرمها تعمهو رفضاى اعصار وامصاره أبت نشده خلاف آن زميسيح كمي كاعتبار واعتداد واشتهاث واجماع وهركه باين كرد وصوى غير ضلارا صالى متعليه دسلم وتعليم كرد آزا بردم أرصحا كبعظام شرعلي وغثمان و عبدالعد برخ مد کدا دراحا کی وصنوی رسول الدصالی مدهلی و سلم کو بند والن حصار والی چروه و عبدالعد برخ سسر وخران رضی المتوانی ترکیم نظر نظر التصلی و سلم می سبت یا مای مسارک خود در است. عبدالعد برخ مد کدا دراحا کی وصنوی رسول الدی الدی الترک و الترک و عبدالعد برخ سسر وخران رضی الدیکن ترکیم نظر نظر الترک می سازگرد و الترک خود در التر وقئ كه زورموزه بودند واحاديث لا بقد ولا تحصي صلم تبه توازمغنوى دييا ثيابت نشده وبصحت رسيده اندواين وعيد برترك كاجا ويشميتما روار دشده وازعبان يرغم رضي منها آمره كصحام سيمسكرونديا فائ وورانا الكامركرورسول خداصل ميعله وسلم بأساغ وضو و وعيد فرمو د رزك آن بس كمد باشتند مسيرا ومسوخ كرديدان وطحا وبمارع بالملك بهليما روامت كردكه كفت كغيم عطائن والدازاكا رتابعين أيارسيده است راارنسي كل انصائر رسول بدحليه وسلم كمسي كرد رفدم كفت لا والمدرسيده وكفته البحاع برده اندروج عنسار جليه بعدازا كذسابقا اخلافي دران دهشته اندو فا عده است كالجماع متاخير تنع ميكردانداختلات سابق داكر كنته شود كاجها فيمنست كريم ليناق دهشته ماث برحكرج وربنجاحه وخلافى نغلمك ندكرمع يقائل مذمسيروم بعض تتخيريها وغسل ومسيرو معطري وميا ومربخ النبات أرين أنك والمتعارض والمتعار والمتعارض وعدم المعتاد والمراجع غايتا كذاين جماع باشدكه منكاو كافركرو د وبعض علما على حكرر و واند كغرخ الفياق وطويقها صلوك طرنعها حتياط است وماوحو دخلاف وشهرا أجسكم كمفرتوان كرد والعدام وظر سخرج رين باسآنت كركمآب بددرين كمعتمل ومشته واقعشاه وسنت رسول به جلا بسرعا يوسل كركيرت وتواتر رسيده است بيا رآن كرده ور وشركر والبده كدمرا دايدميت والعوام وعن لمغېره بن شعب وسي بي منهورېت اسلام وروعام لخندق وبعض كوينداول منتا براويديات زام رخ صوص عاوته بن بي مغيان د صاحب را جي مشورت و رات فال ان المبنى صلى المدعليد وسلم وخشا كمنيوعلى فاصبت كنت منيه كآئن عزت على ميلايسل وصور وبرسر كردربوي بنا في و درائد ومقادمير اخلاف واقع شده درمذ مها المراجب بية امريه المراحث چه در قرائ مجيدا مرسي كرده وجون مرام قام مربيط لا تسبيط المرام المراجب المرام المرام المرام المرام المرام المربيط ا سرب كل بالبع كرجه وموي البدزياكه سيورسا يندن مت تراست بسروايه عنى درسيع عن صاد قاست ونزدا ماما وعينية فرط مسيحها روح صديرات وحبنا شان مديث ماصيرات وماصيام جاره حصاسر ست ازجانب بثير واكرمسي مام سرواحب و دي قصار رسيح ما صيكروسي واكر كمبة إزآن واحبا فتى كابى راي مآن جراراً زانز كردي و روايات در مدب مام احمذ تقلف أسته ما فق ندم بسير كي أدائه منته والمقاملة والمت ودرروايتي سيح اكثر سرواز بعفث المنح حرمين منديم كارسان خرم والمات في مسلة سيارسس مع الكفااه ما وعنيفة الدكات والمجل وووحدث سال كرد وتعضل سيخن درترح سفانسعا وتوكروه شده است وأنا فرم و وعلى لعصا مدفة ومسي كردم د سارم ول رأبنت كرجو بط دائى و بغيمسے و تعليم أل قصار بر قدر ان يكر د بجب تميل أن وا دى سنت كرميے مام ربت بجائ سے بغير رئاست سے ربا اركر دانر برائ قامت طريق تعلم يو تنطيف فالجمأه مربه بنبالك زراتي تيميم وطيفه فرطناب كديمام ربت كربعض كرد ومتبيرعا مدرد وتورث كالمناكة ومذكاين وبهم داوم بشدشا مدكة تحضرت صالامعليتو للم بطرق عاوت دست عامرکذ را نید راوی و تیم کرد که کرسی کر در ان دا دارعا مامی رعار بطری ستعلال بی سی سرخانکیرموزه کنند درت نیست زدانمی کشته مطلعا الاز دا مالم عمد تا نیز د بشرطا كنعا مرطهارت وشده باشد وساترها مراس شرخا نكرموزه وطاهرقول وتمخ ومو دوعلى لخف بن اطرد ينمغني وتدرشته كفتار تحويركرده اندسيه رعام معالز فقها بإصحاب مديث واكثرو وران فنا وى در ديارا سلام رُجلا فسّاستانتي ولتي مجرداين تبرمحما حكم مران توان كردا لا كمكيضري بأشدشل مسيخفيد درغايت لنهور واستشتهار مأسد روشنكفاب والاطم دواه مسلم وعن عاقمت لأرض يؤنها فالت كأن البني صلى إلا يعلب و وسلم يجب النهم في منت ما تشكره واتخضت ووت سياشت غازكرون ازجانب رهت ما امسنطاع أأكر ملوست ودرين كريشار تاست تباكيد ومحافظت بن كارخا كدفرمو دف شا فه كلد وركارا مخود بركارا كا خود بعني رېمه كار ١١ تبداراست كردى وجانب داست جسيا ركردى پېرازان با ياكار وتعفيل آن كرد ١ بغول تو د في طبعو د ٥ درطهارت كرد ن خا كذوروضواول دست ر شعر الخارا مكوشها معاشة ميشو ندو فوجله و درنيا نكردن موى سروريش ليترااز جانبات كردى وننعلد و درنعلين يوشيد لاول باي است درآور دي مفغ علب و ذكراين بيخير رطرتين شيل بهت و مرحياز باب شريف و كريم وزيين تبمازين بيل بهت خانجه جامه بوشيدن و پا درموز و آورون و دسيمبر درآمه ن وسوال كردن وارسوما

ا شیخ د پانگهشت س

بيره ن شده بهر مدکشدن و ماحن بربدن وموی بغل وستوارب کرفتن وسوی مرتزاشیرن و درحاتی بسب بعیض به یکی از در انداد کره معضره فی مثا انهجروالا ولاصح واطهروا تمخيذازين بالست نشل به وكأمد فإزميورو درآمدن دمتوضا وانتغياد بإكراد ن مبني ورآورد ن جابه وما نندا م ستحب دروتمي غارجيم وابن تهر بن خدف والمت راستي است بالكه وشه دست راست فرف وارو روشه وست حيد وبمساني دست واست مقدم است رهما يأد دست عي راستي اديمه بامترات الفصل الثابي عن أمبه ويرة دض بيخذ فال فال وسول العدصلي ألا علِد ونغله فيهوزه وطرآن وا فه الفرختان وجون . ضريمنيد فا مدارًا بها منكه ميرآ فاركند بحاربان راست خود و در معن وايات ايامنكوم وو وبك معنى ست اوارجيع . . في أن مه اي و واه احسك وا بو د اوجد وعن تسعيد بن زيل *ما زعته و مبتروات زوج اخت بمر بالخطا*ب فال فال وسول الع**رصلي لله** لمريا وضوء لمن من كراسم المدعلية ميت وصنى كالمركس اكروكركدو مام خدارار وضويفي دراول وخزام خدار دمنقول أسلف النافط است العادال النظيم وتجده وبعض كفتاه افضال بالعدائه الحريم ست بعداز تعود وشوراين لفظاست مبراسد والمحمد وسعل وبالاسلام وواه المنرص لتي وابن مدوا بورآؤاد عنابه لبرة والدارم عنابي سعبدالخلدي عزابية وزاد وابي اولدوزاء مكرداتك د و دان ي درا ول عديث من طلام الدلاصلوني الاوضوء لديس عني حديث ايخير باب منيه يما زمركس اكونيت مرا ورا وضوونيت وصوم *كرين اكدوكر كرو* نام خدا وأربته بيده اول وضينت است باستحد فزراءا ماسمه وررواتي باختيا رحباء إنصحابه واحب آست وشرط وضاست تحكان حديث كدنعي وضوسكيدز وعدم تعميه وزوجه أربنا عمرا رضي المستاء رواينا حدوا بو داود و دارم له مالورشاج سنمال او درته مي مار د كالانيفر وحن بهورقول فداو ند تعالى سن كرفرمود إخالة في الحالي لمصلوق نداد کرد داست. ور د ۱ دارهایی: ورآیخیاو ارد ه است و می تعالی خود وکانشرینیت و درا فرنصل گلث از ای مهرره وایم سعود واعی سعرما مدکومیم فرمو دصال مدعله وسلمهار دراوا فومنر أزرخه أكهندياك شورتهام حسدا و وجوافي كرخدا كمناء د دكاعضا ى وضويا ق كالحام وراثيات كال وضاسته مبتميه وامن مارت سنت ، د د و تنبيت و چنه سار طهاوی وقد و را را ست و در باله کفتر که اصراک نتیب است و عن لفبط برورزن کریم من صبی فرنستاه و کسرا صحابی شهور است معرفی ورابل طائف فال فلت تسل صريمت خرما وسول الله اخبرين عن الوصنوء خروه مراز وض كاره ي وعيب فال اسبغ الوضوء ما بدعد بسازمام و ۴ ل وروماز ، ما بي خول و حلل مبين الإصابع وتحليل بيها أيكنتهان دست ويا وتحليل وربغت چنري را ورميان جنري ورآور دن وتخليل ت زدا به مینه وشاحنی و را مه بعلیه ایک تنان باسنتاست بی خلاف وارایزاکر نمنه اگرینست دلیکرنیستاست که خلیا جوش نیده تر بهت نفسرا و در تخلیل کشتان ت دمشه. زَمنتُ بسناست و درر وابته منیت ریراکه تغریج آنهامغنی از تخلیل بهت وز د ما لک تخلیام مخصوص کم کشتهان مااست کدا نکشان در سیجیب خلفت از بهم داول ده باشد واکر سکد موین بده و تصل باشندنیان می تلف آب میا آنی ته اردار بد واجب ست خلیا و دعیدی کرزگ تعلیا و رحدیث وارد کانی وارد شده خاکر در براید ت وبعنه كيتا أيراين مديثه منعيف ست كذا وكره التين إمن الهمام وكيفيت تحليا الكثمان الآنت ومخضر ستهب شدا كمذمخضواجها بٍ وَعَلَمَ إِنَا اللهُ مَا وَرِسَةِ وَالعَمْ وَمِعْ وَمِعْ المعنى الاستنافُ ومبالغَ *لَنْ دَرَاسَتِنْ عَا وَدرر ولتي وما لغ في المضم*فة والأستنتاق وم نت رآبة على ربىد وزاد بعض كردانيدن كب ف در منام وين وصار شنشا قاكت كالب ما زيم بيني و دومها اخدر الفي كريازي جدر ووزوبعض شيداني سيغرب والإال فكون صائما الأكوا نبي وزه واردم الغرواه أدري سنكام نت نيت بكركروه متبحت توهم فيا وروزه و تعنعنده استنشاق فرض سنزوا ماطهمدور قول مشهور ديخسل ووصو ومنت استنزوا اموالك وشافع وربروو وسنت دروينو وفض درعسانزوا مام الجعنيف دعمة الديملي رواه ابو داؤد والنومـانى والدنسابى و رواه ابن ماجئوا لل ادى الى ولد ببن الاصابع *ينى عارت كه بغ فالاستشاق الا* ال كون ما درص يابع م و داره م يت وعن الن عباس رض الدينها فال فال وسول العد صلى إلا علب وسلم إذا وضيات فخلل اصابع بدمك ورحلبك بون وضوكني وكرت ليكنتان بردودت وبردويا عادرا واما لتومن ف ووى ابن ماجد لخوه و فالالتزمانى ها المحدبث غرب وعن المسئورد بن شاراد مندرد بنهم وسكون بن معدوفتي فوقائه وسكون وا ووكسرا واكتروال و شدا دنېتين وتنديدال معدوداست د رال كوفه و در و فات كفنت مال سرعات سام كودك بود وليكر ساع دارداز و برصل بدعليه وسلم فال و أقبت و سول العد هنت ديهم غيرضادا صلى الدعلبيد وسيلموا ذا نوضاً ميد للسّاج ن وضور ديماليد وزميب داصا بع دجليد بخنصره انكتبان بروويا يحذورا بأنمثت خرد ده د د که مخضرتاز تمخلیل ست بان دیعض کفیاند د لک نیجا معنی تخلیل ست و دیخضیص خضرتخلیل کنت که در آمد فی ی در در و ن انکشتان آساند است و نیرخدب تراست دوأه النمين وابودا ؤدوان ماجة وعزائش فالكآن دسول السصلى لسعليه وسلرا ذا فيضاج كعنامن ماءنو دآئففة صلى معلية وسلرون وخوشي وميكرفت كمئ ادات فا دخلد يخسف حنكديس مي درآور وآزاز يويئت ربي ارجاب علق ويمك نبتح تردرون



دان وتحت حك يرزنخدان واين درست روى و دكارتمراوست زبعدا زواغ وضوخها كزيع من توم كرد واند فخلل مد لحبيد هكذا امربى دبي بنجنيل كرده است مارور دكادمن و وا ها بو حاؤد وُعن عثمانًا انالبني صلى أسدعكب وسي ازعثما بصلى مدعنه كمو وأتخصرت صلى مديد بسراني المرين وزوار واه المترصدن والكرادمي بالكراهادي ورتخليرا ويطرف تعدده آمده و درمع جاينا سخ بهت وترمذ ملازنجار ما ورده كركفت صحيح يرين حديثي وربيط ب جديبا بست كرعامر بن غيقازا بي واللازغمان روايت كرده است وتخليل كحديث وربيط ب جديد بي وسف وفضه ً الم اليحنيفه ومحدوا صح قول بي يوسف ست كذا قال سترني فرزوشاً فني بينت است والام الك غَيْرُ زائيدن دست آن وعبنا بيندن وي كفاية است كذا بالاشم : فرزوا مام ا ت وكفته أكرّرك كروخل الجبيدامبهوروا ما شد دا رعمدا كروا عا ده كند وكيفيت خليا له آمنت كه درآر دا نكت ازا زراعيه بسروجات نوق تحله بعه إز ثليث عنوات خائرطام حديث وركنت وعن آلب حبيد بغنج على مداوت تدير تحانيها م وعمرو بغوالوا وعن ابس ست حديث كرده ازعلى ابطالب رضا بدعه فالكنت ارجيد وأبت علبا ويدم على الدخسي الله عنه فوضنًا وضوكره فعنسل كفنه هيئشت برد وكف دست و دراحتي لفاهما أو كذباك كردانيد به دوك وست را تمضضض فلثا واستنشق فكنا يترتب دردان كردسبار وأت دربنى كردسبار وغسل وجهد فكنا وست روى وراسبارو وراعبد فلشا بردودمت رأ ما أرئج سارو مسير بوامسد مرة ومرير دربسرخ وكمار بقرعسل فل مبدالي لكعب بن بترشت بردويا جؤدرا تا درياشه ثم فام فا فضل ظهو ده تبائيا دعلى صلى ميز من تعزيب ونورافشي عله وهو فالتمس نوتية الىب اوحال نكوي لياد لمت منه فال احبذت ان ارمكم كمين كأن طهو ورسول المدرينين دورت واشتم كنما مينه اله كيوندود مهارت غيرض اصلى المدعلية وسلم والانجامعا ومنيو وأراب بساده خورون مائز باشد وبعض ترامخصون فيصودار ندوتغفيه كلام درين لدوايان اخلاف دران فررباب لا شربها مدانشاء المدتعالى و وأه المرمك بحب والعساج وعمن عبل خبي بغيرة على عروسكون تخاير مفظ صدير بن ريدالهمدا في محصرم بت دريافة رنمل بخضرت اصلى مدعليه وسلمو ملاقات كرده وبمحت واشت على مرابطال ولو دازك اصى بالى رضى مدون تقد المون روايت كردا زالو كرو على صدومست سااع مدرافة وروايت است زعي خركه ادكبا راصوا المرلز وسنر علىست رسي مدومست سااع مدرافة وروايت است زعي خركه ادكبا راصوا المرلز وسنر علىست رسي مدومست *ما كا مُسكِّد برحابني بالْ رضاي رعبن* حبن فوضعًا نهئ من وننوكرد فا دخل دبره ألبنه أسير ورآور و رس للاهت ديس ركرد أت دمن فود را فمضمض بسبخياندات دروي منى صف عنابيدان م لمدهنانا طهو دهبين بيكنظ كذباء فصؤام بكردم زيالا بهضوئ غيرنداست يغنى وخوته فيضنب صابانيل وسلمان طربق و داميجا انيد وات كرد مهمضهض واستنشاق است بروحي كه فدكور شد ما ناكه قصو دراوي درنيقام سايط في تسميض خاستنشاق واستشار وسليت الها بودويا أكزم دوكيكن بودبطرين وصاخيا كزطا برصينياست وكيفيت باقى وضوعلوم بود واضلا فى دران بؤد واسليطم ديأه اللدا دمي وعن عبيل الله من زوبر بضامه غهٰ فال دأبت دسول المسرّنت ديه يم يم يؤدا و صلى على و كله على و كله و المسه المنظمة في الما مستفرّ و والترثيات و المركم عنه اتفعا خدلك ثلث كدارانده دارانعا ننمغصودهما وإست كددورت عله صي دينود رواه ابو داؤد. واللخ مدن ي وعن ابن عباس بض ديغدان النى صلى الاعلىد وسلوسيو واسد روايت ستازاب عاس كرتخفزت سلى دوليه وسلم سي كرد دخود والذب وبرد وكرش خود واطنهما ماحن ن سيكرد مباطن برد وكوش كمان رواست بد وأكشت كه مامم نها سباحيين ومشهوست الستبجت اشارت بكها نز د تبديم مدين حق سجانه و تعالى و آين ته شها دت نزکونید داین ماسلامی بهت د درجا همیت آزاسبانها ماست در سبعنی دشام رزاک عرب ما آن بردم را سبه مکردند و درقت ب ران شارت مبنو دند و برایخبت وکوانی م کر و بدانسته و کا بی در معض مواضع این خطانه اطلاق میاید د در پنجانیز در معض منتج البساسی و خطا هر ها جا اهامیه ومسح كوفطا برمرد وكوست م اكداً وحاب بسارست مرد وانكتفت وورواه الدنساني وعن الرسع تضررا وفتح باي وحده وكسرناي مخانيث دوم منك معوف بضميم وفترعيو فاشديد واوكمسوره درآ خذال عميهم بالبضار ينجاريا زمبايعات تحت الشجره صاحب قدرعط نروايت كرداز أتحضزت صلى سعكيه وسلم الضاد أخت المنهجي ردره دليم راصلى للعنعلب ومسلد بنوضنا ومزميره فاكت كنت ديغنب ودهند واقسيدما احيل مندوما ا دبوليدم كردآ تضربت لما يعلده سلم مرخو دراانخ ببني بتار وي وانچ يس بت بني سيحرد تمام مررا از من و مس و صل عند و مسيح کرد مرد و صدع حود را وصدع بخر ما در مان کوش و شيخ و موی فروا فياً د و رکز مرضع واذبنبذ أسيركردم دوكوش وأراموه واحدة كمارونى روابذا نله فوضاداته است دررواتي كأنحض صلاع يوسل ضوكرد فاحضام بس وراور ورر مردوا فكثت ورانى محجرى فدبنه درووسوراخ بردوكوش وعجرتبيديم ميم بهاى مماسوراخ دوا هابو حاق كدروايت كرداين مديث راباين وا برابودا وُدو روسي المروماني الروايد الاولى وردات كرد زيزي والتي تين الرّابَ الرّه واحده واحمد وابن ماجه الشاب ر واین کردا حمدوابن حدو دایت دوم راا زانه و خاتا و نیه مدا کراحادیث درسیسه یا مطلق کمه و یا ماه باید در این ما د واین کردا حمدوابن حدو دایت دوم راا زانه و خاتا و نیه مدا کراحادیث درسیسه یا مطلق کمه و این ماین که در این م

وبتيار مسير بينل وجوا بنرايات كاين حديث محمل است واحا ديث د مكر مربح اندكيمسر كيارميكرد ومما معمل بينعد لارماست ونيا يمسير بخفيف ست قباس عن وضل نوان كرد و درفيح البا به طریق اسیم ذکرعد دسیم نیامه و اکترعله هر را ند کرشا فعنی کومیکو مذلب شیخت بات وابو دانو دکفته احادیث همیان که بهم صحاح اندولالت دارند کومسیم کمیار بود وام ب مناه ختاجا دین صویحت منیت زوا با علمانتری ایزازین قبل مره محمل است بر کزار بکت کب زیاب صدید و شمنی کنند کرتایت م مام نذكر كمرارسي وحوه غرمه كده ولكاج سي بكياب دربدار يفتدكوشسروع است ومروست ازا بحنيفه و دربعض شروح بدار يفته كرص أز ابي سيفدرواب كرو است كما ر ارسے ذبک بہت والم الم مار و عن عب الله بن و مبال اند واقی المبنی صلی الله علید وسلم فضا وافد مسے واٹسد روابتاستانومکا بئ بر کرآنفرت سلی مدملیہ وسلمرا و پدکیو صوکر دوسے کروسرخو درا بماء غبی فضل یک جه آبی کرخرات ریادتی پرد و دستاست مینی برخرت وسے کرد وجسری آب كه دركف ماندازشستن دستها اكتفا كمرد و دركت جنفيه مركوراست كداكر كم مسيح كرو شربي ك يراقيست أيضال مضامي منسور كافواست وحكم آن دارد كه كويا اذا أكرفت و كافح منست يركا باقى زمسے وصرتین بنا بازار بسعو دنفامکند و درین صرت نزر وات اب به پیماره ما بخبرای موحده مرفضل پر بدیغی بآبکه اقلی انده است از زیا دتی مدین وصیحه پیمان روات ندور در ته ایت زیاکه در روایت د کرمیریح آمده کارنت این سی سرت جدید را بساوی وافضایها باشد و آباخ قیر در دست روا ما نسخ و اما لیوم ان می و روا مرجع النوافل ترمنيل جدث رابهه بقدر وايت كرد وسانير وايت كرد واست الكنار ما دنها كاذ كرمضه في المنساق ومناه جود با قداعضا ي خوابشد ومساني حوابية روائد راحا دب ديرآور د وات رسم جديث زنري دروني كرمير راسس به مهاى صديدا قصار بؤذ فافهم وعن ابى امامية فذكر وضوء رسول فعدروايتاست أ زوكرد ومنوئ بمبرخدارا حسل الله علب و رسيله فيا ل منتادا و مرا من و استحضرت صلى له والميتي الله و المنتاج و مراه والمعنام والمواد ومنوع المعنام والمعنام والمعام والمعنام والمعام وا مهموز وغيمهم زطوخ شرارخان بدنيجاي وان ندليثك كذا فياتعام يسرق حوميري كفذا زجان بيني وكوش سرد ونفط صدنتا حتمال سرد و دارد ولفط ثمينه مبني والم عتبا رمير وحشيم است و مبغة في ملاحظ مرك ثبًا منت كرشتن برد و داخل ت درنظاف وفيال دكفت بوامامه أيخضرت صلى مدعله وسلم الا ذ فان من الرأس كوشا ازسروت و داخل درواست وارتكا و و که سننها دسکرود نما کاکوشها را جرامت بر به کرد دشو د دسته اس کرد د شو د نه آب سرکرد دشو د نه آب صدید و در حراول مناریسین تنها ند فرز د بعض کوشها از روی ست در مراه وی سیم سند و بعض کو ارسيت وباطان وعيان الازمان المسر أضعيف كونيدا ازوالى المددار بدوتكواني كهر كوش بأب سرت مزبب ااست و منهبا مام حمدز واكثرونشائيخ بيب و بزراکه خالیک یکه وصف که ، و وضوی سول مداداصل مدعلیه سلم و کرکرد و کرسرا و کوش ایک بسیج کرده وا حادیث بسیار مدانط طقل مذو نردشا فعی احمد برولتی و مالک کوشها ما بب مديسيكندو درياب بزمديتي مره فالبادراله والباسر كردى واجاناه ن دروست زي ماندي كب صريد فق والدعور وام ابن ماجذ والوحاؤد و الهزمان وذكرا وذكر ومانزا بوداؤد وترمنن كفالحصا دكنتهت عادكه كاررواه اين حديثات لاا درمي ورنمايم كاين قرالاذ فان منالون من ول ابی اما حدهٔ ازقرال بی ۱ مهت کر باجها دخ دکنته اومن ول رسول اهد یازقرابنمیضِداست صلی بعد علب دوسیل دعارت مدیث که بعث اورد وعنى بردوم عنى ست وتردد بها دبها ذنيا ناشى ست وعن عروبن شعبب عن ابدا عن جلاف لحاء اعرابي لل الني ترما دينتني سويمير لمدهبشا لدعن الوضوء دره بيكرم بيسيدا ورا اركينيت ومنوو كال وي فاراه فلتأ فلتا يرمنو ويخفزت ملام بنوسكر الهواريوش سرسه نثرفال همكذا البصنوء يترومو ديمينه بهكل وضوفن أ دعلي ه فأهذا بساء و بغدى وظله يُرك كدره و وكردر بإزلستر ينتمتق مركزو نه المرّد وأوالنسائ وأبن ماجه وروى الوداؤ دمعناه وعزعب الله من المعفّل أندسم عاب دبغول بريكنغا بضميم وقترغيث مجوذ فيرناى مسدده حادم شهورت كروثن ندييز ورادسكفت اللهداين اسشا لك لفصه الاسبض عن بيهن الجنب ننظ پازمان الها بي بت فا ل كفت عدامه اي سل العدا بجن في م*يرس بطلب نفل بشت ا* ويعوف مد من المنار ويا **بوي ن**دا ذاكر وزح بنكط ي عين ومقافط صفت مولن بشت طلب ارى وأبجاه كرفتار الآلت ووزح كالمهار ووبشت درارد فانخ معت رمول الله ء مكذرندار بصداد ب دختال در طهارت و در د حاا ماار خد در كذشتن در طهارت زبا دت رسه با رسشتن و در رئيس ا امراف منوه ن و درستهما لغدا مجدوسوك كردن و در د ما با نمباط يا زب الحاء كشيدن وطلبي عين ونواستن وخارج انسكان عاد تبطر في استن و واه المل والوداؤد والمن ماجة وعزابي من كعيه عابي غلال المتسالة المادر الانسار وكاتبادى ماقبى دموضع وكزوت بشده ومن مغيرعن النهج سلى الاستعلبية وسلمر فالان للوضوء شبطانا بطالله الولهان ومو دبدرتند كروم ورا ديوي مت دروس وافكنه والمركفة مثيوه والمرق مشودم أورا ولمس ائتيتة ان ولدكم عنى مذوه و رفته عقالب با مذوه ومعنى حرت وسمايو بولهان بحبت ندوه وتخياو دروص بطلب سوسه وانكندن مرده مرا دران الهيفت انساناست كربهت وسوسوسي درجرت واندوه افيا دومجا زكرك سيطان لطلاق كرده اندفا قفوا و مسوا مسولما عرب بسرندوسوس وداكد دروضوي آرد و دراسرا

تبه ننازدوان ميست برون محاظند واما لنومن ي والنما جذوفال المؤمدي هذا حد بت غوي وليم إسسنا ده ما لغوي عند احلالعل بشكنت زنري ابيصريت فرسبست كيفرك كسركزاد وايت كروه واسا واوقوي بنيت زوطهاى مديث لافا الادع لمراحدا اس زيكه انيذينه بيج كي راكوسند آورده باشدآن اجزفار قبري صعب والبماج سخى وهولبس ما لغوى عندا صحابنا و وينيت وى وثقز زياران اكوابل ورشانا وأخلاف كرده أنفل ي صدبت وروى وتضعيف كرده أندا و را وعن معا ذبن جبل رضي تيزخا ل دا بت و سول الله كنت معاذ و يرم نميفرا (اصلح الله علب و سلوا فدا وسأسبع وجعبه بطوف ووبدجون وض كردم يركروروي مبارك فؤد داكم تربطا ينؤ وازنجا معلوم يثو وكربعداز وضعضورا كبابرك بوشب روبود باك ردنه وه و الميتارا كانها وه واشت واكرونب راشار هن وارزينز و ورنست د. وا ه المنزم بنبي وعن عالمنشد رخي ميونها فالت كان لومبول ولا و كانت بويم تغريضادا صلى لعدعلب ويسلم ينحرق والبائك ببنشف بعيا اعضاءه بعيلا لوضوء يهدوم كيف آج شروآ كيازاعضا يخ وبراز وضاليجا معافية *ٔ حناعضا چهنو و وا م*ا لغیمسانی وفال هسان حسابیث لبس با بغایم *دوایت کردآ دا زین وکفتایی حدثیاست کرنیک شیاوه بعنی قوچ بر*ا لم المحد بيث والومعاذكر واستكنده إبن حدث ت ت و در تضعیف حدیث ول کفته که رشد بن معدو عبدار من بن یا دا و بعی ضعیف ند در صرب و کفته بهت کرمیونر ت كرد ه اند تومل زاصحاب نيم صلى مدار ورند را معداز ومنو دانها كركمره ويبداشة انديجت انت كاك وضو وزن كرده ميهودانتي و دركت غير مذكورار باشدكم وونيت واكتفيصة كمرةسنده باشدكم وماست ولزدبع اوآلات كنكندزرا كأشخصنت كنده است فاككنندكم وونيت ونزومبنط كمروه زاكدرو كازا لأثجيا دستاست فا ومنونبي كندضائ الماراء وام كزامت والدعلم المنصل الثا لتعن ثامت بن الحي صغب وائة وكمياه رتهنعيت كرده وكفتا انركيرا وبربود ورأخار وواج الحديث بوده وليرجع بكفته كنيب بشري فالفلت لاب جعفو هويحل لمباحز كفت أبتكفته المجاجرة ا کرمه پاتوبن جلی نبرالعا بدین سسسلام اسطیسها و حل کائره بدا نکه اه محدیا توارا حاضرفته ای مدنئه طروید د و فقه و کشالحدث در وایت دارد از پدرخو دا مامزین کعا مدین و عروها رواكد شدوى رحارين عيدا مدالف أرئ بسيار بوووازوى ستماع مديث بسار مكرو وكويند أتخضرت ملابد وليركار شارت كروه بو دكركا إذا ولادم كر مود ولمقب با ونيزاز نردحضرت رسالت نياه صابي ميله وسلم بو د وبعرد رلغت شايا فترفخ وانحكث د ناست دسم محدر على نين العايد برنبتره في العلم آور د ه اندكرجون مام محد بالجم لذرابيد دويى اخلاص عقيدت ويشام التومحبت ميثم ت رسول مصلی مدهلیه وسلوکه در سربایها ویشار و تنی تباراه دارم واحا دیشطول از حارب است کتف و خصوصات احوال وایت جانوان الني صلى المدعل وأس ت عضاداكا بىك يك باروكا بى دوباروكا بىرسه بار فال نعد كمنت محديا وارى دي كروية الماهد بن وبدر من من وخط المان وسول اهد دروايت استاز عبديسين ويدكيني مرخ المسل إهد ساعصالادو دوبار**و فأل هو مؤ دعلی بوز و نوم دشستن دو دو بار ن**زر نور است بینی *خوارت بولمارت وفت* مزيدة دانيتاست وددين لنط مثيراست بقضتجي وعنعثمان دم ليعزفا ليان دسول اهدصلي إهدعلب وسلر فوضا ثلثا فلشامخة مثمان ين مغان كآتخفزت على دعليه وسلوف كردريد بارو فحال ونومود هدن اوضوبى ووضوءاً لانلب اعبيل كووضوءا بواهيم إرهن مام بدلالت تمام چانگرساق مديث بآن دلالت دار و و اهار ذين رواب كرداين و وحدث ارين والمؤوى شرض بعيد درترج بيرسروعن النسفال كان رسول المعد الثابى فى شرچەمسىلموشىخىمى لدىن نو دىچكى كردەاستانسىعىنە حديث أ يمروا ورا وضوما دام كه صدت منكرد و دخوني كست بسر معض كونيد كه واحب بو درجضرت وي لما بسرعليه و الم وضوكر و ان را بي مرزما زخيا كرصدت آيند و دلالت وار در آن وصعف كماريد بودكه إذا المنتم لِ الشَّلُوفِ فَأَغْسِلُوا بِرَمِبِ واللَّهِ رَوا مَا اللَّارِي وَعِنْ عِمِل بِنَهِ عِي مِنْ شده ما وهدا وليضار بخ زني فيته أبعي ذكركره واورا إرجل ورثقه صاحب طبقه روايت كينداذا بي سيموه نوم از بدرخود و وي زشائح المام ألك سبتم إسكروا درا الكث ۇكويۇدىسادن دفتە دەلەن ئەلىدى دەئىرى ئەتى فال فىلەت كىنتىمىرىنى كىنتىمىرىنى كىندىن تىرىكىلىدىن تىرىكى ئىلىلىلى ئ ئىرالى دىشەدرسالى بىدىن چىرات قىل فىرسالى بىدىلىك تەرقىنى ھەھىسىل قىدىن بىرىكىل صىلىدە خىردە مالاندەنى ئىدىسى چىرىلى بىرمانى ھاھىدا

كان او غبطاهر ا وصوائد إلى وصوعم الحداد ه ازكرفة است را وازك رسد واست و داير وايت فغال بركنت عيدالد عبد الدحل مله المهاء منت زمب بن التخطاب مديث رده استان عرداسما وخرنديد البخطاب كدمنت عماوات وربير البخطاب و دمور البخطاب و دكانتراز وي وازمها جريا ولين ستاسلام أورو پش از هرون اخر شد وقعهٔ بدر را ومشا بد د کررا که معداز ان سنشید شدیوم ایما به در ضلافت بی کم صدیق ضلی ندعنه سال د واز د هم از مویت روایت کرده است از وی خمداند ب*هرواسها بنت زیدنیاز نصابیا شاست بسرا رایهما حدیث کروعیا در بروا* آن عبد الله بن خطالهٔ بن ابی عام الغسب لی *عبر دسه خطایشین که پدر و بسر پروا* ىسحا بى ندەخىطۇنىنىز لازسا دانىصحارلىت ودەرروزا ھەشىدىشدە وقىمئە دى دايىغىيالىت يا فەتىشەر بىت دىجابىدروزو فات تىخصۇت ھايىدەلىيە دىسلىمىغت سالەبو دروا ارواز حضرت صلى الدعليه وسلم وى مردى خيرو فاضل و دوام الرضار و دوشيد شارك و قديره اما الوغرابب بدو خطار كافرار عالم رفت و داخل ا ورثما و تشت حل طف أن وسول اهدمديث كروط باسر بخط لاسما بنت زير اكيغر بدا صلى العدعل دوسلم كان ام ما لوضوع لكا صلوه به وكامر ده شده بود بوضوراى برفازطا هواكان اوغبى طأهو باوضوم ويابى وضوفلما شق وذلك على وبسول الله بسريا وكرسخت كدوم وراي برفاز رنيم خواصل الهدحل سلماس ما لسوال عند کل صلوله امرکرده شدم کاکردن زویرنماز و وضع عند الوضوء دنیاده شدار در تریب و چ منوخ کردانیده شدوص رای پرتا الامن حل ث كما زحبت مى وض من فالكنت عبيا سين عباسه و كان عبل الله بوي كان مبه قو فاعلى خ لك بس وعباسه براي ميزو واقتقا وميكروكم اوا فوتات سرومنوكرون مإى همازميني حبها وكرد وكعنت موضوع ومنسيخ وجرابت واليكراولوت وافضليت آن كرنسي أكرتوا نذكرو باقي است فاخهم فعنعلد حينمعات بسركم دعمة بهروضرا لإى هذازاً آكذرو وواه احمد وعن عبداللدين عمون العاص ازالني صلى السعلب وسلرم لمسعد وهونبوضارات ازعبدا مدين هروكآ تحضرت صال مدينية وسعدين بي وقاص والكزنعد وتنويكرد وآساب دريخت فغال ما هدندا السبرف باسعيل بركفتا كخفرت صالطي بر*خات ی سع*د فال الحی الوضوء مسرف *کفت سعدًا ا در وضوار افتیهت و درآب کریز زا*لوحو د و کم پایباست ومبدول *ست عاده حپاران باش* نظا مغم كفت تحضرت صل مدعد وسائم من ماكب رافيع باشدوان كمنت على هنوجا و واكريه باشي فرجي روان وايريها لغاست در *رك راب و بالرف دريف* ورب تصوفيت نيدكا كاحدد ررئحة تأساط فانباشدا مااراف درجروتضيع وقت باقليت ونزديك بالابت أنج بعض كفتة اندكداد بالرف درين صديك تماست بيغا كارجيد ولاكما وآب دربغر *ڹ؞ دنسآنیجنیت دیکر در تباه زازتقد پیژع نانهها* و اماحه دوابن مآجهٔ وعن ابهر دهٔ واین مسعود وامن عرع زالمنه ص وسلهفالهن فخوضا وذكراسها هدك بي وضركت ووكركندام خدارا فاندبطه حبسك كلدبس ورتنك وي ألسيرداند ترجؤه دام وكآن ومن وضعا وليم من كراسهم اللدلمربطه الدهموضع الوضوء وكسكم وضوكندو وكركنندنام خدارا باك ينكرداند كمرجان وصورا واين صديث تبعرب آبكرمتم يسنت وستحب وونه واحضاكم يزثت وعزابى دافع فال كان رسول السصلى إله عليه وسلراذا نؤحنًا وضوعًا لصلوه به تتخفرت على يعيره سلميوَن ومنه بكرُو دصوي نازرًا ول خاهله فخيا مسبعه مى مباندانكتيرن وورا ولاكشت مبارك خو وواين زومني ارمن وستجات وصواست وتبيام الهمام ورزا والغيركفة كخرخا تماكر فراخ بودكتيد ويستجات است واَلِرَسُدُ بِاللّهِ ورزيّان رَسِدُ واحبُها الله وفطني و روى ابن ملجه الاخبي وايت كرواين دوصيفُ داوادقطني و روايت كروا بل صفية لم بضغيره عسل بغتج غير شيسته مطلق ومضرغه بينيستن ماما ملام ومنا يغبرتها كرملان بشونيد وبكريش ونيدخيا كوكل واشنا ويضحي ومنسول بغير معتق عملي سرستن هرد وسايد وغيا لاضرعني بكررابداز جربى شبه وتغيير ما بغرون دوس المحضا ومغنى باعت شدن ديمر ابرنسل بإنما الفصل الاول عن امبهويوه فال فال دسول للمرانداً عبلس ببن ضعبها الاربع جريئ تبيدمرديهان جار يتعبُرن وشعبيغ شيري رُوازِجزي وشاخ ومرادا بنجاد و دست و و ويايئ بهت يا د و ود وبان ديج بآكهار جاب فرج فشر حصل ها پيتردر متب وشقت ندارد درن ايين جراع كندففان وجب الغسسل رئيستي واجب شد عنابعني رمرد ورن وان لدمېنول واکرچازان کمند ومړون پایدمنی ومړېټ منه په کالاربعه واکنصحار وخلغای ربعه و مائنه و نابعه و غراب ن متمني علب و عن لک سعبد فال فال دسول السرصلي السحليد وسلم إنما الماء من لماء كنت وسعين مدى كنت تخضيص لديليه و مرمينت آريني بتعال آب ووج غيل كان كتب بنجيب وجين و واه مسلميس مجلين مديث وإزاع نسل واحب كرد دبير دين دوحدث تعارض بندواشارت كرد موُلف بجواب وتنول به و في والشبيط في الم محالسندار صداعده فاملسوخ كفت محال تداين صدت فااهاء مرالهاء منبيخ است جائدانا باب بعب والصت كابن رضتي و ودرا والسلام بعداران في كرده شدا ۱ ن و ترمذی کفته بهجید بروایت کرده اندب باری صار کواین دانبرای سلام نو د معیدازآن منبوخ کشت و **حکم شدیجوایات بر**د در فرج رسی در و ن رفت والتفاحی خانمی شد عنسل خوا شازال خودبارو فألا بن عباس وكفت بعاس كابن مديث انها كمه أء من لما عنى للاحنالام ورثها بي قلام بست كربي ويدن ترى وروئ في والمربئ كروداكر ا بينوا يى كودىدە ولذى كوښنده ما د داردىس مىغدىرىت ياجىمنول بىنى بانىدوى آكىن كەي مەدىكىلىت چېقىلام دىرغىراتلام دىكىرىكى د را براي سلام دو بىرات كاي موخ كشت دوآه النهب نبى روايت كرداين حديث اكارع باس كنت كراما الماء مي الاحلام ترمزى و لمراجل معن المصبيعيان ويزايم إزا دهيم يارج مسلم ا من المراحب معاسے کا بن صدیث را درصحاحاً ور دہ با اکر درصیم بنیت وجالیزیل قراص کرمصنف بن قول برجم بس از رای د فع تعارض صدیدیں اور دہ ہو

زآنغ يشكرم يثاسنا رصحاح كرديرها ببآور وموه عن الم سيلمده فالمت فالمدلم مسليم كمستام لينبرهم كمكنت مسيم كمداد دانس بالكراست دصل معينها جا وصول العد ان القدلا بستهي من المحنى ينجم خوا مرستكيفوا شرم ندار دا زكفترجتي ورسيدن في نفي النبي كرده وارتصاد الشتران رسيدن تقول وعندار استاز سول كردون هنل على للرأ في من عنسل أخدا احتملت بسرون وي تعالى نبي كرده ازعا در رسدن ق مبرم يريم ايست رزن ضل وفيا اخلام كند ونواب مبيرخ الكرم وان يمتيد فال نعير ئىنتى ئىن ئىن ئىن دادات الماء چەن رىندات ئىلانچا ئىرى دېرى ئىزىن فىغىطىت ام سىلىدۇ چىماپس دېشدە امىلادى دورائىت دىنت بارسول اللە اوتىنىلدالم أە ئاپۇر بىرىندز ئىنچا ئۇآپ راپداردى فال نىم ئىنتانخىرن آرى دەبىدى بايداردى تورىت يېسنىك خال كورە باددست دىنت بارسول اللە اوتىنىلدالم أە ئاپۇر بىرىندز ئىنچا ئۇآپ راپداردى فال نىم ئىنتانخىرن آرى دەبىدى بىرىدى تىرىندى تواص معنوان تركيب دعلاست بذل دافقار معدازا فالمحينهم بإن زوعريث وكروروقت متحب و مُرمت ابر عمارت رااطلا قكنن بد دخيقت معنی زامراد ندارند ومراداكنت يحبب نوا بي مسلم کينځېنې ي کو ځو د مرک يې کينې که زې اکسېني ميا شدخيا کړمرد را اکرنن را آيې منه پيت جه اولد ها د پې وخړو بريسبانند مخې په دن را فوځ ا و هنه في علب داير بي مقدار صديت و صير يخارج مسلم برو و مذكوراست و وا د مسلم و وابدام سلم دزياده كرد دمسلم بين فركور روايتام سلم أي ارت و وا د مسلم بو وابدام سلم دزياده كرد دمسلم بين فركور روايتام سلم أي ارت و وا د مسلم بو وابدام سلم درياده كرد دمسلم بي وايت مسلم بي المرت و وا د مسلم بو وابدام سلم درياده كرد دمسلم بي مسلم ب بخليظ امبض مرتسكة سيرومطرات ومفيدوماءالمرأة دهن أصفر وآبازن تكاست وزر دفن اليما علاا وسبني سرردام أأبره مازن كم غالب كردويا بثيترور رجما فتدم بكون مندا لشسبه مياشداذآ كاندشدن فرزندوا كاتب مردمثة إقاديا غالب وعنعا أكشة دمن دينافالت كان وسول اللدم ويغيض اصل السعلب وو مثا فعنسل مديدة غازميكردس مشت بردو دست را تعدينو صالحا منوضاً المصلة ة ميتروض مكرد خائذ وصوم يكرد راي نارغا مإن كالطرق و درشته إيها مثران رنيترا بسريدن وحدثي تنده ارمموز رضاي مدعنها صريح است درتا خيران ازآن غالبا مرد وميكرد كاجي خان وكاجي خين وغربب ما باخراست زحت صرت مرز و در بدار كفته كه تأخيسل رحديج بنت كنيايا درمحل و دكاند باقع كاولاي شيتل بها فايده مدار د **واكر زصارت ف**نخة باشد مثلا مثية رشويد و ماخر كمند ومحل ميد والميام ونيز ولالت دارد سردر بر فيضو وېمدن ت خلېرر وا**يت زا امرا به منيغ**رج و د ر ر واتيم سيمنت ديمسيرکردن فائده ندار د درځو تاب بعداردي ت ، يُهنِيت كُوْمو نِصْرِ بِهِ خلاصا بُعِيد في الماء بِشرى ورآور وانكشَّان فه ورا درآب فِيغِلا فيها اصول شعره برتخليل مُدوا بكشَّان ريخهاي ويما به ثلث غرفات مبد مدنزمر يخت ررخود سكت مهرد ووست فود ثم يغبض الماء على جلده كالد مبدازا الريخت اسرا مكرت رمتعن علب و در*ین دوایت ذرعن فیمینت و*فی روامدلد بلعره درروايت د كوم مرا آمره كدببب أآما زميكر وغسار ت مرد و دست عزورا بشرانا نكر د رآر د آنها را د رآ و ندائب نفر دېغ بيمېن د على نشمها لد پتربريخت آر ل فرحبة بريشت وجؤدرا ثم بنوضًا بتروض كرد وعن امن عباس فال فالت مبمونة وصعت للبني صل المعليد يفتا برجابر لونيهيمونه كركمازا رواج مطهره وخالأس عباس ستها دمرا تآ بخضرت هنسلا آبكيه ملائخ لركند وعندا بضته وبهكون بين مهرد وروايت ا بدمآت ابجامه يابوشدم آخصنت را وز دمنيش ويرده وصب على مد بد ورئحيتاً آخضت ربرد و دست خو د فغنسا همه اين ست بردو در لمهمه أينريخة أسبربروو وت برسبت هروه ورت لانفرصب بيمبنيه على شما لدبشر مغتاك مبت لاستخو دروست جنح لم فزجه بربشت فرج خودرا يعنى مربت جي فضوب مباره الارض و بعداً يغى دوما ربيك و وستات ربينت ولبنست وسوم بارىدست است ردست پيات ربينت فنعسد ٔ واغرانِشته فیج رز د دست خو درا مینی دست چپ راکه بآن شست فرچخو درا برزمین چینه این سود دست چپ را برزمین کیجیت با بغد در تنطیف وانقا شریخسه این شیرشت آن دیگی به و ندوا عبده برات درد به کرد و در پذیرد و شدت روی و درا و برد و دست را ما آریج نفر صب علی واشد و افاص **سل ه** ىتېەرىبغىنات رىبىرىنى د دىرىجىت د ردان كرداك رېتى خو دىثم مغىنجى ئىپرىكسون لۇرانجاي كايمنا كرد مەبو د فىغس وررك ميدرونا خيرس قديم يخلاف حديث سابق واخذا مام مي فيغدد ويرك بيرات ودبيسان ومابن ومان حديث نيرعل كرده الدخيا كمه علوم شد فغالو لمت وقي عا ميموزميكو مدرض مس دادم آبخضرت رابعداز فراغ و مارغنا طابه راكر مان ياك ليذو مبالديد ربا ورا ويحديداك را فلمه ما حنل ه بس نكرفتان وابدار وياك كرد مان مدري او درصد وكمرآمه وكاكور وم منديل البن فيتا بذمدا وليب البغيمسي كمزة وباك كروومغيثا ندآب را يبستان روى حوذ واختلاف كرده اندعلما كه باك كروانيد وليحضا ببي مه معداز وضو كمروه واست ماتحب يامباح ومبغركفة اندلاره بتتأن كزفت وماك بمردكآ جابيجيكر بود والدعام فانطلن وهومنفض ميل مدبرم وان تترائض تسال ميليشهم وحالآ كأوى مافنا زمرد ود حزد راطامهرد رافئا مذن دستاستانآب ا ، ورحديث آمد ه است كيمو دي خواشيد است كيمون المينا المدين المينا المين المينا المراد المينا المراد المينا المراد المينا المراد المينا المينا المينا المينا المينان كافشا مذات آميمنو كروه است انجت بودالي وارتحبا وت والنمين بسبواستا زمتام متنفق عليسد ولفظه لليغادي اين حدث رابخارج مساربرد وروايت كرده اندواين فظ صيث كر مركور شربخار تالت وسل مغنى بنطاد كوروايت كروه وهن ها فمتف والت أن امرأه من إلانصار مستالت وسول الله كنت عائب وزفان الصاريب بغيضوارا إ الهدعلسيد وسيكميين غسيكها من المعبيض ادكينيت من كردده بما أدعن فا مرهباً كميف تغننسل ببرؤمود التحضرت زن داكه مكونغسل كذوبيان كروم

آزا ثهرفا ل خانهی فرصد محبر وانتج زلیمه و سکون داوضا دمها مهز قطعه وتبا ف مفتوخ بزیم دم بخ چربی انک وتباف منوح وصادیم چرد وایت است نیرمه قطعه می مسلت مروره دان اکمیارهٔ او شک یا بارهٔ از جار کوشوساخهٔ شده از مشک و در دوایتی دیمیک کده مبتی بین مینی پایمنی کوشده مدست یا مبنی دواشته شده در جل و در دوایم شروم دان اکمیرارهٔ او شک یا بارهٔ از جار کوخشوساخهٔ شده از مشک و در دوایتی دیمیک کده مبتی بینی پایمنی کوشده مدست یا مبنی دواشته می در دوایم د و بنویم بعنی چرم و معض ربه وایت را رجه کرد و اندیجه تنا گذشک قمیزی بت و آن قوم انجبت شدت فتر قدرت را آن کابو در در سک استعال کمن ندا انجم انكهستن استدرن اكربار أوازشك بكيروي وره ازجار والطيبيان ووظاهرت كدامرمان تيقدير خدت كأن خواجدود وبالجيلية أنان ومود كر بي وطفاارشك فسطهري جسأ الكنت انخفرت صلى ميليوسل بطرت تعياز المنسدل أن وكم نيهكو ديرك ندم من ن السويخ و و و ربع من منتج ما جرزتها تقديم باروال وتجذو بروبيك مني ندفطات تبدنعي ها الوا لهم بركنتم مريا جنها بندم مخ داسى سن بنام رسخت بميزما فترميح ودرا وصفر منية ضاد وسكون فا مافية يرما بغير مركمير كمرخبا كمه عادت زمان وم لازل غنل حابت فظال لا مركفت خضرت كفير إيما مكعنبك ان معنى مبدن بايسة خزين نيت كرم بهت زاكر رايبي مرد وكعندور د روزن و درمغیرین دوکف دست مغرقفنېضېن علبهاتالهاء تېترمرنی ورواد *یمکنی ر*نمام مدن و داک را**فطه**وین سر *یا کا* ن دونغرصلى للدعليد وسيلمينوضًا ما كم ل وبغلنسل ما لصباع ومويكود مدونل كردبساء و مرمغهم كم يطل لبأحه وكابري نسارنيا و وانصاع ميكرة بانج مدوايرجهاب رابل دبار دامبهمهت و مآ زا درشرج خوالسعادة ه ه ايمهاع بوزن كرښا بي كرسري س ښراچي بو د ښرو ده سرښا چي مينو د و بوزن ال ها كکيري مانسد مكروسلطان كرسري مي شش سرښا چي پت پيارسرو مكيا وم ایی وصورتر درصاع حیار ، ست صاب بهرد و و رن مذکورمرعی باید داشت و در روایتی دصو میر و ملت آم**ره و مثل بسی**مه کونسانه و از ربیته و مخدمیت غلازا دروبي سته بايدانت وأميكون هنبا د ريخت بس د دميتا منآ تخضرت سوناك ومشومكه رراً گذیره این درت درآب د را رد زیعصد شد ج بناشديه سيحكوزون عتبارآن ساقطاتندا مااكردست بقصة سسترج بإنجابت درآردتباه يبكرد وآب حرضر درت مرتضع ميكرد دياكن را د نیر مزر دار دازجت عدم خورت در درا ور دانین افال شنع الجیط دا م محد درموط ی د دکنته که و دند مردان و زمان در ئەستىندا دىردات ئىتەركىردىارن داراست ول يېغىداستىن كآمنىك الخذر غنسل كمند ببعيذاك مرذال كمندم وسبنياك ن و در نصورت كددين حديث ست لا زم من يغسان ن بفضل لم بهرد حيصيث ناطل ته أنا ينبرد ولازم كمد كمراكمكو يندائخ دران حدث كينده خركور مثده است غرميت لمست وآنخيان خاركور بهت وخص سده شداز حكومرد كركميداندوما دوار وكزواب ويدهاست ويلا بحدل مللاومن بايد تري الحال لاعنسا بحله اكرمره ودن كيجا ببغضة باشند وترى رجائيخوا كببغنيد ومدانندكرا ركميت وبكدام كانينيا خساح جب كره وجواب اكسغيداستار نرو بست وممثل بروجي احبآيد واكرزر داستأن زبن يعنوه بعظ كينياكر وطول فنا واستان والدروص فا ومادزن واحتياط وآمنت كبهو وسل كتذكذا فالاشمذ فحالمستام مسليم كفت اصليما و دافريض ت بريض وركيب في داردان الدنساء شعفا قيالي المريشكيذ الضطار مردان زوطفت ولمبيت برجيروان واست له کالمخونمند صردان و انتشده و دجود منی زقبل والست و مقائق م حمی شقی و برجه که د و باره کرده شد برا پره داشتی تا پرهٔ ه کوکونید وله ذا را در را ڣٛ اندُرد د باره اندازیک مولپن فی رونیشش کدیمیاندها که که مان معلیدادم د وا ما آنومکنی وا بو داوید و روی الدارم فی ا جذالی ولدلا عنسل علب درزی ها بردا دُواین مدین ا آنور داین کرد مانه به دارم به با فیرد دایتایشا قام ماییست و کلیت ام ملیم دسوال و جاب

والمراجع المراجع المرا

دروارتانيان كردنيت وعنها فالت فال وسول العدكمت مائة كنتيني ميزاصلي إعدعليبه وسلرا وآجا و واكغنان انخنان جن دركزنت خآن مردا زخلی زن مرادانست که برد وخلی ملاقات ومساس کمنذ وخان موضع ازمرو ودن که و دختنر دن آزامی رندوآ کی نرو ب انتراج خروس ميطانتي غيرا يدايج والمن وحميض كمحا شونديرا كما فآلت مرود رفيج ذن وحب الغسسل واجب كرو وغنل بمرد وزن وغلث وافاو وصول العدكرد وامرثن غير به وسلواً و فاعلنسلنا ب*رغ ل ديمه بر*دو و وا ه النوم ن دون ماجه بن معدم شدر دروم بي طرويه من در كارميت ويزود وابتاحمد ومسلواذا وموسئ شعرى رص مداست ككفشا فتلاف كردندمها جرفيا فصار بكفث ندانصار وبب بميكرد دغس كوئراتو وأسمني ومهاجرا بعشنكم ت به کفتین که شفاد بهتما دا زاین قلاف مدیر خاستموز د عائشه فتم و کفتیهٔ والیّ رماز تو ولیکن زکشف ن سنسرم دارم مانشد کفت زمر برسس برمهنجوای الع ورقامة سركفتر عبيت لمرحب شاكفت تو وريرج وال زمر بجباغ آو وكرخروا راست بيني جرخروارهم زيئ لكينت كمنت بنيرخوا مياومد فيرو الم تشت مروسان جهار كردخة أيهرد مانحآن وتبتيق واجب شغير وانينجامعلوم كه وكدما دمجا وزت ختأني جااستة نهااست وعن ابي هو موخ وصحبي للدعنيك فبالي فال ويسو الإيسا لمديخت كالشعوة جشاجة نيهبره كدبرتي مصتحات ستفاعنسلوا المشعوس بيان بثبؤ يويه لاخا تدزيانا شذكره دوافظ المبثرة وماك بنوئدا تخادا داندام كه خدر زرمري ته بيتقيل وعدرُهم ما شد و تعروشعره مكون عين فتحان وشبوبنيات د وإما بو داؤ د والمؤمسان وان ماجه لاستغوب وايحادث ن وجب الواوى وهوست ولبس بكاك تريزي بصية لاتسنيف كرده وكنت كرمارت ب وجيد تكريجت كرسف لمتي ومنساني بروى طاري شده حيذان فوي نبيت درهفظ وصبط روايت ووميفا كامشهور بهت بروزن غطيم بهت ودحيه بغيزواو و بكورج يروماى ومده تأكؤن نزواندواند وعن على رضا يبيزفال فال وسول اهد منت ايراؤن كيكمنت يغرفوا صلا إحدعاب ويسد لمها *کرکیمباندجای کمیری انجاب کزشو بیآزا فغ*ل **جا کذا وکذامن ل**انا دکرد وشو د اوی چند*ن دخیران زماز گشش و دنج* فیا ریخ بهنشگ بمربنن نثرعا دبت وأتميح فن نقرعا دبت واتسى برائيف وثمونا شتمه يحسدخه دا مبازيجت وتثمرنا شتم ويحبره وترازان خبائا وشموج تمريا كذكهايت ان دوام من ثلث اسار فرمو داین جارت را منصدم الغدة ماكیدر واه ابو داؤد واحمد، واللادی روایت دوندان صدیث راین برستن آلااها كرمكر والتراجية دارم بزارنا وروندان جارت داكد فن خا دبت واشي وعن عائشة ارضار بيها فالت كان الني صلى الله على دوسلم لا بنوضًا بعداً لعنسل، و اتخفزت صلامه والمركر ونسوننكر دبرازعنس كأبهان وضوكره إواعنس منيره خانكركذنت كغايت مكرد وبعداز فراغ اذغل وضو دكرباز منكرو رواه المؤمسان والوداؤ وو جازيهت حرياست كدمبان پرنتوندها نكوكا برثوى درديار ما و هو جنب وحالاً كذاتخفرة جنبي و دومناخا بنه كيروبجه فيثي مبذلك بندكي كرورشستن جها رباً يُ لا يُل مكرد بدالملاء ونميخت بسرتنى داكيضائكه مروم درحما مات اولاكتثونيه ومعيازان فيسا كمتبندوآب دكير رسرريز بدوغا لباخطر درآب كترمه وجائزتينيه وانطبعت كرسلال تسرون كآورد رواه ابو داؤ د وعن بعلى أهال ان دسول هدكنت يبل تبهيته يعلى برّه بردوصي وبأذا يغيرضا صيا البدعل ووسل وايحباد جلابغلنسل مالهواز ويدرد بحاكيف لا يمكيد وصحالعني رميذ فصععالملنهي مرا لا ركيم المخفزة مزنوا وخط ونصيحت كندمروم دا اذاركاب بنيزين تسنيعت وعاو فيفخز بودكيجه إيجليازا حكام شريعت كدرال بتماييه ثهت تعلير كمذخط يخواند فحفول للديس مدكنت مرفذا يراد أشخصك ونناخاند برويجالا وستود درادراسا في تعذيبركرست مغرفيا ل تكيزت الملعصى مدرت كم خاشوردارنده است الافضاء نبركان والمهام تعليج وشائع ان مستنبي بروز ن صدق تبشد مرسار يوشنده است كما وبندكان وعوبابتيان ا تجعبا بمعباء والكنسيخ ووست سيار واتبند كان شرمهاري او يرده يوتي البغني حاواتستران صفات تمايند ودوست ميدار دختيعا لازنيد كان خودتجا تباطق وي برج يمريه الإيثا فا والغلنسل كه كم فلېسځنلوم چويغ ل كني كارشاب مدرو وكندوموشدا يومهاني و درا كاين فوي زشاريتاست و دروتي تلست بحلق آني بقاليه نعرس و واه افوقا والنسابئ ونى دوابد دمددات كم دادُدانغ آبه ه است كرفال ناهد سسنه كينت كفن يَتا له شيرت فا ذا ا وإ دا حل كران بغل ومناك مذفلهنوا دى بشيء برط مديوشيره كذانوام خورالجنري المغصل للثالث عن الميح كعيد انصارى لمقبا وسيدالانصاراتده وحمره خطاب خل دراسياسلم منجايذ وانخفرن ودابا مراتهي تعالى وان شنوا ندر وايت كروه انداز وي سيداري معاروا بعدو و ويضا عناكات محافا لإنما كان كسناني ركعب فوداي كلما الماء مرخصة فيلول لاسلام كرخصت ورآ فازوين سلام وطركرده بو ذيرك كرجاء كمبه وانزال كمنيدما بغيرته فريغ يجنها بنرنى كده شداد بخصت وكنشره والغاز كنيده ديغلها بهانآن كذشت وواحا المجمدن والوراؤر والدادمي وعن عليمنها مذفال جاءوهل لحالمندروت ستانا مالؤنن علكت كمدوي بيغي صلحا للدعليد وسلمضال بركفته كبرداي خشسلت مزابخابة بررتيكا متلكهما نضابث وحسلبت كمغيز وكناردم مازا بداددا وأبت فل وعوضع الطغولم وجسب الملاءيس ييم بعدانه اذكذارون تدارجا كاخ وربدن كزميده بست اوراآب فغال وسول الاحلي في سعل وسيلم لوكنت مسعن علب بب ك ابخ الك بن ومودة تحفزت الزواكيد وي وكسيم كردي آن موضع يرسم

م مالى ديليدو كم س وروق عنل بيعبازآن كريرمعداز مرتيميه وبحيك فأيت زاوتماه ميشوض فومغ فيعنا ميكوفنجازى اككذار وفاكونيدسيج دونسل جويطكنا كندوا مبرك نست كماوه ببليخيا خرين بيغنات وخالب أتست كيون دست تراكن وضع كمنه مركفا بي كمن وضوا دروف من ومبعركة الفراع علمها بقو ومبدا كأن منت شدو وا ما بن ماجد وعن امن عور من وجنها فال كافت ىلوە خىسىبن بۇدنى دەرىشىمىزاچىچاە وا لىغىسلى خالىجا مەنەسىمە يىرات دېرى دەنى ئىزىرى جىسىلالىول مۇلەۋپىنىيە موات دېرەشتى بال بىچا بهذا فامغ لوسول مدرج شربغ ميزاصلى معليه وسلركبتال الايواض تغظنت داكه حني جعلتا لصلوبي خساوي سالها فانتخ وعنسل لثؤب من البول عرفي به كُرُود منده شده زيتر وكرده نير مُترون لخابت كميا روشته بارزنول كي رووا ما بويدا ؤرد دعا بهمنت كالمقضيه وموليج بهت ومديث من دربيجه ويجور بهت بهمان محرما زاست وحكوضا حناب وعنل يؤب ويتريئ ومؤلف بن حديث راا زحد ثبابي واؤ و آورده و درانسا وان حديث الوب بين جارب و وي بيبتدن وجابت شرعي يزسب و وربو ون ازماضه نهاز و كميه وشدن زمسجت مردم هت ومنسبضه تبرج اهب جنابت ومُونتْ دردي راربت ونحالطت سمرُنيخوكه كالبي عراد انجام كالمت ديمالت ومصافحت ديوكلت ديشارت ومثال فنت واين جرعائز است ياحب و وارد شرق وماحاوت لغصل الاول عن ابهروه ومنه ويندف ل لعنبني وسول الاكفت وبره بنرته وربغ برخواصل اجدعل وصلحه والماجنب وحال كورج نظاخا ببدى برروت عضرت دست ولنشت بت معد برزمتم اوى حنى فعد الآؤن التخضرة فالمسلكة مربرو فالمماز كالربسة السلال وولي تمن زمبان فيزي وسكر يُدن شيارنيام فالمعتال حل من مرمز الحوولا ورول بفيترالي سكون ما مهمار حق وما عاش ردفا خلاسيلت يرعنل روم تم حنت و هوفيا على بترارم ومال والتخفير نشتع وففا لابن كمنت ماما هوسركف تتحفنة كحابودي والابهرة وهركم والتثديدا بغركه وجره بامؤن أكار مفتعريروا است فغلت لدبيركم تزرتخفرت واعل خود وا واجب كردانيده لدوا بدرنات فالداخ منشود لهنزاء قهب وسولاطامرت دتحالطت اوجائزه مآنا لغط البنعا ويحصار كالمتاط بخارى مت ولمسلوم عناه ومرسارا مغاوستامغ لمراميه نواع بانعاظ وكرروات كرده وزامه بعبل فؤلمه وزيا وه كروه استصارها يرقاف كدفغلت لمدايرجارت داكر لعبنتي واذاجب فكرهت المالجا لمسه اغلشل سركه ترانجعت ولقة ارتار دان مجاسيط فات كمده ي فراوم جنب بودم س كروه يذائش كم منتيه كيم أبويا أكيف كهم وكذا الليغادى فت وواميذ انوي المجمّ أيميّا مرغارى وررواينه وكروعن إم عجر رضار يمنها فال وكرعو من الخطاب لوسول للدكفتان وكرو كركر ومرسر فروار اصلي المدعليه ككيم وتشكرشان بهت كيبريء وداجاب ازشب فغال لعذوسول العدبر كمنت يحد بغيرض المساح أبهدوسيلم فخضأ واعز خودا يشرخاب بهبر وزمة أزبهت حبب دا ما معداز وضواين قدرت طهارت وزم ست جزب داج دايرني اكدد إك خواريف متعنى علبيد وعزعا كمشيذ وحق فالمت كالمالني سلى المدعل بدوسكم إذا كان جنبافا وادان باكل اوببام كمنت عائشه وأيخض تبور بيز وجذب بن مخ است كريخ رواع اسكن في فقا وضوء المصلوة وفتوك ش ومزى ومازر واين سنام ي تب دوب منغ علب وعلى سعبدا عندى فالفالدسول عدصيا السعليد وسلوا والخاه كم اهلهجن سيدكانشان وودا ينجاع كندن فوددا ثما وأوات بعو ويتزوا فكرع وكذين كريا دبراع كند فلبنوصناً بلبهما وضوءا بريابيكه ومؤكنديان بروو ذبن دجاع وباه فتيجاع رجاغ كمند واه مسلموع فاحش فالبكان النج صلح العدعلب وسلم يبطوف على هشاقد بغسيل واحد ويخفزن كخيشا دود نان خود مینهماع *میکرد یک عشل دلایه چماع شلی للحده دینی و* و ا حسس لمروظ ب<sub>ا این</sub> حدیث دلات وارد بصعر وجرب مشرود کایت نوب را تخفیت درا زواج مطه و الا در نوبت كي بجزه وكم ي جون مزيت و خدم بني معروج مبارت و أتخفز نا بجغ فضل بترع ميكر و كراكون أيم عرضا ان صاحب ونته السدوا واعرو عن عالمت في لت كان المبني بلي عدعلب ومسلم مبن كراه دعلي كالمصبانية وكوكروضا داوبرونام وداريما وفات وويد درمالت مدت وبنابت ويفرآن الاقرآن كروصالت بمات أيخواخده وكرد بشوخا شكرد ومعض كوندكدما ونذكرانجا ؤكرقلي ونفكر وصفات وافعال ويسبحا زبهت و واحمد م كدومه اين يؤكود بهت بأشدك وكوكز أزاء ركتب للطعران شاءالله دفعالي الفصال لثابي عنام تجياس فحال غلنسل ببعض إز والبرلني بسنتابها بركغ لك دمسطاع ذنان فيرسلي للديجليد وسلمف جغنة بابك ودخبود نبتي وركون فاكار زرك كانزا تذاركويد فأوا و وسول العصل المعتليد لمران بنوف امند دين استخفرت كروف كمنازا في كرفاض اده بودرات كاساز فسام بعنى از واج فغالت بركفت أيج فل زواج ما وسول العدائي كنت جبنا برينسكه مهدوه جنب وايرت بنبتا وبسنك ازغداخ استبهل مدهو دفغا ل ال لماء لا بجنب تقيما و كهنون ونبتيا وضمون بركفت تخضرت في الدعليوسا والبينت وميغي منكرود بغن كروان جنباً بن درسيد في ستوبها و بان و واه المؤمد من وابو داؤد ابن ماجه و روى اللادى مخوه وفي شرح المد مبهو فله ملغط المصاميح ودرشر يسنت روايتاست ازاب هماس أيموز للفظيك درصابي ورد واست والهيت كفت بيموز حنب شدم من يخير ضاصل مدعليه وس

غراكه دم ل خضدون يا ده ما ند دروا بإارتبيك ي بركم تخضيت احراك ندارا كالسيب كم تكمير عن ل كرده و المرات ويضل كمواتخضيت و فرمو و دكرت منياشد بر و محابث و دررو اتحا كاتبجنبانيتود واخلاف درلغامصابيع ولفطكتات كرديعه يشصابيعسل مروا دبقية عنال لطارم كمايدو درحد بشكتاب صوى وانبقيتغ الهبازي ودرا وتطفئ كثبا يدكود منه است ونريه الأده والذوية والشائرة وعن عاقشة وضى لسعنها فالمت كان دسول العدد بغيرة صلى السعاب وسياجة من **كينابذِ بشرب من في بي من سركروا زخابت بشركرم محيت برييز عضاب شريف خود رام جبا**نيد من كاركرود و مراحاج كينخو ومياخت كديم أي كرم مو دونها إن أغلف بن الأم في كم م انتجام ملام في المسابع المن من المبين من المبين المرادي منوه و في شوح المسنة ملفظ المسابع ودرور في المراكز دعائشعائض ودوائب بنور دبيرا تخضوت مبدا دبس مها واتحضوت ومرجه درارجاجي وعين حاجيته كادار وحن على رضي موز فال كال المني وومينرصله المدهلة وسلمغج ج من كمغلاء برون ملّ ما تانجاز فبغوانا الفوآن برمخ إلنه ما توانه و باكل معنا الله بيؤرد با اكوثت بيزيش لزدنر ولمريكن يجب و المرجخ م شك وكلّ ومن مجيزه يخوم كهث بينا بنياشت كفرت اعزا لقوآن ازخاندن وآن شئ مهد خيرلبس الجينا مأذ كمرد دجنب و واماً بو داؤ و واكسنسا في و روي ابن ا ماجة بخوموعن المعم فالفال ومول العدصلي للعدعاب وسلم لانعثوا آيما فمض ولا الجنب نؤنده انفره يزب فوامرد ازن شبشام والفوآن هيج يزلاا زقاك دواه النهان بنزد بعفاكم آيت خواندن ولعهت وكمزازآت ميان خاند ورد بعف كمرازات خواندن ننجزالمست كريك كلوفظام لفظ عامهت والاتب فيألغنما وتياله وسرب لسالمين بقبة لاوت وأتكي فارد وزو مبعزه على فوت واندن نيوام ب وباق عبدوا وكارلا باس بت وعن عامَّت فالت فالرسول المدصلي المد لمرجه واهدنه البهوت عن المسيدر وي كرواندا بظ نهارا ازجانب عدته را م خانه أن وزو درم وجنب وطائعة ورجد لا زمنا مرفاني الااحل المسيد الم ، زياكر مدرت پر جلال مندارم و منا مداج جددا لإ جائص وجنب و اه مطريق برور باشديا كمث و زوث فدي طريق و رجازت و اللنه غيرمدين تب وطديق كرده كرز واحمد مكت خاترا واللطوط البعد يتاجم واطلاقه وأرخم باست دواه الوداؤد وعن على من البناف المال وسول المدصل الاعلى وسلم لا فكخ الملافكة بلنافيه صورة ورنم آبندوشتمان خانداكه وروتخ الحولي بت ولاكلب وني آبني فأراكه وروي كلب وكلام دين دباباتصاديها يدولاجنب وني دروائك وروج باستمرا نسی *مهنا بو*دن عادت دارد و راه تهاون و تخاسان سرو د *چانزوق ماز نکزر* د و غرائندواین رتبقدری وخونمند در واه ا بو دا تو د وا لدنسایی و عن عارین ما مسی مولا نبخذوم ودوماريوا اوخلفراه خود وكرسم يضمير فتقميم ونشذر تتنانيه وبن ويجكدوا زوع وآمرو بدروه دراديمه قديماً لاسلام اندوعا لأوكه مضعفين الكوفاب كرده شده لا را مندا کمباری شیرکا دا در امیخت ندرس محضرت صلیامه علیه است و مینی از ارکونی روا وسلاما علی عار کا کنت علی ترب م و دی زمها جرین و درج بعیریت ما ضرشد مه ررا و تما کیشا . او وي دولاً وحافت امرا كومن على بت رصى مدين كرومو وأتضرت صلى مدها يستر مقال الفئة الباغة الحديث وكشرت وبلغوان والموال وموالي والمعوان وشند ورفيج رد وبمشت فال فال دسول المدصلي للدعلميد وسلم ثلث الابغزى بم الملا تكد كرس مُدَرْديك في بدانيا زاوتُ تأن جهدُ الكافو كارده كافروم من الأنكد كرس مُدَرْديك في بدانيا زاوتُ تأن جهد الكافو كارده كافروم من الأنكد كرس مُدَرِّد وارد مرده بازنده ا ماستعال جغيدرمرده مثنيترت وألمنضغ والمخلوف ومهردي بالآوده خلبق بنتح خائ عمزام طينبسوري تكددرو بخالب عفران بيته وربي حروتند درمت درمنع انآن والجنبالاان بنوضا روجب بكركز ومؤكند دواه ابو داؤه وعن عبدالله بزالك مكرون محسلان عمروين وزمروى ويدروي ومروي فايعلنه وحركان يعروج ببزم حاميت كأمضرتا ورعامل يباخب وكمابي وبخوشت خاكم رمان مكيدان فحن الكناب لمذى كمينية رمسول اعد مرتع كوركما بيكه وشتاستان بأنم خلاصلي المدعلب لدوسلولي ومن حزم دعرون حزمرا بفيضائ مهله وسكون كي تخضرتا ورا در ناحيه ازم ع مل اغرو و ووي منده ساله بو و وكذا ي وي بهراه ساخركه در وي ما والفرد من وصدقات ومان وخران وشراق ما بهروب ورباب من دراب من وراك كاب ونته ووان الابس الغرآن الاطاهر برزمان كمندوان كركسي الحراب والشاندوا ممالك واللادفطني وعن فاضفال الغطلقك مع ابن عرفي حاجة فأفريه لائان عربت والعيافة بتأثير عدث ملاواز واربت ولبين لفتاندانور است دادك رأمعه فائذا شامنت ات نتسبع عشروه دلفت دان شرم براوله عسد درماجه كودي انت فغضى إن عرجا جندير وكردارع الشحاحبت خودا وكان من حديثه بومث نان فال دير داره لا مدت اب مرك دران روز كران كهنت م وحل ف سكت من السكك كرثت مروره وكوچا و كركريد وكاف شر مبنئ مهاده داربه لغ وسول اعدب لاقات كوآن برنيم خوا داصل اعدعليد وسلروفل وبجرم غاقط دمال كتيمن برونكده بود أنحفزنا ذانجا زاو بول ياأ مِثاب كرون *تُسكنا وي به*ت صنداره كبرب ملامها وآغرور بتحضرت صل استطيره والموادر وعلي المرانية تخضرت سلام روي عني ندا وجان سلام وي احدي ذا كا الوحل نابوادى في السكد ، وفت كرزدك وو آمزدكها ن كرو وركوح ضوف وسول العدز وميضا صلى استعلى وسلم مدعلى الحافظ وود خودرا بددار ومسرها وجهد وسي كود مردو دمت رويها رك ودرائم ضوب ضويذا خرى شيح فدرا عبد تبيزد بردو دمت ما بارد كم رد ديار بن مسح كدمرو وو فرودا بآآديج مغي يمكروهم ودعلى لوجل لسسلام بتربأ زردا يدرآن مردسلام داوفا لافد لديم بعنى آن و دعلب لي لسسلام وفرم وكدوباز ندالت ازروكر ويسسلا بطرخيعا لاالى لواكن على طهر كراكز ومرئ مبارت دواه الو داؤ د ظا بزطر د رحدت كنده آمنت كه ما نع از در ملام آن و دكر انتخفرت كروه واشت ر دملام را بي ومجوت اشتمال آن ربغط سلام کاسلی اسمار آنویت اکر حبدا د داراینجاسنی سلامت است و دینجا غاینتاننظیم ست مرد کرخدا و ندمتعالی د مام اورا ولیکن پیشکل مشیو د مآا کو در بیمویرکره است که

7.16

صل مدور المفرار وخدا و مرتقال در دروقت بهرجال والكونيدكر مراوكا في كرفل بهت كوم صبحت رسيده است وكراسا في ندخرو الخافطا كاسكيف المحدود المنزي سيرج عني الي وي الحدوث ومتمديث إن ت درا از وآن همه خیر کرخاب در دن می کافتلاد تعدیم کی د صلی را قرآن شیل اگروضهاند و ماندان میکونید که عرصت است که و صورا مرز و انجیشا ذکر راى تعليره إز ونته المرداستان كاكر وكترين بحزاته فتن كران واسعاري شكروه ورتسم ثلا الومنوجة زقبه باعظيم تتاسب في مسر مكوم وارون وورض فالمرتبعة وُرخِداتِنا بي طهارت جازنت بيكر إطهارت فضا والاوال ت ورخصرت صلي معلية سارداو فت خرى زسلطان عظمت كهرج لوكروار وشيده كركوا ثبتا وا صاد رر در ملام کرکنجایش قرقت و ناخروار د وعلی امر و وجب نه وایکه با وصور روق خریکر د دران بها دا آن مرد برو د ور در ملام فرت شود دهر ار دکرتیم دارش لائن کافیست میرود و قدرت ترب نافنه و عن المهاج من قتف فافعالی النبی روایت ر نواالمها حرتصا وصحأبي فرشيتي بهت وبعض كفتنا مداسلام اوروز فيكهم وهوسول دطالك كخفرت بولم كرد فسالي علب وبرسلائر وأتخفرت فلهيو وعلى دبر ودرة كخفرت سلام ويحفى فخوخ ضر عن المراد ميازاج اب الم وي اديم اعتلادا لبدب مروزه اي روبي وفال وومودان كوهت ال الدكوالله الاعلى ذكركنه مضادا كريطارت وواها وواؤو وروى الكسابي الي فيلدحني فخضاره يت كداس صيث دلاكة فراء ودوات كردنيائ ت وتركي كلام وكرامت ك قضابي حت وتعطير ذات حي وصفات ي ونزره ت كدما جيئوكرىعدا زخاب كرد منجاب فت درطهارت وزم كافي بت اكرج معدار وى سدار شده معدارا أي كاب فلم تترمضال ميكفتاب عاس طريبنرو بونجلاام لك وماجنعلتان فل دى بنت ورمرزا يامباده الم وعنالي دافع مولاي خضرتات وبعض كفته ولاع باسع دكر أبخصنة بخيده بودام المامت دراصات طيت اسلام ورديثي اربر وحاخرته مبرا وحاضرت الدرا ومارت المراد والمراد لغتمن كخفزت اما وصول المصالا بخعله عسد لاولعدل اخواآ يا يكردا في بواميكوان آج ل ايكف لا يتجب دابعداز بري عن لأوى واللخفف وش وانخاطه برندكوان أنجاك سواذم كميض كردخا كوذرف والانصديث من كذنت ازبائ سينجت وتسيل مرببت بود دواه احدوا و حاقد وعن العكمين عموم بيت وداست دواشان ووالى كدانىدا دراز مادريصروب لذان فل كرد ووالخراسان هنى وسول العدكنت في وينم خواصلى معدمه وسلمان مبوصًا الرجل وطوكر ديم و مفضل طهو والمرافي بتراكب لمامت ذن خاه بمراكب وضواشد

مير وفي المير رضاد مير

وواما بوداؤ دوابن مأجة والنحملنى وؤاد دزيادة كده است زنري بالغذا بعينت كدادى اوفال دبيو وها يكنت وصوكم زمروب ورزن ومود بغرج سكوچ زم بغیشنی ومبشتاطلاق دې تغییطه اما بیل کهریخ د د یا نوشدوا قیشود ۱ ا مراداینجا فیضا مطور و تغییک بله رت مشک راوی درمجو د نفتل ست که تنفط کرده مدا کانخ النيخ برجروقال وكفت زمذى هذا احدبث حسن وعن حبد المجري فالميدمنها وفقيم مي منوب عريب سائم عاوسكونهم البجليل لقدر است ا أمسل التعان بعرمة الذاشانت ومحرن سيز كفت كرمياه على المصرو افتراشان ووكفت لفنت وحيلا معيب النبي موقات كروم مروي اكصحت واشتراست منن جارسال ما صحيداً وهو عوف خاكر صحب والمستر المحصرت والومرره كه درغزة وخيركه درسال منم انهوت و دامان ورد فال هخ وسول الا لمران تغنسل لمرأ فانفضا الرجل زخركرون فهزيادة تتبرأ تؤكفا كرده است مين كسيروا ويغنسل البصل بفيضل المراف لبغنى فاجميعا وما مدكراً مكرندا زظوف هرد واذمرد و زن مكياركي نهزيت اكرچه داغار ت جميعا نيزوركرت دويخنل بركار فضاح مكرلارم تى مدخيا نكرما بقا درصدت عائشه دركو فصال والزما ببالكرديما ما يتقدر عفوهت ومنهج فيضل استنبغلى كرمع اذخر ورظف كمذار ورواه الوحاق وقالسنا يحثى ودادا حرفى اولدوز زمه جمرى درا ول ان مدينان كامراك هني لن بمقشط احد فأكل و مرنى دواست محضرتا زين كثار كذكراز ، مردوزا و بيول في مغىنسل يو الكدورها على كرده بما در من مدی حسب مائز زوابل صدیث درطرق اسانیاین دوصدیتی است دا کرچه تر مذی صدیت اول رخ صبح ه دا صينيستند بطرق سانيد بني فنسال حل بغضا ما به را منسال مراة مغضوم بيط حاكز مابت سنة ونبول است ربنيخ وشنج ابر جوائفته ازم م أن كرده وموي كن زفته اشدو درين قول شيخ نطر بهت جربعضاي ذاكمة منهب الم محد صنبل مدايي فتداند و بطرين بقيد مداق فل ت برمان كردهايم فإصلحكام المبأه إب دربيان كمهاى نواع آبها خاكه السمان واسنين وشير وغيري كردر مااست وآب بشاده ورواق فليلا وندمستها وغيستها وسر حزرة كمهوانات وآت عضها كأدرما بانها مياشندوآت كرم تبده دركفات غرتن لزكزرين به مذكورت والغصصال لاول عن امهو بورة فحال فال وسول الدرصير الهي عليند ن*ە كازىثما*فى للاءالدائم الدىپى لابىيىي درآبار عالتة ولانتكارون مت يعنى و وراست ازعا قواكر ول كند درآب ومال كزعن اسكند وروسي صلفو علب عدا مدوات تەلەرلەپ قلىل ئېت چاڭرىنە يا شەھىمجارى دار د لنتياندكه أرخو دكنزايشد وتنجم كمرد وبول كردن وسنيت شايدكرا وراويده وكمزان مجمو إكهنب براول راى درسناست ورتمندرا بى راى كرابت وقيداليحرى دا كاكسنت كاكب جارى بوقوع جا لم دار د و غالطا نبر در حکم دول ست ملک سخت نرو مد ترازا فی گفتهٔ مذکرامنهٔ مقیضیا در روزاست و درشب قضایجاحت درآب طالبی کروه و ممنوع ست از میت ب برجاكة آربت ميا شدكذا قال كينيخ ان يجزا كمي وف د و اجذ لمسلم في ل و در روايتي مرسل دا آمده است لا بغيد لل الحيار في الم غسار کنندکا زشما دراسایشا وه وحال کروچ نبارث واینجامرا دنرنای تبلیل بت زیرا *کرنیز کم جار*ی دار د ومعنی قبیل وکشیرد فصل کارد و **خالوا کم بیغیل** دريوزنند با ا ما هو موخ فا لت كفت ا بهرره بتنا ولد شا ولا بجرداً به أوخي بنى بردار دات را مدست وغن كند برواني وازيجا معلى م مكرد د كاكره تعون وداه اكروست ورآب سراي تسسن ويستانجابت ورار دستع كرد دكذا فالاستمني وعن حامو فحال هي وسول الله كفت جابني کل زور کردن در آلیشاده د واهمه رشدتحة الاوع دا ما ييرسش درمغت سالكه صحابي صغيرت دوايت سيكنداد مديرشس حابل كردانيده مو دا وراع رضي ا بشوابرين دردناك وريؤرب شنيدواشي برب وأتخفزت علامده الميست بارك خو وسران دعالى ما لبوكد ووماكره مراسكت وربادة بخرثم فأحدثا ينروض كرة آخذت ت كصحابين كم في در ركر في صفحة تخفرت اينجا نزلفته لذكر بعنياً في خو در وبهت واكراك لاورسان ابجت مداوى و داطهارت كانتصائص مخضزت دا رند وحو د حكونه ظاهرنا شد و مترياك و رسيده و ز دال نجاست حكى در صدت ستنجا سرن رين انيرورات كرعه وحاك كومبضاد على اطهارت فضلات وترصل الديلي والمرك وجود زريف دياد مترابا ياطا مروباط مأزى وطورت متحذت خلف خله ووريارات مرب وتبت أتحضرت فظلوت الى خالم البنوة بركا وكردم خاتم من من كفنهد سان بردوتنا والمخطلة والمجللة واندر وحدر وتعديم والمكسور ورما يموه مجارة بديم مهما بوجم بردومفته حفا يعوسي وآفي أبيا شدشل فسركاه كمتها دارد كالأن ببيكرده حائم منوت دا درمغداد مآن و دربعض وايات زات بيكرده انديب كموزوان برین به از من به به به این در ان من با من با بات مره که در باطن د کمزب بود اسده صده لا ترکید ار و در ظاهر توجیت شک فائک نصور داین خاتم نوب بحبت کی منته درکت بستد سآنخصرت راصل مدعليه وسلم مان نعت کرد مونو ندمس به هامتی و نشانی و در اکنوسی می موعود و با حلامتی و کرد و با حلامتی و این برد و کرد و با حلامتی و کرد و کرد و با حلامتی و کرد و روماً بن اختُفك ويهل الديطبيوس فم از دنيا اتقال كرد وتحقيق من و را وإسالتما ين تخضرت درا وافركتاب شيرازا برجا بدانشا والدنعالي متعنى علب النهل الثابى عن ابن عرص مينها فال سستل وسول العدكنت برعير ريد ثرين جزاصا البسحليد وسياح فالمداء بكون في الفلاة من الارص زمال مي كيماث ماع وحال تخينون بدر ترنيد درا في براريايان و دران ويخورندا زآن وبول مركين كين ندوران فغا الا داكات يس كفتة تحضرت ولط شداك متعدار و ولدلوميجا الحنث رمندار و وقول كيندميري أبيني بيدمنشو ديافيا ونصري ازمليدي ان وطكضوم غيرة ومحطيم معنى بزرك كدورا فك كينسندو دراص خليضرى لبندراكومد جنا تذكره وكونان و فارك سروحره دانيز خلازصت لبندي وي كوييند وازائجنت كرميدار وا ورامردي زرك مشك فزدكآ زا وركونيد داشتها ندبير فلتين نبيونك آب شدو قررمقد ارتسوى كلان كومتعارف دمار مااسيا شدومجها بشرع بحاوي كفيلونس فلته ووست ونحاوم ، ورطاعا قیصد دمیت و رسم در مروس شرعی حیاصه شیرت به مهت داین مرسلها مراضا هی وا مادام مدیت کرجون ب قلیم باشد ما فقادن نجار ليتغيرنه والآا كذروا مالم مدمنجاست الربول وغائط سيلان كننده باشد يخبز مكروا مذكراً كذا مذعوصها باشد كأو درواه كريهت وخوسكبنت كدوركتب شاهيكة دادة يهما كبخس حوبي فتدرفته مقدار قلته يشود ماك كمريو و ومارمع وليند كمازا والسيكم شود بارتخوم يسكر د دكوما قلته يرازوا شافيا شروخا ص ا بو دا ؤد والنم من ی والنسائی والداری وابن ماجه وی اخری بی دا ؤد دورد ی در کران داؤ دلانخ ناکه دم فانه لا بیخه و دم منابق ا مها ريضها ان خلاف ست وصاحب شوالسعا دة كويد مم بي سكونيد كاين حديث مي نيدكاين حديث صحيب وا كارام حديث زا درمضفات خود دكركر د وامذانة جاين جديث درجو منت وعي م في المطر من من المنوخ نجار في منه وازا والع مد برجين است كفته كارج بيث ابت تشده است الأرسول خدم سايد عليه سلو فقر الذكر وي فعالف مجاع معالم لازنخ درجاه ذنه فراقره ويسراع بالرارز وزير كشيدن تمائيآت واليج ضورصحاربو ووسحا سراني كرزد والدعا وكغتانة بمحتبط زفزيق وارتقد رآت ويحذكمه وزخره جدم تة ابن منت وطوا ويكازًا مُؤمِّد بعضريت كغيرُ حديث قلته إكروصحة بهت ويكر بإعما بلان كرديم زحت كزغر مشرك على جينب رمعن و و ورو ليضحاب طوامآلنت كأتب بلدوننكروه ومهيب ييزو بهيرجال خواه رواديا شديا ايتا ده كم باشد ما بسار وخواه تغير بعد زمك فبو ت ميا الدُرُ اربعه درمقدار قليا ولزُ زواً ما م الك آنچة تعنّرنا مدلو ه وربيح وطعرو كينتريهت وآنج تغيرا يد قليل بيرق جيم به رتغيروعدم تغيراميعار قلت وكثرت يروم وحكمة ازان باث وظير وزدا مام وحدف واصحاك وكاكراك نقدره وكهجذبا نبدانا خرامي واربهم حداكمزود نر ومعيض مغيل ونزومعيض وضو وزو ت عانب لربت وضوئك والاكمند وتحقيق لأمل سعب المنحف دى قال كفت وبل كفترشد ما وسول العدا من خصا من مع وجساعد أيا وصور أزيم الآب ن جاء كرنام وبيضا واست بضم بي موصده وضاعم ومشهور سوسكون فروره المخاريخ وجرفه والمحالك والمانونسود هي به يوملغي ونيها المحيض وحالَ كاتبجابي مت كرانداخة مثيَّو در دجيض كميطاو فترياح عضريكم ورو *ی کوشهای کان* واکنهٔ می وانداخته بنو دنتر بنتهٔ وزن *وستگونا و بی به و مادا پیایت و خا*ل دنسول الله *یسر که نتیجنم چوا* صلح البه و مسلم از الملاطه کو شی بدرشیدان طال شید نیدوندوان اوراخری زیار بساروشیروار بهت در قایندکایجاه و را نوقت جاری بود ورا بهی باطه داشته شرحهی روان کوچه و و در و منود نود*که آب وی تجربی شفصل گذود فا وپرود دیعض وا بات ازمشا تخخ خرب ع جاچشر واره کارت جار نبی و این او داود و او داود وا لنسیا یع ویمن* ابهوروف لسال دحل دسول مدير سيرد عنم فيدارا صل المدعل بدوسل ففال بركنت أمرد با دسول العدافا فركك لير مرتك الدويثوي دريادا ب بوض سرب دراكويا استعادا ثيان ترضي وريادا ناشي زفتخ صيص وازكر مدُوا نُوَلْنَا مِنَ السَّمْ أَعِمْ الْعُطَهُ وَوَا يَامَا بِعَنْ وَلَيْ سِيَّمَا بِي أُورادُوهُ الْعُنْ الْعَلْمُ الْعُرِيمُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهُ اللَّ وسول مديركمت يغرض اصل الدعل ومعلم ورماج وارتض آب ورمار هوا لطهه وماؤه ورما ماكند واستآب ي والحا مبدف وطال ستؤدمرو ا دماد ما هی ته که اورا دیجه میکنند و میزیج کی در در در بیجه این میمین کارکردن ورآ ور دن واست از آب واکمز در آسبرده بندم بین حلال ملیت و تحقیق فی در آماب صید و فبائخ سايما نشاءا ددواه مالك والتؤمل مى والوداؤدوا لىنسابى والن ماجة واللادمى وعن ابي ذيبرعن عبدا للدبن مسا لمدفيال لدابوز ميفو وم كدارنا بعارب ومولائ روجيث ست ومجارى وتضعيف كرده أزعي الدين عود رضا بدعندروايت سكندكم أتخضرت جلل عليه والكفت واولا لبلذا يحي ووشبع فكان شبى بست كعبنيا ن وحضت دسالت فالعدعد ومراكم أرد وحدث أرد وراثيان وكان خواندوا ثيان بقوم و والكتاب والمتعققة ندر خاكارين قصيغلوق وآع غطيم ت سرانحضرت صال مدعليه وسلمات غواسة راجي منواب معو دحا خربود ومعهره بهنو دواشت به آمخضرتان وي برسيدها في داولك

حيزيت ديمطونوفال فلتغلب كمنتابي عودكتر ببنديت ويرطرنهن فال كمنتآخفت بموه طبيد وماعطهو دمينيت فراي كالباك كنده بروا الثدوجي ضوبي سبد وواها وداؤد ردايت كداين حديث راس تغدارا بوداؤلو وزادا حصله والمزماني واحدو ترمذني زرايت كرد مدر فوضا مندب ومزكر وأتخفت صلى رعايوسل دور مطهره بودوفال لمزملتك بو زمار مجمهل وترمزي دين حديث طعر كرده بجت كلابوزيدكر وايت ومازابن سعوداً ورده مدرد بي تحبول بت وكغتاندكا بوزييه ولايل ت وصوى نبداذا بي سعودر وايت كرده وازو ما د واره روايت كرده صديث وي ميسيت و بجاري ورا درضغها آور ده وحاكم نيريضعف وي كاكرده وكفته اندكه وي اجرايا وبعفرا بواره دائريقنعيف وده اندود دمدابي كفتهت وصيعن علفانع تتعب العدبن مسعود فال يصبت رسيه است دملتم بن صيركها بعن شهراً ية اندكها والاوي المريب بدندو وواشلاله العبد الدين سعود درراه وركشه فاستفرانيني ازكر داب كردا زام بعود ككفت الب لمروح فابئ سعود درين يبنيدار ندوجندر وزكمذارند نائسرني زوحي حباكرد د وتيرى سيراكندوا يتاب رتعابي ووخور نمنذ ترختلف فيارت وحنيتيا كآخا لص فاقدنثو وحائز دارند وباوح و تنبيذ نرذايثان تيم جائز نبرواس حديث ابورندرا كهازار مع عوذروا مغ ميكنه وزوتحقية وتالا مالوعنيفاست وحهالت اويان حدث ده وجنبتی پویستاست دحوانی خفرت مبعوت خی شعول شدار می معد درا در مکی انتیانه و دانر مکرد در می شید و فرمو دانره سرون فرود و انکرکفت و می دراب وروار وسابرنو ده معنى در وقت مكالم ومنعا وُضياحِ جا ضنو وه ما در وقت بيرون كرن تخفت صلاحه المدام منودم و دراً وزشب بيريت موخود بينجا دراز بست درشرح بسطامتو مة توريت والدعرو يعز كليث وبنت كعب من مالك وكانت مخت ابن إلى قفا ده وروايتا متاز كبشا بضار رنبت وكوف وسكوج وحره وخركع ماهي حاربت وقصه وي درخلف انغوؤه بوك شهوريت وبولي بخركعت ن بيراتي ماده ارتفاده منرصيا بمشهوريت كاورا فارس سوال يصلى بدعليه وسلمونيد وارجل كفته وككشيدانيز بان ما هنامه في منط عليها وايت ميكندكية كواروت ده دراً مدروي مني كنية فسكيت لد وضوء س ختابت راي وقاده آب ضورا وطرفي ووش نطمت لتركره فخاءت هوه فمنتم ب مند برآ مركز كرنوندازان كراجي صونها ده بو د فاصغیلها الاناء سرمانه و کيجردانيدانونيا ده راي كرينظرت با . د حتی مترمت م*ا کویخور داریآ*ت افالت کلیشد فرآنی افظوا لبد کمنت کشیس پیدار و قاده که نظار میکنیمان می کار و می تع ب و**منونها ده بو دبخور د فضال سیرکفت**انه و ما تنجیب ما امنیدا حی آماعب داری درخترا دمن رعادت و ب*کرخیا طیار از درا* ده و میشرسته نیوانندا کرچه دروالعتین با بالندواخوت اسلامخو وباقتيت فحالمت ففلت نعمكت كسبت بركعتم لأته يحجب وارطزان ففال المديس لاالعدب كفت الزقاده مدرسك يبغي فواصل لالدعلب وم بدرا فانداخاتي بديدكره ووتركه وميزعن بايدونيت جزنز جوانده اندبغي لييدي لفامن الطواعبن علبكم اوالطوافات بررتعيكررا زطوا فكمن ندكان وكروشما ترايدكان بهت اكرزاستا زطوا فيرابت كدموني كوربهت وأكرا وه استاز طوافات است لدموليا فأست بسركارا وبرنيث كراوي نباشد ملايفط اتتحضف باشدهما بديولديوسا ونوانه كرابئ كمك بودكه أتخضرت ولابدعليوسام البطوا فيرخرمو ويام البطوا فات وطوف صيغه بالغهمت كافادت غليوكثرت كيندو مراوآمنت كجوجي كاح شابيا دسكرد والرحكهنجاب البسرخ رده ادكينم وربهج وشقت افيتد نبار آن خصت كرديم بالرد آمنت كدوره المكرد شماميكر و دخا كدما للان ومحاجان كرد مدبس سات ومهراني ووفي م ؛ شدر به رتقد برباعث بساعجه مساكل مروز دا ما موضیفه وربه و مکروه استاكات مكريا فيرة نشو د وخوکند آن و تيم مکند داكر با چو دآب باک و موکند جاز بو د وليكر بمروه وز دايي ديم ف شآنت کردرصدت دکریپره دا ارتباع نوانده وسورباع نجسرت ولیکرجدت آنهام لططا فدایجر دنجاست دا کمایپت و وا ه ما لمک المجا فمث وادُون صالبود منارمه في كدازكها رمّا بعدابت وازمولا ما نصار وبعض كفته اندمولا مي بوقيا دهُ انصاري بوداز ما درخو در وايت بمبكذ كمرز في كرازا وكنّه هُ ما دراً بود وراه و دراو دا با برسد که طعام شهوارت مشتق زبرس که مغه کونته بینت است و معنی کل شد بدنی آمده نرد حاتشه رضی دینها فیا لت کفت ما دروی که برسیر برده بود فوجی مصلى بيرا فتم عائشه أكفازمكند فاشادت الحان ضعبها برمربت بازمؤ دبجات من كرتبرتسيرا وازيجامعلوم ثيو وكه ماندايل نا زیران تباه نکرد د و دیعیض روا بات فقه کمره است که شارت مغیر پیفید نما زاست واین حدث رخلاف کنت دسفر دماریا کلام ست با م*ض کنیر مخ*اعت منهاب وزردياره اذان مرسيفلا المضرفت عاششة من صلوها بسركا وركشت وفانع شدعائة إزمازخ واكلت من جبث اكلت الموه خرد وربة الزيما كرحورده بودكريكوياس يعخب كردويرسيدفطا لتبان وسول احديركنت فائتد برتندكي ينيرخ إصلا إعدعليد وسلم فحال خالبسب ببخسر كغة استكركره بدينيت وسرخورده اوديد الفاص لطوافين علب كمدرت كي كرداز ما كروندكانند بركردش وكعنت ابى دآنبت وسول للا مردسكين يده ايغيرض لاصل اعتلبه لمها وموردة بى كراق مياندازكر و واه الوداؤد وعن جابوفال سئل ومول للاكنت ماريب، وتدخر في اصلى الدعل والم لمت المعراكا وخُركيماً بي كُرزاً وه وبا في كُرزشه اندول ن فال نعم وموداري وض كمبيرو بها افضلت المسبباع كلها وبآخيها في كذاشة اندوزيكان

نيرمه درندكان وواونئ مشىء السسنية دازيجامعهم كيردوكر ورساع باك باشرچا كذمزب شاخيهت ونزه ماسودمباغ تيخيرمت ذياكا كاتوارسيانهم وكمخربت ونميب ا مام احد بنرصين بالقلافي كدوره وايات ستزدا صهاباه واحاديثي كه درطهارت آن كمره درصحت كناسخي بهت والاصحت برسندم ادحوصها وغديرنا مي فررك والهداو د كه درميامانها خاكهها بدوار وزيده على تعمره وباشندلازم آيدكه وركلب نزياك باشده بإي جانب يجكه نرفة فائده ومجيط كفايت كاكرشك عضوان في يجائدا وراكم يواكر درجال عضايتك بيد يمزود واكربط بقزله وملاعبت كميب ديليدكر دوميروى درحاكت صنب مرتدان كمرد فقط ووروندانها مي وي مطوب منيت وورحالت داير ببهام يكرز وآنها رطب مكذا قال الشن وعزام هاني فالت اغدنسل دسول العصلى للدعليد وسيلم هووم بموفذ روايت ستاذام انينت بيطالب مروفاخ تبودوور بعفر في أندما كالسلا ا وَ د و در ما ل فنخ د واین کیندا زوی علی وابر عیاس مجاغ کزر زابعی بی قی ماند تا معدان منسین و رز ما ن معاوید ککفت عندا کرد آنحفرت صلی دیگیرس و میزین بنت حارث که ازامیا المؤسن يت صفعة فيها امرًا لعصب لي كدور كائه كلان و وكدور ومئ رو تعييه خميرو و وكفته اندكه كمر أرمني ودقعه وجب ارنبو دخيا كوتغيراً يدب كذا قال لثا وغة وزوا اكتيبا المرين داوصافنا بضبغطه رواصت مراعل وراد طع وي دريانت يروو واه النسائي وابن ماجه الفصل لتالث عن يجبي بن عبال وحن كال ان عمر رضار ميونيين خير جي عمر من العياص تحيي بيعيدان مركبارنا بعيره ، نه و نقه ورفيع لقدر و ژاپي رييامت حميد واطب بي والبعد يوضي ومشهور و دكمت كامليهن يجربرون آمددرسوادان كددرميان ليثان يجروبن كعاص يزود حنى ورووا حوضاً فاكرزو وآمدندريا لإي وضى هفا ل يخرو باصاحب فمحص هل فود حوضك المسبلع بركة تعروبنا بعاص المصاحب وحرآ بايرو دم كمينيه و در كم كن يخرد ن دروخ بو درند كان فغال عمر من الحضاب باصاحب المحين لا يخنبغا بيركنت البيكونيه عرابي حب ومغ خريده مادا بان معنى خردادن تو وخرندادن توراريهت نزد ما خائد فرمو د فا فا فر د على لمسبه اي و فر د عليا فا زيار ما فرودى آئيررورندكان ونو و دمين سافيان رماييني بياركا بي كي يُم وكاهي درندكان كي نيد خرر ندار دجياً كذور حديث اول زفص كا في كذشت و واه ما لك و وادر دن فال روايت رواين صدف الاك وزمادت كرواست رزين فقالت كزواد بعض الو واف في والعربايدة كردند بعض ويان در واعمر الخطاب اكركنت وابي مولانند وبدينتكين شنيده ام نيرنوادا صابابعه علبه وسلويغول كرسيفت مينورو ولهاما اخذت في طويفا مرساع ربهت غير كركوت ويركها خەدەنەشەندازىك دىمابىغى ھۆلنا طھو دەرىشى اس دېرىكەرى ئى ماندازىك بىرىنى رايى باستىياكىندە دۇشىدىن دىجانى دىكان دىسول اللىھ صليسهاد وسلم يستله فالعباض الني بين مكذ والمكرب فاردايت سازان عيد خدرى لاز اخضت صال دعلية مرسيده شدازات عومنها كميان كدو منياند مؤ د نها السباع والكلاب والمج زود مم أيندو درمي نيوزا ورندكان وسكا ويؤان عن الطهرمنها رسينداز طهارت كورلي زارج صاكراً ياطهارت حاصام شؤ ائةن فطال لها ما حلت فى بطولها ولناماً غبر سركعت كيونرت مرساع وكلاب حرر بهت تغيره اشتند درسكها ي و و ماراست يخيا في اندطهو و ما يكن ند ماستيرها ا بن ماجه وعن هم بن مخطا*ب رض بدع*نه فال لأ تغلشه لواما لماء المستمر *ما يا ونسيع كفت كغن كليند بآب كوم ندو والفا* فا فله بورت البحص *زراتيا* غراره ن آب كرم شدة يا فاب مآرد رجل و واه الدا وفطني بازي ساز عرض ميز آمده اما رفع ال جفت رسالت صلام عن زريده كذا فالواو و رُنزلاليتي ازعائشاً ورده كمفت كرم كردم رابي محدب صلى مديليسل أب وراقياً بسر ضود كمريج يماكي مهورث بصرابت بداه ابنغي في الملب والداوطني في الا واو وفي استروا بجال ز اس وروه كامنت غسل كمنيد بآئي كُررم في ماست ورافقاب كروي سيب ندبر صوك فنتركه دراسا بندايرلى مادث كذابان ووضاعا في ماكرده منيشو دارافيان حديث وثابت نشده أ پنیم *جلی مدعلی سام دریاب خارای در دریاب بن* قول بنتون رسیده و شافت<sub>ی</sub> زابند با در ده که رحال و یمقات ند کوار به یکه دروی فالله فاست و شیخه و ی محدوضیفا ووارفطني زطرتن كيا ورده ومندر ويخيل رامخير بنود واست واساعلم ديكريداكن قول عمرض مؤلف ورده مخصوص فعبل بهت و ورسفالسعادة كفية ورستعال تسكرم شده بأفتا صيني يحضده دايرتا عضل ووضو وخراكت ويوشده ماندكر تبقد رثبوت ما دا حنيا و و دامران خوابد بود ياز وعدم معارض انع ازان خيا كمرو بعض طهركا طبا ازال منع كرده ا مغتاند مآب منطه بوالنيا مسات فاست بيدي ضدطهارت وياكى يخبر منترجهم واكرن مديد وواصطلاح فعها بفتر بنديرتي يدوكم بشفي لمبد وتخبر تنه البهم يسمع وكم مكم مروواً مدونامات بلغظ ممترادر دن بتصدارا دُه أنواع واست كمتخاف استاح كام أن الفصل الاول عن البهري فرص بدينه فإلى في ل وسول للد صلى العد على الاول ا ذا شرب لکلب دن ناء احد که در را بخور وسک درا و ندی زشا فله خسله سبع موات برا مریشوری آن ورزا بفت برمنفؤ علیه وفت و وابذ لمسلم و در رويتي رساريا يخيل وكذف الطهودا فاءا حل كما فداولغ فبدا لكلب كندا بطف كارشما چراكي كزروسك واب فرف ودوي كرا في الحاف را وج الأاس سبرندكان ان بعسله سبع موات بشنر آن فرف ست بعن الوليهن بالهاب يختيري آرينيت بارشتن بكار من المراف بالوف بولو علي عنتا الثم محدتين ومدبب مثيلة ويهدابت الاامام وصنيفه كذر دوج كربائر نجاسات دارد دائخه درصت مراست محول ترسيا طاست مدوج بالكن درا تبدا بل سلام و دس ازا ن منوخ کشت داراعاته اککفت اوله طارب وایت سال است و در روایت بوداؤ داخ سرتی مده و در تریزی وله اجانوسی در دوایتی زو زادا صدر برایده و در روایتی زا مام احدثت ونبوند شتر بارتباك وعند فال فاما ع الجب كنت وبرره ابتا دائيتيني واعواج درنينان وكاكونيد ومع كونيدا وزنسي اكرما وعنورو واعلام كونيد فِهَا لَنْصَالْلَهِ عِيدَ بِهِ لِهِ أَنْ وَالِهِ النَّاسِ بِهِ مُنْتَاهِ وَالْمَرْدِمُ وَوَاقًا وَنَدُورُونَ *كُنُورُ فَكُورُ وَالْحُوالِمِينِ عَلَيْهِ وَالْمُعِيمِ وَالْعَالِمُ وَالْمُونُ وَالْمُومُ وَوَاقًا وَنَدُورُونَ كُنُونُونُ وَالْمُعِيمِ وَالْمُعِيمِ وَالْمُعْلِمِ وَالْمُعْلِمُ وَالْمُعْلِمِ وَالْمُؤْمِ وَالْمُؤْمِ* 

ويرب

Single State of the State of th

علبد وسلم وعود كذاريدا وداكر واكن روه ويغواعلى ولدسيرا ومن عاء وبريز برجاى والدولان أنساو فدنو وامن ماء ثك اوي تركم الأوم ويا ذفراه اين وقدري يبو و ذوب مكي مني شدو بعض كمشار كدر والبيتويد في من والمعلى كراك باشد و ذوب بغيرة وال زديك بري وربي احدرا و داري خيايشد و ثواب است كدير و دمغني ولوعظر ركيابت واوطبي شك خاتفا وخنهم ميسون زراكر راكنيزند والبرويد اكرده ننده أثلا دشواره يهنده وابرجه فتأتخفرت است ملا موجلي سلرك فعايت في ومراني ىبوت وسماحت ورقىشىرىت موصوفىاستەمھارراكىمىغا ئەونىدىل ئەمومون ساخت مقصە دىرغىپ دىخۇيھەس فى دىلغان بىلەر كەد روا **دالىنجار**ى دار **دلات دارد راک**رز مرب*اک سکرو د ریخه* آیب ریخاست کمژت وغله و *را کوغ*سا ایخاست و رشاز پاک ست کرمر جاچ کمرافی از حار و مدن و زمر بااز مه رزمن ميبا مدكمند وخاك زان برداشت ما ماك كرد وانتهى ومعلوم منيت كاصحاط ورحواسا برينن يحيفته مدوسر كيفتر بحد اتوفسي نما زکر ذمه میش زختک منندن تنا مدکر رخین آب بفعل رایم آن بوده با شدکه مانجاست به که رد د و بوی و رنگ ت والدعار وعن المن من من عند في ل بنها منح بط المسعد مع وسول للدكفت الدوانيا مي كواد و مردم عدما يعم خدا كامآراءا بي فطام بيول في المسعى لبران ادرول كذور سجد فطا ل صحاب وسول ه مسايا للدعار معلوم منيو وكزناول و درا فنادن باءوا ي كدر صديث سابق مكورشد زيان و دز ربت كرفيف ي بابث دففال وسول العدبير كعنت بغير خواص روالاورا دعوه مانيدا وراوار زرم تقديم زاى رراقطع كردن واكسر إوزرم نقطع شدن بول وبشك فبرآن و دربي غابت شفقت ومرباني دحما وكر يحت فودا دراسات م وشغفت وحكمت درنها زارام اعراني و دكمسي وداكوده شدو درقطع بول بروج مرا وار اجد لانصل لشيخ من هذا البول والفد در كفت تخفرت وداكا يرميحها لأينكت وأبي نزور فيزرا أزرول وبديحا انماهى للكوا معدوا لصلوه وفواه الفوآن مست مسامد كررائ كضرائ تعالى كردن ونماز كذاردن وقرآن نوانذن اوكحاقا ل رمسول المعتصل المعطيم ومسلم بإغبا كالعنقا بخضة المنطاه رجائ كوندك بخصص لفط آتنحت لادبها يا دنيت بمب كومار من لغوم وفرمود أخفرت ردى دانصار كدولو كي باردوريرد كرانجارول كردوات فجاء مل لومن ماء هن معلب برآور دا مزد داري الآب برسخت زاربول ه بري ميها راغة واكررزمذ دريثان كنذشن عرو درحدب بهداست دنسنيت عدد ومعبود دربض لننوفند معيزوا قعنددار رضايدة بنها في لت مشاً لمن في ويسول أن كنت سما منت إي كرصين كصحار بت وضائل منا قرب ياردار د والدُه عدا مدر الزبر يرسيد زن عغيط ادا ص لمرفغالت بركغتان بادسول مدادأ بسلعدمنا اذااصاب ثوهاالدم مراجبضد خرده كازداد يون برمدجائرا ولاخول ذوح وحد يمتط وفتجآ لايو في نصنع وكمند وكوزياك كندما ردانان ففال وسول لعدس كنت نميز اصلى العبيمايية وسلم إذا اصاب ثوب حالكن المدم مراجع يمن فحيف وصول هدكنت عائش ودمع ركيئ شنين ادجائه نيمض اصلح الهدعلب وصيله فيخيج الحالم خرت مى ودمن فن علب و عن الاسود وهام اسود بنريين قبر نخع را درزاد وانعنودوو بخال ابمنخعي تنا فكخفرت مادر بإفتروطفا مارمعدا ديده واذاكا رصحا تبدنده روايت كيدازد مخوا مرزا دوا واراسم وغراو بشنا دجوهمو بآورده وبودصائم اوقت موت وختم ميكرو دردوشيط ت سنداريع اوخس صبعين بها منحني تابع بكوفي تداست رغبا دا بل كوف وعلما بركي بردات مبكندارين عود وعام ازمهاره دوايت كرداذوى وبسيروغيومات نتصرون ميرين وابت يكند ابن روتابسي عن عائمت فالت كنت اترك المني من وثب رتسول لعد لمدداب كرداين صيف مهم مروايت اسودويها مازعائنه وبووا بدعلغه ذوا الاسودعن عاقمت مخوه وروات كرده مغروا أسودا زعائت وانتران وهبده و درين دوايتاين او في نيست كره مجصل حند بينه فازميكذار داخض ولآن وايرنها ديل بتسرنجاست من جائلية ب وروايتي زا حديث وزدشا في مشهوراز مزيث عدين على مرتب و ديوات أنسنت كمن أمر و ما دوريدايية و وسان خداست ب حكور كونم كريخ راست و دار فطني **هزفی نابهها مرصی در داند کردند در داند کرنشت پرسیده شدیغیم برخواصل میلایسلاد خنی کرمیرسدها مدایس فرمود کرآن بنار آب بینی ست و آسیلی که میشرک کفار میک** 

وخة الجني ديرا واحاديثات كه واردث ودعندان الدفوك ما مي تهيد الرسة بهت شدتا بلانا خرجت طهارت والكومندث مدكوف فرك جهت كال نظاف والشدر مراي والم جالب كدار بنها ف ظاريت و تمام ديد آنت كرمز اباشيا يخ جمع كرد واند چاكز در مدار حديث آورد ه است كرمنيه الثوب بينس لبول والغائط والمراه والمني واتني واكراثيان كو يمزاص ونينز وستان خداست طقركة وليستداست نيرما وتوافرندن وشان فدست وحون بابغاق بخرست ونزكامي ماكيا زميد يويداميكرد دخيا كأشياز حون ومني يخيا كلاصل ولا عضااست صل عادى خدا فيرست مبر كوزُ لو مُعالآن ماك است والمصيت ارع باس كه آور ده اند در صحت أين صديث سحن بت والرصيان مستور والمداعل وعن الم فليسان يسره دسكون ها و فترص د مدخوا بو كانتر بي صربت اسلام آور دوم بكرت بروم وت كرده مدني جمه انصاب و تابعيل وي وايت كرد ه امذا لها افت ما من كها روية استازام فديرو بآور دريين لادماورا بو وصعفه ولعرقا كالطعام ببزر وثيرخوا روكخور دواست مبنورطعام واللى دسول فعدآ ورونز بغير خواص لى الله على دوسلى في جوه لربن الم وزر آن برا درك درما ركثر بين خود فيا العلى فوجه براه الكرداكي ورما تِ آبِي لِنفصي ولدينسه لديس ليراً وقاء وشهرت زامنفي عليد بالأرب شاخ إنت كدرواص كم منو وطعام ك تنات دار دوحاجت بعسامنية وظالم بن صديث دلالت دار دران دبعض زشا فعدفرة كرده اندميان صبي وصبير كفايت نضير درا ول ت مذول في يهج عاعنا ميابدوما دبنضير درصرب نزدات عضالت ولمهنيا فأم عنى ات كدمها لغدد وسنا كذوافهت عموم ولأمل كدولالت والدوغسل ول ومنجاز طي وي نقل كرده كدر و نضاع سناصب ميني تيني آب زغي البدان ومفترون و درصيت آمده استازها نشر صلي يونها كدخر و المخضرت أور ونديس معل كرونو اتنفزت برزيات بروبهم يخيني و دريول صاين كفاية است و دربول صبيصب عصرمها بديس ورمرد وغيل بت وليكوير بول صبيمها لغة وماك دمينتيرت ووحوه فرق ميان صفح واست واظرديم أأنت كرباريا إناتلا واختلاط مثية از دخة الاستاب درايجاب شلومها لغددان برج وشفت است وعن عبالعد من عبام فالصمعت دسول المدصيا الإعلىدوسلر بفول اذا دبغ الاهاب فعل طهرون دباغت داده شيوم ستحتق كاكر شدو دماغت يرمتن يوم ، ٺ ن و در ما دکذات بر اماب مکر مره حیم مطلعا مشرار و ماغت یا معد کذا فی انقامیوس وشم ک**ینتد که ماس حلد میشر** ا لم*در انكراه مارت چرم*، ماغت ما بياست ما نفاق مرا ربع خواه ميتربو د ما مذبوح اكول للي**ر**بود ما غي**ر**ن لا الكربع بعن صحاك ما **ممدراً دراً ما من** . د پیرت خنیر روا دما زاه به شنی سه آدم از درت کامت و خزر سب ومحقفا لأشان برطهارت ندواحادث دربن مام شهواست وادناه بيهنودندوشا زميك فتندوسة بإزانه أورده كالتحذيت داشا مذبودا زعاج آورده اندكه بايخاط زمراسلام اسبليها وعلى بالداكلوم و ووستونيخ ميا زعاج وشهوم أتمنت كماج نام ذيدا وجلي بت وبعضازمي ثما أع لفتا تذكه نام حيان دكير بت دريا في كالراذ موخوانند و بعضا كومني كه نام لحاط المنطق والماط وعنك فالمضل فعلى مولاها المهموف البشافه وبهازا بمرزة ات كفت تص ق كرده شده جاراً أزاد كرده شده كدام المؤسنين بميذرا بود كبونفندي فنامك بسرم دهان المهرده وافعا دو بود فخوجه دسول الديه لذشت بالريطة مرده افرة ومني بطول سعليد وسلم في الصلا أخذيم العاجها بركن يَ تعذب بِي كُون يرثما بيت كن الف بعن المع المع يعيم المع المعاجمة المعاجم شديدمدان فطالوا الهفا مبلنة بر*رنفتنا بإخا يُميونا بن<sup>ن</sup>ا تبخ*و دمرد ه است وانتفاع ملاجسرام فطال فماح والحلها يسرفوه وأتحضرت توام والمطلق نتفاع مإن و درىبض ننخ وم منهم او تنديد را متفي هله وعن سوده ذوج المنبي وايت استأنسوده كوازاز واج طور في مغرب صلى المسعم سكها برناغت داديما وما ورامك نتيجيره كونسين جرم سايكرده شده نتم ما ذله نامله د ده *مردی کوسفندگ*را دانو د فعل بغنام مادشنا ، الأكشت شكك دريده شره شربيتيشين عجود تنديهن وواه البخادى للفصل الثابئ فامحادث المغض الإرزوا مإم أمين ميموز وزووع بسرع المطلوا معداندين عابره فضل عجباس فالت كافالحسب ويحلى دضي لا يعنهما لم له الله عليد وسلمونيا لعلى فومد كفت باردود ما حيس على تضي دك التضرت من لكدرجا بُديون وي فظلت البسر فوما واعطي ا ذاوك بايسكورك كفتر مرايش طارا وبره ملازارخو والصني لعنسياني أكذبشي آزافا لانما بعنسال من ولالان كفت مخترت شدينيث وجار كواز بول في ومبغيهن ولىالمذكول شيره يثودآب دمل برترح بيرص ورصريتام قيرم عدم ثرواه احدى وافذوا وراف والمتحدوق ووامذ لايى واقحد والتشا عن البي وأمر است درروايتي واؤد ونسائ لازابي بيغيته يرصي كوانهم كها دم أتخفت بود فالكنت نبغسل من فول مجار مبذوم ومن من ول الغاوم شه يوثودا زبل بيرك شيخاره ابتدوطعام تخدده مايتدوعن أبهو موفال فال دصول اهدصلي المسعليد وسلم أواوطى أحاكم ونا اللاذي جون بي يركند كازنتما ما يوشيخ دلبيدي ماوا ذي داص ليغت بفيري كروه است كمطيع ازان فرت كرد واطلاقا وربيقذ و وأت برانيخ بتاست فان كالمنزل بالمطابق بس درستیکوالیدن بخاک مراده ایاکنند واست اگرچنهای با شدکه معدار بی به کردن در بری کدنشه است در دنجانست خشک است کی خیری دارنجانست بعل خشایس لككود آبطا وعلمار لمب ولكف كوفتكرد و مرسب المعظودا ومحلين است وزدا بويسف وشاضى درقول قديم وادعام تربهت واز وطب نيد الك في يكرود وايشال كاليو

بر ارص مد

كامر بني دسيرور فع جريح است وزوايشاً فكراد بخاست ومجمع استاماد رغيرو مجمع الموار ومرغل واجب است وقرد نشتى يصديث وآما ويلى كركرد است وكفير كدر ادبودن ترا مطراكنت كذمتحان سيكنه كاست دامعد والزان بروداثراك برسداد واكدو آليدوسي ويسيكندن ميل وداييني وادبطهارت ورخ جازصل فين المرامهارت ورحق دخول مسجدو وفلى فااست زيراكه طوارت دينجام شوابت كرج واحب بنيت وايرنا وبل مالانعد بمنيت مجب خلام عمارت حديث ومامي دراداست كرنجا منين يسكري ومتلوث كردومان الاستار الآنت كيوم بلوث نباشد و درصورت تلوث غيره البساست الجماع دواه الوحاقحه ولابن ماجه فمعناه روايت كرواين مديكا مرواب طباي بعن المنطود كركورده وعن إحصاله فالترفعا المراة وروابت استازا م المرضي ويها كركه نتاوداز من دمازميكم زوامرجا بُخود را والمستريط المحاز الفياندور اوميوم درجام ليد بغراه را بوجر إكيم وبتويم ما يجنم فالت كفتام علبدوسلم بطهوه ما بعل اكسيرواندا ورايخرى كرمعداد رفتر ورمكان قدر است بين عداد آن كدور عالم كيك را دمروى فلك همالبته ممل رفتر ما يسبى بايدكر دواجها منفقدات كمعاميون ببيدكر ودباك تسود مكرث تستان بخلاف نعله وضعا ترطب ابدفي بخفوا امما من وريف علوم د وواد مالك واحدوا لذمن والوداؤد واللادي فالاو نشاندا بوداؤد ودارى كرالموأة ام ولدلا بواهيم بن عبدا أوحن بنعوف أن كريسداذا لمرابئ سارداام ولأرت مارتهب من عبداً رحمن رعوف ابس للأوجو ناشدواين صدين مطعون كردد وعن لمفلام ابن معين بكرب بكراص است معدود درابل شام زول كرديم صلو فودآور ده را بخضرت أزكنذه روايت سيك الأتخض وانصحار وروايت كندازوم بمعلى زابعيريت بالثام سنرتيع وثاير فالهن يسول هدكمت نهى كرداست يتميضوا صلي العدعلية وسارع والبسر جلودالمد ار پونتیدن پوستهای در مد کان خانر تومکنگ و ماندکان **دا لرکو** متعلمها واز سوارشدن مرکن پوستها مرا دکتار نید آنی نهااست و مرزز ونشد تربر آنهااست یا برز مران یا خترج سادی ارون وعلت ننها كفة اندكة كان رسيت حباران و داب تكابل ت بسرة في زيرت وبرقول كسي يسكور ميوسك ماييخس بت وباك منكرد و مدباغت بهريخ بين ميزميوا ندشه الى وعزل إلى لملي بنتيم بن اسامد عن المبدع في النبي الماسعة عليدوس المؤلفي عن حلود السياع روايت استاد الاللي كما عامران اتبن عييزلي مت دازنعات ابعين وبدراداسا مارضحا ابت طالرك أدرادا والمدير اتنا شد دا دالمليرفا رسى ديرنزست ابعي فه كراتم خفرت منع كردا زيرت *ەرندكان دواھاً حمل وابودا قُدُوالْ*نسانى *ەنى نىل نىبودىيلەن باستىسەن ئەشەق دوباتا* نەوزاڭا لىل دىچى ق منصوص فواش كروروغن لبيليدا فدكوه تنن صلود السباع وروات استارا إلىدركروي مكروه واستاست بهاي ويهاي ورندكان اوابع بسبا ولمدارست يعض قیدکرده *اندکدم ادبیش ا*د دباغت است که بهت نجاست که که وه و حرام د استارت د درنستخاصا دینجا بیاض*اس*ت د درجاشیه نوشته ندکرروا ه از مدنمی فی کتاب الله اس جدروات كرداين ورثار مذى وسندوى سره وقولى وعن عبل المندع بمضمين وكان الماس مت كدريا قدرنان سعادت نشا أيحضرت داوته روات واخلاف مت ورمجت وي صيح آنت كه آمين فال افا فاكناب دسول المدينة مرارات مير خراصد البدعليد وسلم إن لانفعوام! لمد رسودمنذ نسويدازخود روه ماهاب ولاعصب ربوبت وتذيى دوامالني مذى والجداؤ دوا لنسأتى دابن ماجد اين صينه واشال تتهك عضى المرايب ا ، المحارت كعطيبته داطام رندارندا كورد يوغ باشر دصحت حاديث وار ده درلها رنيا قط كلند وبعضا ذانيان كالزام عت آنها ميكندعهم وآنزا كرومو ده است مختمت ر بن فرود ما دروله و مرا در برخصت کرده بو دم شما را در طور میه وی ساید شما داکتار باداند وشهوركيثبر آبنيا دت ركبار ومساتده كعرام ازمته كالواست نم وخرجا كركذنت ومبودا أراز فربها ماطهم ومحققه إبنا فالزيب يطاب مدكرط مقاومت آباها ديث منيتواندكرد ودميحبتا وزيخ ببت وسح آنت كدونما بعي خضرم بت والدعم ومؤلف معدادا يرجمه بث كدلالت دار دربجامت اب مبزاحا ديث ور دكولا منع تعلد والملن والدونعت كفت عائش كر تحضيت المركز وبطرق باحت رنفع كردن مجرمه اى متبه وفي كدد باغت دا ده شوندوا كرملا منظومت واذا ضاعت ولمير ز ندحور في دار دواله علم دواه ما لك والوداؤي وغرج من فالت وعلى النه صلى الله عليه دوسله وحال من قريم والمسترز كركمة رِ تخصرت جندروان وبشرك بجيج بن مشاه المهمشوالعياد ميك مندكون مندوره كداب الرود اندور درضامت بجبت كلانها وبها بسب ماسيدكي فيفال المورض بركهنت واثبازاه غرضا صلى للاعلى وسلم لواخلاخ الصافحها كالشبي يميزغند ثما يرستا ورافي لوا الهنامبث كنت زكا برتيام و درده است بوست اوراميك ليهنال دسولانس السعاب وسنام بهما الماء والمتوظ بركفت تخفرت كسكردان آزاآب ووظ بنخيا بركدوث مؤكر ويحت يأب بانددوا حكروا وداؤد وعن سلمة بنالمحبن بفرم وفتحائهم لمدرا بهومده مشدده وغالب رزبان محذان فتح است محابيك معدود درتجر ميريوا

بكندازه جريصري فيروى فالان وسول اعدمت كيغي فيامل سطيرو مم جاع في غرف فبؤك المدين بكركم ام يضي و بعانب شام والنغ فرات التخفرت استرديك نه على اصل مبت رابل خاز فا ذا وزمه معلمة برنا لا وشركة يحروه مثال لل عبر مطلب اليخفز آب اضالوا بهنت بالمستانية المسالة المامين المستانية واستأفال دباعها طهو دها فرمود انخفزت وباغت وأورئ وباكنه وادرات وواواحد والإدا ؤدا لغضل الثالث عناموا فمن بف عبد لإكاشها فالطيلة ت ادز فاز قبياع بالاشل بميهوليت ومعلم منيت حال وي كف كفغ بإ وسول العدان لمناطوع الى لمسجد مذف في بريسك اداراي ست بوي مجركنديده فعكب نغعل فامطوفا برحكو زاحتياط واخرار نيم والمنه والمربع فالت تفتأ أين فغال بركفت أتحضرت البس بعبل ها طوبن هي طبب منها أي منيت بعدازان والمكذه ماه وكيريوشترو باكروتر باخدازان فلف ملي كغنزات يهست فحال كفت آيئ وتصابوه عليه وسلوهان وجدان و برايريا وباك كدمعداز وي م كايدمقا بل بت ابرتا وكمكذه است بينازا بيا وكريوشترو باكروم الزواريا وكالمرور والماري والمرابع ارنجاشه پریسندراه پال کتم کی آن بنجاست باک میشوی خیا کمند درصدیث لبا به نبت المحایث و امرا کمینشت الآا که دین حدیث وکرنعلیر بی قربانیت و همال مرد و دارد و نیزمتر بیر طرخطا هرشیو د که نظم دوادليطرووا هابودا تؤرخونجعيدا للدبن مسعود رضادين فاكتنا فصلى ع دسول اللاكنتاب عودبودي كدنما زميكويم ببغيرض اصال سيمليه وسلموكا الموطع و و*ضيئدو يربعني مُضتيع عضوا باحامه ونعابرا الوده شدن جاشر درجاي سركردن ودي د*واه النهم لنڪ اين **برممون جري خشك زنجات خوام دو دکرتنعل** ت وعزاً بن عرب كاري خال كامنا لى كار كار تعبل و فلام في السير في ومان وصول الله تعتاب عمرو ودركان كريش مما دینهَ م ودفت پر دنددسب درز ۱ تنجیبخواصلیا بست لمبعد وسله فعلم خوابوشون شیع من ندلک برن و دراصی *کرمی بشید پیزیا آزابزجت*آن و وا دا اینجا پی این رتفدری ایسکان رنباشنه نبات که از در آیه باعداً ارد در آس منیحدیداز محرد درآمدن سال و کفته ندکهاین دراندای بسلام و درا باحتا صلیبه آیا آن وار دشدامتر کریم ساحدوتطریس و مطا تن دوآمدن كار صحوانات وساختن د؛ و در بندائاً الذيك في إمرار ونديمت بهان وعن ليواعفال فال دسول لله صلى المين وسلمالا بالسمول ما بوكل كجدروايتات ازابي *ما زب كصي* يمشه ويشة لغت ومروزيت باك بولآ يخينور وه مينو ولوثت وي وفخت و واجذ نجا بو و دررواي*ت جاراني* پن كيمه كال كغت الكاليمين و المجاه فلاجاس ببوليم خېر کوينور ده مينو دلوثت و بي سرمنيت بال جال وسکنگرد ه است نطا مراح چيديث کسيکها ما ست بطهارت بول لول الايخ بانده الك واحمد يعضان شا هغيه و آن فروالوچنيفه والجاديست منطق سخاست منطق أنجت تغارض أروشا يكذا ويانز دانياتن كنت دبسي تنظيم لارد وغالب تتحال ين كلودها بي ود دجائ بفيض كلم وكوا وأحدوا وأحدوا لالوفطني بل لمسيطل الحنبن الاسيموزه جازنت يسنت واجار وآمازشه ورفتا كمركة المستبعا وأفيا مذمره عي التكاليداية وتص*يح كرده ملم وإخفاط لدحد يتصبح الانخفير مبرا ومع كرده الدبعبغيان محد*ما الي أئزا بصالنبنا ودرلد شنانه وشومشره الإشاند فابرع بدالبغت مندائم يسيح كا زعلما بي لمضالا الآن كرده كدا في الموسيا للدنية وصريص كالمنتا كدويا فترمغتا د نفراد معا ورايض والمرابع المرابع خضيجا وكزني فتلهت يمحفرا آبا كيقبال مدار وسيموزه لازاكه اماري كمدروسي مدورجيراوارتت والاملوجني فكفسك فألمات مبهيمورة مآا كماته مراأمار مانسد وشأكي فعاب بعيلالن للمج مريرون رموزه خصت ت وغمية شده بالم يستاه و ماليكنية له مركز عقاد ندار وسيموزه رامته ع مها الاعقاد دار دئوسيكنداز جهتا خديمة اجرر باشدو درمام مب لدريه كفيلها مسيح رون رموزه خصت ت وغمية شده بالم يستاه و ماليكنية له مركز عقاد ندار وسيم و نادر وسيم المركز و ماليكني و م اختلاف ست كيسيزون برموزه فاضل تهت ياربني الأساويا بياشت بعفر بغيار أوسيررون فاضل ترهت ازدبل مدع ازروافص فرحوار جرك طعيم كنندران ومحار در معدلي مام ممد يعميان سيوام يزونم كفتاً مذهب بعض النت كيفساف نس سنارج ف ودن وتماصل مانته قوا كذرك نديج ميراد درروايتي لاامام همديرد وبراربت إزجت ورو وشرعت بهرد ووصاحب غواسعا دن كفتر كم مرامخويت مرا به خلیدرا نقف و دریهیچانی درسیج و نه دغسلاموره بوشیده بود کمانشیدتیا بای بینویدوار با رسینیو دیموره نوشید باسیکی نوشید میان میلیونی میان به میان میلیونی میان به میان میلیونی بیت ا الاولعن منتو بيرنين بعوه فتيداب معانى منمو درازارما إصارا بللونيه بالكنات تنات ولا دناه درزا أتنضياست ويدراوان معاديات وأنحفن اوراكمني وسر ساخة فال سنالت على بن البيطالب دض على المنع لى كنف رسيدم على أبيطاله الأسركرون مروز الدَكم آج بيت فطال حعل وسول للديركف على كرواند يغيم خداص العد سافور ودوشائ سروزمرسافراو بوماولبلالله فيمويه وزوك شب مرتميرا دواه مساوعن المغيرة بن شعبة الدع امترون ارمغيره بتعديسيا يمتهو إست دوج وارد برونيم غيراصلي المدعليد وساع وفرفوك كآدر غروات عضوا ست فاللغبوه فنو وصول المعطل المعلب وسلره بالغاقط برم بارآبدا نضرت عائب نضاج جائب ن فعلت معدا دا وه بسره استم آخنه زسّار اد رظر فی کارا داوه کوندوا داوه که کوندخردا زخره و درباب وضویحته معنی کارکاد فبالهغ بشرازه زباءاه فكما وجعبس بركاه كه بأزلنت آتحضرت ازجان جواا خلات اهو دفي على مباريد من الاروات آب رئية كرفتر بروه وستسبارك وي إزاداه وه وارتيجامعا وغميشوك استعانت بغيرروضوحارنت ونخصيص آن بالت مغروبه في ارد والدعام فعنسل بل به وويتحدد برمشت تنضت حمال معليسلم بردود ستخودا وينطخه ولاو علب تِ جبودا زنسته جب ماركريده و د وحرّ شده باشد ولمنع طائعي دار وقباً اكريب مدار د واسترم برياشا مل بهت خد هب مجه وربندكنبرذ ووارش منفودا فضاف كمراجب ذبزنك كمستسي بمباعا خرج مبا بدمن ختا بجبذب برري فأورد بردد ودستغود دارزرج بوالع الجبد عل منكب والمضجار برو دوش بارك خددا برجباسيتك داحادث دراودا قع شده است كرروى دئر رومي و و تنك و دواز سنجامعلى شو دكر تحضرت ما الدعلية وسلم عابدتك وشيد واست وليكم كونيد كازا ورخر ويكشيرف عنىل ذراعبد وسنت بردو فراع ودائم مسع بناصب فيترسح كردسوى بنيا نخود اكترامها رج مع مريداند وعلى العامد وسيكود بعاما زبري يس مرين والمت نت بمريخ كا يتقان درا فضوكذشت تماهو وبلان عضف ومغير ويرتيم شرم ودست رآور دم المشهر زالى خصرت لاففال دعهمنا فابئ دخلفهما طاهر تبن برضو دمنارو

وكمثرموزه الازلاكمن درا ورده امها بيالا درحالتي كم بإك المعني وشيده اما مهارا برطهارت و دينجا كلامي ت كردر شرح آزاذكر كرده ايم فنسي عليهمها بيرسيح ردر برد وموزه ثهر وكم ركت بعدان موارث المخضرة وسوار شدم من فانتهبنا الى المغوم برمنية تهديم ورسديم متوم وقد فاموا الى لصلوفه و ما تأريخ تا زياده بروزير باشار في الشار في المسارية و مربولية و مربو بودندكاكواكمان ادريث شمانماز كبذاريد ومبصلي بهمه وسكذار دغار نتجرم مني است كروعت لالوحن ويجوف وفل وكع مهم وكمعت وتبيش كذار ده بو ووي أقوم كما كعت لمرذ هب مبناخ رف *دُيْرِ*رْه د وآتخفرت بامت بشرّية فأوجى البدي*راث* بمعيه يس بركا وسلام داوا مام بانيا د آتخفرت وايتيا دم من يزيا وي وكعينا الركعيذ الني س مارا وكدار ده تودا مام باقوم خيا *تأخر مسبوق اس*ت ىلمرانىد وخص للسا فوثلثة ابام ولبا بهن وللمفهر بما ولبلذ بوير بادر فرصحابي متى ديم ونينع ست بضمون وفي فاروات *ت كەرىضت كردراي س*افرىشاروز دېرتىم ياكىشبارورا داىقىلھى فلىدىنىغىيە دەئى دىلىارت كردىپ يوشىد بەدەموزانى جېسىن غېلىھ ھا كەس*چ كەر*ات درومىزى م ذاين والمركرور واه الانزم في سنندره اين كرداين طريت راائرم أبائ لمئه وسرجه دوابن خوبمدد والعطيفي وردايت درايخ بدودا وقطي و فالالخطائي هوصحالا وكمغذات خطابي كدين جديث سيجيجة سنبادش بمكذا فحث المندعي انبجيزيت ورمنع يعنهم مروسيون وفنة وخدرا مرتبا بجطابي است وهن صفوان بن عبسال منتيمين مهمدوين تسائن وفد دوار وه غؤه وكرده وكفته لندائه بداريد بن عودازوي وايتارده فال كان دسول العصلى المدعلية وسلم فأمر فا ا دا كمنا سفوكفت ودائرة فت كرم ما ونهت خِها يُرْصِهِ مِعِ صاحب وركب جِمع لاك إن لا مغزج خفافنا كمه خوالله في البيه مركزات ميم وزناج ولااز وموزها بدلشيد ولكن من غانط وحول و يوخرون در وضور والأزغا أطوبول ونوترالى ميث تظ عدوه بست كلام يست كدرشرة رئبيان كردهايم دواه النومان والعشابئ وعن للغيرة بن شعبية فال وصَّات البي نت وضوسا زائديم لدىنى ئىراتىدىندەن ئىرنى دىرى ئىزۇدە مۇك دېڭ توكۈنسى ئالىلىنىغا داسىغادىن سىچىرداتىخىز تالايم دۆدۈلەرنىپ قدماست ئىرى ئادىرىن ئىرىنىدىن ئىرىنىدىن ئىرىنىدىن ئالىرى ئىرىنىڭ ئالىرى ئىرىنىڭ ئىرلىرى ئالىرى ئىرىنىڭ قىرماست ئاتىرى وواها بوداقؤد والتزمذى وابن ماجد وفال المزمانى وكفت زندى هذا حدبث معلول بن صيفه علول ته ودر وي سأب وعلاست كذادح المذرجة الجكفت ومثالت اماوز وعد ومحل مبني لبغادى عن مدن المحدب ويسدم بازرعد ألازكرار المئرد شاست ورسيم أبارئ الزين صين لرآيا محت دارو ففالالله بصبح عكه مورا ديروزن خوا دكه كان مجمولا بي غيره مدد وحرد تكرا كدر وايت كرده است ادرا توربن زيدا زرجا برجوة از كاتب غيرو تورسماع ندار دارزجا و دراكترطرق مغيرم طلق وفتشره است أتسح ئەسىچلى طابىھا بەھرىن جەپئاضطرا بىست دايىنى ازاساپ فادىد دەمىجتاس على الخفبن على طاهوها وبانغيق بتعايت ككت درم تحفزن لاكرمي ودبوزه ابطا برآنها دواه المؤمذى وابوداؤد وعندفال يوضأ النجع لمرؤمسيقلى ليحدمين وألنعلين وبززمغيواست ككفتك غيرومفوكر وأشخفت وسيحرد رجور ببرم نعلدج واواحد والمغيمان عي والو داؤد وابن مناجعة ده میشو د ما یا شنه فازآ جیموش ومون زکونیدو درشرح اسهماما زجو مهری ومطربه می ورده که می او او باید میشود ۱ لای موزه و درشرح تباب خرفی ه مثود بالاي موزه درملاد مارده ومسيريورق فعنكه وشيده شود موزه يالاويا باين هرد وربلهارت حأرشت زومحدوا بي يسف مطلقا وزوا ما ما وحنيفها كر نحذو محلد ونغل اشدخا كذراه رفة تنا محكريو دو البشتررساق التيرجا زنت والاز كأكنزم باشدخا كأمشي فبوزه دروني ميب كويا كربمه إن سيحكرده وبهجيز جازنت زدا مام ممدونزه بتهسه رجورب اكرچينغا باشد وارج حديث مجتاست بروي وروايت كرده شده است زعلى والمضعو د وامن رفالك وهمري لخطاب وخرابشان صني مدعنهم عزالمغبوغا وسيردسول المعصلى هدعليد وسلم على الخفبن روائيات ازنغر وكفت كرسي كرد تخفرن خينين ففلت بركفتم بطربي ستغام ما دسول العدمنيت والم تْدى بهوزه ارانى ل مل فت كىنسېت نورو دمى جاموش كد ده ام اكد نوامش كرد او مين خطاكرد كر درسېت كردن ساي بي دري فعل طب ده استدار ورد کارس عز وجل مربع بودهٔ ورده امر نفرار شن بابها راکو با اراج ایا را سکینیو سیموره دا دیدو حیال کردگی کوارت باتكه وكهغيوم رسيدا أماح كاره شدهاست ووجه عنار عبريا فلكشة دواوا حدوا ودأؤ دوعن على مناسخنا الدفأ لكمت المومنين على لوكان الدبن ما وأي كرم ودكارو بأردين بي وت عمل كان اسعل المخف القط كمسيح من علاه برايز وويايان وزه بترومزا وارترم كرون المالاي فأخت بره *هانبا* پاین ماخر دند ترتند و نطنط که دانسا شدو فل دایت دسول اند دخت دید منظر دار سطی می میاند و ساری میاند و مرد ماند با این ماخر دند ترتند و نطنط که دانسا شدو فل دایت دسول اند دخت دید منظر می از است می می می می می در می بغهربا لايمهوزه بالجعود والمابو وافحد والذادم معناه روات كرداين حيث اباين لنطابو داؤد و دارم صفرت زابعبارت دكي ورده وازيجامعا مرد دكهم حقاقا با

دارنجی اس دارنجی اس ص

ورمنا بأح شارع وقاس درار باطل بهت بالماليمتم ودرنت مغرفصدات و درشرع عارتاست از فصدكر دن خاك باك وسيحردن روى و دست مران نظير وقصالة سرائ عيديمتم امنت كروضح بخارلي زعائنه صديقه رضايه عينهاروايت كميكنت سرون مديم البغير خداص الدعليه وسلم دربعضان سفرا بوجي الوديم وسلوا بذات المجينس كرست كرونتن مرتبي فت ومود المضا رای ترآن و قوقت نود مدمروم و وی و در آن منرل<sup>آ</sup>ب نود و ماخو داب ماشندیس مذرز دا پر <sub>ارس</sub>ایی و کفته نی می کرد کرد عائشهٔ کاه داشته معیضرا و مردم رایس مالو کمروانج با ده بخاب رفته و دمير كفت مرابو كمركه في و دانستي توسيم يزو و مراه و ميرا و المرابي و كفت تنجير داخواستات كد كمويد وطعن كرد مرست خو و درسيكا في قا جهت خواب کرد و تی مخصرت براه بهن برخواست تخصرت و مبه یکرد رق به مرت دخاریا آن به ترابه کفت اسد رج صیر منیت این کوختین کرکت شما در دین می آن بو کمرجا کشیر سی من خراسد نشخ مربس بافتركره ن بدرا درسيب شرو درحدیث ديرآمره كه عائث معآریت کرفت فلا دو را از اسما بت ان برابس مُ کهشت قلاده به فرشا پنجيبرخدا مساويد عدير المبرس کرايس کا فت مردم را وقت مُذَا سر كمبزار درنمازي وضووشكايت برد مه بحضرت بدفرشا وخدا وندتعالي كتربتي تتم وليركفت اسيد بهضيع بالشيزاى خبرو يؤخداى تعالى اي عائشر يخداسوكند فوودنيا مرزاامري كرماخوش وارجي كزكم بجنيفه ومعاصيه ومالك ومحفوظ ونتحارا زغرب ثبا فتح يعبض المحارج بسرت وقول على مرضى والبرجري وسلج وسالم من عبداهند وبفيان لأرسى والمرعمان ومصار وما في من مشه وراهام حمد د قول قديم ثا فغري قرآ رغطاه كميول واوزاعي واسحاق برايه و يروا برالمنذر وابن خريمه وحراشا لخذاصجا ب هديت و درمبرد وجاب الحاديث نيز واقع شده حبا كذوركماب سايد ومخداً ميكوندكاحادث قوآل فأصح واقوى ت ونحيفة تتركناها ديث مرمه باول نريعي يخدواها ديث كلهر رندمه باناني أول ندوتما مراييجت درشر تيع نبياغ كركرده شدهاست والدعم المفصل الاولى عنها بفة رضي يخذفال فال وسول المدصلي مسعله وسلم فضلنا على لناسر شلث نووني دا ده شده ستارا درشرف وكامت بمردم كبشيتازه كدشته أندازا نبيا واسها منت ورفضيات جعلت صفوفا كصفوف الملاقكة كروانيده تدوات صعبا كادرمه كأخك الاذوان دنياز كاعت كرحها داست بالمفروخ وتبيطان شل صفوف اول دروب و دنو ما در بقطنه و مرّر مو در تول خداو مرتعالي كروموده بهت وَالصَّافات صَفَّا تَسِمُ مُلا مُوصِل وجعلت لنا الار**ض كلهامسي ا** را في زمن بمه زمين عديمه وضع سحود وتواند كدما دموسغ في شد كدمني ومها كرواند راى غاز وحدون جائز شد ماز نيمة كانها كو ما كانواسكيت ندواريخلاف **امرانيا** لناطهو دانداله يحدل لماء وكرداينده شدة ه فاك زميرا على إككنذه كدكماية ارتيمهت وهيكيا برآ إاد والم مسلودازين صين تضيط فياج يمه علوم و ومدب شافع وإحمدو طاقوى . وابته فا بي يوسفا مئيت و در روايتي ازا بويوسف واحمد مرر *يكينيت درستاس*ت فردا ما ما وحديفه و مالك ومحد واحمد در روايتي درستاست بهرچاز جنس و آن پرچه مالتش فلوارد و فرم زنر د د در به اشان صدت ما رست که درمیرنجاری ست نه وصلت بی الارنون سجرا وطه را دارض هریه شامل ست وعمل مرجدیت و به واحوط است نه در برجمل مجدیت صدیفه نیز ندنفه كومخصوص ترارات مغوت عمل من حديث مرك ووكداقل وبعض كفتا نذكرترت أحوس ترابينيت جةرت بزكان كيخة دروست دتراب ونحووا ما وزواميس كفته است كمه بمغي ست ونرروات لمغظزا لبشر واست جانكا وج نسنمه وغياو ورحدت على صلى مدينه روايت كرد والذكروحبل اتراب بي طهوداً لدا في فتح الباري ويدا نكيخه الص وفضآ لآخضرت صابيسيسيه وساركه آبي مماز ومحضوص است ازا نبيا سمابي درطا هرو باطر بجدو مشيما است مجع إنظالع خ آراذ كركرده اندوحيد بان درشرح فقاكرده وشده است والله اعلم ن فال كمنافئ سغوم المنبي على دوعليدو سلوكفت عران الصين كازشار يسجار وعاليقد ربت كال صاحب وَشَس بو دو ملائك روي لام ميدا دندرض *مدينو في* مادر مغرى باتخصرت صابعه صليف لميالينا مس مناز كمزاز مريره معني باست كردايشا زافلها انعننل پر بريا و كرينت و فاراع شيخضرت صابعه يوسلانها زا واهو و يصلح خلي لمعصل مع المفوم اكاء تخصرك صابعه عليه سلطابست بمروى وركوشه شسته كه ماز كروه است باقوم خفال ما منعك با فلان ان فضلي مع الفوم بسركمت آتخفت صابعية وسرصن كردترلاي فلادار ندار دن وقرم فال اصابلني جنامة ولا ماءكفت آمره ونع انت رسيده است مرضات ونسيتات كرملان أكم فأل كفت التحضرت صلى مدنطيه وسلم ملبك مالصعب رتوما دكه لازم كري صعيد را فافد ميكفنت زياكه وي بنده است زاوصة يستنى كال تد ومع فرفقها ندصعيد مبنى وي زمين بهت وغالباين دعالم بود براوتيم رابي وبهذابان كردته خضرت صلابه ويوسر كمينية تبميرا ملف علبدو عزعار فال جاء وجل المعجمون الخطاب رضاعتنب روايتاستان عاربن كرينتنا معردي نبزومير المرمني عرففال الخناج ملبت علم اصل لماء سركنت آمرو كروب شدم مرئافي آراجه كاركنزية تيم كنم لبه داب و درين حديث داعر ندكورمنيت وكوياع رضائعة عرفه كاركنون لندور جاب مسئله و كهتم ابي جاب درست باشدياز برعمار قعنياز سركز شبخود هل كردكه مدارج علوم كردكتيم بإي جاب كافي بهت و ربعه مرفق سادون أفي آمده است كوهم ومودلات ومعض شراح مسئله و كهتم ابي جاب درست باشدياز برعمار قعنيا زمركز شبخود هل كردكه مدارج علوم كردكتيم بإي جابت كافي بهت وربعه مرفق المربعة المرفق المربعة ال ده اندمینی چی بخدالما، واین مهبث سوریت از مروابن سعو دنیزموا قراوست ومیان به بسعو د واربه پیرسسراین نباطره رفته کونب دانیم مست و به وارس و وعموده و موخ نغذا ندكة وفن عموض إدرع فدمجست عدم يزكر فغنديو وكرورآن سفوو ووبيا واونيا مروله نداو وبعض وايات آمره اس رعمرك امانك كوافا كمنافح سفوافا وانت آيا بإدنداري يوديم درسفري وتوبعني روه وحبب بوديم فاما انت فلونصل فاما توكيم برخطا بي كذاره بهازرا وتوقف كموحي دران ككما انكهتم مرجات اكفات كندواهاا فافتمعكت وامام فلطيدم درخاك بقياس كزتيم درجات جون بجاج لم لبت تام مدن ابايدكر و وانكه در وان مجيد فرمو ده است محصوص بوضو فيامونو وازينجام علوم شو دكار صحار درزمان أتخصزتا جها دوا قوميث دورمح تبدلامت ميت اكرج صواب بمندوج ن عمل كرداجتها واعاده ميت بروي ولهذا أتخصرت صلاب علير سام ماردا و

۷ مروم می آ

ا ومنعوا

۷ این ا تعن لېت *ئادنىت برن ان ئا دُنا*ردم من فل كوت ولك للبنى *برۇ كردم ازاداى غر*صلى مەھلىرە سىلرفغا ل نماكان مېمنىپ كىمنىڭ تك كنماية مكندرًا بهجني فضوب لبني صلى المدعليد وسلم بسرر وأخفت رابيل و بالكرمراد مدان صورت تيم ست مبعنيد الادص برد وكغدست و دزمين ا ت ارتبائ غيف غارانها ماستوه وزشت نشود مدان دوي كدو كالمثرات ثم منع جا وجعد و كلبند بسترسير وبهرد وكفدست خود روي خو وراؤود ب وپشت دست حب را برست راست و در بعض روایات بوا واکده تبقدیم و در کونید و بعام ورتيم فضنيت كداقا لاشينح دواه البغادى ردايت كرداين حديث دانجارى ولمسلد ينحوه ومرسلورا مانداس كمده وخه لى*خان ئىنى يىبىلى بىلى بىلەن بىلەن بەدراكىرىزى بىر*د و د*ىر* وى خو درا و مرد وكفّ درت خو درا واين صديث دلالت دار د كه حررته واحد كفايت مكند درتم مخيا كورمب بعض مه بان صورت ضربهت بلاي تعليم ارونود آلي فراكذرون دست برزمانج نبريهت ومزكي مديرزم غلطيه وفيأ كواردعارر ض : تماناتیخهاصاسکیدو مبان تیم می وایت کرد عارتعا کیرد ایسخفن ن خرب را ولهند و رر وا بات دیکراز عار درسن آنی واو و و خرآن می مروش سومینه ...) خرب كفيالارض تمسيح ومبدوكفيه و اين طلاق هو داحما ل نبرتدين بيردار دا ما ذاكيفير ومسلخ مها بنزجه بياكست كم مقصود باليم يتما مير نازهبت کفایت کردن درتعلیضرب مدبیا فوکر دِاعیر تا دفعین دراحا دبیت مکر درجائی دمقصه د دکرتیم تما مربو د و بعض کمویند کدما د مکفیا نیجایدین ست دخیا کو کابی مینگورسکیند کون مروميدار ندشرة ورتعالى والستاوق والستاك وفأة فأفتطعوا أقبر بعصا الاف واكنندومرو بدوارند دورنباشد وكلام دبنيقام درشرج زيا دهربين وافعث ُىفِرِىتەلىرچ واقوىمىت والعداغلەر ھۆلجى كېچە بىلىمىم دىنتى خادىكەن ئايخانە بىللەادىڭ تىنالىمە ئەق نىرادەرت سعاويە فال مىردىت مالىنى كىنتا دېلىم ئىزنىتىن بىغىرصلىل مەھلىد وسىلموھومبول من كعنة حواب سلام راحني فام إلى حلى اوليا أكمايةا و يخضرت بجان ويواري فحنه دير كاو مدوبوا **صالحانت معه** بچون*ی د آبخفرت بود عادت ثریف بو دارج بی سر کیج دردست میبود یا بهما بغرزمراداست که خا د مان رسید<del>ه</del>ٔ* عناظور يمغني بهت وكاويدن ديوار راي كن و دكيغبار مي زديوار مرسي حيداكر يرشرط منيت ولهذا درصدت دكرازا والجركربيا يدؤك أن نبيت منم وضع مل درعلي لم يحيا د درستغود را برد بوار بمنسح و حجمه و خد واهبه برمسر کرد روی با رک و و دا و ذراعیر خود درا شرکه در اسلام برای در اسلام بهت و خود و درای و با این ال نزتت ومرامن بمكورك ماصب مصابح اين حدث ادرمحاخ وكركرده ولمراحب هدن ه ألر والبذين الصبيعين وينافتهما بي وأيت اوجيحين ولافت كناب لمجيراي وندوركما تبيع *بياض چيو*لكن ذكره في شهر السند ويك في كرره استآزام المنتدوشرة مندانطري شأفعي و فال وتستهت هندات مدينة حسن الفصل الثاني عن ا ذ و*رخ إسين* فال فال وسول العصل آنسعليد وسلم<u>ان السعيد للطبب وضوء للسلم يربثيك فال بالكنزمس ان به</u> وان ليميج لللاءعشر لرحه نامداً برافيضاده سال ددينجا مبالغه والكديهت ورطه ربينيال وتنه يران كفال خلف طارت مراك إجنا كزمذب باست نيضروري شروضي معد ورفيا كذمرب شاضي بهت و نئ دلصه افعة وفروع آن دفقة ذكور بهت فاخه او حدالماء فلمسه ولبشره درح ربايدات ابرما مدكرسا ندومرف كذارا الشرمخ درابع مغنى سيحهت ومادايجا وضاست وثربغتحة بشرومغنى ظاهرط ذومادا مدامهت فان خد لك خبي زنرا كمه مربتتكي جائزامت وليكوجنولولي وفضل مت ملكروصو وحرمت وتتم إصلاحا نرز ولفظ خيرا بنميعنى كما نيا است ننرمي آميرها كمذور قواحمته المرأض مائئ تخوه الى فؤلد عشرسنين وعنها موفال خرجنا في م امريم ورخرى فاصاب وحلامنا محربين سيمروي ااز وقيقا فاسكى فشجاد فئ والسبه يسرح احت كرداً بيسنك درتراً فلا ما مرتج وشرا كرو فيشأ ل اصحامد سر أيران وراهل بخل وندلى وخصد في للنهر إيما بدري بهضت وتيم فالواما بخدالك وخصد منتديايا فاوتمام يربئ ورضات وتيمروانت عالاً كذو قدرت دارى لِبَ واَمْ وحود است زوتو فنهم و ندايت عاءاز قول تي سجانه فكفه يخيد و فالماء كروجو د آب و قدرت ترقيصيل أن الغ استان وارتم موندات بِستعال وعدم تضرباً بنت فاغلنسل مي عن كرد آمزوهات سِر مرد فلما فلهمنا على البني بسركا وكدا فدوم أوّر ديم رينم يصلى المدعلبيدوس فال فيود فنلوه فنلهم الاركنت اورا كبشرا شازا ضراى تعالى وازيجامعلوم شدك كتوبمجار واسا وبسبب وأربهت ازابا حثيفت بعدازا كماضفا قلبي *صيّعة غاب باشّدا* لاستًا لوا اخاله يعجله اطِرسُون *المعارا وقتي كه ند استذكر را فا* مَا أشفاء العج لهنتوا كن مِن يت شفاه وورشُدن علت هجوَونا دافي ونا فهر ما أن وزسدن بوي كمرسول كردن ورسيدن وانايان اثما كان مجصبه ان منيم المنيت زارينيك كرنس بو دا وراكتم ميكرد و بعص لم سائو جنس له در فرست با قاندام خود ادرین حدث مرسمت بمع میان تیموشت یا قریدن دواه ا بو داوید و دوی ب ماجة عزعطاء بنابي دباح عزايز عبان وعزاب سبدالخد دى فالخوج دجلان فى سفرب ولات مند وورد ورمنى فخضوت الصلوة

ردآمدوقت نازولېس عهماماء دىن د د ابنان كې خېماصعب لاطېباب تصد د زخاك كردىين نې د ندفصلېاب كدېرد ندازخ وحبا الماع فى الوقت پېزند آئ وروقت غازيين يزوزون ياجي ووكآسا فيذفاعا واحدهاا لصلوخ وضوء برما ذكرها يذكه يؤمن وأرام وأربع والمرابخ وباذكروا يذدكري ثمامها وسول أعد *بِشَرِّدَنِهِ آن دوروز دِیغیبرخواص*لی اصبعلب وسلمف کوافیلک *برزگر دندیی قصر اخ*ناک لله ی لمربعب کینت *شخفیت آرکند را کردانی این از دا*ا ا فى وطرفه كرا وروين كرتقدرًا يا فتراكب يم كروى وجوانا قدال واما وه كرو به كم شريعيت بميريت واحزاً فلت **صلوفات** وراست زامازى كركوي وفال للذى و**خشا**و اعاد وكف تخضيت ككنتي اكه وضاكره وبازكر واليدازرا للعالا جرمه فيبن مرزاست اجو ثواب كل قو دو باريكيار با واي فوض شمير بجب عذر وبار ديكر كذار وال غاز نفل فرد والعقا واقور والملاقف روايت كردايي حديث داا برداؤ دو دارمي و روى للنسا وي مخوه وروايت كرون أنان كاندان بأخلاف دبع بناظا وفل ووى للاوتحتى وايتكون الأواوداؤدنز إوطاوس اركارتا بديب بطرت ارسال الفصل الثالث عن الجامجيدين المحادث فالصمد الجرما مدوسلومن تنحو ببرجه مثل زمانه ومعركي ميواندا وراميل نبتيج بروسيروان ومنهم وفناست مدينه فلفيد وجل وى كريمه إيواليما يرث مدكر روى صديث است و وكرك وه است خود والمفظ غائب بيان كرده است الأشاه في درروايت هو وازطري مسرح فسلم علم والمارس المنطقة والمارا والمنت الباط الحل الأراك ورواص ووالمن وجدوبل بدس هو ومروو دست خرد نم و دعلبدالس ألام ريح بهلام دا دا ورا ارج ديث برو وطريق الحتمل ست و درصوف سابق زاي ليميوم و درعين و دو درمين وايات درما ت الانظر وطرتين ماكت منفي عليد وعن عادين ما سورض الله كان يجد بشائعه عشيرا وروايت استاز عاركه وي حدث مكرد كصحار يعمع وسول المدوعال أغذينا ف ونديه فيرف اصلى الصعبد وسلموا لصعبد بخاك لصلوة الغير بابي فاربا ما وفضى واماكفهم الصعبديس بهاى ومتخذفاك المهمسيحا وحوهه مسحدة وأحدة بسرابيدندروسهائ فوديكا رالدن مني تزاز كردندفا كأدروض كمتدفه عافحا فضريوا مأهم المصع سهاج وتمارُ وسها دائعية المالمناكد من بطون أبله هيمها يكاطات دواه الوداؤدان صرف زعاره من دخرتر وصرت مذكور درفص اول ويظام درطر واحده وما وياش معلوث دولكردين هدث ماساك وآباطاكمه وخالبا فطرفوم مإالغا دكدابدى دآت بتم مغيد بغايت يامره وبديمامهل ستازغيرط ضطة ؤحميت تيم رقضو وحدام طلاع ربا البحضزت خيا كأدر صديث و ذراعيه علوم سكرد ووجهور نون رائد برلف درياب ما رعنا في كروغسل معدوغسل معدان عارمت وبعدار محامت ل ما كي دجائ شارء فاقتم وإلى لغسه في كارز فاكته يرجعه و مكرار زيا در عاص وبهرد وحدث والغتاية ك مرروز ويدونطونترازا كايمصلار ودعنيان كرد وكفته أندليترت سالغداو دربابيتها بعث تقاضام يكندكه حدثني دريجا ببصيح يجث معام باها دث نزافیة منشو د وفقها *ذرگر ده ا*مذونسل را بایرام و دیا نفاق سنون ستو د راها دیشه هی او از امراز مهتان دارگرد که در محامش مهکورساخته ا . د است داسی ننر ذکرکر د بعدازان ما نکراه کلاف است دعنا جمعهٔ براز متفوا بذرسنت و آ بخال كثيالاا ماموالك ومودمه جاءمنا ووالمحبة فليعتبه كركرما مدازتهانما زحيدرا بالدكيفه اكدو تصريح لفظ وجوب نزامه ه فيالكفت عنى الحمية والمباعل كالمسلوخ المحبروك فبالمراف روم الغيرت درستياب برام احادث دكركه درواز وضو وار دنه داست خاكزا زاحادیث كه در ماسا و آور و معلوم كرو والعنصا آلاد أمنت كيفسل إي فيا ومهويهت كريان لهارت مازمه بكزار دوب وزكندا مُركعنسل راي بقطنم ومكريم روز مهعد است ب احدكم و رفع لحد تنام ابحدري فالفال دس ونياوا داست ريرسلمان كيينيا كندفي كالم شورد دان دوزسرخ ورا وبدان ودراكدوري منت روز حركس يثمه ومدلوي بورست فليف لضارزول كردكوفرا مع كوندي وامعدودا والقصل لثابي عن مرفر بنتي يروض ميرين صنارو روايت كندازوج بمرى وابسرين وشعلت بالبصوسندتسع ومندرج وبناست وتس فالفال دسول لعدص بذكر يوض كمذر وزم عدفيها برما بنصلت وفعت يدإ مواص ضيله صلمارت دايام على كنت كرروين وكرانمذكندما بن ضعلت كدوروا بمخرم كالمات ونعمت وتيخضئت استاين درصذوات كريه ففوال ستنتبت بنير ومزاغكشل فالغسل افصنل وكيكين كمذبرين لوفاض رثهت ووا واحعد والوراقوح

والثيبة بحث والدشابي والدادى وعزابه وبوذرض فالفال وسول اعدصا الهدعليد وسلين خسل مشا فلبغنسل كبرشو يستدابرا ديرخركنه بنظافت احمال اما بت شائعتل وظن دواه ابن ملجه فرواب كروار عدار براجم و ذا دور الأكرده استاحل والنوم فدى والوداؤ وارياكومين وتتا وكسكر وارديست داياخا زه راكد دروي بيناست بايدكر وخوكند وكفتا بذك واجتمام بتعديع است وابره حبسار يامكم فاشد مراو ولدناز واس الائم مغيثا منيت وبعض كفتا إخرار ونشتريهت قربتاريت وقبتا طهارت ولاست وربر نقدر وصويحت مل واحب فب واحب نيت مخارز داكر على النت و درحام والاصل مي دكاسما متعدر وطابي كرصد تعنوله وادا وكررا بعدازموت ومي س زان ريسدا زاساك حاضورة عت كميري وزه وادم وامرو زُيحت برد بهت آماً واحداست برغ بل بم فرمو دندكه و احسانيت واذموطامي آد دكرار عربخهز ومكفعر كرد بسرراك مرمعد بن دمرا ت رو بجنل واحب اتنت ونزد بعض مروى وضو وبعيض كونتا ندكستي استضارا قلآ است كروصوكندوهم السعليدوسليكان بغاسل فادبع روايتكده النيض كأتضفت غسام وذواه مطابق وحسا استحاف زما احرمن الم ور وزجميه ومن المجاهدة وازخون كركون ومن عنسل المبت الاخراز خاب وجباست وروز يمعيدمن وازجامت ومنام يتستحب وازجم كردن برجم باشندجنا كاشارت بالكرد عرواه أبوطاؤه التماكك نظامل صديث غهوم كيودك أتحضت نبنغني حزديب اخسل يداد وازاع المكأ دمبغ كغتا مذمغ أتشنت كاغتقا دمسكردافت ل مهازان والمركر دمان وأتحضرت برزميت امدست وغسل راده ودرمبح شروح انصاحب ظهارتقل رده كواول وساستازعات ت واصحام ي نزر د واندوا را علم وعن فلس من ها صحابات قدوم آور در آخفت درو فدمتيرواسلام آور دريما بغطابي واؤدا مره كرفال قيس بطصم تمت رسول مصلى مدعليه وسلم أرمدالا سلام فامرني اليفنسل وكفتراند كالمرار ومثو داول بشها ديين معدازا رغيكل وادم د واجب وكعب يخا كذو منست رو يخدان احد يم منكرد و وي ترك ن وساحه كم كف مثل العنسا كمنته مبره رانجام مت كفرد به تمادا كرمكو زبودا فادشروع يتصنار وزم مركان النام مجيود بن بودنداك فردم شنت بندكان ومكازعينت مليسون المصوف موشيد ندحام فقروندران ومبلون غلي ظهورهم وكارسكر ذرربثيتا يخود وكان سبحرهم ضبيفاه بؤسر يخضرته بالسرطير واركر أرسكانان دران تكصفا وب ا**جای فرا دیمند بردستند** کن سی دورش نیزتن خارنا دا کونید کدایی زیباز ندفینه دسول اهدیس در کن پرنیم برخارم ورروزى رموعن الناس في ذلك الصوف وخي كرد مو دندمر دم آن نبينيا كروشيده بو ذيحتى كارت منهم روايح آذى منزلك بعضهم بعضا أأنذمني اثبان واي ايرسيرونديس يعضان يستان بعض افلما وحد وسول لفدس كامكر افت غرضا صلى المستعلب وسل فلك أواح آن وس برشد زخبا مهاى ثينيه لاوكفوا العبل وكفابت كره وشدند عاراكه آل شقت كمينيدنده وحبعث تسهم مربانيذ ربغي خباخ نندوه معبنت بيشقت ووبسع معملهم رين ن زختير كه كم توسعه درسي كردوم الغطاب و دبس از وي ثمان بي مفاريخ كان منه اوند هب معض للذي كان يوندي معضهم معضات العوفي ورفت مارنها بتنجيا بلاميكو ذلامعض ومع معض انءق دواه ابو حاق حدوه صل بيجابية كمنذراتها مامور بو دندبطرين وحوب بنبل مبلتي كه مذكورث روح والت منهن ويركز فيتهيث بانتها بملت جنا كمرطرف شدسهم وافوالغلوب برطوف أدن والمعتال والمعتب الموجب الموجه والمستان والمتراخ المعتال ومبط كفتا الركيف لم مركزها حبب نبود ومراد بوجب درعاى كرواتمت ماكسة ماكسة بالبست بين منى قول برع است كرع الهميشاس ودوبعلت مذكورسا بقا

کربای که ص

۲ بسبان من

خون

ورمات اكبدومها لغدود ببرازان كبدومها لغرفت لوصل سخباب فيها ندووها والاوهربت وبعضا زشراح ملائ صريح كرده اندوالعاملم ماصلح بصن فيغيث فالمتناه بني المافعا عاض الوادي مكونده ون المان كمذات مي وحض فراز الوارت و در شرع عبارت استان خوني كه از رهم آميز علت و ولادت و آميز معلت المورد المستحاض كونيدوا تخد معداز والادت الم خواند بالكر ويخيش به بنج معز آبده منسك علما لتي كذن رآن ماشد ونقيك إحص آبدن وكغذا ندكر حكت درساكرد وجعص ترمت ولدست بسرق ز مان كالمصروف ميارد و بجلت آلى غذرُ ولد دارن جب ست كرميغ في كردها طروحون مروق مي مدا مخد ما اخدا الفار الفاري المدين المساولة المرافع والما والمرافع والم بودوماين سبكم بت كدم فعض دواكر زمال وندوضعه و ماقيم مانديون صنى ندار دمرون كي بدوا فلسهرا وششر دوريا بفت روز كاكم إزماده وخاكظ لنديرون بيدها هاتدائي ضروردث مده است كام خركيت كموشارت كزار ورد كارتعالى مؤخران ومرار والأمره است كيخت كروشاده شدجين مزمان بني اسسوائل و وكعردا في م وند ونخلط متنت زمين فرتبا وخداني العضابي رزمان جرخ ومنه كروافي أزاار ورآمدن درساحد و دنطيتها برق وروايت كفتار تركيات ومركز وجدوث نيا فات بنياسي في مرائل بدار وكرنيات ومراسطه واد منست وحاكم وغراد اذائن عياس آورده كدانتدا يحض رجوا يود بعدازا قياد ن أزمبش هود كا نوا ذله اظهت الماذ في منت لنركه ودوندو في كي في مرد نن درميان شان لربوا كلوها و ينخور دنداً ان ولريج امعوض في البيوت وكم ور و دند زنان و رخاز و بنشینه بندوند الشان و منا الصحام الني صلح اله عليد وسلوا ليي بسريك بدند يا دان غير مزران جال و وكيتي مث ما المل ه برن العد نغالي بسرفرون دخانيقالي ديرودي ويهو داركيت ماكر و ديسًا لو فك عن المبين والآية "اَرَاتَت نغيْرَ أنكري رسندترا ويحيض فكل فقواً فذي كم وهاسايشا وي كما ري ات ترطيعا زّان فرته دار د وامذاميك رفائغنز لوا اليّشاء في ألحبيض مير كوشر رياززمان ومكسكونسدر نا ي ادرهاله حيض و**لانعز و هرج** ولالعدبركغث ينمه جذاصلى للعدعلب وساكم وتغروبان يوادا زعدم قرب دنان دحاله عيراصنعوا كانشيخ الما المتكاحركم ونان وجرارم حت ومحالت ونحالطت كوجاع وبلغ وللت المبهود يرسدان نجريو درافغا لواما ومل هدا الرجل يسركم تنديره تنخاط المرويقي الإخالفنا فبدك كبزار دازكاروباربا خزرا كآثريخالعنت كذبالادان جزيخباعا سبدل خبيزه وفتحيين مهلربن حصنبي مغبجاى محدوقيضا كدا بررتدكيه ويريندا فصفار ومغاسد وعلاوات مام حالت ونحالطت زمان ورهالت صفر خير خلاف امع فهن سرحاست ومصاحبت كنيز ارنان دريط و در بعض سنيز علام وللغطان فغني وحدوسول المدس كدمانعال حذوروي ارك بزيزاصا الاسعليد وسلوحتي ظننا ان فل وحل عليهما بنو دند فخيرجا بربرون مزرآن دوسحامي فاستغبليهم نحدنت صلامه ب*یلادسلم را*ن و د**صحا ب**ی کار جرف کفتیدوسو، ۱ در لمرفا دسرا فيت آغادها سرخ *رسا و تخفيت صل بدوليد وروايشان كري وطلب يشاك اخسطا* وعجا فمثثة بفهيئهما فالت كمنتأ خانسال فاوالنبي كغيثا تشودم وكيفرام كروم البغي صلى اعتصلبندو فِ فَأَسْرُوا مِيهِمْ مِينِيلِ أَا وَتَحْسِقِ لِي دِرْشُرَحُ كِرده شده الس ت كاست بهي ونمخالينيت وبيدتم كمراً كرخصي شد كه مضط نفيرخ وا زفيج توامدُ له د ووثوق د ېشته باشد يخو د ما مهت هن دا لانه دُکان مُجنع داسندانی وعائیکو مدکه بو داخفن کربرون کی ورد منزو د رااز سی سبوی کردرخانیم و مرده و معنکف وحال کم انخفی سختای که وجای كودا وافاحا قض وم جائص مبودم وازيجامعلى مشودكبرون آورد ويتكف بعض بضائخ وداازسي وازبت ومباشرت عضاب كمع ورسيب فالت كمنت اشرب وافل حائص وبه من انعائشات كفت ووم من كري وشيع آب ذكوزه باكار وحال اكنها تفخ فرا فاولعا لنبي بتيميادة آن السعلبدوسلوفيضع فاعلى موضع فى برمنياد أخفرت دبريمادا تودرارما بيهن فبشوب مؤشا زغايت مجتى دخات كمن واثت يو الغوف العن ويبودم كينوردم بدران كوشت الاستخان وافلحا عض دحال كنه جائض مي ودم وعرف منتيمين ومكون والم اروی وزده شده است نوافاولدا لبنی بعدزان میدادم آن سخوان ارسیم سطی است علیه و سلم فیضع خاد علی محضی فی برمیها ددم می و درا جاجی مین و در بنیا فیاکل کافت کویام مقد دیمانی ان مان مان می می به در در کوشت و زدن چرکامی است کوشتی کوشت کوشت و وام مسلم

عهافا لمتكان المبح سلى لسنعلب وسلم بلك في جي وافا حائض و وتخصرت كريمكرد دركنا در م العزيم العرب ومرج بني عاوك مرد وامره ا برميزان اصن تعالى استفرعله وعنها فالت فال لم للبني كنت ع*أشكنت البغير* جيلي السعلبه وسلمفا ولبني تخوف السيدر ووراداي من فروا أربح ما ي عبوسكون يم وراسجا دُمخ عاد مصيمان قدرك ككسس يكن منا زنوا مذكر و وكرفت في أرسى آنجيان بودكمان برون دست درازك ومكرد فغلت لحف ها تقض ك ودسى واكدم فغال بركغت المخفرنت دمت ودادما كافيت انتصفنك لبست في ملىك مدمشك حفز توميت در دمت تو وواه م مبكونه فالمتكان دسول العصلى السفليد وسلم يصلي في موطكفت بيوز واكفرت كما ذريك لاد درمرط كبيري سكوك كليم درا دا زصوت بانز بعضه دهلد باره ازآن كايررس ودى وباره ربخض وافاحاقص وحال كذب العرج معنف علبد دازيجا معلوم شودكهم عضائه مائض الاست جزم جروالا مارده جائدكه باره أروى رنجاست بود وماره رميم بي روانبو دا لفضل الثابي عن المهربيرة فا ل فال دسول الله صلى الله عليه موس لسكه مبامع فأضرا بازني ووثوض خاوحه باشديادست اجاع كندا ورادرجان بس أوكا هسنا بابايدكا بهزا ومنج دريح إواست ناسيب الثنازا وتحيق معنها بهزار <u>؞ؚۅڔۛۛڡؠٳؠٳ؈ۜٵۥ؈ؾٵؽ۬ڞ۬ڶڰڡٚۊۼٳٳڹڒڸۼڮؠ؈ڛڗۼڹؾ؇ۏۺ۫؞ؠؽڮۯؚۺۅ؞ۺ؞ۄٳٮٮڔؠڿڔڎٳؗۄٳڮڹ۠ۄٮۮؽۨڿٳڹ؈ٵڿڋۅٳڮؠ۠ۯؼ؈ڰڹ؈۪ڡ</u> فع بما بغول بغي كمهار كابريس مضديق كسراو دا ورخركوسكوم و احقادك كدوم وم ه *الكواكودا* الن مطروت متحلال تصديق لم شريع كفريمول مرطا بإست واكرنه انخير باست دما وكغ إصنت ومقصود تغليظ ارتها لغ وتسترير وست وكي خوارج مجركم ومر ش*ه کوخی*ت اتبال **در درا کرچله پایات دیاست البته محول برگفران بغت است از حت شرت خلاف د را ربی***ن ماع ریخب ب***رم و بهنیت حیعاتی گزانصرور ا<sup>ین</sup>** <u>ىنچا كۈمكومدانىتە ھىرىرى ئەندراتيان جنبيە دروىرىت نىغىترە يىخت تىرومنكرتات دارتان دۇر درغاپ شەتت</u> دين باشد وبالتحلال تخيرجزي كغوا زمها مدة اكرير ريك عيف بهند تكاستول وينسبه وكوا فعكفول مقور يت وفال المزملن*ي دلغة استزيزي ديقنيف بن حيث* لايغوف **ص**فل لمحل بث الأ<sup>لك</sup> **حكېم لا نوديين ايي تېږي ننين ابېهو موه نې ناسم پر چه رث دا کا زم که د وايت کرد ه است** زاازا رئېږه و د کازا مي **برره و کفنة است مني پر جدرث د انگرمول** ا يدواست مخاربه لين جديث الزجت اساد مسل والمهميج المجيمين مرح طريف ن مجالد مت نتى و در نوتب كغل و درمیان لاعتدال نشکریسه به ناس در کاشف کفته م ت كرطرىف م مجالد تونين كرده ار ت وتبو*كفاتِ ستانتا والمدوع وعن* عنا ذين جبل فال فلت روايت مست أزمعا وبرج ل كفت كفترها وسول عدما بعل لحي من اثر ت مرادز زن بن «رحاً دَيِّه وبي أضربت فال ما هوفي الا ذا د فرمو د أتخفرت علال م عن دلك فضل وإرمائي وون وبارايتا دوليزاف صل تربت ارتس كليميا دايوني شكعيام بهت واما تخضرت امون بهت الأن رواه رفين وخال ند استاده لبربغوي روايت كواير مديث مارزين وكفت مجي كنندكواسا واوقو بفيت وعن امن عباس فال وسول المعصل السعليدوس افاوق إليهل باهله وهي حائض وقئ كجاع كندره بالمئيز وورحالت حض فلننصد ف بنصف دبنا ويربار كرتصدين كتنصف ديار كزيجاب وياره زدكي رويه وتمل تندوبعض كمدنيا ركفته ومعض عتى وقبكفة وسيفركفة ورآغازخون دنيار ودرمايات يضف دنيار يا دينار درزمان خون وضف دنيار معدازا نقطاع وبعض *عَنْ قَيْفِتْطِيهِ كَفْتُكَارُوْنَ ذَكَ كَفَارَتْ الْمِنْ الْفَيْ وَالْمُحَالِقِي عَلَيْفِرِبِنَا نَوْوَاهُ الْمُحْدِدُوا لِلْحَادُ وَالْمُحَادِيِّ عَلَيْفِرِبِنَا نَدُواهُ الْمُحْدِدُوا لِلْعَادِيِّ وَاللَّادِي وَالْمَاحِدُ وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّادِي وَاللَّانِ عَلَيْهُ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهِ عَلَيْمُ وَاللَّهِ عَلَيْهُ وَلِللَّهِ عَلَيْهِ وَلِللَّهِ عَلَيْهُ وَلِللَّهِ عَلَيْهِ وَلِللَّهِ عَلَيْ* لمفال ذاكان دما آج فل بنارواذا كان صفوف صف دبنا دوبرا إبرعباس ستان يخض و ووقى كه إقيين ت وجوريابث دزر دكفارت ويضف دينارات وابهوافق في است كارنعض تقل كرده شده كدوراً فازخون دينار بست و دريا ما آن <u>ضعف واحتمال وارد كهيم دراً عازر ز</u>د واشدرواه المومذى وكفتات ككفارت نزداتيان غيرازا بيجاس *مده واين قول بعضارا بإعل*رست والمام مدواسياق ماين خغاركى ذرور دكارخود را وسيت كفارت روى وانعض عبين زيمين من عول ست وسعيدن جسروا را برخعى زايشا نذا لفصل آلثالث من السلمرخ الانتجلاسًا ل وسول أعد صلى عديمانيد وسلم فغال دوايت سته زنيرن سلم دمولاي عرب لغطاب واذا كاربابعين ست وا وامرز بالعابري على بالجيين ديم ب ومنست وسماع مديث سكيد ما فاحول درجامني كميزونسته شده وارسال مكيرو درجد بيلكنت كدمردي ريسيداز تخضرت ميركفت آمزو ما بحيالج عن التيلي وهج انتق وخ ملال سنداد ون من دعالتك و جائض فنال لدوسول الدرسول الدر المن مرائع دراسيم واصلى الدعلية وسلم تشل عليها اذادها يتورمي نبدتي ردن فالأرش اخم مشاخك ماعلاها بشركارتوبا علاي واست يعنى فوق الأزارم باج ست والتحت لأزار واحتيا كذرب مام وجنب خاست و وأه ما لك والهادي وسلاوع فالمنث فنصي سيغها فالت كنت فاحضت نزلت عللثال على المحصبيركنت عائشه دميره ويصفر مكردم وودم كدم انسترمورا لم يس زد كيف ين ازواج بني المخترت وادله فلان مند حني في المرود ين الأولى الكانت يم دوا الم بوداؤد ظالم يعديث منافى ست مبطلها ذيث كذشة واكد ولالت وارندرمبا شرت وتخابطت اتحضرت بااد والبيطرة خود ورحالت حين وجاب يدبه نتبا كمرشان لياك

بمخفرت وكاباث وبانجيزيو وكالاضلاسكي وندازح وحرات وساورت منيكوند أاكر أتخضرتان الأبخو ومطلب يرم فيتند ومبض كفته امكاين حديث منوخ است احاديث مبكر بالخدداكة نسنخ فلوخرت سنبن خيائد تقركر ديم وميكونيد دجميع نشاصل داو وبمجذب وبعض فلمتعيد نى ماع دارا حلما كالستماضة من الويندكوميرو دخون زوى الزحيط ونغاسس التحليك ما ماوعا والهت والغاظ كاشتق مت از استحاصة تم يغظهم التركيب الركيبية مقعل نبشوندخا كأج إزجز في اغ لازعني و ذلك بما ع وحكود يحكم معد درا للست مثل لم برمنية وتفير المنام ومردوا دين بيار الفصل الاول عن عائث ذرض الدعن الالتجاءت لرفغالت *كنت عائشكه فاطيكه كأن صحابيات س*ت تحاضركر دومشوم دائرس كزاك فيشوم افادع الص ِيلامان نارزا انماذ لِكُ غُنْ ولبِسهِ عِبض نِيتاً نَهُولُ تَعَاصُّرُ كُرُوبِ كَى ازْرَكُها ونيتَ غِيلِ كَازْرِع ميودودومِ فِنْ - الامان نارزا انماذ لِكُ غُنْ ولبِسهِ عِبض نِيتاً نَهُولُ تَعَاصُّر كُرُوبِ كَى ازْرِكُها ونيتَ غِينَ ازْرِع م مرح وشقت ماز وروزه داعفوكردند وجوان دوقضائ مازنيز وجهود ندوقعنا بي وزة واجب كروانيدند نقضا فخار فعدازا نظم المحا لموه رح برم أرامام مض تواكرزن معا ده است مهان بام عادت فوابد بود واكرمت وست اكرهمين كده و ورا حضئك فلفح للص ونردانه وكير ومتبذيعل تميز ميكند مغهكارخون ساءغليظات أوحضت واكرنجيني بتازاستهاض فالخزور مديث يندقوبها يدوجون تمنير تعرست امتباد الغيط رِن مُرُور ومعاده بو دوارا طروا دا ادبرت دِون كبُرد داياته غيرة فاغساع خالى لدم بربشواريز دخوالي الثم صلى يترفاز كمزار منعن الفاكانت تشخيط المعالية عن المراد وراية منعن الماكانت تشخيط المعالية المراد وراية من المراد وراية وراية من المراد وراية من المراد وراية وراية وراية من المراد وراية وراية وراية وراية وراية وراية وراية من المراد وراية لوا ذا كان دم الحبيض مند دم السود جُوبا بشرَّخ وَج في بسِر بستَى ن بياشد درخا لبانوال حوي لوه بسم را شهرن سا در نکا بدارخویش از نمازکه بخوج چن ست فا ذا کا ن الآمنو فلوفستا می وصل برجون اشدخ و کمیخوسیا ویسم خ اج مازكذارخ باكر كالمعدودان وت فائا هوع في منت وي كرخ وك كرستما طاست زخوج م كرميغ است و وادا و داؤد والنساعي وعن مسلم فأفالت ّت المواليّ الدم بنترًا وفترًا كعنت إم المركز أن مودكر يمينيّت واليختيرة الهينظرة كريب آن دوثرُج كروه شده است على عهد وسول هد ورزما في فيجيف ا لمدير تنف كرد ورسير سار اراج ي مسرا و تخفرت فعًا ل انتفاد عد واللبالي والإمام ت بد *دونط کنشا*رشها دروز نارا کردو آیج ن گیمین مرکه دران شبها دروز ناازه و طبل مصبهها الذی **عمالها پی**ژ ودئى فلئنى للسلوة فل و ذلك من الشهر سي الميكة كك زاد دام عداداً في ام از اه فا واخلف وفاج بنفتوس باردم ثملنصل سرابركي نماز كبزار دووضوك زراي برنا زخائكه كالمعذودانت وجار نوت اوما دخول سجدوا يخاف وطواف واستال واجداقي و دوی النسائی مساه وعن عدی ن فامت عن ابد عن جده روایت استاز مدی برایت از پررش از مرز فالهجی من معبو إسمدد بناد نامصر عدبي نيادات وعدى فأبت نامع تغاست ابرجا الوداد دنقات وكركده وامام سيشيع يوو دركوفه وواعظا فبال بمعير كغيرك يظهى كفترافض غالى كتاما تقدوصدوق بهث مات منترست عشروها تيعن المني مدصد مي وايت كيندانيغ ميصيل اجسعليدوه فتيحا يهماه سكوبهم ملت عجش بقديم معتوصرجا بهما أساكن وابرام أوسريزين - كغتم وأسول معلى المنطاض من منذكرة فسك مِل أمر سيكين سحافكرده ميشم اسحام بساريخت ندا فأوى جها بس مينوا في ال تحاصفال منعنى الصلوه والصبام بمن مردر استاه فان وروزه دافا لانعت لك الكرم وكرمك بصماك وسيريذفا فدمنه هبالدم ولاكآن دورسكنخون ادنسع كذازيره لكمد فآن بغرج طابرو ماخون بغيج طالبرنا بديم حض وتتحاصة تتعقق كرذ وفالمت كمت هواكتُومن ذلك خون شيرستُّانين كرباز وارد آزاكرسمن خال خلاب بنتج ناولا مرديم شده ومو دب ركام به بندفي خ منايل وظاهرول ست فالت كنت منه هواكمرُّمن ذلك خون بسترازان ست خال منت تحفزت فاتخذن فوياً برم

۴ . قضائی ورہ مس

۴ نفتیت سیحی بین سیحی بین مع

ولك كمنتاذيهم شيزات انها البخ مثبا ابنت فاين يريزم وله الينتخ اندادان خنا لالني بركمت بنيجيل لصعليد وسلم سآم ل عاوي مرخام كالمركزان وخاها صنعت مركدام كازان دوراكيكني وقوت وقدرت آن داستهاشي زردكري الخاعنك من الآخو بسدكي كمندزا ارد كري اجهارا رفع ونف خاندهاندوان قوبت هلبهما واكرقوى وفادرى رمرو وكهركدام راكرمتيا فكرد فانت اعلمس ودانا تربي بخياضتا رسكتينا صدوفا لهاكسنة تحضرت معندا دربيا وصيت وتعزئيوى اغاهان ودكصنامن وكصات الشبيطان منيت برجلتي كرسيده است تتأمين بتحاصلا ببضط وحرت كافنا وهو دران كر دكعنا زركصات سرفتخليط كدون ويرتز درامروس وطهارت ونمازتو واصل كضرفع وجنبانيد ولمجذون مبان ولرتمنج يتربهه نصرنی در برآیجه مینینهست کرمیلته کوفآ دسکرداً ندکدمه اصادها دشیرور و کارتعالی با دسیدارد مبدازای سالی و دادسکند برخوا پرهنیخ بعدا مام *بيط نُعن شوييغ آوزم حكام حين كل زرك وطي وصادة وصوم شش وزيا مِعْت و زاز انجيبوا في باث زاا زعا*دت زيال كهما تا ب وسکر با میزکرد امیدا و را میان کارنین دوعد دازهت بود آنی نهاستعارف و غالب درعا د<sup>ن</sup>ت ران و تواند که او رای مشتک بود و انتخصرت کارنین دوعد نه این فرمو دفی هلمانعد مغید است درجه تو بان عادت مندج است در آنچه داناییده است را ضلای تعالی بر زمان ما داخل است در نیچه دانسته ونشیع موده ا باشدارة واراوي شودمغني ومغنوا والمركز بنعير تبتدا مام ومود ماستعاما مثم اغلنسل سيخسل بعدازكن شترارج ت جاكدزنان بعداز انعطاع غيرسكنية حيى إداداً منافك مل طهوت ما المدين ومين والستى توكرياك شدى بين كالمهارت يافي كرشته المام مكوره واسفنفاآت وياكرو شدى ب وعشرين لبلذب كذار مازميت ورشب ربعتر بكام معزوت روزا متباركني اواد بعا وعشون لبلذا مبت وجارشب كرمه يحض شروزوار دهى واجامعا ودرروزاى ارشبها يغره ضوكرون إى موازخ كرم كومعذورانت وصوعى وروزه دارفان خدلك بميزمك أسرير مديرتك كان فايت كيندرا وكذلك فاضاحل تشحصوه بجنريكن ورهواهشش وزيامفت روزخو وماحا كمطنك بدواحكا حصرخو وجارى كروميت وسدروز باميت وحمارروزنماز وروزه كزيجا يخبص إلدنساع فأتخ . بنونداشان مېغات حېضى ن وطھى ھى دردقت ھے دوطہ خو د وطہ خو د ميلازان مان ايرا في ازان د دامر د در مخركر داند درا متول خودوان دومت هلي ان نؤخ بن الظهر واكرةت دارى درا مام تحا سيعداز كرشترا ما يم مين رباخ كرد ف طراز وقت و تعجلبن المعصدوسة بي كرد ع صروكذار دن أن دراواة قت فنغل لمن ويجمع بن مبن الصلومين الظهر والعصوير بعظ كني مع كني ان دوماز كرطز وعرب ونوع بن المعرب وتعبلن العشاء مم لبن ويخعبن من الصدومين واخركن منوب وشتا ي كن شارا كذار داي دراول وت تشغيل كني وجم كني بيان دوماز فا صغيل بسر مكن برج وعنار اوجمع داميان این ماز مونغدنسلین م**غالبن**ے واکرفرت داری که نمیض و نمرکزی ایماز فیزخا ضعلی سر کر آزاو مکذار مآن نماز فیروصومی وروز و مداران خان دنت علی خدلات از قد دارى وآنج وكركروه شدوناخ يطهرومعزب إزوقت ككفت دواحمال دارديكي كمرنعداز كذشترج قت كبذار دوروقت عصوعشاج بالأحمع ميكندمسا فررندسب شاخع معمان حوالي اذكله طبي علوم سيكردديا فاخريز أأخرو قت متصل وقت مصروعشاران وحركة غيثا ويلم يكنند جمع ساوزا وآن لإجمع صورنكي كميكنندخي أكنشيخان ججرورشيج مدان لقريج كروقه مِنَ ایندهٔ نیزظا مرد مانست سرحاصل ایراز فی شدکه بره وزسعنل کمبند کی رابی طهر وعصود کمیرابی خرب و مشاوعنی و کمیرابی فرز می از عندار کرداری میرنداز عنداک کرداری طروع صورت و کمیرانت که رابی هرنمازعنداک ک . چنا نمه درمنن خرا**م ی درمه دان قویت های دُوز را ب** طول کا مز دا شارت است م آن زیراکداز عجارت مجز وی از عند کردن بایی هرمازمه نیم و دارس مذهب میلموشط می عیدان مین مود وابرلي زبروهما خاز ما معيريت وطيركغ تركين مزهب أشبواليق ست بفقده فرمهه بربي باستميع ست برك صارتر بعبرا و حسر وابريز مهد وبتهير ومسير متنبت بنبرياى برفازوا تبارت بالهت ككفت فال وسول اللصل الهدعليد وسيلم وهذا اعجسا لامربن الجي واربغ غنرا كردواري . مذکوروپ آنیده تراست نزدمرایز امرد کمرکینسه است رای مرنیا زخیانکه عا دت شریع اداست در سیل و تبسیر امت و درحدیث مده است که ماخر میر بالا مراه الا اختاراب احمل والمغمذى لننصل الثالث عنامهاء بذت حبس بضعين فترميح عائيب إعا طرصا لاست بجرت كروبه واءزوج فودج خزاب طيانت جشرين ائداري عظيما بن مغراه محدوع ابس بحرت أور دمدنه وجون شهدن دحنور وجكر داورا وكرصدى وتولدكر دموين في كررا وجون صدى وفات ما فت تروير كرداورا على بإبطال م ذائيد را جي يحي و بوداز خا د مان ومحان ومخلص علمهُ زمرا وابل مِت نبوت روايت كرد ه اندمه انصحار شاعر برا بخطاب وعرون برعاس وا يعوس اشعري رضوان له علمهم لذكذأ وكدنا فالممينية بصيش بتحاضركم مت دورو دراز فلوف إسير فازنكذار دوففال وسول العدس كمت يغيضا صلى العد عليه ومسار بطرين تعجب مسيعات لعدان هدا بالمشبطان ألم ا يبهلت! زشيطان سيح كروراً انْغَارْ بإزميدار دچا كمزور مديث حمنه كذشّت اغا بزوركضا تالشيطان لينجلسن في حركن مبابدين في ودورك بمسرم وسكون را . ونترلان ام وندكلان بهت كرفته ميه و دروم آب بائ ل فا ذا دات صفاده بعن ما دخونی لما و برح ربه بدر ردی بالا مآب واین ملامت که وقت خور مها به جرشعا أفاآب ورآخووقت ظرز لدكوزه شود مكايزات دامي وقت زوال عفيري مبائ ومها ماكره يطاع خييت وابر خراصفارات كددر آخوه فت عقيمها شد ومصروم درا وفت كرووا مقصده آتئت كرج ده ومت خرائمة يرفلنغد لسل للغلهر والعصوف سلاوا حرابه لامراب كفرار الاصرا كيبعس وتغدلس للغرب والمعشاع

والج**داؤد** م

ولعدا ومزكنه زبائ غرب وشاكي غيل وتغلسه إللغ غيسالاولعدل ومناكنه مؤدا كميغ مضائذ ومدنت الكذشت وفي شاء بالكوم كندم بالبيضاك درميا ليان ضلها يعنى ويصود صودت عنل ان فلهرة عصروا بحثا درصورت عنسا برامي خرب وشا الجنس كنية است فينظ بهصمة ودرط شي أوشته العكه ووفا فل است دراه قان که درمیان بناز ۱۱ست اکزوا بفض کرارد وضو کمند دواه او داودوخال دکفت اردا و دروی مجاهد خان عباص هایت کده است محایدادا باس كينت لما اشتفاعلها الغسل كامكنت كدود شوارشدران زيضل ماي برنازام ها ان مخمد من الصلوفين فرمود تضربنا عط كرم ح كندمان وناز شديعين يسرونيغق ويكآسالطهارة ولتحديد والكرك ووازكآ سابصلية صلرة درينت بعنى وحاويمست واستغفاداكم عردنا زلاصلية انتينست كمنتذرك تدبينيني وعلى معنى بيان كردن كوشت وتصليم عن سوخت كالبنشره ننصل معنى زمكرون وب دراست كردانيدا في محما تشري معانى زمنا مساست ميت مصابراميكوازد بأتشم عامه ومسوردك ان اوراوراست كرداندازاع واح كردطست وست الغصل الاول عن امهو موفره والمختلف فالخال ولانسصلى اسعليد وسلوا لصلوات امحنه نبازه يجكانه والمحعد الي تعجعية ونمازته برانا تعبد دكرو ومضان لي ومضان وروزه ماه وك ماه رمضان وكرمك خوات لما ملنهن كمفارت كنده و روشنده وكركسنده اندركنا لا تأكروا قع شده اندورسا إيهنا افدالمصنبت الكماثو وفي كركميوكروه وشوندو مروكآسا يوشيده ويخشده ني وندكريتورا صغار بخيده بيشونداكري عادان تعلق اشدوكمنة اندك بعداز مفوصفاريون باعال كمردكرد وموجب دواكرازكها نان صغيره وكروم سيندار دموس دفع درجات كرو درواه مسيلواك كوندكي وبصفائهم ينبازاي وميكغ وشدند والمحصعيم فمدوون يت حيفيركرد وحوام ألك المراد النت كوابي على مركفواند وصلاحيت آن دارند كواكل ك در كرى ميشو ومثلا اكر كل ورنما ومعمد كموكرو چه ا در پرد وتعتصر کرد درصان کغرمیرو د واکرنم شوندمجری کغرکرو د و باعث زیا دت کنندونورشو درشال داغها می تعد دا فروخ شد ه کربر کا در روشش کرون خاخ مئيت دارد وعند وجرازا بيهريهت فال فال دسول المصلح الامعلب وسلم أوان خوام أب المحدكرخرد بهدمواكراب تأو دحرى كروان بد رخاز كارنتا بغلسه اخند كل بو م خسسا خراسكندوى دا ن بوي برروزنج وقت صل بغي من دوند شيع آيا با ق مما زاز توك رم وي درازام و دارد موجز ظالواكنش*يصى دوجات بخفيت* لابعظ من دوندشي ، قين مُلازير ونجيرى فال فذلك شرالصلوات المجنس يمجوا للدهن الخيطا **با فرود كمنوت بُركال** وشال ما زمان بجار ست كرومكند وياك مبكرواندخداس تعالى بناك ان را بيني كنا ما رصغيره واستعنى عليدو عن ابن مسعود رض بديخه فال وجلا اصاب دواولا وكنته اندكه ما مرآن بردا والبراسيت بنتيرما ي تحاييه وسيرجه الانتسار بودخ وامي فريضت ومن في مي وسراوا آبن اسل شهوا في بداشكفت فورون خار نهه وشرين ترازين هت يسطى بجب نه زن دا درون خانبرد و باوي ديس وكمنا د كون المغت ار خداً مترسر لمرفيا خبوه يرخردا دامحفت ماازين حال بسر كخفت بيخفت وفرمو دياضقالي وثرآ ميداذا كأؤنا ذكرد فانؤل العدمغالي يس وووسا وخادتها لمارآيراك واحزالصله في طبيخ البها ووريا دامفازا وربرد وطرف روزكر بالمرادوش كامار نما فيبني وشافحاه ظروع صرح يعبلاز والآفة بسعان سانخاه است و ولغامن للبسل و كذاد ما درجند راعت كزود يك بروزاند ومراد بران فازمنوب وهشاار نبهنى قرب ونمازشام وضائ زديك بروزو دران رجانبا ندخها كأظار جمع طلت ومعض لاخافظ فحالها دنيا بصبر وظروع صروم ومغرب مراو ومشتداندم بيرو بعلوف وعصروسغرب طرف وكيروزنعام لليل وانحضوم معبشا كروابيده اناهجسنيات مذهبين للسبيتيان مقصود بنيت مدرشد كؤكمهامي رنديدها لاومرادسك ت كالمنوسكيد دنها زوروزه ومروا من التيموم كرده اندو ورسيات كمار انزداخل داشته وبهدرا بل منت بانذك محصوص عارست مدارالهاد مربآن كذافي فتحالبارى فغال الوجل ببركهت تمز وا وسول اعدالي هدفأ تؤمر سنار باكم وارفض محضوم من بت خال كفت أتخض بت وكلهمالغاست در اكدو درمعض والمات كلهميت وفى دوامد ودررواني نخيذوا ضي شده لمن على مامل مني مرير المنر بضائد يعذفال حاء وحل ففال منتاس مددى مركفت باوسول العدائ صبت حدل درسيك من مديده معرو مام فعل ت فافن اعلى بس راكرج دوارين وز معدم إفال ولمداساً الدعن وكست انس فيرسيد الخفزت اوداك ومن كرده است وحف وت المصلوفه ما فرشد غاز و درريد وفت كن فصل مع دسول للدبس كذا كارد غاز بايني غواصل إلا تعليد ومسافلا فعني المنصل المدعليد وسلوا لصلوه فالمرا بريها وكيدواف أتخضرت فادرا يتا وآلمرد ففال بركنت مادسول العدائي صبلت حدا فاخ في كنا ملعد بررتيكير كود وامراري كدوب من بس قامت كن ديري كم اكدركم أب خارت خال البس فل صلبت معنا كنت كخفرت إينيت كتبيت كذاردة ونماذما ما فال بنم كفيتاري كمذارده امهاز عُالِ كُنتُ ٱنحَدَّتِ فَانَ لله فَل عَفولات ذُمِيكَ بِرَ<del>ظِيمِ مِي الزَيرَ كَانُ الْجَبِي</del>قِ ٱمرنبيه تِرَاكناه تراليه على مُنْ راوي مت كُذيك ونبود ما حدكُ في عليد والخطا بإذا مابت آلت كاد كاب كروكرده والدول الاستقاد فواك والخضوت كاكرد كامرد وه شديك بيب مادك المعدوي الخضوت مرانيا مكرد وككا زنز كغيسك وكآكآ غروكان بروه باشت كأتصفل مجب حدبت اكع ورواقع زخال بود بايراد بمبانع ويدفا ويذفا براد فابهر ويستخفون يجتبع

نكردن كصغيره كرد كالبواكث كدمغوث المرووق ميت كوكؤكو سذكر تحضرت داست موز بادى كصغيوكرد واست ومروم لعنت أذو دكرت أيذك فاست كم يعركه آب منادا ميني حداب ثديا بأث وبرويكوندا است وفاكن فالواكن تيرج منها وفق شاركه آن فضرصات فاذكوا روب براه أتخفزت وده باشدود رفضيها بتأاث نشدهاست مازكناردن النمرد الحفذت مكومات كأث كفة كامركر دائحفزت كن رد ماكر ومؤكمند وكمفارد دو ركعت داواس نمسة فكا كاتب حده ف در منير طرده افحاً و درم عفرنا ياران شريف اسبركر برواس باشده يرزي از نوانية آوفت باشدها درام وعن م معود رم الدخال شاكلت المبني كفت ا لبدوم لماى لاهال حبل لعدمنا لى كدم كاذكله المجدب رّوفا ضدته تنزوخ دينال فالالص شده در انطاب اربه هل وقهاد در معض وامات فهاول وقها نرامه و کفته اندکه این روایت معیف است فلت مهمای کعنت بن سر فا ل مِ الوالد بن ونرو دني كرون به اورويدرونوان ربياري ون وزنجانيدن يثان افلت ثم اي كنترميه از وي يوم لأصاست فال المجهاد في سبلباً له فرمو د كارزاركردن ابكافوان اكرفرم نشده باشدفا أحداثني هبن كست ابن سعو د صديث كرد مراتخفرت مربابي كالمات ولجوانس في و فعالم الحاويل والطلب الت سكرده ادآ تضنت وكرسيعه زهفت وبن كرمرانب عال دا يامطان از يا دوم كرد رايم ب قصود تاكيد وتحنيرت موحات خرد ومياه جمايت واقبفات أتنضرت ا رعايتا دمع خوف ملال تخضرت بإن داشت كرنيسه م خاكر در روايت سم آمد ماست متعن عليد ما كراحا ديث درما لضضل علام تحلف است ورمبض حاديث مره دبهترن عال سلام واطعام طعام وافتاى سلام أست ومازكذاردن درشب وقري كبردم وزواب باشند ونرآمره افضل عال امنت كدردم ازدست وزبان توسلام سطامين ما داست كردر وي هانت كندوغ نبت وج مرور كردر و معصت كمندوني آمره كا فضاعان كرضاات وآمده است كرينري عال كردا مُكنندي ملطنت نمايند وكغته أمكان قلاف حواب سلطاف سأبلان تهرقومي راجني ومو دكهجا لاشان لائي تروا بشان بدان مختاج ترو دران دغب تربو ونديا باعتبارا ختلاف المثلا چائزها دازا تبدای سلام فاضل تربیع ال و دونصور تعاضد و نظام اند را کدندا زفاضته ارصد قراست و با دعو د آن د روقت مواسات مصطرصته ما صله از نما زکر و دقیل وج وفاضتين ويثيات مخلف است مركدام بوجى وصينته وجابيخو وفاضراز وكبرى ست وابرسخ الصاعطيم ست ورباب فريت وافضيت فاحفظ وعن جابورض لمديخة فحا ظال دسول المصطلى للمدعليد وسلم مين العيد، ومبن الكفر مؤلك الصلوة مدى دواقع ست ميان بند وميان كزمر يزك ما زاست جد ما زما بخرو فاضل بودك نيده كغررسد يون فاصائه ما زازميا في قت ما نع رطوف شدو نيذ كغررسيد خاكز ديواري سيان دوكسس ميا شدو منيكذار دكرا ريآن مرسد يجون ديوارا زميان رافقا فاصله رطرف شداينان واصاكشتا بنجنين توجيه وتغربركرده انداس عبارت را وتوجيهات ديكينروار دكه درشرح فدكورست فتدمرو واه مسيلم واينغليظ ونشد ملاست تزكيفا ت با کمة مارک صلة ه زویک است که کا وگرد و وز داصحاب طوام کاونهت وا زمعیض میارنرخرهٔ مروی بهت که نزویک تخییرست وز دمین طها کرشافیم ها که اُدایشا ت قتل ويم كارجه كافر نمرد دوزد خفيه واحب استنفرب وصبرح رندان اوقع كالميزار دنما ذرا الفصل لثاني عبا دفين لصامت رواية استانعا ولمضجع وتخنيف مومده كانشابصحاروكبا داشانستا والصى ودمواضع نوشتدث ماست فالهال وسول العيصيل ابعد صليع سيطخب بصالحيت لفخضهن لعدنعالى نخ ما زاست كروخ كردانيده استآنا خداتيعالى من حسن وصنوهن وصلاهن لوقفي كرك منك كندرعات سن وا دا حضورا تمكي نازه وكبراد واشارا دروه شاب واتم دكوعهن وخشيعن وتبام وكال بجاآر وامحام واركاتي نها واخصصار كوع وبجو ولاك مغرب كى وانتيا و درانها بشيارت ومخصص نبا زائد والزمروم ولآن تها واليكا كان لدعلى لعدي هدان بغضوله مماشد بضواعه كزيا مرز داورا ماز دوعده حقتعالى است بامرنيد كالكسرم جودج عده اوحق بهت وخلف دران حائز نه تغييم بعد كردات ميرود والازم كندك يرخود وكاميداردآناومن لريفعل خدلك وكرك كندازا وكمذارد نمازرا آن وحرفلب لدعلى الدعهل بسريت مراورا بطاعد الازم أمرنيان وي إن شلع غفولد وأن مشاءعان بداكم خوام مركم رزدا و راواكر مخوا بد عذاب كيندا و را و درين حديث وليا است بان كرة رك صارة كافونيت ومركت كبره واجب ت تنذب وج تخلذيت درنا دخائز ذبه سابل سنت دم اعت است دواه احدوا بو داؤد و دوی ما لك والنسابی مخوه وعن لی امامهٔ رمنی م عندوايت ستاذابيه ئذاع كازشا بمعاربت فالفال وسول العصلى لعدغلب ومسلوصلوا خسكر كبزار ينجنان خودرا وصوموا شهوكروروزه داري اه حذداك يصان بست واحدادكو في المولكم وربد ذكوة مالها بخ دراطا بإدرانوقت كايج كرده اندج فوخ نشده بودوا طبعوا افا اموكروفوان بردادى كيدخاق امرخود واكفلفه وناشخواست كريظاف فرموده مغاورسل ضلاا مركند فل خلوا حند ومكرى وكذوشت روروكا يؤدرا دواه احدوالهم مانحى وعن عجوان شبيع البيع حراب عن من الرين ودرون مع وثرت من من الفال وسول العصلي المدعل بدوس لمع وا اولادكم بالصلوة وها مناء س المرنيدفوذ مايغود انها ذكذار دهيجال كأثبان منت بالرباشذاعا وت كندنبازكذاردي واضروهم عليهاوهم ابناع عشوسسنبن ونرنيذوز ذأن كودلا بالذارج

غانيون دمالة وندازيهم الغرواكيد فوخوا ببنهم في المصاجع وجدا كيندميان فرز ندان و د دروا كافخ اكزراد ردوام دريك تريخ سندار الرحتالها

ادر الفيظة مت ون والريمنة ما كليد بآدمي الوقي و تدني بيدا م كايده وربوخت مال مالتي كريدا ميكندها كالدرجائ ومبري تستندا مباكر الربي وربيخت ما لالم

بللتكروه وودم منتسسال وكميخ ومجدا وعميرسد وجوان حدد وحقداعل اعد ونزوكي أبن دسيد بالغددان وودبا كالأكند زندو بادب نانيده بالمزع

ب علمانماذکذارد من

دم دک تنه قکنید درمنه ایم کرد پینه منخذشوت و وقع درمنده است و واما بوحا فی در داویت کردای مدیث دا ابودا و دانی و به تا میستند تا مین ایم نو روايتكدوم إلىنة وشرح النة انعروب فيب وف المصابعة ودوايت كرد دركاب عباييعن مبيرة فبنتيس مهاد سكونا بهوصره بن معسف فيجيع وابه وصاميت ساكر بدنوزة مديث رعايت كرده وعن برمله فررض ميز بعنبوا وفتر ما اسراز شابريري ابستاه ال و درمواضه فرشته شده است فال فال درسول مد صلى المدعل المدعد المعلم المالية مدها وأذكمهما وفاومها وينافقان است نمازات وماكه سأفقان وانيكث واحكام اسلام دانيا ن جاري كيداني يحبيتاً وفاست كالثيان تشبهي ببلها مان ورابقا وظوا وكاموا خرشدوناشان راى نلذون معماعت است هن ذكها هنل كهزيس بركم ازايشا كنرارد فازرلبس تجنية كحطا برشد كغزاو وسيو ويكداز دائره اسلام وجاري نشيو ورومى سعود رمني ينفال جاء وحالى البني تمردى زينم صلى الاعلد انجهت اخلاف ومغايرتي كدور برو وحدثيث ست واصلط خفا ل يسركنت آمزو جا وسول العدائي العالجيذا موَّا في فضي للدينية من سروه ام والعبت كرو وام بازي وكرقيام مهنده حانن ووازان ولخ لصدت منهاما لدونان امسها ومدينه كديري وام الانن وكرد وام باوي خزيماع وبايان ترازا واست اندبوس كمار وفرآن فافاهما ماشتكت بس بابك حاضام مير حكم ورخ من برديني ابى فعال لدهر م يكفت يركز واحريض لوغي لغث سنوك الله يتحقيق يوشده است تراضواى تعالى بطل الرمروم أشكادا نباخت لوستى ديبطى نعسك اكرمي وشيدى توربغس خودبهترو دو كالمهم يحين بت كدكهاه بوشيده را توريج بوشيده بابدكرد وآشكاراكرد تأنهاه بوشيده بشك ورست شريعيت است بتنا كعنت عباسدره سعود وجات بازندا وآمرذ راتنحضرت جنري يار دمكرة أتحضرت صلاب عبيه وسلر غريض ورسيخ ككفت وفلع الوجل ليرتنب دوض واسعلوث دولك وكزى للذاكون آن او واورج امرا وكنذكا زاين تآليتاست كدورانجا مذكور منو دفعال وجل مل لمنوم بركفت مردى زقوم وبعظ فتراندكة ويمراست بضايدونه وبعض كفترا ندمها وج سلاً لَمُدائ بِمِنِوْلَآيَا الرِجَ مُراودا است خاصد فِهَا ل بِرَكَ تَتَعَوْتِ بَلَ لِلنَّا الْحَاقِظ عَلا بَلارَى مردُم ست بمددواه مسلمه عِن الجبي فدورض مَيْنه ان البيح على العمام المغرّج ومن المشتباء دروان على المتعرّج ومن المشتباء ومن المتعرب المتعرب والمتعرب والمعرب المتعرب والمتعرب وال ص من شیر فربر کرفت محضرت دوشاخ رااز درختی فال کفت و ذر هینعل نه لك الورق بنهافت پس فادن کرفت رئهای ن درخت بنیتراز انجربطورخو و مما فا دخیا کوها دیکتا وبمبانيدن ثان مرب بنيتره فتدفئا ليضنا لكمنتام ذربيرك نستكخضرت ومداكره مااجا ودفلت لمببك بخدمت ايثاءه ام يبينوه في ما وسول عدقا لكف تخصرت ان العظمة بل مرتنبيك ندؤم لمان بزنيسكرار ونمارزا درجا ابكه ميخوا مدتب نارزات ياك خدا وندتعا بي ان شارُغوض وعوص مكومج فامتنال مروطلب رضا ملي يتجا كدبؤيد سربابي برافتلارنيه مكنانا ومحاهنا فتحدنا المورف عن هدن هالشيرة فيام يربي ازين درخت وتهافت درمرد وحابر فعرر واستام حدوعن دبدبن خالدا بحمني مغيم ومتح مارض سونه فال فال دسول فد صلى الاستعلبه وس نددران بغي عصنورول وخشوء باطن كمبلات عفواهد لدما تعلع من خنب بسيار زوخداى تعالى مراودا برح كزشة است ازكماه وي عنى عغاز دواه ا بن عمود بن المعاصع فالنبي صلى هستعلب و سلما فذ ذكوا لصلوه في مارويت ستازع باسين ثروكة تخفرت وكرروض ويشرف مازداروزي فعال بيكفت نها فظ عليها كسيك كابها في كندرغاز ما دامت وادامي بغلائض و واجات كونس وادار آن كانت لد يؤرا باشدمرا ورا نمارسب نود نيت و مرها فاوجت قوى م ة وسبت مسكاري وانفلاب بوم العنبامة دوزقيات ومن لديجا فظ عليها وكسيم عافظت كندرنياز وكنزار وبروح مكور لوتكن لديوزا ولانوها فاولانجاتم بناشدخادراجي بي نورونه ران وننجات وكان وم العنبامه وباشداكن وزقامت مع فارون وهامّان وخيعوَن وابي بن خلف باي كاوان كمايت ستان درامه بي ا در دوننج وتغلیظ وتث دیداست درا ناکرچانیا بهنی در دوننج باشند و درجای برترازان ماشند وایی خلف نبتجلام کارشیتای وشراست که تمخصن و اربست شریف خو دمور **آمر و رخی ت** تأجروعلى ويثمان وعائشه سماء دارد مات سنتمان وماتكوت يو دندماران منميضا صله المصطب يدوسه اختاد تيكوند بيعلى اكترك وكذا شدخيفاز وواحا المرمدني وعزابي الدوداء دحرخال اوصابي خليل كمنتا بإلدد داء اندرزكر وراد وست عاجه يبغي عميره صييس لإن لأتشتك ماديد شبتناكرا بازكردان خداج زراه كاوشه وان فطعت وحوفت واكرجهاره باره كرده شوى وسوختوي وسيصبب فنغرب وقعلعت تخينيت گدهرد وروایت است درقت بشند بدولاننوك صلون مكنو بد منعلل وزك مكن ما زوخ او يده و دانسته واكرخواب د با واعوش كرد و آن چنري دير ست در بوكسا منعل ففله ومت منه الغمذ بسركة ك كندنا زوض اديده و دائسة بست ترايشدار وتي مسان وباردار داروار المام ولانته بالنووه والستدب تتتين الدشار وتوقي مناح كل شور رك دى ليدبرمرى است معانع ولاجار بريمتل است وج رجتل فت دربربريك ووثد والداء والعالخ الث واند ووا ما الموات

مزقية جمع تعاشاست بعنره قت ووقت زما رجغ ويضر الحامري وتعيد في تعديراه خات مرائد المرائد العامة المراجع الم بافت كيمامبياشدشلاج ن دين درشب درخواب بود وازشكرائه من شب زامرج اي دعافت فافل وازام استحسيل معيثت معطل وكوميت داشت وَبهَ من درخياتي توهيب تعد خصيان بندندكا فيكشت ارباى تكرائمان بغم وملافئ مقصيات فمأزك يتترفخ زشريع فيهو وندوجوا باسب عشت ماصل كرو ومفضل نعمول تعالمان مطاهرو مشارب ونرامنا چوکشت مشکرانی آن خازشیر خص کردانیدند وجون عادت ان و نیمر وزیواب و هنروت وفیاخت ست زبای المافی تقصیر فیفلت خاز دیگرون شد وجون بعدار خادیمه ببازا ررفتن وخريد وفروخت كدن وبحادر باشنعول شدن بتعارف بود فياز فام شروع شدوج ن معبلازوى عادت بتعشى وسأجربان واشت فيافضنن فرض كرونعا زبائمة أمكم . نغمتها ی نفسی روسیم نظر کار در در کار است و با تعراع با دات براز رایش کوار نام را ست در در با مات دیل و نها ربطرن ای است و با میرکد. فضل ورصت وي **جان**اً قنصا ني لرد كهميا دت رابرن نيج وقت كهمد ُا و فات ست منسوم ومنصور كردانيد واكرنه درخيقه ت شنوی مرائوغا فال زح کرانت دران دم کاواست افهاست و کراغ بنشر سویت دودی دراسلام روی وفت الغله ا والأسالشم وبندربان ومت طربمت كنت لماسدس عروفال فالدسول اصطرابسعلم لذارده شدتاً مداجه برل نزدانخضرت صلى مديله يوسلم راى تعليماه فأت ما ذيا كدوف ألان بايدودا وجبت اورا صلوة الاولى مغين زيبتين خوانند ووقت ت ازما ئەردەقت زوال شدىيەچىزى دوكۇلا وكۇقى بەدانجاب سالاس ئىرىدىى قىدارىي نسابىيا شدودا بارىيا يەلەنسىيە بايتان چەكىرد دوق تەشىل سېما لونج معلى العصوا وام كما صود رنيا مدوقت وتركشتها ميشل خريقصه دازؤلان كلام تعزرو ناكسياست و دروي ليل ست بانميها ن طنروعت و شتركياب خيانكها المما ت بسرم يومايه ابن حدانها جي فت ظهرت واتبداجي قت صور وفت العصوما لوفص غوا لشهب و وقت مَارُ دَيُوازا تبدا كي شيريا يُه اند درازي ه وام *که رز* دنننده است فاب دارهی قت خنیا ر*است کولی*ت مدار د و وقت جراز ، وقت خوب ست و ماد باصفار شمر نز د بعنس تعزوج افراب سن خیا کوچنی و روید رای وخیره مکرد<sup>د</sup> ت كرر ديوار لما فعاد واست خيانكها مرومانكوندسك مُنْكَدُوا بي يوسف ومحدوز فروح الشارين ت وروایتی زا مام بجنید نیخچنی بیت وبعض کمشا ندکه فتری به مربی است و شهر دا زندم می صی در نیآنت که وقت ظراً سیدن ر بروايتجازا مام اومنيغه نيزرخ است ودلائو حانبن فادشرج وكركروه شده است وروايتي امام مد درسفو مرست قبرست و درصفها خرائج منطق المام ويطرك بالمام مددر سفرست فسيرست و درصفها خرائج من ما المام المام والمام مدور المام مددر سفر من المام مدور الموم المام مدور المام المام مدور المام المام مدور المام المام المام مدور ا ويمينني وبيث كأتاد يوارا وكلان بده ميثو وكه غائب شدوجون غائب كرد دبياض بقين يأره وغيربتآن برشغن زد وي بزعرت است وليكاع تباركرد واست بياض ازجت بو دافيهي ورل بغيوت مرت والجماج تساط درح تمغر سابقيار مرتاست و درج شابياض بركدام دروفت خو د والفيكر د دبقيني با دزلهر دع مركزت ونزدا مامنا فعي درقول جديد وقت مغرب ت ورا فعی دانا مُدُهْد ب شا فعل مت کورد کار تعداد خبانعمد که بوی شدت جوع د نع توان کردنیا عقبار کنند د و رنباشد و دلیو آن قول آم در مرد وروز دریک قت کذار د واکروسیع وممتد به دی خیا نگروقها بی کریمارنا اشارت بآن کردی و در قول قدیم از تا که و کشیخ می لدین به وی کفتاست گداهاه به بتول فديم واحتيار كرده اندازابيار كازشا فعيش خطابي وبيقى غزالي ومخاربيض قول صديدست والداعل ووكفت صلوفا العشاءالي نصعفا للسل الاوم ت پیشش ماعت خیرامدکر د واین دوملت کوناه ترین شبها منتو د وملت ثب دراز زین شهاو عکر لمدة المصبيح من طليع البغما لرفطلع المتهدم وقت ماربا مداوا زيركد تصبيح صادق ست مانزمان كدر برآمره است فالبرط مث دانت كوقت مير موقت اختيارات وبعض كفتا مكروق اختبار تااسفارات وبعدازوي وتمة جوازات فاندا طلعت الشمد فامسك عن الصلوفي رجون بكيافيا إنبار إزمار فالغالع بن فوجى المشبطان زياكة فاتب مي آبيميان ووثياخ تبطان بني وصاب مروي فايكاتمو أست كرشيطان في المشبطان ورويب مكردا رخو ديوبي ومجيز هدو قن يؤوب پس ميبا شدد دمثعا باكسكي مي ريسندا في اب او واقعيشو دمحده كغارب في ميسري ندازو د رينيا لخود وخيال عوان فه دلاين عبادت رايل دميكنندوم بي ومهدهم نديس نهجك والخصنة لنت خودراا زنمازكرون درينوفت اعبادت ريلتند كلاجق درغروفت عبادت ريتتذكا ن تبيطان شدو مربن طالص مرصوف شندو درسان منق وتوبيا يزنركوه اندكند شرح كامواندوواه مسلوعن برباه أرض فالهان وجبلاستال وسوك الاسكنت بيه كمردى بديني بندارا صلى المدعل وصلوعن وخلاصتا له قات ماز كراول و آخت مرمازميه عن فعال لدصل معناه فبان بعن المجوم بن مركه ت تخفرت كرن مردما كمزار با ما ردرين دور وزيا نما يررا اوقات مارنا را

فلها ذالك المشهد الموملالا برحن ركثت فأب فرمود بلال ماكه ذان كويفاذن براذان كمنت لالثم المجرب ودواولا كيتبريآ ودفافام الفله دبير كتبريآ وردوى فلرلاثم ا موه فاخام المعصى شايركرد والال برئم بري وردم سراوا لشمس مرفيغة مبصاء يغب فرما لكأفاف بالبرسيدياك و دازاً لاثين رد في يكي و دين مديث وكشرا بشير منيت وشك لارتفاع وبباحزة نفاوت درشير نبزميا شدتما ووفافا مالمعرب نبزومو داولاب تمبر برآور دمغرب راحبين خلبت المشهس بهكام ذورفز فأباب بي عالم ورفز فأباب الميثي تهام ه فاحام العشاء بسرار كردا ورايس تحبير كورد عارا حبن هام الشفن كام بيديث رين تمام ه فاغام المعينة إمررها ورايس كم يرأور وجوزا ميماه ق دين روز كلار دأتخصِّ ما زوراول وقت ومتلكر دكراول وقات ماز ناكدام است فلما ان كان الهوم الثاني برح ن شدروز دوم امره فابوجه بالغله زقمو داوراً بروكر دانيدن وقت وكعنت بسسسر ويكن وكذارون طرفا كود جعا برسروي كرد دران فانغران بعريد جعا يزم وثي كرد ومبالغينو د درسروكرد انيدان وقت خاكرشك يليث كرمهام وق حدیث داست کاین راد ومبالغه دان بجبت طوز ناول وقت بو درای تعلیم کسروف خیا کما در در کیفاز ماکروند واراد طوصت بجت کمرشدت وارفیج برخا کرماید و کمریت و آیا که در نیفت جائل منصرنات ن بده فاحنر بحشهرج آن دباب تبحيال صادة بايدو صلى العصور والشمس مرتفعة وكذاره مازعصرا درين دوزد ومروماً آن كمراها بدرين وزلان والماري فو**ٺا لذي كان مُخِرُكة آزامُتِنارُامُجِي**ود دروز مارچرمينت دركدار دن آن درشله چيز قاب مبدرنشله نيرمرتفع ماشد دشانغيران من كينند م**ترنيرروا بات ديمروصيا المغرب ب**ل بالشفنی و کیزار دنمازمغرب دایشرانهٔ اکدخائب ارد دشفنی در به بجارت اشارتی است تباخیر خوب درین رر زنسبت بروزاول بعین تنصطرع زوب کمتار در جمیره تب مدار و کردانشفن ماندهت ملث الليل كمذازعتنا والعداد رفتريه كيارتب وورحدث سابق انيرثب فرمود ومردو وقت اختياراست ووقت جواراطارع مسيرست كدوز دخفية خيشا اللث استعاست ومانيث وقت وازاست ويكوبت ومبداز نيثب بالاست والمراب المرام وسيراز نيث بالثروسل البغير فاستعولها وبمذار وغازما مداورا وأن شده جيح واخركر دهم فالابن لسائل على وفت الصلوة ركيف كخضرت كاستان سؤال كمنده رونت ماروكيت آن فغا الرجل فالبكف كدوم مادسول العد لمة تكرمين ما دانتم وسود وقت منازشما درميان اين دو وقت استُ كريد بدينيان ل وفت واخرا أنناخية روما مراكن بهروقت است و واحمسه لمراقعت المثاني جراين عباس من خاله ال وسول العصلي العصليد وسلوامني جهر شاعنا لدبت ومنن امت كدم ومل زدخا زُعيد وماريني كذار دمرنماز او ومارور ووروز فصل سيايي الظهرجين ذالة الشهمة بسير بميزار دمر بجررا دروفنكيكشة قاب وكانت فلدوالشحاك وبورا فاسنع ائياصلي دروقت زوا كأفآب ميا شددرآن وقت مقدار نديغا ارز دوال خلام امنت كدواه عض شدلك باشد وسأنه صالح آزاقي والكوم ومنقت مركز وباعثيا واضلاف كغدوا وعات وبعض لا وباشدكدوروي درمبض فصول صلاسا أياصل بباشدها كخدو كركم منظرور وزور ومطلان نسياكل مودانجيت بودآني فاتبرسمت ارمئس فرنغاوت ن جيب عرض المرست خيا مكه درعلوسينية تحقيق كروه شدهاست وازران بهعرف آن طريقها است مكور دركمته ا وخل کاشیع مثله و مَبْرِار دِمِبْرِام برنا زعصرا دروف کندبائه بریرمقداراً نیزورای سائه صلی بیدالمغن میان فطوالصایم و مجذره مارما دسنرا در نیزام اصار در ملى بى لعشاء حبر غاب لشذف وكذار وبارغياد المام بديشدن مق وصلى به العزي بن حرم الطعام والشراب على الصاعم وكذار وبام فإزا مراورور أبكام وال تندن خوردني ونوشِد فيْبرر وزه داركمة قنطليع صبيح صادق بت درين روزم مازنارا دراول وقت كذار دفلا اكان العند صلي بجالمظهر حبوكان خلامة مثلدميرض بشدفوه اكذاره المن كامعودن مائه جرأه ندآن وصلي بجا لعصرحبن كان خلامتلهد وكذار دبارج صرابهم مودن سائه برجرو وخيدان دري حديث وكالصفار وغور ببيت ثبوت آن ابعا دين كرآ موصلي بالمغوب حبن فطوا لصائم وكذاره امريزب ادرن وزيزب كام فطاركره فصائران صديت علوم كرد وكمغرب كيرف فستنجلات مازاج كميضا كمرقول ا درست النا رق عددان ست في كرنت وصلي العشاء للى ثلث للبل وكدار د ارج الانت فريث وصلى بالغيفا مسفر وكذار د امر فيزا براسفاركره بعدنان روي ورويرك ورويرك البركت بإحره فالوفت الامنهاء من فليك وقت مازينران ست كيمثران توره انذكه بركدام زاثيان معضاة اراج فات ثقيم تناصروا لوفت ماس هدنهن لوقنان ووقت مازوقتي ستكيبان ن دووقت ست دايره دوقت ول وآخروقت نروواها بو داؤد والغ العنصل لثالث عناه خشهاب زهرى كالبخيشه ورهت كأنزعلالم تأوائه لإنانت درهة وصدت وكليك لوكم ونام اومحواست واكثر ذكور كمنيت وننبت سكرو وان جرم وتصدلا لعنولوج مى مىشىتىلەرداىيت كىندۇيرى مىلاغرىلىرى مى دارتا بىيدىت دا حال دى درامارت دىلات شەرردىروف كىت ئاخرگرد كار دن خازىمىردا نىكى يىنى كەز قى تاخىلار تىكى كەندى كەندى كەندى كەندى كەندىكى كەندى كەندىكى كەندى كەندى كەندى كەندىكى كەندى كەندىكى كەندىكىلىكى كەندىكى فغال له عوده بركفت مادر روده والزيركي أزكرات المعدوج وأبرزاده عائش مديته وليسما المبنابي كريمدى ست اها ان جبرتيل فلنزل اكاه بهشراري مرع وبالغرزكر جرئوا بتغني فرواكم فضليلهام دمدول العدب كبارد مارسني منبرخدا صلى العدعليد وسلم يغياء ست كرة تحفزت لادام فيتيم بنره وكران برد وروايت ستعصر وثر فركران مودث است وثراب كرازو درروزاول نمازادادراول وقت وتمام صديث كرمز دارجت تأربت آن دار مقاد وجهلا مذما زدراول وقت فعنسلت اردونوجون اخركردي وتركضنيت منودي كرحيا مكتاطيري مودفقا للدهم ول ماعرفي في كفي عوده را عرب الغرز مدان ومنه مارك وميكوئي المع و وميني وايت حديث أرغي خِدا الرع طيم ت ورعايت احياط دروي واجب كا وبم بنيتي كرجوه وجليلانان بهت باوي ازميانتها متواست المعطمت شان دوايت وراري فبيروتغليظ داشت فغال بسر كعنت عروه ازربي ماي ضبط وضط ومثبت وتيقظ خو دكره ويربعا <u>ع</u>ليقين فارم داير جديث دا اُركستين ده ام كه و في أرصحان مينده و و بي أرضرت دسول منده و في أكب مين المن مسعود بعثول مي و ويطول ميري بالعصنيم بشريغتي ابها واسعود النيازك رامعين والوسعو دلصاري زشا برجوايت واحوال وي درمواضع فوشته تدوم يكفت سندم الاسعود والأميكف شنيدم تعميط



نين

صلى السعلبه وسلمين ولينرمود نول جبرشها فامنى وودآ مرئيار من اي تليرادقات ماز برامت كرافضلبت معد مركزار ومناز بار براما المام خمصلبت مع حدثم صلبت معدثم صلبت معدمجرع بنج اربت كعدد خازا بنجا إست بمعسب مغرس ماصا بعد خسيصلوات دوانط لكرشير والمخفرت مبعد انشان ساك وبااست ونبون نبزر وايت ست يعنى شرديم البعقداصا ليج تحضرت واول فكامرتر است وربرتبقد ويقصوه دازين كلام ساير صلط دانقان خودش است احوال ضريف را منفع كلب وعنعبر الخطاب رضي مينا مكف إعالدروات كروه شده استعار المؤنس مركروي نوثت عاب كاشتائ ودان اهم امود كرع بخالصلوه برسيك مرترس كارابي ثمازه مره وكليفدى للج شديدومبالغامت كم آزطوت وصولت عمرى ترسان ولزان ووندم حفظها وحافظ عليها حضظ وبنه ككي صظ كندنا زراومحافلت ما مرزآن كالهميدار و ت ما مراده ارخفطا و استران و الريث و کرون و او اکر دن بنا راست در و فت سخب و بمی افتلت دای و د برانط و آد ار آن ايرو اول خفاه كامطاهره ومدون فخفت طال باطنين ضبعها هولما سواها اضع وكري ضابع كواند وبلاكت بنازرابير وي برجزاي ديراكه خرناز است ضابكيز ووجه مؤسمه أركانين والمهممات نزيدا زدبغي وجفا بدرداخت تمكنب الصلوا الظهران كانالغثي ذراعا يترنوث مركائب فأن و دكه كمزار مدا زظهرا وقت و دن في زوال كميكزىينى بعلازوم تمصول كالدوقت ظهرنوا برو دوان بعطام حاصوزها نهائ خصوص خواج ودكاس جاعد دآنجا نوابندي دج بعدا م فركن أن والمخلف ككرو وباخلاف ككنه واوقا الحمان بجون ظل حركم مشلّة أآنوفت كراشدرائه كانشامقدار قاست وكراكن فروفت والمتصور الشميري دخعة ببضاء فغنبة وكزار يوحرا ومآل كآفاب لبنيغيا بإكزوات فلادعا وسبوالواكب وسعنا بالوثلث لمتعددا يزركينه ورمازروه ووسكه بإرورنه جالم فلهمس بيزل فودرمة فيقاب والمغوب افاعاب الشمهر وكمنوا منرب وومتيك يايداك ووقاب والعشاعا فاغا كالشعف الحي للشاله للها وبزار عنارا ومتكفا أبكر ودمن الشناب عن غام خلافا مت عبند فرغام خلافا مت عبدند فن فام فلامامت عبنيه بركه يخاب كنادم فبأذه على وبراست بيغواري لء ويآدام يركه كتغافل دبدا زماغشا ويؤب دو ووكرادسه ردائ كميدومبانواست والمصيدوا لمنجع خبكة وكالاريدنا نصيرا ومآلكنه شاوليديا ودبها تبندكنا يتاذآدكي هت دواه مالك وعزان مسعودفا ل كان فل دصلوه وسول العصلي للدعليده الملطهد في المصف ودمغدارزا فكدارون تخضرت مازمير وزابتان ثلثدا فالم الى خسسة افلام زائير ماريد قدم و وبانج قدم وطهوسي وف الشذا غيمسة معهٔ افْله و درزمتان نِنج مَدِم امهنت مَدم وريا د تَيهاً يدرزمتان بحت مناسا على الرياض بيترميا شدّو دريابت نگخصوصا درمين شريفه والااين برد و وقت بإربهت ورببزعندراين حديث حرست درتاخ يطنراز وقت زوال دارعكم وقدم عبارت استاز مهفت يك حاست شخص مطول برجنري بهعنت قدم عنبار كرده اند باعتبارا كزقامت مردم مغت ومادات وواه ابودا ودواللسائي ماب بنجبل لصلوه مائي وطنبات تساب كذارون مازراو نم سبائم دروي تلف است وزوا مام تا ضي مازكذارون داواق قت افغزاست مطلقا ئاتغير والإذطوصف كددداحا وشاعردان واقع شده واكيدومبالغدوة است دخصنت لست زدايشان وآن يزراى كسى كدراى وريافت جماعت راه ووميرو دنراي مكنيكة تناممبكذار دنيتسي يمكر دينود دارد ومعفرشا فعايرا درآ ويل زوال كرده اندخيا كذبيا يرومذب لكنيز دبيط بنبت لآا كذمبضائه اصحاب ي درشدت حزنها كغار را ترمدا فضل ما وندوخ آرور ندم باجمدنيز محنيري تربدور ندمب وي تحب ست مطالب اعت را ونقد وعص نزافضات زدانيان دمغر يراحو ديكوت ست وتعبي روميت كست المتا لبستنزدا مام حمدونزد مالك مبادرت افضارب واكربجبت جماع مردم بالحركيند باكاميت وكزدا ما وعنيفا راد ظهرواسفار فبحوقه ماخير أستحب وأرجوب والمتعرب والمرجب نغيرى ما ويامذ نزل فضام يداز مدو انمغتي غبيها ولأمل وخيرب مرج احاديث مبركره وانشاءان مدتعالى ومدا كمغطام لزدكا ملعبض زشاح است كركعايت سيك دريتهما صلوه وكذار والأن بداول و دقوع وى ديضفا ول الفعسل الاول عن سبها دمنيتي من مداوت در يخانه من سلامه نبتج ميرة تخفيف لام بصرى دست اذشا بريامية كالكول عنت دخلت افلوا يعلي إلى عزقه الاسل وأتمعن وبدرس بإبيرزه سلم كازمحا بستخال لدابي كبف كان وسول المدير كنت ماودا بدأدج بكوز وينمير خلاصي العدعليد وسلوب لالكنوبل ميكذارد خازوض او درجه وقت بيكذارد فغا ليكان بصيا الجيبها لتي فلهعولغا الاولى بيركفت بورده و وآنحضرت كسيكذار د فيآد نيمروز لاكتواندش آلفا يشيرج ت بنیرنارنی کدارده شد با جرال است خانگرنشت حین ند هیض لشهر به کام نزیدن و زوال پذیرفتن فاب ولا راین دخیصیف خواج بو دازجت وقع الدوروى ولاوضلا وبصلى العصروم كمذار وأتخضرت مازعضوا تم برجع احلفاللى وحلد فى اصفا المدبغة وبراز كثت كارزاتسوى رحت ومأيل شخودك منايث ميندداشت والمشمد حبيه وحالك كمأفآب زنرهاست كمايت استاذكرش وصفاي لون ويادتغيروزردي وثرافعيركيوندك ام وتررسيدن مايشلي فيباشد واسحل ست و نسبت سافال في للغرب ميورراوي واموش كروم المجيكمنة اجريزه وروفة غازمون واكرخ بي كمفته بالتدبيمها ي دار درياكه درو باختلاف وقت هنسان وتنواله شاءالني نلهوها المغماد وتخضرت كدوست بياشت اخركردن ندازه اراكه ينونيدشما وراعم مبتيهين وثمناة نامهك غيبيت ثفق واصل ببني ارئ شباست وايرنا مليت كلواب بمازي ارميان يخوان وولا خرازان فهى واقع شد واست وماد ناخرا المشاست جا كذير كوركان مكره المنوم . فبلها وبودة تخفرت كدكروه مي نداشت واب ايشراز كذاردن فازخها والحديث معل ها وكرو مي ندثهت خركردن دا معداز وي و درم دوخصتي مهت درخوا بالانقطاب نفيف ودفيك وطول ثاطارد ماز بالتيضيعا وروصان ودركلام كرمزورتها شدولا يغي نودوكان بنعثل متصلوه العدل ه حبن بعرف ارجل جليسه وبود لرت كربسكشت أنفاز باماد وفارع ميكشت إنان دبهكام شناخن بردنم ششيرخ درامقعو وآكسنت كرشروع دران درّا ديكي ميكدو وركؤفص كابي بيا يمك امريكرو باسفام

وكذاره ن ناز فرور وشني و بغوا ما لسنبات الى لما ما ومنورت ورنان ما وسفت آيت راون وه ريآن اصدوفي د وابده و دروان خبز تهرواست كولابلا فالم العشاءالى فلث الليل ويك منيوشتا زبر كذار ون فازم للاناسك دئب كريطا بإين علات درا احت است الابستحاب فات واروچا كما حاويث مبان المركانية بالنوم فبلها ودوست منياشت نواب كردن دابش اغشا والمحلبت معدها ويخركون داميدا زوي وازين دوايت لادم فركا مدكوم سيسه المرميم وسيب وكروه شدكرا كذدوست ما داشته كمايت ازدهم واشتن وشدمت عن علم وعن محد من عمر ون الحسن وعلى مفرا يونهم البراست كني ميكنداذا رعباس وجاره يحارره سلاز ويهدث وارندفال مشالمنا حاموس عبداه وعنصلوه البني كعنت رسيع جارااذا وقائظ ينبرسلي لصعلب وس بصليا لظهر مالها بوه بركعت عارب كذار وأتحضرت مازطررا درنيم وزبيني عدارز وال والعصر والشهيب في كدار دعصرا وعال أكدا فالب ذند عاست بيني وس وّنا با ب و و و در صدبت النّكمت كريع از نازكشتر برحل بنده بو دازیخا معلوم شدكه زندكی آفیاب و تا بان ورئ شوی و ن ای خصیص با و او قت منیت و صدو به هالی ست كرز د و ت والمغرب أنداوجيت ديكذاردمغرب دافعتيكي في وروا عن وعروب مرووا لعشاعا ذاكة المناس عجل وا فا ظوا آخ ويكذار دمثار ١ ببريطن كيواب سارحا ضعبوذ مدروشنا وميكوندوجون كمعيو وندويرميكرو وانينجام عليع شدكه يتجاعت ناخيازا ول وقت حائز ملكم سخب ست وكفتا ندكرا وام اليعنيغ واصحاب ي رحما وسيطيهم كالنزام ول وقت منكن ندم انتجبت أست نازجت مده فضيلت ول وقت كداوا فقت بدامة افضل است وليكن بقار صنعب عب ميراخيراولي وا س ومیکذارد مازم برا در ادیم وظا باست کاین بجست صورهما حت کنیود زیرا کرصحار بقیام لیاخ کرده مو زندوا نیخاب شب ملول مشدند و درهشا بم بعايا بحوائج نها رتعزة كوزراه مما فيت والدلعلم وفله منوتة باركاكوشب مخلوط بهاج حاصبح و درروايتى بغيير بالبجا بالم منزيده بسيمهمله وبشرع بغيرروايت امت ومرم شرل زغنیر سان به مداونبدارغیس و هرسه در آخرشیاست دعیش معروراول شب بسراس واكرما تبديهم واسعاروا قع شده وتولزده ارج بستاد فعل من خليد وعن المن صلى يعند فالكنا ا فاصلينا خلف لبني كمنتان وديم احوق مازم يكذار ويمير بدو سيلموا لنطهبا ثودرنيردوزا مسيد فاعلينيا مباسيره ميروم مها بيخه دانغاءا يجه زجهت يرنبركردن اذكره فهر كبيم وينجي وازينجا معلوه كرود يمجده رجابهها بيصل كدوشيده اشد درست ست وشاخية اوياس كيندبجا يخبطيوس ليني كفرحد وبطاك ميكردند دجرئ ميرك ببيادكرم ببوديني بأبي بجده ميكترانيذ مدفيزه خاكر درمان يورما مدمني غلي عليد ولفظه للمغادى واناكا وردن ولعنا ين حديث دا درب بتجيل صلوه باخيال كرري زمير فداول و وتخياب تت مبدر معض وقات دنجياول وقت نيرز من كرميمه اشد ملكركم ترمه اشدخيا كذر حديث نيده كوم وعن امبهو موزه رصل ميخنه فال فال وسول العصم بنك العرفا بويدوا بالصلوفه وفيكر يختين كرم يسرى كنيد بنازييني نمازطهرة ماخينيدا زاول وقت الشكند بشورت وادت ودعديث بخاري آمره استريسي بالمهاداسا يرزمن محافا وقلها يونانبط استسايه بعداني والدزه وكلاف يخياى دوزها نندمنار وخوآن كرسائيا منارو وترنها ما ن كرود وازارج سعود فالبحوق كم منا ه در معصر وابات مده كدر سابهاي ديوار مناز مرفند و ديوار او دران دان بيفت كرو دومعن ما ميانه وقت كفته وممال إدر دفت روان بجبت برودت و محاصبت بكرم في حتا سُولِ حاليمة شافعيكنتا مدبعي است وبود وني ومرو ترنسبت باستوا خلاف تتحوارست برواست ازقوت كانطا كالزمردى وقبت صبينبت بنهرشب بخريم كود ومرضد كأفآب زديم تمليو ... یت کذشت کرمرد کرد و سار میروکرد و در بدایسکو مدکر سخت ترکر من مهان دیار دروقت رسید رمها لیست بشل می اراد در تاخیرازا کا شد و بالحیراز واحد بیشت میرد رمبالغد با را د مده كها شكايت كرديم تخضف والزكري نمير وزر برب بل نكردا زمامحول ست كالتماسي اثبا الخضار تمام وقت بود واوار علم والمخوا مام شاخعي ت وآن فررای کسانی کدوطند مهاعت مبی این شانده شعبت می کشند و مرکتها کدار د با دست. قوم خود کمذارد و وست میدارم که این کمندازا ول وقت مخا ت ورمذم مدير آورده است كدولات دارد را كم استخفت درمفرنرام سكرد ماراد ما وي دا كم بعرد دركزل جمع مي و دند وكغة ار تبطولي وبشباست باتباء وفحف د وامه للينا دي عن إلى سعب كي ما ليظهر و دررواتي ريحاري داراً بي معدضدري لغظ الظهروا فتشده يجاي بصلوه و دين دت نتراً مده است کرداری مندیا اجریب کم فرمود فیان مشد بدنه المهمن ونید جینی زراک سنج کرم از دوشیدن دونی و دراکنده شدن کرم اوار الحت بعا وكاردآنش دوزخ بليان كال يازيان فالولم مل يخال ولى هارج والمهرسة ويؤوكم كمنداست ومواصلوب يراكر برور د كارتعالى قادراست كرما ومند درآتش ودرجيز نطق واستبعادا كأن فضول تنسر كرفياري بعاوت است فطألت بركفت آتش وبيا كل بعضه بعبضها يدود كادم بخر واجزائ ربكر كالتايت لست فاختاط اخاواز وحاكم أتناكوا مركدام ميخوا كيوفانى كرداندد كرراونبسب كاف فاخن طعا منعنس بن سرستورى واديرورد كارتعالى مؤتش مدون سرورد وومعردون كمراد مدان المرادمان اندواق برون كمن واست خائز تنز وحوان فنسزها الشبذاء ونعنس ها لصيف وم وزرسان ودمى د كرورتابسان ونسز نغيس رفع وجسر برو ورعايياست ويجذ بغظات درةوك ى اشدما بخلون في ليه واشهما يخدون من المفهو بيخت يَنجِي بيما ازكرى وبخت يَسْجِيم ليداز ردى دن ايع ومنس كردرًا بسان ورسّان بير متمزعل موف دوابة لليفارى ودرواتي كررخارئ انجن كمه كذفات كما الخدون فل كوفن مهومها واستدما عندون من البوي فن زمه ويرها ريخت زُلَخ ميا بدازكري درًا بستان بسراز دم كرم اَترْبهت ومخت زَلَمَخ ملى بدد درستان زمروى براز دم سردا وست وكلت درضع اذ فاروي فاقت با وج وشعت كم سنة كلب

غشه فيكنعا اذاكروق انشار عذاب ستبجب ككرم شدن دوزخ وقت عذاب واست داول ظاهر راست دايجا سيخرات يماكم شكايت كردن وازوى دم سرد رآمان وجم أكملود بارك درصيف وافعشده محل اواستكوون خاست ودرد وزخ طبق زمهربهم ست دوماً كنيم ني علوم تكرم في سرد في زأ ما راج ام علوياست بس أراازا مأ روم زد ن وونخ داشتر جروجه واردحوابش كأسنح كرم وموى وافرمو وندناصل كرمى وسردى اكوفله في مدك سنح كرمي وسردى نزازجت وب وبعِدا فعالب المراد المرادم د ونغ سخت زمیاخته باشندنغی آن اوج دخرِ خرجا دق منارج از طرتغ اسلام است موتم کا کمتنف این حدیث بایدکد در وقت مزاد ۱ در میرین ساخته باشندنغی آن اوج دخرِ خرجا دق منارج از طرتغ اسلام است موتم کا کمتنف این حدیث باید کرد. دوقت میرا فابرآمه فأفاب واكراآ وقت ماخركندوقت ميذرد وعن اعن رض عند فالكان دسول لا كنت نس و بنمين وصلي المدعل وس الشمس ونفعه خبية وحال كأفأب لمبذوز مذه بعنة بإن بي توب زر دي ودف هه الناهب لي لعوالي سرفت رونده سوي جا أي كه بالاي ميزار بجار سجه قاوم ببغ ونظره فرآن فبانيهم والشهس مرنفعه سرم كمآن تحضاع والداو حاكاكمآ فاسبنون مبدد بالابرافتي بود وغودب كرده بود وبعض لعولي مبن المل مندعلى وبعدامها ل ومعفرط بهاازمولل ميندرجيا ركروه ي وواويحوه والثدار بمفعار سافت وزديم فلهنت داين قول هرني شن كراوي زانس ته ما بكرام جا م**برف بجانبي كيميا دم السب اكترازان وتيريرف أست**فيف ابياده وريهم تعدران يالازم ني كيركآن عدار كمذار ندكر دم مناربا شدوسا يشله بودخها كالمرسكونيدوا داجلهم فعقله وعندفال فال دبسول الصصلى الصعلب وسلم فلك صلوفه المنافئ آن أوعد وقت ميغ وجمدا بي المنازمة التان السي كصفت نفأق دارد بهسم في نيندر ماليكانتظار مسروافتاب احنى إذ الصفوت ألكزون زر وكرد وأفياب وكانت مبن فوبى المشبطان د با تبدي و وون شيطان م اين دباب سابق كذشت فام مبيخ زوراى ما زففوا ديعاب سجده ميكندشاب شناب بهطما مينت خيا كمدرع دارم جيندوجه ارجده با وجردا كدما زعصر اشت سحده ميبانه فرمود که بهرو وسجده دا کمک کل متنا رکرو بادا و همونری باعتبار یک کعت باح ای سرنگ برنداشت کو با برد وسیده کی نیخ مسیده کرفت دخصیصر با بعصر یا بحث تها وای وتفصیل بند يه کام شغول روم است بسيع وشارا يغيصدمبالغه در تعبيج و تنديد بجيت فغيل بياز و خلام است کاحال ما زاجي کمريم برين فيا بنوا بديو د لامد کوانده جها الافلېلا ذکر پښکه نيفوا ودين مناز كم دندك شارت است يجسسا ون وتعصد درار كان ظاهر وخشوع باطن و در وآم مجد ومثنان منافقان واقع سنت كرولاً مِنْ كُرُونَ اللّهَ الْا كَالْبِلاً دواه مسلم وعن ا عمرض يعنها فال وسول الاصلى الاستعلب وسلم الذي مغوند صلوفا العصر اكنكر درسكذر داورانما زعص فحكا نماويزا هسك وما لدرفع ونصب مردوروا ت و برهایت در صفتی انت ککو بانفضان کرده شدایل خالکنر و مال دی در تقدر رنصه نقصان کرده شدر و محسبت زده شد درا بان ی و مال دی وانمعنی مرامعنی ترماس ت ومواية مبور بخصب ست ومياري ين درشر بركرده شدهاست منف علبه وعن بربه أه فال فال دسول الارصلي للدعلب وسلوم فرك صلوفا لعم صطحله کری کندها زعصرا دیده و دانسه بهتی تی جل و ناقص نو د تواعل تمام روز وی ومراد صیعت صطفیت زیراکی امریخوار تداداست یا موت برای نبارخیل وی که در است ومتعصوة تغليظ وتشديد ومبالغه ونتصان والبريجبت ونت نشدن ماذى كدفاض ترين خاز لاست و درىعبض روايات مطاقصلوته كمتورنيزوا قع شده است بعمامام مرونها رنبات . تارک مازهمه اکا واست و کلام دان کذشت درآخرکتا بصلوم د وا ه البغادی و عن دافع بن خابیج بروزن کریم حابی نفیاری ست حاصرتٔ ده بدر را ارجمت ه شداحدوخنت داومشا بدد كيار وأيت كينذاذوى مباهان صابرؤا بعين فال كنا فصل العرب مع وسول لعدب ويم أكد كرارديم فاضغرب ابنيم جزاصل العدعل مشاهم فهنصرف احلى فاواندلسبصوموا فغمنبله يبرسكشت كارزه ازنمازه وآل كذوي إرنيسيديوا فالحاقما ون تبراء خ درا بعدازاندا فتولق نتبرفي داسيدرك ال دروز يبمغي فا ودبيان عبالطغرب سترته وأمي تحسب بانعاق منعن حلبيد وعزجا لكشد رضي سيؤنها فاكت كانوا بصلون العنمية كفت مائشهر وأتخضرت واصحاب وي كميكذار دند منابيشارا فيها ميتوان بغيبالشغغ إلى ثلث للبيا الاول دليظهي وفت كيهان غائب شدن ثغق وسيك إزشه لست بسريهو داتيدا بخقت وي غائب شدر في غراواتنا آن فث بيل واين وقت فضيلت وختسيا داست و وقت حواز وسعع را زيهت جنا كذبه الموشد منفؤ علب و وحنها فالمك كان د سول الله صلى الهدعليد و س الصبيرو وروايتات ازمأت كوت ووآ مخض كره آميز بازار دنما زياما وراه نضعوف الدنساء منلفعات بمروطهن بين كشتندز ناجاز مازيجده وبوث من اخته نیندندارنی ال زحهت ارا که قبیر چدین و پوشیدن روی و بدن مجهت انت کدا کرکتا ده ما شد. لبتهٔ شاخته بینوند در روجهم م شناخت مروم نشيرچ درامنا فاتي مَدار دح آن رز د يك ست وابرل ز و دمن في عليد وعن في ادخ الله خل الله عليد و سلرو و درين في است المني ارق ستازها وهكادمشا بيزا بعيب وحافظ مندواكمدود واصفابان الضودود وكعة است برييننيادين مرياد داشت ازا دلم يأت منه مدع شوما تروايت يمذر مع صرب**صری زانم کم انتخفرت و زیرن است طعام ترسری خور دند فلما اوز خامن سحورهما** برخ بن فارغ شدندا زطعام پرخور دن خو د وسورت میسام او وقت سیزور دن دمنج معام وقت محوب وصبط كده شده است درصيت ومحنوط ورروايت فتح است فام بني المد صلى المدعل مدوسل إلى لصلوفه ابتا والتحفيف صل آن بزاز بين فاضح فصال بركذار دغالا ومنتفات ودردوابتي فصليا يني كدار دآ مخصنت ورثيرت اب ودرروايي دير فصلينا بسرفاز كزار ديم افلنا لانسر كمكان ببن واغهما ميجوها و دخو لهافى للصلوف بسر كمفتر السرم اوبرميديم إزوى كرم فدارز ان بودسان فارغ شدن آتخضت وزيدب نابت الرسوخورد وجرسان در آمدن اليان درغاز فال

انت ان فال دما بغُرا الرحل خب بن مبارواندا مع دنيا وانه العين اينتي مطاركو زند داز د قدر برفع دنف برد واكد الدوليت و مينيا واكب المعتقب المعه وانتجابيا ة مع ككرد وتبع في نيرته وم مشود وكمندُ اند كاين منين بت معاد وعلى وتكن تعذ است كرسورا بكاه ترازين وقت فرنداصل سن و واه البخادي وعن البي فرور ضايعة م فالفال لحد وسول السكنت البذركنت مربغ عض اصلع المستعلب وسلم كيغ لمنت اذا كانت علب تعلم اع عيد زخامه وحالة وجرخابي كرد ويتكر سلط خاله يكثث برتعا وثنا دويغالنت بيان تارت فتارس يمبنون لصلوه ميرايند مازرا ورعايت كنزراؤكم وآوات زااد توخوون عن وقفها ياس عي زازندمنا زادا واوتر مع فارا وقات محارو فامن فلت هنا فأمرين بروسيكو يكفئرب س ديميزائي مرود وكيمز فالكفت تحضرت صلالصلوه ليقها أبمذار فارزاد روقش فان احدكها معهم فصل مراك ويكفوا بي فاندا بالشان كلام ينزفاخنا لك فافلذ يركدنسي نماذى كبراه الثأن كزاري نعل جوابه و دراي و و واحمسه لمروازخا معلومشُود كالامام اخركن وروقت نماذص محاله وقت كمروه انعاز و بمازخو دا دراول ومت كذار ديستركزار وباا مامرا فضيلت وفت وحباعت برو و دريابدواين درغرنما رفج وعصره ملحرب خوابديو وأزجت كرابسيتنغل درانوقت وحدم مشوعيت نغل لعت لما الأرتكاب والروه ابيون ست ازافي رت قنه واختلاف كلميكه لازم في ميامراني خالئن يطار ويدا كذيرا ح كفتا مذارم والموامري في المعرفي والمحيط والمعرفي والمع برجهاء كدرعات يكونديو كامرداركان نماز راومحافظت منكروند رراوقات كالوذر رضايد يؤندوت ويي درزمان خلافت عثمان خي استجنبو و درستان يبروثك ويحدرشام مود دوامات م بوبيغان كانجان المائين عثمان واشت بيرناحها كردبامعا ويرب بطلب واعثمان بمدندين قامت كرد مدنيه ورمده كموضع لست بيرون مينه مكونت كروجها بخااذ كالمرفت ولوقصة عوعة وعنابهو بوغ رجئ رعذفال فال وسول يسمعل إيسعلب وسلمين أدرك وكعة من الصيرك درا مركة يءانه أصيره المان فطلع الشمسرين فأن فغلا درك الصبيرين عتي درافت صيدا ومزاد وك وكعيذمن العصوه النان فغوم الشمسر فقال المعصر ومركر درنا مريك عتداان فازع فيرش أناكؤو بتحقيق درما فت حصرا يعنى طل منكرد و نمارست مير با بدكه ركعت دكيريا وبي منكند وتما م كردا مدمارزا صنعن علب فجوه صرباطل منكرود وا ماملوصيف واصحاب مي الندكه ما افخر بطاري أفاب ما جل سكرود وا ما ان عصوباطل منكرود كالمان كي ويكوم بالمعلق وليكوم بالمعلق وليكوم بالمعلق والمعلق سكرد درابشان وجوات بست ارتعارض قع شعبا بل عصدت واحاديث وارده درباب نهارصلة وخواه فوض شد ما نغل جدوقت علام وخروس بسول فة مقررتسد التختيجة ن تعارضَ من مدد وآيت رجوع محدث كنند وزر تعارض و وحدث حوع بقيار تمانيد وقيام ترجيج كرده كواين حديث أو**رغاز محرواحات** وتعصاني دران منسر لحب لمرد ديصف مح ل وحون بطلوع أفي أن نقصا في طاري شادا كا وحب نشد وآخروف نماز عمر كم أفياب زرويكي تثمس مثرازا نوغوب كنآبة أب فلينبصل فيه بس مركه تام كندنه بغود رابا دايجة وكيروا فدا احدوك سيجد فمن ص علع الشهب خلبنه صلوفه ويون دريا مدُريعتي ازنما زُصيبيت إنطاري كرد كَي نمّاب برع مدكمة ما مرند نمازخو درامضمول بن حديث منسور التي من ومراوم جدو ت دواه المغابي وعن در فالفال دسول المد صلي الهد عليد وسلمور بيني صافرة او مام عنها مري وارسُ كندمازي ايغاب كندفا فالذا في منافي ليها ا**دا دکوها په نهارت نامازامنت که کدار دنمازا و تنکه با دار د آزا و سدار کرد دازخواب سداری اصدا دکرکرد زیراکه با داور دن از مادست وخو دنمار وقتی خوا به که دکه معلم** جيارى، ونوا *وآمدونى د*واون ودر واتي بن يادنيا **مره له لاكمناوة كها الاذ لك بن**يت كغارت *كرازا كوها*ن جه اردق بنيماً كغارت ما زمنشو دخا كزدروم خدر مرين ومثل فل إنى فنا ده الوقادة بالعال نصاريحا ومسهورات عقوم ريحاضر شدام مشاهرا وارفسلا يحابيو درا درابو مدخدري ووازما درفال فال وسول المعصلا لانسرن النوم نغز بطنبت ودخات تصزي حآن محات كيغ فيت انحا النغو بطفئ ليفظ وتعصيريت كود بداري كروايش انغار كاب دفت وواكاري كمروكيب يشكم يساونها دن وشطريخ ماض و كارى شغرل تدن كريم مادت وامرتي ردفا ذا لنبي أحدكم صلوه او فام عنها فلب لها اذا ذكرها فا فاصد مغللي وربا دارما زراوقت بادكرون مازئرسب دكرون بست دواه مسلم الغصما الثابي عن على رضامينية ىلەۋلىنۇچى زىزكەيدىنى درىپتى خىلاتعالى غىلىت نرعاً كينمرصل المسعليد وسلفال كنت ماعلى ثلث الأوج هااي على يُصلت اخركن درَ عا آوردن في لصلوه اذ الذب كي ما زعون سايد ينى دآمدون آن وان مدوماى فوفائيات وآنت بون وشابا مالف نيزدوات است وبعض كفتا ندكاين واست جيئراست واول تصجف والمعافرة افداحضي ووم خازم وفي كعاض وداكروقة كده ونباشده وركذاره ونفازجازه ورأد وات شراخلاف ست سنغاقي وشرج وإيهكي مافضل ومفا زخازه آست كالمؤاردة كاخر كخندوا الإبها فداوج وعبا مسلما كمؤا سوم زنی پر وی قت کرمای راوراکه فراوقع سفر کوئی تخاریم شده و نوکیشوی مار دیمرو دانیب دواه المؤمن ی وعن این عرفال فال د**سول است مله دو.** الوفت الاول من لصلوه وضوان لعدا واح قناز مار وكذار دن ماز دلان سيرضاي ماي تعالىت خابخه در دني خرستم است خابخ تريز طهرو و مسار وقر فروسخ كالنا وسيستقيل غازة تميزاب ودشاح صورماعت والوفت الآخ عصواهد وكذاردن فاز وآفزوقت سبب عفوض است بسني دركدشت فرموا فاختره معلى يراي فدوقضيل مرسب بمركز وال وقت وداول ومنر ونزرك وشككتاره ودنسف ولكفايت كيندوان وواما المؤمذى وعزام فروه فالت سال لني صلى المستعلب ومساري لاحال فضل ام فروه

منغا وسكون اصابيفاريست وبغركفتا شكد وتراوقعا فغابرا وبمصديل سكفت بسيده شداتكفين عل فاضله بست فى ل الصلوه لاول وقي فا ومودكذار دفاف اول وقتش نمازخود فاصل ترين جال ست بعدازا يمان وللبدداول وقت كزاردن هاخبا ترخما بدبو واكريم باحسته بميركدو وستحب نود دروتها خرو دربع فراها ويت بعضاح الركزانيزافضل نوانره اندها فضليت دَرِيجًا امنا في المعود المنازاف على الاطلاق تب بالإرابَه الّذات دوام أحمد والنومانى وأبود الودود وفال المؤمّد ي الابروع الحديث رهاب كرده منتوداين مديث الامن حل بث عبد أللد بن عمر العربي كرازمديث عبالد بزغرض بن مامين عمر الخطاب كرمايي بستا وراعري والندمات تامدي عبين واته وبهليه طلفوى حنلاهل لمعل بت وومنيت وى درضظ وصبط زوابل حديث اكرهم تعديو دو رابه ومراض كيكن به وشغاع باد ن اورار د مهود واز ضظا صدبت وصبط اتن ازدانسة واورابادرى ودعبدا مدين عمرصيد يضغيرون مقدونبت اوروا من الباودارا وم الك تقديم كمايد وهمرى سبيار ندسانعاد تحقيق لم مينكلام دان واقع شده است ودر شرح التيغانوده شده وعن عائشة رض دونا فالت ماصلي وسول المدكنت مائته كذار دغر بيزاصلي المدعل وملوصلوه كوفها الآخر مرتبن برسيم الزيما وكرخة ومتره وما ومسخ فيضنه اهد نعالي أأكركوت روح ماك وراحد لينابي و وفات يافت دواه الشهدندى بينى كرم واقت واست تخضرت ماكركذار و واست نمآن ي را ورآخوقت المازياده ازكم بالنوده است وآن دران باربودكه وى آمرسا لماليزاد قات صلية ميركم لزار درزوار دوم درآخ وقت ازباى تسليما والعاديث المست حربل خارج النحسك متعدد كدارد وكابست ودرروا تى للمرتب تركيده بسرا است جرئيل انبرا مل شدوطا بركست كدمراد كدارد و بغي تقديمة وتعليط شدوك باستفر وعائش وطني عينيا جا انعال شريف است بعداز تروج وى والانجلحاط كرده است علموى ملان واساعلم وارتيخن دركذار دن درآم وقت است كرمبعلاز وكي از وقت جرين ما نداما أع خزارا والحقيقي وقت او راهوا ب ارست که درشرچ آزابیان کرده ایم وشاخه آن بهدرا حل رعضری وضرور نی کنند و ترمذی دین صدیث برخوکرده و کفتایت کاین صدیث وزیاب الوي روايت ستازا لإبوب نصاري كازكبار صحاروم الهارشايست وأتخفرت معداز محرت تبدكاه نزل ودانزول شريف شرف و تأت فال فال ديسول العد صلى العدعلب و سلملا بواللهنى يخبي شيارات بريسنينيك وفال اكفت بهريطى لغطوه يغيم شازراؤنزل لامها لعدبخ والمغرب ادام كة اخركندما دمغرب الحياق شنبك النبج آآنى خلطانة ندساره اكنايته ستاذكرت بجم ووادا بوواؤد روي اللادمي عجالعباس وارطابجادت بالصهم مينود كالنيدر كاخرنا بروا كركرازج اضوديا غار دما کونیدکا شتباک بنوملازم باخیر مزل بست مرحبه به تروین حدیث اشارت کوندمی تواها هیت بو ده بیمغن ساجی چیفا مرازعبار است که ناخیره و نیزوین حدیث اشارت کوندمی تواها هیت بو ده بیمغن ساحی چیفا مرازعبار است که ناخیره است برخبه به تواند و نیزوین می از باک به مواز باک و نیمورد مره واست وابطالت معباز كرت است والداعل وعن أبهو برة فيال فيال دسول المدصلي المدعلية وسلم لولا أن الشق على المني ارتف بند استن مريا متلا خيوشا كالمحظمان بوح واالعشاء الى ملشللبل برائي مركزه ما شاركة اخرك زردن نمازها والمتشب اومصفديا انتهب وديعض شروح كفتركان كرادي المرادي ازاين دود معاج نطريت كوافشده وظامران صدب راستمات البيرشااست ازاول وفت كالانخى دواه المحل والمؤمن عي وابن ماجذ وعن معاذب جبل فالفال وسول المدصلي الدعلب وسلماعنموا لعبلوه ورماد كاكذار مداين فازرا مين انفارا فانكم فل فضلنم جاعلى ساثوا لام زراد مررش فافضل وادوثر فا *ٵڹڹٵۮڔ*ٵ؋ٙڸڡۺ**اولريصلها امدهٔ فبلکر**ون*کڌار ده استنائج سياچني کېپټرازن*څا بودوچون *ڌراريي شب بکذار پيشتان* بنترخوا ۾ دونفيلت بليترخوا ۾ دائست ووآه **ابودآو** واين مديت نيزدلالت دار درباخيرشا وممال عام رخيته في بيت من واي مبيدات جا كاجرال غارب العارة صير رتبين اطاري مبي خبا كذبا به وعن المنعا ن بن بشهوار ضعار صعار ب واول ولودي ست دانصار بعدار بجريث و دروفت وفات آنخضرت شت ساله بودكشة ندا ورا الإحمص المرمروا أستراريع وستين فال انا اعلم بوفت هدن و السلوذ صلو فه العشلط لآخوه كغت نغان شركيس دامارم وقتاين مازكه مازعشا يهيبه بابتدوها بهجره رابئ كعنت كدكا هجشار بما رمغرب نياطلاق ميكند كان وسول للاصلى الايعلبيه وسلمعصلهها لسغوط الغملثا لثنذ ميكذار وتتضنرتا كزادروقت فأدن ماه وغروب وي درشب ومشينج بهجودرشي غودميكويد قمر اكثرى فتددرشب ومزد بك عأث لا شنى سرچ و درين خن نواست چهآب تعاضاسكندكه در قرب خسل زنب باشديس دين حديث نيزد المات تراكزي والكري المتنب و وا ما يو داؤد والدادي وعن دافع بن خارج صادات المارى مدني أست ما صرفت مدر الزوت صغروه المرث والمداومة المري والابعباز اوست ومدفى ل فال وسول المدحليد وسلم اسفرواي اسفادكني وورروشن كمدار مآيزا فافداعظ للاج بس ريسك سفاد بغيرزكرتهت ازجت مزدوثواب دواه النجم لمنتى وابو وأؤد والدادمي ولبس عنل المدنساني ونساقكن حديث اروايت كمده وليكهض يت نزدادان بحبارت كدفا فعدا حنظهلامي مبا كميظا برتبيا دراذعها رتسحديث منتش كدثروع درما زوقت مفاركنذ واسفار مبليكنشاف ونورو أتشارا واست ومرصرفان كفتامة اويل وتكفاست وصامفارخيا كمازمت أنح منهب استول كتكسنت كروأت منون كارجة الانصت يارياده ماصداست بطرين رتيل تواندخواندو بعلا وانعازنا ذاكوفناسه ويحدولهارت ظاميرو ومكر باشدا ورااعاده وضوو نماز بش انطلوع أفا في نعتا نذكه الوكروهم رضا بنجنين كرده اندو ندمب شاخ يتعليه است معنى دراول وفت باريك زاردن وميكونيدراد بإسفار اخيربت مايقيرك ودلرص طلوع كده وصدمها درت زدخل بطلوع ومشك بحرددا داى مازز دتيمن دخول وقت عظم وافضل خواردو دابن تاوير معيدات جبعبا ومانعديث كنابئ غليت ارجبت خصوصيتي كمت كدواسفا داست نارجت يحقق وقت كدوى علم ست اوقات تمامها زارا وبعض كفته الدكه إمراسفا ورشها بخاء ماب لست اللياط انجت ميس فمزد ان شبه اولمحاوي الأئمة مزهب استصكو مدكراً تبدا تبغيد كن بدوخم استفار وجميع كدميان برد وشطول قراءت وكفرا مذكاين ويتح من به وين من الماديث عاصل كدود وليكن المرزميت في كنت كالمنداو خوم مردو باسفاركند دجندان اخر كلندكه تك درطار عافقات افتدو درر وإتي زامام

تعديه خنالست و درروايتي وكينسفار و درروايتي وكياهنيا ريجال بتعدما فيست كفضاح اعتداست حسدا ولي است وحدثه فيضعا ذرج ل محر رونطوي كن وادت والفنة كرطاف في معروم دجا ركل كرطول وزالتان ودصيف لسفارك كشب وماه است ومروم خوانباك فوقف كن امم يدور وات رتعد ريست كديم حاصر أنيد بالمبعز حاكيمها سايم أخركندس أو أياخ ريب بي غلاف وا مامتان و أثمر د كرك تعجيل وصاوت ت نَّا رِيمُوْ آلِ لِي مَغْيِرَةُ مِنْ ذَبِكُرُ وَاكُو ئُرِكِر دارِهَا رَتَمْ يُحِمَاعة اسْ ومِي*كَ كُنِي*اً عِنافِ آ خد فرز آجر وقت ملح بست اجاع بي رابت وتعليه اجماعت امري كمروه امت ما مداحته مروم درشعت سر كروه ا ت و و تعجد آن در بواح قت و نینشسته دیجای ماز از آمر آن قام سخه وی برای میسان ت وانچیمرومیت از نغلیه اکرات شو د شامی که درسفوا باش بیجیت هذر ث عائشكه درفضا بول كرشت رفقند بن ابنياء سلععات م ٯ ۅڡٮڵۄؿ۫ؠۼۭٳؠڿۅڔٮٮڊاڒٳڹڿؙڔۘڒ؞ڡۺڔڗڗۅڔڹڗڿؠۅۻڒٲؽۺڔڰؿڹٵۼؠۺۅۮڔۏڮڔۅٳڹؖؽٳ؋ڵڣڟۅؽٷڞ ؞؞ۄڡؿؠٝؠڟؠۼ*ڔۺڗۼؚؠۺ*ۏٵػڵۼٳڹڔ؊ۣٵڣڸؚڡۼ۪ٮڶ۪ڶۺ۠؈ۺڿۣڔۮ*ڲۅۺڿؿڕ۫ۺۺ؈ۺڟ؈ۺ*ڶٷڶ علوم كرد دكر دروق بالبغ خلامة شاويات بالشرفها مخد مرسبا أراثل أست والاين ورواتان الماج بنفه وزرد بعض فوي بمربر باست وشايد كورم بالمده كرده مشود دراسفار ومحاني امام مرآنت كالضاررة فت عم غو بعدارغُ مدومُ تُشرِنوا فوافض بهتا زادا دراول دقت وم شى ننظو وسول المددوا يكانتظارم رديم رامكن غمرخوا داصلي المعدعل . ئەركان مغرب انترشامنيواندكورا ئان شاملولى ست فيزييالېنا. خلد في صلدير دنيافتوا كاينزى بازدائت ورادرا بل خائدوى اوغبوندلك بافران خامخ درواس ففالصين تحيير كمنت الخضرت جون روائي مد داعة دارتبت زيادت باخر وتتفقت ويمت او ل دېن جبرگه درسياته اېرانية خلارمير بدماري دا كانتظار نيېزېد از مېرې او دي اد نهيد واضاد چېښېراز اکدا دغه مخصول يايمت مرحويات خپا كوكدنت ولولا ا ن شِفاعلے امنی وارنی وجون کران آمدن راست می اصلبت بهم هانه ها السانعد بازیم کنار دمان مناز دا بایشان «بن ساعت نمام المؤذن نیار کردموون دا تیم فافام الصلوه وصلى بسرتم برآوردمؤذن و نمازلذار وآخضت دواه مسلم دارنجا معلوم يب رد دكركزار درنا زعتا درنت يبا نضل التي خاكو زمب امام برهينه وكام المام وارنجا معلوم يب و در در المام والمنطق و المام والمنطق و المام و المنطق و بدبياني وقاص ولركز وراو وفأت مافت دروي درستاريج وستبرة فبالهنتت وشيرنجا إكان دسول العصلي للدعلبة والم ىندارونماز *ادا مانند بلدنمازشما وزد كەلىلىن دررعابتا وقات ن*درباقۇ **جغات وكان بۇچ الع**نمە**ندە** مازشما چنری این حدیث هربریت در اخترشاه ماکنار در عِشا دراول وقت خوا هانشان دراول وقت میکزار ند ما مبداز وی و کان تخصف لله فرض كجئت رعايت ضعفاازمقنديان وايريجب كمغالب حوال است والاآمده است كدرنماز مغرب مدره اعراف خوابده وتحقيق إن درمحان ببايدانية سعبكفال صلبامع وسول إنسه صالطه علبدوس منتى بخومن شطواللبيل الكرازيت ترديك زئيمت طعالبس برون الم ، مَا *بِرُ لِفَرِ وَاشْتُكُاهِ الْمُحِدُ وَ إِي الْمِيعِمُ ا*فَعَا لِإِنْ النَّاسُ فَكُ صِلُوا وَاحْدُ وَامْ ما روانع في رشام الخفت حيا كريت على الم ورين في المريخ في الما الكذا في شريك في المجروم كوارت كنفية ومع آيات كرم دم وكرار الم معله لماكه في دري حدما حاضر مناخ مُ كذار دند وخت دوايره عنى اسبة عنى أن والمكل فوالحاف صلوة ما انتظره أكالصلوة وبدر مهاكان داريدكد كويام بيشد د ما زيرا دام كانتظارير بريا ولولا ضعف الضبيف وسفم السعبم والرين بورستي ونا تواين غيفان وبماري مباران لاخوت هذه الصلوة الى شطو اللبيل بالتيت غير كروم أين غارزا ما نيرات

أدبن دومين سلهبشودكما لينهب نيهض أدفاره ستستنه كميمتر المتبعث والتعب شفت وجادت في ولاا الأكروه ودبائد و والما و والحووا لنسادي كحسا لمذفاكمت كالنوسول كمصلى وسلوا شداعب الكظهم كمرنت مهرو وكفنوت عندوبتية ديثا وكردن زلهردا درثما ينج وخريدت وإذ لبددان وانع الشد بتعب لاللعصى مندوشم اخت رتد درسائي ردن وحواا وتخضي عنسه وتوبع فرونيب والزام أناع است ديمه جاوارين حدث نرظام م يميدواه احدوا للهدندى وعناهن لكان دسول لعدب يغيض اصلاا هدعليه وسلما فاكان كيابرد مالصلوه ويثى ودخت مدم كمينما زظريا واذاكا فالمدجعجا جون بيء درين تتابي سكرد واخريئير داراول وقت دواه النساتي وعوجها دفهن الصامت محابي شهوارسانيقيا ملوا الصلوه لحقها بركذار يثما مازادروقش كمنخاروشح معهم آياما وكدادمها اليان سنرفال نعمود وآري كزادجا كمدورث إي ذركزشت وواه ابو واؤدوعى فحبصية منح قاف وكرمروح يهبر مسعدودات دانيان فال فال وسوليا عدصله اجتدعليدوسلم بكون عليكم المراءمن بعدى ميانبندم كاختر كمنندن زدا زوقت مخارهن لمحريبه ثواب تنازكوا ثيان كمذارند ونسوآن راي ثماام نا فلمجاوبو دراي ثما والزكزار دوامه وبهدياات ن دّامزوقت كميزار مدنستمارا صررنوار د زبراك شماميمة وخدمت ودفع مسيكذار مه وهي عليهم وضوامن مازو يا المخرير كرون شانت فصلوامعهم ماصلوا المنبلذ بسر كمار مدنما زهراه أثيان ووام كركم ذار مجانب فبله وابن فيدانعا في است واحمال وار در ترقيقت ما تسدو صا أنويحان وازرته اسلام ببروت يزومن الدكذارد دواه الوداؤد وعن عباللدين على بن الخباداند وخل عنمان روايتاستان مسدائد وشي وفل لازكرار البعل ودرزمان بنوت متولد شده كروى دراً مدلاملائين عضمان وهو يحصو دروحال كموغثمان نك كرفته وكردكرده شده بو د دان وا فعرك تسيد شدفغال بسركه تتعبر بندكه أبلنجة ينده است ونام وي كمانه بن بشيرو دو فيخوجه ويوسنير يكنيا دزره ومنيحا البركر نكرزار يمازعت ي فضال لص بعلالناس سيكفت عثما يضايه يوندندان يرتزج لمهااست كصك دروم حا والحسن للناس فأحسن معهم يرجون يكث كنذني كرج أءابشان وس واذااسا وافاجه ننب ساءنهم وحون دكن دسركسيثو وربئرن زبري لثيان حاصرك بامردم دنيكي شسررك ليش زدريد واربخ أدعمان رضي بيعندصا دامست دخات ويواكمك وادفات فالمنسل الاواعن عاده بضمهم مرتضيف مين دومبذراوا ي وصده رصغ بصعرتها ليهت مدالات عدودات دركوفس فال بمعت وسولاه صلى الاعليد وسله يعنول كفت مماره شندم تضرب دام كفت لن بليج الناداح الصلح بالشمي فقبل عن وجعا التدديدا مياتش وزخ واكس كما ذكذارده المت بشران يومدن فأب ومتران فرورفترافاب بسيخ الجنب والعصى يحام آمض وانعان يشران طلوع وبثران فروب خادفوا وواه مسلم يونيده نمائدك ظام صورث والت وارد كهرلاين دونماز كمبذارد ورإبع والجت نمامد مركز در دوزخ نه دوكمير نازجت ركي صلوة وزيجت ارتخاب كمامان دركرون كمريط اضعرر استعمال جمهور علمااز ختصاح كمفارت جغائره طيهنه كمطاران حالكهم محافطت كمذرين ووغازيا وحردثا قل كاورنما فمغروقتا خاكر دجصهت آنت كدداعال ويزيتونسي ومغربط نخاجرا وليسرآ برزيره مشووما وا وراور ده نينو دراتنه و وزخ فدروطام النت كمراد مالغدرمان فصل دو غازات كره مي داردكيما فطت كنده برانيا اصلادرد وزخ شراكيروليكر برورد كارتعالي خامية بذكازار برعل هادحو دآن كزوا بخشده عنوكندازفا علان وصلوه بركنا به كدره باشدوا ملرطه وعن ابحي موسى رضي مدنز فال فال دسول عد صلى الاعلب و لمهن صلى البردين دخلا كمينة كمس كركزنار وغارنا مداد وشبائكاه لاميدرآ مديرشت داكفر انندكهما وغاز مخودع صرب كددرسه وسي موز واقع انداول وآخرو مبض ومالأمكذ بالمبغا وددي كمدكوؤه دماتبذ ديران ثراج اعازوشركان دشب وجاعاز وثنكأن درروذا دباى ضبطاحال بندكان وريخشتراعال بشان ويجتمعون فحق المغروصلوه المعصى وميعينوناين وجهاعت كدكود خارخوك طائفاعال شبرلبرد وطائغة دكورائ عال دوزم كابذو دلآخ خازد كاركيملهاى ووزام بزوو ويكإن م آيندوروفت الارفت بإيان آمن ويكاروجوه فضيلت بن دووقت ونما زكدار دن درا لا فييت ثم تعويج الذبن ما فوافيكم منبرا المرونما كمن في كرنب كردندوميا شما فبشا لم دبهم بس سیدانشا زارد رد کارانیا ن اوال واعال بدیکان خود و هواهام بهم وما آگردی تعالی دا با ترجت باحوال بند کان دو د لیک برب دربرای اظرا خنیده در با دت مان زد ملائد کیلعرب کردند را نیسان مبنق دفساد و معهد کردند خود داربسید و تعذیر و هدار میاند کرد ويكنزا وكالكؤشب فضالها والمرور بجت كرشب فضل ستازروزي رسدكت والمنجارة ورصال كذا ستدسدكان وبغولون وكمناهم وهربصلون

سے بن عد رضی کنیڈ

وسكونيكذ شتمائيا لادعاليكانيا فاعاز كندكما زعزا شدوا فبناهم وهبصلون وآميم فيالاه حاليان ماذمكت كماناهم ومنغني عليد وعن جند بالمنسوى بنتقاف وسكون سين بمام معابل ست وتصرط بخاست ازقير فلل فكال وسول للاصلي للدعلبد وسلم من سلي صلوغ المصبوجة وفي ذمرة اللاكسيك كغار دما زجيوا يركن ويعروا إع فالابطلبنكم اللدمن ذمنيه ليشي ميرط مركه ظلب ونيريد خداتيعالى ثمارا ازذيخو ويخرى منى إبيكه كارى كمندكه ملات محد خلاصك مذور واخط جانب كغارنده خانصبر لاكشكست وصعفواه خيانت ودامانت اوالارح كم كتروج ويصعدن لشكستيد وخيائت ودامانت اوكرو دالترص كندخواشما لاونيتني نيزازحذا من فمن د بني به وكد زراكدر شيكرتا وايل ست كر بركطلب كنديدا و دابخرى از ذيره و درم إيدا وداً زوى تعالى جاسي كرين لمروق بعص لنيظلصابها لقشيرى ودرم نرمیٰمازدخانعالی اولرردی دے دِلَتُرُ و وزخ رواہ ہ دن ای تمانه بدل لفسری برای مسری بنتے قاف وسکون سرج ارفیاط است و تورثیج نفته که رہے کتا ہی ارکت حدیث بافتر کونست بعث کردہ اشد و عن **اجہ دو** رض البغة فالفال دسول الدصلي المستعليد وسلم لوبعلم الناس ما في المنال والصف الاول اكربيان ذروم أبي كردون ي فترج وردريا فترص مناعال ست فمراج بليطا بديته ربونه ونياند كمراكذ وهديندار زلملاستنهموا بإنه وحدم لامازند بغيضنيات نزاوضف لول محديث كالززاءكس منبغوا المهد واكر واندفضيا محد دنير و در زمتن بهت راي بالذيث من مرازيش يونيد سوي آن واين دغير مورت كرمي واواداد بعض كمته انكه ماد تبهجه مكرست ويميها ديت كرفيق بهرجيزوز و درفعة يأن ومتعمال تحديم غي كيخصوص بغشا باتحجازاست ومقصو وتكمير مهرما أماست ومخصوط بطبيط بو دکهٔ با خرازا ول وقت درومی بیایت و بعض تهجیرا مخص**ی بحده استار دخ**صة ایرم بنی دکذال بچه بیها رونشا بی **و بعلب بن ما فی المشهداد** ضيا که در کدار دن مازشا در پههت برانه بهايندازار و مرم رو درست دسينه يا رمنع دخيا کلرکودک رو دينه کار قوت ريار نص واشته ما شاره کاميند داشا ؞ۜوعندفالفال دسول الله وبهازا بهرره است كنت يغمض صلى الله على وسلم لينب صلوه اتفاعلى للناهنك من الجغ والعشائم برسافقان نناز املاه وغازضن رئز كدمرد ومحاك لانأومردم كم مى نبيد تابزور وريا توانندكذار دولو بعيل ن ما فيصما لا فوهما ولو حسواً واكريدانند ثوا ويكه دايرة و اد ماند بركندي آيذان دومناز را أكره بطريق والمحدم مغنغ عليه وعنع فان رض بدخ فال فال وسول عدصلي يسعب وسلمن في الهشاء معاللبل سرخانية كدكوما فالكدارد وتحدكرونم شرومن ومن والصديف جاعة فكانما صلى الله الحله وكسي كدارونما فيرا بنا زمبيات الزغازغنا است كاين در كونياز مام شبلهت وآن در كونها زنم رشب يامرادا تنت كدكمدار دن مازعثا ثواب ها مضف ليالخ فيرا الميثود والدعله وأومسكروع لازع ربني ميخهافال فالدسول العصل العدي لموتكم المغوب رئام نمازشماك مغربات فال كفت تخصرت ما ابن ورسان بني لمياواب رمام نما زمور بعثااست ميني غرت اعثا مام كيندكه دعش فاضاست كمعنى ثبائالاست وفال وكفت لابغ لمبتكم اللاعراب على السم ؞ فاهناف كناب هدالمنساء زيك منافِشا دوآن محديثه كرده شده است معن*ا آنجا لأفرو* دا أيمّاً الذَّنْ في آمنُو البَسَنَا فِيَكُمُ الذَّنْ فَهُمُ الذَّنْ فَهُمُ الذَّنْ فَهُمُ الذَّنْ فَهُمُ الذَّنْ فَهُمُ المُثَنَّا وَالْمُ بەرخوا دەن يەر دىمازىغام كەلىشا رەنجوانىڭ مغلبه كاكرون وليكر ويتمقت مسلمانان طاست فهي أوموفعت ايشان فاغلبا ثبان لازمها مرواني المعلوكرد دكدز بان البيرك والمتحصطلا برشير عرد وازتح والمراب وأوابا حابهت وازا البيتكا واشت وبعدازان كينبى فومو و وعلت نهيها ن كرداث رت فرمو د بورتريه اعراب عشارا بستراز برستم تبركام وازا ديخنابقول و و فلغنا فتعرب بنها وسكون عدو هج نت كزيكة دسى خازخا درادكم حكورده مينو وبجلاف للعل مدوشيدن شزان كاعواث تران واجعاذينها ن شداخ متى درماري مهدوش وكميلات العمل مدوشة وتعالمات ت عناراعتم كيند كدمينجت اركابت وتبغورك وانينهم وكاعرب زراركام كوند وشدن تشران لاواين مهان وقت دا در زبان وميشهور مو دويون ونب اسلام رسيد و غاز دين المانا ونزاطلاف كيزندونا زهنا داصارة الغم كنندوس بنه كرده شدندادان وكروه واسترشدي به فراست و تغیر رب خراما و شعمه واقع شده است کو مند کراطلاق آن بدار نهی دو وار اعلم در واه مسلم دعن علی رضای بند از در والا در است از المراز المراز المراز و لمدفى كمنت روزخدق كآبلغ وه امزاب خوانندو درترد دح بك وترانان يهدار أما زفوت شدو دواي مهان غازع صينريو دميآ تحضرت لزمل كاظهار زمادت فتقهاما وفاعن صلوة الوسطى منع كردنده بازدا تتدكافوا فادانما زميانه وكاض رصلوه المصرك نمازم عراست ملأا عدسونهم وفورهم فاواركروا فرضوايعا ونيا وآخرت بيشيده ماندكه درر وواصرخد رقى فارنا از كافران بوجه واؤم بارك رسيد ودعاى مذكره وابنجا كنوب الكانحاف إسدوت شدكه ما زاست وانحانواست كريحت نفس خود وعاك ومنف خالبد وازين جديث عليد بشدكه لوة وسطى ام ما فيره است والحار وما ارمحار والعيد والجينية والمحد ت پس وَلَان مِبذِنيرِمُول بين وابد و دورم العلاف نما مروفالها اخلافيكه درصار و نامبين دلتين أن واقع است خائز در د ونصل منده سايد مثل استيند و مدين و المعاربية آن *و دباخيا وخ دكردن*ا ول*روان كرده بو دند وبيدا نصحت صيث شعين شدكداد غا نصطر*ست وا مد*عتر*المنسسي المثابي عن بن فسعود وسيره بن جندب فحالما فالدوس

الجلعهعلب وسلمصلوه الوسطيصلوه العصوكمتذابي ووممان خليضه دكاكمت كمضوت عدة ومطئء مها وصيرت وواد النهذى دوايث كرده استاين حديث الرمذي المناست فالمتيوصرت وابي صدف العربهم عالنمرور وايت كرده وازمنارى فلل كديهر وكدوى كمذاست حديث ولين مره مراح والدوع فاجهر وفاعل المنصلى ليستعلب وسلمف فحله نعالى بهبرره البكفنت روايت كمندوت فيراحته المان فحآقا لغ كأن مشهوداً برتع كروآن فزكم وبران فانغارت ونعبل فازاركان فازخا كزيتر سكنذانما زركوم ويجود مشهود است والواز وآن فجرواء تاورا ينرواد دارندخا كربعض كرده لنردا مام فزداز وكاراز والمراز والمان والمراز وا خلفانفوا دم كآبدفال وبودة تخفزت ديعنى تبود دودن مناونؤ كداشها معا كمكفا للبسل ومالافكك المفارح اضرشون وائوقت فرا ما ووشكان روزكرزول بينما يندز مره وو دم كم مندرا بحضط اعال روزوا اقات ميكنديك ورداه وانمغنه درما وحفرم وحوداست وليكه بنافات ندامة باكذوتونياين كرداين منهكره والادين فالمورود وافترو ويتنسي ويناه المومدى الغيس الفت والمباثث والمتنافي والمتنافية والمتنافي والمتنافية وال ال**صليفه ا**لو**سط جهاً وفه المثله دينت زيرين ابت** وع*ائث كما ديساية ومطي فا زظراست وا* واحما لايص فرمبل دو*ايت كرد ه ستاين قول را ا* ام الك دهام بنود وفان مرثابت وعائشة صليه الوطي بالوالط بروابر قفل وصحاميت وموقوف است بإنيان كآزار فديجض رسول مليام وعليه فى ل كان وصول العصليا وصليد وسلي وجلى للله والمعابية كفت ديري تراي دير آوردن ران كصدة الرسط بالفرست بود التخفرت كم تدارد مانيت والميم دون ولديكن بصلح صلوفه استدي كخلصحاب وسول عدصلى مسعلبه وسلم منها ونوديس يزازي فتتريص بارين خاز فنزلت حافظ وعلى المسلوة والقشا الوسطى بيحا ببانك ندريم مفاز باخصدما ما دي كم فاصل تهت وميا زاست وايجالات كينكصلوه وسطى بخاريت مخصوص نربا وت فضيلت كربو بخصوص لعركره واندواين وتوثي در مارخ رسود داست ا فنعیلی بهت کونو آیست که به برمازی بخت رازان بود و مرحلی رسخت ترفاض رخ اکروار د شده است کا فضال معبا داست مرا ای ن او امیان بود و مرحلی رسخت ترفاض رخ اکروار د شده است کا فضال معبا داست مرا ای ن او امیان بود ای وی آ انبات *نه ميوميك وخال وكفت دندي ثلي*ب ا**ن عبلها صلوفهن مررشك مشرانه فا زطر**د و ماز بهت كانها سري و ديربيا كه خووغسا باشد وبعبل هما ص ت ونيردوما زار وزاست مس مدكد مراد تصلوقه وسطى غاز طرما شدوا رويسل ست كدندين مابت برانبات قول خودكفة تعاتكنت فاحرواه احمدوا بوداؤد وعنمالك ملغدان على بنابطالب وتعدا للدن عباس ضهريم كانا بغولان السلف السط للوه المصيرة روايتامت الأأماط لككدرسيده است اوداكه على وابرع باسس من ارونهما سكفته ذكرصلوة ومطح فما زميرت نزياكه ويمشهود بهت ووافع بهت ميان دوغما زروت ، دو كيم لوه وسطى نه زعصرت و ه وردى كاز أمَّرْنا فعيارت كغذ ثافع بقر سح كرده است كنَّان نه أصبح بت وليكر چواجها ويين لصبحت دير ماست كغازعه مي تعريب خير شياختي بمدنجوا بروي كروصتوكم ويكرد واست كالصدش صيحيا ببدلهن برضاف أت كوكرده بالشرط نيدكه غرب بن بهال ست كدبل صدف وارد شده وزنيد فرم بعرام ويوار وضاعت وعن سلان فالسمعت دسول مسصد لهدعل وسلوم وسلوم والمان فارس كفت كرشندم تضفرت أصيفت من غلالي صلوفا لعبير خلاف الاجمان كسيرو ووط نمازا مادمه وداستامان يحكث نيطان ويحرادها نمزغازان ماعلمها بهذمه وغزال السوف غلابوا مذابعلبسر وكركم ما مرادرو ديجانب زائيب رود رايتا بليسرم باوالمست سدرق ملال وكفايت ميشتعال زايج نبرج اورو د وواه ابن ملجه ا جاب الافدان ا وان وبغيميني د الماندن وخرد دن و دستروا علام دراً مدن وقت خازا لغاظ محصص دروق يخصص مشيو لكنت كيثوت كن يخاب ديدن عبدان يرين في النصاري ست وديدن جم والمخطائخ سهار وج نزاً دوبعنر كوند باحتيا واز كخضرت ماست ننده وودرواتي إداميلومن على كره كرج وت تخضرت معياج دفت ما سراري كالمحا المجتري وفوشرا لانجارا رئوكهنت سوكند مخارى كزرابحتي فرشا وفرز وكمترن خلق مدركا وخزت بنمو مذمده اماس فوشته راازان بازكر ببوكر ووشره امهن فيوريشاهت ت كعنت بدوُم لي الرافا اكرمِ في كركُّروبا في كات ذاك وتحييرًا تبنت كه التحديث ورشه ساوكرد وليعفره كواد محاب بيوورا وتضاري البصديث مخضر بهشا وحديث درازاراوا وقعاكم ستبذكه وقتصيركي دانندراي نمادكم ورنوقت بمضروان ومحافران يسي معتض تتأتث ما ووحت دوائ لنداء والكزار بنيذم ماوا بهاندوا أقرى الدر ومأ چون واز البنونه واخر شوندر كفت كمي الشروف والمام وقت ما زحادت بيودات وما توس ون دن وسم لفاريات وتشد با بناخر و ما قوس والعنبي كرده الدبيو وهنازكرا وهنود بوسبخر دكوماه ونبنداكراتها بإن وروقت كارمو وربيض وابات بوق واقع شدانسبت ببعود و درمين قرن وبوق وقرن مردف الددميده ميثو دوران

ٔ وش باشد وتورش که کناسه و دازیه و دنورواست وشا میکسینه بازارشان تشرام و درندوسی و در دند و با مجاروار با دان و ای است و این با این بست و این برام و این برام و داند و برای و ب شدعل اكتصنت كناذان ابيني ووي ويدوكان كويلانفاطآ زا واف يونوالاظامية وامروه وشؤكيطا فكرواندا فامست راويكان كوبركا تشآرا ومبهام مالك فساعني وبعض علما ارت لكلمات دارج ادنو اركونيدوا قاست واكميك ارو در مدمها مام دونيغه واصحاب دمي الكلط ا ذان ها قامت مردود وباداست واحادث بزورين وارداست ولونيدكرورنان قديم اذان واقامت مردود وكان دوكان برود بعض لذملوك في مسير مشتالي بعداز رآمر القامت دايكان كان ساختندود رشر يحيتو المقارع فساكرده شده ام ميل إربسيركا دراومان ابن صديثات وشيخ شيخ عارى وسلوبت فلكوفد لابوب س معداذا كأشندم ان صديث را وكركر دم ازام يوب ماكه ويزار عديث راروايت دارد فغال مي كفت الوب بملافاظ الماست يك يك بارما مدكفت الاالا فاحد كر لفظ قد فامت الصلوة كدووار ما مدكفت منفي هلب وأمن محدث والمحارين تغاروات كرده است دورو بابرابشننا خكورمنيت والام والك خذيوان كرد فرزدانيان قدقامت لصلية دانيركيا دسكونيد وعزالي محل ورفه صاداست نام وسمره ليعض ختاندا ومروبغرس لممان وبغص كمدذول ولصحير است مئوذ كآنخضرت است لاكرداوي رصع دراذا لصست فالألغث على وسول للدصل الصبيحلب فموسسل لملنا ذمرج وكفت اومحذوره انقاكر دريره بليته بيؤد مراأ تحضرت فال كفات أرمين وره فعال فل بس ويوديكوا لله اكدالله اكدا لله اكبر العداكبر عب ربار ودررة الم ووازتركده وزبب امالك وومالات الشهدل فالدالدالدالعالشهد لنالا الدالا الساشهد فنب المسافه مرآن محلاد سول المدخود بربكونهار وكراشه لان لاالدالاالعداشه لمان لاالدالاالعداشه مان معلا وسول المداشه مان معرار سولا ت درا ذا <sub>اس</sub>رزن امنی دمالک وا زا ۱ ماحمد و روایت است و ظاهر زیرها و عدم ترجیط ست خانی ند هسیا است و در ترجیع و و د و بارشها و تدرای آوا كايتا الي ن حدث است وعلى بحقيد مكويدكان كرادازراي تعليم المحدوره بوده ار د مار د *کریکو* وطبند مکو و صدینی د کرازا ای محذوره آمد *داست که د*ان ترصع منیت و درصد شعبالعدین زمد که صلاح و راب فزان س ت نزرجعیا مه و درا دانابرام کمنوم که وین به درسی پرمنیا دان میکنت دسعه وظار که در میتوا بودنبر مذکو رنشده وا دانا میخدوره و اصابیت کوا دانطا م ميرد وكرتعد يزارتها ومربراوران راي تشريع ودور فرس النقل وواميح على الصلوف على الصلوف ومي ريروث ابي سيدنمان على الفلاح على الفلاح يبخيئ يسببخات سوزيت العداكم العداكم لاالدالالولا وواه مسلم العنسل لثاذعن لدعم بض معامية هافال كان لاذا بعلى حهل وسول لله الفتان عرو ولامات وان درنا يغرف اصل المسعليد وسلم وغن مونس دو اروالافام فروه ويود كلات قامت بك يك رغبوانه كان مغول فريخ تالصادة فدفاستالصلوة كرردوار وأهابو داؤد والمنساجي والدادي وعزابي محذوره ازالتي صلى يسعبه وسلم لاذان لشع عشيره كلمية روايت سنازا فمحذوره كه أتخضرت بعليمردا ومااذان بؤرد وكم إين قاصده ترجع بست والافامية مسيع عشيره كلمية وتعليمرداورا ت كار نوز ده حجب اركله ترجع رنت و و قد قامت الصَّدّة رنيا ده شد و بحبت ام الم و جنفه اين حديث بهنده کلاین صریح است دا کرانیامت دو دوبال اولكرسيح بستنز واستابن واسلطروواه احمدوا لتزمن وايوداؤ ووالنسائ والدادى وان ماجذ وعندفا ل فلت وجرازا ومخدوره رقية سَمَ ما دسول العظمي سنة الإفران بام *در اطريق منتن وان فا*ل ونسج مفعم داشيد ك*فت او محذور (بسير مسيح كروا تحفزت بسير سرما الك*و دراكوما كاين ت کا کرصیم بودی مزادار بودن که رمیر نها ده شدی خیا توکه کی کرندی کریسی خوا بدیس سکومد ما کر مسب والعدا بیخندا بهت ورش رائ تعليم إذان بالمحذور دميكو في العداكم العداكم العداكم والعداكم وقو فعرها صوفك رميدار ملى كلمات وارمو والعني تحالين منت كاول دوماريت مكوئي وماز دو د كردا مبند ميكون خاك درشا دند بلك مرد أم واز مبند ميكورو داي تحسيست من متول بيترك في السهال فلا العالا العا هالن محل دسول المداشه لأن محل دسول ألله يخفض لمجاصوفك بت *يكي بن كل تتأواز و داخ بوض صوف*ك بالشهادة مكن وانخورائل ت شعادت ومكوفها شهدان لاالدالا العدائية لأن لاالدالاالعداشها أن علايسل العداشهد أن علاوسول العدج علاالم ح على المصلوف على المفلام على المفلاح فانخان صلوفًا لصيوفلت مراكر باشدنا زي رائ واذان سيكون مازم ميرك الصلوف خومن النوم الصلوف خبوم للغوالعدا كمولاالعا لاالعد رواه ابوداود وعن بلال ضط أسعن فالفال لى دسول العدمت الاكنت رهي واسلا المسحل دوسلم كأ خنون في أي الصوات الاف صلوه المنحر ويسرينا زي كود ما رفز توب وبغت ويع كرون وبا دُكت في ومرد إن اعلام بعداد اعلام است كركم ارما والعظا روند بارد كيرما زاعلام كنندوتويب خيرتم استألصلو فم خبر من المنوكونين ورميان ذا ويجنبه هام يردرنه ورنوب بوروسنت أست بمريهت وبعبوازان علماي كوفيها على نفلاج على الفلاح المدات كردند درميال دان وا قامت ومعداذات أن مرقوم ين متعارف مافتندا المخصوص نما زفوك وقت خاب ومحاكس است معداذان تساوين در جمع ما زاستى ت اختد و في استدوار إصلات مبدا واحداث است و بوسات وا والميلومني جا كادا في منظ است وآورده المكابي مرجع والدومودا

شينك دخ فانع ترثيب كويراز سجر مركزت سرون دوياز بنيل بروك بترع است دواه المؤمذى وإبن ماجه لوفا لالمزمذى الجامعوا ثدا الوي لبسر هوبال الفتح

عنلاهل كعلىبث بن صيف دارمني وابع صروات كرده المرور مذي كمنة كالبسسائيل كدا ومل مديك ست منيت وتي نخان وي زدم شان وعن جاوان دسط العصدون

بيغير وكصلى لصعب وسلمفال لملال كنت مرطل اذا ذنت فنوسل ميناذا في كريس من ورشتكوشا ويمن وإذا اقت فاحلد وجون قاست

ما بلاول

لوئنتا بيهم فيتركو واجعل ببن ا ذافك والحامنك فل رما بغرء آلاكل م إكله وكردان الغان وا فامت غود مقدار ايخه فارتجرد دطعام غرير مدان خر د رفا و الشادب من شهومه وفان كرد وأب نوشده ازنوشيرك فود والمعنصراذا دخل لفضاء صاجب وفارع كرد والزم إجهت بول وفائط جون وآبيد والبخارس قضاي حاجت فرد ولاتفوي بنجره بابيفاز بمجرد كمبيرآ وردن مااكنه بمنيد مراميني رون مده اندرون خانه ودفعة مكورات كآميون عالى الصابرة كويدما مدرخواست شامدكر أمخضت نيزد نوقت مروتا مهمندوواها لنؤمذى وكاللانع فاللمن حدبث عبدانكن بمنت تزميني شناسيين صيث اكان صديث حداريه نام كذا يعبولان وصغيفان وشاسا واسنا ومجيل واساواي مديث مجول است ولغتلذكابن حدث داشوابدات وطرق تام بمضعف ندوبعض كغذاندك ارباحت امعين بنت جزئما بزخل وقت وإحماء مصله وبرسسك إزهما اختلا بخده ويقطيع ميال ذان دا قامت خائزيا يدوعن ذبا دبن امحارث لصدل بح بضرها دمها ينسب البياست ازيرهها بي مت بعيث كردا بحضرت اواذا ركامنت ميرح ست درمیشین فی الحربی وسول مسکنت امر کرد برمنم پینواصیلی اصعلب وسیلیان اذن که ازان کوچی صلونه الغیزار بیراد با در در در با در دو و دخت برادان کمنتر فادا وبلالحان اغنم سرجن وقت اقامت شنواست بلاكأ فاستكويرها لدسول لعدير كنت ينيز واصلى للدعليد وسلمان إخاص لماء فلأذن برشك كدابهما يغني وبإلحارث المسأني تجتيقا والكفاست وبرك اقبليميا شداودا بإدآن قبياسخانندوس اخت هنويقيم وبركه ذان بيوريس بهالكال استبيكوير وإهاللجعازي القجالوق وامنها جذالفسل لثالث عزارهم وضي هيغهما فالكان لسماون حن فلهوالله بنة تفت ان عربه درسلانان درة مركة منداز كدمين بمجنعون والهمين فغينون للصلوه برانداز مسكر وندوم طلب مدووتي اكربان دروس راي ناز ولبس بنا دى بها احد ونودكا وازميداد ومنجاند سناراب كي فعكلموا وما في ذلات بن نو کردندو**شا**ورت منودندرون درایط ب فغال بعیضهم انخند واحشل غافی النصادی بر*یفت نیعیض سمانان کریدیا قیس دنیا بان کردای وقت خافی* نیخ وفال بعضهم فرفامثل ونالمهو دوبيز كمنتذ بمريد شاخ اندثياخ بيود كهدمه ندازا فغالع يركنت عرضا بيغنه اولا لبعثون دجلا نبادى بالصلوه أماميكريه ٔ *اوس وون دا ورنها کنید مردی دا که واز کمبند ونجازینبا ز*فغال دسول اع*دیس گفت خرج ب*ا صلح ای مدحلب وسلم فحفظار با لصلوه ای با ارتفاد با اصلوه ای با ارتفاد نرکتم برخار نظام نرکت ب *کهرادابنجامج*ود فرما **دکردن وخرکرد باست برز**مدن وقت منا فان شیع بطرین خاص و بانوحیاصل شید و توفیق میا باحادیث بسرکویا دابتدامحرد مدابر ده بسرگذان دبیرن خام بستر تشريعانان وحيما باجتباد ودربعض لصاديث مدواست كدملال نلاسكر دنباز بفطا تصادة حاسته منغني علبه وعن عبلا للصبن ذبل بن عبل دميد فال روايت استاذ عبلاسا *بن زيدانصارچنسندري كاندشا به يجاباست وا و داصاحبا ذان كونيدغا* ل لماام دسول هد*يد لهركر دينپيجن دا*صله ا بهدعلبه وسلم ما لناقوس بعيل *اوس كييفة* شود بسضرب به للناس مجع المصلوفي ازوه نبودا وداداي مردم لايح بسبع من ربسي نمازان نجامعاه مهشود كه باديح داختلاف محابد دركرفتن بأقوس ليرحضرت رسالت صابعه على بسلمة بن واقع شدكة ماختنودوشا يكامرط بي تخير إشدوا فعا علم طاف بي وانانائم دجل درخيال دراً مرادحاً لأنكس درخوام بردي بعني درم مردي لورخواب كه مجا ناونسادى بدهرسيار دنا*قوس ا دردستخو دهف*ك باعدلى للعائليج المنافي *ليركمنزاى بندئ خذا اميزوشل ناورا اقال وم*انصنع بدكفت كاروم كيرافك لوهٔ *کفتیز انمهردمواز*د ن<sup>ی</sup>ا قرس وی نازفغال پر کفت آن مرد افلاا دلای ها هو خبرمن دلک آیا نیجای قرسس ایراه نهایم و تعلیم نزارجری ت زان فعلت لد على يت كفرس كرزوا مل د بنما يخرى كرسترب زان فال كفت عبداسدن زيد ففال يس كفت مزد تعنول مسكولي العداكم المراكم ألم المخرة بعنت ساس وكمانا الافامية فأمح نبهب وألافامت لأوثند يدموه تعليست فلما اصبحت مثلت وسول مصركم يوسراندين زيدبه ح بصب وكردم أمرهم يا المدعل وسالم فاخبريْد بها دأنت من خروا دم تمخفية را تابخ دييم وزال فغال لغالوة وباحن بسركفت تحضرت مديته يكارخ ل كرة ومدي والأسكا ان شاءاً ولله نعالي كزويه تارست خدايتها في سعوال كله ونيما وارزاس كيرك واخرا رغبت است الزراي تُسك وترد و وبعض كونيد كرمني كلام اطهار ترقب وزنول وح بعبازخواب وصول مترياحها دواستطوب وكوما دريمه وقت وح شدوج تسادكردس ورودعدا سدين دنيد ما فطراب ماست بالال فالخ علب دما وأمنت سراتفاكي ومهريني اكرديده ورخواب فليؤكذن مإديس لمبكاذان كؤيدال واعلام كندتاني دبيره توفاندا فلهح صلوفا منك زيراكه مرستي زم ولبندتر وثيرتنا ومتسارت وازو كاز توصنت مع ملال سراتيادم الل فخيعلت المنه دعلبدب واينا دمرا لقاسك آن كلات داروي وثو ذن مدواذان كوروك بدان فالكفت مناسدين مدهنه ومذلك برسيندان فصدايا والعالم اعمزت الخطاف صوف مبندوه التخرورة أينح ديو وفخ بيربي وداءه بسرون مرم والكيمين ر د*ا منجو درا بغو*ل سیکور ما دسول عدولذی بیشک با مجه *اسور شور خوان و است الب*ه شاخل داند به منام الری مرانی تحقیق و میدر به نرایج نوده شده است صدارین بدودرمه مرابات دو درمین ارتفظات منداوارا دان دااز فرستدر کسان درسداری وعبارت بخدیث کنومود دیدم من نخیموده کیمایی میایی مندی دارد دوا اعرفنال دسول الادب كفت بنميغداصلي أيسعلب وسلمفللدا يحابس مضاى داست بيامونها يشربوا قوابن دورويت ايرؤيت وكانييش حق المهم فالموته

The state of the s

وصابي دواها بوداؤد واللاذى وابن ملجذا لااندلر يبنكوا لافامة كآكنت كالطيح ذكر كودا فلمت وكدوات وكواحة فعشده وفا لالفرمان وكفاست ترميا ملكندلريص وضائا لنافس سكرتم منتخ كركز دواست قعدنا قرمن وهفطور دِا دعه رَخصٰت البخاب من ومود كه ارجواب حق بهت سر لهنت رخ الال كرست أرواني تورم آواز تروا لعاكن روسي المجافقة ب بنعاى المال اسرواني مدلبوى دسول خداصله ومعا أكفيه كمنسدوسي الارخو درا ومسكومكه مارسول بدسوك مديخدا ككروم ل الاثا واه بالصيلو*ة بنس و دايخفرت كينك ذشت سيوم دى اذا ن مروا* ك غوو وأرخا معلوم شودكر مداركر وأكاري اراى مانها رست خوام نجاندن بإنجنبانيدن دواه الودا ودوعن المصعبات والمتاتزوا للؤذن حاءعم تؤد فالصلوة الصيريوزن معررارض سيفك اعلام كذادراازرائ عاربا طومساوان كاذا كانت ووفي حلاه . فقال يس كفته و ذن الصلوة خرم زالذي فامرة عمان مجعلها في ملاء الصديب امرك ت كرملال زو تحضرت أمر وكعن الصاد مغيريا لنوم أتخفرت ن بی محدوره سابقامعلوم شدکه آنحضرت المال المرکزوکر درا ذان با دا دان کاردانگویرو دربعیش وا بات آخیز اديد رخودكه عماري علست عن جلاو مدريد مولي زجديد رم كه معدوظ است بغيرها ف ورا و رايم عرك مؤد التحضرت بود ورسي قيا مراكز معدكم ت دهار بن سعدب و تابعي عبول سازط في النه وبيروي عبد الرحمي تدومت أرط قيها درر وات مكند و مركى روايت مكنداز مدرخود سي عدار حمر به وأيت و *د بلال راکه کرداند بهرد وانتشت چ*و د را در بهرد و کوشش خود و خال فعه از فعر لصوفات و کفت <del>آ</del> ت مرآواز ترار واه انه ما جدما ب فعنها إلاذان واجا مذا لمؤكِّر ن ضراؤان دمد ذات خود ساداست خائر داما دت سا برخر و دانت كاذان كفتر . ت که تخصرت درسفری بود و قوم بهرسوار و یجال فرو د آمدن تنک بود سرا فا د کفت و بهرر مرکب نماز کرد ند و ماالاولهن معاوية فالهمت وسول عدكنت معادر شندم ينيخ ماراصل المسعلية وم اعنافا بومالغنمه فأسوذنان درازكر دن تراندار و كوان روز فيامت كنابيت ست ارزر كي وكردن <del>وازي نيا</del>ن درآن روزيار زرق ىدەمىئودىراى نمازوخواندەمشودىسوتى ناھنى فاركەندىشەمدىشىطان دىكىرزولدىنداھ درمانىم كىشىطان سىزمىز دىسى كالىمى الماقىن فانىغدە لۇلى المناه المبلاب جون تمامكرده شدا ذان منس كي يشيطان حيخ ارزآ قوب مآله ت كرشيطان ازاذان كمريزد واز للادت قرآن دنما ز كزيز دحوات كزخشعالي دركليات دان يستري عظمه تها و مكا ورا ومضع عود منا مُكررورين نت كركرچه و معدمُ مَازاست الارتخب ورياحاليت ومَارْيجت كالضيلت كماردادي و درياد عجب مي المانعة والتي في مرجينه إسرا المادادال فاصيت مهاده الدوالط وعن البسب المنادى فالفال ومول المدسل المعطيع وسالا

ملح صوقا لمؤذن حن ولاالس شنود فايت اوازمو والانتور وزاس ولانتى ونيه وزار موانات ونبانات ومادات الاشهد لدبوم المتبد كركركوا بهديد والعام ت بامان دخسل کرامت دمری مبتهم و دال خامت صری و نهایت آن و تحضیصر مرکز خامت مجنب آن که دکرجون کهای به به که برکز آداریست شسنو در درخامت و از است مبا رزدكي آواز لمندن بنود بطري ولي والمحالم دادرواه البخارى وعن عبدالمسن عمرون العاص فال فال دسول للدصل للدعلية وسلم إذا سمعنا المؤذ بديؤة والأذان بمكور فنولوا مشام ابغول يس كوئدا نتاتخ ويه كورج صلواعل بيزدرد د فرستيريس فاندمن صلى على صلوة صلى اسعا يرمر كميا ر درود نفرشدخهاى تعالى بردى دو بار وار خزايي درود وتسا دن رم جهيشه است. يُول كمندخدا داونخاميدازرايي وسارا فالهنامية لذفح الجنية ديواكه وسيد درواست درشت كبلانكنع الإلعسام وعيا والعدمنسد وتشر ٠ نبده ازنبدكان خداوا وحوا ان كون فاهو واميدميدارم كم انهم في نبده فن مناً ل لي لوسبلذ بسر يريخ المروسوا اكر ليخاتن قوب ودرجاست ومابيجت تغسيرن بنرلتي كدوختاست واقع شده وارج تواضع ونأدك ست مصضرت آلديرا ويجفيقت كرايت است ادحرم ونعريجه وال بهرمضيت نيذر دوع يجومض يعيض فال فال وسول العدصل الصعليد وسلم اخافا لالمؤذن دفئ كريريؤذن العداكيرا لعداكم فطال حداكم *ې مكويد كانشانعد*ا كوراغ فال مېزىجو يېرۇدن شەلەن لاالدالاامدغال كوي*رى اش*ەلەن لالدالاامدخ فال *يېر كور*يودن اشەل محالاسول ا فالكبية كأزشا اشهدان عمل أدسول العثمفال يحلى المسلوة فاللاحول ولافؤة الأماهد تم فالتح على لفلاح فاللاحول ولأقوة الإماهد واعاديث وإجابيتين بمير كارآمه وأسخي مبضر ومسكون دامان المكر أزاصل فيتنشروات وجمعها جعلد وحوفار وابنى مت ارضا لمرثم فالالعداكمو فعال معاكموا معاكموة ماك بد كورير متم إذا أن ازدن ودبين قداد واخلاص وخل كجنة در من ريشت را دواه مسلم وعز جابر فال فال دسول المعصلا لمص فحال حبن بسمع المنال وكسكع بمورش كاختيدت اذان اللهم وب هذا المهجورة النامة ودرروايت بتوكيره اللهدايني سالك بحف هذه الدعوة المتامعة وماومدعوت فاردعوت افتحدهت كانتقصت شرك نزواست وازتعبروت دمامحة ظاذ كاروزت درماقيت ومحتقت المحاقول لاالدالا وموكرار سوك مستما يرمعادات دنيا وكنوست والصلوة الغاتمة اشارت استعضون علاصلة واكازصلة وعامرد دارمروا زحائم وائم ساريهان واكددعوت مشووآت محل الوسسيلة والعضيلة برمعها استعليم سلم داوسيلت وفضلت بينى رتبدو درخ زما وه ربي خلائق والعبشد مفاما ميجودا ورائخ وايشاده كبيجست واصابي سيليه وسلح ودتعام محود مراد تعاميم ودمقام يكرسو ومشود صاحب وى ست كرتما مُعالميان حِين ومركره الأشد وبسبي لزا فيها ورسل زبيبت و دبشت وخردا مزر دوس روژبک بندر وی تمارٔ خلائق و آن غام و ث نفاعت اس دُوخت درآمیده امیدریک میرو درج درج است کررور د کارتعالی مدی آنجضت تعلیم دلمین کند کرحن آن حدیث عالی ابت مدور درجت مغیر کرد و وزار مراست که انتخار ت خلع إن الخضار وثاندوا ذن وبذكر مرحفوا برئور ومرحد ضائ واست بخابه آن و ومعلوم ثو وكهنام محدم إسطىروس وصدر وسلطا أقاح بمروب إغرابا بنش سلطان سروافونش ومقامي كصدارت رزر كالخبث ند خيردارم كبجا ما زمرافزو باشي ألذي وعل مدارة مام لدروان مبيومودة عسلى أن ببغشك دَيَّك مُعاماً مُعْزُدًا حلت لدشفاعت بيما لفيامذ لركان دعاميدارا ذان نواندوو دمي ايرشاعث ت وتتحتب ودكنا اكروبرامت كنامكادا ن راي مغعزت ذيوب فيكوكلان رائ فع دجات اسيد وارشفاعت ا ندوليكي لوبان اشفاحت الذم باشد واشفاحك محضوص ومماذ و دومعنی زعلما رحد دادشال اربیشا دت راکنات ازحرجا قت دموت را بیان داشترا ندیرشنا عصفصوص بُرنان سندریشا دشاعشیکی بثارت الماريات واكروح من مرزار قرى حبت ارتناعتمان كرده الدالكم ارزفادواه البغادى وعوالهس مع الدين فالكاثا لبني منتاس موبغير صلى المله عليدوسلم يغيوانداطله الميز فارت ميكودو تباريج ربردشنان ميزوت بوفت رائدن صبح دفارت مختر و دانيدن سان ماري قل دنديد و تاريد و الميان مراي قل دنديد و الماري قل دنديد و الماري قل دنديد و الماري و ا ميف ويهكام نماز باما دميف المحاض كغرواسلام كهنا خائف يكيد وكان بسنع الاذان وبود يخضرت ككيش ي بهادا ذائ فان سمع اذاما احسك بسر كرم شنيد بالكفاز دائي ايتاد وخارت ليكردك سلمانا ندوا لاا خال والمزي فنيدغارت مريروك كاولنديره حج دوعدم إذاج اطلات ليمان وكغراثيان مياخت و درروايت خرير مواست كالرقوم لأداد كانت ومندستق مال مشير مك اكروسنت است المناد اسلام است هنهع وجلا منول است اليراكض الكري كديغارت وقدو ومردى داوان ومكرم كورا مداكموا عما كو وغال وسول صدير فنت يغير فسلط الصعليد وسلوط الفطوة بفطرة اسلام واى مواسر كوابى واديامان ي تتم فال تيكونت كدواشهدان الاالمد ففالدسول الدرس كمنت يغرض إسط الصحلبه وسلم وستعر من المناواي كمياست مراعا فاور ومعتى استكدر ترمي المستعقا في أنش الكنابي كي وبنوي أن وراتش وراي أوران والما الاسفاف خنطوط البديسة كا وكدفد ومن كالمعرف المبانذككست فاخاهن واعي معزى برفاكاه وي واندة بزاات وسفرى كبديرم وسكو يعين وزاى مدوص وتبغون 

اشهدان كالداكان وحده لانترب لدوائ محداها ووسوله وضبت ماعدوما ويجها وسولاوما لاسلام دبنا شرير كالمات وتباسا لايان كذشتهت غفوله فنبه آءرنيه وشودراوراكاه ويهنى حفارت فانحدرب لبت ووامسلم وعن عيال مدسعل ومغفلها لفال وسول استصلا المدعلبدوم لوه ديهان برو و نمازا ذان است شخال في الثالث وسدان ومود دركرت ميملى بشاء مروك كرخا بدن بالزمنيت كركذار واكرخا بركزار والرطا ت اقامت ایلوان کمت ادرستات است و محاورت جا کم قرن مکومیتر شرع او پخوانندا و حروا و همیراه افان مبنى علام والحامت علام ست بجضو وفعل فإنها كما ذال علام است بحضوروةت ما زورلوا ت كرىلدازا دادجى يهشل إذا داى وُصَ أَ فَلَهُ كُرُوهُ اسْتَ هَا كُمُهُ مُهِ سَا بغرب رنجاسندة ومارصحابه ومرفقندمجانب خاربهوا جركم واثيا زادرما زسد بدومنع ميكوونيا وت كردمها كرجون غرى ازبروان كاركم المرم كرادره شده است ازسركم مردم وادر ما دمر مروم كالنام والم ب و د و نیخن بهت کدارن د ورکعت بو د که دیدازا در ایم برکذار دنید و آنجیفیزت مخرکر داشده بو دصحا برا دران و امامه او حنیفیم کو مدکدان دراول او د کرچران می کرد ه شده بوداز كذار دن نازىبدا زمعه رس بان كرد آتخصزت ما من صديث وقت جار رابعدا زان منسوخ كشت وكام درنيتا مهديا داست درشرتي زاد كركرده ايم آلف الثاني عن أمهو بوزة كا لى مسعلبد وسلوالامام ضامن ام زيده وردارنده ورح دلريد واست كاروبارنما زمنديان ابستر ميدار دواءت را زاشان وقام وانزار دركوي اورا و*بخاه میدار درایت ن فعال صد*ت واعدا در کعات را والمؤیز ن متویمن وادان کوبنده امانت المائنا وتوفتي هابشا زابعلم وعمل وصلاح حال والحفو للوثوخ ومنن وسامرز مؤذما رجا درتيق وتفريطي كدوج وآمدا زايشان درين جدث قفضيرا كجازا مامت واذان مرد مكر ويخمصوه بخرست مربردام افاضردواه احمد مواوداؤد والتومذي والشاهغي وفنانوي لد بلغظ المصابيج ودروايت ديم وثامي شداسلالمتة وغفراركوذنين وعزان عياس رض معيذفال فال وسول المدصير المستعلب وسليرز ت سال محدث المستريد ولا علا الرونواب ورضا لي وكث له مواحة من لنا دنوشتنو دراجي منزار مي آتش دوزخ و واهالة ښعام بسجان برشه ورېت والېمصرودا ذحائب معاور بعدا زرا درويغمترل بيه بغيان معما ذا ريغول گزا ورا وفات مافت د*ير حرسنتيڅا* ن **دمنسر څال کا اوس**ق ىلو<u>ە</u>ا ذائ يويد ورياسيدار دىما زرابخاف مىچى مېتىپ ما زىم ډې*زىك مىنت و دو دخل از ن*ظراعتى ارا دساقطەست فلەھفوت لىسىلى ئېچىتە **ېمرىندم** المحنيذ ودربوردم ودا درست دواها بودا ؤد والنسائي وعنان عرفال فال دسول مسصا الهدعل وسلم فلتذعلي كثبان للسلت وم كمنت المنتان مكت ردرون عسلها دى خل هدو خن ولاه كى نده كالمداردي خدارا وي مداوند خدورا ورشفت أن نوا ستخ خذا است تعصده آسنت كطاعت خدام كمندوم ابواب وبارتكم غدوى تشيرات و رجلاام فوما وهربه واضوق و كموري كما مامت كروكروهي وأ اندوى داضى ندبجت معاستك كام واركان وسنس وآدا في الموصت واوت وحس و حجل بالعدادة المحتر و كيرمودى كا وان كيم يدني وقت فاندا كل وع رواه الزمان في فالهذا حد من غرب وعزابه وبره فال فال دسول الاسعابد وسلم المؤذن بعنز لدُّم لى صوفة الم يتو دماورا باغات وازا ومعنه بيرمقداركة وازملندك ذمنعفرت بنرجان منفدار باشد واكر وازرا ما فايت رسا مذغايت مغيزت ما بدوهمال وار دكدم والتي ما شدك لاوداكناه ن باشندكه يكيذان بساخت دكوانه كالأوان بهت ما حاى كآواز مير مد آمرنديده فيثو دراي ومو رامعني ول بسه دخشك كرجيظا هربن نغظ درنيا تاشلت با دهما دات وينا بات مامرد مرضاست خامخدر قواحا ت و نباتات کوای دادندجی وانسر بطریق اولی دبهندو مشاهد لوه مكث لدحسه جشه ونء مده است كدنما رضاعت فضل دارد رنمازتها كدارميت ونيردر صداين ديخيقت رامير بغضال دان بهت كرم ىدە ئىنود مۇدراكنا ئەن كىدا قىرىنىۋىد دىسان بىردۇنماڭرگەما خىرىمەست باتى بىلى دواد اچىلى دا قىدواسىما. ومرئوذك مت شل عاك سكه مازكذار ده است حدال خرشر كم فاحل دست درواب بعني وي مزداخل أواب مقدر واستائدا وكدارندكان مياشد الازم مآبدك والفضل زماويت وعزعتمان ولي لعاص فال فلت عمان ما ما مراي وسائي وسائي مسائي مسائي مسوريت والمراق وداولاتخفيت بطائف وبمران بود درحيا فليحفن عليك للمود وخلافت لوبكرود وسال زخلافت عمرمعباذا وجمل كرو ووالى كدان درجمان ومورث كمنت كا



ملى كمام فيحب كموان والمام ومهن فالانت امامهم ومودات غرت والعمان وم اين كردانيد عزاا العام وعباعت واقت لد باصعفهم واحتاكن ينبع منزين فيان مني درامات رعابت مال منيفالكن وتطويل فامت مدكوار كالضائكن كيمعيفان رتابند وتركت نيدهاعت تك دمهند واتفازه ؤذ فالانو حذن على فامداج أو كميرو ذفي والدكر ووافلاخ و اجت لادواه احل وابودا وُدوالنسائ وعزام سلمه *ٔ دفن دين*افالت على سول *للاكنتام لينله كرد داسنين ا*صل العدعليد وسلوان فول عندا دان المايي ابئك نجائم زدمائك نمارتها مان دعادا اللهعره فبأحاجها للبلك خلافه دامر وقت دقت بشركهمن شر دعافك والوكاوازة مخانندكان بت بعيادت توميني وقت كما زناست ودررواتي وحضورصلوك زباده أمره والمبهف فالديحواك لكبروع الميلمان اوبعض إجعاب وسول مسصا إمسعليد وسلم يرؤت سنازان أيمالي كصا لمشهورست باربعض محاكفن بهن*ین حدیث رامعیف و*ا قازایی ام ر دوایت کرده اند دمعی*ض می آور د ه وکفته و بعض صحاب سول سدتی اگذام حایی برد* فال ن ملاکا خدایش این میان کمدان شرو بح<sup>رد</sup> ودقامت كفترخلان فالدح كهنت فلنعامت لصلوه فالدسول العدكنت يتير خلاصل للاعلى وسلرا فامها العدوا دامها بباداد وماز لاضاويانيره فادادان وفال فئ مساقرالا فامه وكمنت محضزت دربا فإلغاظ العامت كينوه لدبيث همرفح بالاذان اندرمدت عرداذان كدديضا وركدنت يعني كموييه ويشنو وتغص ولانهيت سيركنتهت دواه العداؤد وعن امنظ ل فال دسول المصلى للاعلىد وسلملار دالدعاء ببن لاذان والافامة ردكده منيثه وثماميان وان وافامت ظام مبارت ين صديت عام ترمت كنواه تصل فإن كنديا بغاصله وتبركر نت كرت صلك زيام لوقوكره ويجديث كنيده كرفوره ومندان إروواه ابيدا ودوالنوم لنص وعن هل ين سعن فكا لعنة سهل بربيعد سامته كالمضادي صحابي شهورست وآخرين مال صحارً بالمديرة فال دسول للاستعليد وسلونيذان لامزدان وخصلت ردكر دونينه وزاو اكفت فلما وندان كمهت كدردكرده متوند وقلت كمايت ارعدم استالد عاعه عالمن لأعراج عازواذان وعندالياس وديروعاز دحك بإفوان حبن ملج بعبضهم بعضادر وقرائج عيند ا مضان حک کندکان بعض ودر کر کرمفیند و کار کرامک ندو مونیک ترجه جمیدین درجنگ برد و آمده والعام نرایمینی بات دلیم نفتی ما دحا دلف ما وکسوا برد و دروایت است ۹ فى دوا بغه دورروايتى بجابى صنالياس وينحت للطوآ مده وظاهر عارت ان التأكه رزيارا فاشدوبا لان روى مى اربيده بانسدوا حنمال دارد كدراد زرد وقت نزول مطرما شدخا <u>ت دواه ا بودا څدوالدا دی لااندلرمیک کوام په مین دا ابودا وُ د و دارم پر د و روایت کرد ه اندار کرکر د ه است این دایت یا که و نخت للطو و عن</u> عبالما معن هجوفال دحل كمنت مدي ما دسول عدان للوُّذ من مفضاونه ابريته كديرُذ ان زاده ميتوندا لادلارو توابُ كات لأوان مكون وه منكوبُر فغال دسوليّها بالصله الادعلية وسلفا كالعبولون كواتخ يئوذان كوندواهات كراث نزافاذا انتفهت فسل بغط يرحن خررس بخواه ازخداي تعالى جبري اداد أمغ ما وتناست برجاب واشارت استنا كماكرها ميئوون كويد وبعدازان دعام يكندرنا دهشود وفيضل دواه أنويدا فيؤ وازن هديث ستفا دميشود كربس يرتب برها سئوذ ويجويم وثواب فان سا مريطك كروم دم شهوريت كنردصول صايت فعلى جابت قراي دركادنييت فاخر الفسل الثالث عن جابوفا ل سمعت المنبي كفت ما تريند مهنم يضارا ص عليدوسلم بغول النشبطان واسمع المذلاء بالصلونه برتسكيون شيطان يمشنو وآوازاؤان وخصب مرودود ودرووحني بكون مكاري وجاء أأكرمتا درجاي وحانبتيرا وسكون حاومنفا لالوجي كفتاست راومي والوجياة مزلله بنبذعلع سننذ وثلثن مبلاروحان مدنرس ششمس بهت وبعض محانه كفته رقامهم وعن علفذن وفاص فالدن لعند معاوية طقرين وعاص كازكمارًا بعين بهت كنت كين زدمعا وسومع إذا ذين مؤ ذبله اكاواذا وكونته بمؤدر معاور فغال معاومة كا فال مؤذ فد مركمت معاديلات ذار إخائركنة مُرذ في يحض ذا فالراح في كمت مؤذ وجعل الصلق فالرئمة معاوته لاحول ولا فوه الابالله فلما فالربيح وأمسائو دك ع الغلاج فا ل منتها و رياحول ويلقوه الاما لله العل العظم ويرير تامو العظم زياده كرد وفال على ذلك ما فاللودن و كفت ببلازان تيكفت مُوذَن ثُم فالم دسول هديتركينت معاوينتيوم بنيض والصليا بسعلبه وسنلوقا ل ذلك كفت كوكور واداحد وعزام جويزه فا لكنامع وسول بعد كنت بوبرره بوديما با دمول خداصلي المدعليد وسلمفنام ملال بنادى بسرايتا ديول درجاليكاذان ميكرير فلماسكت فال رصول للدبرح ينتمام كرد بإل ذائ اعفاميش شدكفت بتيجواصالي عليه وسلمين فحال شله فايغلبنا دخل يحذه بركرك مجوميه نداين كمؤذن كنت بعن جابت مؤذن كميلازميقس درتي ربشت لا دواها لسنا بح سول ن مرث زراع ك نضامج يب بؤذ لصت مافصل وُذن نيرلازم كم كدويه بركا وكرُواب كريش كفت بي شِدُواب من يؤا به بودوع بعا كمشذ فرص بيعنها فالت كال لنبي كفت مائش وَيْجَة صلى لعد على موسلاذ اسمع المؤن بنشهد جوج مثينة وون اكرشادتين كينت فالسيفت أتضرت وافاوا فابيتى والماشهد والماشهد كرار احر تكرارشا دته بهت روادا وداقدوهم لمزع واصرسول مسصله الملافى لهزاخن شنخ عثم فسنفوهب لداهن فاكركه اذان كورد دوازد وسال مرزآر وواصكرد ومراوراست وفصاغ فيهغت مال ومودشا يدكاول وازده سال وح شده باشدىعوازان فعنل مكروجت وسع شده فرمودكوكومت مال بمكويرس ست عكرشارت زيادت كمركب لدباء مهتا الناروب فيوم دويت للفي ككركراء سانطر دماد دارند ماكونيك دراذان دواز دوسال إين ياد ساست كومود وكف لعسنا فسدف كل جم سنون م بخاولغان كفتر وبرور وزبرا رشصت يكي وليكل فامله قلتون حسمه ومراقات داسن كامطابروس تاديآن داردكه كلمات آمامت وادهي باشدويح لاكرت فعنوا إذا وشقت هار بشدور برتمة يرتني صدمول معلم العمرت والمطروط وابن ملجة وهند فالكنافي مالد علوهنا فاللغوب ويرزان بررة

E.

تغتروي كامروه ميشديم بعانده اومغرب وشامك وعهمان بست كدره دشام ملمكذشت دواه البيهي فيصا الدعوات الكبوب والاحق وتتمات المخادشت وروماسا وملا الاول عن ابتع يض ميزما فال وسول مستعلى معلى وسلمان ملاكاتها دى بليل *درتسك بلال ذان ميد درشيا م دم بيش وقت بغيل استجا ووخوشي ومستع*د مازشوندوازيجامعلومثيو وكديرائ فمارنا بلادا ذان ورثب كغنزج ست ستينا نمدنهم ليام ويسفاست وامضافه فيربين بهت فعكوا والشو واحثى فبإحص بسركور بيوضوثه مصار باکمه ناد باراه کمتوم کرصی بی شهور بست و دی نیزمؤ دن بور داریجا معلومیتو دکه تخضرت را دومو ذن بود که یکی میزاد و دیکری معیان فخرو غالبا این در مضافحه ئى لەي تتوازان سياد ودىكى كارى ئاروشاغەيسكومىنىكەرلى صبىردومۇ دىست است يكيېن از فېزرنسف خارزشب دان دېدود كىرى بعداز فېزىراول ونت فال كفت راوى و كالابرام مكفكررد فابنا لابنا ديحنى بفال لداصبحت احبحت دانيداد أانكفتينيداولا صفيده يشدكر بين زدك شدصير سالعته كمفتدم يشدوان ماول زجتكن لرو وكمذوره وتانداي المائيم تخوريد ونونيث ووين وي مالبعداز كركمن بسبح وكريضروا ون مروم بلان ذان ميداده باشدخورد دن ونوشيدان مآنوفت مجوز جائز اشد كذا في **مبعل الشروح** لبدوعن ممرؤين جندب صابي شهريت انصاط كمرين زول كرده سرولارواب كردوا نمازد وجربهرى وشعق خالثان فالفال وسول العصلي العد منكيين سحود كمراخان ملال مأركه ما زمار درشمارا رطعام يحافان كفتر كال زياكه وكافان بشب مهكر مرولا الفج المستنطيل وزبار ذواز صبيدوا زكر مأم معندين بهت شرق بجانب مغرب منيط دراز مل فيدوز و مضموم مشود و مار مك ميكرد د وآزام به كاذب كونيد و تشبيه مركز بهندولكن المغ الكنف وليكر باردارو**م** ميني ننرشونده بهزدراكآ سمان به ابزحنب مثمال كرمعداض بالرفيوستنظير بيداكرد دوياقي المددواه مسلم ولفظ للثرمان يحدعن مالك بن ليحويوث كتنت أوا وسليمات ورول كرد بصرورا وتسنداريع وسعس وعمدعبوالملك فالافلت المني كفت كاك بن ليحريث آمديم غررا صلي المصر انادابوجه لي من يتم كمالو دغاليا زراي و داع آمه مو دند فغال بس ومو در تحضرت ا ذاسا ذيما خاذ ما واقتهما جوريسا ذينو برغا برازار كوئيد وا قاست وسي مدير والتعالي واقتات درسان شما واقع شو دوچون دمود وليؤمكما اكركم وبايدا مام شود زركتري خماستدر بشد كا دان ن د كريومد كه زاكر مهت و ما اكران مرد و درعا و درع مساوى يود وانديا مراد ما كرفها كل وازنجامعلوم ش*د کا نصلیت دا دان شرطینت ماوجو د*آن با مرکه مودن عالم او قات دصالح دمندین درفع انسرت وخوش کوا**ربود و کلمات** دان **میخود امرکرد دواه الیجاری و** ت كنت كنت الآنحصرت بمذاريه فازدا خيام يديد بديا واكدم كذارمها في عنه فالفال لنا وسوله عصلي المدعليد وسلوسلوا كارأ بنموني صلى وبماز الكرابي ورشاس حضوت الصلوة فلتوذن لكواحد ككرويون درآمد وقت مازا مركاذان كويرائ شماكا زشاته لتؤمكم الكوكوميزا ميكا امت كدنشما واركرترين شمامت في عليد وعام في فالمان دسولاه ومنابو هروه منعم جواصلي الصعلب وسلم حبن فغال منغوذة خبدة رب نكام كِنتن نِصَبُ خريسوى مند ساولبلذوا نيرشي حني إفالدوكه الككا ع من وقع كدر افتاه لاخوات فرو دامّة ما تراحت كمد وتعريس فران الساخ و ركز فرات الشيرة وخال لبلال كلالنا اللبيل وفيرو دعل واكريخ بها في كريرا مع شعبية ملالها فل ولدب فازكذا ثبلال نقدد كتقديركرده شدرابي مي ومام وسول المدوحاب وينجر خياصلي للعصليد وسيار والصابد ويكافي فاتغاد والغياستند ملال لى داھلندىرح ن ردىك ئىدىلار بوغ ئىزىدىلال بىرى ئىتتودمو جەللفۇم دورى نەجىرە دىمەم ئىزداد دەرىغىي توجۇنى ۋرمەنبى توسى مەردىن نوخماع بىجىم دسول هذنس بادنته بغرجوا صلى وللمبدوسلرولا بلال وبدادن يلال ولا احدون احداب ونيه يحكان محائب تضرب حنى منهم الشهس *آكر* دواينا وشعاع القا يسنى المأقاب فكان وسولا لله يسرو يغيرف اصلى الله عليدوسلم اصلم السنه غاطانختر قرم ادروتي بدارى فغوخ وسول المدين سيغير فواصلا المهم عليدو شدن بنهودصفت حلالیجستعالی ضال ی مبلال میرکهنت *آنتخفرت می ها جه والع شد تراه جرایخواب ف*ی و دریا*سبان تُقصیر*کوچی فغال ملال مرکهنت الم تىلىن دادەرخ شەردى ئىنجى دختىنى خاڭ ۋىرە دەتخىرىڭ اقئا دەكىشە ئىتلىن دادىن دارىندارىنجا ئىرىكىنىدىن تىزان ۋە دەمجى بركم ن أن داده خلاف دار مُدك كم يخرز كيندها كاصحاب تصابي فايت را دروقت منهم كمو ميكه ركيمة ن موت آن ووكمآن وادج اشيطا بودكه نا ببذكر د دا فأب وانكر ونهي مخصوص نوافل مدار دخا كمنا فعيه كوند كرسب كآمرانان و دكان وا ديج بي بيطان بودخيا كذور وايت وكريا مدخم فوصًا وسول عه له الهدعليد وسيادوا وملإلا وامكرد بيل اكافاست كويدولي نيا ذفافام المصلق يريقاست كفت بال فنصلي بهم لعبيريس كذاره أتخفت إصحابه ناذ با ما درا طام این حدیث آسنت که اذان درماز قصانیت و نمیب شا فغ لینت در یک قواح ی دقول دیکرار در کانت کرنداذان بهت و نراقامت و در مرار کفته است که مریخه اصلام بدور و سافضاكره فجزاً درعداه ليذالغرس فإذان وأفامت وثينج ولهمام احاديث درمنعنئ زسلودا بي داؤه وخواشان وازموطا آقعدده وكعتدكما كخيا زمسله دري فضراتهمه كالمركز د بول رامير لناجات سافات بآن ندارد وَجَهوزمنا في اشدوحال كريسيت رسيده كرباذان وآ فاست مرد وكذارد ه انتهى واكذيركوا فال شروع ازراى المعلوم مهت ببنول وقت وخاين باجتماع ودر فائنهبهي ازاين د وامرمت اج منوابتر منت كوادا بهشروع رائ علام بهت وازرابي محصا ثواب بكراين كلمات نيروله والفطال سنت كومني وا دان واقاه تذة قالانتغاق ظافعنا لصلوه بسريك مكقضاكونيار دفال كمنت من له إلى الموه فلبصلها الذاذكية بالكيري أكتاب كمذاري المركم كمذار وأزاوق كالمواثق أنزافان اعد تعالى فالدبرسن فداينعال ويوده است وافوالصلوفاللكرى وبإدارغا زدادوقت باوكرد ومن وماوكرون غازما وكووف واست وواهه

THE THE



انبااتكال في رندك معديث مروات كانخصة ومودف من حاس كندا ادل ساداست بسطة حديد إرى دل حدود كه انطاع وخواكا ونشده استكار انتطاع وغو والإرسيم عن شره واستنده بوشده بود طلع وغروب مدك كرد دا كرخد ول ساداست كذا قالوا والكرنين واكشف و ومي والفاح دينياف و أماي ضل بري عالى بت اكد دا وجي نفرت اكشه نر در ابنا محدین ام در ابنا می از در این می در یافت شرف ساست کرد دوان کوآریت که معرد ل بداراست و کیکن بواندلاورا حالتی و شهودی دست د مهدول ک لمى شهود واز معصور ومعانى داباح فافل كمد دخائلد ربعض احان درحالت حقال جالتدوى ميدا دبس عث نيات دنوم فلسات د مليط ما يطالي عظم كم خرخواي الغزوصية تشكزانا ندفاضروب للتوضي وعزاقفا وهوالمال وسوالك وسطيا يسعليه وسلما فااقبمت للصلوة فلانقؤه والوناقامت كفيتو دراي مازمر نخزييا افلاجت أكردمنييرك تحتر برون معلا دروجا بفتاكة لنندم كانتك زروع بالاصلية الدرجا لمراذا البمت الصلية فلافا فرها لنعون جوراجات كغترثو دنمار واسط بدشات المأ نون وعلىكالسكينة والوفل ومائد مازراد والتكيرومد رفارمغاد وغالباست يتما آرم ووقار وآستكي وكايناري نعما احدكم فصلوا برائخ دريام ما فاقكم فائتوا وابخ فزت كردد شمارا ونياب يربرنمام كنيد وبعدا زواغ الممرجات كملار مروكغة لندعلامت بكي فخفلت بلكيتعيل وحماقت دويين بهت بإي مارواكرشا في كنيدو فو تتعدوته كالدرات كالمحرود سالينت متفق عليدوجي دوابذ لمسلمفال حل كماذا كان ببدل لح المسلوفي زاك كمازشا وقركم لوهٔ میره بی دینا داست پسره ونده داحتنالی محدود *میک*واندنبان با م*دکدد بیمجا درا دو پل شدوحاخ*وه ت و شدواد تسخ علماسگار بخلوبه خورت وهذا لباب خال عن النصل التابي وارب تني به تا دُصلُ أني الفصل الثالث عن دند بن اسلم غال وس دسول لله كمنت ديلرا به ميكوالك تابس بهت ترس كه بغير خواصلي عدعلبد وسلم ليبله وطوي م كذشته درره مكوته يدكرون عدر ريث ما دوسيم دوي بهت والا وقوع توس وطريق مدينه و ومضم ال برجيجة بمائ عنون صريت بي برره است ككذنت وكفت كدروقت رحرع أرضرو ومبرز بعض إنفا وتها كه ظاله بركرود ووكل بلأ لاان يوفظهم للصلوة ووكس كردان وتحضرت بلال أدسدا بتفظوا التميدار شدوقه حالعت عليه الشهره الانتحتيظ وعرد لدانيمحارداد دقت ماذفو فلملال ودفلوا ينواب كردالمال خوار كردندام يحاسي لمس بتنفطا لفوه يسهدار شدندقوم ففل فزعواس تحتق ربندرين تقدينوه فامرهم دسول المدير لمركر دانيار المغرف لمسل الاسعليدوس عفي مجنه جوامن *دلاتا لو داي ، انكيرو آن دازان وادي و فا*لان هـ آواد به سنبطان *دمنت آخف بتكارف دميت كدرو بنبيطان ب* توكمو الوادى سرسوار شدند آائر ركدندازان وادى تهام هروسول الاسترام كردات اراسم خواصه اجه على و وسلمان مغلوا كرو ود آن زد كم كان وادى وان تتوضّلوا والمركز لروض ازندوا وملالاان بنادى للصلوة وامركه ولال اكه اذان كويدراي نبازا وبقيم الأفاست كومرتك ويهت فصلام سول الايس ماز كمذار وتغميز والصليا الإيدير ميالمناس ثمانعه مغدوفل داي من فوعهم ميركِنت ازمار ومآل كزغمتو و مدازرتيرات وغال مالصا المناس لاعد فبض لدوا هنا يركم تشخضونه أزمان وساقاته فزموا أشارا بي مرد ما أن مدر تعمير موانه من المراجع والمنطوع وعما البنافي حبن خبرها أوارسنجاست مازسكردانيده منها بالرابوجي وروقية خزار فيقت مغي پينرازين وت فادار فللحلم عن لصلوفا ونسبها سي في اسكندكارشا دنا زيافراس كدنما زراخ في خالها بسريدا وكرو دما ما وآور دويا ه آر دبوي فافلها كاكان بصلبهاني وقفاب برايدك كزار دمار واخاكر بودك سكزار دارة متش مني ذان واقامت وجماعت وسار شارط وآداب ثم النفت وسول مسصلي المسعلية ل بي كوالصد بن دخي دين بشروي كرداند وكورت استحفزت مجاب بوكي مدين فغال *بس كفت تخفرت*ا ك لشبطان انتي ملالا وهوفائم بصلى بدشد كيشيطا أكدهان اوما لأنخذو يهتأ وهست وفارسكذار وفاضحعه يسرنخا ماندا ودا ومذاخت ورارزمن غله بزل بسلاق بترسيث شديثيطان دساكي كرداندوا دام ميدبرالال اسحا ب درخواب نا نجاب و د في الصاح بهء و مه وء ارميدن دا مهاء آرام دا د في دست رز د ن کودک نخواب تو د هی فام آن کوخاب کر د بلال اخرد يبولا مدصل الهدعلية وسلما مامكن خرداد لال تخضرت دا ماندا تخضروا ده و وتخضرت يوكردا فغالا ويكوس ودياشا بده كروا وكار تخصرت دا ماندا تخضرت والمنظرة في المنظمة والمنطق والمنظرة والم لغتاشهلهافك دسول مدكزيم يديم كرونني بزوائي دواه مالك وسلاروات كرد الك إين مديث ابطري رسال زراك رندين سنم اسى ست وعن وعرفا لفال مفصلنا ومعلفنان في إعنا في الحيد من المسلمين وخصلت ما وتحتيثه وركر دنها ع كم ندازكوند كان يرسلمانان واوكذات المدرع مدؤايشا . تا كا دارندائهٔ الاواحياطنمايندو دمانت ورزند دركه نه أن وخصلت كدام است مسام م وصلانهم روزهٔ مسلمانان و نمازات ان وروزه درافطار ونسيرو نمار درعاين اول و بآجدوه إضع الصلوة مساجيم مركب وموفق كالزعائرات وزدفتها كميضم ممائه فاصرك لرى فاذكداردن باكندد بفتر يحدوكا أيمكا جبه نزامه ومسامع ضبع كاندكه بإن محده كندوم و دبان لوضع صلوه به جابا المن كذران كروه بوديا كروه بود في الديان المن بيا الفصل الآواع في في عباس رضاد عِنْ فالله دخل المني صلى المدعل بدوسلم البت روايت سنادا بعابر كمنت بنكاسك در مرتخض خانك عبد ادر و دفتي كرد على نواحيد كلها دعاكرد دركواها فظانه بمكوانها بعنى ومرجا وكوشفانه ولمديص وخوج ونماز كغذار وأتحضرت درواظ نهاا كأبيرون كمدفلا خيج وكع وكعثب فحن فبالكعبيذ بسرويه ببرواته

كنار دروركعت دبيش دركعبومتابل فق بضبيره بضبره مكون بردور واست واول فصيرتاست وفال وكفتاك صفرت هدفوالبلداين والفارت عاب كعركر دوبيان فرمووكم ارقوار ناجري وانباق وبركون وخركود وتباريعني كقليمه جانبيش بهت وتوسحان ويكردوا منيت وابطابرت ويعفي كذوحه وميان فارج عقربهت ودرون خلذ مأنده شغائلا وكاك درد مازوض مبغرهما دنين زدوا والبيادى ودواه مسياحندوع ليسامذن ذب وعنه ملاند برجرين متزمان دسول الاس دخا الكعدة دروات استادار م كرانحفيت وآ مكعدا عرة تخفيت واسامية ن ومل عثمان بطلحة الجيري ماحب كتيخان وصاحب ختاح وي بود و بالالمين وماج بمدامله بولاحثمان يكعدولر تشخفت تامروم ندوكنيده بجوم كمندولشويش فبهند ومكنت بجها ودنك كتخضرت ددودكعده فأكت ملالاحبن يخصط وحمكم مدم إنصابخ ووعمو وبنهن كالبناء وكوانيد وستون والزرستائ ووأنانه فالعاف ووأءه وكوان دريتون وادبيخ ووكأ والببت ومشان على سنعذاعان وبودخا أكعدوان فورثيش واقوشده ماكددكت وارز كركورت تمصل بيرفاز كالردآ وخت ضفن عليدان حديث كابن والالروات كرده معلم شدكه تحضن دردرون خاند اردا مدنا زكدار دوازه رثساق كالتن عبسرا إلهمامه روات كرده بهت معلوث كالكرار دو وصطبير تدين دوسرت كالتناف كالمراج ويدي ويعرف ويواجع والمرام وروا يشيشغول مفأذ مدوخود دركوشهُ ديكريف واونه رمعا مشغول شدو ملال زد كم تقل حضرت بود وانحضنت بعياز دعامًا زُلدار دنس طال دنما رومدواسا مند مدر راكواو ووربود سنغول ببعابو دونيزغاز بهروهكعت بودوسك كدارد ودبينه يودونيتي وانكعارت كآنخض اسارابهون نوشاده بوديا آبيها يدوكه ميلن صودتها كدور وارناكشده بوذربش يديس توانعك فماكمذا سوي فت برمخا إنّات نما زكدارد رئا شدنه فإن وعزايه ويرة رضي رغِد فال فلل دسول المله لمة فهامسواه سنستاز نبارنماز دمسحدي كعزوات الاالمسير لايجياء كمرسجيب لمركر ماز دروه ابز نماز دمسج دم بشرتر بست أا كز**تر** واست كم وسيحدولم إرصد مارينت دغرو فتي خوطا وأحادث دموفق ذبب كأرائمه بهتا مينت بخلاف الكيارج بارت داران حل كمنذكه ما زوسيحان فاضل رست اذ فاندوسي والعركمة إذ مرا بلمول إبزاع كرامات وركات وفتريز وثوخ منافحه كيحصرهم نشمطيره است دفضليت كأفيست ونبرخا عغت كثيرت مدداس وهامك كمصنفيتن نصدن ليلوه غاكز كمدج وبصدنبار فلسباد بذيس إذان كركم فيا ذيرسح وشوسحت قرسحا وديهما بسيعل وسافغير وعافص تراوءان وانص فبادن أزكذ سيحدول واشرة بعث ماضا كمرو مرزادكة ببحذب لقارل بيء بالعرب تمام تروتبغسا ترذكرك وهايما نابحا باجيت شغف علب وعزاب عبدل مخلطها فالفأل دسول للعصل اصعلب يوسل اجدل تنفود مارع يغيخ نسادكرده نشود مفركوب كيميح والمسيدل كمياح كالمعدك واستحدوا مكوندز والصدوقيان فاندآن والملطام بستاط دوم مت المفدك اوم سجده خواند زراكددان اس حدى شوازوى باكرده ننده بو دبرانها بها مداور باشد يا يجبت بعدم افت بح إسروام اختيار سنوي صغيران سيوض كررورد كارتعالى فرميضل عيظمت وكرم تساينها دامتما زمخصوص كرداستدها وساخلاف الوضة كمكردوصا وكأ رح فهنل أنشده تنصو وكنت كاني فتت تقرب وتسديذ عاساً الطوضة تصدادا بدون كخرسدوا الااكرياج في فتد شريخ صيل ملم وتجارت وادخ بعضعة وخلآادج كربنت دندارج صدحائزا اديرا وتربئ يادت فودصا يحتص بسدن مؤضه شركاخةا فأست بعض اح دارندوبعض جاع كوندكذا فيحب ت باشده کزیدرکند درغیاین شیحه واجه نیمکرد د و فای و بعضی خلاکت اندکوخ درساجد بست بینی دست در گرخواریه احدمغ جاز المملوضع ديكز بنيسا جدخارج ارشفهما بكلامهت وكعت بنركه سكيركل تسبروف عالبح يرسيف الديج غااند عندوا ما كيمتصود ساج ستمام ثبان ب يغيدو مؤرد ريجانت كهزاار درا كنندرا كأسنونوان الحضع درست نباشدمص بإء والربارك داركاري واداعا وعرابه ل موضور وفن ترحمه ولاكروص والنرمهت كدروي ذكري منما شد وتبسيرة مقديس مكنندوان مروو منح جعيف لمست وزوا بإسجيتون يخ مجهول بطلهرتي ومل بهت ما بانمغركه ان معبدر بحبسر و ذقيامت رحار ندور مشت بزند ومثل بارتها عراض فازو فالك ت كدرنه أقدرده اندخا كمني اسود راي مليل كورد نداي وضرر الري جبب ورشا د نداكر جدوم ظلم إزرعا لم منيا يددر ديده ماطي ذاع لمرت وآد مي محوب ت فضائة إشاها ولاك ورجمه ولاروى دورهت ويحت بمديهت عدم طوراً ما أنا ما كرجنت ازعدم جوع وطاقوا منا ل فيرين بوآنجدوما أيم للرروابت كدوزى كخضرت برنبخوداليا دوود وركود قدوس درمياهت رته لذرعها ج نيالت ودردواجل مده دياسي وغروض من بت وعرض عرف كون المنطاع درآمراب ووص هادنيا معلوم شودكاي اوض أو يورث وفرار واحن شبستاست كين فرغيت المناقاة

وبسغ كفتانك يريانها واستناضبرى كآمخضة والدونقاست شدونيا ومشود وحفرك وزرابي منبك ويسج زيدين البياني المتناف المتناف والمتناف والمت بنيواصل استعلىدوسلرباني سعل فباعت أيسرقا وكالسبت مرود شنيوا شباو واكبابايه وسواره بصلي بدوك فيان بريئواردد وى دوركعت مازواي سرواب موي خوجلبه وعولي ورفال فالدوسول اعدصلي لصعليه وسال حساليلا الي المهساج وها دوت تربط الزنزؤب وبمدسي واست كمدان عيادت خاميك نروكاد وينضغول نسواب للاواني للعدام وافضاو وثمول شتريط لمادشرة ماذاره است كددانجا كاردنا شغيل ندوازا دخل غافا إزرواه مس بعن بغي هدوسيعه لأكركم فاكندرا فيصدا وطلاب خدادت وتهال مورايني لعدلد ملبنا في الجف فأنان جدانيعال داج خط زدر بشسته ودر وابتي تمايترا ومأملت دروعت وور وألامثلث دخلنها بينيو ببثت صورتي نلارد و دعديث وكمرّيد استكاكريج عيرى بودانتا شبائجة تك اربها لغيهت درز و في تكي متنفي عليه و بعضائه على الغيرام مصوت متوارّيهت عيث ابهدو فالغال وسول اعتصلى اعدعليد وسلون غلاالى المسيدل ودام كركيره دسب دراول وزنا وكزوزا علامد لذنولدم ليجنبذاء دمردا نفداتيا لداري وي طعام هما فاوراد بشند كلاغلاد داسه بامكر بالدكن وشباكاه كندون المنجنون وسكون اج ضران طعام كراي مهمان العل زواق م شركرنده دريا شارت ست باكوتوا سيرف المناف الميكنده ويتعالى الأران او مودمة كيناردوباك ومنواست كريم والأوروم النحو دراوكانيات وموآن كوددرآمان حدا عكردامنت خاكدراول كآب درشرح مديث نداا وعال لنيات كدشت منفي عليدوع والحصوى كالكل وسول لمعدره يتله شازا مهوي كمشرك كفت كعبيني يزواصليا جسعلب وسلم اعظ المناس الوافي الصلوة زركترج ومازرو كابروثواب درنما ذابعدهم فابعدهم خنني ورتري كالكيات ملوه حنيب بهامع الامام والمني نشتيت درسجد وأنتظار مبدنا درا الكذار وأزاياه م عظرا وامز الذي يجبلي تم منام ندکت لندوی وازا کمسیکه میکزارونمازتها میرخوارم رو دوانتغادها عنی برداکر پرداول وفت میزار دواکرخ خاع تا جایا تا باکسکای ا دریست کذارد و دکری انتخارها عند کرنرد و کمیخارد كاتوا بسناسته يرقار خليرا شدوا وازوى خصوصا باحث لافاكاسان تها ون بودو بيت مرفه فليت اسفار وفرز وضيقه فوعله وعرجا بريف لاجذفا ليخلت المستان المتعادي سحذى صلىم سنبك ودركانيان آن في نري في والحد سوسام ذان بلتغاليا في المسبر بسيخ استدنو المركالم مها جسيلات العادريان وانسازاخ و وكرد ورزام برزيي واشتر وساكرت ومدم زدكي حفلغ ذلا للني يرميدان خاتقال بشابخ ميراصيا بسيعلبدوسله ففال لحركمة تانخفت الثيازا والمغنى أنكمة فيبرون ك فلتفلوا في المسيع المستعال تأميرا والمنطق المتعالية المتعالية والمتعالية المتعالية الم خود وقيت عيفالوا فوكنندآري واوسول عدفلا ودفا فيلك تبتيخ وستايم آنا خالاني سيلة دما وكم يتكثبا فاوكركنت آخفيل ويان فما زمكر مدع المهود وكآخاب اشدوته تتشودونة اعال وكامه كرشما منيزيد آمدن ورسجد د ماوكم تكسنبا فأوكر لاز مريده يازع دا وشتيشة وانارش كرزوم و دازات كاكسد وتحنيب يني بها بحابات كرم سند برخداز ورترم كابد توابيات ميابيدواه عن امعديرة مغلاج فأفل وسول معصل اصعليد وسكر سبعة بطله إصف طلدين تومار مردمك الذكروبا فودى ورردان زاخراس تعالى بوملا خلا الاخلار وركين يتبيزي خبناه وی فطا<u>د ا</u>صامعنها پربت ومغیض وغرت وغرج راحت و خمت نیز آید و مبحر کفتا ندورزیرش کارزات فات قیامت دراه ایا شندام عاندل یکانان بیت یاد شاه بهادل بست که در هیشته م<sup>وجو</sup> و ما كستى بنويوده مناورسول منارود و داو طلوان و بدوشاب خشافي مبادة الا دوج كيريات ده دريش خلو المجلة كي تعبدوه الحرائند و وجل فليدمعل كالمسالذا فرج نسد سعمرد كي وام تي دخيتهت بسب ويسكر يدر ما آيدا هي بود البديم أكوياز لدور وي سيروبيا بيدوي وجلان شابه في المديدا مهركان دومروكه ودست بدار مركز كرا ازجت خلاوي مي طلبضا مي وترب بحال جنماعلدوتفوفا عليدوا برآمدرموت خلامه الشذر بوت خلااك تظرم مستر وصور فيست ووحان كراد خاله اضاحت عد ملواتها وأنهك يخت بروج يتماوه فيرتها فيرا كالمنت كمثلت دريا رادان مغل باشد و دحل دعند اثم أه هات حسب وحمال شمروى والدان معا مبال وخواست كازراه برد ففال لي لمخلف حدير كفوكنت مبل حدوم ازداشت نغرا ليزياكهت آن زن ديرم كيرك يرج لداو وجل فصل في بصل قد بمنرم وي كرونوي دصر قفا خفاها ريخ إلى وم لانغاش المعاننة نجينية آائيغامذورت وياوا تجير ورسياست كوكنايت ارغايي سروا ضاشن البدوعنية فال فال وسول عده وازابي برره است ككعنت كغت موسل صلوغا لج ل ها بجاح فلف عف على صلوندى ببند نمازردك كيكذارد وكتابي تماحت زياده كردانبده ميشود ثوات كن مفاذا كالريكذارد تهاد وفائر أنسوف ووفي سوف ووازكا خدر وران المك بخارت من شده مساوعته بن صعفابيت ونيروه و دلك ما وافعة الآن تضعف والبب تنت كيون صور مروفا حسل وصور برايخ وتلفظاً زائم خيبا لي لمسيد ويسرون كوب ي حدالا المصلوة وحاليت يرون توكروا ولكفاز وقصاداتي ومصنون غوض كراري خطوط الا وفعت المعها وكيعة منتغ كام كم اكنطبنكروا ينده يشود واوما آن كامل يدنواب وحط صندها خطبتك وكمكره وينسووانوس كالعماني فاواصل لمتول لملا مكذنصلي عليديس فالالاد ويمارين برومهادام فضسلاة مآكنيت يهتوج عاىنان فودور نخاسة لانحارودا بع وينيوندكه الله وصل علب واللهم ارحد خلونداور ومفرست روي خلوندا والمازال المام فى صليفهما أخط الصلوخ وبمشارست كايتما ديمازاً اكنيتها يسرونما ردادي خضيان شستن ديرصلام يوك دركار كان فازد كانتظاد مرود اعت درو ذوشا وان وشدكان بيودوف وطابغا ت كرفال كفت تخفرت ا فا حضل لمعيد كانت المسلف مخديد ويون واسمورا درحا لي تحتيق بالندنا زكين كمذاورا ازرو لكدن وداوف وعادالما لاتكدنوز او مكرد م ديرى والبيت دردهاى وشلكال يجارت اكالله والحفو لدخلو مابسار زمراو واللهم فم عليه دخيا وندجي مسام وأوف فب معاطرة وفاج المرتب ويك والرسائل وبرت وزبان ووا لمعبودة فده واسكه ورشائ ووخوش والمتعادي والمتعادي والتعادي والتعادي والمتعادي والمتعادي والمتعادي والمتعادي والمتعادي والمتعاد والمتعادي والمتعادي

نعنلت ترتب بعددن دعائل وصكيدن يسنت واكفاذكدار ده بجابي كورودا يفينيلت فرت كيودد وبعض النخ خلوث دروفدو مشغول شونا وهست فوت أشويش فت وياواي باليصيح إست ودروى فضيلت كروته يبيح اصلهت افضيلت صروعا بخازد كواست مرج يبغر العلادمنغ فالمله عرج البياسب لاضم برو وقيه يرج حاج انصاريت ماعدى ومبغ نبخ بزونكرنس لمذفال فالدوسول لعم صلى لصنعلىد وسلما ذا وخل لمسلم المسبع لطبغل وقرك دوم كريما رشام برابر ابيك كمويد ونجا زايها اللهما فضل واب وحمث لت خداد ملاكت ي رمين المي يحمت خود المرامن أيز بينبركتان يتبغيخ ندان إدزارك غنتمائق وافاخ ببغلي ويرتز بإزس كسرا ماكركورا للهمالت استثلاث مناونا مهال كغيرا وسطلمان كمت سراد بان زق معلل بهت كربعداز ركد راز نما زمطلت أن سرود وكسي كند فواندكم ازعو ومسجد ما شركم وحب زيادتي أواب رأوال ست كربعدا والم صل المعطول المن المنظم المن المنظم المن المنظم المن المنظم المن ت لا قادًا بندارى كصابه شهور من عتى بدرى اخرتد ميرشا برا انضلا صحارود كمغمضا صالعه على دوسلوا ل متراستان ط دخل المسكر فلم كع وكمتن ون دام كازشمام وابس مدكزار د دوركعت هذا از يجلس شرانا كنشد ومنفؤ جلب واين صيت كشاخيارت دايجات ليسي محال مروحو فبزو كالمررائ معيات وخلابي صديث اطرد بربهت والالازم كمدك واحب شدميته انحاب ونبيدرب بالغاق وعن كعب بن مالك معادي شهر وه خلف وانغوه وتوك وتركر وني العام قبيص به وودوي خلاف النام الماسية اسلام فاليكان لنح صلى عيتاب وسلولا بغدم من سفوالا خاراف الضيح كعب فالكعت ودة تخض كرود وزبير سفركر وزاز دوق يجاشت فاوافره مثل مالمسيد لهر چون قدهم كادردا فارتي د براكم ن دسي وضلي فيه وكعنان برسكذار درسيدد وركت الخيط هندن برئ شست درستدام دمز فارت اندوسعادت الزوت فيوف ديا مندوسعوم دمان ريث سدلال بسنت صلوحتي كرده المروسي بالمصلول للمصور بالميات والدرج وينصب سخاب شسترم الويعباز قدوم ذرسج يعلوم كرد دواكح عادت شرع نشستر ومبعد مشرار ورامران بخازه دواكرمد إزدامن بخائينتيذ برجائزت كداقاله منفخ علبه وعناسه ديره فالفال وسولا للعصلي المتعطب وصلام ويجع وحلاقيلت الذف المسعد بهوشي ومركار يتختا كمنده راديب فلبغل لادد صااص علبك بسط مككبد بازكروا مرآن كمنده داخلاجها ليسوى تويين الزافاد الساحد لمين لحمد أزيك سجد والكرده نشره است بلي يكاروا ندان الخاليجية عاد تاست خانج خرمه فووخت و د کرمها ملات د منافطا آلزنت کارلزران کو مدازلری نجومنه از در آمدان درسی زاز باری جادت ناکزارته دل بنده کاکنده و کوکتیسلمانی کم شده خود دلمارنا مروا کرمل نزوا بر ة رايغ ب و بأرار داري ر زود دورنا شدوا و اعلوواه مسلوعت أبغال السولاه صلامه المتراكل وهذه النفية المنتنه كركي ورداني دفت الخير وي اتارت رمارنهت بمسود فصالى نها يوكنه كي بخوروازين دو دوخت منى بازوسر في الاجنوبي معين الانسانية الانسانية المارية المنطقة المن وشكوا لخ وزكار السكت الدمال ذوغ كالحوش مبرجدو بخ حوش ردازا كولات وفروكولات ورجكود اخاست أزكنده دبينج كنده بغل ورعوسي لرست معجاله ومجامع عادات أفحله علووذكر وسامي المتحالية وستخ عدر مسجينوي منيت ولدنا درمعضروا بإست معبزه واقع شده بغفط معه و وبعض بن زوافع شده وآميج خيمن بأبخفيظ مست بطراة آبليا في تسكي فيست كركست ك ورسي زيونيا شدوا نعلظ خوام بودمنغ عليد وعرف فالخال وسول مصلوا ومعلبدوسل الترف فالميعد خطبت فأتيم الجندن ورعدكنا لاست وكفا وهادفها ويشنه آن كناه ودوركنذه فره أمزاك وكرواكم أثث ينهلق وسيدنا مكرده الرواقع شدكور بلمدكر وكرزة أزاميروو لاق وبصاق وبساق بزاجي بساد وسدتن بريرا زدبن بروال فكسدة نادر دبرايهت كزار فكونيد منغؤ عليد وعزاجي دفا إخار يسكو اصصلا بهدعلبد وسليح ضن علي عال مني خلار دانيده تروره بنوده ترواكار في كارت كايور خوا برادات صنها وسبها كاراى بي ليمت وكاره به الثان فيعدت في معاسل عالماير بافترد كارائي بداست لاخت بماطع الطوين يبدى واتيز اركنار خاروت واندان كذر وركروا بدرشودا زاق وحدت في مساوي اعلما وافتررارا ويراثان الغاعة تكون فئالميحكا ناهن فبركبها فيدرس كوركرده نتو دونخاه كآزانحا أيؤونداك بركها زسيرآيد بازيني دواه مساوع إمهد مزه فالخال وسول عدصا الاعطب وسالما ذافام حلاك لصلوة وفاساه كارشا بمازغلا ببصوامامه يسط مكمناز دآك بين ش وي ودجان قلبفا غالبنا جي معدود لبغض فاساج اسما دام في مصلاه زيوك ويجامات بمندووج تمآر د كمرضائيغالئ المادام كدرحان نمازخو داست يس كويا ذات ياك ي تعالى وتقدير مقابل ومحاذي بت برآن نجان لناختر إزاد بسبود وللهن عيب وزبنياز ذبجاب ست است خود فالنا وملكاز لايحان استعي وشارت زركنال مرزركه كانت اناست كايوظا برجمة آتي تكفال ست ديفا يخضط مرد كلي بت كعافرت ونزدنما واربح بالمدوا بهاميرها وامريهن واني عالى ووكوارُ داردوي مزوز كنت كاكرام كندلارُ وازياده وآنخ ميكند باآنها كي بمعنيا وي كانوندكرام الكاتديان ندولب بيني جب اره وبايد كرنفك ذكر برياده وانتجيت وواويحت فلهمد بائيك دررائ ودو ملفها يكورك وافتأ ووابغا بي سعيدي فلمه البسوي ودروات في معير ضرري مواست كينيواز دزر ورصي واروز ورسوان المرسي والد رد جار بمرد ومالد منفؤعلبه فوع كافت ذرمتي بيمنه ال درسول لعد حليد ومسلفال في وضعالذي لوغمن و تنفرت كمنت ديماري خود كرنز خارستان العرابع العووو النصادى لغنة كمذوليتالي ودونصاريكا مخلغ لجافي دانلباثهم سلجه كرساخة يكورنا بي يزاينجه دراسي كامنف غلب يوريدانت كمخترت وسادتان كرمان المرابع والمرابع والمراب كرسوده لفاريته وانسائ ودكردندساكا لأيدات زارنهاذا العربهو دونصار كوقوانسا داسا مدكر فلندوان ردوط وتب تصورات كأكرنه ومتصود وادت ودارني ارتبان بسقى يتنددومآن كيمقصود وضفورهبادت مولي تعالى دارند وكيكر عيقاد مرندكه توجيقبولاث ناديما زحجادت قي موجب قرب ورضاجي ي تعالىت دموقع وعظيم يرست فدوح لاجها أشما وي عبادت وسالغدر تسطونها يادواس دوط تنامرض امسروع مستاول خود زكر جلى وكونت وأنى نيرحام متازجتا كأدروي زاراك بحداست العيني بهت وبردوط والعرب وطربت ن كذاردن محانبة فبرفي روصالي معيد رك تنظيم إماست ويجيك ما وخلاف في ستاه اكرد وب قراشيان مجدى بالندما ما زي كبير بحاب ان بالمرت مجاورت لنهض مي دوج مجالية والماذ نوافت ازدها فيتاث عادتكاني وقبايا يدونيا موركارم كآيدوا كافيت كذفال فيناس جوالتيثال وعندب أماد دغارى ودرام وي المينوا والعالي المسارات

ونسبغه كافعلنتر تندي بدب بعدائب وخدب مركاني أركيت فالهمعت النبصل المتعليدو سابنيول تندم تخفث الايكفت الاواج كالطالع كالمركون وفع الكام بشد وبليندكي كم أن كيم ودرمير أنشاكا فالتجلندن هؤد البهائهم وصالحبهم مساجد ودرك كيوس فركي بي بين ودا وصالحال خدد المنطق المنبود و اكاه باشيد بس كيرية والسجد كما في المفاكم عن مذلك برس كرم المان ودوا مسلوح اب عرض ويضافا فال دسول عدص لما يستعل و سلوسل التعبود يوانيدوخلها غ وجنري ننازتا بهراك واخ اشتراكت فوالنيت آن بلائ صحرو دومنود نوعادت باشدو لانتخان و هاوثو واو كرم ونساز مرخانها بخود را ماندكو بكيم و درمنوت دروي افادما شدويج كاركينديا درخوب شيدوي نوم إطلم سلسفانكدروي تؤاب فدباشندشار قراشدمة مفاجل الفصل آلثاب عايه هويوه فالهال وسول مصطواجه وللمدنسك كأربوي نيرب م عبداسين مبروهما عرفت رويل آريم الزديار ودوغدا الحريب قوی نیاز رای هم خاکر ارت با ایلی کری داری جا خطل زای جیاسه م کره درخا کافت فیاد ساه برست کردی آتخفرت را وصل نامعد و نماز کذار دیم اوی واخی فاه الحاق ببعثلنا وخرداديم تخفت ماكدر رنم فأكليها في مستاع داين قوم نعاري وزيدكا بما لأقور ندوط ستندك آن كليها دانكند فاستوه بنا من فضل طهوره برط الخشش كرد ماز المخضرت ال باقحات صوفي ي ودلفطاستومها والثارت ست كالع صوبي تحضرت شاما له تمخي ست كطلبخ شرآ إبضنت دىنىلىد فلهعلىماء يبطهر آتخضت كى لافؤضًا يرم خوكرد وتختض درد برك ويغي معاز وضارت ني تصنونم صبد لنافي احاوة بشريخي آن را لي درط في ازجرم واموفا وامرر دار ارآمدن ارزد وي فغال خوجوا بركات برواتي سيفاذا امليزلوض كم يرحن ايي شازم چذرا فاكسر وابعت كويث كنيدكليا يخودا وانضام كالحابع في للاء ديانيد وركنيواكي كليباراك شاريارك بااوار وبركات دين ثايل بقعك ودوا تعان وأسيع وا وبمرمآن كليبا رامسي يعنى بازيريامي مي يحدى فلنا ان المبلد بعب لاوخركره وكلشهره از مدنير طهره دوارت والميسنس مبل وكرناسخة است والماء وبنشف وآب دوخوف شك مكرود درباي رم ونتف بجؤدك وراية والمناغديا ويحاق المطال وهمز لللعب فيمود تتضرت ووك يدازان البيني رزيدد وي آتى وكرفان للبزول الاطب ازراك مدرستي كما عني وضركه داواه است زياده مشيكوا مدارته بهاكيروي مختدشده است بالرتب باولكركيت وتوشى العنبى بسيغصاني فارداكرآب كرمير نزمدرك نافزون بسكودد وفظاك فوم وجاكامها ليافقاد ورسانو خت كرود مرات خرخ مرازم و ها كمرد وارساك ما زرو معلوم والتحضرت كشام كود ررسية كات مام وكال و مرزا في الراون وران ود شك وراه يقدو عالمفارت سدراه متعبودات والسيل كالشئ فت درو درن صديث ستياب تكولست مه بقالي فينو كالمخترجة ونفل كال بالإدوم وضع بعبده مانسكا ويجلودآ لنرزرا انطاكم كميطليد وكريعياخت وفضا وارثان وكرعما وصلحا لذوترك باروا لوالثان جربن قاس بت وواه العنبابي يحنح المشتذ مفهوين فالملك وشبوكردا بنده شونديع بصدته فطيطين يتبعد وحضورها كأروث طاموتنان ونيطف وبطيب بباد قامعاض طاكرده شده المدواه الودلوك والمؤمذي واربيما حيذوا منصاس مجامعت فالخال دسول ليدصل الهدعاب وسلما امرت منشيسدا لمس وكاركده بريافال عباس كفتار بابرائ خبواد لازفعل ومرسواز آخضت فظرها دت ننوا آدمان المؤخوفها ليزنوف كيند والسادي المعود والمضادعة مزخف كردند بيودولمصارى فدخف وإصلطالوكا لصرج براكي يذيب فم ثرخوا بذكرو ورويل ندو وخاب درماخت بطلا وبسخش كم فزاتج ذكروه كالمتاسخ المتروض ومطالاكم ارمسم وانختت كامها بعبا كرشا يركدون لأوافر والمدوا وواؤد وعزا فباغا إصول عدص الهدعل وسألمان والشاعذان متباع المنامرة برنا وزود قفيش ونطول بطوس معدورة امروم مع وثنائها تاركونيد و واه او واقت والنسأ بي والدامى تعلى لحود لمني وخركره فندر روبنوده شدم اعلما ي من رالان أوا لساجكة تربية بيه بركصابي شوريت فرمويغ عرات ده مروندكائ اذراركها بسعدة بالمنودالنام فيالخبي دروتنا فقامه روزقامت لميلح ست بقول وخوج وفروهم بمبعلى بَنْنَ بَنْهُمْ مَوَيّا بْمَانْهُ وَيْنَا كَيْمَانُا وُزُونًا رُواه المرمنى وابودا ودودواه ابنها جذعن فهل يسمعلوا من صحاب سعب المحدوف لفال وسواباهد معلى خليدوسلا فأدا بالمرجع بنعام فالمسيد ومرايس وتعقد كين سعدا ومريك وازوج طافه سيما يدوا عافظت ووق وستكون وجاروب واندو مازلام بسامت شغل شدل وذكر دن وكيس علوم يني منتج ايها اعلا اج احام تعام اندفاشها والله بالايمان ورك بي بنيدية يختر ميندب واي دم يدوم كند بعطي مرود كودي من

افك إصبيل زيك خانيا الم يوايدا مجرس لمجل هدم آمن ما دسوالم والكنوم ريزار وجواء فاراكر كابار آورده است بحاوروز آخرت دواه النومذي وابن ملجة والدادى وعهثان علعون فاكنت ممان بطعون واوسول هدا مكنن لنافئ لاختصاء دستوري والاختصاء أخطؤ أخطؤ أخطؤ المومول المدرك والمسترك تبغير والمساليد عليدوسا ولابره امزجعى فيستلذه وبطيقية منستاكر كمضى سازدكيري اولااختص فينركي صحةودا نغذا لان حصاعا منجالصهام برتشري صحاصة مداري تكاولا اختص فيرك فيصله والمنطالات والمرادي بشهرت طبيع فيضنا فطاصل شود فسيوصا ورونسكياساك جواريه ومهنا وتويي زاميث وغارت ونام والمستخطع والمتناف المساحية المواد والمتناف والمتناف والمتناف المتناف والمتناف والم ده رفير در روي نُدر آفاق المراه سياح دامني بجماد في سيسال ورين مستخف در تسكيريات من من من از باي جاد دراه ضاد كارار كوا بعن وفتري كشن در ندي مود ا ازبرا عهداداست بافيهبوده درزيكم يشت ودصيت دكرآمده است كالسياحة فيالاسلام فينا ل بركفت عثمان بخطعوها مكن الصلافي للنوهب اذفك في ادررسانيت فيا كم يعبغوا ما كما بسيم يولي غوت ميكنينده شاخاه ينا ولات كزاله للكريرك ميدادندوكروزنا كفطعا منكرو يدندوازيم كسيره فيركسيون ندندوا بثازا دامهد يكوندوتريب داصل درمبلست منعنج ف فغال بس كفت فخفت كداف بالمحلوس فهالمساحلا فتظاوالصلوغ مرزند كيرب استدن ستدرب ورسورة بأنظار مائلان بميسره برور وكردان ونبج يربورد كاري شينعوان زبر بكربهان ويكرز مرخري وعاقبتان غمه وزوازاز رمنه ومدوواه فنضيح المسنة وعنص الوحن بن عائش تحاره وشريج اخلاف ست ويحب وي وادعاء كمنتك بركز خلاست ورروب ويهمت رسول منعطاكية والماع فالفال وسول اعتصلي المدعليه وسلم وأبت دب ديدم رورد كانودرا عزو حلكوان ديدن وخواست خاكزور والتي مرد بأشكان مارد واكر ديمارست خاكور واحت و مرامة براز خصائع تحضرت ستخانورنب موليجر والمخارا أول بتدبدن ثنائي ثبتاح حاوعلا ملان ثال فخناه ميصوده ونيك جوزي كابريا جهفت وشاري بهت بيرا دبسورت صفتات كم شجان مبنا الطف كرمود واطلاق مورت رصنت ثبائع بسنفائكو نيرصورت حالجنيل ست وصورت شلاي بست واكربا تطاخ وبمكن يكسن دانوف درصورت خوجهال مخوب و دخوا الكا ذه ده وتا شرك وقت شو دخاص تحاقم وانعام علم بود فال في تخضع لمللاً الاهلي كفت رورد كارتعالى ورسيلانس كدر وخض ستك دالا كمروا تساول كاروار الرف قوم راكوب ومرادا الكرالم المات كورسكان ونسيك آن من المراد ال ميثوند فلت مفره ياتحضن ككفتين درارار باوار يوروكارانت اعلمة واناتزئ كداه استآناعا الفال كمنتا مخنت فوضع كفند من كنفي بربا درور دكار فعالى دست قدرت والغاخ ورا ميان *دُثِيارُ يُركِنا بِتَاستارِ تَصْيعِ في مِرْ يدفضل كرم وأكام وا*نعام خيا كم يلاك عبن الخود كنديون خا*نب در كخشيص كردان* دانيا زار يروب وأفاط يع**رف ع**رب و ها بين ثلاثيب مراج م مريروني ست مولى نعالى ادرميان دوت ان خودكنات است أربسول انوغير تقلب ترفي صول برديقه أو يوجي مصول عوم واستاع فيفر آن بود فرمو د صواحه المنجل والاجغر برواسنة برجه درائها بناوبرجه درزمين ودحبارت ستازحصول كأعلوم زوه فاللج احاطآن وفلاوخوا تأتحضت ماسبايجا لصقبسداست الدراسكاني ناتين راكه وكمن للتعزي لواهيم كمو المسملة والادص بمغير بنو ديرار بنط الاستعلال سام والملاعظ بيمائيا سمامة اوزين اولكون بالملوف بن و آاكر د داريهم از فيكن سنركان يوجو د دات وصفات و توحدوا بل ستية كنة المكة خاوت است درما البينة إن ورونت زير كوخليا على السلام الك تماك وزير أو يدوسيب مرحه درتهمان وزين ودحال از دوات وسفات وظاهر وواطن بهيراد مدوحلها جاصل شدمرا ورا يتسر بوحوف في وصدت عنام ورين ككوت مهان وزينج كعال المان رال وارباب الوصى وطال ن ماند دحميط صلندراو دانقد وصول لي الداول بيراذان دانستا لمرادحها أتزخا كغيثان مبذوبان ومحلوبان بهت واول وفرتهت متولع رايت ثبيكا لارايت اسديعبره وثماثى بمارايت ثبيكا لارايت المدوات كردان المدين والمدوات المدوات كردان المدين المدوات المدين المدين المدين المدين المدوات كردان المدين المد داره ازهما وحريطات كازنا بعريه سطرت وسال وللمومل ي تخوه ومرر مزى ماندار به در شامت بنقلاف ديسفر لفاظ عند وعنا من عباس ومعاذ وجبل زعدار مغ كوروازاري وانعاذ بحبل ووالدف وزاده كرده است ترمذى دين جديثاين راكرفا لكفت بروردكارتعالى معدازا فالأعلوم واعاده كردئوال اكرجا مجاه المفافي المنجي المجمع آنا وجراي كدوي خصيت كندها كمفلت اخراج كنترتن سياغه وجيز ضوت كندف للكفا وانتضوت كندوكفا راتايني واعالي مسبختيون ويوثرن كناه ب كموند والكناوات المكث فتكساح لبعد للصلات وآلج لأكفاراتكنا فالضي نرراندكاذانها درك كردن ديجدوا مداز فماد فأوا بلاغ الوضوعة المكاده مومررايدن وضوع بكال المحال الماق الماق دليولىك كموه مناخش داروطبيت آزافيا كومال وزوروى بلومن خدافه لك عاش يجبود كرس كمنداز لذكا فهميند ذيكي ومات بحيرويهم وكان من خطبت كموم ولل لله امدوسكرددياك زكنانا وخود بحودرون زائيدن وداواوراوفال وكمنت بوروكارتنالي والحال فاصلبت فعلاى محرجين نماز كيلاري س كمويتي وبداز نمازار في ماراللهم الفي الميا ٠ فعلانخولت مناونلار تعيكوريُّوال يَغْرَارُون يَهِمارا ولرك المنكوات وكذشتر كاران عبدالد مان خيرة وقيانينا اندردس وحسا لمساكبن وموال ميزووني مكيان كالياري لوست ادارهم فأثيان دوست دارندموامال كريهت كجوبي ليازادوست دارم انيان بزمراد وست خوابندوالت جريرس درست دارخو دراد وست واردمجت كالست دجانبه بريوانداخ يمحموب مير ميسوادااد دبعبادك فلنك ويونها بي رندكان ودابتلكواز اليش مكراى دردي بني مايي نوت كرمان يراوال يا نابتدفاه بضن المهات عيومفنون سي بايدا بالكراز الك كرفارفنه نيثوم ودرجاعا لازدست بمانيعا وامثال بريه يتعليمهت وترسايذك فياليست فال كفت برور دكارتعالي لإى ديادت تعليم يخ وصابي مرعد يوسل معباز أكتابي كردكفا مات دايان أتخضرت بدئ أيتبيان بامشت بحصرا طلنعاب بتى والدرحبأت ومدياى كرتا جت دورته بندكان دردكا دخ بندكرد ذنير لازافيا أعالب الأم بي فالشرا المرتبي المرتبي المنظام ويديك نتبا كر شناو كانتواطعا لملعام دوم خوانيدن كمعاج بكيان وتمامان وتصدق كردن واثيان واماد واعائت ودايات أوالصلوف باللبيل والناس بنبام سوما وكنار دوا شبه معالى ُ دم درخواب شند کم آن اصلات و کراست و میاضت دان بشیراشان ساست استجام صفت واضع وجود دعبادت بمی<sup>نت ش</sup>نون مرجود است و کرامت بهجود مرکایی مرف

STATE OF THE STATE

ندارد ميش بزود ولفظ هداالعدب كالخالصاب وتنطابي شبان مكودرمياج ستالم بدوع جبدا لوح الدف وطلسندنيا فقرآ باانحدارم بابير كورسي فستكاف يم سبايحة وعلجا مامذة كأنتاها نبابك ماميت والاالنابين بربت شهرتيميان تفال موالعوصل الدعل المثن كالمهضام على الديكة بالانتخاب الديكة والمالية المالية الما رضابهت صؤوي تملفنك كالمدوافيا زادفت وسارت ومركفت وياودن وحل ويتافي الف المال المدين المروس كالموس الموس والموالية المراد والمالية حق **جواه ه بعضله بحنثه المنوليز ما والدر المنتاين ما دت د** نبي ستا و برده بما فالعناج يا زكره الماد از دره آنجها في المناب المناب المناج عن المناب المنابع ال غنستايها وتغياات ببرمند برود ومعادت نيابا ديجاصال ستدوجل والحاليليد ومهردلي سكر فارست وغلوصا ميطيا هدين بمهاد وينمال تسرخاد والمستار فارت والمستايه والمسارة والمستادة وجةواجي ج وج جال ببلد بسيلام موم وي سك وكرامه استطاني وواب لام خوضا منطب للارم في خيار وكرا من المراج والمنطق والمراج والمنطق والمراج والمنطق والمراج ضيوركت دو جهدا بإخائلام سردخ ازا وبيون ما يازآن بطال بن الاستاخ سنطق وغمرك دينجاسلامتا آنا فاضخاب وجون لاددين وشلم خيام و قصيري ماونا غرمود وواو الجيدافي وعنده بمزابا استفافا لصولاه صلافه علبدوسام خرج من دبدم طهدا كربرين أفائف دبطرار الحصلة مكوند برفافتر فاج أحاج المحرب إياد بمراج المستعام بمزابا وموشوبولمه وترتبيثوت بوقول باستاروت كرمان خانها وقيا كأمن بجاريا بكدر الضيلة جيوقة است مساوات دروا بجريوجه بالازبالها فالقركل ل ستادمة مبالغد وفي بالارز ورقع لبستا وفي بنيت فاتابهما بعجهت ومن حط لينبع المنع وكركي روني درنج زحارت تبدير ويضما ذنا كونيلاب مسالاا ماه دقع يشقت ماردا والاتبغ ومنظ لعلقه وزارته يروي والموسمه وراين وموضي كيواجو كا ٨ في رقا كَ بن مي في البراي المارد ومرونسب يج بمي فارنعل من نب بما زوخ وصلة على أوصلة الالغوط بهما منادئ يمانئ كرينت كام بوده دروى كما ب في علي من كمت دواج ظارة على يرج بانفرامنت وكغلف يباج مقامل تدرسمان بتم دواه احد واجدوا فيروي وجوبوه فالفال وسول لعبصليا فيسعب وصالم فامردتم بوبا ضالجنه فخا ونعوا وترك كمزر فيما بغراره ومتانها بنجب برسم فيل نمتشعا ومطلعه ومابنك نبذه ببيت ايزن تأفا للساجكة تياخيته كبخاته كالعن وينبي والمتباد مطالعة والمتباد والمتاد والمتباد والمتاد والم والمتباد والمتباد والمتباد والمتباد والمتباد والمتباد والمتبا انحد تعدولاالعالاالمسولعا كمودوأ مالنجدانى وعندفان كارسول المسطيا يستطيد وسلم لخث لمني فيض فيريري ويناوين كالمتاريخ يستان والمتعامل والم الوست خدوان مديث فردى ساز تؤوا في الاعل له بنات دولعا بودا ودوع في حلام نيات بي بي المين الكريك من عرض البيان الما المرابع الم جون وفات افت زوج لوزوج كروه وغيمان عبغانة إست زه طرق عرف طرق عبد أن المرية والميان البركة تبديغ ميران عليه والمراب المرية المراب المرية متومنوت وبغريه وبنخ ينتصل مص مستحد الهجرع محروم وفاله كينت وولنحفوبي فوب خداه والبارز كركنا بال مراع بالكم براع بالدع والاخرار وستعليم ليست بغنار كالعالي والماري والإخرار وستعلي المستعل العالم المعالي المعا والنهرنوبا بمتوود والتست واسكركم دولالفغرلالت وافغ لحا واوجهنك ونبنا ماديلى مرانى وداواذا خرج جوب ون كآسا كخفرت استدماع المحل وسلموفال والمعنولي وفوجي وا اول فصلا ووله الذمان في المراج المبدول في دوله في الدواية عمدار أو يجزي مات كفال كنظ طريض عبد المبيدة وي والمت الفاخر ويجزي في مرودي أم فال كنت به اصوالسلاع الصديل بم جمع عن مروج موفال النوماني لد إسناده بنصل كريت وزي بيان المرين المعالم المنتائعسين لم فدرك فاطر الكري وفاطر فتران سيدينيا فأست فالمؤزك الياع بن دوفت وفات هالمزرا بشسط ليشمخ ذربال برراوشي متروك ست وعن عرب شعب عن البدع جادة المغن سول العدنه كي يغي غواصل الهرع المعاني الشكالكي فى المبيدانيوندن نوادر بعداد شعرز دروباطل ب كنواند أنائش وعهب يضيصاد بحديمه كافطاعت دفياد تاست ، شكود رتيميداري ماندوتعالى فغت سال مطال يطريس لمونا بعان في ضايد يختاه ويغط ونعا باشده **جال دیرجامی** دو تعلیبت و تخفیت مال بدور بسارای حالی مدح و میجود تمناق ی کیفت در بیربرا میکرد و نیربود و کدوج فدیر کاندیکی اوارا و اوار کاندیکی ایربی ایربود و کارد و تعدیب ایربود و کارد و کارد و تعدیب ایربود و کارد و تعدیب ایربود و کارد و والاشفاعف ونهى كدوازه وخرج لاديم ودكيرعا المات دنيا بمرين قياست وال يجلظ لناس وبالمجعد فبالمالصاني فخالم بعده نهك دادما قدارة فتستني ومردومع يشان خازوسجو لكروراي فكره معاوين ڤكرماشدودبيان بسبني فيدودكفته اندي كي كمتحالف بئيت جماع مصليان ت وكي كواخراج باخ أزم يكاري زرك ت كه آازاً فارغ نتو ندشغول شدن كارچ كي كيايش خامده وتحلق ازار بي مريخ خلت المات ا **مابرج هجزري ميوتنايق** روقت خليبا شروهم كوقت لصات وشه تعال متماع خطية وحرابنت وبانيره بإراز الخياضة وخطيط شدونيرني دو وجاول نزيري البيدو وروم تحييري دواه الوقاق والنرماني وعلى ورف صل عنه فافل دسول استطاع معليدوسه إذا دامغ نديج اوبلناع ون بني كري كيفروند باينود ورعد ضؤلوا بركيو يداد بجاهد عادفان وومد كروار خداتها لهدا زى لوافطوا بنهن فيشدهد ضالة ويرت ينبكرك كيرويد دسري كمرث وراه فولوا الأدوها احدعليات يركون باذكروا ندفرها نتاز لمناه والمازين والمراجع وعرج بكيم وينجه والمراجع وعرج بكيم وين والمراجع وعرج بكيم وين والمراجع مهائيكيه وذاق لإدندادها لمائينيغ بيليت ولادتياه يترزعا هالينياب نيزه سااه عرايصد ومبت الباد دنصت دحالميت فيصت داسلاما رثراف ويزو فعنلاي قرمهت باقيلوال ويهجأ ويمز كشيط فيتمر فالمخض وللعصل إيدعل وسالمك بستغادف المسيرن كردكن والطفها حرس وكنتفاع وسعوان بنشده والهشعاده ذؤادن نعادو يمواضا المبدا تحدود بياده ومناش مدز للمدرثر يغبآن إرسيروا بدك زنبت حدوتسامنع وكنريروك يحدكن دواها بودا وهوفت سسنندروايت كداج شيئا الوداؤد دينوخ دوصل حبط مطلاصول في عي يكم دروات كم يعث المسلامون وامع الاصول وكيرن بتاج فيام وظا بآلت كداديم ويجكموا والمفرام لادح مكافي عالم بالمراس كوكون ما والنمري است ووجب والقال المامودي المصابيح بابروروات كودرم ايعانها رواين اصرانا فترتدامت وعرج موبذس واعراب والمهال والدت اويلهم الخراز كرده اورابي ويدرهات وافتهم المرايي والماري المرايع والمتعان والماري المرايع والمتعان والماري المرايع والمتعان والماري المرايع والمرايع والمتعان والماري والمتعان وا روابت كنازوتها ووثعوم موطياتيان وسول عدصل الاعطب وسلوفي عن صائبالنيونبن اوتربغ واديرشوخ وسنهاف وتنديداروايت والتخفيت نهى دارورولي ودخت مبى موالمة مرة ينواوي كفت ادارين وتارت وفال كفتا بخت م إكلهما فلامنون معل اليكيزية انا دار ما بكرندك يريوه دام انعات دراد وكدا مسجد كنزد كما

4

نحد دجاى آلمان وفال كالمالك على المنت مخضة اكرستي المعاض أبي ودخت فام شروا لمغار برانديني وركند و كالهائد بها العام المعام المالك والمات وفيل المالت ويتكه الإسجاء ترست بخنعين يحبرن بخبرين فالمرتب والمداؤد وعراب سعبدا للخال وسوا إعدصا الأخطيه اسيدان بريكام ميدار وكم ماذدي وه ولحام كرنده وحمام المتبر وأدبت كنفاك دروى فدارت وفتلها تريتا وستراني ودازموه ماارنجاسة اكوكارهام وفطيف أنديس يسيراكي يت وكرابي ويسفوا بدكر مالز علقا أو على المريعة والمات ورواعة إنفاق كوت و المؤرد و المام والمام المريد المام والمريد و المورد و المورد و الموملات وللاج وأرغور فرايعها فالدي سولا مسطا بسعليدو ساديبلغ بعد موامل نهي در مخترت زنماز كذاردن درم عافي المرملة بغيرا بنم آجا بي كويل افتر في زيا كم نباري كريره و كم يخاسات ومركز بكومنبرخت لالان والمنجرة بمبروزاي ورجاني سحكون جوانات ازوت محادات خاسات والمفهرة و درنده خارك الطوين ودريا بالمرجا بالويسروم بتسكيد زماران فيوجيت مغل طوكز بدارا وتنك كودكا بنان فيؤكوره ومخروت انينشن كزنز تلآغثوندوالا ثياز لصورتي لشدصل زوكار يشودوف محام ودراخ باكذنت وفحت معامل الإملود والنخاند فاتها المتاري الازميد والتاق في المثالي والمانية والميثان والميان المانية والميثان والميان المتاريخ حواءا لنمدت وارضاجة وعزامه ويؤه رضاير منافافال وسول كساحها اعتصليه وسلم صلواف والمفاخيم باريفازها يخشه للصاعلان الامل وكالدودنستكا فرزان يمستا كاروك وتركز فرزتران وحد بشوارس بخلاف كرمغذار كارز وونوش مهران وواما لغيرن واختاف كروه المذوك في المراج والمعالي المعارض والمراج والمالغ والمتاب المراج والمعالي المتعارض والمعالي المتعارض والمعالي المتعارض والمعالي المتعارض والمتعارض وال ب**َوْمْدرعِت مَنِیَّانت ک**میکای خِن بندوالاجازنا شدوا ما ک*رنجه خصفِ*ت داوجی ترری مقدرطا بهّن بود که کیفتندنی کرداز کذارد دنیاز دریجان نیج ساکی خواست و او ماست می که کرارا الحراکت و ماشندو تبجر إرعار فالدوسول المدكنتارع اركغ تكردكرت بنرخ اصلاا بسعليدوسلدوا والثالف وزائ كرزارت كندوا المائم تخفت دايتدا يحال نبيح رده بوداً مردان دوزنا رياميان وخصت كرد دومه ونهي كرده فها داارز بارت قرداكون بارت كمندآ نها دايع خم كويندكا ريخه داغدا بحاكم تنطاب برائ بنبذوز نانغ داخل ندرآن ومعفركون ينخصت محضرص مردال ست وزناج في في زيني في خريب كرت خرج و نوصكري واي صديث كرب بدار زحمت مرواي ب جا كم خارست مؤيدا كيفا والمغندى بجلبها المساحل والمسرج ومغت كرديمت رسول خداصل مديون كرام كيزرقبورسيره ارميني بحده مرندكان يجانب فجورتب تغطيخ الكرك أيرك المجارية ويتعبي والمغندي والمغندي والمعارية وال بىغن دائم ت اكورد منط ياشد نجبت ين وتفيديل وميغركون كالآغار كوزم وم باشديا دربايه واغ كاريم كرده باشندجا زاست ودبيشو (رسيماع وفترج بتقريبيت كمايسي سكاري كمايست كور بت دواه او داؤد والنصن ی والنسائی وعلی اما فال مبرا الیودشالانی *منتاده مدد نشنه نار بیود برسینیم را صلی و علی العظیما عن*یم لامان عالم تهبت وامتضر بوال مدتر ربغعه انيرست كالايخار بسكت هند ببنا موش كاج حربتنا مجاري المرابي عالى وفال وكف تتخضرت اسكت حنى يحتي حربتها خاموث مما شرقا كمياره شراقه كميس به جرار وجاء جبرشل وآرج بره لا معنال بربر به آنحضة ففال المسؤل عنها ما علم فالسأ فل يرينت جرئه منينا أكدون والمدون المتاريخ المراكزة الماخير وانازا والكنده بينهم مرمية وتهريع بساكدم ست جائز ماميدانيدولكل سال دب والكربير مرور دكارخ ورافبادك وتعالى فمال تيكوت بريوم بعد المن ووست والمدنوام ملزد كامندازدك شدنى مادفق مندخط زديف شده ودم ورمدت عمالا انجاب بركزفال كمنت كخفت وكميكان وكيوزلو ذروكا والديقالي بالمجبل فالكنت جبر كال يبنى و موسنستموب نبكاندنيا ئوجاك فالبنسبت عجرمحولط ستنكأفأف حاب خل خال وقست طلمان حبماني ونوداني روحاد فآدميا بعض مجوب لندرو يتعفر أرمنع ويعفن وبيامبال فيسبو يعض سرنعيت شؤت مباحط مور ودكرجابها بطبسع فغساني والكؤو بسطائ ومبائع رمجوب لنديسا ولهما وصفات فحال ويجوب لنبغ ومبات وطرفت وكراويوا المحويث والمروج المتراج والمتحاس عبت مدر وبمريرونا خيال ماندىرارده الاحلال وبالحياصات يدوفات اندواز ليغال علقابي تمار فيتسيرات ويحكينبت بالتافوس ورومنيت والزرده نباث كائنات مرينو بفات ويخارد وبيت مستأذيين والمرازدة الأحلال والمحيون المتناف والمرازدة الماليات ويحافظ والمرازدة الماليات والمرازدة والمالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمرازدة المالية والمالية والمالية والمالية والمرازدة والمالية والمرازدة والمرازدة والمرازدة المالية والمرازدة والمالية والمرازدة والمرازدة والمالية والمرازدة والمرازدة المرازدة والمرازدة و تسكوي وفيده بعافة زتوانى ونين رمزي نبغن واوكتاب كزشات واراوام مرام كويركه نهايت ترئة قرب سدمه وافتسيان يسيع ففال بسركفت ويرجانه شهاله فاحام احل ها ويتربط استجارت روا إرجان في مخير عرروات رواين منك الرجان صحيح دادار عمواصل تبدين وضع بالمست للمنسل لشالش على معرف رضاه يخذفال معت دميول مدسل مدعليد وسال متاويرره شندم تضرت اكدنيود من المسعدى هالآكي ايسيدالاس عنظيما شان وانسا الزارية ومساحده يوايع وم دفرع ومخاله ندودوري كوله مات الالنه مغلداو معلد ندرك الخرائك خود سامرز داسام زاند دكرى اونماز وذكرة كاف نزيم ب كرداز وتحضيص تعلازه بت نظرا رفضليت اعلى المعاهدة فسببالاه وترأنك وإوذار بسبيط وونست وجاد أسكند دراه ضاوم جاء لغني ذلك وكئي بايدرائي رد كريزار وسيحوله ولعب وبث ومرووضو بمغلذا المحافظوا مناع غيرتك نسوروسيت كومنكود بجاستاع دكوى لاين روآن تلع ملار دوحست بينددا كاس نزد آخت جوان والبيكنكر درميج فيركرد واست مح من يجد ومسا لمرمود وكروا اوم في و محومه أمه وادانها من البهي في شعب الايمان ولي عن سلافال فالدسول دارية النفريم ككنت كنت يم والساب السعاب وسلوافي الناس مان ماريد نغنى كيكون حديثهم فى مساجدهم في المورساهم بياتكونكون إن ورمدا بي أيان دكارا بي أيان فلامغالسوه م بي تنتيبي كينداني الأثري نويدات أي وينها في كرويهم الي كيان فلامغالسوهم بي تنتيبي كينداني الأثري نويدات المريم المريخ المر معدفها محاجذ يمنت حايتها ألاداليان عاخم المينة تانزاري حقازاليان وعدم عناوم الاتبان والبدالي الذعدوي ونياه وي والاورتعال زاستان عاجت دواه المبيه عني شعبالايما كان صديث لاليشارد ركيب سخونها يسحدنا وخارقا نارد دوم كام دنيا درجون حالات والكرادان خام يواريان وبسارا فيعط المعطاعة المعلم باشدوالاك كلمة دوكل درين تبنيا شدواخل فخوام يودو وخلق وت المخفرة ملسوامده است يسخصا يكفندو والخضرت كدجون وكرطها مرمكر وموركها والأواما وجول ونياذكير

الكريكرة أزاباه غالميس ميف درم بعده الدعله عوالسائب بن وبلهما ومديرة ما فرز غلواء والهوية عدوم من الدودوم ي كذار بدرود على الحديث المدين على الكتما تمانى المبيد كانت انبودهم فابيده وسنبي فنصبغ في لين مارسك يره مردى فظوت فاطهم في تمضلك مطهد فيرج ن مدارشدم اكأه م منيكم فريق فطاب ما طرست ها الده في فني جذا برنصة عربوبيارين وكسس اشارت كدمه وموكنشة بود مديسي ويخريكر در آواز لبند فجيشا دجه ما برآن در مراحظ الص اينما كرفت عربوبيارين وكسس اشار مراجا بينما كميل المين الم فالهزاه لالعلاثف كفترة لصلام المناينامها بمشور ستازنيرج إزروط ازكمة وارج بأمران شاخل كمنت عرض عذك بخام فالملام بذاكم يرديث أزام منيع في شاخت يورث عمر امستكما لرزدداك كردنيدم ورديم الأوعال وأتافي مبعد والعدين كردانكوازاى ودادر كيم براسلا صعبدوسل والالفادياني بنصيفا دسحد شربغ بنهم الماليك والمرافي رودنورو مفرارت وديجت كاكواز بلناكرد دخوست وعيالك فالهج ولهجيف فيظه يليجب نهى دكيري سجد بسيم البطيط او اسيده تسرآن ديرا على مضرما وفي ظامعني بي شك يره وفال وكنت ديرا ببابنا كردن بي مركن ودبلان وبلعنط كركن والمؤو فاكنادر ببنشد شعوا بانواز شرا او وصوفد بالمبركروا بكاواز وافليزي للمعن الرجيذب مربرون وهار بورود ورواب كارج لم نخامه فحالمب كذنى داور دواري دجانب فائسى و دونحا يغرونيا في دارط آروا زانجا في كوسد تتاكك دبيطالا وكمار وستوع إفرفال واعالني كنتائرد يغمط لصعليدوس مركف تتخضيتها ن حدكم اذافا مالى الصلور بيشك كازش ويطائيد وفي زها نما بناجي مدين *اين يك دو النيك مدكر يدور دكارخو دا*وان ديد ببنيد وسي العثيلة ومرتسك يرور دكاره وتعالى وتعديرا ببضره وضواده بانبى فلإبنرونا حدكم وفافيلند بس كدرا وتفكند كالزنما بحاث فيريحت عابتا دب ولكحان بساده وليكري ركنفك زان كانبعب فرداد يخت ى بى دىماخەلەن ددا ئەدىسى ئەندىكەن ئەردان دورىن ئى كىندىدى ئەردىيىنى دويىن ئىلاردىي ئىزىداندىلىر ئەدىكىنى كايىن ئىلىرى بىلىن ئىلىرى ئى تغتا مكاكوسورت البيحة كبذوذ عيرختها ردار وكروحان جيين لذو مازرا فيا كمكزنت دواه الخادجي عالىسان يبخلاد وهو وحل في حارا لني دصار بلوكنيت وايبساست منىهت وعام عرو درضا ينيغريس فاكفيتاك لان وجلاام ومامردي استكرة وى ابضي في الفيلة زييصا وكرد درجان قبليكور سحد بو وكام تتحت ترفيوه دبة أداق سنووسول لعدونم فراصلي للدعلبدوسا فبغارب يآزافنال وسول للاركن ينبذ اصاله وعليدوسا فيلفومد مرفراه واكامت اشان كردحب فينفيكا المكرواست كمنايع ومزمارا معاذاين فاوا وعباف للكان بصالي مهض ستات مردمداذا كالامت كمدامن ومراف غوه برياز داشته وجواق يمب منع يسيضوا فعاولكة ينيم بخواصل اعتصله وسلم روم ووامات كندوى رشارا فلكوذ لك لوسول لعدب وكردان ومزع كرد ف فرم اوا الامت وخرداول شايعول وسوكمآبا دروا فيهني كرده الازالست كردن فغالغ مركفت كخفت آري بنع كرده ام وحسبت اندفال والديرم كآن خرت كفية ابهرد دربيا وبب بنع أذائمت انك فالكون في الدو وصولد مرتم يكو اي والماركون الورط خدارا ورط في المرتاب في خصوصاد زمار و ويجد زلق كرون مان قليد والعالودا وه وجها في المار والمارية والمعارض المردان المردان والمعارض المردان والمعارض المردان والمعارض المردان والمردان لمذات علاه عي وألصود بك قت بادادانماز صريع في دوقت متادرون ما يدهني كا دا فانتواع من الشمير في نديك و وكيد بير في المان في بلاه بركم يرآورده شدرا كالصاحب والعديه فالكذارد بغرفراص بإلص عليدوس اومخوذ في صلوفه وسبخ أب كارد نما زار فلاف عادت ثرف دنيار با مادفل السراد عادب فع رح بالعهاد خاندا وانطندفنا للنابكفت داحلي صافكا كالنهرج بجود اشددجا بكي صغراب الدرانيا زخائز سندنشت ثمانعنا البنات يرك عكالمغال فالكفت كامباشد ديرشكيرخ فيصفه أكري يخيرانواست الازشادين عاوانى هشت واللهل فيستك درسي كاستراره ارشبي كفادت و ودرخاست كزانجان تهجاف بلول ويغالئ هست جبوره دنيكصنى حالتيا فصفت ح سلحالت ودخاكا دفصاد وم كذفت فغال سركفت رور دكارتعالى بالمحل فملت كفتركيك دب ابشا وه ام وخدمت أورينوا أي رور وكادن ، فلت مُعَرِّلاً د دیک درنی بم مِنداخ فالمعامَّلتُ مُعَنَّا برار ارور د کارتعالی دیرسداوس بار مهرار بمرحوا کنترفا كفتة تخفرت برويده رورد كارتعالى كهنا ودرت ورمث وأمياره ووثما أيرجني وحبارت ودا فامله مين فلاى أأكزا فوتر وكاكتسا وادراسان وولتيان فوذ فخيل ػڵۺ۬ؾٛۅڲڣٙڹڔ۫ڟٳؠؿٚڔۅۯڎۺٚڔڔڿۭڶٳڡڡؖؠ؋ؙۺ۫ڶڂؠؠ؞ٳڣڟٳڔڛۭڮۺؾڔۅڔۅڮٳڔۺٳۑ؋ڝۿڮڞڟؚڹػ؈ۻٛڶڮڡؾڣؠۼؗۻڟڵڷٵڵٳڡٳؽؗڿۣۻ*ۣؽۺؽێڋڟٲٵ*ۿڶؾۘڰٵٙڵڰۼٵڔڮ منتضميت كمندد كمقارات منع لمالئيكفارت كما أن كذشته شوند فالكفت روردكار تعالى ماهرج خابفة كلاما للفالة المتالي فأرأم الحاليجاعات كافتريا سانسوم كمعتبا مانط لعلوي الساجد بعد الصلود ويرت ويسمع بعدان مذاوا سباغ الوضوء حبالكويم أت وكايون يبركود فضوره التاكر الأمن مدار وطبيت استعوال بالقائر وسوادي الكنا پرورد كارتعال جم بعدادا به چپخ ميرت و بخت كيند فلت في الدوجات كنترد وجات ين عمله ايدُ ملايع بيد توقع قرب آليتج الهندوميني كرد و فال احر كارتعالي چيز اندوكار مندوماتيات اطعا الطعام نفتر وجاحة وليندن طعاعهت مبكنيا ويخاجا في مهما الصامي ودواحان كردن جلق كالأصاب طعام المطعام تنع ادوخ المستسبيح بدان ولبن العلام دعوزم كمدن درخق دِمَ الله والعندون وازيوت في كست دلان شيخودن والصلوة واللبرل والناس بام ديمروا ركون بشيعة المعند والدين المال المالية والمالية والم

فورج خابي فلت منعه كروم إنيها المهلف سالاء هل الخبات وفوك للنكات وحسالساكين والطغنولي فيوجى واذا دوت من دفي فوف في غيم فون معر الفاقد وضل في مع مراكيا نناة زكه دایجاست، زیاد ترطات درخ مهانی دیجا برنجا دی برست كه ولسالك حبك در ال كه فازورد به نیم از دوست دارم از كرداد وست دارم از كرداد و ست داری درجه می به می می از دوست دارد و از دوست من وحظ بنويني لحجت ووتركل كازديك كواندراموس تواني مناه ل تعيل تنفأل وسول اعصليا به وسلالها حذي كفة مخترب بلاتمديث يواقع كماني وصكوريم كالمنزاس والمعالي وعليه والماحد والمعاد تفاد دسيها أيم المي برخ الكزاديا وكرريعان والعاظ الإبداز البلكم كالأردم دوالم حلالفانك وفالها لمعاني مستحدث وأعلى معربي والمعبل والمراك والمراك والمامكات ومحدات ميران خاريان وسي كجوه الاردفال ركن معمل ميل مالجد بنصيروه بالعدين هوسالعام فاكل وسول العدية مخطر فالسيد دوقت داراي حاري لمات العود واهد لعظيم ياييوم تخداني ك ووجي عالكوم و دانيك وكي تيم ما كرزكها است وكتانيك ميزاكم وصف كوي وينعات كال صف كوي وسلطانيا لغاب الغابي الميلنت ت مل شبطان البصم أرشطان كمار دوشده فالكفت تخضرت فاذا فاله لك يرح ركم ركس كلمات ازد دآمان بحيفال المشبطان صفطمنى اثوا لموم بكورشطان كالمرششا ليزير وأزمر تهزروز واما وداود وحصطلعر فيبارقان ل دسول مصلي صلي عليه وسلوعه بن بدارلاز العارب وشايقياءكما وثيالت تعديل والمهون بيه وثاني *منتاكعة آخذيت ملع*الله لما يخيعا فجوى وثنابعيد مدود *لاكواة جواباندي كربت*ده بشرواشيا چنسيا لليطافئ انخلاوا وولغدا تجهيد الميري وتشروا شيار ويتعرب والشياري والمتعادية والمتعادة والمتعادية والمتعادة والمتعادية والمتعادة والمتعادية والمتعادية والمتعادية والمتعادية والمتعادية والم برغروم كرسابقا سعام شدوواه مالك بميسا لايع ويعاذ بصباخ الكال لننصل أيسعل ووساد خيال صاحبة في المتعلق ا دريان وربعطان بغنالله الحين سنيب انطال والعطائ والعطائ والمعاط است معنى والمراط المرين والمراج المناطق والمناطق والمواطن والمراط والمرط و تىلاىغىغالان خەلىباكىر. ابى جىغونى*تا يى آزاكون دىت دان يېغ*ۇلىنىدىن سىبىل دىنوقىنى ئىنىدىكۇدا كى يېھىدەغەد ئاتىنىت وكىلىدىن يث وعمالينة الهت ومي بربعد كالنفا دائمه يذلبت اردي وانت كرد والوحائم كمتراج مرتبا لياروات وراكم جون تنال بعبادت بسياركم وانت المنظرة والمواقع المنظرة والمراج والم والنظروع إنس وبالك فالفال وسول المدحليا به عليد وسياصلوفا لوحل بلند بصلوف فازم دفازخ درارت ومول تبريشان فصلوفي في معلمها محدلهت يبت خيرنان وسليله فتاليساللذي بيعرف يعزبه أنه صلوه ونازوجي سي كرج عكزاره ميشود دروي انصابان مصلوفية فحالميس للفنيري متألفك وتنجب الفصلوف ينجام أ نه وديعفرنن اذبهاء نزرنا وبعطائ طاؤته لنروكي طرب مبرب وصلوفه فحصعلي تجنب الفصلية وغازا وديويزياه بإرنمازهت وصلوفه فتاليس المجرام بأفقالف سكوه ونافا وديمورينياه بإرنمازهت وصلوفه فتاليس المجرام بأفقالف سكوه ونافا وديموركم نهربعاز دواه البيهاجة وعزابي خال خلف متابو وكستربا ومولى مداع صيدن وضرفتا لادخ أهرك ارمهرت كرنها دوشد وزمينجت خال المسيد الميد الموسن من مربع المرابع وكالمناز ومثد المست درخ بيدوله سذك يبسطاست فلن ثماء بعزيوان كاجهر كارت وشدواست فالكون تتحفرت المليد للافعي مع إلان الصاحب الماري والمتحدث كما بيام والمراج والمراع والمراج والمراج والمراج والمراج والمراج والمراج والمراج والمراع تعته والأللان للصحاب زيرتا مهراس استين يتنيكس وادكها رئهت فادوين كفيرود وفخبت مااد دكنك الصاد وضل مهاكد بابترا فأزور بدقت فازير كالافارات العنقطية ويحاشكا آورده اندكاني كدايسيم ستعاليصانه واسلامه بانى سياعك سليما ولياسلامه مسالي ويثطيز فيزارا الهت بيتحسيا الحيد كفت وحيب واده الدارج وبكفار سكالثارت ويعد بشاول بالهادان ساله بخترك لي بالده كورانخ يركي بالرده سيالم عن اركونتيستر بوات كده شده ستكاول كاراك ويراز انتار شرند الطاداو درزمي برقع المص في الواد ادم ما دم المقدم مهده الشدران المداية المراسي كوية أنيار مع عملاتي في تتبيير والمارين المارين الماري أن من كردازاوها دت كردروي بالى دكعدانو ومنهورت وريقة رفاصلول العبيدا شدكدا في بعز الشوح واليطم السرتوث ويراط والتيان عورت ت كالمنط فالمه من المعالية المنطق المعالم المنطق المنط ساكة صرت بعرص اله يولي سلوم عار مازد آن كرده اندواي كموارت وآن أرقط خطاز قدروا جب در شيورت الفصل آلة . إعن عمر من الجي سلفه واين سانده من المع من المعام والمعارض المعام والمعارض المعام والمعام والمع ت درستان أرايحرت و دروقت وفات كخفت نساله و ما وكرفت أواج خرت اها وث و وفات افت درزان هم المراكب قد تمث وثما يزيخ فها ل مدوطف رسند تقررست ككوشها على دازنبات وسموا شدن ودواكر سارد از باتسام العقاج يبترنا شفائكار لبار خواي خطا بريكود ولهادرهارت مبض معان في مدوات والعرف والداروان المتعالي المتنازية المتعالية المتنازية المتعاربة انودازد تاب بنجائا كدركون ندازندواضعا طوف دعلعاتف ددواتم كيهنده بود بردوطون مدار بردود وش وذفياً كيت وركرده شدمن غلدوع ليهم وفافا ومول مدصاله ععليتكم الابصلدا يحكم فخالة وبالواحد امك فازكرو كازغاد ركتام كالسرع لحاضيند مندشئ فيتربهدود وشرق كالط يضري بمان طرق كدرمني فتتمال مكورث دير تعزر صوال كتفنور ايرنز دنا مدت كرفيكاه ندارد وربر بمقدر شا دادي مت بردست كينساست بمسركر فدو واهجو د آل كرستورت حاصل بت ناز درستاست زدائد ثمر جمه وطماا لاز والماج مدوسي بست خطيطا لمرس منغ جلبدوعندفال بمت وسول لعدوبرازا وبرواست كمنت شدير نميغولاصا اصعلبدوسل مينول سكفت مصلي فيواحد فالجفالف مديط وفيدكر كالمراز ويعاملان نسان بروطونآن مايفا كوصري شمال فنشدوا والجادى عجائشة مغاشات الصاب سوالع كفت عازفان كارين ويسابي المعادي ويسافي ويسافي والمعاد وكم كمامها طهاو بمنعط كانفز الدون أوعم دارو ومن من الدون في المنظرة وين المنظرة وين المن المنظرة وين المنافعة والمنافعة والمناف نادكستا فصوليجيستي هافالي الحاجم البداري فيطريشل وممرم عال شهورو ووالميون فالدان الدارين فيدان عدات ورآور ووالم ووالم والمنافي والمراج والمواجعة والمراجع وا

24

بابنيان المبصح بباردرليى بانجازه وانجازكم بيزو وتيكن وسكوبي وليبي وصفا وفتيتركده كاشر ونبستا ذؤوتر بابما مندب بيشكاني باجهارا والملب وليحازا إيجابا خا كمؤرد وسين فورن تركم بمرتب آن ووليورك فابها المسائية أبغا عبدلوني رس يشمد كارنم مفاطاتا ون بفت من موروا لوات عين واستعلان فوق وفئ دولبه للجفادى ودرويتن مجارئ ايخدكه وفا لكنتا مغلوا علمها وافاهيا مساؤه كم فتضرت بودون بكاتيك وبرعاب علاق نبيروه كالكردي فازامها دردلن فأزنحام علوم كرودك وونوشش خطابره را دنغيس جلابو وقله صافرة اشراؤب ت دارندها زائمه للابلغي به الله غدر بائن وزاوان النجند جار ورستان الصحابة ومتر ورز سبا للصل علام المريد في المراس وليراي معام وميسو بنفوطب المتصدالات فيحن سلذي الأكيه فالفلت كفت تريالا كواصان شهورت وارتجاعا ف ودلان روز كاربوديا ده ريادا وينبوكفتها لأزارا وتنابندنا دنبال كاربآما فتواندو مافاصلي فنبص لواحلا بماز كهزر الزوانها شدوعور شانان مايان كمعدز دركوم وسودولو بشوكد ارتدكرين ورستن بجار كاشد دواه الوداؤ دروايت كدين ورشا البوداؤدبا ىن ئى ندات بنېغاد ترويمايى دېرە فال بىنما د چاچ چىلىن تاپىررە دانى كىزىردى بىكدارد نمازرام وسلوطها رتسطه براك كوداندا طراولاز كمروخواكها عث شده رستاه والرسال فارنعك ططيا برفتراريت وبطهارت طويطا بردونه حينان بررآ مكاسا أباقت مصفوبا شديا اراد وان اكندوكيشتر بردارد وشوم فكرد كطافكن ووشيدن قداة كذيشها وكرسره بآدونزداخ بدل بستوا واجعل الوحاحاه ونوكمة انتر ذكر مانع بهتان فارت يحرير كا مصاحبان مواروغ كاكزانه بالورى برم كراكي تشنيت وبتريب بت درجور ساستريس وطعا وداؤدوا لمؤمل بحروص اله وتت منط المناست كنور الموداد وواقد وعراب سعدا بفلدى وبي عنا النام الاسول المسد أراك كيفرف اسال المعلد وساد ساوا معاليه مازكما ا دان معالم خار خار بنان المنظم والوسعه معاصل العام والمنطق والمرادي المردة الأكري عاب جساً ن صرت بود والادل عاب بني نها دازجت ورود نها ال

يثآنيمه بإيفاما وأى وللتألغوم رجيع يدرك ويناوي الموارين والمؤاخالهم كرنيذ لايبيا بخوامه بمائ والبناخة فالمضني وسطا صعطا يسعل يرح ينامكوا تخضت خانف والمصلكي على المناقكم منا لكرفرود ميداثت شمالها لاخترش انعلها محاودا فالوارا بناحالفت نعلبك نشذو يعا كالأناخ تغليب يصطفانها تترفغال دسوالصصلي فهعلبدوسلان جوشل فادن يركنت بحضت بدشك وبزأ أمدافا خروان فهما فلندابر ضواد وكود بغلم يرميديهم پایس بخوکره میندارد آزاطیه وطالهاستی نودکها زبان درست ناشد مکاخری بودستقد رکه طبقه آزانا خش دارد والانما نا *زبرسکونت ک*وم**یشان** خانه بای يكالنطنف وتطهيو وكالمنتهال ثريت ي و دوبعة إنشا فوكونيدكر ستعها محاست فيان بن يمنك ما زورست و ون ما فعلون المرين معدت واين حلم المسي فلنظودة يخابركانشاك درآرد رسويس ميكاه كندفان واثى الخدان فلذوا ميكرمين وبغليض ولم يعافظم سيع ذددنغله وتختيل وبانبغه لرخاسات كذنت دواه الوداؤد والمادى وعرامه دوه دمنه يعنفان كالدوسول لعنصيا المسعلسه بالجدكي فلابضه بغليدع بمناعون بازكزار وبايتمار بايكه نهدنعله نجو داررستاه خود ولاعر لبيباره ونها مدكنه درهاي جودف كي جي يموعنه وسرما شعربه سام فيلومنه كا عن كرى كدر بدلوغى درجان حيا واياده ست وقع شود وجون در بستاى خود فرش ندار در بستاني كميون معاوار د ميت مرجيعان في فيندى سنبدرطاني كريميندا لااليكورهن بساوه احل كوائمها تبددها جياوهب كيج ولبضعهما من دحلبه وبالمايند نعلديابهان دوباي خود وفخت دولونه ودرياتها وبزياوت بالمك كمذارد ومازياد ونعلر وبنكث كأنها داازدواها وواؤدوروك إسءاجة بمعنا هالمنصا التناكث والحب سعيدا كغام وعطا وخلت على المنهزة حدنزليا فترول ولألام واذمار وكرآل خائزهار ماحوث نزحا رثهت ومعيض كوند وفرائح أيخرز منتابوسيدو وكالمبدب أبيضاف واحله وتتعامه وديم يحفنن لكمانيكل ددريط بدرجا لتياتر وراكط والكرارة شينا زجار ومن صائشه والومرسه وخلاشا ن فالصلينها حاوج الدوافع على مرفي في فالمعت مازكذار دجاريجد الدينسار مي حاديث مرور ازار برتيتيس سنكزاد جانب كدوخ وازار جاوريت كاولة تره بنندو حابزً زللندكر ذنكرون وريت ومهربا بونيده ما تكذار دوشامه موضو على للشجيع مع الكنوامها رقى ننا ده شده بو دُشِوب برمروسكون بين محرو فيرجم حربها ميكرموا كم نهارتهم وحامها أر اروي مندوكا بيث كآب النربا ورنداآب سردكرد دواباعون الخازار بالنواف ففال لدفا فل كزفت موارواكونده فعيد فالدول بإنجا ينتانا ماط وسؤل ورتزنيريت رزك تلعرواغهض رصحاب ولالصلامة علاوساته كيسنت وحرنط بالثيان كرور فطامن حلاف تحراف لمدور ت داو ايه وال ستمنيالات ناغلِض وانحارته ان كان لد و ما جلي هالله خي كرام كان البدراوراد وحامد درزا بغير سيل المدحلية وسيلوات تحربب ليكرباغ خ فاتعلىم وتمنير حواز درمكر نت كات مي وحافظ وآن نهاقب وسارب وعرض رينا ورب ليسار بنجواند فا اكفيا لصله فع الله ولواحد وسنه المدمع وسول المدبود فركوم كرايني يزماصلي السعليد وسلوكا بعاب علبنا وعيب كوثمنيدرافغالان افاكان فخاللهاب فلأنبود نمازكذاردن دريك بمكوفته كهود درجامه اكمي فاداوسع السدفالصليفه فخواللثوب إذكي سرجون فاخرلوان بضابتها بارزاق راسرمازكذارون ودروطه مغاضات واداحلام بالسني مترب وسنرس كونا بخروشده منود بوجهن ومادانيا انخالتياده شودمتهم مها باستمرشود سروكاه اووزه كالم بالإبطروال زودانخضت دابطيد ماموا دبيت نزد دريغ مرخدارا صياحه عليه وسيايم كمأذدك موسله ودكبت الناس لمبذلدوك فسلك الحبضو وديم مرصه كرمي افتروت بي يؤورني ومن مندن بناعني دبرك كرريده مافت خرزان التب عدكو آن في بمالدرره يخدده أراح دوم المديب مندا مندا من المعرف المراج الدير المن المالي ت انترى ستايخد تموابت بلالا اخانعتن بترييم بلال كرفيت فروا فوكي هاب باليانية زادرنين وتأوسانت وتحجد وسول المعبول يني ينساس السابعة

في المعلى واسترا والمعدوا كنطب من واست خاكها بالهودد واره بدائد والموادع يسرخ فالعرافي مداوات كرابت تحريم وتميز أن والماس بايان المديعالي شماوها كه اس بنده بود المتكون الدار البراق ملى الى لعنوه ما لناس كفيهن كدد المختر التوجيج البنطرة بدر دركعت وقطبة الناس الدين المناوي المراجي ببن لمن لعنون كتشنبيش فنوم معلوشه كمبط لنضب سروك زشته دم وغير دم مزرى مارد درنماز وكذندك في منتوسه منف فاجد وعرفا في التوميل ساز المعاد المراجي موسلكان وخوط حلند بوكري ثازتر سواري وورارينه محاسف الفيار فازك لادة أخضت بدي حلوي فرنيته اوسكون عين وب وكركن وسام مواسة زمونة يويغ بربها نها دن منفي علب داير به تداراً زصايت لوونجاريج بردوروايت كرده المدفوا دالينادي وزيادت كرده است بجاري عبارت داك رخرده مراكبون برون ويترنزلن براي جرمدن وآسخور دن حركا درك ويخضرت وكانب حرنما دسكرو فا كاعتساع ووع والمحاذ تنصيدا للنفال فال وسول معصوا المسعليد وسلاافا وضع لحدكم يسن داد وتن كريند كايترا بيزخ وشلوم وفرة حضرت آخرة الرحل بت وراوى البلية وموخرة الرحل وايت كده زيكة ولير في خصر وبلست اروى لعنت و تتضرت الصيور فرست خليصل بيري مكد ماز كرار دولا ببال من و داء خلك واك بلوه الجي جميد مغرو وقيرها ومكورنخا يصحان معروف استخابرزا داه ابي كبعبيا قولمذاا مارت معات ندومتر آن تووقطه كرختوع اولياباك ماردكه كاكرردوا تمنكرد دروامه ىلىماً داعلىد كارداندكذر نده شمصا كم حركنا واست بوى لكا دل. يغف ادىعين ورنه باشدارينا دن دكرشتر إنينس صلى تعوز جوالمه من مرمين مدر مدرودا الأنشرج بي شرم فالأوالمنظوكنة استابون في الأورفي المراز والم مريث ستازا بي يركا الدع فال دينام كمنت ادبعين بوما جراد والمواد والمراز و شهرالوسنة بالمنتجوع بإجاب والاصاديث وكومعلوم فبودك جرام اكفنه ومبالغيمدوس تنفغ علبدوع أيي سعبد فالفال دسول للدكعنت البرعي مفدر كمن في تخضرت صلا لما ف<del>اصلاحا كم لا شيئ</del> بسنره مرالنا سرح ن مازكدار دكى زشما بسري *غير كيبوشدا و دا زمردم بغية روراكيد كوها في المحاد*م فاط طاح پینن<mark>ره میهنهها بی م شرخلید هند</mark>یبرا منو دورکناوران ایی خلیفانلد پر *از رکتی نیند* و دور کرد دیس کی کشتر کار میانعها وروفع وطرو وكغتا خاكر بحنري فتحكنك حائرهت وتحروني فياكاه كشذ بنو دومرو قصاصوا حف كادو و دردستاختلاف استفاه بالمبيطان راكينيت وي كوشيل الجنركارشيطان كمنذ كآبق لمع خنوع ست إماد شيطا كابن ست حيثيطا كرج والنهج ولحطلان ممايد ومروم شيرر اشبيطا لي كويتد هذا لفظ المنيادي ارتفط بخار مست ولمسلوم خياره ومرسا والمغراوات لفظ ومرسا ولاه صليا ومعلبه وسياته طع الصلوة المرافة والحارد والكلب يبدو ماطل كرداند مازرازدك ازيش ملى كرز دويميز ورك لمدوا كمرجه يطما افتحاره وخويم رائنات فغ مكند برود وبرك زينتم صبح بكينيد وإرجيج ندمُوخِه رحلادِيشْر وسروساخة بزانيا كايعلوم شددواه مس وجفآن واحادث كمطار دشائهم شاقل جائل جدث وتوامجم للهت ريسالغيفاك درنصيستره بالمرافظ خشوم وصوردوها واست كدم صادر وحراؤست بالراقب كرز وكماك ست كقبط شوكمت شغام لصليلك كخضعرا يهجنز فكلفهت شدس فعالهت دالناد زينة وفطاهرست والاحماد لرنهمت كثرت الازمت تعطان ليورلن كأستجب يعوذار تعطان ويحتجار والالت داروران والكأب بينجت غلاجاست وبعنوا بيكرورز فانفن مكسا مفاطع ستورة لااماله وارعائن بت يمندوع بالمنة وخ الدكالان كفت مائة وزغر ميرا الهدعل وساجيها اللبالئانو يخامد درشب واغامعني ضذبيبنه ومبل اغبلة دس زمينا افأده بودم مياتج ضت دسياق ليكاعنز لحضارفة بمحرر ساافأدن جازميت دبيتون أزكنه زكال فارتاست بأنتمام بندر كخيته وما وحودا لأبحضت فماذسكو مرسه لوحرث كميسر آبرين ومماز طبغ كميند فيارا منفوها برجيلية فأل فلت واكساحوا فإن روس ستازارجها كمعنت ری واما این پیمرو وکسرنزآمده وهمار خرکرومرُنث مرد ورکویندوانا دیخصوط ستانتی دا با نتیا نیرآمده د در وکرانا دلیارت کا کرچون مروره و وُجهت خاطعه نباث مرورامرُّة مُنزخوا م بودوانا بومشان غل فاهزت الاخلام ومن دائ وتبخيني وكيشده بودم مت بليغ لأو وسول لعدونيم فيؤسل اهدعليد وسياده بالمامي مناس لارد ما راموم دمنى كررسيال تتمرية يغض غاز غزلت سي في و دكرم وادسالت الإمان ولغ ور فكر دم و روادم ا در فرراك سيخوج فخالصف ودائمه وسفتان فليستكن للتعلى صلب الخازكر وأزاريب يحامني وارمرا وه وينبض فارتكدن وادمزرا ديثبض وف مرداد لأزمت قطع عدمانا رصلة وأنحت مدمو بدية راد ومهنمو جلب التنسل الشافع ليهويوه فالكل وسول الدصلي الهي عليدوسي لماذا صليا بسكري بنازي الزنما فليسا فلفاء وحدره بركركون ذركا يتاخراان وارادخت وتوق وفران فالديميل فلبنص صله براكرنا بجزراك كرداندا زامنا الم ويجود سي مكايتاد مكذهما ي وداو تجلا مدارر واكرز مرخت ود سندوات مساؤلولا غرضا برشال خلاندن و دفال لعجن معده ساسركرنا شداوع ما فلجسل خطاير بهك كمشخط ادرنس فعلاب والمامد بسرزيان مراردا وراخري كمكزروش اودصلختهم وطعاو واحدوان مآحة ماكنطك ويقل فعمرا فوجوال املهمارست وبعن إنسائخ انساك فائلثذو نز والأشائخ افزوه الكصاسة ببرت والامر كاليخط ليشبئ وشافغ بزده واحب وزانغ كاوه وكفة كصرب والددريل بضيف كاضطراب ونيخطاه هالي فتباز ملامد واذنعه يترزور أياد ومحارب وثيبي المهام كمنة كرنت ولى تباتيع وفي هي نظريري واليّباني بمهارد ومحير يجعيت خاطرو ذخ نشاره كود تعدازا أيف لما فأرست دصفت خطأن دبيض بزيح بالم معرب وزد بعر بأوبي أنبة لمرود

مبعن معين مناوتما الافرارة للطولست كأفى مبغوالشروح وعن على الميح فأن فينها مي مداوسك في شيام الافرار الشاخ والديا المان المناوي المان الما است كالظل دسول لمصملا بسيعليدوسيا فامسيا اجتركم للحت خوجون نأذك ادكارتماس ي سوفليدين منها برع مكنز وكمانت وتبداك بعد ولمعشط والشبطاق لمبعث بوغ زواد برورة قدرت فين به آن كارود بالمادن وسمال وردار ويخفران وسرساله تدواما وداؤد وحالمفال وبالأسود فالعارات وسول البيسيل المصفخة حزت الهركزار دماذس يحل ولاعهد ولانشيرف ذري تمل ورزح اللجسل علي لمسايل اوالاب كمايزر كانساز لاروج است ف والروي يخد والابسم تكريان وشروع به تركي وازوم فيمت خوف شابرت بعادت اصام وكال نزواز الكيمازرو بيطا بوشد وإما يوداؤد وعل بغضل يتبطين عني المنطاق المافان باداين هالهرأ كما لانوفياصيا اجتصل ووسل ويمنح فج فا وبدلما المودع ولادركرا وووصعه حياس بهاؤكم تخذيت جام لود ويتارمهت كازثر لينيدود اوخين نندن لمه المنعوج فكا وآنجا كميكم وبرحاعا كاديسه ومامخضص بت كدائحا ائندس كضزت ديادكرال مت عاس اورا مصليات حسله يدنوك للبريس بديد بدستوه نبودنه كمضن سترواز ديار ووفت وصافران ويغاسلهم شكيترونها دن وحيضت عجلاري بخليت أكركه وومرو ووجيا وفرلنا ويحليبذ وفركنا ووسك كأنزو وتعبثان بوبده بازني كونديد فتتخض فتنان فيتبيخ اوبعفا مالحد معلا فللصعير كالسنطين آتضرت كأن وارجاء ولايا راغ منتاست المرجمدت وواه الوداؤد وللنسآني يخوه وعرابي سعيافال فالريسول عدصا المهتعليد وسالامنطه المسلوة فترعي يزوه اطاميروا ندياز لوزيان كالمريسول عربي المتعارب المتعاربي المراد والمراجع والمراد والمراجع والمراد والمراجع وا رورندر تركي وانداز وأنكا باشت ضريرة وخوانما هوشبطان دراكآن كمذرمه شيطال سأدواه الوحاق والفسول آثال شعري المشد وخاتيا ظ النك لفامن ماجى وسول المدكنة عائد ودركي واسكروميش مغراصيا الديمليد وسلرور حلاى في فلند دما الكنيروما ميرية مكال خوي ميري ما والماسية في المناسية في المناسية يعدوكذرزيكوديا يماقشبضت دجيا سرمكشيم وكردم ومدم مردوماي وداوافا فام ببطئهما وردايات دميث ادمود وازكيوم بابرافالت من وانسط لبوت بويث فلبرجه المسابيرو نسكام ودور نا واغلوا اراجة ذارست زعائل درازكرون عائسها ي وداوري الا المنظمة والماداز وجي ضايع بنايا الابار ووم بعداغ آتصنت بالمال أيكان المكافخية شرائخاه كينات وه بالكرما ختلنى كآدما وادوار بياث والمطعم منف عكب موعل جوبوه فالفال وسول الدرسال البيعلبد وسلم لومع لما مرما زيرا أيم أانحد ملورمت أركام فى روبىن بدى جدد كزشرا بيش دسمان بدارم منوصلا الصلة ورساروندو درماز كان لا يقيم أمذعام حبولد بائد آبزنات ولي وريال ببتراورا مرافح خوالي خواله كام كوز مر بالاحبآدقال روايتات أزعدك إركفت لهيعيا المبادس وبدي لمصامأ ذاعليد اكريانتي كذرنده ازييره سراتزير واستازكناه لكاول يجبف وبمضوالدميرة بشاير كمرفوروه شودا ورادنيوس بسرراوراه وليجربن بدب بدائد شترواي ثبيم في وولبذو درواتي المجاليا هون علبدآمره بغي شأرات دائي فصد الآسان ترموي دواه مالك وحلين حبام فالفال دسول معصلاله معلى دوسلوا فاصلا إحكول عنوالستي *في زاد كانتما ميئ سوفا فد* منطع صلونه انجاد مد*رس قبليم كيند فالوراكد شرخ والحني والمهودي* و انمازوكمته غايرات وجيومت لاكن فداع كنته ترواه الوداقع بالبصفة الصلوة دروم كرد فازوسان كردن بفات كالكونها مكذار دواركان ولنزائ ولنزائ وينافع الامرام كأفقار ازهتيف مالات باركه وصواقع ولأنقدا وض ستأخل كي صفات خاورو الفصل آلاواع ليهجد يوفر ضابيخيان دحيلا دخلالمي ورسول لعدروات استألا وببرره كرموي وكاروب وكالموسوط الحاصعلبه وسليحالن فأحبذا الميمان شته ودكون وسلي سنازكدار فآن بردود رويها يتاغيان كان وور ويخرب كروثم جاء فسلوعليد ويتكوك مويس أتخفت فغال له دسول المدبس كنت راويه في فيريس إص عليه وسل وعليا كالسيلا أ دج عضل انزر دمصلاح ويركم إنفاز دافا فالعالم فيصل في كالداء أفار أو فيصير فعسان بنزارد مازارد ومهما وطريئ تنت كذارده بودنم جاءف إرتيازا مويس لامرد دفنال بكنت تصنب وعلبات لسلام وجبعض فافلق ليضا بازكود بركم فإدماز زاكوتما نخذاره وفغال فخاللنا لتذميركفت أمزد دركرت سوماوفخ المني بعب ها يادكر كخ أيران ورمهت بغني كريت حيأرة على تباييزان والراوا وسول لعد ماز والتكوز كوار موات على والمراق وتعليه موميليا فلوانزرا أيؤو وكيمده تروويت والباطان فعال سركن آجضت اذاهت الحالصلوف فاست الموضوع برنجوا بركم ابتهاد بمازس كبال وتمامتراز وكرفي مزراتها فاتما بسرردار الزركوع أأنز البية عاميد حف المأن ساجدا معط التحدوك الأكمري درحده ثواد وحف المهيجال <u> ه</u>ف وطبه ودر واتبحه ما رح آغرار وخرقعلمه وجاله اینجه رکه ماست کیثمار خرجه هاشتنده از مارند و میران کاراستان به ماری کمیت دوم ودر به دات ک دركوع ويجدد ووروس يستريزك يخضت نفئ كمواذآ ومرد خاز زادور ودكا بفازتوما زمنيار وازكزار وارفث الغيضيت كرف فاست كرف فاستار والمساب وركوم وسودته والم ﺖﻧﻪﻧ*ﻦ פּרבובויי פוני וווּבוני פריבו לאבונו וنغ ס*ונ و في العاست بركا كذر آوار جودث روابت الى ما وُد و ترفري من في مراسك كم و تروي ما الدور و المراكز و المراكز المر تنامكرد بالرائعلم شدنمازتو آونينتصان كردى والعقبلى ويمانما ونو دواين وهج فيسغت كضل قما فانقونا تنامه ودرس كامراط وفاخا وكالموا والماني والمراجي والم فع لوديجهت كاطل معدوم ودوكوت بودى م إداول مع كودج ازال وزشى وكنية تكزاك والفراز كذار دوا مدام وعي الشفط دخر فالمت كا ت وصول لعدو وتخريدا صالهوها

1400

المهنف المصلوه بالنكبرش وع ميكود مازدانبك ليوام هالغواحة وشروع ميكوتواوت والمجده عد المعالم بن ينهورة فاتوكويك ينطق المتعدد المعالم والمجدود والمج كالكتاب يؤم وروته مرسوره ميلىدها نيجالام فركي كأمرار الرجين ولندوا وماوصه جروم بإشدير زده أقياد واستاست وزدشاض تلوي كالانج تافيا كالترام والمواجع المالكتاب والمراجع والمستاح المراجع والمراجع و ولمندوني وسرمكك غددركو لربصوبه وبست يزيزرو ولكم عين ذلك مايرتجا مسياشت مااثنتاه ومقدب وبزرمي اشت بشت وكروي احكاما ذار تما دم وتمضنت چرن برباشت مخو دراان در و محدومنرف باا كواب ایشاده منشد کرایز و پیرکوند و کان دار خرد ایس نبران ومنعسب وجلدالهمي وابت أدم كرومائ مستخد واظام ين صديث كنت كدر مرد و قاعده اولى وجن درقاعده مائيد آيده داير قول امرا فعي ت وزوام مالك تورك ت دربرد وقاعده وزد ماكر فواش دربرد و صده نيز مده خاكر ول امراج علم تر تخضرت درشه ارجنر بوده و **تعت**ند او بی و **جنسر چهلوری بر جار ت**که اامتیار کرد داشد خوانزاكده وامهمل رحالتضعف وكرين تزراك فتود دروي لموارب ومنار ت را و کوداندیا جب را زیران است و کوداند برد و مری ارز مرج و کرکی تبلیز ما چه که وات د مکذمای ا نت كبردوسريار إز شخابي ستخددار زمير دروفت محرد ورندار دآنها طافيل السبع انتزلز ليندن درته اراؤه يدروعت أن كردكه زام الواوير ﻪﻟﻪﻧﺴﻠ**ﯧﺪﯨ**ﺪ*ﯨﺘﯘﻧﯩﺮﻛﺪﯨﻠﺪﺍﺑﯩﻠﻪﻣﻘﺎﺭﭼﯜﻥ*ﺕﻧﺮﺗﺎﻩﻣ<sup>ݰ</sup>ﺎﻧﻮ*ݚﻩﺭﺍﺟ*ﻠﯧﺖﻧﺪﻩﺍﭘﺘﻘﯩﻖ *ﺩﯦﺘﺮﭼﯩﺪﻩ ﺷﺪﻩ*ﯦﺖ ﺩﻭﺍﻩﻣﺴﻠﯘﮪﺎﻳﻰ ﺗﺠﯩﺮﻟﻠﺴﺎﮪﺎﺩﻯ ﻗﺎﻝﻯ اوم جيجا في شوريت نصار بحازنيها عد حديث علم علماه د شاب درما الجاز تخديز "منهوربت كمنديت د درما عراد خلاف بالرم شهوري الرحرب مكوم كانتين يحكوقوانا مرك داندم وعدست نحدوار برد ولانوننج كالمبرون ولأوراب وورت وكشاده مراشت كنشت ازلوكنة امذكا كمشاب دركوح كشاده ودرمو دلتروار ودرتور وللورات وكشاده مراشت كنشت الموكنة المذكا كمشاب والميطوخ وظهره ليتوونكره ندنشت خودا يحديجان تمناج إروراز لتندياكه ن صيصاده مماكشدن واللكة امندك كمكترفإذ ادفع داشد لمسلوي ست مرنبواي تخواد فت بجائ خدد وفقار نبتيها م مندم ومن المستوالة يت وامدها روابتي وفرو كرفيا وسكوفيات وفيرا فيزكو بدو ومترى دروسنى تنق إنعاست كالزائر كاما فافيث شكسينده است فاخاسى وصعع بلبديرى يعده كوم بهاد مرود وست خود ارزم يعبرتها مامروي غرصف مرحلا فابيضه نها دار بي بلوغوائنته الحكوما وزونه وأورا والمردار نده فياكولز والرزار في الكرزوا ورايسان المرارية والمرارية والمرارية والمردار والمردار والمرارية والمردار اه*لط خذوخ فالاز دار*ست ولمستغيل المواط في المبيلة ومحارث المركث التيك المين المراكب المركز المراكب المركز ما فافدا جلنه في الكنفية في المحروري من شب در ركعت كوزاري حدُوا خوفلي وجله البسري ميش مي كورديام جي فودراف ون شن ترسّستهاه ودواه الحارى وعواة عمان وسول العصلي المستعلد وسلهان وحرماله حلاصتك المتارا وعيد كاتضرت برارثت بردودست فدرارا ببردوكوش فودعون بروم يردما زراواذاكه للوكوع وجون كري كورد باي كوع واذاد ف وأسدم الوكوع وجون بررم الأمنَّعَانُون كمزددُوكان ذَالِيَّ لأَصِعَ الْكَتْبِيُّدُ دُوردَ مُحْمَدِ تُركِيرُ رفع بدين أدر بحده بغيض وقت سررة أشتراني عره وزفتر بجده وم بنذة كيلعبت سيدنزدشا فيرفع مديرية نزد متغناح ورفتركهع وربرد ثهنانان وديغران رييض شبت رسيده كذفئ طالحادة منعنى لمبدوع في فعرل اجبري كالنفاح الخراج فالمسلؤه رايتاستا زافع ولائ عماد رجون وركار ويدان وترجع كالإولان كجرو وض ملهد كميركني وبالتسهر وورست خود لاافكو وضع بابد وريا واستعود لوافك جراي نيت معيالمه لرجان فع بديم واذا فام ليك خداجي فع ملهد جراره اتناه وركت بريزت بروه وست فورك وفع ذلك بع كالبغي وفرك المساين مرث ارج برنبيج في

Y THE Y

علدوسلمه يحاستك استكر تخنت خيركي ولهت معيث فع آن العكار نهبت بسامها وعلام لازوان ضاق نجارم آن أمرة وف لازجا كا دوميد كزشت ووالم المعلوى وحي الملص الوبيت فالكان دسول لعكفت ويغيوا صليص على موسلاذ ككورفع مل مهدي ترتوي كفت بردود رست فودال في الفياد في الفيام الكويد ورست فود مرا المورث فودرا الكرع وجرب ميثبت منودان كعففا الركيت معلى المعال ملاه العديدات كآن في ربايت بوددت ودماذي ودكور في دولود ودرواي أنبوكهما عنى باذى ببافروعا دريد الكيمادي كونيد بدودت باللمى مدوكور كوني المن عند واكررد شن سناد عرك الراعة لغافرات العام الموامادين وأنارد بهوومان كمه وقد ترخر كايت وروي با مردوبه داست كابن فيها براين وارسمار كرسس أنجد مده ليت كوداست أرفع مدين وابتدابو واست ودر فوضي كشارت والأفره فل محالة فل محالة فل معامل المناسعة والمساحمة والمساحم باطار واضام بارعليوساره مازم بخضرت بود دوصور تراز امنكوند خالهم سيت وارام لينه بي ترضي خارج من المنظام والمعرب المارية المعلق المنظام المراج من المراج المعالية المواج المعالية المواج المعالية المواج المعالية المواجع المعالية المواجع المعالية المعا ت بالصاة كرضرة ومنوع بت وكلام ورميام واست مرازان در برمز العادة وكركرده اعواد اعلاد عند لغد وأي البن صلا المعسل والمراز الك الحورث أتخفت دائدناد بيكارد فافاكان فيوني فيلوندر حمايي دوطا أنانا ذود منهج إن كسكعت وركعت لدنيه صح والحاب بنوع فاعل الماتيان الرون شت مع مع الزمر واشتر إنهوه منجهت د دالملیخاذی اِرجائزارد تایت کژا فدیلهٔ آج بُل ندوزدات ربات که خوت کیخت حالیم فهداول سند د میان طور مهدودست مخرر ندم کرده مرخوند فرخه اطروسنیفه والملومنی نه آنندت عذر دوباوت بود كرسرف كرياس مركيتما جروانيا شد دخوي سنت نهتم كليام شافعي بن جديث است وزيذ ي منت الأكرائي ويشت من **جريت وعلى وا**ست قاراً اندبىغان اصارانى درا دامدت الدرمات كهم زمنى كورده ككفت ودرسول خراصه الديوليسر المرتفات رصدور فدور بعنى في كفيشيندو الروم بغرط قاميمه دليكرم الستكذافال شيخ برالهمامه ابران شازار سعد وآورده كروي رسياست ديماز بصدور قدم ليخ وفي كفشيدة وافعاع ولرجي على المنطق والمنطق والمحدورة والمنطق و خابه بود دعن وانگ چیجواند دانی الهنی داید این او کس می رک مهان شهوریت داندلیک به بود در بی*تر آن خفرت مغزید دو احال به درجایی بود* و بین می بین بیر **می این می برخریر مسؤل می ما** ىفودېدىدىمىدى خاقى كىلىدۇ رواشتېردودىت درائىكامكد آمدرىناندىكى وكر كروردودى بىرى دالاستىمالىغ تىجىدىدىرى دائىدى دائىكارىدۇلىرنىڭ كىدويجىيدىد نىتاندگەراۋرتۇردەجىتىا اىت دات دېغتاندكىشا ئىچەپئىردە دەخەرە ھەلىمانىيى ئىلىنىدەك ئىتىدىدىيىت ئىلىلان الك زوداى سال بالوزد صور ك زوا على من واتن المجدد زرناف بهدوزد شافع الارازان مرواتي لد احدى است ولوزياف بدوا لارسن والموري المطب ت وآنيزمة إبهت تضاد في ميداست بهت بيب ودرزياف ارد نيفيوش تنشده ومقرنه وجوج نبر جود الطرونسفا نيسمود ومقا ادمت درثا وفقا ركه وواقحت مروبات ښكام كۆلۈرت كريم تازخ پرېد بعد الخوب يول در د ورسيا انعايثم د ه جها و كم يوترد اثت د مها د و كمونت و يوع دت وارنجا معلوم تو ك د مها دا دوقت رقت ت وكمكينزا بعاءآ سنرجونا يتورد خلافال وحركه شسه إصلرجه وفصعبه بردائت بوددت افلاسعه وعدن وكهبدج يصدوكوه ميان برووكت سيالتي ميرادوق موصال ت ادت رواد مساوع به على على عالى المترم في المبرت في المال المالي في وولى بنسع المبط المبري علم فدواعد البسري في المسلوفي ودرو وكان بنسع المبط المبرا لم علم فعد العسادة بودرو وكان بنسادات يتا بذاعجب دغاريس وبيدراع جوبي ساروت باندورت عنهاد نداجا دزدك بزاعوا قد فيم نكر ذاء ندخيا كإصلادت نهاده فتود وقدرها انعاقد دواه ليخادى وحركه هويزه فخلايجل وسول لعدكم شابيره مريخ ميضوا والمهاجه وسيالذافاه الحياصلوه حدجات وثماز بكنه حبوبه بشركفت ووفتكم كايتيا ورادتم توماير بولع مد*لان ميخن* وه هن كري ع في تمينول يسكف مه إصلى ما في وصليد مل كعد دوه كرير ارث تهنوا بينيت ودلان وعرف منول وهوفا ثم تسكفت وما لاكو مها وما هوی دونتکوورفرت نوبهای بره ترمکوس برفع داشد ترکزشکفت دونانکدر مرازش دوم م بععاف لك في المصلة كلها مركزة و رود ديمان منازين المينان عنوم الماكاد اسكود ما در ما در و ما منوم ت دفعدمًا ولي در بي من في كركم است دار لوفات إحال رفع يرج غرج لمبدوي ما ورمني مديحند فا الحال ديس تة ونون بنفاح وطلاحة ينجرونان ودعاد سكوتآمه وملوانها فإنسار بيم لوم شماعلوا البام ذيما زخه لريت زواك وويثهته رتهت والمالاخلاف سترقامه فدافاض يرتب اسيدواج يتصك كالغام يت كالمين فالفضل ست فراكات والكات والمنافضل بالرنبيو فرميس والميجي طلبة دوا مسلالنسا النابع والت مداي المساعات فالفعشوة العماداني منتاويد دريان دكان محاسفي إيسعليدوسلوا احما عصلوالني والترم ومان أكيني فط وكينوسط للدعلية والمنطق والمراجع والطست من كالمراجع والمستان والمنتدن والمنتدن والمنتوجي والمنتوج و والقيكنت ويتعفون الصفليدوس لإذافا الحالسلوفون ملعد حنى إذى ببلسك بدومايتا درائخان والثبت ردو واخركتر والنفع مديناكو وسلعا بعندارت موات واستكوات كودم مكرو وصعب بدخي أدى مامنك وتركير ويرارات بردورس الإركوان دروورك لبردود وثرخ وثم وكروض والمناه والمناه والمارية والمؤرث وداربر والفوى ودثم بينال براع الم كرود كور والمارية 

ر داسینی

يتمكرجين لمجار

أنتاخ الغام الكين يترفي كاتباد ببلادوك المسعادة المفاطنة فها المنسلة الزوري اودكاء ووالزركة كيهوان وتي الماست ودوس الماستان يبيوجه البسري سيوري ورباي وبخوراه ومعله والمستان ڂٳؙۺڮڣؠٙڰڬڶؙڮٳ؈۪۬ؖڲؠڿؠڔۅڿؠۜڞڗؾڮڣٳڞؽڶڔۏڟٳؠؿٵڔڗ؞ۮڵٳڶڗ؞ٳڔڎڔؖؽڒٳؿٳۥڹؠٚڟؠٳؠۨۼۣۻٳۿڮۅۑڎ؞۫ڹڔڡ۪ٷۼڸؾٵڗٳؖ ينا يدم مل لاين بكيد كنت يول أن بهور من وتويخ الورت وليع و ولعالو دلود و اللائف و دوى المؤمنة ي والصاحة معناه وفال المنونة ي عنا يحاونو ينرمكون كالنابيغ ووكروان برومتر إازبوا كالواكو اكدفونت أرز كمشتده بدأؤ شاكل وكدائ كسندخ أكركه نشف لملالا خوامت كوثاب كمان ببنني ولويتاني وارزمل بجامعام شودكة ويوبي وميثاني بووبا ميكروه أتحفرت زيمبري طبر برودستغددابني فيتراان برديهاي ودووضع كعبد حافشك ومهاد يؤوكمنزك الررم دود وتح دوفيح من فحذ بدوكشاده كردميان مردول ووجيم فغذل بدبازنهنده كخرفز دارجي بالدو ولآجي وحلحى غراة كوابيع شاز برودي وتمجله بتنفييت فاضرفن وجلواليه وكمنالم علق كمينه المهزو بهاوكمن وتشوار زمزي ست ووكي والمهري كمينه الهدوي كغيرت ارزانوي جي وواشا دوا صبعد بعنى ليسبامة واشارت كودروت ا واوراسالزاركي نيدك بالبهخ اسيادهمكوه يئاست واذاكان فحالوا بعذجون ميود ركعت مبارم بيدر باعار يتراج يحزدون يرساندير يجب إلىوئ دواخ يفلم معرفيا حدواه العدوري ودوره وانح ورازكمانك مانسار الالعسلة وبض بابدرا يتاسك وأل مجب بتقديمها جيهما وشريها زانه مادك مود وثيف اللفريف ثده زوصت موزه كأكمث كوجي أيخف ابتكاسكوا به ادما زرسر والمسغاله المضطمسلها أأكواؤو الشابه الميته الموجي وواع ووطاع وفاداميدات فسكال عديري يجدوكن فراركوا لمينان كالمايج و فادوض فلجله على فعنداتا لبسرى بوي دارى ودرابن من ولغ دلغ والع في العدد الم العدد الي العدان بدوي وكيكومد المرار المرا والمرار سيكالمكوه تمامن خلاف كال كعنو و بالمبركر ويكورود مركوم ويودخ فلي أكوارداد كركوه ووروجده وطريه فالمنظ المصابيط ين الموروا والوداود مع نعيد للمروروا

بة زا وواؤد بانك آخيي وودى المؤمذى والنسافى مسناه ومراي مدين من من الم مدينا له برماست كديول كديث وافقا في كديسفرالها فالحقيقية المهادي كما والديد والمستاد والمستاد والمرابع المعادية والمربعات كالمحادث وف دوابذلل مذى ددرواي ترضا انجتزج مكفا كغن تتمضت إمضا كيم وادلث الحالصل فمفوضا بركابته وبنادس كالواعاه معدجان كيركوه مستلخليطي ببن فيكشفا ت و ديغاني نه قارت شياوتر واشار كفاند آل يهداد وخفيا ته وارد وازاهت ريادات زياز وكذار د آل ها كالصل في آب راكوا نداتوه ويخطوستواري التوافي الوال مريخون والافاكرنا شداتيوان وادران جرياتان فاحيلهد رحمد كميضارتنال وكوه وتمركر ورركيا دكراج داوه للدوسل كوبوه دكراج داوانيخا معلوش وكبيركوا كادنداشنا شد فا ورفية قرآن بنه وكروت ويهد المندوز دسخاني تافييت وكركم دمعدوا مات فاتخالف كيمغتانه وثرائه ترمام بامفته ودوانيغابو وتنتسوى وراديس مازكام بأخادكه بشركه وروعاله ضابه يجبلهن بالادعيارس تنكودا سأقب بالرستكم وودوودرروزحارجار كعتودلوا إمرشا فعاي جديثا و وو د نه که د ف ارنمه یک دارت داخر به نفنی ی داری کرد جی فوستی و ينك تجربت مغال بركضتا بجياس كرسواه تتلنأل أت كويتداه دقعوا يزجها أي ت كيفيصدر خرونه كاندو كابي عن تتجب تراطلاق كز لمردواه المخادقى عنطان الحبرن لاعترام الدوليتات اذا المرالعامين جلي المعتربط وتارمان الكالي خفف دفع بسركف دفاربركا أسيكرد سودرخا كادوف فتركي ويودد بلاه كدير المستدرا فأكار دو وحلب فلم فرله فلصل فلاص بدركاه دنيغها شايفت ووله ملكت علقة فالخال المنااج عودكف علم ترقيس فالك الكيافق وشابسون فالواج بعودست وطتح فكم لمغازه مسأ بمتحصص والافناح المرتير داي سالها وث كدود فرمرته وخائم فيرض ستدواه الوداؤد والمحدث النساقي فاللوداؤداب أظانتها فالدر فراكم فالمتعال والمناطئ المنابي والمائي والمائد والمتدم في المستون وتركم الماري برديوس علائي وعاضا في خارك مديدكور المدين فارين و وكالدى ن و مدى فاكن في إور و خدد والمحال في الماج الم و است المارة الم والمتعالية المنته والمندن بمناه الموجون وخط المطل كمنت عدمها ميلاسك فضائرا شايعيان والتابط المقط كالمعدد وشروا يصنون وسيستعزو

وفيت إركانيات بنودنها كغاه الشمكنا ن كوكون بن زمياشد وشائح شكونيده وس الداراريم كدما زمقا مكث وصورات رم اصبراق ومجالال معيم سيان ووكنف بخضرت صلى تتدعيسه وسلم للأبصار نيرمخلوق بووه نسذموراخ وايرسخ جزيب است وبروابيت مجرق سناشده والدعم فاب مألعراء معبدا لمتسكه ميا ن *چركه خوانده شودورنما نامبناً ركم پياحوا*م بدا كه درا ما ويين محواد ميه وار كوريستنقل *ضلوه وار دسته و خيا كه ايك يخط الس*لموات والادس ومبطافات اللهم فبران وآن محب ست روشا منيه درفرائض ويؤا فاكفا ا ومجمّاً وتروحينه ومنين درظا سرماب واكت واحدُ عبراست سرحا كما الارس ومبطأ فالتم بحدك الياخره مهرچه خزاين مروى يونغوال ستصمول ممار متعربكيم طلق و امل ست كذا في المداية ونردا ، م إبي وست حجيج است ميان أكدم ا دبوي سبح كذا لله است وميان الميم التي المراح مهرچه خزاين مروى يونغوال ستصمول ممار متعرب كليم طلق و امل ست كذا في الميم الميم الميم الميم توجيه كه وحت وعي ست وغمة مطلوي بين ست وهي في أست كه فوجيه وبعدارُ ناكويد يا قبل زوي وسته والحديث التفسل لأول عن إلى هم ويع الأكان و مرارة كي نت وسول القه كفت بوهرره بورخ ببرجند اصلى متدعيه وسلم ديكت مين المتكروجين الفزاءة السكامة فاسوش مثيديها ربحتبروميان فزاءت فاسوش منذني سيكت نتيم وضم كاف است خائمه شهواست ومنهم ياوكسركا ف نيزروا بيت است معنيا و ل والحانة كميزمر بمصدرا ست معنى كوت روا بيت ، في رقبايس وبرا ول برخلاف فياس كأ کوت *دینجازگ جواست نیمکوت نه فر*فقلت بابی انت کواتمی بوهرر پ*یمکوییس گفترن پررو*، دیرن مرای نو، دویسول متدا ساکل مسکاقات مین التكووعين الغوامة مأتعول سيرسم تراغاموش شدن تراميان كمبيوسيان قراءت مليسيت كدير سكوني دبيريزاي دران اسحاتك روايت مثهوره بست وبرخ ميرروا ة ل قول كغت الخضرت يكويمان كله تأرا اللهماع مديعني ومين خطايا بي بر رفدايا دوري مهاين من دميان كنابان من كدكرده ام محاما عدن بين المشوق والمغرب خرا وورى كروه ميان شرق ومعرب طلسكيت محوكنا بان كدشته وابتوم وآمرزيدن بروخه مبالغه و ماكيد الايم نفتني مذاوزا ياك كروان مرا ودرروا بتي نق طبي ياك كردان ولم مرا مرالحنطاما ازكراه نكرده وأكروه كانبعي المؤب الابيض الدين فيائده كاكرد انبده ميؤدم ميغيدا زجرك دريم اك شدن طب كيندموا أرز نوب كدشة وصفا ىت *ازكنا با تى ئىندە يېھىنىغىدىي ئىغۇ تىنغىياسىن كەنھورد*ىن *درە ئىشتراست كەچىنىيل شدەلش رىتىمىنى فىلىپ كەمو*لوداسىت آ دى زا دىرا ن اللهم اغسل خطاماى مداء ندايشى كمشاع لصراكه كردما م الملاء والتبلوا ليحدة ب ورف درّا لداشارة است انواع موات وامتياع غفرنب وسبالغ دونوح تفتراست في يوسك لاموبردنع واشنق ميه ومن عي صني متدمنه قال البي كفت مراكومنين عي وديم ميرسلي مديم المداقة م إلى الصلوزون مي سيد دنبارو في دو آيية و درروا يتي بي كان اذا الجيهم مساقاين هبارت آمده ست كمكان اذا أقتط لمصلوب بود الخضرت ج ي شروع ميكيومدن كريمة ل كمبري را وروسين يخينت وجي للك فطوالسنت اوا الادض روى وروم بوي كييكي فأمة واز عدم بوجود آور دو آس بها ورين داخليفاسيه اليراست بين *الارد؛ على ي د*كماا غامِن الشوكين ومنيم *ا نکا وا ن ابنا ذکسنده مزی ایجی و عبا*دت ای صلح تی و دشکی *مرستی نما زمن دعب* و تهمن و تیمنا بی و زند کیمن و مروض که انعالمین برخدای ا لهروروكه رحبابنامسنت المختفظت للمعينت انبارمرا ورا درروبيت وشحفاق هبا دت وَبِن للث المحت ويتوحيدوا خلاص وروي آورون بوي ح آمركرده مشرفي وافامن لمسلمين ومن أجواسلام أربدكان وامتنا اوسيم فانيدكان وانعتا دواطاعت كندكان مارح راجه مرسم مي وجدا مرارادي ودرروا يتي خيائكر ويضافات بإيدوا فااول لسليون واسلمانا نحوكفته الدكوا بمحضوط خباب نونت وسيتهصلى قدهيه يسلم كداول سأبق ست دراسلام برمر كرخراوست جبر بيزسلون ا وداسلام برامت هذوه ورقرآ نجب وألمحضرت مرواقع سبره وكهنجينين كويدوا زينزصرت واربحن وراست نيا يدودروغ بو دمين عبر كفترا ندكدنها ربوى فاستكرود ومجيح تست كه اكرف شاه و ته آیت قرانی كندنه احدار را دالت مود فاسد كر د دكفت بنده غیف ها متدعنه كه اكراین جدرا خرمدار ندوهمودت و و تحدیدا ما ن وسها مواطهام انعيتا ومهتسلام دانل رفامينشه طاحت وانتيا دوارند وجي دار دخا كميغرام لوك نزدور و دامر ومكم شيئا استجوينيد مرجد فرفان مثو دونحسست كهيكواتسا لامرنيا يروكرون باجاحت وانعبا و ندمن شهعت واظارف يرمنت واطاحت ست وامتلاعم القهم انت الملات مذا قرئى وشاء على لاطلاق مضرف ورعك وعكوت الما الدالة الترانت ميستين عبود ي مي كريق انت وبي والماعبل ك توني روردكا يمن ومن مبذه مرًا م طلت معنى ستمكرد مردات و يعقيه وربند كي واعترفت بوبني واقرار كردم كمبا با ن ووتو ومحدكم مرمده لركيبا هو وعرف آيد مدكا من مي آمرزم امر اف ضفرى و فري بي مرزم اكنا با دير استميعاً بمدا خد الانعيط الذا ونت زيرا كدين آمرز دكتا با در البيكي رو والعثالا حسن الإخلاق وما وندر بنكورين فرادضلتها لايميذى للمتسنعا الآانت داءنئ بدبنكوترين طاق بحكين كريروا صوف عن سبيطا الأدامت وم گردا نازیخ خهای بدر ابزشیکردا خارم فخشای بدرا کرو لبیک استاه کی دارم برای مذیرت تودیمیم و دانم برای و مسعده بات وایری ومضرت میزیم دین تراوائم کالمی کله في مين وإن وزيمي مرور و دست قدرت است والمنوليس المدلت وبري سيت منوب ومنعاف بنوة و اومتعا اكرني بهمة فرفش سنت ومعتمة عن مرا فرطست كري محابرا وم بداكرون ببروز كمستا استاشرا كوست وخلوة ساست حيا ككمنت من شراعق ومبن كويزمني الشليس اليك آست كرشوسيت نروكيت كودانند مهوى وتكبرا ن ببركاه وتعرب أفا بستا منيسة الميسر كسندي وياده ويري وقول وفياكور واكيد مكيعك لككد الملبث افامان والمبان من ورق كنده وسود المرات المرام وماه بربوي وبيق وبسيت وما زيكر ومديه كي وم مي عادي من عليم ورهنت كنده مرمي و منافيك و دعاليت رزى و برتري و فدن ي اندان كان كان ان وصفاة تغفظ في البيات آمرش مرتهم أماده في يمروم زكتا إن بي واخاوكة كل دين كوي مكرة كيت اللهمالت وكعت مداورا بي ووطلعت ووما يات

دكوح كردم دركوح دلغت بشتغ دادن وكيليت كمنت وثبواع لقد ومهوجوه تومنعات كالق وككت كسكت ومرز السلام آوردم وكارودر إنبوب ومضع لك يشمعي وكتبري فردني كم رراشوا كأن دنبا يأن ويخى وعظمي وصبنى وخراخوا ن يربهنوان إي ن بقديم غرسوان البدكر تبريا أن المدكون المراط المركز بالمراج والمواجم والمعرب والمراج والمواجم وا فكبرج يرسيانست سرجغراميكفت اللتركب المنالحل مفدى يردردكاره مرتراست سود ن ملاد الستوادً الادمن ما مبنيعها ليرته ما درين ويزي كرميان ما مع مين ست وَمُلاُمُ الشَّنْتُ مِن صَّنَى مَعِد ورَمِي وَمِ ورَمَروبِلُ آسانما وزَي جَرِي كِيسانَ المِن وزين لستاركن ت عدوم جبن كالضدت وي عاليكما لهودي مي السيالية التنافية على الما المنافية على المنافية المنافية على المنافية على المنافية على المنافية على المنافية المنافية على المنافية المناف وكلمات كفتاست بريسبس دشابيش ي پرخوا مرو د وا خامير فال وجن بجرة يكروسكينت اللعم لمت يبدت وبان آمنت و لمان مسارت مدائر اسر و كروم بيفرز الشارت و بلام علم توايل آوردم ومرز ااسلام آوردم وسيرو متوكا تغدرا يسيدن وجعي للن ي خلقه مجده كردروي من ذا شهر عركسي اكدسيداكردا وراوصوق ومركسي راكد صورت ا واورامني وجهرا في تعرايضويصورت كردن وافربه ب وشق معدوجوه وشكافت شوائى وراؤمنيا يكاوراومرا داكت شوائى سن كدمرا وسدا كردن كوش وثيم ست وجواجه و نشكا خذه مشوكا تبادلة الله احسل المين زيست منه اكنيورين بيديكندي ترويد اكندزه وسنة تهاو مزرى بيداكند ونيت عن ماليق المباطا وأست خيا كايمه وران مينا أرديم مكي و مع المعتما ميتون ب التشنه والدتيليم يتمرو واذاخرا نجيكينت انحصرت ميان لتيات وسلام ين وه اللقه أغفو لط المنصت قصا اخرت مداوندا سايرر داكما و ن كديش كرده اموانجيس كرده مقط الس وكفا اعلنت وكنابان كربنها ن كربنها والموتر تيخ النظار كرد وام وكما المسوف والبيئاس اف كرده امو افروني كرده ام وازما حدال در كذشت واعال والمجرة والتفال ت وكما انت اعلوم في وكنا با ن كيَّة امْرَى في فين اسْالمَ فَوَق مَن كيمشك ندهُ بركراخ ابئ ارندك ن خود ورقدروعزت وريناهَ اخرت وبراكخنند وبركراخ ا بي الله الميّاانت ووالمسلم دا ی*پ کرداین بیت اسل*وفی دوایته للشا حنی *دوررواین کرشاخی است ک*فینین مره کرمبرا رواع کالشولمبیول لمیان کیخر تا کمندوا کم میکن می میایت کرده شروا ه ع فته شدكسى سبت كريو برايت كردً وديفعب رسا بندهُ اورا افاجك اليات شرح اين عوم شد لا مينيا امنان بينت نجات م تيكار خار م قريو وكلام **لمياء الآ** البباك ونيست تاره وكمير كاه كوسو بهضاب يمت وتبخا بالغاست دملجا بهمزه وكابها بين رانبيرا لعنه خوا نديمو افقت بنجامتها وكت بزركي جيني بة وعرايه نبل حار فالمصف وامتيست ارامن كدمري مديصف نمازوقل عفرالنفن ومال كتيمتين ويعتب وشقت الداخت آن دورا ومجتبخت دويدن وي داي نماروا صل خفريما بي مواورانيخي وفع كردن و دالشا آورد ن وبركند نان من عقال بركمت مروك تقد الحد لله حل كثواطيرًا حدوراى احرى بدياراك دلطيف مبا وكاهبركت كرده مشده وروى ظراضى وتسول قلديس بركا لدكذار دوتام كردم بنيضاصل متدعيه ومصلوتدنها حذوراة لكفت ايتخذلت كله والبكايات كدام كي أرشا بودكوبيذه ينضنان دافاو ما لعقوم ببطهوش فدنداين كروه كم كالتيكيرونهم وحاضرو ونداز فاخط أكشا يطلائي أيشيان موجوداً مدكه وحبُطات تساب كروندار منتج مجزه وراوتشد بييم مني كتت وديومن وايات از مزاي محقيف ميم نيرا بده و در معني ساك ازكلا فعالهن وزعة تخصرت بكالمتكله والكلامت ماوم لقوم ين بنرسكوت ورزيدندا زريعة بنعا لأبكوا لمتكله مغابر فرمودكدكوا مخاية ماستكرو وويركات اين فرموداه لهقيل إسامة سيروا ندميني كزيبدزيرا كدآن كوسيره كفتاست خنى لكرموجب ائم وبزه كروذهال وجل سيكفت رديح ثبت قعل حفرف الدفعش أرم ومترث كرفت ومثال عنلها مبركفهما ينكلبات الأكرشكي بفننا يرانط ستدوا لادركفتن بريجل شعاخه ذارانا ن ذعى ندار وفقال لفند واجتبا افتي عشمل كأجيب وعيمها كنفت المنفترينيم تتيت ويدم دواثا رشيه لكرستنت سيكروند وتسابي متيهو وتداين كلمات اميهم موجعنها اكدام كإيي الشان الإرداين كلما تاهب علية الوجا يصفرت لدي اسميتين حدود واروي خوض معابتنا بيع أومبلي محققيك تتماندكه بريلي زعوا مرواع اض اروج محروبيت كرمقوم وبرما وارنده اوست بي كويا طا برشدارواج اين جروف مذكوره كددواز ده واستاط كررات وحدم اعتبارك وبمره كه اواصورت او درخاطا براست نه درلفظ نا درخط خاكها ين كرد و شده ست درجاى دو در درست د كيروار دسنده كدديدم سي وحيد فرشترا با عبار كرت اوالغرابي مهروا مسلم العضد لالثاني من مانشة دص الله عنه أمّا لت كأن دكسول لله كفت مائشه ويعير في المدهر وسلم اخدا فيقوالمسلوخ فال مواغ نسكر ومارر اسكفت علما للتعديز نيكيمزا وباكئ ديكنرتزني كدلاين ابشرنجاب مذس تواى مذاوبجداك وتبييمكني متبوخ تسطيخ وستامين استراك الميك وميني والمتعادي والمحدود والمحدود المتعارية والمحدود المتعارية والمحدود المتعارية والمحدود المتعارية والمتعارية والمتعاري اسمك وبزكسكنام توونغالي كبلك وبكداست عكمت وطعنت وخاى تووجه ينيخات وبزرك شدن دثيثم وم آيرولاا لدهيركت وميست آلع بزووواة القيف ي بعدا ودروايت كرواين مديث راتر من وابوداؤو ارعاميندورواه ابن اجتمن عي معيدوروايت كردانزا إن أجدارا في معيد مرزى وكال المتومذى حن المعديث الا تعرفه الامن حادثانه وكفت ترمدى ين مدني سنكه بن تأسيم آرا كراز روايت حارثه و فل منكله ضيون قبل حفظه وتبقيل مخوره شدوطون كردة سكة ورمارته ازجا ضطاوصنبط وي يغي ترديب كرمنبط وضعاوى ديث را فري سنت بدا كالسنقياح سبا كمناظهما بيت ا از انحضرت صلى متدعلي سلموا وطفاى استدين و فا مكند بدا لأجام الم يشيشل غيان ورى واحد بن سباو بحق بن ابويه وروايت كرد والدائراعلما ي محديث ورفية الدبل ك سيري فطائ بعين واختيار كرد وآلرا الاغنام وخنيه وخروى أجميّه يرين ورفي أينويها مع خود كفته كمدورين ب مديث مداره و مائشه وجهد تقدين معود وجا بروجبريطهم ابن مروع ابرين ست مزد اباطه أرابعين وغير مبين أكرزندى درمديث كدار في معيول مده ارطون مار المعظم ومواين صرر مذا روحبت مديث ازهرق كريخيت كسته تايسجابك النمهي وأبت وستراست واوجه دكيزا و ونيرم ودكا مويتميام ويشرح زاوي بين قصيده فلنط فم وي جييري عماران يءوالتدروا تيت اجبري عمك قرشى فوفل ست الإملاد عبدينا ف واموا ال عديمواضع وشتد ارت كروى وبييني بوارا مسالي تدميري وملي المسلي سلوا ميكذار دمانيا رثينيه كخرخ نيزة لكنت مبزأ ثبريرم ما فله كركوا لمله اكبوكسنوا لله كسنواوا عي لله كميثوا والحل لله كميثوا نبرسه ردسمان مته كموة واصيرلاه نربينيم

و مانی لفط

المادي وشائ وكتنبواين ووقت بركر تبضيت بهاست كدنه ل حاح والمرين المذندة الميامية الميانية والمتعانية شيطان من فضه ونفشه وممره ازمغ شيطا ع نفث وى دېمروى مرا دونيخ شيطا م بيروه د بهنديت كه ادى د رورى كا دا د دونه ني ايده مي را پروا در د طووى بندك ميرا د كوي كه دروى ميدمه ورمده بعيب كوئي وطن واشتدا غدوم كفته فدكه ببرشطان وسوسه مراة كردرولها عدرهم كاندار دخيا كرد رقول ي تناه عوف وابت من هذا تنا الشياطين وسا وس من عدات مراورة وواوا بوداؤة ابن اجدالااندامني كووالمد للدكيني ودكوفي اخرس التيطان اجيم روايت كروه اراين مديث ابوداؤدواب خدد كيران جذوكر كرونطوا كويتدكير وذكركوه وراخرص بثنا لغندم كاشط كالزميم اورا وي أعررض متنصف ويقينهان شيجزني آسكيذ وميكو ويكدوة العرفض فتدعنذ ففغذا لكبرونعت فيا ليتعون تجرا المتعرض فتطال المركون ونغث كالعوم تروى وتاضم يم وسكون وأوة وي هوة بندوي زهب المستشل مرح كه ما حض يتودآ دى راوى انداز داورا اندرست اكرر واست اين تتبذ فرعرر مني مدّ فريع يست برميّت برميّت كم مراد بعين وعن مخانبحسين ومنم يم بعندب بضجيم وقع دا إوضما بجعابي مثوارت كثارى يث ديعبره بودوس بعبرى وعينوى اروي تنيذه دريواصع متقدده احوال ونوثة ستا معضغطعن وصول المقدروايت ست ارسم أكموى وكرفت أبيغير مداصلى متدعيه وسلمسكتين مسكتدمني دوما موشى كدورنا يميكروسكندا فاكبو كياسكترج وكتبري وآوم بعدا ندى وهاى تغيل يخوا ندو كمشاني بمبغى صرح براست ندكو شطلق وديعبن وابات آيد إست كه انحصرت بي مدويسي مدوي بينا فلط مقتدا ينودة مانندكة تواندوم بيغوانه ومكتأ ذافزع من قواءة دسكته وكرمين فرغ مثيانه خالف الغصق عليهم والمنالين وميرن نيزيت ويركب كواثيلا محابنة ارسيد فعدل قديس مصدين كردا وراوق لكدوابي كعت وابودا ودوروي لترمذى وابن اجتدا لداح مخوه بداكية كتداول مداركة بيرتنن عايسة تنسيل وآتيا ماجه وغيرا أي برآ خانه ن و مائتها قص محتده وم خصص الروشاه في وارا مورنيرا مده خيا كطيسي كمعنة استقدارات فالخوكت ندونها فيع الأم درورًا رت نستوند كدين واقع شده و اران و كمنة و كمركفته إند سيان ولاالضالين وآمين براه ونهم كخدامين فالخاست وجارم بعداز فراغ ارسو وجهل سكر دبدا زمان قراء ن وكتبير ركوع ودر مدم شفيرو و لكبيت كرسكته ستغناج والتوري سكته منيت خابك كمنته شعرن وهم بيقاة لكان وتسول المصلى تفعليه وتسلما ذا يغنص الوكعة الثانية مرن بغواست ندكة دوم استغفا لغزامة آخ زسكيرو وارت الجديت ربلعالمين لمهبكت وسكومت نيكردبرا يخانذن ومامي تبغيع فابرلع فعدبث درست كدابيذا بسبالنيكر دوشا عبيدكدة لمندبخ مدبن برام والمعتقدية المراد المحلة نًا صورة ؛ بسيله في كذك نشت إيراد آنست كحرب بالينيكر دوكم رفوستن ازكعت اولى نبزيم ياست ولكر كم تنسير يا يكم رنوستن اندكعت أبدوا قع شدة ازيراك داين بواقع في ارتفاغة مشده ى تومم ست كدويم نيرسكته براى واندن ومائي تفق وشدهكذل في ميري سلامين استعديث درمين المراد مين افراد ووذكركروة اليفد فتا ميدى لرمي بالصميمين كروه درا فرادسم وكذاص حب الجامع عن مسلده مده ويخبين كركرده است صاحب ما لاصول كرمير من يصى سندكرده واسلم تها بن كلام فراض ست از مؤلف رصاحبصانج كدا ينديث كما دوسا وآوروه ندوم كل الشاخت الثالث عن جابوة لكا والبنى صلى قد عليه وتسلول ذا استنقط لعملوة كبرتم ة ال وصلوبي ومسكى عضياى ومالى تقددب لعالمين لأمثريك لعروب للك امرات واما اق للهلمين للقراه كم ثماني لاحل القراح الأحكام لأحشها المانت متى مئ الاعال ومئ لاخلاق لامع مينيها الاانت دواه المتشائي بنديث درضل قرام عوم شدو درابخادا نامل لسلين و دواينجا الاانت دواه المتشائين ددينجا الااخلاق برد وذكواست ودراينجا خلاق بحضئيع فزكرا فيته و درامجا وا صرف عنى قيلانغون عنى و د وابنجا وقنى و لا يقيى ست ومنى برد وهبارت بمخاست وتعنق وهِما ست دع جمد بن كمترنبتي يمه ولا م وسكو وصين لعضاري ستامل ست ما خرشابية مرشا جداا لابتوك كه محضرت أفتا كذاشته تود و أرفضلا جهى بدود و اسلام أقرر و روست معنط جيز مدنيه وكوشه كرفت درايا مغتذه برموى صن مترصه ن سنة صت وا دبعين 6 ل ن ومَسوُل تله صلى قلعلييه ويَسلواذا ا قام بسيل تطوعاً قال ج زي كيذارد انخفرت أما انغل سيكفت القداكرة حبمت وجعلله ي خطاله متواوا لاون حقيقًا ومنا أما من لمشوكين شرح بن كذشت وذكر لديث شرح رود كركر و مديث وانج أي المروالا انعقا كرآست كدمون لكفت والمسليدة بإرواله اول لسليد كفت ثم ال سيكفت المفرت من مدهيد وسنم للقرائت الملك لاالدا لاانت مسجافات وبجد لم شرطي نتركد شناست تم يقراه ميترمجوا خامخضرت قرآن وافعا بهرمت كدفرارت معدارا ستعاذة وبسطاخوا بدبو دخيا كادرا حاويث وكرآ مدينا معصودراوي اينهمايان يت اكدبش ارقرات ده ي ستنق ميزاندوا والتنك فإب لعُراعة في لصلوة وارت درنما زروطه وُرُلت وزدشا في دريّا م نما ردز ده لك درسد كعت؛ متبارة مت كثرمة م كافغ ه در دورکمت و مذبب ا ، م احمد رقول شهو روا فی مذبه شای خی ست و در روایتی وافق مذبب ، و نزدس اصری و زفود کین رکعت و مروی زا بو کم اصر و سفیان بن میدید آ سنت اومبا كالموة براضا لاست اوال لهذاسا قد ميكرود فانبكته ومقدت براخان وجرومة دت براؤه لن وركحس كذا في شروح الهداية العف لا لا ولعن جباً دؤ بينم مين تخفيف صده بن المسامت ندنع بي مضاروم المست ديموامن الاي وشتر شرة القلام صول قد سلى تعمل مدا معراه فعا تعد الكتاب يت نما يركسهاكه نواندفا تخاكلنا سياسفق عليدو في دواية لمستلده ودروايتى مرسلم والمن لم بعيل والعوات مندت فارمركسي داك نحواندام العران رااين ايزام موره فالتحديث مجتبثهالى بديماصدوا كأثابر مذاعوا سميعومتبدا مروبني وبإن وحدوعيدا وست وإجون مبدار وضخ قرآن ست كوياصل ونمشارا واست عضاعان بربخ اخفق كا

مذياده دا وامنح التيميا بدخا ندهم تعربها كالمهم منيت واكونري يذا يده كذينوست استاسك كرده اليج برفضاعة احدود دوايتي برفضيت قزارت المتحدد الكفي كوالمكم كالمنافئة حدادن كالست بليلق ل ي مناعقيد من القيدم في القريدي في التفوي المفرت اجرا بي قراره قيدي كمن القراق مي فرض كرنا بيه ي مدوا بنو حذائد لصبري فرا ن شيري بي الشاف تعايير التعامل الما ومن كالست بليل قرارة عن المدود المد هنته احبا بشركنه ابى ون من ووعن إبي مربوه رسى تسعندة ل إرسوال متصلى تسعيد وسلم مصلى كمسكوة لدمين احقياده المقراق المتعالي كمارد المربي المنطرة المعروبي المسام المقراق المعروبي المنطرة المعروبي المنطوع المنطو مازه فتواست متراع كمسؤا مدامتن قرمردامش زمت يوخ على مقا آير فلشاسده غرصولين كمدادة كدركرد اربعث كخرية م ودبسن نبغ في ختيل بم برية ولعامكون وواء ا المعام مي كفته شيرا ابيريه إكدا كيتيم بلام بتري بمخودم قاكعت الوبريره اقرارها في المصنسك بما فائمة دابين خيرا استين بخرشوا فاحذوراه في معتص والمقدر اكبر فايدام في بين الماسكة عيدر تسلمتواق ل مَديّن المنكفت كفته است ضرابيما المتسمة العلوة مبني وبيع مبنى ي المنسب المنسبة المنسبة المنسبة المنسبة العلوة مبني وبيع من المنسبة الم دوها وسؤال ابى سذه والعبك ما اسال ومربذه مراست جزيكيسوا لكرده ودرخواسته است ارس دا وبعباق وربيما فانتحاست وجواستدلال بي هريره وبنيديث مرفضيت فرامت كا ر بتعتدی مین روج شان خواین بندلا بد بو دار قرارت و کئی مارگرو ما و تا مای نیم ملیمدسیش ولالت دار د که فاسخه هین کارو کل و بست مبالغة خیانچه در المح عرفة میرلا قاجرو نما رود اخل و می ماشد نبطيج انحقيقتا بضيم معدازان باينكر دنسا صفره توراميان مداوسذ بعتراح ذده واقال لعنكرين حي كالمين تعلى متعلى متعلى المعلى في متبلك سة ومراسذهن ما خاقال دچ ت كويرمذه الوجن الحيصيمة ل كيويدا تشدنغاليا شئ *عَلىٰعكب ئ ماكفت بنن سنده من بصيفات كا*ل وَاخاق ل **مع ين كيوين**د ، صالك بوج المعايض ل ميكو يتعتاننا ليمدني عبدى مززك واشت يقطيم كرومرا سبذرس ومجزشرف وكرم واسع وكفتها فيجبي آنست كدشرف وات لابحدن خلالها منالي منط لعص مغداه أست مباحلا لبعالما ة ل عن يه يدنده ا قالت مَعنكُ وَا قالت نسنغيل تراكيتيتم وارة ياري عينم ورته مه است صوصا وريستيدن الكي يدخل تنابي ا ونبده من حيصادت براى منداو استعانت براى منبدة ولعب كى ماسال مرنبده مراست خيركيينوال كروو درخواست بنو دارا الاستعانت ماسمداد وا خداة ل وجيائ كويد منده اهدفا المسواطا لمستبقيت واداسيت صواط الذبين العنت عليمهراه انغسا نيكيمنت دادة ثرشي تبغيل غضو وجليه لخوا لضبالمين نداة كضم كرفته شدة أويني تاه نيكرابان قال كويه خدايته لصدّ العبلى ان سيفرم بذه مراست ولعبك ماسال مرسذه مراست بخيسُوا لكرده موازَّكُذه محتم بغت أيّا ست منع م**م يحدُّنوا يا** وو**م يحينوس بنبا** وسؤال دودهی و ویجی شرکت پ دونضف شدسیان مذا وبنده وا بنیدیث دلالت میکندران که مبردا خامی تدوم زوا دنیست خامی مذمه ب سن ویکی نبخت آیز جراها المان بیلی خف صييخ دواسلموعن نسل ن لبنصلي قلعطييه وسلدوا مامكروعم كأفافقينني ن المتسلوة رواحيست الانس*ك انخصرت متى تشعيبه وسمرا بوكروع رضي تشرهها ب*تداميكوندا كا تقعيب العالمين ووأوسله يا بعامعه مشدكه فل برمدي آسنت كرب مدرو الرمن اليمني ا مندوليكرة وا دت آن يجيع عليمت وميج كي رادران خلاف مينت وأرض مخضيت معالة عييههم معاديث وكينري بتستده خراه مبطرا مزوة سخ وارنبغيا كميثا حبنديكونيده يذارنه خيا كأيذ مبرج فيناست وليربي اولصوة فغفازة آءم اجنيف كدامدامنغلج العسلوة مبيدا ويثل مغوذه ودرواتى نوى وبدنهم عبيددرا ولهركعت زيرا كسترينين قرارت است وهرركعت تقاست درا ن دازجتنا عدا حنا فنعل وخرئيت تتمييون كخدان ويميان كالمتحافظ كويزوا والمحدويصلوة مريين شاحق وياسكينا لنحديث كدراه وبمحدمت درب العالمين فأصورة اخيا ككدشت واميكوئيمكدرا دنغي حراست بسبورنغي قرارت وتحقيق ثبت شدة ا المتحضرت مسلى تسطيه وسم وأرضفهى والشدين وصحابه وبكروضوا فا تسطيري كروبسكر ويوسط والكوحريا وجربيسي ووشيخ ابنالها م أيعن خطاط نعل كروه كدبيج حديثي شبت فسنده كرميري في فيهمارا مهلات والمحقى وكركروه المكجر فتكو وندواحيا الأرمعن حبرروايت كرده اندبرا تقييم وديا بجتريحا اج تصفيل مقتدا ينآمزا سنبيذه وترمذي وعاب بمعتدكروه كي راجهم متسيره كمرى درترك جروترج كرده اما ديث ترك جررا وكفته كدرنجاب انداكرازا بل علم زاصى ب ارابى كروع وحثا ن على وغبزم وما بعين ومن معديم وكلام دينيقام ورشيع رافا بهيكرده شترتة اخبا كميظه برشدكه ذببء عظم بخفيع اميح دايج است دعن اجصريرة قالغ ل مسول تلعصليا فلسليد وبسلدا فداامن الملما م فلعنواج اليمين كريدا همآمين عوئية شاخا شرخى مديث آمنت كالعمهدار قرارت كامخ ميركي بيجو بدج ويقما نيرآين كوئيد ويعنى كفترا زمنى منت كديون ومديكند واحدنعاا لعبواطا لمستنقية اخ سوره مخواندوا مجلوم فاست شانيزمتني أمين اشيدة بوى آمين كوميدغيا كدشكونيدعون اوشا دكمج كندشا نيزكوج كسنديع يحاق والمرجح والمبيدة جون وهت كجحعوي رسدشا نيلوا لهج کنید و ماصل بردد معنی کیهت فایت آکراز مل برحنیالال تقدم ا ، م درًا میزجنو م<sup>ش</sup>کرد دو اکزیخیدیم ، شدد و رمینت خپا که درسا ترافعا ل<sup>ما</sup> اثروه ن ۱۹ ه مهاست کمرا بخ مباد: بهمين دموافقت، و م رُعبيت حب بشده فهم معداما ن تعليل ده مين و موه موم را برووبقو ل خدوه ندخ افئ تا مينيو نمين المناكريسي ما كذيراً بين كوينديس شاينركو ئيد زيراكريم مواق فتدآمين كفتق ي مين كفتر في من خفرله منا تقلم من خدمنية آمرزيده منيودمرا ورابرج ميثن فتاست ازكنابان وي بيشيده ما ند كدها مراوحيا يحينها يدكه فراييم بوافق كيدا مبن وئ سبحابت كرده مثبو دمرا ورا وقتول كرد ميثود وهائ وئ منفرت ويؤب اذكي آ مركم الكيكونتية حق طلامغفرت ويوب را أخضائع ليموافقت ولوازم وي كرونيك ل م ست نیروشا بدکه ها کودیونت ستعفا نیزیمکرده و شدورایین کونیدی تاخیا کونستیده درسی پنتا دیارد و میکنندرم بت ومعفرت وخود می اورشعای شیر و کات بنتا مُوسَارَاخِياكُ ورفزًا محديوْمُوه ستديعِيْوَن يَجِلُ دَيْمِ وَكَيْبَعِنْ وَلِعلِيَ فِي الإِصْ صَعِمام وباشرت ويبين ماريخي واشراعه وأماع والمرابعة والماكم المعن وبركة منعور استاب دوى وه وخرسنق عيده في رواية قال ذا قال لاه مو درروايتي كفت الخصرت بون كبويدا ، مغيراً بغض يتعليهم والاالنسالين كدفي في المعتمل المنافق

بر كوئدامين فانع من وافق قلد قول للكامكة عفوله ما نعدم من ومنه خوانعذا بناري بغط من يسيت واستم نحوه ويرسم لاه ننا منست بني ويمني القرار الفيلان الناجي الناجي الناجي ويرسم الماند ويستم ين ويمني القرار الفيلان الناجي الن اللكاةمين كونيدفن وافت قامسيندنا مين للافكه هغرله مئا تقدى من ومنصوآمين ويجبت الامنى ويجنن ووبسنر كفته الإسراتهست وراده بسب بسب اروي تعالى بيس كعتران وج ويبشت كة فامل ن تولي ورجيمكرد دوموالف وقصرون تجفيف مجم جرد وآمده واكتروانيت بوالفاست آما بدوتت ديميم مبركفته ابني طلاست وتحقيق آمنت كدآن نليتح لست دران ليمن عيّان ست مدّروعن ابه وسول لاشعري عاق ل تسول مته سلى للدعكيد ومَسّله أذ اصّليت مون كذار بين بع مت وفي كرري عن جبر فهم من ارسي ق مديث كروده عقواصع فكم بالمست كردانيصفها كاودرادصف درلعت رشته وماء واستصغوف توئيآ تهاست وبرا برونهوا يساختن يخراعوجاج وفرجدورا فط شدداتا مصف ينواصل ت شهدا ارخ لمبومك تحنکه میترا بدیدا همت کندشارایم ایشه هر که کندمایراست واند در مدیث دیم اند به که امراه و اکرا به برای با یادای فهنگست و کوانس و به کتبریرا رد ۱ ، مربر آمریک شهرا خداة ل دمين كم يرخي للغصر عكيهم وا لاا لغبالين فعق لواس كموثيرا مهر يحبك لقده يشخ دجشا رانداى تا لاه تراكندده ى شاراه ذا كري وكع عكروا واحكسوا برج زنجس لوبياه موركوع كندين كبيركوندينها وركوع كنيدو دلول كأفاتسنت كمتعتديان تمبيروركوع وبريغ كأكسنديع تسبغول الموسك كمندوب كدمن ويبا كدام مويكع فلكرويوج فبالمكدم راه مركوع ميكندميني أرشأه برميدار دمرمين رشاهيشان متعدم وسبت ست وجون بدكه مقدارزه ربكوع اء مومرا بره بشدفقال يسول للهصليا لله يُعلَبُ ويَستكُ يس كلفت المحت فلك بتلات بيني الخطه كوسبقت كوشار ١١، مورّتقديم كوج تجرسيكر دوبا المعلدكمة خركر ديدا زوى در كوع معدا زبركتان وي سراز ركوع بس مقدر ركوع شامشل خدر كوع اه مشده مرا برشارة بر*د وقا* كفت انخصرت مئى تديميه وسلم وا خاخا ك وچ ن كمويدا ٤ م مسمّع الكدلم چه كل مشؤوخا ى نغا ك*ى داكة م ميكويدا و داوالم* گراست جمدهیمیع القدلگونمشوووی تعالیمدمرشادا درنبا کلت الحدلوا و نیزاکده دونرا دیت التهمیزوا بیت ست بی دا وجیع میان الهم و دا وبعض کفته ازمیج بسیت روایت آن وسیوهی لغته كدروايت آن زعبدالرزاق آبر لمسن وديميح بأرى نيرروايت تمينن تزير لمستانتي ودرنيديث دليالست مراءم اموحبينع داكدم يوكدا المهتب كندوا موم مخيده فيليم الك وا) ما حدنيهم ياست و مديبه لم من عني مع است مرا ه مراسيان هرد وتوجيني موم وسفر دومر دا بود سفه محدا لم مبع كندونحما وي مريميل ست وروايتي ازاج خينعه مريمة للكريجة بديمرا ويفنس فأوكو يلاءمهم مضغرور امزوبهاست واكتفاسكي نيزما بزاست وطاهرا اكتفائتم ياست وديسورت يمع مهاي مرديستيع ويطالت رفع وأسلست ومحمية ومطالب قبايم عند كليجة نؤشئ يضينه وكفننه كرستنيع درط لت رفع كفته ورط لت استواكمو بيوىع في كفته نهره وكوبه والمسلم وفى دواية لدعن ابوهم بريوفيا ويؤودر دوايتي مرسم والوايهم بروقها والجاي الدواذيا وه كروه كم <u>كوا خاطعة فا</u>فضتى امير لصخوا ندام خاموش شيده كوش داريداين دليال سندا بيخيني درا ديسع فرارت مرتعت يراوعدم وجرب فرارت بروى خرا ما فاحرى ابشده بسرى ودرآخرصنا في كلام درين سأيتغييل بدوعن إلى قدا لغه رع عبى مدريت ما ضرشة بمين بدراوا يش بيمري لبست احوا ل ي درم ي ديم يوشنه شده قا كاللهب صلحا للعطبيد ويسكه يغيرار فحالنطمنى الاوليين لاما لكتباب وسوونين نجواند تخضرت درما بيثين ورد وركعت غريره والمتحت ومردع الموكعيتين الاسخوين ما مالكتاب ويزا زورد و كعن بين مودكمين عن الاحد احبا فادمنوان أخفرت ملى مدين مرايتي آرا ويت و مركم و المرايس كارت و المناه الاحدام المعتب والميكم عبد مودة المنا لدمعداده متحيرودميخ انده بفا مصوره يخجا ندايراى بباين ج اراكله وصلوه مرريجاتي تتي جرامنجوا ندصن ومبنئ كوبندكدا برجمو لاست بطنبه استعراق ورتدبركري احتياره بوصل شدوعه جر مغوم اساع دروضد واختا ارست يخسيع فبلانعاضيت وميلول في الوكعندا لأولى ما لليل في الكعقد الما منية ودرازي كرد در قوارت ركعت في نفقر كردرازي مكرد ورركعت بن وصكفافئ لقصو ومنين ورعاره كمروهكل فيالصبح ومجنين ورعاط مرا وبيني ورا يسكر وركعت وليرابرط نبيشغق عبد مداكا يتطويل كعتاه للمدمه بالمرتبشة است ويمرفها عاو مدرا في محملا ليهمغېايست بىغى دخ**ىرومىي** قى قباس مورب دىنى تىزانغاو عبدا لرياق ئىم موراخرا يىجەپئى آور دەكداكخان كېردىم كەمىتسى داخىرت نىايىتلوپال ن دوكەمرد مەكىست اولى دىيا بىندالغ وابن فرنزيجينين دوايت كرده الدكذا في بعب الشروح ونردا وما يوسينيفه وابويوسف يمج عنوم خباست كدوقت نوم غطيت والاهرد وركعت ورجعتا في قرارت يرابرانديس ا مقد رنبررا برا شندخها كدد رمديث ؛ ين مره كه في كل كعة قد فيدين واعلات درمديث محمول سن برد عائ شغل ونقو دوسمية كمرارسة ته و در ملاص كعمد كما والمحراحت كذا في شم البلجام والقدا عروعن في تسعيد للعن دى الكنافخو وها موسول لقد بوديم كالهار يمكر ديه سي وتغيير ملى متدعيد سوم العصر ورنا فيشين وما ومحروري جمادتا وراندازه كردن شك وسوه مرويخت غووناميا معنى الوكعية فالاولدين والظهرون وقراءت المفزيل لسياق مي مداره كرويمة بالمخضرت وردو وركعت بخيت أرما مطرطة نواندن وره الم نزل لسيده مرا وخواندن معنند*ا ر*اين سوسة ا دربردوركعت يا وربرركعت وموافق آيميني ست قراح ى وفى دوايّد في كل كعة طريقين آية ودردوايت يخينن آية بردكعت ثمغذا دسآتيت عيسوره مذكوره مسيت ونرا تداست وبرنقديرمنيا والهن روابيت نمالعث روابيت اوليميني وحوو فأفتيا صلحف الاحربين فآل والهضعض فالت وانداره كرديم قيام المخضرت داصلى متدعد وسلورد وركعت بيين مقداتيني ازان ازا بجامعاهم ميثو وكدور كمت آخريين والتضور يمني المتحضر متعار البخيد والمدوم والمدوم والمالي كمتين الاوليين من العصوعلى قد وقياميد في الامروين الطرواندازه كرديها م اورادردوركعت اولى عصر مِقدَقيا ما و دردوركعت امزى أزطرو في الماخرين من العصر على من ذلك والدازه كرديم قيام اورا درد وركعت احرى فيصربرق يصعف أران رواه مسلم جدا كايمتهم فأ فمذكه ورووركعت اخراقت مسارها مخدم أراست وفرد ما اكرتسبيح كويليكوت ن نیزه براست و قرار از نفواست دخی و دوری و تامیمهای کو خبرین اندو درجیط کوشاست که کرجد اسکوت کند بدکرده باشدار مبریما لعبت سنت و در تین احساس بن طویه آرایج

أسكر قراه ت درا بعدادلين مسبت دابن بشياره و ابن عودروايت آور دارت كوموده اندفرادت كن درا وليين تيبيك مسكونين كذا وكرانشم فينير تفليت كدا كورا خرمين تحتروسورانيا سجده مهود اجب كرد دومبوا لاصح رنيه اكرقزارت مختفها والخبيدين فعصة اوزك سوره واجب لينت دامنح نرفا حرآست كدفراء ت سوره دراجيريين كروه منيت منيا كوتمتن الرفة المحصرة متل تديد دسلوكه كاه كابى زه دوكر د مرفاسخاد اخرين كيكي عب تركن موره است وعن جا بون اسم قنتي مين وضم يم وي وبردوي معابى اندخوا هرزا ومحمعه بن ابي وقاص اروايين بْ وارعرومى رضى متدعنها قاك رابنه ملى متدعدية سلمعيرًا رفي مغرطيل وانعشهم المداكسين ورنا فيطربوره والبيل انسيشي وفي وواحية حبيبيجا مسم والمساليلي وورواتي كرمة كرسيوا مدصيحا مسمو ملب الإعلى ودمستن انيكوين لوره باراسيوا نديا بعقوا تنطيعت ابشده إنكوشيا اليانجا فكركيشت وفحا لعسريخو فالمت ومنيوا ندو معرف بن وده با درتصوطول و فی لعبیجا طول من خدلات وثیجا ندورنا زما مرا دورا رُزازًان ووا ه مسلد به انکدد دعیف این ویشه نقی مشرکه ست کرحسرت دسول متدحیی متدی میم میخوا وزء زها فيهوره فلاني بهان كذور كعت او مي خوا زا در ركعت ايزا در بردوركعت إدرك ركست لاها لسقيدن اي أبنيها بهت اين حمالات راشا مالهست المحل يحوركعت ورك ركست لاها لسقيل اي نيره البيت اين حمالات المحل ومكعيط لم كرادا سغبين ورستاه برددبعيا ست اكريها فايست ا ه وقيع آن زانحضرت صلى متذعيق سلم و داست وفقا كشا ذك خرا نرات م موره اكريره بخشرو اصنواست انعوائد لصغي موده اكرم بيويل شدوس قرارت وركعتي فراء اولي يفرى طابر تربياحة لاتست مبعثيارت وديبامع الاصول وديث نساني كده سن أرقطتهن فك ككفت كداروم وبينيميني تعطيتهم أغارصيوس خوابددركي دووركعت وي ولنحائه غايت اكريد ورمديث ترمدي في الركيقه اللواي واقع شده ست واحقال اردكه مراوباين مكعت ا والي شدريا كدورا كثراما ويشابان كحت ا دلاه احست دسنیدم ایسنی تا تن نن ی کرارا پرخیند که بخشه نداندانیتی بطوا اصفه می اصلام در است در ایسان بی بخش از این بخشیر که کرده شده ایسی کارا برای بخشیر که کرده شده ایسی کارا برای ب فتدردانته عمرعي بيوشطع نسبم يمكوظ بمها يمكرونيما بي قرشي ست ازاشار فدقوش بيطيرو توزة الصَمَعَثُ وَسُول تله كفت شيندم منرردارا صابي متدود يستويس ويترام في الغرب بعلودينجا أدمه كأرغرب ورموا لطورا شفق عديدوعن الملفضل فلبت الحادث قالت معت دكسول للدا مالفضا كم زوج عباس ورعبدا تسدين عباس فعنوا بي المحافظة المعادية ومنابع المحافظة المحافظة المعادية والمعادية والمعادة والمعادية وال ضاراصل متدعيية سلمعقياه في لمغرب ما لمرسلات عن كميز اخد يمغرب مورة والرسلات راشفق عليه بدا كلاين دومديث ومديثي كدوبق شده است كمينوا خدر كانعرب ورأهما وانفا احوطن لاقتينين ويث كدورنازعى وكم واتع شده اندولالت وارندر عدم نعتين قراءت خياكه أثمر غتها رحمة تقبطيهم قرارود وه اندازطوا المغصوص فيوخهروا وساط وعصرو رب ودرا فربضا فالث ازمدست عروبت سيب من ابدين جده بيا يدككفت بيج سوارة القيضا فيست زصغير ندكبيركن شنيده من أبيغ يدخدا صباح تنده يوسل المرادان ا نيا يغرض وبهل ميل ومتيين فتهااين وره داكمة بب لاكونيدى است بحإنب بي حدي شعرى مضي متدهها ككروا لي كوفديو وانطبب وي كم نوشت ابع تعينول ورا كم كمة صفرا واخيته حرقيا كماتط مابحل مرفورت ومذوا فصفرت وسول متدحل متدعليه وسلم ورطوا فعضخ متقف مود واخقاف احوالها فات ويحكم بصلح وتتنيع جوار وحضست ومبدأرا فاعقر رشدا مربكة بعمرلا بدا وارضى التدخيلي الم ساعى فصفرت مزت صلى متدعب شهرين ببخرا بدو ودشا بدكدما لدليحوا لجصفرت ومصلئ مندها فيستمخبنين وبرين نبح خوا بديودواحية ، برخلاف آن وبساست آزرهم مجدث و ولياقع المحتم ومرجا بوغالكا نصعا ومزج للصيلى لمع المبنى رواميست ازما بركربو ومعا وبهاكم بسيكذار ونهابا بغيم كالتعطيع متدهده متحدم ومراسي مستم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعم المتعمل وَسُوكَا للهصلىٰ لله عليه وَسُلمُ العَشَاء بِس كَذِار ومعا وكِيتِي أَنْحَصُرت مَا فِي وَسَدَىٰ حَهُم مَبْرَا بَعْ مَعْ مَرْمَ وَمُعْرَق مُعْرَق مَا وَعُمْر مُنْ الْعُصْرِق مَا وَمُعْرِق مَا وَمُعْرِق مَا وَعُمْر مُنْ اللهِ عَلَيْ وَمِنْ وَعَلَى وَمُومَا بقرة خلفهن وجك شلهمين مركشت أركا زمردى بسسلام واوآن مردميني قطع كرونا رزاو برآيداران والين خودكاسلام مؤ وكدمحل كأجونا زاست ولسكيرتي ومروخ است كدنسيلام ترايدا جهت فشيهتما مهموة ثمضكي َحده واكتضوف يشركداروآن مرد كارتها كخشت وبرآ رازنا نفقالوالعا فانقت ما فلان بيكنت دمردم اياضا فتصنري بفلان كدارجاعت برآ سي وكسل كم رم حياكد دشاق فعان ستوايداً فا مُوالِلَ كَصَلُوة فامُولِكُسُلِلْ فَاللاَداللّه كُلُواللّه كُلُواللّه كالمُدان في من منافق نستُده الم مند المؤرد المرام والمين في المعتبير والمرام في الم ندار مخل نبيريطويل ونعتيوا غرابتها وقلامتين وعسول للدوتهرا يتمعين تم يم عبيه جيدارامها تعدعه يدوسلم فاجترنه مي غيرت مركان يرتفون والأمين وعادة فالقرت والتعديس آرات موا بغمبر بداراصلى تندعب وستجفا كمفت يبول متداه اصحاب نواضحه ضدا وأبدا وشرائيمكه آسيكيتيم المريغ وضحيم فاضحه ومنجرة ومنح سنراك فيما فيالنها وكاليكينيم ومط بكونت آن كمنيموان ما واصلى مكسالعثا دثم قاوتره وميستيكه عاذ كازار وبالومثارا بسرآمة معودرا فاختيج مبير فقاق كردبوره بعره وخواخدن كأث فبلائسول قصصالية يطيده سلمعني مافعفال ببعدى آورد المضرت برمعا وبيركفت إسعادا فقان انتآا إداينت المأرندة مرمره وكرز إنبذه ارطارمت عبعت وكانتفا رمنا واختلاف والاستناد للأوين أفوا مجوا ل والمشهق ضعيها واللييال فه العيشي كتبيع ايسم وبلث الإعلى والفارانغطرت وسوره انشقاف والرجع والعارق نبرام سنق عبيد بدائليثا مغيدة بنصريث ستدلال كرده اندبرجوارا قتدائ فترمن تتبغان براكيهعا ذجون كميا وثهرا أتحصرت معلى تتدهيد فليرندا وفرض زوى ما قعد تنديس نمائيكم إقوم لدار دنعل بتبدونا رفؤه خود فرض دو وسخصرت بنعنى وارمعا وتقرر فرمو دوسلواشت عترامني كربمعا وكروبين بود كدجرا قراءت ورازميخوا في د فغرمو و كاهرت تواين جم يت ديراكه تونعل كميرا ورث وخ باب ازين سندلال سنت كراين رنعة برى تنام شودكه تجفيزت سلى تعد هيده سلم واستدة شد كرمها وواسخفرت متابي تعظيم أقتدا سيكندس أنان ميود وخوم رااه مت سيك شايد كه معوم نشده والت مسيندري مني حديثي كداء ما مهرواية كرد مكة تخصرت المعان كفت مباش فهان إيمن كذارما تحفيف الت وقع مرصفرت مردد واحداللمرين ومشروع كردا بندم اورايكي ازين ووجيرا يؤ زكدارون مراه تخضرت وكذارون وقرم أنومة لروم اقسدا يخترض فبغل كذارون والمقرم با تغيف معرن براج مسرت كمار وعرض شده احداى غرض مغرخ وابدبوه وكذا وكرانين ابنالها موامنا الاردكيما وبمرا والخصرت برنيت نفل كمياره والمشدار عبدارك

منتيت عامت بى وفرض وفرير وفيدرا فاستام ومن لبواءة السمعت ومول قلكفت براء بنازب كمواي شواست والمار في مناري من ودر عرب المعنين لنوانده ت كوفه في ايم معب بن الزيرشية م غريز داصلي تشعيد وسلمغيرا ، في العشيا بخران والغين قا المفيق والمنظمة المنظمة مفق مليه و مدحه بيشنجاري زمها مربط زب آمر مُركَّ تحضرت درمغرو ومبل خوا نه درهشا وركي ز د وركعت والنتين والزنتي ن عاز بنجامتكوم ميثو وكمرم ا دقوا رت درا فكالركعتين أه على لتيمين كجره على ييث جابرن تركينتيموا والتحقيلات ومن جابوب سمة واكا وللني كفت بابريس وبيع فيري تدويه موقع اعفى لفجري والفرا فلجني ويحوطا بنواندورنا واردوره وت دة قاف و كالمت صَلوة معَلُحَ فينُطادوا مِسْلْدِ طِيبِي سُرِجا بِهُ كَامُ مُفتِدُ مِهِ وَمَا يَعْمُونِي دَرَا قِيمَارَا بِي مِيارِ كَانْ مِنْ الْمُعْدِدِ وَمَا يَعْمُونِي دَرَا قِيمَارَا بِي مِيارِكا يَسْكِيهِ وَمِن يَسْرِهِ الْمِيارِي مُسْرِجا بِهِ كَامُ مُفتِدُ مِن أَرْمُونِي أَنْ فَعَرْضِي دَرَا فِي مَا زَبِي مِنْ الْمُعْمِدِ الْمِيرَا مِنْ أَمْرُ وَمِن م ت طویل کردی وکفته اندکه سبشطویل ه سصلی فجرآن بودکه نرو ارح ست. به بی دورد دفیف می که درنشش ایشدهٔ انفضا مصلی همیرو بروایی تعلیع فجرمیا زیرنگویژگی ووكركستيه دران وقت ولي فينسل شديا سعبص توط صلوة صيح آن بودكه معبدا راستراحت وخراست واقع است وتعيشري درخدرت واقصنده وكدورتي ذركي آميذه ليستدير بالفويل وجرب غافي وعدرا يقيقيروازا أداين زنك وكدورت بود ونينوورشهنغا لا موساشها ب بيئ باسته ودور وقال ست كدد الإزان وكوشء افق وموجعي فودوه وتدبرور قرآ وينتيم آسان زور ومن بشده درسفوالمسعادة ومشرج مى كمنهّاى زا يعيربرين كمفدتنده است داين مذكورنيزاز ابخاست دشيخت كمخصريث بن جحركى ديرشرج ايرجهارت كغنة كداحفا الواروكير ووآن بشدكم جوو فاراتمخعرت مبدارا ن زمان سبکشینی درا وابحرت میرمی برکم مبروندومحضرمود ندامقدیا *سیکردوچ ن بسیارسندندو و رمی*ا یاشیان بال بی ال و زرای و را مت وسخیف و به یخفیف مود و مکل <mark>ب</mark> لىكقىشودكەمنى عبرت آيغ شدكە تخصرت لقول كروونبور تأركروه مىيەنداروى سېن يعنى سېك مىيۈ دىرومقىداين ارحبته دونى ولدتى دېھورى كەوسىت مەيدا دا مشايزاارا استاع قرآ وى ملى متد وليدي من ارجه ولي وسري كدور قراءت تخضرت نها ده بو وندوا بن مني من كرده اندور مديث نس ككفت كان دسو ال متدصي متدويد وسلم خف صلوة في ما مصاحب موالسعاوة ميكوديركه مراوازين حديثاً منت كدنفويل ملون ويصلئ متدعليه تستسلم منبت بسلون وكيرل نغابيت اندك نووى بسبي كدكفنة تشديخفيف مرنابني سأست فاحفروع يحروجن يحمليث مبنم ما عهراه نوما وبنائ تلنيك أوا بوسعيداست قرش محزوي تخضرت را ويه هو تنحضرت دست مبارك برسرا وا ورده وبسركت وخيرو فاكروه ووروقت رهت تنحضرت دواد فا سالدبود روابية سيكندازا بوكروابب محدوروابين محيذاروع علامرا بمب وعيروا يندهم المننى رواست محيذكنشي ييميرراصلي تدعديه سلم بعتراء في الفيرخوا غدور كالمغيروالليل هسهادا ولهثمسر كعرب ستست كمابن كليدابخا واقع است روا وسلوهن عبدا متذلبها ئب الصلى لما يبول متدصي متدهيه وسلانصبير منكية استفتي سورة لمومنين كفت السائب كصما بسيت مخروى وابل كمه قراءت اردى كمكرفته إزوا وادابى من كعب كرفته وروايين كرده ست ا زدى مجا بروعطا وعبدا متدبالها كرشي و كمواست كدار وسخضرت براي مبخط ا امت كرد ارانها مصبح دا بكرد درروا تي اينسا ئي درفتح كديس شروع كرد درخواند ن بورة فل افلج لمؤمنون حتى ما وفكرموسي وابرون ا وفكرميسي أتسيد أمحضرت فكرموسي وابرون وا يؤكريه عيسئ كددربن وره واقع سدّه است اخذت لبنى كرفت ينير اصلى قدعاية سلم سعلة نبتيسين دمنم آن دسكون مين سرفد وكفتها ندكه كرفتن سرفه مجته كريرو ونوكع بس مركوع رفت المخيفرت ونواسنت قرةمنوه وواجسله وعل يهررة فاكط ليبنصعا للدَعلنيه ومسله فيظراء في الفيع ما لجعد ما المتنويل في لوكعة ا الاولى وانمضرت كمنج الدورار وفجررو ومبعه ورايكم را در رکعت بخشین و فهالثانیز و بچوا ندور کعت د وم مال تی عملی لامشان خی علیدخوا مذن مین دوسور و در فوجهد مشفارت ومؤکد و ترکست مروشا وفید و مرامنیت عمل میشان ورحروب خیریتی ودركنب، منكوداست كدمتعين كمروا ندجيريا مقرآن ونبوزي معين ومنول كار ندوسكونيدجا كدينيين بن دومور معجرمعه ويتيين ورم معينوفعقون داي كارجهوا ١٠ يريين المسكونيدجا كدينيين بي ورمور معجر معين ومريني من المعجد ١٠ يريين المسكونية مديث و ورهة مل سول مدصلي متدمين بيسان مي نفراني مبت ومقى صفية شيخ اس لها ما رطها وي دسيجا بي متاكر د وكداين مرتعته بريست كد آن را لازم تيجتم والمدرمز از كمريره وبدار وا واكرامية نسيرو تبرك بقرارت حضرت صلى متدعلية ولسلم محوايذ وكي مدار د مشرط الكاحيا المؤار أينرمج ابذه وبشانع بالمحاريز وكرمغراج بزمين وترميت وتمبيق واردشت والمستقرا ورا ما ويبيض يحوينين فراه يت تعض توه خيا كرجذا ندن ظوايها الكافره ن وقلهوا متدا حدورسنت نها رفجروخوا ندن سبحا سمر كمنسالا على قاقيا الهاا لكافرون وقلهوا فقدا صدور كارو نزوامثال ن فو نيريينج أبنالها مكعته كم وليامدمها ومت ست نه ما ومت مدم خيا كچينونه صركب كهشوست كهوا نده شودك مهى نزكا و لما فؤانتی وكعت بذه ميعن عنا الله هنده نينك بنست كه مواضحت مرب مول فدارا بهام وهرب ومرجحت وغيار تبخست ببرطا بكرنست كمر ردنسفيذوا ماين كالرحضرت بنميميلي تندعييه وسلمأبت نشتست كجليكا بماعضدا غار وتبشيمخوا بنده از ابنی در و جهره اندن من دوسور ه کفته ندکه نیماشل ندرد کرسیا و و معاد و دخه احزار واین عانی در در جهاست و قیامت ما نم و زحمه بینود و ظا مرکر د دخها کار در کار میا معظیم عظیم عظیم و ت واقترب مغيانين كرحا أبخ الندستره وضاتر اشدوا متدا عرد عن عبيل مقدبن الجدوافع مدنيست أيشا ميزيم بيشيندازا مرائونين عي وبود كاست وي من متدعندوا جرراف مولاي محمد ست صلى تدهنة فال تعلف مروان ا ؛ هريرة على كمدنية وخرج الى كمدكمة تعليفه وجانبيش خود كرد ايندمروان بن ككودروقت المرت خدا بو بريرة مرا برميرة معلى لمدنية وخرج الى كمدكمة تعليه ومرف الميرا ج دمزا بضي ناابوم ريالحبتهم كذار دابوم رية مراى مين امت كرد نايم مدافقوا وسودة البجعة في البجدة الاولى وفي الاخرة اخدا على المنافعة في مين واندا يوم رود ركعت اولي ورجميد الينواندور كعت دوم وروا و اع مرك المنافق ن دافعال يمعن وسول لله م كفت الومرر وشيدم مبرودار اصلي متدهيده ما يرايسا يوم المبتيخوا ذاينا ووسوره را ورروز حبوبعي ورفارميع دوا مسلم وعن لعقلى من المستربع وكريش مع مبين او المولودسيت كودان المرمبو أرجرت وورزه ب وه ت المفرت مشت الدود ماحال ودرم ي وكرونت وست اعلكان ومول لله صلى لله عليه وسلايقراء في لعيدين وفي لجعقه ميزا ما محضرت ودع رهين طوامي ودرا العالم الع امال حديث المنامشيدة لكعنت من من بنيروا والمجتمع العيد والمجعد في يوم واحد وجرائي مشدد العاق عادميد ومعدر برور قراء بعمل في التسلوة بي يوايمين

سوره را در ناجب دناجها لينا اكاستباب قرارت بن دوسوره در ناجب وجهيم مومي ووان خامعا ومشودكم خاندن مورجه و در ناجب دائم و در دام ملم وهن جبيرا تعدان هر سالفقا سا كال جا حاقده الينى بسيد تسبع بسبرة بسيرة ورزا وهيدا مدين مودكه تسبيت واءم وارخها يب بدريدست روا يت يجسف كرع برباي طاب برسية ؛ واحافي واكر أصحابه ، فينوا بالتا مترار بدرسوال تدرس تدريويهم في لامعي والفطرحر جريو ومين كمدا مهوره و وكرميوا آراز الخضرت ورعيد قربان وعيد يرضان فقال كال بعز المفيان الفيان الحبيب واقتويت السنا عدلهما ندور برووعيد يروره تأوسور وقرر اكفته اندكه معقودامير لمومنين بديرسيدن أرابى واقد تقريرو كلين ووذبن كامزان بورة بانندوا لاعدم معروى بنى تشعنها وجود فاديمت وقرير مدر المحضرت واشت مرا بصبياست وامتدا عمروا وسلمومن بيهرريه فال ن وصَوُل قلكت الربررة كديبولمذاصل متدهبية سلمق ا دفي وكعني الفيرخ المدور كعبة ببنت كالفيرة عليها ا؛ بردامنت كرجي ن ركعتير فجزكونية اركعية مبعز بدد دسنت آنهادست وفرض صلوا ، فجوصلو بمغرب كونيدورا بسلموعن اب عبا من لكان ومَسُولاً ا لفت ابيعس كهم بينير بيندامين متدعيه بتسم بغيل في وكعتل ليفير مؤيد لين موآسيت ريج ولواً آ مناما للدوّما الوكيكلاية كه درسور ومبرالست وركعت والي والتي فيّ العرا بابياالكا درون وفاجوا متداهد بودوازا بنجامعلوم منود كوخوا مذبع بخرس ورهضوم فاراده ما طاموره كروه منيت واكراشه ورفرا لين خوا بداد دوخل لست كه درامخ شب ويجع شده روا آت فراكرا بسناع المداردو اكرسن حوابد بدود وزثوت ومحت آحذا بداعم القنسل لثلاع في عنباس في كان دمول تلد كعنت ابره ساس ويوني برمدا معلى تسريح مسارته شروع سيكود كازحودر اميني قراءت والسبسه تتدا ترحن أوعيروا ما لتريزي وقله كما احك بيث ليسال سنياوه بني إلت روايت كردا بن حديث ما ترذي وكفت ابن حديثي ست كما منيت اساءان ونطابه تست كمراد بمشمه ينوا بدبودوا لاونشتك مبتميذ كماني سنت وديعبزه ايت مريخ نيراً مره كان بجرب التدالرم في أحيموها ويث تركت مرامي العجاست كالجام منسان واكذشت وحمة الربع فجرتعة يم ما برميم ومهى غبنه مكرد د تبعة يم ميم برجاشي الرشيخ ونعال كرَّو مهيكنت لرا محفظ ابن لفظ ورواج ويُخاصيد ريم كمرا برفيم وعباية فالسمعة وسول لله كفت شيذم يسول خدار اصلي تسدي وسلمة اروا ندعيز المغضوب عليهم والالهضالين فقال مركفت آمين مدب اصو تدورازكرد وكمين ولندا ومقال اروكدم اوجروا ا بندواحا ادار دكدراد ماكف بشدكا فعاست وفعام منى اوالسن مقرسة روايات وكيركه ديعين المرمير من مباصوته برميداشت بمبين وأرخو درا باير مربح است ورحبر ودجي ت وزراً ما الامشيوا ينصف ول ا بيم لرزيد بري بجره ورروايتي خيا كامينيد كمسيك فريب ميود ورصف اول ودرمع بن وخفض وت بامين بتراميت او وتطبع بي ا مباناین دوروایت آن کرده اندکه مرادمجفلاعدم قریم عنیف ست مینی عدم مبا لغه درجه *ریجه اساع کسی که قرمیب*یود درصف اقراخ با کند در روابیت ایریق اردا ه اکترفدی وا مودا د الدارى دابن احبه به اكتبين مبدارخوا ندن مح سميسنت ست بغاق خوا من غروابنديا به م ما و موادر الموري و مري تعدي ميسكوة مريد برتقد ريبي ع خاصت منط تعض كمج بدا رحة خل مرويت وترومع خل بدارح تدعدم اعتباراين حبروسل م كذا في شرح الهداية لابن الهام ودارد شده مست درجرتا مين طا ديث و مذبه شباخي واحداين است ودريجيب كذه ه و رمذ بب بومنیغه خرکزت نصطنقا و امادیث در خوجمی شبته و میمیم نوا کمره و ایست که در از میری ناموا ب می اندای ایست که در اندای از میران از می اندای از میران اندای اندای از میران اندای از میران اندای جها رغِراست كها ٥ م مده ي اخفاكند تعود وسيلير أمين كوسجائك اللهم ومحدك وأراب سعود نيرشل من آمده وتواند كه جرو اخفاسر دو بوده باشد تارة واقدا علم دهن بي وهي ومنظم وا وفتح إالىميرى مضمون وقيمنمام مريحي بن فيراست بقائ معدوداست وراباشام مديث اودرآمين شت ذكركر دابست اورا بن عبدالبرو معابه وكفته كه أنسا داين مديث ا تداعمه لض خبامع دَسُول تقدكفت برون آمريم ابغير مراصل مدّع روسم ذات ليدلة كينشى فامتينا عَلى دَجِلِ قلم الح في المستراد من مرم وي كيخيتن م لتوعا وسؤال طلب يندم ادارخباب حق ومبالغدكروه است درمان فقالالبنى صلى مقدعلييه ومشلدا وجب عرجتم سركفت أخضرت داج مبلازم كردايذ فترا واجابت وعاجسون مراورا اكرمبركزكونا موكالكردوعارا وصغىاول ماست المجديث آميض تمرب العالميه بغتي مين مهررورد كالاست نعالىكه آمات وبلايا دفع كرده مثيو دخيا يخدماتم كالأوثه مبثود مجا كتأب برجيعه كرده ميتوديرا ن رفسا دوا فها إسرارها ل بحل العوم ما ي شيئ يختم من كفت مردي اروزم كه ما ضربو د زبجي خبيخ كمد فقال عين بوكفت شخصرت ختم كروا مين كتا منزله مواست وتام وكا ماميرو و دما بوى رواه ابو و نو د وعن ها خشة رضي التدمينها قالت أن دَسُول للدكفت عائد تدكه ميز برفد اصلى تدعيب وسلم ملى لمغرب ورّه الاحراف كذار د فا زیهٔ مبوره اعراف فرقها فی ارکعیتن مها مداکر داین موره را در د درکعیت یغی بایدهٔ از ان مدرکعت اولی خوانده و بر کاد کیرا در رکعت دو مهدوا ما امنیا فی و شک منیت که دفت مغرب کجایش آن دار دمنسوص اکشین تا مهاین بشدیا بیزم و در فراءت انخضرت صلی متدعید وسلم زسرعت وطی و مزیدشوق و مبعنی نشا حید گفتدا ندکده کرنیزوفت برآ مده باشده کی مست وشروع دروقت مباست ومحت ناروم عنى زايشا كفته اندكه وادمبورة معض وره است ودرواست نجارى والادود نسائى ازنيد براست قراءت مبورة اعراقهم بى د كرنغرنق و دررويتى قرا دت موروه كرم و دا ف نيرآيده وعن عقبة بن عام صي بي شهراست روايت كرده اندارو بعيني مناج بروان عب وار ما بعين على كثير وودوا سازح بنبعوب ببدارب دروى متبته بالعنيانة لكنت احودا لوكسول للعصل لتدعيره سلم فاختد في لسفركنت عبدين مردودم من كديميشيدم مرسخفرت را فاقدا ورينغه لى مركفت المضر*ت مراها عقبنغا لاا عل*مك چوسوديني قومًا أمَّه ، بش كه برا ، نمرًا مترين وسوركي كه خوا ندهنؤ نه ضله ني ردا ، نيدمرا قال عوذ برب الفلق وقال عوذ بوالنام . قان فهم مَين سس مته به لعب مديده نيافت انحضرت مرا كمخد شاكره و شده ابنم مين قرش شده وابنم بي دوسور و دربود ني نهام بين وربود النهام مترين مورو من من من المين المعان و تبعد مراجع اين دوموره برمنا لم قويدة نسزيه وصفات كالشل معض وزعى وكيرا ورووخ ليست عنهم تيست معنى ورخيا يخفا من وسورته المغير الملامة العبيع للماليا

لى بركاه كغرود أمد بمن غنافي م كنياسد وين دوسوره نافيجود باي ردم طهافيغ التنت اي بين فاغ شدارياز وزبرك تركرست وديري من نفال عقبركمين أبيت بير كافت ي عبر مكون وربي يدى وهسيد غضال ين دوسور وكرم بمقدار است عب ت محضرت ويفن مقربة استيا وى درخيرت بن ودسوره درا ين خرا خدا نهار ورما يسج كربوجره فاضلترن مارا بست وسخب ومدوي عقوبل فرايت بدأه ندخيرت آنهارا وكفتها ندكهمرا وخيرت فضيست انهااست دره ببتو ونيطلق ولهنانها درمار سفرخوا ندكهمل معرم فانست ولفط قرأتنا شارتي بيبغي وارد روا واحدوا بو وأولوكم وَعَنْ إِبِنِ سَمِوةَ هَ لَ كَا لَانِي مِنْ مَدِيدِ وَسَلَمِعَيْرا فَصَلَوَ الْعَرْب لِيلَة الْجِيعَة يَجُوا رَتَحَصَرَتُ مِنْ يَدَعِدِهِ الْمُعَرِب لِيعَا لِيكَا وَقِ نَ وَقِلْ حَالَدَهُ عَلَى وَالْهُوا مِنْ مشح المسنة ووواه ابن ماجة عن بنط للايغد لهديكوليلة الجمعية ابن مديث را درسرج سندازما بربهمرة دوايت كرده وابن اجرارا بن مركرده وليكرل بنام وكركورو وشعبه بالمامية مِها نَ كِمرِ وَمِطلق الوبيت كروكرميوا مُدون أرمور الموريث بذكرليليا محتجميط ست كذا في سنّط البيني وعن مبدا متدبئ عود فالصح المعرفية ومسول لقاعبدا متدبي سودكفت كَتْمَا لمنيوا غمكر دابس كثرت كه حيه معايشيده معنيه برخداراصلى تعطيه وسلم مقراءني الركعتين بعدالمغرب وفي الركعتين فيال كعتين بالمعتبين بعدالمغرب وفي الركعتين في الركعتين بعدائم من المعتبين بعدائم معتبي المعتبين بالمعتبين بال نا خبرند بعلطاً يتعا الكافوون وقاه كالداحك دواه التحتيك دروا ه ابن جعن بيهررة الآانه م نذكر يعدالغرب ليكن بن جدازا بومريره وكركر ده است ركعتين معدالغرب ا كرموا بنظرور صييت ابق ردايت كرده وعن سليمان بن تسيا وعن في هررية فال مي ن ب يدارك وّبين وارْفقاي يعِد مدنياست أرا بي هرريه روايت كرد كه كفت الوهرمره ما تسليت وواء احل مشبه صلوة بوسول لله صلى لله علبه ومسلمين فلان كذاره مير يحيكي كه سنده ترابته مناره ي نها والحضرت ارفلان كونيد كدور الي منيوم عاسب مروان وحبالملكث وبعض كفته أمكه أعرب عبد لعرريوه وانبقو اخطاست زيرا كدولاء تءمن حبذ لغرزيعبدا زوزت بيهربر وست جكيه وسالغ مثل انبية الامن وزنيان عمر هبيب يت خيا كمرهره بالركوع ما بدوا مجيحيت زياكم من العرب عبدالغرزيا دريا فتذست ومعفر كونيدكدمرا وأرفان على رنعنى ستدمني امتده عبدومعني كويندكيمو وستمين بغينكما ومؤم خومو ورزون كتضرت صلى متدعلة سلمو ومحلقا اسلوا جعلبت خلعه كعنت مليان بن سيا ركزار وم من بايس تركزار وم ورزوا وبرريره وراا شبصلوة مرسول متاصلي تعظيم وتسكم كمته بوذفكا فطيل لوكعبتين لاوليين من الطهرس مروكه درا ميكرو ووركعت خسيتن الرخهرو يخيفف الاخيين وسك سكيرد دوركعت ميين را أرخون كدميخ اندوراخيين المرحرى خرفائحه إميخوا بايبور مصير مصير مصود مقوما فرارت طواست ونحيف العصروسك بكرد قراء تعصره ويقرادني المعرب والمدور عرب بررتها فاكحدة فحالفت موسعهمضام منجا لددركا جشامهو رتهاى ميانده فيعضا ورورازى وكوابي وبغراء فيالصيح طوال كعضاؤ يحوائد ورنها يصبحب وتهاى درارا ينعصو ورنا يطرطوا المعصنا كمفته للجيل غشك مطويك وعضرند يخفيف وكركروا رقته رواوسا يابيج كنفت وعمو الإمغرواكان ورخ وإءت ارطوا المفصل ست خيا ككروب ودجصوارا وساطفيا كاروشا بداكه مرا ومبضل يمذل مهورانيورة مجولت أخوقوا فاست وعفوا زان حتدكونيد كدرويضو العبيسكيتها إست وتعف كغدا زارج ترقت منبوخ دروى وسورد روى مثهتم است طوالحا وساط وقصا يطوال ا وتئ موره بروج وا وساطانبروج آ وبستى عايي وتخصارا ندو ويضوا و كالمن تتعلق إين بكذشت فتذكروه اه النسائي دروا ه ابن جيز لينجيف للعصروع رعبا وة البص مت كاكه اخلفالينجا صلى تتدهيبه وسلم في صلوة الغي فقراء كعنت عباره بوديم البن تمخضرت ورغار بالمدا ديس قراء ت كرد تخضرت فتقلت علينه الغياة ابس كاني كرد بروى قراء ت ود شؤار شده لما فرخ قالعكم تعرُون طِفْ الأكميس مريك عنكه فايع شند آخصرت ارنا رفزمو دكه شاييشاكه نجوا نبديها م خود نغرمود نغيرا نبديس الشارت بآكيا وستعتضا بخاموش وون وكوش كالمهتر فاست م عرادت اله جاعده بسركه شديمين شمره خيرن ومعبب تعاوم مرقرا دن بغا برك منيا يدكه وطوات ما يبين بشكه موحب تتوييق وفت والنعائب طرشريب مثده اشدوه تعادم و *لكيرق الكا* صلى متدعيه يطربعكم بقرأ وتتباغي بيتعني ست زيراكه ابن روحراست واستهير بعلكم حراخره يدوكفته الدكدوا لدكيسوسه تفاق ترامخصرت سلى تدعيه يسلم شدا يقصى كماشي باشدم ایشا زاار مدم منسال وستم تحضرت دکاملی بی ترمینی و تفیق تصرف کند در که آب کول یه کنیشت کدروزی محضرت در نامیر خوشنده و کار یک کرو د است کرو د است کرو د است کرو د کونوس اين كي سنت كفري بين مي بيتندكه وصنوراخ شكينندوه والمينيا بزندع ت منسرت فرمو د كرشا بيتناميخوانيدتا لوأنع كمنتكز يخوابيما يسول متدفا كيلانقعَلُوا كعن كمنيدا يكارمخوابيد غفناه م الآبغاتخدا لتكأب كمزهاتخدا لتكاميك كدارز هوانده بشيدنه مله الماضلوة لمن لم بغيراء بها زيرا كدمشيت ثما رمركسي را كدنخوا زده سخة التخذا لتكأميل ورمين ومرسيت ومرسنيت قرارت فاتحدست وجوابنها مقامعلة مهندروا وابودا ودوالترمذي والنسائي مغياه ومربشائي رامغي بن صديت ست لفظيم لعناست وتي رواية لابي داؤ دودرروايتي مراجي واؤدراا برهيارت نيزامرة له فالكفت التمضرت واغا أفولُ ومن يكويمورد لهزو وقية كيثيل شرقرارت رمن لمالى نيا دعن العوان حير شدمرا كدراع وكشاكش كيندرا قرآن ونمي آيدوآسا يُنكير دورس قرارت من كالسبكظ خواندن ثابست قرآن دابس و فلأنقوة اجشي من المعوّآن ا خراجعت الميلها ما لعوّان مين خوا بنصيريه أرقراً ت تحييم يم يمينهم على من المعرفة المعام المعربية الميلم المعربية الميلمة الميلمة المعربية المعربية الميلمة الميلمة المعربية الميلمة الميلم العييه سلما خاحصة مفهوم سكرد دكداكروزما يسرى مخوا نندرواب تاقعنيل ين ديشرح اما ويث آينده سايدوعن بيصريي فاكن دَسُول للدروا نيست أرابي سرره كه يغير غراستي هيص احتيض من صلوة حبعضها بالعرامة بكشت أرنسارى كرجركرو وروى تعراء تنفال المقراء سي احتشكم نفابس رسيداً يؤانيمرا بمريكي رشما كنون فعال جل غميس كفنا مررئ رئى خدامذم ايسو لامتدة ل في العقال فافع العقال فرمودمن يحيتم ورو ل خود كرچ سنده است مراكه كشاكش كرده مينوم ايشا كشر كان أو أو من نبتورا ي وكسر آن مبرووروا است وقوله ى نيازغ لا لق ورمدين ما بن و يعنى قال ست قا لغ نتها اكتا سعن القوا وتوصع وكسوك قله كفت بوبر روب فراً مذيروم ارخوا ندن قرآ ، ينهر مراصية ميده سلونها جعرف به ما لعواءة مِن كم تصلون ورخ ركم حرسك رآ محضرت وران أرناء واحين عنوا فالمنصن ومدوال للهصل مذعرية سلم بنا سيكن ندرا ريخفرت من المراع والمعنون من المنطب دسلحكعوالمت يرمني أرخوا ندايت وكرودوا والكث واحدوا بودا و دوا لترمذي والعنسا في وروئ بن وجد مخوه وعن بع موالعبياضي ووافسيت ازابن جروب من بغيرسوحده وتحفيفت أشي

ومبنا وعجمينوب بربا منيته زع مربن زريق ما وعبدا متند بط برلا مصارئ لخزر ج لب ياصني شرك يتامني ومذكور يمبي بابنت بي ذكوا مرة القال معد المتدبط بريو مصاري كفت من يخد احتلاق المعلم المعلم وسلم البصلياجى ربهيؤ كيمصل أيميكوده بروروكا رخود مساحات من بالكفت ووكس كدد كيرى را تبطلغ كرد وفلين فليطا فيلجنبد بدور كينوكند ومبيرو تيصعلي فيزيرا كم مناحات ميكندونك حودرابدا ن فيرايز وكروتوآن بساروآ بزاورها بيت خصوطب وماط مذروران وضوع وشؤع والايجه عرفيط المعق مغران وآواز بلد كذبين أرشا برصني نقرآن صيور كاروجه وعفران الم تصفي نموقارى ولاكونسوحب ايدا وتثويش كخرو دواجاع است را كأبحروا ست اسوم اجرا كرجي قرارت الامراغيثو دروا واحدوهن يهرر فأفاقل ول متدكفت اجوم رم كفت مخصرا *صتی تعده فیسلم کا حیا*ل و مائیتم برکردا بیده نشرت ۱۱ و م کررای گرفتدا کرده شود بری و پس دی کرده تو دمرا ورامین پیمود غن*ت کرده برده می و ما این فکیروا* ننسواب هري كميركونيا وأكميركوئيه شاوجون فزارت كنداه مفاموش ويشاوكوش مني وقرارت اوراكه متابعت ورقرارت وحرابذن ومحالفت ونراع كرون ويحاشق وادست مراوراروا وابودا كودو النساني وابزا بتربدا كدندبب فاوجوب قوارت التحاسث براموم ويصلوه مسربه وجريدوما يراست قرارت اورخ تحذنيرو يذبب اءم الك واحدوشا فعني ورقوبي حرب قرادت درسرت اغتدود رجريهاع قراءت الام كامينت ونردمعنى إمما بمريخوا زفائحه راديكما نا الموسل بسكمان وداب انقراد معد لتكبير كمراست ونرومعنى بسمامي اکونشو دیجتر پکری دوری پخواند در حدیه داکرنیواند بهم تا ماست نا وی در اکه برگرا و ماست قرارت و مقارت در ست دو احب منیت بردی قرارت و مصوص در مروت نرد این ماجای من او پیک ا بوهنینقامنت کنخواندنه و جبربه وز و دسریدلیکن در دوایتی ایمحیستها بقرا دیشات فرزشین کروستا و شیخا بنالها مکفته کدکراست توبی ست ارجهٔ و دو و جدومی آست کرتو ل محیشاتی آن بإصبيحاست بدن دورًا تا كقديست وبأخذوه سن سنة عامًا تا رواحيا روكقداست كذه سيبكرد دماردرفواجهي ضحا يومفي نها مذكرا حبيباط وشاككروست وقراتك والكوينا انتي وكلاماه محصر ورموطا على ومحواسته جنيا تأ وربنيات والتداعزا نئرسكو نيدك فرادت ركنتا باست بس شربكت بشنداه مروء موم درا ناصبنبرفير في كداه م ما لكتع احمد ورمسر موجود نروه اندوه دا دبیان خدیت ست کدم بی ن له ۱ و مقراره ۱ لاه م قرارة له وانندسی محیاست دخرنجاری وسلم به اور اروایت کرده اندود ر بدایت کوه علیا جلع انسی تدوورشرخ را در واثنی مدبروه عبدا متدبن بي وناة اط مرمل لا بني لي متع يدير سلمفعال في لا تطبيع من خدم القرآن شيراً آمر دي عضرت سالت بي كفت بمن متوا تم كم **برج ارقراق وجري و والم** إبجرني من تبيرن دانچرزى دستيك كند دايغيما عراً ن شبغه القل كغت اتخفرت كوشيخال للدوكين للدوكا المدا لآا للدوا للاللوك ليونوا الآما للدخها ووجه متعربتكا ايرا واين مديث درا ب فرّا رت درنها را كسكرد وكدرا ، عدم تفاحت آن مرواست برا ئ منجرني ارقرا ك مقدارى كم ميجركر و دبدا لكاره اين بعيد بمبراريراك مستعداست كدم مترا پيري كم كلم شاكان لها مان تعلیم خدار اینچه میتی نبید بدیان ما کردهین مقدار کدانین کلمات ست آبتی مازه بردان آرفتان می موخت کفایت کیرد سکید نیسکیرد میکید نیسکیرد میکید نیسکیرد میکید نیسکیرد میکید با در در میکید میکارد و موقع می مارد و موقع می مارد و موقع می موجد و موجد لنجالين خفطيري مداروا زمران مبها بهوخت اورا أتخصرت اين كل ت وامجود ستبعا وبرطرف نبكرو دنيطا كمرنست كدمرا وتخفط جزيي زقرا ل ست كدانرا وردخ وسارو وبدالج فات خورامعه ودوا الم ولابدجرى ساياره انابيك ورخوان بو دومعض ومستندك كمخفط وصفار البيتا آنسا فتكبرود ميآ موخت دورا المحضرت ين كلمات راكه مركم يمجنيني است اذكبي كالهن ماومت كمندم ا ومدوخود سازدآن لوشب وروزكذا ذالوه واعتذعتم فآ لكغت آمزوا يبوال متدبذا قليصنمون بزجما ببهجرا ى خداست حدوثنا وكتسري واست فياخه ابي مي مبيت براي مربعني وعلخا وسُوا إي حِضرت حتى كمه بدعا دمن رَبَّ بديدا ن قال قُلْ كفت تخضرت كواين دعالالله إحِنى دعافي وابدني وارد فتي ايسكوا لاحوا بنزر دانضا ف فخرورها ن ست كه كمرد هلاف يوع في موا وعلب فرآس بالميحت مزردمحين فول وفعال بالشارت كردآن مرد مكذاب يتيجينن ببردو وست حذو وقبضها ونريست مرو ووست داميني شارت كردكه بادكر وكونتم وكالأوتهم المجذوبي ويخياكك ت افتدوًا برائ ودار بدوه بين وجاشارتكمند ببروو دست وقب كمننده بها ن برد باشدوط بسرا تكل مهدرسين ومؤيدا ين ست فول اوي كمفت فعا ل سوال مقدمين سپنه مِنداصتا ي تسعيده سلم أمنا هذك فعيلي ملاك يدن يعمن كينوا واين رويرة تحقيق ريكره مروودست حزورا أينكي وتواند كراشارت كننذه ومخضرت وشصل تدعيبة سلمرا بي تنبير فرغينا ّن والمالنجا مركرده شدّ بدان وحي ن مخصّرت ومنيدود اسنت اران مردكة غنط سيكندوا تشالمي آرد فرمووا ، بذا فقد كل يديه كم لخرروا ه ابوداُو دروايت كرداين هديث رآماً كوابود واوُكم با يُصند توله الابا قدد منه بهشده ست روابينسا ئي نروقو المنصرت للحول ولاحرة الاء بقدع فاغربيو ال مقدلني خره وررواية بنسا يُصنيف وعن بع بيامن ولينج **صالي قد** عي*نه المركا* نا ذا اقرا ورواسيت أرابن مهاس كه تخضرت بو دجه ب خوا نداين آب راسيج هم ربك الاعلى قال كيفت اجهان وي الاعلى تعبيل مثنا لا ماي مركيه بهاست رواه احدوا مو واؤدون الجاهو وأة قالغال سول متدهيا ومسلوم فالدمنك والمبين والونيون كفت بربرة كفت المفرت كيكر بوائد أشاسورة والمتين والزيوين وأأنهى لهرمه كالرمارة ومرسد بيخ لكم اليسل متدة بحكم للاكمين بنيست ضاتبعالي كم تريز كاكما رغيقل مرج بدكر كويد بلي آرى بست خدايتعالي حاكم تريز كاكما ن وا ما حلى للا من الما يكوي الكوابي و بسند كامن فيا ارندكان موس فرا دوكسيك بحوا نسوره لااقسم سوم الفنبة خنتها لي لي بالبيسة البيل في كت جنا ورحلي يحيالمو قي يمنيت آخذا ي كه بيدا كروا زيفغه مرووز ن را توا ابر رند كرفظ رور اطنيز عي بن بدكو داري مبت ة دربز أنده كروانيدن مرو وومن قراء وكسيكه من أيسوعه والرسلات فره فبغ پس بسداين يزر افعاي مديث بعده ويمنون بي كواع فن جدار قراما مان می آرنده میکودر پیخیس می متدعید دسلم خیتولس به میکه کمویدآمن**ا با لله ا** ما ن آورویهم خداردا ه آبود آو در دانیت کرداین حدبث را تا اینجا ابو د افرد دا لیزندی الی و درواحیشت مرزمذى الأفول وواما عي ذكت من لشا بديل ويجواب كيس مدوع كم الى كمين ست درسور ، والبين و وكرا التيم بوم التيبتره الرسلات عرفا عدروايت ترخرى منيت برا كاشال بين ا رُدقوارت آبات قراج بسيداست دنز دسا عندوز ماروغ يوارم است ووز ما نينرها برنميدار بدولهذا ورباب لقراءت في لصلة وآور وما ندوا لامحاب بين وما ب قاوت قرام آواب آج إِ آردند وَرُوه اورُوه الكيميول بغيرالت نما رُاست تا ويم منو د كه ارفرانست تويث يم كويرك كان مروكه وزنار بو د نظرنظ براطلاق مديث كويم كه وزما يفل خل بدع ا

وفرخ بالكدور ميث مذيفه آمده است كرج ن المخفرت ميكذار ونما زنب را فيرسيد أبت جمت كواكد ياسنا دولائب من يكود ميرسد أبت فدا ب كوائك وفياه از فدا محست ويمكن لن درانج جبركرد ارمارا مهوائفن وايت كرد دانتي وعن جا وفال منع وصول الله صلى الله عليه وتسله على صحاب فعقوا دَعليهم سودة الوحن كفت ع برسرون مراضحت مع خديي فواندبرا ينهوره الرصن هم لقرآن امن ولها الآ آخر إزاول موره أآخرش مسكتوا ببط مرش ندندامها بنعقال لقل قوائقا على لجن لبيلة الجن بريكنت بمضرة يختيق واندما بن موره را برغبها ن ديشي كراكم مه وندوجي شده بودند برمن دائي اين آورون وقرآن شيندن وكا والحسس مره وقد امينكديس دوندج بيكورين ورجواب وزودن واعابت مودن أرشاورد ا بنجا و نعنی ست که حوا ب ملام را روسلا م کویند و ربیعنی از کردا نیدن و مررو و نیربهنی رومی اید تفال ده رو او مردو و امعدا را نیاب کردمن به دمنیا رسی کلیه آمیت علی قد لله مودم من بركه وكدى آ مدم برقول وى تعالى كرفيا ف ا لاء وَمبكا مكل ما ن بس كدا معنى إينهاى برورد كارخوة كذيب وانكا يركيب ينبط ببجن ونسل ست الواسيخف دين ورجوا لينكام لأشيهن فغمك رجا كمذب بهبيج غيري أيغنهاى واى روردى روائغ بيريح يفاك لحريس مرزست حدوداءا لمرصل ى وهال المديث عزيب العنسل لتألت عن سعاذ بن عبد للألحبني تفهم وقع وابعى مذافيقة است وكركوتها ورا بن معد ورطبقة الثدارا بامدنيه وسنته فالحيثة والمان ومل وجنيته حبرو انهم ورول متذكف ببيتي مروى ربسية مبنير فروا واوا له ي نين غير ضاراصلي نده يه نيال من العبي خواندر ناصبها ذا ولولت في لوكعتين كليتهدا در بردو كعت ها در ياسي مقراء ذلك هرا ب دين يم كرآي وزموش كرده بغراموش خوانديا غوا ندار ا دیده و در سترشیخ این هجورشرج خود کفته کرملا مرکست که عمداخوا ندر ای بان جواز وا علا ما تکرم ساست بکرر پیورهٔ و احد در مرد و رکعت ماصل میکرد دانهتی فیتوان کفت کرشایتها م مَّتْ مَا يُحْرِيراً نَكِرِهِ والسَّا اللَّهِ وَمِنْ عَيْلُ مَيْقُالَ ذَوَقِ خِيرًا يَوَهُ وَمَنْ عَيْلَ مَنْقُالَ ذَرِيِّهُ شَرّابِيَة مرماضان الدَمِ من نواع ومويية ورعابت أكيدو ربي خيا كافرمو والمحضرت من المارية من المارية ومن المعالم المعالم المارية ومن المعالم المارية ومن المعالم المعالم المارية ومن المعالم المعا هيدة يعمدرشا نصروى كشيندائزا وكفت بسل سندر بهين دوكله فيقد لرطاكع ياتا معلمظة درين دوكلينيدرج است واقتداعه روا والبودا ودوع بجروة مرا دعروة بن ريراست بناسها مغبت بي كمبرا لعنى تعير خوشى سدى ازكم يوبيين وثعة ت بيثان ويمي نفعه ي سبعُ مدنيه فقيرة المُركِر شرا لعديث مثبت ثعة الهر وجه نما لد الرولد شدا شين وشرين وا تدسته اربع ومنعين ة ل آقا والكولية المتعارضة يضئ تشعنص ليصيخ فتراء ويطاهبوونة المبقع في كوكعتين كليتهداعوه بن الرئيركونت كرا بجريضدين ضئ تشعندكم اردر أعصبع رايس خوائد دروي سوره بعره ادرمرو وركعت نعا مرورينجاتين امزى خياكة كتحضرت صلى تندعبه وسلموره اعراف خواندونا أرمغر سيمين طريق رواه الك وعن لفواحضد نعج والك ر تفریق کردسوره را بارهٔ در رکعت اولی داند و بارهٔ در رکعت امل كركسنون فاسندو زويعضضهم فاولى بام يعتني مرامنو من بني نيف ينتائي سيت أرابية بيئ شواست والها اخن ت سودة بوسف الامن قراءة عنما ن برعفان ما حالي البيج نخت فوافعها وکوفتهمن سورهٔ پوسف اکوارخوا مدن عنان رضی متدعدا آن سوره را در کا نصبیمن کثرت ای ن بعدد با ارب بری کوارکردن عنان کا نصوره را از بنجامعلوم حیثو دکیموالمسبت کم تحرار كين سوره واكي مدار درواه و لكن وعن عمر مبن رسقيهما مبيت عليت اخطا الع ين آور دمبين رهمر بالمطا مع منسلا مدرا و تاميم المبينا بدرا و تاميم المبينا والمراجم المحطاب رضل متدونه ليبيج كفت لا مرن ربعيد كمدارديما يسعمر بالخطائ وسيرا فغراءه بهابس خوا ندور دركعت وى ودربعبن نسخ ونهامني وزما يمبيسورة يوسف وسورة بجرسورة يوسف وسوره يجربوا جنية قراءت آستد بدزكت قبل له ا هن لغل كان بغَوم حين بليا لهج كغيثر مرران عا و مرآنية غيّن مرد عمر يخياست مرائه المغربي مراه عن مرايية عبي ويغربي مراكبي المعربية الم اقل قت اكنواين إربة ارت درازميودة الأجل كفت ما مرَّري بريخ است بنامي كدهلوع ميكرد فجز والمغنج بجره وجبم مرف بعندين سنن مغني آري مجونع رواه الك وعن عرو بنشيب من اسيمن ميم أول المرابع غساسورة مبغرة ولاكبيره الافتيمسن يبول تدكفت منيت أيمف إليج صورتى ندوز دوند فرزك كمراكيت فيتبي غيرميز دامل تدييلية سلم برم معا الناص في مسلوة المكفة ا امت م کور به آن موره مرد مرا درنما فرض وا ه الک دعن عبدا تدبی عند ترا درزا ده عبدا تندبن عود آمدی الاصل کن شدکو فدر دریافت را ن کورد معتبلی ورا و میجامد ه الرمه وتي معي ست ذرك وبعين قال قداء دَسُول لله صلى لله عليه وسَلمه في المصلوة المغرب جم الدخ الكان كالمتنافي المسلام المتنام المنافي المتنام المتنام المتنافي المتنام ران في عربي رسال پراكرميدا متدبن مبترة بعي سن ما كم الوكوج ركوع ورلعنت بعنيات مم دا د ن ركع ليني نيشت خم شديم تدبيري وركوع نما زيم از اينجاست وركوع بعني ملوة نيزاره ومكع آ اعصع العنسل لاقباعن من قال ل عسول تقدم لي تدعيه وسلم هتموالركوع والسحورات ورست وبرا مركندركوه را وسجو دراخيا كك ورسنت آمد هاست و درباب منعة الصلة ه كنه فحاقه وبى الاداكه فين تعبك برم بداسوكند يبينيكمن مرآنيدى بنه أرازب ودميني بوشيده مينت برمن مؤسكينيد شامترج بن درآخ مسل ألث أع بصغة العسلوة ورحديث بيهريره كدشت منتق هيدوهن لبراوة الكان كروح النري لي مترويوسلم وسجوده ومبر لي موري و ارفيهن الركوع اخلاالقيما موالعنو د فريبا من المراء والمتين والموالي والمراج والمراج والمراج المراج المراج المراج المراج المراجع الم لثعره سنت بردركوع أخصرت ويجودوى ونسشتن يمين دويجده واميتا ون وي ن رمبيواشت سراندكوع جرفاع كربرا ى قرارت بيكر دوغيربقو دكربرا ئ تشهد ي شت نروكيت بربرا برميني عامدوها قوار ت سيكرو بشيكت درا يبيو دومتو دكدرو كالتيا ن بخوا زييزورا رميشدا ، با قي اركان ازكوع وقريد يجو وكليسهر پرا برونر د مكيز بسكيدكور متعدا يعبود پيشغن عبيدوايعنون ويشه مغنوم مسكريعا لرقيا مروقة ونيزا ركوع وسجه دو قده وطبسه برا برمبود، وطيش كسنت كديون منيا م دراً يسكرد آن اركان را نيروران يكردا زانچيسه و داست دران ولايق ست مجال ك وجن درقيا تخصف ميوما ودان اركان فنترتمنيف سيكردونا مداركان نافينيشاسب دخشا بدواقع مشدنه اكدركوع وسجرو باقيا مومقود برا بعبو وخماد نما يحنوف والمص شده است كدركوع وسجود برميقا رقباعم مشاره والزنيمين فوج أويل كرده اندقتم أبن كلام دراو الصنالات درمديث هوف بن الكنبيا ينانشاه تبدأت ليومن سنق كالدانسي كالمنبي كالقطيط الألواق أضرت جونا ميكفت معيع المقعلي فخل عن على فعل قداوهم نتي برزه والمكون واونبني باب دوبساري ليناءة الكرسكينيم كتفيق ترك كروان ركعت راونها مارسركرفت ومبعن تسيرنسا ين نبزكرده الدوم دى اينيست استنفى ست ئايىيد بروكينيد كالبيد بين من نعق ل قل اوعم بس رسحد يُنير دوم الشاست سان دوسجده الكريك تنتي ويم كردروا وسلم وعن عائشته في الترفيها

ځوي. د کړي

أة استكا كالمنصلي متدعيرة سلم كثرا دبعنول في ركوعه وسحوده و و و تخصف كربسيا يسكفنت ورزكوم خو دوسجه دخو دسماكك للتمر ساويح كمك الله المختفرل تباه ول لقرآ دبين يمكرته المفرت المرتبيعي وتلغفا واليان مرا وأ ر. قران که مهود مصیحد رکت دشخصره امرکرده است که تبییکو بحدیر ورد کا رخود در آمریش خوا ه اروی و در رکوع و تیجویکینت زیرا کها فضل حوال ضبع و خشخ و اندوا زاما ویث و کمرمعلوم شیود که در هیررکوع و تیجوی يزكينت ادَرده اندك اغنب وُكَايِّحضرت ورَاخ عربعداْ رْزُوْل ورُه ا واما ربصارتهم بن يونينق عبيدوعها الابنج ملي مذه يوسلي لابقيل فيول في ركوه ومجرده وجماره كششروا بيست كرم والمضرطية رركوع خدد برخود مسئوج قل ومن وتب الملامكة والوثيغ سوح ومذوس مردوم يغرنها لغدائد ورسزيه وحهارت بغيم وفع ومنما كنرست ومرا دروح حبربيل ست كدامه اروح الامين كويندوم على كويندام برارواح ما يرا دمنسل واج انسا بيسنت وبعفركه بنيدروخ منتى ديجراست جرها كما في روامها و عن المينية التي منيت النقواد القرآن داكها اوس فبداكفت بينام كا خت آمخفرت کا داشید پیوسیندین کرده دشده م ازخوارن قرآن در کوع وسجه دیسی چی جزاسم بنجه کرد و مبردیشی از میا ت نماردا موح بارا خواع فکرومحضوم کمردایند قبام را کدار ای کیت واصلم شن وا دخل رمذیت نقرآن کدا علا واقدم واعظم وافضال کا راست وبعدایشیس مختسیع می خالی تعذیر کا بشرار د کدخلاف آ رکشنده اکرکشنده و ایم و ما کوره واین مرتعبیت که مقل مرامکت آن را ه سنت وبعضار مروم کمتی وهتی در آن نیز را نگیرندو کوید که رکوع وسحو د سایت حضوع و مذلاع خواریست بسنی کرد و کدکتا ب کریم که عالی دختیم لشا فاست وریت که بیشخوا مذه و موسی کا حطابي نعل كرده كدكعت كويكروه داشت كيمهم كروه متودميا ن كلام حلق وكل م خالق ويجه وبرابري داوه متودميا ن ببردو و ابن ببرد و كمنته اليار خيري بين بين منافسة كالمتروم بين المروم بين المتمان ست مبت باناره كردن وارتو زا كنين عب ازكارت برحه ما يدكهن كبن وآبينكو يدكوا تنكو اختاع ويرود والمارة سدكرد والمعيون يدكون ككرود وي ن كروانها ندن قرآن در كويو وسخيد فحرمو دامني وطيغة عبا دنست وران وفرمو وفاءا لركوع انعطر إدنيالرب الاركوع بيغطي كمسنيد ومبزركي لادكم نيدور وروكارتعا بي اومث بكر بينطر يتعلم بساسبط لحرّب وَ مُلائست والزايني ست فواسي وربي لعظيموا والسيحة واحتمدوا في الدها روا وسجده مب كوشش كمينيدور وعافعتن البيتي بكم مي منز والست وعا ديبجد وكدفية لركر ومثو وقطوط رمته صواقرب بوجب تول ی سی نده نی مرتب عجبب دعوة الداع ا وا و ما ن رواهسلم مدانکه و عابرد و نوع است دع ی نا ویخی و کمترو تقدیس کرنجواند بنده بروردی رتعالی را و تقدس محبد و نساو سًا يثركه ندريه مرت وجلال وراود عاى طلب سؤال كم مجواندا ورا تطلب البح ومتعاصد اروركاه رحمت ونوا اح كفته اندكه مدح ونها ورحضرت كريم و با ب درجقيقت علب وسؤا ال ست عا ا روده د بمتيرآن ويسح د متعاول بردونوع است وازايخا طا برشدك خيف كرا قسضا ريزد كركت ندوا رمضريح وعاصع نه يذنبرازا مثا ل مروعاها زع باشدو لسكيم كي بيدنيده وا بيرك وديج المسطعى ن د د نخطیم و کرحی ، محکم من علی و مسکنی اعطی سانگید فرمر و کسیکه از وارد اورا فکرمن از درخواست مود ن ازمن مسیم آوراز ما د و ترازا بنجه مدیم مواکن ندی و فهنل وعظم رابخ يغربش كندة المركزو ويحتبقت جمع يقسبين كست كدوره ا فابصيري وعاينر تمشاكره وو در واكعا قت ربتيبي بسكنين كيعبن يحققين بخفيه كفيه اندوهن وهريق فأكع ال تسؤل للة صلى تديِّعك يُعرَض لدا ذا قال لاما م حِ ن كويه ، مسمع الله لمن عمل ونقولو اس كوئية أكله كذي خاف الكشائحك فاعتقره فا فق فذله تول لملاتكة عفوله ما تعل ممن فرمن عرب كرم يوتو ا فتد ق ل دمية ل الريده شود مراور وخير كيمېش دفته ست ازكنه با ن مى دوبول كرده شود و ما ى اود دي نيال ان د بالغراءت في نصلوه كلام علق بي تعام كيشته ست منفق عبروم جهية بن بي وي ويرد محاب يست من شدم ببيد وجبراه به واخرم تاس بيعي بكو قد شدست اوسيع ونو بن قال كان وسؤل نقدصلي نعدعليد وصلع إخرا وفع خلوي عن الموجع قال نوج چ ن رمثیة بشت و درا ار *کوچ سکیف*ت متمع الله لمن جمن اکلتے می الکتالی ملاما اسمت اوملاً الماوض *ربی آمیانیا ویری زمین و داشکت من شی مبد و بری آبی مبزیسی ویسیت* ميريرا بعدارتينا زمكها تسمعده مهاين مديث ولالت واروجيج اه مهيان سميع ومحتير خيا كمهذج ستنفي لسنت وقدمواليكا محبيده والمتعلق في كالمتعرض في الكالم والمتعرب المعارض المتعرب والمتعرب المتعرب المتعرب والمتعرب المتعرب المتعرب والمتعرب المتعرب والمتعرب عليهه وَسَلْدًا ذا وفع واسدمين أوكوع فال يو بمخضرت ع ن رميدات سرخ ور ١١ زركون كتيت اكتمد وَمنا لكنا لحيلة كأنا لسبت ومُنظَّ الادض وَمَلا منا ششت من في معيدات في الشنا والمحبن ي سروارتسايش وبزركي احتصا فال لعبك وكلنالك عبل سروارترين وراست تربي حيزي كديمو يدمبنده وه آل كخد بشري وبينده اجيزي ينطلا طرست كه الله ولأمع كما الم يت يحكيون وارنده جرمراكه تودسي والامتعلى امنعت دمنيت بمكبرق بنده جيريرا كمرتؤه زدارى وربعض روايا ت والديوالما تصنيت بيرانده منيت اب روتعهاكروه ولانبض واالجدشك ليدوسودنسك زمداو يرسجت والملء وولت دالله فتروعدا ب توتحت وجدنع جيهر ودمجت وتواكم يحاوي الميري ويرجي يديد يرتيزمرا وواسط بسئ نسب هائمه مارد مرد توعل مي يدوف قو دور وايتي كمبرونم نيرا مربعني كوشش درموم وياوم الموركزي أرضاب تورد اي مع وعن رعا فد كمبرواين داخ قالحت رفا في الجانب بدرئ ست ديدرا وازنعبائ نصاؤسته ت سنةاحدى واربعيل كنامضاج دا دالبن وويمها كدنما يمكيذا رويم سي ميرسل تشرطيا بتدعيد وسلقها نصراكركتي قل بريبري وكهرودشت شخضرت مخط اندكوع كمت متمع الله لدجن متال ملم راء وبس كعت مردى كررس تخضرت بودوبنا والنائخ كالميني أخليته أميا وكاديدا ي يوردي روم اوم براست مديمه ي بساطيك ارث يشرك دريا فروني كرده شده درا ن حدكمثرت اخلام وحضور فليا المصرف فالص للمتكل أنغابس بركاء كركشت تمخصرت أرنيا روفازع شدكفت كوكوسده ايريج ناكنون فاليافا كفت المارد بوده كونيده ابيبخ يآقال يتبغنق وثمثين ملكاكفت تخضرت ديرم سى وجذ وشترا ميتد ودنعاا يعدوكيتها اقبل شيافت ذيري كالخاوشا بيسكرون كماكدام كاخ ديدم سيخشت بمتيفين وامت وخوال يتكن دوا ه ابخاري لعصلالكنا في عن في صعود ا المعضاوى ، م وعبنة برجروب الكليست م فرشيع يمط نيرد واحدا دري كفتيا فروجه وروا نبرك مبنيت اصريجيت حضوراوفروة مبدراساكن شكوغه راووفا تناجبت ورخلافت عمى بنا في السبضي تسيفه وبعيم كفته الدورسة احدى وشفتين واربعين قالقال والمعتد المدعيه دسم لانخرى طوة الرمل حى يقيظهم في الركوع البحود كمنا بيت منيكند وعول في اخترام أوراً الكريرات وبرا بركرد الدشيت حدورا وركوع وسجو داير بمجمول سنت برخا ببرفر وشاعني بوسه دعبه غرط است رووى ونروا بيئيندكم زوى منت المجمول ست برتشد بدومبالغ دوا وداؤدوا لترفذى والدنسائي وابن انجدوا لدارى وقال لترفري بذاحك ميث جن صحيحا

و مانتها

غمتسن طرفالغ رلت كفت عنبديركا وكمفرودا رايناتيه فاسواسم كمنابعليم فال تدميل تدعييس كمفت بعيرجدا صابي تدعيديس كمجتلوها في وكوعك كردانيدان كاردادا والي تبعيرا وسكوع المفاق كرنت بس بركاه كدفوه آيسي سمربك الاعلى فالعبلو بافي سجود كمكفت كروانيداين ما وسجورة وه مرا وجريب كيمطلوست باين مرمبي سجان بن العليم صبان ربي لاهي مواه ابو وأو دوابن فتر والمالم وعناه وكأفي بناهب المتعن بصعودم وبناهب التبن كالبرب سود بذلي الهفته تمقدكوني ميروا ودرا وأعجدا للدبن جبدا للدبن جبدا للدبن جبدا للدبن جبدا للدبن جبدا للدبن المتعالى المتعالى المتعالى والمرامي المتعالى والمتعالى والمت وشنيداره كصعودى وشعرقعا وه وابوضيغه وكابئ وراعون بن تسبينيكيونياسنب مجدوغ لرشيا بايت وي أيمنا بدمال ست وترندى كفته كروايت را اذابن مع ووا بنتاب ملهت فالحآل بول تدصل متده بشته اداركع احدكم فعال في كو عُدِي ركوع كند كي رشاب كو يديدركوع خودسي ن بي اصلير فمث مرا تسبيه بفتدتم كوع يستمقبي تا مهتدركوع وي مروح بسنت وولك في ا واين سده بكفتن فرتم باليتبيع كوع است وكفتها ندكه مراوا وهائ كالسيت وا لااصل تا مكي كفتن است وسد ، كفتن دا خاكال ست وليكين ونائ كالواعل على بنج الرابيغت وفهيت كال المنستا ومنيغق وكمغشا ندومبغ كاكرزسا ندمبهو دمبغل قريب معتدارقيا م خيا كأنحضرت صابي متدعليه دسلم ورمعين احيان كرده ودا وطهارعا بينسما لنعتده إن لارخ است ويجينه لطبط عروسجود والوكاة . فعال في سحوه و وحون محبره كسندكي ايشان مي كويدور محود حود سي الاعلى نشدات فقدتم شجود ه و دك الرماد كالبرم الاعلى نات على المتعام ال **ترمنري نسنا داين مديث منصامنسيت لان عوما لديلق بصسعود ديراك عون يصد متدى ما شكرر إست برسع وراه بين ليتروم يجانون ويست كذوكروم نسنزل سنديل غيرث عظمي الم** وخهديث تنطع دينوديمه ومشدوعن مذيقة كرام محال ست صاحب رمول لتدمي تدعوي سلم دعنده ع المنافعين من ايّده قليمة كالمبنى روا تيست ارمذيف كدوي كالمنافد والمع غطاي تعظيم وكانعةِل فى دكوعه دبودة غيرت كيفت درركوء خودسى زي لعينم ونهج د ودكيفت دليجود خود نشيطان َ في الاعلى مئا ان على فيه وتتحا لاوقعن بحسال ونها مراتحفرت يرتيج رمت كرانكري سيا دوسوا اسكر دوطلب درصت رادماان على مقعال بالافقف ومتو فدونرسداري سي سابكرا كي وقف ميكرونها محيب ارغدا بارماه الترفري والوداع والدارى وروئ لنسائيها بناجته الي والاعلى وروايت كيسائي وابن جراقر أوي سجان دبي لاعلى والقيملي بذرحته أخرذ كركم ودوقال لترمينى صفاحه ويتعين ميجه وديعين روا و ت نيديث وصلة الميل مدامت كذا ذكرالتوريتي العضال كما لت عن و ن بن اكن عن و كن الأخرى ست منوب مجمع ، م مردى اول بيام بدو جنب بست وبود ، وي ما ينطل حور نتي ما مردي بثيثا حراومرد وروى منتبكث كمسعين روايت كردارا انحصرت وارعدا تتدي لما مُروابت كرده الداروي فيحارجا روا دمبرره ومنعدا من عدي كرب وبسياري أيأنعس فجالح يمثقكم أيساده مونما يرشب كردم مع وكسنول فلعابيعيرونراصلي تساع بعضكعثرا ذيرا يعتبت صلبت ست وآن درنما ركسوف بود المماوكع مكث قل وسودة البغادهي بركا مكركم كرد بخفرت وشكك كرووردكوع مقدارا بجرمورة بقروخوا مذه شودار نيكرث طا برسكرد دكدركوع مقدارتيا مه وكه وروي ورد نقره والمره بأو وجها كمه درمن ركسوف كمست جلاف ويمكا برا مهتو ئيدكوع بقبا كممن خيا ككه مضالع لصرمديث كدشت ويعول في ركوعهجا في كالحبروت والملكوت والكبيز وإخطمة والانسسا في وعن بجبريغ عروضي امرا ومعبد بجسراست كأخ ة بعيسن واحدا *لشرمف وى ديموضع و كم نفشته شده او اجتاج ظاله شهوت فالسمع* تناسب بيا للت بعبو*ل كمنت شيدم اسرا كسكيف* ساخت كين وواء آحد بعب وَسُولُكُهُ كمدارد منارين مبايعه ندسير مداصلي تدهير سلم شبعلوه وسول تدصلي تدعد يهمن هالا لفني كدشا بتربود ما روي التخصرت البينو الهن عرب عبد لغريفا فاكفت المسلم القض بالك فخرزا زكوع مشترتني ت وببحده عشركتها نتاب لداره كرديم كرواتبخوان ولهنيج وجوداً مرا و پشيجيني درا يهجدا رزران كدرى ركوع وجودسكروا ويتنبي كليتروي مجروتيج سبحت اشدا كمترانيا وه ويحبين بودما أشخصرت مسلى متدعليه وسلمروا والبوداؤ دوالنسائي وعن غير قالعن صدنيقه الايم سكوعه ولاسجود وروا ميست ارتيعيت بسكركمة مني سهوراكم بيشيكه فديقها زكبام محاسب وا مداصا حب مرب ول متبصلي متديد وسلم كوبه وعلمها فعقان فرووى و دويدمر ديرا كرتما لينكروركوع حودر ادتيج وخود راظا برور كرك طامنيت ست واكرشا اعتدال اربيتر شدطها فتعنى فلوة دعاه فقال لدكن دنيغة ماصليت بس سركاه كدا واكرد ونارع شدآ تدز أرنما بيخواندن حديفه آن مردرا نردخو دكفت اورا حديفه كاركذا رؤه تو يغى مريمينت اين نداركه توكودة قاك كالمن تسبيده الماركا تصبره مديعة داكا قن مرداين كارنزكيفت كدوّلومن مستعلى يخ الغطرة التي خطيرة المتعلم المتحتال المتعلم المت توقدنه کرده ازایه چینونها دسیری برفیرمنت و دین سالام که بیدا کرده است مدامیتا ایجدر ابرا ن دین و دبن کا ل با لغدوت در تا ما مرکوع و میودد و اه الخاری وعن ای قماره فاق ل مَسُول للدكفت! قصة و كفت من مروده ملى تديميده تسلما صوه المناس سرقة الذي ميسرق من طور بدترين مردم اندوى وروي كرد كييست كدميد روارنما رحودة الواكفت عابة بيول بتدؤكيف نتيوق مصلور وكخو زمريدز وازنما رخوه ورزديدن ارتماره معنى واردقال التم ركوعها ولاسجود باكفت درديدن أرنما رمنيني واردكدتما فاكمندر كوع نما نداج بحدد بارد اخيا كمشخص يدرده اكسى داروا ماحدوه والمنعل ببنم نون وسكون مين بن مرة بنتم يم وتشديد را كاختو تلوي بشرا بسن وسن ورا ورد كرمما به ور و الدوا ق بهم وق منت كم البي ست واما ديث اوم سلست ويول تدميلي مدّعيد سلم الائرون في الشارك لزاند السارق بنت المصرت ويرسيدارهما وجيمكو يندوجه را كالمير سيدم خمذ شنده ذرا كمسنده ورز كمسنده كمعتوب محصيت آن چيمتات و درچيتر بينه و ذلان قبل ن نول فيما لحدود و آن پرسيدن صرت دا کارت ان وسارق امش ادان م كه فرود أبدورين كاربآآيات مدود ظاهراه بيدمي بن بعيل ويمانها بن وجيسوا الست بعولي قرون بآا كديعدا ربره لصرو دشك ميست كداجه واشنع ورسوا اندوا معرة الأكفت يصاح المتدورسولها علمغذا ورسول فعدا وافاترا فدبدا ن قالكفت تخصرت بمن فؤحش أين كمبارًا غدوجش أرددند بآنجز يخدمت بمشدفنج وى وارحد كدروبدى او وفنيع يطعو وفجة ودينا كناه ن كونى من المستوا لمتوقد لذى تشيخ قصن صلى: «ترين دروى دردى كسيست كرميدنه دارنا رغ د قالوا دكيف تسيون من صلوة كفت ميكون ميردوار نا حزديا رمول تعدمال الميم ركومها و لا محرود اخرم و المخضرت تمام منكن ركوع الزارواه الك وروى الدارم يخوه ما بالسيجود ويضله اب ورميا يكيف سجده كرون فيضيلت آن ومحوده

مرزد ميناه ن دورته كرد ن در فرود آورد ن دورشرع روى برزمين نها دن برومجينسوس العفسال لاقبل شايع برص منتونها فالغ السمال مقدروا يتست المابح البح كفت كفت مجيره اصلي فليس وسلم مرت الابجدعا بسقه عظم مركزه شده مهن كدمير كخم بييغيت سولوان على محبزة البدين والركستين طرا ف الغدمين ربينيا في مودوست دودرا نوم كوانهاى بردوه يي كواميهما وسيجده مرزمين المينا وورتيتي بحاجه وجدواقع شهده ووريت وكرحهة انف آمره وازانجاست كداكم نمدران دفئه اندكوبني دميشا فيهردوه بدنها ووبئ نصبره دروا بناشده ورخيفنيسم يحقظ كنندره اءما بخنيفه وصاحبيه ورواتي لمكلابت واكانف ننهاكت ندزوصا جيعا نرضيت ووسدواتي اراه منيزما برمو ووردق أوكجرها مراكلابت وخفيفة شاعنه فيغنيا واللبث كوبدا كرزا نوبا برزمين نهتدها يزمؤ وكذا في شرح ابن لهاموا الافضع مترمين اكر مردوما ي مردار ومهارها مست اوا كرهباري ا مرية او لانكفت لنياب ولاالشعوامركره شدايم كركزاريم وفرابم نايم ما راونه موبيارا درزمارا اكرد الآردن مامينيا نكدونه كالمهجر درمتن مهاراكردا رندا خاك اكوده منووكا بي بغض مين وركردارنده وامن رزند وبعض كرستن وعذبه وروشا فيطانيدن واخواكن وارزد وكرستن ورنما يعض سخب وارزد وبعض كروه وفراجم آورون كوئ حجم كروك الماتية وزيروت روبعض مبذكركرة أمنت كمينا فيربحين برربندندوكره زنداءاكري آنجيج وشذ كمرو منيت تنفق عبدوع لينزقا لقال سول يتبصلي تتبطيع سلوعتدلوا في لبحودا حذل لما نيعد مروطا برنت كدمراد وعندا إطامنيت ست فياكرد ركوع وسي كفنه مراد وعدا لدسجر دآنست كريموا ردارد بشت أدبرزمين نند بررو وست داوبر داردا بي مروفاتخ مردر دردار بشكمها ادرانها ولاميتسبط أحدث كدفيز واعبيه النبسا طاأككاك وه يدكم تستار نيري ارشار ودست حزر المجوك تسامندن سكتمنق طدوع ليموا مين ارسفالي التدهير والمجارة خامسين تنفضع كعبنك جون بجد كمني نبهردوكف وست ودراصي رزمن وافع مرفعنيات وبردا ربرد وآرينج موذرا وابن كم مروانست افازنا ن نهنداً ريخارا برزمين ويجيبان يوايي لمروع بهمونة فالمشاكل البني ميوندكه كالامها سالرمنيول ست كفت وييغر ميل تدعا وسلواخ المستعدد جافي مين مكيا يدعون تحريمكم وكوفوا مشت ر ااربیله بالینکم را از را نهاحتی لوان بهترا را دین ان تریخت مدید مرت بن مقدار د در میداشت و فرحه میکداشت که اکرزها لهمخواسه منعتج بوسكون بجبزياميش كدورا والأشيدن آلزامخلكومنيفيتوسي ملوسكون فاليجوجين مقبري كالترشؤ دورا ورود مهريخوا نندبذا لفطابي داؤد كاصرح فيمشرح الستتأبها وه واليميث ا برجه بارت که ذرکورشالفطابی دا وُواکست ورشرچ سنت ابنیا دش السیمها ه دروایت برسمهامین دست دلعظادی *دیمواست و آن*اه خاری الت**کفت بمیوزی الینی و پینم سرق ایت** هیدوسلم فاسجدلوشا رئسبترا ن ترمین بدید کرندوایت جانی مین بدید ندکور نیت و به برا د تشاء ت و به بهرت لمرت ست مقروموُلفا غرام است برصا حضایج نعطابى وأؤدرا ومضوا آواكورد ن كمعقو دوموصنوح مباى مديبت في ست من تنسبت وعن جدا نتدين اكت ابريجاني يضبم موحده وفتي مسلطا مه ودعبدا تشاست والكت الم مداروسيت ليقا الك اسنون خواندوالف را رسران با ت مكيندا ماندكه اكت ابن كويناست كله عبدا مقدرا دوصفت استان الك وابن كعندودي بن مبنيم شهوراست وتهورت ومي مبست تەنىت ەت فى ەرنىموتيا مىن ئىتدارىچ كونىپوغا نىجىنىن قاكا لەنى كەنتىم بىدا ئىتىن ماكەن بوتىپىن يىلىرى كىلى يان دودست خودتى بيدوسا من بطيبة الكفظ برمشير متيدى بردونغ أتخضرت ظا برادرين تماركه ى دييما مدبريد ن سارك بنووومرا وظهوموضع الوبتا نت ك يغلهائ شخفرت ميندو دنيا كمهمام برن شكار وندسيا چهامي ورمردم ومجروما يشرخن عدومن ليهررآ قال للهنجعلى تدعيره سلومتول في جود ه كمغت ابو ربره كهنجوا نه آنمصرت درميده خودابن دعا راالله ومراعفوني ذهني كله مداوندا مها مردراكمنا ومراهب وبركت ويزرك بعنوهما وكميشر وصغيوكيرون كمرشزل ومراكنا ومراهم وقله وكلا والمركم ین برد دمین کیمستوام شدند میکونیده لدوق ولاموا<sup>ی</sup> وفیق ولاملیاده و لده آخره وکها و اوآخره طاخته *دسره و کها «آستگار او پیمان و دیعیف نسخ سره بر*ها نیمتره مرست رو ایسلم**ین** مر المريد المريد المريد المراس المراس المن ما منه كه كرد م المصرت الشي ازمار جواب ونيافتم اورا رُدُود فالميست و من المصرت المواصل المريد المريد المريد المريد المريد المريد المريد المواصل المريد المواصل المريد الم مراخة ووست من بركعنه ي أنخفيث وارا غي معلوم مثيود كرمس كأنا فقوم خوينست خيا كميذبهت وبروفي السيقية والتحاري ويسمدت و ويعبل نينو في المسيرني يجريم في معربها دته ت دمرود، ئى تخفرن بىپ، دەد دخيا كودرم لىت بىرە مىبىت دەم بىرىق لەتىم كىفىرت مىكىفت دىنچا خاين دەردا لك<u>ىق ما</u>فا كى موجى الىلىس خىلىلى خىرا يارىستىكى يىن كاپىم كى بشنوه يخوانينم ترويني ميره وخاطلاف رضاه معافاتك من عقوتيك ومعافيت دا دن ووسلامت ويشتن بوازا فان و كروبات ارفدا ب و ومنرا دا دن ومركما بان ها عو ديك كا بمتعانه قانعيمهنا تتاع ليُنطبغُ توارصفات ملاليُه فتريُه وملا صُرمعني من وفقرُه اوليمهم لاست كرحون كليس خربة والكندوما ورسنت بيا مار توجز سوصورت مدار دلاحتم المرطيك ئى يميندا ني كمروبيوس شرا برودنيوا خانكفت رّ ا است كالمثنيت على خسلت جاكية أميكوئ وَروَ بكيرت اجاكية أيشا سدّنا يكونكو يدجه ثما برا داره شاحيت برواص المخط نى مريرة ما لغال سيصل تدميره سلما قوب ملا كوك العبل من دّمية وحوساجة لا زديت ترين بودن شده ازپروردي مرز دماصل ست درماليكرمره كنيترة افا كلخوا الدما برسب يكنيدد عارا ورما لت مجده رواصله وعندما آخ ل سول متنصل متدعية سلم واوا بن آ و لم ليبيدة فينعي حيوان آوم يزا وآست مجده رايس محرب كيندا عن المليث الم مكى كوشيم كبرود دور برود شيطان درمالب كمسكوبي معيول ما ودلينتي امرابن آدم بالبعد وصغيل طالخبشة اى كاك من وافره فيضحت من مركزه وشدا آدى ارسجد وبسي مجدود برما بت المبجودة بسيته فليالها روا مركروه شدم من محده بسروار دوم معرد ومن شدمواً تشده اصلح وعن دسته فتح را وكسروبن كعالج سلماست معدو دول بل مدسيا وارامهام بغراست و بودوی خل تدفیرها دم رسول تدهی پسلودلارم در کاه در مفرد خدد در دارند ، یهی برقالکت امبته معرسول تدبود م ن که شنه یکی و ما بغیر خدا کما هیدسم فاتید وضور شهری کامد دم آنمففرت را آب و صنوی ور اوتیا زمیریش کم از او حاجته و میکرد مهای دیمرا کشف اس ایلی کمنتا

المتمنزن والعلب برجيموا كالغيرونيا وآخرت فقلت المساللت وأعقاث في الحب تدريكمتم من المسكيم ميجوا بمارته براء والأود ن ويسشت قال كفت أتحفيرت ا وخبرو لك الميكم نغيما عد سكون أن وغيرو مفسب آن خوانده اندو تعامده ونحو آرائميت ويملش فه كوروما صل معنى الخرجزي و<u>كيزة</u> و مكواين يرتبه كرويي والمين معنام ست قلت مهذو ال كعثم مد عا معنود من است كوم كرد م د كرندنيو د مبتي من رتيهي مرادى و كرمني ابم بين قدركم كارخود م جداكم في كان عن على نسك كرترت البيو دكفت تحفرن بيرح بي مجدي مة درصول ت اوا و ترابهما بدکه کوشتی کاری کی واز با زنتی خوا که طبیب به بهار کوید که من کالیجیم و دوسول این کاری و بروزوده من دولی طریق ان کا و تدبیر کا دامنیت میت فی قفل رخوار کلیداست ایفرنر حبیش در ست نومیخوا به نامیزر وا اسلم دار نوایدا بین حدیث کنت که مذمت بزر کان و رامنها ختاج این م عادت وصول ومبت وكرامشت وجربرك وكدام رزك كرسيدكانيات واجود واكرم إلاع لموها مديوجودا مشت ملى متدعد بيسلم والإن سؤال كوفرو دسل موالي وأمويسل والموسي ت بمت وكرامت اوست صلى متدعدية سلم برحيحوا بدو بركراخوا مدا ذن رور دكارخود بد بدميت فان من جودك الدميا وخرمها ومن بعلالوجه والقلم متب اكرميريت وينادع تتى زودارى مدر كامش ايبرج بسخيراي أناكن وننبذاست برائك يلالب صادق راء بدكه علوب مغرم آخرت كدما في و دائماست بدالتغات كخندلاسيا اتمنم ونهناكا لات بني مرافقت وسيت صرن ستيدكانيات عليانهنال تصلوة والتيبا ستث وليكن بديكه درسوك وليق محتيال منجة ان خود ا من بنده جرد بوس م آمذ واكتفا كمندكه بها رست و آرزو دهت آبن سروكو فتاست سبت كاركن كار بكذرازكشار كابذر بن كار واردكار ع مرد آن كرفت عان برا درك كاركرد حضوصا فازكرمهترين كارد وحاسع ترو فامترين هبا وتهاست جنا كأحقيقت ماميئه محدرياست وبالقدالتوفيق وعرع عدآن نفتوسيم وسكون عين بنا بي طلته ما قبل ستشيغ علينا الخطاب وابا لدرداء وثوبا تناوبعن بن بي على الفترا غيثًا غيثًا من متن متدهدة العتب رقب ن مولى يهوال متدكعت معدا بيش كم مرموه بن داكه آزاد كرد يعني خدا بوصلي هيدوسلم فعكت وكتم تتموه ب داخبرني ميلاعله ميفلني قد له لخبته جنره و وماينور مراكارى كهمنم آن كاررا ، درار د مرا مذاسيّه الى بسب آني ريبشت را وسكت بيرخ موش أندنوه ل و ويعجوا منكخت خمسالته نسكت بازيرسيدم بارخاموش لندوجوا سيخنث كويا كيسكوث تؤبان مجته سخيرة وتعكريو دورا نكه حيكوبيده يراع طعب مزيريتوق ورعبت المل قدما ترامشا تم الته الله لنة ميتررميدم اورا ويسوم فعة ل التعن ذلك رسو ل مقد درين مرتبه وا مدا د وكفت برسيدم من زين علكم توميدي من يغرير ارامهاي مقد هيشه مي الطبيك مجثرت السجه وهنديس كمغت أتخضرت درجوا ببربونه وكرسجده بسياركني ونهاربسياركذا ريهرا ى مذا فاكن لانستجد ومندسجدة الارفعكت امتذبها ورحية زيراك يريشني وينتكني مرصولها مجره كمرآ نك يهديار دوبلندسيكروا ندترا المتدنعا ليهبب كسجده درجععم وبايربرك در دركاه ونشروط وسنط فسكت بستضائية وفروم آزد وكم ميكندوى نغالخاا ارا وصعبة كمابئ مين معروبهم موجب أنار ووهم موجب دفع ورعات وزيآ د ت حسات ومبرد وطربتي و فع صررومب بغن موجب بخاح و فلام ست فالهوا الثم لعتيت! الدروا وضأ لتنصل لاش قال بيرها وكمنت معدان بعداران معاقات كردما بوالدروا دراكه اركماض الست بس رسيدم اورانيزس كعنت ابوالدروا دررا فاستدم وماين ا ينوال كروق ازا بصرت أرهمي كمدوم شبت وراردوم الداون مخصرت كداً عظرت عود است روام سكم لعضوال في عن وائل بيجرينهما وسكو رجيم قال أيت رسول مترسم كما مييسم واسجدوض مكبينه فباج يكفت دهم كمخفرت كرج يتبعه ميرفت مينها دبرزمين برد ورا نوى ودرا ميش أرنها وت بردو وست خزا والغض فع يديق كركب يذوح ن رميجهت انبعه برميلاشت مردو دست محذرا مبش زبره أن رروزا نوكفته انديها و باعضا يحده برمينت وسن برته ين برجه زبين لزو يك ترمناد نا وبثية ربري شهس رقيس به وريها و تأثيب وفهجا وتبيت كمهروه ورحكم كميصفوا لدونز ومعض مغي مشيته يندكه نرو كميرست رامين وكثمني كعنت اكومشوارا فتدمهك ون راكو إبيش فاردشها بحبته عدرى النديور ووجراك بهدوسها وا مشتروه واود والترزي والنسائي وابن جرو الدارى وعن بيريرة فالقال سول تتصلى تدعيية سلماذ السجدا مدكم فليرك كما يركن لبعيكوت الومرير وكمكفت أتحضرت حريبي ره و کمارشام برج مدکنشیندخیا کلم مخت نیدشترومیه درا مزارا میشیولیف دیرنبارکبیتروا بدکرمند برمده دست را میش از دوارا موجود و اکستاری این میش نبایم مخلف مديث اول ست كه دلالت در دمريها دن دستها بيش إزا و به ومديث اول لالت دار دبرها درنا بوا ميش أريستها و درميان مُدنيرانست جهواراتنا تيسعنه شاخي وا بضبامه الجذمه تواست ازخبب وتكامحد بيشدوامل ويجركروه انمدزا لوبارا مبني أروستها ميهندوا ككن و اوزاعي واحدور روايي ارفرى وطائعة رزائمه مديث مل كبريث إي رويكمنية وستها والإثراء فرامنيه ندوكم شاندكر مدميث وانابن بجرامح والبنت ارمديث بي هريرة وجاعما ينعا فالزامقي ممؤوه وترجيح كروه اندوجون ووصديث مختلف آرسبال سنت كرعمل و وامحكنند وبعنوكفته اندكه مدميث المابن عجزانع مدمث إلىبركية ادرميج ابنافرنمية كرجون المغنرت بعبده ميرفت متبدا ميكرد ركبتين و درمديث مدمن إبي وقام حديث ناميه مدى آمدكه مينها ويمومتها دابش لننامذ دب لمركرده شديم نهاد ن داغة إمش أروسهاده ين مردو وجدا شدت كردمولف بحواج دوة ل برعبي الخطبا في صديث وأنس بجراعثب مذات خطابي كدارهاى مديث وشراح أمنت كمعديث وائل بهجرة بأبت تروف ي تراست ازيابني زمديث! بهريره وقيل في امنوخ وبعن كفته الذكر ينامني مديث! بي مروج نوخ به تابخية وائل ب پجرخه که به پهرکی دنده م دوی من کرده کدکفت ظ برنسنده ست رس ترجیح کی ازین د و مذہب برد کھری از وجہنفت دا نشا عموع یا این بی بی نی نسیره کا کا البناصلي تساويه سأمية ل أن مهدتين ووتهضرت كرميكنت درميان دومجده دروتني كرمراز مجرئة تنزر د داشته ميشست اين دعارااً للتقد إعفى لي واحكم في وعاضي ا ذوقی وه إحابر ما و دو الترمذی دعن مذیعة الینیمسی تدعیده سلم کا نصح لع لی لسجدة بن ورماد شبیت ازمذیغه کرانمفرت سیکفت مسیان وومبرده این کلریاد بلغر لی دوالمه ا

ره ایسلم بناشدابن قباس و طرک شرا منید بن ست و در مذهب و برتشد بن عود است و این در مدین بن کدشت استدا بن سود بو در مدیا با بن دو تسه دیما و تی در اعظ و می و داست ت وشیخ اج کی گذارت کرمیچرین مدینی کدروا بت کرده شدت اورته تصدیث ایجه و است و در مذہب ا ۱ م احمدین مین اکرا کا عمار میما نیا اجسین را نعطا امرمها ن وتبلیم ن درسندا ، مامورگفته که امرکرد تمخیرت میل تدهیده سلم میمودرا که تعلیمکند آن ا برد م درره این مداست که گفت این عود که کرفت انحضرت و ا وديقليم كمرومرا تشهيف كيقليم كرومراقرآن وحديث بن عورتن في مليست وحديث بن عباس كدكفت أرافوا دسلم وسوايت كردية وآرا ومحاب كتب ستالا مجاسكا وتشهط الترات القيات مقد الزكليات مقد العيبات مقد العلوات مقد السلام مليك تيا الني الح الخبيل ست وررسا أدابن بي زيدكد ورمذم ف لك وبدا كه در تشدا بها بص حشيط بي<del>رسا م هيأت</del> وسلا م هيب، بي لف ولا م و كركر ده ر نيافتهمن ورمين معيريخاري دصح سلم المراجي المعربين كدكما جهيدست سلام عركت وسلام عليا الغيرالف ولام وككن روا ه صاحب لماسع عن لترمذي ولمكن والسيت كروه ست معلى به مرا لاصول کمتب سند لیجمه کرداست ارز مذی به آورد دها حصابیج آن دیصل و لدست با شدوا بندا علم بصوا بالعضال نی من وائل بن مجن بیول بندسی تدهیرونم مسلم ما لاصول کمتب سند لیجمه کردارست ارز مذی به آورد دها حصابیج آن دیصل و لدست با شده ایداری این می می داند. ي جبسهٔ يشهدة آكفت مع عبس يشرنشت آنحضرت ميني جدا زبر رشش سزايسيرُه دوم ركعت دوم نشست آبخ ت چب حوذرا برران چپ حود و محد مرفعة البيني عافحه البيني و كرواپند طرف آرنج راست خود را برران و مؤدواين لبمي عنى ذاليمني اين لفظ را بوجه و ديم زينرخوا ندوا ندور شرح آمزا ذكركر داهيم وتبغن تثنين وقبغن كرود و انخشت را (وأنكشا ن وتست ت ملقینی زوملی دامها مضا کاچقدیشدین ست و رسب خنی ست د فول قدیم شا فنی ثم رفع ا صبعه پسترر د ا شت انتخت خود را مینیها به مافرا ، میزیم کهایم رت داصلى تعديده مسلم معينبا ندآ ل نخست را درعا لني كه د عا مسيحدنه مي را داشا رست تبوحيد نرد رسليا چنا نكر كذشت روا و آبو دا و د و الداري وعن عبدا تعديب لمنيم قال لهنى مى ما مده يرسلم شط صبحه ا دا و عاو لا محركها بود سخفرت كه اشارت سكر د ابحشت حذوج ن د عا مبكر د ونج بنبا نيدا آن را درحد بيشا و لغرمو د كه پخيريا نيدا نخشت را و درين حدیث میغره بیکه نمهنیا نیدابنگ که فرمودیجنبا پندمرا د بروشهن و هست برا <sub>نا</sub>شارن کهمشل منبایند با وست ازیمانش وابنا که فرمودنم نبیا بندمرا ونغی گریریخرک ب نغی منهب ۱۰ م اکن ست که زو د مینا ن بن بخشت را تحرک میدا رندهٔ آخرتشد دمیکو نیدگداین بخشت بقه بی برکهای د ل ار و مبنبانیدن و می مبب بنی ظروا م وا مقدا علم روا وا بودا ودوا لدنسائی ورا دا بودا و دورنا ره کرده ست! بودا و دا برافط را که ولایجا در بصره اشارت و رینیکدنست بنبایی ا واردا شارت و ی بنی زن بخشت کرمیکا ا زا دانسا رت میکردندی بینی نظر دروقت بروشن واشا رن کردن برایخشت میداشت و میب نب دیم برمنیدیداره تهشه درمنی توحید که اشارت میکرد. بن وعن می تبرمره قال ا رحلا ن يرعو اباصبعبه کفت ا دربرره دو دمردی کرد ما سيکرد دينياشارت ميکرد مدوانکشت بعني بسبا به بروو دست و کفنته اندکرآن مروسعدس بی وقاص بودخيا گرا بود ا و دوست رواست کرده اندتقال رسول متدب کفت بینرخد اصلی تدعید مسلم امدا صرفوحید کن توصید کریغیاشار ن کن بهکیا پخشت که خدا کمیست روا واکتر مذی والنسا تی والبهه بی فی ادعوا الكبيره عن بهرمضي متدعنية لني سول متدسلي متدعلية سلوكيليل لرمل في تصنوته ومؤسمة على مده كعنت عربني كرد بخصرت البشستن مرد دربما روحا لا كمه وي كمبكنست ابروسية ع درتشه رزبين وكمبكندترا نها ياختا وكندبر وودست حزد وقت برغوبهنن روا واحدوا بوواؤ دومعنى خيرناسب تراست مروايت وكمركه كفت فح رو درره اپنی و کویرا بر دا و در آمین<sup>ی</sup> به را ست که منی نیمدار طرعی بدیدا ذاهمض فی انصلو آه منی کر دیخضرت ازاعنا و وکمید کردن مروبرد و وست و قبی که مرخیزد و و د بذهب فید که فالمند مجلسالیتراحت که مسلوم حما داست بر دودست وقت برخو استن و ادبیّها ت کویند که این روزیت اوا تعاطم وعن عبدايته منبعو وقالكا نالبني صلى نندهييه وسلم في الركعية ل لا وليديكا زعلى لرصف حتى بعيّو م بو و المحضرت در و وركعت او بي بيني ورهبار في ليكرم الي تشهد مي مع رأع ي كويا كدبرنسك كرم كرده مشده با تش نستنداست آنا أكذبه مخ است وح استا وكن مبتست ارزو دبر يخسستن ارفقده ا ولي وشنا في كرون وران ورضف نبتجرا وسكون منابيم في خيراً مده نيك كرم كرده شده ابتش كددرشبري خدارندا كرم كرد دروا ه البرّدزي وابو داؤد والنسائي العضوا لثا لبشعن جابرين كالمتاخة الكابي سول مقصلی م*تدعید و سم معینها ا*لتشه کا بینها اسور من افران بو و تبخصرت که تعلیم کرد از استهدر اخیا که معتبیم کرد سور که او تران مدا و تران مدا تصلوا تثالبلبا تنالسلام عببك ابهاالبني وحته متدوبرى نذاتسك معليبا وعلجه وأمتذلصالحبين شهدان لاآكدا قاه متدوأ شهدا ن علجيده ورسوا إسائل مقذالجنذوا عذها مقدين لنامينوا لمسكينم خدارا منبثت راونيام يجويم بجذائرا تشن دفرخ برواه اكسنيا فياين نبزوج بحاست ارذجوه تشنهدوكو ياكدا بتدامبهما متذنيزواخل في بت بنيرة الأونوديّ أدكارة وكند است كربماري ونسا في كفته الدكارياء ت متميعي منيت انصفرت رساقة لم ملى تندع يوسلم وحن العرة الله بالميطوة الله بالميطوة ت از افغ که گفت و دابن هم جوین میسشت در نهاره نها و هر د و دست خو درا بر مردوز انوی هزو و اثبات مبشق القناءة وفسع يديك كبيندواث طصبعد وانتعها بعبره روايت کیمود انجشت خود و در بی مبرسا داک نفت را بصرخود را مبنی دروفت شارته فاطرا بخشت میداشت خیا کدکشت نم قاق اصول مقدمین استوم کونگانت مبغیر برا الحا عيده سلملمئ شدعان لشيطان من لعد بدمرائيدا بناشارت المحشت مباسخت تزاست برشعيا لآلهن كدم بحف خشار وينفي شروا بدابرا المجاشة المبائدا مجابط ت كردن بوي توصيدونها ت برايان وفظ علم سيطان از دقوع ملى ديشرك وكغرروا واحدوعها فينطو دكان بعة ل السنة احفا النستهدروالمبلث أرعيذا فلا

عودكه كيخت أيينت است بنان دبست خرائد للخيات بني نت كست كوالميّات داج ننخوا ندوج كمندروا آبود أودوا لترندى وقال كمشاست ترخرى بذا حديث حرج المنت فرخ كردانيدي مهاج الابرمومنان كرصلوه وسلام فرستند بريني وي ذكرد انيديراً زا وقتى معيريس دا لحبب ست كربسيا ركفته شو دصلوه وعلت ورزيده نشود دران ومبغن دعمامة لاول اصح داشتها مدوشا فع فرض كردا بيدائن را درتستهد وكفته اندكه ابن قر لارسافع شا دا س تصلوة فالجود وسنت است ورتشهدونضا كمصلوات بالمحضرت لانقدو لاتحضى سنت وبنده ازان ودكتاب مذب با رافرهٔ ده شدست واخلاف کرده ان کرانی نراست صلوه وسلا م رجیزانبیا استعلال بی دنماز زدیم پو است کیمفتوش بیاه مشامکر ت درصنوا ن دِنعتل كرد است طبيكي أن حمّا ها ولي ست و بعض كفته ا زهرا م است المجرو و كرابهت بحرمي البرنبي وشعا يصقه ين يمود درا بل مبت رسو الزرريت وازواج مطره ودركت قديمه ارشائخ ابل نت وجاعت كما بت آن فيته مينو دو ورسّ را مقدا على تفسلوا لآم ن مدا لرحمن بنا بي يغيم اللامن قالعيني كعب بن عجرة تغيم صين وسكون جوار والتيست ارعبد لرحمن بن بي ليانصاري مدني كداره قا تنا بعين ق ومدا فيت صدوم سين مع بي ماكيهمدازا مضاربو وندعبدا مقد بن ليارث كفت كما رينيرم كذران فاشذو ي راسيده وبشندو لا دن اينت ويشش ال ابق المده و وارخلاف عجم ت ازمبدا لرحن بن به بالغضاري مدني كداد تعات في بعين ا ببن از اصی به نیخره فقال بی کفت کعب اله ابدی لکت به تیسمعتها مرابسنی ما بغرستمرا ی **و ب**دئه و ت ذوا باغروهُ احدکفت الما قات کرد مکعب بن مجرِّرا که صحاحب الملائ كهشنيده امآره ابيغيرص تتعييه سلموم رينينج وكسروا لاتشديدا يتحف ككبي فيرش بطريق حرام واكي يغفرا وسندع بتعطف آيزا صدقه است فعثت دالرم ن کو مدیب کفتم کعبب بنجره بل مغرست و کموفا به با لیمیں حون بدیتی د ست و ا د ه ا ببهجره أمأله يسول تدبرسيديم العيني ما يعمير مذاراصلي تدعيره شلحقها بيركفتي يسول مذكريف لصلة وطيكوا اللببث منيسيت كمعيني ورأه وفرشادي ت وسنطرا داست و كويندا بل بت كما يت أرو ات شريع درو د فرسّا د ن برصفرت مغرابیست میلی متد طرفی سیم و کوال میت بیت ا و ذات ها ن رامبدار ندخِها كدراً اع اؤد ونحواً ن كفيّها ندوا بام بسي كفيّن كلم يؤست بقو احْقِيقا بي مِمته متدومر**ي رهليكرال** متدفدعلسا كيف نسلم عليكث ريراكه خدامتها ايتجتين وانابيده راكبيغيت سلام فرشا ون مرتوكه ولالتبيا تتعليم كروى والزا . برمحده مرآ لمحرجا نكه درود فرساً و مجرا براسيم ومراً ل براسيم انك حسبيمييد ميرستيك بوستو و مشدة مرصعات كال م كراندازه كال مرز كي واللهم أرك على وفر على الحدكا ماركت على مراتهم وعلى الرتبيم اكت حميد مجيد مندا ومدا مركت وه وا فرو ن كروا وحنير م رمحه و برا المحدج اكدركت دا ده برا براسيم و برال راسيم عن جديني در انجاري وسلم مرد و روايت كرده اندالة ان المالم مذكر على براسيم في الموضعين كراست كم ه است لفظ على را ميم ا ورمرو و جامعني نُه درصلو ه و در ركت ولفظ او امنست محاصليت على را ميم و كا بركت على ل ربيم ون المخضرت ارا ل بهيم من ال ربهيم كروندو ال من باوهيال وراكو بندوم عنى تبوع نيراً مده و يمنيني اقع شده است كرا كامو من ودروا يتى لامو من قيي وظا مراسنت كه مرا و درحديث نديمغي كسي كدموا مأست بروى صدقه ومرادنبو بإثنم اندوا فا مفخررا زي كفنه كداء لي نسنت كدكفنة سؤدا بإمب إزواج واولا وا ت بجربا خلاط دمعا شرب وي فاطه دارمني مترعنها وكابم مضوم بغاطيه على وحسن جسين افتدينا كانتصار البت بدا متدلبذ به عنما لرص الالمدب وبطهركم المحضوم لبنيان وارثدوه في تست كدارواج معارات نيرداخ ل منطاب الدريراكيسوق ميت قرآني مناوج خياككادولا دمد قريبت مبيت ها نكونيد كإنيني ننو بشم العبت وتخضر تبذصلي متدعليه وسلمومب مبت سكني ولا دت وا ولا تشخصرت بل بن ولادت ا ندوکن م درین منعام *درخ نشهٔ رسا* له که درد کوسنگرین جنبت سمیختین ا لاشار ای فیمنیم لبشاره کی شع تركرد وشيرة اه نذ انكورين حديث الثال كرده شد لاست كاعضا ييشبيلاز ملي آبد كصلوة ومركت برابر بسيم و الربهيم كا مل ترويق ي ثره ت وطور کامنیت دیشنید بی شناط که ام فرت وجوابهای و کمردا ده اند که آین منی کد کفتم احتیا کمت ندم منیکر د دوتی تد الجوبر و بها و درساله حدا نوشته يت دعن بهميان عماد فتيميم اسامدى كمبسرون فآلكعنت كالواكعث زمى بدايسو المتدكيف لمضاع كيت مجكونه درود فرستيم برمة ضال سول مذب كغيب بمغرطة عمقولوا بكوئينا قدم الموارد والبرو وربيع المسيت فلي البراسي و دربعض نسخ على الراسيم و ورك هي جدوا زوا جرو فرسته كمها ركت على البراسيم اينجا نيز وربعض على البرام حكفته اندكه ودروابين احدو كورب بيم درصلة ، و الأرب بيم در وكت است اكانت ميدمج بيتغق عليه شيخ المجركة مداست كدخ كرمحدوا برابيم ومجنين في المرام

والارام واصلحه بث بت ست بعبى دواته مواحفاكره ومعمل كمروه والبجلام ببيتملوه العاطمتين الماضي وخرار والمجديث اقراخ كورشكا ويست كروسته والبجلام وللكرد وسبس روايات وأبيب بجدا كاليمت وترحمت وتعبث رسيده است كذا فالواوعن ي مررية فالغلاص لتدميل مندعيني سلم من صياعي اصرة ملي الفرع يتنزيز وربويكا فرسند برمن كيها بدورود فرستد مغداميعا إيماء ي ده بارر و ايسالين بيرسندكه يكو زروا باشدكر آمضرت ورويكما بدبود وبرصلي و وار الم آست كدكميا صفت فواصليا نظ د بخسته فاچشراشا لهام ای آن ده درود از در کا ماهت می روی سرسداراین لازمنی اید که تراخصرت کدارخدا سدخ کپ در و درمیرسدوا کرفرخا کجام ما شدشا میداد. كت كي درشرف دنعاست را رصد بزار درود اشدفيا كه يك جرم دويمبن را برصد مزارطس ابتدا تعضاله أني عن دنوق اح السول متذعبه بسليم **صي على ملوة وا** مدة معليه أ طت ونیشرخیداً ت فرودا کخنده و کم کرده میتوداروی ده کمنا ه وردندت ایمنترورجا ت وبروانشتره ببند کرد همیشو دمراورا ده پایدود عرب حق دواه النسایی عن برسعه وقالقارسوال متدصلي قد عيية سلم وليالناس بي را لعيمة اكتربهم على ملوقة مرد كيته وسيسته ترين مرد مهن مرفعة بايمت شيئة ويعد وكوسيره ومن كالمرد معربيته والمكار ومعربيته والمكار وا ىن كەكىرت درود سوجىپ ثىغا دىن تىخىرت صلى ئىدىلىد دىسلىم كىردىسىپ سەرلىت كەبېرچىد (جەپ قايق ھىرت نورىمەت ى كەنى ئىغىلىرد دېرجېرشرىي دېرگىرا نيزمببسه كم عتيقت مغيض عست است رواءا لتريتى دعندة اظ لرسُول تنبطئ تسعيه سلم ق الدحا كأنسا عبين في الايض يغيض متي لسلام بريستيكه مرض ايتا بي افرشكا خلفكا بزمين كرميدانندم الامت من من مصلحة كرسكونبدم من روا واكتنبائي والدارى وورخرو كمي كريد است كرميبرندا م اور، فيا م بدرا ور اوميكونيوايسو ال متدفلان بنطل المنظل في فيلي حياً كديكة تنده بما رسك الدين من الدين عيريك السلام تنعر لك البشارة فاخلع وعليك نفته ذكرت ثم على فيكن من عوج عون ميديم مدارزواي فاصدآ خرازكو مجلس تن من من مردد وعن بي مررة ه اق ل سول متده مي من مدسيم عن سيسته ين كيسل م غرستدر من الآد وا مقدعي دومي كمرائكة بسيرستد خدا ميعالي من مروح مراحتی ره علیات ما ما انکدروسی مرام بنی مرا مبنی حرا ب سام مری سکو تیمو آم آبوداً و دو اسیعتی فی الدعوات انگیرید بنیا استار ندکر مصنون بندیت ما لف مدسیت فی سنصلى متدهييه سلم درمبرغ رنيراكم و دروح مربحضرت وروقت سلام ولالت دار وبرمغارفت روح ازبدن شريف وى دربعغل وقات وجواب مبدمبركه مراد بعجوق ن و توجه! و هـن بين لا لم *درماع صل*وة وسلا م مت والمحضرت شغولست و دبزرخ وجوا ل **م**كوت موسّع رق ست ويرشا جده رميما حبا كارد دنيا وطالت دح معيو دس فيسركرده شده أراها وت وى أران منها بده وتهعزا ق بروروح خبا كادر مدسيث عراج واقع شده كاف ستبقطت وأه بالمسجال محوام ب بدارشدم ومآل کریمن دیسجه چوام م ومعراج ورخوا ب بنود بریز بسب حق بس را دا فاقت و برآ بدن ا داست ارشا بده آن کا لم و بنرحیات ا خیاصلوه ا متدوسلام پیمای میرا دا مع بدر به ان معدارا دا قت موت ست کیما بھول ہے مندا کی دیعدارا ن بیجرا نی المانیت ارصادہ وس*کا ماست وسفا*رفٹ روح وروی مرہ معدا حری کررو و اپنیا تیمہ میک روامبست شزییا حت و کرومت و مصلی متعبد دسلم ازان بین ایکرد ائم درحیات بشداه نه مقالتوفیق سخی دران اندکداین نسبلت روسلام انتهخت تشخیم مین بره ثران قبرشروني اوست مشاوا خاويملبرك سلاخكويدا عام است مرمهرسى راكدس وفرت جياكده رششه وخيران وفئا بهرمدن ست الاانخبيطا مرائرا ن أسعبن شمريغي مبيط سلحكندوروسطاح كمندء بروكيل لصوساطن فأكليا حكين بودخيا كإرمدريث إيهريره ويضائ لتشطا بهسكيرد دوعنية السمعت سول تتصلى تسطيمسلمعتي لنهروه بيت آ ارا بهبريره ككفت الشيذة كاسخيرو والمتحتاه استيكوتور اكروا نيدخانها يحورا انتعبر باكتشار روبا وران فسا وه وخفنه باشيد وبيهيا ونخ وفاري وروي كمروه وشيدة بنيا كارديسا مدعا وتسكيت مدواكت ب نوارمنيا تبليميزي اراي ورنامها نيزسكريره بشيرة الواروبركات آبطا بإطانه والإغ نه نبزمؤد وفرا مفزم ويسجد فكبرا ميدواها لماست انكردنآن ديمبود ميراداكنت كدورها ندمروبارا وفزيكم نبيدوه فتهخضرت درحا ندارخواص وستصلى متدهيبة سلموالملمخيلوا فتبرى عبدا وكليق نسدرا ن ربنت ومدود ولهودلعب كهوحه خفلت است خيا كخيهود وبضارى بيتولينسيا ي خودكندوبعض كويندكم مرا وآنست كرد فيست مأ مثلومدينيا زيدكد درسالى جزمكدو، رما ضرنا يُدبيل مِن مُصنيد وتبنياست بركثرت زه يت وعاضراتد ن آن دركاه ما لمهنياه درتفا ا تشدوصلواعين تصلح تم عّبغ يحبيبكم سيدرين والدينية كنسبدا زعبيها فت ديراكردرو وشاميرسدم اسرحاكها بثيد مبيت درداع شق معلوترب وبعد منيت معنيت ها ن و د عام فرسمت وافط خذ بمنعض آ تا ن دا که اکربسب دوری ضروری ارسعا و تب و ترب سوری مروح ماشنده بدکه ار نوجه و حضوره بی کافایه شذوح و در ۱ درساحت صغیر دورخیا لخرند کی ، اند ستسيرج حرّب ما في ج بود بعدمي في مهوالسنت رواه آلشا ئي دعنده الخال سو ال مت**رصلي طريعي مع وب**ما دا بع **جرتيه** رومانهية اصلی تدهیه سلم دخم نف رمبانی کرت عنده معلی سل ملی ماک آلوده شده با دمنی مردی می داد و داک با د مردی که ذکر کرد و شوم مینی رده شود ، مهمی نروان در دو داک با د مردی که ذکر کرد و شوم مینی رده شود ، مهمی نروان در دو در ا نوستدم منطامرا ين مديث كسنت كربره مك ويحلبن م المخسرت صل مترعد دسم درده ثود ورود فرت دن واجب كردوا رجندورود وعيد مرتزك أن كمرا كله كونيد آميزو للمام وم لمحق وعيد ببذاب آخرنتاست دابن وعبد برخما نف زازا وجشيول ست وخابيت آن دلالت برسن ببوفهنيست ست آدا كايمكي بندودا مشاك برها رسيعتيقت وعافخا مست كلدم ا ونوع رتفهد وتونيراست ويم نف والم مل مع يسفان فم استحقيل يغيركه وخاك آلوده شد به ومرد كاكدورآ بدروى ا ورمضا واستركلبدوا عطاه شارياً أمرز بده مثود مرآن مرد ما ميني م وت كنده فيام محق اين منه كرم بسب أمرز و ككره و فيسم الند رمل درك هنده ابوا و اكبراوا مديها بجريد و المراج ومروج والمراج ومروج المراج ومروج والمراج وا تردویه در دیدروی زدکند ما لی دا دره در کی بازه و به برمس مدریار به بدروه و درا ورد به برشت یعن نیکی منسفاه بشیان و به بی ایس ایس و بی ایس و بی ایس ایس و بی ایس و بی

برخانها کمنسددکلارو نواخل مس Sie Sie Contraction of the Sie of

ورآ مدن دست داشوندوا والرنسي ومن بي معجد الديسول قديسلي قديل يسلم عاروات يوم والبشه في وحدد وابتست ازا بي مليونسا ري دمي بيشر بسور ارجي ام مدنام ا وزيد بريه الم تخضرت فرموهم معلى عده يوسلم وارا بوهد دريشكونمرار مصدمرداست آمة تحضرت رور مي اين اين ورومال كدار خوشالي وازكو كشاركي درويها يك بووحال يركنت تخضرت زماء فاحرش مبر تيني لا منيت كرا مراجر أصال بركفت مرسل مركب يعول مبرستيكر وروي روسكو بداة ريسكت الأراض منياز وتراه محلان العبرة ميك العرس شك العمليت عيرهم ا ولا تسلوهاك احدمن شك الأسلس فليصنرا ين كمعلوه نفرشدر توبيوكي أرست توكركصلو وبفرستم من روى ده وروسلام أزين شارت وانجتبيترا ندفد درزركي وست زدحا فا شيخانيا كمجتبغ عبوا بمرامت راكية يت عرص وخوابش تخضرت والعب خياست دائامثيان روآه النسائي والداري وعن بي بنكعب والفت روايت ست الإي بن كعب كم آفيض محالمست واحوا لشريب مى ديموضع و كم زوشوا ست كفت كفتم اريوال في اكثرا لصلوة عليك بريستيكيمن بسيا يسفيستي ورو درا برتو بيني بني ابم كسبيا يوستم كلم احبرا لك مرجلوتي لس چرمقدا رازرا ن کمبدا نمومعین رای تومینی رای درودفراندن ررتوا صلوة خود إمرا د است که درو دبسیا مینوستم لیکی میجوایم کرایزا مدری و وقی معین بارم وثیخ این ومشرح خود كفته كدمرا وارصلوه وعلهت بعنيهن زاون معين وارم كدورآن مرائض خود عاسخيم مبئ بهم كددرود برتوفرستي فرستم خبيمقدا راران ذان راي ورودفرشا دلنا لرتومرف تنمهي صفرن صلى متدعية سلم متيا راوكذاشت وفرموه هرصية بنبيركني سنرفعة ل يرفرمو والشنخت سرمقدا ركديحوا بهجا زأه بصلوة معز درورو وصرف كن ملت الربع اليمين سکو پیکفترمن کرجها ریک ازره بصلوته خود صرف کنم بر رود <del>ه آن ش</del>ت کعنت تبخصرت مردیجوا به کمن کرربیمخوا بهی ربع کن اربع ستراک القت السفة كعنم تعنف زه ن راكروا نمراى ورودة ال شنت كفت المخضرت مرويم في الايصنف كن كريصن ميخوا بي الان دن وزيك بس اكرزه و وكني بتلرست مرز العت الماثين منتمس دونلاث را مرد انمرای درود قال شونت فان روت صوخیراک فلت حبا کهنصلوا تی کلها کفتم را نی فرره ن دعای در اسمة فال و رنجنی بهک و کیفراک دنیک کعت مرت ایاه کههدره ن و در ابرای ملوز من سکروانی کفایت کرده شو د در اور ده میوند به مینود بای ناریخ در ابرای توم در ای نوخ بای نوخ بای نود بای توم در این توم برای نوم بر واقوام اخرروا واكترندى وسبب انجاح مرام دميملوة برجصرت تبدانا معيليصلو ويسهل ما نت كرح ن بذه مؤا اطلب عبست خود درمى ب ومرمنى حداوبسو المداصرف كرد بصدت وخلام آبزابري ميسط لبغض حود ابثا يمنود لإمرمتنى مزاى امرة واضيغ مس ستوجب كفا يتجميع مها تكشت مركان متدكان فامتدارس خلاكري ميسئلتي لحديث ومرنبتنا مجبول مخزمه الآينيزوليل سنت چوک شيخ امول رم عبدالوه بنهي رحمة الته عليه بن كين رازه يات مرينطيتيه واع سيروفرره وبدا يندوآكاه ما شيدكه درين رايه جيعا والي معبداله ه ای فرانغ می نصله ته رجضرت سید کانیا ت صلی مشرطید و سلم منیت با بدکرتا مها و قات خودیدا صرف آن کمنید و بحیزی د کینروا ریوض کرده شکر آردا مددی معین هم اشید فرمودا بنامقين مدد شرط مست حيدا ن بخرابيد كه بدان رطب السيار بي مدر ريك ا در كيين وليترومن عرق الدنية فابن مسيطيم عين وقتح إا يومح ريضاري اوسي عابي والمشابدوي املاست ومعيت كرد محت الشجرة وما ضرشة حينروا أتنقا لكردت موساكن شددشق راووالي شدقضاى دشق لرائ يمعو بيورز الشخرة وما ضرشة حينروا أتنقا لكردت موساكن شددشق راووالي شدقضا لمث ومنين مع المنايرون تبكنت فعاله درامًا ما كاين بيرفرامها لتدعير بيسامة عنسته و دا ددخار ماصلي ماء درآ مرردي بس مار كذار در آمر وها السركف أمرد مبار لها والقهاعظرى واجمني فعا ارسول متدبس كعنت بينيه وإصلى متدهد ويسلم علبت ابية المصلي أناكره بالكيم وعاكره يمين أرحد غد اوصلوه ورمن ا واصليت فعفست جون كاز كجذارى ولنشغى بعدارغا لاحتال اردكه مرا دعندة كأزا شدا بنشكتن بعبدالغرآع أركاربراى دعاوا يما طوا وفق ست بسياق مدبث فاحدا تسديا بوابرس شأكوبر مدابخير كروشي تمكا . بلانست ایصفات کما اوصلی می و درو د فرست برمن ثم اوع بسیترد عاکن مداراو درخواست کن زوی مبرچه بخیابی نقیم کرد تخصرت مسلی نقد علیه وسلم آن مردرا آ د ب دعا مِیں زوعا حمدوصلوت با میکفت بعدازان و عاکردوانا عا دیث و کمرمعلوم شده ست که بعدارو عانیر حدا بیکفت ورود و فرشا تخصى مبات خريعه ذكهت مبتريا ركذاره مردى وكريعدا رمرخستن فجدا حدوصلي عالبن س حركفت اين مردحذا راعروط ورود ورشا وترمغم مرحاصلي متدعيره سلمعة للهالبني سركعت راين مرور ايغي**يم بي تدعير شام المصاب**ي ومحتب المصابح عاكن مرج خوابي احابت كرده مشوى ونبول كرد منبود دعى تور<del>وا مالسريد</del>ى وروى بو دا و دواله نسائى مخوه وغرضه بهعودين قاكهنت اصافي البنكفت ابن عودبود ممس كديما سيكرد مرحمير مسالي تدعينه سلمها ضرما ضربو وديعبض نستر في في المسكود وربع المسكود وربع المسكود وربع المسكود والمست و ويعبض نسخ لفنده ضركه موجود مقدر ومرا داست وابو كم وعرمعه وابوكم وهمرضي مقدضها سروا تخضرت ما ضرو وندفها طبست بدأت الشأ رعلى متديس سركا وكدست معدار كدارون ما زاعاز كروم محدة سارصا ج**زوم التي الصلوة على لبني بيراننداكردم بدرود بيعبر مبلى متدعو بسلم تم** وعوت لعندي بيروعا كرد دراي خود فعا الانبي بركفت بغير مبلى متدعيده سلم العطيسوال كن دادم ميثوي شوال كمنه ا دهيثه ي برميم إلى والمداكر رفرم و دميت واكب وطلب مزيد رواه السين العضالة الشعن بي بررة فا اقال سول متعطي مدعي سام من سروان لِنَا إِنْ كَلِيهِ لِ لاو في كميَّ النبيِّهِ وصَمَّ تَ مِردُهُ مِنْ عَجُورُهِ الدّروحِ اوّ السنى يَمِنْ وكسيكيثا دسكرواندا وراكه بسيايدتوا ب وبروجه في بيود دمؤورا ما ولرّا ب بسيانه فالمروسِانَ ميني كياري مرارده والمروم فم والحل واصل بينا بال بعيت فليوح يصلوه مقرمتدرا كوابل بيت بوت وكراميم يس ايركه بكويدو بخيين ورو وبفرت وكليم مغي في النهالام وازد اجامها سالمونين ووزيته واباميته كماصليت على يسيم كن حمير يجيدا محاصيط من تخفرت وكما تأكمت والمجياد ما تركت والموام والغت كسحادا كونيه كمغوالله ونعشتن مداندود وكمتب نرفته وأركسنيا يموخة منوب الممعني منيا كأدشكم وربراكم واست تغنم كارمن كديمت رفت وصانوشت للمرسك متوزمد مدرس شد متبي كمذا كرود قوآن ورست كتب ما مدوروت سبعليم آداب ادراميط حت كرا وخودزا غاراً مدودب وآخفردا إ وجروم مينع بني

الميننت بام القرى كذا م كُمسُول سن نيركو بيذا يسنت م كما بكذا م يعنوه است ديكت باكوت سن دبني بي يا خير من الميرم المناس والمواء المواد وعن من المراس والمواد وال عنة اقار بول مدصل متدهد بشالني الذي ن دكرت عنده فلمعبل مي بالسخت ديام در بخاكئ ست كه ذكركر ده شوم من دبر ده شود ام من زودى بي دود نفرت در من في تنافي ست كما با وجود مبطسيت وحكم حلب ازخود مهدا متوال يكرد بخل أين دينيكذرد كريم كم كراوغ فلت بك كانيا م الاسروينية المارنفس خود برون وردواد اي حق وشكر من كذار ودوا ومحت عا كدمان خداى اوكن ندجها بى كن كليكذم موى مرز بالآر در تتعر مرحبان بكيث شناقان بدوينا مروست اكنم ما بن أرسر هِبْت هذائ م دوست روا والتريذي ورواه ئى متيضهاه فال ترمذي بدا حريث صحيح مزيب معانى من لغا ما و توجية على من ورمديث وا مدور متعد مهمله م شدفته كروعن ي مررة فالفي الم المتعلى متعليدهم مصل على خدفترى معتدكسيك ورود بفرستديرمن فرز فترس فيشيؤهم مصلوة اورا ومرضلى فإئياا لمغته وكسيكه ورود بفرنشد برمن ارز درنه وحضور فررسا نيده مثود صلوة اومراكه ظا كميسة ت اكرسلام أما عمر الكن جواب يسعا دنست جدما بي كمرسلام راحوالت بود منت مرسلام كمن رمجه درجوا سآن لب كرصدسلام مراب كرجوا ب ارتوروا للبيتي في ، الا يا ن وعن عبدا تقدين عروة ل من ملى على تدعيد مسلم واحدة صلى تقديم مدو كا تكتيب عبي مبلوة عبدا تقدين عمر وكفت كسيك در وا بفرستدر بخضرت ملى تقديم مرسك بندمداستها ليربرى وفرستكا وبيهغنا ودروداسيغو اعبدا بتدبن ممرواست آه أخضرت شنبذ وكفتداست حيرتواب البي وكميتب وكمغيث وبشبنيد واجعفرت م بابنجا كلم مرفوع داردخبا كذرمنذمه كذشت رواه آحدوعن روبغ بسنم را وفتح وا ووسكون بكسيرفامحا مبسيت بثنامت بضارى معدوقة اديمض بيرطرا مبس بأواكروا فرمقيتيا شترس واربعين واكتبرته وقبال نشاع منت سندونسين وست ارابل معروا بيت سكيندا ن يسول تعاكمه ينم علي ككيب درود فرشد برمحدوته التكوا لكهوا لكهوا كالمقعا لمقوب عندكت وما لقيمة مدا وزا فرود آدمجدرا ورما ي شتيكا ه كدرو كيث كرواسيده شريق أنزوها بسيرد دمراورا شعاعت من كرج شعاعت انحضرت ثبت است مريا مُنسسله بأن دا المكوينيده ابن ورودرا المنصيغير احمص يحتما شفاحة جاح ودري محضوص ورابنجيا كذور زائرا ن فرشريف واروشيت ارواه المحترم عن عبدالرص بيعوف فالعزج رسول متدسيرون كبينم خداصلي متدعلي يسلمتي فأ تملامًا الكدرا مدريضًا ن مرا راصبي بسبحيه وآسخصرت صلى تدعيبه وسلم فاطا السبح دبيس درا ركر دسجده راحتي شيت النكون المتدين لي قديوما وما الكهرس مغابي كه تبغين مراينده ست آمخصرت به قا الحبُبتِ نظرُعت عبدا لرحمن ع و نسب آرم درما لتى كه كام يكيم فرفع رائسديس مردانست سرحودر افعا ل يرفرو و ما كك چدشارها زاه چن<sup>ې</sup>ې نوغه کرت د اکك دېس د کرکرد م من وکفتم الت شيت خو د را که کوسرا ښيه اهست او را خدا تيعا ليا قاق ال چېرساط پايسان ما قاميم معمليم معمليم ا الإسرائيكفت مرا الا الشرك إن متدعر وم العول لك الإشارت لمهم زاكة عنبي صابى عروم اسكويد ترا من ما عليك صلوة مسكيت عليك يمكر دود فرشد برنوم بروى دمن سلم علىك سلمت علية كسيكيسلام فرستدر توسلام فرستم روى رواه احروه عرجر بالخطا مبضى إتدهنه في أكفت عمران لدعا وموقو مف بين لساءوا لارض ميرتيكود جا ا رد ربنده مشود مها ن سن ن در مین بنی ما بصعین شی بالامبرو د کو با بالابرد ه مُنیتُو داران د حاجبری حتی تصلی علی نبکت آ انک در در میفرستی برمینی مرخ د تعینی ا جا بب وقت واران د حاجبری حتی تصلی علی نبکت آ انک در در درمیفرستی برمینی مرخ د تعینی ا جا بب وقت و ام حام وقت بردروه فرستا ونست ودرو دخودستجاب بمعتب لأمصع وتتواح اصادموصول ست بعلفيا ويوشؤ نيرو فانمحاق والمعيس ستعمير كيري وسي داشت كردركعبه رسد وست دويكا ع ه *رسید روا آه لیزیزی با بسالدها د*فی لتشهدد رکتب فقد ندکواست که بعدارخواندن لیمبات و درود و هاکند برجیکرخش کیدا ورا بعدارا کمیشا به کا م<sup>نا</sup>س العطلب أن أينيا وبكن مؤدوسا بعاوره ب تشهدا رمدبت ابن عود كدشت كدهم لنجترمن لدعا والمجليده ا دعيم محضوص نامخضرت بنيرا مده والم كالمرا واعجه أرسين دعثيظ وثرمخدا بديو دوبلحليونسوم شبكت بين عبداول خضاح اكرل ست ارجتدبوه نآنها تا منزم مع نرمرمقاصد ديبا وآخرن را وبالتذل وفيق كعضرا بالقواع عاكمت بمنتك عنياة الت كائ سول تسرحيا مترعدي سلم مرعو في تصلمة ووسم خضرت كدر عاس كود ريا ريني بعد ارتشاريم واستكفت اللهم في اعود مكن من غدا البعبر مندا ويدا المام ويومي متعوار عزا وركود بوربين تنجفيدان والركاتب دراب انبات عذاب فبركدش واعو ديك فينه السيح الدها إن الميجويم تبواز إنلا وآزما بش مسيح دها كر درا فرزان ن مرابيد ت دئ على مركردد و مريكيراكرا ه كرد انديقع يواب حوال وراوا خركة ب درم على انت الساحة ما يدوسيح اسم سترك است اطلاق كرو مثود بردم الصليلعنه وبرميسي عليات موليكي جوي علق الع مثود مرا دعيبتيم افتذومر وأدا وأثآن بلعوج عبدكروانيد برمال كالحريبي كدر بينبست والصمته است ووجهتم ت عنسي الم النام وآمينه على ست بدان وركلت بايت والند تعالى واعود مكن من المياوالمات ونيا وميويم متوازا بلا محالت زندكا في ومرون ومراق ب ربع و دلاوم او اسخرا ف كرد داررا وراست وتبات مردين اسلام ومحتيرا مرضيات حق را نواع ملاومن واساب ضلالت ومبالت ونفتنه كات وم معالمت فرع دسوا المنكو كيرواكردسو مشيطان إواخلفت بمعيا وازر وفقت عضوم تعبي فترنير وجي واردا التهاتي عود كمن من لداخ مداوزام في مجريمت وذكف وكا بدفوع ورائم كرد دوالغرم وازوا مكركرد وينشيندوا وائ وصواما فتذيا ويعصيت كنداه اكروماعت وكاري كيركندوا زوفائ آن كاجزيا بدان كال سعا وتيميت وه وجوداً ن مروس في موتى شيت شا يدكه ميردو ورشه و فابدا فكنسنده كرفنا را ندوج ن الخفرت متعا د ت ميكرد ازوا م و ورفغرظ بركاراً ن آسا ن فيا بذهال ارفال كيفت مراتحصرت اكريده أيمنا براكنزه تستعيذم للغرج ليساليست بتناؤه تواروا معال ين ين كرد كمضرت فباحت موشاعت آن وكفت آن وكفت الطرج للخراع مكدث يجيز كميرو

واحداره يودين سكينوم دوم أوحوا لصمعا لمت خردواخلا رخروفا قدة دين برمندا ويقيد فدرخ و درتعقيدادا كآن درا من كمذب ورفع مسكير بدوم فاخيرا سبتة الغوامى وو مد ما خلف وو مد محند بروه ی ن رئیمترایس هاف و مدر میکند تبغی هیدوس بی مبریته واق ارسو ل مندهای متروید و سلم رشا أيشهيس طيعود وتعدمنا يعميل بركمنيا وحديجندا ارجها رجنين فدا بجهنم ومن فدا بالقبوم فخاسته الميا والمها تدري البطال والمسلم وجواب عياس مثالة بنى كى مدهد يسلم نظيم ندالده دكاميلها <u>لمورة من لقران وابت است أنابه بلم ت</u>فضرت كى مؤرا يُدم برا ابن ده راخيا بغير كم أموزا بنصورة أرفران را بما كيدوا بناكيد المرخواندن وموركخفطاً يفكول ولواسيخن كوئيدا تلهما فياحز كبنس مواجه زكب من غدا بالبترواعود كبنس فتذه المبيط لدعاح اعود كبشر فيستر المجيادالما مقامسلومن في كرانصديق رضي تدعيذة احقت ويهوال تدعزين وعوبه في صلوتيا بوكرصد بي تبخصرت مرض داشت كزما موان مراسي عنيبي ورده اليكردع كنمان وعا تمارخ د بغلی مبدارتشدا خیرونهماین تیریمترا کلیه مائیکرمتعارف وسفتور بو دخرا ندان د رنهاز در بن مان د قال فاکنت آخضرت بعبد دی کو ویجوان من د مار ۱۱ فلهم نی خار ه ماکیتراضا وند تخبی من تمکرده امریض خورستم کردنی بسیار دراکتروایات کیترا ثبای شانه است و ریعبن وا مایت سیر کمبیرا مبوحده آنده وا و مفوی درا د کارگیفت یکه اکرده خوابندن مردور اجمع كند متسوط شيعوالدنوب الاانت وتمز كمرزد جمدكنا بان نبدكان راييج كس كمرتو فاغصر في تعقرقهن عندك بس ساييزر مراا كمرزيد في خاص ريوزه واجيني و ت وحهوا نیکن برا انک انت لعنو الرحیم پینیکی تونی مرزنده کمناه ن وحه و نیکنندهٔ بربندی میتون عدیده مربه معدین بی و قاص که ۴ سی تقامت ستید بدرخود اوفتان و عائشه راوستینداروی زهری وعیزه روابیت میکنداز بدرخود قال کفت سعدکنت ۱ ریپول ندیو د م س کری دید م غربیرخوا رامیلی تدهیجه سازیم عربینی وحن سیاره سلام میدا واز جاب راست واز جاب چیپ حتی اری باین حذه آلبکه میدیدیم من حیدی دنسایسبارک و در امینی انیک درسانی مرکز دانیک درسا و این که در از وشن او ومده میشدز بهها و تنکسیکه درمپلوی و مبت کاشکی ندرنها زم جاشو دمپلوی نو تا نیمز بب سلام افتد نظر رر و ی نوروه آسلم و هو بهره نیمتی سین و صمیمها بی مثلوم احوال وديمواضع وكميروشية شده برجنه ببضجهم ووال بغنجوا أنبرآ مره فالع ن رسول تدكفت شرة برد بمنير منداملي تدعيية سلما ذاصلي ملوة هج ويمسكذاره ونمارز ، أقلي وجهة توجه كردم ارروى بارك حادبينى دمال المواءن بكي زدو عابن روى راست ياجيب والحرب كدرا وبعدائه الماشارة الخفرت ميلي تدهيه سلمعال وفراغ آركار كابى برسكيشت بمعابب وست داست وكابى ربست حيب خيا نكه دراها ديث بيا يدوكا بى دوي بحابب قرم وربثت سوى قبيل شري سنقاك للنصل تدهييه سلم غيرضع كمدينيه ووتج خضرت كدنو كمشت أزنارا زج سبت داست ودروا آسلم وعن عبدا متدبن عو دة أكفت بن عو د لايجعل مي كالشيطا شايكا من معونها بدكة كودا مديم فارشا مرشيطان دالعينبرني د كارج دوساين كردآ ترابعق احذورى آن حقاعلها لضيرف اللعن يبيد بداندواعتفا وكمذوكيان بروكيتي ست ولازم ست بروي كركرو وار كاركموار حابب وست راست هزو بري تعبّع يا دمنها ن مرد وروايت ست بغيرمبني ما يضم من القدرائيت رسو ل مدّ صلى مدّعية اسمير اسميرف من مياره مراميمة وبدم من مخضرت اب*سیا رکه برنگی*ت ارم بنجب خوشفق عل**یماصل ما ما که** تحضرت بعد ارسلام دا دن کا بی *بربکی*شت ارماب بین ومی نشت سمانب سیار و درمبنیته رجول ایخین بود کرسلا مهیدا ده د ماهیوا خدم با سب جرهٔ منزیعی که درج سب پیدا راست میرفت و کابی رنگسرا برب کیرد ارزم سب پیدا ربیکینت و بجاست بهین می نشست وا مواراتیم حل كرده اندكدوروني تبامناست دفعل خضيت دراكثراحوا لانحيبين بود دلسكين بهعو درض يجويدكرنا في اكرج يحصت ست و كمردوا ورسنت احتفا و وجوشل يدكرفت النا تُضِیمُ نامع اعراضهٔ میرمود که درمدیث آمد ما ست کرحن مقابی دوست میدار و که عمل کرد دستود بخصتهای اوخیا کادوست میدارد کرعل کرد دوشا ویدازش بط ا المعكره واندكه معلى الإيدكر بركرو دبصوح جيت هو اكرها جت اوبم بنب بين ست في اكدين الوافظ ما سبب ياك وي واردو آن باسب بماسب بين رار دواز المرام والموسيط وضئ متدونه نوبخيري مردمست وازكابى آمخضرت صلى مدوليس مشعبل قرم نبرئ سشت وروى كاسب ليثا ن كرد دمبشت وى قبل كركارى ميداشت وايشا ن وضع بى ميكر دوخن كمينيت خباكد درمدسي التي كدشت ا داصالي صلوة اقباعل بيا دجه و درمد بيث عارى وسلم مراست كدينم پيرمداميلي تدهيم يسلم هون فاع ميشدار كارا مدادة ا سيكرد بووشريف وداص ك وسيفت آياد روا البيع كمي رشاحوا لطلب سكردخوا بيداكه دروى شارت بعني كالدود وفيراس احا ديث د كونيزها مردرير بعني اس البراه بكالكناا ذاصينياطف سول متكفت بإدابن فازب رضى تدعنه بود بماج ونها رسكرويم دربس ببيرداستي تدعديرسل سيكسب أفكي نازب رضى تدعر وست سيستي بشم درما تب راست شخصرت ميز هيها موجه كه اقبال توجه آر دبرا برروى مبارك خرد در وقت سلام دا دن ميني درسلام والهيم شبه پزرا كرروي كما بب جب كمذ نظره مجاببه افتدوا قال ثيا بدرُمَ الفي تتسعد شوي ومخلاب كريم وي شرف كرديم واقباس فوا واسترا دا سراراً رمواحبت سنريف ادبها بيم صوصادروقت رجوع و ما نبغه والضراب إصلية كدقرة الميين وممانيا بت مثهو دوونت فايت ورب اوست صلى شطية سلحواين كي اروج وضيلت يستاد سنت درجاب بين او موسوع كمرائخ المحمة صلى تشعيصها يسكره بزركا بصحابدا كدزذيكت برئ ليستنده اضمقه كمعنت برادبن حارب بسائنيدم خضرت دامية لستجفت تخفرت مبدارسلام دردعاي كرستكرديب أفئ خدا كمن خدا وندائكه وارمرا أرغدا ب وديوم تبعث المحقع عبا دك روزه تيامت كربتك كميزى اجمع سكنى نبذكا ن حودرا ا ومجمع شك راويست كم تنبعث كمنتا في الم ا بنامطوم شود كرندن ن خاص مقران دركاه ازعدا ب يمترسندوروست وي نباميخ بنده اين براي تعليم ستاست كدارا دب دركاه اكا وشندروا اسكوسي ماملمة قلت النانساني فمهديره لامتصلي تتدبليه سلمكن واسنس ولتكنو ترنسكانت مسله كذران دمذه ت تخضرك جرن لام سيدا دندار بارفرض بيجواستندوم فيفتنونها

روان ومبت دسول تدسل تدهير ستروم جهتي من اروال شاء متدورها ي دو مبود آخسنت و بركه ناركداروه بود ازمرد ان آزه نيكروا سته بود خدا به كامي بين خدمي شيست كم سطنت لتسلام دمشك لتسلام الااخره وكابى عبررى ولنسشت ودعاميكروو قرآن نجداندو تلينع احكام ميكرود كابى بنسشت ويصعلا يحود ثابراً حداثاً فعا شاج مراحيكات موال هنينيات آن فا واقا عاسول متدبر جون مي ايشا ومبر برنداص في قده يوسلم فام ارطال مي يده ديرودان روا آنهاري وستذكر عدبيث ما بربن مرة في و بالمنتك في الم معالی وسدانها م ست که دکرکنیمدیث ماربهم دراکه دروی ذکرمنشد آن خصرت است معدا زناز با مداد ، برآمدن امنا ب دربه ب صحک که دکرنسخات مغضرت میزورد افع است و م ذكرآن حديث دا وران بنداسب تره يه العنسل له في معاذ برج إعال خديدي رسول مذكفت من العنج بركوفت وست مرابع فيرمود العن المعادين المع ت سیدارم تراه فی طلت و اما احبات بس کفترومن دوست میدار مرّرا ، رسوال نقده اخلا تدع ان هوّل فی دبر کل صلوه کفت آمکنسرت سیس ترک کمن این سا فراع ار مار بو در ب هنه می دکرک و شکرک وصن عبا د یک می پرورد کارمن بایدی ده مرا بر با دکرد ن توصیاس دشتن توونیک کرد ن هبا دی تووی یا وره ن آن منعبت ومراقبه كمه الاحسان ان مبتدر كمب كانك ثرا الحديث رواه احدوا بو دا وُووالنسائي الاان ابا واوُد لم يذكر كسكن ابودا وُدوكر مُكرِد المست إين كلمة اكدّ الصحاؤوا ما اجمكت إ ئ بن فعل مذسدی دبیتول ، احبکت د بکاتب حرو ن نیزار قبل معینی زعلهای مین رسید ه ست م بمحد تندهی د لکت وعن بصیدا تند بن معودا ن مول تستیکا فويسلمكا ليهاع ببنيد بود كمضرت كدسلا مهيدا دارراسنا بغي دوسكفن السلا معد كم ورحمته تدحني إيها من حذه الاين آاكة مده مبشيع فيدى رحسا واست وي وعن كم وسلام مبيدا وارجي خود ميكفت السّلام طيكورجمتها متدي بريها مِن مذه الابسه فإنكروكيه وميشد ميندي رحنيا رجيب وي روا وابود اوُ دوالبرخي والنسائي ولمهذكولترمذي وكم ت رمذى ين كارياحتى رى باب مذه كه درا مين و درايسه وبيس عقدا را ورده كالبيليم بمينيا اسلام ميكيم وحمدا متدويجنين برجا ب مكرواينا مما بن مديث را أجيبا یت کرده اندورواه این اجیمن محارین سیورواست کرده است اورا این جهازع کربن سیدوسلو مُنشلکه این جیموانق ا بود اُودور سانی ست درد کرچتی پر پلخ میا خده با بر مدنسیت در مدُوکر آن دموانطا مرومن عبدا متدین عنوده اکا ل کترا بصاف البنی کفت این عنود تشییر کشتن میرسلی متدین میراند از مارخود الی تنته الا میسالی هم ا مبوئ بليوي بسيعذب بنب عجره مؤدكه بجابب بيمسجد مودروده في شرح الننذ وعرج كا إلحزاسا في خالسا في المعيرة فألق الرسو ل متدروا متيسنت انعطا ي خواسا في كدارشا بتيعيرين ا ومخ است ولا دُتا ینت سنتهمسین و و عا ساینت سنتهمس منمین ره ند ا بوماتم کغت نقداست و سنای گفته لا ابس به روا میت کردا زوی ا لک و معران مینی بینی بست ككفت كغنت غييغه صلى تدعديه سلملابسي لاء م فالمرضع النصل ونيجتى يخيل كذاروا أم ما في كدكذار ده است وروى آ الكرير كرودوا تعالكندازما ي حزومماً بي وكمروكفة كه به يم محسومن و حنيت بكاثها ول ست تفتده ين انيرو وجهي ل ما م مست كدته بم كمنكريك بنورورنها زفرخ ل ست ومعنى كويند كدوم تو ل مست كداكواي و مندمره موضع بعبا دن وتعفركو بندائها رئنته عبا دن وتعفركو نيدآخير تبه تعال رسته فرض أين وجوه شامال مومقتده ين وقا مميسليا نست باير كه نفاؤرها بخرض كمدار ندروام بوداكود ومالعطاد الخراساني لم مدرك لمنيرة وكفت ابودا ودعطا عاخراساني ورنبا فتذو فدبيرة ست معيرورا ببراي غيريث منسانيا شدديرا كدفوت معيزة بريط بديشته حمسنين ت بس مديث منتبع است دعن بن فابني مئ تدهيه سلم صفهم على تصلوه ونها بهم ال مير فوا قبل بفرا فيرا باصلوة دوابيت والأونس كم المخيية برأنجنن وبرغلا نبصما بررا برنما يعبيجا كريد ة يوعيب كر دبرما فعلت واد است آن وسياق حديث درا سنت كدمراً دمها درت ومساعت بجاعت واوماك كالمدة اوليا المشدة بخسوشه مع يتدعوي تسلم نهكروا زين كرم كرو زيون إركشتن مصلل تستليوسه أرنماريخ وجبنا كايثر يؤخضرن سلام بدبنده أرعاربرا ببذيا بعدارسلام وا ووالمنيتياذا نكسة رت برغیزد مرخیزندو برد مدونت فرود عانشدنست درشه با مست و بره کی تنزیبی دوا و ابود اِ و دا آمنسالتا لث من سدا دنیج شین و تشدیدوال بن اوس معتم بمزه وسكون واوكنيت اوا بومعيلي ست برا درزا ومحسان بني بت أورا وبدرا ورصحبت است نرول كردب مبت لمقدس ومعدود است ارابالها ما بوالدروا وكفت اشدستا عرما ومايخ الأنكول تدمل تدهدية سلمعول فصلوة والمخضرت كاسكفت در كارخ دبيني وراخركا رورتشد بابعدا رسلاع متسبطوة ودروس احط مده بها اوني در بالبني يحفت در فاز و بعداز فار ومولف اين ما درما ب وعاجد ارتشار فتربرا فلعتسسه في سأكث لثبات في لا مرمدا وخدام يهوا إم يكنوترا وموليا ت وضعه *داست ار بهاک زو*ا لصحریم د کک وخربی *دنیکوئی عب*ا دشتر دواساً لکت *قداملیکا دیخو*ا بحرتر دو ل پیکرندو بی <del>میشن</del>د ىدە دىساپىتىوات دالىغات باسواي قودلسا ئاصاد قاوز بان است كودا شاكەن سى چىۋىقلودسوا لەكىيىم ترا أرنىكى كىنىدىدا نى قۇكران خىراست تەرىخىم چىم ست دار د و دیغنزا له مرشره شدو درآ ورد ن کلمین کیمعند تعبیزاست محتد آسنت کرتما نریخیکینی را حاصام نیت کمرامخیم ويهدا أرانست وسوال كأخروتما مرآن درا دغيدا تؤروب واست واعود كمنهن شؤنفكم نبا ميجويم تبواز بديمة بخدميدا في تووشغفرك لاتفلوطك فررش كنيمارة مركنه بنكصداني وانبه تفليم مت كنفين وابندك لأتخفرت العاصل ست خركا خروسترا كردم إيرده مال محال مبال منبت وآمرزيده شده ست الهدا اقدم وماة ا لتره ال دعيْد ه دوَّر بهم برين سن يا ين بمد نواضع دخاع الها ربندكي ست وشو دكرا ي حق والما في وركا لج وست روا ه الدنسا تي ورو ي حديم و وقام برنه كي

يسول متدحيني متدهيه فلي صور معدالت شديكفت مخضرت ودنها رخود معدا رتشهد حسن لكلا محلام القدو حسن لهدى بزي ميرتها محذستهمام مدى فينح أسيرت ببك واين كلام الاحضرت ويضامه الأواست كدميدا زجرونا يحتاين اسكفت و درتشهد سرائد است ومنمون فاكبدو مغرريثها ويبيب رواه النسائي ولم يشتر مني مقد مهاقالت كان يسول متدعيه وسلوسلم في الصلة وأنسلير قيقاء وحد كفت عائشة كدبو وتخصرت كدسلام ميدا والمحصول ميلام مجابب روي ما لابري شيأت پرسل ميكرد وخ تهيدب وي لوي است المركي مني تبداء سلام شغباف ايسكردس ما ميكردا ندكي دراثها يهلا موي م مسيكردسلا مرا جهائي موده شير نبایض فندا وخیانکدورروا یا تسابعه گزشت و مذهب ۱ و مواکک کمیدلا م است نطا براین مدئیت و ایمهٔ ثلثه و دیم تکیا بر د و سلام انداز جهگرژن احا دیث و ار ت رواه الترمذي وعن مره فالإمرار سول مقدر وايت ست اينمرة ابن صندب كدكفت مركره وارام ه عایشهٔ سنت که محرص کرد سکن سلام وسلام د مجرفوند پرسکه صداصلى متدهدية سلم أن روعلى لا و مكر وسكينيسلام رابرا و مهيئ عندما ين كرسلا م كويندون الم مكن ندوا زايجا بسعلوم مينووكد و م مغيت سلام ربيعته يا يحينه ونتل ت كريم ابسلام وا د ابعض بربعض في درسلا مواون در نا رينت سلام بركيد كركيني كداً ناجت محبت وموديق و درسلام فارينت ت اودرفق ٰنبزندکو است رود و آبودا و کاب الذکریعیا لعدلوه براکه حجر پذکر کھلقا و بعدار کا بستروع است دوار دکھیے و کمیزود کنرنمهٔ آکنست که ایسنندو درجای دیسنت کرار دوسخست که قومنف کهنده صفوف ا دا ، میزیس میش در است کمرو د برمرد م که درایند کوشور درجاعت اندو کما لمحاز ورآ بندكان نبامرين وبم فتداكندوه اسدكره واقتداى ووبعض كوبندا كريعض وعيهم خيركم بصحت رسيده است خوامدن واقتصاصا والمتعبي والمعتب اين السلام د منك لسلام تباركت و والميلال الاكرام وآتيا لكري كرصجت رسدمديث خواندنا ن بعدارفرض خيائكه كثرراندنسشنه بحواند دسعت ونيراختلاف توثير انخراف وانتغال بابنب مین ست و برب روم آسنت کیمخراست بهرها بب که نقال کندو اکثر آبند که مجاب بسا رانتقال کنده میسارد و دورسی شریف موی میم ا ت فضل ست بانعاً ق دا زامنچها میدواست است که تعدیم رواهیب منا نیمنیت بعدیتی را کدور با بسیمبرا دعیدوا د کار دراحا دمیث به نصل ست بانعاً ق دا زامنچها میدواست است که تعدیم رواهیب منا نیمنیت بعدیتی را کدور با بسیمبرا دعیدوا د کار دراحا دمیث الع شدة اصرح لبضجا بنالها م ويجياقه بسبنت معزبنها في منيت مرخواندن آيه الكرسي واشا آلزاجها كجدور حدمث صحيح واردمنده سن كرنجوان بعدار كاربجومغرب ذة لاآله لآه متدوحده لاستركت لدا لملكت وله المحدوبهوعي كاشئ فذيرة اكذبعبض والمعبيا كمت ندخها تكآته الكرسى درسنت معزب نجوا نبنصري منسبت وكالعن معترب درخواندن فاعا اينا اليكا فرون وقابعوا نتدا مدورسنت بمغرب وارد شرده است الغصال لاقراع نابجابرة اكتنب عرف نقضا جسلو كتدورك تسصيلي تسريون المنطاب للكالم لنكب ت متعق عليكفت بن عباس كدمود من كدمينا ختم ما م شدن كا زاسخفرت را تبكريرا صلاف كرده ا ندستراج دربيا ن مرا د تبكريو بن المراست خيا كومييين أرابيجاس متن كروصوت بكروقت بعنرا فسروم أركا رفرض ورزه تتبخضرت صلى متدعلي يسلمعهود بودوكفت ابن مباح ثمبا تغضا يصلوة رامدا ن مبتروده بخاریا ین مدبث را مین علوم شدکرمرا دیم بشیطیق فکرست و معفرکفترا مذکر مراد کم برایست که درتیبی و محتید و کم پیکرمعدا زیارده وه باریاسی و شد با دیم بوندواقع است بوعن میکوند ه درنه ن انخصرت صلى متدعليه وسلم عبداً يكتب كي بارمايته ار ومعض كيويندارايا منا بودكه بكبرات تشنري سكيفت وطبي كفته است كه مرا ونجب كي ست كه ديمار را د سررا ورد ن وفروبرد ن دمدکوج دسکویندومرا دا سنت کهن مشنافتما نعقنای برسپنیت را کرانی اسکردا زوی بدیمر ن کمبرواین وجه بعیداست ارعبارت و برترها شكافمثودكا بيضال بيصاب حيمعني وارد كمروى رمني متدعنهما ضرنشثيد وركخازة صنيصياخ كاشك كدري سغيرو وشا يدكه ورصنوتنجا عيشه واطبست ينيمو وواحمةا اثرار وكمظ هيشده درآ خرصغوف مي يت ديرن نيناحت انقضائ ماررب ليم وامتداعلم وعرجا تشترضي متدعها التهان ن رسوال متصلي متدعيه وسلم ا واسلم لم بعيندا لاستدا ويفول نت عائشه و تبخضرت كه جون سلام ميدا دنين شب كومقدار آنج مكفت بين كلهات دا الكهمانت اسلام ومسك التلام غدا ونداو ي سألم ومنره اجربيع نقائص توسف وارتست سلامت سندكون ن أربهم أذات ومى دات ساركت إ ذوالجلال الاكرام مرزكية اى فدا وندصفات بليدو شونيدرما بسلمواين وكريمين مغدارووا حآ ت دسينة اوبععزه امليك برج السّلام زيا مه كرده اندوكفته اندكراً ن دردوايات نيامده و دراورا وبعفرشائخ رياوه مزين بخواندل فاروايتي بم دارندوا متداعلم ممن ثوبان قالكان رمول متدصلي متدعلية شلماؤه الضرف مصلوته استغفر فم كفت تؤبان كدمولا جضرت رسالت نيا ة تخفرت ازما زود مين برا م سكرد وسلام ميدا ومهشغفا ميكروسده روسكينت مهتغفرا متدم تنغوا متدم تنغفرا متذمين المد بايهشغفرا متدالذى لاآلدا لاهوالح لعتوموا مؤب ليبووة الرميكفت نيزيعبدانيهشغفا رافلهم نتشا لسلام ومشك السّلامة اركت و ووالجلال الكرام روامسلم وعن لعيرًو بن عُتِيم بي سهّو است احوال ي درموسني وشّد شد است آن المبني سلى متوهي سلم يصوّل في درموس كم تعربه بود انحضرت كدميكفت درسي بريا رفوض لا المراقا امتدو مده لاشركت لدلالملكت ولالحروبوع كالشيئ مذيرا للهملا انع لما اعطيت والهمتل لما منعت ولانبغ ذالج نبيك كويشرح اين ابتها بعايده بالركوع كدشته است من تقطيه مدائمة تمفرت اين كلهات وا ذكا رو كركيد دراحا ديث آمده است سيكفت وكفته اندكه وربع فراحها ن طلام ميدا دوم بى كه بيچيزى كويدو بخرا ندود ميغراوة ت اين اوى ركل معنى ازان ميزا ندوم بغن د تريتب خدا ندن آن كفتها ندكدا وّ لاستغفاره بدكرد و معدا زوى القهم نهت

مكسيك درجاب بيارودا بيبيرو ديم انعتاكا نعتاكا فعتال بي رمثة مبتررك شت تخفيرَ بعدارسا م المدرك تن بي رمث يغني في الم الورث يغنوخ و داميني بركشت تخفرت يجو كرثشتن وج فودا ت جها كالصَلَ مُصرَت مردست منا م ارجال لذي درك ما لتكبية واللولي الصلة وسي مجلة ئے در درایضن درمبارت واین *رکشتن و می سنجیب خ*ا بد بود پر کانت اس بيرة اولي نست كدوى سوق نوك رايا قامره سنا شد كليراي كذاره لصنت التدريف إغدوو والخضرت كتبيره اول ارنازوه مذه اين دركد درايت كم شة كذار د خوشت بير بمدين فاخديش كرفت جروه ش كرور او ويعبض نينوم نبكيديعنى برود ووثرا ورا فهره بيركنها بيدا وداثم فالماس ن قال کتاب الاانه له کمن مین سلومتر مصراب مرسینیکه ماک کرداینده ست اباکهات کمزیمن که سوّد درمیان نا ایشا فیضل مرا دمعشرا انجام محول ا له ای جزی آ در کمی انتهاج ن نماز گردارد کرمش و دوبیس و و باراشا پاچیا و مرا د تنگرا مزمع است خیانی معدور ب كه لفت امركرد، رارسول فذاكه وسل كنيم تمارزاة الاسخ كنيم فيرون أينم والوردن النيكيث دراب الذكر بعبد أيسلوته دول البست كه مرا و مبدم صلى ما دون ! نت بعدارًا ن برخير دخيا كمه مدم سلع عراسه ت كأروا تداع فرف البي بس رداشت بغيرم لي تدعد وسلهم وشيم ودافعًا له بكت اصاب متد بك إلي الفطاع بساندترا مذا ي عالى ي برخطا ب ت رمنی متدعند در مین فعل واه ابود او دوعن زید بن شت که صحابی شهویت اکا تبع می دیمی ارفعها م صحاب بردوالها مطواب كذيمعق ِ اجلُه ایشا جَ نُم بغرائع بِوَقت بجرِت ما زود مام قرآن درزه ن ابو کمرونا فاکن ترجیحف درزه جُنان منی تدیمهم <del>قال مزه آ</del>ن بنیج فی د **برکل سلوه ن**مشا و تُمشيخ **برخوشاً و** ره بم ارحضرت رسول *کربنیچکنیم درسی دنداری وسد*؛ روحمدکوئیمسی وسته با روکمبیر*وآریم کی وچا دا رفا* تی رجانے المندا میں المانعا بیس آمد دشا ت كدروًا يصلح المكاك لروايست كدنياً يبروده ورودا ي هيوصالح أيشطات ست شارا بعيم تنظيلي تدهيية سلم كتبوا في دبر كاصلوة كذا وكذاكر شبيركم مقدارا ببمرا تبييح أم كردكهمعيذ تسزنيه وتقدس كهل زسجانده تعالى فالانضارى في شام يغم كعنت العشارى ورجوا يت ونبح وارمسيت وينج ما يعيني درمبرسي فاحعلوا فهاال ا وعشر بي منه ومشرين س كروا بيدا أن كلما ت رامب بت نیج ازا عد دصد نا م سود فلما اصبح غداً علی لبنی بس مبری ه کرمبه کرد آن تصاریاً مدوقت با مدا و مبریم مصلی متدعوی سلیما میزوا دستان بساری مست ن مندب گفت بغیبرمذاصلی متدعین الم فعلوات و دروگای صالح است کمنی خیا کما آمرد گفتاست و این به تعزیر انجفضرت کمی مند ب ليكرد حتنفيذه فنمروا واحدوالنسائيوا لداركمي وعن عليضى متدعذة اسمعت رسول متدصلي ندع بيسلم بقيول علىعوا د مذاا لمبندر واست ست ازعلى ربقني كعن شنيته م التحصل برجوبها ی بن سرمن فراءا تیا کرسی فی د بر کاصلو ، کسیکر بخوا نداته اکرسی را در مین برنما رامه نبعیمن دخول لحنبة الالهون بارمنیدار دا ورا از درآ مدن مبشت کرده والمهدار مدربرا كدموت انع ردخ احنبت منست ملكة وصل ست بأن وطا مرآن منها يدكدكو نبدا لالحيوا وجيعيات ونع دخو احنت است دانعانه وخواصنت مبجلا دجه وموستت وبودن وشرط وحواحنت كهنوجل ست اكروجودموت ومشيطب وى بني بود والفعل عشبت مي وآية بموت ولروم دون او مرمونس دامحكم لا نفرالمون منهيروي درآ مدور سنت الآن مجلاو ليكن برين مقدير لازم ميآيدوجود موت درست ا م بن حبّه در دخه خبنت مبتل م خيرا ، بونت ومبيي كفنه كرموت عا خراست ميان الى بيا اكريبي ودخوا حبن جري غتى كرود وموضى كرود واحرا ت در قرمش بعبنب وجه ب عو شهوّ و دراً يدويبشت بي توقف ومن قرار بامين باينه منجعه و مركه مخواراً يّدا كرسي لنبكا ميكيم خوا یکا ه خودرا آمنه الته علیج اره و دارهار ه وابل و برا شه دایمن کرداندا وراحدای تعالی برسرای او دسرای با مینور ایم بایم کرداندا و المبیعی فی شعا ، بدا كيصاحب خوا نسعادة ه جزوا و ل منيديث را كم من قراءً اتيا لكرس لم منعين وخوال نبتدا لا لمدت ادمشا في اً ورده وورروا بي فل بوا متداحد انيزا بين مكوده وكفتكه اين حديث لاجاعته كيرونيا أي نيرو ابيت كرده اند شلطيرا في وراويلي في و دار وتطني وابن حبان وغيرابيثان وتعبغي ارحفا خام كيونيوسي وابن جوزي ورموسويات ذكركره وحفا ظهرا بنجزى انبي جبنه طس كرده اندومبزوا فيرا باين لفظ آور ومهن قراءآتيا اكسرسي ومراتصلوة المكتوتيكان فحدمتها متدا الانصلوة الاحزى وكفتاتين راح عماض بردايت كردما نداز بخلام ليكومنين علىست وجابرين عبدا متدوعبدا متدبن عمروا نسراين كاكث ومغيرة ابن مثبدوا بوا عامدوا خيلان طرق ومقد دمخاج برانيكا بنيديت دانصلي كيطست وموضوع منست أنتني ونعنيلت آنا ككرسي جدىعد أزماز خوا زان وجه خيرا لهر نبتح معجمة وسكون بذن أشعري شاح درا بنت جابليت واسلا خرواسلا م آورد ورز ما ن انحضرت ا و بلأرمت شروينه ومحست معاذبها والرينا ن تهما دو مجازی گفته که در صحبت است و مول قراح پرتست روایه کمیندار قده می به بود انقدنا مکه ابعین بردیشا منفقه کردند دنواور امیالث و قدر توفی شده و م سبین هالبنی و ابت سیندهبدا لرمن بنضم ایم پرمیل مقلیمسلم ال مقال آن غیرف دفین بطریب بیکم کو پیش آرا که بکر ددار ناندو به ای و در امینی مراق و بشد که در تشده می شنید من ملوه اکمنوب و انصبره از نازشام و با مدا د لا آله الآا مقدومه دالم الماک داله محد بدا که نرمی در بیت و موه می می مقدیم شروات

وديعض روا يات بندالغ ومحيليت منيت ده و ركتب له كاوا مد المحشون أن نوشته مينود مرا كنس البركي ازين كهمات ده نبكي ومحبت ادهنة عشرسي كي ده وموكر ده مينو د مراورا ده بدعا ور فع او مشوره بات ولبند كرداينده ميووم اوراده إيه و كانت اورزمن كا كروه و بشد بركل ان برادرا الان دنيا ما زبرا مراح ش و موزم الشطال ويمونها مولم كالنيب وورروايني لمغيغ أن يدكه وروافيت ونيرسيه كالماي اكدوريا بدواحا طدكمذا وراوما شركنددروي بين تروفيق تؤبرو ستعفا وميفوو مغيرت كروكا والأ كوكفركه بحرا يصنت آته عفو ونمعفرت مدا ويتعق شكيردو كاي مافيغنا الساس عملاه باشدكو سيده اين كلهات أرفاضلترين وزياره ترين مردم ارروى عمل لا رجا بعضار كورد كميرز وفالب شودا وراميحو لافضاح المحويد فاضلة وزمايعه ترارآ همي كفتة است الحنس روا واحدروايت كرد اينجديث مااحدور ويالترنب مخوعن بي ذرابي قرارا بالمشرك و روترمذئ نبذين بينى درمعنى تقدود لفعائما أقاحى الاالشرك والم بذكصلوة الميغرب ولابليخيرو وكركو دترندى ما يرعزت وزلفط بالجيروا وفاك كفن تز ه پیشه سن مجیع نیدمی می می می میده الیسی می می میده سامع بند این می میداد می در این به می در در این از آنها موج اروسیده جند اکوین فینم افغانم کیشرة به آوروندالهای سبار را واسیعوا الرحیته و شات به کردند با برکشتن را داران مرب فعال می این می در از ای کرد و این اید ، ما اكنيا بعثا اسرع رحته ولاافضل فنميته من جذا لبعث نديديم الشكر راكث بنا بتره شد دكت وي أرخبك وزوا صار وريا وه ترضيرت وي ازين لشكركه زود مركشت شنفال لبني بكغت بغيرم الئا تدهده وسلما لاا وككم على قرم فهن فعنية واسرآع رجعه آبارا فه فايئم شار آبركروبي كدافع لل ندار وي فينيت واسرع اندار دوي حجت مقامته والمعلقة الصيخ على والتدخي تغلع الممسمي الهما بيناهم فتى واكرما ضرشد ندنيازه مدا درابيته فيشتندورها لتي كدوكر يجسند مدارا أبراكه تأفعات فالمتكث رجقه المنطقية بين بخاعه اسرع اندازروي رحبت ونهنوا ندازروي منينت كدد كبيا عن خيدا ن يؤد بماص كردند كدازمد و مدوحص برون سترواه التريذج قال فا مدیث غرب وحا و بن بی حسیدالره ای وضعیف فی لوریث سجاری کفته کره بی کولیدیث ست و اس می مفته که میشد و مسائی کفته که ی تعدیب ما ب نا الايجوفومين لتمل في لعتلواة بإب درزكراما ديث وار وه درهمها ي *كها بزن*سنيت كرد ن آن درنا رود يعغر نسخ ريايي مندريا ده كرد ديينجمها ي *كيمياح اس*ت ست كدفا سدم كبرو انداد را وبعض كروله ست دبعض آح يخضيل كن مدكوراست دركسب فقدوع ككثيره فسار ت موّا ن کردهمیالست و ایخ دراجه تبلج مبرودست افتذکیشره مرا دا تست کهشان آجاد مره بن عارت درای مهما دو دسیسی ا مناکوه شارستن دبریمن در بهشبیدن و ازار بوشیدن و تیراز کان نه بهن اکراین ملهارا در فرض مکدست میکندند. مرجی کدهرای ناه دت در ان میکدست ست لازاركشا دن وكلا مرسرها د ن كريدودست كندمنسدنبامثدواخيا ما مُه علما لاكست كداكرىم بى بشدكه مركار دو زير ديقين كندكه ورنازمنيت واكرورشك افتانة ت وخمة زير د مغفة نست كدسة فعل شوا لي شراست و او دن وي ميل كذا فرك استمني ونيزنق ارخلاصه كرده است كدا كرمردى ا ومن م يكند كيث كس ما وريها يَنْ لَيْ درا مدوا قبدَ اكردوم شِيروتِ اكرمفدارا بِخرسيان صف اقراده ماميا شدرفت فاسينيكرد ووليزاكردر ما زمشي كميذ كرمقدا يصف امدروه فاستنيكرد دواكرمقا بدفعهٔ وا مده فاسد مبکرد دواکرمشی مقدا سکنصف کردو ایت و دو با یا صف د پکروفت با با بینیا د فاسینیت و دوارفیا وی طبیر می آورد است که ممتاط را كروسيا يكروه فاسداست وورماشينه شني معلامت خلرفه ششاست كرورنها رآفية ب درآ مدوكري آن ايذا سيكندا كريجا بنطالية تقدروو كام فاسدكر د والغيسل بح بيهمى سن معدو دوله بإحجا مِساكن مدينه در بني ليم قال جنيا أن اصلى مع رسو ل متدكفت درائسا ى الكيمن الميمكذار و ما مع غير جداصلي تدعي م جل من لغوم اکا عصینی مردی ارده مفتلت بِرکفتم من رچمک مقدوع نی العوم؛ بعبیا ریم میں نداخت مطابع ی حدد ا و دلفندرہ نی کداندمی سنت معنی پراندان ، بتبدت وحدث نظرا مي مينا بعني تبرتيزي مكرد مرجا بنسه من كدور كاري وجوا عصطهم وبه <del>مقلت</del> وأيكال مبيا وبي كفتم مرقا ي مبيرمرون ا ويمن وكالضيم مثلاثه و و کاف وسم آن بغت نیز آمده مرد ن بیرط دیوست بسرا شده میرواین نظیست که عرب در وقت نیخ نیاستبعا دا بریستما اکنیدوکفیم در در و ده شانکم تنظیرون آنی چه ئىشاراكدان بىرىخا مىكىنەيسوى ئىغىلولىغا بەيرىمىلى فى دېمىرىرا بىسادندكەمىرىنىدسىما ئىخودرا ئىجىنىدى دېنىجىن كارداخلا يقامنىكن فلما زىمىم خ لعِمْ ونه بِهِ مِن مِن سَيَّا مِن أَكُون مُوسِّ مِن اللهُ مِن اللهُ مَنْ اللهُ مِنْ اللهِ مِنْ اللهُ مِنْ اللّهُ مِن وفاخ مند مغر مداصلي قد عديه سلونها في مواه مي يدرو مادين فدائ وما داراً تبت معلى قبله ولا بعده استعليماً منه نديد مونداستم بيج تعليم سند مرا ويش اروى وس امدارو ن كوتراؤه ي عليم ومرا ن رار وي واستداكه ي ولا مربي ولتنمني ب مدموكند فتركر و مراو نروم ودشام کرو مرا وکهرا بک برر دن و فتر کرون و برشء في مثل من ما مجته خودرد اشت وى دور قرآن در آیت و اما لیتم طالعتر ظا مخرنیرقراء ساست و قال مفرمود ان بداد الصلوته لايسلومياشي من كلام الناس بول على بيان على المبدولة المنظوميت وروامينت وروى حبري المنون مردم ومرا دسمزم ومنى ست كيفطا مضان كروا مينان الآبن وتوابط بسيدا ذاليا اين كماز كه ۱ دراا مركر د ه الد كبدار دي النيست وروامينت وروى حبري المنون مردم ومرا دسم من است كيفطا مضان كروا ودرسائلآورده اندنگرازنمی که درنما راست میرسند که از چرمنس ست اله دکتر بدالخیا والحریکری ت قرافیست پیمننی ست کرمین و کمتابی منا ده اندونردی میماله بیا ده میرام پریام پریندا لکنا به اکرمراد اوا ما ده معلی ست فاسد میکرد دناز او واکواراده قرارت کندواسد نیشود ا نما الکترسی و النجی فرقرارت القرآن بیا

منت كأركرتبيج وتمبيروخوا ندن قرآن كرانيها أعين كام دميان منت واكر كم يونية وكرسخ بكند ونبيع قركم يركويدو قرآن بوانده نت نيكرود اوكا قال سول متدحل متدع يسام يافط المضرت منبث كوفقة شدا نيناد كوكفت آنخضرت كدمني ماه فاوي كيندوازا بنجامعوم شدكوتشبت اطس بيني يمكن تدكين حرام ست دريار ومعسداست اورا والمحفرت كراورا نرکر ده عاده کارنجبها کادی با باب دنیشینده بودکه است کامنوع شده است خیانی قیدار کرد آنرد کرس نوجه دم کا جسبت دلالت دار دبرا ن بینی کمپریم ن بخر کردن من در كرمن بينتم كدا ن حرام ست ومعند نها است كرا لكان ومزدشا فلي و بويوسف تشميت در كا زار روام ست و والنسكر و انديما زر از برا كدا آن د كااست مغفرت وجهتر حبشه انكه بخضرت المركم دوا و دوشيخ بن الهام كفته كه اكرمصلي ابيض خود حلاب كمنده كمويد يريكت التدف سيسيكرون يخب كذكوبد رجيني واكرعاطس حدكوبد ويفس حود فاستيك ورط برروايت وبروايتى زال منبغة مده ست كه أن رتعة ريسيت كرحمه كويد در نفرخ د والبهائجة با نافاسة سكر يردوايت وبروايتى ازال منبغة مده ست كه أن رتعة ريسيت كرحمه كويد در نفرخ د دوابه المبكرة يد دوا بيعو ته بالحكم سكو يكوفت كفتها يبعو ل تعدا في حديث عهد يجالج من موجهد مهم ببیت فرزد نمیمآن و قال بازا و مقدمالا سلام وتجتیق آور و ماست خدای تعالی ارا و بین اسلام را و ان سار مالا یا یون انکهان وتحتیق آرا و مردای اینکه بین اینکه از اینکه ای ورعرب ومدود فدكرباجن وشاطيق مواج نبينه شاسبتي وفرتني واشتغدون طريح بإجى است و دروع آثور د وبرشيا نالقا مبكروند وابنيا ناوع بجام ببسباروم بدا يخرب يادم وساين تقتسيون بالكهانيها يدانشا وآتشا لطانا متركفت تضغرت برجي ناقسقا وبدين سلام كروما يجاب قاقت وسنا جاليتطيرو ن كفتم وازم و والني أركه فال مرشكون كالميز وسيراندم بغران والربجا بنصت راست بريدندا زائيك سيدانده كاركويش مآيير وندوا كريدست جيت شدارا برميدا نندوم ن كالرسروندواصل وتعيرا منيت بعدايا بربغ برنشمكره ل مكيزيمنوع ست دميا ناين بزوره ب العال الطبرة ميا يدعا المزمودة تحضرت ولكت شي يجدونه فيصد وربم فلا تعيينهم الظيرخرليب كري البيدان كوينها خود از ویم وشومهی بدکه بارندار دایشا ق ارکار پیمش کرده اندکه میرینبدت خداست و موثر سبت کردی د کرخی نی در د ل کلبند د توکل برجذا کرده با پیکذشت و دعانی کم ه قواست ا برخواندخیا کدوره ب خور با بدفا لظنت ومنا ره ال مخطو فهم داره مردانی اند کرخطا سکشندانه رست میندوخطهای وی و معرف محکام دا حوال مغیات اران الحاكان بئان لانبا بحصرت كربوي فيغيري أبيغيران كداج خلاسيكيث مرادا دريس فيباست لادانيا البغيم طهما السلام فن فاختصدا كالميكي وافتا فترسيط الميلام المنطاع المتعادي الميكي والميالي المتعاد المالي الميكي والميالي الميكي والمتعاد الميلي الميكي والميالي الميكي والميالي الميكي والميلي الميكي والميلي الميكي والميلي الميلي ال . مَبِتْ ادریخانصریحانفررو دمنی از اشتغال کی بجرتبا نشسا می تی عض بنیا و کاه داشت ا د ببهوت اوجود ا صلا میشرائع ومسوخیت ک واز اسپاست که بعضی فا درا باحت، د مکنندر اکژ طماکفتدا ندکره بن مدیث استدلال ابرا؛ حت آن نوان کروه نیرا که معلق کردا بند برموافعت خط آن مخبیر در ابی منبت معلم کردا باحث. ليهوا فتأست والأبخصرت صل ندعيه وآله وسلم واصحاب وى صواحا ندعيها مم بيين وأعلما يسلف رحمهما متديفي وروايتي ورشتنا الأشكال المسواح فيت ووعيقيت قول ر این میرانی خطرخروتبخیاست از دراک موافقت بسره امنحشت منع از آن و بهوا بصوا جی شکا کوعلهای دکورکدازین ام ست مزده ما می مقین می موادد اسخصرت نسن افق حضد رخروتبخیاست از دراک موافقت بسره امنحشت منع از آن و بهوا بصوا جی شکا کوعلهای دکورکدازین ۱۵ م لى دشانے كنداست كرشعر وين ليونى واسكاله و وافق لنساج واشا له وشيخا بوالعباس يونى مردىيت ارا بان عوت ساوغلى تسيوخوا مروض كيويد كدمدا ئى كن دوورش ا رِبونی شکلهان که وسیشیدوموا مقت کن بنسیاج وا قرا ن و *ی طا برشیخ* ا بو کمریساج مما صراین شیخ ا بوآ تعبیه بع بی بود و مست جمهم متدر<del>وا هس</del>یم متو له لکنی سکتِ بکذا وجدت فی صحیح کم وفي كتاب لعبيدى دراقل مديت لفطاكلني كت كذشب ورائه لف سيكو نيميني فية امهن در من معيسان در كمة ب مميدي كدخم ومان صحيمين كرده ست وسكويد وميري فيعام والكم مقعظ نزا فون كلني وصح كردا بنده سنده است اير بفط كلنى كمت درجامع الماصو أكم مم صحاح ستدكروه ست بنوشق لفط كذا فل كلني ولفظ كذا علامت بشيخ ست حج المجر المنظم المعلم المتعلق المتعلم الم ومدم مخت دار دنشا صحت نهندلغط كذابرا لاى اومنيوليبندخيا كأصا د نبولينديا صح نبولييندين يافظ بمحنيض فع شده دركت باصو وصحيل ست كال عدم محت برونيما رووا بالمغط كلني دركاني كمتنبطا برسندرك بنيا يسزلت كأمكو مذفلها رأيتم تصبته وزماريهم منيت وبراى توجيه مي تعديري دركا م سنجذها كمر درترهم إشارت رده شده ۱۰ دنم من عبدا تندبن عودة اکنانسلم علی لبنی بی تسفیه دسلم به وی تصلوه مبدا مندبن عود سیکو بدبودیم کدسلام سکفیتر سیخورت و حاک کار آنخصیت در ماره پووفیره حشده قدومآ ورد ندميجاشي ووى بسا بقدعلى كربنت انحضرت صلى تدعلبه وسلم أر نور إنه وسخبا واشت وبردين ضارى بودا بإن آن حضرت آورده وفدوم صحابه يعنمبن واستهفارتها كردوخي ددستي سلام بحابي وردو تحضرت تخف وبدايا فرنيتا وونجاش كغتجانون ومغض ككسبونون نترنفل كرده اندوصا حبابي موس كيسبرنون فصح واشته وتخفينف تيموا بدا و کفتهٔ اندکه صواب تختیف اوست وابن متر کفته که پاساکن ست زیرا که اصلی ست نه با یه نبت وصاحب موس تمبند بدا کفته ولی تخفیف الرافطیخ لمرفته وآنحصرت اص بدور مدنيدروي ما فيايا ندكذا وده يسل بي عود يكويد كحرون اربز ذسجاشي الأميم مسلمنه العليك سلام كفيتم وبخضرت ورنا يرجاح

مّه یم که دشتیم فلم روعینالین. د کرد تمحیرت بن ربره وجود ب سلام فاکمفت فقلها بیرکفتیغ ربیو ل مّد کنانسلم عیک فی اصله و فروعیت بوتره کدسلام

سلام أيجفن والآن كدسلام كرديم والبكفئ سبب يت مقال ن في العدادة الشقلاب فيرود المخضرت مبرستبكر ورنا زمراً نيه كاردوا في عبر السام المحفق والآن كدسلام المحفق والآن كدسلام المحفق والمتعلق المتعلق المتعلق والمتعلق والمتعلق

عبودينات عضودا كأيحكم كردن كرجوا ب سلام ارام فلاست دمباج بود درنما نيسوخ كشت تسفق عيد دعن تعبيب بضبميم وفته عين وشكون بيركستو ف وسكونا يُحالينه

ر آخرش وحد بهجام سبت اسلام آور د بكود بجرت كومم شبه وا قامت و درآن آنكه قد وم آور در آنخصرت برینده ما تم تحضرت حواله و بود وستال كروند أبو كروم برجبت

المال دركات كفته كما وبدرست سبلات مهذا مودر مذمت ميلرونين على معيو وواه تش نيرورزه ن وي بود ومع كفندا مدرزه ن ميلمونين على بودي معيقيد

أبئ فقرروا يت ميكندارا بن مروروا يت كروا است اروى ممثر فوالمنى بدعيه وسلم في لرم التوار بحيث بيجدروا يت محند البه مغرت ورشا ن مرو كدمرا برومهوارسك ماك رآابناك عدينكيند فإلكفت بمضرت الكنت فاعلافها مدة ميني كمن واكرسكين كميا ركس فعاد وبرا ليكرم بلوج يثيو وكرمنع فدراه وت بركميا يحبر أفيست كدم فسيصلون من المجملة مغزك يركرك تشت تمغق عبيه عنابى بريرة فآل بني سول متدعدية سلعن لحضر في لصلوة مني كمرة بخضرت أحضر بنجع فا يجروسكو لصعاد معلم ورنسا يستغق عليه وراكثره الاشتني فالاختصار ومدوايتي بني نصيلي نتسلو ورروايتي مختضرا وحضر دلغت ميان مروم خاصرت كياه ويقنيركروه واندحضرو وختصار وابهاون وم شاختها راحت ابافياست دائكا لسكينندكه ابل فررارا حت بمنيبها شدوجوا ب ميد بندكه مراء المنست كرج وفارطول في مع وموقف مغرب ستراحت كنيذا جنساره مبغ كويندكراين خلهوداست ومرادبا بالحارات أسنده ورروايت آمراست كالجبين ووست خودرا برخاص ودروق كدافعا وبرزين ورسيداورا لعن دمعف ميركرده الماضق مردم مين عصره مين عصا در دست كه در نا ربرا ن كميه كرده اليت مدوم معنون ما خواندو آن كمرجة واضعا را با تسعدة المحد كمنسطيرك آيت سجده كمرة ب قراء ت رسيسة «استجد كانسط إهار وكورا بي قيام دركوع وسجود وا بين ها في المحتلان لفغاست ورزوا كلم اضقاه انع شده سن دنقن كريشهتور أرمحا وسلف إلى ان والسن دع فا مشترض لدّينها قالت التربول يدّكنت عائشة برسيدم غير مداراصلي مدويسلمن ا لاتنعاث فئ لصلة ه أذكرسيتن يحيب وداست ودنما زفعًا ل مس كفت يحضرت بواحثا سنح يَدالينيطان مصلحة العبدائية تسريروني سن كرسكيت أراهنطان أرزار سيكيرودمرا يشطا نادنا رندمكا (آيزامتنق طينا بدوانست البعات كذكروة است كديبجدكرد ن خور الآبيرون آيدا نيموا جهفيره اكرسينينركروا نداشا جاماريخا شیم کرنسین که آنرا طاحظه کو بیدند مفایست و زکروه ۱۱ و پدکه آن دا نیزبسا کنند و « دِت کرد اندو از آخضرت صلی متدوی سلم میشی و آ گرده اندکه ای ملاحظهمیکرد و مگوشه شیم است می از می مرسیت و لیکرد. صحت اینی ریشهنی ست کسی زد ۱ م احمد پیسید دکفت بعنول ابل حد بیش مع ایت میکنندا بسا د لسغيم صلى تنه عليه سلم طاحظه والتعانث كميروا ، م احمد روى الخاعظيم كردور كك روى اوسيرشدو به ن اوردار لغاش وافعة ودكفت بي مديث ان وميجوط وعن بي بريرة فالقِ ل سول متنصلي متدعيم سلملته ل في رفعهم بصابيم عندالده ، في لصاء البيه البيدة بركه الرابيدي بهاى مرد م از بركوشهن بيثان فطراى حدورا يذو ما درنا زبوتي ما ناوتتحلعال مهاديم آيا كارفوه ومنايها كاليتان يعنيا بدكه وارآ بينداز برد اشتن بصر وواكره نيا بندر برد وببر وروابت كرده مستة اكه تجيير مه بي متدعيبه وتسلم رميداشت در کاربصرخوگورا بسوي که ان الشد قرار کي سيجا له الن<u>تن ېم فی که منځوانځو کې در مرحو</u> درارو د تر ا ملمار ما الماس الامترمنت! بي لعاص على تقد كفت الوقعة وه ديدم من الخضرت راكدا لامت مركز وم ومراري آل مداً ما مدرقيز. بي لعاص المحضرت عيود ردا والمخصرت بود روج زمیب که کی رنبات مطرهٔ آنحضرت بو دواین امامه دخررمنیب بود که دربین و قائت نار آنجضرت انده معلق شده بود و آنجضرت اور آنو خوونشانده نماييكروه واركع رصنعهاب ح ين كوع ميكرو المخضرت مينها وإورا برزيين وقاركوع كردن وسجده كردن آن طفاح زمين فعا دهيبو دوا وإرفع من بيجودا عاد بإوليجا گرمیداشت سررا اسجود با میداشت برکتف اینجاکس<sub>تا</sub> توجمعیشود که این برک<del>ش</del>تن آنحضرن صلی متدعلیهٔ سلما ه مدرونها د ن برزمین د با زبرد انستن معلی نیود د اکرهیه ایمات لا بدكروه بو دبيخطا بي سكو بدكه ردشتن امر منفعد ونتمه إرته خفرت صلى متدعدية سلمنو و ملكرو ئ تجتبه فاست عجبت والغت كه الإحضرت درغيرط لت مارد است وكل ا انده سیسیده تعلق شدو دروقت رکوع ارکتف شریف برزمین میافتاً دوآمخضرت اورا ارخود و وزمیکرد بسی مین کرشتن و نها و ن فعل مخضرت از ناما با تخصر ت برط حبت منست که کوینداین اخل میران تو است کرمتو الی شد و این جنین بو دربرا که طآفینت درار کان *کاراز* الی حضرت بسیار بو دیا کوینید که این م إيشِ لهُ تحرِم **نول شيرو د المحضوص آنخصرت؛ شد وکفته اندکه اين أرغ ب**ټره ابيت ختوع آنخصرت بو د که اکرېمنيداست کريميکرد وموجب خام وشيوشينور شور و موجه ا لرده اندکه این درنمارفرض بود یا نفاوط مرارفتر ام ی بوم الباس کنت که درنمارفرخ و و نیزورر و ایتی مده است که درنمارفرا بحصر بو و و بعض کمویند درنمارنغ امور و احیا نما يُغلَّى عبعت نيرسكذار دو الغلبرموالاول متداعم مغق عليه وعن إي معبدة إقال مول متدمين منه عليه المار مباحد كم في تصلوة غيرك المسطاع شارب منهم الم ت واسم اروى نوا ، مي مين مشلقه وفتح بمره و بدمني فار ، وآن تغنى ست كدميك ما يداروي بن وسب وتُعَلِّم بن وسستى او دميل كمساه بوخ ماست ولهذا منبت كرده انداكر إبشيطان وفرمود و الشار بهمن لشيطا مي غيرا بيحيد ن فار مكذر كي أرشا در مارا بديكه روكندو بار وار وآمزاماً أكله توا مدوطريق دربستن و بالآست كه فرا بهما رو دلبها را وكميرولب زيرين هود ابدندان المبند بثيت وست جب برو بان و در روايتي ظيك منه کت مندیرا کرمنیت گفتن بن لفظ کرارشیکان آزان مراد خبد مشیلان منورشا بی وست اربیالت ارجهٔ بودن آنا جت برکسان عباد ت و موجه نیشو بیتوسیگر درت وعن بي هريرة قال آرسول متسدوا بيت است أرابي هريره ككفت كعنت بمبرجدا صلى متد عديد سلم العفرسيا من لوبيك المرابية الماري المار يخيت دييشب بيني صلى حبنيان كه نينكم دولوست بشالة التغيير تشبيلا مليقطع عي الويرس ورمن ورأ وعفرت بمسرمين وسكون ووثث ميرانير وشيعا في يمرس

كالموعفار ونبث وعيست وغريد كداعفرة فغيرست مغيطعيدن وظعابيذن درشنطك منياشطان وى كاستطعا زقرين ودا دخاك فاكمني تشدر بسرة وركروا بندم احداى مروئ فاخدخ ليركونتم من وافارد سان ربعه عي سارتيمن مواري كمسجديس خواستم كمررنبدم اورابرستوني ايستونها يصويري تنظروا اليريككم الحديخا كمنيددوى تجريثا فذكرت وحوشا مخ مليا والبري كوا من دما ى برا درح درا كسليما ن ست هيستها مهرب بينيك من النيني لامدين بعدى وردكار الخبش برا كلي لمطنى كدنشا يدون يدم بيج كيدا ببداذس برا دوين فكن فيرس وشياطين ونقرف رد ن دران داشته ندوی به ملی و کلیر به ماکرده این و کاکرده این کمک دامحفوم می و دخواست کردنها می است کرانها رمضرف کردردی وشکستگی در کارخانه <u>ماکث</u> سليا لخفندوا آلابالقوة مشرف وقدرت وهعلئت ويصابي تشعيرة يرميرا ن مود و فكث والكونشجن وا سنونا مرجود يرمشرف كعجره ملا ديصيل فذرت وتضرف وي فجودا خاسأس بايدمهن وراخر دوخوا روراند مذمايا ببذيم عقبو وحودراا درمتي غق عبيرهم ميه من معدقا إقارسو لامتد صلى متنافلا يشيش فيصلونه كسيكيار ل ثود وحادث كرود اورا چری در کاروی خیایخد بخواندا و اکسی ا فه نطلب در درا به ن و دنیدا ایکنس کروی در کا است خیسپریس با یرکتبیدی کندسی کی بیجان متدا بدا ندا کمنس کروی در کا اوست خیسپریس با یرکتبیدی کندسی کی بیجان متدا بدا ندا کمنس کروی در کا اوس كريم زندكه وانبراً بده نام غير للبنا مُذيراً كروست بيم زه وينبت كمرانيه وه لائن شيت يومّا رحكوان ابري مروان وفي روا يتوعدرواني الخينين مدت امّا لكفت لهتبيرالم والم القبغت للنسا يتبيع براى مردان يتيفيق لردان است وطروق بقبغت كست كدهن كمت ابن لابراكف البسرزند وبطن كمف بربطن كف كريد أراف سدكروه خق عيد لغصرالثًا نيعن عبدا متدبن عودرمني متدعزة لكنامنهم على لبني كعنت ابن عود بوديم وكسلام كمغيّر مرجي بشرطي متدعيده سلموجو في العسلون وحا لَا لكه خيرت درنما ميودقبل نغ زخ المحاشقيش آزائك ببيم ارميرج نبشدا وبجرن كنيمبوئ وى فيردع بسناب ردسيكرد آنحفرت بره كسلام را وميكفت جواكب سلام ه ماماعل رحبنا مليض لمشتبه بركاه مكه أكشتهم اندنين مبشه آمتية المرمس تخضرت واحزمه تدميله بالعيم من دراكه كارمسكدار دمنلت عليبس سلام كمعتمروى فلمرد على بس د ذكر و مرميعه مرا وكمغت جواسيالام مراحي أذا فصفي ملوة فالفا اكديتا مكرونما زخود راكعت ان متدسمية بشام رماه بشاء بديرستبكه بغدا بيغالى فرسدا ميكندارا مردين ومكم بخود هرجيجوا بدواكا احدث ان لاسكلوني مصلوة وتبتيل ميركه المجدتوب والرائست ارامرخودا من است كسخ كنيف يدور ما زفرد على لسلام مس ردكر د معداز يبيني مربي ملا مراه والما العسلوة العرارة الغران وفكارت وكغث بنبت كاركريرا ي والدن قرآن ووكريذا فلخ اكتت فيط الخليكي ولك نسا فلت بسرون شي مودرنداربس ميا بدكه وشدكار توجم بن خواندن فرآق وتمكرخذا دبس روا مابودا ؤدوعن ابعرقا لظنت لبلا لكبيث كالببنى روايت است زابن كغت كغتم دلال احكونه وبميغيط تشطيع سلمر دهبي ردم بكردرابش يصلا مراح كخافجا يلون هييري كيرسلام ميدا وندايشا ن بردى دبويصا بدره ي ايركوى انهيكذار وقالكه تتبابل كالهيشيب و بودكة تمخضرت اثنارة مبكرد دبست حود أبنطري كدبيط ميكرد كمف حود لین کردا نیدبطر کف راسفاه خراور، نوق خیا کدوره دیش! می داود و ترمذی ونسائی از ابع ایده و کامی بندی سکرده انسارهٔ انخت خیابخی به بندگره انها به وصاحب غرائسعا وه كفاليست كدكا بهاسيكر ولبسيما بكتخودوه اين راءتري درمدبث نيافتيم ومعف الراح نوشته اندكه عكايراست روسلام باشار يحتج ونظافر كرما وا تداعمه ندانكه دوسلام بنطري مش أرنسخ بوديا بعدا دنينج ومخضف شيركي كا معروبهوالغا به<del>روا والش</del>يذي وفي روايّنا لنسائ يخده وعوص لا لصهيب و ورروايت منظ عدل طالصهيب في من وررواب ترين تنجنبي آرم كما بع وإنه طال والكره وورروايت نسائي آمره كم ابن عراضه بيب برسيدير في ال دروكه از برو و مرسيرة با كذا في سو شخوا بخدررواست ترندى وابى وا ودونسا ئياست كسيب كفت كذشم بريسوعذاصلي نتدعا ييسلم ما آنكدوي كاميكر ومبرسلا م كروم روي بس روكر دسلام راياتسار اصبع وذكرسوال بزعرره درصيث بلالذكركرد واندوعن رفاحة كمبسرابن دافع فالصليت خلف دسول لتذكفت كأدكذارد مدير غريراصلي متبعد يوسل طعطست مب عطكت ضتت المحدي*ت حمّا كيشراطيبامبار كاحنيه مبار كاعلية نبا مرحذ*ا ي رأنيا يابسارك كرده شده ورزات آن نباركت كرده شده مرثنا كومنيده دا بران نيا وورجزا يآني كا را دیرورد کارهٔ حدرا خِستو و است ازا ن حدوا زکوسیدهٔ آن طهاصلی سول متدصلی متدیویسلما نفرف بس برکاه که نما رکدار و آنحضرت برکشت صة ل من التنكوفي الصلية وبس كفت و برسي*ر حيك من و وخوك خده و رنما زطاتنكوا حدب بنخ يكر دوحوا ب مذا ديبيج كي ارزس ا كالموحب مرود غم قالها الثانبة ميتركفت* رت مبن کلمه را کرچیکس مدریخ کسنده درنمار و مره برفتم تکیم احدیس حراب مدا دیسچ کی شاق اما اث انته نسیترگفت آخضرت این دایسوم، برهان فاعد نسره به نامر درت شد کیم ت رُفاحه آناً من لو د متعلم ايبون متذ بفال أسو (ابتدئير كعنت منيروند اصلى تدوليوسلموا لذي نسره موكندًا بن خدات كدنغا يهن دردسن فذ نيخفتي تنابى كردند درميش كدروين كالمات وبره اشتن منارام صعدوبول مي واندفرشة البيم تصيعد بها كدكام كاراكها برواردا كالهات را . و ۱ ه الريدي و ابو دا وُدوالنسائي و ابني ريب و ارد را نكر ما ملس وصلة ه اكر حيم مليندكو يدنياز فاسيد مكر د دوشيخ ابن لها مكفته اكر ديفن خود مكويد ولب بخنها ندفا. نيكودوا كرمجنيا ندهسدكرددانتي كمزاين ودبيث دروقتي واروشده فإشدكم مبلح بودكتم ومصلوة وانتداع وعنابي بريرة فالمق لهتول تتصلي متنطيه سالمانشا دسته الع خانه کردن خضوصا درندار از شیطان ست رزد کدا آن سیل میس مونقل بن دستی و بیشونی است و شیطان مران از می ست و در مدیث ا مده ست کدان اندیجیالعطاس کم وعبسته عسر بجتبا نكده ى علامت قدت واغ وخرج ونشأ هاست بركس تأوب وبا وجودآن وارد شده كه عطسة شديده ارمنيطا دست خيا نكتاثر يغرط ومختط ت *بيكردا وَلَ دَرُ العبعسنهُ ومهسِت د*؛ ن راّ بنّاء ب وتما مدفئ بالعطاس النّاء ب فا ذا شّاء كِ حدكم هيكظ استطاع ترجيّ ابن كدشت روا «الرّمذي روايت كردانيت التشنىء فيامرى لدولاب فاجدو درروا بيت وكرمرتر مذى را وورروايت ابن وتربجا بالميكين استطاع فليضع مده على وزيس ابذكه مبدوست حورا بروم وخود وكغم لمبها فرا

State of the state

أورون ولب بدرا ن كرفتن فيرمثوو خنا كركوث وليكن جون ورجديث نهاد ن وست بروي فآمده المديم بيتعين شركرا كمدور خاروا أران فيراكده الله معلة سكون جم مبيت أصماب ثجره ما لقائم والتصلي تدعيه وسلما والوضاا مدكمة حسي صنوء وقي كدو ضوك كيار شابس كيك كندو صنور اشريعية والموارد وتوجر وصنور وكفتها ببيجيع تذجه وحضوروا دبكه ودومت دبيع ومقدار دروزروي ويفرخ واداالا لسبديتيرا أيسوى جذاصده وياقنا لاروم وت ونفريض بات واشبكن بإساجه وأستا بن بدكنشبيك كمنيهال ويعزون من ارداكشة قا وركيد كرمر اكرج ن برنت وغيرو وكوياكه درما راست وتبنيك درما زمهن هناست ارمتيها وتتحريب كالموج ومرايم والميامي محالت صلوّه منا فاتِ دارد و درین انبایست که منده را با یدکه در طریق صلوّه ما صرّونی در به در و در از ایران ما در از می دانگرایستشکه از می در می دانگرایستشکه از می در انگرایستشکه از می در می تنطيبي كفته شايدكه منى ارجته بورن واست الاست حضومت وقته و دريم فعا و ن و در وقيتك وكر وانحضرت فتن ارتبيك كردميا إصابع بوشيره كالمدكولا رائ عاق النيا م نيزو كركرده ا ندخيا بخدده بصعاع من الا و الا لعربي اربا ما تعاق بن المطلب كركروه شدن ادعا لمرست كدست بسب بني مبته بردن اوست برطاف ال فشوع وغوه ولهذ بمقتيص كرده اندبني رامجا لت كاره يرض ما ري ومعرجود اربرا ي تنكيب الاصبابع في لمسبوع بي غدكرده وه زرو خديث آورده كه زلالت برحوازا والط غ شدوم ازمطري تمشيه وعرض وه ومعني في در ذكر من كرده ا دوعن بي ذرة ا في اسو ل متصلي مدعد يسلط مرا ال مدعر ومل مقبلا عليا بهو في صلونة فبينيت خدائ فالي ها لك منده ومنظر طعف وخدايت ومست كرنده برميده درما لي كمه بنده درنا إست الهليفت درام كرحيب وراست ككرد درا التغ منهي ويكبب وداست نكرونبده يمكره وضابيعا لإزا قبال أيسكروا نذ هرخا يت ولعف دا زبنده في الحالروا <u>ه آخردا بودا و</u> والنسائي وا لداري وترخري ارموريث مل وروه بغيجه موده است كدي فاستدرود كارا قبالكندروى بروروكا رتغالي ومرم يم خدوج والتفات كندوم باسب غيز كردسنده كجويدرورد كارتفالا إبنآ وم كاس كه منيكري تزا ى ست بتبرارس كدمبوى وميثكرى روى خود مجانب من آروچ نا رووم النفات كنده زمن جار طايجينين كويدح ن ايسوم كر د كرد اندمداً ي مقالي و مبركريم حود را اروي و اين حتى ا تُناء درلباس مجارا داموده ميكويد كرم من المدخوان و برخوند بي مجلوان كفت اي زوبرما طرمن بازكران سنرمت با داكه م يسبب كلان المبنا وينجر المرم بالمركزين المناسخة المرمن المركزين المناسخة المرمن المركزين المناسخة المرمن المركزين المناسخة المرمن المركزين المناسخة المركزين المناسخة المركزين المركزين المناسخة المركزين المرك مس النهبي ملى متدعيية سلمة ال اين إصل مرك حيث سجدا ي ان اكردا ن بنيا ي حزور البخ كه يحد مسكن كالهراغ ديث ولالت دارد برسنحا بشطير وي وضع مجدور المام مارويم بن ا عملتا حبيب خياككا مهنيادى ديقنبيركريميهم فيصلوتهم فاستعون والاستبران وليكر طبي كفته كدسخب ست كدنغركميد درقيا وموضع سحود و درركوع بريشت ياو ورسحوه ميني وقتا نمبا روا بریمه افق است ، بیزعلما چنعنیکفته اندازیا و تی اکونظرکرنزشلا مردوشها ی خود کدا فی انها نیشرج الهدایته و معنی کلنه اندکردرجرم شریف نظر کرنسوار دارنیا در دکرر آه جی اصوكة بتلف است وويط شيدنوشته الدرواه لبهيغي في سنه ككبير بطريق لحسرع نامس ميعندوحندة آقال بي يرول قدصلي متبطري سيروش بهشت ساك و وكستهخ يفِ مدا مداماك و الانسفات في تصلوه و ور دا رخو در الراتسفات كرد ن درما ين ن لا لنفات في تصلوه باكترزيرا كه مريستي التعات ك ت شیلان ورو ی کرد ایندن ار دو تر محبرت رحمن و مکرنیتی ما و لا مراک معنی سیت شدن فاکل کارنده کی انطوع لا فی انعرفیتی براکرسبت که حارث بیشا - فنه ترازالتعات کردن درامی میتوی عبقان ماروفوت کال مین بری در ما زنعائین کدکار آن بسنت نیز من مسلت نید در ما زنرمن کدامتا م مجالات امروز بست و جقیقت منتظم ت بغرض دیرا کونوا فل کلا کنفوا نُعل ندره اه الترمذي دعن بن ابن لائت ال تدصلي متدعد يوسله کان ليحظ في الصله وميناوشا لاجرد المفيزية كم يت ورنما رجته تعليم نكدآن مطلمسيت يمخبه نحاه احوا العبغ تمعتديان وطبيبي كعندشا يدكدآن نيزور نارنعوا بشديج بدمدش كدكرشت فكفنداندكرشارع اكرمينوكم شد ولا لموی شغه طف ظره و نریجیپ و منیکروا نید کرد ن وسروزر ایجا ب بس بیات و بهین وشال م سبلی آبطرف و ار د فاهنم بیرمواه م شد که اینجی فرقه . معطومین موا والمرمذی والدنیا نیسا بقی کرشت کواسیا وایندیث چومیست وا تبده علم وعن عدی تبایت ایسی تضاری کوهنیت وابع بیان او را ورثنایت و لروه وا بومائم كفته صدوق ست وكفته اندكه شيوم هرط است و بعض كفته اندرا فضي كالياست وليكين أخداست و بودا والم مسيميشيه و ما لروة من الشباع ت نتته سنعن اميعن مده دفعد دوامتيت ارعدي بزامت ازميدش ازمدش كررسابيد است مدش مديث را البخضرت قا كانت الحضرت العطاس مبعين مخف ون والنعاس تضم بنون وتخفيف عين بحواب سندن ما نعاز فإليه اول آن التها عب وفار وكرد ن في تصله ورمار والحيض ما نفس شدن والعني وقي كردن والوقا يطا يضم لراحون أرمني رضن إين بمرجنيرا كه در كاروا قع شوند ارشيكان آندوسوب صاوحوشي لي وبند كرسوب لترت ومشدت و مكابئ نع قراءت وحضور وحضرت في متعزاق در مناجات اوسيكرو دو خاسق شاء ب خود ظابراست وحيفن في ورعاف نيرمقيداندو حواة بيذكرنى لصلوة دربيلوى شرفراة لمجتدآن كردكه الماجمع مثيوند بزكا روطل تضنين يخلاف تترجز إخركم سطاصلوه الدو اكرفهايط شابم إموج بيعيداندك اردهشوندبرا ومي في اختياره ي وقا معنيت بروفع آن وليكن ومب ادتصاوسها ومثلان شيون بمبتى كه ذكركرده شدروا والترندي وعن طرف مسميم وفي طا وتشديدا كا ور وفاور اخرب فبدا فقد بالشجر كمبرش يجويكسرها بمعجب شدوه وسكو يخانيدورا ورا فرعن ابيدروايت كيندمطرف كدارًا بعير لست از بدخود حبدا ودبالشجيركه اضحا ت قالَ مَيْتِ البَي كُفت آيدم سِينِيرِ اصلى مِدوليه وسلوم بولعيلى لجوفه ارزيكا زيزاله ماه عال كالتخضرت ما يسكذار دومردرون تخضرت را آواز وش نندج ش ديك بین از پر نهنج همره وکسدرای اولی دسکون محمانی کمفت جوسنید ن د کمپ آوازوی که می رآ بیارا ن وموم کمسبریم وسکون را وقتیجیم و کمپ ایسک یا آمهن موس مثارا

Lin

کمنة رمان یک بیعض کونیدا زمس معنی کمچوا بدرا وی از بن عبارت انیک *سکرست انحضرت با حبش درو*ن و ف<u>ی رایت</u> قال ایت آمنی مایی مدوره می میسارد و از کرار نیل مرابه دودروايت كمرجيني مروكفت ديدم كممايك ارتهخضرت ووينيسامك فأوازبو داركر يانهلا والسياكة مكرد درواه احررواية كرداين حدث اا والمحديروعدها يت موفو وكالتنا به ا بردا و دا نه نیته و روایت کرد نسانی روایینستن و روایت کرد ا بردا و در ایت دوم اوایندیت معلوم شدکر که پیلنگیردا نماندا و در مهایته کفته که اکوتا اروایه کشدها مجروره ت د دورت اقط منکیندندار و اکر اوج با معیت ست قط میکندو عن بی زیال ایسول تبصلی مترطر پیسلم از آه ما مدیم بی انسیام مسی جیان متبدی ارشا بدرزه ودرروابى فلابسو تجعى ايشو يمينى برا مركروا بيذنة والمترتزا كه مدستى جمت مؤجهت مكين يصلي وا قبال مكيندوه زام كرد ومروى مبرا بق منسبت كدونمينا مهودا د مصلعب كندلا ز درا فيت نوافضاه جمت محرم كمرود يعن كونيد مرا داست كرجمت المهنو دو برميزي المسكرمواج يمسل سن كدفي الشيطي أثب مشدا والظمين فام والعجاد وودروا بتي ماية الده او اسي نيفري سي ميروميد مين فين في كرود و الوده كرودر وي وي فقال سي فت بخضرت إ فلي ترميم بسكاك آوده كن روي وودا و د مكن كه نذلا دانسك دبين غيرت بشيرست واه التريزي و عن برجمولا قارسوال مُدهي بسلم لاضفار في نصلة ه راحه الألها نيا و نصبت بريتي كاه درنا أساميل المروج است و آسايش د دورج منيا شاريبري وإن توبهم انكشا ديساشي بدسكينيذ وكن م دريم بيث يضل و ل دمد بيث بوم ريم كنيشت روا ، في شرح انسته وعن بي مرية ه لقال و القصلي تسعيق سافقا الاسودين اصلوة الحيرة العقرب كمشيد دوسيا ه را درنها ركه م روكژم سن وكفته اندكه برندبك زون ما دور ون واكرشدا برند بينج كانره سدكرد درو ۱ واحدوا بودا ودوا لترم كالميسك مغدا . ومرنسا بي امغياغيريث ستابني بيني المغط وكوروايت كرو ، وع استرضى تديخها قالت ايسول تدصل تدهيبه المعيايغوعا دا لباعلينيعلق كفت اكشير وته مخعرت كدميكوارد کارنوارا و مآل کردر شخصرت بسیده دمینی درسته کادیبکدار دنجه نت مانتخت بن مرمن طلب کرد مکشا و ن دررا فمشر فینتج لیس ماه رفت انخصرت بیرکشا و دررا مرا می مین انخاکه می كادامية وه بو وغدم صنيدز و وكمشا دوردا خرج التحصلات ليكرشت بما ي كدنا ويكذار دوو وكرت الله مكان فالغبلة و فركروعا مُستَدكه ورطانه بود ورجانب فباليعني مرد المرت فمضرت كمشا مستها نمان میلابطری زیس متن مودس درآیدن درکشته استمال میرا خود بو د وسکفندا ندکه جا نته نک نود دوکنیا میش و مطوط میرا و احمد و ا مود او دوالتا ما ئى يخە وعرطىق بن بىي ضى تىرغىنى مىلىپىت روايت سىكنداروى سېدو يېتىرارجىن بىرغاق اسول تىرسىلى تىتىدىيەسلىر داھندا مەركى فى تىشىلىغ كىندكىندىكى شايىغ **جام بىرا ي** ی وار در کا نظیمے صنعتیوضاً سِبل بدکدبرکر د دار کا زیبرم صوکنه و در روا تبی ولنبیضا ء بوا و ولیلی*صل*وه و با یک بازکرد اندا زرا دا بن بروفطنهمین و اولیست و اکرنیا کندشب**ر میکرد در در دارد** ایرا زرا در کا نظیمی می و و در می از م ت روا ه ابودا ودوروی لترندی معزداید و ونعقیا فرع با مشیعنی تشینهاا نها قالت قال بنصلی تشدیم بندا مدارد احدت امدکم نصلوند حرث کبند وصنوی کلی رشا و رکارش فلیها خلافت تمليصف ببنا يدكه كميرومني حذورا يستركر دوارنا يقاوخها إمروم افتدكه رعافي ما و ت شده وخون زميني ميرود ويرده حيا الفقر ضودرنما وبرسفنيد بت غیتدوحیا وبچ حسیب کردن در م و بی آروی در نمازکرد ن مجد شیخند و اینجبت کفته اندکه مرکه دریفنرالامحق به دو دریط برمحال خرا منزط به که برنعنرخ و سوکرنان کندهٔ مردم آمره رنی فکیند دمینی که ندار دمینو به کردانداین ارا ب که ب بست ملکه حالیمها مین مغیاست دا زود وی ریا نیرسبت ملکه ترمخام تستارست و دروی خصت ا روه اندکه درعهدایمیلموسنین عمرورها عدکه دریا را بستا د ه و د نداسخفی مدتی واقع شدد آ ننجفیج اسطه شرم موضونه را بردیم محبرت خواست که کارکسنده رضی متدوند و ایران بياشدة ببره ضوئنم كصودى ندار دووصو بروصو نورع يولست تآ شجف موسوم عبيب بكرد دود رورط بهوضوكا زكرد ف غيندوه ع بدا متدب عموا ق ل سول مترسل مترا بسلم فراامة ا مدكم و مرطب آخر مهاوية دو لينكبند وصو كيل شاد حا آل كانخعبق نسستايست درا خرا رحو دمين عدا يستهد نشب قبل بسليمش از كيهلام كويد فقد عبار تصلوند بسخعتن روا شارويما شت كله وى دايع افق ندبرك ما بصنيع است كهلام دا دن نرود مي من منسبت ونروشا فني خرخ است وليكرم وج بغيائه واليمضيغ فيرخ است ببعث شربعت المجمل كننوا صلحاكم بظهرا نيديث مؤيد مذبه بالمبشر كم مروح تغوام صلى لغرض شدار مدروا والتريذى وقالة احديث اساده لييزليغوي واليت كردا ينيديث راتر مذي وكفت اليم بني است كدا شادوى نه و سبت و فلصنطروا في استروم تومن بي المراوم ندراوم ن دراسنا دوى و در مفدم يمعلوم شد كدمه ييث مستونست كر وايت كرده مثو د بروجه مختلف ينالله تضعف انصبه برمدم منب<u>دروا ه آن لغصوا ثبا</u>لت عن بهبرره اللهبي ليرييسلم خرج الي لعيلوه روايت يكذا بوم ريه كهمخ غرت پرون آمرائ انطماكر بصرف بس مركاه كونم براوم شته ا وه والبهم ان کاکننه و اشاره کرد سوی می برکه احد د اشد خیا کارسیند تم خیج سپر سرون دارسی فاختسان بین کرد نیم از در استیم برسیر آبد تم خدت و حال کردیم ، ويضايهم بس كذار دنا راصي مبطها صلي ل يكت جنبالهركاه كدمًا مكرد كا ركفت بميتيكيمن ووم حسن بيت أن ختس بس فراموش كرد م كرعن اكنه و بغاروشي در كالدرام رواه احدورواه والك<del>ت عظما بن </del> يرسلاروابت كردابن مديث اا وما مما<sup>زا</sup> البريه وروايت كرداً وما لك غطا دابن سياركه ارا بعين الطريق رسال معني يعال وي براكدنها يمقتدما ينطانم وبطبور بطلان مازاه م حراض خرن نبازورا مدوقة م نيزور كارورا مدند بعدارا نظ بكرشت خاسب آتحضرت مليا 

المئ ست براع لامركه وكرواست كركمبيكويه و درنماز وراكم ووفيسة جوابط نست كه كفية شدكه برام ن بمضرت ملى مدعية سلون كمبيرتم بو ووشيج البياط أراء مهد دكية العام أرمي الميلومين كالضي تسفر كفت دراب مى كداه مت كرد قوى احتسطى وخوا ها دت كندا ما مهار اوا ما وتكنند قرم ا و امرکردایشا زاکه عاد کرندده <del>م تا آگ</del>ستا<del>صلی نوریم برو</del>ال مندکعت ام بوده م کرمیکدار و م کاریشیرا شن اصنعالجهتل بحبيبها مينهاد مزريشياني ودرعالتي يميميكي أشدة لحرسكرد مهن جيل انتجبتنى كرماز فاسعلوم ميودكه است ت رواه ابوداودوروي لنسائحوه وعن بدردا رقاع مرسول شصل تدعويسلم تعبر كفت بحدراكو يكشيكه وحررا فلمافرغ مل صلوة فلنابين محاه كفراغ شتر بمضرت أرما مان فی الصرح شها نییخش شرای ایجوا فی دحبی انجرد انداتر او برند در روی ب**ی فعلت س**ر کفتم عود ما قلد مند*ک* ، خدا كة م وكا طاست هميتيا خرب بين فت و دورنت ثلث مرأت اين كهته المهتمة وكيفتم ولعت عندا كردم ثم آروت احذه بيت خواست هم يتا خرار و المعض نسخ التي عنده و آلفولا المدارية من ويون التي من المرار و المورا و ورام و المورو . برولدا ن ال مدنية بخداسوكندكه اكونميو و دع ي را درا كهليما ن ست كةمنجرجن خصاص و تبصرف دايشان كرده مرآني ميمكريم ا وى حزدا ن المعه نيرشرج اين در خرصوا ق ل و مديث بي عيد كذشت لكير فر را من ميث عفريت من لحن واقع شده و درين المبين كم چو ل مبيي**ص**ورت جنبشكشت وطا مرشيط بي ابروي نيوهرف اشخها كدرجن وميتوا لكفت كدمرا د المبيدل ينابشط ي آ<sup>د</sup>م منسيت ملكحها ر ، ارجمت حق روا بسلم وعن افع قال عبدا متدبن مرم مي رم ام موصلي رواعبت أراع خدمولا ئ بن مجركفت كدا بن محرك شت برمروى وحال كله أن مرونا زميك دارم ردان عمريرا بمرد فروا لرحاكلا ايس دواب والمأمروسلا ماب عمر رابحلام خيائج متعارضت فرجه عليقبيدا تداين عمرفت البسي بركشت بسعرب ويستر ويسركفت مراورا أوا مراه مرو<del>صافی اسکار استر</del> بده وقتی کیسلام کرده شو د بریمی رشه و آن کمی نازسکدار دب بل مدیم خوا<del>ب لا مرد بدره با بدکه اشاره کنند بدر</del> بالضغنت وبحضري دم زجيرى كددرواست ورمتن مرام بنب كروا بدداست كرمهو دنسيان ررسول مداصلي متدعلي سلمورا قوا المجيم ت ومخمآ رنر وا بل حرج واراست رنرا کهاها دست محید درین میل دسته دبیرها به دسته آیما باستدن مدان ومحدوری ممالاز مهمی مد ت رحبها ما مهمت برامت دا کما ن بهت است منشرف احدّاد ا تباع سنت مشرف شوندخیا کمندفرموده ۱۱ ما سنال سن کرحه وجو دسنت بعجال ا مرسّر میاشد لبذورك وأجست ابروي يجدوا ما وقوع مهوانت كخضرت وشيوسي خليج بميتلزم يشنرجعو استرونا مشلااست فافهره باييمنب كروقوع مهوواين انخطت انكدام تعالمت لايدارمريته اشغاع اسغزق درمقام جوابدو دكه وست عقول زوامل دراك آن طرست العضوا لاقراع بن بمبريرة ما قال سول تدهيلي سلام ل مدكما فوا فيكركج أرشاحه ن مي ليستدكه كالصركيل وحي هاوه اشبطا نظيه علعيس ميويته يشطا كارروي وخلط ميكندو ورشك وسبره كاكك روشا ئى دلىتىنىغ وتشدىدىبرومىت وتشدىدىغىدىيالغة كاثبارىت تى لايدى كم صلَّمَ اكزرىنى يدكر خيدركعت كذارون الأوجدة كانت مدكم فليسري يوبي موم لس مرحون بايد شاورنما نيخو وظهريدر كمصليبي درنيا بدكه حنيدر كعت كذار وهاست تكنآ او ارتعاشيه جها وفليعتبرج الشك بسيط يدكه مبنيلا زوشك اليغتلي زكيعت راكه شك يعتيره ار دلتونين ست وجو دوي بي فاحنيا نكورصورت شك ستايعيا ربرشه نبا نهدو قرار و بدخ سيجدمتين اسپرا بدكيه بجده دكند رويحبره دنيا كه بجده سهو بيبا قبل بسيرمش ارائك سكاح دبرو ورروا بين مخارئ بن منيوشيت وارا ينجاسنا حقاف مُروربود ب مره مهوش نسلاح يعدانسلام خيا كيتغضيا ورشرح مديث ويكرسان كينيم ومعدارا نظ مُره يحدين كي شغرات ت معلى كركذار رق بنج دكعت البني شك كرده درسته إيها رو نهانها ديرسه و درواقع مها رركعت بودويون ركعت وكركذار ونج ركعت شدشفع ياين دوسجده كدد وكلم كمركعت اندم رصلي المارا ورالعيني ينج ركعت اين دوسجده مهود وكاست مشوندوا كاجهليا كا والربع و اكركه اروم ت رِدا مَعِدا رَبَا بنان برسّدا زَدِل یمّا م کُرد ن برحیا رَ اخپاکردروا قریم شدرکعت بو دیّبِنّ بن رکعت چها رکعت فها مشدکانیّ رخپاللیشطان میباشداین دوسجده خوا کرد اخپذت ویک برخاك اليدن طان اينها كرجهرين تعذير اعينا يسجدنن سنت كرشع كرد انتذا أمصل اخيا كر برتعة أول وليكن مدسجرة بن غمشطيات اكسير است كدورشك الدار دوارعباوت باروا تعلى غمادسوده كردو ورعباً ديّ افرو دروا مسلم روايت كردا ني دين اسلاغطال بي الزاج مسيد مدكروروا ، ما لك عنطاء مرسلاور وايت كردآر ا ما ك اعطاء بها يطريق رسال بي ذكر بستينية ارسال رستدريم علوم شدو في روا بيشغنها بهامتين لي وردوا واكه يما بي شفن ليصلوته كدورو إسلم مذكور شذيخي في التراق المعربين في مع كوا

معلى نديج كعت لابن دوسجده خيا كأدجش معوم شدمشبررا كالما الزيديث واست كدوصورت شك نبا بإقل ندكرتيتين ادعل يخري تعبي المبراء والمراسم المراسم المراسم المراسم المراسم المراسم والمراسم المراسم المراسم والمراسم المراسم ارز دامنی اباع درصورت شک ما ده کندا زراد ۱۱ م ا بوشید کو بیکه اکرشک در او ایار دو دمین شک کرد بط و ت و نشده ست محری کندو دبد اریخری کرفشین بط مشقاً فیمثود دمها بطاکمه اكرهبيط باسان فأدنبا بإ ملهندوسية مهوكندر نراكه نابها ون ربط فالسيصل موست ويشرع حنا بخدر مقبله واندآن ومجيمين لابهو واكده كدة لهرو التصعلي متدهيم عسام واشك لعب ادلنچ طبیام رواین رش اشمنی درشیج نقایه و درجاس الاصول زمدیث نسائی نیرور مخری صواب آوروم و ۱ م محدور مؤطای خو وکفته که آهٔ روده به به مخری السفان ا لغت كرمخيين كرده دلنو ديسخات ازبهو وشكن متغذركرو وودراعاه ووصورت كثرت شك واعتيا ومرع طنياستانتي كغت بدج نبي غصائدا قدعاشا أركه عاصل عامغه يتكودي مده اول داشک احد کرطنیسا نف و کما قال و مهن شک ضلو ته طبیخ لصوا<del>ب و</del>م اینجدیش که درین اب مدکو راست که ما کراست برنبا نها د ن بریعین می مع مرد ا**جنسی**م مرمدميت بجوا قاب ووض شک درا وال روا ني بصورت وقوع محرى برکيانب والث برعدم وقوع محرى وابن کا إجامعيت رضي متدخده امتداعلم وعن عبدا متدميعوه أرسول متدملي متدعده يسلومهالي طوحنسار والبيست ازائن عو دكة المخضرت كذار دنها مطرر إبنج ركعت فعيل وبسي كفته شد مرامخضرت را ازير في وه شدورنا زکرده رکعت بودنج کم شفقا ل ما و اکسل کمنت تخصرت ومبسبت این پرسیدن شا وبرای چیمپرسید کمرزا و ه از دیا رکعت کذاروه ا <mark>مقالواصلیمت عنبا</mark> گفتر فنجر بجدتين بعده سلمين بحده كرو ووسجده بعدارسلام دا و ن وفي رواته مّا ل درروايتي آمدا مت كه فرمو دا نما الابشتش شككونستيم سي كراد مح المندشا السنكا تسنون م يشافا وانسيت فذكرو في بس حون فراموش كنم من ما و و مهيدمرا و او اشك امدكم في صلوته فليتج لصواب بيح ين شك كمنامج في يشادر كا يحو دبين مدكد محرى ا كنصواب بغالب فالبغن هيبيسه يدكرتها م كندنبا بغالب فلنخ لسيادسته طبركدسلا مكويدئ ميوسجد يأرسير مدكد دوسجد يتغق هيد وبيغدسيث كمزا واقل مشيت ومرام نده کندنبا برا قل بندوته مرکندوشا فغید حری قائن بندگیجری مراد ای حری صواب مذبا قام ار ندونر دهنفید رصورت کذارد من مقضیل ست اکرمهو کردادیمه تنقاسئه جرع كنديع تغدها وام كهيجه ونمروه است براى ركعت عاميثه اكرميمه وكرو باطل كرود فرض او ولغوكندها مستله واكركروه اختده احبيره و فيوسة عيني ا رائ المامية أكرسىده كردنا م كشت فرمل و وصم كنديوي المسيخين كسيده كنديرا ي مهوا رسلام وظا برمديث ولالت داد ترا که آخضرت مهای مقدعه پیسلمنم کمروسا دسداه اکتفا کرد مبعده مرای مهوخیا نکه مذہب شاه ملیست وحوا ب ازین درسنرح گفته شکت و معال بندروعن البیرین من بی مورمیة قا ال کا . نبا يبول متدان سرين كه نوشا بليرا بعين ست احوال ي درمواضع و كوفر كركر و مُسترة اروا بي<u>ن مي</u>كندارا بي بريره كدكفت نا ركذار و ناميني برميره المعيني المست كرو احدى ملوتى العشي كجهار دونا رشائكا هراكه مارطوا شداع مروشي ارزوا آل ف تب مغروت كوييد قال كعنت ابن سيرين فنسا بااو بسريرة ولكي فيت أنتختيقاً عروه بودا ومامده بتعيين لكين فرا موش كردم من قا لصناينا يحتدن بي كمارد آبخندت به و دوركعت تم سلم *سيرسلا* م دا دميني به وكرد دبريخ است براى ركعت سبوم فعاً ما الخشيرة معروضته في المسجدين ابسا وتخضرت سوى چوبكيرع من نها د ه شده بو د ورسجد و ديع جني زننج شكات لفظ في المسترسية وليكي درنجا رئ ست ماتئ ، عبها بس كنيكر درا ن حوي من نه مختب المرجع ا ت راست خدد را برد ست حب حود و شک مین اصا جعد و در مکد کر در آ وردوانختان حود را و وضع مدرا لا مین ملی خرکه است بشخودرا براثيت كف دست جيني وخرحت سرطان لعاسم من اوا المسبحدوميرون آمة خرشية وزود تركيا بذكا نهرد م اردسي بمسجدو مسرعا ن عجرصين ورا اوالي أس كيشآ بيكنند ببختن يسكون لانيزا مده يضموسكون فيترصب كدوه اندو مراد كروبها ندكه بعداز كذار د رزماز برايخ كرود عاتوق خينت بدوشا ب اربهم يشتيرا بيندوجا حدرا كأ ما بهت شبرا بندو بي مبري نما بندنير سكونيدفعا لواجه كفت فصحابيه برؤانجالت از آنحضرت كهم برد وركعت سلام دا ده برآ مرتصرت العلوة كومة وشايلكوة و ر تنفتج قاف ومنم ما دونضم ف وكسيصا ومرد و دوايت ست بيني زحها رركعت به وركعت آيرو في القوم الوكروغير و درميا ي**محا بركه حا فيرو و ندا يو ظرو غر**رت تعالى مهانيزه وندفعان والنكل ويرزسيدندويزرك وشتندا بوكروغ تتخضرت را أرانيك سريندا ورا اجعنيفت ما ل مبيبت رس برزكي وشهرخ بانكار ووشا ومبيت ميات ، د فی ایمنوم چل فی بدر بطول درمیا ن حابرمردی بو دکه درمروه دست وی درازی بو د و از بخیت بینال له گفته میشدا و را و والید من حذا وندوه و س ت كارسكر دوبعغركونيدار المجته كدودسيرواشت مينمون سيش مريح است كدوجه تميدمدان ورازبودن وسهااست وه ماوجمين فيت اوا بوبحدولعف كونيوش خوا في بود مكسف كالميني ويعبض كويند كه خواب أنه مروى وكمواست كذا ورا ذوالشالين كويند وبعض كويندخوا بي خيرزواليدين وذوالبيان وامتدا علم الكفت اين مروكه ونواليدس في إي صول فتدامنيت في فراموش كردى وسهوش برّا ام مصرت لقبلوة وايكونا وشدو باكونا وكروه شدنها نِعال لم بفت نرفراسوش كرده ام وزكوة وشدوندكونا وكرده شدكا رفعال كالقوان واليدين بس كفت وپرسيد آمخضرت انصحا بآيا و ابغه ابخينين ت كرسيكر فيودوا مقالها نم من فتنداً و چنبال سن کده می کوید تعدم وصلی زکن بس مین فت آن ففرت و کمذار د آن دورکعت را که مانده بوده کذار ده تا سار میسیولام دادیم کرتسه کر سيحة المستحوده اواطول سجده كرد ما نديجود خودكه درنا زكروه مسموة وادراز ترازان كابته اغدا راروقيع تقصير مشاعبه عطست قي دنيا ومكم وتقديروي سواز تم رفع رست م وكبرنتېرىد اشت سازىيىدەدىكېيكىفتى كېروسېدشاس بود دا داملول ئېرگېركىفت دسىدەكرد مانىدىمج دىمىغاد ياددار ترازان ئى ترفع دا مەيكىرىسى پرردانىت سرحذ دراد كېكېيغ صل کم دومجده کردخیا نکه درمهی شرع است قرماساً لو ه بس مبدا دروایت کرون این سیرین مدیث مخوی کرند کورشد بسا کریسید نداین سیرین دامیل می کفت نام

مني يكفت ابو مرر وتمهام مي ويتن مهو بعدارساا م كروا مين رسلام فيغيول بن كفيت ابن سيرين درجوا سيسوا ل شيان مبت انام ان جيمبيرة كأم المراكز المر

جهين ومعتش كفناست أثمله عني بالعط را ارمديث بوسريه محفوط ندارم وليكن براجردا ده ايدكه عمران جهين كدوى سيروايت كرده است درمديث ووتمسل كفياست وأكله

مديث الومبرر مي مناخ كركرده الم آزر وابت عمران بجصين ست كدويجا ورآورده المو ورروايي مراست كدارابن ميرين برسيدند كد درسجد بنين بهوتشه رسبت بس كفت منيت

نهد درمدت ای هرریه وایکن من دوست سیدارم که خوا بذر شود نسته دو رفصاق نی ارحدیث عمران جیسین نه کرنسهٔ درما میشوش فلینو لعظالمبیاری و فی احری لهراه و درروایت د <u>میمرم خا</u>

ومسلمراها لاسول متدهيره سلمدل بالفغالم نسرار مقسران لفظآ مره ست كافراك لمكن جيرخبرارنسان وفصرعو ووكيلين عبارت مده ست كرفقا امهر كفت ووالبدين فيزانيا

معفن كنتقبتن مودكي زين دوخيزينيا ن يصرابيول متدبدا كميشراح مديث را درسان علوم النيديث كلام طويل ست وثينج ورفتح الباري آمز استيفاكره واكريما مُداّر انفركنتيم كلام دراكم

دليكن درينجا ووكلا مإست كدبا يدآور داوام رقوام عصلي تسطيفي سلم كاخ لك كم كمين بعني نقصر بود وزرئ بن وابي است برخلاف واقع واجلي كرده اندبر عدم حوا رسهو دراخها روطا

دافعا الست ۋە بى دراتما مصلوة وعدم استینا ف آن وجرد وقوع ئىمكوم افعال كمر آرخصرت شايى شدىلايرسى مفركفتدا ندورجرا ب ازاشكا ل ول كەعدىم موارنساين درا قوال م

اخبا بسيت كمتعلق شيبنيغترائع وايحام وخي درطيا خبا وابن حوا صغليف ست ريرا كاخبا ربرخلاف واقع كذب عصريت اكرجي زعرا بود رواح بست شزنيبلعت عزت وكرا

تحضرت صلى متدعد يمسلمان كن وبهي است مدمب حمهورو إم كو بذكه مرا دنقول مي بسج نبود ينسيان و ينصر سنت كه دراعتقا ومن سيت ندديعش لا مرواين ضرحا دق سنت في

إين قول كمابيت ست ارعدم شغوركو ياكفت من شعور مدان مدارم دابي وتاسف وجواب اذاسكا الاني سكونيه كريخ وفعاكة عند ماداست برنعد يربيت كه عمدا ابتيه نديه بو

لغنداند كهبجده كنداز خبتا حيزوا مخ منت كذكمندوا ل سوى قائماد اكرمام ما بينا د فالمجلب وسيجبيج د في السهوبيل بدكه نه ننفذ وسجده كند ووسجدهٔ مهورو ا وابو د او د وابن الم جبّر

اسخدميث دلالت واروك معتبرتام قياح وعدم كتشنت وظنا هرمذبرف آشت كدا كيعنبو وا قرب بو وبركرد وومنشنيد ونشفدنجوا ندوا كيقباحا فزب شدرنكرو ووزنسناينه وأفحلا

روه اندودتغيا وتربع جركفتا ندكه اكوصف مغارست ينيا دبعياما حزئ ست واكرزبع بودا حزئ ست دبعفركفته اخاكريربها وزائد وإبرداشت بقياح افزست اواكربيقوا

بعبغه كمغتدا ندمع شركبشتن أرانو بالست شيحاب الها مكفت اعبها إفرمتية إستارا بي يوسف كد أحتيا ركدده الدّار استانج سخارا وظا بريد بسبره عدم اسوا يقياع محدة

يبوا لامح العصلات لتعن عمران جهين اسول تدعل تتدعلية سلم سلى لعصوسلم في لثث ركعات آمخضرت كذاره نا رد بمرراوسلام واود رستدركعت بم وطرم فرارسير ورامير

حود اهمًا مطبيه طلقال لخواق ميات دورفت بسويتج غفرت مرو كم كفتا ميثة وا وراخراق وكان في مدييط الخرو و دست وي درار تحقيق نست كداين مروبا ن واليدين

الدسابقا ذكرا ومفت كذا فيشرح لشيخفتال سيكفت ايسول متدفة كرليصنيع يسءوا وآن مروم آنخضرت الكرشخصرت راكدكر دمين سلام واحلص ورسد وكعث فوغ عضنا بجزأ

بس سردن مد تخصر شختگین در مالیکه میکندر دای سبارک در ایسیمعلوم نمینو دکسب سهوچیو و دواعث این نم و استفاق آنگیا بس سردن مدتخصر شختگین در مالیکه میکندر دای سبارک در ایسیمعلوم نمینو دکسب سهوچیو و دواعث این میکند.

التخفرت تبوى مردم كدما ضربود زديس فرمو داصدن بذاا باراست سيكويدا بن مرد قالها تغم كفت ندارى است ميكو بايضل كقديس كلدار وتبخفرت كركوت راكه المذه جو وارناره

موكره ووتم المنبترسلام داد تم سج تحدين سيتر عبره كرو دوسجده مراى مهوخ سلم سيرسلام دا دواز نها ربراً مدروكها لم موشيده كا ندكر خالفت سيان النيديث عمران جمين با

ميث بهريره كه كدشت ار دو وجاست كي نكابخ سلام مرد دركعت بو دواينجا برسد و امنجا مفاه عما و كرو بغشبه كمه درسجد بو دواينجام يكو و مشال مدوجه النخود مكن است كما ا براشدا بوبرر و یکی را دکرکرد وعران جصین و کِری ایمخالعنت دروجرا و ای مورن اخباع خداردازین جبته محکرده اندکرواقتی مند داست و دربردووا فندستگرد فالبیدین شده اقد عودمن عبدا لرصن بناوف فالسمعت رموال بتدميلي تدييري شليعتي استنبرتم بمغنرت وكلخيت من ملهملوة وثيك في النفقيا كصبيك كمبذر وكا زيراكه شكن ميكندود على الميكن وكالمشك ميكندود كاربراكه شكن ميكندود على الميكن كما ورداعى كسته كذارده بإحيا بصيس حتى شكت في المادة بس بدكه كمذاره آا كخدشك كندورا و تسبخ بالكندرا قاخيا ككورصورت منكورسد مكعت قرار وبدرس مكعت وكموكزاه تأشكت افتذكره يا ركعت شيطنج احما لآكث لدويض لامره يا ركعت في واين ركعت عجما بشدايهم في واردكه فرمود كذارو تاشكت كندورنها وتت مواه احمد بدا كمايهم والمتكفرت درغيثروضه والقدسنده ولأرفقه أواينيا كدر صديث عبدا متدى كمبنيه واروشده ووحار دوركعت بغيضيا كدور حديث ذوالبدين واقع سندسوح اركيركعت اخيرضا ككدور ریث خراق کده حیارم درزیاده فاسه خیا کدور مدیث حبدا متدبن معودی مجتهدا ن آن قبیس کرد ندوگفت ندکه برکدفرا موش کندواحی ارزواجه با شان مورده مهورو داحب كرود واصحا بطيابهم بربيمواضع كتهخصرت صلى تدعلية سلهموه كردا قسفها يكث وورغيرا بيمواضع مجرة وككريدا كالراحا ويث كحدوار دشده اندورين المطيوم شدكة كخضرت ورمعض واضع سجده سهوميثين رسلا مكرده ودرمعض معدارسلام وطاهرامست كيفتوا كمحضرت كابي ونبان بودوكا بيح نبين وهرد وجأمزا بشد ولسكين مذاهب ممث تغرق فتأ ا مشاخى دىهمەجا قبالىتىلامكويدوا ھا دىپشىراكە دار دىشدەاندوروى ترجيخا يەملكەدى كەندكەا ھادىپشە واردە دىسجدە ىعدا يىلاممنسوخ اندوكوپداخ وغا تخفىرتىمى كا عبيه سهم ن و د که قبول سلام سيکردا ۱۱ بن دهو<sup>ي ت</sup>ست نشده و متدعم دا اعظم شهر جمد جا بعدار سلام کندار و ترکت اما دست وار ده در و ی وقوت آنها و درگتسته ان عبدا تبلبن عودا مده ست كدميون مراميل متدعلية سلهجده كرد بعدار سلام اكرحه إرعبدا متدبر كابنيال سلام منرا مدركذا ذكرا نشيخا بن لهام ونيزا بودا ودواب الجهوا حدوب الررا قارغوا نآ ورده اندكرسول خداصلي تدهييه سلكفت لكاسه يعجودة نأبعه ويسام حوين فعاو فؤاستعارض مده مشكث بعقه كرديم وقوال فوي ست ارفعل فروا ما متبغير خيا كادراصولفته شبت شده وتثمي كمغنة كداين قواص إيضا ياست كرسعدينا بيوة م وعبدا مدبن سووم عاربن ميروابن هباس الرميرازا مثيا نندرصني قندفينهم مبين والم وكك كويد سرحاكيهه وبعضمان ستسجده قبل التسلام كمندو سرحاك نرواي تناست بعدارسلام واكرجمع كردد هردوسهوسجد مكند سردورا قبل ارسلام ومنرني وابولورا لأنمرشا فعيدة مركزا قول مدوا بن عبدا لبركفته كرفول لكنهوا في تطزع قل ست ريرا كرد صورت بفق جربعته است بس بدكرود خلاصل وابشدو ورزا وت رعيم العاست و دريج في فطرا ب ۱ ، ما حدَّسنت كدد مبرموضع كدرموليذ اصلي تدعيدُ سلمقبل تسلام كروه قبل لسلام بديروه درمبرموضع كم بعدارْسلام كرده بعدارْسلام بأيدكرد وكفته اندكراين أقرال قويما ا حرّب عبوست ونعلٌ كرده شده است الاحدكفت اكرني و دوين ما برخيزي مروى اربولحذاصلي متنطبيه سلمكم كيرديم كسجده قبل ارسلامها بيكرد و با بدوا نست كوانشك ذكور ورسجود كدبعدا رسلام وبيبا قباسلام وفيطهيت وا ولوست ست و واصاحوا زاخلًا ف نصرح برفيكتب الائمتُّه الأربعة وأه بودن سلام كيُ باير واول قرامحداست عمَّا نخوالاسلاح وكغتاست كدمتنا بلءوى وبدوقيل مجا ببنطين وورجا بيكفتذكرا صحانست كدودسلام وبدواختيا ليمشال كرا منيست بعدازا ن حتلاف است ورتشه دعدارجودهموة ت ددمیغرام دیث و مُدبهب الهیست خیانگرکنشت م<del>ا کیک السیمی</del> و الفوآ داخرا ن کرده اندورمیده ظاوت ا نرکه مربانسند کرواجهست و ۱ و ما کاک وشاخی و احربیا ت دفعلَ نافضوارْ ترکناست و در وایتی اُدا ۴ م احد نیرواحبست اکردز ۴ را شدو حجت وجوب آبایت دا ما دبیش ست کدور و م ترکت آن واقع شده و ماکید و مبالغه رورا وائ نورود وافته وكويندكه سيده مزوصلوه است كريج تيخيف قصاررا ن كرده شده يس فرض شدخيا كرفيا م وركارخباره وليكرجون د لامل فظمي بنود بوجر فامل ا زفرصنيت وشكت نمدُد يكرىجديث زيدبن ست كدكفت خوا مذم سوره والنجرا وحضرت سول تعصلي متدعلين سلم سجده فكرووج ابش كست كدوج سبعيده فكاوستك الفوميت تثايدكه دروقت وكيركروه ببشد ونيرنوا نبكدقرا وت دروفت كمروه وأقه شده ببشا يبعيره كرديجتيبا ينحرأ وأخيرا يحضوم ببعيره وابنجما بشدكد درويخ حتاك وا متدا عمره طهار ت شرطاست ورسيمه وُ مُنّا وت وأرسجكيس خلاف درا رُنبغوان شده الاورروايتي الأبن عرائده كه وي رضي تنديخته بي وصنونينرسيكر ووجيع كمي ارتطهاورين محمرا فعينت وي رفته الأشعي نيرسكويندكه كابرشعي وررابي مرفت واشارتي بسجد يهبكر دبغيرجة فتيله بي وضو وسكذشت كذاة الانتيز وبعضا يسلعف برمنهم رفته الدكرشيده قلا وت برستيم ست بت كرده اند وبعن كفته ندكه وج ب برتعة يريسيت كدة رئ هنده فرا دت كندند برمضده صحابت خيا كالصفرة ا انتجا اندوند سب حهودا مُدبرانند كدوالمبين برسامة علتقا بشار نييسلوّه وبوالمتي التغسيرا بالأوعن ابرعها بترخل لسجاليني مايين متعليم ليخيري وكرو تخضرت سوره مخم كه وراخرا سيسمده وار ووسجد معلم لسليوج المشكو ىلما ئا ن دكافرا ن و الجين و الانسر عنبيان و آوسيان مرا دېمېرې والنس كه درېر كلبر كامنرو د د ناشند بطريق كريرة كاكبيط بركديروي زين ارا وميان ويراين بود وعلمآن ارطبنب رسو لضدائا ست شده باشدرواه البحارى وكفتدا ندسجده تلخضرت صلى قد طبيرسلم كجنبزا قبا ل مراكبي تفالي بوبسج وشكركذاري ومطبيركوي كاسجا المعدد دامدورا والموره وسحدتهلما المنجنبة البعث بمغنرت درانمة المدواتيان شكوسجده مشركان يجتبهاع اسلى آلدنيان بودازلات وغزى ومنيات يااز وتبدفه وسيعتم وسلطا ناوت وجبره ت وسطوع الواعظمت وكبراي نوحيداكه جرومان كراب وطاقت احنيا لاطال دوا ترججو دوائحا واستكبا ميموضح كت كمرازا كه بيكاشقي وطني ويوج المن أخاك مركونت وبرحيكه رشت هو در و وكفت بين فديس ست خيا كله ومضاق لت سايد و دريني مضالست اروضع را وقد ومغرط بن يشان خدامهما مقد كدمهني زار با

سيوفا اينج كمهلع اندندكر واشب واعاجيب آورده اندومها يحدثني حكموضع أن كرده وابطال يخوده اندوآن نيست كرامخضرت درزد ذكراساى لات وعزى دمهات وع ايشان كرده كمت شعر كمك الغرائي العلى والضعاح بمن المرجى السهورر الشامخصرت ملى تديوية المرفت شيطان أوار فينبرشا بصوت شرفي آر دادييش خود خوانده مشركار اشوانده موركم المستما امين جبه بودكك منت ذكراكون بمحدمة كنه ككردوه رابا وي راع بها نده سيدانيم كم ما ن حميرة عليم تديم زراق كيسيت اينها شفعاى اندومحد خوداثبات هاعت برائ بينيان كروداينا مشيققلاه نعلاموموه وطل موموع است وكلام دروى بسايات بارة ازان درشرع ساين كرده اليموا مقديقيول لمني وسوريدي ببيام عن إي مبرية قال سجدنا مع لبني كفت اجدم جده کردیم ابه نیم مرحقی تعدید شرخی دا السما انشقت دا قراء اسم ر کبن پژن بت شدکه درین دوسور «مجده مهت دمردو دکشت ق لکسی کفت دریف اسم ر کبن پژن بت شدکه درین دوسور «مجده مهت و مردو دکشت ق لکسی کفت دریف اسم و میست و آنجعت صلى تدهيريسلم معداداً مدن برنيددروي مجده نكرد مخيا نكه ورفعاتاً ني ورمديث بن عباس مني الديخهابيا يدروا بسلم حوا بعرفا لمح وربول تعديو يميرخداصل مذيعه يسلم خيا لسجدة ويحن فنده بمنوانداسيت سجده را وحال كأمرد وى بيو ويهنب وتسنجد مع يس جد مسيكر و تخضرت وسجده يمكروينا وى فتروح ميل نبوي بمكر ويم احتى اليجامير الجبهة يموضها سيجب تآنكه في النه يكي از مامونشا في حود اج ى كديم و مكنديرا رضع طير دو شيره ما لدكواين بمرسا المفدوا كيافتوع وازدها م نطبا بسرها مت وجرب عبده است واكرو اجب منو دي اين همدازه مام راى چركرد ندرا بقداعم رعن دقيل بن مابت قال قواءت على دَسُول مله صلى مله عليه وَسَلَهُ وَاللهِ عَلَي كُوسُول مله صلى مله عليه وَسَلَمْ وَاللهِ عَلَيْهِ وَسَلَمْ وَاللهِ عَلَيْهِ وَسَلَمْ وَاللّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمُ وَاللّهِ عَلَيْهِ وَاللّهُ وَسَلَّمُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَاللّهُ وَسَلَّمُ وَاللّهُ وَالّهُ وَاللّهُ وَالل والمجنسة وابس مجده ممرووروى واين معداز سخ ل بديندمو واين بان مديث است كه فاكان معدم وجر بسحبده كلاوت بدان مشك كرده اندوجو أب آن علوم شدوه اجب ابشدا وروناً تُنغق عليه وعن بيماس قال مجدة مليس من وائم لبعود ابناب كفت كسجده سوره مع بنيت أدبس سجدا بي كدا مركروه شده وبشد بدا من غرمت عداصان مقدة طب برشي في الصراح غرم النقير المنم و عزميت آ منيك كردن و ول نهاد ن'رجيزي بي ازا انستال كرده شدورا مرواجت م وراصطلاح فقها حكم أبت اصالت وفارت ت كه كفت تخصر ننصلي متدعليوت م محدم كردبرا ورم و اوْ د مجتبه فتحبّر لوب وى و انبرحيه ميكينه مشكركذا دائع وقي روايتر مال مجله بدكاره معين وامضها ی کمدوقرا دا دست وادطاهم کم سشا به پیشیا سنت دسیا رقران مراین عباس عرض کرده دو د این سنداریع ده نه کفت کفترمن برجه بسرا باسید مکنم ورسوره می فقرایسیا خواندامن مباسل من آیت را ومن فرتبه را و دوسلیل رخی ای آن کا که آیر ورسید باینجا که فرمو د باست حق مقالی وا مرکرده است حسیب خورراصلی متدعینه مسلم فهرده می است می میدارد. ايت مميرإن كمه مذكورشيد مداقتداكن وببروى كن فعال بركعنت ابن عباس مبركيم يغيبه شاصلى شدعلبه يسلممن امران تعيند بهما مرحملة أتكساني سنب كيا مركر ده سنده المدكرة قد أكسند ا بینا نائب توسزادارنزی که اقعد اکنیا مشیان مینی چون داود عابات ما مهره کردو تخضرت بوا نقت وی مجده کرد ما دانیز ا بدگر دروا والبخاری اکرکوئی سبنت اقتدا و تخضرت بوا نقت وی مجده کرد ما دانیز این است اقتدا و تخضرت بوا ما مسرت متلى متدعيده يسلمكونه بشدوحا آل كذوي تعتدى دمتبوع وافضل المحال بهارست كوشيمك آن عتبا رها سروا خروج دعنصري وست از ابنياع بهتم الاحجاب كدا ورآ فابع ملت كمثل كغة اند كلجيهمين إوليا الفنيست واكمليت ومصلئ متدعده شلمساختها ندكرجين وتابيع وعاطهدي بهرآئها باشد للجرم مبصروشا بإكما لاتبهمد بورو فضل اكرايه كردومبت خربی دار وکر شمر مرکات وسکنات این بخره از مدتو تنها داری علیه فضال مصلوه والنسیلهات و اینها دا تحلها واینجد سیش سنسکنشا فیداست در عدم وحوب میده مس وآن زو ا وزوه کک وزواحد ورروایتی واجب ست خیام پزسا رُسیدات قرآنی و این حدیث نیزو لالت خار دبرعدم وجوب خابیت اکریان کردسب سجده وا وُورِ ا كه انتقه متنول مذب بود وسلب سعيدهٔ حودرا كه ارحبته شكرفتول قرب د ا وُد وموا فقت وي بود وسحيرهٔ ما متبا بعث شخصرت وا فقد ا بابنيا كه ما موراست آج ضرب صلى تدهيم ا بدان ودجِقیقت بمدهها و ت ادفرا نعن و واجبات سبحته شکر مفت و اقتال مروانها جهیم لیست صلی متد *علیصلم و ق*ول برجهاس کداین سجد و ارغرا نم سببت آمنی واشد که وجه وى زاد التي منسيت كما بندا ، بطري معتديدا ليمركر ده مننده باشد بلكير احب شده با يبسب مذكوره اتبدأ علموا الم احدازا بوكمرين عبدا تندخر في اور ده كدكعت درخوا فيم لدسخة مس مينوسيم ميج ن<sup>ق</sup> بينة سجده رسب بدم دوات وظيم مبرجها ضرعود مهدرا ديدم كدبسجده درافياً ديدبس ابر فضيد المجضرت دسالت نيا صلى مدعد وسلم عرض كردم معداد ا تجده ميكروآ تخضرت درين سوره بين معلوم شدكها مربوا طنبت كران شراسا ئرسحدات شدوا سقرارا فينشبرا ن اكرجه درا وابل ازغرا فمود وطا مرشدكها يخدست ابن عباس معكز تسليم لالت آن برمدم وحرمث بازين نضه بودكذا ذكرانشج ابنالها مالعضلاك نيعن عمروبنالعا مركال قراء و دربعض نسنجا قرأني رسول متدكفت خوا ما يندووا ما يندمونهم خداصايي تتدهيروسلحمسوشرة معيزه في لغزانا بزده آسيت مجده درفزاً ن منها كمث في المعصل زانجل سيجده ديمغصل كرارس ومجرات ست نا آخرفراً ن وبيا يخصيل اختلاف ورمبدای آن درکتا بلصلوه کذشت وشد محده و وضل کی درآخرسورهٔ والنجروم آزابها وانشقت سیوم درسورهٔ اقراء و فی سورهٔ گیر سجد نین وخوا مایندورسوره مج ورسیه کی مدآییاً کم مَزَان الله کیبُدُکهُ مَنْ فی اِسْمَوْاتِ وَمَنْ فی کارض الاینه و وَمَ ورما اَ بَیااً لَهٔ بِیَا اللّهٔ بِیَا اللّهٔ بِیَا اللّهٔ بِیَا اللّهٔ بِیَا اللّهٔ بِی اللّهٔ اللّهٔ اللّهٔ اللّهٔ اللّهٔ بِی اللّهٔ قرآنی هارده اا لانزواه م الک درروایتی د در و لفدیم ارشا منی در مفساسی به منیت و ۱۰ ما موجنیفائیل سن بسجدهٔ ص و قائل شین بسجیدهٔ و و مرج و مسکو پدم ا دآل با سحده نما داست بقرنيذدكرا كعواواه مشاعني وامام احدر وكبس درروايتي ازاه م احدوا يزده است اثبات سجده من ووم جوخبا مكانجدت سنبت كنست وكفته امذكه مديث مروبن مصغبف ست وصلاحيت احتجاج مدار دوبعفر إرزوا وآن مجبول ندوعن عظية بنعارة الظت كفت عظيته ابنا كمفتم تطريق بننها ما يسول متدف كمنت ورقالج ابنا فهاسجدیت<sub>ی</sub> فضلیت دا ده شدسور مرج با نیکه دّوی دوسجد وا ند<del>قال م</del>کفت شخفرت آری ومن درسی بما فلانقرار بها ومرکه بجدهٔ نکرومرد وسجده را بس کویانخوا ندمرد و آبت را

خواندنی کا نامعتبر و ۱ وابوداودو المرمذی وامیحدیث نیرصعیف ست جها نگریمنت و قال بدا مدیث لیس بهاده والعوی دکفت ترمزی بین مدینی ست کدمیست اسا و وی وی دروا که کیا ردا ویان دی این دسیداست و دی خیف ست اکرمیادا نشر مدسیٹ ست و لسکین در آخر عضایی خلع می خفاوی راه یا فنت که موجب عدم احتی و برمدسیث و می کمشت و فی المعمل پنج طانقیا و وكحا فيشرح المنتدودا قع شده است ويمصابيح بم بى طايقراد بهامغ برتشنيه كداج ماكتين بجده است فلايقراد فالبومد تتصنيركما ندببوره است وديمشرج المستد فيزمجنين لست وديخاسا بشيئاست كددلالت سيكندترا كمرم كدم دوسجده ككردكويانا مهورهنخوا ندح تركت بجده مغدت فواب قرارت تاح مهوسة ادعنا بتنحرا فآلبني وروا ميتست اداعمي كمشينيصيلي تعطيب وسله يحدنى سلوه لغرسحده كرودرانيا محكعت كالطبشين سجده تلاوت ثمرة م فركع بستبرابسيا وارسحده ببركوع كردخرا دوا خراة نغربال سبحدة بسردلهت ندواعتعا وكروندص بركرتمضرت خواندسورهٔ الهضرالکتا ب که در دی آیت بحده است و این عمقاً و ندازمجر دسیده کردن وایشا و ن وبرکوع رفتن ماصل شد بلکآستی دسید مدان و دستند کداین و خوا ندوشخفرت كابمآس أرموره مشيغوا نيدتا بدانه كدها ي موره خوانديا بي ختيا راره بنه خاست وصفو وصفو ومبرطا برمشيد خيا كدور بالبراء تكرشت روا والووا وُه وظام ابنجديث ولالت دارد كه معدا رنبي . ه كرد ن دبرط ست تا قي سوره را ما خوا نده مركوع رفنت وا پرجا زايست وينرم نراست كه باقي سوره يجوا ندمع ما دا ن مركوع مرود حا بيت اكه مرتبط ا قراء ت بعض وره لازم مي آيدو آن في لجلة بزاست وازا بنجا لازم ني آيد كه قيام كره مع ما مجود فراء ت جاير نباشه خپا نكه مذهب اه م الوطنيفات زيرا كه آن زومخا اجب ميست اكركمند دواست فاقهم وعندانه فالكائه ول مندصلي مّدها ويسلم مقرا ، علب ما الغزّان كعنت ابن عمره والخصرت بخواندر با قرآن را فا وا مرابسبعدة كمروسي وسحدامه بسرح به کمیزشت آبیت بحده کمیم سیکنت و مجده مهیکردیم ۱۰ با وی لیصطوم شدکه مجده برقاری وساسع مهرد و میبا شدر و ۱۱ و و ۱۱ و د وعندا نه قال ن مول تندویم ذابن بمراست ككفت بيمير بنداصلي تتدهيري سلم فراءعا م انعتر سجدة خوا نددرسال فتح آبيت سجده دا فبحلاليات كلهمس سجده كزندم وكم منهم لراكب والساجدعا لامض بعيني وسجدا خندكان واربود ندوبعض سحد كمنندكان برزملين حتخان لراكب لسيحد على بدة آائكه سوار يتعقير دبر وسنت حود وشا يدكه بعضى رسواران فرو واكده برزمين منرسحده كروه شىغى ئىنىت دَرانكىسوارا نېمىسوارمىردىسىن سېرې كىردىدە دەرا مەلىردا و دواين وا فغىم قرآن وا فغاسىت كىتىخىنىرت سور ۇ والىنچىخوا ئدوسىلمىا ئا ن وكافرا بمراوى يحده كروندخيا نكه كذشت رنيرا كمآمنجا ورميا ويمشركا ن كلي و وكدكعي رخاك وسنكريز ه كرفت و رجه نهخود ز د وكفت بس است مرااين فذرو ورعام فتح مشركا ن بموجه د بنو ذله اتن مضدد كاست بشرارفتي فيتربروعن عجابل الهني ملى متدعديه سلم لم سيحد في شئ من لعضل مندمحة ل لا لمدنية روايت است ازاب عباس كه شخصرت مسلي متدعديه سلم معرد فكم ا دمچری نیعضها به ن برکداشقا کرد برینه اکرصیش از ن بهکه بحده گرده بو و و تا مُراَ دمیها ن انسلها با ن دکا فروحن واصن و ی محده کروندرواه ابودآود و ابیزمیث کمخالف مديث بيهرره أست كدكفت سجده كرويم باليمنه طرأ أصابي متدعلبه سلم ورا والسماء انشفت واقراء باسم ركب واسلام إبي برره بعدا رسخ لهد نياست ورسا ل معتما ايح وكفذا ندكه صديث إبى هرمره اصح واجع است وبسيارى أرصما بدروا بيت كروه اندسجده را ويعضا وسنبت مفدم سن براه ني وعن عائستند من السيح السيطيل بالمعلي المعلم المعل سجو القرآ نالبياكمت عائشه بو وآخضرت كدميمفت وسجوا ندرسجه وكاون ورسنب اين دعا راسجه وحبالذي خلقه وشق سمعه وبصره سجه وكرور ويهن بايوات من مركسي كدميلا ا ورا وشکا هنتبشولنی ورا و بنیائی ورا بعنیکوش چیئیمراک شکاحها ا ندح ت سمی وبصرر به کانها و پیجوله و تدسیره کرد بغیرت د توان نی و توفیق اودنع تبدیل اتفاقی است که ما ثب نضرت در شب شبذه وکفتن بن قوال آنخصرت صلی متدعلیه وسطلق سجدهٔ ملّا وت بی تعینید بشب ایروزنیرا کده وخوا ندن آین د عانیز مروکسیت سب طلبت م ت سجان رنبا ان کان ینبالمعغولا وظاهر مذب منعین کستی کم ستیج سنون ورسجدة مصلونی کھابیت سمیک درسجدة مکاوت چرسجده صلومی فهتال دچەن در بىنى كىنىدىرىنجا بىلرىق اولىكندو با دىجە دا آن شك مىنىت كەرىخە چېچەشدە است روايت آن ازا دەيتىنىنوم دىسېرۇ ماقا دىنا دان دروى او يوانىنىچا با بو وروا ما بودا وُدوا لرّمذی دا لنسائی و قال لترمذی بذا حدیث حس میچه وعن برج ابن کا جرمل بی سول متنصلی مدیدی سلم فعا کیبت ابن اس مدرد می مبسرت رسالت نیا ه پر کمفت ایسول نتدرانیتی البیلزدانا با مخ کا نیاصل خلف شجرة و میرم من و در است. و مال کوین درخوا بمکویا کانسکینردر پس درختی صنید تا کسی میروند و میرم مینی میده ملا و پت نبحد ننا نشجرة نسجوه ى بس بحده كرد آن درخت وقت سجده كردن من اليجبذ سجده كردن من فسمعتها نقوا بس شغيره آن درخت را كدمنجو اندورسجده ابن وعارا اللهم كتب بي مباعثة جرا مٰداوندا نبویس رای مناس مده با داش را وضع عنی بهاوزر او بندازمن بعبب وی کرانی بزه راوا حبلها بی نیدک و مزاد بکردان این مجده را برای من روخونوخیره و تقبلها ر عبدک داو ده به پریآس نین خیا نکرمزیرفی شهره درا ارمبنده خود که دا و داست علیات ما ما ل برجاب فقرا والبن**صلی تدهیبه دسله مجده ک**فت ارجهاب می<del>خ ا</del> يندن خبرائيوا ب ازان مردابت سجده ما ديم ين طبي معتده ما مذن اين دعا يا وقتى د كيركه خوامذن آبت سجده اتفاق ا فعا وتم سجد مسير مرحك فيمعتده بهو معتقول لرجاع ن قل سنجرة مبهت نبيرم تتحفيرت را وحاك كماوي كيكوميه استرامي حروا و مهوان مرواز كفتا ردرحت ووعاى ا وروا والترمذي وابن ما تجدا لا زلم يذكررون اردا بن مدمث را ترمذى وابن ، جركرا كدا بن ما بدفركز كرداين لغط راوتقبلهام كانتمانها من جبدك واؤ ومعلوم منيثودكه آن مرومور معن خوامذه ياسوره و يكوفا براندون أذكرا ولغفلعيان ورذمن محا فيذكه سورة مصحوا ناره ماشد وازعدم ذكرآن طلاق وما فاكدمبني رواتين ينهرو واحقال ست اءار قرارت ومخضرت كدورروايت اوكللت أور ده قراء تآيتي ازايات عبين مطلقا دائدا علم قال لترمذي بذا مديث فزيب وترمذي كفايست كداين مديث برمرد وروايت فريب ست العنهل لمثاكنت من أبيع و أليب على تقدعيه وسلمقرا وولهخ صنب وبها وسجدين كالمحدروايت است أعبدا تعدبن معو وكه تتحفيزت خوايذ سورة ولهخ را بس سجده كرو وسجده كروكسي كمدمو وباوي خيران شيخا

To the same

مبرفرش أخذكفا مزجعي وتراب فرفعها ليجتبه وقال كلينيني مذاخرا كذسرمره يأرقرش كرفت كغجا زشكريزه فإرخاك مين مرداشت آن امبوي شابي بيخود وكفت مساست مراجمن تقد رامية عمبز كردو مترد ورزيدوما وجودا نمة يمميشنركإن كدما اوبود ندسجده كروند قا لصبدا متدفع قدرا بيه بعدق كالزاكفت ابئ عو ديه يتمقيق وبدم آسركا فررا بعدارين والغرك كشته شدورها ليفم قرااميًه بنطيف بودنيتج لامكشته شدروز بدروه ى برا ودا بى بنطعف بودككشت اورا پينيروداصلى متدعيد وسيم دست شريب حؤد روزا حدومعض كفتراند كمثبت بن دبيعه و وبعيغ كعندا نيسكتيدن العامن فول ول مواست وأريجامعا مستدكها ين تقنيعش فضبه فتح كماست ازجنه عدم وأجردا ين كافروسبه كعام في تسفق عليفه اوالمجاري بخدمت تنفق علياست وزياوه وكروه است بمارى درروايتي كدآن بنركه بعده كردو كفحارصي ماتراب برداست وبجبه يخو در داميه بنطف بود بسرطلوم ت خِيا لَكُفتيروعن مِنْ الْبِي اللَّهِ مِنْ لَهُ مَدِيدِ سلم مُجدَفي من در وابيت ست ازابي عاس كة تخضرت عجده كرد درموره مص و قال بهد واوّو نويّه وك لروسجده موره ص دا واوُ دیغی ورفطینه که درسوره می اروی مذکوراست ارافت تا بی مرور دکا رتغا بی مرا و دایج به توب کستند تا را و تا می داده و دوسی مسكنيوا التعده داازجته شكركذارى فتول فوئه واو وكترانبيا صلوات القدو سلامطهم كم يمحق احدوار ندوا فاضهُ بعنت ارجي بعالى بريكي فاضه مرجمايرست وبعميه واصليا فتدعلبتهم م پیژگفتی دار دسبت بینان میاصل سکیرو دمرا در ۱۱ رتذ کرمفت برایشان جام خرج و عظم سرور رواه آلنسائی آب ارفات اینی باب در سازه و قائی که نبی کروه شده آارفار مدار ون دران وابن الست اوقات تلتيدا كدمرا م ست فاروران كدوفت علوع وعزو بلوستواست وروقت وكبررا كدكمرو لاست دران كرا بعد فخروعطرست وور مدب منی<sup>ن م</sup>ل فرخ نغل مرد واست میں درما رستدوقت ما برمنیت ما زأو ا و ندفضا ک*رعصه بو* مثر نه ما رخبار ه و میاری و ارتجا المأوت جون هوانيه سوه وربيها بولى ست وما تراست وروقت و كيرمشروع رربع إط بإست وليكي فيطع كند وقضا كيذ دروقت فيركروه واكرنام كنداز عهده برى آيدوقط شد كذا في شرح ابن لها من لمبسوط وفرد شاخع واحرم كراست بضغا زحته قول تحضرت صلى تدعيبه سلى بسلسا وْ ا ذكر و وصلوهٔ لجنارة حي ن ما ضركر و ومتحبّه المسلحكير وخول دسجدولنك كرمقبه يحتيت درينا ونات ورآيدوه خيركنة صارانا دربن اوقات بكذار دعا ليزينو دزيرا كدابي اخل يحزى اينا وفأت ست وابن تحكم حديث بنجا كلة مايد ويمجينه طأرست صلوة كسوف ارحنه خوف فوات بالمخلاو دكعيتين معدار وصو وركعتين طوا مرطوا ف وسجو دفا وت چيون خوا نده مثو د درين او فات رابت كرده شام است نمامه ازمنه وا كمندرا نروشا فني و مركه دو اقتل و روزهمه دو فنت بسوّا جايزاست و ركه عظمه نيزما يراست درېمها و قات ونزو د ام احرايزا بعتبي طواف بعدا رفخ وعصرو دروقت ستوا وطلوع وعزوب اروى دورواست ست وا ، م ما كات كعنت درنيافتم من بالصنار ا كمرا كاحتها و وكوشش مسكروند وميكذار وند لاستخرى امد كونساع بينطلوع استمدن لاعذعرو بهابا بدكه طلب كمندو فصدنا بدكمي رشاب كلدار ونما رر وبرآند أأفعاب وبالمراز فرار شاب ومخرى وآمنل للسباحرلي والحري عنى لأنق زومدا وارتربو وومرا وابنجام طلق معنطات فضداست ومعنى صلى فرسن ميشرك فضد وقتى ميكنديرا ي كارآ تراميرا وارترو لأمق تريشته ميكندوا رنياكغن ا ، مشا فعى كمحتيت مبعدوقفاى نا زبعضد درين او قات جائيز مؤ د واكرانفا قا بود جانياست و ميكونيم كم معقبو د از مدبيث نهي فصلوة است درين اوقا مطلقاه فيروا بترفاح ورروايتي بنجينن آمده ومابن عبارت آمده است كهكفت بخضرت افداطلع ماحبال نمس حين رائيدا بروكي فنائب مرا ووقت طلوع است كرهج ن كوشه آرافتكم می رآ پیشا به ابرومییا شدو ورقاموس گفته که ماجیاستناح بیداران و درصیاح گفته حواجیش کرانهای وی نعیوالصلی دیس با بند نارز او بکذار روآ زاحی مترزهٔ اکه بیدا کرقا د سرون آیدتما م وترم آفیا ب واکرة ملبذیشتن فعاتب مقدا مربک نیره صر<del>کرتند بهتره با که درصدیث دیمرماید وا دا ما صحراب</del>شم حوین فرونسئیندو ماید کرد دک<del>را</del> آفية بة تعوالصلوة حتى نتنب بس كانبذ كارزاما الكه فرونستيند كام فرص وى ولاتحنيه وصبلة كم طلوع لسنسولا عزوبها فزكم وايند كارخود را وفنت علوع افعات وندعووب اورايا قربيبنى يده ينتظركز ويمنجازحذ دهلوع وعزو سيلمنضودآ مسنت كأكلذاريدكا زوروقت علوع وغروب فانها تطلع مين قرتئ ليشطان دنيرا كأفتا بطلوع مبكندسيان دونوان فميلا ويثرج إرت درباب موافتيت كدشت وذكروب كرد اكتفا واضغها استغق عليه وهرجقته ين المؤاثكث ساعات كالتصول تتبصلي تدعية سلم نهاناها يضلي هنهن سهاعت وسندزه ن بو دکه آنمفنرت بارمیداشت مارا که *نا مکینه در*ان شیها عت ا <del>دنغبه نهری آ</del>نا با دفن کنیم درین سیهاعت مردم ی خو درا مرا دا زفترکردن نارخهار ما والا دفن كرد ن مرد بار اومغاد ن ينا ن ورقبررين و فات منه مندست با موع كذا مّا لوا آن سيساعت كدامست مير تبطيع شمس غير كين كام او ابر آيد ت افعاً ب برغ مبغي ة بنراً منات وابتدائي اكدن وي آبدحي ترتفع ما الكه لمبندكر و دمعدار مك نيزه و مين تقوم فائن الطبيرة ووم بهجام ايشا د نابيا ووشو نده ينم روز كدمرا وبدا ن<sup>يا</sup> بيست يا ا قما تب حتى تيال شمس قا الكريج كرد د وخم شودا فعا ب ميني فت روا او مربط بين المعرب المراح ميرك ميركرد ريافيات از براي وروب اتها مغروب كندو فرود روامسكم وعن إبسعبدا لحذري فالغال سول ملاحد عليه سلمل صلوة وبعدا لصبيح تي تنف لهمته منيت ما زمبواز نماز البدا وتأ أنكه وبذر شورة فهائب و لاصلوة بعد لعصري تغيال بش ومینت ناز بعداز ناز دیگیرا اکد فرور و داختاب مرا دنفن صلحهٔ کا مل خوا بد بو در زیرا که ناز درین دو و فت کمروهٔ ست نه حرائم عقی عیده وعن عمر برجمبشه نعبا ت مین وسیمیا تا صحابى سيست احدا بسروف وى دفضا بتدا كاسلام وى درمواض نوشته شده ست ما افدم البنصلي بتدعيره سلم لمدنية فذهم آور والمخفرت بدينه دافعة مت المدنية أقد طت عيه فعلنا حزن عن معلوة بس قدوم آور دم من نيرس دراً مدم را مخصرت ب كفتم جزوه مرا ارباز بيني روقت أن مربيط والسيكف آنحضرت مسلسلوه الع

الجدارناز بامدا ددائم فضرعن لقبلوة مير بتطلع لشمسط ترنع نسترمازاى أرنا زبخام يكوالوع كتبافغا تبا كذلب كرد دوا فضرني تهروا مراست ارافضا رحياتين البرايين المجروة وتدريجا را ن كينيدا مقرت بهره واكرما مراست ادا ن كيونيد مصرت بي بره اين نباست سنها عرب ه مها تعليع مين قرني لينطا ن ديرا كم الما تعليع ميكند ميا ن ده قرن شيبا ن ومدنبرُ *وسيد لهاا لكفار وودين نبيكا م حده كينس*ندا فرا ت كوان كم ملي بعدادا ن كوارنو لي الموري الموادة ورياكه كاز ومين وفت مطلق ماضرشوندا درا طأكه كأكوا بي مسدمنديدا ن رائ صلى و نو ل ومحصنورة مضا ومحبه يرمعني و قاط كميدو كمرياست ودرر وايتي مشهوده كمتومتيا كده ميني كا ضرمينوندا ورا المأكم والمينولي أه مُناع الهذه اجروشهود ملاكريم ازمركة بناست حتى تيقل تغلل آريح ألكه كم ميشدساية درنيزه كه خلاينده ميشدد درين وميرسيذ اليت قست دا خيا نكريد وقت استواجباشدو ومين تكتبك يدمر رمح وبرزمين بني فها دوورمعين روايات حي تتيال رمح الغلن برامده وال مغي بردوعبارت كميسيت اليحمول رقله شحرحهنم بس مروستينكه درينانبي معنى وقت مستو الفروخته مثيؤة وتورج وتشجر تحفيف ونتثر ييم ردور وابيتنا عائيرزوال كذار كارخروم رحيطا في أرنوا فا فالصلوة متهودة محصورة حتى الكيمية الكيمكذارى نمازد كيروائم الضرعن لصلوة حتى تسريلوا بار كارفا الكيمرور في ، مِن قرنی الشّطان رَبراکه پیوستیکهٔ فعا ب فرُمبرو دمیان دو قرن شیطان و خینبذیسیجدله، ایکفا دو دربن شیکا مهمدمیکنندمرا و داکا فران قال البت کعنت عمره بن مسكفتم مايئ متدفالوضوء مدنئ عندائ مبميرطدا بسهاين كن وصنورا وجنروه مراأ فضنبلت آن قا لكعنت آنحضرت امن رجابطيرب وصنو دنفتج وا ومنيت بسج مردى كمرز ديك ، بابتها م او درا مرطهارت بانغس حذومتعدا حضار و بني آن ميكرو دوشقت ميكشند وعيرميا ويعبا وت بمولى شركيت نيكروا نيخيصه يثا بشكتهمين عبيا نبيني دراستنشاق مراكيها لغدوي للمسرتخطنيف نف كيمحاج توشت شيطانست خيا كددره ببضئل صفكنشت الكخرت خطايا تثميم كرآ نكيها قطاس كرد دكنا بان روى أوميني طن دي ود بان وبهائ بني وقرت مباعجبه وتشديد را أرخرورمبني فنآ دن ارجاب الاونجيم وتخييف ت تم ا واعسا وحبه كا ا مرما متدمبسره بي شبست ملا مرروي هو در ابران وجي كمها مركر د ماست ا ورا خدا ومدمقالي آلا خرش خطا يا وجه <del>من طراف فحي</del>شيم حالمنا كوانك م<sub>ا</sub>خة كن ؛ ن روى *ى اذكرانهاى دين و ى برا ه آ*ئب تم يعينسلَ مَدِ عيد الى لمرفعين سيترمينو يه سرو و ست خودة برو وآريخ ا لي خوت **خطا يا مي** بيعمن ا فأصلهم المكاء كرائكه ما فيدكنا ؛ ن بردودست و ما زمر دست انتفان وى براه اتب ثم تمتيح والشديت ميمكند سرح در ۱ الآخو ت حطا ما والمسياد من اطرا ف يشعق مع الماء كراً ن كدى افتدكنا ؛ ن سره ي ازكرانها ي موي براه آب ثمَّ تعينل قل ميه الحالكب بين الاحزت خطا بإ وجليّه مِن أ فايسله مَعْ الما مُر ليترمشو بدسروه باي حودرا ما مردويا شنه كرا كمه ي افتدكنا ما ن مردوياي وي از سرا تكنان ويهمرا وآب فان هوقا م صلى بس اكرآن مرد المسية دم ېس نا د کدار د مخدانندواشی عیدو تحده با لذی بولدا بامېرکسټو د ضا را دشا پش کرد بروی و مبرزکی و یکرد اورا مبسفا ی کدد یانغالی سزا وارا نسست و فرخ قلبد مند وضا یکرو ایندو افخه برای؛ و مداکو یا که درین قرال شارنست تبطهدار دُنوب اهن خیا که در وضوط ارت اردنوب جوارح ما صل شدب درست آید ترتب که پیُدته یوم و لدته امه برآن الا انفراف شخطیت ا کمینه دیوم ولد ندامه کمرانکه با رمیکرد دار نار باک از که با ن خود ما نبذ بیکرونها نیدن، درا <mark>ورارواس</mark>یلم دعن کرمیب منبخ کاف وفتح راعن ایجاب المسور کمبسریم وسکون با همه بمخرة نغتجميم وسكون ظي عجبرونتح راابن إحت عبدالرص إمبعو من صحابي صغيراست وبود ولادت وى معدا نبجبرت مجمه وقدوم آور ومجد منيسته تأن ووقت وفات أتحضرت معلى متدعليه وسلمهمى سنت سالدبو ووشيندا وتهخشرت ويادداشت وسخديث كرديكم فاختاعها نهين تفاكر ديكه وبود دروى نامر دمعويه وكلروع واشت بعيت يزيدا فااكله فرشاه ثيريه لشكررا بكاديما كمره كردآن لإس مسيمسورا حجرئ ازججا يخبنيق ووئ كازميكرديس كمشته شذرمنى لتبعندوعبدا لرحمن بن الازمرنبنج بهره وسكون ان نبرم عإبي ست برا وددا مبدا لرمن جوف ما مرشدمین را وبود ا دافران بن عباس موایت ست از کریب کیمولای بن عباس ست دفع است کدابن شهری از آن می شده و نداورد مبوهی ىغى تىدىناھ لەدىپىكىتندا ينى*تەكىمىب اقرا مىلىھا ئىسلام ب*غرا نەپر<sup>ى</sup> ئىشەرسىلىق<del>ى ب</del>ا لەكىتىن بىدا لەھەبىرىن ئىنئەرادە ل دوركىت بىدارما دەكىرىك بىراست كەلۇ اته کا نه و آنحضرت کدار د داست یا نه کو یا ایشان شغیده میرد ندکذار دن آنخضرت را این دورکست آق کمفت کربیب فوضلت علیجا کسته بس و درا مدم برها بیشدر صلی متدعها قلبغتها ا ارسلونی بس رسایندم عاشیة اپیای که فرسا ده بو دندایشان در ایرا مدان میش و کدسوال ارتکم کعیت اعتصال است ما میشد ایران مسلمه ایران ادع الم ست مدا به يكو ميفرجت عليهم فردوني الماع يسترس ميرون آمرم أرميش كاسته ورفنم سوى برعباس ميزوبس زفرت وندمرايشا ق رابوي مسلمة از ويكسيهم واين فاست أ دب م بهوشيارى بودا نكرسب كمخوداميش شذفروا مسلمنرفت ريراكا بيثان اودانزد عائشتد فرشاوه بووند ندنروا مسلم يخست بيش بيثان إزرفت بإزج ن نروا مساجرت نزوام سلمدرفت فقاكت بسركفت ومسلمتهم عسالبن تنبير ومسالي تعدعليه وسلم تني ونهانه كالرواد والأكفار ون دوركعت فلكه طلق كاربعدار كارعصر كلر را بتدييسا بهاسية ويدم انخفرت را كمميكذار دابن دوركعث رائم دخل سترورا ما تحضرت كوما كذار دن آن درسيحد بوديس امّان ورآ مدورخا نه بإ درصفهُ واربو ديس درآ مدورو ن خانه المسلت الليه للارتيب فرسًا وم من بوي كخفرت دا ه دافعلّت قولى دب كمنماً نطريد را كومرانخفرت دا تعق ل كيويدام المطريبول تستيم عمل تنزي من المنزية من المنزي نني كردى الكذارون أن دوركعت واراكفاضليها والآن يحب بيم تراكسيكذاري نهاراة اكفت تمخطرت ورحوا ب اين والا بندابي مبتداى وخترا بي مبيرا م مدامل ا بین فروی ست وکنیت او ابوا میدبود ساکت من لرکعتین بعد العصر رسیدی زکذارد ن این دورکعت بعدار نا روصرواندا ای اس من والیقیس مبشل بین ست

77 0

كه مربستيكة النابياست كراً مذمدما مردم أجليلومبالعتيرا يحتيم إيحام دين علوني لأكعتين للمتين مبدا نغرب ، زوه شند مرا ازكدار دن دوركعت كدمبرا رما حيث يربست فها با با ن بن در رکعت که کداره م بعدا زعصراً ن دورکعت است که مکدار ده بو دم بعدا نیشیش متناست دارد برا نکته پیملم دین دا حکام شریعیت و بدایی می ابهموا قدم است ركذاره ن اذا فله كرجيسنن دوابت بوه ونبرو لالت دارد برائكه نوا فل وقت تلكرفائت كرد دود وتنشق فساكرده مئو د لبداز وقت خيا كميشا فيندر إندوم الوطنيغه دروقت ميتوان كذارونه ورهيروفت وشايدكم تمحضرت صلى متدملية سلمشروع كروه وبشدورا ن ويجتبصرورت بقليم وبدابت بفعن كرره ازين حرته تضاكر دوا متداحلي لفتة شودكه اين مديث دلالت مذارد كؤلا كوآنحضرت سلى تدمييه وسلم دوركعت بعدا عصركه كذار دسجة بشغام فدعبدالعبس بود از ركعتين بعبدار فهرا والمراء والمركدان ها بشدد مصيح نجاري آمده است قولالت وارندبرمواطنبت آنحفرن صلئ تدعيب وسلم بآن حيركا دسك نبيد خيانك كمغت و كارضي ا متدحها مساكدة بن مذاي كدبر وآنحفرت ا ارعا لم ترک بخرو دورکعت را معدار غصرتاً انکه ۱۶ قات کر دیرور و کارخو در او درروایتی کفت که ترکت نیکرداین د درکعت را آسکا را دنها ن وکعت نیا مد آنمخضرت مسلی تعظیم وسلجزز دمن روزي بعداره مرا ككركذار و دوركعت داجوا مبتل أنكها جا وبيت صحيحه سبت شده انست كدنا ربعها زنما رصبح وعصر كمروه است وجهه وعلما نبرجم بريزا ندوعمر مضيات برنهن كيردازان ومبير مران وليكين كذارون ركعتبن بعداع صرارتهم غفرت سيرا بت سنده وسخن درينا ليب بارآست بإره ازان درشرح كغنة سنده ست وصوا تبسهت يمكذار دن ركعتين بعالعصورمدا ومت بران أحضا نفل محضرت بودصلي متدعده يسلم وحود انكدامت رانهي كردازا بخيا نكدع دصوم وصال مداشت و دكرار البهي مميكر الم دىعبشر كونيد كهنبى ايصلوة بعدالعصري ليكسنت كدمبا واوافغنستو و دروقت يخو ب وبي كمحرو هسبنت وزون عمرضى امتدعندمروم رابراً نهم ازبن حهته بو دوبعض ميكونيد كمه ره ومنیت نمار بعدار صبخ و نه بعدار مصر کمر در رخی کسی که مصرد کند نیا رطابی بمش عزد ب آرا خیبا ککه در مدیث آمده ا ت وجهور مركرا ستصلوة اندبعدا زهروه فت مطلقا نعل ست كها ما م أحدرا وبدندكه درون خانها ن ازمروم دوركعت كا رسيكدار د كفت ندجرا درمر ولم كميكا بس مروم طابرا مذبب این ۱ م احل خطاف مذبهب مردم بو د وجو ن مهورًاس ربن بود مدیخوا س ت ارمحله بنام سيم كه ارصفارط بعيل ست ارميس بن عمرو كدمها بي الضاربيت ة إما كالبني ملى تعديد وسلم رملا بيسا بعد لصلوة الصبح ركعين كفت ويتشخف ت مردم يسيكذاره وجداركذاره ن كانصبح دوركعت فعا لاسو لاته بسركغت ببيرمداصلي متدهية سلمسلوا لصبح ركعتين كيعنين الاسيكذارى لأصبرا دوركعت فعالي تتاسير كيسكداري ومكعتب ور کعت مِ میکذاری بعدار وی دورکعت د کیرنفاه حال که سیدانی که بعدار وی کاری منیت فق<del>ال آجل یی لم اکن سیب</del> لرکعتیا بلمتین قبلهایس کفت آمر د میسینکدین کمذارد<sup>ه</sup> بودماً ن دورکعت داکه میش از د درکعت که فرض اربینی دکعتین سنت فعنیتها ا لاّن بس کذارهم آن دورکعت را اکنون *نسکت بسو*ل متدبین فارموش این میمینه سام درانخا ردوتقرم وزمود ويرمعلوم شدكه اكرسنت فبومش أرفرض كدار وه بنؤ دبعداروي بابدتصنا كردوبهي لست مدبرشا فني ومحدو مرد الحصنف اليوسف قضا منست مرسنه فطلو يخس وندميدازان كمرائكها فرمن قصناسو دحيا نكدر ليترا لتعريس كروندوا والمحمد كفنة كدووست مبدارم كمنضا كرده مثو وقا وقت زوالوشيخين كونبد كمراصل يسنن عدم فتغا ست کر در دُنسای آن بیتعبیت فرمزمین قی از دا ورای آن براصل که عدم تضا است وحد یث محد بن آمر هی صغ مآن نتوا ندكردا وسائرسنن قضاكره ونتوند بعداروقت تنهاو دوقضاىآن عقبت فرص ختلافت كذافي لهداية ويزمذ ى كفته كدفوت علما ى كذفال مشده اندمجد بيث عبش و كفيانه ، بعدار کمتو رمیش نظامی افعاً ب ومدینی د کرنسرا ور ده اندازا بی هرره من لرصور کعتی المغرطنصا بعد ، تطالب شوایخ . نرو، بن هٔ مل میسغیا ن وزی وابن لمبارک وشا هنی واحد و اس استی و ام آبو د او د وروی لمرند نی مخوه و قال نسا د بدالحدیث لیمن شباح کفتاست ترمذی نشا داین مدین متصل میت لا محدبنا براسيم لمسيع مطتب بنعرو رز اكدمحوابها براسيم دوابيت مسكينة لنجدبث والمصين بناعرو ووسطاع بذار دازوى وفي سترح السنه ونسخ المصابيع فاقس بن تتدمخوه و ورشرح لهند ودرمنخها كاصابيح أزمح لمرنا مراسيما ذهنس بن هندنغتي قاف وسكون والمداين مدسيث رواميت كروه بشد وترمذى رواميت أرميس بناتمرو ومتيس بن تبدم رو الور وه وكفت كميميج فروضاها وتيس بزجرواست ودرنقريب وكاشف ذهبي متن بزعرورا ذكركروه ندمتيس بنهدرا وربعغ كمتب عتين بزجرو وقيس بهتدمر دو مذكورا ندوكفته ايذكه مرو وأرني فإرندوكك ند. گذیمهٔ بن ار اسیالتیم مدیث دکعتی العجوار وی روایت کرد و مقیس ب جهراست د بعض کفته ایکویت بنامیم ماه تعدیم می می متعلیم می از دواست است! گذیمهٔ بن ار اسیالتیم مدیث دکعتی العجوار وی روایت کرد و مقیس ب جهراست د بعض کفته ایکویت بست می می می می می می م صير يبطهم بن عدى بن نوفل عبد منها ف قرشي نوهي اسلام آور ده ميث أرفته بعدار فا م خيبرادا شراف قرسين بودكه آمخصرت فزمو د لا بني عبد منها ب المعتمد المعاف مبدّ البلية ببيركي راكهطوا ف كعذباين فانديني كعبه وصلى تيساجة شايمن ليان مهار و ناز كجدار ومرساعتي كم خوا بدائية ور وزروا والبردي وابو واوُدوالنسائي درطواف كرون برماعت كهزا بهزاه دبروقت طبيع دعزو ب كهتو ادبعداز *نا فيجرو كا نصروخ*ا معزا ن البشدخلا في منيت طل ت برزار كه اسنَّد خواه ركعيين طواف إخران لطا مراين مديث ونر واحد مُ مُراِر بيخ ماز وحكم كويكم مها يُرطا واست در مرمت وكامت ارجمة عموم مديث منى واذح نه اكد محرم اج است و بعض كويند حكم منى أسخ است وابتداهم عن الهررة الطبي ملى ا علية سلم بني <del>هن السلوة منسف الها</del>رهي رو السمرالا يوم لعبقه روايت ارا بو سريره كه آنحضرت مني كر دا زناز كذار ون منيروز قا بركر د د آفعا ب كرر وزجه عدره <del>آه المثنا</del> این نیز مذمب شاهای ست خانکه کدشت باین مدمت و کفته اند که اما دیث وار ده دراطلاق منی شامیرند واینجد میتضیعی ست صلاحیت معاد مند آن اما دیث فدار دیا آ

مرم اج است رميج نرد تعار منص عن إلى أن تي ملى متدعية يسلم كره العسلية هضف المهارج تي ترد السمس الد المغيل عن مع المراج است رميع من المراج است رميع من المراج است رميع من المراج است من المراج است من المراج است من المراج است المراج الم ريمنا بهرها ليست ككفت بو دكه تخصرت كه كروه ميداشت نارز ادريم يوراً بركرود آفياً ب الآيوم لمجته كرور روز جبعه وقال جبنم تعجز الايوم لحبقه وكفت كروزخ كرم كروه ميثوم يمنا بهرها ليست ككفت بو دكه تخصرت كه كروه ميداشت نارز ادريم يوراً بركرود آفياً ب الآيوم لحبقه كرور روز جبعه وقال جبنم تعجز الايوم لحبقه وكفت كروزخ كرم كروه ميثوم بامندهمينو دليني درنيم وركر درر ورمجه وسترخينيف وتسنّد بدمر دوروايت ست رواه ابو داوُدوقال المِلنظة ت كرده ست ابوقية دورا بين سا داين مديث مصل نظا واقتداعه لفضوا لثالث غن عبدا تعدين لصنابج يضمصا دمهل وكسرؤوحا يصمامننو نيصنيا بيرلطني سيت ازمروصما مبيت دىبعض وجبدا متديسناسمي كفنه وصوا كسنست كما بوعبدامتا البهج عاجسيت قالقال مدول متدعيني مترعلية سلم ألتهمس مطلع ومعها قرن ليشطان برستيكها فها حابوع مسكندوها لأنجي على مترست معنى قريستيكا ب معندس المناسكورد آفيات مدائ سكينيشيطال قباك تماوا استوت قاريها وزوي وقت استواميشو درو كين مسكرر دشيطان فعاك فاو ازالت فارقها ببرح بن وقت روا لهنيو و مداميكر د و فا و از ت للغروب قار نها بسرح ن زر كيت ميئو د مرعز و بسار د مكن ميكر د دا ورا فا و آغر بت فاردتها بسرح ن فرو متكن مبلل يكرو دو نهي رسول متدومني كروه است نبخيه مِداصلي متدهِيد وسلم عن لعسلوة في ملك الشياعات أر كاركدار و ن دربن ساحتهار و اه ما لك واحدوا لنساقي روايت كردة اين مير ه لکن واحدونسائی وا لکن ؛ وجودا کدر وایت کرو داست ایندیث سالان امنیت مجرت صلوته وقت بستوا د کفته که درنیا فیتم ا بالضل اکرا ککه کوشش سیکر د نیدومبیکذار دند نهار درمنيم دوروعن بي بصرة بعتج موحده وسكون صا دمهمله لغفاري كمبسرفات مجميع عبسيت ما موج سيال مبهما وقتح ميم وبعض بغنج ما وكسرم كفته وصعي بغتج ميم نيركف تداندو وبهاست والقداعم قاصانی رسول مندکفت مازکدار د با مهیم برداصلی تدعیه سام لیخت مضیمیر فتح مان مجبرد نشدید بیم مفتوحه درآخرش مها دمها و مهارا معالی تدعیه سام المجلم ا ا الدار ونها رد كيررانغال آن بده صلة ه عرصت على ن كا فيلكم س كفت كه اين مارسيت كيوض كر وه وظاهر كروه شده مركسا نيكم شي ارتفا مو وه اندازام مسابقة فصنيعه في مرضا بيا ورا وسجائ نياورد ندحتی ورا ومواطنبت کردندرا ن فن جا فط عليها کا ن له احرکه تين سک سيکه محافظت کندو مدا ومت ناپيررا تن بشدمرا ورا مردوري دو مار و روچيند کم ت دې<sub>رىچ</sub>ېنكافطنت برا ن برخلاف بېشىنيا ن د لاصلوة ىعد باحتى يطلع الشا بدومنيت كاربعدا **رصلوة عصركا اكم طلوع كندشا بدو**الشا بالبخج ، ارجة حضورا دورشب ما كوابي دا و ن إد روجه دست معضود عزوب أفياً باست والمسلم دعن بعوتية قال دايت ست اميمعوتيين **ايمغيان كدكفت** الك لتسلون ملوة لعد محبنارسول متد برستيكه شاسبكذار يددوركعت مارر اكتفيق صحبت وشيتم البغ يبرخدار اصلي متدعد بشاراءنيا وصليها مي نديديم المخضرت كدميكذا آتزاه لقد منع نهاه مرانية غين نه كرده است ازان منها لركعتين معبالعصراء مبداره بابن نهار دوركعت بعدا يتصررا وكذاره أن آتخفرت مساكي متدهيم سلم أمزاه وخانه بودوه یت کرسب کدشت رواه البخاری دعن بی در قال د قدصعد علی درخها لکبعته کفت ابو ذروحا آل نکرتختبن را آمده بو دو می برمایی سیدکعیه کمربوی در کعبه مجتبه ملیذی درمی آمدنم ووى لان ازچىسىت برمىڭامنىبەكەزىيغا دار د و درمىغابل دركعبەنر دىك نريىزىمىنا دە اندو بەر د طرف بإبهامشل پاياىء ؛ بەساختەرجەن دۇ بىندكەمرد مردا دركعبەدرا زىلادال شهر مقل با سازندس روی مرآنیدو در و ن درآنید و چون فارغ فاز درهای خوش کتیده سایه ندواه ما از ۱. و که دران را ف نیرانخین بود و طور و کمر بود و اندا علم این ا رضي متدعند برين ورجه برآمه وكفت من عرفي فقدع فئي كسيكي مشيا سدمرا خيئا سدمرا براست كوني وصدق لهجه نيائك ورصديث آمده است كرسا نيركرد آسان وبرمارات وترازا بوذرومن لمعيرفني فاعندب وكسير بمشأ سدمرا أفيكم بداندمرا كرم حبندب احما خراركيره والمعنيا ن لابدول مصيدق انخيرو ابيت ميكنما ذرسول حذاصليا مند لضع بم وسكون مون وضم والوفتي آن م ابو فراست بس روايت كرد وى رمنى التدعند و كفت سمعت دسول متدشيد م منج يرجد راصابي متدعلية مسابعتو ل سكفت لا صلوة بعليم حى طبع المشرب ناربعدار كارم قامة بولا بعد العصر حى تغرب شمده مينت كاربعدار كارع صرا ورشد ن أما سال بكذا لا بكذا لا بكد الأبكر كالمركز موروز . ورمبغن نبخ حروه بارمنیت رواه احمدورزین به ب الجماعه وفغلها احتلاف کرده اند که جاعت منت است واجب با فرخ مین وفرخ که پیمبغن که ند اند که فرخ عین ا رىعىنىروا بن بحرل ام احدودا وُد وعطا وا بى قرراست ايشا ئ كويندكسى كەنشىنود بانك ئاز دىما خىزا بىددىست مىنىت ئازا دومىنى كويندىس كغايراست دىلىسى كغنة لما موضوم شاحني ولالت داردبرا كديما عت فرم كغاببت ست واكثري بسرانندو نر دىعين منت مؤكداست درمكم واحب مرب ما موضيفه وامعاب اواس ست إينجابن بها منعل كرده كدا كُرْشائخ مامراينا مُذكه **جا**عت واجب ست وستهيرُ اوسنت بجبرَ منت كدينُوت وجوب آن لمبنت ست و *در بدا* يُع كفية كرو احب ست برم بط فل والنجكه معذود منيت ماضرت وسمورا محاحت واكردنيا ببعاعت واجب منيت كشتن ويسمدادي دكرا تغاق واكررو دنيكوست واكرد يسجدحي تها كمذار ديم مكولوا وقدور كاغته كدابل عبا لخذدرجمه كنذو درخا زمجاعت بكذارد ونيزاخيلآف كرده اندكه جاعت درسجدحى فضالست بإدرمسي عابيره اكودسي واكرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرودسي والمرود والمرافعة واكرمرووبرا بواثبنداخيتيا مكندا فترب داواكرودا وترب كذاروه ائدوسشيند كترشي ليدرا اكردرا قزب آمده است بزود واكرب ورآمده است برو دواتفاق وارند لدجاعت بعذرسا فطامبكرد دوازعلمها عذارمرض است ومربدكي وست وبإاز دومابث وفالجواختيفا ارسلطان وينعفي كدنتوا ندبدا ن داه رفت وكوري نرواج عنبغه وبعبن گفته اندا بخاق داران و کلام لای دختی سره درمق ل میچه در در ست ای وسف که گفت رسیدم ا موضیفه را اخصفور مجاعت در کلولای هزمو د متر آکسنت که ترک کلندوا ه م محد تا میریم میرین به میران میران در مقل میچه در داری میران کلفت رسیدم الموضیفه را اخصفور مجاعت در کلولای هزمو د م مديني روايت كرده كدارا بتلت النعاف لصلوة في لروال لعنسوا لاو اعن بن برفال النه صلى تدعيده سلم ملوة الجاعة تغضن صلوة القد نازيم بجاجت بكذار ندرا ولي مسيند در دوّا ب رناز كم يتها مكذار ندبسب وعشر ب درجة برست بعفت بإيرو فد برفتي فا و نشديد و الصحب معنى حردو تها و درروايت محسن مترس آنده بعني برسبت وبنج وكفتها

كدمه الكروه الإشاب وبخ آمه است كرور مديث إبن عرائمه كرمست ومهنتاست البركه تعسبت وبج وي شدب أن ن واره كرده شاتعفلا والعا وفيزا حقاف تبعا و حال معلوه وصلىست البيت ومعنت ويمبرواست ونبع ورسريه وكعندا مدكرور وكرهيا وكبيرنيا فاقيمنيت ازحبة وجود عنيا وصن كثيروا حتا ف ست درائكها بيضنيلت محصوم كاجبت جداست إعام معبغ كخنة المدكم مضوص مجاعت درسجداست وبربر تغذر عليخ جنيع مدوموكو العلم أرغ است كدخرا ورائح قيقت بران اطلاع منيت ومعن على نساسات دران ذكرك متداهم تنفق طبيده عنابي بررية قالقال سول تندميلي تبدهيده سلرروا ستازا بي هرره كدكفت كفت تخضرت والذي فسني بيده موكندا وكسي كدنوا يحفن ن دروست فذرت بفيلب تبيّي آبنك كردم كدا مركم بحبع كرد ن ببرم بسميع كرده شؤ دببرم ثم آمرا بعبلة ، فيؤذن لها مبترام كمم ١٠ و ا ن كفت را ي ايس ا متد شوومرا ودائم آمر مباقنوم الناس سيرام كنم مرديرا بالأمت كرون مردم رابس است كندائيا ن را تم إخالعنا لي رما ل پنتريا يم لبوي مرد انبكرها ضريستره اندبراي كا لبيرم انشان مايكاكمك ديمغى عبست كدمخا لعنت كنم جبزير إكدطا سركرده احادا فأست صلوه باسمعليان مايحلف كنم أرناز ورجوع كمنم لبوي آلمن مرد ان مراى عاقبت وتعي الميث ن وفي روايّه لا مشهده ن لصلوة وورر وايتي اين دا وت مذكو است كه الي رم الا بشه و ن لصلوة من لفت كم سوى مروا نيكيما ضرمنيو ندي زرا و اكرمذكورمنيت بم مرا داست خیا کدرتر حمیفا مرکرویم و در بغیبن بن کارا ما دیث منلف آید مکه حمیداست یاعشا یا فخرونطا برایزیب ما مست فاحر ق علبهم و بیتم سرب و را الغیرمانها شو ندامثِ ن درا ن و در مدبن مها لغاست دا بهام متعذب جاءُ كه ما صرنعتِو ندمجاعت كه آمحضرت مفن مرين خو دمغيداً است نبشو و و دكر مظيم خ بكيرد وخود تجربق سمجاعت تقييليثود والذيغنى سديه لوبيلما صهمانه بجدع قاسمنها ومجذا سوكندا كربدائه كجازايشا ن كدوى ما يبسخوا ن فربرا وعرق نفتج عين وسكوك استحا مكرفته شنتة اازوى كوشت وبعيض كفتةا مذكه وق سجوا رما كوشت واكركر فيةسؤ دازو كادشت آنراع ق كونية بضمان ومره مين كمبيرم ونفنج أح سنتين وميابه بددوسم كاوياكوا . اكه نيكوا ندورنطور من طبع و وه ، تشبهت وي وبعض مرط بين لتغييه رو كوست باره كروه اندلت ها لعشاء برانيد ما ضرسكر د ونا يغيّا رأبيان وه و تسبهت ويهيكينه كه رايخا انخينن مرسب حقيرونيا وى ما ضرى آيدو راى ثواب اخرت وحصول فرب دركا وحتائم أيدنهي بي تميزي ويجرزي روا ه لنجاري ولمسلم نحوه وعندقال تي البنصل تدعد بيسلم مل ت كرا مستحضرت دا مرد نها بنيا بعض كفته و رمرا وابن م مكتوم است كه ارتسا بهرسما باست خيا نكه درنعجن وابات نضريج بدان وافع شده ومعفكم ت منال مي كفت آن مرد ما يسول متدانيلتيك فائد بعيو و ني اليالسيمه مربستيكة ال مينت كدمنيت مراكسند ، مين شخصي كه وست مرا كميرد وكمشد سبوي مهمد وقو وكشد ك منو بغران أيشش خيا كميسوق راندن ايمس هنبا ل سول متدب طلب كردو و است آخرد أبيع نبرخد اصلى قدعلبيه وسلمان يجف لهكه بخصست و بدمرا ورا وكلبيف كمن يحضوص محدر ا نعیلی فی بتیرس کردار دا آن مرد کار رما نُه هز د مبعد نیا بد فرحض له بس حضت کرد آنحضرت مرا *در اطها دانی دعا ه* بین سر کا میکه شبت دا دا آن مردخوا ند آنحضرت اور افعال ه شدودرین کال با نداست دوصنویر بجایشیندن ا دٔ ۱ ن رواه سلم دعن ابرجرا ندا دٔ ن العملوه تضیم و دکسرد ۱ استد و د و نفیج بز و د ا ن رو و روایت آمده بروجه ا<del>ول</del> ا من شود که آمده است از ابن عرکه از ان کفته شد در مجدوی ایرز در وی مرا می از در وجه نمی از دان کفت ابن عروطا برسیان حدیث به در براست و ازعبارت مجاری به بین خاتی میتود که این عمر حود ا دا بن کفته م بشد برمزنقدیرا دانی واقع شد برای کازی کم این بردوریج مدشی که خدا و بدمرو و با دیود کم قال میکونت مودن یا ابع عرورا دان الاصلوا المصطلح المارية الميدكمة المديد كارديسكمها ومنزلها ورمل سكن مرد وآنيخه با وست اريخت واكتراطلان كرده ميشو دبرانيخه با وست درسغرو وورعينه ت كروقوع ابقينيا ويمنعوا بشدخ قال ن يسول متدميتكونت بن عركه مغير مداصلي متدعليه وسلم كان برالمؤذن واكانت ببالذدات بردوم طرعتو ل وو آنحضرت كدا مرسيكرومؤون را ومشير يو دمشي مذا وندسرا و دادان كد كويدا لاصلوني الرما ل زيني معلوم شدكه ما د وماران وسرا ازا عدار نركن صفوح عت است وطام است كدا مرصلوا في الرما إما بي ابت تأسن ويوا ندكهمول ندب بود ازحته غابيت شفقت ومتيسيرا مت تمغى عليه عنه قال آسو ل قديملي متدعليه وا وضعشا ،احدكم وممتلا لعلم ا من ده مشيطها م كارشا ومره كرده شدنما روكسبرا ورده شده به وا بالشارب و فاكنب يبلها مولايعل نفيج باوسكون عين وفتيجيم عني أبي كمندا كنس را يخارمتي <u> فرخ</u>منه کا کُذه رخ کرد د ا دطعا م خور د ن دعشًا نبتج عین طعا م شبا بحابی خور د ن و تخصیص با ن مجنبه آنت که عاد ت عرب ورطعا م نعذی ونعشی ست که درمیا شیکا ، وشبانخا و **ج**ود نده وقت کا چرد رصورت دوم میودطا <del>بر</del>سنت کها مرابتیدا بطعا م دصورت امیتیاج وضیاغطعا ماست یا عبد کرینگیا باعث برشغاه جن کرد <del>د وکا</del> ته بن **جربش** كبالمطعا موتقام تتعلقة وبود ابن همرمني متدعنه كدنها وه ميشدبرا ي ويطعام وكبيرا وَر ده ميشدبرا ينما تنظام تتعلق مندب بني آ مذابن همزاز را آ ا الكرهازع ميشدان هه مه انگیسه قرارته و لاه م و پرسشکران شرم شبه نیزوادت ۱ و مرا از چند ترب نیزل شیان رسم پیشریب و ابن عمرموصوف ست بکا ل منت و اتباع و وج وا پرفیل ئى تىمغى *ھىيەدغن ھانىڭ تىرىنى دەيغىلادىغا قالت معتىدس*و لاتقدروايت اس وسلمقول محفت لاصلحة محضرت طعام تركن منست فارويضوطهام ودرىعض فنج العلعام ولاجو بدافعه الاخبئان ونرورما لنى كدوى يغيى عسلى دا فعت محنند ورورم كي ما فيذا بول فانعاك موجب نعتيان ومغودشغل طراست واكرشك كرد د وقت خجائل كرشعو لكرود بدان وقت برون مرود و كمذارد خيا كرسبت وكره لطبسي رواح سلم ويستان والمترية فالقال المتصلى تدهيمهم والهميت العلق فاصلوه الاالمكتوتيم واقامت كره شده دبس ايسيت كمره وفرص والمستروع درنعا كهندا في

مندره المسلم الابنجامعاه م سكره وكدمنت فبرنيزجه ن تلبير آور ده شديمقيدنية و وكايموا فقت الممام مكندو بجاعت ورآيدو باين الليست شاعني ونرد والكرمة المدكمان مكعت وا والموام و فت منت بِغذار دبس ازان درآید ا مابر دیسبور کمزار و نه درصف جاعت از جهتا امکان جمع مبر دوفضیلت ۱۱ اکرترس اوت مبر دورکعت اشد محاعت درآید که دوات معاعت طاحرتا وثيخابن الهام كفراست كه اكراسيدوره فت امام ورتشهدوار وبعض كفته اندكه كم اوراك ركعت وارونوا بي بيسف وبروة المحداحبها ر مداردخها كدور جبعه وكفترا لة اميز منعول ست ارفع پيهمعيازا بدكدى، پيشروع كندورسنت بجرسي ازان چلع كنداكنها بس لازم كرد دستروع دو احب كرد دفعها بعدارتا م كرد ن نارد فع كرده است ارا الام سرحنى كدابن تروع است درهباد ت بعضدا فسأ دوا بعال على تشاد من همذاست اكرم يعبشدا واي ارد كيوا شدو وقع مغنده مقدم است برملب مصلحت بدا كددرحرم مس إثبالمن مرلادم آرداست برطنيف بصارنارو شاعنيدهنما يسغرب كرثا عنبدنيا ربزغيرندوابيثا ن مبنت مثخال طوندا يشتدنا ندديعبنجازا بيثا فنمازقضا كرواشة كا نى كارنون ككذار ندا جلعب وبعبنى براهشا عنبدكذار درورا فتداج غي اشا فني غي بست وكانب حروف نيزدرا تبدايا قاست آن مقام شرعي ممترو دومتذ بنيتها بكإنين طريق مكروسكانيت مال محضرت ثيخ مروفرمو ومذمذب رامجؤ وراء مذهبيد ويرمذب يحققيم اشيوا نينيخرزرك فعل كروندكرا بيشا تصغيرمو والملكا ياز ، چنري قرار دا ده اندوترتيي بنه ده بريمان شيد و وحدت وحبت از دست ندمبيداثيان دانند كه قرار دا ده انديس بغرمو دوشيخ بربين بطريق يعين دست وا دوا مدوعن إبن عرفا كارسوال مذصلئ تدعييهسلم واستا ونستا مرأة احدكما ليالمسيفالم تنعنها وقي كيطلب ون كندوا جازت طلبددن تأيي ارشالبوي سجديس ابدكم سنع کمندآن دن دا مهار مذار دا وراا درفتن بوی سجدرای درا فیت کاربجاعت و گفته اندکه انجکم دربرزنی است کمشتهات منیت دینی کرا بهطبیب درمیت و درمن دان ت. لروه است برا مدن زه ن برای عاعت از حبّد نسا در زه ن در برا ن در ان زه ن بعضد تعديشانغ بود در اميتياج منيت بدا ن در اين زه ن ارحبّد شوع ومهشتها راحكا م شريعيت وشتر ت منفق عبيه وعن رمنيب مرأة عبدا قد بن معود والت قالن يسول متد<u>صلي قد عليه المراب است أرزمن</u>ب كمرز ن عبدا مقد بن معو دبو د و**صحابتية ا**ر واليت كنظ دُوی روج وی وا بوسعیدمدزی وا بو مرمرة و ما نیشکفت کعنت ، راتخفرت ا وا شهدت ا حدکم السبی فیانمشوطیباجی ن مامرشود کمی ارشامسجدرا بس با بدکهمسیاس کذرجرگا مسلم وعن بی هرریه قال آل سول تدعی تدعید شلم ایا مراه و اصابت بخوا فلانشه در منا و سرزی که برسد مجور رایس به بد که حاضرت و با ماره شار ام مجور نت خاکرفتن ده دطیب سوخنه دنیتج بآننجر کمها ورا بسوز که دو دو دا ورا کمیرند در حامه و در به مشاع و دوعب و مرا و بیشای خره نمانیشا است و فتیده خره سرای ك كدكاهى برنا زعرب نيراطلاق عنا ميكنندو تفسيف كوشا كاخره مجهة است كدونت اركيسيت و وقوع فتندور وي شيرو نرو كيراست - برا محضيف مكم وحصرات دروى وآمستم لغصا النانيعن بنعرة افارسول متدصتي متدعيبة سلم لاشنعوا نسائكم لمساجده بويتن خرلهن مضغ كمبندزه ن حوزرام ببديارا بينيزنا فأكرم ببحدبها نيدمنع ولبكن كردرخا بنائجذا رندمبتروخا نهائ بثبا ن مبتراست مرا بشائرا رواء أبودوعن ببعو دقابغ لصول مترصلى تدعييه دسلمسلوة المرأة فيعبنها اغضل مصلونها فيحجه تأ ش فاصلتراست ارناروی ورمجره اش حجره و اصابعنی خدیدومعنی ندخرد آپدوا بنجانعنب کراددیصجن مبن وازاین لعرب بدون ايهعنهما بصخبخائدست وصلحوتنا فيمخدعها افضل يصلونها فيهتيا ونخارزن ورمحنطش لغشل سن آركا ميم وفخآن وكابى نم نيزوبندوفتح والخانه ورون حانه كهها وهيثود وروى متحكفنيسه (خرج معنى خفا بعني لرحبنديها ن ترودرو ن مرّ بكذار ومهتروشاسب تررواه ابوكوا<del>ه</del> وعن بىبريرة قال فى معت جى بوالقاسم كغبّ ا بوہرر وكەمن شنيدم عبو ب دوراكدا بوالغاسم سنت وحب كبسرما وتشديد بالبغني عبو بصلى تسعيد يسلم بعبّ لصيخت لكام م او تعتیب المبریز رفته نمیشو د کارزنبکیخوشوی کرده ست برای درآمد ن بجرحتی تعنسا*ع ا*لمها لبخا از گاا کاعنسل کندیمچومنول و کمرای خوابت سیجند مفتو و مشتن است مراه تعتیب المبریز رفته نمیشو د کارزنبکیخوشوی کرده ست برای درآمد ن بجرحتی تعنسل خسلها لبخا از گاا کار تا میگرد ا لطبيث بتبين ونابب اشادست بانكطبيب براى درآمدن درسجديركا وكرمشي وميجمشو شاست درحكم حاع استقلىذانقيندكروه آمزا نرفاوطبي كفندكرا ين برنقدمين پغیببتای مدن دا د لیده ۱ ه اگرموضع معین را ۱ لیده برا ن وضع معتب را بنو بدروا و آبودا و و روی احدوا لنسا نی سخوه دعن آی موسی قالخال رسو ل بعتصلی بشده کیسلم بنبغر مذكروه ببثهوت درزن بإمره بيكانه بحاه كندز فاكنده است بزماحيثم والأكمرأة الأاستعطرت فمرت المجلس ومذيست كماز نحج ن خوشبوي كالمتكا نور و توسی که در و ی مرد انندوخوا مرکه خود را بایشان ما پیز بطرشهوت فنی کذا و کذایس ن جنوبین ست بینی دا نیر دوه و النرمذی در بی دا و دوالدنسانی سخوه وعن ای س رد با ماسع نبرمذا صلى متنطب وسلم مو ماروزى تعبير فارا مدام و فلماسارة الشابد على نهر سركا وكدسلام وا وكعنت ا با حاصراست على ف كمن عضفي را مرف ظالوا لا كمستنده منرسيت قال نابكمت شابد فلان كالمكسي وكميررا برد كالوالاابن البيزكفت ندها ضرميت قال قال معلومتن لقل لصلوات على لمنافعتين فرمود ابن مع برمنا فعتين وصنع عثبا ياصبح لغرشهٔ مال دو و ياعلمه بن مدان و مشتشد واربينجام منوم سيكرد دكران و وغف كدما صرنسته ندموم و و ما شغان دا متذع د تونيلون وينالامتيوها د لوجوا عي الركب واكرمبيدانستنيد ثوابي كدد دكذار دن اين دونا راست براينيسي آلمهدا بن دونارز ابرزا بذبي ي روخه وينيافيان و خيران وحمو درامل دستها وزا يو باراه رفتن دىبعث كغنه بردستها وشكر دفي وفي ال<u>صراح جيوع ن</u>ريدين كو دك وا نالصعف الما ومقى الملا كيرد بررستير كصف المراج ت درنعنوان شرف كدبدركاه كبردي لهي ليته وه وليباشند و لوحمته فعنيلة لابتدر منوه واكرميد بنعنز كرموسين فعني لمستنفس اقرال راينه مناتي مشة ختيد ويا حتن آيزا ورسيدن مبان وا نصلوه الرجل مع الرجل زي مصلوة وجده وكديستيك فازكذار دن مروبا كينسرو باكيره مروكوارنده ترو فاصل تراست اخا

كذاره نءى تها وصلونذم الرطبين ازكى مرصلوتهم الرم إونا زوى؛ دومرد فاضتراست أد كا زوى الكيث مرد ده كثره نواحب لما متدتعا لي و مرجي بسيا إست ارجاعت بينًا تا سُنة سشدة تراست بوي مندا ومثبية است ارزوي موّاب رواه البورا ودوالنسا ئي وعن إي لدروا وق**الع آ**سول متدمين متده يوسلم من ممثرة في ترته ولا بدلانعا تمني ت سدم دوردیبی ا در ما دید کربرا کرد بنینو درمها نامین نازمین کاجت آلافتهتی دعیه الیطان کمر بحمصر میکرد دوخالب تا درانشان علی نامیک الحاحت بر ترانشان علی خام خدمین تو وكه لازم كبرى عاعت ما فا فا فا كالدئب لغا ميذريرا كيني وروك كرشا تي داكه دورا فيا وهاست ا زرمه ونهاكشته وبعيغ كفته اندكرا يخديث ولالت وارد بربود ن حا فرخ كمغابيت فاهنم والماح لتجووا ودوالنسائي وص ابتطاس فالقال والتتصلي مترعبيه سلمس سمع المنا وي هم ينعيس اتب حد عذ يمسبك يشبؤو بايكت كارداب بأرنداردا والم ارپی روی کردن آن مجدما ضرآمه ن سیج عدری و بها ندهٔ لواکفت ندو پرسید ندحی به درسیان کمام آنحضرت که و که العذر وصیبیت عذرک دورد داکسی دا ورما خرنیا بدد بختی ليقوا به داشت قا حوف فرمو د تركاك مازه بن ازوتمن ورنده واشال ن او مرمن ما يماري وصغف كد موجود الكينواند آ مراتعبل ما التي مله تولكرده منية وازوى فازی کرکداروه است بجاعت اکرحدورسید بو دا بن عدیث نبله هرخو د ولالت دار در فرصیت جاعت یا این کمیدومها لغاست دراسی میدان داند و میروده آبودا و در الداقطني عن مبدا تبدبن ارفض مسيت اسلام آور ده سال نتح و كاتب وحي بو دو كاتب ابوكم وغزو توليت مبت المال كيرم برا عثمان في مبت بعدارا كم ستعفا منوداز ا قال معت يهول مقدم لي تدعيبه وسارتقو اكفت سنتيذهم شخضرت را كه كمفت اذراقتميت الصلولة ووجدا حدكم لخلاء وقت بكرر مأكرد ومتو دوسيا بديمي ارشا حاحت برمان وم توضأبرا ي بول يا يطام بين مراضت ظيبداه الحلاء بس ميركه اعاركند برفتن بوي خلامني كرحه فوت كرد د مجاعت جدا مرطهارت وتميل ناهم دا فدم است اجعاعت روا و لترمذي وروى اكت وابو واور والنسائي يحوه وعرفو كالقان مول متصلي تدعيبه وسلمنت لا كالعمل حدا نصفيلت ست كدهلا لينست مربيج كي راكه كمبذانها را لا بوا رجل ده انتحض نغشده به لدی ، دونهم است کنندمردی کردی را بسی مصوص کرد اندینش جودرا بد کابینی د کانصنیده احدکند کیمحضوص بوی کرد دو کمفنوجه بخکند تاشا ماختم نیزگره و فان فعافه كك فعقد خامهم س كركم نبداً مرا ويتح قبق كه بي الأرويا بينا ن راولا مبلطر في فقرعت قبل نيت ذن ويخاه كمند ورورون ما ندمش ازا كليطلب ا ذن كندم بي درآمدن فان خارفان نعتی مناز میراز آب تعقیق بی امنی کردمایشا نرا ولا<del>نه او برو</del>حقن چینف دباید که نازنکدارد وما آل کادِی ارد ارتده است بوار ارحقیمغ ن ا رُدار ندهُ عا بطرودوراختب كوبندساي موحدة ما نكه سبك سؤوروا وابوداؤ دوللترمذي محوه وعن جابرقال قال مول متدصلي متدعيب وسلم تومخوالصلوة لطعام ولالعبره أخيركمن يدكار راارج تبطعام نرارج نغيرطعا موكفتها زكه ابن محمو لاست براحزاج نمازا ذوقت بابرعدم صنورطعام وقريب جعنورة اكم بهرفق برجصنوطعا ماسست وبعبغ كفترا ندكهنى وجعبقنت راجع بعدم اسغنا يطعام است بينى دروفت حضور كازم خرنى بايدآ وروطعا مرا آموجب كاخيركا ديمروط رود ه في شرح السّدُ لفضالتُ لنّ عن عبدا تدليج عود قال لغدرًا تينا واتجلعت في لعداء لا منا في مدعلها فه كغت ابت عود مرا نية عبّق لهستيم حوور ا وصحابره بكرراكه كمم سيكرويم بانيكره اجب نجا ندارنا ربجاعت كمرسا فعى كتحقيق معلوم بود ونطا هربو دنعاق وي والكهنها ن بودى فاق وي آن بنرتملف نبيكروا ومربعينا بلجاريك صلاطا فت وقديشا نداشت كمبعد ببايد نكان لديع لمينهن جلب يحتق في كار المبرنت سيان دومردو كميدكرده را بيثا ن تحقياتي تصلوه الكري مدوم بدرا ي ما وظا مران كامولات وار دبروجه ب اعتون ل ن رسول مندوكفت ابن عود كرمني ميراصل مندعبه يسلم علمناسنن آلمدي تقييم كروه راسنها را كدا مذاك وعل كرون مرا ن موجب بدابت ورسيد ىبەر كاەقرىپ ورصا ئالىرىغا لاست داڭرعلاق بن لىفطېرسىن ئوكىدە آيدوغېرئوكىدە راسىن زوائدكو نىددان ئىرىنى الىمدى لصلورى السولەزى لىسولەزى ئو دن دىدو كەرىيىنى كەرگارى دارىي كىرىنى كەرگىرى كىرىنى كەرگىرى كىرىنى كەرگىرىنى كەرگىرى كىرىنى كەرگىرىنى كەرگىرى كىرىنى كەرگىرىنى كەرگىرىنىڭ كىرىنىڭ كىرىنى كەرگىرىنىڭ كىرىنىڭ كى . ت نامگردن ديمحد كما وا ن كفته شده ست دروي بن هواح لالت دار و برا كيجاعت سن ست ندواجب كويسنت اينجاط دينه مسلوكدور و بن مرا درارند ا ىت ەفى روا تەقال مىن مىرە ارىلىغ ئىتدىغدامسىليا دەر رواپنى آىدە سىپ كدا بىسىعو دكىفت كىيكىنونىڭا لەسكىرداندا وردومىيخوا بەكەملاقا شەكىغە لما ن الملحافظ على بدا الصلوة المنس من بدكه كابها في كنديرين كارا بيجيكا نه فلا مرسايت مديث درين ست كدمرا وكذاز دن آنها وشديجاحت چناکار لالت دار دبروی قل وحیث نیاد <sub>کا</sub>بس بینی مکذار داینار اردمای که آوار دا ده میبژود خواندمینی درای آنها بینی د<u>رسی د کمان مترسترع لت سک</u>رسنن لهدی پس بستیکه خدای تعالی شروع کرده وراه نها ده است برای عبیه شاطرنتهای مدابت را وانتن کنالهدی د بدیسته که کدار د ن این کار با نیجها نه ارتفار ن طریقها است ليترفي يؤكم كما بعيلي بدالتخلف في بنيه واكرةً بت سوُّ وكه شأكدًا رد بديما رُر اورخانها ي ووجيا كيسكدًا ردا يتخض وابس، مذه و و ورافعاً وه أرمحا حرب وخيرطا مبرا كمى بودكم بجاحت ما فرنستيدو ورحاشيدنوشته الدكدما كمي بودور مدينيمنيا فتانستان وانتدا فلم لتركستم بندتيني مراينة تزكت كروبيتماسنت بمينه حؤورا ولوتركتم سنته فليك <u> طلکتم</u>وا کرترک کرد پیسنت منمیرخور اهرانیگرا<del>ن</del> میدوا<del>سن مل علیمخییل لطور و میساند به</del> مردی که *طاکزت* از وصنو یاغنا بس نیک کند و بشرایط و از درب کندمها خا تمهيدا كيمسجدين بوالمساجد يتدوضند كندو برود بسوى بهرى ازين ساجد الاكتب القدار ك<del>اخطوة تحبلو ا</del>حسنيه كوانمدنو ببيد مداى تأكي بيرا وا ورابيركا م كدنيز دنيكي للبيخ البيرا جرا ورفعها درجة ولبندكردا نديركا مها يُراحبندد دركاه وترب وكراست وصلعنه بهاسيُّت وخرو وكحكردا ندبوى بدى را ومكفركردا ندائرا بدا ن ولقدراً تنبار با . تتخف عنها الامنانق معلوم لنفاق تيختش وسننيم حذور ا وصحابه را مرتخلف منبكردا زوق كرميلان كرمول عدم ن لرمول في بريبا وي من الرميين في كا ىف دىجىتى دو مردىيارىكى آورد دەمىشەددرمانىي كەكىتىمىكىرد ومىل كىردارغاينە صنىفىت مىيان دو مردىيا انكارىپ دەرمانىي كەكىتىمىكىرد ومىل كىردارغاينى ئىدەرمىن ئارمها وات كىي ياد

37.4

دوش آورو ن خبا نكه كي ترم ب بند ود بكرى ربعاب د بكرروا وسلوعين في بريرة عن ليني ما عند عبدة سلم فالولا ، في المعبوسة من المذية كفت شخصرت الجريني مود جير بك ت أززا ن وخردا ن المتت صلوة العشاء وامر نه فسيراتي يجدِوْن فيهويت إلهار برما يسيكوه منها وامر مسيكرو مناودا ن حود را كدمسا لفرهبو وفينا وجيز اكد ومفارما الشام نش المكآ مزدآ مزاكه مكلف اخدمجاعت ماضرخ كابتيا تبش ازا ينجامعلوم مبيو وكم ععوبت اركت حاحت مخربي لست وابن كمتوجلع اخراش المسترا والميترا والمتحادة المست كمروس المستراني والمتحادة المستركم والمتراني والمتحادة المستركم والمتحادة المتحادة ال ت دىعغ كونبايخ نيزم! ونندبه وتشدياست وتتينت كاحرا دئيست واتدا مل<sub>ا</sub>م استحدومندة الرزا ديول متدويمازا فيهرم ماست كميكنت مركروه ماسينه بنط على قندهبه وسلما ذاكنتم في المسيفيونو وتي كاشيدشا ورسبدب وان كفته وراى مازها نجيح امدكم صيعبل بايدكم مرونها بديمي رشاما الكه كلام ومامد مامد ارتجام ین اب ا ما دیث مقد ده آمده *خیا نکه در مدیث* آمیده و ابو دا و دا زسعیدین لمسیب نیرآورده که سرو ن نیا بدا نسبوینچ کی معدانه ند ا**نکرسا فق ایم کیرانم میردان** ووى يخوا بدرجوع راه ابن بني در مربب مامبتداست با كافت غربا شد بوجو د وى مرمجاعت مبى د كيروا لا كرو ه مينت رزاكه اين درمع كيسل است اكر حيرور ن ست واكرمش زان كذاره واست ديعه ومغرب وفيجر رابدا اوعه وفيجاز حته عدم مغا بعدارًا بنيان وا امغرب انحته عدم مشروه يت نغل مدركعت وديا طبر روعنًا بم اكرراً يه باي مؤوّر براكه وي اما بت كرده است داهي حن راكيها به كرانكه يمونون أنا زريكم بيكن بربن تعدير نه راآية امتهم نبرك ما عث كرد د و مزوا منه ركيلون و ه خذا بندونردا ، ماحداكر ميجاعت كذار ذا شدونروا مديث نه معذم وراج است ارحته زا و <u>ت قو</u>ت ومحت ان وازج ترا كالمحرم مقدم است برميج ايحمو ل ست م فبالنها زهته جمع مین الاولد و ربعض اما ویشاستانی ندکورنیزورو و پافتداست و امتدا عروعن المانستا دبیج شین عجرد سکون مین مهما و نبای شکنه و مرقال خرج رجل من لمبعد معدا ون ونيدا بوالشعّناء كمارتُعة ته بعين ست كفت سرون آرمروى انيسو دعدارا كله والكفته شد ورمبود فعال ميس كفت الومبريزة والمهذ افقاعهم الإالقاسم الماين مرد بسخفتين كناه كرد ابواكفهم راصلي مدعدية سلم روا مسلم وعرعمًا ل بينها يضى الدّعنة الألبال سول تتدصلي تعدعيبه وسنم من اركه لا وَا ن في لمبريسب كم وربا بداولاً بانک عار درسی*دغم خرج کی جذ* بهترسرِون آید ورحالیکهبرِون نیا مده ست برا ی کاری خروری د <del>بهولای</del>ریدا لرحبّدو دینیجوا بداد آید ن را درسیدفسو**نسانی بره کاکتا** رجبت نفتج را وكسيردور دابت سرت رواه ابناجة وعن بيجابع لنبض تدعيبه وسلم فال سهمة الندا وفرسجيبه فلاصلوة **وكسيكيش**و دا دان لو**ين فابت مكندو ويسجد بما** بإيدس شيتنا زمرا وراا لامن عذر كمرارح بتدعذري ازا حذا ركرسابقاش وه سندرواه وأيظنى وعن عبدا تدام كم تتوصى عبسيت مشوركه اعمى ووقا كمفت لم يسوالي فقعا والمنيظ شيرة الهوام واكتباع بديستيكمه بندبسياراست وروى كرزربا وورند باوا أصر اليسبرومن البياا م فنل تحذاج مي رفضندس ايري بيرا يمن وحسنت وردين وآسا في كدروا دارى دا ى نعدم مضور عن مال آنتم عى على لصلوه حي على لغلاج فرمو وآخضرت آبا مشيؤي بن كلمات داكه بخوا نند نباز وبشارت مبدبهند برستاري ودرا فيت معضود عما ت محضنية على بن منه است كدكفته شدق الغم كفت عبدا مقد آرى شيوم فالكفت الحصرت في بارم بب كن وبا ولم ريض وريضت كروكفته الدمي الم 🕌 🖰 کلایسیت که در تنعا م حت کوست کاکنند دنیا وه شدیما بیاحب و در ما شید نوشته حربه ایم بیا و ثبتیا ب واین فعلی ست مرکب از حی و بل و مبرد مرکامیم الی دوجو ن وقف کمنی حج الم لوئي وروا بودكه ورمال مصلتوني ورآرى وكوئي حي طايخفين ابري لفظ ورا، بسا ذا ن نيركدشته روا ه آبود ا تود وا لنسا ئي دعن إم الدروا ، قالت كفت ام ورّوا مكه زوجُه ا بوالدروة بت دخ<del>ل ب</del>ې درا مدرمن ابوا لدارا وه ټومفنب د ما ل که وی دعضن درا ورده مند است خکم پاست نعلت ماعضبک میرکه تیمن *وچر د بخسن* اور**ون ا**ترا و ماهث ت قال کفت ابوالدرداءوا مَدوا موف من مرامته محدمجذا سوکندمشینه سم مراری است محرصلی متدعدیه سلختی ایم استفاری این مناویکی است سجابطت بيني وآمرا نيرترك كينندروا والبغارى وعنابي كرببها نبنا بي ثمة نغنج ما يهما وسكون شلنه قال عن عرب لخطأ ببرمني المدعنه فقدسيها أبن بي جمته في صلوا يعيم لعت ک*ی عررضی مقدعنه که کرد مدرمرا کیسلی*ا ن بن بی تیمتر است و از کهات بعین است و قرشی عدو سبت در *ما زصبی منایفت و ندیدا و را درجاعت و ما خرنستُدوی م*را مطامِر نما زبا مدا د وان عرغدا الى لىوق ومدرستېركېمررفته بو د با مدا د مجانب بازار ومسكر بليان ميل السي والسوق وجاي كونت و نه سليان ورميا ي مجد و با مدا و مخطى آشغا دا م سليما ناس كمدشت برشفا كمبرش وفاكذا م ا ورسليا ك ست وازمها جرات اوبي بود وارعقلا ى نسا وفغيلاو فا زايت ابشا 👸 بود و آخضرت صلي ندولبيوسلم فرو و يحام ومتيوندسنگردوكونيدكه، م وى تيكي و دوشفالقب بودكدروى الب آمده فعال له الم استهان في تعبير كفت حمر شفاراند بدم سليمان دا ورمانيم بي بشره به المدفعة المستحد المبيري المدند المدود المبيري من المبيري احتبكه النافوم لينيه برانيده ضرشد نهن كاربا حافدا درجاعت دوست وانتدستده تراست بوي ارتياحه من درشب وكذاردن كارورشب وورين ولينواست كميكا جري التكذار ون فاصلة إزما رسيب ويتجداست ولهذ بكفته الدكه اكوني مل موجب تفناد را الجركرد وترك آن ويلي ست رواه وا كان وعن بي وسي الاشعري فالفاليكو صلی تدهیددسلواً منا ن فعانوتها جاحته دوکس دایخه الای انها دست جاعت است اگرد دکس شدیجی ا مراه د و دیگری عددی جاعت حاصل میتود و ده این این جوجی بى ل بنصدا تىدبن جرحنا بىيالقال سول تىدىد لل كريكا دىبسان جىدا تىدى جربرك خابست اتبى ر نى ما كالعديث رضى تدمين مرايت سيكندا زيدرش كريمنت كمغنت پينيسولهمكى العدميدوسلم لابشغوا لنسامخطوطهن من المسترمن كمسنيذنه ن الصيبها ئ شياك ا رُسجد با اوَ ١١ سَنَا وَكُم وَقَى كمنطب اوَ نَاكُسُندُرُهُ نَ شَارِهِ الْمَعْ مُسْنِدُنَهُ نَارِيضِيهُما فَي شَالِكُ الرُسجد بالآوَ السّاوَكُم وقَى كمنطب اوَ نَاكُسُندُرُهُ نَ شَارِهِ الْمَعْ مُسْنِدُنَهُ نَارِيضِيهُما فَي شَالِكُ الرَّسِيدِ فَالْحَالِقَ الْمُعْلِمُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهُ اللَّالِي اللَّالِ الللَّالِي اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّل لمنغن بباكنت بلال كذاسوكندم آبنين مكنيم أران والزرفتن مجدفقال لصبنا تتدبي كفت هبده تدارا ودا بطريق ثيروشعبت اخراق ليسول متشيكويم كالكشدا س

ىغېبر<u>غدامىيى متدعدية سلمت</u>قو آئت تنمعنن سكو ئى تەدىرا برامر مخصرت البتىئى كىنىغ و <u>فى دواية سالم من</u> بىيغال در روايت سالىم بىجىبدا متدبن عمراز بېرش آمده كەكەت فاقبىل مليع بدا قد فسيدسا اسمعته سيش قل مثر المال عبدا قد بن عميس دشام كرد اورا دشام كرنشنيد ، بودم اورا كددشنا م كرده بود اورا و ننداً ن وقال خرك عن سول ملدو برخداصلي متدعببه سلم وتعقوان متدلهم فه ويهكوي واتدا لتدنس سكينيمارة ن وويعين وايات مده است كدو كم وركزعد امتدب عروا بن سيرخ و كمعت ورمني شدوددين مديث دليل ست كدرائ مارمن سكرد دلعن آروا أسلموص بعن جبدا لندب عمرا ل بن ملى مدعن سلم الامنعن رجل بدان يوالمساجد وايت سكيذي بدكراريك كانعين وقرائ شاوا علام ديناست المان عركه أخضرت كعين كمندسي مردىكسا دودراأ زرا كاش وجدوا مواحت وعيات والأمرك إي بجدما بن عرب کفت مبسری که مرعبدا تندبن عمررا بود که بهان طال شدلسکن در تعدیث مبهم آور دویقیه استم کردفانانمنوس با البته منی میکنیم و منیکندریم را ان را که مساجه رو نطال يخمن شرا از منبر منداصلي مندعليه وسلم وتعق ل بذا وسبكوني مؤاين تن شاكله عبدا مقدحتي 6 ت يس كلا م كرد ان بيه راعبدا ملائك بدا تدرايآن ميدو درين مدست بجران ولداست ازجة تركن عنت رواه احد فالمنج مَستوية الصّف من ومبتوثيم فست كرمت الإسيند و درسيان فرحه بشندوتهموا والبيتندوا كرصفوف متعدد واشذبرسمت واحديتا منابنيدودرز كمن حظو طامتوا زيدكه بعذورميان ليثان برابرا شدورها ببترتيب كالبيد ماین آرا دا ب ما هرست کدترکت آن موجب اختلال حوال طن ست کما قالوا نطام جنوا ن الباطن با بکه در مدیث ساید کررا را لیست. دواخلا ف کم شاخها نکیشرج آن کرده منو دا <del>لعضل لا و لع</del>ن کنیا نضم مون بن سنیفتی او کسیشن ارصنعار صحابست نولدا و برسرها برده یا ماز بحرت سند و دی او ل و لودی است فرا بدا تندبن *زمیراق ل مو*لو داست از مهام بن و در و فات انخصرت بشت ساله و بعن به بود ا بلرینیم کونید کدا و را آر آنخصرت ماع مست و ا باعر ا مدارند ما وراقال كارسول متدهد وسلم وي صفوفه و الخضرت كبرا برسكر دصفها ي ارايغي درنا رضي كانا يدوي بها القداح ا ا كدكو ايرا برسكر و اآن برقا ف چ ب تیرمش آزا کدیرلو نیجان نسانند و بعدار برونیگانتی مهرخوا ننده آن شل ست در دانتی و بهمواری که بوی چیزه ارا سه وبموارنوا ن كرد ولعضايط ن كوسدا بجاعها رن مح ت آنخصرت كه اتخبيق دميديم والمرضيم التول و نعل عابي سنت واين وبدرا در مارتم حرج يو الفقام سترسره ن آمانخضرت دوزی از ما زمین میتا و حتی کا دان کیترا انکه نر دیک بو د که تمبیر آر د برای مرام فرای مبلا با دیاصدر من بعیف میس دیدمردی را که طاهروسرت عف فقا لصابه بقدلتنبون منعوفكم س كفت اى نبدكان خدا سرآينيه بايدكر ابروجمو اركب بيدشامنعها ى حودر الوليغالفن كتدمين ومومكم مآ إنكتختبي مخالفت مى ا مُدارُد صٰدای تعابی درمیان داشای شاخیا که درمدلیّث! بی سو دییا پدکه اختلاب بمنسید که مُعنف کرد و دلها تی و آب ببب این ست که دراخلاف و لعدّم و تغوق معبض مرا شت و أه رت عدا و ت است و نها بد كه آن مجركر و د باخيلا ف كاثر دبين و انحلا ل شوكت اسلام ما در ترك اطاعت و اعتَّال مرخداً ولا قِلوبکدمراستِ میکندنطوا هره وجودا کاشا پدوروی سری وخاصیتی اشد در مدوث احتا من چنا کارسیا تیا ما و بیث طا چرکیرد د و ت كه مكروا ندا وراخدا بتعالى بو بنيت نها يامنخ كند بصورت بعبغ حيواً و ن حيا نكد ورخا لغت ا و مواقع منذ واست كه بي رسيدا نكر ميرية را ورا بالندسرحا رروا وسلموعن بين فالانتبت الصلوة فاقباطلينارمول متدصلي متدعليوسلم بوجهة ككبير كميتر مشدبرا ني كاربس روى آور دبر كاو ، حذب غير مزانقال سي كعنت التيمواصفونكم و تراصوار است كرد اينصفها ي حدد راي تصل ليت بدة ورسيان فرجه نما ندخيا نكر شكها و ل من شنیندو در تا مناز بمربنیا ایا شید و از ای فافن تولیدهایی ارا کممن ورا مضری میں مدبرستیکیمن می تیم شار ا ارس پشت خود بمكرد به وتحقیق نمین ابعاکدشته است روا ه البحاری روایت کر داین رامجاری و فیلمتفق علیه و در مدر ت كة والكفت الخضرت التولصغوف تما م كتبير صغها را فاني ارا كم من ورا رظهري والما م صغوف المغنى تتوبي آنها ست بالمبعني الكذاصف او ئدو مبترسنت كشامل مردومهني اراده فابندوعنه قالقال سول متبصلي متبعلية سلم سووا مسقو كلمفان بتوبيه الصفوف من في مراسط ربيط ربيط في معروم ت کدامرکرده شدهاست بدان و مرح کرده شده اس ئە*صلو*ة وفاعل اَ بَانا قامت است وا ما اصل صلوة كابى فەم راق آمرینى فى اللىصىلىن كەنىيم عَ جَسَلُوسَى ت كنز دمسلم بما ي لغظه من ا فامرًا لعبلوة من نَهُ مَ العبلوة واقع شده ومَّا لَ مِن بِهرو وهبار شبكي ا ت ازان سعودا بعداری کدارشا برمرهارا ت موا یا بن عود شی تدعینهاکفت بود شخصرت که عَالِ كَ نَسول مَنْصِل مَدْعِيد وسلم سيح مناكبنا في تصلوه وواليت س سيميكردكتفهاى مادا ورناروبدست برابرديموا رميساخت آنهار ادلتو يشكردصف كازرا وبع<del>بوالس</del>توه اولاتختلفو فخيلف فلو كمربرا بريو پروموافق اشده اختلاف كمن پدیس ختف كرد د دلهای شامیرج این كذشت لیلنی مِبذف یا دخفینف نون و در بعض نسخ لیلینی مثبوت یا دیون ککیبرد بعض و ۱، مثبوت یوسکون وی نیزروایت کردها بغته اندكه اي طعاست وصواب سنت كيميواست وليكين أوراست شكم اولوا لاحلام والنهابا ين رعتب مغوف سكندوميغوا يرما بدكر سفارشوند واو ورصف ول

بتند صاوندا نابزع وعلواهلا مكابي جمع علم وارندكم ببطامعنى تثبت دوفار وحنيفت علم خط نساست زوبيجا بعضنب وبعقل نريقسبكر بندز عمبا رزوم وكابي حمع علم دار درمط بإلغ ومني ضعرون ونفتح وإحميع مندينع بجاعقل مزيرا كدوئ بلست مرورا از كارطشا يسته وبرميني والإقبسية تأكيبه وتقنيه بربو ووحكمت درايل ي باعقام فضلاً منست كه أياو كم ب ارابيثان دربته نيا كدمسيان وآمها ئيكه وتربيب ينوع المدكدا بشان رامر ابن هوا ندم الأ ٺ مُمَّالَ بَن بيونه ميتزَّ ن کسا بيکورپ نيكه نروكن ومتصل ندكامثيان خبائك خناتى كه علامت مردى ورنى سروو دارند وستعين م ذرسخت تريدارَ وي اخلاف در كام و وقع عنت اين ببب ترك بسويم معوف وعدم المثال مرشاع السر لينهنكم ولوالاحلام والنهيم لذبن ليومنم ثلثا ورين حديث تم الذين الوينهم استه بارد كركروه است بس مرا نب صفوف حيارخوا بدبو دو ورمه تت در مدایه که صف اوّل! بهردایست بعدار و تصبیها ن ونسا است مخبین ست دروفاید و مدمر باوا يا كود مبنيات الاسواق و دور دا زبيره ور ۱۱ زلجند كردن آواز بإدرسا جدخيا نكه درمازار باميك بنديا مراد اختلاطام موا ق ما مرا دانست که دوره بشیدا رها را ره و شعا ایجاره ی آن ها نع آیدارستبت کرد ن مجاعب در نصاع من درصف او ا**ر بعض ک** رأ أعاركذار دن درما أرار ماوسم كومانع آبدا حضور قلب كثرت اصوات كذاسمعت وابثسا تتجيع مبشياست وفحشه يعني فتنه ومتهج واصا لنطنترا بدروا وسلموعن بيسعيد لحدري فالرأى رسول مقتصلي تدعيية سلم فياصي تبا خراكفت ديتر تخضرت دربايا ن حذد بس اندني رابعني درصعوف صلوة مدو بروحها ول عنى قوام ئى تقال لەرتىمدىرۇ ئېرىكىت مرابشان رامىش كىيدو دەسىغىمابىق ابىستىدە تېتىمو بى دا قىقدا كىنىدىن مىنى بىي پرولیا ترکم من معبر کوده میدکه افتدا کندیشا د متابعت نابیش*ا راکسی کدیس شا ای*تا ده س بق ا نداست ا ندورعلماجوا ل ۵ م وحرکات وسکهات وی واسبق واسبرع اند وراتهاع وی و لایزا آفع م تبا غرون می نوخهم ا متدیمبیشدا ندفومی که میا نضائاه كما لات والحبذ اكنب درين ماب بن كدما وجه دمر بنهٔ أساليت وغفران ديوب العدّم وما تاخر كيونه مبالغه مكي بهبن ست کها تباع مرکب قبل کنتم محتون متدهٔ تبغه پخیب کو تندوجون شاکا با تأوید در دین کمیا و کورا م مکین پدو و کیران که نسّنها آبن مرمد بكران ست كها بيثان نيزورطله كح بعظ نتبت شاكنند ومبركه دورا فيه د ايطلوم سُستَى كرو دران وورا فيها واز ونرفتدارا يصعدوري ورندكه زداين وركدبر فكشو دار برقدر كدتوا ببدتغضيكم لىكەنچىغىڭ ئان را درما بىنو ئەصغوف آور دە اندو آن ئىزوز دىكل رع با بربس مرة قال **مزج علین**بارسول متدکفت *جابر بن مره کرچا بی عامری و*ابن اخت سعدبن بی و قاصل ست سرون آید مر *ى د*ىد ەرا حلىغە *ھلىفەنىتىتىدىسر خ*ېدكىن مايرا ن مخصوصا ن خودنىت ئەرخىلى كىبىر ماجمىغ طىقەرىغ بىخى ئىسكون لام ئىل مەر ، وىدر وقضا شل متر و متره وحلفه نِعْجِ لا م نبرآمده وجمع و م عنجية بن و معضى أعلمه العنت آنرا مسكوا برفعا ل كالى ال كم عزن عبيت مراكه مي معيم شاطعة الملأ كمذعندر بهايس كفته اصعناني مندندخيا كلصف مي مدندوشكل زرور دكارغو ونروها مراى طاعت وابن درنا رحوا بدبود فعلنا سركفتيم أيسول متدكه الملاكة عندر مهاجكونصف مي سدندفرسكا ينبرد برور وكارخود قالتهو فالصفوف الاولي سيراصون في لصف كفت تا م مكين في صفائح ستن واويوم كركو كي صعن نخسيتن كمي خوا بديو وجميع آورون بحيوال خطياست حوابشّ لأكموا كدبيرجا وراسان و دربر بعضي برنين صفهاى سندند و دربيرها ص ا بي بررية 6 لغارسو آن تعصيلي تعد عبيده سلم خيصفوف الرح إل ولها وسشر قج آخر بالبهتر بصعباى مرد اكضيتين نهاست وجير مستحق ألسك عغهای نا کیسپین تناسبت دیرین عغهای تا نطبین کهاست بعنی مردان بدیکه درمیش صف به نبدند و متعدم و شند رصف ز ، ن ورنان میس متنام از ف كدشت رواه مسلم لعصل كنائ عن اس قال السول متدعلية مسلم مسواصغو فكم يوسنه و مستواركتنبه حودر اورز كمك تبديغا ون سنك وخشت آن وَقَارِبُوا بِبَيِهَا وَزُرُهِ كَمِكُ سِبِيهِ إِن صِفها ونرز مك بيم البيتيديني ست لدفزو وحا دُوا ألاعنا ق وبرا ، مين تسباء ن فوالذي هني سده الى لاري لشيطان يدخل من خلل لصف بير موكند مجذائ كربغاى دات من وردست ومقرت اوس مى درآيدا ركشا دكى ورخنص فن كانها الحدف كوما كه آن شاطين عدف اندى علمه و دال محبّه معتوصتين وفا كوسفندا ن سياه وربر ه از كوسفندا ن حمار ومين كذا في شرح الشيخ سنيركروه است آمزاراه ى درحديث إلى المربجها ع يش كرحزر و ندو درره ابتي كدانها نبات صرف كو يا كم آنها وخران خدف اندرواه ابود او دوعنه فالفال والتا

ا معلى معبطيه وسلم تموا لصف لم عدم ما م كنيد صف بيشريا ثم الذى ليديس ترما م كسيصفى دا كيست و مبدا ذا وست مراد خرصت اوليست نه أنى أن أي في مع م مين في مب لمُوخرس أكرُا شِدارُكُم وَمَا مَا مِنْ مِدَورِ صِفْدِينِين رَو اوا بِودا وُدوعن لرا من من أكل ن بيول متدهيمة يسلم نقيول ن متدولاً مُكَدِّم عن لذين بلو الصغوف الآ وسكفت مرستبكه مزاتبالي وفرسكان ي ورو دميغرستند بركسانيك صلاندصفها ي شين راحةٍ نضيلت صف أو السايبان كرد اشارت كربغضليت صف ومت كدىجدا يصف اقرل وراينرفضوا ست بصغهاى وكجركه ستبدار وست امرا د الدين الوين تصنعوت الاوليكسا نيكاسيا وه الدوران وليكن جني طلاف طا هرفعفه ست دا نندا علم و ام مضطور احسب القدم خطور بمشيه العيل بباصفا ومنيت بهيج كاي دوست داشته شد و تربسوي مذا از كامي كربرو دبوي به بهيويد دبوي مسف را عيني كروت م ورُحه الشديرُه دورامِماه الستدوصف را بيوسته كرداندوستيْها وصل معطاتْ روابت كروه اندرواه ابود اؤد وعن مُنتَّة قالت قال سول متدعيكي تدعليه وتسلم أن الله و لأكمه هوف مربسینکدمذا و فرشکان ی در و دمیغرستهذیرها نهای دست را هت صعوف یعنی برکسانیکه در طاخب پین بینا ده ۱ ناه کفنه اند که ایشاه ن بریس ا ۱ ا ازا بیتا د ن *ربیها را داکرچهٔ رز دکی*ت بو د بوی د بعضارعها شاهنبه گفتها نه که این *در غیر مجیشریف ست و درو*ی بینا د ن مجانب سیارا ما مزهاش احنة ورانجا نباست رحما بقدقا نكدرواه ابود الأد وعن لنعما ن بن بشيرة إكائ ول مقرصها تقديسوي عوفها دا قمها الي لصلوة بود انخضرت كمرا رسكر دو ررست مينا مغهای *ا ما وقتی کدی سبتا دیم ورنا را مراید ست خیانکه که نیت* و زوستو نیاکبرس حیان ارمضیدیم دحزب می *سبت دیم در نا رنگریرا آور د* برای حرام آواه آبو و او و وعن نظالی . وست چپ ننبر منعفت از مهنده میت ابتها مره المتها مدره ان رو او ابو دا و دو عن البيمايين المجال من النيكيز ما كنف الصلوة و مهترين شيا لساني انكمزم تراست كتفها يابيثان ورفازاين المجيند وجيمعتي كفتها ندكمي كمةشاة وتراست مركسي الدكسق اوراكه ميرون مرآمده است أرصف ييش ولب كشدة ابرا مركر دوصف معبغ كمغته اندكوا كريئ وابدكه ويصف ورآبيزسع كحنذا ورا وكمذا ردكه ورآبيرض وصاكرراى سدخل صف وخرخراتن ورآبيدو كونيد كيلين شكب كنابته أرسكون وخوع وسكينه ووفارا رواه أبود اوُد الغصل لثالث عن سلى البني بو دَيمِيصِلى متدعلينه سلمِعةِ لصيفت لسنووااستووا سنوا برمر يريكف براست ودر-فی لا را کم من جعنی کا درا کویس مین میدی سرس و کسند بخدای که بقای در است در و ست مدرت او س عن بي الم مته بغيم ره قال قال سوال متاصلي مشرع بيوسلم أن العدم لم كمدي صلون على لصف الاول مديرسينيك حذا ووسكان وي ورو دسع فتندا يسول مندوعليا لثاني دمرمأ فينيز بعنى مغرا برصف والور مرصف أبي واين مراعطف لغير المنطب بالمعين سكين يسكين سكيرا كعطف كندواين مانيرو كركندة الكفت استحفت ربرابرا مبشان ا<mark>ن العدو المائكة يعبل</mark>ون على تصف الاقل بازدعابرا عصف اوس كر ووصف نا بي را ذكر كرد فا او ما يكفت مدطي رقة متدو*طا مكنه تعبلون على لعد*ف الاول فالوا يارسول متدوعي لشاني قام على لناني السبوم كفت وعلى لناني الأبهمات نخضرت درين مرتبه وحي شدط شراً ىف اقى لەرىن فىغىيلىت دىمعلوم كىنت سخطاط او در درخه ارصف اقىل دقال سول تىدىلىي ئىتەغلىچەسلىم كفت سخىفرن سود اصفونكىم را برساز بېرصفها ئ دورا وھا دو ب حود و لینوافی آبدی اخوا کرونرمی کمنید درمیش دست*های برا* درا ن خود این عبارت معنی اول که در مدمیت این عبا تراست ولينوا يخبيف وتنشد يدم روووا ببت كرده اندوصوا سخفيف است وسدو اكلل وبدند بدفرجا يصف رافا ن الشيطا ن منطافها جنك سنطان مي ورآبد درميان نناورز مك مذف بعنياولا دالصان الصعاميحيا بدمحذف بحياي شين أكه خروند روا وآحدوعن بنعمرفا لغال ولاستصلي متدعلينه وحا ذوابين للناكب وسالطلولينيوا بميري خوانكم ظائدروا فرحابت النيطان بس كذار يدفزها بيشيبان راوس وصاصفا وصلها متبد وكسيكه نبهج يدوصف اورا مذا بضا ورحمت خادوتس فطعه تقعدا بتدوكسكر يبره ورخنه كندوران بسردا ورامذاه وورابدار دارمقا م فرت ورجمت وكر مديث راا بو دا وُ دوروًى النها يُ منه قوله ور وايت كرد هاست سناني ازين مديث قول ورا ومن صلصفاا لي حره وا ول حديث را ارافيمول صفي في اين فول روا ، ره وهن بی برمرة ما لقال سول مقد می التدعیده سلم توسطوالا ، م مرد ایندا ما مراسیان دخیا که البستیدین وی دانسادچیا و سدو اتفاه منبدید فرحه را رو اه ابود اود وعن عائشتة قالت قال سول متدروا بت ست ازعا سكنه مِن كه كفت كفت بغيبه مِذاصل متدعيبة سلملايل لوقم تباخرون عن لصف الأول تبهيسه بو و مركرو مبيك مين ماقع ارصف خنيتن وطلب نبكر دندميشي را درمنام فضاويوًا ب حتى وُيغزهما بقد في لهارًا الكوب انداخت مداا بيثان را ويخط كردا بيدمر بتدائب ن را وانداخت دريش دورج ر و ۱ و او د وعن و ابصنه نمستنج ی موصدهٔ و بعدازان صادعهما بن معدنعتی میم وسکون عین مراور اصحبت است درّو م آور د درسته نستع صالح و کروان بو د نرول کر د کو خدرا بعد اران آرمخ بريه و فرسرته و فرا و در آبخااست فال اى يرول تقيم في تدعيبه وسلم حلالم في الصف وحده ويد الحضرت مرديرا كه يكذار و ماريس صف مخسنين تنها مره ان معبيد لعملوة بس مغرمود اوراكه اركذاره مارر المحتبة تعليط وتستند بدبرتفت بارتقدم نداره تبلطلان دونسا دماروروا واحدو معض برد كمرا جل مجرو دمارتها لدارارب من وجودامكان وخول درصف ارحة ابجديث واحاويث وكرونعني ارابل منهك إن استشاركر ده ابد كاز خباره را وقتيكر يخ كسر اشدار را كالمتسلس كمضخب ست دره ن ومجلاف زن كدبس مرده ن مكذار دونيزوسا وصلوة مرز د ايشان برنقة بريست كدتام نا رملف صف تها كذار دا اا كراح ام طيف صف بنياد

بعدازا ن مبف درآید فاسد کرد د خیا کد درا ب الموقت از مدیث ای کره معلوم کرد دویم در مذہب المعظم کم کا رکدار درمهلوی ا انتم دست چپ بهمین ست روا واحدوا لرمذی ا بو دا وْد و قا اللرمزى براصية حسن ابت<sup>ها</sup>ن وحاكم آرا تقييم نو ده وحديث ديرم **بر** وايت كينند لامل<u>ية اللذي ط</u>ف الصعف ونر دا تُمهُ ديم مجمع ل رفعي كاله ب دربیا ن<sup>ها</sup> بی ایسا دن ام واموم در ماز کرمبش را بسندا در مهلوی ما بب دست دست العضال او ام جبدا تعدیم ماسن ما اسب فی مبتر خالتی ممبر هنت ابن هما بس بب كروم ورزمانه ما له حزد مهيمونه كديم إرافراج مطهر لاست فقام رسول تقدصا يا تلاعب وسلم تصبل بس رخاست تمخصرت كه نمارشب كمذيس من نيز رجواستم و وصعو د م د آب وضوی تمخصرت را متیاساتنم مس تمخصرت وضو کر دونها رایشا د من نیزایتیا د م<del>فقت س</del>ن سیاره پس نینا د مهن زهانب ٔ مام آن در ما ب بتیا ماهیل بایش<sup>نها</sup> و اقتد **نعا لی فاخ**ذ بیدی من ورا و خهر ه مین کرفت آنحضرت و ست مرا زیس کثیت خود <del>جما</del> منب این لغفایت و برگروه ما بشده و ده و بشد کرد ایند ن را و کمذلک اشارت مین الت است چنانجده و شاست درامشا لانیجا بی نتصفوصاعرب را که لفظ و اشارت جمع کنندها فهم مق عليه وعن جا برقال مرسول متدر وابت است ارجا بركفت ابتها ومغيمه برخد اصلى متدعليه وسلماميلية كا كمذار دخارر اطامر در كاليشب ا احما آق فله ديمزيموار دكه كابري بجاعت واقع ميشه فحبئت حتى تمت عن رسياره رس آمه م من ايسًا دم از ما نب جيب الحضرت فا مذبعيري فا وار بي حتى ا فامني من يعني يسي كرفت ت مرابس کردا یندمرا آا کلات و مکرد مراز ما ښک ست خود کم ما وحبار بن مخرستر آلد جبا پیشند بدین مخرکدا زا بعضا ربو د واز جله پیغنا و تن بو د که در کبیک العبند ما مزبو وندفعاً معن سيا ررسول متديين بيشا د ما سنب جيب پنيرمذ اصلي متدعليه وسلم فاخذ سيدينا جميعا پس كرفت انحضرت دست مردو ه را جمه فدفعنا بس و وركر دو برا نا براست وبم حباررا ارخابب جيب حتيا قاسنا خلفه الكاليسة وهكردا نيده دالبي خود ازاينجا معلوم شدكه مقندي اكريمي بودحاب راست المكا ا بسندو اکرزیا ده اندخلف ا مام بسیند رواه سلم وعن من قاصلیت انا دمنیم فی متباطف اینی گفت اس نمارگذاردم من دمیشی کدرزهانهٔ ۱ بو دس مینیم میلی مدعلیم سلم وامسليخ تغناوا مسليمكذامه ورائس ست بساووارين مدبث معلوم شدا بيثاد نصبي ارجل رصف چرمبني رانگوينيدونعض كفتها مدكرميتيما مرا درانسلست كه صبى يؤويس ولالت بنيست براين مديث رابايتا وبصغيام روميتوا وكفت كدي ونها زنغل ومسا بل رفيته بشدوآ والحكامسا بن در فارفرض سبت والتداعل موا المسلم وحنه ا قالبني وبهما زا مسلست كم بيغر مسلى متنا تدمير وما مه الرخالة ماركذار وما وي وبا وروي كدا مسليم ست بانجا كدوي كالسك را وسيت قال كفت امن فا قالمني من بينية وا قام لمرأة خلفنائيل دينا ده كروا بيند مرام بنب راست حذو وابيتها وه كروا بنيدرن راكه اوروى انجا لدوى ابشدب ورين حديث فكرميتيم منيت تروا بهستم وعن إلى مكرة الذائه تن ، فالبني روايت است إزا بي كرم به تماهم! في سهواست كه وي رسبد بسوئ منير مبلي مندع بيوسلم وجوراكع و ما آل كارتمخصرت ورركوع بو دبس منيت كروا بو كلمره و <u>محرميت</u> میش را نکهصیف برسد آنخفرت را در کوع بیا بدو و اخل کعت کرد و و فضا کم تبرخ ا و کی کید فرکع قبل نصیل یا لصف بین رکوع کرد میش ارا نکه مرسد معیف خم صنفی لی الصف بېتىرىشى كردېركوع بىوىصىف مذكرولك للبنى بىپ دكركرد ەشدا بېغىل يى كېرە يىرىغىر دامىلى قىدىلېردسىلى قىدىكى دېركومان يا دەردا ندر دامدا يىعالى ازېراى ب خیرو دصوا به تام حزب و لا تقد دو باز کرد باین خوکرد این نظر د باشنط نفت صف پارکوع میش زوصوال این با شرجه و می در کا زمیل بن مراست بایشا و ن وبرا موضعی که امرام بستدس اینجدیث دلالت دار دکدانفرا دخلفصف مبطل صلی تعنیبت زیرا کها مرف<sup>و</sup>عا و مصلوة اکر <del>دوتیمن</del> رواته و لا تغدیسکون عین وضم دا لهنیرضبطرگونه ز مدومبغی دوید ن بینی میذا ن <u>شنا بی در</u>ستی کمن کدیدویدن رسدوا وَل صبح قراست روا به و درا به روا ها آبی ری ا<u>لعنسا</u> کنا بی ع برسی می توان مرا است از مرکزا اراپيغيبر**خد اصلى متدعلية سلما و آکنا تک**نته ان تبقيدمنيا مدنا وفتي که اشيم اسيکس در نارکوبش شو د ماراييني امام شوديکي از ما واقيتداکسنديوي د وکس <del>روا ه الترمذي وعن كا</del> اخاح الناس لبدان رمابيت كست أرعاربنا يسرمنى تدعندكه ويهجا في مثهواست ووصعبت امرالمؤمنين عاتج بود ووصغين كشته شدوآ بحضرت اورا فرموده بوذه علك الفطنة الباغيه كدوى! ٥ مت كرد مردم را برائن كها م مثورسيت وقام عي د كان ميلي والناس علام ننه و بيسا دعار بن يسر بردي في و ابتياد ندمرو م كه اقتدا كروند بوي بابان ثلثا آن فتعدّم صدّنیقه فاخذعلی پدیدس ش دُفت مدیغه یس گرفت برد و دست ع ّررا وکشیدا در اارس بشیت وی و نها و دست حودر ابروی فاتبوی عارمیشا بعیت کرد وانقیال منو وعار حذیفه راحنی انزله مذیفته تأتی ورد د آور دعار رامذیفه از دکان طهافرغ عمارس صلوندنس برکاه که بسرداخت عاراد نمازخ د قال که مذیفة کعنت مراورا مذیفه آکم تنتمع رسول متدآ يا نستنيذهٔ توميني برخد اراصلي متدعليه وسلمعتيل كدميكفت! ذا ام الرجال بعتوم فلايقتم في مقام ارفغ من بنفامهم حوين ا مامت كعندمر دي قومي را بسي ما ميركيا نسبت ا آ<u>ت مرد درما ی</u> مبند ترار مای لیته د ناین قوم اونچو د لکن یا انتداین بجفت آنجفرت لفظ حضرت شخص معلوم مذیفه بنو د از بن حبته این شک کرد کدماین لفظ کفت یا ه نیداین کفت . فعال عار لذلك تبعثك مين امدنت عليدي بس كفت عارازان حبّه تها بعب كرد مهن تراسخاى كدكرفتي يو مبرد وسبت مراو فرو د آور دى <del>روا ه ابو</del>را و دارا ينجا ُ طا مبرسيّه و ك للدرا ومثنينده بوداز تمخصرت صلى متدعد بدوسلم اكركفته متودكه حون مبدانست مراازا ولازكاب بين فعل كرد جوابش أنمة شابدفراموش كرده بودوج لطا مقرض كره ا وراحذ بعنه ما دا مده بعناع رخلاف اولى ودواصل واز داشت بس ازان كمفته مذيفه اختيا ركرد اولى فيفتارا بدائكه مزمه وآنست كه مروه است كه الم تها بردي ن شدريرا كرمية تشبيست بالكاب كمانينا مخصوص كرواندا ومودر اسكان ربع اوا كرميني أموم بنزوا وم بشد يمروه بالشروي الكروم بردي في ابشدوا و مهما با با ن کمره و بنو د دنطا مرروایت ارجه مدم تشبه و بعنر کونید کمروه است بهته اکدر د وی خدارد اشن و مراست و تعقید کرد ن درحت وی و اختلاف تا

أد بمقداره كان داد تعلع وى دمتعاق ست بوى كرابت بعنو كمشدا ذكرمقدارة ست ما يُست وبعنو كمقدا زمقدا ما سخد و بي متيا روكعتدا ندش فراح خبائج بستره وابن فراخي المست دثيخ بنالها مكغته كماوج أفحى اوج است ذيرا كيموحيك شهركنوارو اشتناء ماست تحتي ودوروي وتتعرشيت برخدوذاع ومعلوم نستده ست مقواروكا ن كرج اين ايرطمكا منتروي نمازم كور واكر متعددان فطوم بودى حبث ميشد براكانمالف اوست وتمقيق معلوم شدار است ارتفاع بمخضرت صلى متدعلية وسلم مبنرس الميمنسيين كردكه ارتعاع ككروه والم باكيفه شود كوكرامت برتعة بيري ست كدرا ي فوض مجيح ما شدياً ارزا وضعا نعل محضرت واشت واقتدا علم نتي وعي مال بن معدا لساعدي أنه ألبن ي شي المنبر سواين عدبن *لساعد ی ک*دا زا بضالاست و اخرکسایست که و فات افیته ارضی به در مدینه ریسیده شده که ارچیچیزیودمنبراً خصرت می اندعیده سایم مینی از کدا مهتم حوب بوداکرازجوب بوه وا دسائل مشراز بن علوم بوده وا لا تواند كدمرا دآن شدكه ارجه چیربود ارساك بودها ازجوب وظاهران عبارت جواب كد كفت فقال مومن اثل لغاته بس كفت سهل ميني ىبىرازا الغابو وا قالىت والل بغةېمزه وسكون شلة طرفاءبسكون دا و مدكه آمز د د دخت كُرُكونيد د ىعبغ كفتدا ندكه المارختي ست شا مِطرفه صليم تراز وي د عاتيمغ بيف ميني ا آمره ربوضه بجاز كه درخة ن بسيار دار د و درسترج شيخ كفته كربرسا فت نيها است از مدنيه عملي فلانة كرسو ل متدصل متدعليه وسلمساحت النا مبثرد اظان كمفلا حظل ن زن يود رد آي تحضرت وام مآن كلام وقوم رمى يود وبعض كفته اندميمون وق ل قال شهورتراست و ودام وى اقوا ل و كميزنيهت كمه عبتارنداره م زن علوم نستُده وبعبل كفنة اندعدا شبعبين و دا اصلتين شكته وبعبض كفته اندع نسته وا زا بعضارات بو ووبعبض كفته ازمها مراحت واين على من ربود اسخضرت ملى عيده سلما بن زن فرمو د كدا كرظام نجار توبرا ى مبزى ساز د بس ساخته شد سه به يارتفاع هره به پيشرى و درازى دراع بيرينا د ه شد درسبود و قام عبرسول تندوستيا بروي من بيروداصل تدعيده سلم مين چل وضع دوسندكامي كرساخته شدونها وه<mark>شد فاستقبل لقبي</mark>ة مس *ردى كرد تتخفرت ب*فبلوكم وكبروكم يركفت برائح مرم وقا مالياس طغدوا بيتا ومد ره م به ای خفرت نقراه و که ورکع الناس خلفه ب فرادت کرد آنمفرت ورکوع کرد و رکوع کر دندر در م که ب وی دند نمرض رائسه بسترر داشت سرمبارک خود را آرکوع مفرج القتاکا بر صن<u>حد على لارض ب</u> سيحه و مرد بين نه رم مبرئ ما والي لمه ترسير معه أرجه بين ما زرم نبر فت واليها وم<mark>ن قراء تم</mark> ركع بيشر قراء ت كرد ميشر كوع كردو در مبض نسخ وركوع بواو تثمرف دائسه سيترودا شت حوذر ااذركوع تثمرح العنقرى سيتركشت سجابب س حتى جده كالارض ما انكه بحده كرد مرزمين بذا لفطالنجاري اين كه مه كورشد لعطابخا تا طيينحوه ودرمدسيت تنفق هيدكه بحارى وسلم جردوروايت كردها يزه نسداين لفط است وقال فيآحزه وكفيار لده نع شد الحضرت از نارروي آورد برمرد م فقال مي گفت اتبا الناس كا فاشيدا برده ن اناصنعت بذالثائنوا بي فروم من بن دا كريم نبرراً مدم و طبندتر كه ناركذاره م كورا كا بيدمن ومتا بعبت كمنيدمرا وكتعل فخافي والبدين كارمرا و درمعغ لتغله القبشديد لاطهيني تآبياموذيذ كاربرا كدمج صغت وسجيك غبببت متكبنم وابن ارمواصني است كس ت ارتعاع ۱ ه مرواموع ستشخي ستنجي مجدود مديث سابق اشارتي ابن كرده شدو ائر شا دنيد كفته اندكه محل كراتهت ارتفاع حرث تبيغ وتعليمقهم بودكيغيت ثمارزا ماتدا كاوتهم كمنسيدكوا ينافع كمشربو وكمعسيصلوه ست ديرا كالمنبرتسة بايددا شت شفار بكدفرو لصورج سكن يمطوم و و وخلاه ميسر مو وحضوصًا اكراكسيّا و ن المحضرت صلى تدعيه وسلمر ما يه ما ما ن برمن و داخت على من المتحرية كفت الشهرمن كازكذار وآنحضرن درجوه ونود ومردم اقتذ اسيكروندبوي أنابي تحروروا وابودا ودكفته اندكهمرا وبحجروا ينباحلي ست كدكرفند واسخفرت ويسجدا فيصيفوت يكايان اعتاف كرده بودوم ا دبسلة وروى نماريست كريندست ارزمنهان كذروو مردم بوي اقتداكر وخدوج الهبيا بيحوم آورد مدترك كردة مبا دا فرض كرو دخيا كالنجديث ورمح اخودييا يدندما دحجره مائيشه إحجر بعبني وكميازامها سألمومنول ست كدر اسجاكداره ومروم درمسجا فتداكروه اشند زيرا كدمعقول نحافية درشل ميسورت روثيت المومين م ت با طلاع برا فوال ی کدنر دنعبغ و کیرشرط است واین غقو داست نبلا بردین صورت واکراین ما میکرد دربرخ موت میکرد کدمعندور بود کذا قالو ام آنادهم العنسلات لندعنا بي اكت الاشعري فال لا احدُكم بصلوة رسول متدكفت ابوه مكت اشعرى كدارشا بهيمهما بيست اورد ابو ، لكت اعبى نيركو بنيروراسم ا واحتلاصت ا يجرروهم ا بغاز يغيير مذاصلي تندعيده سلموموقف اودرنا زوترنتيب مغوف وكيفيت صلوة فالكفت إبوا لكث درباين آن آفام العسلوة براكرد تتحضرت نما زر ت انخصرت مردان رابینی نینا ده کرد انبدانیار ابس ودوصف ملعتم لعلها ن وایشا ده کردیس مردا ن حود آن دا فرکونسا کردشا پدکه در رخاحا صرخو د ندخم صلی بشركه أردنا ذابشا ن فذكر صلوة من ذكركوا به الكندكينيت نه داسخ عنرت الشيكنت المخصرت الكفت المرابث المخصرت كمذاصلوة بمجنين سن نهائيا مون مبدا لا على را وي مديك ست اذا بي الك لاجسه الاقال كالديم إبو الك را كم الكه كفت استى مني دوايت كرد از الخصرت كه كفت بكذاصلور استى رواه البود وعن قتين بنصا ديستم عين يخفيف موصده أيطبقه والأو بعين بصره تغة است غيوا لحديث اداخيا صالين يي ودستا كدوستبعد وابت ميكندازهي وعمروا بي بن كعب وعهدة بن سلام وروايت كرده است ار وي بيمري تلر بجاج كال بينا الافي المبعد في الصف للقدم كفت درا أما كالخرمن درسجد بودم اليشا وه درصف او لنجبذ في رجل مظيمة جبنه دیرک پر سرام د یاربرک بدن مون نفخان مفام تعامی بر کمیبوکرد مراد ایت، دمجا یاسیا د نامن نوا <del>قد اقطبت ص</del>لوتی بس مجذا سو کمند در میافتم من نمایخود را وفرامون لردم كم يجوز سكرارم كوچندر كعت كدارده ام مجترا كدما صل شدمرا العضنب بسبب كشيدن والضركردن مرا ارسكان فاصلط وجودسيست من بوي فلي الضرف ا ذا ابو إلى بي مير بركا مكركشت أن رو أدناؤمًا م كرواكا و آن مرد إلى تكعب است كم أضل يهم بدود مقال في في لايدوك القدبس كفت اعجرا ها فدوه ماك كروا مدخدا بيعالي ب

أتنجكره مهمنا نزان بذاحد من لبرستيكم إين اصلاست انبغير شيل تندعيرة سلمالب اموى كمصداد ندان اطام دميني وابافضاوعم ايم ان آليد فبلدانعة ل بس كفت بك بالمعقدورب الكعبند ولاك شدعه باعقد تعليم مورمردم وابتوام براحكام دنيا دوين حى رهايت مغوف ورياز وابت ون دران برست ابشا ن ست المتاسترا ركفت اليان صادت راكم نىراشان المدوه وحسرت بيجازم ولنكن سيملي للعلو ولكن لدوي يجازم دكسا نيك كمراه كيسندا والكراما واكدرها وا ث کدا ندو منجرم برکسانیک کمراه کردندا مرارا که آنها علیا اند که مدا منت کنندر امورشیعیت وا ما وعلما وطام رسنت كرحزن اي ركساني اشدكري بندىعدا ذا ن را ن ارا مراي ني ميدوعية بمطب كفت ورخلا فتءغا كاست وبعض كفنة اند درخلا فت عمرضي مقد تعالى هنها وقول فل مي خراست و ما ما كرشكايت اربعبن إمراو احتعام ضوصا امرا ئ مرارُنوندن عُما ن رض و ابتدا علم قلت عتبس نء مسكو يدفعتم ن مي ين كعب وا و بعقوب كنيت! بي بن كعبر امنجواب*ی قال مرادروا مالنسانی ما بب ا* لاسامید ا است بشواشدن داه میشید اومراد وربنجامینیوائی *درندازاست کراگر*دا است معنری خوانندوا ام رعالم وبعترف ورامورا باع لماست وودين ما ب باين كيندكم شحرًا ماست واوائ واخري كييست العنسوا الأواعن مي معودة اق السول متدهي مترعلي مسلم ئے است ازا ہی سعو وا بضاری کفت کفت آمخصرت یوم لعنوم افراہیم کتنا با متدا است *سیکند فوم راحوانا ن ترمرکتا ب* حذار امینی ہترونیکو ترسج پیکنند وقرائزا نده نمایج مروف دصفات وقوا عدد توانین کرا مبدارانگ**ی ک**ماشنده جهام وارکان نیادا کرچه عالم نباشینجاصیل نگوا حکام دو د شد نواسب کدها د ث را بسندس کوشده و مهربرا برور قراء ت میل در ت کند د او ترین فرم سبنت بینی ایجا منها روسها ناوحوا د ت معداما نکه <del>مو</del> ب ا ما حواست نرو اکثر اصحاب وی وا ما مرابو بوسف نیز مهی جابث ست اندهتداین حد شاخى واحد ٠ رروايتي مست كه علموا فقد مقدم است برا قرا ، رنبرا كه اعتباح بغراء ت در كم یث که دن لت کننده اندبر تغدیم افرا میجتر آمست که افرا ، دران زه ن املم دوده اندربرا که اینا ن طعی میکرد مدور ن از می میکرده شده است تسلزم مساوات در علم ست جواب كن نكراين بو استريبط مروع له ت ما تعا و ت درعام اليساع ساين كرد عما بي تصور يمر الر تعديد تعاق وقوع آن يكو يمكه اين ما برحسب زان و فرخو وكدا فيعنم مروح الهداية وشيحاب الها م *كفته كما قراء وا علمكتبا*ب بو دخيا كله طوى كرده الدوايية ولالث داردبرا ن ست كه اكردر قرارت وعلم المحتام كتاب برا مربو دسي اقا ستاست ونیزکفندا ندکه پترین آنچاستدلال کرده مشو د بدا ن برتقد براعلی را قرا مصریت تقدیما بی کبراست درا یام مرض وجود انکه درصی به قرا را زوی بو و ند لم قراء كم ابع و يباع في قول بي معيد كان يو كمراعله في اين رآخرا مربود از آمخصرت كذاة ل يشيخ فان كا موا في رت برا برلین امت کندد مریند ترین بردم در بحرت بینی برکه بحرب بدینه شینه آور دو در بین منبلت سابق و متقدم شدوی است حق لبنده درفقه معدا مصاوات درهم و قواءت ا ورع واتعی امقدم داشته اندنیرا کیچ ن دجوب بجرت ارومل منوح کشت بمای وی پجرت اردنو مضایل يزمده ومعدبيث آمره ست الهاجرمن حرالحتنا يآوا لدنوطيناكا بوافئ لهجرةموا رفا قدمهم شابس اكرا شند درعووفرارت ويجرن كمعبئ يتع ت كندكا ن ترين قوم درس مسال رين مديث بمن بعدادا زمرات مذكورت وكفته اندكه اكردرس بمراره ت وشكام رُدا رواشند مركدش دين النسب تربي وكاكرور تاشه اين مود برا رواشند قرعة مب ندا زندا اختيار مدر تعبغ معتمراه الاست بعنيرا يحبنها ن و مدحا وي كدور مذيب ا الا مشاخى ست بعدانين سنب را تعديم كرره و معداره كاغير بعنواره عص لصوت وبعداروج سن لصورة اولا نجيمن نعتج مختية وضم بمره وفتح سيم وتسند بدنو بن الرم آل رمل في للطاندو بايد كه ا ٤ بنه خیا کدرروایت دکی آمده است فی ا درس تعدم کمند بروایی ا ترمیسی که درولات وزرا ام حى وصاحب ما زكرا ذبن مثيان دراكه اليبضى كيكر دديست كردانيد ن الرس ت کدا بن حرا آ نصنو مشیف کدوی داشت در بس شیندمرد درخهٔ نهٔ دکیرتگرمهٔ وی کدمرا و بدان فراشی دسیا وه و دسا و ه بیبنت کربرای خود ۱ مذ پخترویهٔ بعرا ودابشته وألصوا بستراست اكابة فنه كمواج ن وي تلق مبرد وحكم مست كذلا فيمن ولاهينعداس تدواه مسلم وفي رواية له ولأفوس الروكي في إي والاستفرية رومرهيدا وما المخاشره كالعبين بدواست بجاى في المعاند في المدة خدوا بي جنية تشييركره وه تصلطا مصابة بخرود فكث وحكم وست بنيا كالمختف وعرب ويبيعية الحالية

كفت! به حد حذرى كوفت مغير جذ اصلى تدعيري سلم أو آكا و آئمة فلومهما عدهم و قبيرًا شِدوم سركر فيهم أ بندوا الزين ليناست روامسلم وذكر مديث اكت بن لحويرت بعنم إي معاور فتح واووكا ت واحتم الأه مذا فروجه مداوار ترين لينان إم نسبه نفل لا دا ن دوروی امراست کدا کرد ایکس شندیمی آ دان کو بدود کمری ا مت کندیس تولف و کرایخدیث را واریخامی ا ما میکدا دا ن کویندرای شانیکا ن و د طبتالعقباق الوعطية عقبالضم مين دفتح فأف . فعقنا لدّنعة م مضادير كفيتيم الكن ارميس اوا وا م شوب كدار كا رقال لها قديموا رجلا *شكر معيلي كم كع*نت الإلك رنسيا ن خووكه كلفا مدد نمازه بثما وا امت كندو تا عنه كم لم كالاصلى كم وسرام المرست كه مديث كنم شمار ا وجرد بم كه يم انا يميكذار م بشما و ا ا يده اصغير منداراصلي مدهديه سلوع واستحيت من زارفة مافلا بوحهمكسي كدرها رت كند قومي دا وسايد مديد فاشيا وس ميره المدام ست کمندا بیشا ن لرمردی از ایشا ن اکرمیرا بیشا ن ا و ن کرده بودند د بنی مستید معدم ا دنسنت ۱۳۱۱ کمنت اورا بزیعلق حم کردوم توراهٔ دواکرندی دالنهائی الاانداقته علفظ البنی ملی تدعیریُه ئت كمرز مذى كوة بى كرد برلفط المخصرت كمن رارقو ما الى احزه ت وابا أورون اواز ابشان ذكر كرره وعن من قا كفت اع خلیفه کرفت آنخصرت ابن م مکتوم را کرامیشا به مرصحا به و فدیم الاسلام و ارْجها مرین اولین ست وسا مارا زان وقتى كەنغزۇ ئىوڭ رفت آ اىكەمىرالمۇنىين عى رضى تىدىغىدر مدىيىدومل ت بهين بودت عيرا رضي متدعنه أشغالا مرا ، مرت ه فعرافقيا مخفيدا بل ميانيا يدرود ، ابودا وُد و درين مدميث وليال ت كدا كرعمي غنداي قومي سندح مراست ا مام ت درکهٔ سینها . دمطانرو دیدم من شیخ اجل کرم ا علیمبدا لوه ب متی کل اکر رفته بو دبصروی در آخری است میکرواصی ا ه واعنا دَبرا نكم مرجباً لينا لكسند ملا ف سنت ورواست نحوا بدبو دبس فيم درفقه خبر كم مكم مكيند بحواريا ت مفضول وجو د فهضل که وجو دا مبالمنوسن علی دخلی تندعنها بن ام کمتوم را ۱ امت فرمود سجهنه مذر بکه مدکور سندوعین ای ۱ مانتها اللّ يصابي متدعلية سلوننته لاسخا ورصلوتهما والنم سندكس ندكه درئنيكا ذردكارا بشان كوستهائ بشان را وميرسليصعد فبول منيكر دشلعي سمع رمناي طي العبدا لأبق حي ا یه د مینی سوی ما لکت وا مراء ، مابنت و زوحها علیهاسا خط دوم زنیکیتش کرد درما لی کمشو مبروی مروی غضنب س خوا بدبو دو ۱ ما مرفوم مربه که که کاربون سیوم ۱ م مروی و حال کارگزار مثبان مراور انا پ ب دعن إبي عُرقا اقا أرسو ل مترصلي متدعد وسلم كمنة لا تعبّر امنهم سلويتم سَكّ من نقدم و ما و بهم له کار بهون کسیکها مت کندوسی را و ما آل کدا میشان مراورا اخوش داریده اندور <del>مال تی تعب</del>لوه و بارا و کمرمردی کرتیا بدنما در آاخروقت والده ت الارابعداد در كذشت وقت آن بعني وقت كالمسخب ورم العَتب محررة و كرو كاكمه مده ه در اوستمر شد برستخدام وی اگرا یا اخفای عماق اروی ا دعوی مو دسیت کمند حراه اکت کردی و در او نشرف کمند در و ی مقرف ایکا نه رواه امودا عن معا مّرنبتي مين وتخفيف لا مِنبَ الحرينبم؛ يهما إزديه ومبن كفذا سديصحابايست مديث اونر دا باكد فد*است كالت فالسول مُدمليكم* لغت آخفرت النمن شراط آساعه ال تبدافع الل المبعد بديستي كادعا مهاى فيام والمبيدار ندو وكميرى لابحدون آما ويساييم بإبندا وج راكه كمذار ذفاره الشيان مجتبط إوا المست ايشان وا مابو داودوا برما بتدوعن إي بررية ما لقال مول متدملي متدهد وسلم لمبا دواجب مليكم مع كل ميرا كان والعرا كانداركردن الحافرا لافرض ست جيرى كماشه فيكوي واشديا تبدكادوا لتكل كمبازوا كرج كمبدكنا بالتكبيره والقلوة واجته الميكم غف كاسلم واكان وفاجراوكا رواجد وخبروه وجوالكما ترايي أراست كروى فتد اكنذا كرويكروه است دواج ت اقتقا وجرادًا ن وتعبغل ستدلال كرده اندا بن بوجو ب مجاعت واين مراقبي وكالمتي المنطقة ومروي كالجرها ضرفا شدوا لصلوه واجتباعي كاسطون فأرحبازه واجتباع تهرسليلن براكان اوه وقراوا بطالكبا تروا كالمتخضرت كالمتعادية

عيده تسلمها ركر دبريديو للكرجيزى كمذاشت كدبرا نادبن اوا واكروه ستو وعصو درجرو تشديد بودة مجنين برجمدو دمجد زا وحيره واكان فافتات علمارا بروجوب آن وا مام ووكران كذار ندرواه ابوداؤ والغصلان لث عنجرون لمريمبرلاهم بي معيراست كدا خطامست درجست ن وسليمير وبغير لا ماست كمرهمروب لمرون جلر ت قال ما مران س كفت بوديم وساكن رب آبى كدري مرد م موديرنا الركبان كيفت تندياسوارا ن وبياد باينرسكوشته البيكن وكركرونسا والناس مربيديم وامان وجرنبدايند واستدره مداوي ويمكن ندكنات انظوره بناسلام وكراران عابت مجب ست وبدار مام مع بيت صفت وشان ابتده ت از دات شریعی خفرت رسالت نیا چهتی متدهید وسلونمیولون بی کفیت ندمرد م ترجم کا نمیرد و میکو پیاین مرد اتن ا مدارسل کم مذا فرساً د است ت مدا سوی دی دح کرده است بسوی دی بن کمایت اردا انظام وذكت الكلامب بودم من كرمايد ميكونيم آن كلام داميني وقرآن تيخه ميواندند والمجيش غيت مدارا حوال صفات بمخترت فكانو بيزي في صدر كياس كوا ، كام درسینهٔ من وفرانبته فین مجرد کمسرآن بدوفقرسر شیره کانت العرب فوم اسلامهم افتح و بودند قبا اعرب که توقف سیروند و اشفا رمیر دندورا سلاه خوفق شذاکر کمذفته شدیم رمیدراینم داسلام نمیتولون اترکوه و تومه بش کفیتندهِ ب بکذار بدآن مردر ۱ با قوم خود که قرمین اندوم رکترین ورمیس مزین و رسان در اندوساکن کا لعظيم فرين ما با جهرب بكري لم است فانداً ن طرطهيم فهونهما د ق بس بررستيك وى اكرة لب آ دروه م خود وفتح كرد كدراً بسره يمينيراست كواست فلما كانت وقعه لِغَوِسِ بركا هكدشدوا فتأفتح كدورسا لشتم ليجرت با وركاحة ما سلامهنت بى كردند برقوى بسلام خودخيا كمصنون بورة ا فراجا وبضرا متدوا لعتيمخبراست بدان وابحد ا في قوى اسلام وشابي كرويد من قوم مراوستات كروايشان واسلام اينكان واختلاف كرده اندكها ينجرون ملمة مهرا ويدراً مديانه وجمارا ينجا اختلافست وميج نه دنا برساق مدبث درول والست وابتدا عمر طها قدم ب بري مكه بازا بدارسفر مدرم من مرد قوم حرد قال فديئتكم وابتدين عند البي تعاكف تعبي تأمدم شارا إندر دبينبه برحق نعال سي كفت ببيرسلوا صلو ه كذا في مين كذا وصلو كالجي مين كذا بكذاريدنها زينيين وروقت جنين وروقت جنين ميني ت الصلة ، فلبؤذ ن المدكم طيئو كم كركم فرا نابس وين ما ضرتو د ودرآ يدوقت نيا بيس، بيكدا ذا ن كويد كمي ارشابيرا مت كنا را بار دارشا قرآن المعطره العربكن مداكة قرآنامني بي كاه كرو نديس مو دبيج كايمشية ما شدقرآن وارمن دمن أرم يشية واشتم لما كنت معتيمن الركمان منعبة اكدموره من كدمشي ما مدم قرآن را وبا دمنبر فهم كرزا ارسوارا <u>ن فقدموني بن أيتهم بربت كردندوا</u> با مساختيد مراميان حود<del>وا فا آب س</del>تاليسي سنيره ما آل كدمش كردندوا با مساختيد مراميان حودو <del>آفا آب ستاليسي سنيره ما</del> آل كدمش ك سا د موه ما بهغت ساله و کا نت علی بردة کسنت ا د استحدت تقاصت منی و بو د بر بدن من درگرجون بحده مکرد می آمد و با لابری آمد بر بدن من آه الحکیشف مبشد عویث ارمن فعالت امراد أمن لمحى بهكفت رنى أيحله الانعفون وشاست قارئكما كانئ وشيدازه وبرقرآن خوانبذه واءم حودرا فاشتروانقلعوا الجشيعياب خريد مدم مربس بريج براى من برايني والمنا وخت بشئي فرحى بذلك العتبع بس ثاوه واسترم من يجيرني بحيرت وهان سند ومن إن سايين عجبيب وعرنيب كدم كرنوشيده بودم ارجته فيودييا وافتعقا اف المرامة اللي كوان مرتبه رسايندروا الم لبحاري والنيديث استدلال كرده اندشا عنيه يرصحت الام ت مبى دلىكن إلغ اولى ست اكر و م محصوص الم ارحته اختلاف علها دروى واين طلاف الحريم كرد دسجفات دراقتدائ فترض سبغا عدره الادراب القراقي كلام دران كدشت وورا بب من ملى مرمين فيز تعانى وعن بغرقا للما قدم المهامرون الاولون المدينة كعت ابن عمر صى متدعرة كامبركم عدوم آور وندمها جوان كدمثر بي يمعدم المخصرت صلى متدعوية سلم بجرث كردند مدندما مجكم تخضرت واميالمؤننين عرازا بشان ودكان توتهم ودكما است سيكردا بشائرا سالم مولي بي مذفية كه فارسي و دا نضلا ي والي دخيا صحابه ومعد فح رِث ا مرفر مو دكه كميريد قرآن له أعيها كرس دكي ازين هيا كرس سالم ليشمروه وفيهم هرو ابوسليت بن عبدالاسدوما آن كدبود درسيا داوي انامرين لحفا والجيم ت كرون وي اينجته آن بودكه افراء بود ياراني صلى ديكوا بندا ممروا والبخاري ومن يطبوط لطال مندصلي متديد وسلم فتته لاترفع ليصلونه شد نیپود مرایشا ن ابلای سردی بینان یک بدست رمل مود وجمار کامیرو ن مردیکدا وست میکند و تحدا و مال کا میسان فوت ر ا وا مراء ته باتت وزوجها عيهه ساخه ورنيكيشب كندوشو برمى ا رُوى ارا مني شدو آخه آن شهار ان و دوسها ن كوقط محرد . اشام عن اسلا حرا انطل لەرىقىضىيالىت مذكورد رىموضع<del> خودروا واب</del>ن ، تېرماب ماعكىيا لاملام بدرس<u>ا</u> رخغ قى كەبرا ، م*اس* درنا ربجة رمايت ما المقتداين زمريين كبيرمان تبدند ومدم بطويا خايكيره م كمريز نما وصويطاء ت قراه ت وتبليات راويها و ن كندور ها بت سنن و آ و اب جده اي واجبات وكايرا و آ حيائك يخوا مذهبعضل مشامى كمبين ست درفقهد واكتفاكند برسد بإركفتن تبيج ما و ١ ورماست وتمه وطبسة اكثر آنچه مرا وى افتد تحقیف در برما ر كه وار دا س يت دراء الام مطاحف ملوة ولاالم صلوة من لبني وايت ست أرانس كركفت كذار ومماني ایج ا ما بهرکزکدسکترو دنمازه ی و تمام ترو دانیمنه میران مدهدی سلمدنی از آن مسک میده دو اوجود آن م مرکا ما میرو دخیا که در مدیث دیرا مداست کان ا لمواخف الناس ملوة في منا م مبغركه منداند كدم منيشل بنيت كدمين في مدورا و ت وتهام ميكود كوع وسجو و و تعديل و مبغر كويندم ا واست كديم ويان كالمعرفي المنافع

وزنازسنبت نبازه كمران درفايت قلت دخفت ميودميني كره كرئ نين قراء ن معويام خوا ندكرا ناميمو د و فالت ي ور د مخلف احصر باستان متدهليه ساركه اشاع آن ت مجتمع مع و صعودت ا دا و برورا نواروطهور اسراره نیرور قرارت آنحضرت سرعنی و طی لسانی بود که در رمان وقراء ت دا تام ميكرد ولهذا در كارمغرب مورق اعرا ف وبروا بتي ذا ده را ن حوا نده وبعض كوني تخفيف لينجل بانقريس ميم ريخينف وتغويان بمكفت سندة حقيركا تب اين طور عبدلحق بن سيف الديي غي مهاكدتو اندكدا بن مرا د ما شد كدكاي بطويا مهمو و مز و حسارشوق واثيا يظويل مضا بدوزه في تحفيف سيكرو مرز و وجو و عدرى و با حتى را ن و المغنى سنب ست بسياق مديث كدورسا بطخفيف مسكو پدو اس كان لتيمع كا ه لصفحفيف مفافقا لأفنت متعتق بود الخضرت كوميثينه كمرثه كووكي دابس سبكت سيكروا بيد كازرا ارحبته زس ت وأيضنلا م حاليست عنى بدنسيت ما ضرشدگا مُدِه تا جد او ديغروه ا مدما پدچينچروي ارخانه حز د سپرون شده ر فية دواتتحضرت آيزا بارسجاى وي شاندومبترافينيم ويكريشدة لقال سُول متدصل تبديلية سلم في لادخا في لصلة ه وانا البياطالية أكعت ستيكهن مى درآ يم درنا زوحا آل نكهمن مجوابهم وراز كرون كارر اصمع كا والعبى مب مثنوم كرميصبى را فانخوز فيصلوني مرآسا في ومسا بارتخفيف ميكنم در كارتزك تقویا در قراءت واد کا روا سراع دران مماآ علم من سنده و مدا مدمن کائداز حبته آمنچه میدا نم و مندرها بم اینحیم ن ت وصنعفاكه درخيا ن تقام عالى وملجند ورعايت من ا پيسلى متدعلية سلم و خرا ه عنا جيرالجرا سَعَرَخوا جَدَّين كه دينتي به از سنده را ا دسيكند ونياز مآم ارزيرا بدانجرخ مبند ماسخسه بكان روى تعنبذ رواه البخارى وعن به بريرة قاق اسول مدهم بالتدعيد وسلما داصلي مدكم لاناس ون كاز بكدار ديمي ارشا براى مردم معني مت كندانشان الفيخعف بها بدكه تحفيف كندور عايت طافتك كايد فان تهزي السقير والصنيعت والكبير نروا كدرمها باشان مهايست والأست محسط عن وبدرست واقراصلي مدكم لتفنيفي طول شاء وهجون كار مكران شاراى خود بعنى تهابس بايدكه تقويل كندم رمقدا ركدخوا المرتفق عليه وعربس باي حارم ماي مهمله ت كدما بلييت و اسلام بروورا درا في قال جرني ا بوسعو د ان رمالاة لكفت مبزد ا دمراا بوسعو د الضاري كدمرو يكفت دِ الندايسو ل متذبي ملوة المغداة من ما جافلان مدرستبكرم منيمن مبن على يمار نما رما در المجاعث نني يمار حبّد فلان مخضى *را ر* و كفته اند كه مرا دا بي بن كع ٔ دبن ام و قال قال میچراست ما بطیابنا از حبته درازکردن وی فرا دیرا با <del>افغارایت</del> رسو ال متد<del>صلی مندهگیره سلم فی وعطه اشده ف</del>ینیا سند و مندنس مدید مرمن ا ت نرا زرو عضنب ارخو و که دران روزبو و تم قال شکوشغزین مبترکفت آسخصرت بدیرسیندکه بعضی شاکر را شده اندم دم را از روحصورمراسم خريزت فالكم وصليا لبناس فلتجوزيس مركدا مارشاكه ناز كجذار دبمرد م بسء بديه تحفيف كندوآنحينا ن بعنو بالكندكه طالت آر د وارخصورها عت ، والكبيبوز وال**لما جندبي برسنجيمها ين بيثان أ**بوان ست وبياست كرسبه **صغف وبيرى بى تواند بيتا دوخدا و دما** جت اس منرورى وارتبغق عليه وعن بيبرية مال الرسول مندسي منطيه وسلم عبلون ككم فان صابو أحكيما نيسكننداه ون راي شايس كرراست ودرست سيكذا رندرا فالدكر ن كذار ديد و منيت و مضيع عت كرديد وَعَليه هه وبرايشا ناست و الهجة بفق بقضيه كريمو دندوا بن وم صلى متدعية سلمكه دروقت البلادا فتما في المراكه معدارين سدا شوندوا ومت نما يكت دورا دائ من درعايت احكاموا داشتغيم تعقينرا نبد فرمودك شاكار خورا بداكراشا فيزيمنج صواب رونديتروا لاشأ راازا بصزري سيت وشاعفيه است مدست سكت بنيانيد كدفسا ولازا وكمضم جشا وكانتعتدان منست وظا بران جاسخن ورترك سنن وا دائ ست مد فوط سترابط وادكان وا تبدا علم روا ما لنياري و مذا نبا مع اعل من في وابن با مع الياست أيضا في في كمدوروي ما حبت منابج اطاد بيث حسان مي آردموُلف فعن ألث آور د وكفت العضوالثاً لث عن بالعاص فعتى صحاعبيت وعامل مف بو دورزه ن آتحضرت و ابوكم ودوسال زخلافت غمروج وتشحضرت وفان بإفت خواستن لغيتف كدمر تدسنوندوى كغنت اى كروه لغيتف شايسترين مردمبيد وراسلا مرس شبتيرين مروم نباشيد ورارتدا دووي خردترين فوم خرد بود قا لآخرا عهدا بي رسول متدكفت عماً ن آخرا مخدهر دمب عنيرمد اصلي تشديم بشلماً بن بودكدا و المست يواً فاحف بهم الصلوة وي ما ه مت كني كروبي دا بيرسك بكذا واقينا ن كارْد اروا هسلمو في رواية له ان ربول نذ وورروايتي مرسلم دا ايخينين آمده است كه غير مذاصلي المدعد يسلما اله ت كن بخوم خود راقاً وقلت كفت عثما وكفتر إيسوال متدا في اجد فيصني ثيثاً بديرت يتدكم بحل يم ورنعس خووج نيرا ارجر ت منا ن بن بي لعاص الم مقر مك الام ىدن بإعجازا دا چىقوق ا مىڭ وىشرا بعدآن بوسوسىيە آل نەڭفىت اتىخىفىرىت رەڭىك بىيا غاجىنى مىن يەيىن رۇيك آمدم بىن فېشا ندمرا مېش جۇ دىم وصىغ كغە فى ت حودرا ورميا ي مدينه من في دوبسا ن من ممَّ فألَّح الفوصنها في طُرى مِن كُنفي سَيْرُغت بركر دِمعِني شِت بحا بنب من كن بي بهاد ت هزورا در میان شنت من بان دوشانین هنی مرطرف شد آن علت که مغربو دازا قامت ۱ مت بنرکت دست مباکت آنخصرت و نصرف و ی صلی آنظیم قال م قو مک میشرکفت ۱ و مت کرچ م حزور افن م مقو ماهیخفف بسرکسی کدا و مت کندهزی را می باید کرنخفینف کنده را جهرا مقال م قو مک میشرکفت ۱ و مت کرچ م حزور افن م مقو ماهیخفف بسرکسی کدا و مت کندهزی را میرا کنده و جهراً کمبیرا روشین

وان فهيم ذالى قدة واصلى مذكم وحده فسعير كيف أوترم أين العاط ارشرح احا ديث ابق معلوم شدوعن بهم قالكائ ول متدبو دميمير مذاصلى متدهم في مرا التجفيف إم بسك كذاره ن مازوتمفيف قرادت ويومنا بالصافات وا ه مت ميكرد دارامبورة والصافات و انسذا ناميني تقويل ميكرد وتقومل تحفرت مكم تحفيف واشت الم رَ مِنْ وَالْتُمَا فَيْ فَا بِ مَا عَلِي كُما مُوم مِنَ لِمُنَا بِعِدُ وَحَكُم لِلْسَبُوقِ ، ب دربا يخركر رتبعتديت ارش بعت ، و درنع ومُغربان حكم سوق كداة انها رزا با اهمُ وصفين وبنروان ولكن نضاجلف البنركفت بوديم ماكه نمارسيكر ديم سيمغيرين فدعلية تتلموا ذافال برح ين كيفت المخضرت سمع المدلسجيره المرج والمدساطره من شيكر وبيج كما ت نقال تباالهاس ني المكوس كمت أي وماشيدا برد م كدين الم موسينيوا يها الم طانسبقوني الركوع ولا السبح د ولا الغيام ولا الانضراف بي چشی کیندمرا برکوع و نسجو د وزایسته دن از کوع ونده از برکشت ار کاربین شیرازمن برکوع وسجو د نرویده سرازرکوع برندار بدوایسجو د برمخبرنده مرا و پایستان ایسلام آ ع مرجه بسن ارسکان نماروبرآیدن ارسجدوا و اما برراست و ندایند کرس جنرد ایت ماراحوال نماما نی اراکها ماحی دستراک که پیرستی می مینیم شارا اربیش هودو بیس خودرواه الموهن بي هررية فاق ل سول متدهل مندهلي سلم لا با وروالا ما موشي كميندا ه مرا ونشا بي كمنيدا و اكبروا فكبرو اوتت كيمبيراكردا ه مأديس وي عشاكك بيراكر بدوا وا قال و لاا بضّاليه نِبعُولواً مِن وجِونِ كوبدِه ام ولا الضالينِ ضلّ الوكمونية آمِن و ذاركع فاركعوا وجون ركوع كنداربس وي تصل كروع روبدوا وَا قال حيون كويدا ما مركم ع والموم محتيد وبردومسوم ستسيل الثي ن وتعيق بن كا مسابعًا كُوثت شغق ميدا لاا ن لبخاري لم بذكروا ذاة اح لاالضالين نيدسي رانجاري وسلم بردور وابيت كرده اندكر آنست كهنجا ري وكخرواين كل مراكدا فراقاً لع لا الضالين فعولوا فرسا وضرع حندر وابت يشرب التخضرت واقع ميشد ندبط دلى اعجا زمخ ششقه الابن بس خراشيده شدم<del>ا ب</del> است وي خيا نكه توت فيا م در نمازي ندمج شنب بم ميم ست برما مضله ملوتهن ملوة وبهوقا عدب كذارد المخضرت ازيارا وما آل كدو كاشت است تعليب اوراه وعود إيس كذارديم انبرس تخضرت تشته فلها العرف والهي مياه يت ازنازكغن انامعلى لاه مليُّ تم مركزوا نيده نسنده سب الم مريراي انكها قيدًا وابْياع كرده شود بولى فا وَاصلي المسلواقيا مابس حون مكذاروا مام رات ده و ۱ د ارکع فارکعوا دچه ن مرکوع رو دا ما میس مرکوع روید و آ ذا رفع فارعنوا و چون مرمرد ار دوی میس سرمرد ار پیشکاو آ ذا قال و حج بگاه ما ه فقولو ایس کو بگیشارنبا کک کیچه و در تعین منسخه به میشکوته اینهم است <del>دا دا سجد آماسی دو او چه ن سجد ه رو</del> ویس مبعد ه روپیرش ت وا دَاصَهِ السّاوجِ ن ماز بكداردا ، مستشد فضلوملوسا احمعون لين كذار يدنيا نيرسَتْ تروهمةً التّحبيدي كفنايست حبيدي كدارسيوج مجارِر ت كەنقرا جىمىدى كىنىدكەكفت فۇلەن كۆلەت كىفىرىت كەفرى و آ دا مەسىجە بىيا ىضىلاجلوسا بىونى مەمئىللىنى چەلىن فۇل درىيارى فى ىتاسىپ ي*اجزاً ن خُصلى عبد ذ لكت*البنى مي*تر كذار و بع*دادا *ن عبر ميساي متدها بسام السا*نشستدوا لشاس خلفه قيا حوم دم هميرا د ندلم ا مردم ابعقودا مزكرد اليّا ترانيسُسّن و <del>ا نا يُؤخذا لا قرفا لا فرم ال ابن</del> و كرفته نعيتُ ووعل *كرده بغيثُ و كرفاً خراس في معلى شعلبهُ سلم كه اسخط* ت واتفق سلم إلى المبعون وألفاق كرد واستسلموي دررواست افتراع ليمبعون وقال لحسيدي الي خرورواست كروه وراق ده كروه است ملردررواي اينهارت راكة فلأتختلع اعليين عنلاف مكنيدوا د اسجد فاسجد و اوجر ن سجده كنديس سجد كمن بدالاين عبارت معلوم شؤو وكم ن درلغط بخارج بنيت خيام في كمنم في تدروعن ما كشته رمن قالت لما هغال مقدمها بيت است أرعائستد كوكفت نبركامي كدكرا ن شريع بسرود اصلي متديمة سلمعني خت ش يت رسبصغف دى ما و بال و دنه العلوة الدبلال دما لي مي اكام الم تحضرت ن حدِ ن دربرآ مدن پخصریت، حیزی را می میت بلا ل بردد آمده جنرسکرد دربن حالت نیزا کده که خرکند واحتکیشا ت كنده كسى لا زاصي ب مرسينه ويدكه الاست كندتقا ل روا الإ كول بصيلح لبناس بس كفت تتحضرت المركسنيدا زم سب بينا بوكور الفركو منيك مازكند بمروم واكات خداث ن اصلی برگزیک ۱ لا پامپس مازکذار دا بوکررمنی متدعده مروم مرّا نروز بانم ان لبنهسلی متّدهیده سنرجمنی نفسنی خند بیتر تخفرت اینست ورز است مشرب خرد في الجويه كي تنديستي فعًا مهددي بن جلين باليت وتحضرت ورحاليك مروة كليدكرده ميان دومرد ويحسبتها بردوش بن دومرد بها ده أستره وكود حلام تحفا نی الارض وبردو با یه با دکت و پی پیدا سکشند ورز مین بهته بی و تی مرا بی برکته تن تما مها بین اشارت کرده مشدکه اغیاراصلوات ا مشدوسلا مروه پیرودو ارض مدنی صف تبهما نی واقف برحد نشریب کذاشته انده مشا بده منعات ملالی مود وی سندگیجا بی یی ند کرد روفت اعجاز که قدرت اکبه طوینو د وخرق ما دات مبواید واقع

کال کلی درای کال شریت کدر نبهٔ عامع اسوت و مکوت و کال حبانی درومانی است مصراع مایده این دار دو آن نیزیم ، یارب کودر آنها میموز مدرت کا کار خود ریو ده حرق ما دارت ميسنا ياتن دكواست حتى دخال سبقة الكدورا مراحضرت بين روش مجدرا فل سمع الوكروسيد زبب بيا خربس بركا وكشنيدا بوكراوا ز دراً مدن المحضرت را بايجا بنه تِ مِيشٍ بدوا است كند في لصراح حسلَ وارزم فاوه والبرَسوال مندستارت كردبوي بي كم معمد راصلي مقدعبه وسلموا يااشارت وعضامتن مرود. ، مغرکه میں رود و مجائ چود البتاده ما ندقی ، به آن مارتحصرت حتی مبس عن بیا ابن مگراً انگذشت مجانب دست چپ ابن کمروکان ابو کم بصیلی انگاه بو دا بو کمرکه ميكذار دنيا ليشا ده وكان رسول متدومو ديمېنيرمذاصلي متدعلبي سارتصيلي قامداميكذار دنست تيندي بو كريمبلوة رسول متدا قند اميكردا يو كرنيا رسنسرمداصلي ته ن معیلة وا بو کمرو مرده ن افتدامیگرونه بازا بی کمرمنی طفال موبکررا دیده م*رنا دیمکرون*دوا لاا ۵ م درا ن نما رسخفرت بو دومها ویدا تیخفرت میلی قدیم رت را منبدید ندة کمبرات میثیند، وافعا ل بوکرو کمبیاورا دیده وشنید دی سکروندکویا افتدا به بوکمرسکروندشغی جدو می فخا لها و ورروه مرباري وسلم دا آمد بسم الي مكران سالتكريش و ابدا بوكرم دم را كبيدا كركو بيذكريون ابوكراه م مبؤدا بالسنت وجاعت يه د لياير بستحان ف بوكرها ندجه بسب المكدوليا ودمحل مركرو ن تتخصرت است ايوكميرا الااست وجدينا يا مكذشت كدا بوكرا است بيكروو بمدادي فتدا سيكوذندا والرؤدكم أنمضرت بغبن تتربيت حذوحا فيشه ت كرد و اكران اسح عكمها بق مي وخها كارشير توجم سكنت يعبر انسح سيكرو وكسى د كرراميفرمودوا است ابو كمرز و عدم آخمفرت صلى متدهيره سلم تعين مو وكمها رقيم التخضرت بإصلاح سين بخطروبرعو من كدماكنان وتبا بود 'مدرفته بو دوحون وقت آخر سيدن كروت بلال ذا زكفت وصي ييميدا بو مكررا ا مام ساختند وأراين مهات أنحصت ت کندین تحصرت اشار ت کرد که برمای خود با شدوا ۱ م ایشدیس قید اکر دورسی ابو کمونمازگذار د کذا فی **میجوالمخار** وعن بي سريرة مّا لغّال سول متيصلي متعليثه سلم انحيتي الذي يرفع را مسيقتول ١ ه ما ن يجو ل مندرا مسرماً سرحا رآيا ني ترسد انمسيك يرسيدا ر د سيرخو در اميثون ا ما مازين كه مكم ط ت كه كود المنصورت اورا ما نديصورت مزا ما مخزا كي كفته كداين كنابيت است از ما ست و بي منه آيخس كه منهد يرمعني امت راكماتيا واتباع واتعا فست بيني يربسيت كدا ومسارندوا تباع كمسند وكفنه كرمنعين ست ايزنا وياوا لا وح ببيريجس كذكشته است روى وي وصورت وي وي حاروصورت حاربوشیده ما ندکهٔ ست سنیّت مخویل ست نه وقوع آن وطبی کفته است که مرا دکرد اسیدن اور كم كفيهشود مرا وسحقيل وسست ورآخرت نه وردينا بآ اكداخلاني ببمبست ورعدم وقوع منج درين است وامتدا علم شغتى عليالعضوا إثاني على ومعا وبرجارض قالماقا رَسُولْ آ صليا متدعيبة سلما ذااتى احدكم لصلوة والاه م على ل قت يكها يديمي رشا كارراوا ه مرجا لي ست اراحوا ل بانجيفيا م وركوع وسجود وحزآن فليصنع كانصنع الاه مربعا بي که تمنده خپانچه سیندا ۱ مهبر تغربمه به سنده و درآید در سان معام لیکن رکعت مساب کرده میتو د مدخول مدر کوع نه میرم از در این احدیث فریب وعن فی پرم رضيا متدهنة الغال سول متدهليدوسلم وأمنيتم الي تعملوة ويخرسجو وفاسجدواجون بيائيدشا بسوى نداروما لأكدا سجده كنده ايم يس سجده كمنيد والمعتروم شيبكا خيدآن إچزى ارنما رودكتها دا ن خيا كأردرا مدن در كوءم كمبخب يدوكس ورك دكته نفذا درك الصلوة وكسيدكرد ريا بدركعت را كين عقبق وربافت عايد اين را وو مغهکفندا نیکها کهمرا دبرکعت رکوعاست وتعبله و رکعت بعنیک سیکه و مرا وررکوع درا فت آن رکعت را دره فیت و رکعت محبوب شدخیا کگرفتیمووم ا که مرا و آنسنگ لعتى ما يبخيتي مدا فين نارزا با ما م وحاصل شداور الأا ب نما ربجاعت وغنيلت آن در بدا يكفيه ست كسيكه درا فين ازخر ركعتي را ودرنيا فت. كحذاره فلررامجا عن بعني نتيوا ناطلاق كردكه وي فلرسجاعت كذاره ولهذاما نث بنيكرد وديهين خودكه لااصلي لفرسجاعت بكركية فيت نثوا ب ۱ آسنت که مرکه ۱ و مدا دیا بنت وزماز حبعه دره بین جبعه را و ښاکند روی صبعه را پس نرو ۱ ، م محد اکر دریا بداکثر کعت با ندخیه نکه درما مبدور کوع واكردريا بدا قلآمرا نباكندبروى طرو نرشين نباكندرو ج بعدرا واكرجه ورنشه وسيحه وسهو درا يست روا وابودائو وعرابي طاقال سول متدصلي سده متدا ربعين بوه في علوضه بدركن لتكبيرة الأوكيك بيريز أركزار دنها زخ لع لوجه امتد بالنائبة غرخ معوض حيل ورومط عن ورما ليبكرورا يتزكم بيرهُ اولي راخلا برش درلنت مدومين بخرايها ضرابشد وكفتها ندكه اوراك دروعا ئ ستفقع نيرور حكم آسنت ونروبعض دراك ودركعت اولي كاحيست كت بالبرارة نهارة من الناروم الرة من النفاق نوشتهمينه ومراي اود دخعه پزاري كيخط پزاري آزاتش وفرخ دوخ ارفاق وظ هرآنسن كه مراد برما دست آرنعاق در دنیا باشد بسیست ازر با وکسام رنا زکه دروا بدا شادآ بنبا فغان كروه اندوسائرصنعات نعاق اردروع كفتن نظف درومده كرد ن كد درامادیث ارملامت نعاق داشته اندومجناك درآخرت بودمخاصي أغيرا منوص شافقان دواه البرزيروايت كروا بنجديث را نزيذي وليكرسخن كرده است دران وعنآتي بربرة فآلقان سول بتدصلي تعدعليين توصأ فاحسّ وضوره كمنيكمه وفن كنيس نك كندومنوي حودر اليني تروة اره وسيراب بارعايت شرائط وآداب وحنوره ل ثمراح يؤجدالناس قيصلوا مبشر وفت مجدبس ايت مره مراكة غيق كاركذا ردفة را فيت جاعت العلاما متدشل عرامن صلاما وحضرا بدبداور امذابيعالي لنداحركسيكه كذارده است نمازرا وعا ضرشده است آزاه اين برتعدير كية خيرتع تعبيروي منود بستمكم مدق منت خودا مرآن باید مانیقه فهک من موریم شینا کم منیکند آن عطای اجرمرا وردارا جرم این کسازده انده ما ضرشده چنربرا زیرا که اندام وضل حزد ما فندانده و اجرانت ودوروا وابودا ودواك فيعن بيسعبدالحدزى قالط رمل قدصلي عول قعداك مردى وطال كذك ارده بودم فيبريدا صلى متدهميذ سلم تعال الرجل تيم تدقيق الماسي

كغت انحضرت أيامينت مرد كميضدق كندواحسان كليربن مروكيميوا بدنها بكدار دفارا انعسلى عدبس كمداره فازباوى آوى نواب عاعت دورعات آمزايا جابي حسان است كما ين مرو ادى كېددغا مربان مى پېرماست ىردى پې كداردنازه وى فكويند كەرىىن بېيى آيره كەردا بوكېر**ىد**ىق بودىنى قالىرىدى دا بودا د دالع**نسا**ل لاكتىن عبيدا دا تدعبيداً يتدبن مبدأ مندبن عبية بن عود الهذل بيررادرزا وهُ عبدا تندبن عود فعتها عمى كمازا علامًا بعين وفعها ي بغه مدنياست على كيراز معا بيرا ورما فته فعة ا عام المون د بو دوی من معلی مربن عبدالعرز مرا دراست شعر حند مات سنته این در تقدین و قبیل تا مندن منتر نیز از کها و بعین و مبعل و را در صحابی کرکرده و انبات رؤین مونه الدونخيتي نست كة بعي ست وابن معدكفت كة بعي نقدكية الفتيا والحديث ست مات ستداريج وسعين <mark>قال خلت على</mark> مُشتة نعلّت كفت **جديد تد**دد المدم مرها يشيري الاتحدثني عن مرص رسوال متدا وحديث نيكني مزار حالبهاري عبنيه ميزود اصلى متدهيره سلم كمهنوا ربراكد و حكونه رباك مذفات بلي كفت عا نسته آرى عديث مكينم آرا أبيهاري المخضرية شروع كرد درسخديث بعق ل و دنقل بني كمرا ن شد آنحضرت مسلى متدعليه وسلم حقاً ل بي كفت اصلى لناس آيا نا زكدارده اندمرد م فعلَنا لاب كمفييم كمداروه أنده يسول متدويخ وا ديثًا رضيم دارندا كدن ترا فالصنوا بي ه ر في الخصنب كفت الخصرت بنهبدرا بي فن أبي ويخصنب كمبسرسيم وسكو ن خا وقيح صنا وجهتنين الم حزي أرظروف ا عائشة ففعكنا بس كرديم البخة فرمود آنحضرت ونها ديم راى اوآب ويخصنب فأغتسل ميانسل كروفعد بسبانينو ميس دفت وحواست كم برخيرا وأحتم عليه بس بهوش شدوم كاثه شديهوشي روى واغآح ن زمنس مرص ست ما نراطيل أن ارنسياءم محلان جنون كدوى فعل ست ومقيد ساخته الدام المبعي ارشا فغيد بغير يقويل مم آ فاق مستديموشيا رشد و ببوش منق لأصلي لناس مس كعنة الإناركدارده الدمرد م قلنا لا بم منظر كاكفتيم كمدارده الدابشا فأسطا يريبرلدر الارسول تدة الم منوالي وفي المحضنب كعنت بنهيد مراكي ت الحديث بسر عن اكر وتم وتب ليبوء فاعن عليه مم أفاق فعال صلى لناس قلت لا بمع يفرو كت ايسول متدقال صعوالي أو فاغتسل تمونهب لبينو وفاعني مليديثما فاق مقال صالي لماس هنا لأهم تتيغيرون كمنا مايسو لانتدوا لماس عكوف في للسج ينتيغيرون لبني ومروم عتيم المدور سجوانتظام صعلى متدعلبية سلمنصلوة العشاء الكافرة مرائ نايفتا ي سيين خراراست ازنما يمغرب كدكابها ورا نينوشا سيكونيد فارسل لبني صلى تعديب وسلم لما بي مكرو بصلى ؛ لناس بير فرسًا دَ بحضرت كسي البويا في كركه نار كذار د با مردم والمست كند فامّا واليسوّل بي آمدا بو كمريه فرسًا وه آمخضرت فعال ن يسول مقدمير كفت كم يعمير جذا معلى ا مىية سلماً يُركُ البَّصْليْ لباس ميوا يدتراكه مَا ركِدَاري وم ومَعَالُ وِكِوكَا ن رطارقيقابِي كُعنت ابوكِروبو ووي مرؤدول <u>عِمِرا</u> بانس عركه المُنازمروم <mark>مَعَال</mark>َ المغربة احق بذلك بس كعنت مرا وراعر توسرا وارترى بأن كو يا كدايشان دراقه ل مرند بهستند كريتيين بي كمررا بي است وحرا غرمعلوم شيد كم مرمای وجو ب ست خیا کاراها ویث و کیرمعلوم سیکرو وتصلی مو کرناک الا با م بس کارگرار دا به کردران روز باکه ببعده روز بود نیم آن لبنی ملی قد علیه سلم و میرم است م ليترآ تحضرت يفت الدوات خ د ودريعض نسخ في نفسه ا فيت دروا مسيكي وتنجر بين لرطهين حديباً لعباس وسرو ن اً مرتميه كميدكر د ومها ن د و مرد كم يكي اران و و مردعها س والميشكي آنغررا ی نما یبنیان و ابوکریعیایی اس معال کدا بوکرنیا سیکزا رد مردم همارآه ا بوکرونهب دنیا خربس مبرکاه کدد پیشخفرت م بوکرخواست میس رو دفاوکا والیالبنی میانیا ردىبوى دى مېرىسى قىدىلىيە سلىم ن ئائىلىلىن ئەردىدى دەرى ئەخە دەشىدەلكەت ئىخىرت بىن دە مردكەنگىيەكر قىلىندا ئىدىدى ئىردىسىلىدى بومجى ردىبوى دى مېرىسى قىدىلىيە سلىم ن ئائىل ئىرىنىكەنىپى ئەردەرى ئەخە دەشىدەلكەت ئىنىدىدى ئىرىسىلىنى ئىلىنىدىدى ئىرى لحنب ابى كريس فبشا نداداً ن ودكس كخفرت را دربهلوي بوكجوا لبنيصلى شدعيه وسلمظ عدوماً لأكرشخ مفرت فششدا سنت ومله وستماست برا ن فعال ميكفت عبيدا تدكه راوي بن مديث سيت ارمائيته مدخلت على بدا تدبن عباس بررآ مدم برعبدا تندبن عباس فعلنت لدا لا اعرض عدبك ومدغتي ما نشتق من من معول متدبير كعثم فرمن عباس رآ باملا بركمني مروّعد بتى را كدهد بيت كرده مرا عائشه ارتاري بعنيه خير أصلى تديملية سلمفالات بسركفت بن عباس بايد وبده آن مديث رافعرضت عليمه يثها بسركين رد مردی مدیث مانشدرا تن اکریندشباب کازکردابرجهاس آران مدیث چنرریا قیرآندهٔ ل خرا ککفت سمت لکت ارول لذی کا نصح العباس یا مرد ما کشدیرا قیرآندهٔ کا خرا ککفت سمت لکت ارول لذی کا نصح العباس یا ما مرد ما کشدیرا می اتحا ت مردیرا که بوده عبات کلیوبه در حضرت را و آمدن سجد هکت ما کفتم سرد آن مردرا نام قال موعلی کعنت اب عباس کد آن مردکه نا م مبروا ورا عائشته علی ست رضی احتیامی ن نت کرچه و دسبب درنا م سرّد ن انشدعلی را باعباس منی قدیمنه معن کفته اندها نسته را با عنیزاکتی دو د ارنبهام قصنیدا فکت ها کشته که علی در آمیا سیا لغه کور و درنبرسیت کمیشد *جا ناصما به دکیرکر د* ندخیا کا ر*نبیان مضرطا برمیک*رد دو این گی صغیف است *ریرا که ما ششخ*قیق ا م برده است می را درمواضع کیثره و مدح کرده ا ورا بعدادیخینیا شده فراکت بحدی سدکهٔ ام بردن رزهٔ به کلایع بعن کعنه اندکه در روایتی درین مدبیث نیزهٔ مرده است بیرصوا به سنت که بعض کفته اند که سبب هٔ مهزو ن مجتباً سنت که درماینب د کپرمروی تعیی<sup>ل</sup> نو دخیا که عباس درماینب و کم ملکه نوست بود ندکابی علی بود و کابی اسا مرافعینل برجهاب و لهذا درموابیت و کمواهد درجا نب و كيرمردي بو دارا بابيت وي ماشا ما شديمه را مطربيّا ما أو القدّا علم مفق عليه وصلّ بي مبرمرة رمض الذكا ن عقو الركت الركت فقد ا وركي السجدة را بین کوع را بسختین درا بخت سجده را مینی کعت را تعبیرگرد از کعیت بسجده آرجته تا می رکعت بوی د مربخاتیه فرا د و ۱ ما لقرآن و کسیکیوت شدا و ا فانحة اككتا ب بيني فوائدن وفقد فاتة خبركتير سيختبي فوت شدا ورانيكي بسيارها هران صديث درعدم فرصيت قرارة فانخداست وشيح ورسرح حود مسيكويد كمراوست کرکسی اکه نویت شود فاسخه طف ۱ مارح به مسونت وی وابن مدیث وره بصبول ست کیملف بنو ده و فاسخه شو ۱ ندمفصود ترهیب و کاکیداست برا دراک مجاعت ا زاو آن ب خیرکشرون کرد دیعنی اکرچه و دراک رکوع رکعت کیافت لیکن فوت سندا زوی نوا ب کینریغ ب خرارت م القرآن روه و واک و حندانه قال لذی میتا

كأسه ونحفضه فبإلاه مفانما فاصيد ببلالتيطان كسي كدبرد ارد سرخو دراوب كند سرخو درابيش أداما مبر مسيت موى بثبا فياو مكر بيست مثيطان كرميكر والداورا برخلاف مشريعت عنت رواه والكت ألم بَ مِنْ صلّى سلوةً محننين و ب ربيل كي يمازُكذار و دو دارواين الم الم مناخ است وعضو دارًا ما يناخيا مخد وراه أو بيث ذكركروه أنت كريخ لذار و فرض کمیاریس ادان آمیسجه هاعت را کمذار دمجاعت بیقتیمهای که میکوراست درفقه داختانی که واقع است میان میدخیانچه بایرهٔ وازان در با ب او قات منه درخها کدشت واکرکذارهٔ وا فا م کمبار بعدازان امت کندر دام خپا که درمدیث معا ذبیا بد و این وسوم ست نردشا *هند تکرا فرخ و درختیقت نه کرا فرخ است بلکه دوم فعال ست عایت انک*رینت کمند فرض ابرقول متهورردايشان ولازم ميآ بدرايشان تعدا مخترص متيغلواين مأراست زدايشان العفعل لاقراعن مابرة اكان معاذبن البيكا معالين عالبني كفت مابريودمغادين جبلك فارسيكروابيغير صلى تدعيده سلمتماتي وذمر فنصيلي مرسترى مدفة مروار ابين سكذار دكارا ابشان دررلفط سلم ملك العملوة بعنى مكذار ديمان فارراك بهرا وآمخعرت كداف ووولفط مجاري لصلوة المكتوت بيني كميذارد كازفرض آكدكداروه بووشفل علبه وعنه قالكا نهعا دليسامع البني وهما ذجابراست كفت بودمعا وكوميكم العشاء فهازعشا وأقمرج المعظ متبعيهم لعشاء ببتداز بركبت معا دسوى قوم حزد ب ميكذار دبايشا ن مثارا و بى لذا فلتروآن مازكه معا د با تؤم مسكذار دراى من كالمورو الت فرض كيذار ذيديس اقتدائ غترض تتبغا ورست اشدروا والبهيني والداقطني وكفته اندكه وسياله والفرجين مست و درشيج شيخ كفنه كه عبدا لرداق وشاعي وطحاعهم آمزاروا رده اندوبعغ كفته اندابين زه دت ازكا مشانعيست بنارامها دش ولهذا أرميز حبنشا حني بن زه وت يافته نسنده و دركما بشكوه اجابيا بن است پ نولف نيافته ورطرمتي نسان وتورشتي كفته كدعلما ى مديث كفتها مدكرة ل ولين فترعز محفوظ است درمدب ما برو درمدت الامراك مرحراً مده كه آمخصرت ملى تدهد برسلم معا وكفت اي معا ويا ما فاركودام ليخفيف كن ريغ محذ وانيخامعله ممثيو دكمرا كرا حضرت كذار وبا قة محذوا ه مت كمنه زيرا كرين تعذير نماز وي فلهذوا بديودوا همت مغترلن ميتغن طائر نه وان معد <del>بيستغ</del> ت وقصه ممنعًا و دراً ب قرارت تعضيه كذشة است من خرام العضل الثاني عن بزيان لامو دمرا وراميجست است وعدا دا وازا با ملا نف است وحد سنام ت ومعبض زيربن بي لاسو دكعتُدا ندقل شهدت والبني لي تدهل وسلم حبّ كعنت ما صُرت م التحصرت ج المحضرت اكدا مزامجمته الوداع كويندو كداره م وى وصلة العبيح في مبوالحيف بس كذار و مها آمخفرت نما ومبح را درمسج فيف كه درمها ست وضيف بستى كدرينچ كوه ؛ شدو ابن حد دراسجا است على فعي ملوم وأمر لپوښ*نکاي که تا* م کردآمخعرت نما زح ذر او برکشت نا د ا<sup>ب</sup> بوبطلبن في آخرا لقوم پن اکا متخفرت ۱ برومغار ن ست با دومرد که نششته بو د درود کا بن و م مهمیدیا مع مکال ه رت آن دومرد<del> قال ع</del>ی بهاکفت آخصرت برمن به به بداین دو کس را<del>فخی بها</del> نزعد فرانصهایس آور ده شد برآن حضرت دو کسرا درمایی کمبلرز د کوشنهای شاندا مثبا<sup>ن</sup> دخوف ومهيبن رسولحذا كذنروغضنب ومبلالع يكومهم بحثودنهالهشاه وفرا نصرميع فربيسه نبتج فا وصا دمهلكوشت بإرها بست مييا لتامليودشا ندكم بلروروخ ف وكابئ منا بده مي فتدايخا لازكاو نروارا ده ومجفعة ل منعكما ال بقليامغناب كفت الخضرت جربار داشت شارد أربا ركذار دن شابا وفعا لابس كفت ندآن دو مروبار سول تدانه كنا قد صلينا في رمالنا مرسيته كالو ديم كدكدار ده ايم در منرلها وماي رخت هذه ما قال كانع خلاكفت آنخ صرت بس كمنبه نجيني يكدور وقت حضورها عت دران اخل كرديه: ا واصلیّما فی حالکاچون کجذاریدنیاردرمُنرلِها ی حوُدَیمُ اَنتِمَاسِیمجاعِهٔ بیترباپییسجدیراکه درویجاعت سکینسندهٔ آیامعهمپس کجذاریدا اینا ن کدم عن میکندنگا نها کلمها ناظه پس لم يستيكا ين ثناركه اجاعت ميكذار پديرشا راندا يغل ست خوا «سابقاندا دام عن كذار د «ستيدا بي حاعت روا «الخرندي وابو واو د وا لنسائي العضوات كالشعن مبريعتم موصو وسكون مهلين مجن كمبتريم وسكون على مهلو تعني حبيما نبي است برقو لا مح ويدرا ومج مع ماسية بيارواريت سكيندار پدروز دانه كان مجلس مع رسول تقد كه بيدا وبور ومحلم المنغير ميذا ــت خوذ ابت اندو کمذارد نما دا آبحضرت تعبیرکرد ارخ د لمغط<sup>اع</sup> ئب وکعت مینشسته اندم درجا مخود ارجند تخاشی نسبت ایم عصست یخود مرکبا و دورا ند اصریفس خود <u>را ایمتما</u> مضود*فعة ل درسو* لابقديس كفت مرمحج بن بيغيبيروا صلى متدعليه يسلم منعك آربيتها مع المياس حيرار داشت تراار نار كذاره ن ما مروم الست ترماس كم يغيبي تومرد *سلما* في كا بقى بس كفت مجن آرى سلمائم ماييول مقدولكن كسنت فصلتيت ابلي وليكن خرس كه يخقيق كداروه المهاردرا بلوط ندخوذ فقا الرسو ل مقدبس كفت مراورا بغير ميداصل مقدفير يسلم <u>ذاجشت المسجد وكمنت ق</u>صيست فافتبت الصلوة جون مها بي وتسجد راوباشي تؤكه كذارده نما يعني درخا ندمو د بس بربا كرد هنو دنداره كنو و براي و <del>ي منسل مع</del> الناس مس كميل غارا بروم والكنت فصليت وأكرميهت فاكرتجفيق كذار ده كاررارواه ماكك وآلنسائي وعن مبل من سدبن فزيته روابيت ست ارمروى أوبتبير لياسد برلغفاجيوا فيهتوم پروتب را بست ارمضروه ی سندبن فرکیس مدرکتس لمباس بیمضرا ندساً ل با اید ثب الا مضاری که آن مردسو! ل کردا بوایو لفضاری داکدارش بهیچاراست و آنحصرت درابتدا ئېجرت مانداش را بعدوم مسرت لروم مشرف ساخت و نرو لوزمو د قالکفت آن مردسال <del>بعیایا مد ما</del> فیمزلدا تصلحهٔ تم ماین السبعد مازم بکدار د کیماز ۱ ورمزل و دمس ى آيدويسبوكنابيت أيفنس خودميكنديني م مِيكذارم دمي آيم وتعام العدلة ، وبره كرد ، مبشو دويسبوركا زفاصلي عبم البارم الأبالينا ن **فاجد في هني ش**نبياً بس ي ايم دركفنس خوم جزي ارمدشه وكراجت من ذكت ازحبته كمرركزار دن من ما درا وارحة فما لعنت با ٥ م درصغت نعا و فرض د بعضی متراح كفته اندكه مرا دچربی ادر وج وراحت واسل محسوسا فعاً كي كفت ابواية ب سألناعن د كك البني ربسيده ايم الرجا لكه توى إي يغيير اصلى مقد ظيمة سلمكه اين عبيت واركبست فعال م كفت آمخصرت ورجو اسبعوا إفي كلنا م المعرب المناب ماعن است و ثواب آن لس بدكر بهج حدشه وكرامت نيا به احصو الضناج عن و نواب آن ومعنی بارت برنا في طايراست ميني م

اوتماي ازرج وصورارا ترعاعت نورا منتاست رواه والك وابودا و دعن بذيخبا نيدورا ى بن مراح ب<u>ترسول تنصلي منده ييشم مورو</u> في الصلو وروا ميست اريزيد برجام لهما بی ست ما مرشد من با به هیچون بعدارا را سلام آوردکفت آ مرم تحصرت را و مآل کود ی در ما زبود با مردم فلست و تمام مهم فی انصلوه بینت می و رثیا مدم با بشیار و رنمانه في انصرف ربول تدصلي تدعييه وسّلم اني مايساب سركاه كه ركشت آمخصن ارماره يدمرانت تدققال لمسلم سيكفت آياسلام نياورد ومسلما كاليتي يزيد كم في ارمكي فلط يقاسلمت تعتبق سلام ورده الم فال منعك ان مدخل مع الناس في معلوته كمفت الخضرت وجيه بازد اشت تراار در آمدن نوه بروم ورنا رابشان فلت الى كتر تم <u>دربست</u>یکه من بودم کنخبتی نها رکدار دم من درمنرل خود احسب آن قد *صلیتم درمالیکه کا ن میپرد م کن*خبتی کداروه ابیش<del>انعا لیا داجشت الصلو</del>ته مؤمدت المام مهر کفت آخصرت وقتی که بای تونما زرا بس ای و زرد م را که کذارده اندنما ریس مکذارنما نا ایشا ن وا ن کمن<mark>ت قرصک</mark>یت و اکریستی تو کیمجنی نماز کذارده <mark>انگن لکت</mark> فاظها نماز کدورم بارسکنی بر دم نعل مرترا و بهزه مکنو تبرو با شداین باز که محسنت کدارده فرض و این منی وافق است بغلا براحادیث کدود و الت دارد برموون نها زوو ح نعل ارحت سقوط ت بازی کدلار د واست نخست واشارت منده نبازسیت که کدار و واست با جاعت د کفته کرواینده شد کاری که واقع ست قِصَاراً ، فارز) زيك<sub>ا</sub> حباعت است وغيرسقط است مقضارا فريغيدارجته ولالت بَرا كا صل *درنا آيست كه ك*دارده متو**د باجلحت و ايخدار بجاح**ت ت عنبا رواعندا دبدا ن نسيت فتدبرروا و الوداؤ دوعن بعران رجلاساً له فقال لمدا في اصلى في ميتي مروي سوا لكردابن عمرا بس كمغت آن مروم ابن عمرا يمن *عادميكذا رم درجا ندخ* ديمًا وركن الصلوة في السيم مع الاه م اسيتروري يم كارزا ورسجدا إه م افاصلى عدايا بين بكذا رم كارباه م كال لدينج كعنت ابن جمرا وسائل المرج با ۱۰ م فال لرم ل تيما اجعل مدى كفت آغرد كدا م كې را ازين د ونما زُسخنت با د وم مجرد انم نما رخو د مينی نما رفرض كدا م كي ارين دونمازلسن قال من عمرو ذلك ا نعنت ان مرا ا مطربی شعا م ایخارواین کرد ایندن کمی زین نما نفرض مغوض موی شت و در معین نسخ و او ککٹ الیک بجلمهٔ مغی ا<del>نها و ککٹ الی قومیس این کمرسوی مام</del>د ومباتيم ل تبهاشا ومسكرواند مركدام ازين دونها ركه بنجوا بدئار تو درين ائبداست مرحيزير إكه رفية اندبدا ن بعض عنيه اختيا كرده آمزا بي كمفرض كمي أران دو كالإستثال ملکن کٹرا حادیث صبح اندکٹ<sup>ا</sup> نی<sup>نا</sup> فلہ و فرمزار کی آئی واقع تیاسات زیرا که ذریجتین مری شدہ اوا ی اوا پیس فرمز میان شدوا مقدا علم روا<mark>ء مالک وعن ملیامج لی</mark> لَّآسينها ب*رغرعني لبلاحاكفت سي*ما ن كهّ آزا دكردهٔ ام المئينيين بميوياست و ا*ركبا* تابعين است فعينه فاضل **فت**رها بد**ور يحبن و كي رفعها سبعه وسلبهان بن بيارنبر بماها** ونبدو بعضكعندا ندكرسيها بثلي ممبورسلها ومن وسأست ودنيه فتطركعت آمديم البن عمررا براباط نفيتج موحده ويخفيف لام كنوا مهوضعي ست بمدينيه عليره كمام ليلومنها في المرابط درا ی ردم ا اکرخه بند *بکدکرحر*ف و ی بیت کو نیراسخابروند و نشینیند و درسیدازین <sup>۱</sup> بسیخ بکشند و بلاط ن<mark>وخ</mark>ی ارشکت کذایی **تعبی**ل انشر*وح و فی لعدا*ح المنظم نذوه وأشند وتهم تعيلون آمديما ورين وضع وحآل كدمروم نما زميكر دنديعني ورسج فيعلنت لاتقىلى عهم سيكفتهمن بابن مجترا بإنما يسكذارى فغا ابيثان كال فدمسليت كفت ابن يرتجتني أركذارده امهن واني ممعت رسول نندو مدرستبكرمن شنيده مهمير بداراصليا تندعلية سلرتيقي أسكينت لانصلوا صلوة في يوم مرتبين كذار بديمنها زدر كِروز و وبارروا ه احدوابو داوُ دوالنسائي و ابن مدیث بغا مِرخالف است مرا ما دلیث سابغدرا و اسچه کدشت اُرایز ابن عمروظبیق مهان ما دبیث مابست که این مدیث ښېعاعت داه ديث ديکردرځي اکدتهاکدار و هخپانکه مذرب جننيليست مايحمول ست مرکبيکه پيوا به تنهاکندو مدمه <del>شيا</del> مغي<del>رينې</del>ت كذنباروى تيامنعق ينبكرود وصيح نما فندخيا نكدورشيج شنج مذكوراسيت زيراكراصاعدما عاوها ميست كمرد راينج واردشده است اعاده كدا واسجاجت باشديبها فيتقاركروم بعقوا وقوماً لاتضلى مهم رنبيا كدونها مراست درجاعت وكفتها مُدكه بني ورصحت اين مدسيث وحس وس آن ميجوا ندما إصح المدارا ن د تورث كفته كه ممل كرده ميتو د صديث الرجم را فاست صلوه ورسجد دوما ما ثيا را واخيتا را با ما وهملوه بعدارا ككه كدار ده شده ا لدا ن وصحبت واشتهاست تحضرت رسول متصلى مّد عِلب وسلم بعدا وحجت لوداع ما وقت وْ مَا تَسْتَهُ خَصْرت بين مَا يد كوشنيذه ما ثـ لين خرم رنسخ موان نكردوا مساعم تنسيد اكثراحا ديث عام الدور بهديا روليكن مجهدا ن ظرراً حا وبث وكم كدوركرا بر دِه وعن امع قال ن عبدا مدان عمر كان يعبول روايت ست ارا عه مولا ي ابن عركه فيبديو دا زكها ره بعين كفت كداين مرسكه الآمام طابعِدلهاكسيكه كذارد نما زمغرب ما يانما يصبح رائبته درما فت انهارا باا مام بيركه ما زكر داند مرانها راذ كدار د نما زمغرب ما يانما يصبح تا بنيه ومنم عين ونبخير عت بطرین روایت مرفرع میتود و این موید ندېب ماکن است که کوید درین دو نا را عا د ماست و نر د دا حصر نیز و مراروو ا ت عصر قسم ول ارواببت خوانده خو د اردتو م عنی دوا م و شبو ن و ترکنی پختن آمانست و مکن ا روا متداعكم الفصلا لاقواع لامحسنية رمن قالت قال سوال متدروا بيئياست أرا م حسبيبه كدارا مهات لمؤمنين لست وخوا بيرها وتدبن أيسعيات بتصلى متدهبية سلمن صلى في يوم ولبازشن عشر كغتري كدمنت في لخبته كسيكه كذار دور روز وشب دواز وه ركعت براور وه صوديرا ي وي ايوشية

اربعاقبال طرحها ركعت بشي ارنما ميشين وركعين بعدماو دوركعت بس اروى وركعتين معبدا لمغرب و دركعت بعدار ناشا م دركعت بن احتيار و ركعت بس اروى وركعت بن المعرب وركعتين قبل ملوة العخود وركعت بيش زيار بابدا و فركمتكوه طررا مفدم آور دسجتها نكدويا والهاريست كدجرئيا مرا يغليما وفات ملوه آمده وأسخفه بتكار دلهدا اومالو الاولها مكنىدوترم بره يعارسي نما يشيدن ست رواه الترمذي روايت كرداين حديث راتر مذي و درمسايج اين را درمسال والآوروه كدموضوع برايماها ديت تغين وفي روا ا بنیان مره که آبنا قالت معت رسول مدهمایی متدعلیهٔ سلما م صبعه کعن *متنیدم آخصرت را که بع*و اسکیفت و مرج*ست مسلم میبایی ندگانه* م<sup>ا</sup>ندی عشر کغ م مربی و مسلمان که مکدار دبرای مدا هرروز دواز و درکعت نعام و رم مرا دبوم ایجاشا ماروز و شب است و میزوند نیا کیدنطوح است الابنی اقعد کمه مسیح مبذره سلمان که مکدار دبرای مدا هرروز ردواز و درکعت نعام و رم مرا دبوم ایجاشا ماروز و شب است و میزوند نیا ک مُورِبهِشْتَ اوَيَا بِا بِنِ لَعَظَ فِرْمُو وَكُواْ لَا بَيْ لِهُمْتِ فَيْ لَخِيدَ مَا كُرِدُهِ شُودِمِ ا ي او خانهُ ورجه بييع سلم كعتين قبال لغيرور كعيتي بعد باكفت أبن كذاروم بأتحضرت دوركعت بش إرطرو دوركعت بعدار طرواين مديث متسكت فعني ست كدست نردا بيشان ت است واسخدیث ابن عمر درکت آیده باختلاف العاظ و نر د ما چها ر راعت است و در وی نیزاما دیث آیده از علی عائشه وا مصبیه و ترمند یکفتا ت عما مز داكثرا بإعلم ازاصحات بمنيرصلي متدهبية سلم ومن معيزم وسهين است فواسغيان وابن المبارك واسحق وارشا بغي واحد نيرحها يه ركعت آيده وليكين يرم سلامه ما فاکه آمخصرت صلی متبطیده سلیمکایی حیا مسکدار و وکه بی دوه مرکسی آنچه و بدر وابت کر دونبرشا ید که درخانه چه بر رکعت مبکدار د وازواج معلره آن راروایت لروندوچ ن درسودی مدوورکعت نحیته المسومیکدار د وابع را راسنت طرکهان ر وماعق دان عمر آن بودکیسنت طرحهن د ورکعت بود و چها رکدسیکدار د صلوق فی لروا ایو د چا بين بعدالمغرف بتبروسكو والمي كذاردم ابشخصرت مها مدعلب وسلم دوركعت بعدا زمعزب درخا نه أنحضرت مرا ومحرز خصبت كهخوا بران مراست وركعتبين العثا في بتيوكذاردم دوركعت بعدارعتا ورخانه مي كما آ وحدثتني حفصنه ان رسو ال متدر جندا د مراحف كتيمتين سغيبينداصلي تدعيب يسلم كا نصيلي كتدمين علي تفجيلو وكرسكا ل له کامیکه می رآ مصبح صاد ق وجون اب مرورین سکا م درخانه حصرت ما صرفود ارخصیشنده روایت کردو در صیخ است که کفت اب عربو داین عت كدورني آمدم رتخصرت واريخاصله م ميثو دكداين وه ركعت برورخانه ميود وبعريخ نيزورا ما د بث آمده خيا كدودا بصلوه البرايا يتيغق ملب وعندة اكا زلبنصلي متدعله يمكم الماميعا وبوالمحبنة حتى غيرف مود آنحضرت كدنسيكدا روبعدا رفرض نها رحميدة أانكه بيسكيات أرنا روى درآ مددرخا فيقعيلى ركعتين فيعبنديس كيدار و دوركعت ورخانية ودشفق عليه وعن عبدا تعدين غيق روا مست ارعبدا تعديث غيل أرشا بهيزنعبين وثعات بشائ ست وشدنيه أرعمروغا ن وعلى عايشه و إي ذر و وكبر صحا لبركها ط ت ستدخل و والم قال الت ما نستة عن صلة ورسول مدكفت رسيدم مسمر عن سيندرا أرزاراً تحضرت ملى تدعير وسلم عن بطوه أراه ريفل تحضرت على المعالي في المرار المرار المعالي كويسل عن المرار المارات المرار العالي كويسل المرار المارات المرار العالي كويسل عن المرار المارات المرار المارات المرار الم ه نشه و و انخفرت که میکدار دورخانیس نظرها پر رکعت نم مخرج تعیمالی لباس بسترسرد ن میآریس کیدار د ۱ مردم مینی فرض طرر اثم مینوان میبار کعتبن بستیری درآ مینی در بېرم کدار د وورکعت روی ربصیلی لباس اغرب وبو د کدمیکدار د ما مرزم معزیل تم میفاقیصیل کعیتین بستری درآ مدس مکدار د دورکعت تم نیستلی لباس اعشا ، و بدخل فی تنصلی كعتين ميترسكيذاره بامردم نما عشارا و درمي آمدخا ندمرا بس كيذار د ووركعت دكا تصبلي من البيا بشنع ركعا هدفيهن لوثره بو دكدسكدار وارشب ندركعت كدورآمها و ترواخل بود كمركعت بإسدركعت ودرنا يرشب ازبحعفرت دوابا يتختلعنآ مده ست ششخ مبشت ونه وده وآيدده وسبيرة كدورا وقا يتمحتلف بهركدا معمل يميود وتخفيق آن ومشما بل وكم ن ميه بسلاطوطا قائما وليلاطوطا قاعدا و بود كه سيكذار د انحضرت راه ني در ازارشب ابية وه ورا ني درارارش ايية ده ركوع وسجودتهم ميكرواتيا ده نعيني شقال ميكرد بايناارقيام ندكه م استت وبركوع وسجه دمبرونت وكان والقراد فاعد اركع دسجدوبهو فاعده بو دجو في عجوا مات ست خیا کی قرار ت میکر دنشت دستری اینا دو بر کوع و جو دمیرفت بعد ارجوا بذن مایه و او لیمنیو د که نشیند و رکوع و میرد رو دبس بو دنما دست و میرا بستا دوتهام بانسشید تها م افراد ت بیکردنشت بس از ن می بیشا دورکوع و میجود البيها وه كندبس إرا رمنبتنيه ومركوع وسجودرو دوكان زاطا لفخ صلى كعتبن وبود تخضرت حونطلوع ميكر وصبحصارق ميكذار دروركعت تكلينا واشدروا مسلموزا دا بوداو ُدورها وه كروه است بوداوُ داين عبارت را كهمُ بخرج تنصابا لباس طوة البخرستيرسردِ ن مي مديس كذار د بمرد ممار فجررا وعربا مُستَّة رضي ا لها فآلت لوكمن لنجصلي تدول جيسلوعل شئ من لهنو افلا شدرتها بلهمنه على ركعني العبخ كفنت عابيته منود شخصرت بجيري ارنوا فاسخت ترا رزوى محافظت ويدا ومثت ت فجركم مرا ديدان معنت فجراست بعني منت فجرار يم يمنتها مؤكة ربو دخيا نكرد يسفرو حضراً مراترك نكردي و وكتب فقه مذكورات مذرتنفن عيبيه وغنها فالتت فاليسو لابتدوهم ازعاميشه روابيث است ككفت كفت مغيبرمدا صلى متدعلية سلمر كعتاالبخوخيرمن لدنياوه وبها دوركع ت ارتباع آن اکرچیآن را در راه مدا صرف کنندخیا کد در ضیلت آن دکرا مده است که سمار م یک بیکه نفاق درراه خدا باست لیک بینت فجرمتبرارا ناست وا ما مناع دنیا که مدان خاکنند و در ۱ و بن صرف نایدا صلامبی ندار د ما ابن را متبرازان کا و نید و تومهیش آن سيكنندكها ين بزهموا عنعة وابل ضايست كمتساع دنيا رادمى وانندبين فرمو وبرتعة يركم لآق شدخيا كدشاكها بصيريا بناعبا وتسبخرارا فاست فافهم واستلم وكعنة الدكوافي داوكدسنن فخراست سن ازا ن سنت معزب وبعداروي منت بعدار طرو بعدارا ن سنت عثا وبعدار بهرسنت بشي رخرو بعد اركر موجد ارظر مروع

25 A

جن کی کا «مراومن دومن

براباندور بنه كذا وكرانشمني عن عبدا تدينعفا بضبم يم وفتح فانه شده و بعد زونين عجمها مست اراصاب خروسكونت كرد بدنيه رام ان ببعر و وسن بصرى وعيزو ي شنبدندان مى مديث ما لعَ إلى وال مُدَعِدية سلم ملوطناصلو ما لعرب نعار كمذار بييش أرما زميغر ب يعنى دوركعت ابن داسته اركورونه و ما لى الثالثة كغت ورا يسوم كمن العبيل م را مبتدان تفذيه الماس سنته مظرى ثبت ساختم اين را از حبّه كروه بيد اسّاق كمه كمبريداين نها رر دمروم سنت مؤكده وشريعت لاز مُنستره فعايت هرکه خوا بدکه نواب آن درما به مکدار. واکترسلف وخلف ارضی سه و تا معین برین اند واکتر فعها مرحما ف این ند**و کلام ر**من در رة لت نيزورا راط ديب يا بينف طيه وعن بي هرية وقا وقا ل سول متصليا مقد عليه سلم من كا م منكم مصليا تعد لحب غرط م ، رو المسلم و في احرى و دور وايت و كيوسلم را انجينين آمد م قال فراصلي مدكم لمحتفظ فيصل بعد إ ارتعاكفت إر دونجعيتي بن عام درما ب لمبعة بياريشل تندعا لا الغصواليّا نيءن حسبتية التسمعت رسول تيصلي ته ما يوسلم تعواض على ربع ت تقبل لغروار بع معبد بالمجمّة ت نما بدرجها رركعت بيش رطروحها ربعداروى حرسرا معد على نمار حرام كرد امدا وراحداستِعا لى راشش ورح رو ١ ٥ احدوا لترمذي وا بووا و دولتها ت كدانهها ياركعنين بنت اندا ورائ آن والغلا<del>م ا</del>لغاني وعن بي ايوت الانغماري فالط ك سول معمليا و ویعض وا یات ا مده که نکه ارد آیز ، بدوسلام وسخن درانسه ت دراً نها سلام دا د ن كشا د وميشو د را ي انها در إي آسان وميرسيد ول داه ابو داوُ دواين، خدو درسي سراحتلاف وماميده مليثه وآن لِصلوة في لزّوان ما نها كمّامُال مُدَّان كدرا تتدفيز خار وركع ست مزم و ارده بن وانهاكه فا مكسلها ربع مرزو والدور ا ت كرغ بروات الدوعن عبدا متدلن السائب صحالي ت قالكان رسوال متدصل متدعلية وسلم صيلي ربعا بعدان ترول لتمنه بقبل مطربو ومخصر رو دېرا ئ من درېږ ښاعت ۱۶ زيکټ رواه الترمذي ارييز مټ معلوم شو د کډاين ساعت اما بټ وقبول سټ مېرنمل کېږيک کډورېن وقت کېند پيمغېول سټ **وځ**ما را نصنا الست *نا زکذار در ایج و انصن* شد و مدیث اقرا که فرمو د که کشا و **همیث** و مرای این رکعات در بای آن منظر محمو **ایر بمعنی ست وعن برجموان این العالی م**والی ونيه منداصلي مدعلية سلمرحما متدا مراءصلي قل لعصار دجا رحمت كندخدا تبعالي مرويرا كه مكذاروا زمار وكيرجها يدكعت ودرعمارت رحما متداشارت نرندی بذا مدیت حس عرنیب وابن فرنه دوابن حمان «وحیمین جو وانز اروابت کرد ووابن حبا ن منتیج مود واست و <del>من عام کا</del> يعيله فها لعصاريع ركعا نشاروا سيتأست أراميلي ومني ملى رضيا تتدعين كفت بود المخضرت ميكذا ردميش أزنا زعصرها ورك على له ما كمة المقرمين وسن تعهم من المسلمة والمناس مدا في سيكر دميان اين حيار ركعت سبقا مرد ا دن برفرسكان فرد كيت وانها كما بعرا بيثا فندور وجود و وروكر ن*رسلها ان وموسنا ن بعنی ملام که درنا رمید مبند منیت فرسکان و ما ضرا ن جاعت میکنندروا و اکترین و از بنجامعلوم میشو د که تسلیم درجها ررکعت ک* اربع قبل أرظررانيزرا ن فيأسكنندوبعو كفته كدمرا دمشكيما ينجاشةُ داست ما م كرداً مُدانشلهم هبته اشمال كرما**ن وعنه كال ن رسو ل مدمه بالتوجيد سلمص**يلي ت كه آنم خرب سيكه در دمث العصر دوركعت ورسانت عصر مردور وابت آمد برى ىينى خن بدكه درا نا بني بند كويد و ندكروسيين خول شدعد لن اربعبادة فنتي عشرة ستدرا ركر ده ميوندايي شركعت براي **عملى معيا** وت دوار مال ب دوسا لروا ه الزمذي و قال بذا مدسبت عربيب لامغرف لامن مدسبت عمرا بن الي عم وكفته اس لمربح ثم نيج دسكون شلة وسمعت محد يستهمي العقيل وسكوالحديث وكعنت ترمزى شيندم كازى واكدسكعنت عمربنا بيئغم شكوا لعديث است ومغي مديث شكود معند يمعلوم د ابنده است *بخادی و را*ابته درمیران الاعد الکفتاسن که عمر برجه بدا قدبن ابنی غمر و ابت میکندموضوعات را روامنی وى أيمي اذا بيسلمارًا بي مررة من مع بعالمغرب الديث ومردم اينش ركعت المعلوة الاوابين كويندو وروريث اينام فيندنسته بصلوة العنج است چنا كدوركا ب شائل كمره وعن اكبينة رض الت كال سول تدصل متعليد سلم من بعد المعرب مشرب ركعة ي امتد ست المحذيث را ترمذي ا الطريق تطبق كريده وديعن ت براد د خدایتا لیرای اوخانه در بهشت روا ه الترخی روایت کرده اس مروح كفته ا خرده است اور اابن الم بيمسندا ومحدّما نابن الصنيعة كرده اندوكفته اندكه ورانساه او بعيقوب بن الوليداست دوى كذاب ووضاع است نباكدا وم احدو عيرات أكفته اندوا تعدا ملم وحنها قالت وصلى سول تقدوم مارها يشداست ككفت كوار دميني عِنداصلي تقدعيده سلم العشار موز فارهشارا مركز فيضكم

اس درا مدرمن ا<u>مهما اربع رکعات است رکعات کرانکها</u> و گذار دوجها رکعت ایشن کعت ایخدد مشهورا زروایات آمده بعد ایشادورکعت آمده و دیعیفره ۱ مایات حیا زمیرامده آما نش کعیت خرددین مدیث نیایده و اقداع دربعض و اشی وشته که مرا د بیشا اینجامغربست و کویا وعث رین قواه دیث تر ذیر ان كرانها بإركعتين سنت المدايداي أن وفهم وراحها ب حيار كعت بيش اعشاخها كادركت فعنه مركولات مديني خفره ورا الم مراي كذار لد فكينشنا سند مدى رواه ابود او دومن ابنهاس قال كالعصلي متدعيرة سلما وبالبحزم الركعيان تالغجروا وبالبحرد الركعيان معده لمعرب كفت ابرج بسرمرا وبرتبيبر وبالبحرم كم ب درا خرسورهٔ طوره انع شده است دورکعت منات مجراست که درونت غیو بیت کواکب بکنداد ند دبینبیرا و بالهجو دنیتی همره ک عنيهُ معرب رواه المبيدي و رتعنه فاضيم عنيا وي كفنه كدمرا دها ومالسجه و نوا فإاست كه معدا زكمتومات درهٔ ق جمع د برواط خوابن کیپروخلف و بمرزه کمبسرخوا بذه ۱ دیا رورآ حزسو رهٔ طور کمبسلست ونبیتو بمره نیزجوا بد متنصنه فالسمعت يهول قدمهلي مذعد يبساره نيول ربع قبل نظر بعدالمرواح وابيت ست أراميالمومنين عمركفت تغييره آنحضرت كدسكيفت حياركيعت عشران نمان طربعدا مُدُوا ل حمّال اردسنت طررا و في رُوا ل الح<del>سب بنيلهن في م</del>لوة السي*حيا*ب كرده ميثونو وبرا برداشته ميثوند درفضا ويؤاب مجها رركعت كه درمعلوة لوندكه وقت مثهو دنعنل عظيم است بعني نماز كذارون دين وقت منا به نمازكذاره ن دروفت سحراست وطبسي صلوة سحررا رسلن وفرض فخرحل كرده ت كەممارىما يتى اخلىوا سىب است بغىلى خوارم ئاكەلاعث برحمانيا يىجارىع ركعت ست دەسلى مىنجەرىم بىراكست دىرىغرالىي دن آوردە كەعبدا مەبئى مود ت رکعت بعدا زروا (مسکعت کداین رکعات برا بری کمین نده ندخور را ارتبا ملیا و این در مکم مونوعاست میدمتا دبر رکعات و نوا ب جربیطع ارشارع منوا تعرر في موضعه وابن مديث ابن عو رنج إصلوة وسحر فها م لبال سنياسي متوان فيت وطا مرزست كه مرا وابن بنب غتدا ندکه شاپدسردرین آن بنند که این هرو وقت ره ن برو احمت وحصول فرنت اندریرا که کشا ده میشوند بود ب رحمت و فتول بعداز انتصاف نهاروژل ندمصت آلهج وربضف اخيرتب خيا كدوراحا ديث آمدها ست وحون بين دره قت متناسب بو دندنماز دربيها نيزمتعا و إمهتواري تندوج ن مرفوا حمث فسرة باظروامثهرو ونعازوقت زوال مديل شعيد مدان ماخت بعداران اشارت فرمو دفيضيلت وقت زوال يقول ودوه من شئي الاوبريسيرا مند ملك اساخه موسية **چه چیزی کمرا کلده ی باکی ما دمیکندخدارا درا رساعت نم قرآ ، پیشرخواند آمخیفرت برا ی رغیب نما رورین دفت این آب راکه نیخیوم طلا ایمن ایپیروال ناکم س که برای رویین دفت این آب راکه نیخیوم طلا ایمن ایپیروال ناکم س که برای رویین دوت این آب راکه نیخیوم طلا ایمن ایپیروال ناکم اس که برای میکند** بميكره وسايها ارمابنب ماست وجيب سحدا متدويهم واحرون ورما ليكه يحده كننذه اندمرضا راوحاً لأنكاميا ب حرومخوارندا ول بيناين ست كه أوكم كروُا بي عني ست مریک بی آه نهیبنیده نعامتکینند وسیان کونتلیموانعیا دنیما نیدا مررورد کاررانی و ت سیکندمرا ورا بهوی کلومات که مرآنزاسایهااست میرکیننده و برگرونده ازایما وشايل شيان جده کننده ومزدوخوارسونده و مرا دسبجده انعباً دواستسلام است خوا بطع بو ديا باختيا روبم پينفا دا مرارا دي او بيدو درا بخير خلق کرده و تدبيز بروره آ تعاشا ندرو اه الترمذي والبيعتي في شغب الايان وعربائيشتر مني الدعنها قالت ازک ربول قدم يي الديم المركعتين بعالعصر عندي قلاكت انشر کرک کرد انحضرت عدارنماغ صُرَن بغی درمانِمن مِرکز منعق علیه وقی روا بتدلانجاری قالت والدی ذمب به مارکها حتی نمی متلد و درروایتی مرعاری رخوان آره که کفت<sup>عا</sup> مُته سوکه نه مخدا كاكمبرة انخضرت راامين عالم تركن كروابن ووكيفتت عنب خواست كربجهة اشتعا إي اهان ان في تشده بو د كه الانصاكر دوء وت شريب في أن بو د كميون عمل كردي شاموه ی اینجن ها لیاز معهی نیست وبعض میکو نبد که این دورکعت میش *زندا زمز* د بعدا زاد این وی دارن نرصداست زیرا کیظ به حدیث آنت که که ارت تها بعداغصارست مش اضرب ونبزكدار دن دوركعت بعدا زمغرب أرفع أنحضرت ملى مترطبية سلم مرد ى ميست وبعضاره مي مسكدار ونديس ما مركزت ان را مدان ومر ر دارا م این کند دراها دیت آمنده بیاید و گفته اما دیت بطرق متعدده آمده که این دورکعت را تنه عصربو د وسعهارض نو د وانحواخیار دا تا رورنبی ارصلوه بعد اعصاب ادا ومهودهم مانندين بسن سن كرنفته شو دكه كذاره ن دوركعت بعدافيعسرا فيصا تعلى خضرت بو دصلي متدعلة يسلم كذاذكره معين المشاخرين وابتداعلم وعن لهنا يربلغا دسكون لامهم لخفرن كوقئ مبی تعداست شنیدازانس وروایت كرد ازوی بوژی ویزوی کا لساكت من بن الکنعن تنعوع بعد لعصر کفنت نحرآ ریربدم استر را درنغا كذا معيعصرها إكا يطابعيرس الايدى على ملوة بعدا لعصرس كفت اس بودعرميزه وسها ككي را كعقرى بست اين ندار را ويرميدا شت وسهارا تبكر ويعي مسامين منهم سكيم را ن دكنا نصلي على مدين ول تدويعي تدويد وسلم كعتين بعيوز والبنمس قبل سلو والمقرب وبوديم اكدم كذار ديم وررا الانخفرت ووركعت بعدار فرونشت أفها ميش از لذاره ن الما ومنوب خلت لاكان بيول بعد محما ميكويد بس كفتم ميزاً او بود بعنبه برمنه اصلى مقد عليه وسلم ميكذار دابين دوركعت را بعد أوخروب أفعا ب بش أرمازا غربة (ميلويميان مغطرها على بينا كفت اس بوداً ن حفرت كدميديد دا كدميك إرديما بن دوركعت دا پس ندا مرسكرد دارا بن وزيني كرد دارا فاي بغريم شروعيت فأدبعه أعصرابت شدروه وسلوم فاكفته الدكه كوهرمني تعدضه ارقولا تسنه كدكفت اترك دسولا متدصلي متدعيره سلموه اعتضو ديذار نوال المراكة لاتعدمها وتدعلية سلود مبغز كفية الدكة سلب مزب عرجرده مها المضلوة معده عرف وفيع ماراست وقت ووب وبي الت كروه طينه تا منافقه المعليمة المواست ما ربعدا غصه وحديث آن الأراحلا في واصطرابي عبيت واحدا عمروع في من قال كما بآلم

The state of the s

ف ن الموذ ن بصلوة المعرب بس هي ن ا دا ن مديد ومُوذ ن *مركا يمغرب را بتدليبواتي فيشا فسندوم يوتنه ما يبوي منونها ي عبر ما نبر منونها فركو وكعمة ين ب*رك ما مني ن ارما لعزب ليبطل مبعدة انكدمردي ونيب فرمرانيدي درا مير رافيسك تصلحة قصلبت بيريكا ن ميروس مرد عزب كدنها ومرضمت كؤرده شكة اواين دم بدا زمغرب سيكذار ندس كثرة من بسيليها البياري كسانيكه كيذارونداين منارز اكويا هيثنا ناني ارصلوة فبال نغرب مهنيد ندنه بعدا مصعوا فيسلموعن مرمدنعتج نكثه بنصبذا مذية بعلى ستصفى ابل صرود وعبدا لغرفرن مروان مرا درعبدا لملكت بن مروان اوراحا ضميكرد وبراى خوى ميش خود مثيسًا بدابن ح , قال متب عقبة الجنب كفت آ مدم عقبه يضم عين وسكون النبخا مروبني دانفهم وفتح فإكه ارصى لرست فعقت الا اعجبك من التي تيم مركفتم الابخير يامي كمبيرود و درزه ن انخصرت اسلام ورده مركع ركعتين قبل ملوة المغرب مكذارد دوركعت راميش رنها يمعزب فعلى الحقائد المكنا نعفله على عم تعقبته بأرستينك يوديم اكدسيكرديم بناهنارا ورزما كالجنير جذاصل تلدعليه وسلمظت جنابينعك آلآن كعتم بسرجها زمسيدار ومزا اكنون وجرانسكني قال لشغا ، ازمیدار دار بی دکیرونیزسنت توکده نیست و مذوی کفیراست که محارستی به آنها است از دید اما دسین میجد مدا ن دو ا آنهای دعن کعب ا مرعين وفتح بيم عامست ازام كاستخره واحوال ي درمواضع و كمرز كرّزه مشيره قال نالبن ملى تسدهم بيد وسلما تى مسجد بني مبدا لاشها ب فيالمغرب كفت آمخه سجدبنجه بدا لاشلكهٔ ما مقبل مستاب كمذارد دروی نما دمعر<del>ك فیانق</del>یو اصلیهتم آبههیچ ن بعد به بسرکا مکدنا م کردندمرد م نمارفرم<sup>را</sup> ویدآمخفرت م بت بعدار فرمن معني درسجه أِها لهم مُصلوة البيوت بسركفت تخفرت ابن من منت مغرب المسطوة نها زُنغا نها رطانها أ لدورخانها با يدكذارونه ومسجدروا وآبودا ووفيروا تيا لنرمذي والنسائي فأمن ستنيلون فعا اللبجايشا ويُدمره م درما لتيكنغل سكيار وندبس كفت بنميم على تعطيجة عليكم بهذه الصدة وفي البيوت لازم كسريد برحوذ كذار دنابن ندار درخانها بدائكه فضاآ بسنت كدنما رنفاغ برخانه كذار زويجنين مو وعلآ بحضرت صعلى متدعيبه مسلم كمينيجا ت معزب که برکز درسی کزار د ، وبعض مُنطه کفته اند که اکرسنت معزب را درسی بکدار دارسنت واقع نفیتو دوتعیف گفته اند که عاصی سیر د د ارجه تیجی وروجوبست وجهوريرا نذكدا مرراى ستجبا ساست واوكآ مسنت كدورخا ندباشدو درحا شئيه بدايدا دحامع صغيرنوشندكرا كرنما ومعرب ووسيحدكغاار واكومتيسك جرع به مبت سعایی خوا به آمد که واقع خوا برشد ارسنت کذار و ن بس در *سجد مکذ*ار دوا کراین ترس مینت فضل آنست که درخانه مرود و مکذار دوا کررفتن نجازهم نیا پدبره پرجه کارا د واکرانیه طعید کرد و دوسید میرونی کندار واکراه م درواخل کذار ده است و اکراه م درسینط دجی کذار ده صن درواخلی کلزار و اکرسی بسیت کدواگا وخارج ندار دبيله يهتوني بادركوشئه كدار دوعن بزهماس فالكان رسول متدصليا متدعلية سلربطبال فراءة في الركعتين بعد لمغرب كغث ابن عباس بور تهمغنرت كمرورا أصكرم ت مغرب حتى تيفرق بالسبيريّا انكه مدامثيد ندمره م كه درمسي بووندار كيدكر بعني مرون مرفته ذروا وابودا و دابن مديث نوع اسفاري وارد كه الراقع يكذار دبيمجموا يرعذرى وسببيخوا بدبو وكدافعآ مده مابشداز وخواطبت واحتاح اروكه ورخانة كذاروه باشدوابن عباس كرا درما فيتدزيرا كدخا تستخصرت صلحا تعظ رمها ن خرد بداری نبو د ورد بوار دری بودیما نب سجد کمذا قا کواونیزظا برگنست که این لظوما قرارت درسنت مغرب درمعی اصاصان بود ت که تخصرت درین و ورکعت قَلَ ایمه الکافرون و قابه دا مدخوانده و آن محکو ان ملّغ ان رسول منی<u>صلی تستیب دسلم قال من ملی معبالم</u>غرب فتبا ت الجمحواشام کدارش هیمیامیس دکیا روثعًا تباینسانست میرسانده دیث را تجیفرت و رفع میکندگیزا که شخصرت کفت کمپیکه کمیزار و معدارنها رمغرسینی اما وفى رواية اربع ركعات ورروا بتيآمده كدكدار دحيا رركعت رفعت صلوته في عيين بردأت مثيو دننا زا و درطسيبن كدمتنا ميست مالا بنهتم آسان ولعبض كونيا هٔ مآسا تنفهم سنت وکفته اندهٔ م دیوان ملاً کداست کدبر داشته میتوند درا ناع لصالی ن وبعین کویند مرا داعلی کند واشیرف وا فترب مراتب است مجناب فر خ محوابطرن ارسا ل مودوی رمنی ندیمندکشیرا لارسال من مذیغه نخوه وروایت کرده شد ه س ت مدينة ان عبارت راكه فكان بعدِّ المُحلِّول كومتين نعبا لمغرب بن بو دكه سيكفت آخضرت أني كنيداين ووركعت راكه بعبا ينعز المضمض كمذاريد فأينها ترخى نصحا لكتوتبرنزاكراين ووركعت برداشته شؤن يعبيدن فرض بس زود تزكداريدبي فاصرة طاكدكربرد ارندة ايخال ندختط طانبندو فلكهزات ت رسیده است و رود آن معدا فرض منا فی مجتمع بنا شدها یو نید که خوا مذن آن معداز رکفته منا فی معدست کدا بنا مرا داست منیت وسا بقا ت ولیکن در دانخیار کما فعلیست ا دای این دورکعت ورخانه تأسب شده است پس اکرخانه دوره بشدخرایاسی (حدکارکندیش وظهر كنست كرمبت احتيا كندكة كيد دروى سباطست والمدا عاروا بهارزين دوابت كروابن بررو صديث داردين وروي لبهيم لرط وة وخدى فا مدوانيت كردمهة تيهين زه د ت دا از منديغه اندان في شب الايل ن وعن مروب علام قال ن خرج ببرارسله الي لسائب روابت ست از مروب علاكه أرقابيبرل ست كفت لذه خرج بي بي المعلم كدى نيرارة بليل ست فرتنا واورا سوى ائب كرم اسيت سياً ليمن شبى رآ مندموته في الصلوة ورما ليكرسوا السكيد عروا أفرسائك أيم وكروراً نارا أرحائب عويدونني كردادان درنما زعقال نمهي كفت كيت وصليت معالمجتف المفصورة كذاروم المعوييم بعدما ويعضوره ماسع كاني كم بأكروه مينود فركم بركوندكان وا دامره ما ارتصرمبنی کوشک خماسلما ۱۷ م متن فی مفاح بس بر کا م کرسلام دا ه م ایشاد م من درج ی کدایت عد بود م مرنا رتصیک بست بس نماز کذارد و مرفحا و خوارسول ایسیا

بركاه كدورا مصوية فأخود السرفرسا وبوئ ف قا آلا بقدلما فعلت بركفت باركردمرا ينطع اكرري توبيني فما رنفا كرون درماى فرض و اصلبت بمبغة ظالقسليا چون کواری تونما خِصعه رامیں وصل کمن آن را نیازختی مجلوا و تخرج آ اکل سخن کنیا پیرو ن ا نی فان رسول متدریرا که عینیر چذا صدی متدره میرا مرار از ایک ا مرکر وة حن سكل ونجرج انجياين است كه وصاكه غيها ديرا به ما رو كيراً اكاينوكنيم يبرون أييم و ديعبغ نسخ صلحة ومنيست لين ظا برعِرا. نهاري الكبيني ينبي ببرو أنائي روا جستروي عطارما م خيدك إس ت أمَّا بعينَ قَالُ فَإِنْ عِمرا دَاصَلَىٰ فِيعَدِيكَ يَعْدُم نود ابن عرجوِن سيكذار دَنما جِيعِه را يكمين در **وي بحبحة** يس من رفيق ادم كالى بكانى موج نضاب و منبرله كالم ميزوج خد كورور و ل معو ب<del>ه تضلى كِعنين ب</del>رس كيدار داب مرسش بالبوى ما أيرخو وفضلي كعيتن بس مكيدارد ووركعت وكم تعيل في ا ابن همربو دسينمبر حذاصابي متدعلير وسلم تعيقا مسكيره الزاروا والودائو ووكفتها ندشا بدكه فرق مبان كمدو مدينيه آن الشدكمه ببنه نز و کمن مسجد بو دوستها بو در در در که مسا فربو در کومنرل رحرم دور بو دبیس تقدم را قائم متعام رجوع بدمدت ساخت و ۱۱ زا برت ررداست و ترمذی ازا میالمومنین علیمنی تعدیمنه آور ده ا وه و کفته و فی رواند اکه بری ما اراست این مرصلی بعبالحبهٔ دیکعتین تم صلی بعد و کان اربعا کفت عطا دیدم این ممرر اکه کدار و بعبداتیجا خيانكازا مبالمومنين على ور ده وسنت نزوا بي نبيغه معدا جمعه حياراست وزر ت وبعضى أمحدثين آمرا الكاركرده ومبا لغه سوده الدو عضاً فياس جابزنيا بشدكذا فياوحق لسنت كسنت فبزالجععا أستباس وانشحضرت صالي تدعليه سلحروا بإستمختلفه آيره وورم روقتي سوغي كذاره وومنعب يمخرار ده مربوعی از آن دست زندا و فق واسنت بشدسنرد ه و ما ز ده و نه و م ت وکابی و ترسکر کعت کرده و کابی سبدر کعت و دایعض وا با نت عدد و فروا خال سیم ده و بن رسة اپنج وبهفت و دربعبض دواياک مارشب را و ترکفته خیانکه دررواست ۱ مسلمه آمده که بو د انخصرت که اینا رسیر دسپر د و رکعت وجو ن ص خست که *نا دشب ب*ضیم *و تزید*ان ونزمیکرد دخیبا ککه *نما در ورمینم کا* ت وتركسبدا ي باخراً ن ومرا د بدان نمارشب داشته و وسنراً ىت وكل مرد ا ككرنا زىتى بر كىفىرىت صلى قد عبوسلم فرض بود به ريمها ست بعدا دا ينبغ شيرشسوني شيخ شدوبرآ تحضرت التيء ندقآ خوعرو دوحقق ولكث في موضعه القضيا (الاقراعن ما ئستة قالت كا ن لبنجعيلي تدعيبوسلم معيلي فيابين ان نعرج من رعا نشته کعنت بو د تهم خضرت که میکذار و ورمیان فارزع شد بيلم من الكونين سلا مهيدا د بعدازم روركعت ويوتزيوا حدة ووترميكر وسكركعت فسيالسجدة من ذلك مترره بيتراء ا مدكم مسين آيته يس محد مسيكردازا ن وترمع بل ن برفع را مسيني ازا فكدر و ارد آسخصرت سرحو درا ورسني اين مبارت مؤجهات كرده اندفا بركست كدم را دا تسنت كرسحده مسكروسعده ه وتزرا ما بهمه سجد ما مي ا وراطويل آن قدر كدكسي في و آيت تو اندخوا ندو بعضي رشا حفيه بر آن حل كرد و انكه مرا دسجه وشكرا س ننوآن دربعيفن وابات فعنه بيصغبغة مرحوحه صلى مدار دازاحبا روآة روار د نستُده است مآن روابت فعتهه مخيار ومما ملس درسامرد با دحرب و حدیثی درین ۱ ب رواست کر ده شده اس ت كەمكىركردە اندېراً ن بېضى ۋا تاروضىع برا ن لائح اس يت دنداستماب آن داكتر حنينهُ ديارع بآرائ شأسند و معفى لعل مكنند كرائبت آن اكذا قالوا فا داسكت لمودن م ملوة البخر دراكتروا والت مكت مل بهائ ومده نغرروات كرده اندانيك معنى رئيتن واين نبرراج بمغى مكونت بغيجون سريحن بموون نعنرت راطلوع فخراشا ريسنت باكه يحصرت اكتفامنيكر د درا دا مصنت فجره ذا ن مؤدن ثنا بدكة مطاكر ده الش ا غرت فرکع رکعتین غلیفیتن میں سیکدار دو ورکعت سبکٹ راچها کا درسانت آرماست که قلط ایها الکا فرون و قل جوا متداهدیسا ميوانده منطوع على قد الاين مسترخينت برمهلوي است شرح اين در حديث الشكيم حق أيتدا لمؤذن لا قامته اكدى آمدا وراموذن سجنه اعترض المعاعل مميم محصنه چاجت تيخ چ پس سپرون ي آمد آخض ت معيد وعنها قالت كان بني ملي قد عليه في سلم و اصلى دكت الغركفت عائشه بود آخضرت جريم يكذار دسوت فجود اون پعد ثني كرمية وم من بهذا يون كروا من وا لا المنطق واكرن غنت روا جسلم دم أرى نيزود ا با كديث بعددكع في البخ وود ا ب من مجدث بعدا لركية

النصطح روايت كرده واليخديث وارتكم بعدارسنت نخرمطوم شده وترمذي رائ تخم بعدا يسنت فجزا بي مفدكرده ومديثي منائشه ورين ماب آفرده ومغطا واصلي هٔ ن<sup>ی</sup> نت دا به جنگلنی و ۱ لامن المیسلون و کفته بذا مدیث حن صیح وکفته کمره و داشته اندمین از کلمها از اصحا میمنی متدولیده سلم و میرایم کلام معیط<del>لوع فجوا</del> کداری إرؤكر مذاسبانه البغني كعابر ومسنت ازان وبمين ست قول حدواسح انهني وتكلم أتحضرت ت كرابت بخلم درين وقت آميتها طاو كمبيلا وعنها قالت كان لمرا واصلى ركعتي المجرع ين سيكذار و ووركعت من تجرد اضطح على تقة الابير جوا بسيكر وبربيلوي واست حود تنفق عبيه مدا تكركا م ودين و وكإصلبيء لعيسنت فجزوه اصنبيء برشقا مينا لااو العبني أبطا بهربه بوجو لصنطحاء رفته اندغريبه فتدا بذرآ ترامزعت شمره م يوشيد نما مذكه وق بودن او بدعت بعيدا س ، و کراضطهاع نیایده و بهین مذر آیره که کدار دوبرآ مدیس نو ام خیارات به شد که سختب ست ند گروه و نه واجب و ۱ ما او ضیغه کفته که اکریما بی **سراحت و شده و در** ت وفعل *تخضرت صل*یا تسطیره شرازین هنبام و و است و ۱ ه م ها کهت بم برین ست دا هٔ نی نما د ت کریم **پاضعها ع** مرشق ایمن بود و م ت درا نَّانست که با اسْعَرا ق در نوم ما صا*ز کر*و د زیرا که قلب که صنعتهٔ صنوبربسیت ِ درجایب بیدا ل<sup>ی</sup> معلق ي أربين السينية واسراحت وسعر فامنيكرو ونوم وميشركرو وامتياه وستنقاط ولهذا وجبانوم دشي فيضمطعام ازجتدوتبرحرارت فزبزيه مداخات ب درحالت بؤم دبرحنيديؤم كالب تروغ ق ترداح عنت نوم ومتيد نيا مرسيان لازم است اين لاتقلياطعا م بعدارًا ن بدا كله دراحا بدآ وازخوا ب بعدارا ن رميخ است دنبا رميونت ي الكرومنوي از كندو عدم نعفوم منوسوم احصا تغريم باصلوا ت تدعه چم عین و <del>درا ب</del> ا و ان و وحشد لیا دانتر *سر کاای باین کا میکنشت فتد کووعها کا کست*کا را لینه *میلیا میگ* ت میکذار دارنشب سیرده رکعت مهها آلویزان پل آن سیرده رکعت و تربو دیک بروق كدارشا بملاعد افقالت بين كفت عائشه سبع ونشع واحدئ شرة ركغه بو د كارا بحف ت كداين علق اجدى شرۇست و دروي شارىست ماكىيدا ب متن اغازميكر وناره ورايدورك لمل متدهلية سلم مع أبليها عدمين كرد أتحضرت وابل هو وكدسموندا لمة ونيركذشك تنم رقد سيترخوا ب كرد أتحضرت على كان كث البيوا لاخوس بجامى كدا في المذكلث احيرارت إسكتِمَنُ البَّدِتُعَدَّبِهِ إِرشُدُومُنشَتُ مُنظرًا في السَّمَا وَنفرًا • مُسِ كَا ه كردنبوي آسا ن مي خوابُدا بن أبتُ را آ<u>ن في ط</u>لق ال ردسوره دابعنجآ خرسوره ثحرا ئدوديعضى دوا بإشربتجآ ببث أآ أكمالاً واک کرد ن آمد است ثم قا ما لی لفریة مسترانی و آمخ ، فاطلقَ شَا قِها بِسِ كُمْنِا دبند مِشَك را وشنا ق كمبسِينين وَعَنيف مون وظ ف ورآ مزرعتُه وركاسه دحننه نغنج يم وسكون فاويون كالشدمزرك تنم توصنا وصنوء احتنا مهن الوصنوبين استروضوكر وتشخصنيت ومنوني نيكت سيان وعدمنوا ينج والمعاريات ب ریخت کدرسرهدا سراف کنندندچندان کم که اهضاره با زموسیداب کمره دخیا کلکفت لرکمیّره قرایغ مبایط دورنمیّن آب پیختین رسانیدآب را هرها که اینکانیه بيكورسا يننقا مضلى برشوع كردود كاروايسا دنباز فنوت وقوضاء ن بغرت والبياره بس برخواستم من نيزا دخواب ووضو كروم بيه بييادم وديما زجايب واستعجاب

والمراز المراز ا

فأخذما ذني فأوار ني مينيديس كرونت كوش مرابس كروا نيدهرا واليساده كردى بنب إست هود فتهامت صلوته مثث عشرة ركعة ديس كأم شدوى ماستدري أسخيرت سيرزه وكعن وابن سپروه و ورخوا بدموه ولیکن درکعت سنت فخرط ج اَرْنست بیل بخالک مجدیث اُسته که کعنت رکعتان فجود امل ن سپرده و در وی نظر شد است کدنما زاتم غیزت میر ودكابي ضان خوابديو ووكاجينين ومذار وقط لط دبث نمارت مديث فائت وابيجاب لست تم متبعى وبعداز كذار و ن سيرده ركعت نهارت فغا م بس خواب كردخي نفخ أا ظهرهم كرد حيا نكه درخواب ميها شدوكان أواما م نفخ و بو دا تخضرت جون كجزاب مرونت وم سيكرد و اوازي م سيكر د خيا كمار آن وارشنيذه ميشده ما دمجرا ي غش وسلامت وي رنسده وصفائي قوا چهاني سن فاد نه طلال لعلق مين علا م كروا ورا بلا أنبا زورسيدن وقت مغيا ووحضو مروم وحيع شدن يشان ديمبودواين اعلام وكميرو دانه بلاوراى ا ذان دروفيتكمة خيرراه ي فيت وامندا دى ميشد درخوا بفضلى بي برخواست آتحضرت ارخواب و كدار د كارسنت را و كم يتوصأ ووصنوى ديمز ككر دمجنبه خراب ارحبته مدم نفتض نوم وصنوى بمحضرت راخيا كليمعلوم شدوكان في دعائه وبو درر دعاى تحضرت كرمها يهمت بخرو فرض ويجنجوا ندوكا . اگرشانخ رین ست وجواندن آن د ها بعدایتم دنیرانده است و درین مدیث نیز مکن ست حمل این و آن را د مای طویل سکویند شیخ ۱۱ مرشاب این مهروردی و رجوادف اگرشانخ رین است وجواندن آن د ها بعدایتم دنیرانده است و درین مربیث نیز مکن است حمل این و آن را د مای طویل سخواه نبت مودا شرین د ماگرانکه بردوی رکنی و نورانینی ست و این و ما را راست و درآ فروی بن کلها ست اگه الله احجالی قلبی نورا مداوید ىپداكن در ول<sub>ا</sub>ن نور و فى مخلوز ا وكروا ن در بنيا ئى ئىن نور و فېسمع بوز <sub>ا</sub> و كردا ن درشوا ئىمن بور و<del>غى مېتى م</del>ور ا و كروا ن درجا نب من ورُختی توزا و کمردا ن مرزمین نوروسخی بوز ا و کمردان رزمن بوروا کا می بوز ا دمیش من بوروسی می بورا در میش من بوروا کا می بوز ایم بی ن وقعین م تتود دركيرد وتما مُدوج دمرا فوراني فكفظ في كردا ندو اجعل لي توز ا و كروان و پيدياكن ربا ي من تورداً و پيدياكن درزا وي نورياكن درزان من نوريا بروكيران كدارا مُه اظهّا سل نواريه تو د بندبزه بن موزا فيها لم الاختلاط لمستنامها مروايها م مقبيرها يموتبا بيد موروج والهام في شوف شبهُ اكا ويب وسم مراه را آ نصعض دعصبی و کمچه و در می و در شری و پی و کوشت و خون وموی ورولی و بوست را و بعض کفند واحبع فی عصبی بوز ا و لحج پوز ا و وی ن فق طبیه و فی رواینه که آمریخاری دسلیرا این نیزرنا ده آمده و احیا می نفسهٔ بغر ۱ و کرر ا ن درنفس من کیعبارت اس . وظلت وکتا فت ما بنواحکا مروحا منت تصف کرد د وجهٔ بنوا فت الباً پدو بهر جنروطاعتِ ر روان برائهن بوزراه في اخرى كسلود دروايتي مسلورا ين نيرامه كلالله عطني نور احدا و مدا بده مرا بؤروا ين مجراتها مرتعضيلات مذكوره اس بغلهروباطن چسم ورفع وزير ورنبرو مليشع بس وجيب وراست مرا دركيرا ، حي ن سؤم كه كفته است تنقر آز درونم مربروي وركرفتي ديون وركرفتي ديون وميون ا يعرن نوراسم خاص لهي ومصدوق و وت مقدس وست درويشي ما صل به عارا اين صراع خوانده است كديج مترط بايم غدا ي سترط بايت انه كال شي محير ت وظامِرُنت كما ين م درها نه معمورًا ست كروي خوا ك كرونرو انحضرت والمحضة فعشوك وتوصنا دبيه سواكث كرد ووصنوساخت وتبويقول ماآل كده يهيكو بدوينجواناينآ ويشرا اين في على سموات والارض تي خنما تم قام بیشامتیا و**برای نما یضلی کیمین ب** کدار د دورکعت طال فنها الفیام الرکوع واسجو د دراند کر<u>د</u> درین دو رک نخ منیر کشت ارندا دبس خواب کرد آما اکرد م کرد تم <del>قال لکٹ دانت مرات میر گردمجم</del>وع آن را سدا رس يتو**منا** وو نيټرا و بهوُلاه ۱ لايات درمه ط رازه ريسواکن ميکرو د منوسياخت د يخوا نداين ايټها را تم <del>او نرتلبټ</del> بعدازه ن و ترکر د مسدر کعت روا م<sup>ین</sup> سياري ازروا بات وترمكركعت آخده بشا ونيتها لغدكرده اندور زييف قول ثبلث دماً لا كلها ما ديث وامارٌ وركعت واحد مختلف فيداست ميان علما أرصحابيمن معبزهم ومبرد وششروع است خيائكه ورباب وتربياً يدواين خلاف دراء لي فينهال ست والإعلاف مبسيكيس ث وحن زير بن الملحة في منهم وقتي ما ندة الارمعن معن من من المناه الميلة دوا بيت ست ازيم الدكرا وشا بميره ليست وروا بيث كرد ارته خطيرت یرا بطورروا بت کرداردی ابوسلمه عطا من میا روفیانیا نایتالکو قرنستانا <u>ن سیس</u>ن که و یاخود کفت برآبیه کا کانم و تباع *و دکر مرنیا روفیانی*ا نام تاکیکو قرنستانا که میراند. ميكدله ومَ<del>ضَنَى يُعتِي</del>ّ غِينَ بِي وفت مِي وهيدكذار وأتحضرت دوركعت سبك راغم في يستير طولية بطوليته بطوليته والمداران كذار وراوك منی درغایت درازی مسلی تیمینن دیما دو ن المتین تبلهات کدار در ورکعت دما آل مکاین دورکعت فرو داین دورکعت بو دند کرمیش کدار درم ملی کعتین قیما دو ن اللیبنن ىپتىركذارد دوركعت دان دوركعت فروران تو دەركىمېش كذار دەنم صلى ركعتين دېما دو ن الليار قبلهمالىتىركدارد دوركعت بىپ صنعت كەرو دۇرگعت بېش بودندىم صلى كرمتى ويما دون لليين تبها بن ينجوه كانه شدم بي رتنب كه مردوكانهُ منا خركوما ، تراز دوكانهُ منقدم بو ديم اور تستيرو ترخواند مذلك ثاث عشرة ركعة بيرآن سيرد ، ركعيسة ت خیفه را داخل بن امار مدار مدین بن بی ست برا با رسید رکعت واکرد اخل رندانیا ربکعت اشده اول فراست زیرا که آن را روا مسلم وكفت مؤلف كدفر لدخم صلى كعيتن وبها دون للتين تلهما اربع مرات بيني بن قول حهارا داست مجموع آن شت ركعت اشدو بأن دوركعت خستين كدور عاثيط ل رد د بکذا فی میجها به بخید نادر می سلمو افرا و من کمنا بلیمیدی و درافرادسلم از کمنا بصبه بی کرم بالینجمین کرده و دروی تدفتم اما دستاسته

شغق عبيه كدبخارى ومبلع برودروا بيت كرده اندوه م افرا دمجارى كمحضوص بخارى وغوداست وى روايت آن وم افرا وسلم كم متعزداست مسلم روا يت آن دمجاري وایت کرده پس اینها به ت در منن صیح سلم حیاره اقع شده ست و درکتاً ب حمیدی نیز محینه است و موطاه لک و سنن بی دو و دو حامع الاصول میمیدان س والك ست ودرسنن بي داؤ وو در مبامع اللصو اكر عميه سيان صحاح ستدكر ده است وابن كل م ابنها لغير واست اسم ت كرد دوبعض المريخ كرده الدكه طويلية متن المجهول البشن كوت بحد <u>ف م غطف</u> وكيتمني مبين ج الدو وترسكم به تا یک دی مجتبصغف بری کا حاکت مسلونه حالسا و دمینیتر نیاست ی ایطلق د افانسسته شغی طبیته انگیرین درصر پیشخ فیف دا اصلم آن دایت کرده فجربهى وتوارى دنبنج والونشذيداً ن نيزرواست است از بتدبيع في كبرس يعض هما اين رواستك مرضى تروا شته اندريرا كه درط بيرشرلع تشخصرت معتد روستمن وفربتنا في سنت وبعض حير روايت وليموده اند مجد يث كانشد كدور روايت وكمرآ مداس واتبدعكم وعرعبدا متدابي عودفا الغدعرف لنطائران كالسيول متصلى قدعلبة سلمع والمبني كعت بسوتجعتي شأحنه الممسود تعارا كانطير شاكر كميريد ورعد روثية وطول قصركه رديجي سكرد الخصرت مان م ورفد كوعشرين و «م<del>راه الم</del>قصل على لبياس مودلين وكرز ابن عودمبت سوره را ارا و اعصاد منى غصادرا بالقرار ت معلوم برفغ ل شهول بتدائ ن ارسورُ ومجرّاست آخرا ، ابب وركه نظر كركيد كميار نظائل لريف ببعود المركم مصحف اجربه كروه بو دوبعض قيراً بامون في عبض الحرتميني و اوه بو ذرخيا نكه بي بب معبدا متدبن عود وسكيو نياكيا البكومنين عقينيز ترمتي فياوه بو دبروفت برفراكه ماسح ومنبوح ارا بهعلوم متبدا باليعداران كأما ستشدهست كترتميب قرآن بوجيست وآن فيرمنزل م بخيت كهاين وره رابعدار طاربوره بدنها دوابل سيرا درخل سوره ورفلا فيوضع بدنها دواهاء نبررا كانعفا ديذرفت وصلحت فأنوع وتفاق عاير تتقيد و کیرمحاطاف دما بی آبا نه افران که انحضرت میا نظا رُمنکرد این می کرد که قرارة میکر دوسور تین فی کرفترد دوسور ورا در کیرکعت آخرمن آخران است پیروره برده و می الدخان وعمينياء لون وطبيلى رمست سوره را ذكركروه وتبرتبري لف اينيسوطي دراتعة ن كركروه واحدا على تمني العبائية إلى المتعلق المالية المتعلق المتع ارمد نِعه كموى ويد انحضرت لاكه نها رسكال ردوررا في زشب فكا نامج أبي بوقر انحضرت كوسكفت التداكيزلتا سده روسكفت ذوالملكون الجروت والكريز ولفط ترطوت مبالغواك وجروت مبالغة حراست مغيقه وظهار جهنغيم بالغدسياري آبيشا جركوت وعنوت وكريا ، عطنت دُيغَى رُد يكت بم اندو اكر كي را برو ات ح كَن دو دكير را مجيعات وجني اردُم أنعزيت مينواندوعا ستغتل ما وا دعبه ستفتاح سا بقادره ب يقراء معبالتكبيك شتاست فقرا البقرة بس واليسور وبقروا بعني بدارها سخ متركو مكرو وكان ركوعه مخامن فتابر يبرم وركوع م في نبذي رقيا موی ويطويا معني کا فيها م را ار قدريونا د ورا ذکر و تطويات ا ت رکوع را بيزار نرعدا ريهم و د مطويات و تنکنير کويسين نه اکوشي معدا د ما مراوع برابرد و و نرو پک کيکي بووند كذاة الواه كالبي روورا رنيزميو د منطبا كان نا زهاية عوف بن الك روايت كرد ، وآرا درشرح و كركر داريم وا تعدّ مام و كان يقيل في ركوعه و يود الخضرت كم ميكفت وركوع خوا <del>سجانَ بی انعیا</del>م ورروایات او کاروا دغیره بیکرنیر آمره مم رفع ابسیم لی کوع سپرردا شهر سرخور اا زرکوغ <mark>حکان تایم بی</mark>خومن رکوع بس **بود قیام وی مبدار کوع و نی**ذی از کوع و کا ورتطوين وجهى كدمعلوم شديعية اسكيفت درمؤسمه لربي لمحدمر مروروكا يراست سابس وستابيش كين كمرتكفين واذكاره كينروار دشداست كمسجد فكاسيجو وومخوامرتبا يبتريروه وكروس وم سبهره وی نسدی تومه و دنی نیغول نی مبوره مین عیت در سجد ه حو دسجان بی الاعلی ا د کاررا دعید نیز آیده نمرفع ائسیمان می است در میان موسوره نندی ارسیدهٔ خود و کا ربعتی ل بعقرلی کررودیعینی و ۱۹ تن را ده در ایکا ی گیرنوسکینت خیانکارده بسیجودکدشت فسایی ربع که از دچها مکیت قراهنین خواند دین حیا رکعت این حیا میوره را البعزة و اعران و المائدة او الانغام شک کردهٔ ست شجته کدروای حدیث ست کددر کعت حیا رم سورهٔ ها مُدهنواندیا سوره انغام رواه ابوواكو دوعن عبدا تنديج معبن لعامة فالحارسول متصلى مدعليه يسلمن فام مبشالت المكيمت الغافليك يكينا مرايد كاليشا والمدار وبره أيد فارما بعه وظا كمرست كدمرا وفيرفائحا ست نوشته فشود انكسان مجلينا فلا بعنيم بي عدارشب رحوانتن وقرآن خواندن بيغ عده كذكره ورني خطت أرفا فارك ن مرو ارزدوا ورانفغلتا مومهم مدار ندو الصنيغ غنت برآر مدراين وني درط مست ومن مها تدآيتك بن فائتين وكسيكفيام نها يربسا يت وشنهيو وارم كومان ن وطبع ن والمرآن يعنا مكنه كان والم لمأرنهكا ن داين وسطيرات ا دفنوت بمبنها عندوطوا فها م خرشي وخنوع آيدومن فا مها بعث اية كتب من التعنطرين وكسيكية م كند ببزا آبيت نوشته مؤود دربسيا ركر وكنذكا ن وا د انهانهای که اموال کنیرکرد ارندوقیفا و لکنیردا کویندد کویندگرا قال ناجها د بزارد نیا راست و این علیمها، شاست و موت آن را بت معام ت بسیا را العداد وومن ي بررية ما أكانت فوارة البني لي متدهين مسلم للياكفت الوبررية بور فرارت المخفرت ودنا زشنت مترنح لمف يرفع طورا لمنديخوا ذكا بي ديخفضط دايسية مينوائدكابي ببرطوركدو تتساقتصام يكرد وكفيته اندكه اكرتها لميبو ولبندينجواندوا كرورا بكننده بودب يشخوا ندرواه ابوداؤ دومنا مباسط لكانت غرارة البنيكا علية سلم على قدرال يمتعن المجوّد بمن في البيت كعنوا على بود قراء ت المعفرت برا مذارة الكيمشيني آنراكسيكر ومعزع ندمير و ومآل كارتحفرت ورور و الجانيميو ومجرا ميوس ما زوا يوا في ندكروه الدوم من الشارع فكفية المكدم ا درم ب ومجر الميسيت مين عرب درجانه خواندا كيدورها يميو دي ويسم والوات كمديون المنطق ورنها رسبج بحيزا ندهينني براكيسرون مجدميني وروا وابودا ودوعن بقاءة وقال ناسول مقدروا ميست ارابي قاده كفت ببيت كيمني مرفدا مها متدعا وسلين كيلة فاوقا

ت كراو أرمكن وران وقت وكفته اندكه فادت بآنست كداو أمزع بعدار نيمشيه لمرا نداسان مینی در آسان در اکثر روایات فی اسا دواقع شده کویاهٔ کرافق درین روایت بختراً ند إم ثم افغ في متع من ادادة حنده ما دلية ريخت درق عانيط BELU ...

م آنیق خفطه کا فعارة امرته میرسدایشدس کردخها کرکرد اتواع رو <del>قال آن کا آن</del>کونت اندا کیچه کفت اتواع را زا دعبید را دکا یفغار سول متدبس کروینم پرواصلی متدعم بشت را ت قبل نجرسد، میش نغرروا هالینها ی وعن معایفتی تحقا بندوسکون مهار فتح ۱۷ مین ۱۸کت نعتی میما و ادسکو نگانیدو فتح ۱۷ ماریک این میکندا میگال می زوج البنی ده ی رسیدم شکریه کرچنت میمی ارست صالی متدعید سام می قرار تا البنی ارزار ت میمیری میکند. میکندارد ية ما لكرد صلوته وي اسكينيد شاه الإزاد وجهر ميرسيداران وكما ميتوانيد كرد ما نبدان دعبغ شارهان كفية الدكه مرا دام للمحسولهما ذكرصلو وكردوسان كاربنو ذكه ابنم واصل سنب كمنت كاربصائم سام متدراصلي واسخصرت كرميخوا س واندازه اندارة أنجهزواب كردغمنيام قدرا ملي شيخوا ب يكردا مذارة أبخه كازكذاره حماميهم أر دا حداروا ه آبود آ کو دوالترمذی دالنسائی کا یک سا بفول اید آمام مین للبیل دکرو د ما ارحضرت رسول متدصلی متدعی پیسلم وائم وستمرمو د دهجمیی واو فات مها درقبياً م لېاكدا نضاا و قات د احوا اومحان ارحمت ما ني وسطوعا نوا رجاني وخهورا أه رقربت د اجابت و مروز نوروضوراست الع**نسال لاتو آج را بجابرة كالاي**ني صلى تبديميه الأداقا ممن للياتهجدقا لكغت ابعاب بود آنحصرت جون بريجواست بعبغى رشب كدنما ربتجد كندديحو دوبتحبر ورلغت مبغى نوم واعتيقاظ مروو آبد معدارا ع لباً مدر كاربعد و موسع كونيا يتجدم كانتجود است جاكةً كامبني ركاً تم سكو بدكه چون آنخصرت براى ايتجديب في الداين دهارا اللهم لك المحدانت فيم با دارندهٔ آسا نها درمین ومن جنین وره رارندهٔ کسه نیک درآسان وزمین اندارها کردجن وا منسرهنی **توئی قائم مجنوع خوج و مراموم** ما ن على لدو ام كداكر كدوم صو ال في عن انقطاع مذمر د مبرط لم از يا درافت. مبت ت وقيم وقيوم وفيام بمصيغ مبالغدا ت مرَّنشيان رجه وجودعقام وهم قبا مُفسِرُ حاسبتدا د ، و وجه و کرنو ر در بن مقام روشل به ت و ذكرطك نيرور پياسياست اکده د از طک نيم شب ميد مذکره و شاه و به شا با تحکم موتي الملک مرت و کردا و ن کوي و و معام بها پيښا که يکي را عظم و ليکو ، ما ينتم خرار فكن ينم شب صد ملك ينمروز سكونمنجرم ولك لحداث الحي مرتراست تنايش مجيع كما لات و تو يُموجو د ره است محتق بي نويم عدم وجلا صوبرها ت بروی و و عدکت کتی و و عده تو که سند کا منامین صروعون در د نبا وا جرو نواب ورآ مغرت مصنوصا د این ىنەرخېڭىۋت ووجو د عارىپ ل ت اغيا ومحنت اين دارج حفاكررما واين كينا ككين مد تبت مرااسيدوصا القرزنده ميدارد وكرنه صدفهم و لقاءک حق و برکشتن بدارا خرت و میش آمدن مدر کا عزت و کبرایی نو و دمد ارتوح است و **تو لک حق و کلام توصاری و برویه بدا** ن **جروا ده می آ**ی ت كەفرىود والنجتەج<del>ى واڭيارخ والبنون چى دى</del>خدىخ والساغەچى للىمەلك سلمت مدا وندامرًا نقيا دمنيا يم وفروتنى سكنم**وا دىمام تشرىعى داراڭگ** بنوا با ن ح آرم وعلبات توکلت وبرتوجمه کار با با سکدارم و اکیکت آنبیت و بسوی تودر<del>ها سردا بل اکشت میکنم و ق</del>رب و است بروه می پر مجنت تووقوت و مفرت توسکا پیکنم ا عدای دین <del>والیک کاکست</del> د بهوی تو برسیدار ما مرحود دا کدمر ترام بیکندمرا در دین در نباو کاکمر رفع ا مرب می قاض<mark>ی عفر باع</mark> مترت و ۱ اخرت بس بها <u>میزمرا</u>کنا با ن کیش فیرت اعلنت وخركيها نكرده ام وجركمي اشكارا كرده ام ازكنا بان وه است علمه مني دكنا بان كدبود اناتزي مدا ن أرمن است المتقدم واست الموخرة وكايم كمناه بمبت بيهمعبو ويحي كمرتو ولاآ لدفيرك وميا النبي الي تعديد سلمان أو أمام من الليز الترصلون فقال كفت عائشه بود المخضرت بجرن برمجي است ا فياً طوالسموات وا لا يض عند اكتنده وار عدم بوجودار نده اسلها، وزمين عالم العنيد عمرين عبادك فباكا وافيريحيليون وكم سكيفها ل مندكان و درچېرى كه مهندايشان كداخلاف سكيد ارمران وزما وه کن دران جدمقاهات فرب و انوار بختی محدوبی نهابیت اس مبروتونين نوانك تتتدئ نشاءالصرا كمشيع ديرتنيك يوراه منيأ را بو درماطویاجسیمبیاط لکفت قال مو ن مقدملی متدعبی*ه سام م*رقعاً البياكسيكه مبدارشوه وارنبيلو مربع و وفعالب در انتباي منعال ميا بدكه اوى وارسيت خيابخها و تاست دروقت مبدار مندن شنق است ازاءار كه ما ماواز

المترمزع است فعال بركويدوروقت بهدادشدن لاالها لآا متدومه والاشريك له لالملكت وله لعمد وبي<del>وعلى كل شي</del> مَديروسم ن تسالحد تعاولاا ليا لا امتدوم التداكيرو لاحوام للوقا لاه مقدهم قال تيركو بدر بالحفرلي وه لي كفت تم د ماشك روائ ست كه تمغيرت صوص ليند ماك الله فوخر آل ست وزموده بإسطاق عاوزمو د مركسي كدم رصيحوا به تجبيب العقول يثودازا نكس بن دعاد بعضي على كفته ندكه اين دعاراكدورين وقت كبند دريم لكينا مست دنيا نجاكسي دركسية خود دريم دار دمروقت كريجوا بطها رأست يميني بايروها <u>ت فان توضاً وصابح لمبت صلوندا بن و عاحز د بالفعل استجابت رسيده بس ازان كرومنوسا زدو كا ركند فيو أكر ده ميثود كاروي رواه الماري الفغل</u> ل*ثان غن عائشت*ة لت كان حول تعصلي تعديم وسلم في استبقطه ن البياع اكفت عائشة بود الخصرت جون سدار ميشيدا رسنب مجينت لا المها لا است س*جانا* لمينم ترانغربهي كدلايق است بخباب فدس تواى مذاو تغريبيكيم تراطابس محدوماي تواستغفرك لذيني طلب مرزش مبكنم ترا مركها بإن خو وراواليطا ٺ خاص تراا الآرز و في عليًا حذا ونداز ما ڍه کن مرا علم را کدمرانت آن را نهايت مينه ت لمبنید درزه د نی خوابد بو دو لکنرهٔ طبّی بعداً و بدشینی ده کهرود ان دل براازاسلا م مجفروا را طاعت ب مرسِلتك يونحشد وكامى كدموا به المان ن لذ كن رحمنه وخبش مراار روخود ومقام فترب خاص خود رحمني عظيم انك انت الوا ، رواه ابو<u>د او دوعن عاذبت</u> في القال و ل مدّ من ما مدوسلم من سلم سيت على د كرمنست من سلما ني كمد شب كدار د ابغي كندمر و كري ارا د كارطا هرا ت كذا قالوا منيغارين اللبل بسبدا ركرد و درجزوي أراشب فليسأل مة حيراب سوا كندخدارانيكي داا لااعطاوا بتدايا وكمرا تكديد بداورا رِن لَقِيَّ شَبِيمُ عَجِيهُ كَسِيرِاهِ بِعَا فَ الْهُورَىٰ لِفِيجَ والسكون والوقِيِّحراً يَارًا بعين ست روا بت ميكندارها يُشَدُّ الْ فَلْتَظَّمُ عائشته کفت درآمدم برعائشه فساء کنها بم کان سول مترصلی متدعلیه بسله نیستی داسب منالیایس رسیدم اورانبی چیریودآمخفرت کم آغاز میکرد و آییکه بدار میشدارست فقالت الشغ شي أسألن عنعاصة بمكن بي كفت عائشه مرسيدي يومرا أرجر كم يرنيب يرمراز التجيئرين كي ميش ارتوكان والبرت البياكي عنوا بود أنحضرت جون مبدايت بكيفت ومع روحما للدعته اواكبحه تدميكفت وه مورة الأسكيفت سجان لتدويجه عشراو فالسجان لملكت لعدوس عشراد تهغف عبشرا وسك ت لاآله الله متدوه بارتغ قاً النيشكيت اللهُ عاد د كمت من ضنل لدنيا وصبيق بوم لعيمة خدا وندا من نيام بجويم شوارننكي و نيا ولترنكي رورقيا تم نفت العملوة مستيازعار ميكرد كاررا واين وردرا منعيات بعم بكوبيد رطبي سبعات عشركها م وروستهواست آبنا و هجراست كدمر مك را بهفت را وه با ميكويندرواه ابوداد والعضوا لي كن بي عبدة اكان رسول تدصلي مّده بيسلما ذا قا ممن للبركبر مم نعق ابود والمحضرت وقبتك يريخواست ن ا م توو مقالى مدكت وطبنارست مجنت دغنا عِلمت وبزركي نو و لا آ لغيرك ومنيه نيت سجانك للهمو محبدك وتبارك سمك مزركه . فميتوال متدا كبربراثم نيتول عوده مة السميط لعليهم ل شبطان لرجيم من هزه اروسوسته وي وتغير كروي كمري لمرارداً دمي را دران وبرما ومبيار د وتعتشده ومبيدن وي مرا بديوه است پسحرروا والترمذي وابود او دوالدنيا بي وزا دابو داؤ د مبعد تو له غيرک وزيا ده کړه واست ابو داُ و د بعد اُرخو اوي لا آله غيرک اين را که تم ميتو الب ميكفت لاا لا التندُّلْتُاسته بار وفي خوالهديث وزما ده كرده است ورَبه خرجه بين كلمة اكديمُ بقراً وسيمهم و نديعني فائحة الكنائب وسنروع ميكرو در قرارت وعن بسعة بن كعب لاسلى دايت ست ازبىغاسلى كه الأصحاب غد بو دوار فده يصحا به بو دو طارم آنحصرت بو د درسفر وحضرًا لكنت بيت عندمجرة البني كفت بيوته صربي تندعيبه *مسلوكمنت* اسمعه ا ذاقا من الليابس بو د مهن كه ميشديدم آنخصرت اجون قبام ليام كرديعيّو ل سكيفت سمان العالمين يا كي *رورو* كا رحمانيا ن الهو سيكفت اين كاريازه نطويالفتج باوكسروا وتشذيبه بالتمسية لهيترسكينت سجان متدويجيدها بهوى را نصوين واه النسائي وللترمذي يحؤه و قال بذاحديث كتحيين علقام البيام تحريض درلغت برغلا منيدن وكرم كردن كسى را برجيزى ومعنى يخريض برقيا م المرتبيب وترجهبب كردن وبسأ ن كرد ن فيضاً اعلم مرابن و باراست دعدوا ننرول جيت تربيبا د وتقربت أن فضاو كرم د اجابت دعا دعطاي مول مغفرت فربو ميتحقيق و د محام ملاجسیب خورا برخید بزنمنجتن و به مها متد علیه شیار در مقاع محمو و ولا بدّا بعان اورانینرم بو بهان ماران منت نصیبه شیر شیام که کفته اندکه دیتا بعيقة للشطان على فتية رأسل مدكما و اهموه م مكتّ عقدى سند دستيطا ن برقعاً ى سمريكي ارشا و فتي كه خوا ب ميكنيد سيه كره خياكم ت کرد ایندن شیلا ن ست خوا به نرز د ما نم و آراستن وی آدام وراحت را مروی و شک کرد ایندن مجال حرکت روی فیمتر عى المعقدة ميرندر مركره بعنى الدار دورد اللائم عليك لياطويل توشب دراراست فار قديس دا ب لناه كالتنبيقط فذكرا متدانحكت عفذه بس اكرسدا يبغ دبس وكركوبه مذاراميكشا بديك كروه فان وضاء انخلت عقدة بس اكروضوك مسيكشا بدكرة وكرو وربعن وافات عقده وبنجا بلفط عبع است بين سكتا بديم كرمها عوى فاصبح شيطاطيب ى مى مى ئىنىڭ دەن دەكىنىڭ ئىزى داكالىنىڭ لىغنىڭ لىغنىڭ لىغنىڭ لىغنىڭ كىلان داكرنە بىدارسۇ دۆكۈكىندورمنود ئازىكىنىڭ بىلىنىڭ ئىلىلىن داكەنە بىلىنىڭ ئالىنىڭ ئ

الليذوسلم بني تورمت فذه وروايت ميكند نيزة بن شعبه كرميجاي مشهو راست كفيت اسب المخضرت دريمارشب كالحرا ماسبد بسرد و قدم مهارك و بي قيل له لم تقنع بذا و قد فعر لكن و دما ناخریس کفته تسد مرمخصرت ایرای چیمکنی من بهراصیت *زیکیشی بن به بعث و هنا و ما آل گذا مز*یده شد .است برای توجمه کها بی نواسخیومیش دفته و ایم قال فلاكون علىشكوراكفت اكركيا بان بمرتجبتيه وونندآ بأبيس تباسم من مبدة شكركو مبد وبرختها ي قت ضوصا اين منت عينم كم منفصرت ونوبست يخفيق يبعني در موضع و كمركزوه عبيه دعن ابن سعود فالذكر وندالبني ملي تدعييه سلرم لكفت ابن سعود ذكركر دوشد نرد المصرت مردى خيران لا ماحني مبيرب كفته شدم منروند المزدخي <u>دِ 6 6 م الي تصلوح اليسًا وبراي ما يستب قال لك رمن لا لشطان في ويه كفت أخضرت آن مردست كدشا شد كرو مثيطان دركوش و اوغال في اونيب</u> عنت ما في اونبيد عني درمر د وكوش ويم عن عليه به الح علم عنيق أن وكول ست بعلم سارع ومكن ست حمل ن مرطل مبرزر إكر نسبت كرده . بدآن شطان مِن منتنع نباشد *سنب*ت بو ل *نرو کای او با منگین* تباریات شعبندن وىآوازمود ن را ومنبعيدُ ا ومحاليبيك صاد ه ست بو اوركوش ويس كرا ن شد هسبب آبشنو ا في او وتبا وكشته صرافوهي بت شیطان کوشل درابکل م باطام با جا دیث لعذو صا دیث شد. بسبب آن کرانی درسمه وی از استجاع دعوت می و این دو وجه ما ظرفِر کستی ى بمار صبح بنر رمنحو استندوا والخ شنبنده و رطام آرنست كه مرا ونمارشب باشدوا تداعله س اين كما يت ست ارسخفاف و ا بهاه وانندا علوعن مسلمة فالتسته يغطيهو التعكفت حبربرا بولكندبروى وبعض كغتدا ندكدكن بيت ست ارضرب نوم وروجود وى تحضيعان ن تخبر دو و اوست ما المهمه مبدار شبيع نيه خداصلي متنطب وسلالميانه فرما كيشب نريسا وبهبوك ليبكر كيكوبي بيطرين بعجب أعطمت مذرت حن وكبروا في عنجان مترا أفرا المنهال الميانة مرانجوان كالمجالية ب أر*غرائن حيت ونا ذا انزامن لعنن دجه جز*ره فرو فرساة سُدأ رفقهاو عذا بهامن يوقط صواحب مجيرات كسيت كه بدياركند**ره ن داكه صاح**ا بعبوا *حسبهجوا* ندارواج طهرهٔ حوورا مکیصیلین نا ککدار پدر تب کاستید فی لدنیا عاربیه فی الآخر**ة بسیا**ر ن ایغ ت روا ه النحاري وعن إيسررية في آخ ارسو ل مدّصِلي مندعيبة سلفر إل مباتبارك ومعًا لي كولهاتيا في لسهاءا لدو ت: از آسما نها و نر دمحقین زو اصفعیٰ س ت أصفات آلهي ليوسو اوجران يشابهات كدا يان بدان الم اقرره وأركسفيت آناب ويغى تحليمكنندوى مغالى بيصفت وروقت بحرص بع يأثث البيال لآجر نبكاميكه في سيا ندسيوم حشد شب كه إخراست بعني وفت سيحر تعقي ل مكبويوي له وعاكند مرا تأقبو لكنم وعاى ورامن سيالني فاعطيه كسبت كه ورخواست كندو بطلب وأيمن المبهم المجدميخوا بدميط لبعد بدا كارد فاخوايذن ا ب دوربرا بره ی اما بت وقبّ لاست خیاکدکو پدیروردکارتغا لیلیکت عبدی دسوا اطلبیدن ست ودربرا برآن علما تحطلوست خیابخدر وصعت مظلم انتخا ت كحون د ما كرده موّد بوي ما بت كرده مثيوه وجون وا الكرده منو د وا ره ميثود و كابي د عادسوا اسجابي كديكينيروا قع مثيو نيمن تنغِفرني فاعفرلد كسبت كمآ مرش خوا با ا نين بها مررم اورامتفي عليه و في روايته لمساو ورروايتي مرسلم ااين رها و ن آمره است خميسط بدبه بيترفراخ ميكند پرورد كا يعنا ليرو و وست و درا و بعة ل من فين عبروروم ولاطلوم وسيكو بدوى تعالىكىيىت كةرض وبركسي كه نه فيقيراست كده ل ندار د مّا اران قرض د اكند و نه ظلم كنده كده وجو دغنا وه ل ظلم كند وخي كسي مذبوا مغي را و الحيون ، يا فقرا ظلم وى تعالى زمرد و منه واست حق نيفج لفجرى تعالى نيها دا برا، ن لطف وكرم ميكويذ ما ميكشا برفج وميدرآيد و فات مبير وهن جا برفال معت النبي عييه وسلمقول ن في لليولساعة لا يو افقها رجل سلمسأ ال مترخيرًا من مرالدييا والآحرة الا اعطاه ابا ه كفت جا بلبن عبده متدشينية مرتب كمريخت بمبينيكور شبسا يا بدانرا مردي سلمان درحاليكه سوال كيندخدارانيكي ركاردنيا و اخرت كرا كدميد بدوى تعاتى غرورا آن يكي را و <del>و لك كا</del>ليليه شبمصنوم ثنل شب حمعه و ما ندآن و تدانك آساعت متعين سن إمهر بعبغ ميكويندكهم بهاست شل شب قدروك عت جمعه ويقيعني ب ست روا أسلم من عبدا متد بعرومًا إنَّ السول متدهلية سلاحب لصلوة الى متديعًا بصلوة واوُر روست واشته مشده ترين ي خدا نياردا وُ دمغيل سن عليه لسلام و احسال ما ما ي مقد نغال ميام و او دودوست داشته ترين روز باسبوي حذار ورزؤد او دمغير إست كان نيام نضافليل بودد اوُ د که خوا سه بکردسته دانک شب و بعقوم کمنه و در مخواست و ما رسیکرد د و ذاکت سنب و نیام سدسه و بارخوا به میکرد داکت ما مرسب و میلیانسان محسّوم بود ت كا ول شب نيمنت خوا ب ميكرد وللت شب كارم كووسدس لفيوارخوا ب ميكرويس و مصيشب خوا ب ميكرد و يكت مصد كارو تعيوم يو ما وروزه م وا وُ دَكِرُوْروَ بَهِ وَرُورُهُ مِيكِنَّا وَ ﴿ رَوْرِدَ كِرَمِنْ عَلَيْهُ كُارِيْجَا اَسْتَ كَرْعِل سِّدا بغياصلى مَدْعَلِيْ سِلمِ المُ مَرْمِن وجه بو دَبِل حَسِّلُ المَدْجِ نَا بشدوا مُحَمَّرُ مِنْ وَهِ بَوْرِ مِنْ مُعَلِّمُ مِنْ مُعَلِّمُ مِنْ مُعَلِّمُ وَمُؤْمِدُ مِنْ أَوْمِعُ مُعْتَ الْرُوعِ كُلُفْتُ الْمُعْتِمِ الْمُعْتِمِ وَجِوهُ الْرَجِنْدُ بِونَ الْوَقِمِ لَمُعْتَ الْمُعْتِمِ وَجُوهُ الْرَحِيْدِ وَالْوَقِمِ اللّهُ مِنْ اللّهُ مُعْتَلِمُ وَلَا مُعْتَلِمُ مُعْتَلِمُ وَلَا مُعْتَمِنِ وَكُومُ وَلَالْمُ مُعْتَمِ وَجُوهُ السّتَ مُعْمِيعٍ وَجُوهُ الْرَحِيْدُ وَلَالْمُ اللّهُ مُعْتَمِنِ فِي مُعْتَلِقُ مِنْ اللّهُ اللّهُ مِنْ اللّهُ وَلَا لَهُ مُعْتَلِقًا لَهُ مُنْ مُعْلَمُ اللّهُ وَلَا مُعْتَل وظا ام عدم ظهورا ترعبا دت أصغرت لون وشكسكي ن داين در كاراست و وجاحبيت صوم دا و دوره ب صيام بيا لينشا دا مقد نعا لي وفعل سايفها طبهة من يصطوره المضلما واكملها بترغيظتها اوفات واحوال راطوا رممتلفه بوومقنه محكم ومصالح لايعد ولاتحيي كداحة غنركريم وى واست مرحومه وى بودارا قوما وضعفا فاصمروه التدليتوفيق والأ

بنها تدونها فالتكان كفنناه كشابو دنغى بهول فلدظيمة سلمنيام او الليرام بحقارة خواب كرد الخصرت او ل شب وزنده مبيداشت فرشت بيني بداره بيو دوردى واز سديار عميم نبه ندی نیشب کینندزیرا کرحیات را <u>ن درعب</u>ادت کردنست در دی وزه نی که در وی هادتی واقع نسود کو با مرده است یا مرا د زنده کرد ایند نیس است و رشب به بریاری وعباد ت خوا ب در حکم مرکست خیا نکر گفته اندانسوم آموت و هردومعنی در لفط احیا اللبرا کفنداندوم عنی از اطلام هرایت و نفط مدیت نیرطا هرد اکست فاخیم و آرانکیهای نگر د که حربه مقداران اقرآ شب خواب کیرووارا خوشب بیدا میپود وظا میردین صفه ست و کفته اندکیش بخشرن نجوا ب کیرش<u>ت دنیم ن</u>ه زاکر حیخوا ب دبیداری ارز قارته میپود و ثم ان کانت له حاجه الی ارهنی عامته بیتراکرمه بو دمر آنحصرت راماجی بوی را ن خود میروامن عاجت حود را نم نیا مرتبروا ب میکردی ا نکینسا که دلیکه می خود اس حار <mark>ت</mark> فا ف<del>حان مندالندا والاقرام با سر م</del> و مرز د یک با کانے نستیج نب برتق ارتشاع الع*ف عاجت و شطح طرایا و رسیب*ت برم برید ہما یک جو د آب يث ايدان واعلام كممه ون برور تخصرت آمدة بم ميكردوا ن لمكين جينبا توضا وللصلوه مخمسلي حيتين نه والنصالين فبلكمس مدرستنك فيام لياعا وت وكازيكوكاران ست كعبش شابو ده اندو بهوقرته لكم لي كمروقيا م ليل عب رويكي ست مرشار البنوي مروروكا ب بوشیدن ست مربد بهارا کمغره نفتیمیم وسکون کاف وقتی قامعنی شرکعار ن کما بان کوشیکو نیدیم این عنی ست و منها تا نفتیمیم وسکون بون فالا لمدر عاق السول متدصل متدهيره سلخلته بنهكت متدليهم سدكس لدكه تنجيد د حداى هايرا باينيان كناية ست أررضا ولعلف والمال برح وحيت واطلاق ضحك وانسادان محضرت رب الغرة وراحا ديث آمده است وأرجئ مِتشَامها ك ست الرجال و آما م البيايصلي كي از ن ستدكس مردحه ن برخير د مراي نما يشب والعوم و اصغوا في الصلوة ووقع م هر بصف به نبدندور كارومنو حبشو ندوروى آر زيجنا ب فرب وى مغالي القوم الأصفوا في قال العدوسوم فوم چون صف نبدند دركشتن دسمنا ن بين وبهت بندند برشاركرون روح برمجست مولی تعالی داعلای دین وی روا دفی شیرج السته وعن عروب عسنه نعتی ت<sup>ه</sup>ا قال مول نده مایی مدعمه شیران از ب مرح برمجست مولی تعالی داعلای دین وی روا دفی شیرج السته وعن مروب عسنه نعتی ت<sup>ها</sup> قال این مولاد يرور و كارتغالى از نبده ورميان شب ست درها بنب آخر كدىعدار نبم شب است وابن فترب تم واكمال ست ار متر بي كه اشارت ا لعبدين بهوموسا جدئر وكميرودن بنده ازرور وكاروقتى سنت كدبذه ساجداست بخائب نبذة تعرب يجويه بجده وانخا برور وكارتعالى وتعدس زواس كيندجمت وقرب بوي نية ىن ا ناككو نىمىن بەكرا تىدىي كماك لىساغەنكىن فىزمو دائىھىرت بىرل رىتىوا نىڭدا سىيوا ئىجىرو بىرىلىر رمولي ونرزول قرب اورابيرن ش بؤاران كسان وعمرو وبمسبله رمغرا وجعبرت ومجبوا بن در كالأست بودو در دامی کایک نور توحید و کرام نب برسی و شرک انداخاندین شید که در که مردی بیداشده است که مردم را توحید بیواندو ارعبا د تناصا م منع میکند کار مدخیرا محمد پرسید تخصرت درانوقت محکواته چایارنظرهای اعدای دیم ختنی بو دیرسید که درمهای شاکسی سیدایشده است که اررا ه وروش شابرا که ه بدین دیم مینچواندگفتند بی دیوانله سیت که طر آباً واجدا دكداشة رسمي بنودرسيان ور دواست شعرويوا ندكني ردوجانش كخبتي ديوا نديو مبرووجها ن را چه كند كعت دور اكجانوان ويت كفتند تيم شيط بند كمرآيد وكرد اين من بلرو دعمرو بهسبه نیمشی رآ مدو در بهنها ک تعبینها ن شده کا ه مردیرا دید که پیداشدمردی وچهردی که بهروروان خاک ستان و نید که الایتدنا از آلاا تندمیکو بدو کردخانه میکودد هروبن عسبه مرآ مدوسلا مكرده پرسید که چهکسی تو و دین توصیب یت آمخصرت کفت کهمن رسو اجدا ا مو دبن من الها لا انداست عمروبن عبسه کعت من نیزاین دین را دوست میلیم برا کاین آور دو ده بهوه به حیارم است در دبن سرآنمضرف اورا و داع کرد دکفت بردر د کارمن <sup>با</sup> مین وعده کردهٔ ست چون آن وعده را مبدر درزد ، بیابسر عجروین مبسه به مینیه آمد<sup>و</sup> مبت داشت و بکان سیدو وروداین مدیث دنیوقت ست رو<sup>ره ا</sup> لترمذی و قال نزاحد بیشحس میچونیب اس*نا د اوعن بی سربه ه* قانق رسول منه می استظیر سلم حم آمد مملا ة مم البيان شايوا يقط امرأته رصت كندخدا يتعالى بده را كه رجواست بنارشب يس كدار د كارزا وسيداركر د زن حودرا بضلت بس كانكبدار د آن نن نيزان ل بت نضح في وحهما مين كركام كندو مياززيدز نازم غواستن يشيد در روي ب رحم تندا مرارة قامت من لليوصلت وايغفت زوجها فضاغ ن يضخت في وجهد لما جمت كندخدا ميعالي رميرا ت بنایشب پس کذار د نها رو سیدارکر دمروحو در ایس کدار د آمرونها ریس که اگر و مرد بیاشید آن زن در روی آب بعنی مرد و زن بد که مهرومعا و ن کلید کیرا شند رطاعت رعبا دي مخين هرطاكه مايران ورفيقان اندرواه ابو داو دوالدنسائي وعن إلى اتماقال فتاكفت كفته شده يسول بنداي لدعا وسيم كدام و علىموع تراست بسمع اما بن ق ة اح والبيال لأغرفرمود آمخضرت دعائي كدورون شب كنيزم بسب خرا تقذير كلام آست كريسيده شدكدام ونت مخاسب وروى كفت ونت درون شب ودبراتعملوة المتعا وبهر نهازه ع فرمن الست وعارا درا خرتشه روا خرما زمت ما معدار فرووع ی که الغراست این مدیث دراب الذکریعد اصلوه کذشهٔ سف رواه الترمذی دعن می ه مک الاستعری این است که دیده مسلم ن فی لخبته غرفایری طاهر دامن طبه مامن طاهر دارد بست که دیده میشود این میشود ای ا تهاود پر مثیود این است از بیرون انها از فایت صغا ولطافت وغرف تغیم فاین مجبرو فتحراجمع غرفه تضم فنین وسکون رامنزل فنیع و مانه بالای هانه اعدا الله ن الكان الكلا م متياه الماده وساخته است آنها راخدايتالي را كسيكيزم كوبيخن را ورشتى كخندوا مردم بحزى نيك زيدكاني كندو اطعم لطعام وبخورا ندطام را ومحواك

لندكرسكان وصالحا ن دوالعيهام دِيا بي وارد رغد إرام ا وكثرت صيام ست نددوام ان وصلى للياق الناس نيايم ونماز كجذار دبشب ومآل نكور وم ورخوا ب بشند كما اين و بعبدةع ودبت واطلاص عمل شايست بجنجاع صفت تواضع وجود وعبادت مبتب سترت مردمجوداست وكرامت بسجود هركدابن هردو مدارد غيمش مرحوم تندتعالى روا البهيقي وستغب الايا ن وروى الترمذي من على مبنى التدعنه مخوه و في رواينه ودرر واببت نرمذي مجابي لمن آلاً ن الىكام أمل المرام المره ومراوان يت الفصلات لشعن عبدا مّدبن عروبن العامرة إقال لي يول متدصل مّد عِليهُ سلم روا ببت ست ارعبدا مّدبن عمروكفت كفت مرا يمخضرت إعبدمته لا كم يَسْلُ طِلْ مِنْ اللَّهِ مِنْ مَعْمَى مَا بِرده الشِّدوشِينِ ورمقد مُرفِيِّ البررمي كميو يدكدوا قعب نشدم برنام آن فلا تُنْحِض ديهيج كي أرطرق النجديث كا ربعيوم من لليافترك قيام ب بس كذاشت برخواست شب امعقد و تبنيع بدا بتدب عمرواست برضع وى ازكثرت فيًا م ليان ا فراط ورّرا كايمورث بنجرترك آن كرز دخيا بخدار فضرك ورضى تدفوه علوم شده است كه كام شب قباع معينو دو تعادوا بنبكرد و بدرش ارا منع ميكر دب ط بي تعفرت صلى متا يوسلمآ وردبس حضرت اور امنع كرده فيا نكرداعا ديث آمده است فافهم تنفق عليه دع جنان بن بي لعامن اسمعت رسو ل متد<del>صلي متدعلية س</del>لمعتر الأ ن لدا وُ وعلم سألليل فذبوقط فيهاا باكفت شيندم آنخصرت راكه يكفت بود مردا ثود مينه راار شبط عتى كدبيدا يسكر دورا رساعت المح عيا احوورا تقيق المسكفت واؤدعا بس ه آوَ دفوّمو افضلو امرخبز مدين *ما يكنيد فان مدوّه ساعة ليتوايت عز وجا* ونها الدعاء زراكه ب*ررستيكا بيناعتي س*ت كدفعة لم سكيند خداستعالي دروي و عاراً لا لساحرا وعشا ركموس را وعشرتا نبذه را ارا موالن س وابن شارا جو ذی میاشند و نباحی سواح اشایی مردم رامیرانیدو در مدین سنب نمیرشند با پیراوعشرتا نبذه را ارا موالن س وابن شارا جو ذی میاشند و نباحی سواح اشایی مردم رامیرانیدو در مدین سنب می رومد من خروعا ن والدبن وسبل زارداروا واحدوع بيبرية ما اسمعت رسول متدصل متدعبين سلمتعيد لكفت البيبريره مشنيندم سخضيت راكه سكيفت خفالعلم لموته في جوف لليرا فروَن ترين ما روروا ب ماراست ورورو ن شب اين ما عتبا يزه سنت و مار ورخا نه فضوا بست با عتبا ديكان ستيدالطا مُعْة جنبيد بغدا دى رضي متدعندرا بعدار رفتن وي ازدار خنا درخواب ويدند پرسبدند حيكرو برورو كارتفاليا بنوكفت فآهت لعبارات وفلينت الاشارات و ما نفغناا لاركعيات صلينا ما في هون المهاسركروا ن شدورفت آن بمدعبارتها ويحنها كه درِها ئن ومعارف كمينتروفا في شدآن اشارتها كدميكويم وسود ككروه رامِزًا ن ركعت حيد كدمهان شب ميكرو بم زعيب كروم طالبان ابا بنام موجد بعبا وت درياضت وعدم اعترار واعتبا ربرطاهات وترم تصوفيه متب كاركن كاربكذراز كفتا ركايذربن راه كار وارد كار رواه احمدوه نبة إما م رَصَلْ آیا ابنی بهمازا بی برره ست کدکفت آمدمرد می زمینم چیلی تدعیده سلمعال ن هلانا بصلی البیافاد (اصبیمسرق بسرگفت آمرد که ها سخصفی نسکیندوشرد کا مكيند ققآل نيليها وانقول بي كفت الحضرت بيريشيكه زود وأبشدكه الروار وأوراا زوزوى المخيم كيوني توارنا زكردن وى ورشب بتوفيق توبه وسرايت بوراعينت ومركت كانوم مى خپايخدر رقرآ مجبير مغرط يدا ك لصلوة نتني على لفخنا دوالمنكرزواه احدوالبهبغي في غب الابل ك وعن ابي مررية و إي حيدة لافال سول متدصلي متدهير يوسلم ارزا البيغا لرمل الملكة هيلضلباا وصلى كعيتن جبعا الوهرمره وابوسعيد مبروور واببت ميكنندكوكغت آمخضرت جون بداركرد أردمردزن حوذرا بإرؤا رشب بس مكذار مدووركعت مبروه واوصلي شك تِ كِرمضيها كفت المفط تثينها يضا كم عند المغطافرا دومرا ومروا حلاست كتبافئ لذا كرين والذاكرا<u>ت نوشته مثي</u>و ندمرو ورز كركونيد كاين رو ورمرو ان فركركومنيده وزن وزران وكركونيده كدماومت دارندومبا لغدمها بنيدورذ كرازج تدحنوصبت ضلبت فايم موابقا فدرواه ابودا ودوربن اجتروعن عجابب فاقال سول متدصل مدهبيه سالمسما متى ملالقرآن بزرك قدرا ن من من برد ارندكان قرآن يعن خافطان آن وعمل كنندكان بدان د سبّب خوانندكان آن درنما روعيز ما رخيا كويرمو د واصحاليليل ما نبكة يلارم م مداوم المهرسدارى شب ونماركردن وفرآن خوالمدن دروى روا البهري في تعب الايان وعن ابتيمران ابا وعمرالخطاب ضي تندعنها كان بصيلي ن البيل شارا قندر والتيم ارابن ثمركه مديروئ ممربالخطا مسكذار دنمارشب آمني حواسته مو د مذار مفدار سنب وعد دركعا ت حتى ذاكان من خواللبيل تقيطا المالعصلوة آما الكهجون ميشدآ خرشه ميكودا بلجوذرا براى كأيشب ببنولهم لصلوة متكفت عمرمرا بل حودرا وقت كأرست بخدار بينهارز الممتبلوبة الايتستير مخواندعراين آبب راكه وأمرا بلكت البصلوة اصطبطها وامركن الحذورانيا روميا لغدكن ورصبركردن برناز لانسأ لكت رزة طائبنيني اكديروردي والبيمازية زرق رابراى حذديقا لاثنا زما يسوال تكيينم كه ورطلب زرق ووجيلية سی کنی دنتبنا پی خیا نکه مار دار در اار نار <del>خن رز مک والعاقب</del> ثالتعوی ماروزیمبرسانیم تر اوعا قبت کاروخوبی آن مرسعیا ن <del>رواه ما لک با العصل فی لعمل</del> مقىدوا قتعباد بؤسط مبابطرفنين فراط وتفريط وفيالصراح فضدوا قبقيا دميا نهرنون ورمهرجي فلأن فضدوا فتضا دميكندورا نعاق بعني نداسرا فبغيأ يدوز يقتية ومصدوم الاقه اعن سن الكان رسول تعصلي مندهليده سنم مغيطر من كسير من المنظر المنظر المنها بعد المنظر الكان الكان المنظر الكان ال روزه خخوا بدو اشت ازان ما هچنری را اربس کرافطا ر*میکرد و تحقیق مختی بین آنه الایفط مرند شیا* و کا بی روزه میداشت آما انکه کا ن برده میشد که و یافغا رخوا به کرد انگا س كدروره واشت ينى فودكه بمِينيدروژوار باشدوا فرامكندونه اكددا بم افطا ركندة تفريد لازم آبدا زميره وكابى روزه ميداشت وكابى افطا صِيكِرْ وَلَظِنَ مَنِمَ مُنا يَحِمَا بَهِ وَفَحِراً سِسَجَا كُدَرِمِهِ وَرَاكِزُرُوا يَا سَبِغَةِ وَن وَبِغِمِ طَانبِزُ وامتِسبت اِبني كان مِيهِ وَيِمَ وَلا تَسْلُمُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهِ اللّ يري به من المريد التي المريد المريد

کمرا کمه میدمدی خواب کمنیده مینی در مشابیم کمرد ندم م میکرد ندم م شب کاریکدارونه کا مشب خواب میکردیس و دعل نخصرت مضد ندا فراط و نه تفریط خیا که در میاک طیل كنشت رواه البغاري وعن كشته من لت فالسول معرفي مدولية سلاحب الاعمال مداد وصاور نظر مود دوست واشته شده ترين علياب ي مدايعا لي عبشه ترين أما بوع كرجه كم هيو دحيم المين المي المبينة وكاركرترا فتداع كثيركه كالمود برشا ل فكره قطره اناً ب كردا أي كيررضه كينبطاف آب بساير كدكاه كالدرتوسي عليه وطبيا فا قال سول متدصلي متدعيده سلمندوام للعال مقيقون وبهم أرها نشدرمني المتدونيار وابيت است كدكفت كعنت بمفرت كيريد ازعله احيز براكيلا قت و اريد وآسان اشدشط وائم كرد و بدوام نواب آن الله المراكم تلو ارز اكه مذاى ته المول نبكر دوار نواب دا دن وقطع منيكند بوات تأ انكه شاطول كرد بدا على قطع كمنبط ط د كا الش<u>نشقا</u>ل شي دنعونفس اروى عبدارمست دسيل بدان وبغارس مبتوء آمدن ويل غيخ تجبته وتلوا نعتج فوقبيه دسيم در بردوغنوج است تمنعق عديم عن سن قا قا ارسوال تعصلي يه مسلم ميها مد گمنشا حدم بدكه نماز كمذارد كمي رشاة مدت خوش داشتن آن و دون كرمتين مدان دنستا حديفية يؤن شاد ما ني منود ن و آ ذا فيتر بفيرة ع طبيقعه وجي عست كم ودوم انده شودلس البيكه لبنثيند وتركن وبدنار أو ورا مرتقعه وله اصطماع يائي ست آن كهابيه لنتفر نشيذشا يدكيثون ونشاطه ازهاد شكرودو بأعشا على يوتام كالمرع شده بيا بلوترونپیفنه معاوترک آن روکسام طال ما دیش بسیارواقع شده و کران عمار نفس آن خرب ترک عوبفضان آن کرد دولیا بطالب باید که کوشش کنده فغرس بر لثرّت عمل متعا ذکروا ندیمتنعت نور اینست خوکیرو و اندار با بسک و استرحت نباشد که ابدکنعل فی لیا نا بذه شوند و کمرارندوب باشد که اعتبا دصد رکعت نما روده مغرواز قرآن درزه نقیاتها ن تو دونشا طافزاکرد و بعدارا نکدره رکعت گذار د ن *دیک جزوخواندن کرا ن* مینو د و طالت می فروّ د و ۱۰ ندالتوفیق شغی عبده عن نشدرض استال يسول متنصلي متدعيريسهم والعنس المدكم وهو بصياغ ليرقدو ب كندونهكي زير كارثها ورماليك فانسكنديس بيركد نحوا ب رو دبيني كندنا نداوتا مكرو اندهتي فيرب منه الموم آا كدر و دار و كاخوا ب و نعاس منع مون كرا كي وا وّل ن و آراوس بجريك و سند كمبير نير كونيد قوا يقا لي لا تا مذه سنة مولا يوم و آن با دلفيغي ست كدارها ب والغراية الما تكونيد والمراد عن الما تكوني المات الم مشيمها ببوشا ندوبد ل نيرسدوج ن بدل سدار انوم كونيدور فودورة دنفهم بني وم است واكر رخيزدوكارى كندكه دفع فواب كند ببزميثود كراكدنوم فالب اشدو فع آن بدعغ زمان كندوموجب تعامد ن كرد دواين بنجسقاف او فات واحوال علوم سكرد ذفان احدكما و اصلى مبرسيس بدرسيسك كمي رشاحه ن مكذار دنياره حال كديري مغاس ت لا پدری لعایسیغفرنسینین درنی پدکرچهمیکندوچهمیکوپدازا فعا آوا قرا آنها زشا بدکه و نی شغف رو د ماکندی*پ علط کن*دوبغلط دنشا م کندنفن حرور او *بجا*نگلهم غفرلي اللهمار صنيالهم عذبني والعني شلامزران وروشفن علبه وعن بي سريرة قالقال ولا متدميلي متدعييه وسلمان لدبن سيريد يستبكرنه بهملها ني مبني رآساني ست بسخت كيريدآن را برنعوس و در طريعيَّه رسيامنيت وكن شيا دىضها و تشديد و ال كدين اصلاً عليه يسخت كيرو دين يابيج كم و قصدعلبه كمند رم ي كرا كدير و كرو دوين رم ي دعام أتيده ي أرعل إن دايغا ي ن تن خيا كدور حق را مها ن فرمو د فها روه احق رها يتها صنب و وب د بهنتيد كه احبي منالب نامينوا بندكر د وتبا م حق أبغيوا بنديجا عاور و . و آن وجب فترت عمل ست لازم کمیر میطریقه شعیم میرا و ، قبضا د در موام ایرا بی ا فرا طاو تغریط <u>روم ارتب بی</u> میرا د و اقتصا داید فی مجر سدا دا بلغے درستی وراستی کرد اردکفتا روتبشد پدتوفیق سدا دیا جان وبعض کو نیدمعی آست که اگر سدا دنتوا نید کر د قریب بسدا دکیند و کو نیدتار بو آمین کلیک کمید قریت صغارا و<del>قرب</del> آبشند پذیبرروا بیت سنتامین رو کیک کردا بند دیمرا ن رتبدر کا <sub>د</sub>ی وانستروا دشا دشو پدومرد کانی د مبیدغنها ی خود ابخیروخ بی وستعینوا بغدوه والروحة و باری دبید ورسیروسلوک طربیت حتی بسیر را و ان و رو در آخر د در دشتی من الدلجة و سیرورا به هٔ از ۱ ریم کی کرچه اندک بشد و حذر و در است این می و تقوی فیم معنى امدا دامين نمارا مدا دًا مِرا من فأب وغداً ونبركو نيدنعتج ومعنى ميردرا و إنها يوابن دوايت اظراست ورمعنى وروحه نعتج سيرعبداززوال و دلجه نعتج دالوضم أن سماست بإارا ولاج متشديدوا لمعنى بيرورا خرشب وإزا ولاج تسكون المعنى سيرورا والهثب وحل يمعنى ولمناسب تراست مآاشا رت بقيام لياونما زمتج كرد د واليسم وقت غوشترن وكات سافراست ومرا وأنست كدبسا يها لغدوا فراط كميند وعماضا بخدجميع اؤهات دا استيعاب كايئد ملكفنمبت شاريداوة ت نشاط وخوشي را كإولا ت ولعضاي نشب و درميان اينهارفق ونرم كمن ينغبن منتقط نكر درسيروً، ند منتويد وبراحت دخ شي متصدر مبدومه، فرحون مشب وروزمت من مارود ما نتيجه لمعقده طفرا پرتینقطے کرد دوعنایتی د کوار کمیمطلق نکرکه عباد ۱ ت وطاعات ت را تنوع ساخت ٔ موجب لا اکرد د میرساعت بنده مو در ابعلی کا رفیره پیره ورم عمام و آ مأص وبدويج محضوص كمندكه ندأى روح ساكلت كرودتعالي ثنا نه ومست بمررة والبحاري وعن عمرضى متبعنه فاط ارسول تتدميلي ميطيبه وسلم منط حص حزب اوعن شيئ مندكسيك فيزاين د خافل که دوازور د شب حذد و مزب کمبسرط دسکون زای دام صلونت در وه آب *چها که ور دنیزهمغنی آیدنامید ه شد* آن ایخد بیفن حذد کرنشه است بنده از نارا و قرارت یا فکر که مرد برآن می آبینها پخدبرای خور دن آب برحومنی اینری میرسد و مزب بنی ها نعه و حاد آ د مبان نیرآند و مناسبت بنینی نیزها براست فرض کینحفی شاور دی داشت که بشر شدفقراه فيماتب صلوة الغيروصلوة الغدمس بحوائدان وردرا بيني مجاآور دور وقيمكيها ينهاره بدا دونا رسبيل ست بيني سيل زروا المحضيص تقبآما هِبَةِ آمِنْت كەوردا كەزادىقىل**ىغ**ۇدست ارقرآن دە يا دە ك<del>ۇكىت لەكا ئا ق</del>راء ەس كلىيانى شەمىيو د را ى دى آيعزب شب كەدرروزغوا نەكوپا كەخوا نەرەاست آرادر شب وحكم ور در وركه و تامتو د ورسنب خواندنيزمين ست وروز وسنب خليغة كيديكر ندو تصنيع م ب شب بذكر محكم ها لسنة واشارست بعيام ليان كارسنب كدار ينديث دا درين بب آور د ه رواه مسلموم عمران جيمين لا آرسول متدميلي متدعير وسلم أو أما كذار نمازا مينا ده أه ن لمستطع تقا عدا بس اكز غيية الى كذاروتيا و

خانشسته ن لمشتطع فعلى نب ب كرميتوانى كذار دنست يس كذار بربيلواين را اكربزه زفرض م كمينسة طا براست واكرمرا دنمازه فدد ار ببيا يضل اكل ست نجا كحدور مديث آبيده ميا فيجرا وعی نب ولالت دار درو ایخا ارفقها دعول کولیشلقاً ست متوجه فبله درا ما آبخاری دعندا نیهاً لابنی ملی متدعی جسله می ما می این می با می برسی آمخضرت ا رنارگذار دن مردنشسته آل صلی تا ته دامند کفت اکرکذار دایسا ده بیل را فرزن تراست از دی واب دس می عدا فایصنف جرا هایم وکسیکه کیدار دنارشد پس مراورست رنده ومن صنحا تما فليصنف اجرالقا عدوكسيك كمذار دنا مربهلوافعا وه يس مرا وراسه ب*ې حکوکر ده نستو د برا و ای او ابیسا ده که آ* رافضراست *د اکریعذراشدقیا مها قط است پیراف* برقيا م يعتو دوقوم فيطها بكب رفته اندوا ام صربصرى رحشه تشيطيهم البثيا نست كذانقل لطيبي وا والبحاس في فعصوالها فيعن إياء مترقا لهمعت لبنتي مع مته تدعيبه مسلوعتيل من وي لي فرانشه طا مراكسيكيا و آور دوسنب ابش كندسو*ي ما مدُخ*وا ب خود و عاليبكا يكيب ت واوصوا يساً ل تندينها ميرام جزا لدنياداً لاخره درما لتيكم ميوا بدار مذا درا ن ساعت نيكي أينكي ونيا واخرت الااعطاه ابا ه كمرانكمه بد بد مذابيّعا آليكسرا آن كي ذكروا لنوي في كما الإدكام بدا متدابن سعودة اقال سوكل تتبطيف المحبب رنباس ملبرعجب مبدار د پرور د كاره ار دومر د بعنى طبير كبيرا مذآن د و مرد نر دوي ولعبض كفته اندمرنسي و نسك رع فأرعن وطاء بدوليا فه کمی ازان دومرد مر دی کرمست وشتا ب برخواست از فراش نرم حذ د کربرون چفتا سبت دارلی ف خود که خود در بدان بوشید تا او وطا کمیسه او فرقوا بمن بن ببدوا بلد مرجسبت ارميا ومجمع ب حوودا باخودا لصلوندنسوي ارخود حسكم اجن فراشنه وطاعة من مين جبدوا بلها لصلوته كماه كميديسوي نبذه من كمرجست ارفراش خود و وطاي خود ارميا محبوب فوق ابل حود سوي كازجو درغبة فيا صدى شفعاً شموون درجنر كميزتم فاست ارنوا مبازجته حوف وهراس ازجنر كميرومن اس ـــُنــ خور و با يارا ن حوفوكه ورضاك با مرى بو و نه <del>فعلوا عليه في لا نهزا مر</del>و اله في الرجوع بس د انســت آنمروا **بني وضرير كمير** شة بخبك فرج حتى حربت ومريس مركشت وخبك كردتًا الكدسخيد شدحه ن و مي عبقول متّ كما أكدًّا نظوف ىذى *وشفقا ماعندى چنى برىن درىپرم ك*ويدمذا بغ*رشكا*ن خود نظركىنبەلىيوى نىزەمىن كەبركىت ىجىندىعنىت درىۋا بى كەنز<sup>. د</sup>ىن سىن دانىچە ترسىدن ايعق**ا بى** ت الكريخ يشدخون وى رواه في سترح السنة لفصال شالت عن عبدا تعدين عمروها لحدث ان رسول مدصلي مدعد بيرسلم كال وابت ست اره ومسترا الماري مرف مديث كرده شدم من كدا خصرت كفت صلوه الرجل عد الصنف لصلوة فازمرونشته يؤاب وي صنف تواب صلوة است بعي كدايت وه كذار و فارم ميته توجيت بهای بس سرم انتصرت را بس فیم اور اکدمیکذار دستنده فوضعت بدی علی را سدبس نها و موست خودر ابرسرم ارک آنمضرت کفته اید که ابن برما وت و بسبت درط بی ـنــُكەنىجىغى اغرا بىلچەيچىشىرىىپ اورا ھىيوسىيەد مايىنىچ ورىنىرچ خودسىكچە بدوبا وجودان خلاف ١٠ ب وہنجاراس ا و پیمکنی نه یا عبدا تندا بن عمر و کویا که انحصرت را بیرونیب به نو د این فعاو نعجب کرد قال مدنت کفت عبر برتضع فصلوة مردوانت تصليفا عداوحا آل كم يومسكداري سنه ت دمن ها رجمازین حکم نتو اسکند برور د کارمن کارمرانسنده شاکا رمن بسیا د ه ارجه نیفضل کطف و کرم کدمن واردیا اینجنسوسی ، وقرب کیمن دارم مرا برد کوران قباس کھنے بدو د کھرا ہی ایرمن روا ہسلم وعرب کم بن کی لیمندنی چیم وسکون میں مطارشا ترمی بھا تھا تا <u>بشا رہے ست</u> ہ بت ة اقال حامن طرا عدلتندى سيت فاسترت كفت سالم كدمردى ازامها ب كذا يقيل غرا عربو د كفت كاشكي نها زم بكرد م بيرا حتى مي فيتم فكامهما بوا و فك د م د کیارنه ، روغیرهم که صاخر و دنعیب کردنداین خن ابران مرد که کران آمد برونها شان <del>فعال معت رسول متصلی متدیدیه سلمعیو</del>ل پی کفت آن مرد مراحی من در کهن کشیده ام تحضرت را سکفت دتم اصلوه یا بلال رضابها ای بلال احت ده دار باز و کمبیر را بر کار کزداریم دراحت بهیم رو ۱۵ ابود آو د بدا که در سخی فو آن مخصر عيية وسلوا بعنا يا بلال ووجه وكركر ده المديكي الكها ذان كواى ما الح نما كينيموا دائ <u>الش</u>غاطة بدا ن ستراحت والبهوو ما كالشنعا ل تحضرت بما زموجه ياها ان نوبه ومباسترت طل خلاص ميافيت ولهدا فرمود عبلت قرة عنى في العبلة ومبان بن دوم عن فرصت يَا أكداحت درا ول فيراي ذمه و وجود ا وأتلفال مروخلا من يعتب عناص تعلق علب اوست وورا في بوجود معلوة و ذوق شام ن وستود مكة اصل مشدورا ن وشك م يتصلى تعطيع سلمونول مإخراعي اطرورمنلي لاست ولهدا عيب كرفتنذ بروى وتكولست كيرا دوى بأيعنيا ني ابتديسي كدم أيكنجواستارست بمربري ابتثغاليا و عام مترو بدانتون المب آلون أخلاف درور ما ن عمد از دو وجراست امّل نكه نت است با واجب اكثراً مدو ابر يوسف ومحدا زامها ب امره ند كه نتا

ورود ۱ ما بوطنیغه اجب ست دیمنی فرم بروایی اندی فرض و روایی نت بزاکره وصیح قال و است د گفته اند کده وجه دسنیت وی قعفا واجب ست و اخلاف فی انکمه و ترکیکیت است باشد رکعت برخ و به عت رکعت نیزاکده است رو اکثرا مدیرکعت است و نروه اسد رکعت و اما و یث وربردوم بنب و ار دوآنها کدیرکیت کو بدر و رکعت بیش وی کجدار نه دسلام دبنده اکزنگذار ندگره ماست ارا م مصریرسید ندکه در و ترویکوئی کفت اکثرا ما دیث در کیرکعت است دس می بی بیاب مودر دفت بیرسید مدکفت سلام دیدورو درکه و اکر نه د به زنها ن نعار دو و منها لغدکرده اندور رئیف نول مبدر کعت و حق آنت که اما دیث کیره و آنام محیود روی آمه است و کلام درا ب و تربسال سن و دلال آخ ت استكفت در مترج كمناب وسترج مغوالسعا ومقضيه المنكواست الفصول لآواعن ابع تواق ل سول متدع بيسلم مله ليراث في في زينب دو كا ت فا داختی مدکم لصبح پس جون ښرسد کی ارشاطلوع صبحرامسی رکغه و احدهٔ تو تراها قد صلی کذار د کیرکعت را که وترکرد انداین کمرکعت ارا ی دی چیزیرا که تحقیق کداروه ا ت برج خت واقع میتود کرکیعت که اوی نم کندو ترمیکر و دو فررم پیت آمه ماست که ان اتبه فيطاق است مقاباح غبث ازعد دوجون دورو كذاروها سه بت و تراین ست و کاهی شام ندا رستب ر انیزونر سکونید و طاهر فهوم این حدیث بمین س ت فاقتم معن عدروعندة اع الرسوال متصلى مقد عليه وسلم لو ترركف من أفرالليل مر مكركعت بهما بطربن كدر دركعت ببیل زوی كدار دوسلام د بروبعدا روی كركعت بكدار د و ابن مدبیث دلیام د بن دراس ب باشد و كلام درين نبرسايد روا مسلم دعن عاشته و اين كان رسول مقد ميلي لاليرا لمت عشرة ركته بو داخضرت كه سيكذار دارشب سنيرده دكعت يوترمن ولك مجنس ترسيكر د ارمها بي سنيرد ه دكعت مينجركعت متصل المجليعي شنی الغی اخرانم نیشست دیسچ رکعتی را ی تشهدارا ن چرکعن کرد *را خرا تنجیتی معلوم م*شد، ست که نار آنخصرت د شب بروجوه بوده است کمی ازان وجوه این <del>ت</del> ت سیکدار د و و کان دو کان بچهارسلام دنچرگعت میکدار دمضل به مینت و تربیک تشهد د میک سلام و این مدمیث میچ میربچاست د روصا بنجرگعت به ست بن رفه قها و آنها که ه تأنی نیز از من و باعدم طبوس بعدم سلام سینند و میکویند مرا و مجلوس نیا ست بعنی سلام منیدا و کردر آخر و دیرمغرار و ایا متعالیم وبسلوا لافح آخرمن و وصل كذا زحها ركعت بكيسلا م جأ مزاست با نعاق وُمز د واجأ زار ارمري دوايت دار دمديث وي فروا بالصره است وبو دمشهوميا إناشا ن سرَّون مهندوغوا كردوشهيد شد كار ن وي ابع انس من الد ي و كه بخوانی فران رافلت بلی گفت آری خوانم فرآن را قالت ف<del>ان حلق ن</del>ی ا تد گفت عائشته پس پیرتیشگی خواص با تسام می افعال ای اور فرا ىغدلسوا كەوملور ە بودىم كاكرا باخ ئەتتخصرنىلىيم سيا د ھيا يىرىيشېتىم براى دى يىواك دوراد تىنب دىنى وردولمونىتىج طاست فىيىتىكەتت بس ي رانكيخت وبيدا ميكرد انبيد تخفيرت لاغدا سيخا كي لفذر كدميخ است كه مبدا ركنداور ا ارستب فيستوك وتيوضا ويصبايسع ركعات بيرمه واكن مبكر دووضو ميهاخت ت کردر رکعت شم فیدکرا تندویجده دیدعوه بس فرکرمیکی د حدارا دح دسکینت اورا و د عامیکردا واقعی ست وسلام منیدا دمضالی تناسع بس کذار در کعت بنم رائم بقید تبیر زنسشت برای تهدفید کوانندو محید . ميعوه اين طرتي ديراست ارطربي لتي آمخصرت و درين طرنق متعييات كه لايملسم مول رزها براست و أرجوس سلام مرا دمنيت و الانجكم استنا لازم آيد كه وژا مزيه لا م یدا وتختین تقیری کرده که دروی مینش<u>ت وس</u>لام منبدا <del>دیم سیلم تیم ا</del>سیعنا بیتس ام میدا دسا مردادی که شیوا بیدارا نم بعبلی کونین بعده ایسلم دمونا عدم ف مدی شره رکعه بانی بی آن ایده و رکعت است ی میرکن من طمانس بس سرکا و که بزرک ال ترکیم حصرت صلی تعدیده سلمه كح و كرفت كوشت داوش وارسندوصفيف شدور آخر عروثينج ابن كحركفته كرميش رطت بمكة مها ( أو رسيم و تركر در مونت ركعت و فو ووركعت فنغطام وصور تطنتن فككست مابئ بس مجيوع أركعت بودا كاببرك برجا كاروصورت اوليار د دبودوكا ن بى ا تدهيل مترطية سلما و اصلى مراقع طبهاوبود الخضرت وي سيكذار دنمارير ا دوست سيداشت كسمشككندران واكرسكداردان را ازجتر مجبى كدنغ اصلوة واشت ولين منا فايت ندارداً الكفتيراني نغاثوا فالأنه بخصرت المته فتأرة بودولازم كيونت أبراست واحب كرد دوكان واغلبيغ مراووج عن قيام اللياصلي لانها رثنتي مشرة ركعه ووته خضرت جون غلبيكم اودا خاب ودری و باری واضعی آ داز برخواستن نارشب میکدارد ورباره ارروز دواز ده رکعت و دردور آ بختنیا بخود که کابی سیروه میکدار دو کابی بار ده ما آدما ولاا المرخي منطبي شرطيع سارقراء العرّان كله في ليزومنيدا نه منه فرار الده باشدقراً ن دا مام دريحيشب ولا صلي ليدا لا العبر ومنيدا نم كدنار كدارده باشد شده ما منه ومنه المرورة واشده منه منه ومنه ومنه المرورة واشتره بشده منه ومنه بدكه دريفيون المعادم منه الماكون المعتبر ومنه المرورة والمنه ومنه بدكه دريفيون المعتبر والمعتبر ومنه المرورة والمنه ومنه بدكه دريفيون المعتبر والمعتبر وا

ديعن حيان أيذيغرو عبره كرده باشده القداطم رواه سيتمنسيه براكه كذار دن دوركعت بعدار وتردراها ديث بساراً مراست وليكين ينا جديث اجعلوا مرصلوكم اللياح ترابطا ت این ربسیاری روا برا براه مه لکث شکرینده مدیث کومین معدالو ترراه کفته میرند ورودآن دداعا دبيث مجزئه كيونيذكه آنحصرت بعين مته كذارة البدانند كشغان عدار وترما كراست بس مد بان ولالت سكندكة ن رتعة مركدا ت حروا غرشت فن عليه وعن لي هررة قال وصاني طنيا كفت الوهرمه ه ايز كرد مرا دوست ما في من كه محت ما م مُلتنة ا با ممن كل شر كلي روزه داشه نسومن بي بربر ونودو <del>آن آور قبل ن آ</del> ما مهوم اکله کدارم و ترم دبث رسول متدصل تدهيئة سلموكه تحفا محفوظات حروكه ميشرار صحايرك ننی زرایه و دا داینجامعله م شود که استعال ملیم دیدا فضل س مرطالب ملم را دورکعت بعدار دیرکوسیکذا ردا قراشب نسل في ول للبيا*ور بها اعتسل في اخروكف* ت ازان كركران ماز دبار سندكي ابر ښد كان جو د انحد مقد الذي جل في لا مرسته سايش مرمذاير اكد كروانيد در كار دين كشا دو فراخي را مقت كان يوتراولا البرام فياكاخره كفنم وترميكرو أتحفرت ا ول شب إمران قالت ربا احتراقال للياح ربا إو ترفي م ركفت ما ئشد بساجه دكه و ترميكرو درا و ل شب وبساكه و ترميكرو دُرْخ ت تندا كالمحد نندالذي على الامر سقد ملت كان تجيز القرارة المخيفت كغتم مو د آخفرت كدمبند نبوانده البيت مغواندوان داردارشب المطلق التربام

وباخفت كفت عائشه بباكه لمبذيخوا ندوسباكه بست منجوا ندوخفت آراسيدن وأرونها ن كفتن أرظت النداك إنجمه بقدالذى عبل فيالا وسغه شتب بيركروبران كدسعت امرد يخاليفا ت برنبه که شکراً ن کفتن وخیا کم فرنو د اختلات امتی یعمیه وا ختلات اکترار معدّد و تسنوع انعا آن فیرکیرمده ست صلی بتد عمیر پیما معتمن می مفتت برامت وتنسيج امررابشان واراضلا ف مجتهدين دراستباط احكام وبمه بزيمه وموجب زيادت وكال دردين وسعب مزيرا نوار وتحفيف ابن عبرالفصلالا خيروايت كروتا ما نيديث را بودا و دوروايت كردابن تبيضال خيرا بيني پنيستل است بقرارت و <del>من عبدا مندن اج تس</del>رنا ما بوجوسي شعري ا اتده بروئ نيت قاليالت ما نسته فم كان رسول متدكفت برسيدم ما نشه را مجيد ركعت بورم بنبرخه امتلي متدعيد وسلم يوتره ترميكرو قالت كغ بووآخضرت وترسيكروسجها روسنهيني حبأ رركعت ميكذار دبعدا زوئى سدركعت وتربس مجبوع ويهغت ركع وثُمَّان وْقَلْتْ وْبَهْتْ وْشَهْ كِه ما يْدُوه مْ بْشْدُومْشْرْتْتْ وېدە دسەكەسىزدە ولىمىن بويترا بغقى مەسىغ دىنبو د كەو زگىندىكېرارىيەت كەچەر دىشا ت درونزیسیدرکفت واحاد بیث د کمینزدرن و ب آ مده س وكالقال والمتعصلي متبطيع سلمالوثرحق على كاسلم وتركابت ولازم ست برم سليان فمن حب ان بويز يخبط غيغ إس كسيكة وسي <u> ش</u>سفیان مؤری پیمنی از ایمه د کیرومن حب آ<mark>ن بوتر تب</mark>لث خلیفعه و کمسیکه و وست دارد که و ترکندنسه بیری به که کمندواین مدم ت ومن حب آن بوبر بوامدة فليفعام كسيكة وست د ارد كه وتركنه بكركعت بس ما يد كه كمندواين مذبب فني و وكبرا مُراست روا ه آبو واو دو النساكي وابن اخذوهن می صی اقدیمندهٔ اقال سول تعصلی مدّیلیه وسلم آن ا مدوتر بحیب الونزمذا ونراست دوست سیدارد و رز دا و روایا ابل لغرآن بس ترکنیدینی کموییا ما زخود اورشپ و ترمنیم کمرکیعت بیسه رکعت بدا ن ای بل قرآن بینی می کسانیکهٔ کاین ور دواید میرآن وصد بی کرده اید بدان دستو کی خطود کماوت او ئیدمّنبایست برطارمت قيا ملياه ملاوت فرآن درآن خبا كله مروزمو دخ سي نه د تعالى حبسيب حذور ا بعنول جذ د وَرَتَال كعرّان نرتبلا بداً نكدو تركبسوا و دفتح آن عد و فرور اكويندوا طلات لرده مینو دهرخی همانیم بخی فرد در د ات خود که قبو امنیکندآن نعتها مرا درصفات مِنی بهثار ه نند د درا فغا اسمبنی تکریشرکی و معین ندار در پس در دری سخانیم معنی و ترسیت مداره وترراو نواب سيد بدران اكرار فيال فعال بندو المخصرت رعايت سيكروآن راواين راا شارب راست ديشرع كالا مخفئ كالمتبع روا والترمذى وابوداؤ د والسنبائي دعن كارجه كالمنج يجروجيم بن خدافة صحابى قرشى عدوبيت معدودا ست درفرسا ن قريش اورا با جرادسوار را مرتيها فكا كېبارى غروبن مامن لايرالمؤمنين عرشه نبرارسو اركه كم طبيبدى عرسته كس رافرشا د مارخه بن مدا فدور پيرې على و درا <u>قال خ</u>چ علىنارسول متد كفت ميرون التدبرا بغير منداصل متنطبه عسام لكفت ات اسلام كم مصلحة برستيكم غذا ينجالى مد وكرده است شارانهازى مين في و دكرده است بركايينج كانهار و كبرر او امدا دبريي فرساو ن کی دا برد کیری برای تعویت و اکیدو درروایتی را دارو در بعض مرکز خیرانم من النعم مین بازی که متبلست شارا زچها را پهای سن مرا د نسران سرخ است کداغروانفس اموا لاست روع ببعني بتراست أيتباع ونيا ورمنيت آن محبولبت رونها وحرم كم سكون تميم حميع احروا غبم يجميع حاراست الوترآن بأركدا ما ست وتراست عبليا تدكره في مصلوق العشأالي نطليع لغجر دانيده وستروع ساخنا ستآن داخداي مقاليراي قادر وفيئكها ينها يطنا است الكيطيوع كمد فبجوابن مدبث استدلال كرده اندبروج ب تررواه البرها وا بو واتو دوعن زيربل ملم زاكا برا بعيل ستهولا عجربن لخطاب تعتط لمفعيّه طابرني متند درمجبس مي زياده مرجبها لميضما امام مالك وسفيها ن مغربي وابن عينية أيوب جساني اردى معاي*ت كرده* ان<u>دواً فا مطي زين ل</u>عابدين مش ومربخت وحديث مي شنب كفتينواين يروال مقد تومتبرن مردم وفاصل ترياشيا نابشي ونز دريد بن سلم كذاروا باست مبروى مرمودهم ما بد هلبيد مرحاكما شدة لق ارسول متصلي متدهبيد وسلمن عن ونر هنيسل از اصبح كبيكيخوا بكر دونا فإشدار ومزعود بايد كه كبذار دورتر او وضاك آراو وني كه صبح كندروا ه الترا مرسلًا دعن صبالغرزين جريج تضبح جها و لي وفتررا وسكون ما قال السنة المريثي كان يوتررسو ال متدكفت پرسيديم فا شهدرا بكدا م سوره بو د كه وترميكر د مغير مداصلي مّدعليم سلموا كان بقرا دفيا لاوليكفت ع نَسْتُه بود بخضرت كدمخ اندور ركعت تخسيتن بسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية مبخو اندور ركعت دوم بقبل ابيا الكافرون وفي البالنة و وررك ببروا وستُندوه لا مقل عود بربالفلق قل عود برب الماس ست رواه الترمذي وابو د الأدور وي لنسائي عن عبدالرحمن بن ابري نعتي بمره وسك وهده وبزامهما بي مغيراست دوالي فراسان بودار ما بـنب ميرلمونيين على رمنيا قدعنه ورواه احد عن أي كعب والداري من بيما بن ميرا المعوذيين و وكر كرره ه انداحه ود ارك مو دّید ب<sub>ا</sub> المکه تهاغل دو ترمذی گفته هماک ترعها ارمح به دسن بعدیم بریناست که تهاقل جوا متدا مدیخونندو نیج بن لها م گفته که اصحاب بین را امد کرده اندامها ما ا معف*ع دحازا بل بایط ورکعت اولی ورما فا افرلنایچ* اخداگراروایتی دراخیا روا تاریج فترنستره اس<u>ت ومیکویند دوم</u>ق وایا تنفیند**آ** مدام ارًا مام صن بن هايم خي تدهيمها فآل كفت حس جنبي سول متدنعليم كرد مراسم يبيريد اصلى متديد يسلم كلما ت<del>ا نولتيم قنوت ا</del>لوتره ما مي ما رجند كلم يميكو با كواندا ورقنوت و مريخوا نداكم المراد كراه و كاند كالميم المي المي الميم كالميم كله الميم ا ورمين عنى ست دليك كويندكه ويعضروا بايت آمد ماست كه المصرت صلى متدهم في مسلم فرمود احبله في وترك واين روايت فرين وايت وروتر و فجرو فروا ت وگفته اندا فضلاً نت کدمردو محواندو درا ب فوت بغضیا با داللهم به فی مین بدست م*ندا آیرا و ماست نما مرا در میا* نا کهها نبکه آورا ست نمود و و ها فنی

فنم فاجنيت دعا مينت ده مرا دميمن كي ما يكوا فيت وا ده اميثان ومرا وبعا فيت ملامت ست اجميع ا فات ديبا وآخرت و تولم فيمين تولم د برد مرُلطف و کرم و دکیرمه کار بی مراو بارک این اصلیت و برکت و رای و در در فیرکرد او آنفها و قنی شرا متنبت و کابدار مرا از بدی ایخ تصاکرده است و تعذیر نبوده . و قایت ازین جنبا زها مراساب و آلات ت که در لایرا محدوانبات درا نطابست هاک تقتی دلانعضی هیکت بس پرسینیکی پرخیم می ای و مکوکر در کمنیو در روانه بت کهخوا رمنشو دکسی که دومست د اری توا ور ۱ و لا بغرس کا وبت و کرامی و فالسیمنیشو دکسیکی پستن داری توا ورا تیار که برزكيوا ي يرور د كار ماولبندي توسمتني ينكل ت را نيززا و ه كروه فلك ليحيط تصنيت نستغفرك الهمونتو ب البيك و لبغفودا جم واست خيرا لهمين و ورروايا يتختمو تهصيغهُ وصلىٰ متدعى لنبي محدواً لوسلم واه الرمدي وابو دا ودوالنسائي وابن قروالداري وعن إي به ك في الوترقال بود اتخصرت جون ملام سيدا و دروترسكفت سجا ن لماكت العدوس اسده ارورها ليكرورا بيكروا وارجودر الغيي وره برسوم خيا كها يط بكوبدوني روا يبلنسائعن عبدالرحمن بن انزلعن اسيما إكا ن فيول و اسلهما ن الملك العذوس فشا ويرفع صوته النا لتترسده بيسكينت ولمهند فيكروا لركومنين على كر أتحصرت مسيحت ورا خرو تركعني درا ضدال بعدار ركوع و ١٥ م احدوا من فايزا ست و ١ رسلام است وبعغ كفته اندميش ارسلام درنشهدو بعيغر كفته اندورسجو والتهم انى اعو دبرضاك مرسخطك ومبعاها كمت من عقوشك واعو د مك منك لا إصماما ت رخباً بن درما بلسجو د بوضوح موستاست رواه اليودا وُدوا ليرّندي والنسا فيوابئ جداً لفصوا لِثَالَتُ عن ابنجاس قبل لم ن معوقیه آیا هست ترامیل و عنت دمیم به ما وجو دصد و این معل مشروع از وی که <u>۱ او</u>یژا لا **ب**وا مدهٔ و ترنکر د کمریک رکعت طام ا ركعت مشروع است فا لكفت برصاس اصلاب عواب كروه است معور وراست رفته النفيشي برسيتيكرو مي فعيري عالم ا د معویه مولی بود مرعاس آمانی می سازدان می از داری می می از داری می این می این می از داری می از دارد دارد دارد دارد می ورکم نعان مغرب نرق محال سی سرکفت این اس کذارموردا و توفیلی ا قرام کمن ورارزا کردی محبت و اشته است آمینه میای متدورها و البحاری بدا مکارش کا عربو دبی تقدیرشفع بروی بی شبکت محل تکارست و آرز اجتیر اسکونید کرمهنی صداست اتفاق ایتجدیرشفع است خیانج از ما مکرد در از اجتیرا میکونید کرد. ن راصبا متدعده مسلخه برسكره وريراكي آخير موافق سنت است بهي ست واحمّال اردك رواره باوی دروفت زوع وی اع کفتی کدشاً بی کمن کراز آتحضرت صلی متدعیدی سلمو حدی واشیارتی داری کسیرکن ولتنظره بش وا کرنیزوع و عت رسول متكفت بريدهٔ اسلمينكنبدم غير خدا راصلي متدعيه وسليغو لم يكفت الورع فه لي لويرطلب *من وترقل* ما الوترحق فمن لم دو ترحليس منه الونزحق فمن لم بوتر طليه مناسده اركور فرمود ؛ ابن وحبد و ابن و ليال س ابوسعيد مذرى كفت انحضرت صلى تدويده سلم تن ومن الوتزاو تسبيدكسيك خواب كرد اروتر ما فراموش كرد آن را فلبصل الإسداركرود رواه الترمذي وابود اؤدوان لاخيان حديث ننرمحه بمعيمة فالمفرض عن الكت ملغدان رجلاساً ل من عرعن لومرا وإجر ت اوراكه مردى والكردا برغررا اروترآ ؛ واجبست آن حا لصبدا نقد قدا ونزرسول تدبير كفت عبدا متدبن مرمن تجتبني وترك ملمون و *قر کرده اندسله*ا ما ن مینی صمایتنیسیر فجعل لر<mark>مول</mark> پرو د علیمیس وایستا د آن در که کوار میمینایی موال برا برجروعبدا مدینی و دایسا و عبدا متد که میکود دا وتربسول م*قد معلی بسلموا و را*لمسلمون رواه فی آموطاً رواست کرده است ه اک<sup>ن این مدیث را درموطا و ظامراین مدیث رو د است میان دجو،</sup> ت فعل نست واکن خال وجوب وسنیت مروود اردواحال اردکداشارت با شدیود ن ا دفرخ محاکی دلیات طعیمنیت ومنی وجوب دایخ بهرت منابع است و اکن خال وجوب وسنیت مروود اردواحال اردکداشارت با شدیود ن ا دفرخ محاکی دلیات طعیمنیت ومنی وجوب دایخ بهرت ا واقدا علموعن على صلى تدينية والكان برول تدميل تدهيره سلموتر مثبت كعنت مراكم ومنين قلى صنى تدويذ بو دائخصرت كدوترميكر وسبدركعت بقراره نين مسع سوره من المعصر أخوا بذوا ره ارمغه القراء في كل كغيملت موراً عندا من المنظمة المديد مرركت مديوره آخران جديد ريها فابوا متداه ديو دو درمبن وايات تعبيار مجل طيع التا له ميواندور ركعت ولي لعدروالها كورزلت و درتا بنيوالعدوالنسوالكورزور النه الكافرون ونيت واخلاص دوا ه الميرزي من اخ قاكنت مع ابن كركم وليها يميني أضودم من ابن مركزه مال كدورآسان ابرود واين لعط رابوجه متعدده مدابت كرده اينهما وتنجميم وشكون ان وتحفيف ميم ومنها وتنفي منسريم ومغيرت

الماري المراجع المراجع

سونين وسكون الجحتى لصبح ب راسيطوع مبع دا بحتبا شتباه ها وتربو احده بيره تركرد ا بغرمسبت س مبيح كموكعت ثما كمشف خرائ ا ن عبيدليلا يسيترا ش دابریس مدا بن کرکامتیست می شب فینع بوامده بس خنب احت آن کرکفت را میرکعت دیرواروتریت براور دژم می کیمیتن بسترکذار و دورکعت و درکعت خماختیج ب وتزكر دمكركعت دواه ما لكنام عن كالبيشة دمي مدونها ان دمول تعصلي تدعيده سلمكا يصبلي كبسافية اروبهُ ما مدار وامتيه ت الم در البقي من فرارة فدره كون منين واربعبن يرمس حون في ميا ندار قرار ت رِت دیمنو ارد حال کردی بیت ده ست *خرکع تم سجد بسپترر کوع میرونت دیجو د میکردیم بع*فی ا رکعتا لنا نیش ف مینشند کوع رو دوشه پیشت واصل و از که اکرخیالی ازگرا ت كراسينا وهما ميكروه وشدبعدارا ن شينيد وقرارت كمند نبووا كربي عذركندو فكرابط بقا دربا ليلسنون رمدست عبدا قديره عتى كدنسة ست دواهسلم دعن مستريضي تستنيلا ولينيمين تستطيع ليسلى بعبرا لوتردكعتين موست الاه سلمه كمتا تحضرت ميكذار دبعدار وترد وركعت رواه الترمزي روايت كرده است اين مديث را ترمذي وزا دابن اجتهوزا وه كرده است ابن اجاين لعظ را كوه بيفايين عالس بعنی کیدارد و درکعت سبک و ما ان کود ن شته است شرح این دراول ب در مدین سعد بن شها م کدشت دعن ما نسته رمن قالت کان سول قد صلی قد وارد سامویت متن بغياء ميها وبوعال كفت ما نشد بود آنحضرت وترميكرو سكركعت سيترسكداره ووركعت بنجواندورين ووركعت وما آل كدوي سنشايست فافذا والدادان یک فام فرکع بس جو ن مجواست کر کوء کندی سا دبین کوء میرفت شرح این نیرکدشت روا ه این جرومن تر با ن مینان مین میال می <mark>بدا اسهر م</mark>هدو نما فرموه این مجوا ت وكرا في ست مغرضتين بدياري ويجد نبغ عيم وسكون إمشفت وضم جيم خيراً مده است قا د ١١ و ترا مد كم فليركع ركعتين بياوين وتركند كمي ارتفايس بديكم كدار د و د و ركعت فا ن ه م من للبياوا لا كانتا له سپ كرير خواست كى ارشا نباييا ييشب پيل ن فېنو ا كمراست وا كرير نجوا س ي اشدان دوركعت مرا درابسنده أرغارشب ورصول -ب آن رواه الداری وعن بی آمته آن لبنی ملی تدیلیشه سازی نصلیها بعد الوتروم و بایس روایت است ارا با مدکه اسمور میکدار داین و ورکعت را بعد اروترومال وفيهم بخوا ندورين ودركعت ا ذاز لرلت و مل يا بها الكا فرون رواه آحد فا ب القيوت تعبي عاعت وسكوت ود ما و بيام درصلوة ا يكه ومراو إيما دعا محضوط ست وانِعبن شائخ وارْا المحدنبرروایت کرده الدکه د کا کی درقعوت ویجود عزباً ن عین بنبت و کویید که نقیبن وعا مرباح ثت غذیر و رئتمامت ا ونغيبين انيسا وابرزباج بثري رو وكدمشا به كلام اس بودويا رمران فاسدكرودوا بن فلاف درما مجعفولست كرنغيين وتوقيت ورشرع وارونشده است مذورما ي كدوارو شده خوا مطربق وحرب إسخاب وورتحيط و ذحرِه أزا ن التهم أه نستعينك واللهم إيز مارااستنا ، كرده است ودر مذب بطعنيه بموقت ورقع و تا للهم ما نستعينك سري كويد كهم باتفاق دار ندبرا ن واولي نست كداللهم برماهنمين بربيت لبنيزا وي بجوا نهوشمي لزابئ البيث الهم غفرلى سده رنبراكور ده دبعند كفندرَ بنإ اكتأبي الدنبا كتستيه وي الماضرة دقتأ فدآب أنها رنيزيجوا نده كفتدا ندمبركده عالج تموت ندا ندلقهم غزلي وَرَبْياً آنا سخوا مذكذا في شرح ابن لهما موزدشا فغي كنفا كنيذا البهم المراسنة بالسائلة ارقيوت نشكا لمرواسيت آن دميمين وسندم عرو فدمنيت وليكرها كما بالتكروه اندان العلمرق صحيجا زمكرا في وغيره ونتيج ابن لها حازا بي داود آورده كدوراً ما كيا لمختصرت معلى منتهج وسلم وعاميكو وبمضرآ مدا وراجرئيا وانسارت بسكوت كردوكغت إمجد مذايي نتالئ زااجا بولعا ن ايغريده ترارح للعالمين فرسا وه زا درنيا كاري نيب بركرا وي تعالي ده وارا دُه ا وبهلاک وی دفته خوا بدکرد بعدارا ف علیم کرد جبرئرل تحضرت اللهم ا مانستینک لخوشیخ ملال لذیس دیجی اُرشاهید درعمل لیوم وا هیاته این را آور ده اختلا لغاظ فيالحواكمه ورروايات آمده است واحتلافا في كمامها را ورقنوت ست كمينوا مذن الميثن ركوع است بإعبداز ركوع وخوامذ رقبوت محضوص است بوتريا بوركا فجووخرا يراً مره وخواخ ن فنوت درونردا كم ست ميضوم ل سن مضعف جبريمضا ن اولائل ن درشرج كمة ب وسشرح منفرلسعا دّه مذكوراست ومديم بي شق اول زين ترويدا ت ست نتذبر لفضوا لاقراعن بيهريه والنسول تتدعلي تتدعيبية سلمكان واارادان ميعواعلى حدا وبيعو لاحدود يغمير خدا كدجه بخيواست وعاكند بركبيعي وعاكند برضرركسي ديكنا ركسى دا بيني و قاكند برا ي نفع كسرتيت بعدا لركوع و قاميكو معدا زركوع فريا قال و آقال سربها بو د كه سيخت و د قاميكر د حري تعليم عا تدلين حمده ر بنالك لحد برا بي منجات بعضهما بيخود كه كرفيار بندعذا ب ويخا (كف ربو د مدودعا ميكرورا ى لماك دلعربع في يا واحيا يع باللتم ايخ الوليد بن لوبد وندني ت وخلاص ده ولبدبن وليد فرشتج غروحي راكدبرا ورخالدين وليديو واسيركروه بودا وراعبدا متدبي كجبش دوز بدركا خربو دليس متروم آور ذيدووبرا وروى خالدوم شام وفديبروا ونديجيا رمزارورم وجرين فديم ادمدا ورا كرر دنداسلام آورد كغند براميش رعد بياسلام بياور دى و تودرميان سلما ان بودى الترابهم العبو دو بهم اسلام كفت خوش بإ ميرا كدمره مكويند كدراسيري وكمرو واسلاح ازبى صبرى آورد بس مرا درائش اودا در كم حبس كر د بدوا پذاعنبو و ندبس تحضرت صلى خد طبيع سلم وعاميكروا ورا درقعو شبخابت وطاحل روست نفالها ب*ن کمیخت و بیار دست ایشا ن ولمی شدرسول منداصلی مترطیره سلمه سلمه بن شماه و دیگرد مامیکرد آنحفرت در*فتوت وسیخت که منداو مدانجات و *هملتهن مشام* نيرهٔ مخروی اکه برا درابود به دو فديم الاسلام بودو ارخيا <u>صحابه نصلا ځاشيان بود اورا كا مزان در كم</u>يمبس كرده بود ندو مندا بيمبرد ندوري نيراردست پيا تاكم وربولذا محق شدو درواع ربضي مترضدرجا دروم شهيد شدوعياش بن يبقيه مربحات وه مذا فه اعياش تجبأ بيهُ مشدده وشين مجبرين بي يبعيراا بن نيررا ورا وجها لع دولكيان رقديما لاسلام بو دميش دخول تحفرت بدارادتم اليان آور ده وبحرت كرده بو دنجستيدس التجرت آور د بدينه دروقت بجرت آورد ن مررشي متدهندس لي حبل

ید ابعداز رکمنع

مبو دبربنه آبروكفت كره يسقده كالمتناف واست كدورها فيشيندوا ترانه مبيذب بهرا ورجرا النيان كرآ دبيرا وجهام دا برببت ونبدكر دب بكريخت وبدنيه آبدو درخوك شيدتك ا پیتال ن ودکه آخصرت وقیوت برای تومنان د ماسیکرود دردهای برای فراق میرمودا لله اشتره ما کمت مای مفرخدا ونداسخت کردان برای کردن و بلاک کرد اسیدن ترابر میرا رأركذه مقبلامست وجعلهاسنين كمسني يوسع وكروان وطارنت راوا إحى داكدانشان وروى كغرمكنندوهنا وميورز نوهل ننقط كدمبغت البرابل صورزه ن يوسف علين ره بود دسنين جميع سناست دراصام موني الرضالب مدرق وسال الم المدنيزيد مائي تخضرت سالي متدها يدمين المي بالمين الموقعة المواجدة والمورا موت المواجدة المواجدة والمورا موت المواجدة المواجد مزداره بيخدر وزيغوذوا تندم فخصنت ومفنت والتجريز لكت جرسيكرد ولبندنيج اندا تحفرت اين د مارا وقونت وكا ن يعقل في يعيض لموروبو والتحفرت كرسيخت ديعين صبان ورئاز چودا لله العن ظانا وظانا مدا ومدا لعنت كن ورا مذه كروان اروركاه رحمت خود طان وظان طبيايه الاحياء من العرب كيفت اين ما براي بيتبليط ارحرب كدكافر ما مدحق بود مدارّ ل مقداً الكرفروفرشا ومندا ميعالي بن ابتررا كركيسُ لكنّا لا مثرى آلاتيهاً اخراتيكها ونيوَ بسليهما ونيونهم فالهرم في ميليت مرمراً المحليق في المرتبية والمعلق في المرتبية المرتبية المحليق في المرتبية المحليق في المرتبية المحليق في المرتبية المرتبية المحليق في المرتبية المرتبي ما نه غداه ندی دا عترامنی بر کاروی موقع القرف د اختیا ریمهه مدست مدّرت اوست ما لک امرایشا ن که جاکت کرد اندطا کفیرا آزایشا ن وکرفها رکردا نه بعجرو فضر حذو بإتونتيراش ن ورجوع كنايفنباه حست حذوا كرسل ن شونها يأرا ب كندايشان اكرام مركفر فطله خود بانتانسي تؤكر سنبرة مامورا برام وحها ومزء آنجيها فرموره ايم وحكم كراهما بن فی مرحه و ابنم کمنیم و درروانت آمد است که چون آنخصرت صلی نته *برد سلماین د عاراین*و اندولعنت میگرد جرئیل مرداشارت میگوت کرد وگفت ایمحدا تراسباب راماً ن فرساً وه ایمز ارحمهٔ للعالمیه فرساً وه اینجا کم درشت ترجمه کزشت واکثررا نیدگرزول بن سپ روزا حدید و درنه کا سیکیسرمبارک آبخینر شاخ می مفروخیسارهٔ شدًا زدندا ن شریعن سنجست وآسخصرت مون ارزوی مارک باکن میکردومشیخت کیف نیفیوقوم حضنبوا و مینبید پیکوندرسکاری بایند کرومهیکیزنگ کروندر کا سياركن بغيرخ ودانجون دكوبيذ كمجرمصرا زبشريبت طبيعيت كدمرا يحكم كمصولح دين ودنيا ورجوبرسرميف وى ابداره مؤوه بودن بخطبني أرمي فلووين والميثاني أيترواجت قريبا بغلق شرنعي يوكديرور دليترا ورابوئ تبكداشت ودجيها وقات مربى حوال مهذب اخلاق اوب وهلى تسطيه وسليم مقول تشيرا كدفرمودكا فنطقا لقرك وبميني وروه الديغي قرآن مهذب ملاق ومودو تغني لورشر فتقع العني بهن ترارا بنشرح كرده شده ست دا مندا علم مغق عليومن واصل الاحواق ل المنت الماسين الك فيالصلة ه روايت سنة ازمامهم حولكه ارثقات البعير باست كفئت برسيدم منس رارضي متدعنه أرخوا مدن فه خاست ورناز فتن بالمتحد و وعبير في المتعلق والمتعلق و برومهن ازان قالکت اس قباقه و تابش ار کوع مودا نا قنت رسول متدحه به سلم معدا لرکوع سهراقه و شخوا مذا تحضرت مبدار کوع کر کیست کی ان معث آنا ساتیا للماتقرار بدسيتيكيثا لصنيت كدفرتنا وه بوداتخضرت مرده ن لاكهنوا نده ميشدوه مكرده وليشالينيا ن وقرا مينى خوانندكان فرآن كدقاه ت قرآن مسبي يسكر ذيه ترجها وتستحق خودآورده كدرور بنرمكتني كروندوشب كايميكذار زيدوقرآ وينجوا ندنده ورروابيث بتبناني مده است كدببنرم سكيشير بدوطعامي ودرشقيج قرآن كيروندرمني متنعينه سبعون رجلانهما وتن بودندابن فرا وبروايتي حيل تن وبروايني بنظا صيبوا تب رسيده شدندبيل وكشته شدندوقع ينتين أغرائب وأقعات واعاجيه يصتع است درشرج مذكوراست ودرشان مثيا فأزل ست ولائحتنب اللذين قبلوا فيسبيل متداموا مابل عباره ندرمهم زرقون ومرجع ول تنديب فغو ننه خواند بيني موزاصلي متدعاية سلم تعبالركوع شهرا بعدار سرمرد اشتن زركوع مكياه ييقو مليهم درهالتي كدره ميكر دركشندكان قراء ودرروا بتركيثن باحايا اربعين سباماا زايجام عكوم كمرزانه نابرقهوت دركام طبيح بودو درنا رصبح كدفوت خوانده اند ذرجه بي فضبه بودفعظ ندكد انمي بو دخيا نكشاه غبيمكيت تشفق عليه نا برنج وقت اَ وَاقَالَ وَنَيْكُهُ كَفِتْ سَمِعا مَدَالِن عِدهِ مَنْ لِرَقِهُ الاخِيرَةُ ازركعت ميسان و دربعض نسج الاخرة بدعو ملى حيا بمن بنيسليموها مسكر درمشر رخيدهم إله زنج سيم كالكل مرا وسكوناعين وذكوا ن بعبرد المتع وسكون كاف وعصبته تضم عين وقتي صا دوت شديديا واينها بهم بقابل بن سيم فدكر را بنها و عا مميكر والمخضرت ويومن غلغه ومربط الخسائيكيس اوموذيوا زمقتدان روا وابو وآؤ دوعان لالني روابيت است ارا س كينجير المانتيني سلمتنت ستراجم تركفوت خواند كيما ومعداران كلإنشت فويج <u>ونخوا منطباً كله كمد</u>شت ما المعلم مرا نبد كرمنيت قنوت نه ورما رصيح ونه ورفيراً ن حزوزه الكث وشا فني كيويند كه قنوت كند وربا رميج دائاه وربيمه يزمار با اكرواقع نشو دوقاً واه ابودا وُدو النسائي وعن بي الك المجني العت لا بي ما است الك قد صلبت عنف رسو ال متدعيد وسلموا بي كرو عمروع أن وعلى ضي مذعبه كمفت كعنم مريرو ى مدمن بسينبكة يتحبّين تمازكروه بس تحضرت ويسطعنا ى اربعه بهنما الكوفيا ينابغي كوفدا بيتال بعالىست رصي مدونه زيرا كذكار كو فديس عي مو درخلفا كالثاني تحاملي أ مين فيخ فرزد كمت بدخيا كاكا نواتقينوَن آيا بودندا بشان بعني تخصرت وخلفاى اربعه كرقنو ت بخواند ربيني ورنارميج وخراك ورمازه بخي زخيا نكها لامير اسلعب مردم . قال ی نی مدت کعنت مدیمن ای میرکنهن این کدمخوا نید درمواظ مبت بران منها بیند مدعت است نوید مدا کنده و در درم و خرکهای و کدورو فنت صبح خواندىعدارًا ن ترك كروخيا ككرشت رواه الترمذي والنسائي وابن اجرواين مديث والالاست بر مربب خيفه وشيخ ان مجرورش حذو ميكويد كرجوا ب وا وه ابد اذين ثنه اكما نكاما ديث قويت دروڤت مبح آورده اندواثبات آن كرده على اندومبنا راندو اجب است تعذيم ابنان برذكسا نيكفني كرده اندومبكو پندوري وأرابن عودروايت كرده اندكةمنوت نحوا ندامخصرت درميج مازى غيف ست ومجنين كإدروابت كرده شده سن ازابن فهابس كالفته موعت ست ومجنين تخدرون

لروه شده ست اذا مهمه که مخصرت منی کرده ارفوت این ما دیث بمصغیف ندواین کلام مالی ار مخلف بیست و امتدا ما انفسان نشا<del>لت من کوس می بن کوملا جرج الكا</del> علیٰ بی برکعب رواست ست اخس بصری کرعمر من کرد آور دمردم را برا بی بن کعب که کمی را نها بود کرخفا کرده بود ندتیا م قرآن را درزه ن آنحفیزت و ا قرآر مها به بود و اورا كيغت ندميني فرخو دكروي فام نئود و مردم بهربيل وانتداكنندوين ورقبا مريه خيان بعبالهم مشرين آيية بين بودا جاين كعب كدنا دسكوار دبراي هردم و وابيثان لثبيت ولانينت بهم الافحضف الباق وقدو تنميزاندرا كاميّان كرد يضغبا فيرازيمضان فاؤا كانت لعشرا لاوا فرس مركا مكرشه شرؤا خيرتخلف فصلى متية تحلف مودا بحاراً من مجدونا زكذاره ن امروم وكذار دورما نيو دوتخلف بس كمد ن زكسي مكا نوابقولون ابن في ب وزمير تكلم بعرب متبث شكي رمخيت بي رواه البودائو دوساً اين بن لك من لعنو ن ويرسيده شدا نسر مني المتدهنه أرخوا مدن فعوت كدبعدا رركوع بو وباميش ندرو على المتسبول ا مايي تدهيية سلم مبدالركوع بس كفت من فوت خوا مدة ست تخصرت مبدازركوع وفي دوا تيقبل لركوع دمبده و درروا يتي كفت خوا فدة ست بيش زركوع ومبعدا ومكوع رواه ابن م بانيصن بعبرى دليلاست مرشا ونيعدا اوال تبضنيه لضف خياررمضان وشليخ اميكونيد كداحا دبيث ورقبوت وتربطلق آيده وبمحقشيري مضانسا بأيدا شدو چه ناحادیث بسیاراست عملیه ان او بی ارج اشدو اهٔ مانی **بر ب**و بون قد نبعد ارد کوع و ما ایجام **میکویم که آخاد** ماياست وعلهما بزم موافق بهن بفل كرده اندو الخدىبدازركوع واقع شده ست محصوص بكت شواست ندود مُروا مَدَّا مهم ما ب فيا ميشه وصفات بشميمه تراويجا ست كدمره مكدورا والاخباع ميكدار دندى نستند بعدارمره وسلام وراحت مكوفتدا رين حتدرا وبيجام آن فعا و وكلام دير ومع ما است وجمارًا ق درسا أمها با عبت فالسنة في أم لسنة وكركروه ايم واجتبيت سنت كرك غرب مواطبت كمرد مران تي حيد كموار ومرد كاسا را فلي واروما ممود ميك روازه بنفقت بزمت كهبا وافرض كرودوم يوآست كوالي آمك منسطيلي تديليه وسلم كذارويها ن نهار بنجدوى دو كها بروه ركعت وبشدوا بن بيثيبارا بن عباس روابت أوردة يته ركعت بودونيز بعبا زانخفرت فملا ونت همرضي متدعذها الهم كبآن منج بو د كه مركسي إي حود ورزما نيامسونيسكيدار دوجهه ن صدري أرخلافت همركمدشت مرمل ردخها كادراحا ديث بايدوا بإمدينيم طهره رمبست وكمعت شارده ركعت ويرسكذار دند تومبرش ن بودكها بل كرمها ن مردو ترويجطوا في سكر دندو وركعت طوا ف ميكذار دند بل مدينيعين نيغ نيلت وورا فياً وندور بدل ن حيار ركعت فرو دندوا لا ن نيزور بن تنا ح شريع تسارف ست و الراست عشريي كيويك ورا في العبدارك إرون تراويج كماح و والشبه ميكذار ندارخا بهامي بيدوم يكذار فد لفضول اقراض زبائط بت ن البني ملى مديني سلم مختجرة في اسبور واجت است ارزيد بن نبت كداره الم على معالبست دة مُهود بغرائع وكاشعى يودكه آنحضرت الخت حجره را ورسجدارتاح فر اخيا كها د تشريف بو دبرا ئاصكاف ومجرمين شع است و آن شع ميكن و بارميدار و مروم را ارد وابتي فيرانيرآ مدونرا ى ومخونيزمغي وزد اشتن است ضلي نياليا كابس نار بكذا روا تحفرت ورا رجمر وجندشب شي المتمت عبيدنس المحدكروا مذبدر أمحضر وتدلية متبركم وزرمرد معيني سنبدندآ وازآنمفرت واشي وملنواانه قذا مركان ر ذركه آنمفرت عبتي خواب كرونحبالعب ميني كخوج ليم يكثنا يعبض كم يكوواز ردندا میرون آبیبوی شیان صال زا لیم الذی را بیت مصنه عکیس کعت آنحصرت جشید بود با شاآنچه دیدم ارکار شاکدشدت مرص تاست را قامت نارشد ال تحتیب میکوم انکه ترسیدم که نوشته شو دو فرض کرده شو در شاکو این فرمان جهرشا ده بو دسوی تخصرت کدا کرتو سواطنبت کردی بین فارفرض کرده شو در انتمان این این می . فنا دورد آلخفرت انفا قاخیا کاربعبوم؛ وتهائیکه مداوست کرد تجفرت ملی مده بیوسلوس فرض کرده شدوبعبض کیوبیدکه ما د تب اقتدم ری و درا ن که سرخیراً متخسرت مرا ت نرا بدفرخ کرد دوا بن کامنیو دکرمیاری ایسنن روا نب بود که تمضرت را ن وطنبت میمو د و فرض نشد و لوکنب علیکما فمتم بروا کروشته میشد رشا برانیوب تیا لروآ مرافضلوا تيا الناس في موكم بس كذار يامرومان درغايها ع خوه ما ن صل ملوة المراء في مبتيا لا تصلوة المكتو نبرزيا كذه صليرين عارمرو ما راوست درغا راس تعق طيرون ا أقالكا ن بروال تناصلي تسطير وسليم رهنب في قيام بمندان بود بخصرت كرونسي ميزوموا بدرا دركدار دن ندارسشب دروسنا ن وكيران برج وينا بغرام كالكر مركنا والأوران المرام وينا والكرام والمركن والمركن والمركن والمركن والمركن والمركن والمركن والمركن والمركز رتيا م رمضا ن بحدة اكدوا بياب فيوّل من الم زرمنا ل يا احسّا البركفت كيكفا م كدرمضا ل بحيّا الإن ومفدين معواب وطلب مراخرت بيرا وسمع غفرارة العلم ذبهآ مرزيديثو دمراورا چركيميش مغتراست ازكنا با بصعيره و ي قوني رسول متديره جن كرده شدروح پنيرخدا صي تنطيع سلموا لا مرحي و لكن وما آل كميثا ن و كافيا ب ا مرودو اب آنر ابلورو دمبکدار د وجاحت وروی صو و ومقریرو ونم کا ن المام می و لکت فی علاقه ای کوسیرمو واسوی بین روش ور ظافت، بوكرومدرامن فلافة عرملي ذكات وبودا مردره ن اه ل رخلافت عربيررا ن بعدارا تا بنام كرد غررمني متدوند شاق ن وامركر دمروم را بطباع و كفيرون أن الم وسا چرروا بسائعن ارة اق اسول متدعد يشمل والضي امدكم لصلوه في سجده جون كذار دي يارشا فاررا درسبورخو دخيمه (بدير بسيام استعلوه بس ايد كدكوا مرها نه حذر ابرهٔ اربار حذد و بكذار د با يغلوه ان فا ناه الله متر من مل ما ترجر البس مدون الميزان بنا بي كرد المدر است ورخا نددي أربار وي منكي ما آورد ان اين مدين درين اب كو يايشا يشبت إكوريضان نيرمني ارغاز ورحانه البركذار وروا وسلم لعضلات فهن الي وصلى مدول مندكفت ابو درروزه وشيم ما بغم بغواصلي تعطيه *وسلم عرفي بنيا شير الشهر و الما ينزيان و منعان المني كلار وتجاجت أرفا يغا حزي خرفا زفرخ جي التي منا عنو و الما* تى دىنى لىڭ دۇڭ ھىيى ئائىت ھى كانت كەل ويىتەبىل بركا ، كەشدىشىن بىنى يى دايىش شەب لىقىم با قىيام نىڭ دۇلگانت كامىتەب بركا ،

110

مبغي في الينج نب ومنا قيام وه وه وترب شط الليرا كردفت مفت شب فعلت و ذميكو يدب كعيم من يهول تعد لونعت اتيا م ثلا لليذ كانسكي و د مسكوي أداميام يهشب داخلال الرمال واصيرع الاه مهير كفت بمغرث بميتيكم روجون كمدور وكاررا والام حتى مفيرف آوا كدركرد وارتا وسيدوقيا ملبازها بالرروشي ئب ما م درثواً ب خود كانت الامند كويم با بس بركاه كه شدشب جيارم قيام كروه التي بقي الكيرة قالكه الكرامي المدودة التي المدانية المدودة المدودة المدودة الكرودة المعرودة المدودة الكرودة المدودة الكرودة المدودة الكرودة الكرودة الكرودة المدودة الكرودة المدودة الكرودة المدودة الكرودة الكرود والناس مبن مركا وكوشد شب سيوم مبح كرد آخصرت بل سب حود راو راو مردم رافعام ساحتی ختینا ان بغیر تنا الغلام س قبا م خود با مآما كه ترسیدیم واکه فوت كرو د يت مرا و تغلاج فالليم ركفت ابو ذرمرا و بغلاج طعا م حراست ربرا كده ي عيان ست برا ما م موم كم م ورسكو بدغلت واالفلاح كفتمن إي درميسه ت د تا مطاح درآنسیت تر امنیم با بقتیه استمرستره با منه تروا و با قریر در او آبود اکترون و النسائی در دی ابن اخریخوالا ت كرتمه ندى وكز كرروه ابن ميارت را كدم كم كم بالبقية كبنه عرص نشده رضي قد جنها قالت فقدت رسو ل بقير ميلي متد فليقت كم كم كم منتسكم كم ونیافتخری و و دررودون نبت خودآ مخسرت را دربتی طوا آمو بالبغیج نبی اکا ه د پدم که بخسرت چیزیج است کیمغیره مدینه عهره است مقال کمش ودمواليكي كمغت انخضرت آيا بودى تؤكدم تبرسدى كدج روستم سكيند مذابيحالى برتوينج نيريرى وكان بردى كدفرت ترا فيرترا بيتمطت فانتشبتكو بدكفتم من مابيول لهر افغ است انك التبت من الكن من كان روم كدنواً مري معنى أرزيان خودرا اي من را حائشه شي أربو المنحضرت اكست محامل الخ كفته اشد وأسمف يترينها ل اروى منيده وشا بدكه بعدارين قول نيكفت مجتباعتذاروا خارما في لعير فظول س كفت آخضرت براى ما ن موجب سرون آمدن آخضرت امرر واكتشدا نَ التدفعالي ليا خص سينه ن الانسأ الدنيا برسنيك فيراسيا ليرول سك نعض حرت درشب اصف ارشيها ق بسو تي ساني كه فروترا يسكانها است فبغط لكثرن عدد شعرتم ب من می مرزد بنیترارشا رمومها ی کوسفندان قبله کلب را کدمشتیرن چرب بود ازروع نمامینی میشیخ استکار مربعتی روم ومرد با را مشغفا یکمواین به المي اليقينيا ورشرج ذكر كرم و شده است وذكر النيديث درين البه بناسبت قيام رصفان ست روره الترمذي وابن ، جه وزا ورزين وزيا وت كروه ا مذين كدارا به يريحه غيراست اين لفظ را كريمن تتى لنا ربعني كي مرز دمره مرا ارا نهاى كمستحق فارو فذاب سنده الذو قا الارمان تيمعت محلفيني للفاري وكفت ترمدى . غيندج مجدود يغيم غارى لهينعف بذا الحديث صغيف يحفث اليحذيث را وعن زيدينًا بت ة ا<u>ح ل سو</u> ل متد<u>صل</u>ي مندع بعرص المتراني مبيري المتراني من المنظم الم بذانعة مرودرما ثيؤ وافصواست أرنازى ويرسجدمن كدايب مجتعليمالشا واست كذكار دروى برابرنزار نازاست درويروى الاالمكتونير كمركا فعرض كدوي ويسجد ت این را در آمان فرمو دکه قیام بیا طروم و نبدشب درمسجد کر د معدارا ن ترک کرد و اعمدار بنو د بس فرمو د که بر و مبد و درمانهای خودشغول شید و نا کینید و مشيك كمردندا كك وابوبوسف دمعضا فغيد وغيراشيان كما فعنا ورصلوة متزاويج آنست كددرخا نها بكذارندتها وأتحضرت كدورسحد كمذار دبراى باينج أربودوانا ب دوا بوطبغه وشافی چمهوارمها ب دی دعین کم کیژه چیزامثیا ن براند که افضاصلوه اوست مجاعت درسی طیا که چربرالحظا صبحابه بعبداروی کمروند بر**ه خ ل ملها ،** ن رنیه اکدوی شعار دین ست و مشابه نها ذهیداست و با بنهاسیت خلا برشد شباست ذکراین مدیث درین باب اشار نسیجوا مرزا *ویجاست د*م والتست كواكم مردى بشيختدا كدوجودوي سبب كشرحاعث كرود بالدكرد وسير كذاره والكرخينين سبت رواست كدورها نه كذار وكذا وكرني كتب لفا رواه ابووا ودوا لترمذي لعنسن لأ لتعن عبدالرص بن عبدالقاري نبت مقارة ست كذه مقبل است والنباي منددة ست وغاري عني أن والما ومن المهروسة مر لادیت وی درزمان رسالت نیا هاست دلسکین اوراسای وروا بی منبت و وا قدی اوراورصا به وکرکرده ومشهو آیسنت که وی کامیم تا میم بربیخعاب بو در دالیل کا ة الخرجة مع قرمن لحفظ ب لبتله الي لمسجد كفت برو ل آمره باعرمني تدونه مكين شي من أرمضا ن بوي مسجد فا والمأس وزاع تتفرقو ن بيره كا هررم مرابشان وعداجه نديعيلي آرمالغنسه نما يمبكذار دمردى مزائض ودعني تها وبعيلي لرما بعبكونه الربيط ونايسكذار ومروى وسيكذار ندبا ناروي فوج يعبي بحاجت وربيط مام عظ مِلِهُ وه **حَالِمَ آ** بَي لِوَمُعِتْ ہُوُلاءعي فاريُ واحد لکا ن مثل س دي و ديره ان فغر ت گفت ميرتيکه من اکرم ميمکنما بن مرد مرا برمکب ۱ مهرانيه، شد فضل قاري ابنجا بهزه ا تم فزم بسترحه بن مررا ابن رای دابن نبت دست د ا دفت رسجد کر دخم عهم علی بی کسب بس مبع کر دمرد مرا برای بن کعب و اورا ۱ ام فرم مها خت قال کفت عبد الرحمن س حبول هماری خم حبت معدلیا داحری لیترسرون آ مرم اعمرسبعدشب دی<u>کردان شهیلون جبلو</u>، فراهم دما آن انکرمرد م *ما در بازا و مخود ک*رایی من کعب عَالَ عَرِينَت المبدعة بنه وكفت عزكو درجتي است اين دوست بوست كفتن آن را وعبّار مدوث اين ابيّت و دخلط وا واصابحا عت درزه ن آنخسرت معلى متزع بيسلم يو والخصرت خيده بيجاحت كذار ده خيا كأكذشت وحق آست كدامج ذطفاى دا شدين كندسونت م ت دواخل ست ديموم من سنترجسنة الحديث والتيهام مخلى تغويون مريدا فراهياه آن ملوى كدخ اج كينيد وفلت ميورز بدشا ازا فع ضلا است از آنجذ منيا م كينية بيخوا برعرر من آخرشب رابعي كذار دن آن فرشبخ منيتها أما في كاركه قيام مكينيد درا و لهوا شارت ست مضليت تها متراويج ورا خرشب ازمة فضاوقت وزياد ت شقت كذافا ل بعيبي وارج عني خروا فول سناعول بريداً خراهياها وقو المبيبي يتمبير في مذكروه اندمدا حا بل كدربراكا لبنا ت كذار ندترا ويجررا بعدارنوم اين كمرها د سناشا ن شدورز و ن قديما و الا تحرد دراول ورندوتا مشب فرنده ميدارندو ورآخرشب برائ يخزنج ذميروندوبعن كفته ندكه عنى ين هبارت اين است كدآن كازير فارع مشويدا دان وخواب كيبزيد بعدازا

مهنرست ذابخه رمغيز ميراى ن بعدارخواب بيني كذاردن درا قرات ل شناست وان عبار متيا مدا وت كرد دوبرين على فراهيات على بتعويون خوا بدبود ومعبغ مرت كمرده ميانكى كدمثون دارد بافتبا ووستنياط وكيسكه مذارد خيانكه ولفطيت اتيارول أخرآن كفية اندكذا قال لكراني وكالناس بعتويمون او دورد و ندر دم كدفيا م ميكروند دراقل ُوا الم*لفارى وعن لسائب بن يدينا لغرا* بي بن كعب دسيما لداري ان <mark>القبر الله اس قريصا</mark> ن جديم شرة ركعة المركز دهرا بي ن كعب وتيم داري را كدري نواشه ميموا بيست والع تضرا فی بودومسلمان شدکه قیام نماینداین هرد**هما بی د**ای هردم درمضان بیاز ده رکعت خیاکه تحضرت نیریارزده رکعت کدی دت وی در پیخد بودقیا مهنمو دو کفته اندکوا روایت و هم سن رزد که معبت رسیده است که قیام میکردند در و مدهر رسبت دکعت وجواب دا ده اید که سنداین مدیث میج است و نواند که در بعض ارقات کامی ب میکرده و کامی ماید ده وبعض کفته اندکه دیعنبر لها لیصدیشته نم بفرت متوم کرده باشند و بعدارا ن قرار رصشرن اینته باشدخیا که از تخضرت بهروایتی مبت وروا مبيت وسدكها مره است! عبنا رسد ركعت ومرّاست وكان لقاري تقرا والمئين مع فائة وبو دا فا منجوا زيبورتها راكه مركمي را نهار بده و مراتبات حني كما تتم على لعمام جول لتباح أاكدوديم كوكم يم كم ويم مرفعه ارخه ورازي ابتادن وآنكا ورنا زنفل رست است حضوصا بردصعف وعدم طاقت فما كما شعرف آلآ فروع المجوّس بزديم اكرميمشيم أرنيا ذكرودا وايام لجروا عاليآن وفرع برجرا علاى آن جزراكو بندجا مجذود ورحدبث آنده است كدايخيرت برميداشت وشهاراة مروع الوين بعنيا علاى كوشها مداه والكث ومن لا مرح قال الركنا الناس لا وبم طعينو ن لكغرة في ريضا ن روابيت است ارعبد لرصن مجيح كه ارشا ميزا بعين فه تعات اليانست كدكفت ويتافيتم مردم والخراكي كالنبت كيرزركافوا ن ودرمنا ن بيني وقوت وتروى زحبة بغينم كردن لينا ن وبزرا كرتغيم كروه است آراتها معدم ابتدا بجير كرفرشا ده است وروى ارقران وكان لقارى بقرا وسورة البقرة في ما ن ركعات وبود ه رياد المه ديخوا ندسوره بقره را در شت ركعت ما ذاه م مها فی تنی عشرهٔ رکعه پرچون فیام میکردیدان تو نیواند آنرا در دوارزه رکعت رای آلهاس نه قدخفف عنفا دسیکر دند مردم که و نخفیف کرد در فرارت روآه و لکت وعن مبدآ متدابن بي كمرارا كبراولا وصديق ست وفديم لاسلام است فالسمعت اسايعة لكنا مصرف في بيضان من العيام كفت شبدم إبي بي كعت مورم كا كه برنگنتر و در رسنها ن ارتبام شب نستیم الحدم، بعلعا مرب ن سیمردیم ما د ، را بها ضرآور د ن طعا دمیم کند نوت است و فی امزی مافع الفجرد در روامیت دیمریمای محاوت فرت نستی داری الفط و انتران الفجاره به رساله می مجرود کار المنوسی المنازی ا عييه سلمة ل ماست است المعائشه كورواست كرو تمحضرت كدكفت المؤرّرين في بله لليلاً با درمي بي مدّاي ما مُشه كدج حزايت درين شب إيسول معدفة الضما ان كمتيب كل تولودمن بی وم فی استدس کفت شخصرت درین شب کی نیست که نوشته شو د بر که زاید هشو دا زاولاد کوریها ان کمیتب کا بالک من نی آدم نی بر والنته دو کیم بامیست کروشه میشو د هرکه بلاک کرده میشو د و میرانیده میشو د ارا و لا دا دم دربن ال د *دنها ترفع* ایج انهم دیردرین شب بن ست که بر د اشنه میشود کردار او با وافا أة مطبي كمعتدميني فوشتهثيو نداعل لرنيآ وم كدمرو اشترمثيو نددرسال وزمر وزخبا ككه نوشته مينو د كيخوا جدمولود شدك كرخوا جدمردبس بوشيق ومرشش ليست ومروشتن ولوامكم تما مها او بمغنی زعبارت دوراست زیرا کدکفت رفع کرده میتوند در مری عمال نوشته میشوند و تو اندکدا عالهٔ مهال که د ور روز برداشنه و نوشند شدره ست درین شب نیز میاری نما مونورفع سیکرده با شندا زیرا ی**ه تا ب**لینها باحسا میکینیدا نبه نیز کریم این شب د حکم آنسی بدان دا متدعم و دنها نیز این شب فروفرو شا د میشود. ایرکه بارگی نما مونورفع سیکرده با شندا زیرا می مطالحه با کا باحسا میکینیدان در میراند. ار قهای بنا که مهم او این از است نباز از ایست نباز کوکتاب ما اسکینند چها که دراما دیث آمده ست نوشه میشو د در وی اجهها ورز فها و نوشته میشوند ما حیانی که دو سال هج حوا بهند کرده توفیق ن وا بنده یت وجه ن عائشه ذکر رمع اعال اله که موصل ند مجنت شنیده ستنید که نوشته میشوندیش ایمل که بندی ن آن را سیکنیده منه که میروم تدرجنت تبغديراكهي ست دنغضان ي نة نهانغمافها كت پس كعنت عائشة ارسول متدا من آمد بدخا الحبته الارحمنه متديقا لي آيبيوش كي درني آيدشت را كمروم ت خداسيقا لي خلا بسكفت آخصرت امن المدهين الخبنا لا برجمنا بتدنعا ليميت يبج كمي كدورآ بييشت را كررجمت حق تعاليك ميز كفت آخصرت بيهن راسنه ما رمابسوا المؤكشة وجو الخضرت برووسها ربو د و ديعن نسخ لفط شاعنيت فلت ولاانت ما مُستهم كويد كدكفتم ن د تونير كديني پرخدا ئي ومحبوب او ئي ايسول مَدنير درنميا ئي بشبت را كررجمت و بي مضع بده فع متدبس بها دانخصرت دست مبارک خو درا برسهمبارک خو مقال که آنامیس گفت آنحصرت و ندمن می درایم آلا اینجیدتی ایتدبیر برحشه **کرانکه مویشد مرآخه** مرحمت هو وکه معا وراست ارخبا فضیل لعلف وخو د وجو و شریعی وی مراسر رحمت است برای عالمیان جیرمای خو دش بقولها کمث مرات ورمالتی که میکو برایخفرت المجلیخ سعده رومغني ست برمريها و ن المهار ولت واقعا است درمش وركاه حق عل علاوا شار ت بثمول ممت و ى نعالى برا ورا أرفرق ، قدم وتعليم لغمت رحمت ومغفرت آ تبغينف يهم عنى مرروا والسبيقى في لدعوات كبيروعن بيموسي لاشعري ن رسول شيميلي تسرهبه وسلما ل ن متدليظيم في ليلة النصف من عبا ن خرمو د مريسنيك خرابيعا لجا برانیر ملع دواقف میثود دینی با حوال مندی و مصنف خصن و بزنم بی ملیع متبند بدطا و کسدلام است دیطلع سبکو بطاوتنی م نیروا بست انظلوع و مرا و جدا ن کرون كه در مدیث تحده اقع شده كدنیز آن ناه درین مدیث نیز در دوابت بهیتی نیزان اقع شده كه در مدیث تجداست از ایدت اگرزول درین شب ارو تب و سبت اخیا كل ورمديث أينده بيايد وماصل كرم كالصبغت جست فيعفرت است فيغفر تبيغ ملقدس كا مرزد مرندا مُرخل حودراا لالمشرك اوشاحن كمرمركا وزا ووشر وارنده را وكينيه ودزيرهٔ مسلمان ط بی متبرشری که برای حذا روا ه آبن اجه ورواه احدین عبدا متدبن عروبن لعاص د فی روایّد و ورروایّد احرکینین واقع شده الااندین شاح فظ قال فلسه

می خشیمه را کرد دکس شاحن ا دکشدهٔ نفس وخون ریز مده بناحق و ربعف اما دیش زیاره کرده ه طعرحم را و دیعبض بال ار و ماق صدم خرنیز را به کرده و دیعبض با د باحود كابن دعوديث وجابى وصاحب كوبه اعرطب نبراكده وكوب وحرط يمينج نبواست وحن كايرضى تعدعندا ندقا لخ الاسول تسعيل تدعير سلما واكانت لبيان لمسضف مرشها فيخط بيلها وصوبوا يومها چرن اشديشب صنعت انيفيا مي بيدو بيدر واشيدشب آر دوروزه واريد وراز دا فاق متدميز ل ميالعرو ليمش لياساً الدنياريرا كه خدايتا لي رذ اسكيند جمت درين شب اروفت هزو ب افعانب بوين ما ن باي فيول لامن عفواغفر لدين كيوية إيامنيت ويعطلب مرزش كنند ويرحا مرزا المستنزق ب روزی کمننده بس روزی دهم اور ۱۱ لامبتایغ ماونیه آیا میست بلارسیده بس را بخرا در ۱۱ زبلاا لاکذ ۱۱ لاکز داکسا میشاست از فراع ارا بساسات و ،خيامخة ومنست كنا بهاري سبايرزم اورا' يامنيت محزونيكة اوكنرا والمنيت كذاوكذ اختيطيع لبخرسيكويين متاليانها را اطلوع مكين فجزر و اه ابن الجرج بكوتوا لضجا صخدات لبند شدن روروضي منبم وتصرفوت أيعني كيشت ومبني فافعة ب بترا يرضا نكرتو الأيسجا نيروا تمثم ومتعارف سيان مردم دم ا قال وزود فاراست تجيب إرباكه من فعالب كي وونيزه وآن را نا راشراق خوا ندووم نبه كامراكه من فعالب آربع آسان أ فرد كيت نيروز وآفرا صلوم مح كونيه دوربسياري أراط ويث اشمصلوة منحيتنا طن أرمروو وقت آيره وديبغل لما قصلوه اشراق نيزاكده لجانج بسيطح أمعديث عبراني آور ده كة تخضرت مبلي تسعطي يسلمكفت لاام بانى بذه صلة والاشران وما كأكدنها زكدورمبيث تم إي كدر و وقت ما شت بود وسيناوى ديقنيرتو لحرّسجا زا بعشع الاستراق كفنذ كدوفت سراق ورقعتيكه وشن كمرودافته وصاف كرو دشعاع وى وآن وقت صخى ست وبالجله برنا زا ول روزا طلان ملوة مخى آيده وبرياز دروقت ربع بنا الطلاق اشراق اتد دبس مردور بهم سأميخي ميوان كفت وكم مأراشراق ومتعارفآ نست كدكفته شدو محبقبقت كين وفت است وكمك نهارا وام فتت آن مرآكه آن فقا مست وآحزمري انرو كيك بنج روزوجي ويعبغ ليعبان ورمروفوقت کداره شد کا ن برده شدکه اینجا دو وقت است ودونا رواعین میخو نصعری وضوت کری نیزسکیونیدوا ما دیث وّا آ روزما زمایشت بسبا را مکده واکثر*علها برسخها* ب وینا مغمة رنيزهن قول ست درموا بهب لدنية بكو نيرك في لدين بن لعرا في كفته كه اما دبيث حييمة تهوره دره بصلوم في بسبا با آمدة آ ا انك كفتا ست محد بن جرال طبرى كه اخبا ورييط بواصل بدرجه قوا ترمعنونسيت ورسيده است بجديعتين وة ضي يو بحرين لعربي الكي فعتداست كدايي صلوتها بقيين ست ازا منها ومرسلين وسيوط إروام في أرهديت ا هجرمه اور ده که صلومنی کنرصله » دا وُ دعلیاله الا ماست وازبن لنجاراز مدیث نو ، ن آور د ، که صلومنی سلومیت که می نطب مراق و موجودا براهیم و م وعيبى لوه المدهيهم معين وديعضاما دبيت نغي آن نيزآمه وبعض بربا كالماق بيمت كرده ومبعي أعلى بكرست آن رفته وكفته كدآن موعي إسب كدمعه ارزه المنخبس وره ن طفای اشدین بیدایشده وصوا بیانت که طلاق میعت و کراست بحتیم واطنبت برا ن دیسا جداست و انحضرت آنه ای و که اروه و وسکف را بنهمبر بی ام و واين ختلاف درخا ربست كدبعدار ربع نها ركبدار نداءا أكدبعدار كالمخرستين إصلينشند ين بالمدار نتراز العبني ركوكدا تسكفته اندوا تعلز علموروا درعد وركعات ملوة منوي اردو اودار وه آمده ومن رنرواكم ملياجياراست زيراكه احاديث آن اصحوا خياره آثارورا ن اكثراست العضوا لاول عن م ان فاكت النهضلي متدهبره سلوم فاجتها يوم فتح كمدّروا بيت سبت ارام إني منبت! بمطالب مشيراه برلمومنين جي رضي متدونده ام ا و فاخته بو د وبعض نيدها تكرُّفت كه المختصرت ورقا ورخانهٔ اور ار ورفتح کمه فاغت وصافحا نی رکعات بین نوکرد اخفرت و کمدار دہشت رکعت خواصله خطاحف سنها عیزا نشیم ایرکوع و اسجو دیس ندیدم من بینج ناری دا برکزسکیا ارًا ن دېيچ کمي ارارکان آن را بروفق مهو د ومعمّا د کر دجرًا کډوي تا م سيکر درکوع ومجود را و قالت في د وايذ احزي و کفت ام کې ني در روابيت د يکرا بي لغفار اکډو و ککت خوا نن در دوتت ماشت بو وَتَمْغَقَ عليه بَدَا نكر عمده ومشهور دره بصلون صخي حديث م با في است ۱ م احد كفنة كرصيح يترين حديثي كدر وصلونه صخي آمده مديث م با في است بعبض خيةا ندكدا ين كارا دأنخعنرت درخا ندوئ مهتبشكوا ندفتح بود وا مرابعدا والمخضرت صلى تتدعيره سلوآ نرا كارفتهم نجوا ندندو بعدا رفق ح ميكذار والدوبعفركو خيدكدا نضنا جمبل كم وازا كخفرت درا ن شب بجبّا بنها عهم؛ ت فقوت شده بود وتخفيت آسنت كديجته دقت مني دورير اكدا بوداً وُ دوسِلماً ق را بلغط سخة العني رو ايت كره ها ندوا ضافت بوقت دلالت بسببب آن دارد خيا كصلوه لفه وصلوه لعصرو دربوا بب الدمني إبن عبدا له آور ده كدام با ني كفت برسيرم من المتحضرت سلى تدعيريسه كمراين م لمناربو دفرمو دكداين نما منجي مو دوعن معا وة بعنيم عدو تيرمبرريا بعيدست وتعدار طبعه ألته فالتساكت فأشتدكم كان رسول مترصلي تدعير يسلم في المعلى والمعلى المعلى المعل لفت رِسیدم *نشتهٔ اکمحنپدرکست میکذارد آنحفرت نمارما ش*نت را قالت آربع رکعات ویزیده شا دا متدکعنت ما نشهٔ میکذاردچه ررکعت را و زه اوه میگردخیرطا لدخواشته دومذا و در وا یا ت زاده دوارده نیا مده روا آسله دعن بی ذرقاق ل سول متیسی تدمین سر تصبیح می کل مل می م و برب خوان ندام کی رشاصد مدوسل می منبرسین دخینیف لام وقتیم محسو د تعین کفته سر استفان د تعین کمیشر کرد و از در در برسخوان که کمیه کندران در در در در در در در در در کرد. و برب خوان ندام کی رشاصد مدوسل می منبرسین دخینیف لام وقتیم محسو د تعین کفته سر انتخان د تعین کرد. الزوموكت وخما آنست كسلالناه م بندم سخوان ست جهائك ورمديث بريده آمده است كدلازم است برآ دى كدمقىد ق كند برم مصل اروي صدقه بني پرمضوه برسخوا ونبدهوا ن محت وسلاست کی دراً دمیمنی است که شکراً ن بروی الازم ست وچون وجود شکرکی مقبقت آن مرف عبداست برخیر با کدوا ده شده است بوخیم خپر کمیسیدا کرده شده ست رای دوشوا است کردانیدوی سجانه تعالی نیمها دیشو دارنیده از فرکرمذاونهای وی وخران ارخیات و ایرموون دینی تواریخه صده لدواجب است بروى درتها بكه برسلامي وخرمو دفكاتسبني صدقه وكالحشيدة صدقه وكالتليلة صدقه وكاكتبيرة صدقه بيني كميباريجان متدفعتن والمحديند كفتن ولاآله الماالة

کفتن دا مندا کیفتن مرکدا مصدقه سیت کشکراندا کنمت میگرود و ا<del>را آمعر</del>وف مستقد دا مرکرد نیکسی دابکارشوج صدقه ست ونفیج آنهنگرمید قد و بزواشتریسی را أرامشروع صدقداست ويجزي من ولكت ركعتا ن ركيعهام البنج وسندكي سكنده جزاميد بدا يسكرانه تما مسلاى وصدقه براي ووركعت كد كجذار وآن دوركعت رامنجي وقي لحقيقة نما يشكوا زكائميغتهاى ظاهروا طنست زيرا كهجوضوه مرجزاراكرى ول وبدن بهشعواني كوومذست مولئاتنا الاستشكروا بيده شداس فعنبلت صلوه مخاارجة وقوع آن دراة ل مناركيمبله وفِمْق مغ ست وسجرتي عنبم عما نبريه بنرة فرقع آن بي همره وروايت ست اقال مُغلِست كمبسر مرز مبني كفايت وه ني ارجزا بعني ديا والمسلموع نزمدبن ارفع اندرأى قو العيلون من يعني روابت است اززيد بن ارفع كمه زمشا بهيجا باست ومبغد وفروه وأتخضرت حاضرشد وارحوا مس عي مرتضي ورضي هندکه وی دیدکره بی را که میگذار ندنیا ضخی را معالی کفت لقدهروا ای لصلوهٔ فی نیرنجا اسا خلاصنا برآین تنجینین وا مشندا زایشا واجه و میث که ندا در وای و بیث که ندا در و میرنیاحت بإده تراست ازروى نواب آن رسو ال مقد م*برستينك غيير مذاصا با* متدعد ب*يسلمة* الكفئه ست <del>صلحة الاوا</del> بين عين يرعن العضا لها زآن جاعث كرَجوع كسنبه كانت تبوب لموَّصِه بدر کاه حق سجاند درنه کا کی ست که کرم مثبوند و میسوزند بجهای کا و و نشر کریمی فنانب ورمن مجرک بین فنا - از من ماندورنه کا می ست که کرم مثبوند و میسوزند بجهای کا و و نشر کریمی فنانب ورمن محرک بین فنان بر رقیب به ن رور وسوخاتیٰ پی از زمین کرم و افضلیت نماز درین وقت بجرات که این وقت میل کردن بغوش ست مغراغ واستراحت بس *نا رسکند در دی کوکسی که رجو* وار د بدری هی شبی نه دا من میکید د نبرکردی مام طاخیانکه درمها نیرشب ر<del>وان آم</del>راً لفصرالتاً نیمن ای لدرداء وابی ذرة لاقل سول متدصلی متدهیشه سام من امتد <del>سات</del> وتعاليا ندقال بوالدرداءوا بو ذررمني متعينها كذامنعل مصحابرا مذكه كفت آنحضرت وابيت كنبذه انصصوت حقسي ندكدوى ننا ليكفت بابناً وقماركع ليالهع ركعاشيخ اقرل لنها لاكفائ آخره اى آدى كغدا ربراى من وطليطنتي تأميلام حيار ركعت دراق لى وركب ندهيشوم وكاركذارى كنيم ترا دراً خرر فرارتضناى واليج توو وج مكوم رتوميني وليخود را فاغ واربعبادت من فازع مداره من دل شرا أرحوا بج توخيا نكره عده كرده است مبتغنيا ن مؤتوكلان رواه النرمذي روابت كرده است الخدير رَّمَذَى ازا بواكدروا ، ولي ذروروا ، ابودا ؤدوالدارم هريغيم وروايت كرده اندآن دا ابودا وُدو دارمي أربغيم نفيم سرنها ر نفيخ سيار تشديديم ومرا ودأ مغ شكوة مزا ئاست معا بيشام است و رين م خلاف بسيالست درشرج ذكركر ده ايم الغطفان نعبح فيرسج فرفتح طائن مهاج فاستبعث ست بعظفان الم ويسليه وآخمومهم وروابت كرده است اه م احدار مرسد وغن بربدة تضم ا فتح راصحابی تت اسلام آور ده دروقتی که آنخصرت مبحرت میرفت دررا ه برفول شهورو آویل ما عجمبيا إست و رحضرت بنصلی تدعلیوسلم وحلی ی اشدین و قرار و رمروا ست که نعرا آنجا آنده براز رتیرکت به فال معت رسول متدکعت شیندم مینمیرودار مثلی يفت في الآمنا نُهلمًا يُهُ وسنون مفعلا وآدمي سه صدوشصت بنداست فعليله ن تعدق من كل مفعل من موسدقة بس رآ دى او كدمغند ف كند برفة فا لوا ومربطين واكت فت ندم ايرمني متدم احمعين كه طاقت دار دا را كدار مبريند مدوقه و بدوجيركند و بني المتدفأ لا تناف ونه في السريد ت آب دمون ومینی که درست. ان ما ده ست کورکنیآ مزا والش*ی تنخیه عن لطریق وچیزی* آمینیم و یا ت ه سندمجاست و نسکت و *حارکه کمیه کنی و دو دکنی*آ را ازراه مردم وتتخيه كمبسرما يهمله شندوه است فانهم تمتره فركعنا الصح تخبر كمت بس كرنيا بي وكمني آنرابس دوركعت منح لبنيد كي كيند تزاا بن سدچيرارصد قه وشكرائيس عست بند که کا میغرا فی آندارا درخیر کردروی تعلیم شاکر اسلام و دفع ایزایا نام ست اکرچها و نی خرا شدو در مدبیث ولالت ست که دفن نخیهٔ مُدکور ورين بالبضال ركعتين ست كمتصنع يم مجدو وفع اذى ارملق مدااست ربراكه كاز كذارون ربغن آسا ناست اربين كارباجها كايم بربديد التأبياست رواه ابوواروي سنقافا ليسول تتنشيل مته بببيسلم صلي بني مترة ركته بن متدا مقراس زبه الجنة كسيكيكذار ونما صغيرا ووارده ركعت برآرو خداسيالي ما يه ي كوشكي ا على دريشت واين كثرعد ديست كدرميملوة منحي آمده رواه الترمذي وابن اخه وقال لترمذي بذاحديث غرسيب لانفرفها لامن بدأ الوحرو كفت ترمذي البيديث عزيب منيناسيمه اورا كرأيهن وجربعني اسا دكه ذكركروه ستآن راترمذي دركة بخووعن معا ذبن سالجبني فبجم وفتح باسنب يجبنيه كمأم منبال سيتصعابي مغماري مدود است درا باصرومدیث دی فرد اینان است قالقال سول متد صلی متعلیم من نفد فی مسلاه میرین میرون من است مین نامرا مرن اما سال و مندر وى ورما نيكها زكرده است چ ن بركره دو فارغ شود ارمازه مدا وحتي بسيح ركعتي العني آ انكه كله ارد و وركعت مخيد الايقو الاحبرانكويه كرسخن نيكت ر اوچنه كوران ثواب ا با بي ن و هاندكک در با دربسیاری رواه ا بود او داین مرا د بعبله ه منی نمازاشاوشت و درا ما دسیت د کمرای کا استراق و میاشت برد و د ار و ما ندا نکرها برمدیشت و ه این نوا مهترتب بزشتن ورمای ناراست دا کررفنرد و درطوت رو دوشغول کرو داین نوا ب برا ن ترتب کرد د و درمدیت د کرنترا مه اس ورما مي ونشت يا ندوذ كركند وماميكندا درا فرشكان بجت ومغفرت و دروصايا بتتاج مذكوراست كما كرتس تعرفه و پشاني اشديار ادا و با بدوز طوت خود برودوشنو لكور ومهن كيونيدكدتوا بذكروشغوليم لصفواست سرما كفشيندا اجزا فصبروح لينسران وكمراست وكفتا ندكه استينال قبلردرين وقت اردست نعربه واكرخواب بهميس بايره دود فع كنشخ الاسلام شهاب الدين مهرور دي كفته كه على كم فراى آن بم در دنيا في اي تعدور موزا منيت با نفت الدين مروف كم بير مروف كم المراد المرد المر

ميكوانده أبنى زدورا يستصوس شهوارست العنسواليا كشعن فيجريرة فالع تسوق متصل متدعيه سلم عافظ على عقال منح سيكري العلى كدر ومدكعت بمنى خوس المراد والمعالم مغرب وانجانت شاخ الجآمرزيه ميثود مرامعة أكنا والرويا شدهنا كعن ورياشغ يغمثين وننخ نيزا مده وجردور وايت ست اينغ بمغي وج مفاجل ترمدوه والمروالية دابن، بنه <del>دعنها ن</del>شه ابناكا نت بقىلالعنج إثنا فى كعا ت دواميست از كانشه كدرى كيذار دنما دخرا بشت ركعت ثم تقول تبريميت لونشر في اعراع المركها الم را ى ن يدروه دين زكن كنيمن آن دا بن عتين مما اع ديست بعضه ميا لغامني بن لذت دار وست منية بم هذاه ما لك دعن التصييرة المحتصص ل يتصلي متدهير ستهم تغوج تيقوالا بدعها وياعهاض يغوالا بصليها بودائحضرت مبيكدار وخيدكاه نمارضي رآ أاكته كفينيرا كه بركمزك نحواكية أن دا وترك بيكروكابي أاكتم كميسكيفيتيرة كمهركم لذار دخيا كآبزاعا دت شريف ورنوافابع وكربهش يمنيكروا زحب بمنعقت مت تابزايشان لازم كخرود وورشعت فيتبذو كم مغرصيت آن ، الاان لـزام نما بينستحب لست وبعيغ علماميكونيد كهنبوزينت وزيار عيشت كا «كا وكذار و ليست روا «التريذي دعن ورق ضيم يهون قو واو وكم سرمين وسكو وجمع مسنو تعجل للجستيز معى جبرى تغدعا واست فالظنت لآبن عرصليا تصح كمنت كفترمرا بن عمررا كمدّ توسيكذارى نعارط يشت را قال لا كمغيت ابن عمر بنيكذارم من فت تغركه تم مبربرركوار توغر سالخطاب سكذارة فال لاكفت ان مرمنيكذار وعرقت فالوكرة الاكفيم س بوربرركوار توغر سالخطاب سيكذارة فاللاكفت ان عرمنيكذار وعرقت فالموجرة المالكفيم في المعتم في نېمېرسالي تدعيه په سام الآن او کون ندارم کړسيکه ارو آخصرت ايجا بطريق طن نفي کره باخيا آل کډميکه دا ده و شدا ۱ درا بوکمروع مرزم کروه ۱ د ويل تغييم علوم شد که دو ۱ م وموات ورمبود كذارو ناست والااصل كذارون صيح وأسب لست بشهدولاا غالهم بومزه وفتح انهروصي ليستر روالهنجاري فإبب اليقلوع انطوع وطاعت ست معني نعيا ووقوا برد اری کرد ن دعبا د ننه کار لنظوع کویند و برنسفان بخیرر استلوع خوانی واکثراطلاق ا د برغیر وانتب آمده وصیغه تعقی را می انتقالی ومبالغدورطاعت وفرط ن بزدارى منيا يللفصل لاقراعن بهرميره فالخال سول متدعيية سلم لبلاغ ندلصلوه العجزود ببتاست ازابي برميره ككنت كفت تمخضرة مرلحا لوائر ونماره بدا وبالبالصة ثني مارجي على كلته في الاسلام أي ملا ل خبروه مرابعها كدامبيد واشت ت رو تو که امید برای شیراری فانسمعت و ف نغلیک مین بدی فی گنجته زیرا کهمن شینه م آو از صبنید ن بغلین ترا برزه بی ایش خود در مبشت و و بدا لصهاوه کا بهشد ده دراصل فیا رزم شته دراه ر من سبک درخن بریذه با لای زمین دمبنیا بنیدن با زود درما لیکویها ی امپروین به شدویدی متبشد به با مخطرت فیزدانیا مريت ككشف شده راتحفرت صلى مدعيه وسلم درخواب با درسدارى داخها ل اردكه درشب معراج ديده باشد با درمعن معارج ديكوكه مراخفرت را بوس ما تعدام مال ا ملت علاا برج صندی انی لم انتکر طهورا فی ساعة من ایام لا نهارگفت ملا این ملی تعدیم کرده امم بهیم علی اکدا میدد اشته شده تراست نردمن ادین عمل من ملارت محرده امم بیج طهارتی ارعنه و وضو تیم مررمیج ساعنی ارتشب بار وزا للصلیت بدلکت لطوره کنتے الی صلی کمرا کا بیماز کدارم کا رت جبر یکی نوشته شده و تنقد برگروه شده و د انبدن من آن را رنفس خود مواطبت و الزام برخود كم كذارم آن را دربن مدیث فعنسلیت نما رمبداز دصواست كدم دم آمز انتخته الوضو و شكروصنو طلق نفل كندر سخيتها لومنو ونسكرا لوصوكف بخيرنسيت متنعق عليه عن جريعا كان سول متدسلي التسطيع بينا الاشفارة في المور كالعيلنا السورة من لقران کفت ما ربود آنحضرت کهندیم کرد و مای نهاره را و کارآر انجا که بعلیم کرد و راسورهٔ ارقرآن رامیول دایم امدکما با مرسجفت شخصرت چو**ن مص**د کندیمی **ارتفا** يجارى بينكاريكيا ورابشد وجودآن واغنائ شيحصول ضل مفروعارت وتجارت ومانندآن مرمانيا كالم سشرب معتا وبعدارا كارفينامها واشدومرودي باشديسا در وی ما عتبار بعتبن وقت ما مرج عالتی محضوم خوا مدیو و فیرکع رکعیتن سرم نزالفریضیته پس باید که مکذار دو ورکعت نماز فرخ خواند. واخران درمنحرفا يت نسكندوا كرسنت رابيها شدكعا سياست واكردوركعت علىده برمنيت ستخاره كلذار درهترو درمديث ديكراكده كدمخوا ندارقرا والمخيرميه ىعىن وا با ئىجىنىيەن نىغا<sup>يا</sup> يېبالكافرون دىلى بورا مەرنىزا مەرە دۇرارسلىن ئىزىمەن سىتىنى كىتىلىپ دا بدىرى خوانداين دعارا للهمانى تىنچىز<del>ى بىلىك مذا ومدام كالم</del> ت معمنود استغذرک بندر کن وطلب قدرت بیکنم رورا بنت چرومختیاح ن دیسیئه قدرت نو و ا<del>سکات می فیشکاک العق</del>یم دسوا امیکیم ارتوجری اخیرا بيده أنكث تعذرولا الدربس مديسيتك توقاوري ومن مدريت مدارم وتعليولا اعلمونومبدا في ومن منيدا نموانت على طليع زه نيبها ئي التهم ا كنت تعلم ن بذا لا مرخدا وندا كريستي توكتيدا في كداين كارضيدكيين قتر ارغ خير <u>لي في ديني ومعاستي و عاقب</u>ني مراور رين وا بيان مع نى ورسيت من دوريا يا ن كارمن او فال شكث روا مى ست بعنى كيفت آمخصرت مجابى تهامُداين العاظ يامجابى في معاشى دعا قبدا مرى في عام ال مرى و آمبد دريجا بي وورا ن جهان فأغدره لى دسيره لى س تغذركِن آن رابراى من وآسان كردان ارزاراى من د توفيق ده مرايدان كار فا قدر ه لهنم دا احكسراً ن مردوروابيت اله ن*عد تم بارک کی میند بستر رکت ده و افرونی ده مرا درا* ای کاروا ن کست و درمعبض نسخ اههم ان کسنت نظام ان بالا مرستر لی واکرمهیدا نی نوکراین کار میاست مرا فی دینی وجه ما وعاقبة امرى اوقلل في عامل برى وأجل فاصرفه هني واصرفني ندت كردان آن راازمن وبركردان مراازوى واعذر لالجيز حسيث كان و تعذير كمن مرا يهن نيكي دا مرها كه ماشد كم التركي برميتران كردا ن مراهرج واقع مثود و آرمنني نفخ همره وسكون لازار صا دنبتي را وتشديد صا دمي همره نيرروا بيت ست قال يميما منه كفت آن صفرت إيرا وي هذا م برد فاجنت خودرا نروقة لومي بدأا لامروطا بركست ن بذا الامركه در مديث واقع شده ست عنوان مام ست بطريق عموم ورمبا دن ستيز منوم على مزط من خواجا وا

ایفرونیم کی دو رکون نگی دو رکون

بذالسفوجذه الأطتمة يخوذ لكت رواست كمران هذاا لا مركو بروبيا ل كمدّا زا فركرهاجت حزد وامّدا علم روا النجاري المفسل ل تي من ما ينتضدة ل حرين موجود من الميده وصدق بوكوره ابيت است ازعل كمكفت مدمث كردم ااثو كمروراست كفت المركزة لصمت رسول متدكفت غيندم بمبر مذارا مساي متدعوي سيمعيو للمن حرم الموجن فينات ت بهره ی که کمنزگذای داخمیتوم فیتطرم میلی خمستغفانند بسترم فیزوبس مهارت کندمیته زماز کرار دوبته آمریش خوا بدار مذاآن کنا دراا لا ففرانند له کرا که پیاپیرز فظ تعالى داورا وابن واصلوة الاستغفاركوبندخ فراء سيترخ اند تخضرت ابن آيت را والذين واعفوا فاحشة افطلموا الفنهم وكرا متدفات غفروا لدفوهم رواه الترمذي وابن كمج الاان ابن عبم مذكراً لا يتر مذي وابن وجهردور وايت كرده الما يغديث را ولتكين إبن جه ذكر كخر دخوامندن آن حضرت اين كبيت را وعن مدنيعة والمح ولبني سايم تعديليه يسلم ، مذیقه بود آنمفترت می ن میرسیدا ورکهیتی و محنت میشد و ننگ میکیشت بروی کا ری نما نسیکر د و استعانت بجسبت بدا ن درکشا د کلیروخلاضی اُرغم د بم ا**رْجتها عَتَّما ل** مرو**ی مها نه دمهتعینوا با لعبروا لعسلوة روا ه ابودا وُ دوکفتها بذکه چو نم شخو ل شود آ دم بعبا و پشکشف** *میکر د د***بروی بالم ربومبت وجو تک م** يت حود حيتر منو دبيراتسا ن كشت برد ل فعذا أينو و مدان آن بين وخش منيكر د دنبا يا نت آن وشا د منيشو دبيا بنت آن خيا نكر كفنداندا كرمست عم ت واکرمینیت غمنیت دمعف کفتها ندکرد و ن فرود آید برمنه مسیتی و کمرو به سیکریز دلبوی طاعت کو یامیکو پدیرور د کا رتعا ایمحبوب کرد ان برمن عبا دشخه و فیمرا ئ اندازد دینوا ن کعنت بنورها عمت ومشاجا ت وحصنور وستهو دمولی تنا لی دوری درباطن پیدا سیکرود که ظلمت یخم وجم رامیزوا پدوشکی ط پی*نیا نکه آ*مرهٔ ست کدا ؤ دخوالنوژننت<sup>ی</sup> املیب <u>وعن بری</u>دهٔ قال مبرج رسول متدمیج کردسم پیریزداصی متدعبردسلم تدما بلا لا میرخواندیل ا**رافتا ل کمیجنجی** الالجنة بسركفت بلال البحة ميروكدا معمل مشيكروي تؤمراب ويهشت وميشته زمن رفني درا ن موطن وخلت الجنة فطا لاسمعت خ اكهثنيدم آوازيرا بآوازمغلين يرانغر سبم يتسابق وشخشه آوازسلاح ومانندآن كالكفت بلالأرسول متدفا ونت قطا لاصلبت كغنين إذا زبكعنتم من مركزكم بعدادا ذا ن <del>ولماصابنی مدث قط الانو</del>ضاء ت عنده و ندرسیدمرا بی وضوئی *بر کزگر انکه* وضوسانتم نروا ن <del>وراببت ان تدعلی</del> کعینن و <del>واب</del>م واقعه ا ىت ب<u>ەن دوركعت ك</u>نا بىت ست ذرا قدام و دا مىت موا ملېنىت وى برا ن <del>فقا ل سو آل</del>ىتەصلى مىدىلىچىلى بىچا بىركغت ساخىرت لازم كىراين دوركعت ما ه با بن دوركست سفت كردى تؤوه فني تواين درجدرا روا والترمذي وعن عبدا تداين إلى او في محامسيت اورا و مدرا ورامنج سناست ما ضرفة عبديرا وخيبررا و ما تعد أن مرا ارشها بدبعدارا ن کوفه الدوبها مبغارفت ازها لمومو آخرکسی ست که مرد مکو فدار <u>سوال ترسلی که تبدید شهرسی که شهرای بیده و بی مرای میمن بی آ</u> دم کسی که ما دا وراحاجتی بسوی مذا یا بسوی کمی آ دمیا ن طبیتون ، بس بریک وصوک نویجه الج صوء پس بدکه نیک کندوصور الرحوب سازد آن دا تخراسی کسیس کردارو دورکعت د<del>ا خملیّن علی متدبهترا بد</del>کهٔ شاکو پدبرخدا ی بقالی و<del>لیصل علی</del>آبنی و با پدکه در و د بغرشد پرسپمیرسی متدعیده سلم خربی بدلا آکه الّ ۱ مدالعلیم کلریم سجان آ بلغليم الحد متدرب العالمين سالك موجبات رحمتك تسوا ل مكيمز اعلهاد اكهوجب رحمت وسلبه بفنلتهارا كمعاصل كمرد دومتا كدشود باتنا مزرش بتووغرم مضد برفعل وعدولتب مران والفتيمة من كل روسوا اسكيمرته عاصرا بيكي وفنبيت دراصل ل كدارهم شو دوا <del>اسلامتین کا</del> آنم وسوا اسکنم بی کرمذی زمربزه لاتیع بی زنبا آلاغفر نه مکذاربرا ی ن پیچ کنابی را کمرانکه بیا مرزی آنرا ولاجا آلا فرحنه و کمذار پیچ اندوی *را کمرانک* شائی ومرواری آن راو <del>لاما تبدی لک رم</del>نی الا قضینها و کذار بهیرهام را که آن حبت مرزا مرضی ست کوانکه بپردازی ان حاجت را و بدهی آن را ب<u>ا ایم که کوا</u>مین می موا رّين مهرا ؛ ن واين نارز اصلوة المحاجنة خو انندروا والتروزي و آبن ، جنّه و كالتريّدي مذاحد بيث عزيب وكفته اند كه دراثيا ومي خن سن والتداعم صلوتا لتسبيح ف بن م ن البنه ما يقد مراه اللعباس بن عبد المطلب روايت است ازابن عباس كه الخضرتِ كعنت مرعباس را بيعباس على والااعطبيك الاالبنك الآ اجرك المهابس الميم ا بجيج تراه وطائلنم تراا يا مغرزهم تراا لاافعل كمث عشرضا الأيكنم نؤ وحضلت بيني فركي كمفرد حضلت ست بيني بإيزرم تراجر كوكفارت وه نوع أرد يؤب كرد وكمياوله نوه باین میندنین مرا دنبشخهال بهن و مها نواع دنوب باشد که معدو دندونع فرکفته اند که مرا دنجنشرضا اسّبی ت<sup>ا</sup> ست و آن درخیرفها م وه وه بارا ت ولك غوا تكذونيك وفتى كدنوكمني في بايمرز د مدار اكنا بان ترا اوله وأمزه كنا بان راكدمبش زين كرده وكنا بان كديس زين خواسي كرو بابمركها بان بيثه كمنا إن كهند و نوخطا و وعمده وكنا بإن كه بي فضد وما و بده وما و انسنه كرده وكنا بان كديبضد كرده مبغيره وكبيره كنا بان خرو علا نینه کمهٔ ۶ ن پوشیده وآسٹا ر<del>یان تنالی ریع رکعا</del>ت والینست *که کذاری چیا درگفت رانغرا و نی کارکنته ماسخد*ا لینا میسوره سیوانی در مررکع ما شدوشنج ملا لالدين موهي دهما البوم والليلكفتة كرىجوا ند دروى الهكماليكا ثروا لعصروا الكافرون وا لاخلاص فا ذا فرغت من لقراوه في او ل كفه وانت ما مُمَّلت م چون از فرادت مدرکعت اولی و مآل کارترانیا و میکونی سجان متدوالحد متدولا الدا لا امتدوا متدا کیرخس مشرّه مرز، بپرزده بارودررواینی لاحدل لاقوة الا با متعبر إده آمه ثم تركع ميتر ركوع ميكني فغولها وانت راكع مث**رامين كيوري ابخليات خدكوره را ده آ**ل كديوركوع كننده ده بارىبدانيشيج ركوع ثم ترقع رأسك من اركو فنقولهاعشرا سيرمبية ر وزورا اندرکوع بین کوران کلیات راده با رمعبدارسم امتدار جده رنها لکت لیحدثم تهوی سا جد امبسرا باین می فتی را ی سجد فنفولها واست سانمدانس کونی این کلیات واقعی ، دمیدادتیر پیچو دنم نرفع رأسک مال بچر دفتنو لها حشرا دېترېمیداری سرخود را ارمېد پرمکوي کر ا د ه ، رنم نتی دنتو لها حشرا بېترسی کوئی کن را د ه ، رخم ترفع را د

فتعة لهاحشرا سبتربسيدارى سرحؤورابي كيوني آمزاده باربعدان بردوسجده فذلك حنس وسبقون في كل كقدب ججوع آن خيا دونج بالبيثود وربردكعت تعفل فكت في اربع دكعا ت ميكى الصادر يجارركحت وتشداين بارميزلتيات بثيار ضلام من وعاآره ست التم في سأكث توفيق الالعدى واعال الانتيين ومناصحا باللغ تبرمزم الالصبرومد بالغ ب بالرخبة وبتبدا بالورع دعره ن بالعام قالعا كن للهم إلى الك نما فه مجر في من ما مبيك حتى عمامة التق به رضاك ومتى المحك لتوتبخوه منك ومنجا لك لنفيقه بيارنيك وحي توكوطبك في لاموروص من بكب عان ما تول لنور السطعت القطيها في كوم مره فافعل كييتوا في كربكداري اين كامدا ومبرر فركيا يس كمبن ما عاضي كاسمتيهمرة براكنى وتبريري وربرمبنة كميباغ ن لمتعنوني كاشريرة بس كزكمني ودربرمبعه بركبن ورجره مكيبارة بالمتعنوني كاستدمة بسا ككنى تؤور براه ب ربس كمن درمرسا اكميا رفان آمنعا فغيمرك مرة بس اكركمني وورمرسا ل سريكن وعمرخ ديكبا ررواه ابودا وُدوابن اجر واستعنى في الدعوا ة الكبيروروي المرمذي في العراف في العراق الكبيروروي المرمذي في العراف في العراق الم دل درصله ة تبليخ غن سبت كديد كورش دورر وابيت مذى زعبدا قدلين لمبارك بإنروه بار بعدار شا بيش يعتو ذوستميد وده بار معبدان قرارت ما آخرار كان ومعدان ت دمخراست كربك سلام كزاره يا فرسلام وموافق مدبب اه معظم بكي سلام ست بدا كدهديث ملوة بتيجدا ورجامع الاصول رحديث ابوداؤ دو مرمي در مرسا ایکها بیداشته د در *تا م عرکیها رذکر نکر* ده و مولف از مدیث این ما جه و به قی نیراور ده و در مصن برمزای دوا وُدو این اجه و مسندرک حاكم وميجان جهان وكركروه وبعص محدثهان را درين حدبث سخن است وابن حرزى كدورسنبت وضع ارستجملان وبسيارى أعلما محدثين ك ربيجيمؤده اندوارز، يسلف ارتابعين ومن بعزيما لي يوشابذامعموا ممشهورشده وشائخ طزيعيت بدا ن وصبيت كرمه اندوشنج ابرججروتعقيت واليات آن ما لغانوه وجراز الشرح مكورست اينا انميقدا ركاحيت وا قدالموفق وعن بي بريرة ما اسمعت رسول متدصلي متدعير مسلم يعقول فأقرال ميسب بالعبدم القيمة من المصلوة فرمود تمنية رجما بكروه ميثود بدا ن مبذه روز قيامت ازاعال ي نمازة المط<u>حة فقا الطح ينج</u>م بين كرنيك بود نازوي لين تقيير سكار ويروز شدينده وط طاجت وي و ان نصدت ففد ما ب وحنرواكرننا و باشدندار وي ميخعتن ما ميدوز ما ن زده شد آن سنده فا <u>ان مقصّ من فريغ</u>ته شيئ بس اكمر كمي فيت أرنا زفرض وجيزي ايسان بنارك وتغاييا نظروا بالعبدي ببغوج سيكويدرور وكارمغاني طوكنيدآ يابست مرسنده مرا أرنا رنغاف كإلهاء انتقص والغريفية يتوكم بياتمتيم كمرمه مبيثورةا ٹ ارفرن ٹم کم وں مرحمہ کہ لکٹ بہتہ میں شدہ بی علمہای آن مندہ از کوتہ وصیاح وجزا آن ربن دجر کہ اکرچیزی انتکمانا ت فرانعن کم شدہ تما م کر دہ میٹو دلبخوا فل فی دقو ه وررواین بچنین مده که تم ازگوته شنوخ لک متبرز کوته انید ماراست در کمییا بنوا فارنم توفیداً لاهال عاجست ذلک بینتر کرفته میشوند برا مرحمها برا ندازه ای و در بر زكوة معدا يصلوة صريح آمده معدد زوى ذكرا في اعل على لعموم كرده رواه ابود او دروابيت كرد ابنجد ببت راادا بو هرمريه والودور والمح وموسيت كرد المرام حدار زروی فیرمعین زامها مجضوص زایه رمه مکرده وعن بی انه قاق آسول متدصلی تسطیه وسلمان ن متدلعبدی شی نصامن کعتین لیها کوش می مندخدای تعلی ا فت مرسنه ه را ورعما فاصلّه از د ورکعت که سیکدارد آنها را بعنی ما ره صل ترا زیم عملها است دلیطف و ضایت و مصت وی تعالی به سنده ور وی نتیبها علمهای و کواست و ذکراستاع مرکوش بنا دن و اصغابح تبه آسنت کرمهره ورنا روها ضله بن ارکان ن و او دکارو کراشتان و کارو کمریم داردو ا<mark>ن البرلید ز</mark>همی ایس العبده دام في صلوته و بدرسنتيكه نيكي وجمت تأركر و مثير و درسرسنده ه دام كمه نبده ورز كارخو د است دمع غرم است ليدر بدال مهما خوايذه اندار ورمعني رخين آب وشيروه نها الرويسنى دارد الما<u>جد مج</u>ضوص ميانيات مين جنرا ئيكيهلان كينسندشل شاي مذكوره ارساسبت معام دوراست وكفندا ندكه بصحيف است وميج بذا لمعجريست ت سنده بنوی حذایا نندچیزی که سپرون آمده اروی سجاند که قرآنسنت و سپردن آمدن قرآن ارحق با عنبا رحم است یا اراوه محفوظ و قوافه بربهج كالزائمه وعها كامت را درجوا زمتسرمسا فرراوليكن برزوه مقبروا حبياست وفرمزم قت بريسا فرد وركعت إس خنيست كراكد درعقدهٔ او لينشيندزراكراً ن ديغيغت مقدهٔ اخيره است اكريها تم كرد وبترك ملا مردنهب و كانتي واست والعض شروح عنوم ثيو دكه ذبهب ويهوا فق منبهب شاعني واحرار شده كرآمخعترت صلح تسدعين سلح درمغرجيا رركعت كذاروه بإشدو نرطغا كادبعدا لاعما ن دمنى تستضرك بعيلا نت دى در منا چار ركعت كذار دواكر اما ويلات وي والست وين دين اب و دانا ما من طويل ست درشرح آن دا فكركرده ايم الفصرا لا قرامن ت الانس كه المصرت كذار دنما مظرور مدينه حيا ذركعت وصلى لعصر بالعلينية ركعتين و كذارونما عصرورو المل ت برنيشش مول زمدنيدواين مدوفت فعند المفرك ست ملى تعطيه مسلم يج بس كارظريد منيد كدا مدو بالدوج ن درين وضع رسيد كرمنيا ف ابل منيداست مسا فريند و كازه صرو وركعت كذار و دا حرام بست و بكرمتو وكيشت تمفق مليد وهن مارند ملى يمهل وال مي على برا وي نعتج وا ومسكون بالقراع نعبم فا مي مجد دراى را درعبدا مقد بن عمراز كيت ما در مراور صحبت است دوايت كيكنداز آنخفرت وانصفيله م الموميين فالصلي بارسول مسطل ميدوسلومخن كثراكنا فلوامنين المنتين كفت كناروبا المخصرت ومال كالمثبتيروديم زروى مدوو بركزا بيصبسيته بأويهما بمن تبعد ويما زختنه وعا وكافوات بنامع

ركعت وأمنيقها تيجمع أمن بروران للبرجم كالب بيرروايت ست دابن ورحجه الوواع بود وجمعيت مع بدوران ارمد حصروا حصافاج بود وابن رابراي ان كفت كيشرمت نصره فعا برخوف أرفتنه كفارخيا كفطا مبرقرآن ولالت واردبرا ن منيت خيا كارر مديث آينده بعبريج واقع شده سيتمنع تطعيده عن معلى نفتج مثنا ة وسكون مين بنآسته معنم تمرزه وفتح سيم وتسند يجمأينه مع بسيت اسلام آمىدروني وحاضر شدمين ولما نف وتوك وعا ماحر برالحظا ب بود بريخزان كشيقتني تهراه الميلوكومنين عي من قا لحسّستهم بربحظ ب انع ما الستعالي، وتعصوا مي صلوة مدوايت ست أيعي بن تريكفت كفتم مرمر بن المطاساكدا عينت خزاين مسيت كدكت ليست مذاتيعا ليكنا بي مينت برشا ورفعركر دن شا نداراً النجنتم النفيتكم لذين كغزوا مقركم نبيدا كرميرسية تاكدوز فقندوفسا دمجا بذازندشارا الخبائيكركا فرانه فقدام نالساس يتحقق المربي الميري الميروم درين غركه ائيم بس حكونه فقركنيم فالمحرر مني تدعنه عميت ماعجبت من المغت عرعجب كردم مئن يغيى رزمان أتحفرت ارتهن عجب كردى تونسألت رسول متدبس ريسيدة مغيبر غداراصابي تسرطيرية سلمكه با وحود عدم خوف تفرحو رأئهم فعال مهد قد تعبية باعليكم يصفركرون معدفه واحسأ فاست كدمقدق كرده است مذاتبعالي آن برشاه قبلوا معدقد نبس بنزير فلصدفه واحسا ن مذارا وجون برور وكارنعا ليخفيف واسل لرد برشالنحت كزمتن شاكار رابرخ دموجب جرأت وكستاخ است كهنا سبهتعا معمو دبت منيست داينجديث ولياضعنيه است بروجوب فضراكر كمعتبشوه كدوي سجآ وتفالي وزه را درمغراسقا عاموده بافطا يخفيف فرموده است الجلبوم إستباكي برائر بدار يدون بينها ديدوا فطارر محض جفت ميانخار يدوخيا نكاينجا جها ركعت كذار مراً ت وسخت کرختن ست برحز دایم فرزه رمشتن چین او ۱ ر د بس در فرق ست میان نما رمسا فرور وزهٔ وی جواسش کا پیخیا کدورا فطا رَسانی است در روزه داین وريهنا ن موافقت سلما نا ن نيراساني ست دوروفت د كريسرون رمضان تهاروزه كوشت خت دوشوارمي فيتدود ورايا مآساني درما ب تقير عيل ست ما فهم وا ماتعتبد سلها ن موده اندروا صلموص سن قا لضرف معرسول تدصل متدعيره سلم من لمدنبه لي كمة كفت مِرون سن آمديم الشخفرت ارمدنيه مكود ابن ويخدا لوداع بو وفكا نصيليميّن رنعتين بس بو وآمخصرت كرسليزار د دوركعت دوركعت مورت حي رحينا الياله نبتذاً آئكة الركث تيما مهرينه فيل المتحرك شيبا كغنة مشدمز بسرا آيا افامت كرديد شامك چن<sub>ه</sub>ی مدتی <mark>هٔ الق</mark>ساب مشراکفت این هٔ مت کردیم که ده روزرنر اکه رسیدن مکه درمیره چارم و گامجه دو دو کرشتن بهدینه درمیره هار دیم بس علوم شد که <sup>با</sup> قامت ده رو<sup>ز</sup> معتم منشوندونها ربيار کا نيمنگذار نيمنع<del>ق مل</del>يه وعن جايره البني ما منطرية سلم خلافا في مستقه مشيودا معين کعنين کعنين کعنت ابن عباس خرکرد المحضرت مغري س انو<u>ت</u> لردنور ده روزسيكذار ديار دوركعت دوركعت فالبيعا بوني نغاينيا وبين كله نسعة عشريكعيتن يعتبن فت ابن عبس اسيكذا ربم در انسد منه ليكرميان وميان ككم نوزه روزه ورکعت دورکعت بینی هون قامت میکردیم در منزلیکه سیان مکه و مدنیه نور ده روزسیکذار دیم د ورکعت داین درغروه فتح مود پایم است کیچون سفزی میکردیم ورارخیا کهمیان و که است دمرا دو قوع سفرد زکمه و مدنیه منسیت فافرا آقساا کثرمن د لکت صلینا اربعاب مچهن اقامت میکردیم مثبترازان میکدار دیم دیار مکعت روا دانمار ب نرو ما آنست که کرمنیت آقامت کنده نیروه روز ایشته تا م کندنمار را و ا کرکترار بانر ده مروز کنده تنزیز و موسال بیشته تا می کندنمار را و ا کرکترار بان نقد بر ارا ب عباس ما بن عمروهمادی از درواست کرده وا م محدورک ب آن تا که روده و ازاین ممرآید ه است کدمی درآ ذبیجان شنا یا بیشا و کدا مروز د هروا برآییسافو می کذار دومها به دیکرنیزه می و دندوانش اعبداللک بن مروان درشام دو ه ایستها د و دورکعت میکذار دو خرب شاخخ آن است کداکر رمنت اقامت چهار روز پاشتی کنده تیم میکرد دوچها ررکعت میکذار دواکری منیت بعضد برآ مدن ا مرفظ نسب د از با ده از میرو و روز ابستند ننا مهیکندندار روایشان تعدیم فجر بعدرا ازفنان رمنی متعضر واست سکینندو ناترجی کوریم تعدیر تا برد مدانقیاس برمدت حاکز کرزه است و نیزا قامت آن حصرت در که وه روز با وجود تقرمت فرم نع این تقریر میکیند و طا برنست که این آنامت به منیت به وزیرا که ایشان جج آمده بو دند و آن ما تریخ سیرو بهم میکنندو اعتبا راوزه و روزمنات بتخيارًا بن مروا من نعل كرده شدو مديث برعاس كدوركمة ب مذكورست نيرساني تعدير مرده و دراست وكفته اندشا بدكه روز زول وجيل را وي واخارا شير تتعيش نفته کا شدوا بن معبداست وا ندا علم دور معبض و دا بایت نمانیته مشرخ که داست و درروای سختیمشرخ شرخی کدراست و اتعاطم و تعقیق بن عاصم بن عمر بن لحفظ به وی از فیم تا میسی و نقه و مجمع علیه و کیا لوریث است فال محبت این من طریق کذیفیلیا الطرکیمیتین کفت محبت و شخص بن عمر را ور راه کمه پ گذار دیرای ۱ ان همرمار طهرا دورکعت <del>نم ما ، رماد م</del>تب میران به هردخت دمای بش خود افرای اساقیا ۱ پس دیدمرد مرایستا ده فعال بین بولا ایس کعت بیم چر سيخ نداييا ن قت سيج ن منم مارو ي فل كدارندواين ما اسن روات وجراً ن بروود اردة الوكنت سماكفت ابن عراكه ميود م من كدمارنون مكروم الممت معلوتي ت مهیکذارد م نداز فرض رامینی کرم کداردن نوا فاصورا تا م فرمنیایم و اولیمیو د سپ بری ه که فرائعن مقرکرده شد ترکت نوا فل می شدر برا کدکمتیا فرمزا و لیاست اثنا بت پرول تدمیب کشتم پنیرمزارا صلی ندهد وسلم فکان لایزید فی النفر ملی کعتبن بس بود انخصرت که زیا د ت منیکر در در معت بینی نیکذار و نوافل را دا الم وعردها ن كذلك ومجدت واشتما الكوعمروعا أبيمين بعني ما وت شيكرونده رسفرر ووركعت منفق عبيه مدائكها بن مديث ولالت وارد براكا رومنع ابن عمراوا فإما ورسعرو عدمنع وائكا رنيزارو يمنعولست فيايخدو آخرص لأكب بايدكروى رمنى متدهند سيرخور اميد بدكه نعل مكذاردواكا ينيكروهم بوصحاب ومن بعديم رض تبعهم رحواراندو مِعْ كفته ايكه اتفاق است برسجها ب بذا فل طلقه واحلات در وانت است وانهاكه تجویز كرده اندقیاس كرده اندان فارا ملقه ومعن فرق كرده اندوري

م رای

يرونرون معن فرق كروه اندورتوا فايش ارغار ومعدارغار انيكانج بش أرغاراست صولست اروي كان مروه بمشود كواك أورائف ست بس كو باكر فارست ارحكم واست يخلات بني مبدار فارست مقال ست بوي صورة ومني تحقيق ثبت مثدة ست كه تخضرت رواتب داكدار ده ونازما شت را روز في كحدكدار ده وطبي كفته كدشا بدكه تخضرت ر در درجای رخت و جامی شرع دوام میرار امیدید وشاید که در بعض میان ترک بهم سکرو از را تقلیم و زود تندا علم س کوایرا د نبول ب عمرلا نرید فی است مدم زيادت درغالب والست ومروى اينغبه درسنن شدة ولستاتا م ومقسروترك وخوماً يقال قالست وعنا بي استال ن رموان ما يسام عن مبن المعملة الغارو اذاكا ناهي فهرسيرومجنع بينافه عرب والعشاءكفت بناصاس وترتخضرت كرميع سيكردميا فكأبيشيين ووكروتن كدميو وبريثيت سينوي ويتغرا برا وحالت مبيار رخاوج ميكرد ميان تأيمغرب وعشاوان الاجهع نغديمة الجربرووست جمع تقديم اكذ كانيصرا دروقت ما ينجر كذار دوعشارا دروقت معرب وجمع الخيرا كمركا أظررا دروقت رومانه معرب را دروقت عباً بكدار دخيا كذوراها ديث أبيده يا يدرواه البحاري دعن بن مرط لكان موال متصلى مند مليوسلم عبي في اسفرعلى را ملته ميث تومبت به بودام رخود بهرمو کدروی می ور . شترولکین روی می آور و به قبله وقت مخرمه ینها که در مدیث سن مده <del>بوی</del> کا ماشارت میکرد آمخصرت اشارت کردنی مرا تاکیع ويجود واشارت يحودبيت ترازدكوع ميكر دصلوالليرا مسيكذار كانشب راالاالعرائق مسكذار وبهرندار بارا كركازن ي فرض اوبوتر على احلته وميكذار و مررابر راطه خوتمنع كل ث ووحکم ذکورشد کی کله جوا نصلوه بردامچیسوص مبرنوا فال سن ومرا دیدا "ن ما ماره انتب وتنجارست و در بن مدبیت محقیفه فی کوملوه لیل افع سنده و وراحا دیث وكيرعام آمده و درترخ باشارني ببتيركرده شدو مروى اناوم ابيجنيع انست كاستحب ست نرز لها بي نشت فجزو وررو اپتى دا حبب ولهذا عبا تېزمنيت كذار د ن آن بشت يبعيدا كاكداد ت كويعدر خيا كدر، ويد باشدكه الب وروى خوف ملاك ربغت كالذوز د با وريده ما دورا فعاً ون ارقا غيا كم كرون را ه ما دا بدمكش كاشد كامير غمره وبروي وارى بعدا زفروواً مدن بمصلى بروصعبف باشدك سواريتوا ندشد وكسئ نيا بدكر و اردوسوارى وبدايكل لل خيا ن ابشدكه فاربرا ينكس باشدو لمبيريط زيز ورا ت سنتنی بازخواعد شرع کذا بی سروح الهدایه واتور و هاست ۱ ما **محد**ور *موطای خود انا کینیره اصحابه قابعین کدا* نیبا ن رم اسکردندرای و نره مرفو الى تديلية سلمنيخيد إست يتملى فنه كذفا زخبازه وشندوروسجده ملاوت كدرزين خوانده نيزط بزنبست كلم وكيرا فكرجوا نصلوة برواب بشرط سندوم ومهور المربي اندودروا بنيارا بحنيفه واليوسف نيرمينين ست وجيحار مذبب الصنيفه شرطاء والصلي ست فارج مصرسا فراشدوا ندودم فالروا فالمصوا شدما تيست مرا وراتشغل دا بدزوا بي نبيفه ونرومي فإيراست ا ، كوه وا يوبوسف كفنه لاباس به بعدارًا ناخلًا ف كرده اند وربعيسا فت مارج معرة عابُرُه بشد . بعبغي كفته اندوه فرسخ ومبغن تشفرنج ونرد معض كميل ست ومي كوست كم براست معدار مفارقت سبوت معرض بجدد رجواز فضالف في فن عائشة ما كت كاف كك فد فعل سول متد يه ه است مغير خداصلي متدعكيه وسلم فعلم تصلوه والخ مضركرده است نما زراوتا م نيركرده است معنى مردوفغل رآمخضرت بوجو د آمده است م نصومتم نام مثل وة كفته ست كدا ينوري بصحبت مزسيده ست وازالمحضرت آنام موجوونها مده ست ورا رفظني محت اين مديث راا وعاكر ده است ومديثي و كمرآور وعاست زابن ومكم بحبن ك كرده والتداعلم واه في شراح المنتدوعن عمران بن صين أغروت مع لبني كفت غزا كردم البغيم مبلي متدعليه وسلوسته م النعوب المخصرت رفتح كدافا فام كلفه ثانى صنبرة لبزيس فأتت كرو وركم يبزوه سنب لايعيل فاركعتين نيكذا مد كورو وزكعت بعيوانا المالبل يسمارا المعاسيكف اي بل مكه بكذا ربيرجها ركا سغربراكه وسأ فرانيم دلالت كرداين مديث تراكليون عنيما قدّ ابسا فوكناها رمكعت كندود وركعت كخندوشا بعبت كمندا وراا اسا فرحون أفيذ بمقيم كمنيشا بعت كخ محارركعت كذاره وسنع نبتج سين وسكون فاجمع مسا فرميل كب وراكرم اصل فراست ومسا فراغط مناعات بجبداً ناطلان ميكنند كرمغ اكثرا بكدكره بيا شدروا والووا وغمنا ببغمرفا لصليت بمعالبني تعديد يسلم للغرفى لسفركعنين وبعد باركعيني كفت ابن مركه كذار دم اتبخصرت نما يشيبن را درسفرد وركعت فرض وبعدازه ي وكعيمة وفى دواتية قالصليبت مع لبني كفت نهاركذاره م البينيرسائي لعنظية سلم في لحضرا استع ويحضر سفوصليت معه في لحضر لظرار بعاو بعد فاركعتيين بس كذار دم البري ويض خرراحها ركعت وبس وى دوركعت وصليت معه في اسفول طبر ركعتين وبعد با ركعتين وكذار دم ا وى درمفرطررا ووركعت ويس وى دوركعن والعصر ركعتبه ولم لعيابعد بالنياه كذاردم ورسغ معررا دوركعت وكمذارد آتخصرت بسءى جني بباي عصرض كرداكتفار والمعتري الحضروا لسفرموا أبلت ركعات وكذار دم كاليمغري ورصنروسفررا برسدرکعت ولانیغ<del>س فی خ</del>رولاسفره کی نمیشودنمازیر عزب نه درحفره نه ذریرخودانیغس نینج تختا نیدوشم قاف تشیر کرده اندفت برس معلوم شدکه تصرفها را بخ است و به دترالنها رونا میغرب و ترروزاس<u>ت نها کانها دو تر</u>شیب است پس و ترقیب ست در شب دروز ریخهان متدوترمیب الوتره بعد با رکعتین وکدار درمینور ودركعت وذكر نايشا ينزكره وبرمنا ميسه كداشت رواه الترمذي وازبن مديث ابن عرمعوم ميثود كه كذار ديسنن روانب ورسفرا مدهاست وارمد بيش حفض برعاما عمركه كذشت خلاف این علوم شدخل مرا فالب احوال می بود كه منيكدار دوابن عراران مردم مدى واجها دى در كذارون ديديس انجار كردو ديشرج سفرانسا و محلام مبيراً واقع شده ست دا متدا علم وغن عا دبن جباع الكان رسول متاسلي متدعيد وسلم في فروة متوك اذا واعتاب شرقبل نرتماج مين لعاروا لعصرو والمخصرت ورفروه توک که آخرین فوات آخف است می نام سکردا فقاب و میشند بیش نکوج کرد ن جیم سکرد میان خدره صرومصر را دروفت نار سکرد ارتفاض ن نایج استسن کردیش نیسل کردن فقاب و کرشتن و می خوان خرحتی تیراً لعصر میرسکرد خررا آ انکه فرودی مدرای مصروبرد و را و روفت مصرسکدار و

وابن مجع احبراست وفي لمغرب تعافى لك وميكرد ورمغرب مأسداً مع بي وا فابت تهس قبل ريخ جمع بين فترت العشاء جون به بدميشدو فرد ببيكرو الماسب كنص يمكروسا وعرب ومشاوه أوا بالعرب كذارووا فالمتاقبال وتتسيا بشاخ المعرب تتيزا فعشاغ بمين فبهاوا كركوج سيكرد مبي فائب سندو أفات بعير كمروم معرب وقا الخفرووى آمدا كاشانشيرمين ميكردميا بمعزب وعشامدا ككردار وشداست احاويث محيد وجمع مين اصلوبتن ديرغ بعباه وببث علق وبعض متيريمالت مبرونع بن التابيج ورسيريعنن تحباس وانيجا اختاف كروه انزعما بسعبن أسنده ازمجوا رميع عالاق والاشاف الميست مسيع كمدد الرمجالت سيزر زوان بعنم موسور واينده الميسجة جددرسيرهجيل وان وورقع الباري كمنته كرمشورار مذبب اكلتاين ست وصاحب خرالسعادة كفنه كرجميع درنعرها وت دائي آنحضرت منلي مذهلية سلم منو د الجكيج بيخبياسك سيميع سيكروا احبع درط لت رو ل فرا راصلام وى منست وتحصيع كم ده از يعن كالت عذر دا 'درسفرونر ديعن كأراست جميع اخيرنه تعذيم واين مروبست ازا في م ونيزودو يمغيلست مجالت سيرومتهو دارمذبب وي جوا زاست طلقا ونروا مام ابى طبيغه كايزمنسيت طلقا وسكونيما وراثبات مغرب وي رضى المتدهند وسخو رىغىين دە ئەسلومىغى ست دا سەت تواتركەشك وشەھەرا بدان دا دىنسەت ئاكەتىم دە اندا خىرسلوقە را اروقت ارمىم كىرا دە مىمدو دەموطاي موكونتى يدلهست نباكهم ريالحطا بمجانب مكام وو ورافاق منيوشت ونهي كردانبان راارجيع مين لصلونين دروقت واعده جنز مكرو بينا زاكهم باليعلوني واحدكبيه واست ازكي رُمعين بينين وفا كصلوة نظعى دينوا ترا شديها بص كخرود بدا ن جراما دمخلات فطار وقصر درسفركه مرووماً بت اغيض قرآن و وای*ت کردیجاری دسم ارخید*ا شدبن معود رمنی تدونه که کفت ندیدم عجیر را مهایی متدها پرسام که کذار ده با شدندار در ویزوفت بخ د کردغر به وعشارا کیمیم کرد بزدنع م بختبی مده ست مهم میان فرومصرورو مات و آن ارمهٔ پر نیاسک جی بو دنه سبب خروم به مخصرت میلی تندعه پردسی کرد و اندازان و منتخبی مده ست مهم میان فرومصرورو مات و آن ارمهٔ پر نیاسک جی بو دنه سبب خروم به مخصرت میلی تندعه پردسی کرد و اندازان و ت تضریح مدان دراها دبیت منیت مزد فرهٔ بتوک و تا ست نشده مران خروه نیزد و ام دخفیق آست که کاری ن مرد و ام و متمرار و لالت مدار دخیا کی ت رمند بر <u>و در حام</u>ع الاصول منديث إلى دا وُ داراب عمر ص آور ده كه كفت جمع كرورسول مذاميلي مته عديد يسلم مركز ساري عزب وعشا ويهيم سفري لميها رفونيزارا بن هرآور وه كدوى رمني تعدونه مميغ كرو كحريك ستب نبه كاسيكيت بدخرووت روفخ مسفه ينبت إلى عبديا بس سرون أسرسوى وي ومهم كروو درروا يتيميغ كرو روا زمدیث ترمذی آورده که پرسیده شدینا لم بن عبدیا تندبن عمر ا پاچین میکردعبدا تندور میک شب دوم ما ردا درسفرکعت نیمکرد کمرمزولغه احا و پیث درجمبة تغذيم اغاملتيالست درمجاح وخملف آيده روايات بخاري دران ولهذار فندا زربسياري ازا برئه بعدم حوارجمبة نفديم وفائل نستده اندكر بحبيغ اخبرو يعبن احمايان وسنمبه كمروه الديعبض بن راجمبع صورى وابنجيع ويصورت ودرطا هراست نه درعني وبقيقت اطلاق ممبع برشل يبصورت كدحل كرده الدبرا نضفيه حميع را ورسقرامه ربا بسبخاصه ورمدسيث حمنه منزج بشحب كدكنشت ولفط مدببث اكرحه ويعض روابا يشتجينن آمده كرجم بمكرد وكذار وخروع صررا وروفت عصر مرتعة مجحت بن دا بين مجمول ست بزم بعني زحبّه دلائل *ه ذكركر* ده سنده و درمامع الاصول دعديث الى دا و دارعلى ريني متدعندا ور ده كمري ن غرسكير د و ى رمني متدعند سيركمير بأ قريب فينبونب شفق بس فرودي آيدومبكذار دمغرب را بعدارا ن طعام معليب يدويجور دسيته مكرار دعسا را وكوچ مبكرد وسكفت بمجيد بهيكر درسول خدا صلی مندعه به سلم دا ۱ م محد در موطای و د کفته کررسیده ست ۱ را از ابن عمر که وی میکردارد متعرب را در آخر قاشن ما خیز برا و بشفن برخلا ف روایت ما لک که کفته ا حتى فالبشفق ورمامع الاصول زحديث بي واؤ دازاقع وعبدا متذبن واقدا تورده كدكفت مؤذ ن ابن عمر الصلوه بس كفت ابن عمرسيركن وبروما برو كمك شذوح شغق مې فرو د آيدوکذارد معرب را بېرځتفرسشت ناغائب شدشغق مې کذا د دمشارا وکغت بخيبين ميکردرسو ل مذاصلی متدعليه سلم ښکا ميکه درښتا جی که آورم وی را کاری خپام پندمن کردم و درروا بيت د نسافی آيده که چو ين اخرش شغق اين د وا به شکيلت تسبوی جميع برطر د ټټرکډا ۱ م د بوه بېفدا تبدا رکر ده وظا مرکست که روا پېش عدم حبع دروفت اموحيه كمغنئ خيوا خروفت بمثرار دشدوا خيباكرواهم عدم جعرا جميع عنى جررااه بباطامج نبرمافطت بروفت بجنبر دوانكا رروايا احا ديث مجبر شيجا بججون فقوالبارى كفته كذردشا غيينيرترك جمغ ضهلاست ودرزوا ارواكك آمدجه بحروط ست دفعات منزت صبي تدعييم سلمرائ جارجو اربو داخيست كرمبينيز واركا مرربهم متوفتي فاكتا العلام ونيافتم بيري كي يشامِدن كريم كمروه و شازيقدر حرشيج ابنها مرا تدعيم اليالي المرتب ورسا فردا المحب منتيم البيت مري نقد كديف أنا بعين عجيج البصلوة بي الم رفتهٔ مٰدواهی کوسی بدا تا کاشده ولیغن مجیع زمهٔ مطیر رفته و ما تا کاشده شاخه واحدواسی قائل شده شاخی مجیم برنته رضا به اسکوم که کار میکن کی مدر تعیق سر دراً مدا بی زا بواب کبائرر اعلام نسیت زوامل ملم مع کرده نستومیان دو کار کردرسفرایعرف پیمارت ترمذی سب و نرده جا زمین تصریح می درا ما می می از این میروش تامش بانت كركفه شدو اندايغموه ف<del>انسق كاس</del>ول متصلى ندوريسكما دا سا ووارا دا نبطوع بود تخضرت چرسا فرت ميكرد دميو است كدنما نعز بكذا كرو تغتبال عبلتنا بمنه كلروعكا م آورد قباد ایستاوه و درس کبیر کینت اصلحب ف وجهدر کا بیتیمانی کار دبیرسو که شوتی کرد ایدا و را مرکو می مادر کا سیست و او دوع م الایش مول متدمی آن عييه المفي تباين من المن عدت وكار فعنت وبيسلى على المنه في المنسرة المن من الكرة تحصرت كذار دمن رجا سنسترق ويجعل الكرع وسكرد البيني 

الأرور.

وكذاره برعدانا لاكرر وركعت بيني ررفتي كمه كغنرت وابو كم وعمرمج المدرو بسنار سيدنده وبالترام أسال المكارة بدوعنا نصدام فالمفاضة وكمذاروها والمطاخت خود ماست بسا مدرکست تم عربِ فا مع تعدد ربعاسته مدان کوار د معدارا منها جهار کعت می آن بی از اصلی مع الاه عهدای بدیده و است معرف کوار د معدارا منهای معدار کعت واقد ه صلی تین و مین کذار و تنها بغی نیم را و فان من کیار د دورکعت تعریم در سب کدارد نهای متین دیم در محت وجوه بسیا رکفتا در شرح آزاد کوکرده ابم وا فرصح و آنست که دروخ مروم مبيا إزاعوا مجا بإبد ووغيهم كمه فتمغاصيا إمحارم وزجم مشدندس نهاميمو وكرقوض لوة جها است واكرو وسيكذار دشايد كوفي كعت شرعين السكر وندو محيدته كما ليهبر بغركعته الكيثا يدند بمثل نان ودكه كرسا فردتنا مامن شده كمذو تقرعبيمان فسته خاكفا برقرنست إكفا كأخروافق فكشيشه كدنسروا كامهر ووكاراست فيسروهم والمضرن ختبا ريضت كردبا كاسليرت عركا كشدخي تدعينها فآلت فرصت اصلة كحينن كغت ما كشفرض كرده شاكا زدا تول فالبعوت دوركعت دريفر دحضرها حاجر سوال متدصلا ملة من تا ربا دیزیرت کردآنحفرزیس فرخ کرده شدهپدرکعت ترکت صورًا انعظیا لغرنشرالاولی وکذانته شکارنفر فردنینداد لکرده کت اورپا د ت کرده شدوچفرو دررق استمامه کا زيد فالحفوزيادت كزيدمنده دوركمعت وكمرورتا وصفرا زنيديت علوم سيكرو وكدد وركعت ويسفر حفست ليست بعيلا يشرفعبت جار ركعت باكلاصل منروع ووركعت ستابرع نميتنا شده ه این که پیدنب بے نئی ست آلزمری قت مرد کفت زم رکفتم مردره دا ۱۰ اعائشته تم مبیت عال شهر که نام میکر دوجها رکعت میکدار د در سفوقا آنا و این او این این کفت اوباکی خِها كمة أويا كردها ن وياركوت وورتا وياممان وجوي منفاره است ومجرد رياوياها ئستُه وهما أن است كدا بيثان قصرا واتمام البرد و ما يرداشنن خيا كمكفته شقي عاديان عباس فرض تذليصيلة على المنهم ملى تدعية سلم في لحضار بعاكفت بع بن من كرد خداسيًا في مارز ابزرا تبعيشًا وحضرها يركعت في النعر كعية في فرض كرد المدور معت وفي لحيا كغهود حاليت خرف كوكوت اخذكروه اندنغا مرابطا كنفه انسلف وحماكرده اندآ زاجهو آرا نكاجرت اوا ومجركعت كذاره ومثيود بالناعبا ركرد وفرمو وفرم ورح كوكوت است وتمرة علا وآبنجاطا برخوا بدش كداكراز كمصلوة منزف نفرت شدكي كعت نضاكنده ووظا برقواجه واست رزاك فرمن كركوكعت ست جراركعت كيرسكيدار ديقفيها ابن درا بصلخ منحف ياييا روا مسلم وعنه وعن وروانتيست اراع بالرامع مرفا لاكفت نديس ول مذيبي مترين يسلم الانفركتين بنات كرد وسريعيت بها والمحضرت أما يعفرا ووركعت ويهاتها وفريستم ت ما طهت بي قديمني در نواب أمرا دآنت كه متروع ورسفة من دوركعت است ته انكه جها يو دبرد وركعت كوماً بها منت خيا نكر هديث الشناة طق است بدا للج درفرا يفعاه فنطا بررا ن طلاق فته والخوليفينة ووتر درمفرسنت ست بعن طريعي سيارك كرد فهو ورسفونيا نكرتك كرده ميثو ونوافل والاوترا كروا نت بنيت واكرسنت ست ديرهروم خرسنت ست تحصنيع ن غرميبيت رواه ابن اخروعن الك البغيمن ابرعباس كا بعقالصلوه في شاوا كمون بن كروا لطائف روايت كرو رسنت ا وراکه بودا بیما س کرقصر کرد نمازرا دره نساختی کرمیان کروها نعشاست مرا وطربق قرئ ست کرمیر کنیدوروی بلود ۵ طربق و ا دینما ن کدراه کوه است بت و ومشاه مین که وصفان و مصرسکیرد در ۱ نیدسانتی که میان کروه مفال ست وصفا ربضهمین دسکو رسین مهمایروسنعی ست در در ۱۵ کو مدینه حرایب کوه و میشاه باین کلموه بضرح يومشهوميا بعوا مكبيرهم شدهاست فالأكت وندلك اربغه بريغمتين كفليست الكنع آبسا فت حياربرياست كشانر فه فيزخوا شدو فرينج متيال مساق بمجاكفة كالمركز كمنعفز كغته انذا انجاك درزيد سموا بطريخضا ككند ودرنيا بدكه مرداست يازن وميرور باح كيد وبعضش فرار دراع كفته يومنه بالراراع كفته يومن بالمرار والعام يتروم المخشت برمين ىبغكى تەنەدە ازدە بىزارىدم آدى كذا فى فتح البارى دىما بىراپىدىپ درآمنىت كداين سىيىا فىت كەۋرىدىپ مذكورىشدە برا براشىددا دواقع آمنىت كەس فىت بىل كەركىك ست انبه کرانماشارت ؛ خِراشد کرسافت میان کمه وحده است رواه نی الموطا بعدارًا ن بدا کایعنی علما کفته اندکه است در معم أكمآ بنجرأ نبت شده ست علق غواست دسا فردشت وسغرا ئيكة انع سنده ست دروي متترمفا وتست بعبغ جربيب وبعبية بيامج زغا ببرشو دازا حاديث وارده ور الصيافيلين ه من هیدیم دیلتیس آن احتیاد با منو د ه و استبنا طها کرد پختلف شده اندا و شافع تعیین مبکن روز و در رواینی مدورتؤوه خیا نگرور بندا بیکشیست و و رواوی که در مذہب یا رائست فَرَّيَّةِ كُرُه و وَمُدِسِكِ مِ لا لك وَا م احرا مل ست رَبِرا كردرا ما ديث ربع برد واقع شده و آينا نروه فرسع ست ولکير بيصحت بولي و ديث هن است و ا ه ما بوطنيغيسبا فت شيش ر درنسبا بان مشاقداً متسوم فوده و ما ما مودوسف درروزه اکثروندسوم اعبارکرده درندا که کرهمان ایدو و مذبه نیا ان و معاطب میرهای سفر عبر داشته ووشرج تعتبق آنكره وشدوا متداعم وهنالبراء فالصحبت رسول متدميلي تدعير يوسلم ثنائبة عشر متارا وبن عارب كغت مجست وتهمآ تصفرت وربثرو بمعنرفها رأسته تركعتني ئالىتىق الغرب نديدم مآئ خفات را كەتركى باشىدەركىت را قىتىكەسكىت كى مەن زىغىغا بىرىنت كەن دەھىت مىن ئىل زىغۇ بىندوركىت را قىتىكە بىرى بىرىدا مەن بتبين أرمته إختلاف رمرايات واصطراب آن اشدى وتواند كه تمخضرت كابئ سكيدار وكابئ في ين زيرا ربن ما زين بن كدا أوقاق فما ووارا بن ميلا كذار فناو فرق كرده اندوقبليت وبعدبيت خيانكه كدشت وبعغ كعقداندكداين ووركعت أشطل يواخله وندروا تب واليجاري والمجاروا بإت وركذاردن جزور خواط أتمعه امتدعهم واه المروا كورد لترمذي وقال واحديث عزيب وعن افع قال زجه ابتدا تله بالمركان مرايا بترميني السفر لانيكومليكفت أخ كه ابن عمرسيديد مبيرة وراكه عبيا بأحرداشت كرنمازنغل مسكيرو درسفروانحا ينبيكروبروى سابقاكذشت كرابن هركرمهى دا ديدكنغل سكذا ردند درسغوس نيحا ركروبرا فطهراز ووي منى متدجرنه براز ووي منى متدجر نهروه والمايربو ودرمقا انؤد صلحت ديدودرها مهتديط فيرق سيكرد درروا يترفؤا فالوا تعادعهروا والكث أبآ بسانجمعة فيسهور ومبعينهم ميم مست وبسكون يمزركه وآن قرارت فهست وازفرا بنجقهم والمذرجاج كسرآن نبراهمه وابن رورزا ورزهان قديم مروبه غيوا ندند فبتي مين وتتم يتجميج فعتدا فدخ بالمستنت كدا حتاع افرنيش لوتاى اودربن دوربودوا بتدآ

در اع در اع

أن مذي شبه و دواره جره المت دار ديجيه أي م داسا ي مشرار بداكرون موان وتعقل في السطالي السياق فيم ومفرك مدا خيام ما يحتيه المجمل المرابع الم أدم وافعا دن ورفين قنام الميت فإكوار ما ويشعلوم فوا بدشد دىع كافته الدكوب بالوع يميم كرد درن دورم دار تذكيم كرد ايشا كاما مرسم وبتيني وم مدا وجزم يا ويرا مدي اخران نارم معبى كفندا ذكيمتى ميم مونون كغنه ايستريه مجعدان وتباخاه الست دروى رائ فاروان ماسك بست ما ودع بسية عروبه مود وتحقيق كسنت كدهوا بهم عديما بخا ويم در بسبت تم بنروا و دروم غدم مها و رضا کوفی امهای جندراوا مراه مهمته در جمبت قرآب و حباره با رویس مروبه شیارواین روز را درجا به ودودردودلسلام نزايت شرف دفعنا بإدخوا ص كراه يممنوم شركتف الآل في بررية فالقال مدين تعطيب المعن لآحرون وبسيبائيم ورونياه عتبار وطنقوت المثلج بعثبينانم مداخرت درشرف ومزلت بعبت وحشر نشروسا مي مكرد آمر ن بنت يًا مرافضنبلت وصعب بينهم و ولا لكمة ب من قبل المراتبك الله الميني المي الله عن المينياني من المناتج ينبارث ن رُكُتا مِثْنِ يَا مَا وَيَمْنَا مِن مُعِرِم و دا ده شده سنا راكمة اببل الله تنجيع تبنير وحضبل سن مجلمة تبامز أسخ مرتب وا ين كا هرشد كذه ال من لآخره ن نررای بن بن آلست مرد توطیهٔ ذکرترین وست دسینغی وسکون ایمغی فیروسیم بنیاست دروی تا بذا یومهم لذی فرخ عمیرسنبراین روزیبو دو مضاری ست کذهرا لروه شدلرمثيا بهني واجهندمرا وبسن رفرر وزمج است فاختلعوا فبدبس اختلا ف كروندايشان وروى مبرا كاشراح نصلا ف كروندر بيأن مرا د بغرض كرد وبندن مرور د كايقالي مفصح عربي وتصارها مناف كردايشان درا بعض كفته اندكهوى تعالى مض كردا نيدم إيشاع ويسادر روزم بعبنيا مركردا بشان لا اجتلع دروى راعها وننجا كمطا ليوط مديث است بس خالفت كرورا ببنا للمرالتي ومرورز يدندورا بضيا كله نشان مو وور متردوعسيا ن واختي ركروندميو ويوم نسبت لونفلاكم ونديا اكله بن رورا تهاكي وخيش لم است ومفيار بوم لامدراكدر ذرابتدا تي فرمنيل ست واكترا بندكمرا و نفرض كرو ابندن مركر دن شاين ست شخراج آن روزه بخارجو د وبعتين و دره فبت آن راي و احتها ومكفته شدم ایشان که تم متا ه خوخ که دابنده است رشا در مع خود روزیرا که خوز و شوی برای کرو و کمده با دی و دریا بدی آن ایا جنها دخود و این بنا کی ست ارحی سیا پیمرانشل راکتی گ ورح بابنده يذبه يعتين بنو ونديم نسبت والمحفتذك بن روزيست كه رور دكارعة اغارخ شذارشخاخلق وقطع عما كرديس لمدانيزا بلكذه نزع شويمبرا عصا وت أرشوا فالضلغ وتركث كينماعا لونيادا وشغول شويمه عباويت برور وكاره في يقيسن كروند بعناري بوم لامدرا نبرا كهرور وكارتعا لابتداكرد وروتي فرميش بيران رورميدا بمكالات ونغما ور وربست کره ی به و نعالی قبال کرد برطنی ماندوا نعام بس و تماحن ست تعطیم عبا دیت و شکرکداری منت و سرد وطا نطیخ طاکر دند و نبا فشندایچه در علمآلهی بو د وا آن دولز مهداست وكراه شدنده رطريق صابت فهدانا وتتدارس منودودا مبنده راا تديعا بي رانرور ادريني نيرمرده وجديان كروه اندوا قراطا ببزراست كدي سمانه وتعالي مركزوا امت العبا وت درور م ومع و على البياً كذينَ مُنوُا اذِه مُوْدَى للصَّلَوْه مِن وَمُ العُبعُهُ الْعَلَمُ الْمُعَ عامل ا این خرا لام است دىعند کفته اندکرم بوکردندا بل مدىنبرک سلام مشرف شده بوندنش رقدوم شريف ضريح ماي مديند يسلوم شرار ل يت مبوركم وگفته ترجيق مي ودرا ر فريسيت كه مجمع ميشوندوروي مراعها و تا دمينه يضار بي رور در التي يوم در ان مراع ما د ت بسركرد ايند ندوم عروبه را بين د لشد مدا ق. آن مينوم مي ا لشنج بن مجاراً بن سپرین دکرکرده دو وجیتلیان زکرکرده اندکیتن معالی خات روا د مرابرای با د ت وطلی د مرد رحمه و دبیرس و ت دروی و ای دانسه بداكرد درسا فرايا حضر إرا كفتفع كرد دبدا فآدنيا ن ودرر فرجع إيجا وكرد دات نسان لوسكر يغيست وج دكرا صائعتها ستاجم والقرئ رشكر ينعماج از وات واتعداع دا لناس لنا ونينبع ومردم بينيهو دويضارى ادا درروزجه وتأ بعانبذا ليهود عذا والتصارى بعدغيه و وزدا ج جه كشبنداست ويضاري مردا كوكمشيندلير ففناه تتواط حنثاست كمعموه مشذمداما نآن مردم وبعين كمغتدا ندكداين مديث ولالنث وار دبرا كليميجها قرابه غنيرا وليكف بأروع وكرمنا فسآن شد مبكندما نتميه مبوع ممبع خيائكهموذما ومكن ندمونه اسبب ويوط كفنه كما كرجيم بجرسو تاسب اعدميا شددليكن معربيت جماع اين ستدرور ترميل في الي قرا كلوم بعابي التا فاضم تنق عبيره وزير ليسرو دروا بي مرسلم الرابي سرره خيني مده كذا الحن الآحزون لاولون يوم لفيمته بحاسل بغون لألون وكركر ده ديمراين مُويوث است كدوم خاص من مینالخنده وا و کهاینمکدی درآبید بست را بدا نهم خرانکه امثیا ره نیه و در نصاری دا ده شده ایشان اکتا مین ازه و ذکر مخوه ای خره و ذکرکر دورین روایت م آنچه فذکو شدد رصدیث شفق عید خبتا ف دیعبل افا خد تا آخران و نی اخری اعتراض طرفیته و در روایتی دیکورسارا آزای هرره و از مدینیا نیمین آگره قالا آن ایسول به صلی مدهبه مسلم نی خرافست شخصرت درا خرمدینی که مذکورشدی آل مزون من ال که نیا والاو نون یوم اعتمد المقلیم تا ایک نیمی کم محمر کرده است المیسا تبقد يم حساب و دخو احبنت مين رطعان *د يكرورين دورو*ا ببت معن سعبت درر فروتيامبين شد ه وعن ي مريز و قال ل سول تدخيل تعديم يوسلم نيرو و البت عليم المين المي سنترين روزيكر وآمده بروي فناتب بيخلا بسرشد يطبو آفياب بطلوع كرده افعا برا ال روزم عاست مفضود ار ذكران مفت تمينم مت ميني ورزي نيست كرافعات التاقية مسترسيسين <u>نیمن و مطالبته ما درین روز بیداکرده شده ست آوم مینی تمام شد طفت وی وفیدا دخوالخبته و در دوج به در آور ده شد آوم در پشت وفیدا خرج منها و در رودمج آورده</u> شدًا وم إنان درروا بات آمداست كه وصبلح معدسدا شدو وفت مبين درمبشت درآورد و شدو وقت ديكير آورد وشدارًا ن ولا تعوم الساخة الا في موم المحتفر بالنجا الميامت كوردر وزم عدا دنع أولىست كدرا يصعق وبلاك است إخوا أنيه كدرا يعبث ونسؤلست وجرده درر ورجمعه انبغها كدما يدروا بهسلم ويشيده فاندكه بالضنيلت مغ**رم بدا کردن آ** دم دروی ودّ اوّردن دی دیبست که براست ۱ « مپرون آوردن دی ایبشت از چه بودن نصیبه میمی و انبیا وا ونیادست فیمن و عظمتها و**برکتها** دا

أيثا بروست بمجبنيج تأوم دررورمبعه كسببص واسحوا بررالي لمبين ولهذا البسيم فيل متدها يليسلام درمقام اتنها فالينم الهيمانه والألجانين والديني فالمحبين ديم پذي است و في است و فه ديوا هيدي است ترقيل را يعقد ديران وفيا لمست كدواق مينوندورين دورودين مديث وليال ست دفوه ارمدع فه ده وهم في المست كمواقع مينود و المدار و من المراست و في المراسط المراسط المرسطي المدهم المراسطين المراسط الم ن في لحبت لها عدلا يوا فغها عبيد ميسال متدوينه البيسينيكي ومدور جنيك علىست كدمون فق سغية اورا بعني درنيا بدا ورا بنده مسليا ن درحالتي كيسوًا الم كميندخدارا ورا مصاحت نيكي ا وچنيرا كهرام و ما مرضيه بشد اللاعطا ه ا با ه مُراّ نكه مد مدخدا تيعا لي ن سنده را آن نيكي العيني دعا درا تباعث البيمسج استقى تكبيه ورا وسلم وزا و مكروة اس ، وراز منست وفي رواية لهاو در روايتي رخ ري وسلم الأمده است فالكفت ال في الحبيد على المواكم ست كدورنيا بدا ورامسلها في كما ميشا وها ست يكذار دنمازيا و عاسيكندوم فونسبت وملا رُمت بنيا يدبروها بين مرا وتصلحون أيست ما و حالية ل متدخيرا لم سيكند وأرائيكي الااعطآه الإمكرانكه ميد بدونداا وراآن جيزرا وحن بيررة بصم بوشكوت بناني يوسقا للمعت بيعيو لسمعت سول تسركف عيريسه بعني ل في التي التي يم بن التي يعلى الله التي يعني العسارة منكفت المنفرت ويشا ن عالم بعدكة المناعت ميان شبن الماست بمنه والأرد ن المعيني علوبن من التي المعاني علوبن التي المعاني المعاني علوبن التي المعاني ووخبه مراه واشته واحقا لوار وكدنشنن بعبداز برآمدن ومنبرمرا وباشدوا تبداعهم والهسكم مداكاهوا ل يقيين سايعت بساياست فريب بميام رسدورشرح سفوانسعا قدة أرافتل رداه م دراج زوتوى تربيل قدال دوقول ست يميم النشاق طبيب المراد وم اخرساعت اندفيد درفتح البارى كفته كه مرفز لي دوفو الست أيراج هي انين دو اصعيف ومتنابعتها وقائل ستبي عاع وتوفق واكترعلها ترجيح قول خزائداه ما حدكفت إكثراما ديث دربيج بنب المابئ فبدل كونتا بت متين فأويت دريي ابث عبدا تقدبه بلام ست دبره بوکرده اندا در اکترا مرُون من کرده شده ست بران و مدبیث بی دسی کرچه در صحیح سلم خرکواست و کیک بی اسا و در اکتران و کان اسا و تی ا ت كفت بندخ غيف عنا تدعِن تحقيق مبحت رسيرة الصريرة المطريم السلام المدعيها وعلى أرًا بل مبتيال نبوي كدوي كإشت أدمُ وولا مَّ اسْعَادُ كِنْ دُوْكَاسِها فَي مَا يَرْطِساعت زارْروزجه وجزكندة وكرود عاكندوروى وامَّدا علام بعض كفيّه اندكه ايساعت درّه وحضرت بورسلي متدهده سلمين زا ن بردانستنيا مينى رطرف كرده شدفاصيت وى نعل كرده است ان عبداليان قول ا ارتقى وترنبي كرده وصح آست كه اقليه ت ولىكەم بىلمستەشل تايالقىدىد لىقىسل بىلى نىمن بى برما غن والندومديث كروم من اورا أيغيه بغداصلي مدعد وسلم فكآق بإمد شهر بس بودا بجلهم في مديث كروم من ورا آن قت ائيكفتم قال سول متدكفت مغيب غداصلي مدعيته تعليشم يوج لمجة ونيفلق ومهبزين روزيكة فت بروي فمة منع رمبعاست دررور مبعه سيدا كرده شدا وم دونيدا مبعد و درين روز فرو و آورده شداً وم ارنبشبت نر*کردخ*اصت کردارجته شهرت داستازم هو ما مآن را و<del>فیریتب عبره</del> درین روزنو به درجوع بیمت کرده شدیروی نوبه درآخر <del>با</del>ن روزسوط شدیا درجمهٔ دیمور وامیت ت كددر و يسوط منبت واكرروز آن كا كركيرند كروان يو احند ربكت كا لف سنّته كا يعدّون شارت اوس وىدرورمبعه مردادم اين خودتعين ر و فافهروا مقداعا و فذیونوم انسانی و دربره میشو د میآمت و ا مربی تبا الا و بیمنجه بیره کم مینی میشیدی میشیده مرزین کماما زون فهروا مقداعا و فذیونوم انسانی و دربره میشود میآمت و امربی تا با الا و بیمنجه بیره کمینی میشید بیره میشید و ف دررور جبعارا ن سبكا مكه صحيحيد الكهرى رايدافية بصبيعتم بم وكسرما دوسكون إدخا يحجب اما فيمبني ساع واصغا وسيجب بين مرابها عدكوش منيه مددوا ب زويته ترسيدن ارقيامت كدور زور منع يم مشو دميا ن صبح وهلوع افعاً ب بس مجمور أرمعا رآن مهر والمعقال كنشامه وبهم جعبة ايم كردد كو يحققالي لها مكره است دوا مرابقيا مساعت درين رورورا نوقت وُطنت وشدت بولاً ن واريخ في طبق نهانشته وصمر مله استا وخلا ر ورهمچه در زمین اعظائم موروجها نل ن کرمیتر تنوین ملیخرد و دواب آن رامید دا بندو مدموش کر رندالا الحن والان کررهی ن و آ دمیا ن که دیشان افاطاط عدُه كليف دابتلا ربن غيروا يا ن بغيب اشدونيه ساقه لا بعبا د فها مبدسام بهوب إلى الديني ما الااعطا ه اي ه رحم إيليم ف وشيئه اسما ي خيرا ومصاد فت معنيٰ فين و اكبر ق يول تدراست كفلهست مغرود اصلى تدعيد وسلم كوا تاعت ورم روز مبعاست في ال بوم ريرة لعيت عبدا تعدب علام كفت طا فا ت كروم صدا متدا بن ملام را كه رضي باست و وي نيرار طهاي مهدو و و وخد شه محلب مع كعه ، الاحبايس حزد ا دم اور المجلسي كدم الكعب الاحبار الصريره يث كره م لعب الاحبار دُارُورِ مع في علَّت له قالكعب ولكت في كاستدن كفتم مرعبدا مّذ بن سلام را كوكفت كعراب عت جمعه وربيرال ا ترريرا بس كفت بلك نساعت ومبرمعباست فعال عبدا متدبن ملام صدق كعب بس كفت عبدا متدان ملام ماست كفت كعب م فا احدا متدبن ملام معطست أبترسا عربي عبي من الم

مسطع أحضرت إقوات المتورية وظا براولست كدامها عساست فساعت الوبروفعكت اجزى بها ولانعن على كيم مهاصدا تدجزوه مراة بصلعت يجل كن ربع الصدا تعدبيها مهى أخريم أى يوم لحبقة منا مت خرست مدفيعية الابرر فعلت كمينكون وزاعة في والمجبَّة فال والتعطي مدهيد الماميد المديم وبيعلى فبالغتيا ومرره بركفتم معدا تدسيل المدور ويتعقيعا لأنكتم وأعلى المتناس ورمايدا ورانبده سلمان حال كاوي فارسكيندوروي وتارخو ورآخر روزينيات رزا كونا رمور أوار وكرموا والمرورون لاتتكؤ كمفلاست بغيرمنداصلي متدهيريسلم بم بم مسلم بسانينط الصلة وفهو في صلوة متى ميركي كيشنين الششكاي كدانتنا ميرونا رزاب كغرم داراست اقبا بودراى وى قال وبررة و قلت بلى عن ابوبرر وبي كفتم من أرى هناست اين المخفرة قال مؤدكة ف كفت حبود تدبن ملام برا كني كفته ت كينتىغرنا زنشتايست داين درا خرد دييا شديين كرورين وقت دعا كندسجانست دمسغ كفته اندكه مرا دبصلوة وعاست روا وه آكت وابو د او د و ال ، دروایت کرده است احدیا قرامی صد ترکعب دقو امی ثم قال بدا تدبن سلام قد ملم لنی *رخی در مهنغط کسنسیده عنی اک*ها مبدد اشترمیتو و ام بت دعا وروی ورر فرجمی ت<del>عیال م</del>نیو تراسش معدار نازد کواما شب شد آن فعاً ر ت مدخبا كله مُرُد وكوسكونيد يعدا زهوه غل شل اكربع نها را جي الدحيه ورحد بيث ويكروا قع شدره م بت كه در دشق سكونت داشت دېم در آنجا زه كه رفت قال ل يول متصلي تدهيريسلم ك في نال ايم د مرام نونځ شار وجمعاست میزهمی آدم مونید قبض دروی پدا کرده شد آدم و دروی قبض کرده شدروج وی وفییه غنه و فیالصقعه و دربن روز است نغیرو دربن روراسه <u>شارست معول ی سجا مرنفخ فی تصوی</u>ضعت من فی سموت ومن فی لارض میں مرا دغنجه که در شعا بگاین مذکورست نغو اثر شار که را می است ونعخ فئ تصويط ذابح فياً مُ غِلِرون دُنعو دُكِراست كسب مزع وابوا ل ترسل ست خيا كوزمود وبومنيغ في لقته وففرغ من في تسهوات دمن في لارض وابن مغدمُ نغوُثِه ىپ دۇنخەا شەدەمىغى ئۇبىنىنخەشدەا نەدلىكىيېتوردۇنىخەلست كىرائ باكت دكىرى رائىچيا فاڭتردا غىمالىھىلىق دېنەدچەن رۇرىمىعەر درى فامساغىلىمالىك برمن زورو د ربن دوزهٔ صلی کم معروضته می زیرا که ب<del>رس</del>ی درودشا وض کر ده مشبه د برمن بروست م*ا کهیا صر*خها که در مدیث آ ت و کېونه عرض کروه مثو د ورود ما بر نووما آل نکټه عمتی اسځوا ن بوسیده شدی توکنا پیت ست ارموت ورو ال دراک قا (معولون ل يرلام فقح نا يعنى كمنر شدى ويوسيده شذى ورتحقيق لفطارمت وصبعاآ وإخىلاف منبطكروه اندوه وجهست كمحل متنبع بمره وكسيرا واسكاس بمخفظ بمخفظ بمغط معلوم ويكرارمت بغيم وكسررا وفتح البغط محبو العني ويسبده كروابيده شدى وتعسيطيب يت بغفط محبول سيكون اخوانند فالآن تدمرم على لآرض صبا دالا نبيا وكفت انحضرت مبينيكه معدامرا م كردا ببدلاس نبه کنشهدارا ست و درین مدسین کفرمودان متدحرم علیا لا رضاحبا وا لا بنیا دا شارتست بدا ن کرحبورین ۱۰ ب کدهرض ملوة وعسول مهموا دراکست حیات روحانی نتریکه وليكين فدبهب بهانست كدكفته شدوة عيتن يي تورة رئج مدينه كدمسي ست مجذب لعلوسك دوالمجبوب كرده مشده ست ارابجا بايرست روا وابورا و دوالنسا أي وابن اجهو الدارمي كوبهبتى فيالدهوا تتالكبيبرعن بيهبريزة قالق لصول متدصلي مترعبيه وسلاليومالموعو ديوم المشهوديه معزفه والشابديوم لحبغة درخرآ رمجه يغيره يواليوم ت كرحی سجا دونتا لی خروا واست که کمدن وی ودعده کروه است کوشان را بعدا رآ مدن و بیمه که . ت دیرا کهرونها ن مفرمشو مداورا آرا فاق وما ضرمشو ندطا که دمشهو دمعنی مضوارس وى وصفاتَ مرى با بومغرغه وجلج بار فرصب وابل وكالم برموم وابل وكذا في تعنى ليسبقيا وكوها بآرنت كداين تأويلات أميمتلا تسافعنوا مدكوم كالست حلّ ن راكن وتعنيستا بمنداست بخضرت منئ تدعيره سلما كرميج شدانيا وآن وابتداعهم اطلعت أشولا غربت مليومهنوم لوظوغ كردافية مبغ غروب كردرر وزيكة نسل أرزوجمع باشا ويزيها فترالا يواثفها عبدوس بيوا تدبخبالا سنواتية لدرين روريا عني است كدموا فضغيندو درايا برآن سأعت من الاها فه دنيا سنج يدار بيني ارشر كرا كه بناه و بدخداسيّا بي كاه دار داورا ارا ب شرووا و احدوا كرندي و كالخت رّ مني بدا صديث مزيل بعرف الامن مديث موسيّ ومناخة نميودا يزديث كوارمديث موسى والمبديغ عين وقتح بالم توفيعف واينوسى والمديه و کافرنا فاست نا کی وغیراد کھنڈا ندکد دی خعیف است وابن معدکفتہ است که وی ثقراست ا ، مدیث وجبت میست تربیع می اردوات وی وحدیث ا ورامز مدی وابن اجر روات یده ارده ت و می شاشین مینوه دانه و کفته ندکه ارتروی شک دیجنوالح مو د و در در میرود در ا موقت اصلاشک هنرمود العنسوالثالث من یا برتغم الام و مواده و ما در از در از موقت اصلا شک هنرمود العنسوالثالث من یا برتغم الام و مو

دعدُه او بي ما درِفا ويمبرا بن مبالمندمِم بي شهواستاج ال وراخود وكزبل رابرهُ وكم نياشاً دو مذينا لغ ال<del>ح النبي ما يدعي</del> يسلم لع م محبته الله عام موجه عاصدا تسكيم يكير رقح جعصتروز باوبزركترنها ست زومذاه بمحظم عدا متين وما لكفي ووم لعظور فوجعه بزركترست زومذا اردوي عيدقرا بن وهيديصفا وإين حديث مريجاس يرسائرا باموليكيغ يريم ومؤخروكو ياؤكروم مختضم فح كأوست باليهم في وافضا أيوفده اربمه اتساطه فييمس مطا لصدفوج ببيخضطت ستفلق تستفيداً وم فهجا تعينه ادم الأرض وفيدوني انتدادم درروم بعدبيدا كروضه آ دم راوفرو والخدوروي دم راه دروي مرايند خداسيا ي وم را وفيرساف لايسا العبدونيا شياما الااعطا ه وورد ويمسر اغلىت كنظبدىنده درائ حن جزرا كوا كديد بدادراه لرسيال راه ه دام كنظلب جزيرا كدم اماست دا مرضى ست وفيقوم الساقة ودرر فيمبعهم إميثو وقيامت است منست مي فرشة زويت كردانيد مشدىمنا ب من دا لاسل والارض منست بهج أساني دريه يزين دلارليج ولاجهان لا مجوز ندا د باوند كوبها ونده و يا الا **برشفق من ج** وہم عموا دراک دار مدبت خاک وآھ یا رو اتس ہذہ انہ مہن و تو مردہ باحق زندہ اند ر<del>واہ ابن ا</del> تبرور و پاحر<u>ض عب</u>ر بنا خاک دار کا ایندیث کردا جندیث طام ابی ابنا ہا جا ت احداز سعالبن منا وایخینین کدان رمباس لا بین از این که مردی زا تضار مین پراصل تدهیده سامها آن خراهن بوم معتبعه وا منید کونیوس کفت آمروخی ه را ار زوجم به که چرخ است وروی ارمنه رخو بی قال فی خوشن است ای خوالیدیث کفت آنحضرت وروی نیج صلت ست درا ندکان مهاه اخرصدیث که ندکورشدوهن بی مبرری قا فباللبنصلى تدعا فيسكرلا يتينهم بولم محبع كفت اومرره كفته شدم آنحضرت راكداز وجنبوا جهبزه أمهده مشدر فرجبغا الآن فهاط بعتطنيتنا بمكينة وحمكفت فجضرت انعتدا بمينا شتيجه كدوروي اخته شاركان رينواكهم سن ومرشت ويافي طقت وي وكفته اندكهرا وتطبع طنيت وم است كردن ويراو كرد ابنده مي ويورت مخصوصي وتهام منواست والبغنة وورروجمعه واك شدن ومرد لما بورا ل ست ولزيجة الشيان معدار مرد لنا أنجا معلوم عبو وكدم النجنك ورمديث وس صغير كورشايعت والتيجة وجها العليت لغة اندكه مرا وآبن روزونيامت لست *خيا كافرمو ويوخ غيش لبطشته لكري وذكرا*ين بعيرا <u>وصعنفه وتبشيرا ت</u>ه كيداست **يطبق عن فندع ي شنديدواك** مرادب وأحديطبش كهيخالى مرنديكا ن لابعدا ربعث وشرمرا د وارند و ورنبا شد ديعبغ كفته اندكهمرا وأخديط شميركان كماست رور بدركه آن بيرورر وجميعه مو و وقي اخرنكث سَ مَا تَنهنها ساعة و دراً خرستاعت ارْسَا ما ت جمعة اعتياست كهن دعي قديمة استبيب لدكسيكة ماكند مذا بيغا بي را درا تناعت في كرد م بيثود و ما مراي اوبع يناليمة عظا م دربن دوجيع شده آ زاحبر چواندندروا ه احدوعن بي لدروا ، قا اخ لرسو ل تنصلي تنظيية سلم كثروبصلة هي دي لمحتبطيسا يكو ببدورو وميمن ذوج بيع أنيه شخودنشهد الماأ كمة رُرِاً كه يبيتبكمة فرحجة ما ضروده شده سبت ماضرشوندا ورا فرشكا ق رجمت وبركت و ا<u>ن اماله لعبل كالا تو</u>مست على لوند و بركت يكرونكم كرده ميتو وفطا هركروا بيد ميتو د برمن ورود آكيج بيتياب درين زوج مبد كا فضاح اشرف الإحاست بطريق ولي واحمال ارد كدور دوج موقر من اجرف المرام باشد ومروح كال ودوا يمضومهم ين رفيه يشدوا تداعهم بغيرع منهاماً الكؤفرع شو واصلوة مينيا آن دان كدورو دميفرسندو خيدا كدميفرسند مرض كيندنا خود ازان طريع ستو دو ترك كمنيفاكفت ا بوالدردا وظت و بعد لمو ت فتر بطريق استفها موسنبعا دوب في موت من كين رق لكفت تخصرت أن مديعًا بي مرم على لارض با كال حسبا والأبديا ، بيرون يكون اليع الي مرام و من المدرد المقت و بعد لموت فتر بين المنظم الموسن من من كين رق كفت الخصرت أن مديعًا بي مرام على لارض بالأكوب والأبديا ، بيرون يكون اليع اليم الم برزم برخرون وی تنهای غیران دافنی ا تندجی مرزق بریم غیر خدارنده سن محقیقت حیات دنیا وی آا کدروزی دا و میشو دروزی <mark>می بن تمیم کلام آنخصرت</mark> إ ذروايت مديث را ع كيدا ثا تعتبقت عايت وبراى رونيصلوة مرآخضرت واكثاراكن رواه احدو عن عبدا تعدَّين عموة الع الصول ميسة عيه وسلم من ملموت بوالمحبقا وليذالمجيعة شك را وسيت يارا يتونيع است ابن اطراست منعوا بينيت بيجسيرا في كمبرور ورميعة ينسب بعدالاوقا في لعذفينه القبركم كاه واردا وراخدا نيعالى زعذا ب قبروا ه احدوا لترمذي وفال بذا حديث عز تبيلين التجعن إيناسنا د مديث اسبوحي جميع لموامع ارا حدويه عي في شيرزي ورا لغا ليا بن مجروا أدفيا مغيم ورطبه أرجا برآ وروه إين لغط كسيك بمبردر فدجيغلاص كروه ميثو وارحذاب بتروبيا بدروز فبإمن وحال كزيرا وست مريثه بدا ن وحن آج بلبرا أرخرا وروايتست والبجابركع عكا خواندا بنا بيت الهوم كملت كم ونيكم لايتكرور د فروع فدويجة الوواع اراشد كه ا مرور كا ماكروا نيرم دين كارا و كام كرد م رشانغمت هودر اورامني شدم مرايشا وين م این آبت را ابن ماین خواند و منده میودی و مزدابن میاس میودی مود نقال لوتولت صان وا لاید تعلینا الاتحدن فا و عیدا میرکفت سیودی اکرفرودی آ بره بترا بند میکونتیم انزول بن آسیت و آن رورز اگرونسد دودی آمددروی هیداز جهبت فایین سس غمضته ابدآن دا فعالل بن غبالسنطنعاً نولت فی یوم عبد بن برکعت بن عباس کرفنایم اآن را حید دنرا که بن آب . دری که دروی دومبداست فی تو میمینه و توم عرف ه در روز مهد و در روز و فرز را کیجست الوداع در روز مهد بودلیس یک عیدجه ، سث دوهنید کرفتهٔ یم ایرا دا ن ست که گرفتن مینده جت ماریم تی انکه کمیریم در روزهید به د که حمید دعرفه است <mark>فاقفید</mark> و<del>وا و المومانی</del> وَةُ لَ صِن احَدُ يَتِ حَسَن عِن بِ وَعَن مَن قُل كَانَ إِنْ مُسُولًا تَلْهُ صَلَّى اللَّهُ اللَّهُ الدُّور آن صفرت چرنى درآمداه رحب مى كنت الله في ذك كنافى دُجَب وشعبان و ولغنا ومغنان خدادمدا فرونى و ، در در ميرم ت دراه رجب وشعبان ورسان، دابه رمضان قال كفت اس وكان يعَول ليلة المجمعة اعره يوم الجعة يوم اوهم

وبودآن حضرت كدميخنت شب مجعدشي است سفيد وروزم بعدروذليت سفيدور وزروش وازاه وبعرين تولست كركعنت شد جمعه فاصل تزاست إزشت تذرك وي علوق آن هضرت در حم آمنه درآمده وموحب حند بن خرات ونرمات در دنيا وآخزت كارتك تحذُّ وحسرنا برحاست كثة دوا والبيه قبي في الد سنت داخلوكا فرمينئه دمنكروي ومادنيكرور قول حق سعانه فاسعوالي ذكراب مبلوة جمعه است باخطيروي ووجو ست كذا قالوا وخدكوردر تفاسيراك است كدم إدخليه وصلوة برد واست جيذ كرمر دوراشا مل ست وربيرد وصادق وج د ه رواستاست ا زاین چروانی چرمه ه رم*ن ک*رانشان به کفتندنشندیم **د**ان حضرت داریم کو ر دا ول ساخترین شناخندایشان منبرا وشعارف منودهایشان طرحون مخب . وختّت لينتهن اقوام عن و دعه والممعات ب*الالتها زآندگرو بهاي طانان أرزا* يشان مبعة إرا وعا دت كرفتن تبرك آنها ولهذا للفظ مجع آور د واكثر آن ترك سه معهاست خائخ درا ما دبث بايدا ولنحننه بأعله على طويهه خ*دای تعالی بر دلهای انشان ثم*لیکونن من العافلین بعدازان *برآن سیاشندایشان از غافلان وسعیدود دابشان ومشهود وممکوم بران وداغران بعن<i>ج زاین و والمرا* مابت و دانع است با با زآمدن زترک مجعه ما مهرون مرولهاا کرمازآ بیند مهرکرده نمنشو د واکر با نیبا بند مهرکرده میشو دمر دلهای ایشان و مرکردن مرول گناستا ، لم الفصل الماين عن ابي المعيل بفيح مم وسكون من مط الضميري تضم ما د معجد وفتيمهم وسكون بالنحينن است دنسنج مشكوة وصواب منمرى است نغيج ضاد وسكو ن ميمنسبت بضمرة بن يحربه بن عبد بنياة كرصمته كذافي ما مع الاصول قال ل و عدم مددرا دای ا وست نه ا **بانت و که شخنا نب چه آن گفراست** بی شک ومرا دانیجاسان بو دن اوست المی تعالی مردل وی و در روامیت رزس آیده که برنی ایند تعالی مند شارمیشو د ضای تعالی ندحمعه بإيا ب ستحقيق المامت اسع مرايس شبت خدد ووا ما يوّدا ؤد والنرمذ بحب والنسّاني وابن ماجة والدا بعب ووواه اللث ليم تضم من من من است واحمد عن ابي قنا ده كه ما مع السل القد است ازا بل مدمد شهر است معياد ت ازخار ندي ال ۱۱ م ومنعتدالسيكه استسنغاكرة وشو و ندكروي وكونيدكه درجهه وبشياني وي سوراخ أمناً و وبودازگشرت سجود و قانع بود وقعول نميكر د جايز وُسلطانراو كونيدكه وي سوكندخوروه بو دكها چهل سال ميلومزمين نهندج ن سي سال كذشت بهارت دومجالت نزع رسيد دخرش كفت كراي مدرساً ورزمين نركر وقت مازك است وسيرشت مان وا و وميكوند قائل بو و بقدر والبدا علم وعن سمرة من حندب قال قال رسول المدصل الله عليه وسلمن نوك مد من غیرعن وفلیس مل بنا و فا ن لم میل فضف د منا و کسی کزک کندم مدرا یعن اکتفاک نظرانان بی غدازان اعذار کرسا قطام یکودو ر. بناریس اکرنیا ردنیا ددیرت تصدق کندخف دنیار دوا ه احسمه وا بوداؤ دواین ماح**د اگفت** ت زراکه نوخ محفونسکرد در تصد قی حوایش ایخ مجعه فرمن است ۱۵ اصل فرمن طراست لیکن و ماموریم استا وای جمعه برتقاً مرکستها عرشه کطمعتبه و درین ماب واکتفا نظرار جمعه مرا مراست، وتصدی کفارت ارتخاب این فعل حرام است وتقصر درا وای من کوینید تا نی زیراکه درزهان آن حضرت صلی بعد علیه سیلهمین ا ذان بود و تفصییل بن کلامه دربا ر لم قال للمعمد على من أوا واللسل إلى اهل معدوم است بركسكه ماي ديد وراج كروا ذا وراشب بسوي المرابعات وي ت مرکسی که باشد مهان وطن او ومهان جای کرکزار دومه شو دحمعهای فدرمسافت که معدازا دای معدبوطی خو دمشر ازشب رجوء توا ندکم دومتسو آم بالهابيده شب دينا أيوكرد وابن دامسا فت عدوى مسكونيد برخلاف مسافت فصركه بوي مسافرهم وی شیرطآنکه وطن وی داخل دیوان مصری تو دکرگزار دومشو و دروی حمعه واکروطن او در دیوان و مگراشد عسسر دیوان این مصرواص يعتف وكفته است ترمذي كابن مدشياس شها سيمه كوفي است درافت مالميت وديرة ن حضرت داونشندازوي على استعليه والحكرا ودوغ أكرد وملافت أي كووهروش استخماس وسديا ى وجيارغو و وسريد وايت داردا زصرت إي بجروعسه رضي مدعنها الت سنة اثنين وثمانين وقيل مثث وثمانين عال حال وصول الله صلى الله عليه

معة خى واحب على كل مسلف جاعة معدى واجب است روس لمان دم احت يغى ماحت ديم وفرلست ومبعد ليماحت ديست را دیسته کوبرهارکروه واحب مست عسد ملوك كی نیده که در کاس کسم است و دینصرف د کیری این علیت فرنست معددا زوی سافط إموأة ووم زن محبت مى زوح ووجود امحرم اكرمه زنان درمان آن خصرت بإى نمازهاعت مى آمد ندوليكن فرضيت مبعدازاليتان سا فطكر دنياب دحام مردم اوصبى سومكودك لمالغارصت عدم كليف بروى اومويص جارمهما رازصت فيعف فيا نواني ودفع منرروبرمسافرو عمى واعز رض منیت چنا کمه درا ما دیث دکمروا قع شده است ظاهراً سقا طافرضیت از بن ملوانف تندیجوه ترمیب واقع شده دوا ها بو داوکه و فی مث يانتيج عن وحل من منهي وأنمل روايت كروانيد بث رالمغط مذكورا يو داؤ دو درشيج الته لمغلني دكيركه درمصابيج مآن لفط مذكورانت ارمرو مجازيني وائل كه يودان النعصلى للدعلب وسارقال لقوم تتخلفون عن الجر ودكآن خفرت كفت مُركره بس راك مرمبا نذازنا زمهده ما ضغيشو ذاترًا لفند جمست أن المودحلالص لمي مالناس مرآينة تمتق تصعكره ممتك خمام ردى داكبخزاره نمازممعدا بردم والامكيدايشا نزاثم احوق على وجال تيغلفون عن للعبعة ميوتهد بسترم لاي كمثنغول شوم كدبسوز م دبسرم وانى كم مأم ا خانهای ایشان اومثل من مدمث (رشامی تخلفین از نمازعشا نیز درمایش کدشت دا حرق نین دید و تخفیف از **تری**ق وا مراق سرو و روایت است مط و د نبرت وليل سن برا كذا مام رامبرسد كراكرمهم منروري اشد كمي را خليفه سارز و خرد كان مهم شغول كرد د خيانچه درج درسال امل فرمنيت آن كروند وعن امن بإس ان البغي صلى الله على وصلم قال من توك الجسعة من غيو صوودة كتب منا فيناكي ترك كندنما ومعد اينصرورت نوشذ شوه إمل منافقات و إيشان في كنّا م الا بمحى ولايسدل نوشته ميشود دركنا بي كرسو و هنيشو دوتغييردا و وينيشو ديغي *حكم به نفاق وي بم*شه ما ب ووانم است معمم ف الروايات ملشاه ديعب روايت من واحشده يعي كيكرك كدم عدرا سكرت دوا والشاضي وعن ماموان الم قال من كان يؤمن مالله والوم الآخر وغلب و الحمعة يوم الخمعة كسكا عان دارد بخداور ورا خرار دوزاي ونماك يس فرض الست يرمي نما رم عدور وزميعه بإيروي أو كدلاذ مكرور وزم عه وترك بمحذاترا الإموييني ومسا غوا وا موا فا و**صبح إجلا**ك هواونحاوة استغن الله هنديس كسيري نيارشوداز فمازمعه وعيأه ت مولى تعالى سازى كردن وبارز كافيكرون بي نيازم يكرد وازوى خدام تعلل ت نمیکند ومنی فوا جاورا وا عله غف حمید و ضرای تعالی ن نیازاست ارنبد کان وطاعت ایشان و با زمیکره وبسوی وی سود کی زان وشاکویند وار سي راكه بندكي مسكنه وشكرم مكويا وراوا والدا وقطني فاست التنطنف والبتكونطافت اكنركي وتنطنف ماك كرون ومراو إبنحا باكرون منست سل وتص شارب یعنی بریدن سلت و فلم طفاریعنی میسیدن باضان وطنی عازیعی ستردن موی زیار ونتف ا بعایعی رکندن موی بغل و پاک کرون مامه یا و کار بلّ ن دا ول كمّا ب دربیان فطرت كذشته وتبكير تبقد يم إنركاف دا صرّام بعني وقت لامداد آمدن و بغنى شأفنن سوى حزى وآمدن نوى داول وفت وى مروفت كماشد مرما ما دوچرفران نيراً بدوم ادانيماا مربعني ست كدرا ول وقت نمارم بعديرم لربن سعدرضي مدعنه منتقول ست كرميكفت طعام حاشت نمى خورديما وفنيا ديميكر بعيدا زنمازم عدكذاردن ارجست ترس فوت سنت تكرينما زمغرت وبهز فازآمده ليرجشفنت ببجر معدمها درت وم بينا كمه درصه مث سايد واكرورا ول نهارميا باكمل وافضله خايديو وضائدا ما يخسنرالي داصار بعض می آمندآن زا زحبت آنست کنکیرمعنی امدا جمل کرد واند بلک مقصور مباریت وسیارعت است واشان مبالغه رآن می نمودندو دروقت ا مادمی آمدند فاضم و مندواحرا لاكمن شرفع يسكينيذوسحا وه فإميكست لنذومروندويني شينندولعفر بحلا ويربغ وابكوكود وابذاو جەزىرىي بنوى صلى سەعلىيە واللان ال استكىما بشوندخوك والامحردا حرازيكان كيستلر مقنيت است فيسخر إس التعال مال رسول اسمل الدعك وس بالغة تحذوراكي انقد كزنوانا زاكي تمامخه مدحه وسوس واساف رسدو مل هن مشديد دال من د. هنه وروغن زماله اوزوغن خو د بعني المايخة هٔ نه بی تخلعت و دمن نغبتو دال وسکون یا وا دیان تعشد به دال طلاکرد ن روغی برغو دو درس اشا رنسه استعال نارائ معدو فرآن ازمانس ومحامخ مراويمس من طبيب ملتيد واكرر وغن نها بدسبا يداربوي فوش مرم درخانه وي اشد يا كارا وبمعن وا واست يا راويست درا دبروغ وشود وشترا ندونزوا ماما بوشيفه روض كنحد دا خلطب است حتى كه ما يزمنيت مس آن محرم را تنزيج زج بعدانا ن برون آييسوي مد غلامینوق مبن الثین و چه ن درآید درسردیس میانی نیخکندمیان و وکس کرسم ششنه باشند را گذورمیان بشان های اشد و ایزانجشنا ما و تعزیق بهم مردن يشتن آراته ورفتن والاست بكدهر ماكر بصد وخالي مبذ مشفيد واكري تعزين تخطي الأرضي و رصف ول ونزدك بآنيشتر بميسر كردد بتراست ورحقت فنتأين

اشارست منكيروبرا مدن مدا ول وقت النفريق ما جت بغتد تم معيلي ماكتب لد بشرنا ريخ إردا تخ تعت ديركره وشد است راي وي از نوا فل وبعض إن ارسنت بنت قبل العمعينم أست وقومي أن رامنكر شده انه وكفته كه مركة آز أنا بت كرد داست تعباس زطر است كرد واس ئىن اشارتى مآن كنشت و ما درشېر صفرالسعا د قانزاشات كرد ه واطالت كلام دروى نبو د وايم وهيارت ابن مدث نوع اشارتى بقبول آن نوم داردم \_ بن همارت در تطوع أرغرر واتب استعمال كنندخيا كمه در مديث بلال دا ول اب الشطوع كدشت ثم منصت ا في انتخار الإما م ميترخا موشرت ش وم كالتوكيذا ما مه مي خطبه فالدوستيت بفنم لا زاتضات معنى سكوت باسقاع وفتح بانبرجائبزاست وانصات دروقت خطبه واحب است نردما والثرطاما آن ديشرچ كمديث وكمربياريم الاغفوله ما مكينه وبين الحبعة والاخرى اين كار فارابيخ بحد كمرائخ آمزيه وشودم اوراكما فإن كرميان لوست وم ا *خِلكُها ويث ويجريان و لالت دارد د وا والن*ياً دى وعن ابى حرى وزعن ويسول ا للدصلى للدعلي عوسلم فال من احتسل ثم ا ماقد دله ثما بضت حق بيزغ من خلته ثم بعبلي معيد هرك غسل كذليترتا يصعدايس كذاره مازيج تقديركره وشده است برائ ويستريف ات كندا فارتجكره داما كأفطيته فوديسترنا زحميه كمذارويا وعفوله مابليند ومين الحبيعة والاخوى آمزيه مشودباى وجزيكيميان اوميان جمئه وكمراست أكنابان فحضل ت سه و گرکه میا فرایند همیشه لم وعند قال قال دسول الله صلى للدعليه وسلم من توضأ فاحس الوضوء كسيره منوكندين كك مذوضورا ثمانتي الجعمعة سروز ومن مس المصي نُفت الغي وُكسي*رساس كن*د وبسايد شكرز ورابس تحقيق لغوكرد ولغيخن لايعنى كردن و كلام اطل وكلام دروقت خطيم سنوع است ومسر*حصى ما* ور مكونغودا شت بجست شاغل شدن آن انسوا وخطسه في الحكام شاغل است ازان ومرادمس حصى مازى كردن است دان بعيث ما مرار ويمواركر دن آنها است مزيين بى خرورت اسىدەكندىران وىعفى كفته اخىرادكروانىدى شكورزا وشاركرونى بېيىج سىت بدان داين ىشىپەسىت بىرى ئەتخىرز دىطىبەر دا ەھىسە بدوسيلا فأكان بومالعه يتعدونفت الملاتكة على ما سالسيدة بكيتون الاول فالاول جرن مباشدروركم عيم استندفه شكان منا مبرك ليشتري ومشل المحركمثل الذى مهانى بالمان ونفير والمجرجيما كسي ست كم فرسد شترا مكراي قراني كما ت محرب مهم و فتح با وكسرجيم مشد ده والحيزيم روز دركرهاى مخت يعني دا ول وقت وى كرزآ بيد واست و بدنيفتات مام بخرم غيرسند ممكد ومجمع وى بينا منتین تم کالذی بیمانی نقوه میشرهال کس کرس از وی می بیموها کسی ست کرمنورسند کا دیرا و به ننز د**م ا** مدارعله و شافعی انشانست نام شتر واس مدت مويد آنست كه مقره مقابل مدنه ذكركره و مزدممه وإيالغت وبعصني زفقها والرضيفية زانشانست شامل س وزبجكره وميشو دمكه مدنه بحبت أن ميكو نبدكه فررميسارنه وتن دارميشو دومرا دور حديث استراست بفرنيه مقالمه بقبره ثم كتبسا بعدان هركدب ازان مي آبي حال المهجو سئ ست كمنوستة فيقار اليني شاة را وذُكركت محبت آن باشد كه وى افعنل ست ازا قسام شاته ثم حجاجة بسنز أبحة تعسد وميكذ ماكيازا ووماج بفيتح وال ح لسآن وبعض منزنزگو بند وفترا فصراست ثم مصنبة بسترنخ تصدق ميخد معندا فا ذاخر جالاماً مې ون برون مي آيدا م برای خلبه طووا صعفه مرج يسته عون الدکومي چنيد فرشکان ۱ رژنو دراک مردم را ام نوليي کرده ۱ ندوانسلع ميکند ډکررا يعنی خلې را و دروايتي مرسلم ا فا داحلس الامام چرن مي نيشندا امېز بتق كيخة بعندا فإذاخوج الامأم بسء ن بروي مي آياهم باي خلبطووا صعفه رو أباكها تبدائ طيغز دخروج است وانتهائ ونرد حلوس درس معامنع فارز وي سوال وحواب بسياراست ديشراح ذكركرده شدهست متفق عليه وعنه قال قال دسو بإلله على وصلحا ذا قلت لصاحبك بوم الخبعت والماما أمخطب خلد لعوت وتتكريج في توم ومغوداكها ونشستاست دوج بع ماموسش اش وسخ بكن وحال أبحداما مخطيبيخوا زيس تغشق لتولغتى تغرز اكسفن كردى ز دخطيه واس نيركه مريكرى المركندوخود بحذيث اتفي واردكه واخل لمقتولون أتفامكن ست وا زایجامعلهممشو دکتیممنوعاست اکرم بطری امرمعروف ونهی مشکر اشدنبراکات رت درمقصود کافی است و توعیت مات ما حب ست وتفصيل كلام دين معام أنست كانصات واجب ست نز داكر علاواه ما رحيف زايشانسن ونز دبعض سياست والم شاضي زامثيان ست و درمولهب لديند كفته كشاخي را درمن مشكره و قول است جميني ازا ، ما مدرد قول آمده وأمن عب النوتل كرده ا جليع بر وجب انضات كمراكبلي اذنابعين واثين تول فرمياست أنتهي وترمذى كفته كمرو وبيذا شذا مزامل علم تطوره وقت خطبه واختلاف كرروا ندورر وسلام وتثميبت عاملس بعبش يركزا متاليعبن مشرده انده ال نتي ومَدَهب ما تسنتِ كوار وقت خروج الم مرائ خطبة اشروع در نما رصلوة وكلام مرو ومرا م است واكركسي درنماز ما شد والم مشروع كند دخط يقطع لبذما زدا برسرده ركعت ونر دصاحب باك ينست بكلام بعد زخ وج الأحبيش زشروع د خطب وبعد زنز ول زمنبرش بالأكريج يرار وديراك كايهت دخبت منع استاع وا ومست مل ومت اسلاء ديريمو وت وترمذي مديني آورده وريحلم عبارنزول امتخلاف ملوه كاورامتدا واست وشايد كرميسنركرو وقطع وي اوقت شروع ويطلبه و ا ما دوضیغه را دلیل برجومت سر دو مدینی است که دارد شده است درشان هرده و کلام نیز کا بهی میسنرسکیر د قطع وی مجلطبیت وامام الک درموطاروایت کود کاست فا

حرج الا إم خلاصلة و ولا كلام واقوال صمار نيرابن است وقول صما بي جت است نزو ما وواجب است تعليد ف وكفته اندكه مرد نما دنفل ست وقصاى فأسه كروه فيست اختلاف كردها نددكسى كدونش ستاست نبيا كخطر بثيث وفقار وجرب سكوتست وبعن كفته اناصن الاست كمثنول كردونيكر وتسبيح وتهليل وحوام استشاكل وشرب وكمات وكمرو فاست تشيت عالمس وردسلام ودرولتي أذامي ويسف كمرو وبنو دزياكه ابنها فرض لذعواب ميكوند كابنها فرض لمذعدم قت كمرنز دسلو خطه إزهت عام ا دن درآنها و رود درنفس خود نورت را شانحل زمراع خله پخر د درمهالصواب و محین مدنز دعطسه و رومنکراشارت چشم و درست کمره ه نسیت و مهواصیم و درنفارنگا ب واصلاح تعليه واتي آمده است ازابي يوسعف كذا قال لينيخابن لهل م ويحتير المسعد درآخراب خطيسا بدانشأ اسدتعالي وعن حا موقال قال وسول الله صلى الله علي الملامينين احدكم لخاه يوم الحبه عقرتم تتالف الخ مفعد ه فيغد فيدا مدرين فنرانه كارشارا دخودار درمع بسترضدكندوسا مدسوي شسكاه وكا بس بشكُّدُد وي ولكي لقولها منسيرا وليكن كي بكشا و مكسيدجاى لاينا بخدد فآن مجدا مردان واقع است دوا ه مس ة قالا كال وبسول لله صلّ ل لله علب و وسلمن اغتسل بو عالعب عنذكشي كغُسل كندر ورمعه وديعض طرق آمد وغسل لمباته ومراد آن زواكتُول ا لكذغب كالم متوجب بيع اركان ونشرائط وسنن وآ داب خائجه بإى خاست عنسل مكيند وبعيغ كفتدا ندكدا من اشار ت است باستحاب جاع درمن و فداز برائخ لمنيه المن بسكيه نعنس زخوا طرر دروسد باب نظرحرام ومنويدان است روايت غسل ننشد يدر مديث آمنيده ولدس من احسن ثيا مهه وبيوشدار نيك ترمن **حاصای خود ظام** ست که مراد نفیس تر و آرانسدتر و و ست ترزدوی بعد ناگذ امشروع نباشد و بعض کو ند که مراد جا مئیسیاست کرمحبوب نزین جا جها بو و نزور سول ضاصلی بعد عکسه کو ه بیب انخان عنده و دساس كناز دبی وش كربشد نرووی تم ایت العبه حذفلم تغیطاً عنا ق الناس يستربا بيم عبراين بخرد و كرونهای مردمها ف بإييال بحكذا تزاغم صلي ماكتب للدلد يشترنما زكمزار دانج بنوشته وتقدرير واست خدى تعالى رأى وى ازغا زنغل وسنت ثم انصت اخاه وجهامام ىغىغەن صلوتە پىنىرماموشى شو دوكوش داردوقتى كەسرون آيدام دى دارى خلىة ئاڭدفارغى شە دازنما زخود كامنت كفاوتى لما مىنھا ومان المجمعة المقيلما باشذاین اعال پوسشنده مرکما ب<sub>ا</sub>ن راکه میان این مجعد از دمیان مجعد که پیش ازان مجعد بود رواه ا تو دا وُد وعن اوس امن اوس معاد تعنی است زول **کردشا ا** مرد دروى روانت كردازان خصرت دفضل خمعه وانعتسال كن صبثى فال قال رسول الله صلى لميله علب و وسلم ف عنسل يو م المعيمعة باسنت وتشد بإخبال دار دميالغدرا واتعال داردمل وبعث مرأة رارعنسائهماع وتخفيف بالوجود تول المواطفتسيل امرايت كاكبياست بإمراد مغ يخطي وخرآن زيراكء عرب راموي سربسبا راست كه درشستن كلفتى است و باغتيسا لتشسيتن تما مهن ويكرمتث به والتيكو وبيايه نما زا داول وقت وا دراك اول خليرا بالتراراست ترايئ اكبدوبع كفتها خركم يعنى نصدى كمنديش إزراء مدن بحزى وكفته المبكرة غنى رفت درساحت أولى واشكريعني كروفع لومبكرآن راا فاشتغال تصله ة و ذكر وبعض كفته! نذكر بعن «يكر باحث شديرا ما وبيرون آمه بن ومشي ولم موكب وبياي رفت وسوارنشد و قد فامن الامام ونزديك م زيخطي زعاب فاستمع پيرسشند يخطيه را ويلم بلغ ولغؤ كمرد وننحي لأ يعني كفت بعنيان ابت كردتجان لد مخلخ على سننه بإشدا ورابير كام ثواب عبادت ب. يحيال احرصها مها و قيامها يا داش روز و كيال و نمازشب يك سال بعني رجين عل كرمبيام و بروقميا مرسل ست واس فاصيت مخصوص نما رجم جاست باین شانطاک مذکورشد و در در آمد رئیسجدبرای نمازیخیانه نیرورهر کام رفع درجر وکتا ب حند و محسیهٔ است ا درجمعه در ترکام جزنواب کیسال قیام لسی و صیام نها در م خرالسعا دة خاصبتهاى دوزم عنم حكرد إست بآزيا ونبيائ وك*يرك ديشرج ذكريا فترانجا ب*يديد ووا والنزمذ مث وأنودا ؤروالنسانئ وآمن ماجة وعن به من سلام قال قال دسول الله صلى الله علي د وسلما على إحدكمان وحد ان تيغد ثوبين ليوم العبمعة نيست بري*ج ارشابك ونعمى اكر* سركرد دكر كرد وساز ددومام براي روجمعه سوى توقى مصنته واى دومام ونست خود ومنته نع ميركسران وسكون إبعن فرمت وات فال مراد ت كرمياشدر وي مشد دخاز كرآن مدمت ما نه وكار با رآن ميكند ودين دليالست تراكذ اكرسي حزى لا مرماحت كرد داي فومني كد راج مكال ديني كرد دمنافي و ظرز په نبود و آ در ده اخکرآن چغیرت دانیز د مهامه بود که مخصوص *رای معد* پوشدی دوا ها او دا و د وا دن مالحبت و و وا كأركين سعيدا نضاري العى وعن سهرة ومن جند ب نقية سبن ومنهم وجندب بصنهم وسكون نون وضروال وفتح أن سحام مست ت رواست ميكنداز وي حن واس سيرس ات المبعره سترسع ومسيس وقيل سترت بي والى بودران ازم نب معاه بي كال والدول الله صليامه لم حضر واللك وماضره ويذكر ايعن خطبه اوا دنواس الامام وزديك شويانا ام وابستيد وصف ول ونزدك آن فان الوجل لاميز التيميا الحنية وأن مخلصاً زيراكدر يمشه دوروبس فافتار زمواضع ضائل ومؤقع خرات الكحديس افكند وميشو دويمشت ازاعلل درمات اكرميمي وآيه ترادككر ووش ميرمند منفير وامنت كردين دامكرها فآ داست وعن معا ذا من الن العصف عن البيدارج نين واقع شد است دنيغ مشكرة وصوات ا دعن بهل بن معا دنون نس الصني زيراك معاد معاني ست ويد وي معاني منيت بس معاذعن مبد ورست نبات دوا ماسه ل بن معاذ أنع إست روات رند وفود

r14

دار دوكفته اندكهسل بن معا دلين العدميث است وا ما ديث اوصيان الذوفضائيل ورنمايب قال قال وسول الله صلى للدعليد وسلم من تبينطي رفا مياكما بوم العبعنه اتحفذه سراالح جهينم كسكيم يكذر دبركرونهاى مردم روزم عكرفته ميشود آنكس بايسوى ووزخ وربين مجازات مثل است خاكذوني مردم راكذركا وحدكفت والنيركندكاه مروم ساختند وأتخذ لمغط معلوم وتمبول مرد وروابت است ومعنى مبول ظاهر تزاست أكرجه وايت معلوم قوى راست روا والترمذ بي وقال هذا لمتك نسان وسوليا للدصلى للله على وسلم نفئ والحبوة يوم الحبعة والامام يخيط عال *آنخ*اه مخطبهٔ خوانده احتبا نوعی از عبوس است وآن جمع کردن بیشت وسا قباست سوی شکر بدو دست گیر با رمینی *متکاز د*ه دانشستن خیا نمه عادت و س ن وح**وه بغتوحا ومنم** وکسرنزآمد و اسماست ازان وآن حصرت نیزما*ن حلیه درحرمیش کوینشست*است ولیکن دروقت خطیه ازان نبی فرمود ه زیراکزخوا مخآرد واذات تاعضليه أرميداره ينغف وضمسيخذ ووا والنومذى وابودا ؤدوحن استعسرقال فأل دسول للدصلي اللدعليد وسلماذانع 🏎 ذ للت یون نکیزند کمی زشهار ورمه درسیس ا میکرد د ورخز دا رنشستا و خود که درآنمانشستاست و نشنبه بیجای و کمررای دفع فله خوا ل الثالث هن فا فع قال سمعت ابن عسونغول روايت است اراً فيمولاي ابن عمركفت شفيدم بن عمر اكديميكت نهي وسول الله م عداه و بحلس هند نها کرد آن خصرت ارزخرا نبدن مرد ی مردی د بیجودا زمانی شست وی ونش يما مرميشو دجمعه دا بمغولعي من لا يعنى وكلام اطل وآنيد در مكم انست فل المن حفله منهايس ان لغونصيب وست أجمعه واز واستمع وأركال آن ها مل عام ومردى ومكراست كرحاض مشودهمدرا مديا وسوال مطاله يس كن مرونست كدد طائر د واست مداراسها زاكرخوا بدخاى تعالى مبد بدا ورا مطلوب ورا داكر خوا بدمن ميكندوني د بديس اراو تسرد داسه حاما بضامت وسكومت وبرديست ماضرشده ممعدرا باستاع دخاموش ولم تتينط وضدة سساده كلدال كرده است كردن مسابان را ولم بوذا حدا والذائخوده مهت ييجكى ما يخفي واقامت ومِزآن فعي كغاوة المي للعمعة والت مليها وزياحة ثلثة امام يس الرحمعه الريضال كفارت يهروا والدبكا ماست جرما ودوم شرو داست دينيك وبدى ومرد سوم طالب رضائ تى است ومنقطع است ازاسوي سدسم زختى وسيريفس ومقبول دركا واست يقيبا ولعقاكم دار وكدوع وزيروقت فطدم إدواز مذفافهم دوا وابو حاؤد وعن إبن عناس قال قال رسول الدصلي الاسعليد وسلمن كأبوط ليبعقه والامام يخيطب والوسيعيل أسفا وأكيين كندومال أنخدا مضطبم واندبس مال آن ربمومال واست كرميدار وكنامها رارنيت لنووكنا ستار ملم في على وعد م نفع علوا وشقت وتحصيل آن والنهب بقول لدا نصبت ليس لعجمعة وآركس كرميكو مراه راا نصت والمسيخة بخاموش نسبت واداثوا بمعداروية وجود لغوداركا نهجة فينكز ودمدشا ويردة كذمثت وواه احمد وعن عسيدا من السباق نبتحسين وتشديه باحرسلاد وايتناست زغبيدان ساق كدازآ بعس ججإزاس لم في جمعة من المسم كانت آن حفرت ديمعة تمه عدوا معشر الم بلانان این روزیست که کرداننده است و **رامندای تعالی ر**وزیشن واقعاع و سرور فاغتسلوا سرفسل رآریه ومن کان عسار شدنره و می بوی خوش بس زمان نار داوراکه مساس که ذا زان و عبارت زمان نیار دیجتمه آن کفت کرکسی تو میزیخه نهدورين روز رواه مالك ورواهامن ملحةعنه وهوعن اس عماس منصلا روات كرواس مدشداناكه بدبن الهداق مرسل واس باميا زوى ووي إربن عباس تنصل كمان حضرت صلي مدعله وسيلم سراين م البراء قال قال دسول الله صلى الله عليه وسلم حناعلى السلون ال ينتسلوا يوم المسمعة في و ا من المار المارين المارية المن المرين الموسية المن المنطق المنطق المنطق المنطقة المن رود بهت داد باشند فا در المبعد نللاه له طب بس كرزما مطب بسرآب راى وي طب است كرسب نطافت است وي رديوي مدا دوا ه احمد والترما<del>ت م</del> وقال مناحل ينحن بآب الخطبة والصلوة ضليعنم مداست اطلاق كرد ومشود بركلام كم خطاب كرده ميشود بأن ودوف شرع عبارتست أركلام شاكة وكروت شهدوصلية ووغفا وخلبه شيطاست دنمازم عدوخ أست دردى دادنى مقار فرخ زداما م إيضيفا دني فيزكوشش است بروكر فداتسبير وتحييد فأهبت قول حي تعلل

ف سعوال ذكرارد كد ذكر مطلق ورده وميع فرق كروومها ن طويل كآنرا خطعه كونيد وقعيد كرآن ا خطبني امند بس سرواذ كرمطلق اشدليكن بالدرازان خصرت مسالي مد بميخطه إست دمواطبت برآن است بس آن ا واحب اشد اسنت نه شرطاك جزوى كفايت بحند وصاحبيه سريح ندكه لا ماست ازد كوطوس كآن راخطية نيد وشافعي كفته كمه عائرنسيت تانخوا ندووخليه وازا مراأمينين بثنان رمن آوروه اندكرح ن يخطيانسا وكفت العمرييد ومكرسته إمباع شديرهازآن وفقئه وي مني ليدغه أكست كهيرن واخطبه بعيد نظافت خود برماس بميكزار دنمازمم عدمله ينجا ومبل كرون كفماً سبحانب خرب بعني وقت زوال داين يرتقد برعدم اشتذا وحرور تقديرانسدا ومرنسريدميكور مشر انده ال منتخار و ودرواتی ازا ما حامراً مده که وی تخونزکر و ه است نما زحمعه را پیش از زوال حنا که نمازعید وبیح کسی *زعل*اموافقت بحروه اس ل للدعلب وسَلِإذْ الشَّتَدُ السرد مكن الصَّلوة وآنا اشتَدُ الحرأبر د مَالْصَلُوة بِرآن صِرت جِن مُ تبابي مكرديزاي فمازودا ولءقت ممكزار دوءن سخت ميشدكرم بسردي مسكر ديناز وبسر إزاول وقت مسكرد بعني المصمعة فمنجابه نيازميعه راكوماا بالمينة على ول قال كان المنداء بوم المسمعة اولعا فالعلس الاما م الحرّجه على وسول الله كفت بودا ذان رفيهمة او مره تشبت الام مرمنه ورزاتيغ لموابي بكورعشس فلماكان عمان وكثرالناس سرسركاه كدوء نشدنان خلاخت عمان وبسيار شدندمردم فيا دالبندا والثالث على للزودأ مسحد شریف دوا دالیخا دیپ ،اکمد: ره ن شریف بنوت سنت آن بودکه وهنی که رحضرت ه متند ومشاز وي دراول مدامدن وقت اذابي نو دويمين باي و درزما تيجنه بايي مز دهمريني مدينها وحول مراكوينس عُمُنان كثرت مردم مشاجه وكرد وساعه وتغرق واشتغال بيثيان بحارو ملاحظه فمود ودرزمان آن حضرت مبه ديسع درملازمت نسريف ملضرمه و ذاسخسان نمود كييش إز وفت خطه ينرا داني كفته شو و امرد مارز دورنشان با بفهتا واكدمعتبر دروحوب معى وحرمت مع اذان وفات خطبايست زبراكا وستناصل برشرع باس إذان وامتب ت كتيمن مغتياست زم اكيمقىسودكا علا واست يوى حاصل شده كذا في الهدائية واكذبراي اول غنائي لاويعض احا ومث تاني كقدار زما عدار صدوث اكروا وال ا بو دمراً ج غیرت را د وخ**له ک**ری نشست میان مرد وخطریم<sup>ا</sup>ن مقد*ارکه قراری ما*فت <u>ع</u>صر*یحای ف*وه بنولنقرآن ما ينطبه إونيدميلا ومزرمه ووكمرت واحوال آن حمان والأثواب وعقاب مخامنت صلوقه قصيد الوحنط بتيد قصيد ابسر وونما تأتر جغرت ميا وبودخلهٔ اصیاریغی بسی دازه کوا ه واین منافات ناردکوای طبرد اسنیت با زخه که درمدیث آنید دمیا به روا ه مسیله وعی عما در دارست از عماری ایرکه داکل بحاياست ولوال ودآخركماب درباب جامع المناقب بايرتان بمعت وسول لنعصلى للدعليد وسأبقول ان المولصلق الرجل وقصوخط بتدمشت فخشي

بر برکور

لدداری نمازمرد وکوتا بی خلبُ وی علامت و دلیل فعقه و فهرا وست و ناشی است ازان و بعض نیسینی نینطهٔ کرد و ماند و مشده است و العنطب تدبس دازگرارینمازا وکوتا ونجواند پخطه را و دروم بودن آن بطائهٔ فقه و علمیسی کفتیکهٔ نما است و خطبه فرج است بران وانع کم بخشایی فقه ایر يعفاال بغركها مدوح دفص خطران ن فو لا وفعلا فا ن ودر. وانتي وان من البيبان سعه إرزاكه بدرسننگه زملاً مان سواست واي **و**ل مناس خاوجنرهٔ فلیلهٔ داله برمعانی خربله اشد خاکمیت نیدخرالکلامهاقل دول وزیا دین اطالت بحد شاید که موسمه هانی لاطائل که مذموط م ومهمقبه ذما براكدميان رانا ثيرغطياست دردلها بعبرف وامالت بجانبي فياكمة حولانا ثيراست بسراكر صرف بجائب كمندموه وعاشد والربسو كالل ما د و کفتن دنفصیل کلام دروی در با بسیان وشعر سایدانشا اسد تعالی **دوا ه مسلم وعن جامر قال کان رس**و يه وملال ولوامع اضواى الملاء واندار حنى كانك منا ويعد مآكم مكوملآن مندرصش آن ومراصبوكردشارا وشامكم نتآن حضرت بقصدانذار وبيان و بسقها مساعت بعثنت اما والساعقة كها ماتين بربيخته ت كومكرند بره يرور دكا رنوم پايند بعني دخوا له نيرور د كارنو د كرمياينه ما آمار عذاب خلاص شوى و و فران يحو مكه واست انكماكثون آروي شابطل ست ش وبيشية فوابه يربود دروي بس آج ضرب معلى مدعليه وسلاس آبت رامنيوندا زيراي انذار متفق عليه صوعن ام هشا مهنب حادثك بن بالسان دسول اللدر وليتاست از اميرشام كرصمايرًا نضار راست كمنت اذكر فتم رسورة ق دا كوارز الصه بارك مغمض لصلح المله عليه وس التاس منجا نآن حضرت لين سوره را برحمد برنسريون خطيمنجوا ندراى مردم طا برآسنت اشنيه ه زا تكييب درمدت عرفط مبني ندوكمنا بذكه مرادا والبن سورت است زيراكهمام سوره لا دخط شخوا نده ست بس بري تقديريا وكرفتن مهشا مرانيراول سوره خابد بود واستكم لم وعرج مرود بي بغيم ما مهم وفع داان الني صلى لله عليه ووسلم خطب وعليد عمامة شوداء دوات است أنغروب و ين حدث نزدانشان سنت كه ما يخطيارا و مخطه استايغي خليا ، م كخطيخواند ته كخوالنعام خونه ما دين محركه دال نبرورت صلوة در وقت خطه باربطرق متعدده آمده كدموي سودتآمده آن حضرت مسالى مدعلي وسلخطبيني أيذيس كعنتآن حضرت إيذاكرد كايا فلان كممت كزده م خود ويخزاره كعت وتخفيف كن وإنها وكايا ده انداین اکه وره دان واقدیشر ازمنع صلوقه و وقت خطربودیا برمج نصوص آن مرددامل بود وبعض کونیدار قبضیه پیش آنان بود که آن صفرت نشروع رخطه کت و کفته اندکاین

جمعه بود وابيدا علم وشيوس لها مكفته معارضاين مديث ماديث وكمر رالارمني آييشا بيكان خصرت قطيح كروه وبشدخطيد را ما ككذه ايخ شقان مردارندار وواقع يمين باست *خيا كدوا*ر ىنى خەدروايىن كروەككىنت مراورا بىنىمەمىلىلىدىلىيە وسارىخدار دوركىت يىس ئەجىغىرت اسىك كردازىغلىد ئاغارغ كىشت آن مردارنداردىنى دارنىچالىنيا داس شيغاىآن دفتحالا دسيت كلينظرتم دواكه مسلم وعن أبي حرمرة قال قال دسول للدصلي للدعلبيد وسلم من احدوك وكعندم لوة كسي كدرما فت يك ركعت وانفا زبادا م يستجعين دريا فت غاردا اين يم عا ماست شامل مبيع مداوت يخفيه على مجديد داردوليكو متفق عليه ودرمها يربغته استأنسك دريا فت إلام مار وزجمعه بخزار وبأوى آبخه دريا فتداست وبناكند بروى مجمعه را بدليل تول ويحالى بدوسلماا دركتم تصلوا وما فاكمزفا قصنوا بروريا بيدنعني ااما ويجزار بدوآنجه نوت شدقصنا كشيدآن را وأكرددا فنته امام دادتشه بديا وسيجود سهونيا كندمروج متعبدانروا محنف وابي بوسف والام محد كعنت اكردل فت بالام اكثرار زكعت البيران اكتدر وي معدرا واكرد ريافت فل زانياكند بروي فلر دالنتي ومراد اودلك اكثر كعت مانيرا وإكب وست وركوء زيعدا زر داشتن سرازان وشيخاس لهما مكفته كه دليل مرشخين وااطلاق صيث مذكوراست وتبخير وابت كرد وشد واست كركسى كه درافت ركعتمانيم بالثايغ والاعصرقال كان وسول الله صلى للدعلب وسلمنيل به وبو دکرم نیشت چه ن برخم آمد منبرا ناکگه فارنج مدیشها و**ا داللهٔ بذ**ن آمن **قول** را وی ما می جمام ئىت لەەبىغىم ئەمىخى خىلى ئىمىنى مەسىتەن ئىلىلىدى ئىلىنى ئىلىلىيى ئىلىلىلىلىلىدى ئەسىت ولايىتى ئامىمى كىلىمى كى دىرخىلىغى ئىغىلەردەم داردا ھابودا ۇرومىن ھىندا ئىلىدان ئىسىسود قال كان لىنبى سىلىللىدىكى يەلىمە ھىسى لنسوأ سنقتلناه بوجوهنا ووآن صرت كرجون فاشت برسنوش كآه يماه والبرويياى ودين سنت أنست كرمروم توم يجانباه م شنيندوخط دازانیا این نزلازمی آیکخطبیشت بقیامنوا نه واکرمقعد دبیا راین عنی دارندنیزد رست است ، نسک*ی آیند دکرر دینیز*طلبی پیرست و **وا دان**زمی و مالی ىل روات كرداس مەيث داترىندى وكىنتاس مەيئ*راست كەنى شناسىرتىزا كدا زىدىپ محدا بر*ېيغىل **دەھومنە** وى كناست است زسو بحفظ وى الفق سال الثالث عن حاس من سعن وي ويروي برووس الى ذووى خام زادة. ر واین بریزار استخوازید رخود واعروعلی رضی مدیجهٔ هرفال کان للنبی صلی فاقد علب و وسلونیط ذامتيار ومنشرى نشست يسترم إيسا دبس خطهم نجايزات ووهمن مثأك أخاب كال يختطع ست زیاد آن خصرت نخرار د مکرز د کسیانصد محد جرا ولیمعه کرار ده معارفند و مهد مند بود و ستا قامت معد نبر د وسال ست می داد این نبیج کانا ا ه مسلم و عن كعب من محيرة معنى وسكون عمار شابر صحار طبيف فغداد است والمام بمرتواست آ بودكه دخانه كاهمياشت وي بيستيدها وقرس الصامت الوبود وزي درون خاراً ودامدوست رانشكست وي فضنب وكاميز دك بودكو وشنا مكندها ومراس ففكوت الرحمن من الم كركارني أميه واتباع اشان است تخط بأخله خوا نرنشته وقل قاليا لله تعالى دعل كترتمتق كمترست على تعلى وإذا داوا تمعارة اولمه الغضوااليها وتوكوك قائها چون می منیندانشان مانار کانی را بازی رامیروند ورنر مکنند بسوی آن ومیکدارند ترلانتیا وه تصر آسنت که آن صف قحط بودسر مبحابه مطاقت شدند وراي دمدن فافله مدفقت كمززدك مروازو وكسربهراين بانبانه الرائ شديس بزانجامعله ومبشوء كآن ياختان ويتعاد وخطمينجوا نه وفهأ مزملة تنج ت ونز د شافعی و در رواتیی از مالک واجب ونز د ما قیآئر تنمیا مر دخطه شریطا است میکسی را که تعدیت وار دچها نکه نما زا وشیخاس انجو دختر البار کمخته خوا ندمعا وبه بود منخاميك يسبار شدرييث كموى وآن خصرت صلى مدعيمه وسلودا بو كمروع وعما ن ممايستاد وخطيبنجوا ندندوهمان جون شاقى شد مروي المتباد و بران ينبيز لمصلى مدعليه وسارتي ضرورت منبى أزمنث باطراست وعن عمارة بضرعين وتخنيف بيم من دومينية بعنها وفتح وأووسكون ياامله وأأثمى فشرم بي وفيا باللينودا فعامل ملة روايت أست اعاره كارضا باست كوى ويدشرن مروان رام نبرردار ندهم دووست دانر فطبغوا مذن خاكدوا ببعض صليوعا فادخلنا فعال بس كنت عارة فبح الله ما متين البياين زشت كروا نه خدى تعالى وودست را لقل وأمت وسول الله مرآمنه وندم غير خرار ملى لله علي دوسلم مأ ملي على أن يفول مبيده هكذاز يو. ونسيكود آن ضرت برين كواشارت ميكود برست خوديمينين وأشار با صبعه السبعية واشارت كروعاره بانخست خودكر سبطة

براى نود ن صورت اشارت كرون آن مفرت ملى مدعليدو سلمعين آن مفرت كيساشارتي بانمشت شها و تدخو دميكروكو اكد مطاب بيكروم و وتسنسيديكروايشان الريس ه *آن دانخ ذكرميكرد دوا ومسلم وعن ج*لوقال لما استوى دسول الاصلى الاعلىية وسلم وما تحجيعة على للنبرقال حلسوا روايت است زم ركعت بميمة ت ن صنرت روزممه رمنرکمنت معنی مردم رانشند کو یاکه مردم سرآ مدن آن صبت بایتیا دند فافهم صنبع خدال امن م دنياين امرهفرت داابن مسعودكر روسيحايتها وودومها نحانشست أزحبت ساوروسارحت بامتشال مرشأ بيع فرآه ومسول للديس ويا ودامنيم بزواصلي لللسعا بليفقال تعال بيركفت آن حضرت بيش آمي ماعيد لالله بن مسعود از مات شفقت ورحمت بحدث مها درت او با قيمال ومجتبقت مركزات كالركن مما ومطلوب مطلوب كرددميت بركدا ورعشق بهيا ونق مدواست برسيرم حشوق عاشق بوازتخ رمنسراس قسل زشروع دخطيه بودماآن حضرت اشارت كروودواي نان تعبيركي ديقول ورشيحابن الهام كفته ككروه است مرخليب ماكه تكليكنه ورحال خلسبكم امرمعروان باشدخيا كمرقصة عمرافعان رضي لدغهما دروضوآمه واست وآن مشهو راست ودرما بالعنسل فدكورشار فاست ودرسفوالسعأ ووكعنة است كرجون أن حضرت ملاد عله وسل دس مريد و مسلام ميذورة مهازي ن بمنري شت بارد كيرسلام ميلاد وعن ابي هوموة قال قال وسول المصلى للدعلب وسلم من احدات لم المهالفوي كسيدر بافت إما ط رحمه كم ركعت مايس الدر خركندا وي ركعت ويجرا وبمعدا مّا مكندومن فانتقدا لوكتما فط صل لرد دا ورا و ورکعت پس ما بدکه کمزار دحها رکعت او قال النظه داگفت محامی ربعافلیصل النظرینسی در جمعه نیا فت نماز کوریخرار دچهار کعت و درفصل کو بثابي مرره كلام دين عنى كنشت روا هالدا دفطني ماب صلوة التوف ملة وخوف است بحتاب وسنت ورواسي ازا توبوس ا زهنیه و مزنی زشانعی مخصوص و در زه ن نبوت زصت قصدا حرا بعضلت صلوه با رسول مدصلی مدیله و سلم و بعداز و م مشروغ میت و ظاهر خروم آزکرمه فا داگنت یت و مختا رز دهم بورجوازا وست بعلاز رمان نبوت نیروکزار د ن عضیار*ضها میشا علی مرتصنی وا* بوموسی شعری و مذنفهٔ بن الیان رضوان مدعلیه هام معین معد<sup>ا</sup>ند ا<sup>ن</sup> تن حضرت صلع متبطه وسلمحت ایشانست وبعض کفته اندکه صلوة وخوف رصعنت مذکور وبرتغذیری لازم است که نزاع کنند توم درکزاردن ملعف مام واکرنزاغ کخنه نه مهيك طأنفية تمام ممازاه كزار وبطائفه وكيراهم وكمرونز دمعن لئهُ مثال مالك مخصوص ست كالنت سفرونز دماما براست وسفرو حضروصلوة وفوف روايت د هاست بروج ه متعدد و مجسب خملا ف زمان ومحان رسم نج معملت بنيدا ما م درح است و پرمنراز عدد و سرکي زائمهُ وجي داختيا رکرده وامام موضيفه رهايت ننب شه وشمني كفته كرصلوة خو ف إنا ن حضرت درجها رموضع بوده ذات الرقاع وبطئ خل وعسفان وذى قرد وازا نيجا ظا برميشه وكرديم ت بستونيفته الزا درصرنغياس بوده باشد والمداعل العضب لالاول عن سالم من عبلا للدمن عسوعن المسيد سالم سي سلامة من عرار فقداي مين ت ارسادات بابعی**ن و علاوتُعات! ب**شان امام الک کفت بلود درزمان سالم بهیج بی شار ترکمذشته کان دفصنل وزیدوز ند کافی درشت سلسان بی عبدالملک وراکت بإنمن برجة والهى كفت وزنطلبر دزمانه ضاارغيرمنا وسالما س عبدا تسدر مجاج ويشت كفتى ومرده سيخفت رحمت برما داوكه وراسالم فامررة والل مرجعه مع ومسول الله صلى لله علب وسلم هتل مندك كفت إن ع غزاكرد من آن خصرت بجائب بحد تقتي نون وسكون بينام شرواست علاي آن منام أين وبهفل لمعراق وشام وسنجد وصل معنى دمين ملنه وراه أوش للندآيه واين بلاد نيزمر تفع اندوم اوا نيجا نحد عراق ست زنم بمن فواز دنيا العد ويس مقامل وموام شديم ا وثمنان دا فعيا فغذا لعميرصغهابستيما دإي فبك دثمنان فقام وسول للدصلى للدعلب وسلهي لمينابرات دآن مفرت درمالي نمادمك يعنيا امت ت لمائغة معد واقبلت كانفة على العدوس التيادندكروس اآن مغرت واقذ كردندوى وروى آوردندكروسي ويمرروشمنان وايشا وندومقابل ايشان و رکتر دسول لله وکرا روسنمه زما صلی الله علب و سلیمن معد ماکردین که ماه ی دوند و سعد بسعد تتن وسیده کردآن حضرت و وسیده سن اکرارو مک . محان املائف قالتی لم نصل بشررشتنده رفتندان کروه که یک رکعت باآن صفرت کدار دیزمای آخرو و کنرار دیدنما زوایشا وه بودنه تعامل عدوفع اقرایس آمذان کروه سول للدصل أبلامليد ويساده مركف *س دكوءكردة ن حضرت بالشان يك دكوع وسع*ل مين وسره كردد وسرد ه تم مسلم سيرسلام دادآن حضرت بدبس اسيا دبير كماز توم فركع لنفسد و مكت وسعده يحدين يس دكوع كردياى خوديك ركوع وسحده كرد وسجده يس واللسكرومدير ها تعذ اقتداكره ندرسول فداصل مدعيه ميسل دركيب ركعت وكذار دندراي خود كعت ديكرتها واس مذمب اجتنفاست وكفته ايذكاس طربق وفق است نعس قرآن فقد بريوشه ل منست بالدسره و طایغه یکیاری کزارند رکعت با فیداچه دروی تعنیع امرحرب و نقویت مسلحت وست دارخدیث معلوم نشکدگذام یی مشینز کزار دیبر کفت استهد ب الك ست طائفة و ومشية كزار وكه اسلاست ازكترت محالفت ومديث آينده بران ولالت دارو داما م يوضيفيكفت طائفة اولى بيشيركزار د دوابت سالاست ازاس عرور وسي فاخ محنوه وروايت كرونا فع انابن عرواندآن و ذا و وزياد مكر د واست نافغ اين راكه فان كان خوف هواسند من خالب اس الريافة شود ترس زدشمنان كآن سنت تراست زان خوف كراوى ماز بجاعت توان كردبروم مكور صلوار حالاتبا ماعلى اقد اسهم كمرار نبياده وايسا ده وريابياي خوداً اكرتوانيذيباه والبيتاء واودكمانا بالمزرندسوار واكزتوانندييا ووشد مسنغتبل للقبلله روئ آرنده كانب تعلائهم بإشاسنقبال اوغيومستعبليها بالزارن استقبال كننه

قبله الكرمكن نباشد استبل بربزنعتريزه مكرياست نمازار وست نعبرميت برون افتمازخود بركندكي نيغتم برون ابتواز سندكى لنك ولوك وخشته كل وبي وب سوي ومن خيروا والم للب قال فاضلاا وي اس عسود كود لك الاعن وسول الله كفت اض كان ندر م أس عراك مركزه و بشداين شقوق واين تفصيلات را كوز سخير خداص لمردوا والنغيا وتحب وعن نزيدين وومان بضمرا وسكون واوكه نابعي است وتقدكش العديث عن صالح امن خوات بفتح فان مجرونشديد واووي فوقاني نزأمعي بث وخات صحابي ست طيل ول مشاهد واصاست عمن صلى مع وسول الله صلى للدعلييه وسلم بوم ذات الوقاع صلوة الخوف مط ه است بآن حضرت در وز ذات الرقاع نما زخوف را و ذات الرقاع بحسرانا مغزوه است كه درسته ماسيار بحرت بووكه ملاقي شرآن مصر بنی وا فع شو د رکشت و ذات الزِ فاع ارحبت آن کویند کرمسامان ما ی برمنه بوده و پایها سور و شده و ماخنان یا ی اف**نا**ر و پس عامه یار و رام ت وتعف كونيدكه وآنخاكوى بودكه مارة اوسرخ بو دوباره اوسيبد وپار واوسيا ه وپاره او زد بود زمك ازان بهان صلوزة آن حضرت كردر وزوات رفاع كروم يحذ يغول خووان طائفنه صعنت معه وطائفته وحبا والعد وكروبي ضعب تبذوايته وشمنان وعا ونصموا ووكسرتن ودرروابتي تحا والعدوتبا فصلي مالق معه ركعته بس كزاروآن حضرت بآن طايعه كرباوبو دند بجب ركعت ثم ثلبت قائما يسترماى خود 🕇 آن حضرت بيناده وانموالانفسه سروتما مكردندا يشان فازاراى خودتم انصر فوالبترفازكره وبركشتد درفتند فصفوا وجا والعل وبرصف بمند درتفا بويتمان ويجا الطائفة الاخوى ومنه ملائعه وكمركز نحنت ورتعائله وشمنا ن صف بسّه ابياً و وبو و نه فصلي بصرال كعند التي بقيت من صلونديس كرار و آن حضرت باايشان ركعتي اكر إلى منده ارنماز وى ثم ثلت حالسا يسترماي خود ماند آن حضرت نشسته واتموا لانفسه به وتما م كرد ناين طائفه نما زملى خود نم سلم مهم يسترسلام داد آن خسرت البيشان متغنق عليه واخرجالعبا دى بطريق اخرعن القاسم وبيرون آورده وروابت كرده است بخارى اشا دد كيارة اسم مرمين الركيميدين عن صالح امر خوات عن هل بعج مین وسکون آم من احت شمید بفتهمای مهله وسکون شاشهمی ای صغیراست درسال سومانهم یت ولادت یا فته وا و مرا داست در وایت بزیدین رومان که کفته عمن جبلی معرسوال ا به وسلم وبعض گفتهٔ اندانها بدرش رامراد در استه کهٔ وانست و وی *سی ای است عن* الدنبی صلی الله علب و بسلواین و *مر نیز* طانغه كمك ركعت إآن حضرت صلى بيدعليه وسلوكزار وندوركعتي وكميزتها وليكن دروقت صلوة آن خصرت مرقصاي أن بعدانما مرصلوة وي صلى بيدعليه وطوم وابن الخليم لم حتى فأكذا بذات الزفاع التخديد مها مات رقاع قال كماأنا *دشافى وعن حاموة الباخ*لة مع وسول الله *مِن ميمه اينم رخس* لمصلي الله عليب وس امتیناعلی شیخ و ظلبله کفت مابربودیم بچرن می *آمدیم روخت به دارگذوب می بووسایه او* نوکهاهالر سول الله *میکذاشته ۱۸ دوخت سای* دارما برای نم پخر<u>خ</u> لإتاستراحت كندوآ فآ سبنخوردفعا وحل من للشوكين وسديف وسول للديس آمدم وي ونشركان ومال ايحثم پ*س ب*کشتآن مردشمشره زنیام فعال لرمسول الله بسرگفت پیغمرخساراصلی الله علیه و سلمانخافت آبهتیس نین قال لاکفت آن مفرت مها بس*ر علیه و اینت*جا بمنى كعنت ورديس كدازم سارد ترازمن فال الله يمينعني مذاك كغت أن حضرت خلابا زميدار د مرازته فال كفت ما برفته مده واصحاب بالصلو ة كعت حاربس آواز دا ده شدوا ذار كفته شدراي نما رفصلي بطا نفية ركعتبن بسركزار ديبكر وصلى مالطائف قدالا خزمى ركعتين وكزاردآن صفرت بطائف ويجره وركعت فال فئانت لوسول الله صلى الله عليه وسلما ديع وكعات كفت جاربي بودما نخصرت داجها رركعت وللفوم وكحسان ومرقوم سركدامرا دوركعت متفق عليد واضلاف كردوا ندوزنو حبيركزار ووآن خصرت جمار كعت دايس بعفر إلمهاست ودايناحيا ركعت كزاروليكن برين فحالف است بآخير ذكركروه المبعض محقين كدآن حضرت ملى بعد عليه والمرز دسفرجها هت كمزارده وامداعلى وبعفر كفتها ندكاس ارخصائص صلوة المخوف است اهرطا يُفديس ترحضرت نمام نمازيخزارند وشبا يدكيزا عي واقع شده باشد درمن وقت نه دراوقا بارجهت يحايصلوة است خيا كغشا فعيديان فائل لنه ومجواست اقندائ غترض متنفل بزداشيان وبعض كفتدا مذكابن صلورة دين هاكت درجضر بودقوهما وكمررايس معلوم شدكه مالت فوف خواص واروكه ويغرآن بنست وابيدا علاج عند قال صلى بنيا و ستكمنت كزار وباآن خصرت نما زخوف دايير صنعب بستيريس وي و وصف بان ميان اوميان فلربود نه فائد وابن قيدمعلوم وايد شدفكبوالعبني بين بجيراً وروبينم يرصل الله علب ووسل وكيونا وتجتبراً ورويره فيرحمه عبا تم وكع ودكعنا جميعا يشركوع كردآن صرت وركوع كرديم المه ثم وفع واستدمن الوكوع ودفعنا جميعاليتررداشت آن خعرت مرخوط وبرواشتيما نيزميتها النيا آن حضرت وامهموا فق و ديمهم المخل وبالسبود والصف الذمل فليبد يسترفروونت فشيب آن حصرت براي حده وصف يش كرمتعسل والم وقا م الصف المؤخر في بحوالعد ووايشًا وه ا مُدنعُ إلى ارمعًا لمُ وشما ن ودرابرا بشان فلما فضى النجي صلى للدعليد وسلم السجو وفظ مالصف المعجب

ناده خرار از باروز از باروز

المرابع المرا

يس بركا هُ كم تمام كروآن حضرت بعده را وما بينيا وصفى كيمتصيل بود آن حضرت يغيه بر ديهشت سارنيح. وامني والصف المؤخو بالسبحو د بإين امّا ، نرصف پسس براى محده ثمة فاحوامية برخ مسنذ بمحده ثم تقال مالصف للؤخوو تأخوا لمقارم بيتوش وننصف بيين دبس وفت صف يبثين ثم وكع المعج صلى للعظيه ها پشررکوع کرمان بضرت برای رکعت دوم در کوع کردیم امیمه نم رفع و اسد من الوکوع و دفعنا جبیعا پسترر داشت آن بضرت سرخو دلاز کوع ئتيما نبهرثما يخدو مالسيعو د والصف الذبي ملب الذبي كان وخوا وبالركعة الاولي بشراغ دُرُردا بيضرت داي يحودوه بوداً ن خسرت داآن ضعى كمئوخريوه در كعت اولى وقام الصف المؤخر في نبعو لعدو ايتا ده ، خصف بسين ديفا بذوشمنان فلما هضى العفي ص والصف المؤخومالبعو وفنعدوا ثم ان طریق دیمراست معنی را خلاف زمان وصلاح دید حراست اینا پداشت از غده و چون عدو اینجا در متعابل موه بجا ے طابقیہ اپتیا و وہ ماند ودیکری سے دورفت دنیا کو تفریرہ دنت و چون اعدامیانب د مکزغیر ملینبودا حبیاج بفرستاد جگی مآت **کر** لم الثانف عن جا بوان الني صلى الله عليه وسلمكان بصلّى مالناس ضلوة الظّهر في للخِف طي خلصَكَ بطائعَة وكعنبي ثم ما بربودة ن خسرت كدميكزار ونما زظر درجالت خوف بيطن غركه نام موضع إست ميان يمكه وطائف بس كزار ديطائفه ووكعت يسترسانا مهيدا وتهمه أطائضة بسترامدطا يفعُه وكمرس كزار د ما ميثان و وركعت ميترسلام دا د ر**وا** ه في شوح السن نه رين صررت سلام ب<sup>ه</sup> برووطانغه مياميز دادو درا وسلم حيار ركعت بود و تو مرا و وركعت خياكم ورمديث سانل زما بركذشت وليكن بماساكت بوداز وكرنترارسلا مإزان عفرت خياكم مولف وروه وورسفوالسعا وتوسي ورتشدتا أنحكذار وطائفه وومس سلام وادآن صغرت وقوم اتفاق الفصل الثالث عن اب مومرة أن وسول الله صلى المديل وسلفوا المن فبعناك نبحضا بعجه وسكون جيم ونوين ام موضعي يكوبى ست قريب مكه وعسفان بصمصن مها وسكون سين ام حاى شهوداست برد ومرحدا ز كمُرسَّرُ بقر فقال الشوكون بالبيهسمن آبا نصيروا بنيا تصيريس كفت دمشيركا ن دانيان رايعني آن حضرت وصى برا ورانما زسيت كدوى مجروب تراست بسوي ايشار ازيرا راى خودما واتفاق كنيد وغرم خرم كمن ونتملوا على هدم ملة واحدة سرح كمند براشان كم حلدكرون وبحاركي راشان بريز موطاك ھىرئىل نى الىنى صلى لىدى علىيە وسىلرفامر دان بىشىمامىيا مەنشطىرىن و مە*رىتىك* كى بصريس *نازنخرا روسك طائعة* وتقوم طائفة اهوى وداء هروا بيتدطائفه ويكوس ليتان باييش لي*شا ب*جابعني وربحان فيفابل وثهن ووما بمغربس وينشر سرووآ به ولسكف والمستره والمستنصدوما بدكه كميرند رسنرغ ورابغي حزكه ملان برسنروا خرازكمنه وسلاحها ي خودا خدر يحسرها ي معلموسكو ذال يهزرون وسلاح بسين سارغرت منكون لهدوكعة بس ماشدمرتو مراكب ركعت ولرسول الله صلى لله علب وسلم كمتان ومراب واوركعت ت قرم الودن آن باالم موركعت وكميراتها فوامندكره وبعض رظام حل كنندوا زلازخصائص صلية خوف دارندخيا كمكنشت والعدعا يروا والهرمان يحب والعنه بلوة العبيل بن كفية المعيد الجبّان عبد فواند زكه عودم كمند مرسال وكمررم آيه درا و قات خود وابر بعنيها و ق است بريم مؤسسه كماء وميكنيد ومكرميثيو مُديس ذامده من قيد د كمرا وكفته غو دمهي يغرح وسرور و باعث فرح وسرور دع مد فطر شكرنعمت تمامى صبام است و درامنج تما في نعمت جريية وف وفات كيعمد أد كا ن عجابت ت صلوه منعته است پس وضع کردند شکر تعمت برطاعت راعیدی زمیس وی اسسه مزیران کرد د تکالیس شکرتملا رندیم واست الجرء فه وحمعة عبد ببرسفته وشكرتعم وا ما زکو ة مهر کا وکه دای آن را و همیمعین سنو د واجهاعی رای آن اتفاق شفیها د وا بعرنشد به شکرما مرزاعدی مناسد شود را معودا وضائخة فليا داشداي خروج آن فا فكفتيدكه ازقول معني رحوع است بعني مازكرد وسايد وصلوة عيدين فرض است برتول اما وابوضيفه مشاح معه و در واتي ت ن*ەڭا ب* ونزدمهاجىيەتت . وشا مدكه وحوب معنى باكداست داخنال داردكه مرا دجنري ماشدكه درمذتهم ت وصيحوز دوى فرض كمنا يتاست مثل صلوة خيازه وصاد وورروانتي ألوحينيفه نزيجين آمه ه وابعدا علم الفصل الاول ا بدالحندوي فالكان النحصلي للدعلب وسلم بخوج ومالفظووا لاضحي إلى المصلي ودآن بضرت كسرون فآمدوز عيفطوروزعيدة بدم كزار ووالآن هار ديواري كردآن كشده ايذوم كوندمسافت ازمحره شريف شريف ممكذارندفا ول شئ مدراً مدالصلوة يس نخست حركماً غا زمركزان خسرت بعدارسيدن آنانمازيود بعني نيارا ينطبه تقديم مركز أنم منصوف فقوم تقاقب الهٰ اس بشرم کیشت زنماریس می میشا در وبروی مردم آی کمریننبرابیت دورزهان شریف منبر *در مسلی* نبود والناس جلوس علی صفوفهم و مال کیمرد میشند بود ندویمه فليهم ويوصيهم وبأموهم يس ندميكر دمرده واندينيكو دانشان وابخيروا مراسكر دانشان والبن برسدمعانى نزد مك بمانه يعلن أكدو تقرر ذكركر وه شدوليس كفته

المربين اندرزميكر وتخويف ينموه ويوصيهم يعنى درح فيرا انسع وخيرنوا ومروم اشده إمراضي مرسكره ايشار المال ونهي يكردار حوام وان كان وربيان يقطع بعثيا ست كرصه كنده بغرشدن شكرى داحبام يكره ومينعرست وآنراا ومامولينت احومله بالمينواست كدبغرا مدكار دانيع موه آنزااين تعميع يخضيع لست شا يشة إزوغواد توميت وغراك سوى فا معنى عليه وعن هامرس سمرة قال صليت مع رسول الله صلى الله علم ين غير **مرة و لاموتن بغ**يرا ذان و لا ا قاممة كفت ما بركذار دمه آن منصرت مرد وعدرا زيكيار و نه و وربار ظكه اربا بسياري ذان و ا قامت بعن ري لاذان واقامت بنودي خائخ رائ نماز بإي يخكانه مياشد ووا ومسيل وزياده كرد واست دروايتي ولاالصلوة جامتديين واينهم نبود گركونيدالصلوه جامقدو لملكان وصول الله بود خرزواى صلى للدعليدوسله والومكر وعمويصلون العسد من قرال خطب له ميكزار ونذما زبرد وجديد ت فرمود واست اقدارا والذين تعدي الي كروهم اقتدا واتباع كندة أن دوكس رضي الدخيها ونسكو سدكه عيال يضي المدغب ومسكون كرفقال رضي المدع سآنرا تغسيرا دخط يبش إزنما رخوا مدعهت وحودكثرت مردمة ماهد ما نبعضارنا وبرم ت مع رسول الله صلى الله علب وسلم العبيد ويسيده شداس عباس راا يا عاصر شده تفرآ آج دا قال نع *کعنت ابن عباس آری ما ضرشده ا*م خوج وسول الله بیره ن آمدین غیرسه اصلی الله علیسه وسلم فص بلم يذكرا ذا فاولاا قامنه وذكزكرواس عاس ذال اقته قامت راثم التي الشياء فوغفلهن وذكرهن بعدازان آمرا ل مغرت زن *ن اكبركم ويحضرت نما زعيد داحا*ض شدندس نيدكره بشانزاه ياء دادا يشانزااهكام دين واحوال خزنشا ذؤاب وغناب واحرهن مالصد فلة وامركروزان دائتقىدق كمردن فوأمتعن بعومن الحيافاتين و علوقهن بس و مدز نازاكد دا زسكر د ندوستها ي خودرا بسوى كوشها ي خود وكلوباي خود كاسخه دركوش وكلوبو داززور مل فعن الحب ملال مي ندا خشند سبوى بلال معي سيرو خربوي ت يم ا دنغ حو و دلال لي دبت سيترون وشا لي كرد آن حسرت و لا رسوي خاند آن جغرت في السراح رفيشتا بي دمبالغ كردن باس ان آلىنى مىلى للەھلىيە وسىلم صلى بوم الفطوركعتىن رواپىتە ئىكداس *دان چىنىرت كزار دروزىي دفطرد درك* بدرع وعب المدين تكرو وابي سعيد نيزامد واست ومديث برعياس مديث صرصيحوست وعمل برمال یر کفته اید تعضی زام علینما زمعدزنما زعیدین ومیش زان و قول ول مواست انهتی وزهری کفته است کنتشنید مهیم یکی ماارعهای ماکرد کرکرد و باشکاز ملف این امت کرار ده باشدیش از نماز عبده زبعدازوی دو به ایکفته است که تفل محدور مسلی میش از مسلون عبد زیراکه آن حضرت میل است علیه و با کال وم وى بزنمارى بعض كعنة اندكدامت دم صلى ست مامته وبعض كفته اندرمصلى و درغيم صلى نزاكة وجفست بخوار ده انتى ودبعض شروح به ايكفته كالوكزار واشارق وضي ش مه بکره ومنیت و درفتحالهاری کفته کوفیان بکی ن*ید که کمزار* د بعلنان و نرمیش ازان و مصران میکویند کمزار د میش از ان و مصران میکویند که میشان میکویند نیمیش و نوس و اول ا دراهی و توری دحنفیه وثیانی قائل ست حس بصری وجاعت و بٹالث نمبری داس جریح واسمه وشافعی وجائم کارسلف کفتها مذکر ابهت نیسه ا ذال حتلاف كرده اندكيرون فوت شود ناجب د قعدا كرده شو ديازوظا برندمب آنست كرص فوت كرد دااه م تغنا كخذر اكزمازاس صعنت ساخته فشره م وت كونشاؤها محصرصدكة ما منشودة ن شائها منفردا في الهداية ودربسن شروح فدكوراست ككرها بدد وركعت بخزار فه عادمت لصلوة منح كدورسائرا و مكوار وومشودونقل كرد وأملط فان كه مركم مسلى بامدونما زبالهام دنيايد و محفراست اكرخوا بدينز كو دويما زيماً تحدكمرار دنما زواكرخوا بديخوار دورا والم ت مذهب احدوعنا معطبته قالت احزفاان نغوج الحيض يوم العيدين امعطيرك أزكيا بصماسات وعاقلات نسأاست ومراءا ي غشرا غواميكر وديغواسم بالان دارى مبكره ومجروحان دائدا وى مبكر وكفت امركره وشديم اطائفه زنان كبيرون آريم زنان طأنص اروز سرد وحمد وذات أليف وو ابیرون آدیمزنان بر و ونشبن دا حقی بعنه حافق و محمد ما تعن و خد در مجه خدر محسنهای محبر دژو کشید دمیشو د مزن محرا درکو شکیخاند کرمی شیند دروی مقصود کا رس مرائيد فنشهدن جاعدالمسلمين و دعوتهم مي ما مرشو ندجاعت سلانان را و دعاى اشازا وتعتول الحيين عن فنندزنان مائعن ذماس تمنغ وقالت اموأة كفت ذفي فأرصول اللداحد لناليس لمعاجلها سيجيم كي زنيب ها صاحبتها من هلها بها كعت المكرسيث الآن زن داكه ما دزنار دزنى كه يار ومعاحب وسن زماد خرد بغن في كرفيرت دار دويا درياي وأردحا درى براى زمنخه عاط است بعاريت ديديا مراد ان مست كركوشنا زجا ورخو ويبوشا ندود وزن در كمي جا دنيشنيند واكرعامز وازقا ورواستعارت نمايه وسوال كندني المائزاست كروساؤ مرضاست منفق عليد وحن عائشة رض المدعنها فالمت أن المامكرد خل عليها وعند حاجا ديتان في المام من كفت عائش كراديكرد بروى ونردوى دودخرك بودنا زدخركان الغيار ومدوز إى مناكر وزهب لمنطحها لام تشريق الذتك ففأن ونضرمان بعبى رودميكر وزودف ميزونه وتضراب كوليا تدفعان است وبعغر كفنذا بمُرتصنون بعني رقس بعني رقص مكيره مذا زمنا مبعني يسيكيره ن آن ودف بعنم دال وفيح نيز آمده ودرزدن وي مدق ل استعبر

مساح دارندمطلقا وبعض وام على الاطلاق وميم آنست كدرع ائس و ولائم وآني وركم آن است مباح است و الذوب كرد والمدايخ جلا على الدوواني أروو درين نز خلاف ست مج رواية غنيان هما تقا ولت الانضاديوم تعاث و دروايي آمه واست كرسرو دميكرونيآن وومار به اشعاري ككفت وكوكر و و د ذميان بك ديكروتفا مزميكر دندان ازاشعار مرب وشحإعت الضارفيا كذعا وستشجاعان إست دوز بعاث بضمومه ووعين ومأ بخفف كنا مهوضعي ست قريب مرنيه رسيافت ووشب يانا متطعاله ب بود و ماصد وسبت سال میان یک دیگرمعا دات و مجارت میکرد ندوروراسلام آن حنگ و دشمنی وطر ل كشت وكرمه ما بهاالذين منواا ذكروا نعمة المدعليكا ذكنتم المار فالف من فلو كميالاته الله رت المن يكذبس إين في الأما المعاريخ المذرا تهم ط و کرآن رو د و در رواننیا رصحه پرخاری تعدار تغیار کفیته ایدولیته اینعنیتین بعنی *غیامسک*ه بمشند ونشوين نفاحشه ونعربض موى كمنذكه داعى نفتنه وفسا دبود مكه وخران ن بودندا زاهل ما زيا كذرخا امتغش ننويه وأن خصرت بوشده وسيده بود خود الجامدة دودروانني ارضي بخاري آمده كريه لوزد آن ضرت وكردا دها ا بو مکوس منظره وزمزنو دآن دو ماریه را او مکررمی مدعنه ازغناکردن و دف زدن درصرت رسول ملی مدعلیه وسلم و درمیم بخاری آمده **کف**ت بطین منیر شدنز دینچمیرومزه راکتی که میزند آنراا بل نندامث ل نی درباب و دف و مانیدآن وا ضافت اشطان محبب آن کر دکروی شغول میکردا مذ املین منیر شد نیز در منجمیرومزه راکتی که میزند آنراا بل نندا مثل مثل می داند. ئف النبي صلى للدعلييد وسلمعن وجهد يسركشاه آن خصرت يرد دارز وى مبارك فرد فقال دعهها ماا ماليكولكنت بمان وبكذا را نشا نزاای نومكر فانها امام عبيل زيراكاس دوز بار وزاي منااست كه يام عيد واكل وشرب دا يام منيافت العاست وفرج ومسرور دا ساكرم ببغيف تغنى ابش مبلحاست وفحف ووابق ودردايتي بيخين آمده است ككفت كصرت صلئ بدعيره وسلماا بابتحوان لتكل قوم عبد البي الكيربرومي رأعكت ب ما وامن روزعید ماست و درر وانتی ایزسل آمد داست کرجون نما فل شد آن خصرت اشارت کر دیمانشد آن و ضرکا نرا و مدر فت دمتنفق علیه مِي كُنْدُ بِإِن إلى لِي عِدا إحت غنا وسنبين آن أكرو تنجير زين مديث نظرانصاف بي شو، عنی وندفیف را ومنیع و زحرکر دایا رسحیت شخیرمغربو ذیر دوی رغومت وگرا مت آن وکان پر دکیمنیغ ماکردن آن چضیرت صلی میدعلیه وسلاران خ ت نو مهاخفلت مامنواست کمنیع کمند و فرصت آن نشد وندا نست که آن حضرت آن انفر رمنو د ووروا دانشذاست دین روز چزی آزان را ول یدوا بو مکردا کا برخ رق وتفصیلی علیمیودس دلالت کرد حدیث برایاصت مفداری آنان دروزعید وغیری اُمواصنعی کرمیاح است دروی فرح وسروروشک يست كابن درما د مخصوص بر وجمعصوص است وارا بنيا احت على لاطلاف لا زهنيا به كمريفياس مران وآن مائر است كمرز قدم عدم فص درور و و آن محل خراع است و ما ف أسنت كونع قطعي رحرمت أن على الاطلاف ضائج رجرمت زا وشرك خمر أمده ثابت نشد لومت وتفتن تصريح كرد والم بعضى إمتا خرس محد بين كويمة بغنام مح ننند واست وبعض على كفنة ايذكر بإفنة نشده است دليل قطعي سرحرمت آن ونبرا باحت واصل دراشياا باحت ست وما وجودا رجك د وا ماغنیا دیدان و اسندا من آن خلاف طرنفهٔ اناع است و همتا را دین باب نشند به وتعصب سیا باست کرمفصو وا شان صحاده وسیدارنغ آ ميرة سنت كدنولاه ماعفه لامت سنت وابدا عهوعن أنس فالكان وسول للدصلى للدعلب وسلم لا بغدوبوم بدفطة ماتكةمني رأدحته خرما كللهن وتتوا ومنور دارات راطاق دواه البنيا دبحب ودرروات ماكم زعتية بن جميد آمه ه كمينورس وعلاو ننهوا فق مزاحا ميان ست وكفته ابذكه مركه درخاب ميندكه جزي تين لماخا کان پوم عبید خالف الطرنق بودآن ضرت چه رئیب و در وزعید مخالفت میکرد و را ه بعنی برون می آمدازای و برسکیت ازا ه و نیم و واه النجادی بریم قوال در مان حمت وصد واین فعل نان ضرت بسا راست بعض گفتها نه که حکمت دین آن بود که ناکویهی دیهندمراو را تقاع ومواجع منگره مختلفه وکوای مردورا ه وساکنان آنا جي وانس و عفر كفته نه خيكت فهارشعائها سلام بو د در هرد وطرنس ماظها رؤكرمندا واشاعت آن درسرد ويا ديخصد وغما نافقتن وتربهب كافوان بإضارشوكت اسلام وفعت علام بين وغرت وكثرت الآن باشامل روانبين بسلاان بردورا ورا وتعميم بشان سركت وديدن حال شريف ومصلى مدعليه وسلم وصناى عائج ايشان ويهتفتا يغلموا تسيرتنا ووصدقه وسلاميرا بثيان وبعض كفتا زميكرداين ماازما تخفيف مجوموا زدحا منطق وتعض كفتنا نذكه دروقت رفتن را و دورااختيار سيكردو درتيج ب را مقصد تکیشر مرتبکشیخطوات در زواب و درین خن نظراست زیراکه جرخطوات نوشته مبشود در رجع نیزنیا نکه دیم که اسیدن بخانه احراب است و تصریح کرده از من علما معدم خنصاص بنج ومشهور دمرد مرا ماست كران زهبت خدوا بكيدا على دين بود ما ديكيين نه اشند ويونساره نها مذرا رفصالين مي او ، كونيكر دانزر كرين من علما معدم خنصاص في مج ومشهور دمرد مرا ماست كران زهبت خدوا بكيدا على دين بود ما ديكيين نه اشد ويونساره نها فراكز فصلين مي او ، كونيكر دانزر كرين

دميشدنه درطريق وعبع برتقديرعلمها وتتشريف داخملا ف طريق خروح وعود وحق سنت كاين بمباخهالاست كهركس بغنم خود مهتسناط منوره وي مبحانه والكرا بالعانعال يسول خود وغفوا خلق فاصلرست زادراك آن واعاط بران وهن البراء قال خطبنا الدنبي صلح لاندعلب ويسلم بوم المحنوفقال ن إو بله الإهله وتركي زيخ رويش زان كه نماز كذاريم ابس نسيت اين كركوسين كوشت كشت بكرد وأست أنراع البره انه خود لير بصفرنون وسكون بسين عميا وت كرون ماسك على رنسك قرما في نسك بأآكئ نماز كمزرم ماس كوكه وتح كمند مزام ضابعني درست لست ذبح وي ووا فع است ازعمادت لم*وة وُكْيكة دِبجِرُ دِبعِداِ زِنَا زِ*فقَدَ تَم نَسْكُهُ واصاب سنة المسلمين *يرتجمني تنام شدها دت وي و* ت زومن دمج بعداله درُستروا طلاق دَبِج رِمُخرِنرَآمدهٔ سن جِنائخ داِعا ویث واقع شده است روا ه البخاری اَلْع**َصَ لِ الْمَانِيَّ** مربومان ملعبون فنهما قدومآ وردآن حض لمجاعبا دمشكون وموههما يشان وسروريان وحضوروان تآنخ بعضى زعلاى برا ومبالغهر فتةحكم كمفركرووا نرتفصدزم وتشديد وسدذرائع واتغاارمطان كفز ت كعنت بوداً ن حصرت كربيره ن نمي آمدر وزعه فطريعني رأينا زيّا كَرْمُحوْر دچيزي و لابطيع موم الاصنحيّ حتى بص وحون خراج صد في فطيسش إر راكدن نمازيو دخر دوبراكدوا خراج صد قد أنسي بع ت ازا ه مع*عفرصا د قبن* ا ها ممهر ها قر*رمنی*ا مأكرآن مضرت والويحر وتوكمني كفت ندور نماز مهوه عبدو درنمازا ستست وحصروا بالعتواءة ومبدنؤلذ نيقؤت را ووا والشاخع وعن سعيب من العاص دوابت سن ارمعيدس العام لرمري بيج ناشاف قرس بود بان ها ون وفصاحت وکم ارامهٔ که نوشته دمعند ابرای نان وکفته ایکاشیانیاس دو داره ربیغیر مامیال میلا

وبعن كفتا نبعازهي ميث إزمرقال سألت اما موسى وحذيفة كبف كان ريسول الله صلى لله علسه وسلم يكرفي الاضعف والفطركفن رسدماتين اشعرى ومذنية بن اليان راحكوز بودآن صنرت كريخ مركينت درمازم إضج وفطرفنال ادموسي ليركفن أ يوموسي كأن مكسوا دبعابود آد ى قى سى كىنت خدىغەداست كىنت يوموسى دوا دا بود اگە دەرىخە نت کھی اُست درکعت اول و نبواست درکعت یا نیہ و نسکن بر د مالکہ بابنج تخسره قمام ونزدشافعي شاركر دهميشو دبابيج حيزي زان ناتكبيره احام ونيتبره قيام ونزداه ما وجنيف سه دراولي وا ماً بن مسعود است و تنخیر دخذاست ما ن شافعی مذم بساس عباس و کل مرد اسانیدان اها دیث وضیحه و ترجم حلازان ورشرج مذكوراست ومشايني اسكو سندكدون احاديث فحلف آمدة فااخذا قل كرديم زراي تخبرور فعايدى خلاف معبو ولست بساخذ بعدازان ما كممتعارف ورماد اسلام كرارعل عامد مذبب س عاس ست وسدع آسنت كريون بتقل نند دولت بي عياس نوشت نبي عام وولا ورويمين إبن عباس است وشرطاكر د مذكه مغيرمذ مب ويعمل كننه بعدازان بنمرومت فرشدعل مدان درب لربلا وبحدين وربايه وكالمصنب وطرعم مالتها ت كالخابرنوس وعصا كمرو ه است ومحيرًا سنت كه كمرو ه نسيت اره ب ورود بقدوغليه ومحارين كمكرده شود دران لمده بسلاح وانخ فنؤكرده شدتي آن كمكرده شوددان بعصا ولهذا كخيمكنية شافعه بلواست والا درمدنيُ طهره اعما دمينيت بسلاح أنفاق زمزاكه فتح وي محاربينيت وعن عطاء موسيلا ان البغي صلى لله عله ب معتمل على عنو مداعتها مار واستاست! عطاكة أركمارً العين است بطريق إسلاكي بضرت بودكرج ن طيمينوا مذيخيه مرونر غير مؤونو في وغرو فعين دنون وزای نزونورد که مرآن **ضرت را ر**د که خاد مان می رو دشتند و مان شیره میکرد خانگدرا حا دیث آمه ه است د**وا والشاخی** وعن هامو قال متع لم في يوم عدد فيدا ، بالصلوة في الخطبية بغيوا ذاك والما قاميّه كمنت *جابرما ضرشدم آن خفر*ت دروز ىت فلأ قضّى الصلوة قام متكمّا على ملال ب*س بركا مكرّما مكردْ عا زاالتيا دَان خصر*ت بعني *رائ خطيبكي* زده *ريال جنمال لله* عليسة بس مركفت خلاوتسايش كردبروي تعالى وتفدس ووعط النا مس ويذكر دمرد مرا وغطامنع وزم تنخ ييف و ذكرهم و تذكركر دايشا زاوي دو بإنيه ثؤب وعما. عاعت و در ایخیت اشاز ارفوان دواری و مهار و مضی الی النه او معه ملال وکدشت و رفت کانت زنان که دیک رهن ننبتوى الله ووعظهن وذكرهن يرامكر دزنان رانجات ومندكنت وتذكر دروا هالنساب وعن إبي هرمرة قال كان بالله علب و وسلما ذاخر چنو ما لعیدی فی طرنتی و حج فی غیره بود آن خصرت کرچن برون می آمدروز عیدد یک این ازمِیک شت درا مدیمون ناکت كذشت بما والرادم كم وإن وفيسا إول دوا والتومذي والمدادمي وعندانداصا بصرمطوفي يوم عد فصلي بصراليني صلى الله عليه وسلم بت كه شان بن است كه رسيدمردم را با ماني در وزعيديس كزار دان خصرت نما زعيد ا درسبي ظايرازس عبارت ال لمستُ عا دسّائل مدنهُ مُطهره وبمِينن كُمُعظر بنما زُلُرادون درسبويشريف ومرم مينف دوا ها يودانج رادآخرثاى ثملتيان وسول الله صلى الاعلىيه وسككتب الحنصرومن حرم وصو هة وعن لي المحوموث تصمها وفتروا ووسكون تحانبه وك بغبوان الإكوريث كدازنا بعين استب روايت كروه است كرآن حضرت نوشت بجانب عمروين خرم بفتح هاى مهله وسكون لاى كمعما بمانعها رميت وال شاهر وى خندق ا و می دان زن ده ساله دو و عامل کرداندا ومآن حضرت دیخران بفتو نون وسکون چیزام شری ست همن و بود وی دران زمان مبعند ه ساله وکتابی نوشته موی سیر د کردره لهركا ه كا داكرده شدصد قد فنطروخ ده مشدطعامي و باقى نامنديج مهتى أخير موجب كثرت مباعت خواجه شد يا كمضعفي و فترس معهوم ا ه بافته است كرفع بدسي كرسواري بيذا ومذر ذروان صفرت درمالي كركوابي ميدسنية آن مواران كما بشان ديده المطلاط مدادي روز فاهرهم أن بفطر والسل كروآن ضرب اصماب راكا فطاركسند واذااصعوا ن معند والمعصصلاهم وامركر وكرجون مبحكنذ بروندسوى صلازيراكآمرن سوال بعداز والبودكدوقت مازكدشة بودودروايت ان مامه ودارهلي أتدهاست كم قدومة وردندسواران مزروز ولفظ مدبث وارقطني انجنين آمده است كمعن كفتت كديوشيده شدير الطال سوال سرفايت مراورو وارس أمدسولان مدافن

ل التّالثِ عن ابن جربي بعنم عبرا وبي و فتح را وسكون تختاسنيه ورروايت جريج بينيم و ما ي معلمه زِنْجَة جيم وزيفهم أن اصلاِمنيت وا بروج يع نام بن عبد الغرزين جربيخ تعبيري فرشي مولاي فرنشي و درامس ومي است يكي زغلام المرمشهور ومعدود و وي ول كسي است كالصنب كرد داسلام در ولي . ترونوی تراست ازاه م الک روایت کرد مذاروی توری و جزوی و کونید که متعدرا مبلح میداست ومیکرداز اتونی مکرشته خسیس و هارت و مدرسشر ىعى تهرراست اما دي فقروا وتُق زيراست قال خوبي عطاءعن اس عباس وجامومن عبدالله قالالم يكي بؤذ ب توم الغطوو لا يوم ا كعنت أت ويرخ فردا دمراعطا زائن عباس وارخا بركفتنذاين بررووسي بي نودك ذان كفنه شودروزم يدفط و نروز ويداضي ثم سألت في بعن عطا وبعد جديجات نه لك مربح سكويد كربعدازان موال كروم اوابعن عطارا بعدارة مانى ازان مسكمة ذكوره فاخسر بي بس خروا ومراعطا قال كعنت عطأ احسر بي حاموس هد لموة بومالفطوخرادما *جابرك مين*ت ذان مرندار وزعيد فطردين بايعطا تخصيص كردر واستاز *حابرين عميانيدوم بين فايعب د*فطه رانبزدكر وكمت حين بخوج الامام ولانعد ما يخرج سخاميك برون به المراى نمازه نبعان بيون أمدن براى ظرو لاا قامه ولاندام ولاشي وزبودا قامت وزا وازداد ن حنائلكو بندالصلوة واسترآن وزبود خري اكيداست براى من طلق از تأكيد كرده ميكويد لافل اوبومت في ولا زدادن دران روزوزا قأمت رواه مسلوعن بيسعسل البغذ ديم أن وسول المصلى إلله علب وس وبومالفطريدة ن حضرت كرمرون ي آمد ر درم ياضي در فرع يدفط ميب أ مالصلوة يس آغار ميكرد نباز فا خداصلي صلو تدبيس ي ميكرا رد آن حضرت نما زخود فا بسندانان فام فاقبل على الناس وهم حلوس من مصلا هم مي ايشاديس روى آورد برمر وم وحال *آئذم وم نشسة بو دند درحاى نما زخ*و فان **كانت لع حلع بنا** بعبت ذکر ه للناس پس *اکز میبو د مرآن صفرت را حاحب بفرشاً د ن اشکرنجای و کرمیکر د آزا برای مردم بدان و می فرستا* دا **و یکا نت له جاحتج بعنبر ذلا با مرج**م ىد ، مرّان مصرت ً را حاحتى كارى وكزغروستاد ن *نشكتها ي امريك و مردّ م را ما ن كا ر*وكان نفول ويو د آن صرت ك*م يكف*ت نضيف قوا مضد قوا مصدقع أ شتآن مصرت بنرل فود علمنز لكن المت بسمينيديو وتقتريم سكوة برخلبه ورزه بضاغا يربعه وبعدانا بشا تن حتى كان مووان اب المحكم المناءتين الاسفيان فتنوحت متاصوا حووان ميكويا بوسعيد مدري سرم وتآمده من وس بخابهم هجه وسنناى بك دكر كرفتن أزخاصره معنى نهدكا و زيراكه درين حالت وست مكى برخا صرؤ د مكري في ما شد حين المله ومروا *ن برد ومصلارا* فأخهكثيرين لك لمنت قل نعي منسوا من حكيين وكين *يس ما كا وكثيرين الصلبت كذي منهى ديمسلي نباكر و واثكل وحنثت خا*م ن نغبنه لا م كسسطِ بروز ن كنف ولبن بروز ن لب نزآمه وابن كنيزلون الصلت وززه ن آن خصرت معلى بعد ميليه و كم متوليشده و آن جغيتًا م او مليل وصاحب جامع الاصول ورا درصها براين بيان ذُكرُر وه و ذمېي در كاشف كفنه كرقبل لصبته و بعض كفنه اندوي نابع إس را ول کسیجه منسردمِصلی ساخنه مروان بود وازمدونهٔ مالکسلفل کرد وا بذکا ول کسی کم خطب دمِعتلی مرمنرخ ا بها ده وظاهراين مديث النت ك عفان بودرضی میدهندا برسعید تصدیم پیکومذفا خاصروان بنیا دعنی بل وسن ما کا ومروان کشاکشرم یک مرادار <u>وا</u> ما احره مخوالصاو ه *کوباکه وی میکند مرابحانب منتراخطیش از نمازنجا نه وس میکنیرا ورایجانب نماز تا نما زمشارخطه کزار دخیا نکه نبعت* له فلت این الامتب ا ، مالصلوة پس سراه م که د بدم م آن قصد وارا و مرااز و می فتر کیاشدانتداکرد دن نماز وکزار در آن مش زخلیه کفعل له و *خلفای و بود فقال لا* ما اما سعبید پس *نفت مروان زاع مکن درین ا* بداني ازا شدانجطبه ببني كرك كرد مهن آنراا زحهت مصلحي كرديده وآن كن ست كراكرتفة يمصلوة ميكرد مهروي شاع عظد إنسفار بني مروند فلت ولانانون مخيرماا علم الوسيسدميكو بمغتمن يغين است سوكنخاى كرنفاي ذات من درست قدرت اوست مئ ريشما فنسيغن يسعب راكدنما زمسترا خطسها مكراردوا تبيغي زروي عارت طاهروا لم يه أي نست ديميد ن كرار دن نماز است بيش ارخوا ندن خطبه واتفاق كر دوا نداصي كتب سندر وايت يجيه بغير خواصل مد عاييه و لم كرايه نمازمش النظه وعل كردا بويكر وعربعداز ومحينين وتريذى كفت كرباس است عمل زوا بل علم إصحار وغريم وكفته اندكاول كسي كفطه مش ارندارخوا بدموان بن الحكرد ودوفتي كاميرمد بندودار فبل معاور ودفع البارى سكويدكر بعض كفته ذكاول سي كنطبيش إننازخوا في عان بي معان بود وفق الباري سكون تو جاعان درم كمينا زرب مده فيأكدين المنديا السام يحيح احس بصرى رواب كرد لوست وابن علت غيرعلتي است كدمروان تصديكروه ويصلحت عثون رصني لعيس

مربود واو ومجاجب وتصدموا بالساح خطبروه ومردم ترك دا د وبود ند درمن مروان ساع خطب زبست - دشتم وي معانى داكمستى نود بدازادا فراط درمدح بعض عردم ماما بوه فيفدو اصحاب وى ربروس اسفني ريسرونروشاضي ودرواس إزاى بوسف ت و در دانتی از وی داحب است برغنی دسنت است برفتر و درساله ای این به ملوكه دردين است مامرا ويوحوب كأكداست ومعنى ول قريب تراست دليل وحوب حديثن إ مانیگدر وایت کرد و آندازمجی منبومی وفته حاتی مهله و تشدیه موحده و قاف و آخرین برایل مین در پرسال منبیه است واین مینغهٔ وجرب است و فرمود آن مفرت میلی سدیله بش نبنغ كاف دسكون باكوسفيذ نركه سرون منر ندنغا رسى قيمًا را ملحيين المج الخرسيايي وي آم وللمربع بميم وسكون لأط ذالوان بماض مخلوط بسوا واقرئنن شاخ داربعني وراز شاخ والأمركيش شاخ واراست مارك فودوسهى وكمرونا مزصا بردوتكبركينت دروقت دبج كردن ضائحة شرطاذ بجاسه ت انس د مرم ال صفرت رانسنده ما م مرارك خود را رسلوى وى ارروى وى وصفاح مجسر حمد صفونيت وسكون بعني بيلووجا المشكة المعاست تم قال الشعب بعا بحد وتتركفت بعا لشة تزكن كار درب بكي شوزك ت معنى خرامندن طعام دروقت ضح ننراً مره اسخابس معني س بميم وكسيرسين ونون مشدده فزرود ذسخ يحبند كمرسندرا اللاان ايب ىلم شرح ابن مەرىث نغفىيەلى دار د آن را موا فى مدىرىب جنغى بىل كنىم درىشرچ موافق بى وآك إذا ل أيضقام كرد وبنصلا كالل وإنهاده ووششره درطام كفته أنجه قام شدهره ي هار الماسه وجسع الناخيام شخة واست كمأرنه كويز ومروست است وصاركت واله وفاخرا وكاخته منست المودان ويتعدري كمغط للمراب والمناك المطعاشو والني شفيكره وبالخاز ووروا واستروي بماغ فصينين تغيب بالعض ويحل يتبروس عامراه العاليق بوليله وسلاعطا دخامتهما الجيصيليته مذليا وارتامت اجتبطها ستلعب كترمند مناباه كالسناي كأثوناك أقلام الكارية تتعطف قرالي ليمت كران وقات وايزيا فالمربي المترمين

ا. س

س داراون دمغروبص كفتة تأني كدنشة بروى كثرول درملام كفته عودارمغر شل خدع ارمنان آني كدنشة بروى كثرسلل فلنكوه لومسول العديس وكركر ومنساك عركن يعفرا وكامدا بعفر احكام وأحكا م معوض بوديوي مرقول مجيج مة سلميذ مج وبنغو مالمصلي ودا رخصرت كم ذبير ميكرد ومخرس كردر معلى ذمت اول وقت وسانقام علوم فيما للمت ازديج وي روا والبغادي واس مديث درماب صلوه العدس وأخرف نتكس دواه مسآوا بوداؤد واللفظله شخه دحزى لأوفي وواقه فالمكخذب شعوا والانقل فكفوانس ارك يخردموما ويخسنداخن دافغكم بتشد مرتخفيف بروه دوامستام لم اكركوني كرفت مو وناخيان معقول ومتصوراست بيكن كرفتن ازنشيره كدميعني بوست اس ب بيوم جنح بس بور وكر وزجهي ازا ول ما مروبعض كفته ذكه منع ميكنه وعلما ارمن مارج ن علاقا ت كردم م نفت بابراخیان مدیش ست که فراموش کرد دا بذمردم وترک کرد هٔ زار احدیث کرد است ایم ار دحینی فالت قل رسول معدصه با معراسی ا شندالارحل خوح مبفسه وماله فلموحج من ذلك لنشئ كرحا وانرويكرمرون آمة شین املی را فونس زیج کرد آن حضرت رور زیج بعنی رور نخره کمش املح اقرن معزین دولغظ بدم دوی خود اسوی آن کسی کرش فته واز عدم بوجود آورد و آسانها وزمسی دا درمالیتیکر کمیش ارایس بالمشوكين ونستيم وارنشركان كردها دت ومدنيحكرون فيغس لدا شبك كردانذ ونياحتن ويخكنذا وصلوني ودنيكي مدير رم آير کرفران کردن است و جيای ومانی درسيترين وموري لاد دعب العالمين مزداي اس مات لدنست بيج انبازمراه و وفي للت أموت وبهين عي ترحيدو ترك شرك اركره وشد وامن وا فامن السلين ومن والاسلام منات مراه وتسليكم سندك قصنا وقدراه يم وكابي يخنت وانا اول السلين ومن علم سلانات امت اوم بريغ برول سلانا است سنب بست خود كم يول تنار أسلام على لاظلاق مب ذات ورسرواين وعادكم أب الصلوة وماب العول لعدالتكبيركذ شدّاست اللهد منذلت خداه خدار في وعلاي تعفين المست والما

ومرته ست وبراى ۋا بىدة ورضىي توميخىيىن محل وا مشده قبول كمنا نحدوامت دى دابني وكرآل كردزيراكاً كه نرمان ند دكعنت دسيرا فلدوالله ككبرهم فتحكتين وكلرونهم كافحاست اقفض لمستاست ووا ماحل وانورا ودواس ملجة والدا دمي وقت دوامة لاحد وابي وأؤروالترمذي لغنابيه واين نرآمه كدوفال وكفت آن ضرت بسمالله والله اكبراللهم هذاعني وعمن لم بغيم من أمتى منا وزار دميان امت من وعن حنني محاى وطروندن مفتونتين ولشه کبشین کفت دیدم علی ارضی *اسد عز در قرما فی می کر*دید ت نقال س كفت ع<sub>ر</sub>مني إسدعنيان رمسول إلايه مر*ي* اُن حضرت را *محاجی ور*د ما وصلت کمه ده بو دکه مشه از ما مر بدخوداز وي جرى خورد وممه تصدق كم بهاك دران بغضائن نبا شدكه بدان تضحه نتوان كرد وإن لانضعي حقا لملة وامرُده مَّهُ كُنْصُونِيَنْ مِقارِنْ بَتَوَكَأ بحرر وشد فيكينم مداره نبر بغبو فالمخبر بده شده است ازيايان كوش وى والاشرة فاء بغير شين وسكون رامر وزن ممرا آانخ شاكا ف واردكوش ويكروروا والتوجذي وابودا ؤروالنسابئ والدادمي وابن ملعنه وإنتصت دواننيد ومنتى شد **ت وله والاذن تا قل دى د**الاذن وان لانفنج تاآخ درمست ويسنت وعند قال ديم : علىست دخى مدغركعنت بغى رسول بسه لقون والاذن بنيكردآن خصرت كتعنج ته واكثراستعال عضت دشاخ است و كابهي دركوش نزاطلا في مدخيانكه دين مد وإءالىس عودها وكمب يثمركوركه يباست كوري وكل اكثروللوبض لاتنق ولافركه مغزند ستغان مارد تنق بعنتم اوسكون ندن وكسترفاف روا ومالك وإحر مدوالتزمذي وابوراؤ دوالسائ واسماحة والداجي ل كفت اوسعد مدرى ودآن خسرت كروا في مكود تيمتا رشاخ داري بقالكان وسول للدصلي للدعلب ويسال منيونكش احترب فخير ت دمل نعي وي راست قوى رصنده ر إدبها مشروباكل في سواديه وم بشي في سواديه ه بي دواه الترمذي وابودا ودوالنسا بي واس ملحة وعن مجاشع نعيم م من بني سلم بمن وقع ام ان دسول المد صلى المدعليد وسلكان بقول ال المناع بوفي ما يوفي مندالن رمات ت كه بود آن خصرت مبكفت كه مبذط نبتي جيرو ذال تما م ميكند خي راا زُحِرْي كه مّا م ميكذانان خيرشي ومراداً بسال مذء ازمغ زنردست اشده فنارم ر , و درشترد وکس اشنداک و وکس درشترع ابعضی نفلاست وجمهورم اندکراین منسوخ اس بحب هدالمعدست هس عزوب وركفات بك شاة البل مت نزتر ذي مدش روات كر ونزوم برزمهن ست كفتشدوهن عائشة قالت قال وسول اللمطي اللعطيد وسلماعل بن أدم وعل وم النواحب الى الله من احراق الله بركراً وي يمكم مفخروست داشة شده ترازختن والعن تغفيه واكعيش انصدق كندواب وى القعير سدا المدين مفاتفي أفضل أنضد في است برعيد كوشت آمنا نفسق الكنداكر ميتعملا حددايطا نجاكآفاق وكرالمواف فسنل شانغار والمدلياني يؤم القية بغنوينها واستعارها واظلافهاء برسنيكك صابعون ينترشده مخآي

شاخاى شان دموسياشان وسمهايشان وظلف سخشكافته راكونيه يون سمكاه ووكوسبيند واشال ويعنى آيد مدينرا وإعال فكران ميكروا خرميازا والعالده ابتيع من تعالى بمكان قسبل ن بغيع بالادمن و مرسى كرفون مراّن مي فريّز و ما درم تسبّول مش آديخ اختد بردمين فعليبوا بها نغسيا مي وشرجال <u>ں وطبیرا تمشد بروتخنف رّطبیب وطب</u>ب بردور واس*تاست مغیاول روحا ول و نانیرنانی دو*ا والترمندی واس ما به یان دوز ها زوبهٔ در کالح هنی میا دت کردن دین دم مموب تراست ازعها دت در روز های در کریزعما که با شدخصوصانته خدکه ناصل نرومموب تراغلهای دیکراست معمله ت دوزهٔ میروزدان روزهٔ بروزهٔ بکسال وقعام کل لسلة منه د کوفه و دیس مصره رفت وا نایخ نیزا مدو درهماین از سریعب از چه رسال ما نازعالم رفت روایت میکندا زوی ص بصری و محدین سیرین و غیرها قال ش الاصغى و مالغه مع وسول للدحل للدعلب وسلكنت مذب بنعدالبدها فرشدم دوانهي كر وزخاست بآن حفرت فلهعبا ن صلى وفرغ من رت ازنما زکزار دن و فارغ شدن ازان وسلام داون فا ذا هو مری تعماضاهی عل د محت قد بانبياراك يتحتيق زبيوكرو شدها ندمش تزائحه فارغوكرودا زنما زخرد فقال من كان فدبيح قسل ل يصلي أو نصله بت كنصلي بهااست محمولاا ومعلوا لي نصلي نون فليه في ا نديجاي وي منتزرٌ وجي روا ماه ودررواتي سخنين آير واست فال كفت جندب صلَّح المين على للاعل بمج نبازكذاره وضرت روزغرسته خطبيخوا زيسته وبجكره وعال وكعنت من كتان فدميج مسال يصلي اونصلي غلسان بم مكانها المخرى ومن أيلاجيخ سى درِ بِهِ مَخرد واست ميش زنمازس اميكه وبيجكت دنيا م حدايغى درست است دبج وي كمخذ ضغق عليه وعن ما فع آن ابن ع بعداز وزعيدا ضي جمع اضما قاست كلفت است دراصيريس بنخر طائزاست درسدروز وزهيدو ووروز ديكر بعدوى از وه وداوار وواين منه اقلكرد بمازحه سناحها والمالك وفال للغن عرجلي البيطالب دضي لله عندمثله وعن الرجعة واليافام وسول لله ص ع قامت کردآن خصرت مدنید و مسال تضی میکردظ مهازاین عبا رت آن است کنضی و دمدت و وسال بود ا مار بوعن زبدلس ارقح قال فالإصحاب دسول الله صلى للدعلب موسا كننت زمهناتكم تكرارا مهراست علسه السلام قالوا فالنافها كفتنه على رسمست اراد إي زامر وثواب ما رسول الله قال يكل شعر ت واین درمغرو تفراست که موی دارند قالوا فالصوف کفتندیس تواب دائیزیشردار و جانخه صان وایل مست ما دسول الله قال کل ش . دراه ورجب برای نبان ذیج کردندی و دراتبای اسلام نیم یکو دند بعدازان م ڭ نى چرىرة كەسا بە وىعض مساح مىدار نەدىوداس سىرى كەزىج مىكردى تىرە درا درجب دانهاكى خونرمىكنىدىكى بىندكەن كالى ت كاربروى و دلالت ميكذرين حديث نشدكر وايت كرو واست آيذا يو واؤمله ، عشره منكر ديم درها بلت درماه رحب اكنون جرميغرائي ما غزمو د زيج كسنية باين خيلاد سيرما وكه بأشدانتي العضب الاصل عن العربي وخيرية لمى للدعليد وسلم فال لافرع بست فرونق فا ورا والاعتبرة ونست غيره قال كنت داوى والعرّع اول نتآج كالعابية الم فرع الله والما يدازا قاغرارا يشان كانوا مذبعونه لطواعينه مدبود نايشان كذبيع كردنيا يشان أزاراي تبان خرد والعنزة في دحب وعيره أيخذ بع يخذ منعق عليدا ب مديث دليل في وحرمت فيرواست العنعب اللهائ من صنف بجرير وسكون فاي عريزون و فابن سليم بنوسين وفق للمصابي والكرها منده بودا والميرالموسنين ملى بضى مديرا صغبان روايت كرد واستانا ن ضرت مديث ونم يدوم تيرم فالكاوق فامع وسول عصل المديد

وسل بعرفة عنست ميول كفت وديما وتوف كنذه باآن مفرت وروزء ويس شنيدم سآن ضرت داكريكو برياا يعاالناس ان على كل حل بيت فى كل وعشوة اى ددان برسيكرا بل فانيهرسال اخمد دعتره است حل تلاون ماالعتيوة آيى ديابيك مبيبت يتروهي التي نشونها دى أيدشا آزارجبيهبت زيراد دراه روب روا ه الترمذي وابو دا ؤد والنسابئ واس ماحدوقال التزمذي حذ احدست خود لاسنا دوقال ابوداؤد والعتبرة منسوحة وكفة است ابدواؤ وكمير منسوخ است وتدريشي دينيروي كن كرده است كرخابة بصرت بعرفه دجم الديع ودوآن شي زفوت كن خرت بروسه وبودكة است كردنبي رابعدازان واسداع الفصل الثالث عن غب الله ابن عبرو قال فال وسول الله بعوما للضحيعب احسله اللعلعذه الامته كعشآن مفرت مرد وشعام برونهني درمانيك آن يدنست ككردا نيد واست آنراخ اي تعالى داراين باله وجّل كُفت مِرَّان مُعْرِت (أمردى ما وسول للها وأميت ان لم لحد الاجنمية وانثى خبره م*دراد أكرنيا بيم من كمينغ ذار في است* ا فاضعي معاانيًا ميريخ یمای مهلیروزن کرمدارمخاست معنی عطا وعرب را عا دت بو دکه اقه شیردار میخیرشسرداردا مجیا جان مدادند که میشیروسی ملکه مشیروسی و ولید وی تا مه تی که تقیا وبعداد تقضای حاجت بازکردانیده به بهندوار تعتب بدانش معلوم میشود که ذکر انبرمنبوم کونید و نای اومث ل بای حامه خابه به د که برز تزاطلاق می کنند ناکتا ت برای کاسی مآورد و بعنی کدانتفاع دروی مشتراست پس کمنت کارخرمنچهٔ ما شنهٔ با نظر آیا ورا مجا ك واظفا رك وبيكر بحرازيدى فردونا خان فرد وتقص شا ومات دمسرى دكة المسكن روتهاى فرد را ويحلق عانتك وم يستري موى زيار فودا عندا دیدنغالی برآن *تا مافعال قرا فی سنت و دیموقرا فی است داجرو ثواب زد کسندای تعالی دوا وا بو حا وُ* دوالنساخی ماب ببوف مشهر رولغت اشعال ضوف وقمروكسوف وتيمس است ورواأة احاديث بعص كلاف روات كرد والمددم ردوو بعض نحا ودسرو ووحا عرما دثيرتا بر واما دمت كدنكوداست دراب ومخاست انعل آن حضرت صلى المدعلية سيطي بمردكسوف شمر است جزمديث تان كالمحتل است وشنح ورشرح خود المراجس قرمل كرده و حزامري كه درمدت ابن عماس وا فع شده كران الشمير و القرآسان من آمات بعد فا ذا را تتر ذلك فا ذكرواا بعد و درمه نصدقواا افعل جصرت دین د و مدیث معلوم نشده وشیخاس الهاماز در فطنی زمدیت این عماس آور د ه کرآن حضرت مدکسو قشم جار سحدات واز مدست عائشة نزآ ورد وكرس فصرت مكزار و دركسوف شمس و قرصا ركعات وجها يعدات وليكن دراسنا داس مرد و مديث معلل س مو ٔ صنّه س د ورکعت است محاعت درصورت نفل در سررکعت یک رکوء خیا بخه خیا واست در نماز بی خطبه و درصوف قرحاعت نب يتكزار دونز دشافع براء بردوماعت وخطيده ووركوع درسر كعت برو صندكور درمدست آبن عياس تيجينين نزوا اماصد درشهو دازمذمب ويء حأ نها نیزورکوچودا مدو بی خطه و دلیل برای ه حدیث این عمراست که اطق است آنجه مذیب ما ست وحال کشف است مرحال دا که دصف میش ایشا و ه انداز رسه موقف بثيان صف بسيل ست بس روايت ايثان راجح ترابتند كذا في الهداته وشيخ امن الهام ما ديث آورده مروا يتصيم وصنه كومشت مذم بب صنفه لذو تكوكرد والما براها دميث تعدوركوع كدوانها اصطارب كردوا بذروا والبعض ووركوع روايت كرزوا بذوبعض سدوبعض حيار وبعض بنجيس واحب شدكه كزارده شود بروحبي كمعمط مت وموافق است مروايات طلاق رامثل قول ن صفرت صلى مدعليه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وتحبت من اضطراب كشركفنذا بيعفن إمشانح ماكسعه ست كرجمت كثرت ازدها ما بل صعوف بسس راا فياده وفعا هرآست ككسوف درزمان آن حضرت خريكما روا فغ نستده وبيحكيس تعمد وقوع آنزار واستيخرد فروغ والتبيخ فتعلى عهد وسول إلامصل الله علب وساكعت . ارا فا سارفت درزه ن آن صنبت بین بعد نیموت در مینه فیعث منا د ما بیر برایخنت نداکننده و آواز دسند دراک فرما دکردالصلو ، حامعته بین مجع شهند مدم فقل مهرمش فت أن ضرت براي لا مت فصلي اربع دكعان في دكعتين بس كزار دآن مفسرت جها ركوع دردوركت دربر كعت دوركوع خيا كم صورت ك بايدبرطاف معبودكه دربركعت كمدكوع مباشدوا وبع سعدا ت خائخ معهوداست فالمت عائنتند مادكعت دكوعا فطولا سعد مت سعود افتطاكا لياطي مدكفت عائش ركوع كردها مريز يسيح ركوعي دا مركز وسجده فكرد مبيح بحده دامركز كد درادر باشداد بن ركوع وسودك درنما دخيو وعنها قالت حصرالنغي ملى الله علب ويساجي صلوزة الغنوف يفنوا ، ته كفت عائش لمبذؤا مَآن حضرت ، نماز ضوف قرارت خود ابعن خسوف فركزاً كالاشيخ شرمه وكونكرا بتتشده است روابت آن والاستعل خسوف بشس نزامده است چا يخ معلوم شدوا بدا علم شغني عليب وعن عب الله سامياً قال انغسمنت الشهر على عهد وسول العصلي للدعليد وسلفصلي وسول للعصلي اللدعلي وصلوالناس معدكنت الربعاس كرفت فيكا مده وأن ضرب بعينه إست مرروات بخاري ودروايت سلونكفت ودرشرج النه ضغت بس نما زكزارد آن حضرت ونمازكزار وندموم وي بيني اع صرت المرت كروم ابشاك المتاكروندبوي هاحقيا ماطوملا يخوامن قواءة مسورة البقومين قيامكردآن ضرت قيام ددانزدك انفرأت سورة يغران مقدارازنان كدروى سويقوا

انواندوا دانيا بعين معلوم نيشو وكسور ونفره فإنده باشدوا سداعو تم دكه وكوعا طوملاب تركوع كردركوعي دارور بعض وايات آمده كوما نذى زقيا مزتم نض سيرروا مراز كوع فقام فهاما طوملا وهوحه ون القبيام الاول بس يساء أبيا و في دارواين ايسًا و ن فرو دقيا ما ول دو دون بعن قرب نيزم آيدارين معين معلوم نشدكر در قيام دمما قرات كرد يتبيع فزائذها بتراني است والدا عامم وكل وكالحو ملابعداذان ازكوع كرد مارد وم ركوى داز وهو دون الوكوع الاول واين ركوع دوم فرو و بقرب ركونغ مين ا و معدد أسه سترد واست ساز كوع دوم تم سعيد يسترمده كرديني و وحده خاكم معهود است درمده وملسانها سان طول كرد تم قام قياما طو ملاوهودون لمتيام الاول بسترتها مكرتها مىطول راى ركعت دوم داس قيام فرود باقراما ول دوكه دركعت اول كرده بودثم دكم وكوعاملوملا وهو دون الوكوع الاول بستر ت دوم ركوع درازوابن ركوع دون ركوع اول ووكه وركعت ولكرد وبود غرض صام ما طوولا وهودون المتنام الاول ستراسناد الساويي وازوام ایت دن دون ایسا دن بو دکه رین رکعت تا نیکرد و تود تا صعب استرره است مرسر دوحد ه کردتم اعضرف منزرکشت زمار تعنی معدز تشد و تسلیم و کرکر داری ا ية الشيارا وروش شاق أن فقال الاشمس والقسو آميان من آمات الله بس كم يوحروخو ووخسوف وكسوف خه ويركل قدرت وسلطنت اري تعللة موص ت وى تعالى والعماد بالمدكه نور على وامان ازاً رميان كسف كنه ومار مك كرواية لا يجسفان لوت احل و الالحسوة فم يكيزوان یمان د فعراست مراحمّغا دایل مابلیت ماکه خپوف وکسوف بسب ما دنیعضیمانیندموت شخصی **رزک و منررعام میباشدو دران روست** براسم بن رسول سدصله وسلونز أنعاق افي ده وميكفت مردم كه كريجيت آن اشدوارين جامعلوم نندكرا غفا داول عالجست درموت غطيرو **منوم مامو دسن كرميل** به شدوا مداعه فا دا متم ذلك فا ذكو والله يسرون منه شاخو ف الايس *ذكر كسيد خداما قالوا كغنز يسى ب*ه أولسول **الله وأبيّا لث** هذا ديم تراکز في توچيسنري را ماقصد کرفتن آن کردي درجاني الب دن توکاس ست بغي دايني که نمازم بخرار دي در نيايند ونصبيت ميسک**ردي ا** دانوکل أن ضرت بعدارُ نما رُظيه نزوا ندخا كخه را ما ديث مده ست ثمر دا مُناك تكعكعت بسرد به مركه ناسيّادي وس مدى فقال في دأمت الحنية فتنا ولت منها خفر ت میستند. برم سنت رایس کرفت<sub>ا</sub> دبیثت خوشه را وصراح کفنه غلمه و خوشهٔ انگور و ظاهرواز انست که فصد کرفتن آن کود مهغریهٔ قول و مصلیا معد علمیه **م** ه ما بعیت الدنها واکرمنکزفتم زامر منیور دیشهااز وی مامدت بعلی دنیا امرا و آسنت *کارفتم بایی خود واکرمیکرفترزای شنا ومیدوم شامامیخو*رویی امازالی ش ابن طورکه مردا هٔ کازان پنجر دیددا دُوکرسجای آن بیدامیشد دنیا کمهٔ خاصیت مبول ی بشت است دمانیدز با دت طعام و تروروعن منجزهٔ آن حضرت صلی مدعله وسلی و دنیا الناد فلما وكالبوم منظوا قطا قطع وربدم تشراب نديم بي منظرات اسطرى الروزديد مركز شنع زورسوار وواست اكثوا هلها النساء وريدم شيري لل تشرز أن أرا بب چیزن بیشتری الالتش ندیا و سول مدر قال بکفوهن کفت آن صرت بسب کفرنشان قول بکنون ما مله کفنه شده آیاسست انک کفرمود کا شيوكفران نعت ميخند وج داو يكفون الإحسان وكفران محند نهى الزبركه باشدلوا حسنت الى لحد مهن الدهواكرني كمن وسوى كمانتا منك شيئايت بيندكا داشان ازتوا ندك جزرا زمي فالت ما را يت منك خوا قطيرك منديدما زوبييزمي مرزمتفق علد ث امن عباس روایت است *زمائشه و ندیمین مدیث ای عامس و* قالت و *کفته است مانشهٔ خسعی*د پیترمه و کردان حضرت و زمامت کردو ب عائشيران بن عبارت ماكه فاطال نسيعو دس دازكر بيحو دراه نيززيادت كرده است مطبيه ووغا ويخيروم امرة وتنصدق وزما دات د كمراكر ميامد نثا يضوف وغلا غيلت الشم ل ضرت زناز دمال آگر جنیق تشکارا شد آخار مخطب المناس پس خطر کر دا آج خعرت مردم دا فحسد دانعه وانتی علید پس سیاس کمنت مذادا وستایش کردم معتا تمةال بسركنت انالشمس والقسوآ بنان من آيات الله لايخسفان لوبت احد ولالحسومة فا دأ نغ ذلك فا دعواللا وكروابس من رمينية زايس عائند ملاه ونزرك وكنيد وصلوا ونصد قوا ونماز نخزاريه ونصدق كنسد ثمرقال بشركينت ياا متدمعيد والعدما من احدا غيرمن العدان يرزمي حب واو ه ای مت محد خداسوکندنست میم می غرت ناک تراز خدادین که زاکند علام وی از اکندداه وی عن خیرت کرامت خص است اشترک خیرورا در بری که تو گا ت خداکراست مخالفت امرونهی وی وغیرت وی نعالی دیمه معاصی است و ذکرزانطریو تمتشل است وخصیصر فرکر وی مهت زا و نبه غیرستاست در وی ماامنا معدوالله لوتعلون مااعل صحكة فليدلا وليكنزك تؤاى مت محد خذسوكندا كرمدامغ تبديه آخيم بداغهن زاءال آخرت وابوال قرامت وصفات معالية ح ماحكم عالى وتقدس كرمنكم مؤدر وسارم كوستر متفق علىد وعرابي موسى قال خسفت الشش فقام النع صلى للدعلب وسلم فرعاكفت اوسى تعرى كرفت آفاب س برفاست آن صرت ترسان يخشونان تكون الساحة درمل كرميترسد ديدان في امت يعن فيان زسيد ككواكر فيامت برياخ ايدشد و ين أرتخيل وى ست ومشل ست والآن صرت عالم ست باكمة وى درميان مروط ست فيامت فائم شدني مسيت ومنوز ن مواهب كرف موارا وي كروه فنا وكهر نشده فالت المسجديس آمدآن مضرت ومسمر فصلى باطول هيام ووكوع وسبو دما دامت فطاينعلد يس مازكزد وبداز ترين فيام وكوح وسجودك مدمها تنضرت دامرك كشيره آنا وقال هنده الآيات التى يوسل سدلا تكون لموت لعد ولالحيو تدولكي بنوف الله بعاصاره وكعنت بين شانيها كرسكن

استعالى نمى بشدا زجت موت بيج يكي و تا زهبت هيات وى دليكن متيرسا خرائ تعالى ملان شديمان خود را تقدرت برنعنير بعالت وسلب نقبت وملول خرت ونزول لمبيت اعلى ٔ العين *المان العالم و المان المن الله المن الله والله فيك*ره و دعائد ولمستغفا وميسء ن ربني *بستما جزرا المان بسترسيا نهاه بنا مع شياب وي ذكره م* مزس دنيا دجستن متفق علسه وعن حامر قال أنكه يوممات امواهم ودمول اللعصلي لله على وسلمه نت ماديوت آذة ب دردان آن خصرت د دروت ارابيم يسرسول درصلي للدعل وسلمك زاديطين سنتفان معوله شده بود و درست عشه درمدت رضاع از عالم رفت ومردم يخت كرفتن فيا بسسب وت وس ت سدكوع با وبع سعيل ت بيمارسده دربركعت ووحده حياً كيمعهو داست دواه مسلم ودروايات آمده است كرمرت ارابهم روزعا شوراط رم رسع الاول بو دو درمن ر داست مرفو آمنجین راکه بیکو ندگرفتن فنات منیباشد کمر در به روزاً خره و نعیما دشیند باست دایس رخلاف مه عا وت بود واکرکونید ریخهار س ت امن من أطل ست ان المدم كل شئ ودر وعن إبن عداس قال صلى ومسول المله صلى لله علي وسله حس كس اشت دكوء معنى درركعت جادركوع فى إ وبع سعدات دجا رسمده وعن عليمة ت يعني يشان نزر واستكرد والذكراً رج صرت اخير كزاروي ذاشيان نرآيه واست كريميتن كزار دند دوا ومسلوعن عد الرحمن بن سهرة ازا ولادع بشرين به مودآن حضرت عبدالرتمن ما مكره والسلام و در وزفتيه و مودا رطلها وفنح كروسحتهان و كاللج لمت بعثيمس فاماصلي ويعبالكعر بالملد نتندفي هوة رسول لله كنت يوه من كة لذازي تنكر دم تنبر باي كديوه مرامد بندورهات مغمرت لص س أكاه كرفت أمّا ب علبنت تعاني اناخرتر ورااز وست فقلت والله لانظر والحي ماحل وهوفائم بخي الصلوة بس آمه مه آن صرت دا وحال محذوى ايتياده است ديناز دا فعرمل ماه مردارند واست مرد ووست خود رافضو رومحيمد وملعونس شروع كردرت بيووتهلسل وتكبرونم بدودعا هتي حسوعنها ماتك دوركرد وشدورد وشته شدازاها ك موف قد ا سورتان خوامدان خصرت وسور وراوصلي وكعتن وكزار د وركعت وتمام ردان ما مرز تن خيا تحطسي وكرار والم ما د درنفا ماول و نطویل کرد درسیتیه و نهلسل و تخسیه و و عا ماشخه رفت بنیوف بعدازان خواید نوآن ورکویع و مجود کردیسیه مسابع ذكرمها بي عادت ما ددا داينا ذكرماس سرة كرد واست وسولف رغه الرحن بن عرق ورد و فاينكرد آزار واست مسلم وشيح النهكان نزازما مب معاسياست ومهارصت اكب ونائد فودروا وسلم في صحيكات واكزر ذكر في مجر ماحب سبت كالأنجني وعن اسماء ملت العي مجروض الله عنهما فالت لقدام والنغ صلى لله علمه وسلم بالغنا فذفن كنوف ألشم س تحقق مركره آن حضرت بآزا دكردن بنده دركرضن آفنا ب وعما قت نبتري تيني هنت سمرة بن هندب منازلزار و ما آن صفرت دوكرفين آفيا ب درحالي كهني شؤيم امران صغرت راآ وازيعني قراءت بست والدوشيخ درشر رجو وكفته كمه مذم قرأت است دمسلو وكسوف الشمس إرضت بودن وي نهار ما منتي واين جمت حل كرد شنج ديصريث عائشه كرمديث ومراب باست خسوف إعكده كرمولاي من صاس است وكى ازفقهاى كمد والعن اوست وشمنى كفتهيج كى نديره كوا علود بخاب الداز عكرماصل وارز براست كفت وكفنه شدمان عمل افخف والساحة بس كفتشد ماس عاس راآكا سحده مكنى دين ساعت يعنى وح دموص سحده ومحده ي موحب ممنوء است كذافي شروالشيخ وتوازك وفت كراست نماز اشد وقياس كرده اشذ نبحد ولارنماز وتوا مذكر مراد بسجد ونماز ما شدخا نكد بعض علما درجدة شكر مان اول كرده انذفا فهرفقال بس كعنت استعمال فال دمسول للدكفته است بغيرضل صلى علب وسلانا وابتمآ فقفا معد واوتى كربمنيه شانشان ازنشانها يزول لاء وعن كرمتيب الذفراي تعالى يندكان دامان بس بحد كمن ماذراي تغرع وانتغفار وكسنطهارواي الية أعظم مين ذهاب اذواج الدي وكدام آست بزك تروشد يتروترساننده والتراك اذواح بغير صلى للدعلب وسلمان علم زيراكانيان افضل محست است باضغل فاص ذوحيت واختلاط وارتبا فكالهيمكيس أصحار الن مينت بس دميفتن ايشان ذفخ ت وخريشر و شديا كذر فتن بيان دفتن على ست كمتفر ديود ما يشان بدان انظم أحال دروني في مستسلى سعنيه وسلروا وابو داف والمترم فع الفعم

المثالثءن إبرين كعب قال آنكسفت الشمس على يمعد وسول للعصل للدعليد وسلمضيل بهمفقرا سوزة من الطول كرفت آفاس مذه لعآن يخزش ب وا خدرة دا درودا ي دانطول بضرطا وفتح وا وتخفيم يعطولي روزن طولى ثونى اطول كذا في الفارس ودريسنى نسنج يحسرها نوشته و ومرائي ظاهر نسست وو يختبس ميكمة بدسك تين وسجده كرددوسيده خاكر معود است ثمرقا م الحي الثا منية بستراتيا وبسوى دكعت ثا مني فتو أكيل واندسوهات لطول ثم دكع خس وكعات بستركوءكر د بنودكوء دين ركعت نزويه عدا يبصد نان وسمده كرو و ديره ثنه علس كا حومستفتسل المتداني ملع وتينوشتداكا تقبل قبل درماليك دعام كمذيحني انحل كهبوضا الكآشكا دافروش شددائر كشت كرفتن آفات دوا ه ابودا ودوعن نعاب وسأسوال على عهد رسول المدصل المله علب وسلي فيسل وكعتين دكعتين بم ثرو عكرود ركزارون نما زوو ووكعت اخال وار وكروو كعت كزار ووكز بال عنها وسوال يمك لارآفيا ب وكسوف وي زمره مها وعا وسوال مكنه زبرور وكارتعالي خف غسلت الشمس وأكمه روش شداً فيآ روا ه ادداوُدوبی روابةالنسایی ارالهی ملی ابعد علیه وسیا<del>م ایر جس امک</del>یفین الشهرم شاچه ایستا برک<sup>و</sup> و بسید انتخار دست*ا میکاردین امکارم*یت ماز اكركوع مسكندوسي ومكذبعن التكوار كوعواس مديث ولسل مغناست وامثال من مديث بساراست كشيخان الهام ذكركره واست ولدف الخوى به وسلخوج توما مستعلا الى السعد وقد انكسفت الشهس ومرنسا في ادروايت ديرا بن است كان صرت مرون الم يعني إزخان شائلان سوی سعده مال کُنتِمتین کُرفته و دافتاً ب فضلی حتی انحلت س کزار و نیاز نااتخ بکشا و وروش شد آنماب دین مدیث مطلق مهلوزه وا قبوشد و بی خصوصیات دیکا زماول کمیع بخراران نم قال إن هل الحيا هلب كانوا بقولون الأننس والقسر لا بنيسفان الالموت عظيم وعظها وأهل الاوض بتكونت ومنرت بود زامل عامهيت كم كم تستنكم س والغسولانيعسعا ن لوسه أحد ولا لمسومده بخين نسيت كما بل ما بسيت ميكوند ولكنه لم فليقيّان من وه ومنكه ندالانسسب مردن مزركماز مزركان امل زمن والتاشم عِلاَمَابِ وه ومرو ومخلومَذاربيدات بني تعالى عبدت الله في خلف ما ديثاً ولديه مركر و خلام تعالى ديخلوماً بتخسف فصلوا سر مكولما ادآخاب وه وكبكرويس وزكذار بيحتى مضبلي ويحد مث اللهاموا تأكر روش كردد جركه مها ويديآرد خاى تعالى مرابعني غرابي دا با فيامت ما ماس في سعو وللشكو بالاول قبالثالث اخلاف كرد داندعلا ديسجده تهاسرون كمازكة باعائز ومسنون وموصب تغزب بدكا واتتحاست بإنيا ت وربن نبام يكند حرمت سحد تبن بعد الوتردا ونر وبعض جائز ومشه وع الكراجت وتفصيراً كلا مرآنست كسحده وخارج صلوة جيذ فسط د ومهجد *و منا و درخاخلا فی منست سو مهجد و مناحات بعدازنماز و ظاهر کلا ماکش عل*ا اسنت کرکمروه است چهارم **سجه و شکروسکو** ت نردا ما مرشا فعی وا ما مرسنت ست و فوال مورنز جو است دور و داما و مث و انا روروی بساراس ت ازا دائ شکرتن بس کلیف مل کرور طری سنت در سنیا ب شدمو دی تجلیف اللها ة فا كمنترسكو شدكر اونعمتها بي تتحد وة ماوثا مذكاصا ، واقع بعشو خذوا ما وثابا شل وجود ونوا يعولوا زمآن وازان حضرت مروسيت كززو ومرل صرقتل في حمل لعسريهم سازر کزاب وعلی ترتضی کرم مسدوحه بغتل ذی الند نه مارس و کعت بن مالک مشارت قبول نونه اوار تخلف فرو و ترک وقعیه وی اراماس غالسعا دَهَآزا ذَكْرُوه هايمواسخاقسي وكمواست أسحه م كم كتنراسحه م مخت كويند ورضنني دران ديعض روايا نن ختيبه آيره است وابيدا عوالفسل ن وا حال وی و و *حرنستیروی این اسم در موامنیع نوشته شده است* قال کان و سول الله ص فاحاء واموسو و واکونت بود آن حضرت چون می آما و راام می زامورکه موصه سروروشا دست ا وبسر مله شک دا وبست که بهای مهرودا بسید بغضامه ول کفته بعنی مرى فوشحال وشادكر دا نيده مينشدآن حضرت آن امرخوسيا حداشكوا بعد تعالى برروى ما فما وسمده كمان يحبت شكركر دن مرضاي تعالى رووا وأمو والوك والتوقية بنعوب وعن بي معفوان النفي ملى للا علي وصلودائ وحلامن النعا مثن آن حضرت دروي وازنغاثيان فخو سلمه أيها بحدوك نء نغاش ونعاش مضمون وتخنيف غس مجرر ديغات كوا و كالمت ضعف بحركت اقص خلفت يس اكربي بااست يا ونون جميع است وآخروي غرنسِخونغاشبين ممشد بدغين وتشديه باي ولي نوشته وأنجيازقا مؤسس مفهوه ميشو وتخبسف عنن بي وبيااست وارسنتاه ت خوا بدکو ما به دسدالذی عافه ای محاسلاک مدولیکن کرمتیلاسلای طاهررا مدیند و نندمرض وزشت روی آمینه یکی مدینا کمنشو د فا نیا تخشد دد واكرفاستى دارميدة سنخا داكوية البشنود وتوركند وإزآيه وطاه المله البضلني موسيلا وفئ شرح السنت لمفغالل مبابيح ودرشيج البته لفظ معيابيج بست فلفطك ورمعا بوخكوداست رواست كرواست ومغاير سالفظى كمندكورشد دارد وعن سحد بن ابى فقاص فال خرجيام ورسول المدملالهم ينه كفت سعدين ابي وفاص كدارعشر ومشبرواست ببرون آميها بآن خسرت ازكد درحالي كمنجوا بييم منيرا وميروي بسوي أن فلما كذا في من عروف ان منول ثم رفع مل مد فل علامد ساع الدين مركاه ورم فروي بغروا بنتوم بعلدون والاما مل وقع وادوزاي النيرمدوده استعمار والمرضي بأن كرومد نيه فروداً مراق تعرب يعني زناق يتررد داشت مرد و دست خود ايس و عاكر وضلا اساعتي ثم خرسا حد افكت علوملا يستررووي في دسيده كأن اين كرب

الردوسيده ودازتما مبتررز وست فرضويل يدساعتوس رواشت مردودست فودواساخى ثم خوسا حبايسترروى فنادسمه وكنان فكشطو والاثم قام فرفع يا ساعة خمخوسا جعل سهارسمده كردوم خواست وبرداشت دستهادا ود ماكرد ظا مراص بربسيده باشندكاين مربوديايش از برسيد نطايشان فال بخب مسألت وبحب و ستی کرمن سوال کر و مرر ورو کا رفود او در فو استم آمرزید ن است خود ا فاعطا نحی ملث ا محت بس دا ومرا ا منبشه ایشان دا من فنورت سیاجدالوجی شکوا پس دره ی افادم سعده کنان میرود د کارخود ایمت شکرکذاری کین وأسبى فسالت وبب لا من فاعطاب ملي أمت بشرره التمسيرة درابس سوال كروم برور وكارفورااز برا كمنية . وكرازامت من فخورت سلحدالوب شكواتم وفعت وأسى فسالت دبى لامتى فاعطا في الثلث الآخوس وادرام كيرا يا لمث اخيراالآخر مغېرخا وكسرزن مزد وخوايذها نه في ورت سياه لاوي مشكوااي يو د سرسها روست بدعار د اشتن وسوره رفتن شعرع نسب و يواز ۱ ، تونشتی بان حیهاک دنموج محرآ مزاکه اشدنو به کشتی ان اینحااشکالی می آرند که حذین آمات واحادیث در وعید مکماثر وارد شده است که فردا عاصه امراغذا خوا په بود و لوقه عرض ا بها مدوجوا ب ميکوننډ که مرا د ماين و حاشفاعت واعطای امن ازخشف وسنج و مانند آن است از عذا بسای دنياکه مړنښان د يکړوانص شده نه عذا ب است ووصول رُشفاعت كرجعنرت بايشان وخروج زار دواه احمدوا بوداؤد ماب بغراسنن و وثبرونما زبا دعا وسوال اران نز دفحط سال اكفيت مخصوصدونز داكثرا تمصلونه دراسته نغاسنت است ونزوا ام موحيفه اسنسقا وعاوستغفارو وال وتصرح است ازخا مسيكريم رزاق و باب ويستغفار كجرنص قرآن بسبب ادرا دامطا داست وانشاره يكونيدكر آنجه واقع شده است ازوج ويستنفا وكشراما ديث لموة درآن مذکورمنیت مکر دروجه واحدوآن نیرنجیع خصوصبا نسن صحت نرسیده است و آنچه مذکوراست بهن دعااست و تحقیق بصحت رسید و کدامیلرومین عرضایی تفاکرد واقت*ضا دمؤ دیرد عاوه شغفار ونگزار د نما د واکرنمازسنون بو دی نزک نیو دی و عدم علم عمریاً ن باعموم ملوی و قرب عمد بزمان نبوت بعیاس* ، وى ما وحود علم مان معداست باوحو واتخاس دحضو رصحابه بود وتبينية باكردن مشان ران كنحابيش نمار د وكفتها بذكه ما ديقول اما يوخيفه للصلوخ سنت نست وشرط نه واکر کرسی فا زنفل نجند و دعاو تصرع وسوال نماید و استخفار کند منز لت كه حاعت وخليه وخصوصهات ديكر دروي سنتقانمالى ناضطاب سيبت وبسياري دظرى كخصوصيات وكيغيات ددان مذكوراست فاليادضعف بمد صلى آن إخذكرد واخذا المنفتن والولوسف ومحد ننرموا فوالمئه دمكرا مذرين ماب وتعض كو شدكةمجيد ماابي ضيفه است وفتزي الآن نرز د ضغه يرمذ مبهب طها ت فعل ن حضرت صلى مدعليه وسلم و عدم دليل براختصاص آن آن حضرت والهداع والفضيف ل الاول عن عب الله من زمل قال خوج وسول . لله علب و وسلم مالنام لل المصلي سينسفي روات است رغيبالمدين زيانها ري كي رنشا ميرها باست ووي و ما درويدرو برادروي هوايي كيعت بيرون آمدان حضرت بامرد مهوئ صل *در حال كه فضاست*ها دار د فصل مصمو **نمت**ين حصر فهيما بالفتوارة بيس كمدار د بابشان د وركعت جركر د ولأن د وكعت بعرات واستقبل القبلة يل عو ودوي وردي ورديقيله درصاليك وعام كمند و رفع مل بله ورداشت برد ودست خُودا مبالغرخ انخد درمديث آبنده بيا مده حول د داه محسن استفتیل لفنلة وكر دا ندر داي خود راكه پوشه و د دېخام استقبال قبله آاكذ كر دا نه طرف داست و برمانب د است د محردا بذخلا مبرا و ما طن و فطامهر و کسفنت آن من است که بحزید ست راست خو دگوشه یا باین ر داراا زمیانب چیپ و برست حی ويحردا يذمره ودست فودانس بشت فوزنا بخياشه طرفي كرفته شدهاست مست داست مركنف علاا زمان مين وماشد طرفيكر فترشد است مستيب ىساروڭىننا ئىركىن تخوىل ونفلىپ زىلى تىغا ول ونندل جال مساك مامطار دنىكى ىغراخى سىت ۋىعىغ كېننا بذكەس ئالىلىر دردى راست لدامركروآ ن خصرت داكه يخذته مدل كرو د حال بآن خصرت باحتها وخو د بفصد سبل مال نجرة تفاول زبراكه تفاول نعصدوا ختيارنمييا شد مكه حزى دبده ميشود درخارح نهابن فضديس نفاول كرفية منيوديان وفلا برآنست كه مراد فائل تفا ولانيماس هنياست كرآن خصرتاين فعل كردنا دلالت كندنطا بررتغيرجال وعلامت اث بران بالخبردن نفا ولالتبه لاختيا نعير سلاست والمداحل متفق علب حوعن اس فالكان النعي صلى لله عليه وسلم لاموضوا، مدفي شخص دعاً لافي الاسنسقاء كعنت ان و دان حضرت كريز راشت سرد و دست خودا درميج خرى زدعاى خود كمر در مستقا يعني ردشتن تمنع الاترار مقال سنه وروى فانه مر فهرهتی موی مساحل بطهیه بس روستد کرمداشت بعنی وراستشفاه آنگه دیه ومیشد سییدی سرد و بغل ن صغرت با بجست کو دنیجال عامه در بید شريف بن بوديار دارى بودغيرسا ترآن موضع ما در ونت موضع بيامن الطياست اكرمرا بني ريدن شريف ميبو دوانعا بكيميسنره وسكون ا وكسيرا نيرآمده ما ملن وو توتيررد شنن دستها لميذتروا لأترمتفق علبيه وعندا والني صلى الله علب وسلم استنقفاشا بظهركفنيدالى ألشماء ومرانا نزاست كآن خصرت استشفاكر دبيل شارت كردياشيت بردوكف دست خودبسوى آنهان برعكس تيميز تعارف لمت دردعا بطن *کف د شهابسوی اسان کنسندو کفتها بذکیجه ن د عابرای طلب و سوال چیزی نینس بنعا و پسخب است ککرد ایند ، شو دیطن کفهاسجایت بسر به ن د میر کا ه کراری فتایع* 

فتنه وبلابا شدر شتهاى دست بجابب آسان كنذر زبري طفاي نائزهٔ فتنه وبلاويست كردن فوت مادثه وغليم آن وكمير كفتاين نزراي نفاول ست نفلب وتبدل مال الم المنع و ، تح اردا داش رساست بطله سك معلون مما ئر بهان زمهن كزده ورزه كغيد دست نامطاره اسدا عمر و وا مسلم وعن عائشة عسن سعف فالستان وسول لله - وسلمكان افادأ مبالطوقال كمنت عائشهودآن صنرت جون مسدره دان ليعن عدازال ب بنترصا دوتشدیدای تم آند دبعفر جداموه ومشد ده روایت کرده اندبغی رختن دوا والتیادی وعن اس قال اصامهٔ او بخن مع دسولتها عكوكغت انس رسيده ماه المالكي كالكارج ضربت بوديم باداني فال كعنت انس فحنسوو سبول الله ميريكيث ويعفير خط صلى للصطبيب ويسلم فوجه جامة . وحسرنفتجه وسكون مين معلمان دوركرون ومر واثبتن عامه زيعفر بدن حتى اصا مدمن لمطو تايخ رسدا ورا چنرى ازاران فقلنها بيركفتهما ما وس ست ازعالم قدس ولها رت وآلوده نشده است باخرائ مي عالم شغب مبنيه ائف خرم با وصلا ادبر بايراً مدة مرصا وحكمت إوءه وانتمين بودك قريبا لعددست ازدركاه عزت جل جلال دوآ ومسلم القصسل الثاني عن عبداً للدبب ويدخلل خوج وسول اللع نف بردن آمآن صرت بيوي صلي راست عاكره وحول و داه چين استعب ل العبلة وكرداً يندرواي خود را بري م ستعبال عليه بعاثقته الايسوبس داست كردا نيرمانب داست دايخود لارد وش حب خود وحعل عطا فله الإيسوعلي عائقته الائين وكردانيد بمانب چپ ددای خوددا کِیمن داست خودعطاف بخری بری برداست واین براسد براداست هم و علامت بعدازان و عاکردخای تعالی دا ووا ها بودا و وعنده عالی است صد لدارسوداً وبستناكر آن خصرت ومروئ بيصد بود ما ورابيا وخيصد بغترنائ جردك مرم كساى مرمع ارصوف ياغيرآن كدم وراد وعالم مزكعة اندما كأزفز اسرف فاوا وان ملخذاسفلها فيبعلدا علاهايس نؤاست كمنصرت كبيره يايان ودايس يجروا نذآن بالاي مينا كمصودبوه ويتويل ودافلا عاهت ويسركاه ككون شغيمه يعني دشوار شدكر دانيدن سفل فاعلائ آن يحودان آزار دوشهاي خود وقليها تخفيف لام وتشديدان بهروور واستأست وواه احمد وابوحا ود وص عمرمولي آني اللحد آني البور ديست أزفده ي صابرك ما ضرشد بدرا و شيد شدر وزعن واز تورون كوشت ابكو ووسمي آني الموكشت و بهيت أزخره ون التراني وبيمسكود ندبا صناع الكرد وعيد لعنج مين وفتهم مولاي وي دووي نير محالي است وهرد و مدوة خير واضرو د خدب ان عميرولاي في النور والبيت م ـ وسادستى عند المجاوالزبيت كروى دية ن خرت ماكراسته عامكر ونزومونعي كذام واحي الزبيت بست آن موضع را المجاد الموسية لردند که واتنجاسخها است سیاه کو یاکه بزیت که روغن زیتونست طلاکر د واند قو میا من الزوراه نزدیک ززورا بفتوای وسکون واوکآن نیزنام موضعیاست درمیان ابزارمدنیده **اکلین این** ه قائمامل عونستسغی ایتنا ده دعامیکرد درمالیکه سستهامی نود وافعامل به قسل و حصد مردارنده برد و دست خرد به تنابل دمی خرد لایمنا وزیعها وأس ینیعارف است درد عاوکا بی دررد اشتن دنسامالغدمیکرد وا زمالای سرمکذ با بذخانکه کذشت دکیم مرا مآن با شدکهٔ امیر داشت بالاترازسررزاشت مجمعهٔ م يعذه دبهش دوا هابودا ودوالترمذى والنسائ يمنوه وعن إس عباس فال خوج وسول لله بيرون آميغ غط سنسقاء چون خروج ورمدبیث مطلق بو د تعنسرکر درا وی که مرا د خروج از برای استسقااست هتنب نی لا نزک کنند ه زمینت را ورمیامه و ثبیار بإميكونيا آن جامه إداكه سائرا بام ورخدمت خانيمي يوشند وزيب وزينت وكافيكنند وآفراثو ب مهنه نفتج ميم وكسران نزميكو نيدخانكه ورباب جمعه كذشت واس تسندل تقب تواميع وافلها يغرت ومسكنت بودفنا كمدكعنت عنواضعافروتني ونرمكروني كننده متششعا فروتني كننده وصينم فروخوا بإننده وتواضع تتخشع فرسيبا يزدرمعني ول رارخا تبركم لابرا من متضوعا ذاري كمننده ووا دا بودا ود والنسابئ وابن ملحة وعن عسروين شعيب عن إسدعن حد ة قال كان البنج على الله يتى قال و دآن حضرت و فتكاستستا ميكرومكفت اللهد أستوجا دلت فدا و نداس و و نداكا ن خود او بصيمتنان و ماريابياى خود دا وا نستو ت خود انزو نارزه ساختی نیا تات ورومانیدن کشت ناروسداکردن رز ق مانوران واحی ملد ك للبت وزنه و کروان زمین مرد هٔ خود ناه مامر فال دائت دسول الاسميل الله عله ما خال الله مراسقنا عشامغتا يركفت ما ونداك و وها و بنوشان الابا ن سيررواننده وروي وسنده أرشدت وم موميًا بغيّرم *وكسراى مدودكوا دايغى ذيان بكن*ذه مومعا نزبغيّ محاصل زمين داپيداكننده وفواخىسال پيه آرنده فافعاغيوضا وسودمندزيان بكنده على لا عنوا هل زوراً مبده ديزيخند و قال كفت را وي فاطلقت عليه مراكسا ويس عام شدو دركرفت بيثا زا اران وطبق تحرك باران عامر اكوييند ومرا دبسانسخا والمبعت بغذمه ل دواه ابوداؤد القضّسل الثالث عن حائشته دمي بدخها كالت سكاالمناس الي دمسول للدصلي هلييد وسلم عتوط المطركنت عائشككر دندم ومبوئ آن ضرت بالايتاه ن بالن ما فاحويمنب فوضع لدفي المعلى بس كردة ان مغرت بهاد هنديس ننا و مشدنسبراي وي ويعلي كم بيره ن نيا ت ووعل الناس بوما يجيز حون منيده د نويده د در در در ابره زن كربيره ن آيند د ل ن ره ز فالت عائشت فحفوج وسول الله كمنت عائشي بربيره ن آرينجيج

صلى الله عليه و مسلم هين مل الحلجب الشمس وقي كرظا برث ما أغاز كرور آمدن راكرائداً فناب وبدا بالف وبهز ومروورواب است واول طا برراست فقعل ت آن مغرت رمنرفکرو حمدالله دین کیروآورو دسایش کردندا داشم قال بسترکفت انکمشکوتم حدیب د مادکم پرستیکوشاکار د پیماشد و بإرخوداه ويارجمع والاست بعنهل واستيعا والمطوعن ابان وماندعنكم وكاكردييس اندن بالبار وقت عين دمعر وكرائ وست أثنا وابان يجبوزه وتشديد موصد مني وقت معين ومعهو ومروخ بريا وقل اموكم اللعان ملاعوه وتبتيق فرموه لاست ملائ تعال شاماك مخانيا ولوور داوي ووعل كم ال يستقب لكم ونوير داده مه ش*ا داكة موالكنده عا وسوال دائلتشا*ثم قال *ليشركعن*تآ ن ضرت للعمد للعروب العالمين الرحمن الرحيم ما للث بوم الدين مبيع *سياس دشايش أ* بث فليرك يرودوكا مصانيا نسنت وحدا نسنت ورونيا وآخرت و مالك بمرجرود وزخرا لمااكه الاالله لعنعل حامو ولدنيست معبود برئ كمزم لمسكيذ آنج منجرا بهاللهم سنت الله الآله الااخت مداه ذاتون معدد رح ضبت آلرم كرتوالسن ترنى نباز ومن الفقواء ومانيا زمندانم ومحتاصرا نزل عليناالعنيث وود فرست بره باران دا واحبل ما ا نزلت لنا قوة وملاغالل حين ديجردان *جرزا ك* فوه فرشا ديم باي مادندان سبب توانان درسيدن از ما مطول بعي بسير مطالب خرد و *يكال وا* ت مردافل مترك الرضحف مداميا صابط ابوی و طاغ نعتی و خرکی نوی معلوب ریند ثم وفع مل به بستر داشت آن حنرت برد و دس فالا وبروم شنته ميرو برو و دست را آانكه ظا بهرشد سبيدي ببرو وبغل آن خصرت تم حول لحب المنا اس ظهر و نسيتر كرد انديجانب مردم ميثت خود اوخله وحول دداءه وكرداندرداى فروا وقول وحل شكرا وسيت دلفظ كرقلب كفت ياح ل ومعى مرد وكماست وهودا فع دب ديد درمالي كآن خسرت بردارية تنوراتما فتبلط الناس ونزل بتررمي وردربره موفرو وآمر فصلى دكعتين بس كذارد وركعت فانشآ مالا وسحا بغربس بديكر د فداونه تعا ، اری دا فوعد ست پس غربه آن اروموفت و درخشه نعتودا دکسترن برد و است نما مطوت با د ن الله پستر*یا دی* آن بر پرس ميول بين ما مآن مفرت ارم ملي معد فود الآا أكذروان شير سبلها وسيل رفتن آب وخون وخران فلما رأى سرعته مرالح مرت شنا ب رفتن مرد مرابسوی خابناوتیا با صفی حتی مل مت نواهند و خند را آن خصرت مایخ نما مان شدو ندانهای درون دمین وکن بحسر کاف وشیکا ر زیرخانده آنچه و فی کندگرمی وسردی دادا مینیه ومساکن ونوا مذجمیخا مده و ندانهای سیسین وآن ، مهار و ندانسنت کرمنهای ونواسنت که آزاا خراس لعقل و ضراس المركومية كدور ان بلوغ ومخاعقل ميرويند وفهواين وخانها ورخذه بغايت بعيداست ولهذااس رارم بابغهمل كردها يذوبعنهمل ببطلول سنان كردها خوكمة نياب نزاهلای ميکنندوا مداعله خال سرکفت اختصرت چون مشابه هٔ ضوار این و عاکر دبطری منخره استصل ان الله علی کل شف قل پروای عبدالله ورسوله كوابي شدم كم مذا بهوينية وداست وكوابي ميدم كمن بندة ضاو فرشاده افتم روا والودّا وكدوعن لنس الصحوب الحنطاب رمني اسعن كان ا فالحتطولاستسفى بالعباس بن عبدالمطلب بودعمرا ليحظاب ون خطاره ومدينًد ندم دم وامساك إن مي ننداسنسقام كم دبوسله عم يسول آ ملى سديله وسلم فقال يرم كينت عمراللهما فأكنا مذوسل الديث بلبنيا فنسقينها نداء نداه بوديم كروسيا مركز وميسوى توسيخيراس آسبعيلوي توادا وتسقينا بضتم وفتح آن هرد وروانب أست ومعنى كإست وسقى و هنى برد ولعنت است واما نتو مسل الباب بع منبنيا فأميقنا ويدبستنيك كمنون وسايه يوعم مع سغير إمالة مليه وسلمسي آب ده ه را فال کعنت انش فليسقون بير آب دا دهميشد ندمره م وآور ده اندکرچن عمر صلى سدخه وصل به که ماه ی بو و نه دست مسک و توسل مها ت مذا و نلاین و م منسب بینی تومل مده میدوسلیمن توسل کرد وا بذخه و ندوین بیروی ارسوامسا زوموارز و یابشان شرسند و مکن س ا را ب مهارووا والنعا دم وعن المنهومرة قال معت وسول المدمل المدملية وسلميتول كفت بهرر مطندم لن خرب الدمكنت خوج منيهن الاننبياء مالناس بببتشغي بترون مبيغيري زيغيان مامره م بقصدا كماستشفاكند وكفته الذكه مرادسليمان تينيارست يملياسلام فاخاه ومغلبة نهاالی السماء بین ما *کا مآن مینیر کذشت مورجه که سرد* انتقاست با بهای خو درانسوی *آسمان وظا برامراد معض قوائم فوائم مین بایشد ک* منزلد وستهااست فغال وجعوا ختدا سنحيب لكميش كمت آن غيرمردم ازكره بسنختن مول ت اینمینین واقع منند لاست دیعین نیخ مطلق ای تقیید تیرمه برعا و ت مؤلف کی عقیمی کندای را در لواحق ومتمات ماس برسح مهت ما بدرسان ما دی که مور دور ربعض ما ب فی الرماح ما ب درسان ما د باو دربعض واسم الله صلى الله علب وسلم تصومت بألصياء ري دا دوشد وامن با وصبا واحلكت عا حدبالل بوروبالكرد وشدندما وكذام توم برواست دبورنغتي والصبا اه ی کرمیا مدار زمانب بیشت توجون و می آری بعتله و دنوز تعامل آن و نعبارت و کمرجون شخص روی طلع آفتاب باست و مکارت و آخرار بس ليثنت أمده لوداست وآخرا زمان دست داست أبد حنوب وآخرا زحاب دست م بآيشا ل شهورا بن است ودر قاموس كفتاست كرصياري كرمهب ويمطلح ثره بينبات المغثاست وورمقا بل صباست وفرق سيت ميان مرد وتغنييزر إكيفنيا والشامل شرق ومغرب ست نباً موثان وناحيانسيتازوي ونعكن نيرت بعبها ديدوز خذق بودكه ازاغ و الخراب كويناد خيا مكه دكتب سيرندكورست و فرآن مجيديدان اطبق است و قصمًا بلاك عادريج صرصرتنه وراست ومنصود

ياترج وتفضيل صداست بردبوريابيا كأكوني اموار الهي است كابى باي نصرت قرميست وكابى راي بلاك كروبي متفق علسه وعن عانشت رصي مديضها قالت ما دأست وسول العصلي للدعكسه وسلمنا حكاحت ارى مندلقوانة كنت مائشه زيرم م آن صنرت داخذان آآنى بهنيمن لهوات اوانغ لام د إجبيها ة ، مكوشت زائدكه درستف نهايت في ست دبع كلفته ائدكة في مين آخرج زبان لآخرطق العلهى في دبعض كفنه المذفعره بإن ومصراح كفته دمها ة كاما فأكان بيسبع نبود كلي لانكرتب ميكرود قامرس كفته كرتبسرا قاضك ومشهر كانسنت كرتسبم وندان سنيدكرون و ورصل كفته وندن شيري كرون مخان اخاو أمص خياا و ديمه اعرف خالث في وجها بسر ودجون ميديآن خصرت ابريا دراا مذو كمين ميشد وشاخنه ميشداثرآن درروى مبارك وي ازحهت خوف كيميا داآنان ماي وزياني مردم رسيمت والنت كآن ضرت در د ، ملا*رش داین اند و که بین د ، دمهر و میشنده و و با دو با داره و با دو با د* وسلخ ذاعصفت الومع قال بودآن ضرت ح رسخت وتدزير با دميكفت الله إين اسألك خبرها ويخيرماً فيهاً ضاء نداس سوال ميكنيرانيكياس ا وكدور ذات پنه دروست از آزُرونرافع وخیرماا رسلت بله و نیا میچه بم آزیدی این با د وخیر بکه دروست و بدی چیزی فرست و شده است این به داری تن ت و لمغظ معلوم خاطب نیزد وایت آست وای اتخیالت السُّاء تغیر لوند وچ ن ظاهر مینند درآسان ابره آما وه میشدبرای با داده تغیر وتخليدائر باران دارداكو نيدزيراكه محاتجنل ومظغاست وخوج وحبخل واختيل وا دمير وبيرون مىآمدآن مضرت ودرون ميرفت ويبشي مىآمد وبير مرفت فا فيامطرت سريء عنديس حون مي ماريه وبخرسك نشت كشاه وكرو وميشداز وي خرف و دوبرده ميشاز وي خزف وسري بلغفامجموا يتخنف قتشير مدرائ مالغاست فعوهن ذلك عائنة سرخناخت آن حالت داعائنه وواست كرمديد ماروه رام تغيري والصغرب بل *امي به وچه بخرمكدز* دوشخال مبكرد د منسألت ديس رسيده ميشه ن خصرت لازملت من فقال لعله ياعائث يمكا قال قوم عاد نيس كعنت آج ضر*ت شايمكاين* شەككىنناسىت جامئەغا دۆڭىنچە تىخىلىت كردەلىست پروردكارىتغالى زحال بىشان فلمادأ وە عارضامسىنىت لىل و دىنىرى قالوا ھىلى اجارچىن *مرکاه ک*ه دیدانشان بعنی و مهروکه ما دنا مراشانست اری را که ظاهرشد در کمیارهٔ آسل کفتند کراین ارسیت که ارای آرید واست برای **او آخرات این ا** محلنه بربيح فها غدائبالهم لنراريده مينت بلكاين مذابي سنت كه شنابي ميكر ديد ثها درطلت ن باويست كردروي غداب در ذماك ست وفحن ر واملهٔ و در واین کمچاشی فا دامطرت سری غیرانجین آمد ه است و نقول زا دانی المطوّ د حله و غادت شریف آن *دو که میکفت آن چغرت و قبیگیمیپ دیا* کا باست یا مغی ایاست کمیرون ارمید، میترسید و چون بعدا زوی اراج هم آمد*یمیک*فنت اس معت است از خذی تعل**ل و برین وجر محت** علب وعن ام بعد وقال قال وسول الله صلى للدعلي و وسلم مفانيح العيب خسس خرائي غريب بنج علاست كه نبيدا نآزا خرخرا وكفنذا مذكر مفانتج مع منتهج بفترم يمبغى غزن ومفاتع نيزر وابيت ست جمع مفتاح معنى كليديعنى علومى كرميسيده مثيو د بآن يسوى مغيدات ولمبسى كفنة كدمفاتيح ومفاتيح ومفاتيح ومفتاح مرآ أيرثم قوآ بت براى بياناً ن ينج علايناً يت دان الله عند ه علالساعة و منزل العنيث الآمية دوا هالهذا دي وعن إلى هرموة قال قال وصول الله بيه وسالميست السنّة بإن لاتم طروامنت مخط *إرن كباران واده ننؤيشا و*لكن السنته ان مُنظروا ولانلنت ا لارَض شيمُ أول*كن قعايينً* بارماره ونروما نذزمين حرزانعيم كلون نبريدكه رزق وركت ورويئد وبإزماران است كلارخيا ب خواست وبقذر بنيا وست نغالي وتوانك بالان مبارد وچنری نرویه و فحطابو جود آید شعرنبار در سوا آنگونی مبار زمین ما ور د آنگونی مبار و سنه معنی سال ست عالب آمده در فضط سال ومرا در مدیث این معنی ست لم الثلاث عن الجي صوم وة قال سمعت وسول الله صلى الله علي وصله تقول الربيح من دوح الله كفت آن خعرت اجتميت رحمت است وغلاب كا فرمنزحمت است برمؤمنان امرا وآنسن كرجمت است بسنت مك فوحي و غلاب است بنسون بغوم دكم ت ائ من روح الله ومن غداله خنا كيكفت ما تي مالو حقه و مالعذا ب مي آرد كابي جمت دا وكابي غداب دا وجي آمدن ما د بقديت يهايس دنشا مكنية زاوسلواالله من خسرها وعوذ وإيامين مثوها وسوال كندمدا دازنكي ووونياه ويزيم فيازمري وي معن نيده عواستالكيروعن ابن عباس إن وجلالعن الويم عندالنوص كم الاعاسية وسلم وملعنت ونغين كردور كفت ووشام داده ولاوافها لامهتكردازه ي نقال لاملعنوالريم بي نفيتاً ف ضرت بعنت محيد، ولا فانهاما مودة زيركه بريتي، دامركرد وشدة ست وسوس في فيست واندمن لعن شئياليس اللعنة عليد وربرت كس كالعنت كذهب زاكز سيت آن جزير لعنت دامزا وارباز رميكره دلعنت برآن كس ووا والتومل عب وقال منها حديث غزيب وعن إبيابن كعب قال قال وصول العدصلى اللدعلب وسلم لانسبوا الربيج دمشنام كمنيد؛ دما فا ذا واء مسبرما تكرحون فقولوا يس چُ بِ بِسِنْدَادى داكُ الوش ميداريش لمبرئير اللهام اما نساءالك من خبيرهذ ه الويج مدا وندا السوال كينيم دا ونيكا بي ا و وخبرما ونيي مزك ورا وست وخيرما امرت مد ونيئ مزكم إمركر وشده است اين او مان چزونعوذ مك من شرهد والرميح وشرما فيدوسرما

المنافع المنا

موت بددوا التومذى وعن إس ماس قال ما حست ديخ طا البشاالني صلى للدعليدوسل على وكستيد كمنت برماس فرزرادي مراكز سآن وحنرت ردوزانوى ذووتال وكغت الله إحسكها وحقولا يتبعلها علياما ضاونا كبردا وإمين واموجب يميت وكرذ وإوداء وتفاسالله لما وباحا و لا تعبلها وي الماء ما يجروان اورا راح وكمروان اوراريح قال ان عداس في كذاب الله تعالى كفت بن هم إس كروراً سفا واقع شده اس أا وسلنا علىه معياص صوا ميستيكه افرساديم وما درم صرص من وخت واوسلنا عليهم الرمح العنيم دوست ديم إشان و ازانيد وكبار ويُميكوواند ه المنازا وا وصلنا الوماح لواقع و فرستاديم اوغ ما ستني كروزة الكارورمينوندوان ورسل الرماح معشوات وازآيات التي است كرميفرستده وع داستارت دسنده برا بعدها والشاخي والبيعق في الدعوات الكبير مايخشهر آنست كريح لمغط مغرد دصاب سمال حيا بدخيا كمدد وآب يخسش وديع بغط مع ويمت ووطى مكومك وتبع ابرهاس آمدومني مراسنت وقول بعاس راكهنكورشدنيزموندان ساختان وخطابي توجيان كرده كرباح يون شكركرد دسى بهارا يداآ وواسطارب ارتدوزوع وماييل لروو وجون بكياومي وزوعنيتم سيباشدا يخين استناختفأ دعرب والوجعفرطي ويإس رامنكرشده وبستشها وآورو وبغول ترسحانه وجرين بهمرسح طهيدوالمخد دبعض مده انه تتعال غرد مدخيروشرخا نكه داما ديث الى هررة كنيث الريمين دوح المدياتي الرحمه و العذاب وقول ن صفرت الانسالك من خرم والريح وخيرا يا وعائشه كمعذكور شد وكفتها ندكوانن مدث كوازاين عراكس مذكور شد وضعف است مقا ومت بآن اماديث مهايه نتوا مذكرد وطبير كفته غالبار سح ورماح وينا طلق واقع شودان حكروا رويخلاف انكرمغند روصف كروه و درين ماسخن بسياراست ديشرح مذكور شد ه است وعن عائشته قالت كان للنعب فسلي الله احلب وسلمان البعونا شيئه من السهاء مودآن حضرت و ن مدردا رراكه ما مشدا ناتهان بعني اسبها مب مخابه إز ناشي را وارراناش انان كون دكريا أسكرود اهْميان زمين وآسان و درصرا يكفنه كرماشي نخست آخيه بيعا مشودا زار ، تركة عليه ميكذا شت آن ضرت كاري راكه ميكرد محت عروص خوف وشنت واستقتبكه وروى تم آورد آب هروقل وسيكنت اللهم افي اعوذ ولبت من ستوماً حب و حدا ونداس نيا ومويم تنوا زشر حزى كريت فا ركشف والله حدا عديس الكثث نهاى تعلقان برمام يم يحنت خدارا وان مطويت واكرميارية قال اللهم سقيبانا فغاكعنت خداوندايد وآسيود د منده را وسقى نغيج بيين وسكون قاف تبنوس مغيرة . نوشانيدن وتضم ببن بي تذبي نزد دايت است داك اسم ست از كهنستعا لمعن كب نوشدنی دوا دانو ۱۰ و دوالنسا بی واس ملحنه والساعی واللفظ له وعن أس عسرال النعي صلى الله عليه وسلكان خاسم صومت الوعد والصواعق قال بودآن مضرت يرس من شنيد وانغريدن ابوا والآتش ك اناسان ارمين الأملات تلنا بغضبك ولاتعلكنا معذامك وعافنا قبل خلك مداونداكم شامر المشفردو باكمن الاعذاب فودوعا فيت يخشه مايش زان دواه احد والترمذى وقال حداحد مشعوب الفس لم الثالث عن عباسط ب الزموان كان اذامع الوعد فزك امحله مبث ا زعه ارراس الرسرا مده است كه بو دوي و ن جهشند رعدامها مدسخ را وخاموش مبشدا زحت ترس ومبت و فال وميحنت سحان الذب يسبح الوعد يحبمه ، والملك تكتمن خيفته بإنى آن خاي داكبياكي، دميكندر عدشناي دي وفرشكان ازرس وي ورعداكرمعي واناست استا تسبع بدي محازاست زبراكرج واسبب وي تسبيح كرو وميشود كويا وي تبيع ميكذ واكرنا مرفرشة است متعنت است والعدعود وا و مالك كتأ سيلحنا فز ممع جنازه تفيتح وكسترخت كأمره وورابروي دارندو آخيمره وبروى نبا شدآنرانغش وسربرخوا نبذكذا فيالصراح ودرنها يكفت خازه يحسروفقوميت برسرروبعن كورند بحبيرر وبنزمت وقبل العكس دمشق كهت ارخراع في شرما ب عيامة ة المريض وثواب المرض في وت وهياد كينزمين أريسي كردن وعواً ومبع نيزاً شتق إذعوه است بعني دح ع صفا مرّرح ومبكند بسوى مهاركاه كاه وعود نرمعنى عاوت آمد داست الغصب الاواعن الحب موسعي قال قال رمسول اللصلح عليه وسلماطحهواليا فغ طعام دمه كرسندا وطعام دادن كرسندا سناست اكرى اضطرارسده است وفراست أكراضط دكشده فرض كفاست اكرسندوا ي وفون من كرمت من كردد و هود واللويض وعياد ت كنديمار الرينزسنت است الكسى التدكرمتغد سماركرودو و احد يس وسكيان واو وفكو االعالمف وخلاص كهندا سيرااكرنها خي نذكره وما شند ما مكركره وما شدام برمنان وونكا بضغ فاوتشد بركا ف وفك جداكردن دوخير بهم درشده از كديكوروا والبخاري وعن إبي هرمزة قال قال رسول الله صلى لله عليه وسياحق الس نج است دوالسلام جواسيسلام وا دن وسلام دا دن نيارختوق اسلام است خاكد دراط ويث آمه و وتخفيس دونيك لغايت وهياه تافلونني وبياررسي كردن زبياسعاه مشودكيها دت قراسلا ماست نقصمت وانعبن كمتب خدم ميكرد وكرقص حب است ولهذا درمام الاصواع ا العيادة ورحتوي مجت أورده واما مجرالاسلائم أما درحتوق اسلام لإوكره وواول سامح است كردانيه ناسلام ديمكم محبت ذيركة سلامان مردع ومرتب ومرتب كيدكرود والإعالية لمزويسه ويكردن خازه بإودنيال خازه رفيق ونماز خاردن بزوا خال باست وفرض كفايت است ولمرتناع يحتدا متهام است واشارت باكمرمي بالمكوفية كنديعيا فزا ذوبسروى كزيرقب دى كرتوا ندوتوهف ادفن فضنل ست واحامة الدعوة وقبول كردن فوايذن بطعام كرييعتى ازهابي ومنامي دارجا خاشد والمأخزآ لعنتطعا وكبحبت مغاخرت ومهابات بيزرد ومإي امهآ وازوبسار زنيزا نع ازاحات دموت است مسلف كمرو ومي نياشتر تزاونت ثبرت العاطس نوازق سارسلود ماكرك

ك الديشرط آنى يكويد وى العريد وتشميت بشين عمد ومها واول ضيع تراست ومشق است آن بخيشت قاست شوامت معن قوائم والدوك والما مت مارشهات بعنی شا دشدن سلای دشمن کوما د علاست باز**انشا**تت مدااز عاطس فأنی اینمت بمعنی **بری وس**رت ونر غاستاست رحمع د کلام مروی در ما سعطاس دتیا و و أيش أي مسلمان لاس سلا مربر وي وروسلا ملازم سنت وور مديث ول ورسلام معنت وأ فاحب وون مخوا نتزا بطعام إمات كن إورا وا ذااستنصحات فانضير له وحن طله رونحاكروه ملازمعنت جزامونا مصادة المربص وانساء الحنا مؤوتشميت العاطس ر وا موا دالمقسم و امرکر د ه را براست کردانیدن سوگندخورنده را ومقسم صنیم میروسکون فاف وکسیر ت خور در بعل بوکراین کار داالته خواهی کردیس اید کیکنی توانزا آسوکندوی است کردو و مانث انشو دیاسوکندخور در فعل يسرو تحصيل بن كارو بهرب نيد ن ساب آن و بعض كعنة نذكه معنى آن است كاكري ديحرى داسوكنده به عكو مريخ اسوكندر توكه أكما ب والدرساح بحسردال وازبوشید را ستیر*ق و دیباج و درصرا رکفتناستیر*ق د*میای* واحكام آن دركتاب اللهاس تَغِيْص لِيه بدو آمنية المفضنة ونهي كرد لىنىز ىب فى الفضنية و دروايتي مده كرنسي كردا زنوشنيدن دا و بذنفره وخور دن نيزمېن ديم دارو فا فايدم يجكو زطعام دميززا وتوبر وروكارى لمياني ويآك ومنسوي أزكرشكي وازغررون فال اما حلمت أيغا ستطعاف عسدحت فلان فلأن فلينظعه يدكورير وروكارتعالي بايذات فاكتلعام ز توجد دُس ظامل معام دري توا وراا ماعلمت أمك لواطعمت وليحل مت ند فائت عندى آيا ندانستى توكي رطعا ميدادي توآن بنده رامي يافتي توثواب وجزاي وعامية اس قال يا ابن ابدم استسقيتيك فل تسقف ميكوير ودوكارتعابي و وقياست اي بن وم آب البيدم ذوّ بي آب ناوي توم وقال ياوم كعف اسقيل وانت العالمين كويرادمى مكونة أب وسمرا وتورب عالمسى ومنزوى ومرافئ إتشكى واحتداج آب قال استسقال عبدى فلان فلم تسقد بحريه وى تعالى آب طلبدارتو نبديمن فلاي بس آب مادي تواورا اما علمت أمك لوسفنيت وهدت فدلك عندى إيانمان كاكرآب مدادي تواورامي فترفزاي آماز بين وديستر بنواغكم چنا کخه در قرائن دیکواست و رتعه پر مدم علمت او حرف تبنیاست پوشیده نما نذکه درعها دست در مین کانت کردها و مندم پی مینوی در در طعام و شراک مشت محايا فتي جزاي آنزانرومن و درّنعنن إس حيارت مبالغداست درافصليت عيا د ت ازطعاً م وسقى كالآنجفي ديين خررا عارف ر ومي نفاكر و وكفته است فنوى آمدارخ نزو ب کای طوع بور توکرده زهیب مشرقت کرد م بنو ارزی من حر بخورکشته نا مدی گفت سبیا ناکه پایی از نبان این چرمزاست این بخن ایر ش کمن ریخوریم چون نیرسیدی توارز وی کرم کعنت پارپ تمست نقصانی تراعفل کم شدان کره را رکشا کفت دارا نید و فارس کزن کشت ریخ را دمنی تشکی نوریش یخوری من مهت معذوریش معدوری م رکه خوا پرمنیتانی ما خلا کونشند درحضورا و لیا د وا و مسلووی این عباس ایالنعی ص اردخل على عولاي بعوده روابت است ازا*ن عباس كه آن حضرت دراً مراء اي درحالي كه ع*ا دت ميكذا ورا وكان اذا دخل على مربض **سو**ده ودوعات ريف آن حضرت كريون مي دياً مدر ريض كه عيادت ممكر دا ورا قال لدميكفت آن حضرت مران مرتض را لأما سطهو دان شأ الله نيست بك يعني غمخور و ش آینچیمی ای ازدرد و ختیهماری زیراکاین باکسند ه ست کنا با ن را و دورکسند ه ست بنا را فمک تنخیه و اصلاح کسند ه ست مریدن را نزا زاخلاری فقال لله لاما من طهودان شأالله يس از كفت من صفرت مرّن اعرابي اس كله فال كفت اعرابي كلانه اين حين است مل مع يغود المرتبي ت لهمو شدخانكه ويمهمو شدوره فوران وشيدن ديك على شنح كمبر ربيرزك سال تزمزه العتود زيارت ميكنا بذابن تب آن بيراكورا را فعال لنبي اس كغيثيم الي لله عليه وسلمغ لذن يس رجي نن اشذاكنون كرتو بمحمك في غضب كرد آن حضرت بروى كه ما وحودارشا وبرطريق مسروش كواز قول آن ا آورد وسلوك كود ا المزيق وب راوسرون رفت از ملاعب لل درا م كفران نعمت رفت واحمال دار دكيان ماري فريو د الاكفته اندكه ظاهراً سنت كرا زخعا ته اعوات واحلاف اثبيان بودكه از شدت وجع آ یطاقتی گروویی ماتی نو و و با وجر وآن تکلتن کر در *برچه که نیمتا مران بو و و دوغ*ضب آران شصرت والرامکرد او دا نبال به وشوم کر رنسن خودگر در وا والیغا دی وعن حانت فرنستان غها الت كأن وسول للدملي للدملت وسلمإناا شلتكي منياا نسان مسعد بهينيه بودان صغرت كبون بيارميشدازة آدمي سعميكرة وحضرت آن ومي رائيت ب خو د وُسکا سند منعی مرض و در دمی آبیه و نشاکی و مشکومیکو نید در ذباک راکه در دشریب از نباشد دا صام غیی را حوشکات است معنی کا تشريخت كالخصرت ومنوليذاين وعارا فيرهب المياس وب الناس ساين ورداي رورد كارآ دميان و اس داميا بغي عداب وسخني ومرسخت مدن آيه واشف انت الشاف وتن *ديتي ده توني تذريتي وهنده لاشفا الامثفا وُك منت شفا كرشعاي تو شفاه لايغا حدد* سقاشفا *يكيني كذار د ميوه ال*خ ست شُل حزن و حزن وروابت كُنغختن است متعن علسه وعنها قالت كان اذا الشكى الانسان التي مستعبود وقتي كرانثا يت مكرداً دم چنرراماعصنو و خرو مراز خو د ا و كامنت مه فوخنه ا د حرح يامي بود با دمي ريشي باختلي كذا في الصراح و كفته اندكه ما د نفرح نفني قاف وسكون ا خريجه بيرون مي أيدبراعضا بميروس وانذان وسحرح أنجرميرسدار زمخ شمشروما نندآن وفرد بضم فاف وفقو هردوا يذ فالالنع صلى المدعل يدوسكما صعدم بغيرت درمالي كميكذرا نيدانكشت دابرماي در و وكفته است نووي كرم يرفت آن خصرت ب دين مبارك خو درارا صيع خود وين ارماك بعدانان مي سانكهت خاك آلوده دابرماي در دومسي ميكرد آنزا مان وميكفت بسمالله نمامخسالم توبته ارضنا مريقية بعضنا خاك زمن ماآمنمة آب دس يعتبي زماليشفي ستی دا و هشود بهیار و میاند ن دینیا بهستوری بر ور د کار ه وا مروی واین بسرست نا سرار در علاح فز وج و حروح آنچه میرسد دینی با به آنراعتول وا فها م و در قیر <del>خ</del> وافسونهاأنا وعيبياست كرقا مزسكيروواسارآن ومرافعال وحضرت داسرارعا مضاست كرموكول علم وست وأفهام وعقول قاصرفها دابريك آن دا ومست وكرفا دان مت وتفلسف خوا مند که طلب هافتی آن کنند و دست و پای مزنند و بدان را ه نیا مند دارایخ در بن مقام کفننها مذیح آسنت که قاضی مضاوی کیم نانگرفتا ران کا لفتنه كوسيختنق كوامي دا و واست مها حث طبيه كآب دس را آشريست ديغنجو و تبديل مزاج و تراب و مل دا نيزاً مناك ازهاى وطي خود باخو د بر دارد و يا ركانان وفطرف آب ميذار دواران آب مخرد و باشد ما ايمن شو دار تعير فراج و توريشني آ ده نسسته کمتندت رُمن شارت است بغطرت آدم وریخه کنجفنی بنطفه که پیدا میکرد د بری آدمی سرک باتفیره وزاری میکندنر بارچال و فال که پرورو کارا تونی که الیفج کوچی اصلاط بالانغاك بعدازان سيداكردي ولاوا ولاازآ سبخنره اربس آساسنت برتوشفا دادن كسيكه شان ومأمر ليست نتبي وبعضي إشارهان كفنة انذكه مراوع بض مض است كه ثابت شده بست مرامزا خاصيت دشفاى مريعن ومرا دسيعن ذات كريما وسن ملعمواس ومراخيرتوجبي دارد ونز ديك ست وغيبغت معال بإن ست ككفيت واساع متغن عليدوعنها قالت كان النبي صلى للدعليد وسلم ذااشتكى نغث على تغنيد بالموذات ومسعن دبيده ماشيكنت بودآن ضرت وتشكير ميدميد مريدن مبارك خود معوذات يجسروا ومشدده كدمرا وبران معوذتين است دوسور كاتفرقزان الماسورة فل بواندا مدوقل بالبياا لكافرون كآيات قرآني است كمتفعم كا

تعوذ وتعنوين المذود ورميكروا زبدن علت دابرست خود يغيى دست دابرتام بدن المجاكر بسدم كذائه ومسود فلااشتنك وحبعه الذى توف هنيه يسركاه كربيا رشكن فلنسوشا كبا وروى كوفات اخت وإن كمنت انغث علسه بالمعوذات الت كان منعنت بودم س كيريد برمره ي معذات كرم يرمد برخود وامسيع بدالنب ومرح ميكره موميل ج لميله علب وسلم ابر بلوك نيواندم ودستها كآن مفرت داميكرفتم ودروى ميدميدم ومهده وست وى بدن ا درامسيم كيروم منفق علب و وفي ووا بية وقالت كان الماموس ليديمن اهل مت ونفث عليه بالمعو نيات كمنت عايشه روزان خصرت جون مارميشه كمازمروه ن فارُ وي مرم مبيروي معودتها وعن عثان من العاص صمال ست مامل كردايندا وراآن حضرت برطائف رواين كرده ازوى من بصرى وابن السبب وجزانيان المعشكي ۵ رواث است انتمان کشکایت کر ذروق حصرت در دماکه می مافت آزا دین خود فعال له وس بالمدعلية وسلمضع بليك على لذمى مألم من حسدك بند است خودرا برايخا يجدد وميخدارتن تووقل ويجوسها للد ثلثا ا خدموة الله وغل دته من شوحاليد وإحا خذرنيا ميج يمغله ويزرك مدائ معالي وتواائي دى زبدى خريج يى بايم زدرد درمال دمي ترسيع اززا وست وسير بالله ما کا ب بیب نس گردم آین فربوده بود آن حضرت پس برد خدای تعالی آیخربود کمن رزرد و واه مد ل پر کهنت آن خصرت نع آری با رشد م قال کمنت جرئیل و نواندن بن و عارابرای علاج آن حضرت بسیماً معدا و حیلیت نیا م خوانمسون میکنم ترا من کار حث زمرجز كمربنج وبدوآزاد كندترا من شوكل فنس ا ذيه ى مروات اوعين حاسبك وارشر برحثيم ماسد وكلمرا ومعنى واواست واحال دار وكربراي شك ئ مَا تَدَرْشَى وَبِرًا بِسَمَا لِلدَا رَمَّاكِ بَامِ مَا اصْدُونَ مَيْكُمْرًا ووا ه مسلموه فاستعاس فالكان وسول المدصلي للدعل درنيا وخدامكردص وحسين دارمني الدغها وعن سائزا ول ميت النبوة باين دعاكه أعيان كالمجلمات للاوالمنا مته درنيا وميكرم مشاما مجلمات معاكد تمام بامعلومات آلباست تعالى اساى وي غواسمه باكنب سزار من كل مشيطان ارسِشطان وشطان ام مهرمترو ومرسركش كارمه ب وهامته وانعر إمرتشديهيم برجانورزمردا كشنده خانجه مار وآني تكثيراً زاسام كونيد ما نذكروم وزنو دوكاي و والب ماكم يحبنيه بزوسي وقعسدا دم متل حشارت نیز برامکویند و من کل هین لامقه واز مرحثیم مدا و نه فرکه فرود آید برآدمی وربسدا ورامش دیوانگی و فسا د توی واعضا و سحروصید و غرآن بهنی مرحثیم به گرزای رساند و تعلق ل واسعنی دمیکنتی ن حضرت خطاب باما مین کرده که بیرشاکه عِمارت از برا بیم ملیل است تعوییم تیرد باین کمات سعیل محتی کا دوا والمغادى ودوى والعوزبهااست بضميرغرد ومئ اكثرنسغ المصاميع مهما على لفظ التشية ودراك نسخ مسابيح بعوز بهااست بضميرشند داجع به وكلدكد مدخال كا ستكس بهوالماست والساعلوهن الي صومرة ومن قال قال وسول الله صلى المعطية نه واین نخلف است ولنداکفیته اند*که ظایبران* بس خيرا ميسب من مدك كينوا به خلي خالي آبكِن كي لكرفته مينو د يام كمير رح تحالي زوي بعني زمن و مال وا ولا دوي اموجه بت كامِيَ صَمْرِ لِعِلْفُ بَرِي السُداكر صِبورز دو إمن كردو و إخل لظف است واكرخرع وفرزه ومخط كذع المست قواست وصعبت المركروه ما يوح يردا وراوليب بعنم ا وفتح صا د وكسر آن رصيغ عرل ومعلوم مرد و ر وايت است خاكد در ترم اشارت مروكر و شد د وا والنخا رق وعن اي بنيرسدمسلان لازميح رنبح وتنعب ومشتت وصابنك ولاوص مدنتن ايرين راولا حزن و نغوا نده وخلاف سرورولاا ذي وزاّرا رويغش ولاغم و نابذوه وابذو كهين شدن واكثرار بحنيزكو اخت ظابرُسكِ ود وفرق ميان مم وغراسنت كريم ويتعتبل ميها شد ضائد كارى ومنتى دييش دار دكيفضد كرمان أن رنج مكشد وجوره مني ودكروها فأخوش مل يونسيد أست ل اوالحار مرورسلانا ل غرومحنت ونا رميرسد حنى الشوكة ميشاكها الكرخاريج فلاسد ومشوداد ي خطاماً وكراكم مي شدوم يخشد مداري نعلل اس مدكورات أرمدائ من والكابان سلامان كم معائر اشتدكذا فالامتفق عليد وحن عبدالله ال بدوسلموهو بوعك كعنتاس معود وآمدم مرآن ت و و قلت سركوتمرها روسو ل للدا مات لتوعلت وع كالت به وسلاحل نی وعائد کانوعات رجالان منکم آری رئیب ز دومیشوم نیا کمتی زدومیشو ندوم پرازشخها ئ لان للساهبومين ابن سعودميكوير مپر گفترمن (يعن تب زوه شدن تومثل تبيد ده شدن دومروب مبد يصبدحا ذعص وضغاسواه سكعنت تصترت غيث بيج سلاك است احروثوا ب نو نقال العل سركفت آن صرت آرى سب بي ست ثم قال ما من ٩٠٠٠ برسا وماآذارى ازبماري يس ينريح فربمارسيت الاحطالله مدسيئا تدكائ طألشيرة ووقها كمرائخ فروم فكذفرى تعلل بهياى وداجنا كدفروم فخذورخت ركعك خودا متفق علب خوعن عائب تترضي سرغها قالت ما وأسيال على الرجع عليها شند من وسول هدند مدمن بيح كى اكتفه برع تربو أربيغ بزار صلى ميلية وسلما وينجاكي

و توت واس وى و درين رفع درمات ومضاحفت اجر و تكتهاى و كمراست كه خرعلا م العنبوب آنرا نداند متفق عليه د وعنها قالت مات البنبي على الله عليه دوس بین حا قنتی و ذا ننتی کف*ت عاشه رملت کر و آن خصرت سریسنیه من وما* فدمغاک *درمیان چنیکرد* ن وکتف و ذا فدخرف منتزم کزر د قراست بعنی مخیرگرده بود برمن ه علىمود مشدت موت ويرا فلا اكره ستدة والموت لاحدالدابعدالنع إين كمره هذرانهمتي مرك دابراي بييع كىم كرنعا بنغيول للدعلب وسلم يوشيده مناندك شدت موت كدنسيت بآن حضرت صلى ليدعليه وسليو ومناسب بعلو تفام وست ومتها ورواذ بإن خيان مبديك كرآن خصرت رااصلا كلفتي درموت بني بود و فاست شدت آن بودكر مرارتي بود وآب برروي مرارك ميبا شيدوم غرووان الموت سكرات خيا كدوف في اليها يدووا والهنا وي وعن كعب أس ماللت فال قال وسول المعسل لله علب وسلمت ل المومن كمثل الخاحة حرب الوزع نغيبها الوماح تصدد مال سلمان بهي فعثره وال شاع تر ونرم أبكشت است كمائل وداج مسكروانندآمزا باوطاهم عمائي معير وتخفف يمركها وتازه وترونفئ بعنم تا وفتح فاوكسرياى مشدوه وسبه ونضوعها موفا ويقد لعامرة الحزي محافكنيدوم فانازنبافكم اترايكيارى وراست ورارمبكر داند بار دكيريمنين سلمان كابرى انداز دا وراحا وأنسعف وبهارى وكابس راست ودرست مسكردا نم محت وتندرستي هنف مأت المله تاكنه مي بإوراوقت مرت وتما م ميرد دمدت ميات وومث لالنافع كمثل لا وزة المحد يه دمال منافق همومال درخت مسوراست كهممكود التب ورياست لايعبيبه فأننحثان دخى كنهيرك زاجزي ازباه وإوآفته ارز ونقيومزه وسكون داوزاي اجنين است دوانيت والوعبيد وكفته كروى آرز فاست مبدوكسيراونيتو أن نبرته ومعنى درخت مابت بنج وى درزون ومجذبيضهم وسكون جيم وكسروال معجه وجذبه بكسرنج درخت راكوبيذ هتى يكون المنساعفا مرة واهدرة فالكذميل افتا دن آن درخت بزمین بحیاری ومنافق ممشیه توانا و تندرست است بی ضعف و بهاری <del>آن و به</del>یاری می افتد و می مرد متفی علب و عن ا**ب هر توا** قال فال وسول المدصل ألله عليه وسكم مشل المؤمن كمثل الزوج لا تؤال الوئيج متسله مال رُمن جمير ما كشت است كرميشه، ومانس مي كروانه ومي حنبا ألفا ولابزال المؤمن بصيب والبلاء وسمشاست مومن كرميرسا ورابلا ومثل للنافة كمشل فتصوره الارزة لأنقتر حتى تتعصد ومل منافق محومال درضت مسورات كفي خدة آاكه دروده ننود ورره ونكرد ومتفق علب وعن جامة كالدخل وسول للدكنت عارداً مسغير ما ملى الله علت وسلوك ام السّا مُسِيرا مساّ سُركه معارياست وأنّ حضرت بديدن ويهي آمدور*خا زا ومي وآمد*فقال ما للسُ تؤفزفنن بس *كفت آن خسرت با م*السائر كُرنند لهست تراكهمى لرزى تزفزفنن ماخوذاست ازز ف الطائر وقتى كزفراخ ميكند ببرد ومارزوى خودرا وميمنيا نديزاتى وأمرد وآمد واست قالت المعي لا فأحر لتابعه فبها کفت! مالها ئب سهب لزریه به ب ست برکن نکه نمای *دروی وجی صبح ا* و تشه پیمیم حارت عارصه دربه ن فقال میر *کفت* آن **ضر**ت لا تس<del>یمی ا</del> بمطلعا منجي آدم وشامكن تب ارزه داكه بدرستيكة تب ميروكما بإن فرزنان آدم راكا مذهب الكير خبث العديد يناكز ميرووم آمنكري وبيد فآبن دارواه مسلم وعن أبي موسى فال فال وسول الله صلى لله علييه وسلما ذاه ويش الصيد اوسا فوكتب له بمثل ما كال يجيه لمقيماً صحيحها وقتی که بمیا رمیشو و نیده ماسفرمنکند و چیزیا زها دات واوا د که در طالت صحت وا قامت داشت و سنه میکرد د نوشته میشو درای آن مند ه اینجه لو د کرع ام محرود در ماکیم مغيموتن دست بودروا والنخارى وعن أنس قال قال وسول عصى الله عليدوسيل الطاعون مشهارة كل مسلم ماء ويسبث شادت برسايات یعن سرکه در طاعون صبرکت دفیربرز و مسرد شهیدمرد ه بایشد درج اجرو تواب متنفق جلب نه خلیا کونته است که طاعون از طاعون برض عام و وماکه فا ميكره دبوى وابس فاسدميكر ددبوى مزاجباه برنهاو فاضى بوبحزن العربي كفته كمطاعون وخمع غالب كاطفاى رمع ميخه يشمه كردند بطاعون زصت سرعت قبل وي و درقاس طاعون وومارا بيكد بكرتفسيكرده والمباتفسيركرده نمعلاعون ابودم مؤلمهسياه سورنده زبهروا روانجيرمي آيه دربعضاى بدن كرزم مزخيا بحذريغل بابس كومش يالان وسيأ ميكردا فكررخورا وكاعى سنروسرخ مساشد وفاسدميكردا يزعصنو رااما ايخورا حادثيث مذكور شده وركرتن زاان وسرون رفان ارشدى كدواق شده ماشدول بهمكره ووقيد نموده وتشه يغرادان خف داده ورصيران شهب وت مكرره مراووما وموت عام ومرض عام است ومخصوص مآنچ اطها نغيين نو د واندنست ولهندا درا حادث لغيظ ه با وموت عام مذکورشده واکزمفظ **طاحون نبروا فع** شده امامرا دمعنی و باست وغلط کرده و برکه طاعون را منصطلع طها ممل کرده و درغیرّز ن فرارمیاح و مشته واکرفرهام هین معنی محمول باشد فردی از و با خوابد بو دیخصوض آن واین قائل ان اما دیث راکد دروی لفظ و با و موت عام و آنع شق جرخوا بر کعنت نساک سدالعا فیه وعن لعب حرورة قال قال دسول للصلي الله علييه وسلم الشفلها ، حنسته شهيدا رينج فتم ا زالمطعون كي كخ بعلت طاعون برده ورمسروان مان برده و المبطلون دوم نخ بعلت إسهال باستسقا وانتواخ بطن مان وا ده وبعض طلق علت بطن ما زر دخله وعيرّن مراو دنهشته وبعض كفتا مذكرمرا دمبطو وكبري ست كدنخا ويشه بعل دا داکل دام وستسید و درتعتوی وورع بلاک شده و واضال دارد که ما دبوی کرسند باشد که معلبت کرسنی برتیخ خفروم باید و جان داده و اصداعلم والعنونق سوم کندرته غرق شده شكستن كتى وخيّان معانان على عمل القائ من وتهلك كرده وصاحب المصلع هبارم أنك درتيد بيارى دنباى كافيا ومرده بشترنك رمه م بكون وال ويها كردن واخاص نا وفته والناي فنا ده ومهم كمبروال ميت بدم والشهيدف سبيل اللد نوك تشده درا وضا وخاعاى دين وانح نطاكم ششد ويي خاف وال ت وشهیجینی مل سراست وا قسام دیمرو مولونید و شرک اندوا حروتواب و لندا ملاق اسمنسد روی کرد و کفت الشید فی سدل سند قسیل و ما ندان منی دیمران

فنم كرشهر دمتعارف است باسم شيدفا فنم متفق طليد وعن عائيشة منى الدغها قالت سألمت وسول للدصلى المدعليد وسلعن الطاعون كعنت عائشه ربسيده من إنآن ضرت أختقيت طاعون ومكرّان فاخبر بني المدعل المي سجنت والله على من نشأ ويس خروار آن صفرت مراكه طاعون غذا فاست بغيرت الإورد كارتعالى رم كرينوا بوازا عمسابغه ولأحقدوا في التسجعله وحف للمؤمنين وخردا وكدخدا ئ تعالى كرداينه واست طاع زامر باني مرسله كالواط *فرما يندخا أيُحف مو*دليس من لمحد نقع الطاعون فيمكث في ملاه صابرا محتسباً سينت بيع *يي كه واقع شودطا والتا* يشرخوه وزبرآيه درجاليك صكيننده وجشردارنه ماست برامروثواك يعلماند للإبصيب بالاماكنت اللدلد درعالي كمردانه ويغنن بهيارد كنبرسدا ولأأ مهاى معالى العادال له مثل حوشهد مكانخه ، شدم اورا ه نديه وشريشيد و وا والبخاري وعن أسلمة بن فرمل خال قال وسول الله صلى لله عليه وسلم الطاعون وحزاً رسل على طائفة أمن جي اسدانتيل ماء ون مذا باست كم فرشاه ه شد است برك از بنا سرائيل وزنجسرا وسكو ن فيم «آخرزاي عذب وكابي زاي رابسين به ل كنيذا وعلى ماكان قبلكم ايركسا نيكربوه نهيش ازشا شك را ويست كرعي طائفة من بني مرائل ٔ ورمود یا علی من ملکه فا خِداسمعتُم ما رص فلا نقد موا علید پس ج<sub>و</sub>ن شنو بیشسا ضرطاعین را درزمینی و شهری خرشهری که شاه در تنجائید پس قد و مزمیارید دراه خو<sup>یا</sup> ونرويد دان وتغذموا بفتح كما وسكون قاف وفنح وال زقدوم و ديعض روايات فلا تغذموا بفتم الوكسيرال معنى قدام نياريد ومش نيا سُرآن زمن را ماأقا مخاهش در یا پروا خاو قع ما دمن وانتم بها فلاتحنوحوا مزا دامن به وچون بنیز و فروآ په طاعون بزمنی و حال کخ شادران زمین به شدیس سروی نیاش بجیت گفتی ت كه وأتنجاكه سبت نبايد رفت وازا منحاكه ما متندنيا يدكريخيت واكر ميركنخيتن دربعض مواضع مثل زمانه كه دروى زازله شده یتن درزبر د بداری کنم شده نز د علیهٔ مل بهلاک آمدهٔ ست ۱۵ در ب طاعون حزمسرنیا پده و کرختن نجوز نیا فقه و قیاس این بران مرا د فاسدست کرآندا نقبیل ساب عا دیا بنه داین ازا ساب و مهمی و مرسر تفذیر کرخینن انتشخا جا نیز منست و میسج حا وار دنشنده و مهر که تکویز و عاصی و مرتکم لم يغول كعنت انرششنيدم آن مفرت داميكنت كال للدسيعا نادونغالى ا ذاا بتلبيت عبدى معبينبيد ثم صبو تسلاكره انم بند وخودرا به ومجبوئه وي يعنى مروشيم وي يعنى بتا محبيهان وي بكورسا زم ورا بشرصكيندآن نبده درين اسلاه درطام وماطن النافزيدات ت بلکه ازبای و فع کر و بهاست که سعروا نفیمیشود و از برای مخیر دنو ب در فع درجا تست و شنح کاکه در آمز همراهمی شدندمیفرمود که بمنحاسم كنزن ماصل شده عوضند منهما الجنسة عمض دسمآن نبده داازاج غرنست حل حلاله واكركلام را وليست صنم سرح صنرت سول سيصلي ليدعليه وسلماس م آن مغرت داکرمیکفت منیت میچ سسلمانی کرمیا درسی کندم حون الفُّ ملك حتى مسب كرا يحصدون فرستند ورعارهمت كنذروي مفيّا وبزار فرشته الكي شا مكندوان عاد وعشسية لمل لله عليد وسلممن وجع كان بعيني زيرين رخما نصاري كا دمشا ميرصما باست و درجد ه غزوه ماضرشده وازخ امي علىن ابي طالب بووو درتصدين وي نازل شده درسوره منافضة إن المنافقين كي ذبون مكو بدرعنا 'دت كردما پنجير سلى مدعليه وسلم زحبت دري كربو دبدوج شمن و ورتعا صيحواست واكميهم وطيراني وابت كرده اندكه سمضرا نذكه درآنهاهيا دت نيست وطي ويمين وضر ت كريسيد وشده وماحزه فريعف كداه إست كفت سال ووجش آنست كيوب انتدائ ماريخ سال زخرون لونيا كسنيدكرا ول مربين خرما والمحور ورمينة أزهيا دت كندمسلمانيراپ كويدمنت كرت اكثرعدة تكوير دعآ ماسياست ودرمعض رعيه مونت نيزآمد واست وتواند كتخفسيرا بين عدود دين مقاط زباري فصلاارسج اعضابشه والهدا علاسأل للعالغطيم وسبالعرش العظيم أن يشفسيك سوال كفي لما يمارك مأكير وروي بوش نذك ست كرندريني وبدراالا شعف كمركئ تندر تن وشورا يصلال أا ن يحون المصواحلة كموكم الشريخيق ما مرشده وفت موت ونما م شده مرت ميات وي كران على نسبت روا ما يودا ود والمتوبل وعندا والنبي لحالات عليه على

كان بعلمهم من المحعب ومن الاوجلع كلها ان بقولوا وبهازان ومس است كآن حضرت بورك تعليم يجرد من براز حبت بريك أرجت ميد درواني يجتج بسيما للدالكبيونيا مضراى نزرك اعوذ ما للدالعظيم نيا ميج يم نجراى بزرك من شوكل عرق نعادومن شوحوالمنا وازبى مردك برشده ازؤن يارزنده ؤن وازرى يت غارب لالعرف الامن عد ست الراهيم الن اسمعسل وهويضت في الحديث روايت كرواس مرث إ خة نمشود كماز مديث اراميم بي ستعيل و مي نسبت صنعف كره وميشو دو. مديث وهن ابي الدودارة السمعت و ، دلا علب و وسار متول من اشتکی منکم شیرا مغرم دان حصرت کیکشکایت کنا نشاییزی داا زورد و میاری اواشنگاه اخ لدیاشکایت کندبرا دری مراملیای سلانی فلیقل نیس ایدکرنگو به ویخوانداس و عارابرای خو د با برا درخو د ر شاایده الذب فخف المسما ، پرور و کار احذای است که درآسمانسنت مقصو د شری است از خذایات بر كرتبان امذ ولهندا حكم كروآن خصرت بالميان ذني كه يرسيسده شدازه بي خدا كجااست كعنت درآسان وتا ويال بهانست كردتا ويل قول حق سهانه وبراسد في اسمات وفي الارض و تول وي وموالذي في السأاله وفي الأرص آله كونته انه تعلُّ سي اسهلت ياك است ام تواي بيُّور وكا را رسخت نقصا ب وعدم ماثيرا مرك في السمام والادمن امرتو ومآسمان وزمن ساست كهتمه سرباركا نئات آسساني وزميني ما بصكي خيا كمف مرمود واوحي في بل سؤامر با و فرمود ونينزل الامونهن كما وحمة لك فی الساء خاکمه رحمت تود آسمان است و عام و شایل ست ایل آنراک<sup>ی</sup>م محل میمت اند *نملاف زمین وایل وی که رحمت خاص مختص* ست بعض و و ربعه کم متو<del>ز</del> نه كا فران أرج رحمت عام كه افاضه وجود ولوا زم است شامل ست عمد الفنول تعالى وجمتي وسعت كل شي فاجعل وجمتك في الارص بس كردا مجميت خاص خود انیزورزمین اغفر لناحومنا بیوره دا بزه ۵ را و حرب بضم طاوفتح آن معنی تم است و بعض گفتا یدکه تنج لغت امل محاراست و ضریعت بختیمه و مبعنی خرف و و وجهده وجع وبلاک و پانیزآمه ، و پینشیده نماندکرینماین معانی صالح را د هاینه ومرحب حرب واسات نست وخطامانا و بیام زکنایون ماراوخطا باکنا مان که بطری*ق خطابوجو د آنبدو کا بهی رمطلق کمنا یا* ن نیزاطان قرایدانت و ب الطیبین توبرور و کاریا نیاین علت علل مغفرت کمنایات حنی مامرزه را کارکنایان اک شويمة والمرببت ورحمت مام تونئو برانزل وحفه من وحمنك فرود فرست جمتى فاص غضيراأ رمنس ممتهاي تو وشفاء من نشعالك وتفرس شفايلي توعلى هذا الوجع بربن درومندي ورنجوري فسرايس بنودور وركردواين وجع رواها بوجا وكدوهن عبل للماسج معروفال فال رسول للمصلي لله عليه وسلاذا جادالوجل معيود موسنيا فليقبل ون سأيدم وورعاليكيرسش ميكن بيايدايس الميكر كويدالله مراشف عبدك فاوزا نذريني دونيه وفرا ننجالك عد واناجراحت كند وفنل كنداي تووتقومت دين وعلري كله نوشمنان بن را ونكاب معني راحت كردن است وفتل بسيا يكردن ومعني لا مدوي ولياج نبرآمه داست وهمزه و مينم ه مردوآ مه و دميزه يوست ازكرون ازريش و جراحت وحراحت مرحاحت كردن نيزآمده اويمشي لك الحي هنازة ماري<sub>ا مي</sub>ردو براي رضاي تووا داي *حن بنا* بسوى حنا زه وتخصيص كابنت عدووشي ضازه يكلإ نبران سارا فعال مناسبت كسنت كمون بريض بود ورشرف مرت بود بعدازان وكركر دانيط علق بريسنت إدا مات اعلو وعادا مادموني وطبير كافنة كرميع ميان نخايت ونتثيع ضاز وحست اسنت كدرا ول ازال عقائبت مردهمنا ن خداو دران ابصال يمتسك مردوستا بعو كالووا والوداؤ ويتكن علي ان دمل روايت است زعل من زيرين عمدالرمن ن مدعا ف شريتي بصرى از العين صروست عن امت د تعزيزه وفتومير وتشدير تحليبيا أبعياست روايت دار دارطشه نها سألت عائشة عن فول مدعز وحل كام يرسداز عائشا يعتي قول ق مل وعلاكاس كست ان تسدوا ما في انفسكما وتنعنوه معاسم بعا لله ا*كريراكنيد خرا* ه د داتهای شماست پاینها داریآن را حساب میکنه شاراتاً ن خاری تعالی وعن قولید ویرسیار قول وی تعالی من جیب ف مدوی پیز دید برکر بگذریدی را یا دانش دا د ومیشو دیوی باعث م پرنسدن هغاین و دآت باست که آیننجسنن دلالت داروکه بنه نما ب صاب کرد و میشوند به نیرمضردارند دانفس خو وافضطرات و پوپ واندینهای مه وآت و و مرکز میکند که آومیان خزاده مِيْوْتَبْرِيمِل مَعْلِدِل كَيْرِس كُل تُدرِانيُان وتحيرِش مُلَدِي ارك ندزراك مكن نسبت اجّنا بان **خالت عا** نشنه ماساكن غها احد لعنت عائشه سوال كردم إن محاسد ومحادات ميوكي الان كاه كررسدم من غيرف الماصلى مدين ساست ومسلم وتفسيل واست معلل س كفت وعفرت ه بداس محاسه وخراكيندكو راست دين ووآت تماب كرون مُداست بنده المابع بيسيد من المسي لميزميرسدنيده داازت وبيارى والنكب وايخبت نغنغ نويغنا حتى المضاعة يستعما في بدهسه اس معست كارة زال ي شدنيده آزادروست سراين فودكر عارت ازاسن ا برنها دن بارهٔ هال درآن فعیفت ها پس کم میکندو می رو بیناعت اُفیزع لها پس متیرسد و شغیر میرود و فرا در میکند و میطلبد آن بضاعت کم شد ه ریغنی سی باسه و خراموا منذ و شم د. دنها نیمواخذ و مذاب و عناب ست در فرت پس ماید که شده در این و میرود میروش مال کرد د و مسرور اشد کسیسی میرونوب در فع درجات ست نظیم من تاعکین دکروان داری خم لت خبر دانها كخرال يخشائم كرمره منى كماكري توذوق عاشى مان مديث بخميج يرزا انتخبها فروشويهما توتلخي جون بميرخ وشوى بس تغيبا بمبيرون شوى حنى الجاج ليغوج من ذنو مذيح المتبو الدسموم في لكير تأكم منده مرآنييرو دومي آيازك الان فروخ الكبيرون مي آيزيون العام المتبي فتن ديكار دورم إلها كفته كنزنب علع وضعيش ان كهكروه شوه وجوج كزنيذام وي مناست دوا والترمذى وعرابي موسى اللنع صلى للدعليد وسلم قاللا

بلانكبة نمير بيح نبه مراميستبي وبخ تليل تغيز فافوقها او دونها بس تنجيالاي اوست يافره داوست اتمال دار دفوق درعفا دون درمقارت يامكس داول فاكم ب كرسسكنا بى ككرو لمست وخطاى كداز وى دفتاست درويشى اندىغايين بوشى ريده مى نالىدو مى كنت آه چىكنا كاكروه ام كرجزار آناس افتنامها هاكشو وكنيغنو وموميكند ودميكذا يذخدى نعالماز وي شتراست وقوأ وخواندآن صفرت برافق اس مال منآنت راكه وماأصابكم من قمع بیست پر سبب حزبیت کدکر و است لزادستها چنی ذاتهای شا و صنومیکندخای تعالی ریسیاری آران و واهالنوا حروقال قال وسول العدصلي للدعليد وسيال العدل ذاكان على طونقك وعلى كدور حالت محت مسكر وحتى اطلقية الكرر وكنواودا وتبذرست ى ە قىلللك چەنىستىلاكردانىدەمىشودسىلان وآزىرومىيود ببلای دیزهٔ اوکفتهمیشو د مرفرشته را اکتب له صالح عله الذب کان بعیل منویس رای و معل کم معفولد ورحمه واكرفتغ مكذا وراوي مراندي آمر ومراورا ويم ر ابر دومد ثرافی شوح المنته وعن جامز من هتاك بروزن كريم نصاري معا ويست منسوب مت معا وركه كی ازامدا داو بود طفرشد مط بعدازا وست و درتقر میکفته میجایی ملسل است و خلاف که وه شد در شهو د وی پدرا قال قال دسول بعیصلی ایله علب به و مس و فداو نه زات الحنب كهار بي شهوراست وآن فروح است ت دا و راا قشام دا محام و اسمای ب و علاما تست که درکنند طب خرکو را ست و در شرد سفرانسعا دت محلی زا ن درکر د و شد بالعرتن شيد ومناوندآنش كدناكها ن مدآنش فتدوبسوزه والذب بموت يخت الهل مشهيد وآنئ بيروزرناي فرق ميان برم بسكون وال وتقوآن معلوم شدواني بفتون اسب تراست والموأة متو مت بعبمع شهديد مذن كربرو محيد بصرح و مسنى يحسو كمندا موء بغي كخد نمرو و ولا دت وسرون نبايد ولدوي واتخ عنب ولا ون بير د نيزيون كارار و وبعض تفسيركرد وايد نيكوزيرا كدبحارت مجموع است دروي م ، *دبرننچ عمع بره وبرد ونند دخری وی داید درسشت* دوا ه مالل*ث وا بو*جا وُ دوالنسانی وعن سعد قال سُل دسول الله مرد را مذارهٔ دین وی فامکان فحن دینه دسلمایس کراشد مردروین فرمنت و دیشت اشند ملائز وسخت میشو د بلای وی زیرا که وی صاحه لی جی است درانواالطاف خنداست پس کامل سکر د دامیان وی و توی میکرد دمست وی و مکفرسکر و در ما شد دروین دی زمی و منکی هون علب به آسان وسیک کرده میشو در وبی ای صبری نحند وسرون نیابد! ندیقهٔ وین از حد ويميكنه ببغمت ونول وي فعا ذال كذلك يس مشاست تربسين وم ريخال حتى ثبي على الادض ما لعه ذينه تبرا وماكنابي ساين حال مروي ست كرصيب ست درون دوا هلية مذيب والمن ماحته والدادمي وقال التومذيح بالعظاحدانهون موت بعدالذى وأئت من سئدة موت وسول اللهصل الله بان وسییمردن بعیداز آنچه و مدما زسختی مرون آن خسرت بعنیمیش *زنن رشک برد مهر برکه تا سان میمیرد و بع*مانان که و مدم انخ سى آسان موت نردم واعتماً وكردم كه خيريت ديختي موسنت تأساني دوا والغومذى والهنداي، وسان بختي دينيث خودا ومي برآورد دست ترابرر وي زهبت مرارتي كرمي بافت ثم بفول بينرسكينت اللهم اعني على منكوات للويت زاو براياري وه مراركتا دن كمددوا والنزمذى وامن ماحذ وثينج ما مل كرما و مدمح السكري المصرى قلى في يديب كوات مرت را يصنب م لي سعليه والم وجره متعدد إم ا ره نوي عدل مرصود سراحساس والماكثرو دراخت ارا والمرود خائخ فرواني لا وعك كا يومك رحلان تحريبالحك كرشت مكرا كخ تعلق روح سولط فاحك

وتعثق بوئاتوى داونى بودىن ألم دى بنمارتت وى شنرو تونيزاشد ديمرائخه داينياتسانيامت است كرجون بهنيد كرنقل دوم ياك وي اين صورت استآسان في برمري مالفسوى ديجانك متيقت شرنب وي مامع مبع اكوان بوديس فراق روح وي فصد شرنف كوما فراق تمامدًا رواح است زمّا مدّاحباه ديجرانخرا وحفرت شولي أموم ككبت الهيد وكاشة دركا هغرت بودك نما مدامور والحامكون ومكان بوي فوص بود وكدام دايرة مملكت واسعرا مملكت وسلطنت وي بود وعادت نبره كامشكالسنت كدچرن دجوع مدكا وسلعان نما يذيجبت ستعداد سوال دحسا شيهمي ومراسي كالشان را ميا بدكرجه لمودرآ يدوشيخ اشيزع والوإستقى أ شيخ خودشنج على نقر مقرا مدعليهما نقل منير دندكه دروفت وفات مبفيرمود نداكرشدت سكوات ازمامشا بدهكنيا بذو كبين نشوبه كرآن لازم مقام ومنصه فطبعيت بجرائخ ازل كردانيده شديروي دران وقت ازننزلات احديت وتحليا تصديت إسارا نوارغرت دبومبت كدورهان ومخارل بيشدواين آخرآن اوخات والموال أن حالات بود وان سكرات مثل بدات وافاضات بودكرسب ضبق نطاق جسامنيت ارتخل آن درصورت سكرات وممايدات مينود وابين ومراوج وجرواست واوفق عبام و عال شرنف اوست وابيدا علم د کمرانگخاوراک واحسامس ملتجای خاص مناسب آنچه نز دوی تو دا زخوف وخشت و مبیب و امبلال ومعرفت جا ب حق واستخانت و مبیتا وحضرات قرب خانج فرمو ده الوفكم بابداغة فكمنه بركه عارف ترترسان ترازين حست ظا برشدر وى بخيزطا پرشد ديكرا شطارت شوق آن لعاى روح لمبعث ما طراوع برا سراع واضطراب كويامينواست راوح شربعين وى كدز ودبرآ بدوبرد وبسرعت ورعنت آن قرب خاص مندرح كر دديس ماشي مشد قبرعالم طبيعت وضغط ضيض نزاج بشرست حالتی کتوی میشد بوی نعفال و نیا برمیشد بوی سلطان آن اسال دیمی تعلق ارار عالم نبات شریعت وی ملی مدعید وسلم را تناک علاق محبتی تنصیب علی و دارنه وتمثل صوابن تعلقا ت ورمزات و بروی که سانطوتر وصاف تزانمه سرایاست ئین ظاهرشدا زایخا طلعی والتفاتی *س حاصل شدانچ حاصل شد دیکرانخ* برور د کا مِل وعلاجاري كمرداً نبيدوما في داشت رسول و دراصل مدعليه وسلم را وصاف هر ديت كم شرف وصاف وامل مَه مراهما ف است وابن كال است مام مرآن خسرت ا ومقنعناى مزاج مقامعبوديت منازله كاره ومعانات ومقاسات شازئياست ولهذا كفت نزوموت ولدشريف وىلاام يرابعيا يعين ندمع والقلب يحزن واناحل فوافك لمخوفو إمراجهيم نتهامن اسبت انج كفنة ابذوا ثمال لين بنرميتوان كفث ودرك حقيقت حال شريف ويإجل والملاوار فع است ازائخ عقول وافعام وعلوم ومعارف فقلاوعلما وغط عاصرو ضابط وحاوى آن تواند بودع اورترازا تسنت كراينجال وهرمركو بذر مكمة ويامتشابهات دارد وها بعلم بالاسدواسدا علم وعن النس قال قال يصول للاصلى ب وسلما ذا اوا دا لله بعد و الغني على العقومة في الدمناً ون خابه في كتابي بندة خودني كاثبًاب ديدماه ما منري كاع كاورا مددنيا زياك نعاب دنياسيال ت فياقعل برزع كابشد يمكذره وإذااوا دالله بعب والشوامساك عند بذشيه ويون فابه ضاربندة خودبي كاه بدارواز وي فتوست واويكذاروا ورانجاه وي هي يواف په مه يوم الغنميية تلاكم تنا م ميده وي نعالي بند و راانچينتول ست زاا زغاب بسبب آن كنا و روزقيامت عرب ميكويدا وفي فلا ، حقد بغيره اوحق ويراتمام و وافي دها والتوطيخ وعنه فال قال ومسول المصلي المدعليد وسلمان عظم العنواء مع عظم السلا مرسنيك زرك باواش الرزك بلاست مرحند ملامشير وسخراتما مزووا فرزوط بغير وسكون طااسم سن تغطيم وإن الله ويدرسنيكه ماي غروهل ذااحب قوما امتبلاهم دون وست ميدار دكروبي رامتيلاميكروا ندوآزه بشم يحذله بثيا وبمحبنين جون وشمر مبدار مكرومهم را متلاميكروا نايشا نرا وامي ثنق را ذكر ككر ده ازحهت فهم وى زسياق ككعنت فن دخعي فلدالرصني ميركسكيزو شنوه بو وازخذو ملقا در بلاتس مرا دراست خوشنو دی از دی تعالی و من سخط فلدالسخیط وکسیکوخشکررو دامنی ک<sup>ار</sup> دریس ا دراخشم*و بی رصانی است پس صا و سخط نبد دسبب و ملامت رضا* ه بنحط پرور د کار ومحبت و عِداوت اواست صحار برضي مندغنهماز کمديکوسوال امتيکرو ندکرمچه معلوم کرد درضا وسحطا اکتری زنبده جواب سدا د نداکر نبیده از منای اضی ا مايزا زنيده داضياست واكرساخطاست ساخط دواه التزمذى وابن ملجة وعنابي هوموة قال قال دسول العص لحي لله على وسيلم لامزال لبلاً بالمؤمن والمؤمنية جيشهمي شدياء وسيلان ايزن سنلان في نعنيد درذات مريحي آلام وأمراض واذاء ومالله ودرال مريحي سلاك ونقصان وولده وس ولا دمرض وموت واينها مهرسبب كفارت ذنوب وموخطاي وي ميشو ندختي للقي ألله وما عليه دم خلبت ته الكرمش في آبه وي فإي داور وزخرا ومال ت بروي بيجكناي رواه التر مذى وروى مالك بخوه وفال الترمذي هذا حديث حس صحيح وعن محدابن خالا الس وتخفني لام مغتوم عن اسبعن حده ازيد برش زميش ومدا ومعابي ست قال قال دسول لا معلى الله عليه وسلم ان العسلا في استقت لعمن اللدمنولة لم بيلنها بعلم بدرسنيك بنده جون دركذشة باشدبراى وى زخام تد ودرط لمندلعني تقدركر ده اشداب رتعالى راى وي منزلتي كني واندسيد بنده بآن نزلت بعل صالح فود امتيلاه ا عد في خسد ه اوفي ماله اوفي ولد ه مشلام كردا نيا قدان تعالى د تن وي ا در ال وي ا دراولا و وي څرصت ط ذلك يستركيها ميكودا بذا وآبران ملاحتي يبلغته المنزلة التي مسقت لدمن الله تاتخ ميرسا نداين ملا وسركر دن بران إميرسانذ واي تعالى سب اين علا ومركزه بنده دایرتد که درگذشتاست را دراا زمذا و وا ه احسد وا تو دا وازانجا معلوم شیوه که مید دن ربیا برتیه دمفامی میرسد که طاعت دعیا دشایی رسدشها آی اجل وجدا بدمجدب علي حكيم رمذى رحد بدو فذس سدهميكويكر بيار شدم من درايا حكد شته بارى نحت وجون شعا وادمراا بد تعالى تصور وموانزازه كردم درض خود انجديس ومراوى صائاين علت ديمقدالين مرت وميان جرا دين تعلين دينومت بسركفته إخو داكرهركروان مشتدهن دوجودان علت وركني داهيا ويكفاري وهيام كيرهما

مدام كي داختيا رمير و مس صيح شد غوم من و ابت شديعين من وواقع شديعيرت من رايخ آنجا ختيار كردير وردي رمن باي ن الراست اندوي شرف والخطار ندوي جر وانفع ارده ی قبت و آن علی و مرضی که تد سرکر دنطف بر ور د کارتعالی رای من و سند کی ست خالی رشاسهٔ عجب ور ما و دانتم کراین فول که ملا مااختیا رکرد و مذکوسی ببالمصاب نسل الاحروالثواب يفصسل بهان كرده شده است وعن عسل للدين أنت مكسيشن عووتشد مدخائ عجركسوره وآخرا معافي است قال قال دسول المدصلي المدعليد وسلم مثل بغيم وكسر الميك ورؤمشد دويعن تصرير دوشد ويداكر ومشداس آخم ومناه ولل . با و ومتصل ما وست نو د و نه مرک بعنی آفات و لما باکدا *سا* نطام کنداو را ومنرسد روی مرکها واسا سآن می افتد در سری آانجه می میرویعنی آ دمی یافت زان می فقد در بیری که در د بی د وا و ملای بی منتها است و دروی زمرد ن جار ه <sup>م</sup> مر قال قال رسول الله صلى أيله علب وسابو دا هز العامة ومالفتمة عس بعطي إهل البلاءالثوامه اسالم بود ندر وزغیامت دروقتی که دا و ه شو دایل الارا ثواب این راکه لوان حلویه هم کانت ب مدیث دار دواین مرسند محمول مروبست قال میکردیسول لدی کفت د کرکر دستمند & را نقال ان المؤمن اذا أضا معالسقم ثم عا قاه الله بس *عنت كهسلان جون ببرسدا ورا بياري يشرحت مي خيشا* و براى بند بدر شدن وشكركزاردن و فدرنعمت شاختن س لسمآزا واللدماموصت فطائخ لسوكندي رنشده امهن برزفقال فمعنا يسكعنت لالثالث عن إن قال كان غلام بهودي عندم النبي لم بعوده درمالتي كرعها وت به وهوعنده هیر کا مکردآن غلام کانب پدرخ دویدر وی نزدوی بود فعال بیر کفت لم سرسلمان شداً ن خلام فخرج النح صلي الله عليه وسلم وهو متو من الناريس مرون آمه آن ضرت وحال أيحه وي سكويرشكور خاري راكبر بإندا ولا زاكمت و وزخ دوا والبغا دي ودين مديث وزاستوام كا فراس مدوأرى أسلام وى وكفتة اندكة كزويشي الهسائي واشته الشدنيرستون كرووعن الحدهريرة قال قال وسول الارصلي المعتبع مسارمين عا معربينيا فأي ما وكسي كمياء ت محديها وازميدها واردسنده أماسون من وشتطبت وطاعب عشال وشيء وتراد دنيا وخش وبهاي رفتن توياها ي تي ورآخرت الم افسنست عادت باده وشوات من المنتدمنولا وكرى توارست تنل اوتوا كداس برمط خرا شداد ما سيروم كالتعالى انهل جيادت كتند دواوا بن مليقدوس إي عياس إن علياد من مدينه خوج من عندالبغي حمر المله علي وم

على رَا ما زنزداً ن صفرت درور ومبياري وي كه و فات يافت آن صغرت دا آن در د فغال الناس پس گفتند مروم مااما الحسن كمين لمى الله على بدوسه كمال اصبح بمعسد الله ما ومًا كعنت مبح كروشكرف له شون ه انبيا رى ينى الحديد كرم تراست الروز واوب اسنت كرچ دن أحال باس ابهى وخوبي كويسد وواله العفاويحب وعن عطاء مين الجب ومآح بفتودا وتخشف بالبعي كمحا زاعلام علا وامله فغتااه م بوجينغ كعنت نديدم مسأزة خاكدويم نكرزوى وبوداسو وأعور امشل اموح بغدانا ناعمى شدر وزى كه فوت كردا وزاحى كعنت امت ارضى المالارض فال قال لي امن هباس كفت عطاكفت رلابن عبآ هل المبتعدآ يابنما بمزار في ازامل مبشت فلت ملي كفتم لم بم أقال هذا والمرأة السودا وكفت أين زن سيا ورزام وما خلاف أ غر منظره و منكره ونفاف وكا ف مدل عين وبعض شطه وبعض مديجه واحداثت البني آ م<sup>ي</sup>ن رن بغير إصلي إلا ت یا رسول امیدایی اصریح درسی کهن مرع ز د ویشو مها مهاری شهور واین اتکشف تبای نو تانیه و مدستنگیم کن برمبندمیشو مهامی ترسم و ملاخته بن كشف معنى حنباب أرشف بشدخانكة أثم بعني احباب وحوف زاثم فادع اللدلج بس، عاكن خدارا راميمن كه عافيت وم فقال أن ش <u> ک</u>فت آن مضرت اکرمنیوا ب*ه صرکنی و باشد مرز*ا مبشت وان نشئت دعوت اللدان بیا فبل*ب واکرمنیوایی، عاکمنمدا راکه عافیت و ت*لافقالت ا آن *دن میشنگیره بهشت میخواهم فعالت این انکشف فا*دع الله ان کا انکشف پس کفن من بر شهر میشند م<sup>ی</sup> در می می می اکتر می برآن *زن را منفق علیمه و درین مدیث د*لیل ست برجواز ترک <sup>ب</sup>دا وی بامید تواسباً خرت دبر علاج امراض به عا دانت*یا بحق* وعن پیجی بن سعب د فال ان دیجلاها موا بعه و سلور وات است ازمی من سعیدا نصاری که از انعین است. دوات میکند ارانس وغیری زمی ، و قده که گفت که مردی آه *ان تخصرت خلال وجل هنبئاله مات ولم پیلت لعوض کوارا با دمرا داکه در ومبتلاکردا نید ه نشد به یاری ختال دسول الله بس کعنت پیغیر خدا صلی الله عله* بازنو ما مد ومات جردانا نیدترا لوان الده امتران و موض فه مختر عند من شدا م*تد اکرمیود این که خدای تعالی می مراند و می آز* با بدا ورا واز *وی از بدییای وی پشترسو دمرا و ر*ا و وا ه مالک مرسی**لا**وعن شدا دین اوس ممایی ست *دی وید وی والصن*ابحی *مینمه دنسب*ت اخلاف است كصحافي است بأبعى وايت است انين ووكس ا نصحاك ايثان دخلاعلى دحل مريض بعود امه وآثم مرمروي ورمالي آن مردرا فقا لالدبس كفتندم آن مردرا كميف اصعبت چكونه صبح كردى دميه عال دارى فال اصعبت بنعنف كعنت آمزد صبيح كرزوا متسليس ومصحو سبعمت وحال خش دارم قال شدادا بشريكفا دات السيئات فوش ضروخوش عال اش خصلتها ئيكه بوشنه مريها است وحطالخطاما وبفرودا فكنيأن كنابإن فانحي سمعه لم يغنول ن الله عزو حل بقول زيراكه من شنيده ام آن خضرت راكه مي هنت كه خداى تعالى مكويد ا خدااما ابنلهت عه ن متبالاً رداغ تعین بهاری مند ٔ دارند کان خو دراً که مؤمن ست فحمد بن علی ماامبتلینه دیس نیاکنه آن مند و مرارم س ك للت يس مدرستي آن منده ميخنر دا زان خاكيا وخودكه درآنجه بإرفيا و ه است كيوم ولد تصاحبه من الخطاما هيجر وزائيه ن ادرا وا ورايعن كي ومنزه ازكنامان وبق الوب وميكوييروروكارتها دك وتعالمي ملايحك كاتساعال ندافا قبيل تتعيلهى وانبليت من نيدكره مبذة خودرا ببنديمياري ومب تبلاكروانيه مواترات لروماورا فاجرواله ماكنتم يخبرون لهوهوصعيع س واكنيد ونبوسيد ثائت كردانيداي وي ازاعال جزيج ميبوديكرمي ومشتبدوا وامي كرويدراي وي درطالكم وئاتن درست بودا حروا بفتح همزه وسكون جيم مراست انا حرائم بغى ابذن ومجرى وادن وظينيه ومهم روا هاحسك وعن عائشته رمن فالت مال دسول العصلي لعد علىدا ذاكترت ذنوب العباء ولم يكن لدما يكفوها من العسمل ون بياريجرد دكنانان نبده ومني بشدم اوراعلهاى نبك كريرشدآن كنانان راوبر برزة آنهارا ابتاكا الله بالحزن ليكفوها عندم تدلام بكردا زآن منده دا خاى تعالى ، خوه تا تكفيركن آننا داران نده دواه احل وعن ها مرقال قال وسول الله صلى للدعل مسلم من عا حدويضا لم مزّل نوض الرحنه كبير سرسوار را مشهري درّاً بيه وشناميكندرياي جمت را وغرق ميكرود درّان خوض آب درآمدن حني يجلس التخومي شنيد فاخذا اغتس فبها پس د رم نینند زمیرو دور درمای جمت وغرق میکودددان دواه مالات واحل وهن تو آن مولای نصرت میشه درمدمت میرودخران دسول لإقال إخااصا بالعلكم المحسي روابت مكندكآن بضرت كفت وقتى كم برسدين نشارات فان الحص قطعند من الناريس يتريك ت انآتش فليط هنه فعاعت بالما يس، مكرم لزرّ و آنش را زخو و تآب كونته اندك مرج ضرم است يعض نواء تب كرماً دث است زمزرت خيا كم تعيادا بالمحارث وجون بيان آن هنرت علام بساني ابتع وطعنيل ست وتقصوه اصلى زمنعت ببوت بيان علاج روحاني است شقصا بحردر تعيلي ناع امرض وافتصار نودريان علاج أبجاكره بأست وقوع آن دان ملا د واسدا ملاخقيق اين دكراب طب مرفي يا مديشرج و ل جمنرت الحميهن فيره منج الديث ومناسب ن بودكه مفنف ين صرب ما بهمدان كمام وكرنيكروز يؤكه وين مديث وكرعيا وتداب موض منست بعدازا رهابيا رياطفائ ارجم فرمو د نفول خود طلنيست مغي نضو جاربس المدكمينية دروى روان ولعيست مسال ونيط وابيكرمين دروان شدوى العنومان فأنب منية كآب ميرود مرته بفتح جيوكسران فقول بيرم كويد ببها للعيناه مذافا دم دين هي اللهما شف عبدك ملوناشفا بده بيه فزدا وصله ق حسولك ماست ككم التغريف الكاين على خرمه واست وخردا واست كم كاين على كذشفام الدعد عسلوة العسوة لمالوع التمس كذر خل

مداديش زبراً من آفا ب ولىغيس فيد ملت غمسات ثلثة ايام و بدكر فوط زنده وي سيغوط سدروزين ما بنطيبية نبتع واليضاح اوست والي همارت التملل المرفز مبرد وزكب غوطه واختال دار دكه سرر وزسيغوط باشد فان لم معزاجت ثلت فنفس إسراكره نشود ورسدروزيس بنجر وزاست علام كن فان لمبع شو در بنجر وزبس مونت روز فان لم ميزا في سبع عنسع مس كررنشو در مونت روزس نه روز فا نها الانكامة تحا وريستعا بأندن الله بس تتلج فردنه وزابستورى ضاغ وصل دواه الترمذى وقال فعلدست غرس وغن الحده قال فكوت ستتصمّل والطا فسخندراً وليكرج وبنده صنعف ست ذناتوان صيرا بدل شكرسا خنند ووإ حام لمعا دمر مسنا فقال استوفان الله يقول وسماراني مررهام ، النا ربوماً لقيمة · باشدت بخش ن نبده أذا تشره وزخ روز قيامت عوض ك دوا ها حد وابن ه لح للاه علسه وسلمة ال الرب سيمانه وتعالى متول رواسه بعزت دات من و صلال صفات من لا اخرج احدا من الدنسا سرون نميّ رمييج كي داا زونيا ادِمد الحفولة كرم و المرام الم مّا م *مكرم خراى مركناسى دكر در*اه والوست د نفر في ما در خوب و فرقد سبب باري مين وي و مثل درزق وي وستو التيمين ى آزامىم دردنها بهيارى وفقرميد يم بسي مغفود مبكردد وازغلاب آه ى ما ەسفىق كەازكىيا رىغات ماسعىن وازىلماي عالمىن س بار نىدىجدا ىىدىن مىعودىس عادت كرديما ورافعى لىركى بسركرسيتن كرفت ابر ت كروه شد وخسم كرفته ندر وي ما ضران بكان آنكا المهاري ومحبت جيات دنيا مى كريد فقال في للامل المرض لين ك تأنح رسدسماري مارمال فتوروضعف كحال سرنست فترت بقجوفاوم ربا وسمعه دعم والغيم دوله وزمن وغرابس قال كان النبي رواست ك ريض فزه يدعولك جون دراني رساري س غراا و راكه دعاكندرًا مان دعاً مكا ت که منبده دومن قریب است از در کا حق ومبراست انانچا دنشرست زاکل وشرب وحد وفام محمعتبره ترخى أوازو درنسوتها بسارسة وانماروا ملاف شان قومواعف برخزيدورورشو يازبين من بن علوم شدكه وازوفرا يزديها يكمرو فأست لغطافيتي لاكم وغين معجوطا مع عمصين فأفي بهركه منوم كرددم غركان وتمني فالمدرث واب وفات النبحهل تدعيب وسلها يلانشأ المدتعالي دياه وذمن وعب إنس فاليقال ويسول ويعليا

علىدوسلم العباحة فواق ما قذيياريس تعدرناني ست كميان دود دمشيدن شنراده ست ومراديد ودوش س م كنند ورست ميرند يسجها ورا بري نندًا شبرخ و در يرفون بنيم فا وتحونزر واست و في روايّه بارً بعين آست بطرق ارسال آمده وست افضل العبايدة سرعة العبُّام فاضِّلَ بيء رت شّار ت اوست دا دراخوش می آینشستن و حکامت کرد ری آن دیگراست این و انعل عما و ت ف إست فافع دواه البيعق في شعب الايان وعن اس حاس ان الني صلى للدعل و وسلم عاد وحلا فعال له ذامن عباس كآن حضرت عيا دست كردمروى رايس كفت آن حضرت صلى مدعيه وسلوم بيل دارى و مِمنوا به ول توازمنس طعام قال اشتهج فهر موبض أحدكم نشيئها فليطحم فمه وقتي كانخواج وميل كندسار يحا زننا جنري دايس، ميك مخودا نداودام واشتهاى م ت وننر كابى زيان نى كىذىعى ساران را خوردان زائي مسل دا رنداكرا خك باشد تغوست مسكة طه لى علب والبغي بس نمازكزار ومروى منجيرميلي بعد يوسل فقال مركفت آن حضرت والهت معاميعين مولل های کاش می مرداین مردد یغیر*جای زائید*ن خود بعنی در نوست می مرد خالوا ولم ذلک کفتیذمی - وجراست ای کمروای آرز و ما و مسول دارد خال کمنت ای کو ا**ذامات بغیرمول**ده فیسر لعمن مولده *ولا منقطع*ا مثره م*رسی که مروچ ن مهمر (درغیرولدخو دانداز مکرفت*میشو دما *وراازمولدوی ایریه و شدن نشان یای و یعنی آنا* وطبسي كفنندكه مرا دباتثرمدت حيات است بعني أموضع قطع اميل وي ومعنى اول كه ناكفته ظا ببرراست ومال بن معنى بم مدان است يخث ب من اصعاب التعبور واین ماصل کرد بتحصیل مولت ارادی وزک تعلق ماسوی سد و تفصیل وی خیانکه در سالهٔ حضرت شوعبدالو باستنقی در ت روا واس ماحدوعن الى حرورة قال فال دسول للدصل للدعلب دوسلم من مات وافتوشده ورنينج وتغييروا ومايذين بالبعغ من بات غربيا وبعض كفتها نه كالصواب مرابطا ونوشته اندكر ويسنس إبن ماحرابن صربث درياب ما مأهمر بالتسرابطاآ وروه ومرابطاً أيحه اكن از اطالخال ست بيني سيان استن ومستعدة كافران نشستن ووقت فتنب العتر ويخاه واشتمسشووا زفته خروغدا ب يتنو بعاست وغدى وديم عليد مرز قدمن العند وداده شود درما مراد وشبائنا ومنى شب وروزرن وعان ا وام است اكنار أرتنع است في الحددة آن محدورا ب شقياً ف فرمود واست ولهم وزقه فيما مجرة وعشيا ووا واس ما ضعاست انان كسانك بومت ميخندبسوى وودكار ماغروحل فى الذبن تنوفون من بلغواننا يس كوند شهيدان إي كه مطاعون بروكان انطيروان المذوار الذقبكوا كاقبل كثير ثدام اهل طلعون كابيعي دريا مندككسي يشازاننروزد واست ولهذا ظاعون احكرد وابذا رطعر بهني نزوز دن انجاح لواعون بعني تتعارف مسأواطه وينها يذفا فيرويقو للتوفون اخوامناه ميكنيد مرانيده شدكان برفرش اشان راداريا بذها تواعلى فوشه مركامت الرد ذبرفرشهاى خرديا ويكوبهر وردكار اتبارك وتعالى انظر واللح واحتهمنكا وكندرشهاى دوه شدكان مطاعون فالناش الميتان ديشاى كشتشدكانزافا نصدمنهم ومحمديس إيان ركشه شدكاك إنفااليان المدررت فاذاجوا مصدقلا شبهت جواحصدين اكا مجاحتاي بطلوق مردكان تتنوط نذاست ولقهاى كشتشده كان الغامعلوم يشووكه كالعون موارشيدان والشيدن ست دواه احد والنسانى وعن جابوان وسول اللهظما

عليه وسلمال الفارمن الطاعون كالفاومن الوحف دوايت ست زما بركآن حفرت فرم دكريزنه ارطاع ونامح كرزند هازجنك كافران است ورخف دراصل مغيمته ونا م شکرر و نده سوی دشم بخیک کو دانشان نریحبت از دمام و مجرم غزید و می روند والصام ف بدلد نموشه مید و صرکبند و درهاعون ونکورندوا زان داوا يت معلوم سشو وَكُمُرَحَتن أمطاعونَ كُنّا وكهيرواست بنا كُمُ فراز زحف واكرا عَفّا وكمُدُكِ الرَّبِحررُ والبته م مهرد والربحريز و بسلامت ميها مثّان خود كغرا شاكرم نسرد دوا داحسد بآح ، أخرت ونعبم *نشان أمان وكال* واس چی وعل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیج نفع در آخرت و الا ذکرموت دما در اشتن آن بی عل *خری نب* لآلاول حوابي موبرة قال قال رسول الله ت وتمتنق الفاغان درشر ح كروه است رواه البغارى وعنه ت و آل مرد و یجاست زیراکه مرا دما ما انتحاط كه وعن عدادة من الصامت بضم*ن وفخ تومده معاني شه ضای حق وشتاق تعالی نهٔ* لمسكرد دخيا كمه فرمود وككر إلمؤمن الماحضره المويت نشره ضوان الله وكرامت واسكر تعلايقا تأوابس ممب ومحبوب واونني ومرضى زعالم ميروو وإن الكافوا فياحضر لمفطامحول و مرستيكة كافروقني كحضروركرو وميشو وبعين مكا لتلجمح والمستواح منساء مسيست منىشيح دمشاومنه وكدام لذابينا فقال سركفت أخضرت العسا الدنيا واخاهالك دخدالد بدؤمون صالح راحت بيا مبكارتعب ويخ منياوآمار دنيا وامال ومرودوميرسه وي عمت خلوالع لساد والسلاد والمشروالدواب ونده فاس داحتى إبلنوى بدكائ شرا ورخان ورزين منسدكان وخلاص شونل وياستون ماوخود فالمرست كرايشاد

ازوى آزارم يرسيدوا فاستراحت بلاد واشما رودواب بحست كنست كربوجود فغور وظلم حاصل سكرد د فساد درعا لم وآخلال داركان واجزاى آن وفاجر سنعوض ميدارو امه نعالی ا درایس ایزامیکشد بوحود وی زمین و هرکه و مرمه رزمین است و نیزار داشته میشو دیشومی کیاج ن وی باران راوچ ریمید جی ار دوزند جمیکرد درین و هرکه وبرجه درزمين است منفق عليسه وعن عسد اللدس عمر قال اغذ وسول المدصلي الله علب وسلم منكى كمنت الريح كرفت آن ضرت دوش مراه بنومنيجي تمشد به منفظ مشنه معني كرفت سروود كوش سرافقال بيركفت كن ف الله نبيا كا مان غزيب باش مدونيا كو اكه نوع بي وازما بي خود روافيّا و مُا وعامر بل كليدرا وكذى ومبالغه دين ثينتراست زياك غريب كاس ساكن بهشور دربلا وغرست ومقيم كمرود دران وكأن ان عبوبقيول وبودا برغوم بجنت اخداامسبب تتنقلكم عساح *چون شا مكن بين انتفا رمبوساح داك*رة و قت مساح زنه و خوا بربود و ا ذااصعت فلا منتظر المساد وجون مبح نمريس منتظر *ساش مرد اكترا وقت شام ز*نه وخواهمها نه تنميّ شرائ شبع وصل بروانه كراس معاملة اصبحه منخابه المرخ وخلص صحباك الموضاك وكميازين دسى توتوشه بإي وقت ماري تومع بخنميت والنام ی دا وعمل کرون مان میت نمینمت دان حوانی د ولت حن و حوانی را نه بنداری که ایا م حوانی حاودان باشه. ومن هیوفان لوفان و بحیراته نه کالی خود توشیری خرد رواه البخا دی وعن حا برَّال سمعت دسول اللصطی لله علب و ساخه لموَّد شِکْدَة ایام متبول *کمنت ما رشنیدم آن خرت ایش ان*وت و*ی* وزميحنت لانموتن لحدكما للاوهو بحيس الظن ما للدميها وكرنسروكمي زشا كمراكذ ننك داروكل خدورا مخاواميد داردكرم ومغفرت وراوا واقتيا وكمندم وعده رم *وی دی*واه مسیلاکنتهٔ ندکهنشان سعا دت آسنت که درمدت میات خوف غالب بود وجون مرک درسدنشان مید سدا که دوکنته ندکه ما در نیک دشتنجا ه ن سک کرون عل است بعنی نیک کنداعال خود اور میات تا نیک کردو کان شانجداز دموت مدکسی که به شیعل و مش ایروت مرکز د کان اوز دموت و نیرفته ا *صّیتت رها آمست که علیند وامیددارد و مندمت مولی کند و نظر برعطای او وار وا ماامید دروغ که ما زدارد ص*احبش را زعل و باعث کرد د*برکنایا*ن آن *امید بنسه ت*لیکه آرز و وغروراست وحن بصری فت میکو بدیکی از نشانیک میلام کان خو دسرور د کارغود و دروغ میکویداکرنیک میاشت کان خو درا دیرورد کارنیک میکردهل او عربي منصور بيعضى نراديان خودنوشت كه تؤواز داري مل خودرا ببرازع سيخوذ وآرزوها دارى سدى فعل غودآ بين سردميكوبي كارنبك كن واميد وارماش العضيل بعن معاذين حسل قال وسول مله صلى لله علب وسلان شئخ ابنا ، تكمما أول ما يقول الله المرمنين تو مالفتيمة أربخوا بيرشها خروم يت نخستن غيري كدمير كيندخواي تعالى مؤرنيا ن رار وزقيامت و مااول ما يقولون لد ومست نخستن هزي كرميكو نيد مؤنمان مرمداني نعاتي را قلنيا نع كفتر آري خواهر كرخروبي ل الله قال گفت آن خصرت ان الله پنیول المؤمنین بدستی دمهای تعالی سی مرمونهان را خل اجبته کفایئ آیا دوست میدر به شاتعای مراویش آمدن شام فیقولون نعما دنیایس میکوند مومنان آری و وست میداریم نفای تراای رورد کا را خیقول لمیس سیکو مدر ورد کارنعالی رای مدخرو وست مدارمد نفای مراو و یعفر نسخ صابيح لما ذنتم بعني كميرور وكارتعالي ون دوست داشتيدنقاي رايس جراكنا وكرد به ففولون دحونا عفوك ومغفز فك يسم كوندر ومن أراميه واستم ملكر تراا زكها كإن ما ولوشيدن تُويديهاي ورا فقِول قل وجست لكم مغفونت بس م كويدير وردكار تعالى يختنق أبت ولازم شدراي شاعفو ومُغفرت من جون ما صام غُج فا منغرت كى ددائنا بيكر دفافتر دواه في شوح السنته والونعيم في الحلبة وعن ابي هويوة قال قال دسول المدصلي للدعلب وسيراكثر والحكرهاك اللذات الموت بسياركسنديا ووبران كننده وتقطع كنندة لذت بإماكهموت است مغهوم از كلا يظسى آنست كدبا د مإزيد ماست مال حطيمعتي ومران كردن وأندا ىتى *نبايغا نەخاندىنشوراست برد*يان مرد م ولىكى استرى دەمات كفتەكە دادىم ندان مىجاست بىينى قاطىر خانچە جومېرى كفتەر تىقىتى تص*ېرىك*ر . داست سېيلىك روابت ندال معراست ذرعفا ذكفته كرطأ ناست مذال معركذا في ماشترالكيّاب دوا والبرّمذيب والنسابي وابن مليفة وعن في مستحودان السخصاتية به ومسلم قال ذات بوم لاصعابه ، داستاست اربن معودكان حضرت كفت روزي باران خود استعموا من الله حق المعاء شرم دار ما زخرافيا كمرواجت فسلوا است كەشىرىم، بەدەشت قالواا نانىتىسى مەن لىلەكغتىنەمىل بىرىتىكەش مەيدارىما زخدا مانىچ اللەيىنى كەبچارى *آرىما دامرونوايى ادرافى الىل*ىرلىك كەسەللەدىكى ت مرفدا برامرتوفتي دا دن وي ما را بدان وميست حراستها كه طلب كني زما وامريكني ارا بدان قال ليس ندلك كمنت آن حضرت مينت حي ستمه انتظما كل ن ميريد وميكنيد بلكه مقام آن على دار فع است وآن ان است كه تمامُه اعضا وهاس ظاهرو باطن رااز نا فرمو رويخا و داريدوسان كرواك خسرت صلى المدهير وسلامن ا بكلامخضرمامع وفرود ولكن من استيعن من الله حق الحيا. فليصفط الوأس ومادي وليكر بس كمرشرم داردا زخدا حق شرم د اشتن بس ابدكه كا مار دسروا أرضنو وتواضح كردن ونيري الأكبرو مكرشي كردن بروى وبرملق وى تعالى وبحا بدار دجيزى راكة عفاكرده وممع كرده است مرائزا مبارع اس فالأت فانتدسمه وبصرولسان وابذليشه وفكروفرات وليسنط البطن وملحوي وبالمكنكا بلدوسكم دانا كل واموشيه وكابدار دجني راككردا وروه ومم كرره بهت شكرا زاكدول ستبخا بداشت وي ارجل المجالتي أعاد وجل دار المعرفة تي والحامدين واربا وكرفتن اسوايق وبعض فنها بديني حمج كرد واورابطن وتنصل است بلن فرح است ودست والمرواز فافرمور والا بأرد ف لينكوللوت والبدكه ما والعلى وادوارويوسيده شدن شخوان وفاك شدن زاوبل كسركمنشدن وبركه ماندكر دنيا فاني است زنهكندروي وترك وبدلدات شواساتن اينا كوروومن ادادالمخوة نوك زمننه الدنياوكى كنوار ثواب فرت وتعيم أن اتك بدراش فها الفضل خلاستعوم بالله خوالعماس

بخذاين ندكوردا بيرتم تيوشرم دامثت خادات شرمه ثهتن وماصلع يمضمون تول قرسما زاست واتعنوا اسدح بقماز روأ ه احل والنزمذى وقال هذا حذابث فرم ما معاغر باني على لتقى رحمًا مدعكيه دريب البتين إلطرق مغيره يهكة وب سالك يحق تعالى بعيرا وست أزغيروى سجاز و وصل دى فطع وى زعيري سحانه وغيرخ عاست ومجغطور و ساح ومزا دمحضرا نيامم عاقسا منهدات است رموام وكمروه ومشبهه ومرا دنساح اشتغال نجلوقات تزاسان وزمين وكوه و درخت واسا مسعشت وجرآن يس بعدساكا بی ذہول زمیامات قرب اقص است وا ذہر ل زمیامات قرب نام وہر بندار کہ بعد است سالک زغر قرب است نمذا وہر مفذار کرمنظم است انجر واصلی التومق وعن عبد اللدين عمرو قال قال رسول الله صلى للدعلب وسلم تحف والمؤمن الموت تحفيم بتحذيسكون حاوفنيآن برولطف وطرفه وسم درقاموس كفننه طرويضمال نورتنجيب انثراوغيره وديصرابر كفتبطرفه شكفت ومرادان وشكنت وكوراست ازوى تعالى يوى كرموصل محنت وقرب وست وروانده است ورافشقت ونه وشدت وممنت آن ووا والمده توسف لمفنروتمحص ذنوب ورفعه درجات آست وبعض مهيج نبدكنا بتبازكد ومشقت اوست درطلسه تكمشفتي وشدتيمست برئومن إزموت كميوق صن واسداعلم دوا والترمذجي والنسابي واس ماحكه وعن عسدالله من خالها لم موت لفحاء واحذة الإسف مرك اكهاني كرفتن خشماست فحاة يضغ فايدوفصرونبتخ فايقصر عني غتيريعني ناكها ن ولنقجا کون *فابغی کیارکرف*نن واسف نفتخویمره وسین مهله معنی خضف و کمسیرس معنی خصیان و مراد آسنت که مرک *اکه*انی از آثار خضب آلهی ست تعالی *شاخر بند*و زیراکه نمذاشت ورا ناستعدانه آخرت کند تو به وعمل صالع و گفته اندلاین مرکا فراست وکسی راکه رطرنفته محمد ده و سیرت مبالونست خانکه در واست و <mark>کمترا ندگتای ا</mark> لست و مان را مدروا ها بو داوُد وزا دالبیه **تی خی شعب الایمان و ّ دزمن بی کنّامه روات آی داو دیمان قدراست کرمذکور شدوزیا تا** - الايان ورزس دركناب خدوس اكد له فن الاسف للكافر و رحد لله و من كرفتر غضنت ست مركافرا و مهرا في تعالى مرمومن راذ كرفاست في كرفي مخال ودمِنُوم ناست الماد سلى كنفته مذنا ظرور مانت ملاف آسنت والبداعلم الصواب وعن النس قال حنف لا للو صلى الله علي و م دآمداً نحضرت برحاني ومالاً بكاً ن جوان درعل مرون بود فقال بس كفت آن حضرت آن حوان كمف بتعد ك يجو زيدا بي ومب اني خود ما فقال وجوا ويعديس كفت آنجوا ا يدر الرم خلاا ما وسول العانى اخاف ذنوب برستبيك من مارسم كاع ن ودا فقال وسول للديس كفت ال حضرت صلى الله علب وسلول يعتمها في ظِب صدف مشل هنداالموطن جمع نشونه وفي وجادرول بيع بنده دره أنذاس ما الااعطاه الله ما يرجو وآمن وما يخاف كمراكذ بربرآن تنده واخذى تعالى صريحهم واركوفضل وكروا وست وامن كردابذا زامخ مترسدانمواخذه وعفاب بركها بإن ويخصوصا كارتعلتو برمائجذا ونعلت خوف ندنوب عليه وقوت رمامغه ومميشو و وأنحكتها انصت رعاستًا وسكرة ما فتمروا هالتَّرمُّذي وابن ماحة وعال النزمذي هذا حديث غزيب الفصل الثالث عن جابوقال قال وسول للعصلي ملرمیکونیدمونسعی داک<sup>ور ت</sup>آنجا بیسبل آنید ومرا داسی چزیست که طلعه خوا به شد نبید هٔ زا حال آخرت و درمواقف قیامت پارمهری که طلعه کرد دمرا ن زاموال مزیخ بعنی **خاند و درآرزوی مو** بت كرارزوى شدائد واللهم وأ زشان عافل آن است كه تمني خنج زراكه وا قعرشو ديسب آن درشدت وبلاكاميته واقع شد في ست ولمبيي كفته كدم وبهول طلع غيرست كيشف بازسكرات موت بعنقهني موت كرميكند نبده ارحهت قلت صبروا مذوه و د لة يكي ميكذ و چه رمتمناي وي و ا فعيشو دا مذوه و د ل تنجي ثبتير فوا به شد تو نيامعلوم شير دكه ني ارتمني موت بطرق بي مسرى ومنك لماست وآكة يحبت شوق لقاي بى ومحست أن عالم باشد وكيرست وارج ن السعادة ان بعلول عموا لع وموفرقه اللعظوط للأنأ ناز وريتها زنكنيخ است كردايثو ويونده وروزى كرواخا ولاضلى تعالى بجبوه توجريخا سنوداس يلمت ديجواست ازبلى ننى يمتني وستنوي آحلي ت وردغ نمت است کالدنیا نرخه آلاخرة د وا واحسه وعن ایس امامیه قال جلسند را صل<sub>ا</sub> مدعله وسله فذکخ مایس تذکرکرد آن حضرت در او دو و با نیدا حوال آخرت واجوال قیامت را و دفقننا و زم و تنک کردلینید **داری و ما نفیلی م**ر ى بنى لىف و قاص فاكتُوالسّكا , بيرى بايركر وكريرا فقال ماليتيف مت بِس كعنن ا*ي كاشكي ميرم بن* وأرمخت وشدت دنيا خلاص شوم فعال ال**بني ب** ندى تى تى الموت باسعدًا ئىزىن ومفديرن آرزوم كى تى تا فو د د. ذلك ثلث موات بس ازكرواندة تحادكرد آن خيرا ذنا مرضى خى است يس درحصنوين آن راج دى كنى امراد آ كنست كه درحضرت من دهيات من آرز وى موت ميمكي وحال كخيمشا **به موجال من و** ىتىمن بىنىرستانىنېرىتى كەقسىرتان كرداكرچەمامىل كەدەترابعارمۇتتە تەتىم دورمات كەكەن مىدا نىظىر دەم كەرىم من ارتىرا داخىرى دورابعارمۇتتا تارىپ تارىخى يدندكه نومن احيات سنرست يامات كمنت مدنوان بنوت هيات خوشترو بعدازولي مات بتراست نتم قال ميشكرفت ومخبرت ياسعيداً ويكنت خلقت للعبن تلكي بهاكرده شده باي سبت فأطاع موك وحس معلك فعوضواك بساني داره وعربه وكيب شدى ويرآن براست مراك استعاره ستماق مراسي

مهمی جون میم میرهٔ درتون میم میرهٔ درتون میم میرهٔ درتون میم میم میمن میم میم میم میمن

أتعاجاك حاصل كين أكركفته شودك كلرك وعوف كاموسا زباى شك وتردداست وسعدولي وقاص فيعشر ومشرواست بس ورقول كأك الخيشا يركم صدوداين قول ميش ازنبا رتباشديا دفول كارتره واشارت بعنلمشان بريام باشدكر فرم لمان توان كارم ووا ماحدوهن حارثاته بن مصنوعب بضميم وفتح وروكسواى مشدوه أبعي مشهواست قال ميكويد دخلت على خباب وآمرم رضا سنبتح فائ عجروتشديموم واولى كم الماق يم الاسلام ومهام ومدرك . إفت مروى سنة سع وثلثن ونماز كزار ديروى على زال طالب و قل كتوى سعا و مال محد الغ سرخة بو دخاب دارمنت ملى زيدن وفعال الركفت خيا بول الله اكرين و دكيم بيشنده ام يغير فرارا صلى الله علي موسله بقول ميكفت الانفري لعد مكر الموت بالمركز أز فكمندي انتشام ك التمنية مرآنیهٔ ندومیکردم آنرانماکه میرمنی اسدهنه منسطرکشت با رزوی موت را رسب خردنیا دی که رسده دو مکارجت شدرت این مرض که واغ سست آن کرد و دیشوست گاکرا الطبيبيا يديازجدت ندائخرى والدارى كترسا ذيتوعا فنتآن ولهذا كعنت ولعت وأمتنو مهج وسول الله بنودم ک درہم را وان فی يدوسلمااملك درحاكه غائيمن اكنون حيل نزار ورم است قال كفت عاراته كرراوي مديث ست ثم انت بكفنه معدازان آورده نندنز وضا سكفن وماكه قمامش نفنس مرد فلما وآه مك ت وكعنت اكرمه حائزاست ديشرو لكن وخرزة لم بوي حد للعكفن اليكر جزة بن حد المطلب كرسيدالشدا وع رسول مدا به وصلع ورمثي غهيافة نشدراي وكنع الامودة ملياء كمرماد زبون كدمدى خطائ سياه وسيدبودوان مركن تمام ودرست نبود ككرا فياحبلت على وأمسد قلصت عن قل وا فاحسلت على قد مسد قلصت عن وأسد جون كردانده مشدآن برده كرائ عن عمزه بداشد رسروى كوناه مى آماز دبهاى وي وجون كردانده ميشدير البيا اوكوة ومهما دازروى حتى مدت على وأسدو حعل على قل مد مالا دخر آانك كشده شدة ن رده رسرمزه وكردانده شدر أي الذخر كسيسه وسكون ذال معروكس*زما ي معوكيا مشهورسيت كربوي تعن خا خميسا زخ* و درفره كاربر خرواه احمد والتومذ بحب الااند لم ملكوثما يت مكفن بدرواست كم دندين ملامه وتزمذي كمكن بترمذي ذكرني وارئح واراكه ثماني كفنة الآخرميث والبيهق في شعه سم كه ما ضرشده ا وراموت ونز د يك رسيده ضائمة كه عادت بفتن كرد دكه م سرد وكفته المنعلامت اخا ا له اکوایشا د مکنند ما مهارا نامیتد و کوکشتن منی و فرورفتن صدفها معنی سان د و حثیم وکوش و درازکشتن بوست خو ارتمنن لاآرالا امدروا شرماع بأناسدوانا البرراحون ودعاكردن بخرو فوابذن تسن وآنج سكو شد المائخة راى مؤمن وكا فردرو قت انزا ق روح وامثال كان خاكم دراحا وب ب والحي حومزة فالأفل دسول للدصلي للدعليد وسلملقنوا موما كم لاالدا لاالله تغنس كمنيدم وم وم يخود للين آمناك بدرن رسيده نظ بلسدرا وعقر بشق است الغز بعني سرعت فهم ونفتين فها شدن دمرا وسلقين ابنيا ذكر من كلراست درصوركسي كم عاضر شده رت نَ اَيُحَ تَعْلِمَ كُنذَا ومَا خَلَدُن آن وواه مسلموعن المسلمة ومن قالت قال رسول المدصلي للفي علسه وسلما خاحصوتم المربض و*قي كمين* بت را بعنی انک نزدیک بروت رسده و کلفه و برای شک را و سیت اکرم او مربعن محتضرد ارند واکرمطلق مراد دارنبرای شویع تود فقولو ا خبرا بس کوئندخها بعنی دعاکنه بخررای خو د ورای مربض دمت بننفا ومغفرت قال لملا مُکمّد بؤ منو ن علی ما تقولون زراکه فرشتخان آمین مسکو مند رآنج می کو لمروعتها فالت قال دسول لله ومرازا مسالست كنت يغرضا صلى لله على وسلما من مسلمت بنيت ميوميلانك رساه دامليتني مصيبت مني دايذه ورسنده كبي فقول ماامره الله مادين كويد خرماك امركره واست ضاي تعالى كفتن آن نزدر سبکه وحود ما وامرا ( ما و ما و تمامهٔ احوال ماری مدای مست ومان وب ن منسلت آن کروه و آن کدام است , انالله واناالسه وا حعو ن مر*بر* سوال وحساب وثواب وعقاب وي بازكر دند كانيمالله إحوبخ ابن كله داه ونوع روابيت كرده انذبسكون سينزه وضم صمونغ توبيزه مبد وكسيرهم ومعني بروة يكي ت من واخلف لي خيرا منها وظيفه و ملكردان رائن بهزازي صيبت يعي اذا م رفدًا زمن وين عسيت واخلف بفتح بمزه وسكون فاوكسه لاما زاخلاف معنى كردانيدن حيزى كاروته وفوت شده ومراد ثواسياست يابدلي زمنس بنيه فوت شد وحنائج ظاهرسياق مترثير ستبيغوا يدبحونداس رابيع مسانى ويصيبت الااخلف لدولوخ وامنها كراتخ منيفه وبدل سكروانذ مداى تعالى داى ويسترناني فوت شده فلا ماست بالنسلين بحومن المي سلته امسارسكو ركهم إبن مديث ازان ضعرت شنده بودم وجون ايوسله كرزوع من بوديش أرصفرت مردت امروا وإزان ضنيلت خواتم كويم مارز دول خودا نديشيد م كركرا م ي أنسلما مان بتراست انا يسلم كزمراي نعالى مبل وي من خوامدرسا مند معلمان وفضيلت اي لمرميح مدأ ول مدت ها حوالي ويسول إلله اول ما صيافانه واولكس كهرت كرده يو ديسوي غييرت اصلى الله علب وسيار وكفته انذكه ما وسجرت وسلماست ارصشهد نيدزيراكه وى رضى درغه بحرت كردا زمد منيج شيستازمان زمشه مدنيه واحهلها وى بوددين مرد وبحرت والوسلم يسيرهم آن مصرت بو دمرج والمطلب وباور رضاعي تصنرت بود ثما ن فلتها بسر ربستي وم وابن ستبعا و وابن مليات فتما ين فمدا الله وم في المفل العلى وسوالا الم

پس ه بغه و بدل کردانید خای تعالی برای من از بوسسله غیرندا داصلی ایله علید و سلم کرد. کلح دی درآمدم و داخل از واج مطره وی شم و وا و مسلم وعنه افالت ر د سول المدملي للدعلب وسلم طي لي سلية و قل شق معره درآ رنيلي سال بدعير وسلم و مال آنخ بختن بازه نده بودچشا دوسلم كرمهمي باشدوشق نبلخ شروز فع بصرومنم شهن فو فيماراست فاغمضنديس فروخ ما نيلان دعفرت بعرورا ثر قال الووج اخافض لعنت ار حضرت که طان حون فتفن کر د ومیشو وکس روی سکنداورا بصرو *نکا و میکندیجا*نب وی وماین جست بازمها نذه چون **این خمی ارمصنرت** به ذری وی فوت کر وضیح ما مسرمین ا هادیس مایک و فره و کروندمر و مان از ایل نازان سیافتال ایس کمنت آن صفیرت لا فاره حوامل منسکم الاجیم ر دامتای خرد کردندی و نیج نید وا و یا و ما نندآن فان الملانکد مؤمنون علی ما تقولون زیراک فرشنگان آمین می کندر حرکی میکوئیدشما ود مامیکند ثم قال بشركعنت آن مغربت اللهم عضولا في سلمة مناو: إبيا مرزم التب لمدا وارفع دوحت في للهديون ومبذكرون إنيا ورا ولان كسائيك رامرا ره ايذ واخلفند في عفسك في الغامرين و منه غيشو دريما ستامور وضغ مصالح ديا تي و ندي ن ازا ولا د**وي ولادا ولادي وبرين كعن دير في الغاي**ن بيان **نۇم**ىتىباست يا درياق مايدىكان ارزر دەرىعنى ولا دا دكە كاين دارىردە ماقى مايذە وېرىن مىنى فى الغارىن مىفىن عقىلىست **واخلىغىرومىل مېزە دەمەرلام تا** ، ورمها مركفت عند سكر ب وكسرولد ولدوله واعفولنا وله ما وس العالمين وبيا مرزه ما وماورا أي يرور دكارها نمان وا فسرله في محتمرا لن دا دراد قراو و نو و لدخید در دسش کردان در در در در و اه مسیل وعن عائشت رمنی سدغها قالت ان وصول الله صلی الله علید و س حين تو في سيدي مدرجه وكفت مائشه كه ن حضرت ومي كه وفات مافت بوشيده شدىجامه حره بحسرما فيتومو صده بردمياني مخطط متفق عليه الثان عن معان من صل قال عال رسول بعصل المعد علب وسلم من كان اخركاد مدكس كم بند آمر من وي لا اكما لابعد دخل المنت مشت دنن مدنث دنری رتمعتن میت نیرست کراژ آنان است فاهنم دوا جا بو <u>دا ؤ</u>د وعن <del>مسعت</del>ل بنیخ پردسکون مین وکستواف من پسال ت اناط بعت عمره سکرنت کرد بصره را ونهر مقتل که دیصره است م كآخرودلت معا ورقال خال وسول اللعصلى للدعلب وسلما قوكوا سورة بس على وقاكم نؤاندسوره يس رابرده بمى خدفا برآست كدادنتم باث وعل نیزیم برین است دا متهال دار د که مرا د بعیدار نموت درخانه یا رسر قروسر تیخصیص این سورهٔ مرکه ایعلم نموت است واشتال براصول دین و طبی گفته مشترک ست میان وی وسوده و کمروفا مبراسنت وابدا عاکمان سرکترم در فامحاین سوره است ک تصنی تصدیق رسالت ست ؛ وکدوج و وخانمه دی که شق است بردی و مرکز و صورت نی که مناسد فرمو دفسوا بصالذكى ببده كالمكوت كلهش والسازجيون إبن عباس كغت رضئ بدعنه كعن بمند انستتركزا مرجميفصنول مصوره كدوار وشده بجبر بالاعنها قالتيان دسول الله صلى لارعلب وسلمقسل غيان من منطعون وجوم در ضابیسه دا دغهان ره خلعون راخلای معجرومال کوی مرده بود و هوسک و آن خسرت کریمیکو دهنی سال دموع النبی تا ای رو<sup>ا</sup>ن شداشکه ای میخ وسكم على وحدعثمان رروى ثمان وغمان بنطعون مغرا ولكسئ است كازمه اجران مدند وتكرده واولكي كديقيع وفركرده شد ومتبع بعداروي تقروش وآن مصرب الم بنی نغر شریف خود مردانتد برقروی نها دیا علامت باشد سمان آوروه اندکه مروان دروقت حکومت خود آن بنیک لرداشته رقرهان بریخهان نها خلافالسعض ووياس دلادضرائع ميسب لندوكلام دين ديخسل مهتببا بدووا والتحصف وايودا ؤدواس ماحيف وعها قالد دا بوكومدت رضا بدعنه وسدوا وسغرراصل للاعلب وسلروهومست وماآ يكآن جفرت بعلت كرده و وواه التحمذ ع وعن حيسن تعنيرما وفتح صادمهما يتين من وحوح تصنيروا وبن وبعض بفتو هرو وكفنته وابن اشدوا صوب ست وسكون عاي مهاءا والصحابي نصايب ت العظيمة من البوآ معرض روايت مسكنة كوهم تن السراكيم ان انسا درست معدود درام محاربها رشد فامّا والنبي بس آيرادم ا روسال موده دمالكرم وشمنخ إدرافتال بركعت الصنبت الحث لاادى المستدالات حدث بدللوت ريستنكيم كالبني والواكم كرخستن كيرافطية يوى مرك وآرى بفيم سنر ومبنى المونعي آيد فاخ نوفى معبيس ما كانيد و فركن وامرت وى احاضرته و ما كزيروى وعملوا وشا كاسد ديم شروكمفس و وفي وى فالمد لا مين في منا بالعلديس ميستيكشا وأبرل ستبكرنمي مدوستاوا رمست مرود كاسلمان راكه ما دواشترشو د مسارا بل فانه وي ازحه فار زاودام دم ومُوس فرزو كرم است نرومنا ولهذا نعييم فيكرد كمعني مروا راست بعني توا ندكه حفيكرو د وكنده شود وحفية تبدميت اكوس بالوخطيره ولفاظرا في معراست تخفيق ت وطلخين اللؤلف ارى ازكرامها واست وجوب مردوى كفت آن حضرت اللهاق طائد واستفنحك الدخداد والمافات كرجلي وادرما لي كرفند والمكني وسيعًا . و و وخده منخدسوى تو روا و الو دا في القصل الثالث في عدل للعاس معفوم دار الديم عفري في عال فرش إشر مهالي بمليمنف ودواوا يراكو بسيخت وكفته لنكر واسلام إزوي فتري موده فال قال وسول الدصلى للدعلب وسالمقنوا موقاكم عفن كسيدونغا فيدروه إي بالمرلآ العالاالله السليج الكزم توصيف بين ووصف بشارت بعغودكرم لتماست امردوارمان د وسيحان الله وسالعوش العظيم أرت بغلمت وكروي في استان في

ضورد. كا هنعمت غرت وخمست دو والمعسد للعوب العالمين دفتن زين نمست آ ؛ وشاكره دامنى اشدا بتصور وضرمينى ربوجت سعيفين فضل في كروقا لكل معاد ما وسول الله كيف الدحياء كوداست بن وادرز ذكار الربياموداني تلمين كنيم ال اجرد واجرد كنت بترونيكورك ذكرة ببازنده ومرده راشفا عامل وجلاى روح اوست واحضاران صفات ومعانى مورث ذوق وميات ماوداني است عروة وزندؤس در قدمت خابدبود روا وابن ما حبة وعن البهريرة ول العصلي للدمليد وسلمالميت يخفوه لللانكذشم فيسكهم وما فرشوزا واددو تمت بردن فرشكان فاخاكان الرحل صالحا قالوا بسرون ونبكه كارميكونيد فرشكا وبخطاك روم مست كرده اخوجي اميتها النفس الطيبية كانت في العسالطيب برون آي بي مان اك كروريت ى ة بردن آىسترده نز دخه دخل والشوى دوخ و يعان و دسفى غضبان دخ ثر ثن براحت درنق اك فلا تزال بيال لما ذلك حتى تغوج بس مهشارست أن من كفته مثيره والآئ في منكورا زينج وثبارت آآنك بروي هي يرخم بعيوج بها ألحه ورابسويآسا وه فبنتح لعابيركشاه ومشود براي وي مدآسا وه فقال من هندا پر كفته مشو ديغيم يكونيد دربانان آسان كسبت ابن هغة لون بس ميكونيد ا مذا ورا فلا ن إن ملاني است بعن وكرسيكتنذ ام ونشان اوخيانك ميشا سندا ورا فيقال موهباً بالمفتو العلب يحكانت به مِ وابشری مووج و دیمیان و دست غرغضهان دای سوده و فوش بیشراحت درزق و روید کارخشرنخنده فلا تَوال نفال لُعا خه لك يس مشاست آن من كفته ميشود ماورات كلام وبرد وميشو دارًا ما ني آسان ديج حتى تنته الله التي فيها الله ، آيخ مرسدانها ي كدروي مداس ت نام وي فاذا كان الرحل السوءب ون ما شدم ديد قال مكويه كما ذفرشكان عامرا خرجي ابتها المفنز للحنبيث يمكانت في العب اتمای مان بدیکه بودد تن بلیداخو حی د مهمته بیرون آی کو بهده و استوی معمیم وغساق و فوش آب کرم و زرد آب کرم کدارتن دورصان وروان مکرده و نف مرد وآمذه است درصراج كفته غساق آب سردكنده وآخومن شكلدا ذواح وبعذاب د كمرث به عذاب ندكور حذضر بعذا ويمانيش غسآق جذمنس فاتزال بقال لها ذلك حتى تخوج ثم يعرج بهاالى الساء فنيتولها فيقال من حدافيةال فلان فيقال لامرحيا بالنفسول لل العنيث ارجعي ذهمة ركر ومحد مكوميده فأنها لانفنخ لك تواب الها زيراكك ومبشو وراي تودعي آسمان فترسل السام هرساده میشود وانداختمیشودازآسان نرمین ثم نصبوالی القعوست*رسک*ود بسوی فرد وا هامن ما ا ذاخرهت روح للوُمن ملّا هاملكان بيسعدانها چون مرون مي أييطان سلمان بش مي نيدا درا و وفرشندكه مالام هر خالزا قال كفت حاد كراوي مديث ا ا زیں ہررته فلکومن طیب دیمیها و ذکر المسائ پس ذکرگردا و ہررہ مان حضرت ازوشویآن روجود کرکروشک رایعی کفت کے می آیدازوی ہی ششکہ بيئ نست كداه ي خصوص بغظ كشنيده يا وندار د قال كعنت الوهرره ماآن صرت ومقول هل النهاء ومركوبندآسان ن ووح طيب مان الست حامين قبل الارض كرآيه ه است ازمان برمين بعدازان مروح خطاب كرده مكو ندصل الله عليات وعلى حسل يكنت تعمر منه وروو فرسته مذاي تعالى برتوويتي كم آباد ان وزنده مييهشي توآن زا فينطلق معالى دمد پسرد وميشودا ورابسوي پرور د كاردي ثم فيتول انطلعتوا معالمي آخر الاجل يسترسكو مسريدا ورابسوي فرمدت كعاديا ت پین د تی که روز قیامت برای وی نها د وشد داست ومراد بران برزخ است بعنی بریدا ودام کارند آنا و ه کرد و شد داست برای ا و نار وزعشروا زانجامعلوم میشود که مرکس ا ت ول وآمزا ول امل موت وآخرا مل قيامت وكرميُّ تم قعني اجلا وا مل سمعت. ومحتل مرد واست قال كفت آن خصرت وإن الكا فوا ذا خوج سيحيون كافربرون مي آيدروح اوقال حامه و ذكرمن نلتها وزكركر دابوم يرمه المخضرت ازيوى ناخش آن روح و ذكر لعنا وزكركر دلعنت إوبقول ا بمن فسرا الارض فقال نطلقوا مدالئ خوالاحل قال الوقعر موة فويه رمبول عد كفت ادبرره بسر أكردا نبدونها ومغيرن هد ومسلوبعلة كانت علسد على انف مادى داكنو دبروى برمنى ووفئ المصراح دعل تبنيتها دركسلخت كذنا ن برسرا فكنيذ هكذا سيخس اشارت است اخرجي واحنية مرضا هنك الى ووح اللدس مكوند فرشكان بروح مست برون كي نوشو دا زغد خشؤ وى كرده شده ازتوسوى داحت كانطانه وربيعان وبسوى مذق رومان ازجمت وغمات وتواند كدخراز عاقبت كارباشد كنعتها يهشتاست ورمه يعنى مرآمد وجاس بوي خش عتى اندلىنا ولد بعضهم بعضا فالخركز نيميد سندكن دوح رابعضي فرشكارك المسك بي مردن مي أدروح ميت محومترن اوي شك يعنى وست بدست مى رنىحتى ما توامه الواك السهاء الكرم آرند والردوع كأسان فقولون اس كوند فركان ماالمس این بوی که آمده است شاماز فیری قیا تون مها و وا ح المؤمنین بی م آرند در از دار واح مؤمنان فلهم اشد فرحاجد پس مرانیار واح مؤمنان فلهم است شاماز فی و فرمان از وی مناد وای و فرمان ا إين ووح من احدكم مغاسب مقلب في ازي از شاكر فرشال ميشود بغائب ودكه إرمي إين وي فيسالونه ما ذا فعل فلان ما ذا فعل فلان ما ذا فعل فلان ما دا فعل فلان من ريسنا والميكر وظلا أي

فلان بعني مرحال دار دويكونياست فلان وفلان احدى آشنا يان كرو دنياكذا شترفتها مكنها والعهر بنده والابشان مي رينسد فعنولون دعوه فاندكان في فعالد نسأكما سكونيد كمذار يراددا ميرسيد ودنعب جواب مدزاز بدزيراك وي ووفغرونيا والتنجاع ومهاية اداحت ارديحال خودبيا جائخ ويرسد فغنول قل حاصاحا ككيرم كوم معللاتك بحال دومي آيتحقيق مرده است آن فلان كشاارا وال دى يرسيد آيانيا مده است بيش شما فغولون بس هر ن خرميد بدكر وي مرده اس ر دا برمونها ن سک د کمرقل فدهب مدالی امدالعا و متنحتیق برده شدا و راسوی ه دروی که آتش د وزخ است و آتش د وزخ در و که آن سبت بدودی امنوا مذات . فرمود فامه وربّ اعتبا راما طه وبشتيال قرب وانصال وإن الكافوا خالفعنو و پيتئ كلغرة قى كاحتضارگرد وميشو دوما ضيمشو داوربسوت امت و ملامكة العنل مستع مخآينا وافرسكان غالب بياس ورثبت خاكنرائ ؤمن ويسبيدم آر بيس محبرم وسكون بين باس فيولون اخرجي سلنطة مسينوطا طسلط عفاه یس کو مندفرشکان روخ کافر برون می ناخشود فاخشودی کرده شده رتوسیوی عزاب خدای فروه افتضرح کامتن دیم جنید بس رون می میران و می نواوش هجوه کند وترین بوی مروار بوی کرفته حتی فافو ن بعه داحب الا دعش تانخ می آرندا و رانز دیک درزمین بعنی درآسان زمین جنانکه و لالت کرد بران حدیث سایق وا تمال دامه لازآسان بزئين أسفل سافلس مي ورده باشتكذا قال لطبي فقولون ماامنق هند والربيج تس كح نيدة عجب كمنه واست أين بوحتي مأثون معار وأح الكفاو تأكمه مآرندا درا نزوار واحكافران ووا واحد والنساني وعن البواءبن عاذب قال خوحتا مع الني صلى للدعلييد وسلوف حناؤة وحلهن الآضا وكمنت بيرون آريما بآن حضرت درخازه مردى ازانصار فانتنبالك القبي ولما يلحدس آخريسىدى تا قرومبود دريمدكرد و نشده فيخ و ونشده فعيلس ومبول لله بلي لله علب وسيل وحل نياحوله وتشبيته ماكرد؟ ن صرت كأن على رؤستا الطهر من مئن وادب و *قادسووا كلن*ه و*ساكن أد كو ياك*م سة الذك كرسرخبانيم وبحب وداست نبكريم آن يرند واين وثيت فرنستن محامه ويحضرت رسول صلع ودماه بيث سياد آمده و فدكود است و يل ه عود بيكت بد فئ الا رمن ه درُه ست آن صرت چي و د كرميكاه يه ه خاميكشيد آن چيب د غيين مناكخ ما دت مّفكر وغميس بياشد فوفع وأسه بس روثهت ند طعالاه من عذا سلامنز سركفت حضرت نياه و نرير خواز مذاب فبرمز ونس دوم بركفت بي نمن راا وثلثا باسه ارثم قال تسك ممان العساللؤمن أخاكان فمنا نقطاع من الدنيا وإقال من الآخرة يرسيك منذؤمية ن وقتيك مياشد درر مكارد دنيا ومياشد مدوم ومرورة التر نزل السع ملا مُنْكُمْ من السماييين الوحوه فرودم آيندسوي م فرشتان ا ثراسان كروبها يمايشان غداست كان **وحوه حدالتمس كواكدوبها ماشان آفا**. سو *التخفي شذا*ين فرشكان نيبت دوريا درازي **سرتم يحق ملك الموت على ديتري آر فرشت**رت كغوائبيل ست بإرج بيت حتى **يج**لس هذا وأ يتهاالنف للطيب تسلخزهي الخيمغفوة من الله ووضوان برميج رعك للوت يمان باك برون يهدي ترنش إزماده الافعاز وي قال كفت وحضوان برميج رعك للوت بمان باك برون يهيون أنزش إزماده الخيطيز وي قال كفت وحضرت فتخوج تسييل كما القطرة من السقاء بين سرون مي يدروح ديمالي كرروا ريمشو ديما يخرروا ب ميكردوآب ارنشك سفا يحسبس مشك فيأخذ هاين مكرد وكميالوت آرا فاخالمغذ هالموقيق في مل وطوغه عين يس و مهيكرو طك الموت آنزانم كما رمّان فرشتن ن ومرا وروست لك الموت بك يك زون بعن جون فك الموت روم نبده را قبض كرد باجوان فوم ابشان كعن ودمي سيار دحتى باخذ وحافي حل حافي خالت الكعن وفي ذلك المعنوعايس كرز فرشكان روح راد إل كغن ودابغ وعاديني وجمنها وجدت على وجعه الادص برون ي آيدان رواح راني يموزش وترن دميدن وي شكت كرا فتشد لهست بردي زمين فال كفت كن حضرت فيصعدون بعايس الهيرند فرشكات زا فلايموون بيني معاطي ملأمن الملاتكذين كذرنه فرشكان بين آن دمع دميج ماعتي فاشكان الافالواما حالجابو الطب كمرائخ مكونندك مست أس وحاك وكست صاحب وفغولون فلان ون فلان من كونيد فلان ون فلان منائع المرائع التي كانواسيموند معافي الد مناخ كا اورا بنيح تربن امهامي مي كينواندندا ورامان مامها ورونيا خابحا فتهاكه والكسرمبرج واروحتي فبنضو امقاافي السناءالدنيها فأتخور سنده وتوقاسان كمذووترن آسا فهااست فبا لعس طلب دكشاد ف كندفرشكان دى فيغير المعرس كشاد ومشود مزاي شان فشهده مركل سامقر و حايس ايست يكنداو دوريا ويرو مازم آسان اعراب ويكام تأن الهازاحتى منتهى مدالي الساالسابعة أأنحه الريسيده ميودة ناروح أأسان فتمفعول المديس كومي فالمعزوجل بحسدى في عليس نونسيدام نده ما وطيس كه موضع إست دراسان بغتم واحسد و هالى الاومن وبازكردا نيادراب وي دمير بعض وي كم مؤون بهت دندين فانى منهأخلقتهمزر ياكمن أزنين بيداكره وامآ دسيازا وفيها اعبدهم ورزمين ازميكو دانم إيشامزا ومنها اخرجهم زما كرة موزنين بيداكره وامرآ وميازا وفيها اعبدهم ورزمين ازميكو دانم إيشامزا ومنها اخرجهم زمال وتعارب وربحي خِناكَةُ عُسّبن ارزاً ورده بودم الن قال كعنت من حضرت فتعاد روحه في حسك وبس ازكردانيده ميثودروج وي ديزه ي فيأسيه ملكان بس مم يندميت لا ووفرست فيسلسانه منقولان للقريهم نشانناه واسيميكي نبدماورامن ربائ كسيت يرورد كارتر فنقول وقي اللدس مبكور وى يرور دكايس فايرست فيقولان بكدما دمنياك بس يوندماه امبيت بن وفقول وبن الاسلام بن كويدوين اسلام ست فقولاً واله ما هذا الرحل الذم نعث فيكرب كوندميت مال مردكتون ا شده است ديناو فرساده شده سناب وي ماكنيت ازدات شريف م فترست مليد ولم قبول مورسول الديس كورميت وي غير فاست فرسار كالديس ك

افية والمان لدوما علات بسميكونيدة ن ووفرشة مراوراومسيت وينل وانش تورسالت وبإواز كمام كوئي ويرجمت ميكوئي فقول قوأت كمآ ب الله بن كونا الماب خداداك قراكست ومعبراست فأمنت دووصد فت بساميان آوروم وي وراست كودانتما وراينجا ووطرت است يكاثا تنبوت معزه واثبات قرآن والمت قرآن مقول من ملى مديله وسلم ديرات بي تران على والناب بوت تقرآن وتقرر مديث اظروروه ان است في احي منا دمن الساتي ما زميد والأوبيده اذاكها ك ان صب ق عبدى كراست كعنت بند كمن فا غرشوه من الحنة يس فرش كره انيدنيدة مراوب نيدازيه راى وى فرش إز مشتت وا فرشوا بغتويزه وقطع مت وفرش الكذن والبسوه من لعندة وبوشانيا ومالباس زبست اين زنفت سنره وقطع اوست واصفواله با بالل الجند وبحثا ئديراي وي دي بسوى بشت قال كغت أغضرت فيأمند من ووحها وطيبها بسمآ بداوراأ زاحت بشت وخوشوى وى ففسع لدفي عروه مديصره بس كشاد هرويوه برای وی درکوروی ادرازی سنیالی وی تعنی تاخ کرنظر کا رسکیند قال گفت آن حضرت و ما شبید د جلحس الوجید و می آیدا و امردی نیکوروی حسن المثنیات الربيخ خرشوی فيقول اسرٌ مالذ تح بسرك سر ميكوندا مزوم ده با درااسخيشا دما آن كردا نيرا واشار بمعنى مرد ه دا دن و بمعني شا دشد ن نرآمده هذا يومك الذم كتنت توعل اين روزنست كم وعد وكر د وميشدي توفيقول لديس تكويد ميت مرا درامن امنت كسيتي توفو جهاك الوجيديس ردي توروي كامل مدهن و یت پیچی مالخنومی آردروی نونیکی را وبشا رت مید بدیل ن ومیسنروا بینسس وی داکه میار دنیگی دا دبشارت و بدیل ن فیتول بین یکی مآن پردا ملحالت العمن عل نبك توام كم تشر كروه م اس صورت فيغول وجب اقرالساعة وساقرالساعة يس بركوبست برورد كارابر باكن قداميت راحتي وجع المي احل ومالحت ما کخبا زمرگره مبسوی ایل خان خرو وبسوی مال خود بعنی زنده کروان مرانا با زیروه بسوی دنیا وزیا و کنیعل صالح را بازی و کند تواب و درجد را ولیکر جون دانست که اميا بعدازموت غييت كمربعث روز قيامت طلب كروقيا مساحت راكنايت اراحياكذا فالوا واضال دار دكه قول وحتى ارج اليابل و مالئ زفرط سرور وغايت حرشمالي ابشه دآرز وی *می بچرع مب*سوی ایشان اخرد به ایشازا بان چناکیمیکوید وتمنی *میکندسا فری که ماصل شده است او دانن*یم در با دخر**ب ما نهم قال ک**فت آن چضرت و ای العد الكافوا فاكان ف انقطاع من الدنيا وا مبال من الاحزة وبرستيكه نيه كافروقتي كهيباشد ديرمه كازونيا وورروى آورون آجزت نؤل البيد من السأملا مكة سثح الوجوه فرودى تيدبوى وى فرشكا ب سياه روى معهد للسوح بابشان لأسهاست فيبلسون منه مدالبصوس فشندا زمت التناكن فركارسكند يميح لك وأسعه فيقول بشرى يدفرشنه كرك فأنكرى شيندنز وسروى يرميح يرايتها النفس الخبيشة اخرحي المصغط مر بیرون کی سوی خشم ونا خ**رشنودی از خدا فال گفت آن حضرت فقفر ق فی** حسله ه پس ریشان مشود روح درتن کا فرویراکنده میکرد دو درمیرو در ربعاق آن و ناحوش میلارد بمآمدن دا ونمغوا بدكربرآ يا زحبت نرس تنجرم ببنيار قدنجلاف روح مؤمن كيمنجا به رود مرآ قد يشاطا وسرورو فوشي بشابه والواروا الطف وكرم فلنيتز عهابس محشد فك الو اس وج المحامتيز عالسفو دمن الصوف المبلول فيائكهشيه وميشود بني كرماز بثيم تركه زكشيد ن چنريازان يشم بوي يجنيين روح كافرحون كشيد ومشو وازا صهائي و بشدت وقوت چانکه مرون می آید اوی چنری از ن عووق چنانکه در روایت آیند و بیایه و درین عایت ایلام وازعاج است و سفو د مغتر سین مهمله و تشدید فامروزن تنورآ مهنی کم مباب کرده میشو د بوی کوشت ما قیمیا ندا و تی تغییه از کوشت سوخته و چون دراار نشیرتشده تکشد لا بدچنری ازان خوا پیسیدید فیاخد ها پس بکیرد ماک الوت روح کا فررافا اخذحا لخائدعوحا في داره وطرفة عبرحت يجعلوحا فى تالت المسوح وتغوج منها كائن ديم جيفة وحدٍ مت على وجه الادص في عدون بعا فلاجروك بهاعلا مآذمن الملائكة الاقالواما حذا الروح الجببث فيتولون فلان بن فلان ما فبحاسا مُدالتي كان يبمي مها ف الدني كم منتصبه الحيالسأ الدنسيا فيستفني لله فلا يفتح لله ترميران عيارت ازان وكذشت ظاهرشده ست مملآ كحال كا فررتك حال مومن ست مكرآ نما فيجعلوا في ذلك الكفن بودوا ينجاني بدواني كانتن رسح جنفه آني ، فه الروح الطبيب يه داني ، فه الروح العنت آني احس اساني ودانما يمعلووني فكسالسو مرمغي بمكروا نلان را دران لاسها آنجا كاطيب نخة سك بإفجواسا تدخ خوا وسوك للديستزوا نبغمرضا صلى للدعلب وسيلماين آت رالانفقير لمسرا يواسيالساكولا بله خلود لعبن نزكث دم كافرازا دعي آسيات ەدىنى ئىدىبىشت راحقى لىچلىلىجىلىف سىمالىنىاط تىرىخ دىرىيە ئىستىرى ئىنىنى دىسەراخ سەزى بىنى ھنيول اُسەسىم يورى كىلىنواكما بەن سىجىيىن ف الاوض النغلي بنوييدًا مرًا وراديمس كُذا مم اي است ديخت ذمين بغتم كرايان نرين داست برخلاف عليين كرتِهمان بغتم است في طوح وحد طوحا بس نناخته مشود روح وى ناختى بحت تم قرأ ئيترخوا مذان حضرت بن آيت را ومن نشوك ما لله وكسي كشرك آرديمنا فكا عاخو من السمأ بسركو ، ررويا فنا داز آسان بعني ازماى لمبنده رفابت بلندى كازا فيحايمان وتوحيد درخصيف كغروشرك فآ فتخعطف الغلبويس مي رمايندا ورامرند كان و طاك ميكرد اندتمشا است أبهواي مردراكم پریشان مینی دانندا مکاررا و بلاک میکیوانندردوا دی خدلان او تنموی مبالویم یامی ندازواورا با د قمی مکان میتی درمای دوراشارست بانداختن شطان اورا در ضلالت و دوافقا و ازمغام قرب و وصول ترسیل ول مخس نها و بلاك ست و در مانی بعد و مرمان ومشركان نیز و وقیم ا خطائفه كه اصلا خلاص و نجابت دخی شاده متعوقع شوجا مأد كيران نذكه كل ياست ملام إيثان بتوبه وليكن بعياست كذا عال لبيضا وى فتعا دروحه في حسيله ومأمتيد ملكان فيعلب أند فقولان الممتن رمات ميتول ما ه هاه الاادرى فينولان لدماد بناك مبول هامها والاادرى فيتولان له ما هناالرحل الذي بعث في فقول هاه ما والاادرى

إفينادى منادمن السأان كذب فافرشوه من النادوا فتواله بالاليانادفيأ متيديني اوسومها ويغيش عليد تهرويخ تغتلف فيعاضلا بصويأت الوحدتيم الثياب ستراليع مقوله ومالدى يسورك مذلع مك الذى كنت توعد فقول موانت فوحمك الوحد يمي بالشرفينول المعلا للنبعث فقول ديب لاتع الساعة رّع أن عدرت روم مقامت إرمارات ساحه كرديان مال ومن مذكور شدخا برسيكرد دول و وكانحسوتحراست و رمالي من ان صدق هري بودايجا الناكذب بي دكرعبدي وأنخامن روحها وطبيها بوروا نيجامن هروا كيسعومها وسموم مغنجيسن بادكرموا مسلاع بتخوانها ي بهلونناك كردانيد وميشو د مركافركاروي لك مهم شكند ضلاعا وما وتوعد بنار وغيد باشد خانحة أغلاز وعدبود وتواندكرانيجا نيزاز وعد بالشدريس لاستزا وتعمكر جنا كالبشروفين وطايقة عنوه ودر والبتي ويكره لنفانجه منكوره مِناكُرُمعنى في است ولفظ ديكر و واحد هذي ده كرد و است دروى و مؤمن اين داكداً خاخرج ووحد صلى عليد كل مالت بين السانوالاومن مكل عل فسيالسهأ جي بهرون مي آيدروج مؤمن درود مي فرستدبروي بروشنه كرميان آسان وزمن است و برفرشته كردآ سالنت وفتحت الوامب السهأ وَكُشار وميشو وودربعغ نينول يغى شاده ميت دبراى دى در إى آسسان لىس من اهل ما سالاو هم مل غون اللعان بعرج مروحه من قبله مستندم بيم ما قرازا م ميم دري والاسمان اتخالیشان مخاهند خدا و دعامیکنند کربر داشته شو دروح و ما زمابنیان واتنزع نفنسد پیخی اکتافرم حالعروف وکشده میشود مان و میافتی مان کافراکها می دی مدير بعنت يمكذورا كل ملك بين الساقوالاومن وكل ملك عن الساونغلق الواس الساء وبتيمشود ومراح العاليين من احل ما رن المعان لابعبوج و وحدمن قبله دواه احل وعن عبدالرحر لي كعب دوايت است ازعدالهمرين كعب كما زكا بعين است ودندا و**آن خسرت و الا**ست في ا بارشام برصمار وشعرى اسلام وقصئة ومأا ودرتخلف أيؤوه تبوك مشهور ودرنعي قرآن مدكورات براوه ت انت ترم ورا م میثرندن البراء ابن معرو د خالت بر کفت م شروخرا داین معرو رنفتی م وسکون مین و نعم ای اولی کا نامغه اراست اول که که معیت کرده درلیزانعیبه دیش زقد و م آن حضرت برنیه و ت کرده درمیمت م شرخلاف ست ما ماحید للامن کمنیت کعب این مک ست ا ماحییت خلافا فاقواعلی الام اكرها قات كني هلان ما دران عالمها م يكيار و وستها ي خودا بر ديس نجوان بروي زمن سام م خال يس كفت كعب بن الك غفوالله لك عالم معشوسا مرزوترا خلاي نعالي لي المشر ، در ما ی یکو بید که فا نوچری کفته کریمی، بیکفت بعنی بین در می است که تومیکو فی نصف الشعنال من فی است و سام وسام بعنی مارا کار با ونشغلها زغمزو درما ندکی وکرف اری ممال خورسیش خوا به آمد که ضرار خو دنجوامهی و داشت میدمای دیکران واین شامل مال آن کسانیکه استیان مطابع ت كرسلام بوى رساندوراز وى واب سلام كويد فقالت بركفت منشر واماعد والرح ره نواک حضرت داکیمسکخندان ا وواح المؤمنین فی طبوخضوتعلق بهشوالعند پرمیسننی دوجها می شت را وعلَّة بالقاف حريه ن شترسنرورا و تعلق بصنولا مراست قال ملي كعنت كعب ا*ن الك أرى شن*يد تام شرفهو خدلك نسران فمنل وكرامتي است كامد داشته مشبو دترا وتوازكم ل مُوسَاني كه درغابت سرور دحبورخواسي بوه زمشغول ومخذول دواه ادبليجا والبهيغي في كما سالبعث والنشودوعندعن سيد وم زمرازم الزمن كعب أبيرش اندكان يحدث ان رسول المعصلي لله عله يؤمن مليونغلق في منفيوالمنية منيت روح مُرمن مكر كمربعني ديو ف طيركم بجرد درخيان مهشت وننويغتجات ابنيان كاس طلاق كرد وميشو ورجيبه أو كابهرروح واينجا مراوروح است حتى برجعه الله في حسِد ه تأانكها زميكودا ندفله ىغوم جا ورادين وى يوم بيعث مدروزى كرا مجزرا وماازخاك فى كمّا سالىعت والنشور مانكرروامات درن مدست مختلف مره ودر دايتى فى طيراً مده و درروايتى فى حاصل طيرو مدوايتى في جو سورهٔ ملسرود رروایتی طروان مجمول بریخ آرنن تفذیرات خوا پدیو د و داکثرر دا با ت اخفه مافضاست و در واتی هلاسف آمه و مرمزنع فخیری ف ننامل سن برجیب به یا و ناحلق روح بطیز بطریق نعلق روح ست بیدن و تدسروتصرف دان اقلیصتیت لازم آید و منزل آتره هواز کشتند دا زعدم صلاحیت بدن چوانی رای تعلق و تصرف روح ا نسانی دان طکها بداع هیه برروح است درا رم<sup>ا</sup> در صنادیق و نخا داشت آن دران دابن نوع نکویم و نعیاست مرایشانرا و نیر مانکانستان را تنامی نوم از در تنامی در منان را و نظاه را ما دیشتین و دین اما ویث دلیل ست بر نقای از واح و ننعیرو تعذیب آن وارد اعلادی محدا برالمنک د قال د خلت علی جا مربن عب لاند و هویم و ت محد برا لمنک ریغیم میرو بروال كازة بيس ست كفت ددّ مدد برما برك أدشا بسيره أداست درما لآيح وي يمير د فقلت ا قوأ على وسول ا عدصل العد علب وسلم الس فتم كؤان لآن هضرت يغلاما نسم يسلام دوا وامن ملحقه ماسيخه ت احاج فنیرامله است بان که بیجا سینسل محمت اوای قی مست است وارن حدت فرخ کفایت شد که درا دای ق وی فعل بین کافیاست واخیلاف کرد واید وب والدران والمست را رصت خاست است كملول يخدموت مكارضت مدت است دراك موت سياسترهاى مفاصل فذوال عقل ست وكذا نسا فنكرد والفيت كوامست في ليكن دري وسي المعندان وعلى وعلى وسي معرب مير مستان وي وبرايشستونيا مدرج مي ار و وجون ويست مرج نبودها مُرشدال

سستنهام بهن ست وبعغ كفته انرسبب غسل نحاست ميت است زيراكي وميوان دمويست پيرتفس كرد و برت خيا كذسارهيوا ات وله نااكري ميت مانجو سل مير نيست نماروى والازصت مدث بودي درست بودي جوروث تن محدث غاست آيئة ومي مسلا ومخصوص كشت بزوال ناست ورشه موس منة تكريخها ف كافركه باك نيسكرد ونعسل وصيح فيبكرو د نمازها مل وتي بعداً زغسل ومدروايتما ما بي مربر وآمد وست كان الأمن لايحسب صيا والاستسااكرين زماية بعبعت رسدوامب كردد ترجيح ول بانكرسب وجرعسام ستحدث است واختلاف لمت درفسام ست كرنت شرطاست الفلام أن ست ت كذا قال الشيخ بن الهام ومنعبضه و استنشاق ديغسل ميت منيت نزوا ما من خيفة وسمني نزدا مام مرتبلاف الم مشافعي وتحنير كافن المزور الون للاوله نامعطية قالت دخل علينا وسول للدصل للدعك ووسلم ويغز فيغيل منتدروت نصاريك زكبا رصحا بباتست وبآن صغرت غراميكره ومحروحان راتناوي سيكره وبيادانرا تريفي كمنت وآ مربراآن صفرت وماخسل مبذويم وخلودا بت مثل عسليها تكاوخه الواكثون ولك يسمن روميرا بىالعاص بندميع إام كلثهم زوم عنمان دمنى سدعهما وقول ول مع واشهرام سل البغ غسل مثبتة إذان كروز اشد خالجه درروامات آمده است ان طامتن ذلك اكرمصلحت ي مبنية شاوينك لى درنشو مارات وبركهاى درفت كناركه داتب ينوشا بندكوآن و مواست درتطه درمره اخرى كافوردا وشيئامن كافورا خرى از كافورشك راويست دلغفاكه كافوراكفته اشئيامن كافوكمة شخ كفتك مرادكردانيدن كافوراست وآب جهوري كانل نه وكوفهان ميكوميدكما ورديض واكت ندو بعارض و فشك كردن بدن مالنه وكفته إندكه كاكرنا ورنيا بندشك قائم تعام ن ميكر در وترمذي صيبي يزوين اب ر وایت کرده کرآن حصرت راا رنشک پیسبدنه کرآیا مانراست منعال ن سی کمنت بولطیب بلیم و کفته کرعل بریاست نردیس ابرع کم واین قول مرده ای است و جنوال على وود وستتها بنهشك داراج مين فأخا فزغتن فاذمغن سرحين فأيغ شديه شازغسان فكرنسيد مأواعلا فهائمه ذفاما فذفأه بسركاه كمه فارغ شديم المعلكا كرديم أبصرت دا فالعث اليناحفوه بس انداخت آن حفرت مبوى ماته بندخو درا وحفو بفيتم ماي وطروكسر نزاره وسكون قا ف بعني أرار ومعنى ندازار سردوآمه و وماوانها **و قال اشع**ونها ایا ه وکمنت آن **جضرت شعارکر دامنی** برای و بهان ازار را بعنی *ترکفن او بخند تا رکت آن بوی برسد و شعار جامه کدر درون جامها بیوشنداز* خ . تبرک ست بیباس صالحین وا نارایشان بعلازموت در قبرخها نکه نیرا ازموت نیز بیجنین بوده وفی دروامیته ومدر وایما ج إصع الرضو ، منها والتداكسُدُ كالم ي وضويع لي غصاي آن ازوي و قالت فض سو فارانس بشت دی شاید که این نیزام آن **خصرت** ما دن دی بو د ه يدوعن عائشة رضي ساعها فالتيان وسول مدصلي مدغليد وسلمكن في ملت قا ثواب كمنت عائشكان حضرت كنوره وثا وببمن مبقن حاصائ سيدحع ابين سعولت وبنتوسين منوب ببول كذا مفرياست ازمن وبعض يحراقها ت يعنى عنسول ومقصوريو وندآن جامه مإ دينهم سبن نزكفته المرحم يه حل كه ما مرُسعندياك ست ازمينه الانسدن يحيم شا ذاست وبعض كفته ك ت من كوسف ازنيه بود مَا *ن ما بريا وكرسف بعنه كاف وسكون ا وضم سين فيل يعيني ليس فيها قنيص و*لاعاً منذ نبود *دوان س* ت كرقمه هر وعامه دركفن ن صغرت منو دونعص و مل ميكنندما الخدم و است كرفمتص وعامه دران سه جامه نبو و ملكه خارج اران سه حاملونة ت کرننو د کفن چضرت کرسه جامه وماس خدکر ده شافعی ونز ده نیرسنه د ه است زان در دارتشیص نیمامه و تبسیان کرده انترابعض مناخرین را ماشاف و کفته اندکه وم ماریمان در و ما ندازند ربشت میانگورمالت صات باستنزدا امام مد بنجتين أن مركتب فقراست متفق عليد وعن حامر فال قال وسول للد صل الهد عليد وسلم ا فاكفن احد كملفا وقليمس مِيكا (شَارَادرنو درايس) يُكُرنيك كُندُكُعن إدرام التجسين كِفريان ست كرنمام باشد ونطنيف ومنجيد بي اسازف و تنذيره نووسشت وان دابراست المانج لم وعن حسال مدين عباس قال ان دحلاكان مع الني كفت ابن عماس كه مردى و دما شخر كمدوسلم فوقصت وناخت وهومعوم يرل ناخت إوراناقه وشكنت كردن اددا وحال آيخ ويموم بودفعات يسرروآن برد فعال وسول للديس كفت يغيظ وركب كمار وكلنوه في فوسيد وكلفير كمنيدا وادر ومائدا وكردا وام يوشده بود و لا تمسِّوه بطير نسائیدا درا آبوی فرش و لانخد و وارا سد و نپرشدر اورا خانجه مکم مراست فاند مبعث یو مالعیم د ملیدا پس برستیکوی برایخی نیستوداز قراریک کو مان متفق علی بدوازین حدث معلوم میشودکر مرابیم رمال مرایم کخیر کوشند و امام حدوث فی جربی اندونز دا دا ما بوضید و الک حکم مرمش ل کمسائروی است و آن حضرت صلی مدعید و ساکران محرم را در د و مبرکفین کرد بجبت ضرورت بودک فرآن م مرکز شدت وا دا صرم سطیب و نیستریم مصوص وی بود و آنوا مرکز بعلم ی تشدید کرداد ا

يسننك حديث خياب وباشدكذ كركنم مدث فاسبخاى عمر وتشديه ومده كدوان مدميث ارايس ومآخركتاب درمنا فت صحابه ندكودست ان شارا لله د تعالى الفضي لاثنا بين حن من صاست فال قال دسول لله صلى لله والمن شامكر الله ال بوشيازم مائ ووسييدا فانها من حوشا كزيراكما مهائ خداز حائبترين عامره بثالا ندوكفنوا فها موقلاً وأكفن كنيدران مرديا بحذور اومس لاتمك وازستروه مرصاح تنااثداست كحسربنره وميم شك سرمذفاخه منست آلسنعر زراكه ويميروا ندبري تزكازا ويعلوا البصر وروش ميكذهناني را وواج الو واحد والنزمذى وروى إن ماحتدالي موتاكم دروايت كرد لمستاين امترالفط مرتاكم وذكركل والتذكرد لهست وعن على فواسد عند قال عال وسو العدم سلو للله كفزه كران مها تكند دركفن فاند نسلب سلسا سويعايس مرسته يكفن ديوه ميشو د ينم كهنه ميكرده دركور بووني شياب بين فرود كهند فامل ت وکرانی به است مقصور نهی از تندرواسارف دیمن ست روا ما نو دا و که وازانو محرصد تی رمن آور د هاند که وصیت کر زمیمی و می در د و مامد که بوشیده و و فسندم ادان زراكه زنده متماح تراست كائه نو وكفت ابنياراى ريم وزردآب وتراب اندوعن اب سعياللخالة واست كم بخسيكة ما ضرشدا وراموت طبيدما مراع ي فدايس وشيداً نها راثم قال معست وسول الله يشكفت شينهم الميت بيجث في بيًا مِدالني بمومت فيها مرده *رائخي مشيوه درما مهاي وي كدمي مرد دروي د*واه ا بوجاو **د وظا برار بعربث أناست** عامه بای نویوشید بحبت اشال داین مدیث پوشد و مراد باین مدیث ظاهرا و ست که بعث درمامه میباشد واین شکل مت ز**یراکه درمدیث میمووار** و شده <del>س</del> ندم دم برمنه تن وبرمنه یا و کلام درین باب بسیاراست وحارا زان *درشرج* ندکوراست و خاست آینج دربر**، تنام نوا رکفت آنست کگفتا نذکه مراد شیاب «** ردميت بران عال وعرب كنات ميمكذا زاعال به نئاب ارحدت طانست مرد ماعال خذكمه متناب ورتما وم نوا بيز وسعانه وشامكه مغياسه غدما مهاى نوكر بيشسلنراي نطافت وطهارت يوشدود بربهها ناكها دلين مدستا واحظو كردكها ذان حضرت صليابيد عليه وسليشفيذ ويودقا بكل حرم براتثال ظوابراكر ويتفيقه ماو وكمآ إزاعال ست زاڭى ئىمىن اشتا دىس ئىباب مدىدا و ردىقصودا يەمعىدا ئىهام چىل برطا بېرنىزىتوا نەبودى بامت عن دسول لارصلي لله علب وسلم خوالكن العلة يترس كن طاست كعارت أروا دارا واست أزروم فطام واصاقتصا كره ودومام بهندانه واكرسهام كنندآن سنت است ومرته كال وتمام ست وحنوا لاضعت الكبش الاخون ومه خداركآ زافِيعًاركويندزيراكحبُهُ وعظيم مياشد و داخلب خريسيما شدودروايات آمد لهست كه فياي ولدارا بسيطه ما السلام آن بود وظاهرا سوال وجمه *شدارین حهت حواب شرو وکعنت و ما حیت مینیت کدا حداث مناسیتی درین دو فقر ه کنندخیانچه تکلف کرده ایندوانید و او د او د والترمان* إمامة وعناين عباس فالامردسو لابيدكفت ابرعاس مركز بخيز سلاصلي يبدعلب وسلمعتبلي إحدان بنزع عنهما ليغكا تختكا ن غ وهٔ اصر كمكشده منودا زابشان آمن ويوششها كه زمنس بوست باشد وان بدفغوا بد ما نه لم للالث عن سعد بن ابرا ميرعن إسدان عد الرحن بن عوف الق بطعام و كان صامارة ش رابهیم بن عبالرممن بن عوف کرعبدالرحمن بن و ف آور ده شدنز دوی طعامی و بو د وی روز و دار فغال س گفت عمدالرحم و المان تمير وغود و الدومال كدوى مرتر دوارش كفن في درة تكفين كرده شد دريك ما دريكو المبي كالتفطي الس شد برد و ای وی وا بغطی دحلاه ما رأسیه واکروشیده میشد برد و بای وی مدمشد سروی دا دا و قال و کان مسرم و ایعن میدازمن من موف راکفت للحصزة وحوخيرمني وكشنشع وتروب المعلب حالآيخه ويهنزيو دانبرجكين وينزاس فألت بود تاسخ يشديراهاي وثماه ويوشيده شديل جانك دفع الموت زمدث حارثة ترب معرب كذمنت ثم بسطلنامن الدنعاما بسطاينة نواخ كرده شده دارند في انقدركه فرارخ كرده شديفا نكار **مال جرازم من تك**و منامن الدنسامااعطينا ماكنت داده شده رااز دنسامخه واده شدشك ت درین جهان و دان جهان و ای*خری نیا شد*ثم حیل محی ب اربود رواه البنيا رى و رين مديث دلسل ست براً كميز د ضرورت برميا ركفن مسيركر ديسنه المفلذا مكيضا به وفضلاى ايشان بود وازال بديو دِوارشهدكي ماست و ورمالميت أيتنع زين مردم بو درطعا م ولياس وج رم سلان شدنعات زيدورزيد و قعاضيا ركروريوت رت صلى لديمار والمروست كوسنيدو كرسته بسر كفت أرج من ملى مدعليه ولم يصما ينظركنيد الني وكروش كرواند واست مداى تعالى الل ورايان ويدم اودا كمكركه ورويروى اوراا زخشترن طعام خورانيدند وبروى ملمب ديدم كريد ويست درم في آرزي محبت خدادرسول ملاورا بي مال كردانيده وحزة س عبدالمطالب سيصلاب عليه سلم دمني سعندكا وراي الشلخ أنذني إزاهل مدوشه أي مواست وني سعنيس ملارثمن برعوف بردوا بتزرغ ونوابذ وكغت كأنها بس مال ذدنيا وتتنعط بكنيواس ارجهست بهالانشان ياحيتيت بعالى ودفافهم وليجاجب كتندك عرادمن ينحوف فغشره شراست يضل معام زيريو وصعب بمصيرا ترافخ

فوانوج اب ميكونيدكاين تواضع ست زعدارجن بن عوف نسبت اشيان ماخيرت عامترارا ضليت ست جا كرمع كفتها مذوثينيا وجود شرح خر دكف كراحهان اردكرا شرهبشره اضلانست كجي اشدكه شهدنشده درزان وضرت صلى درعله واردا ما وعن جامز فال في درول المدصلي الماملا اللهبن إبي بعد ملاحة خلصفو تعدروات استارتما ركفت آمدان ضرت عياسان في ماكظا لبلانها ق وَلبن منافِقين بود بعلنان كدراوره شدار منافق دركوي كميز ت وقر بخفت ازرای الم نت وی فا مربعه پس امرکردا ن حضرت سرا وردن اوا رخره فاخوج بس مرون آورده شد فومنا بدمن ربيته يس دميدآن حضرت ركعن وي والمداخت دروي ازآب دمن خود واللس ما هنیصا وبودکر عمد سدس ای بوشانیده بود *عیامس اکه عرسو*ال سدصلی سدملیه کوسلم بود سرایسی ماار فود دروقتی که ت بني أربحت طول قامنيكه داشت وعداسلام في سرطوال لقامه لو ديس هماس واسرابس جود يوشه يراس ورابوى بوشاندازاى كافأت أمنافق انزد وناهمتي نما ندمكافات اكرده منفق علسه ودرين مديث نزاشكال مح آرزكرجون ف فسرت برسركوران منافق مبدد كعن أوومال آئخ قرآن مجد فرايز ولا نصل على لهدم منصه ماست امدا ولا تع على قبره وعاكمن برسيح يكي زايشان كرمره واست وايست برقيمي وإس لاین وا قعیمش انزول این آیت بو د ه وبعض میکویندکرمیش ازا علام خی تعالی بو د کمفروی وفیه با فعه وبعض کفته انذکاس راازمرلی تالیف فلی ایسیروی و لاازمومنا وخلص بوديس كوماكة تصفرت فرمو وكه اكرديم انخيز وروسع ما يو دوسكن يحكم خدانا فندو ماضي است وبعنز كفتها يذكه ببسروى التماس كروارا وحضرت بالناس وی ربسرقر دروی آ میس عسدر ضادر دخه دست آن حضرت داکشید و گفت آیا خداننی کرد و است نزااران پس آن حضرت کفت مرامیزسا خدّا ندوان که بهما ولات تنخفر لهمسن أزل شد قول ق تعالى والانفسل على مدمنهمات ابدالا يَّه وكو ما يرعم مُعمديده بو دنهي زمايي و كميركذا في معبض الشروح و دركت له چون آن حضرت این ماکرداییان آورد نداز قوم می مزارکس دان و ما مباللتی مالینیا ز ة والصلو ة علیها بدا کمربیا د ه رفتن دسواره رفتن هم او جنازه مرد و سوار را ما مه که درنس ضار ه رود و میا د ورامیش و بس رفتن سرد ور واست ویس رفتن افعنولست و نماز خباره فرص کفاست ت حاصل ممكر و دفع البعض وشرط صحت نما زاسلا مهت وط ل بر دا به ونمومنو عربضلف مصلی و چون دهن کر د ه شد بی غسل و کمک نسیت سر و ن آوردن وی بی فرکندن شیا قطامیکر د وشیط طها رم ل واكريم ورون في آن مكن است برزر نه وعنسل مسنه ون أكسند واكنه وانشه في غسل نمازكرونه وي قدكمندن برا ورده عسل واويناعا و وكنند فمازا رُ دشافعي وكلام دران بها بدورنمازكرا روني فضرت صلى مدمليه وسلورنمانشي المفضّ لما مسرعوا مالحنافزة شائىكىنى بغار ويغى پروشتن وبسوى قروا ربىتىلەم بەيرىفىن غېبت وىعضى كفىتا بذوارىشتان تىمنىرۇنمغىن سىتەسپا ت چنانکه ورود فان قل صالحة فغنو تعدمو مهاالب دس ا*کراث دخا ز* ویغی میت نیچ کا رس*شتا بی ک*ردن وزود بغیرسا نیدن آن مصاره رايسويآن كوان فك سوي خلك فشوتضيو فدعن وقابكم واكرست فب ازوغرسا يو فق علسه وعن إبي سعسه فال قال رميو ( إيلام على اعنا قهم و قتى كه نها د ومشو و جنازه بعني سب بغض بس رميدار ننا ورامردان بركر د منهاى خود فان كا منت صا ستید مرامثوا بعل الحکمن کرده ام د مسنا د تول بخیاره که جثر مست است محاناست و قامل روم است و توایدکرر و مرا درا ا**یا**ل مخدم خر واسداعلوآن كالمنت غرصالعنة فالتبلاهلها ماوملها اس تذهبون بهاوكره شديركام كدمنازه مركسان خود العني آنها كدرمه مبيريدا ورافطا هرآن بو دكه وبيها والكام مربديرا وليكن حورنعس خو دراصالي نديدخو دراا زخود مداكث كوماك غيرا وست وتواندكاس رتصرف راوي ماشد بجهت كرامتك برائخ و ووبل معنى وأي وسخني و ما موادي درجهم الدلسيم حصوتها كل شف الاالانسان ميشو د آوازا وائيرپنيراز ميوامات بكرنائت وجادات نيركم آدمي ت اابیان بغیب اشده نیمفره بدکه ولوسمع الانشان اصعن اکرمشنید آدمی برآمنه کاک مشدیمت فضاحت و دس ل لله صلى للد علب وسلما خيا وأبتم للبنيا وَهُ حِن ميندخار وراكبرون مي آر ندار ورون واختال واردكه ورؤست خيازه و رافته ونطا **برسی**ا قیان مدیث درا ول است فاهم فقوم وایس ماسینیدا زیرای ترجه ثَ آند وهذه مهيجود دفمن متعبَّها فلا يفغل حتى توضع بيرنسي كم يبروي مبكندضاز وراويم أودي مبرو ديس ما به كه زنشينه مآائخ نها ومشوو حنيرزمين ادريما والصواوق است إما دبث متفق عليدوعن حامرقال مويت جبازة فنام لعارسول المدعل والمدعل وقرمنا معدكمنت جارين قعدامه كيزشت خيازه يسالنتيا دبإياوا رج ضرت وابتياد مها نزاآ رج ضرت فقله اير كعنتمها با رسول لابعه انعاب يوحيت بيكايي خبازه زن بهودييها براي كرم وتغليمان وي يستبدن اللوت في لغيزاي كنت بصرت كم كم بيرس دست ما ذا دا ميم المنازة فتوموا برج ي زيد

أشاخا زه رابس ابستيه اكرم خازه كافرابشد متفق عليد وعن على رمني اربي فالدائيا رسول المدصلي للدعليد وسلم قام فتمنا ومعلى فعدنا يعني للغباذ ه کعنت *امراکمونسی علی رضی مده به بیمه کا مخصرت را ک*استیا دیعی *درحار زه بیرانتیا دی مانیرتیا بعت وی و دیدی ویراک* نشست بیر<del>نشستندهای</del> را دومعنی ست یکی المخايسا وأجضرت بديدن خباز ومانيزايت أديم وجون كذشت ودورهت از نظرنشبت أنتبزشسيتم دوم انخان حضرت جبندكا ومابيتا ووبعداز الكشست وبني ايتالوبي ايشاه ولهرى واجب نبودا واجب بودمعلوم شد واست كمنسيخ كشت يغعل خروا ومسلم وفحف ووابقه ماللت وابي واؤدقام فحالحنباؤة ثم فتعل حابشا ت ديدن منازه بعدازان بنشستان وات نيرتمل مرد ومغياست وظاهر دراني است وعن اجه وحزة قال قال دسول الله صلى الملاحلة کسی که بس روی کمندخها ز مسلمانه کو تحدیث ایمان آوردن بفرمو د هٔ شرع وطلب کردن ثوا سه وي الخركزارونماز بروي وبغيرلام بصلى نزروات أسب يعني **الكرازه شودنما رنويهي واول قواي واطراست وعنوغ م**ن دخر نه برجع من الاحريقيس أطين *بس مديستيكه وي ازميكر د ديد و قراطا زاجر بعني إج*اوم ننه حسداز دنیارا ست و بعض مست و حدار م حصداز دنا کفته مذیب بع دانن باشد کل فهراط مشل بسر *قراطا آن حیان مانن*غ م يضل *قواب آن ومن صلّى عليه*ا ثم رجع فيل أن قل فن فامنه بوجه بقيواط وكس*ي د غاز كزار دبيتر بركر و وبيش ا*نان كموفينه بامرا ولاست متفق علب وعندان النبي مهله الله علب وس به و مهازا بی مربر واست که آن چنسرت خبردا د مرد مرامرکنماشی که با دشا ه میشد بو د و بردین نصاری بو دیس کمان و در ده محضرت و مجرت کردند می مارز و دی و ضدمتها کروانشا ونا مان کمایترا**محه ب**ود دمشور دنیجانش فتح نون و تخینف جیمه و تخفیف ماست پس ون درمیشه مرد آن حضرت بمرد مرخر دا دار مردن وی مهان **روزی که م** مرالى الصلى وسرون آمآن معنرت امر ومهسوى معسلائ عيد فصف بعمد بيرم نعسست مردم وكموا وبع تكبيرات وبخير آوروجها فعى است دروا فيسلوة منازه مرغائب وماميكو تمركه خاش نسد دىر دائنندنىر دوار وى ورۇپت مام كافئاست وازان خصرت د*زغىنجاشى شل معا دئ*ەم تى كە درمىنەم دوران خصرت هان وغرانشان وومازاً بعين كو واست وي نطيروفت بود فال كفت كان زيله برماثوباي اجارتخبروا فاحكر وطي حنازة حنسا ويرستيكه وتأبحركمنت برك خازه نبح تنسر فسألنأ وبس بيسيديما وراكة وموشده مارتم بيخيتي امروزجرا بغتى فقال كمان وسول للدبيركنت زياس زفهو پنجر خاصلى لله عليه وس یسلعمواصحات وی زیا د دا زان مروی دما تو راسد كث ننده است ازآن حضرت خرالا مرجها راست ومربه ت روا ه مسلم وعن طلبة من عبداللدس عوف فال صلبت خلف ست ورا درزاه ومعدار حميع في است كعنت نما زكزار دمير اس معاس رخار ويس خوا مذابن محاس فاخرالكيا ب انقال واست ازمنغمة خاصلا بعدعليه وسلمخواند ريآن واس مذهب الي خنغه و مالكا دی *نفته شاید که خواند ن بعف هچایه فاتخه ا دمیلوت شا*زه بطریق شاو د عابودنه پرو*ه فرات درز دشانعی خواید فاتخه ایران فاهیم*شو دکه مراه و می*این* باست وما دبسنت در کلام این عباس طرتعهٔ مسلوکه دروین است وطیبی نشر منبر گفته وابعهٔ علوعن عوضی باوكرفتم مرجزي ازدعاى آن حضرت وحكومتول وآن صفرت ميكنت ومنوا زاين دعارا اللهداغفوله وارحمه ندا وزاسا مزراوا ورحمت ت ده وسلامت نجش وراد عفوکن از وی واکرم مزلد وکرامی دارمهانی ورا ونزل ضم نون وسکون رای وبضم ای نزامده آنچیپیش مهان فرو دارند و نب لمه وفراخ كردان ماى دآمدن ولك فرادست واعسله بالمأ والنبلج والمرد ونشوى ورا آب ورف وثال يعنى بواع مطرات كنابيت است ازعال مغرت النطأ باكانتنيث النوب الامبين من الدنس ويأكيزه كردا ليا وراا زكما فإن خا كمه كاكر وكردا شدة عارتيب بدرلا زحرك ورمناك وإنك لعد حاخيرا من داره وبلكن واملى دان عالم سنارساري ووين حان وا حلاخيرا من الله وابل ما نيسلزا بل فاروي في العراب كسان وكسان ساري و ماي وذف حاخيرا وضى متزونين عى دروج رمره وزن برد واطلاً في كنند واحد المالحينة واعل ومن علاب المتبره وآراه لا درست وزاه و المراز فرار خاب مراو من خلاطانيا

Single State of the State of th

اه براى شك ست يمعنى دا و وف وايد وقد فلنت العبو وعل السالنا و وبربيزان ولانفته وابلاى قرداز غلاب آتراب روابت دلالت دار دبرافظ كما كاود ردایت سأبق مبغی وا واست قال حتی تمنیت ان آکون انا ذلك المیت ر مای مذیت کرمو ف بن واک ست میکوید کرچرن ان دعارخ صرت دیتی ن مهیشه نیم بردم بروی آاکد آرزوکردم کم کاشکام بی دم آن میت کدآن مضرستاین د ما درخ من می کرد د وا ه حسیلی وعن ایی سلی ترسی طالزهم ریان عائیشند مِنی ۳ غهالماتوف معدين ابي وقاص قالت ادخلوا بدالمسجد بحتى لصل علييه روات است زابي لمترين وبالرجن بن عوف كم هركا وكررسعلين لي وقاص ونزد عائشه في مدخنها ودگفت ها نشد درمبعه درآیه یامن توانم بر وی نماز زوره فانکوفلات علیها پس انکارکر و شداین خن برعائشه کرکفت نمازخراره مقالت بیرگر لح وسول الله صلى الله علمه وسلم طي ابني بيضاف السعد على وكند بآن يتحقق كزار وتضرت بردوب زني امن بينا ت رود فراموشي مردم عل يصرت راصلع رواه مسلم بانحه على راختا ف است دكرار و بهلوة خبار و دم مديس زو مكرو است خوام غارچمسی باشده قوم دبسی ماالی میانعبنی از قوم خارج مسی دانشند و مهت مانی قوم دبسید با میبت دبسید والی اطلاق درکوامت بنابرآن فرمن وتوابع ا وست از نوافل وذکر و تدریس علم درمین کوننه از کمر و وزیست و فنیکرسیت خارج سیر باشد دان نیاران است کراست از صبت خوف عموث تراست الملاق مدمث را با زاختلا ف کرد ه اندکراست ننزیهاست مانخدی وا دل فلا برنزاست و نرد شا فغی ها زاست سکرابت و پزیمه نيا فتم وظامِرًاست كه ما شافعي ست ودييل شافعي مديث مُكور دركماست و تسك اي ضيفه وه الكسيميث اليبريرة واست كم *بكه نماز كمرار درمي*ت ديسجد اجرينيت مراو العا مدبث عائشهر وایت وا قدمحضوص است زعام وانچ است میشو د بین معداراست که آن حضرت مین دایجاری کرد و تواند کاز دست مفرورتی اند که اعث بران شده باشد و دیما آمه است کان صغرت صلی مدعلیه کوم معکف بودارا بنجت در سوکرار و نیزدروایتا مره است کرخار ه خارج مبحد بود و در بن صورت اختلاف است میان حفه و نرکفتا مکم صلاي سعدمكا فيمتصل سعدوديس اخلل دار دكرروايت صلوة دمسعد اجنبار قرب وى دسيدبود وايخدردوايت سلم مده است كنها وهشدخيا ز وسعدين الي وقاص نزوجره بخارصار وتابعين ماكثرت أيشان دليل ست بلان كأمرقزار با قنه بو ديعدازان برترك وننع وازبنجا معلوم شدكرنسبت عائشه مردم رانسيان كالسخراس فرارش كردننج فعل سابق داكذا فيل والداعلم ودرشرج داينها خرب بسياراست فلينظر شروعن سمرة بن حذب ب فالصليت وداه وسول للصل للدعله علىاموأة مامت في نفاسهاكعت سمرة بن جذب مازكار دمير آرج ضرت برجازهٔ دنيك مرددرحالت زچک فقام وسطها پراييا وآن حضرت دروسطآن دوليت شهوره تخریک سین ست وبسکون نیر وایت است و وسط تحریک معنی میانه وبسکون میان خانج بعن افرفاکنتا ندکه توک ساکن است بعنی کی است کهنی حنیده زمای عائ منرو دوساكن بخرك ست كه محضد ومواضع متعد داست واريم تنسك شافع ليست كرمكخ مدكم متحب ست و قوف الام نزد عخرؤامرأة ومذبب نردها تسنت كالتبد مقابل نبيذوا ه مرد ماشد بارن وثینجان الهام کفته که این مدیث منافی معدرینیت زیراکه صدروسطاست مغنبار توسطاعضا زیراکه فوتو کن دست ومراست و پخت وی بطن دانها وتخيلكه آب ضرت صلى بعدهليه وسلم محادى صدرايت وه ماشد انل معزه وراوى كان بروكه تقابل بعز ايشا دازصت تقارب برد ومحاوشمني كفته كه رواسية اذا بي خيفه والديسف كه انتيدا لا مازز دمقا لرمخ وجيا كمه مذبب جاحت است متنفقً على دوعن ابن عباس أن دسول الله صلى لله على يوسلم مونغ بردفن س که آن صغرت کذشت تغیری کدوفن کرده و شده بودمرد و دروی درشب فقال هغی د هن هنالیس برسید و کفت آن صغرت کی دفن کردیشه يحته كمتنند دفويكره وشد دييشب قال إفلاآ فدنتنوني كنت كنحصرت كإبير جيلاعلام كزوبه مرامرون وي انمازميكرو مهرخباره وي فالواحد فنا وفي طالقة ل فكرهناان نوقفلت بين اخن بهتيم كربيا كنيم ترافقا مهيرات أن صفرت فصففنا خلصه يس صف يستيم ايس خصرت فصلى بعيس فازنزار دربقر بعازان كدمرهم رضازة اوكزاره ويودندمتفق علب وعن الحب موسقان اموأة سوداركانت فتم المسعد رواساست ازال مرروكز فرساه زني وديا واني ودكرمار وسيمرا وفنغتب ها وديعض نسنوا وففقده ومسول للديس كمكرد آن زن ايآن جران دايشغيرشدا يعنى ماضرند بردندمت ينجيرخاص كم الله عله فسأل غهااوغن ويرسيكن ضرت مردم دازمال آن زرياآن حوان كريرت وكجارفت فقالوا مات بس كفتندرد وم عال فلا كنتم آ ذنتوبي كفت آيابس مراخ نزود ما قال مُكانه مرصغرواً ا موها اوا مره ابن قول اوئ الديرره است بعن كعنت ابوهرره كو يادمها رفر ونداشتندشان آن زن راياشان آن جان را وحرمناشتده وا د خال كر دند كدلا تي نمسيت كه تنظيف كنير بب وي الخضرت مهلي مديلية و الراو درجيعت تلمو**خا ومنظورايشان تُعليم**ا وآن خطرت بورصلي بعد علييه و لم فقال مذلو <del>فقط</del> مريس كفت آن ضرت داه نائيد مراوس در قرآن بهت يآن شخص فليلو و بس داه نودندان ضرت در بقروى فعيلى عليها بي خاز كل در بقروى ثم خال آن هذه والعب ووعلوة المتذغل علها يشكفت كصرتكاين قرباركر دوشدوا متباريج برامل ودكرمروه باندوان اللدينورها لمصديص لوقت عليصه وبرستيك في تعلل وش يجدوا مآن قبرا ما

ب مازكرار دن من برايشان متفق عليد ولفظ علسلم بإكرا حملاف ست دنمازكرار دن برفرهم وعلما براندكرمشروع است ها مكارده والمانجيجي . براند کاکرمیش این نخوارده اند درست است و در داین از احدیز جمین آمده است و در داسی از مالک آمده است که آنس که کوارد و است بحار نخوارد و ت ست ونزا ام اوضغه كفنه كدرست است رتعة ري كرزيم نشده است مت درقر وتقدير كرده آيز العف بسدر وزودرسوال آن حضرت كه فرمود مني وفنا ل فت واكام الوضيفه واليوسف مكوندكهم وارد شده است داما درث بروص صلى منست بكروم دعاوك يعف آن روايات بجيرات وآن روايت كذكركرده شد واست وان كبيرات ميمونست وخيانك روابيت كرده شد واست ازا ن حضرت وآن بطريق توديع يوونه نازيا كالمضائص أن خصرت يود صلى ليديمله وسلم المتحد ز مديث وان مد منور وله يصلوتي عليه معنوم ميكرد وعن كرمب مولي ابن ع ت از کرسے بعنے کا فب وفترا وسکون تحتا نے کرمواہ کا س عباس وار آ بعین است ازمدا بعدس حماس کرمرد بسیری ماہن ہماس وفتح والصطدوسكون يأيا م مصنع لسبت أمر دبعسفا ن اعتمص وسكو ن سن مهله وبغلترًا م مصنع إست قريب ترا زكرنس نت ابن عباس ای کرمیب نوام کن آنچه فرام آیده اندمردم برای نمازوی فال خوحت فا خداما سر ها نازصت بسار بن هاس كرمره و بود فالحنو تعديب خروادم مراين عباس باكرمردم مع آمده ا نه نقال نغنول للعب لربعوب سركونت ابن جماس كج نت كريب ونطاهراً ن بودكويد فعلت نعم أرى حلك ما شند قال خوجو وكعنت ابن عياس برون أربيه خباز ه آن بسيرا قال فافن معت تعول نيده ام تغير في اصلي لله عليه وسلم ما من دهر م ت كرمحردات ا د ن سانان رخازه و دعاي ايشان موثرات هٔ وی حبل مرد و درین اشارت ا تسرکنششند بنا زهٔ دیکریس *دکررد خ*روی مه ی رافقال دیست پس **خت آن بصنرت** برائ وي سنت وهندا اثنينم عليه يشوا واين مبت د كمركه ما دكر د بدأورا بيوي فوجيت لعالنا ديس وأجب شدم ا ورَاتش انتم مثه كم كم لاعلاقت نناكوا بإن خلندد زمین بری برکدکوایی و بسد بهشته بهشتی است و برای مرکدکوایی و بسدید وزخ و و زخی ست متنفق علد لما نان کوا مخدلاً مدورمین و با مانست که مرا دشای ایل خروصلاح وصدی و تغوی مدخلیت غرض نف اق وفعا رىغرمنى إزاغاص كى ازايا جنتى رائشا نىد ما كى مسالع رائخ مىژ كېنەقىلىرىيان تىمار. كەر دان مفسرت **مىل**ابىد علىر**د ساكە كەر** چوجەت حال اشد واسداعكم وعن عسر رضي سدعنه كال قال دسول الاصله الله علمه بمركوا ببي دسندنخري وآردا وراغناي تعالى ورمشت قلنا وامثيان كغتيما واكرد وكس بمركوا بهي دسند قال واثنان فرمود واكرر وكس بمركوا بهي و هندهم ن اشدك ومكودً إي حسب من وآن مغرت صلى مدعل وسلواض مرض خاسيخرت مي ومن طرائ النشاك المست ووا والغارى وعن حائث وفي الدين الماك قال دسول الدمل المدعليد وسلول تسبوا لاموات مقل فضواا لحب ما قدموا زمراك يشان تحتق رمسدندسوى منرى كعش فرته دنيني وفندخرائ على كردنداك خراست بدى يأدكرون نشأيه واكرش است شايدك بنشده واكرنه بمنشذ ذكركر و كاشتاتها و قرع ورا الا يعنى است و وا والعجا وعن جابوا له وسول المكافى موسلها ويجمع بين الرحلين من متلى احد في ثو مع واحد روا يت است ازمارن ما سين كدا ن مغرت بذوك م ممكر وميسان دوم الغلا

اركشتكان فؤو كاحدد يك جامه وبعض كفتا مذكه ماوشوب واحد قروا حداست زبراكه حائز مسيت بربنه كرديآنها خيانحة طافئ كرود ببشر كم مهوه وضلابي كفته جائباست تمكم فرورت جمع كردن دريك ما مدخيا نخد بديك قبر ثم يقول بعيازان ميكفت ومييرسية ن حضرت البصها اكتر اخذاللغوّان كدم كارس وومشتراست لدوى ا قراق راه با دد <sub>ا</sub>شتن مرائزا فا خااشسوله المن لعده ما قد مد ف الله دبس حن اشارت كرده ميشود مرآن صفرت رابسوى كي زان دوكه ميشراست! ضع معرفونم فا واورا درله يعنى درمانب قلدكوا وي اماست ارحبت بودن اوا قرأ و قال انا شهيدا على هؤلاد بوم القهمة و ورمود من كواجر رساروز قيامت مكدركم وأمرية فمضديد مانقهروام كرداك فعنزت رفن كردن ايثان اخنهائ بشان ولم بعيا جله مرونا يخزاردرا نشأن ولم بغ عار مأفي ومنثعت مقدم إست مزماني وكو نبدكه حابردان روزمشغول بود آبك بدروخال وىكشته شته درو و آنها که رجنست سول استصلی اعد علیه و لمودند و فعل آج ضرت راستا بده کرده اندان ست وردند و شمن کو مدکر ما کمار حام ودر و ت كردهكي والصفرت رسرتم وآمدوهال ورااز أنجدا عداى دين يوى كرده بدفرة درو كراست ومردى زانعماركه عاضريورما مدخود اروى أذافت وفاز واحد یاها مزه و وکرد و کیسترمازلزار دبرشدا ونها د و مشد زایشان درمان جز و ونیازکزار د و میشد برایشان بیشرر داشته مشد نه و کانشته حاكم روامت كرداين حدث دارجابر ودي سيجع الانبا داست وبالحماير وامات درمان صلوة برشهدرا جح ترونجال تراست واسدعلي و شكافها دوباشد فازكزار دومشو دروى سقوطا فيآدن وافيآ دن بحباتها مازشكم وسقط كمسسين وبعنم وقيج نزآمه ويلجك لوالل بدما لمضنوة والوحيله ودعاكر دومشود درنما زمرای دروی تمرزش و رحمت و فاز برسقط نر د ما و نر دشا فعی رتقد ریسیت که آواز کند وظالهرکر د دار وی خبری که د لالت کند برهات مان خباش ما آواز خیا مخ د آخرها ب از عدبیث طامر بیا یدونز دا کا م احد بی مستبلال و طهور علامت خیات بنرکزار و ه شو دارخهت بین صدیث کم مطلق است از قید حیات وازحبت مدبت بی محرکه مد ت و گفتاست کرچه ن حیار دا و بگزرد در شکاکرم دروقت خروج زیده زیراً بدنمازکرده شود بر وی زیراکد دری مست دوج دروی دمیده میشود غام وتدونلنفاذ مرم ومعي اشدوالا وكرى كوندكر دروف مرده آراى كوندكوزنه هارشكم كالديعانان مردرواه الوداؤ دوف دوايعا حد والمتوه فدي والنساني والع لمي حلب درورس خاره وبيا و هېرسوکه خوا پوس دا مېز چپ ت وملقل نماذكإ دده مشو ديره مي دين روات بجابي ستعاطفل واقيشده وخلا سرامرا دمهان شعطا ست والا دنماز كزار دن وطفل وسخل راي المن المندر كري ويم ويم ومن ويروم ومنوراست نمازكزاره ن بروي ماحت نباشد والساع وفي للصابيح عن المعنيرة من زما دور مصابح روا بث لازمغيروين زياو وكفته اندكاس ترهف است دوريا فته نمشو دكازكما وافع شد وزيراكه شناخته نميشو دمغرة بن الماملانه دمعام وزده نعين واس حيث نن إبيدا وُ دارْدُ فا دِين جبيرِ عن البغيرة اس شعته و اقع شده وكوابعض نساخ دان خطاكر و و وبعدازان قداكر و و يويكس كاعتبا مست دما بعلىمديث كذا قال لغريشي والداعل وعن الوهوى عن سالم عن أسيد قال وأميث وسول للدصلى اللدعلي وس ره استاست النهرى از سالغ ريش كمام على است كفت ميم ف خصرت و و الموكرة عمر اكرياده مير فن دمين فنازه و وا ها حل و و التومل والنس ابن ما حبد قال الترمذي و احل المديث كانهم موونه موسلاكمنت ترذي ومثراد كه كار از الرسيد مثر الساكر المراكسين وإصل المسدسية كانهم موونه مرسلاكمنت ترذى ومران كويكرمد لنذاين مدسدا مرسلك داوكان نهري ست إسالم كواذة العين اغاه ورواته إين مديث رفوع است كالأبن عواست كالممال است وعن عدا للاء بن مسعود قال قال وسول الاصلى السعليد وسلم المنافظ ننوعة عازوس ووكرد وشد واست كم ووم وير وند ولا متبع وجار وبس روى فيكذاب اكراست ورفت بي خارو بازاكيد وكرمكند وميغو بدلس معهامن هانبيت والدوان المنواب ملها الكناكم يشدود منازه ووواه المتزمذى والوقا وكدواس المعة كال الترمذى والولمحد الواوى وحلمه

من كود و وكلته كوا مواحب كرا وي وست مردى مجمول است ككسي وراني شنا سدومجول و وقسم ست مجول العبن ومحبول العال ودرمقد مينغي آب مده است ونسانی کفته است که وی منکوالحدیث است و تنجاری کفته که وی ضعیف است و صدیث وی دیشی مع الجا زه است بدانخ علما اختلاف کرد واید دیما مع الخباره اوم لوصفیه وا وزاعی رانند کدمشی لیس خازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیمرسکو سد کدبس و بسن سر د واراست و الک و شاخی واحد برجسل جمهم اسدمیکو بند که نصنراست كذا قالالتثمني ودليل نسرفتن إعاويثي است كددين استعدروار وشده ونبربس رفتن أطروا وخلاست داعنباروا نعافا وتفكروا غرساس تيزه اختباج مان ورواست كرد واست اين شده انوب الرحم إن الريكفت بودم درضاره والويكر وعرضي لعدعنها مش هنا زه مرفتند وعلو بعز بس هنازه غنهم بعلى توبس خارزه مبروى داين دومرد بيش ميرو زكفت إيشان ميدانية كفصنام شي فلف خيازه بمشي المام وتم سيوضنل صلوة مجاعت اس ایسکن ایشان د وست د مشته دکراسان کنندکاربرم دم و تنگ نخسند را و برمرده انتی دلیل کند شده پیش زسری از سالم است که نیکو رشده و و تنگ نخسند را و برمرده انتی دلیل کند شده باید دعوف وعا وت میش مرود ومشغوء دامین خردا ناخته مسرد و آنهاکه بس ویش سرد و را رسیدار ندمیکو نند که دلائل متعارمن اندلین سرد و حائز با شد وحدیث میغیرة من رمني سدغنه ننرمه رياشت ودركننب فتدازا بي حينعه رمني امدهمه فدكوراست ككمنت باك فيست برفتن ميش زحنا زه وحيب إبي هوموة قال قال وسول للدَّصلِّي لله علسه وسلم من تبع جناً ذة وجلها ثلث موادكسكيس، وي كنه خباً زُهُرا وبرداره اول إس ختتی رواخت چزی راکبرا واست ازخ ترخاره دواه التومذی وقال هذلحد مت غرمب وقل دوی فیز شرح السنة ان النب وتغنيق وابت كروه شه ماست ريش النة كريني صلى الله على و سلم حل منازة سعد بن معاذبين العمود من مرورة رعبا رت ایزار دوچه بیپش وسنت دمیل ضار ه نز دشا فعلی ساست که بردار دانن د و حوب رابرد و دوسش خود و خو ونغرر اونمافته بسرسكس مامل حبازه ميشو نه وكفتها زكراكر مسقل باشد متعقد مهمل وكس دكمرا عانت كمنذا وابس خبازه محمول برنيجكس سكير وبتيمين كغيته است درما ومي سط ت که فول شافعی آن است که سرسه ارنه صار و را د وکسر می مند آنها مایع براصل عنی خود و مالی براعلای سیند زیراکه لا*ن کوقول د کیراست! نشاخی و دیعغ شروح ب*را یکفته است کامن نز دمر د اشتن *ضار ده است ارخن بعدا زان بایی نسبت اکرمعا و نت که نه برکرخوانپ و نیت* معو د**وس**نځنن. وامن کر د لوست اودا و وهيالسي وا من بي شيبه وعيدالرزاق انشعيه ارمنصورو د کړکر د واست شيخاس الهام در**مل مرا لعم**و د من **آ** ارز عابه وصدیثی مرفر ع کنضعیف گرد و آن را و دیم کیجانت! ربع آثار و اما دست مرفوع مصحبه و گفته که آن آثار و قائع احوال محضوصالست اختیال دار د که از مهت سنت شام واخهال داردكازهت عاصفي اشدكه تقاضاكرد ودرخصوص آن وقات شلضتى يحان فيكت حالمين واسداعلم وعن تؤمان قال خوجبا معالىنج صلى المدعلييه ف المف خبازة روابت است أزثو اب كدمولائ ن حضرت بو د و ديرسغ و صفر در مندمت مببو د كفت بيرون كديم الآن حفرت بجبت مثنا يعت جناز ه فرأحي فاميد أدكما فايس وملآن ضربت بعض مروم اسوار فعال الانستعيون إن ميلامكة الله على قد امهم ميركمنت آن خصرت آياشرم زاريكه فرشتان خدا برمايهاى خوميرة وانتم طی ظهو رالد واب دشا بربشهای مار با میروید و رواش نوشته اند که سواران را نز و کیک بنما زه وید مینی اگرسواران دورترازه ب زه رونداکی دا یا شخته نوشة اند که *اگر منرور* شد به شد سواره رفتن ما برا ست بی کرا بهت روا ه التومذ مي واين ما جندودوي یم و قل دوی عن فومان موفو فاکفته ست ترزی و تفتق روا*ت کرده شد لهست ین مدیشار ژ*ب در و ف بیخان تول ژبارار روسلم مرفوع نشده ولیکن درمعنی مرفوع است حیر فتن ملائکه بیامه و ناشنیده از حضرت نبوت خیتوان دا د وعن امن صامل آن اللغب روایت ار به وسلمة والعلى المناذة ها تعدّ الكمّاب عابراست كماد قرات ما تحدر زماز خازه ما شدما كذا زميث الرجيس رف لل ملكذ اخلان داردكر بضازة بعداز نمازا مين ازان بعند تبرك فوائدها شدينا كمرالآن منعار ف است واسداعم دوا والمتزمنى وأنوداؤ دواس ماجة وترنسي ما داین صدیث قری میشت دامرا بهیمین همان که را وی این مدیث است منکوالمدیث است در این است شده است و آن عراست که قرات فاتی فتانكاين قول سيخبست دروح ودفصل ولكذشت وعن الجيه ومزة قال قال وسول العرصلي المتسعلسية وسلما فاصليتم ط المست فاخلص الدالد فأجرن فازكر كريره يس خالع كندراي في دعارا والملاس تامنع كردرج بي ريا ومعه ورون طاعت مداروا ما بوداؤدواس ماحة وعند مال كان وسول المدصل المله علمه ملى المسأذة قال وبرأن ستكنت بودآن صرت ويه يؤارد نازر خاز ميكنت الله اغفر لمينا ومبتنا وشاحه ناوفائبنا وصغير قاوكه زاوكا واشا فااللهم من لجبيت منافات على الاسلام ومن توغت منافة و فعالى الايان خيا و ذاك كيزنده دارم اورازه بين نه ده دا دورار بسلام وكسكيم المن او أين والماليم والماري والمراب المراب المراب المراب المرابع اورابان درحيات اسلام ذكركروود ومات ايان نيزاك سلام المال العابر واست وآن درحالت حياست ورمالت موت فريضد يق على مراه سيت اللهم لا تعر من المعود فعلوه الم

محروم كردان والعزا وإييني احركم بيصيبت وى مارسيده وتحرما نبتي وضم آن مره وروايت است ومعا حرام نوميكره وارجزي ولاتفتنا بعده و درفقنه فيلازه والسانع روا ه احد وا و د اؤد والترمذ بحد وامن ما جه وروا ه النساف طن ابرا براهيم الاشعلي عن أبيد ابوارا بيم اشرا نساريا سلردكاب كن ذكرد و ورم برسده خارمااذ بدرا وابرام برس نشاخت ادرااو الوحائم كفت اوويدروى مروومول مزوانتهت دوامتيه عند تولد وتمام شده است روات نساقيز دقول او واللهمن احتينا اليآخره دروابت وي نيست وفي دواحة الجب داؤ د فاحيد حلى لايان وتو فدعلى الاسلام ين دعيت أميان كركرده ودوانت اسلاخ يكرن فيروا وكركره ووجه مناسبت وأنبام علوم شدوج واسلام واميان رصتقيت ومال كي ستهرد ودرست مست وفي آخر و دوما مرميشا بي داود و لا تصلنا معبل و وكراه كوا اداىعدوى وعن واثلا كبيرًالمة بن الاستع بنيّة بزه وسكون بن جهروقع قاف قالصِلِ خارسول للدعليد وسلم على حبل من المسلين كمنت برير بير سير نمازكزار وبالماآن خصرت برمزوى ازمسلها فان منهعت ميول سي سنيد من آن خضرت الهمان فلا نابين فلان فداونها فلان بعظان المماورا وناميم ادراكرفت في ذمتك درجدوا مان وزنهادنست وحبل ولي ورجدتهما يك تست حسل واصل معيدن ومراداس ماحدوس واست فعدمن فلنسقالمت وسريخا بإداورا بالنا و دانطاب آتش د وزخ واننت اهل الوفأ والعق وتوخذ وندوفائي كهرمد و وعده كرسند كان خود كرد كاه فاسكني آن ووفا بسيوون ومينى ومهد وعن و توخدا و زخى كهرچه ميكوئي وميكني قراست الله إغفر لد وارجه خدا و نابيام زمرا و را و مهاني كن اورا و مجتمع مرا نوبيا دآمرزنده وبسياره دمان وواه الوحاؤد واسماحة وعراس عسرقال قال وسول للمصلى للدعلسد وسيلا ذكر وامعاس موقاكم ادكنيده كخ فنكيهاى مرده واي خودرا وكمنواعن مساويصده بازالستيداز وكركرون مدمها ي اشان واس محصوص است بسلانان وصالحان وانح استخدوظ المخندول الودا ودوالنزملى وعن فاض الحد غالب روايت استاز فا فراولا وغالب كويندواز ابعين است منافع كمولاي واست فالصليت مع النس والما لملحنا وة وجل فقام حيال وُآسنة كعنت الض نازكزا دوم ماانس ن الك رضا زة مردى بي ايستادا من مقابل آن مروثم جا والبعنازة اموآة من فزيش نه خازهٔ زن راار فرش فقالوا میرکنتند ما ما حسفرة کسنت انس است صل علیها مناز نخرار رضازهٔ این دن فقام حیالی و سطالسو در بیرا بیشا دانس مقا لمياذئر يرفقال لدالعلاءمن قرما ديس كغت مايش داعلكم فذه وكاذته يعين ست حكذا وأميث وسول للسمل للسطيسد وسلم قام علحر للبنيا وة فكمينج به وتوآن صغرت راکدایته وبرخباره منعامك منها در مای نیتا دن توازان زن و من الوجل مقامك منه دایته دارنر د حبی ایتها دل توازم د بعنی ملى ىدىيد سرسهم ديدى كهابيتا درجازه مقابل سرد ومقابل وسطاريزن فالفع كغت النرآد چي پيايتيا د آ رچضرت ېم دوا ه للزمذ بح ين قول إكه فقام صند محينوة المؤاة بسانيتا دانس نزد سربن زن وعميره مخصوص زناست وعجز بغيص وضم مرة غرجني ومخن دين دفعسل ول درمديث سمرة من ضد كذشت المقص لم الثالث عن عبد الرحن إن العلم الكرار العين است وانطبقهٔ اولي انه تعين كو فراست ومعظم مجل ست نز والشان روايت وازملى وغنمان وابوابو سيانضاري وفيارشيان كمفت مسد وتبيبت ارضحا نبرا دربإ فتم كسميازالضاربوه والذعبيل بسين مارشك فنستكان ندارم كمزرا رجشل وي لا ئيده فأث ولاوت وي درزمان عمراست كشش سال زخلاف أوما مذه بود و در سعلعا وازعرخلاف است ومبح عدم ساع است قال كان معل ب صنيف نعيم ماي مهله وقيس ما عد قاعدين بالقاد سية بودناين دومعابي شيقة وسيقاف وتشديه كالمام وضح است بريازه وميل زكو فه معليهما بمنا و قريس كذشة شدرا بشال بجازم فقاما بس انتا وندر مدين فازه فتسل لصعاانها من الملاوض مس كفته شدم الثيان اكابن حنازه أزمين وادانست اعب من حل للذم قد معني وادازا المامينا الله يركفتنان ومعاني ينمير إصلى لله عليد وسلموت به حنازة فقام كنشت بوي خازه بسياد فقيل له انهاجباذة نهودى يكنة آ یا منیت مان دارکه موت وی متوان رسد د میرت کرفت متفق علیه مع ت الكرنهاده مشدد راد فعرض لد حدومن المهوديس ش آمر مراف ضرت رام أشندى المهود فعال لله يس كمنت آل حرمراً ف حسرت داما ممكنا مه کنیما محدیعنی ایتا و و میاشیرو نماشینیم از او ن سبت در به قال کفت را وی فعبلس د صول الله بین نشست به میرخدا صلی الله طلب العني بعدازين واليتنا والمحدكرون وقال خالفوهم وكعنت نمالغت كنيد مهوداظا هراوى آمدكه شنيند والاآل ضرت ووست مبداشت موافعت المركأب والقانجون ستبسوى وى فا هم بريان النكشت كلم ابق دروا والتومنع وابو داؤد وابن ماجد وقال لتومذى هذا لعديث هوب ابوز را من والفع المواوى ليس والمتوى وكمنت ترزئ بن عديث غريب ست وبشربن وافع كه رادئ بن مديث أست نبيت وسي وعن على دض الله عند قال كان دسول الدم لم الله على وسلام رما بالعتيام في العنازة بودان صرت كالرسيرد ورا أبيتا دن دروة تدرد ومنازه تم حلس معد ذلك وأمر ما الم

عا عد س

بسرشت بعذان وامركروا رابشسنن دواء احمد وعن معمد بن بسيرين قال ن جنازة موت بالعسن وعلى وأمن عباس روايطست فيحد واسيري كدار دنت خازه كذست؛ ما م-ن بن على دابن عماس رض<sub>ي</sub>ا مدعنهم فقام الحسن والمقيم ابن عباس بيرايشا دامام مبن ويثابيشا وابن عماس فقال <del>ك</del> قدة ام دسول الله بس كفت من بطريق اخراض رابع عسس آيست كتختى أيسا بيغير خداصلى للدعلسة وسلعنا وأه معودي مرخازه راما وجودا تخيضاره *ى گفت این عباس آری می ایشا دیشیزشست بعنی خنت آخیان بود که آن حضرت مدیدن خار و برمنیاست بعدازان بش* ا رائحس س علی کان حالسا فزعلب دیمنیا ز*هٔ کرا ۱ م حس بن علی بو دنشسته بس کدشته شدیره ی مخا* ت خازه آزیش کشان فقال الیسن انما مربحینا زّه یصو دی پس کفت امام مین کذشته نشده مکرنیازهٔ پهودی پیخیار میخیار میوکانا ابراه جازه نشسته وكوه ان تعلوا وأسله جنازة يعودي فقام والخرش واش شودسرمادك آن حضرت راجاز ومهو دى بس استاد آن حضرت يعي آن حضرت كربدين خار ذمهو دى استا دىجىت آن بودكم مخاست كرسترون اوماغار أيهودي بىندكر د دوابن ىعدا زعلها مصنو دبعدم قيام برخاره ونسخ حكمتميا مبا ذكرتوجه براى قبام كانان حضرت صا درشدواين صديث منقطع است زيراكا والمحمد درنباخة اس ورامغ الدعنها طعن دوا هالنسائي وعن ابي موسى ان وسول للعصلي للدعليد وسلمال ذا موت مل حنازة بهودى اونصواف ت آن حضرت چه ن مکذر دینو حذا ره مرکه ۱ شدیهو دی بانصرانی ایسلان و دیعین مرت یکی چه ن بخرد دبشها واین انسپ ست بقول دی ختوم والع *ت بای جنازه انا تعومو*ن لمن معها من الملانک*ة نی ایسنند شا کمرای کساینی براه د* لما ن است یا فرشتان غذا ب اکرخیاز ه کا فراست پس اساب قیا مختلف که می مخبت فرو و هرت مخ لمائك كه و وله وكابل سب كراب القاع ضاز ورسرسارك وي سلى للدعلية وسلى وكابي امتساز كود بييوكي را حست اختلاف مقام عدم ما م بود برح سابق بو دمنسوخ اشد والداعل دوا واحسم وعن مالك المن هبيرة بغم اوفتي وسكون امعاق است وامرمعا وربودم بهن منست بيومسلها ني *كيمبر ديس نها زيخرا ردبر وي سدصف* اينسلها كان الااوحب كرايخه واحب كردا <sup>الم</sup> يديني ضدّاي تعالى ماين فعل رائي وي بهشت وم ىروقى كەكمىيدىدا بل خبازە رابعنى مردم ماكە **مام**زاً مەيو د نەجنوا مىمالمەتە صفوف بخىرم كىرد وسم لمذاللحدبث انزائ كردق بن مدث وواها بوداؤدويي وواندالنومذى باین پهبرزه دن میزار دنماز برخاز وبس کم می پیداشت مردم رابرخا زه جزاهم تُلث ماجز اُمبیها خته مرد مرا سهار و**بین سرضه** أصلح الله على وسلمن صلى على خوه وعن إبي هومزة عن النوح كمي للدعلي**ُد وسلم في الصلوة على المغيازة دوات بمخيل** *وسرط تخضيت وخارة وكما والمعان الماروج ا* المهانت ويهاما وزاتوئ يروردكا ووانت خلفتها وتويداكردى ورا وانت عدمتها الحالاسلام ونورا ونودى اورابين اسلام وانت مضت ومعها وتقض ر دا صلّ کرختن نبیه وانت اعلا بسرها و علانتیها و تو دانا تری رنهان وی واکثیا ( دی هئنا منفعا ، فاحفوله که مه ایما نوام ترکی کرای مرزندن کنا سامزم اورا وواه الودا ودور. سعيد س المسب قال صلت و والى هريرة على معمل معمل خطئت فط كفت نما تمزار روم ديس الى مررم ومكى كيخزه وبودكماسي راهركزه ن صبي بو دغير كلف فسنهعت ه يقول بين شنيها بوسريره ماكدم يحتّ دردعا اللهمه احذه من على المغنز ملونه اينا وه مراه النّعل بته وغذابي وعلامااختلاف مسن رسوال جسيان إماعذا سغيمكلف سنانغار بيطرنو تعليؤ كروزممه مايي كفتاست قال بقرأالعسر جل الطفل فانصته ألكتما تس دره فانحدا ومقول دمسخنت الله لمصله لنامذوندا كردان وداراي اسلفا وفرطا و ذيخوا وإحواسلفا تحرك كذمش كنشة وبوت وفوانزتو كمسآ أيحدمش أتجور ودلوويس وياكردنها ووخرآن است كندوذخر بضغذال وسكون خائ حتير بالى كذخركند ونؤ بدارندنا وفت حاجت كالآيد واحرمزو وعن حاموان اكنجي طياله وسلمقال الطغل لأبصلي علب وطغل يعن سقعانما زخيازه كزاره ونشو دبروى والأموث ووارث نشودا زغرو لايو دمث و وارث كروانيد ونشو دو كمرى ازوج يختص تبصل أأيخ ا واذاكذوقت ولادت بعنی اظارنشوار وی نشا ن زندگی خاكدنشت دواه الترمذی واین ملحقالااند لم نذی ولاد و دیث الکریرندی وکزیرده است لعطولا پورث ما وجن آ مودالاتضاقهما بم شواست يعنل ولازابل يرضعره لانهترس كنست وسيريمت كخت دست مآن يحمت صويغودان البلط حال بعب يسول للعصاله به وسلان هومالامام فوق ثيف والناس طف بعن إسفل مندنه كردآ جضرت أنئ ايتدارا مين منالاي بزيء استدنره مهرل دلين باين از دري ويكريم المريم المريم

*بنى ك*رده شدندًا ثان والددا عرووا والدا وقطف في المجتميني كما مسالم نيا مُو ما سد وف للبت دف من سراست غالب آمده درستم بودن وى اول كسكرمره وقره وفوع است عهدو بشق ومره ومشروع است وليكر بحداضل است وارفق سنت بغنهميل و درشرع شنحا في كه خده ميشو د در فردر مابن قبله والحد وأبحسرمزه وفتح ما وفتح بمزه وكسرها هر دور وابيت است وانصبوا على أللبن نصه بي بعداً ف حضرت بيوشد وعلاجامه ورته مروه ا مذاخت را كمرو ه ميدار نه زيراك تع لم زنده است در قرواندا عمروعن سفيان الها و نعِيرُ فرقا نه وتشد معمد ازكما رعلماست كذه ن صار بار درآ مه م درنا زگه در وی فرخیم مرسلی مدعله سولم و قرانوسکر و عمرو درمنی مدینهما و دیدم قعه رانشا زام سط كرد انند فرنسيرخ دراك براسم است واز فاسم ن محدار بركه وي آن قبورمنسركه رامسطح ديه وسنع ابن الهام ارجا عار فا وبراتعير والمداعم وهن الحب للبياج بنتوا وتشد برعمنا ننيا دآخرهم الاستدبح ارضائني اسد ابعي بزرك ميرالحديث ا بمانعثف علبه وسول الله آيار زانكيرم ونفرستم رابركاري كررانكي ه وآن کا دامن است که نکداری بیج صورت را کرانخدمو و با مدید کنی از در صراح گفته تمثال کستر کریماشته و لا قسوا مشر قاالا س درا کموانخ رزمین برابر ویموارکن بعنی پیت کنی خارگه ز د یک زمین اشدا نفذر که پیدا دنمامان بود مقدار یک شیرخانخسنت است روا ه مس بنعى وسول المصلى الله على وسلم التي يعصص المعنوني كرداً ن خرت از كم كردن كوروكنة اندكه كركا كندة ما ويران نشؤ دورس ن که نباکر ده شود برگوربعض گفته اندکه مراد نباکر دن ست بسنگ و ما نندآن وبعض گفته که مراد به نیاختید دن و ما نندآن لست که آن ننر کمرو و ومهز و خاست واقت دینی کر دازان کانشسته شود روگری نافی عرت واکرا مزمین است و بعضر کفته ایک مرا دنشستن باری قضای حاحب است واز بعض ملعف خوا ب کر دن پر قرمنغول ۳ يروعن ابي مر ثلانغ يميم وسكون ا وقتم *تاى شلس*ًا لغنوي بفتح غين معجر و نون *ازك*يا بهما يوست قال قال رس وذنت سندركور باولا تصلوا ليعا وتماز كزار يجانب كلام درم يتفسل درماب لمرلان بعلسر احد كم على جسرة برآمذانكه نستبند كي أرشابرا فكرسوزان فتعرق ثيا بديس س لرالفصل الثاني عرج روة بن الزمير فال كان بالمدينية رحلان لعده ايلحدٌ وركري رم يمري رين كرومك لعمله مركدام كي أين دوكرما يخر ردين يغيرضا صلح لالدعيب ويسلم ووا مغي شوح المنتذوعي أبن عباس فال والدول للدصل للدعيب وس ت كرآن با برآن خسرت القرر وى ملى مدهايم لم و دوا نصااتفاق دار ندموان كم بركا ول بيا يوعل خود كند د لالت برحواز ببرد وعل دار ديس مخيفرمو

ن وی روز روز کاروز

أزجلانتيارات است رسنن بعنى الحدرااختياركرويم دويكوان شق كذا قيل وبعض كفتا ندكه ما دبغيرا غيرا بالمنزاز رراكذ رميس نملاف لادد يردطس كمنة كداين مدش اخا لازكائن مفاقع است كلمين بخابه شبيس زميخ انشبت ووا والترمذعب والودؤ ووالنسائي وابن حاحبة والله وعن مشامن مامران البغي ملى للمعليد وس ت روایت میکزار وی نصری وغیروی کراند مصرت فرا خرکندواعه تنوا دمغاک کیندوازانجام طرم میشودکراع تی درقرشنی گست زیراکردوی صیانت م ستأست ازمنياء ومروى لذا بالمجم آنسنيت ك نسئه دوميانه الااست وبروزه ومران كننداف الست واكرة عدار قامت آومي كننداحي است كذا في مطالب المُرمَين نقلاع المحيط واحسنوا في يقه في قبر وأحل و و فن كند و وكس وسهكس را در و . مَلِكُسي الدَشتراست وَآن مِي دوا ه احد والترمّدي وابودا وُد والنسائي وووي لين مَا يظ موااكثرهم فرامًا وتفدم كنيد در قرمان كرداس امرنا قول وي وإحسنوا وعن حامز فال لما كان وم إحد جاءت عم سلانان ويدرس بمردميان كشكان بودا وردحمين مروه مدرمرآ كوركند دركورستان اكد ديقتيع بو دفيا دعب مناجعي ويسول للديس آواز دا وآوازه لجعهم اذكروا نيدكشخا زايواكا وانشان يغيماى كرتانجاكشة شدوا بذوبهانحا وفريكنيد ووا واحد والكو وابودا ؤدوالنسابي والدادلي ولغط للترمذي ودين مدث دسرابر معلومهشود کاکرنقل کرده باشند بازیها ن موضع برکردا نیز مگرانخد پاده آور دن عمیم جامر پریش راا را و وا وردن باشد ولیکر بصبحت رسیده که ها برمعا ب فترتفعسال ست مرازا وشيحا بن الها مكفشاكه الإزا وه نو د اینفید آورد و دفن کر د وطهی نفیه ظاهرآنست کاکرضرور نی با شد جانزاست و بی ضرورت ر وانبو د درکتید ا درا مشر از د فر. و تسوئه لین کی نسست ایک د وسل زیراکه مسافت درمقا براین مقارمرسد وستی آنست د فن کرده شود دمیقرهٔ بر ملدی که مرده است دروی و هائیشه مضی است نمه ا درو فتی که زمارت کرده مرا دیش راحدالص من ای کرون بی مدینده و دوی در یک مرحدا زکریس نفل کرده شدیم کفت اکرمسود میس من منزون من من و تونعل می ب دیرت نمست نمش در مرت قصیره نبطویل کمربعذر و حذراً نست که ظاہرشو و که ارغ مغیب و سامیج ا و اشفیه و حندین ازمین از رست و در در در در در در در دار انجانعل نکر و ندواکرالک زمین خوابد که زمین دایم ارکند و زراعت که زمیرسدا و رازمراکه حی مرد ه درما طرب ب يدار دكانغل كندبس تورنعض متاخرين زلاعيارندا ل د فه بکر د و شد مایی نماز رآور د ونشود ماتفاق و دفن کر د نیشوه امن فعل دأ سبعه کشیده شد آن خصرت بغی دروقت نها دن دروازها نب سروسل **درلیت کشیدهٔ ک**ی ن آن نرمی خانج کشدن ششیرو کار دوخران ارنیام وکشدن معت ارخانب سرخان بود کرنها ده شودخار و دیایان قرستر سرون آور ده شو دازجانب سرو أسدها بال حناز و محانب مامان قبروسروي محا ت داسلاما ورا فعثه يؤسىا ت راازمان قله وزفال وكنت وحلف للدورت كديرانداي تعالى ان كنت الأواما للأ ت و دى تواوا وبسارخولنده قوآن او وا ومعنى غيروكثيرالى كاكثراله عامه وان نرم دل ندو كمين و دمند دوا والترمذى و قال في شوح السندامينا ده لدرين اب صدت زما بروبر مين مات كدرا درزين استاست كده و صديث ابن عاس مديث صنح است وازم عدث معلوم ميشو د كرون م كره ويذاشا شوعن البي موان البني ملى لله علب وسلمكان إذا احطالميت القبويردان مفرت ون درا ورد ويشريب يون ميرد ت كالسكنت ايريكا ترابيما لله وبالله وعلى ملة رسول الله وجي واية وعلى سنة وسول الله يكم تعممول ومعلوم بردور وايت ا دوا ماحد والترمذى وابن ملعة روايت كرد لمذابن ما مذابن مديث الابن وروايت ودوى ابودا ؤدالثانية وروايت كردا بود مدروايت منبدات خوس محلح واسيد مرسلاان للبغ كم في للدعليد وسلوش عن لليت كمث هيأت روايت استانا ، حيزاز يريش ، مجروا وتعليق ل ما ليكان صريت كالكائد

عاجهده وست وشوخاك ون مررويكس وشي روزن رمي انديكيار مرست بردار زواغه وش عل فرا مندا مواهيم دروايت كردكو الحامدهيده سلمآئب إشيدبركوديسرخ وكابياهم ين رسول مدمها يعدعك والمست ووضع فليسف مسبله ونها دبرة لزابهرسنك ديزا يخودا ووآء فحد شولج رد داست شاخعاز وّل وی روش بعنیا تبدای مدیث شاخع ازرش مل قرانه است ما آخر دا ول مدیث کرهیم مالست. موقال فعي دسول المدملي للدعلي وسلما حصيص المتبودني كردآن خعرت إذان كركي كرده شوذقر إازجت ست حس بصرى كم كردن را وشافع كمنة متحب ست كل كردن ودرما تركعته كتعليبن قبودلا بسس بخلاف مركزي داكدا في مطالب المونيين والنكيم عليهاونهن كردازان كدنوسته شودر قبورمغي مام خدى تعالى ياقرآن وما مرسول مافرارو بإمال كاددو بول كخدمر ويهوان ونزكفته المدكروواست براكردن الواح كمتو بركري فانمة لمراكم وران خوم ميرواشدوان توطاء ونه كروازان كريا ميال كرد وشو و تيور ونسوت است كرو توريسنديا درآسند كداني شرقه الاسلام دوا والتومذ من وعن مثال نع حكى لله علسه وسلوم وإزما راست كفت آب اشده شد قرآن خسرت وكان الذب ديش للاء على قبوه ملا ل بن رماح ويو «آركي سكتي ، *شك بد*اً من قبل رُأسه حتى انتهى إلى ديجليه شروء كردازها نب رآن ضرت الكؤيم برده پای او روا هالبیه هی فی د لانل النوه وعن المطلب بن ایی د داعه بنج دا دمها بی است اسلام آور د و در د و فیرکه دان مدیث را رمها بی د کیرر ولیت ميحذا زجت عدح منواه وران وقت قال لما مات عمان ومظعون واخرج بسنا ذقد فدف بركاء كروعمان بنقون بقاي معرو وي ولكي ست كرموا مامرين مدينه وبيرون آور ده شدخازهٔ اويس وفن كرده شد اموالمن حلى لله علب وسلم دجلاان مأنت المحيوا مركز آن حضرت مردراكه بيار دا وراسني الله حلهاً پس نتوانست من مردره اشتن می رورا فقا مالیها وسول الله بس بزماست آن مضرت و دفت بم نب آن شک و حسوعی فد داعید وروا فودرااز بررو وفراع خوده ميرون ورود سننار اراستين حسركا وسيس ملتين برسته كرون كال المطلب كفت راوي مدست ملاب بن ورا مركة عال الذي ينسوني عن وسول للدكنت آن شي كغيرسد بدمرا أريغيه خاصلي للدهليب وسلمكا ف انظوالي بياض فدولعي وسول للدكوباكين الآن نظر يكيرب ويعندي وال «زاع بني زواصلى للدعليه وسلّم جين هوغنه ما دينها را زرسنها را ازاستين ثم حلها فوضعها عند وأسب پشررواشت آن مجاره را پس نها وآنزاز وميثمان بمغطعون وقال اعلم بصافة والحف وكغنت آن حضرت مدائم ونشان بخيرا من شك فررا درنو دابعني ثمان بضلعون وكونيد كربعداران حضرت ملي مدعليه وسلم مرا ، دار<mark>ٔ وشان بی طعون برداشت ور قرغهٔ کن معاکنها و واره مالیدمن مالت من اعل</mark>ی و وف*ن مکینم کانب وی کسی دارا با اما و ج*ا ن وبعدار وي ولكسبك د من كرده شدارا بهيمن رسول سدمه لي سدهديه والمرود وجون زميت بسول سدمه لع فويت كرد آن خطرت فرمود لا خو بن طعون روا والوداؤ دوعن العاسم من على فالدخليث على فأنشقه رمني سيفها فتلت سنباز فاسم ومحمد من الى محرصد مق كازا كاتر ابعين وافاصل عصروا فقهاى سيخه م لمراست دضئ مدعنهما مين فبورو يحرأه عائشه بووند وكاكن وفت مشته وذبيجون منوم تندكه زارت مشرف شونه يرده برمد ثنتنده مي دائمه نفكتفنت لجيعن نلث فقو والامشر فلة والالطئة بس برده برواشت كأ برائ نارنه قزر بلنده ومتصل زمين وكفته أندكه مندى آما يك شروه مبطوحة ومبطياه العوصنه الحبه وأسك رزه ميده شدروي نسك رزاي سرجيح مدنر های خوروبو د و مرا داینجانفن سنگ رنز باست و عصد دراصل محن به ای دا طلاق کرد ومیشو دربر موضع فرانه بعدازان غالب مدهرجهی *مِي كه دروالي مدنهُ مطروا م*ت دوا ما يو داوُد وهن البرأ من عاذب قال خوجنا مع رسول لله صلى لله عليه وسلرف هازة رحل من الآ تبراءين ماذك كدرون آميم امآل خصرت درخبازه مردى النصار فأمتهيناال القبوس سيديم مانا فبرو لما يلحد بعث ودفن كرر ونشذه بودآنر ومنوز وديونه النبي برنشست ينيرملي للدعلب وسلمستعتل لفتبلة وحكشا معد ونشتيمه باوي دوا والودآؤد والنسائي وامن ماحة وذا دفي آخوه . ه است گورها مه دیآخران مدیث مرافظ را کان علی رئوسناً الطبو کو باکه رسمای ایر ندگانندا زغایت ضنیعه وسکون داین مدیث درفعسل اله دمن حضروالموت موازران هازب كذنشة است إزياه ننهاى ويجركه وآنجا مذكوراست وارنن مدبث معلو موشود كرمتا بعت خيازه اقبروانتظا رملوتنا فوفنا تذرمني ليعنهاان وسول للدصل اللاعلب وس ت ابن عبدالبرُفتناست كارنيا مسفادميرُود دكرميت منالم سير ودممية المِرمنَ للميرود دران مي ولا زم اس انتى رواه مالك وابوداؤدوان ماجند الفصل الثالث على نستاه ل شهدنا منت وسول المصلى للتعليه وسلم مدف ووسول المصلاط مط وسلم بالس مل المتبركفت اس ما فرشديما وخرآ رخصرت را درها مبيك و فريكر دره ميشودوآن مكثره مردك دوخ الكران المورد بس ديد مرود شريخ رجنرت وكوا شك سريختيذ فقال بسركفت آرجنرت عل فيكم ول حد المقيا وف الليلة الإست درميا ن التابيع كي كذا في كرد واست اجل خكرواست

وتراف ومقا رفت بقديم فاف برفامبره ومعنى مرمره ومعى حل كره وانه وكفته اندكاؤني وارج معنى انى است وكفنة اندكوه فامدين شب يكأ تكسيركان خود البيش خط . فوت خوا پدکر دنی طاقت شده کرد وجون مضرت من کفت نقال دو طلیدا ما سرکفت بولائرانساری که زوم ارانس دومن جایختره ا قل كفت الخصرت فانول في ضرها بس فروداى تو در فروى فنزل في قبرها بس فروداً ما بوطله ورقبرام كليُّوم وشيخه ورشيح فوكفته كرشك لنشو واين جديه . وج وممارما و الى دارمه العان يي دارمت احمال كذا تحضرت را وغمان را عدري او در فروداً مدن ورقة بمخين كفتاست نووي وكفته كما زين مدث اس وومشوعك أكرى رملع دوروئ ولي ست علفهر وإ دالغيا دمي وعرج سروين العاص فال لاشد وهو في سياق للوت روات است ارغروس العام كهما ذمشن یج موت *وزع وجه ودا* خااماً مت فلا تقعیمی نائحة ولانا رو*ه ق کس مرمس بیکیم ا* ونشو *درار نی بوحکونه آ*کش *عا* دت المراح غرستا دنه امرائ نحور وخرآن كارآيه فاخدا دفنقو ف فشغوا على للتزاب شنا بس حون دفن كنند مراس سرمي وب ت ما کمرست احساس میکند و در د ناک میشود آبنچه در داک میشود مآن زیز و برشنوا بینمشین و تشد مدنون و شهن مشمی محمد و تشدید نون ورام . ومشو د کوشت آن چنی اسناً من نکم تاانخ آرام کرم شها فی اصل حرانس بی بزمانی وآرا مهافنن واعکیما خاا داجیج معروم وانمرو وأميم كويمرفر والارور وكارخو درا بغي فرشتها كدركور مئ أمند ومبيرسند درواه مسلم وعن عبدل لله من طبعة فال سمعيد ك فاتحقالتقوة والمكنولذه شو ذنروسروي تنى معازد فن ول سور ويقر كارالم اجرالمعلوس يت نميرسد درين عالم برخلاف آن فلا هرشدو دريا فتم كيميرسد و كمره و ميست فرأت قرّان برفروس العيميروكر والشيخ اس البيه فعي فعي شع به وصحواكسنت كرمود ف است رعمارسندج بالامان وفال والصعيرانه موفوف عله ت و قاضى كم يود ورعه عدار مدين الزمرة قال كفت لما نو فحب عب الوحسن بن الحريج يكذيفهم وفتولام وسكون تحانب زمشاه ترايعه ت ا فت عدالرمن بن إبي بحرميد بق كارضها راست دميشي بصنيها وسكون موحده وشيرم بحيرو باي ش بمكة يس بردم تنته وآورد شدسوي كمه فارفن بهايس د نن كروه و شد همكه غرمآور د و مانشه بمکه برای حج آمة عرجه الرحمن بن ای مجررا و دی برا درعانشه بود و در اشان ام رو و ن او د فغالت بسرکفنت عائشه و خوا بداین دومیت را کیمترین نوسره رانست دیوژنرگراد بن نوبر ه درو قتی گذشت دراغالدین ولید دخلافت بی کرمیدنز پرست و ل وعرابینی مساحیکم مذ وبضي م وفتح وال خيا كمه وصواح كفته ما مها وشابي كءواق واسته . لدز دراری اجتاع واتصال شد خلسوكنداكرها ضرمود م م في كرده في شي توكم آنجاكه مرده بودي زيراكت مفال زيريان موت ث بنی نسااست اززبارت اگرمیها ول ومنسوخ میداند ونقل توازیجا ن موت نیززدمن کمرو کاست فی مکن جوز افعات تونردمو بذبارت ودفافهم دواه التوملع وعياب واخة فالسل وسول بيدصل الاصلب وسيامه بهعا والغي ارضازه وما وردور قرورش على قره مأ ويشير تروى آب او خودستد شرجبت كريم وى والما يضايت ما المحتوم والعاب ملعة وطي الجهر تران موسلم في على جنازة ثم افي الفنوف في علم معن قبل أسد فلدًا روات سنان برر ما كان خست ما زكر در بغاد وبيتر مقرابيل واحت بري ت زمانب سروی سه مار دوا داین ما چنروعی موروده فرم نقرط می ماروسکون دای مها ناست و بازده ساله بودکاییان کا دروعام خندی و منور ساله بودکرآن به سوت میا

إغول ورمزان فرستاء كال وآني الغيصل للدعلسه وسلمتكأعل قوكنت ديرماآن ضرت تخيذند ، رقيره دى خال يركنت آن ضرت لا توفعلمب منالقَتْوَازاركن صاحبان قرالولاتود وشكراوييت كرومام والعرفت الاز وكفت وياى ماحب والعضمر وروشا يكرم والنست كروح وي اوش بداده وداخي فيست تنكيكرون برقروئ زصت تعمن وي إنت وسخفاف دا بوي واحدا علم دوا واحد بالب البكاعل البيت كرستن برمرده بي نوم وعبند كرد و اواد بهاست و کمرو داست ذر ونوحه و سایش کردن میت را با فراما شبیه محال ها ایخه عا دیت ما داست ا مانصل ثنا و دکرمی اس نیر دم ندر بکرو و بنست و کمروس بذياده برسه روزوبر مروعا بروستوك ست تعرب يش از و في وبعدازوي اسدروز دمعن تعربت مسروشكسا في فرمود ي صدب زده را وغامعني مراست و ت نشستن بردره نرد بعض مشائخ کمره ومنیت نیشستن آبی مانم سدر وزاست و زیاد و مران کمره واست دیعین نام خت روزگفته اندوا خطای فراسانی کماز آبستن ت ككفت ون آدم على السلام ردتمامهٔ طلاق ماسخت دونروی كرميند وبسياري از مناخرين كفتها يذكه كمروه است احتياء برصاص ميت مكروه است كمنشف أفودوم ومزمع شونده تعزت نمأ مند وكديركا واز دفن فارغ شويذ وبركر دينتغرق شويذوصا مصبت ايدكه كارخود مشغول كردد دمرد منزيجار ويخودم وبارنيا ببكرد وتعفر مشانخ مخاراكفته الذنغريت ما صرسه روزاست وتعزت غائب بك روز وبعفر كفته الذكه ماك نبست يتشستر ونغان با وسوركاً وحضرت ملى مدعله سولم معارش ندن خرق آج عفرين اي طالب وزيدي ما رنه وحداييدي واحد وسونشست ومردم مي كمدند و آخر مرد مرد دري زمان إرمكافياً نندم بدعت وشينع ونامشروع است والرمعزي كوبديزرك مسيتبي اسحنت مسيتي فأرسيد بعن كفتنا ندكه فواست وبعض كومنيك كفرمنيت وكمكن خلائج فللج مستعجب هوی کوازآن دا و ها ندواکرکو بدهر مدازهان او کاست درمان توزیا و ه یا و سمکفراست واکرکو عقر توزه و ه داین نرخطا و پساز کروا کار فی مطالب المونین الفصیل الاول عن امن قال منطناً مع وسنول للعصلي للمع عليه وسنلم على أب سيف الفتن تفت انس درّ ميم المراء أن غفرت راي سيف أبهكر وكان المتوالية وبودوى دا يعني شوم ردارًا راميم بن رسول بعد و مرضعهٔ وى دنام وى رأن عوش بودونام زومًا وخوله فت المنذر وُعني ظير ديعت حرا في كننده روز بند كمرى فكتفد وسول للعصلي للدعليب وسكام واحيم فتبلد وشعديس كرفت آج ضرت بهم ديس وسدادا درادبوى كردا دراثم حضلنا عليب بعد ذلك يستردآ حيمه مردى بعازا ن بعن براه آن حضرت وا مواهيم بعو د نسعنب و حال بحارا سبرجو د وسفا وت ميكر دكان فو د بعنيز د مك بو يجان دا دن وبودا را سيرضي بسدخنه د وساله وبعض كفته اند شا نز ده و ومثبت روزه ودرروایتی تک سال وده و وشش روزه و الحله در مدت بضاع بود که زعالم رفت مخبعلت عینها دسول لله یس رایسا و هرد وشیم تمین خوا لم مَّذَ وَفَا نَ كَرُواْ نِ شَالِطُهُمَاازَانَ ذَرَفَ مَالِ مُحَدِّواْ وَفَارِفَتِنَ اسْكُ أَرْضِيْمُ قَالُ لديسِ كفت مرآن خصرت راعب لألزهم بن بن عوفِ وأمنت توكريم يكتي واشك ميرلزي بابن معرفت وطلات ثسان ما وصول للعفقال س كفت آن خصرت ماابن عوف امضا وحندا ي سيعوف ابن بشكهااثر يم ض مشابه و و مال و ی متلی ست بشدت با آبی ضعف بنیت نا رضت جزءو بی صبری فی اشکیسیانی است جفاخی نوخلاکر د و تنم ا تبعه آما خرج ً ن شكها ما باشكهاى ديكرا اس كله يا ما كلهُ ويحرفقال بسركفت أن العين مله مع والقلب بسون مرسستي يشير شكر و د ل نُد ويكبن مسكرد و ولا نقول لا ما موضح فعثا ونميكويم كمرانج مؤشنود است بروردكارو وافا بضوا فلت ماا مراهيم لمحتزونون وبيستيكه الجدائي تواي البهم برامنا بذوكه برايم متفنى عليب وتختيق دين النست لى كال بصرت كال شريت على لاطلا*ت كدشا مل نهام أ*لطائف و توايم ظاهره و بإطناست ينانجدلا*ئق كال شرست كه جامع صف*ات رويه ونعن وطبيعت ست برخان عال الائتج وبودة ن حضرت كرمياد بهرحزاحي وي وظ برسينا زوي أرتمامُه وس وتوي س انجيمقد وربود صا رميشد بقدرت واختيار و آنجي مقدوربود صا درميشد كجكم هلار واكرنا برجنين اشدُنفضان لازم آيد ومبرموا فق حق وحكمت است وابن اسل سلامت حواس و توى است يس رآن خفرت را ديبررترتمام و**كال اسل** ت دحن و بی مالی مدعلیه و محققتن میروند کفته اینکه تمامهٔ طائف اطبیعت دفنس و قلب و دوج و میردار مات مکس مداخهٔ بی مزجو فلط میان ان **لطا** نف دعِل و کارخو دا مذوّا نار و مّانبح مربی مران تسرتب وصا در سرندا سهتی تعالی و تقدیم تصل در وح در محبت وی تعالی سنغرف و قلب مذکروی شغر آ ونفس خدمت ومهامل وطب بعت بخطوط كسبت واحدنست آغدويم مطبع ونتفا ذخي لمذرآ بخرسائشده انبرائ ن والبداع وعن اسيا منه من ذعل فال ديسلت أ البني في لله عليه وسلاليه كفت سائرين بدكه فرشاه دخران ضرت كزميب زوط بي العاص بالربيج بو دكسي بسوي ن حضرت ان مثالي قيف كريسيت ما ه درحالت نزع است ونزدیک است کرفیض دوج وی کر د ه شو د فائتنا پس بیاه را ویپرسش حال کن و بغربا د مارس و به بین که پرحال داریم فا دیست ل فقر محی السلا ويقول بس فرشا دآن صرت کسی ایسوی وی درمالتی کشیزا ، نرسسلام را دیرنگر رآن حضرت ایبا بعد ما آخذ والدما انعیلی پرسنگ رمدارست پرنمک فرضت ومراوماست میزی که داد و کل عنده بلحل سمی دیمهزداو بدت معین است وجهات آن بستراای مت مقدر بود فلننصر و لقتسب پس اید کرمیزندو کا ثواب وكارددفا وسلت الب ينتسم علب ليأ منيفايس زفرتها وزينيكس ياسو كان حضرت دمالني كسوكن يغير دبروى كالبندب مآن جصرت اورافقا مرويجنع بس زماست ن صغرت وحال بخرا وي و شعد بن عباية ، ومعًا ذبت حرا وايل بن كعب و زمل بن مابت و دجال ومرمان ويكور شعد بن عباية ، وسول ا علي والمشترة ورده شديسوي فخرخاصل سيعلم سولم الصبح آن كورك كمعان مياء ونفنست تنفغفع ومال كذمان وي مركت ميكرد وسلرزم وفعقع يحايت وارسال والعادوين

أزجت بخت داقع شدن دراكل وجنسبائيدن ميزى خشكبة وازكذافي القاموس ودرصل حكفته وازسال درفنن وزمين فغاصنت عيذا ويس اشك بسايم بوقيم معضرت فنال سعديس كمنت سعدين في و قامش ما دمسول لله ماهندا يسب إن كيستن دتووا شك بينز كذبي توت وكال مال يحر في فعال س كفت يعض جعلها الله في قلوب مأد واريازُ مراً أن وزم كست كرداند وونها و واست آزا خلى بعالى ورولها ي نيد كان فود فانا يوخ إلله من عبار والوجاء ت ومهرا فی*نی کندا سد نعالی از مند کان خود مرجمت کنند کان و مهرانان را متنق* علب و عن جملان سرچمه رمنی *سند مورجمت کنند کان و مهرانان را متنق* علب و عن جملان عبر المتنق علب و عربی المتنق و عربی المتنق علب و عربی المتنق و عربی المتنق و عربی المتنق و عربی المتنق و عربی و عربی و عربی و عربی المتنق و عربی و چر*یما بیث دسعدی ع*ا و همیا*ری کدم*ا و دا بوشخص منست نزدوی کرمیهماری بود فاقا والنعبایس آمدا و داسینی طی الاصطلاع و مسلومی و د. ور**خالی کندا ت**ز لمنة يصغرت ورامع عدلارهن بن عوف وسعدا من ابي وقاص وعدا لله من مسعود فلما دخل علب حدس مركاه كدداً والمخفرت رسعد منها و غامننسیة با فت ورا در*عاد ژاکه بوشد و واحاطاکر* و ورو دا وراکنایت ارنشدت مرفن واینه و ورد است و *غاشبره روخت و د*شوار که **اطاک**ند و و کمبرومورا ندض وخره دارنن صت ها مت را غاشد کفته اید و در مراح کفته خاشید فیامت و در ده بیاری شکم و بعض کفته اید کدمرا د بغاشید در مدیث ما مراست کدا حاط کرد و بدوند اورا سة فعال س كعنت وضرت بشايد وسفى مال وى العريق ستعنام فل قصفي متنق مرانده شدويرد اخته شدكارمات وى وللفظ معلوم نيزوات كردهم ت بعني تما م كردمدت هات فودا قالوا كفتند لا مرده است ما رسيول لليه وموت معدس ها ده بعداً نا رج عنرت أست رخالت عمويا ويغلافت الى يخرص الدعنها فكي العف يس يحرست يغيرصلى للدعليد وسلم فلاوأتب الفوم مكاءالنعى بسركا وكذو دنداك كرو وكرد سغيرات نِسْنَا يِشَان نِرْصَال بِسِ كُمنْت أَرْجَضَرَت الاستمعون ان البدلا بعيلْ مب بله مع العيني آباني شؤ يديني نشنو يا را عي مشرحي كرَملَ نعالى مثار چینم ولا بحون الفلف وزه نده ه دل ولکن معذب بعندا ولیکر خواب مین یفعلان وا شاً والحی آسا نه وا*شارت کر دیفظ خواسوی زبان فه* ا وموهما بهم سكندا مربعن غلب التي وجمت وي مرمزنب رفعل زمان ميكود داكر زمركر دوين ماس التغني فاشاب كفنت تنتي جذاب كرد و واكر صرف لكعنت وترصع كرو ت نوات شود وأن المدت لمعذب سكاءا هله علب و درستنكم ده و عذاب كرد م شود كرستن كسان وي رويحتق ان عديثي مدث ماش منت اناها طرتعه ماكسي كمزند رخسار بإراوما ره كندكرما بنيارا وبخوا بذبخوابندن هالجست خيائك نومه ودعابويل وثبور تمنعق علب ويعن إلحب مزيدة بضمرما وسكون يسه ابعن التعري أسننازاً بعين قال اغيه على إلى موسع كنت بهوش شداوموسى كدرا وست عن بغتر وقصيد وشياغ اسريش كردا مند رغني عليه والمن على استعال كمر ومشيخ بلفظ محول فاقلت امرأندام عسل المدين بيون قديس سن مزن وى كسنيت اوا عبدا مديو دورها أنسكة وارْمُحَدِّنها ورنه نقورا وتشديدن وي وأزماكريكوروي وتحييقا بغى ردانىدن آواز درملن خمافاف بېتىرىيىش سىفقال لەنتىلى بىركىن بەموسى مزن راكىيىمىدانى توكان ئىسىدانى دىسول لىد ويودا يوموسى كىتىرىش مىكەد دخىمى كە ىت انا مۇنىغىن خىلى وصلى وھۆق مىن ئىزارم كىسكەستىردىم*ى سرا*ىعنى *دىمىسى*ىت دىلىنىگىنا دازود رائىجرىيە داروكىنە الم وعن بي ما لك الاشعرف قال قال وسول المد صلى للدعليد وسلما وبع في مخص امواليا حلية الايتوكر ت كونسكُذار تدانها داالفنوفي الإحساب يني مازيدن ومح كردن فن درصبها وحست أيوشا ومردا ومنفائ خمال وثيف ومحدكه مدوى و دريدان وست والطعن في الانساب و ومطعن كرون وغيب كرفتن درنسهاي مرد مضائخ فخوتمدح منب في دميخند و عاصل ابن مرد وخصالتغظيم نغن وتحقير روم است وسرو و ندموم است مكراسلام وكفروا لاستسنفاء ما ليخوم وطلب آب، ان كردن *ستار با بعني توقع امطارز دو قوع مخوم درستاز ل خوخيا كذكو* نبد وقتى كوكب درفلان منزل ما مداران شود ضائكه درمدث ويمرآمه واست مطرانبوء كذا وابن منع وزح إست ارتسك بقوا عديخوم واعتبقا وباحكام آن والنياحة جمارم نومكردن درماتم وقال وكفنت آن حضرت الكانحة فه اذاكم ننت قبل موتها نقام بو لملقيمة نن نومكرون نوير كذيم ش إزمرك خود بعنياز عالم بتوريز وواستاد مكرمه بارا بخنة مشود وعلىها سر مال من فطران وما ل انخيران زن سرا بني ست ارفطران نفتح قاف وكسرطا وسكون نزام ورومني ا لدومشده وكشد وميشودا زدخني كرمعرو ف است بعدامان نجة مشود وسوحت مبشو درجراء وطلاكر دوميشو دمان شنزل كركين وابن محت تزاست دشهتغال نارواط ق وندوع من حرب وبروي است براس از حرب نعتهم واكه مام ملى سنه مشهوركآن واكركو نيده ورع سراين ن ومبرال سراي فوا وارزن مامرو تعني سلط كرداسته والكوينده ورع مراين ن ومبرال سراين فوا وارزن مامرو تعني سلط كرداسته والموقود بتن دى كرو خارش إسانا ب علام يخذ يفظان ،زياد وكرو والم وسؤيش وبعض ربيان ناسست على نياحت وغِّراي آن بحرب كفته المذكرون المحفرات مكروروي وا مار موترو جامدا مبتلاكرها نيده شديفيزي صغيبتوا ذكردران محراشيدن وياره كردن ونبيغاش كيريسنها ن رفت الكيزه ودلها مصسست ذركان را وحراحت ميكز درونها مالشامرا لبرخها سآن اشده البداعلي دوا مسلم وعلى بن فال والنح لحل بعد علب وسلم بامراة مَتَى عند قور واست ست زانر كفت كنشت أجعة زنى كريمير وزوكورى فعال بركعنتا يضرب آن رنانغى اللعطام سرى يبزين بين ان فرو وُمل وشيكيا ليكن قالت كعنت ن تي بيضرت الدائعي فعا فالمتعلم ن دراد توصیت زده نشده مبیست من ولم نعر خد ونشاخت آن زی بهنوت داخیر لم حالف النبی بر کفت شدم آن ن اکاریخ با کفت بینویده

للنخباساً ما ينذن به ديون ميل الله عليد وسلول تشديعُ بده بواس بس نه فتآن ذرزدا بصرت دما ما زاخه كزر د لموك شا دُولاً مدن کو با درنعش خدوخ فی و جنی افته بو د و وکل ن بره و بود که رسول خداصه با بسدها و سال شرط کور و سال طبین خواجه او کا به وی در آمد و تالیم لماعرفك نسركعنت أن زن وغذره أبي نمو دكم بأشنان ترزاك ترسيم وزائي اامتثال رتاميكر دم و وله دي ني و مفال بسركعنت أب صغرت انما الصبيرعند كوززكو فت خستن كا ول زما رجيبت رسيدن وكوفت وست وتعلنكنشت آن وقت خود بعنرورت مرسيخ وصدم يزى امرئ نزار مفاتك رسيدن الما والاعتفى ظراست وليكرم بغيا ول النع است متفق علب وعن الي هريزة قال قال وسول الدصل الدعلب وسلم لا من الوك فيليالذا وني مردم سلما ني راسك إز فرزندان بي درآيياً تشوُّه وزخ راالانتعاد التسم كمراي علال كروانيدن وكشا دن سوكن كرخ سمارتعالي بددره د و دښديمان تش ايا د کره ه و فرمو د وکه واريمنکوالا وار و يا وېيمو يکي زشانست کمرانځ د آبه د وزخ راکړم د آن ما شدمشل بر ق مند ه و با د پرنده وعوب ميکو په ت تحلّا اغتسر معنیها ب قدر کرد مکه بوی از عبدهٔ سوکند کرآی و دروی آدنی ضل که یحار درآن اطلعن کنندکفایت دار دیس مبرکه سه فرندار وی مرد در دونه خنی درآیهٔ ت كردومتفق علسه وعنيه فال قال رسول للعصل المله عليب وسيالينيه ومن الإنفيار ونمازا بهرروار نان دار فقيلهٔ انصار لا مو من لا هدا يكن مُلث تنص الولد فتستسب نم مرو مريج إرشارا سكس إرا ولا وس مركبنه وطلب ثواييه وأةمنهوا واثنان سركعنت زنوازمان بارزنان بادوكس مرمرز ما رسول اللديعني نغراك س ن حضرت ا واثنا ن ۱ و وکس *مرند وای خال وار د کهمین ساعت وی فرود آی*ده ۱ شد ترمآن حضرت م*در کا وصدیت حق ۱*آن حسرت د عاکرده ۱ شدو فعل تنهاك وماشدوران زومترتب كرد دوصغه بمرنذ زيراكة زنان مطفال فهروشفقت زائد دارند والمابشان غرط واطفال بعرونمخ وطصق بذابشان تخلآ ماروعنه قال قال وسول للعصلي للعمليد وسلوم لزاي بررواس ببداره جائخ بسروخ آناذا مل دنياجه ما بمانحازا بلآخرت ماشد ثم احتسب يشرسركند ونظر تواب آمزت واروا لا العنب فركوشت را دوا والعنا دمى تسنت ما مرادحا عَهُ مَانِحَهِ وَتَعْنَ مَانِحُ وشيحيا أيمهورز دلشهو دضعات حال وحطال ولعلف وفهرز براكه تقصوه وي سها زا زابرا د نوازل دحوا دث بربند ونغرف است وحن معرفت ما صل شدمه مالزم آس فالمؤمن بوحوفي كلاموه بيرسلما ن مزودا دوميشو دريمه كارو ديمه مال وي صنعمت ويرميست ومشكروم ئەيىرەت امراست دىمىيدا ھال *م*ەھوق وھما دات و**مەھلوما** و عا داستىي منمن مى نيت را مربها مات اكرمه درخا مراز قبيل شهوات باشندليك باحتبار المتال نابرنيت تقرب مكم تني تشيك وعادات عبادات ميكر و دوا ه البيه عي في في معنس ون م ميرومروسلان كرندان برد ودرر وي محققت ما مرا دكر ما ما آر ت وابیدا طلاما کای اب صعیددارخهت آبجیمشیف میشد مان دکریه درزق بسب کیجدز قریحون بود برغ ا مبالویس میر دوسیمند کو وفقالون بغمت فذلك فولدنغالي سراس كرورصعود ورزق برموس براداست مغواح تعالى كاركا فران بفي كرده است و فرموده فامكت على ماليعاً والأكث بس نر کوست را بشان آبهان وزمین ای درشان کا فران است و دیمقا بل وجو دیکای آسان وزمین پرسیلمانان مفهوم سیرد داکرکفته شو دکه روسعود و در رزق سر دو در آسیان نا بس كريزمين الميست وازكها ست وأبش كخرز قياذاسان بزيس مرسديس مقام كممل وصول راق ست مى كريد ضائخ درترم إشارت بدان كرويم والانتصاح وعناس ماس مال الروسول الدسل الدعلب وسلم من كان المفوطان من احداد الديه ما العنت كري الشراورا وفرط الست في ورروا ورافعا بآن دو فرط وخرای صیعبت و نشفاعت پشان دیبشت فرمانعنمتن میں ویذہ آب خداز برای اصلاح حوض و دلو یا و میش بوند واز قافلہ اطبار ساز داسیا ومنزل را وآنچ محاح ندبيان درمنزل و مراداني فرز ندكسي كم مروكو و پشترمرود و كا دا قرا دران حان دربيشت اما د وميكرواية فقالت آس كعنت عائشته رصني الكنا ب ورندا زمالم رفته ما شديس ورامير مال است وشايس شيارت رابر و فرط وايه فن كان له فرط من المتلك يس كن الشد مراد راكب قرط از است تويين كم قال فن كان له غوطكنت آن حضرت سركسكه اشدا وراكب فرطاننري دآردا وا ديسشت ما دوكعنتم زيراكه ول حكيمين بود باز ديخاست كرديم رحمت واسع يزحكم شد مأمو فقية اى توفيق دا ده شد وبخيرات وحرم رتعليم شرائع دادكا م دسوال ان زاست بعائشه وتشرف أست م ويهمل أسه عليه وسلم المسوال وعلمي درشل نُع لو دكرميي كازا زواج مطهره را نبو دوجون آن ضرت افعا برمن صفت مدح كردورين فعل يخ . يا وه كردديسوال با فها يتحسروناسف مرفولت الن نعمت كه وجو و فرطانسته از وي ضي مدغها فقالت سر كفت عائشه فمن لم يكن لعفوط من امتا ت نو*ه کا رکن*د قال *کفت آن مضرت* فا ما هرطا متی بیرمن فرطامت نود م *کرمیشترمروم و کارساز کایشان در*آن جهان میکنمواین **فراو** ثواب ایشان راکدمرون فرزنداست بحت در دومصدت است که باشان میرسدلن بصانوایمثلی برکرخصدت زو هنمتشوندایشان مانند صبیبت موت من زیراکیسرمجه رتیم ا نزدايشان زيران ويسران وازبرم نغلق وارتدمان روا مالتزمذع وقال هذاحد بيث غريب وعن ليموسى الاشعري قال قال دسول للعالمة لمإذا مانت والماصدة فال المصنعائي لملا تكندو*ن ي ميرد فرزندنيده مي*ك بخسطى تعالى *دفرشكان فودرا وي يسداذا بيثا*ن قيعنتم ولدهب يخفض شاروح فرزندنده مرافيغولون فعميس كوند فرشكان آرى مفر كرديم إس مراني يكذوى تعالى ربنده فود فيقول يرميكويدوى تعالى فأجتع عمرة فؤداه إورا وصاصراعمروزند كاني اورا فبقولون فعهر مركوندآرى كُر ديم فقول بسرمكو لمستبعالي ما خيا فال عسد يحب وحركفت بندام من وروفت قب فرننه وي فيقولوَن پس ميكويند فرشسكان حمدك واسترج خركفت واسترماع كرديع كفنت أنا سدوانا البيراجيون فيقول للعديس كوينحسل تعالى ابنوالمعيكم ت كون رين حمان مدوى مسيب ومحنت عكين شد وسروروى دران شده است نيا زبهترازين ديهشت بناكنيان بميزار وسفت جلال وحال وست تعالى ونقدس ميزانه وميمرانه وميكر ماية ومخدانيت كذابن إذويه واك كلطفهمنوازوكه نبازمم كشدزنده سبياز وراآن شوخ بازمميكشد وسمو وست العمد ومفرايد وي باز وتعالى فرشكان كدبائ نبده خاز ناكنيدونا مهنيدآن خازدا خازم دراع جرائ حرورضا وسليط وست كرديسيب كرده دواه لحد والمتوف وعن عبدا للدين مسعوده لم من عزى مصا وافله مشل جره كسي كنفرت كندوص واليه وتسلى ويصيعت ده دايس مراه است اندا فردى مرميعت مران دواه وهنالعد مشغريب لانعزفه مرفوعاالا من حدمث علي بن عاصم الراوي وكفت تردي بن مديث فويد نبي شئاسيم أزابلرت رفع كمرازمديث على بن عاصم كردا وي تن صريث است ودركاشف كفته كرا درائعنعيف كرده ا بذائه و قال و دواه بعضه عبي محرك بن سوقة مقذ الاستا موقوفا وكغنت تريني دروايت كرده امتآن دانعن مجعيش أنجمدا من سو وبضيرسين عمله وسكون واو وبقا ف بهين إنسا دموتو ف برعدا بيدين سعو دكفته أنديم يرب سوقة نقه ونبحا است وعن ابي برزة روايت است ازابي رزه نع توموهده وسكون را ونرائ المكازمها راست ميشهم ام آن غرت درغوا بو د قال قال وسول للد كفت يغير خسا صلى لله على قد وسلم من عن يحتل يحسى مودا في لجننه كسي كنغرت كنه وصرفره مذيكي ايوشانيده شود مراورا حامه رئاست وتقي بعِقرشانيه وسكون كاف ذني كه ورزفا موس كفنه كه تكل تضموت بلاك فقدمير ب ولدومردما ناكل وكلان كوندوزن رائكل وشكل و وكل ز قلسا است ور ديفتم توسف علط وآن معروف بدونعي فبخونون وسكون مس خرموت ونعى بفتح فون وكس إصتعوالال صعفر طعاما بسازيه تزاي ولأ دجعفر لحعاض راضالا تاهم ممايشغاكم يرحبيق مداست يشاز بغيريجه وزميدارة يشازا دععام يترك فبرموت أواثث دواه التومذي والوداؤد والصعلجية ددين مدث ديراست براكخ شر باست خونشان مسيائكان ودوشان الترثيعام ما تامست إ وبعض كمتانك فرشاه ن المعامها یا بل معیست ره زا و اغیر کمرده است نجیت شغل خبرست و مدروزه و مرکم و داست اکرز،ن و مرقمع شونه زیراکوان عانت آست باغ و مدما واخلاف كروها فدراكل غزال مسست آن بلعام داوا والقاسم كفته كر ماك نتيت مركسي راؤمشغول ست بجها زميت كذافي مطالب المرمنس المعنس لالمالث علياضيرة بته قال مست دسول للدجل للدعلسية وسلمتول من بنيح عليب خاله بعدًا م ی کونومکر ده شود بر دیس میستیکد آن س فداب کرده میشود تمیزی که نومکرده میشود بردی روز قیامت و مرایخ نومکرده میشود بردی کنانهمیای عف بآن صعات وامنى دو آن برم ل رجر و توسيح الشده معنى علد ود بوى بطري سنزا ومخرت خيانكه ومديث مان بن شيرميا بيكويكه وي ظا برميكي ونفس خدد امت بهمادأ كوربيم منت عبدالزعن انعاقالت سمعت فائسته رضي سيفهار وايت است غرومنت عبطارهمن تصعدين فدار فلأصحابياست وكمنا معاشية

ام المؤمنين يروره وشده روايت ميكذوعا ديث وانشر راب يا مكه وى كفت شونه معائشه را و فكر لها الناعب الله المست المسترات المحيات ومال التحة ذكركره وشدم وانشه كرعب لومدي ويركميت فواكره وميشو وكريسان ذيذه ومروى تعنول ميخنت عاشه بغفوا للدلا بحب عد الرحمن سامة ومذاي تعالى بي هيدالرحمن «اكسنت اربح سدامت وان كله بدما م منح بيذاكه من كفته وخلاكره وميكوند كرمناا وارحمت كند وسيامرز وبإزعاد شبيكويه أماا فه لم ملّا د بميستيكه وكالعخامن عميما وروغ ننخذاست وحون كومه وشان وئاعلى وارفع است ازان ولكن وننع وليكن وي فاميش كرد است آنجا دحهت شف ما واخطأ ه بإخلاكرد واستث يرشندن وفهمدن يعذان مان حظاي لمن جم سكذتعول خود أما مود سول الله اين است وفهن بمست كدكرشت بيخرخ لمصلح الله علم مة ميكي عليها برزن برورركه مرده بوذكرت بمنشد بروش فقال انهب ليبكون عليها بس كغت آن خشرت بريستيكا نشأن بمحرن بررسته وانها لتعلب في قرها وحال أن بختيل وي هرآمنه عذا ب كرده منشو د در قرش س ن صرت دخسوم بهو دياس اكفت وكفار د كمردر مكم وي خوا مهند بو دو دوضوص وي مزيخفت كه وي بكاى ايشان معذب ست بكردى درعذاب است جنائكه شأن كافران است وابشان ميكونية واوراغ بزميب ارندوم رحوم ميداننذو وي خار و لمعول است رايخلا فمرفهميد كأنصرت ميل مدعليه وسلمطريق كليه فرمو دكرميت بسبب كريه زندكان بروى درقبر عدنسميكرد ومشرج س كلا مزنمام درمايث ثبيا يدفعنق علب يعدون لللدبن الجبه ملمكة لعبني وفتحالام وسكون بأكرارشا بهتر العن إست قال كفت توفيت منت لشان سيفان رض الديخة بمكر مرد وضري مرغان التعفان وا هذهايس ديم أناعا مرشويم خب أزه اورا وحضوها وما ضرشدا ولا مرجمو وامن عباس فانب لجالس مدنه هما بس ديستنكيمن مرآبن نشيذام مان عروان عاس و ديعف ننخواني واووور ميكاري نرمون است واس افراست دريعي فقال عسل اللدس عمر لعمر وس عثمان وهومواجهه يس كفت ابرعت مربسينهان راكنا ما وعمرواست وحل آنكوی رومر وی وی بودالانتها عن المكاءآیا با زمی داری حنی زنان را زكرسینن فان رسول للدز را كه عنم نمداصلي الله علب وسلم فال كفتة است اللهت لمعذب سكاءا هله علب برستيكي مروم تأييه غذاب كرد وميشود محرستن كسان وي روي فعال لين هبا قلى كان مويتول بصن فد لك بس كعنتان عباس متنق و دعم رصي مدينه مسكفت بعض راكاين عمريكو مديست كن كمنت كرسايد درعيارت كم ومش واقع شده آ ياع بغين ميكفت كأسعف كأابله خالحان عماس خوا بدكفت ثمهمك مث يشرمه سيث كرداتين عماس بقال صدوت مع عمومن مكفه بازكشة بودم اعرويزمان خلافت وى از كميسوى مدينه واين دان سال ست كريض مدغه درمه نه كنته خوايه شده خيا خاكناما لمسلاء تلاكنو ديم وبيدا بروزن محرام تحريض مدعو وسكون تخاسنه كا موضع إست مِمان كمه و يُسنه فا ذ اهو موكب تحت طل سمرة يس ما كا عسمر لانس و لا في است نسوان درزرسا مُه درختي له م وي سنه واست نفتوسين ومنهم فال إذهب فانظومن هؤ لاءالوك سركفت عربع فإبريجياس إبرونس بين كستنداين سوالان فنظريت فأذ اهوصهبب يس بحا وكروم م بيناكاة وهيسب رومي رمزاست وسواران ديكزنر يمراه اويند قال فاخبر فله كعنتان عماس تسرخر دم عمرا كصسب است فقال دعديس كعنت عريخوان ورا وبطلب فوحعت الحيصهيب يس ازآمد م بسوى صهيب فقلت اديخل فالمحق لم والمومنة ن سركفتم كوح كن زايجات يرس و دياب مرالمؤمن را بعن عرار مناسب غدهلاان اسبسع صود خل صهب مكى سريركاه مدندين مدندورب عرام مينت فالآدرآ ممهب درمالي مسكر مرمض بستع دهنول مسكو مواآ وإصاساه وابهدادرواي مارنقال عبسر ماصهب أنتكي على بس منع كروع إو أازكريستن وكعنت اي صهب آماكر يسكي زمير وقل قال رسو ل للعه وحال آيخه بتمتة كغذاست ينمه زمدا صلى للدعلت وشيلا بالمبت لنعذب معين بتكاءا هلدعلب وتربعت كاراتمان فابديو ورممنوء كراست كربار برفض وخع يو دامرا وآنست كركام طن تعذب أب ت اكرخا برمناي نعالى عدا سيمكذران فافعرفعال من حياس فلاما ستعسود كويت ولك لعادئن في كفنت ابن عاس مريا ه كه موسر ذكر وم زايعني كفت وكوي هروصهب داو فول غرراك اللبت المعذب الي خره مرحانشه را فعالمت موه إلله عموس كفت عايثه تهسك خدای تعالی عمریا خامی کنته بود بغغرا مدایخا و کرمنغرت نکر و کرمنی آرسی که و است بخلاف زمت کرمور دوی عام است لا و الله نیاین جنس است بخاسوکند ملعک دسول الله مدث كردينميز فسل الله عليه وسلمان الميت لبعث ب سكاء ا هله عليه ميني ان دجي كرع فعيده زيراكر مديث ميحواست <sub>ل</sub>يشهر واخراف وتعيين مرا داست عمرواين عمرميكومندكه عذاب سبب بحاسبت مؤمن را وكا فراو عائشهم كويدكاين ردا وأه كافراست واو درهذا ك ست كريركنند بانخند وبرتقة ركرر مقذا مغار ن کرراست پس عذا ب ماکر داست زا زکریه واین مفیری رااکر زمان علما داکنند واضح ترمیکرد د که کلهٔ مانز دامن همرای سبعیت است ونز و عائشه برای ما بسه واكرفيضامسلا نرادر قرغا بساشد عذاسيا ومتعا رن كربهخوا بدبووا ما شيمسكج هدكه وروامن حدبث ودكا فراست واست معنى قول عاشبه ككفت وليكن إجاريعه فغالجه يؤملها لكا هزعذا ماسكا اهله علب وميكن يرستيك نماي نعالي فرون ميكيذكا فراغداب بايجاى ابل ويروى وابن هبارت ولالت ميكندكه درما وثوكا فركه ينبرسبه غذاب پیکردد وابن پسیب آن خابه بودکه کا فراضی است بکریه کلیعض وصیت میکرد ندیکریه و نومه ونامشروحات دیکرسبیت کریرخاب دایجستاین است وبعق مهمی خا ميكنندكه غلاب سوبكرر ودانخااست كيميت ومبيت كرده بأشديلان وداضي شده جنايخ رسمها بلبيت بودفاط بعدلزان هانشه وشئ لعنفها اشدلال ييكذبر مديم سبيت بالمصيت رمذا ساورآخا كلمغرا يوقالت حائشت ينحا درغها حبسكم العوان براست ثلاقرآن كيميغرا يرولا توزوا ورواحزى ورنيلاد بيج نغسرار

با زننس دیمرایغه کنا و کیر دیمری نوینند وچه ن کرمه و نومرکنا وایل میشامست برمیت برای مه نوینند وی چرکنا مکر داست که او ایمان خال این عماس غسا ذلك كغتاب عباس نزواس خضمون آفت وآثي إكه والعداضيك وامكي وخامخيذا ندوميكرا ندواين تغررسيت بإيمغي مدمب ابن عمركه ميت عذاب كرو ومشود مب*کا با*مل وی روی زیراک نخای دمی و فعک وی وایدوه وشادی وی زخدانست که پیدامیخند و **خابیرس**کرداید در*وی آنرانس و دانتر و غدا*ب نباشدا ما من **رتغ**ند تری خا .ويكا نيا خسّاري الشد و تكف واحسار ادان واساب آن مرخلي نياشدُ فافهم وابدا علم فال بن لهي مليكةُ فما قال بن محموشيبًا يس كفت ابرج دربارًا شت وقُول کر د متنفق علب و ورین مدیث دلیل است ترانج محتبدا سپردلی<sup>ل</sup> است دا ورامبر معدکه بدلیل خود بخطیم محتبد دیجرکندا ک**رز**رک تروعالی شار<mark>ه ک</mark>ا بعائشه رضيا مدعنها وحورجي ظلا مركره دقعول كند وساكت كرددً بانزاع و ملال زياره نحردد وهن عالمه لمقتل أن حارثة وحعفو وأمن و وإحدَكمتُ عائشه بركاه كريسة يحضّرت أخركتُ تشدن زيس عارثه وصغاير! بي طالب وعه نک قصه آن داما دیث وکت سرمذکور وسطوراست حلس نشیت آن مضرت یعنی و*رسیدرای غرای ایشان بعی*وف ف و و ه وإناا نظومن صاغواليا ب ومن يخا مبيح*د ما رنتا ف درخا يخة نفسركر د لاست*او*دا دوي بعقول تعني في ا*لياب م با براطاً براز دان خصرت دان وقت کسی بها زینو د فا ماه رحل من آمان حضرت امردی فقال سرگفت آن روان نساء حصفو بریت بکرزان صفروند کردنگان و وکرکرد آن در دکر بزنان جعفراکه نسا رسکنند فاموه ان منهاهن بس مرکرد آن حضرت آنه دراکه با زدار دزنان راازکریه فک هب بس رفت آن مرد مش زنان تامنع کند ثما آماه پسرآ مآن مردنر دآ ، چضرت بار دوم لم بطعت اطاعت بكرد نه زمان ن مردما و بازنیا بدنداز كرمه گفتهٔ او فقال انجف پس مازگفت مان مرو كهروو ماز دالیشا ازكريه فأما والثالثة ديس آمة ونروآن مضرت سوم ارفال كفت والله غلبنا غلسوكند غالب آمدران ماراما رسول مد فزعمت س كالصروع أشه وجيس نىنخ زغمت لمفطئ كوتئي حوكرد ما زسراين فول عاشيا ست ككفت بس د ہستيما ناہ فال كآن حضرت كفنت مآن مرد فاحث في افوا همون التوا ب سن مناز در ومنها رامبالغداست درمنع انشان اربجاور ورون رأن عالمشهيكي ييفقلت پس كفتها ول خودخطاب آن مردا **رغم لله انفا**ب مز**ماك بالدخاري تعالى مني ترا** ىتا زخارى دالات لېقىغىل مااھوك دىسول للەنكى دى تەتخەلەركە دىراپىغىچىت لەسلىكىدىيى دارداشىن زانىپ ازكر يەرلى يەسول للەھ ء وخلاص کردی آن حنسرت رااز رنع وسشقت کشدن د اِمرمنع مکر رکه سرارا مدی وکفتی که نها مارنمی آیند ما مار د کمرام کرد کخضرت و تعب کشیده تفق علسه وعن ام سلة قالت لمامات الوسلمة قلت كعنت اصلم كرجون مردا وسلم كرزوج اول وى يوريش إزة ن ضرت صلى بيدعات والمفترين غزمت ومحن لمدود زوبن غوسناست زراكا زكمه بمخشه محرنت كروه بودوا زعبشه مدينية آمده وغرس بودو بميمكس كغت وكوى نداشت لامكين وبكأ يتحدث هندالبديكم اواكريه كدمي يت كرده شودازان ورمرد مكاس فينين كريكر وكربيج كس كرده است فكنت قد تصليات لله كاعطب ويس بودم من ك لمه وخود رابراً ن وردم ا خا فعلت أمواة مومل ان تشعد بحث اكاه ميش آمدز في خوا آينن كباري وبهرا وموافعت كه أيانه ريكردن فاستقبلها وسنول للديس ميش مآن زن إسغمه خلاصا بيديسه لم فقال بين كعنت آحضرت امتزمد من ان تله خلي الشبطان آهمخوان زايي زن كم رآرئ شطا نرامتنا اخرجها بله منه مرمان دنمانه كهبرون آوروه است اواخلى تعالى زان فاندو بارتحاريد آمدن دراسلامه ومار وكمر مهوت باكميار ز کم پحشه وبار د کمیاز خشبه مدینه اورروز وراتمدن داسلام و در وزبیرون رفت از دنیا و تواند که مرتبی متعلق نیال شد و گففت عن البیکاوفرا و اسلام و در وزبیرون رفت از دنیا و تواند که مرتبی میان تا میان کمی بدو و رفتی حضربتاين كلم فرمود بازآم م ازكريه يس كريذ يحرد م بعيل زان ووا و مسلم وعن النعان من شيرصا بي ست كدروفت رصلت آن ضرت مبشت ساله يورقال اعنعت تانغان تهرش آناختاشدىرعىدا سدبن رواحه دروفقى كههار بودونز د مك نمردن برسيد واكرصوى رمني اسدعنه دريماري فرو واست الكهثهريشه عمرة متكى بس دواستا دخوا براوكيمره امرواشت كمسكوست وسكفت ولجيلا واي كو وواكذا والكذا وجنس عصن تعد بمشار ديروي ومساف وميستا بدخيانخ مي شايندزنا ن مره ه را ورنوحه وتفخيخ ظال بس كعت عدايية بن واصعني عمره حسن افاق سيخام يكرمهم شيثاالاهيل كىكذلك بُغتى توبير حزى زأن ومياف را كمراكم كخفة شدم ابطريق خرت وابنه اينجا بختى نؤا دف روانغه زياده . فلما مهات لم متلئ علب و سرحون مرداین روامه بخرنست عمر و بروی ونوخ نکرواین یک توحه بیاست که مروایع جسیراک در مدیث المله الم بیان الم عديغتانه رواه النيادي وغن أني موسى فال سمعت رسول للعصلي للتعقل عرصه مقول ما من مست بموت كفت بريسي شندم آرج ضرر تبست بيج مرده كرم يرد مغيوم ماكته مريس مياستد كريسنده قوم فغول اليرس كويآن كريكننده وإحيلاه واحسال واونعو ذلك إما وتفجيم كونندا لا وكل للديد ملكين كمرائخ ميخار دماى تعالىروى دو فرشته راوم سياردي راوا باشان ملصوامنه كرمي ضابند و دفع بحندان مت واولهن مشت رسندز درازا فتحريفية ونفولان دميكوندبطرق لناا هكذاكنت آيمجنين ودئ داين نزنوع إزغذاب ست دوا والمترمذى وقال خدا خدميث فيخ ن وعن الي هووزة قال مات مست من ال وسول لله مروسرنده ادام ست يغرفوا ملى سد عليه و لم فا جتم النسا يبكن على و سرم عشد نذان و مالكي

ت فقا چهونس، بساءسرضی در عندمها هن و بطورهن دجالی که زمیار داین زنان را و مرازانشان رافقال دسول للدیس کهنت مغمغلم لیما عليهم لم دعهن يكذا إيشًا زا مأعهز فا صالعين دامعته زيرا كرحثماشك ريزيذه است والقلب مصاب وواسم ب وباز داست والکرئة ان زمان بی نوچه و لی تفخه بود ل يمايس ولمبيلاه بدست خود و فال وكفت آن ضرت مهلاآ سنيشو ما عهرهم فال شكوت وجسرت مزان لاماكن ونعتو الشطان دور دار مخورلاي زبينا تى درامىل اكك كرون داغ دسشيان مركوسيندا زاتم قال بيشركفت أن حضرت امادمه حاكما ن من العيس ومن القله علي سخايري د صحیح و در بطریق تعلیه آورد ه است که حون مروحین بن ما مدحس کها ورا صریمتنی کو مند ته زدن ص خمیه رقه و ی بگ سال که دران بک سال برسرکور و می نشد ز کمک سال حون در د فرونشست برداشت خیمه راف رآماً با فنهٔ صر*ین داکه کر* و نه فاخیا مد آحنویس جواب دا دارج آوازکنند هٔ مراآ و ازکنندهٔ دیکر مل مینسوا فانقله لم في خنازة درمشا بعت خيازه فوانحي قوما قدُّ طرحوا ار ديته و د که ایخین د عای کرگر و به شمایعنی صورشو به در خرصورتهای خو د تعنیم . درغير سررت خو وآيد يعني هو ن وضع وله اس خود را زنجيت خق تغييروا و مصورتها ئ عاكدلها س ار واح شهاا ست ننزركر د د قال خ را و ایس کرفتندرد ا بای خو درا و ما زرکشتند بآن فعل ورسم حالیت روا ها بن ماجند وعن برجیسر حال نعی رسول الله بعاً وان**ا ک**فت ابن *عزنی کر د آن حضرت زان کدیس و دی کرده شو د ښا زه که یاوی نوم کری شدینی فتن* پینیا ز<sub>و</sub>سند ت دلیکن ترک دا د ومیشود بوحه د ملاسی ومنسکرات روا وا حیله وامن ما ت ازا بی سربر ته که مر دی گفت مرا و را مرد بسیری که مرا بو د بسل نه و مجمین شده مرمر د ن و ی ملق المتدهما ما ومشم آيد كارن خروان مدز تو درافياً خا يخة تاا كمذمند دآر دا ورا دربهشت وتخصيص تبديد ندكر ما ازان جه مب الوجال بعده ثيك بروندموان مديث تراكخ مب به قوايشا زا بدان وكرفتن فيسب تما م زمواعظ و نصائح تو فاحول لمنا من فنسك وما فأ تلك فيسه يجروان براى از ذات شريف نو وفيس در وزكه بيائيم اترا دران روز تعلمنا ما علمات للد ايا موزاني ارااز اج بينزي كراموزانيد استارا خاى تعالى تا من من من مناطقة العديس تعليم دوايشا زاد آنج تعليم دواست واقعال

The state of the s

تعالى ثم قال بشركفت آن خسرت ما منكي مولة تعدّره مين مديها من ولد حامّلت دخست ارشا زني خرسترش و دازوز اران و دسكس والاكان لعاجه آمان الماوكم آنكه بشداين شيغر شادن بركآن زن يروه وانعاز رآمرن وآتش دوخ فالت امرأة منهن بس كفت زنيان زنان يا وسول للعاواثنن ما دو فرز زفرته هاعا د تعامرتین سی از کردانید و کر کفت آن زن کر را دو ۱ رثم قال بسرگفت آج ضرت وا مثنی وانتین و آثنین کررسد، روا والبخاری و صن معابی جبلة فال ويسول للعصلي للدعلب وسلم مام وسلين يتوفي لهما مكث فستذبيج ووسلانعني والدن كمير دباي يشان سركس وفزنان الااخلها اللعالجنت يغفن ل دحمة كرآيخ درآ وردآن و وسلما زا خداى تعالى درمشت بغرونى عهراني فو د و ربعض نيزيغف له درجمته إعاجها آن مبرد ورا ككيدها است فقالوا سكفته ز يا وسول للدا وانّنان ، دوكس مرزرٌ فال إواثنان كغت مصرت يا دوكس فالوالوواحدة فال وواحد ثمّ قال يستركغت آن صغرت والدعب فعنسوب في محتون آن ملى تعاى ذات من درست قدرت ا واست ان السقط ليعبرا حد بسوره الحد العبنة مرستيك يخرانما م افراده ارست كم مرمان مرانيمكث ه وجود ابسيرخو دسوی مشت ا خالحستبدي صبركندر وی ونكر بدونظر ثواب دارد وسرختين آنجه بريده شو دازما ف كو دك اشارت است معلا قايما ت کو امثل دسانی شودکیمنکثردان ا دلارمهشت و وا ه اتعل و دوی این ملجندمن فوله و دوابت کرده است ای مدیث مااین اطاز ول تی والذي نفسي سده مآمره اول مدست راكها من ملمن الخ ذكر نكره وعن عسلا مله سمعود قال فال رسول للدصل لايد علب وسلم من قل ممالة ا من الولد لم سلغوا الحنث كي كيس غرسه سكس دا زاولا وكر زسيده اين مربلوغ راكا نوالد حصنه لحيينها من الناديا شنايي سه ولدبراي آن كس نيا م مهتما دار أتش ووزخ فقال مُن كسّب ابو ذرقل منت أمثين شرنسا ده ام من دوكس ما فا لكنت آج ضرت واثينن اكر دوكس را بيميش فمرس*تدمسا شدنيا هاز آئش دوزخ ق<mark>ال آ</mark>* امن كعساره مند وسيدالعترأ كفنتا بي ككنيت وليوالمذراست وبرشان وي سيدالقرأ واقع شد لاست بعني مبترقران فوانيذ كان والمخيزت وراسيدالانعياكينتا وعم بن لحنطات سيدالمسلمين فوا نده قل مت وليصل ميش فرستاه ه ام من بي دا قال و واحدا كعت آن ضرت يي دام اكرشير فرست توجيلين سابعاكد شداس دعاكره وفقول افآء دوا هالنزمذى واس ماحة وقال لنزمذى لهنأهد يبث غرمب وعن قوة بضمهاف وتشديرا المزنى ضمهم وفتحزا يومنون نصحاب ست ان وحلاكان ماني السخ صلى للدعلسة وسلومعه ابن لديو دردي كرم آرنز دآن ضرت انكما وى بسيرى بودما و را فقال له النبي يسركفت مران مردا يتغير مبلى بعد سيستر التجمياني وست ميلاري تواين اسيرا فقال بسر كفنت آنروما رسول الله احماعه اللكا وست داردنرا صای تعالی آنیخیانکه و وست میارم من اورا نعریخت و وست میارم من و را فنقنل هالینی پس کمکرو و ندی ریسیز نهسیز نهسیو بله خال ما صلل ن علان سركفت آن حضرت چه کرد استرها ذیعنی پیشد و کهارفت و صحال دار د قالوا گفتند بارسول بید بات مرد آن بسترکوپاکه آن مرد تبیم و مجلسر حاضر بود کیر يتبت ورشارت بوئضلا كردفقال وسول لله بسركعنت بنميز فسأصلى مدعله ببلم ماتعب ن لأ تأتى مإ ما من ابوا بالجنته ألاو حد معه ينتظرك آياد وست *ني ارى توكنيان توبيج درياز در بإي سشت را كُرْآئخيا بي أو وراكه انتظا ميبر رترا ومي در آردترا وبهشت فقا* وحل س كمنت مردى ما رسول لله له خاصته ام لكلنا مرا وراست اين شارت اسمة اراست قال ال كلكم كفت ت ضرت الكرم بيرشه راست و وا واحد رمنى سيعنه قال فال دسول المصلى لله على وسلال السقط لمراغ دمه مرست كافكند ومرا المحت مكندوم ل مكندرورد كارخودا واصل مراعث درضتم ورون كسى را ومرا دا بنجام عاصره مي و لاست ا خاا دخل بو يك النارة في كرمي در ردي وردكار تعالى بدر ونا ورا درا وراتش فيقال بهاالسقعط المراغم و مدير كهنته مينو وام سقط مراخمت كنيده روردكارخو دراا حيضلا بويك الحينك درآر بدروه ورخودا ويهشت فيعسوها بسروه بس ديسئشدآن شفط يدروه ويغود ليسرنووف ببخله ماالعبنية يسرجي وآرو ایشانا دیست و وا داس ملحد وعن ایم اما مذعر النی مل ملا علیه وسلم قال بقول اعد منت ای صرت می معلی تارک و معالی سی دمان صبوت و سب عندالصدمغالاولى اعضرنذا وماكرمركن وامدثواب دارى زدا ولكرفت ميسئت لما وض للث ثواما وون الجنب رامنى ثؤم من مرّاازدوى ثواب غيرشت اينستا بهبشت مىدآرم زادوا وابن ماحذ وعن العسين من على دنى دري درين النوخ لي للدعلسه وسلم فال مامن مسلم ولامسلمة بصاب يجبيدية نيست بيجرو مسلمان وزرن سلمان كررسد وميشو بمعيست مذكرهايس ا دميكنة ن معيست وان طال عهد ها والرحد دراز بودزان أن مسسب فعيد مثالة للت استرحاعاً بير بديه يميخذمرآن واقع راا ضعيبيت لشرطء معن قول نامدروا فالبدراحون الاحديدا للدننباوك وتعالى للدعن بدلك كمراكم نومكذ خداي تعالى ثواب دانز واحل فاعطا ممشل اجوها بوماصيب بهأبي مد برخسالي تعالى ورائندا حروى دردوزي كررسيده شدلهست نصلمان آن صعبست وواه احد وألبيه يتي في شه الإيان وعن ابي هومزه قال فال وسول الله صلي للدعليية وسيلاخا أنقطع شبيع لمصلكم فليستوجع وهي كمسكده والغل يحازشايسة بدكمانشرواع يع كبسرشين عجيرتكون مهاد والنعلين فا فعمن المصامث زيزككستين والنيزام صيبتهااست وعن إم الدوداء كالب سمعت أبالل وطامق كحب سمعت الملقاسي صلى المدعليد وسلمتول والعد سادك وتعلل عال كغت مالدداء كرزومة ابوالدرد است شنيد مابوالدر داراك سيخنت شنيد م آن مسية عمال ملى تعالى عيسركفت ماغيسياني ماعت من معدك منا ذالسابعم ما يعبون حد والعدى بي ريت كيمن رانخرز وامرس أذكروس داريون برسازشار ويركون

سواوصووا ديون رسدا يشازاب زي كاخش مدارة آزاد كميت ميدوا ذاارتعمت شكرسكوندخساراوان إصابهه ممامكوهون احتسا ميكنند والاحلج ولاعقل دمالآنئ نيست ابثيا زارد مارى وآستكي وعقل وتدسران اكديفهوم امتسوا وصرواست زيراكه غواعشا بسآست كرباعث بزهم لأخلاص بى تى نغالى با شدنه ما ومخفل د دينجا سر ومبيشو د كريكونه مبروا منسات كندكسيكا ورامل وغفل نبست خيا كمه فرمو د فقال سركفت عسى ما رسك ممرو للحلم ولاعقل يريروروري من يكونها شدمبروا متساب ماشانرا ومال كنسنت ملم وعقل فقال يس كفنت برورو كارتعالي اعطيه مرمن حلم يصفا بديم من مرانشا زاا زمايخ د وعُقل خودكذا قبل ومكم ل سن ك كفنه شو دكه معنى لاحلم و لاعقى آسنت كدمه مرش شدند ورفت عقل ل ثنا ل زجهت صديح . ند واحتساک منمانندوان عمارت رامعنی دیکرخدا کرد ه شد واست که درشرج ندکوراست فلینظیر ثمه واِیداعلم د **واها** روایت کرداین سرد مرشی زمارةالفتو *درايت موسخه* مِل آن وستغفارسکر درای شان وا ۱ استمداد ما بل قبور د نفر شرصلی مدعله پیولم اغرامنیا علیالسلام نیکرشد ها نیانراب اری أرفلها وم کو شد رای د عای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان مدعا و هتغفار و نلاوت قرآن و انیات کرد ه اند آمزامشانخ صوفیه قدس اییدار آریم و تعفی فقهارممه اللیم ت نزوا بإكشف وكال آزامثيان مآنكيب أبي رافوض وفقوح ازار واح رسيده وابن طايفه را ومطلاح ابثيان اوسي نوأ ننزا ما مشافع كمغتهب غررسی کاظیترما ق محرست مراما بت دعا را ویخرالاسلام اه معمد نوالی تعتد برگراشدا و کرده شو د بونی بعداز و فات و ی ارشائخ عطا حکفتاست دید مرجها رکس داندشانخ لمتصرف مكنند درفورخو دمانندتصرفهاى ايشان درهيات خودما مشترشنج معروف كرخي وشيخ عبدالقا دجب لاني ود وكس ديج راازا وبباشمروه ومقصو دحصينسيت أيجيخو دديع ، یافته است گفته **وسیدی مردن روق ک**ارزا عاظم فقها وعل ومشامخ و با رمغرست گفت ک<sup>یر</sup> وزی شیخها والعباس خصری زمن برسدگرامه او حیات و ما مرا ومیت من ا فترقوم مدكو سذكها ما وحيقوى تراست ومن مكو بمكاما ومبيت قوى تراست بس شيئه نست تعرز راك وي ويساط فالست و درحضرت ا واست ونقل دينمعيني رنن ملا تفيشيتر ست وا وراحله وشعور نرائر ان واحوال ابشان، نشامه نه وارواح كاملان وفرن ومنات ورضاب ت وتصرف دراکوان **حاصل است و**آن نسبت کمار داج اشان را وار داج با فی است دمنصرف حفیق<sub>ی</sub> مست کمر**ند**اغ*ز شا* علاا خل درحیات وبعیار خوات بسر اکر دا د وشو و مراحدی را بسری بوساطت بج از د وشیان چی ومحانتی که نر و خدا دار د د ورنیا تصرف دمبرد وحالت کمرخی دا مل حلاله وعم نواله ومنست جنری که فرخ کندمیان مبرد و حالت د باخنه نشده است دسیلیران دیشر پرشنج ان محربیشی کمی درشیر حد شاعل ب ليهو د والنصاري انخذوا قبو را ندائهم مسام كونته است كراس رتقد برست كه نما زار د بجان قبرارهت تغظيم وي كرآن وا ماست انفاق والماتنا ومسجد درجوا ر میغمیری با صالبی ونماز کرار دن نر د قرو کی به تقصان خطیم قر و نوحه حالت قرطکه به منت حصول مددار وی ناکامل شود تواسعیا دیپ سرکت قروم کا ورت مرآن روح ماک را حری نسبت دان و درآخر باب جنری ما پرمتعلنی مینجن وتما مکر و دامن محث انشأ ابعد نعالی *در کتاب ج*اد درقصنهٔ فیل*ای مدر* وابعه از طراداب زمارنست که رو بحانب قبامنفاس رويمست باليتيد وبسلام دبه ومسيخ بحذفترا بدست وبوسه نديهآ نراؤ خنى نشؤ دور وي تخاك نمالدگراين عا ديت نص . دران نفل میکننداصلی هیچه ندر د وکمر و واست بی سیرکر دن فور بی ضرورت <sup>مِس</sup> عالم مامعنت روز وتصدق رميت نفع ميكندا وبابي ملا فسميان إمل علم و وار وشده است دان حا ديث صحيح حصرصاآب ويعصني زعلما كفته ايذكه نمي رميت د عا و دربعض وابات آمد ه است که روح میت می آمد خانخود را شد جمعه پس نظر سکند که نصد ن می کنندار وی مایز وانعداع الفصل الاول عن الاثا بضمه وفتردك اوشا بسرمعا داست فال قال يسول للعصلي لله علسه وسلم مضيتكم عن ذيا وة القتودني كروه بودم مي شدارا يدنش إن از بارت كرون لبورفزوورهايس زيارت بجندالآن وآن كما ول رامسوخ واندكفتا مذكرسب نهي فرب مديحالمت بودوغوف آنج كونيد وكمندآنخ ورما لمست سخت

المالآن يستجيق تمغرونا تب شدتواعدا سلام واخلا ف كروه انه ورنسا وبعض كفتها نه كرجنست مردان راست وزنان ماقى اندربني كمردرزيارت رسول مدميل ميد علىه يرسل وبعض كفتها ندكه فيصت شامل ست رمال دا ونسارام به و در مديث آمه واست كلعنت كنا دمذائ تعالى زنان زمارت كمنند و قردرا وآنها كة فالمهذه المحت تاست دا مداعم ونصبتكم عن لموم الاضاح فوق ملث دنهي كرو وبو دم شآرازي وداشتن كوشتائ مرمانيها مالايمة غامسکوامها مدالکم*یس نکا ه داریدالآن ما وقتی که ظاهرشو د*مرشها را تعنی *ااگذخو پیش پیشسا را ه قرار کرد رای شیا ران وسیب نهی از نکا بیداشتن لوم اضامی ربا و مرسد و ف* احتیاه مرد منقه رودگه قدرت رتضمهٔ پیشتندنس مدنصهٔ ی کرد و نخاه ندانان حون فراخ کرداندخای نغالی برمردم واحتیاج نما مذرخست کرد نه که مخاولتا ئاآئو فت كه خُرشُ آند ونهه كم عن التنب في الأفي ستّقاء ونهي كرد ويو د مرشها رازا نداختر رستك فا شويوا في الاستت خكلها بس نوشيدالآن ديم فكا ست وسبب دربنی کرون نعند حزر رستک آن بودکه مشک سردمیار و آب را پس کرمهنی شود و نیزه تبذیبی و و نبینه و را ن و در ظروف ندميكر ودبس ثسايد كرخمركر وووحرا مرشو ويوو وندم ومرقر سالعهداز تتحرم خرونيزالذا يشغمره موائ ازمرانيشا وبزفته شاييكه وران افتنده بعدازان كدامز واخراز واحبنا ب ازا ن لا زم کشت اخلال کتاب آن نیانه میس در سرطرف که نکندخی رنداکر تیزو تبذیست و سکرنینند ه خوا مهندخور د والااجنیا ب خوامهند نمو دازن چنایجه فرمو د و لاتشویوا مسکوا و ننوشیه بیجمتی آرنده را و نیز درا تیای کار نطرو ف خربا قی بو دیس نهی کرده شادنان و جائز داشته نشد کمر درشکها و ریختو نزکرده شد دریم نظروف واین فروا با مره لک واحداست ونز و ویجران سورد ران طروف حرا ماست چنا نکر درکتا ب الایمان میکو رشد ومعنی نمیندانست که خرما با نکور راکوفته در ندا خدیخا بدارند ااندک نیری دروی بیداکرد و و شوشند واین طلال ست والرتبزی شتر کرد و وسخت وسیکرشو د حرا ماست و درکتا ب الاشریتف این از ربیعلم خابه شد دوا ه مسلم وعن ابی حومزة قال وا روسول للدصلی للدعلسد وسلم فتوامد فیکی بهن حوله زیارت کُردآن حضرت قرا درخودانس کُرد کرد وکُوتُه نسي اککر وآن حضرت پتا وه نوویذ معنی حندان کرر کروکه در دیمران ننز تا شرکره و دیجرئه او در کرد درآید ندختال نتا دنت و بی فی ان استخفاد لها پس کفنت طلب ذرج کم ار ريدن كنربراي أورخو والمركؤن لي بس إن كروه نشد مرافاتسا خنت في إن افع وقوها يس الس أن كروم برورو كاردادان كدنور سركم فرافاها فاذن لى بسادن داده شدمها فزود والقوديس زيارت كنيد فرم ما فاضا مذكوالموت زيرا كم قرم بادموت دا **روا ومسلم م**ا كم ايخ وكركروه شدورس <mark>مديث</mark> واشال بري طرنفي شقد من است وبعضي زايش ن ميكوندكه ورمن اب ازل شذه است تول وي سانه وتعالى ما كان للسني والذمن أسواا ويستغفرواللمشكين ولوا كانوا اولى فربى و قول و ئىسسانە ونغالى ولانسال عن صحاب مجتمير قرابت معلوم والاشاغرىن بىرىتىتى تا بىلات كەردەا نداسلام دالدىن تىكەتما مەآبا وامپات آن صرت مىلايىد عبسوا آه رعم داشارا دانبات ن سه طرتع است باشیان روین ارامهیم بوده و اندیاا کمایشان را دعوت نرسیده و مرده که درزه ن فرت بوده و مرد نیمیش از را ن نبوت یا اکمزیزه لردانیدندای تعالی نشانرا بردست آن ضرت و بدعای وی بس ایمان آور و ندو حدیث احیای والدین اگرم درصد وات خودصعیف است لیکن بقیمی و پختیبن کرده ما خالز ا . تعد وطرق وابن علوكر بامستور به وارمتفدمين بسركشف كروا نزاخ نعالى رمتها خربن والمدينغي مرحمته من بيثا ما شأمن فصله وتنبيح مبلال الدين سيرملي رحمة المدعلية بسائل ره اندوآ برا بدلایل ثنات نمود و وارشهد مخالفان حواب دا د و واکرآبزانقل کنیمنی درازکرود و مهر درانجا با بذیحرسبت وارد اعلم وعن مومل و قال کاری ـ و سام بعلمه مدا في اخو حواالي المقام و يو وآن صفرت كه تعليم كوص براء ون سرون مي آمند سوي غرواس كليات اله ا هلالديا ومن المؤمنين والمسلمين سلام رشاءا كابل سرا ها ذمومنين وسلمين كغندا فذكالسلا ما شخامعني كننسلام يعنى تسليم ورضاء وباليميع واراست و دازما منهايئ به وصّائی اشد و ستعال و دیمنا زل هیاآیه و داموات نیزا طلای کروند واناان شا،الله مقلون و ماکرخواسته است خابشارسند کان و پیوسه کانم نشاءا سه ما تحست نیرک ورخمت است خانکه بیا روانکونیا ن شا است صحت خابی افت مایجیت شک با در و فات برامان ما با بقیار قرب وقت مت کرز قضا بودكه بهردديم ميرسدآن وفنت كدا بمردميم فسأل للصلنا ولكم العاحنية مطلبط *زخاراى فأدوباى شاعا*فيت وسلامت ازمذات ونيا وأكرت وواقهمس لمالثاً ينهنا سن عال مواللنع ملى للدهلي دوسلم متورياللدنسة كذشت أن ضرت بقيرة كدرمدينيو وفاقتل عليه مروجه دييظ ا شدكن خضرت داشان دوى سارك فود فقال سركفت السلام علىكم ماا مول المتنوريغ غوا للدلنا ولكرب مرزد فلي تسالي ارا وشهادا انتم سلفنا ويمغن ما لأنوشما ميثحس غربب الغصل للالثعن عائث وضي المدعنها قالت رسول للعصلى للدعليد وسلمكاكا ن ليلتها من دسول للعصل للعطيد وسلمكنت عائنه بودآن حضرت بركاه كميرورشب نوت عائشان حضرت يمغوج من آخواللسل إلى البعتيع ببرون م آمراً ن حضرت دريان شب بسوي تقيع مومده و كأف ام تقيره مدينه ست ففول بس ميخت السألام علي كموا وقوم مؤمَّنين سلام ا دينِشيااي الرسليمؤمزان وإمَّاكم ما يوعل ون غلَّ امؤجلُون وآمشادا چيري كه وعده كرده شد درشيا فرداي قيامت مقطعين مشكَّ دا ده شده ابدئها وإنأان شاءا للعبكم لاحقون والكرفوا شاست فابشها يسندكانيم اللهم أغغولاهل بغنيع العزقل فداء ببايرظ لم بقيع عزقدا وبعتيع الغرقذ بحبت آن كينه مزام زمنيك مدوى درختان الشندوغوقد بغنن معجدوما ف امزوع دينة است كادين زمين كمغيره شد واست درزان شين بسيار بودد وا ومسلم وعنها قالت

كيصناقول وبهاز مأنشاست ككفت وپرسيدازان جغرت ميركوري وميركويم وجدوانم ما رسول للدتعني فحي ذبارة العتبودمينوا برمائشا ذين پرسيدن كرح ك قبورواين ولالت داروبرجواززارت مرنسادا ومراكخ مديث أعربش أزخصت بووقال فولى كفت آن جضرت بكوالسلام على إصل الدبار مس المؤمنين والمسلين في يوحم المتعالمة ومين مناوللتا مخرس ويمستكند ضائ تعالم شرده ذكان راازه وبيسه ندكان را وإناان شاءالله بكم للاحقون رواه مسلم وعي عجد وبالنعاك يرفع الحدل بيث الحيالنب روابت است ازمرن بعان كواز ثقات بعس است دمالتي كرميرا نصيث ابيغمر سلى مدعد والموال كفت أن خسرت م قرانو مداولها ما في كل جمعة كى كرزيارت كنة قررره ما درخورا يا قري ارس دورام رمفته غفوله و كنت مرا أمزيده شو درآ يك را ونوشته شودرويوا اعالكي وادروبر يحبسرانكي كردن ويدروا درمده عقوق وبريفتح وسحين بأرشكي كننده ايشان مندعان وديغبض روايات فقتيه يوسدوا دن قبريدو ما دررانتراكمة أ لاوعناس مسعودان وسول الدسلي الدعلب وسلم فالكنت نهيتكمعي زيارة العنور روا ،السهق بن مثعب الإيمان م فؤودوحا فانقا تزهد ف الدنباوتذكو الاحنوة بي مرسنيك قودوديه ن آنها بي عنت ميكودا ندودنيا ونغرت مي خيدا ذان كميرن ماقبت كاراس ست اینم تعلق بدنیامیست و یا دمید پرآخرنن داکرخراین عالم عالمی دیگرست که آنجا به بدرفت ازاینجامعلوم مینتو دک درهبوربصفت عربت و چرکت با پدیودو فافل وفال نباید یو دبیت بزمینه کمهمی میکذری اکن رو که تعبونست وخطوط است و غذ و داست و خدو د این بهاج نیمهٔ خوبرشیدهها ن فروزاست کهمی افت بر ارًا كمه عاد و مثود روا ما من ماجة وعن الى حومرة ان رسول الله صلى لله على وسلم قال لعن وودات الفنووردات است الامرره كرآن *حضرت کفنت بعثت کنا ٔ دخدای تعالی زنان زیارت کنند و راکه درز بایرت خرع و فسنرع و نوحه و بجا و ندبه بیارمی کنند و و*ا ه احمد والتزمذی وابن همآ وقال إلترمذى مذاحد يشحن صييح وقال قد وأع بعض اهل العلمان هذاكان قبل ن مرخص البغى وكفت ترذى كراس مديث وديش ذايخ رضت كندينمير صلى مدمليه والمخدز ما وة الفتور مدزيرت قورفلا وخص دخل في وخصت الرحال والنسا وبسري و كروست كروآن حضرت ىت اومردان وزنان و قال جعنهما عُلَكره زما و ذالعتو وللنساء وكفته ا مدمعضى زا م*ل علم كه آن حضرت مكرو*ه منداشت زمارت قه *دمرزنا* لقلتصرهن وكثرة هزعهن ارحمت كمصرزنان وبسياري لي صري ايشا ن بس رخصت نرداين بعض محضرص مردان خوابديو دنم كلامه مام ة لما ين بركلاما و يوووص طائشة ومنب الله عنها قالت كمنت احفل ميني الذي في ورسول الله كفّت عائشه و وم من كرمي و*آمده خا*نئو وراك خلاصلىسى على سيطروا بوكونيزمد فون شده بو دوروى واف واضع توبى ومالككس نهنده واكلنده بودم بالمنخ دراييني دراازمدن واقول انها حوزوجى وأبى دمی گفتر به این و در آناگری پرسیدندازان کسی نمیت مدفون کمرشوسرمن ک<sup>س</sup>ن حضرت صلی سدهه به براست و بدرمن کدا بویج است رضی سدخه فلما حرف عسور پسبرکا ۵۵ وفن کرده شدح رضی مدینه خوا در حاسته الاوانامشد و ده علی شایی س نیاسوکندندد آمرم آن ما درا کم آیخ من دند شده است مرس *با مهای در حیاء من ع*ه و ازمیت شرم داشتن انجسسرکربیکا زبود و وا ه احل و درس مدست دبیلی *واضح برصا*ت میت وعلموی وایخ واحسیاست خام مبت نز دز بارت وی خصوصاصالهان و مراعات و ب بر فدر مرانب ایشان خیاسخه و رمالت حیات ایشان بو دزیراکه صالهان را مدملیخ است مزمیات

نند كان خو درا براندازهٔ ا د ب ایشان گذافی شرح اینخ تما م شد کتاب الصلوة هفف اخدا و کرم و محالی سد علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه واتباعه مجمعین بدا قالطری کمتی و محمی علو مالدین ولالول و لا قو قالا

بعون المدتعالى والمنه كرصورت طبع بذيرفت جلدا ول ترميم شكوة شريف كوارتصانيف مولا الشيخ عبد لحق و بلوی ست دربند بمبئي در كارخانيم موق سين الفرائش عالى و المرحمت وغفران نيا و حبنت و رضوان آرام الالموائش عالى و نبا بستان علام فها م ذوى المجدوالا حرام فخران ما حرام شيخ عبدالولاب ولدرحمت وغفران نيا و حبنت و رضوان آرام كالالم المستغرق في مجار رحمت المدا لملك المنان مرح م شيخ مُومَن غفرالمدارونها بت سعى واتبام و تضيح آن نوده وصورت اتمام بذيرفت في مبيتم شهر المستغرق في مجار و معالى المستغرق في مجار و معالى المراد و المراد و معالى المراد و المراد و